گنجینه‌ای از

# تلمود

تألیف : راب ، دکتر ، ا ، کهن

دکترا ، از دانشگاه لندن . فوق‌لیسانس از دانشگاه کمبریج

# EVERYMAN'S TALMUD

BY

THE REV. DR. A. COHEN

M.A. (Cantab.), Ph.D. (Lond.)

☐ ترجمه از متن انگلیسی ، امیرفریدون گرگانی ☐ ترجمه و تطبیق با متون عبری یهوشوع ، نتن‌الی

☐ عنوان کتاب ، به‌خط استاد عبدالرسولی ☐ تصحیح چاپ : غلامرضا ملکی

با اهتمام

امیرحسین صدری‌پور

انتشارات اساطیر

۳۵۵/۲

سرشناسه : کهن ، آبراهام ، ۱۸۸۷ – م . Cohen , Abraham
عنوان و نام پدیدآورنده : گنجینه‌ای از تلمود / تألیف آبراهام کهن ؛ ترجمه امیر فریدون گرگانی .
مشخصات نشر : تهران : اساطیر ، ۱۳۹۰ .
مشخصات ظاهری : ۴۰۴ ص : مصور ( انتشارات اساطیر ، ۳۵۵ )
شابک : 2 - 129 - 331 - 964 - 978
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا
عنوان اصلی : Everyman's Talmud : the major teaching of the rabbinic sages
موضوع : تلمود -- خداشناسی .
موضوع : حقوق یهودی .
شناسه افزوده : گرگانی ، امیر فریدون ، ۱۳۰۲ – ۱۳۵۸ ، مترجم .
رده‌بندی کنگره : ۹ گ ۹ ک / ۳ /BM ۵۰۴
رده‌بندی دیویی : ۲۹۶ / ۱۲ شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۱۵۲ / ۸۱ م

انتشارات اساطیر
9789643311292
گنجینه ای از تلمود
قیمت : ۸۰۰۰۰ تومان

انتشارات اساطیر

**گنجینه‌ای از تلمود**

تألیف : آبراهام کهن
ترجمه از متن انگلیسی : امیر فریدون گرگانی
ترجمه و تطبیق با متون عبری : یهوشوع نتن الی
به اهتمام : امیرحسین صدری‌پور
زیر نظر : یهودا حی
چاپ اول : ۱۳۸۲
**چاپ دوم : ۱۳۹۰**
لیتوگرافی و چاپ : دیبا
شمارگان : ۱۱۰۰ نسخه
شابک : ۲ – ۱۲۹ – ۳۳۱ – ۹۶۴ – ۹۷۸



نشانی : میدان فردوسی ، اول ایرانشهر جنوبی ، ساختمان ۱۰ ( پلاک ۸ جدید )
تلفن : ۸۸۸۲۱۴۷۳ – ۸۸۳۰۰۱۴۸ نمابر : ۸۸۳۰۱۹۸۵

## سخن ناشر

در دهه‌های اخیر دین‌پژوهی بطور عام و اسلام‌پژوهی بطور خاص مورد توجه و اقبال دانش‌پژوهان قرار گرفته است بطوری که علاوه بر رونق بیش از پیش مدارس علمیه، در دانشگاه‌ها هم رشته‌های ادیان و مذاهب مورد توجه و استقبال قرار گرفته است، چنانکه در حال حاضر جدای از طلاب حوزه‌های علمیه بیش از هفده هزار دانشجو در رشته‌های ادیان و مذاهب دانشگاه‌های سراسر کشور اعم از دولتی و آزاد، روزانه و شبانه مشغول به تحصیل هستند.

از ضروریات این طلاب و دانش‌پژوهان، مراجع دست اول و متون اصلی ادیان و مذاهب است. انتشارات اساطیر که بیشترین همّ خود را از بدو تأسیس تاکنون به موضوع دین‌پژوهی بصورت عام و خاص آن اختصاص داده است، پیوسته بر آن بوده که درین زمینه در حدّ مقدورات به نیاز پژوهندگان پاسخ گوید.

از جمله کتب مرجع در شناخت آیین یهود بعد از کتاب عهد عتیق (تورات) کتاب تلمود است که به اصول مذهبی، تاریخ، آداب و سنن این قوم می‌پردازد. این کتاب را نمی‌توان یک اثر ادبی یا دینی منظم به معنی دقیق کلمه خواند، ولی اگر به صورت کلی در نظر بگیریم انبوهی از مطالب و مواد نامتجانس و نامرتب است که به عنوان ثبت‌کنندهٔ دقیق مذاکرات و مباحثات دارالعلم‌ها را به خود می‌گیرد. تلمود کلیه مطالبی را که در آن مدارس مورد بحث قرار می‌گرفت در نهایت صداقت منعکس می‌سازد.

اولین چاپ از نسخه کامل تلمود در سال ۱۵۲۰ م. در ونیز صورت گرفت و سپس به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی ترجمه شده که با شروح و تعلیقات آن به ۳۶ مجلد در قطع وزیری می‌رسد. از آنجایی که اصل کتاب

تلمود بسیار مفصل و حجیم و استفادهٔ از آن برای همگان آسان نبود دکتر آبراهام کوهن خلاصه‌ای از آن ترتیب داد و آن خلاصه در سال ۱۳۵۰ به فارسی ترجمه و انتشار یافت و در حال حاضر بسیار بسیار کمیاب است. انتشارات اساطیر همین ترجمهٔ قدیم را به صورت افست تقدیم پژوهندگان ادیان و مذاهب می‌نماید، باشد که در امر تحقیق و پژوهش گامی ناچیز برداشته باشد.

در بارهٔ تلمود و چگونگی تطور آن مترجم و مؤلف آنچه راکه بایسته است در مقدمهٔ کتاب آورده‌اند و نیازی به تکرار آن نیست و ناشر فقط این نکته را متذکر می‌شود که خوانندگان ارجمند و پژوهشگران گرامی برای شناخت بیشتر و پی بردن به ارزش حقیقی تلمود به منابع ذیل مراجعه فرمایند:

***نقد و نگرشی بر تلمود*** تألیف ظفرالاسلام‌خان ترجمه محمدرضا رحمتی از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی حوزه علمیهٔ قم.

مقالهٔ ***جوهرهٔ تلمود*** به قلم آقای باقر طالبی دارابی در مجله هفت آسمان شمارهٔ هفتم پاییز ۱۳۷۹.

**ع. جربزه‌دار**

## فهرست مطالب این کتاب

ای خداوند خدای ما
میل و رضای تو بر این تعلق گیرد که به ما عمری دراز عطا فرمائی
عمری مشحون از صلح و سلامت
پر از نیکی و رحمت
آکنده از برکت
با معیشت و روزی حلال
همراه با تندرستی و نیروی جسمانی
قرین با ترس از خطا
عمری که در آن خجالت و شرمندگی یافت نشود
عمری توأم با ثروت و عزت و سعادت
که در آن ترس از تو،
دل و جان ما را پُر کند
و تو در آن،
همهٔ آرزوهای قلبی ما را به خوبی و خوشی برآورده سازی
ای خداوند خدای ما
میل و رضای تو بر این تعلق گیرد
که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود
و کینه و عداوتی علیه هیچ انسانی بر دل ما نگذرد
حسادتی نسبت به ما در دل هیچ کس رسوخ نکند
و نسبت به هیچ کس نیز حسد به دل ما راه نیابد
در سراسر روزهای عمر
اجرای فرایض تو مشغلهٔ ما باشد
و سخنان ما به حضور تو
التماس و تضرع محسوب گردد

«براخوت، ۱۶۰، ب، ۷، دال»

# سخن ناشر در باره این کتاب

از همان لحظه‌ایکه بوته مشتعل خار را حضرت‌موسی در کوه سینا بنظر آورد و پیش رفت تاچگونگی آنرا بنگرد و ندا آمد که « ای موسی ... من هستم‌خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب ( سفر خروج ، ۳ : ٤ ، ٦ ) . و موسی به پیامبری‌مبعوث شد و تورات بر اوناز ل گردید ، تار و پود آسمانی کتاب تلمود پدید آمد زیرا تلمود تفسیر هائی‌است که طی قرون و اعصار دانشمندان و علمای طراز اول یهود برآیه های تورات ( کتبی و شفاهـی ) نهاده‌اند و درباره این تفاسیر و فلسفه بوجود آمدن تلمود ، شادروان ، دکتر ، ا ، کهن ، در دیباچه متن‌انگلیسی این کتاب که ترجمه آن خواهد آمد ، مبسوط تر و شیواتر و گویاتر از آنچه که تاکنون گفته‌اند ونوشته‌اند ، اندیشمندانه سخن گفته است .

درحقیقت دکتر کهن ، را تنها مترجم گفتارهای گونه‌گونی که بر مجموع آن نام تلمود نهاده‌اند نباید دانست زیرا این دانشمند فقید علاوه بر کار ترجمـه‌متون عبری به انگلیسی به‌کار مهمتری دست زده است که تحت عنوان « گنجینه‌ای از تلمود » اینك در دست‌شما است ، دکتر کهن تلمود بزرگ را که به‌طـور پراکنده ضمن چندین مجلد برای نخستین بار در سال‌های ١٥٢٠ تا ١٥٢٤ میلادی در ایتالیا به زیور طبع آراسته شده است در طول مدت یکعمر و نزدیك به‌نیم قرن مورد تحقیق و مطالعه و مداقه قرار داده ، و از میان بسیار گفتار های پرمغز و پرمایه آن کـه‌نمونه عالیترین تحول نظریات متألهین یهود است . با زحمت فراوان و کوشش مداوم، گلچینی فراهم آورده‌و این گلچین معانی را بر طبق اسلوب و آداب و رسوم تدوین و تالیف عصر و زمان ما به زنجیر زرین‌نظم و ترتیب کشیده و طی دوازده فصل چـون گوهری گرانبها و بصورت مجموعه‌ای مورد استفاده‌همه‌کس درآورده است ، و خود در این زمینه گوید :

« نه‌تنها دامنه ادبیات تلمودی بسیار وسیع است،بلکه برای مردمی که دارای افکار جدید هستند ، این ادبیات بدون نظم و ترتیب بنظر میرسد . درباره یك‌نکته بایستی از سراسر مجلدات تلمود ، مطالبی گرد آورد و آنها را بهم پیوند داد ، چون به ندرت یك‌موضوع بطور کامل در یك قسمت مورد بحث قرار میگیرد و آنچه در این کتاب بنظر خوانندگان میرسد‌تعداد کافی قطعات انتخاب شده است ، تا خواننده براساس آن بتواند نظری کلی درباره عقاید تلمودی‌پیدا کند . »

و اما انگیزه من در کار برگردانیدن مطالب این کتاب به زبان فارسی ، به جرأت میتوانم بگویم انگیزه من در اینکار ، علاوه بر علاقه فردی ، خواست و آرزوی شادروان ، اسمعیل ، حی ، پدرم بود که در زمان حیات همواره به اشاعه فرهنگ و دانش توصیه‌میفرمود و دردوران زندگی ازشیفتگان‌و خدمتگزاران صدیق دانش و فرهنگ بشمار میآمد و از همین روعامل موثری در بنیانگذاری سازمان فرهنگی کورش، که اکنون دبیرستانی هم بهمین نام دارد بحساب آمد وبا توجه به نام این سازمان فرهنگی ، درمی‌یابیم کـه انتخاب نام کورش ، بی‌شك‌معرف مقام و منزلتی است که شخصیت جهانی کورش بزرگ در اندیشه و ذهن آن شادروان یافته ، و او نیز چون دیگر انسان های‌اندیشمند ، مجذوب و حقشناس عظمت معنوی این راد مرد بزرگ بوده است ، و جای تعجب نیست که باعنایت پروردگار یکتا ، وصایای او در مورد اشاعه فرهنگ و دانش ، که پرتوی از آن اینك بصورت این‌مجموعه گرانبها درآمده است تقدیم به دانش‌پژوهان میشود .


עין משפט 78 שור שנגח ד' וה' פרק רביעי בבא קמא

A PAGE OF THE BABYLONIAN TALMUD

صفحه‌ای از تلمود ، بابلی ، که در سالهای ۱۵۲۰ تا ۱۵۲٤
برای نخستین‌بار در ایتالیا به‌چاپ رسیده است

باید اذعان داشت که ترجمه و چاپ چنین کتابی آنچنانکه در بادی امر بنظر میآید ، کاری ساده و آسان نیست ، چهار سال بطول انجامید تا ترجمه این مجموعه گرانقدر فراهم آمد : ابتدا نسخه اصل کتاب که لاجرم به زبان انگلیسی بود از لندن خواسته شد و سپس بدست مترجمی سپرده شد که در زمینه ترجمه اینگونه مطالب مهارت و استادی داشته باشد ، زیرا اسلوب عبارات و جملات کتاب ، درنوع خود قالب خاصی دارد و علاوه بر آن جملات و عبارات کتاب اکثرا متضمن استعارات و لغات و اشارات ویژه‌ای است که کار ترجمه را ، آنهم در نهایت امانت . بسیار دشوار میکند . بهر تقدیر این ترجمه با کوشش‌پیگیر و مداوم، به‌زبان‌فارسی برگردانیده شد و از اینجا بود که مشکل عمده آغاز گردید ، گفتار ها و مطالب کتاب همه ، متون ومقالات فشرده ادبی و علمی و در عین حال دینی بودکه هریك به‌چندیا چندین آیه از کتاب مقدس . اشارت داشت یا از آنها مایه میگرفت و بسبب وسعت معانی لغات وکلمات و جملات و عبارات ، در زبان عبری ، این مورد پیش آمد که بی‌شك و بدون تردید بایدگفتارها و آیه‌ها و متون و مقالات ترجمه شده از متن عبری به‌انگلیسی ، یکبار هم از همان متن به‌زبان فارسی‌ترجمه شود و سپس با ترجمه نخستین کتاب مورد مطابقت قرارگیرد و اینکار از عهده کسی ساخته بود که هم به‌زبان عبری و به‌اصول دین یهود تسلط داشته باشد و هم‌به‌زبان انگلیسی‌آشناباشد و هم‌اینکه‌برگردان‌مطالب را در زبان فارسی بداند .

باری این مشکل هم گشوده گشت و مترجم‌آزموده و استاد و دقیق ، که در زبان های انگلیسی و فارسی و مخصوصاً عبری تبحر داشته باشد برگزیده‌شد و متون کتاب ، آنچه که از عبری بود با اصل تطبیق داده شد و سپس با انگلیسی مقابله گردید و بهتر بگوییم ، دوباره مطالب عمده کتاب از متن عبری به فارسی ترجمه شد و یکبار هم هر دو ترجمه ، از انگلیسی و از عبری ، یکجا و باصطلاح یك کاسه شد و

به فارسی درآمد ، و از این پس برای اینکه جملات و عبارات فارسی روان باشد و بتواند مورد استفاده عموم قرار گیرد ، تمام کتاب از نو ، هر جمله و عبارت آن ، بطوریکه امانت کامل در ترجمه رعایت شود و درعین حال به قالب فارسی درآید ، تا آنجاکه امکان داشت و میسر بود ، بررسی گردید و اصلاح شد واینکار مشکلتر از همه بود ، زیرا اگر تنها یك لغت با یك نام یا یك کلمه و عبارت جابجا می‌شد مفهوم کلی درهم میریخت و تمام دقت و توجه در این بود که از ایـن عمل جلوگیری شود ، و همینطور هم شد ، و کتابی که اکنون در دست شما است تا حدامکان با رعایت امانت و صداقت در ترجمه از اصل عبری و انگلیسی ، فراهم آمده و هر کلمه و جمله و عبارت سرجای خودبرقراراست ، البته ادعائی درباره اینکه ترجمه کتاب کمال مطلوب است و خالی از نقص ، درمیان نیست و غرض از توضیحات فوق آن است که تاآنجا که در توانائی خدمتگزاران ترجمه و چاپ این مجموعه پرارزش‌بود، سعی و اهتمام بعمل آمد تا این هدیه دانش و فرهنگ گذشتگان هرچه بهتر تقدیم دانشجویان و اهل مطالعه و تحقیق و پویندگان طریق خداشناسی قرار گیرد .

در پایان از برادران بزرگوار و ارجمندم که‌ازهرگونه مساعدت معنوی درکار چاپ و انتشاراین‌کتاب دریغ نفرمودند از صمیم قلب سپاسگزارم‌و از دوستان و آنان‌که ترجمه و بررسی و نظارت بر چاپ این مهم را برعهده گرفتند در نهایت حقشناسی ممنون و شاکرم ،و از خوانندگانیکه پس از مطالعه این گنجینه ، توشه معنوی برمیگیرند و در راه تقرب به‌یکتا خدای جهان‌آفرین گامهای بلندتری برخواهند داشت ، در نهایت فروتنی استدعای دعای خیر دارم .

مهرماه ۱۳۵۰ ، یهودا ، حی

## مقدمه مؤلف

وظیفه‌ای که هنگام تدوین این کتاب برعهده گرفته شده است ، در دسترس نهادن خلاصه ای از تعالیم تلمودی درباره دین ، اخلاق ، فولکلور و دانش شریعت یهود است .

اشکال فراوان تدوین این کتاب را ، همه کسانی که با متن اصلی تلمود آشنائی دارند ، تصدیق خواهند کرد . نه تنها دامنه ادبیات تلمودی بسیار وسیع است بلکه برای مردمی که دارای افکار جدید هستند ، این ادبیات بدون نظم و ترتیب به‌نظر می‌رسد و به ندرت یك موضوع بطور کامل در یك قسمت مورد بحث قرار می گیرد . درباره یك نکته ، بایستی از سراسر مجلدات تلمود ، مطالبی گرد آورد ، و آنها را به هم پیوند داد. بعلاوه نظریات و عقایدی که در صفحات تلمود منعکس‌شده است ، از فکر صد ها دانشمند که درطی دورانی متجاوز از شش قرن می زیسته اند ، تراوش کرده‌است .

ازاین‌رو به‌سختی میتوان انتظار داشت که همه‌این نظریات، درباره یك موضوع بخصوص، هم‌آهنگ و یکسان باشد . ما معمولا با نظر های گوناگونی‌مواجه می‌شویم که غالبا متناقض با یکدیگرند و به همین جهت ، عرضه داشتن یك عقیده ، به صورتی‌مرتبط و منطقی ، کارآسانی نیست .

گاهی لازم دانسته‌ام که این تباعد و تناقض‌عقاید را همان گونه که در ، تلمود ، ذکر شده است نقل کنم . و در هرجا که امکان داشته است ، به‌عقیده‌ای که به نظر می‌رسد معرف نظریه دانشمندان یهود ( ربانیم ) است اشاره کرده‌ام . سعی کرده‌ام که در امر انتخاب نظریات و عقاید بیطرف باشم و تنها بـه نقل مطالبی که بر وفق مراد هستند ، و « تلمود » رابه جلوه دلخواه می‌سازند ، اکتفا نکرده باشم . گفتار های تند و خشنی که در تلمود یافت می‌شود،و مخالفین‌علاقه دارند که آنها را برای بدنام نمودن «تلمود» نقل کنند نیز در این کتاب آمده است ، تا تصویری‌حقیقی از « تلمود » ارائه شود . ولی درعین حال ، از اوضاع و احوالی که باعث یافت شدن این مطالب در« تلمود » شده نیز سخن گفته‌ام .

ادعائی درباره کامل بودن هیچ یك از مطالب‌مورد بحث این کتاب در میان نیست.مطالب مندرج در، تلمود ، به اندازه‌ای زیاد است که گردآوری نکات‌مربوط به هر یك ، و بحث‌درباره جزئیات آن، می‌تواند هر فصل را به صورت یك‌کتاب جداگانه درآورد. آنچه‌در این کتاب به‌نظر خوانندگان می‌رسد ، تعداد کافی قطعات منتخبه است ، تا خواننده بر اساس آن بتواندنظری کلی درباره عقاید تلمودی پیدا کند .

مسئله مهمی که واجب بود در آغاز کار درباره آن تصمیم گرفته شود ، مربوط به تفسیر کلمه « تلمود » ، بود . این کلمه ، همان طور که در دیباچه این کتاب شرح داده خواهد شد ، معمولا شامل کتاب های « میشناو گمارا » می‌شود . ولی اگر ما بخواهیم فقط از منابع « میشناو گمارا » استفاده کنیم ، امکان نخواهد داشت که بتوانیم صورت جامع و صحیحی از تعالیم دانشمندان یهود را ارائه دهیم . زیرا «تلمود» تنها قسمتی از ادبیات تلمودی است . به طور کلی می‌توان گفت که تلمود ، ما را فقط با دارالعلمهای فلسطین و بابل ، که تورات در آنجا مورد بحث و تفسیر قرار می گرفته است ، آشنامی‌سازد. لکن مدارس دیگری نیز وجود داشته است که در آنها به منظور افزایش معلومات عامه مردم ، تورات مرتبا تفسیر می‌شده‌است ، و این مدارس کنیسه ها بوده است . در این معابد ، نکته های اخلاقی و دستورات و احکام دین یهود به مردم تعلیم داده می‌شد ، و این تعلیمات به مرور زمان به صورت تألیفاتی درآمد که به‌نام « میدراشیم » ( جمع میدراش ) خوانده می‌شوند . و نادیده گرفتن این منبع اضافی تعلیمات دینی ، ناگزیر به پیدایش تصویری ناقص از ادبیات علمای یهود منجر خواهد شد .

برای استفاده از منابع « میدراشیم » بایستی دقت کافی به کار برده شود . زیرا قسمتی از این « میدراشیم » در زمان نزدیکتری تالیف شده ، وشیوه‌های فکری را که توسعه مؤخری از عقاید رایج در « دوران تلمودی » می‌باشند منعکس می‌سازد . به‌همین لحاظ ، تا حدی که ممکن بوده است ، به‌استفاده از قسمتهایی از « میدراشیم » که نام گویندگان آنهادر « تلمود » ذکر شده است اکتفا کرده‌ام ، و از « میدراش » هائی که نام گویندگانشان‌مجهول است ،فقط آنهایی را برگزیده‌ام ، که به ظاهر در دوران « تلمودی » تالیف شده‌اند .

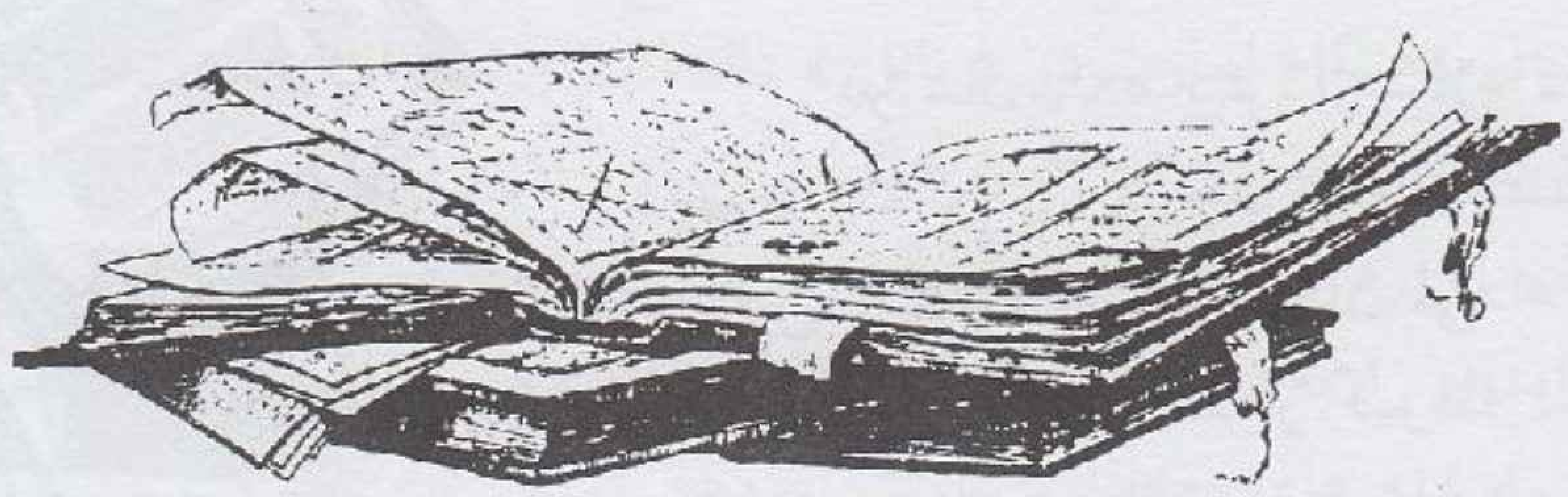
مؤلف امید فراوان دارد که این کتاب مدرك قابل اعتماد برای کسانی باشد که می‌خواهند درباره اعتقادات راهنمایان دینی یهود در قدیم و نحوه تفکر ایشان در زمانهای بحرانی قبل و بعد از خرابی معبد « بیت همیقداش » ( بیت‌المقدس ) و زوال دولت‌یهود ، اطلاعاتی صحیح و خالی از تعصب به دست آورند . این سخن کاملا صحیح است که می گوید :«چنانکه تاریخ دورانهای بعدی نشان داد ، توفیق عظیم مردم آن ادوار ، پدید آوردن یك نوع یهودیت مأخذ دار ، و برقرار ساختن آن با تسلطی غیر قابل انکار در سراسر دنیای یهود بود » . ( رجوع شودبه صفحه سوم از فصل اول کتاب « یهودیت » تالیف مور Moore) . تاثیری که علمای یهود در طی دو هزارسال گذشته بریهودیت داشته‌اند ، قطعی و عظیم بوده است . مردم بیشماری در طی مدت زمانی که بیش از چهل نسل را در برگرفته است ، دانشمندان یهود را راهنمایان الهام بخشی یافتند که تعالیم ایشان ازلحاظ عقلانی باعث تنویر افکار ، و از لحاظ روحانی ، فرح بخش و نشاط انگیز بود . به همین جهت ، این تعالیم را نباید به سادگی رد کرد ، و یانادیده گرفت و در عین‌حال بجاست که هشداری نیز داده شود و آن‌این است که نباید درباره این تعالیم از روی معیار های جدید و قیاسهای معاصر قضاوت نمود . ابتدا باید این تعالیم را در اعصاری که آنها رابه وجود آورده‌اندجای داد و سپس در باره آنها رأی صادر کرد ، معنی ومقصود واقعی این تعالیم بایستی به خوبی فهمیده شود، و هدف آنها درك گردد تا بتوان شیوه فکری صاحبان‌آنها را به درستی ارزیابی نمود . اگر این کتاب برای دانش پژوهان و یا خوانندگانی که در جستجوی چنین مقصودی هستند کمکی باشد ، به زحمت تالیف آن به نحو احسن پاداش داده شده است .

در خاتمه وظیفه خود می‌دانم ، که از دوستانی‌که در انجام این امر مرا یاری کرده‌اند ، سپاسگزاری

کنم . پیشنویس فصل مربوط به علم تفسیر شریعت را ربی ز ، هودس .Rabbi.z.Hodes از شهر بیرمنگهام ، و آقای جی . جی .و بر .G.J.Webber استاد حقوق در دانشگاه منچستر خوانده ، و نظریات سودمندی ابراز داشته‌اند . ولی تنها خود من مسئول گردآوری و تنظیم مواد و مندرجات این کتاب بوده‌ام . همکار من . هاراب‌اس . آی سولومونز .Rev.S.I. Solomons وظیفه مشکل غلط گیری را برعهده گرفتند ، و برای این لطف بزرگ ، از صمیم قلب از ایشان تشکر می‌کنم.

بیرمنگهام دسامبر ۱۹۳۱ ا. کهن

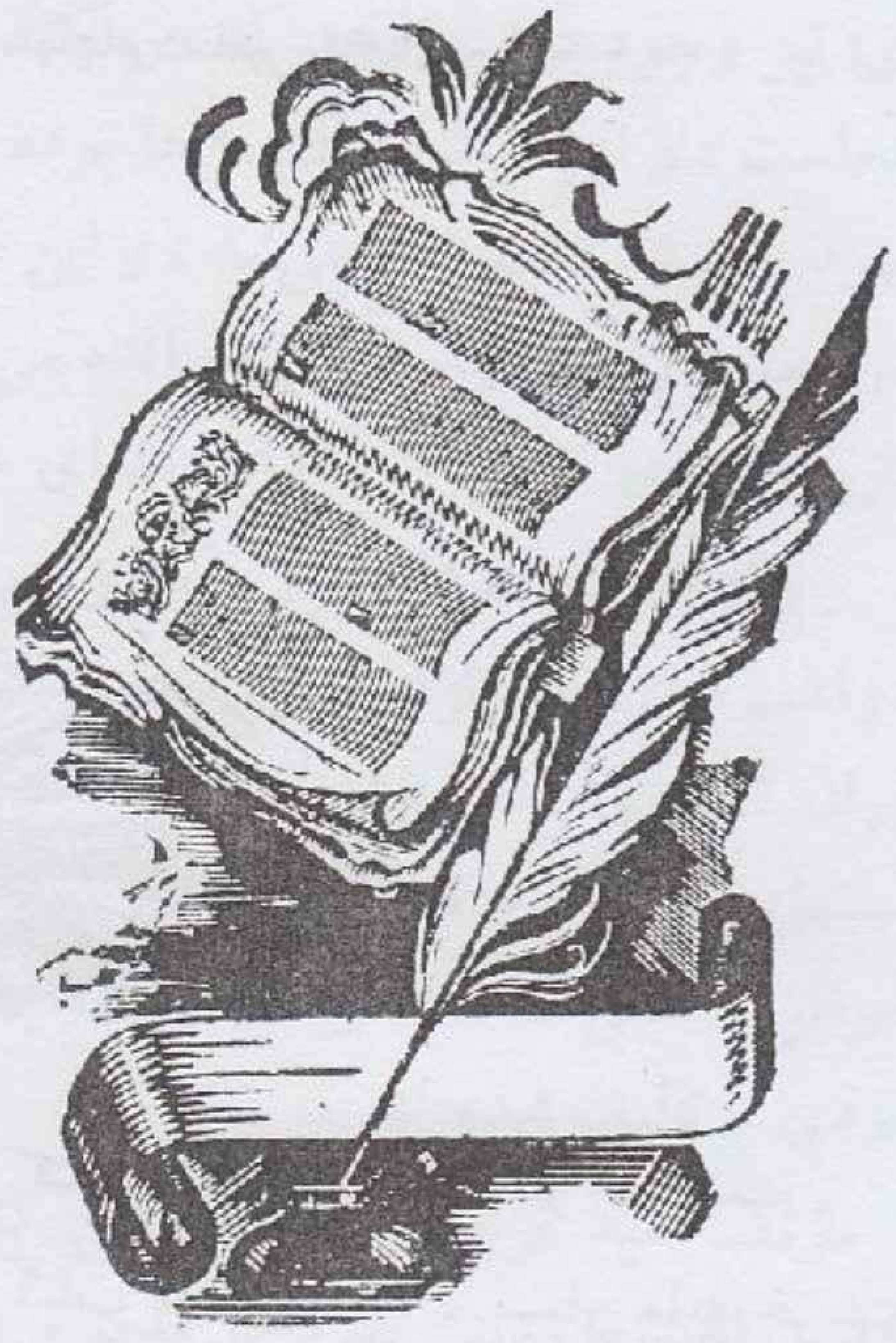
****



**تذکری درباره آخرین چاپ کتاب که در آن تجدید نظر شده است**

استقبالی که از این کتاب به‌عمل آمد ، بسیار مایه خرسندی است . این کتاب چندین بار تجدید چاپ شده ، و به زبانهای فرانسه و ایتالیایی نیز ترجمه گردیده است . نامه های بسیاری که از دانشمندان مسیحی و حقوقدانان به من رسیده است ، همه مبین آن است که این کتاب کمك موثری برای دریافت ادبیات علمای یهود به ایشان کرده است . در این چاپ نیز اصلاحات چندی به عمل آمده است ، که‌امیدوارم این کتاب را در نظر خوانندگان سودمندتر جلوه‌دهد .

بیرمنگهام جولای ۱۹۴۸ ا. کهن



## دیباچه

# سوابق تاریخی

در سال ۵۸۶ پیش از میلاد ، کشور پادشاهی « یهودا » ، که در آن زمان باقیمانده قلمرو ملت اسرائیل در سرزمین « کنعان » بود ، نشان می‌داد که خود در معرض آزمایشی نابود کننده قرار گرفته است . معبد « بیت همیقداش » در بیت المقدس ویران شده و آئین عبادت در آن به پایان رسیده بود و نخبه افراد ملت به اسارت بابل درآمده بودند ، « و رئیس جلادان ، بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی واگذاشت » ( کتاب دوم پادشاهان ، ۲۵ : ۱۲ ) . می‌بینیم که برای این فریاد نومیدانه : « چگونه شهری که پراز مخلوق بود تنها نشسته ، و همچون زن بیوه‌ای شده است ؟ آن شهر که در میان ملت ها بزرگ ، و در میان سرزمین ها سرور بود ، چگونه خراج گزار شده است ؟ » ( مراثی یرمیا ۱ : ۱ ) توجیهی تلخ یافت می‌شد .

این بحران ، از لحاظ ملی ، به سبب اوضاع و احوال یك قرن و نیم پیش از آن ، یعنی سال ۷۲۳ قبل از میلاد ، شدت یافته بود . بدین معنی که کشور شمالی « اسرائیل » که از ده سبط تشکیل یافته بود ، در آن سال مغلوب سپاهیان « آشور » گردیده بود ، و ساکنان آن به دیار های بیگانه تبعید شده ، و اکثر ایشان در آن سرزمین ها تحلیل رفته بودند . اگر مصیبتی که بر سر کشور « یهودا » آمد نیز همین سرانجام را می‌داشت ، همه ملت یهود از میان می‌رفت ، و نام « اسرائیل » از صفحه روزگار محو می‌شد .

این اندیشه رعب‌انگیز بایستی رهبران یهود رادر « بابل » سخت هراسناك کرده و ایشان را وادار کرده باشد تا درباره مسئله بقای ملت خود چاره‌ای بیندیشند . چگونه میتوان سرنوشت نابودی ملت را تغییر داد ؟ با علم به این حقیقت که وجه تمایز ملت اسرائیل با سایر ملتها پیوسته دین و آیین ایشان بوده ، و مرکز آن دین نیز معبد « بیت همیقداش » شناخته‌شده است ، رهبران یهود ناچار از خود چنین می‌پرسیدند : اکنون که معبد ویران شده ، و یهودیان درسرزمین های اجنبی مسکن گزیده‌اند و در معرض تهدید قدرت های بیگانه قرار گرفته‌اند چگونه میتوان این وجه تمایز را حفظ کرد ؟

نوشته های کتاب مقدس که به آن دوران مربوط میشود ، اطلاعات مفصلی درباره وقایع آن زمان در

دسترس ما قرار نداده‌است . لکن بعضی اشاره ها که‌شده است ، کمکی است برای درك جریان حوادث . در آن روزگار ، برجسته‌ترین شخصیت درمیان جامعه‌اسراء ، « حزقیال » نبی بود ، و او بود که برای حل مسئله‌ای که از لحاظ انسانی ، بقا و حفظ ملت اسرائیل‌بدان بستگی داشت ، گام پیش نهاد .

« حزقیال » در گفتار های نبوتی خود از سه‌موقعیت سخن به میان می‌آورد ، که « مشایخ یهودا » در خانه وی گرد آمدند (۱) و مامی‌توانیم حدس‌بزنیم که در این محفلها مسئله‌ای که ذهن ایشان را بیش از هرچیز بخود مشغول داشته بود ، بایستی مورد بحث‌قرار گرفته باشد .

راه حلی را که ایشان یافتند ، می‌توان در یك کلمه خلاصه کرد ، و آن ، « تورات » است . این کلمه عبری که به طور نادرست اغلب « قانون یا شریعت » ترجمه می‌شود . در حقیقت به معنی « آموزش و هدایت » است . برای یهودیانی که در غربت و اسارت‌بسر می‌بردند ، « تورات » به معنی مجموعه‌ای از قوانین و رسوم مکتوب و منقول بود ، که از ادوارکهن و از زمان حضرت موسی بدیشان به ارث رسیده بود . بدون آنکه وارد مسئله مبداء « تورات » وتاریخ تدوین « اسفار پنجگانه » شویم ، می توانیم فرض کنیم که یهودیان به‌هنگام اسارت در « بابل » ،الهامات و تعلیمات حضرت موسی را به یك صورت یا به‌صورت دیگر در دست داشتند ، و نیز گفتار هائی از انبیاء و « مزامیر داود » در اختیار ایشان بود . تنها صخره‌ای که یهودیان آواره از وطن می‌توانستند درمیان محیطی غیر یهودی با ایمنی روی آن بایستند تا زمانی که خداوند ایشان را به سرزمین اصلیشان بازگرداند ، همین باز مانده های حیات ملی و دینی ایشان بود . بالنتیجه ، این نوشته های مقدس می‌بایستی برذهن ایشان نقش بسته ، و بر قلبهایشان اثر گذاشته باشد ، تا بدین وسیله به خاطر آورند که اگرچه در« بابل » بسر می‌برند ، « بابلی » نیستند ، و وظیفه مقدس ایشان آن است ، که به صورت ملتی مجزا ازملل دیگر باقی بمانند .

در میان دانشمندان ، درباره این عقیده که‌کنیسه ها در زمان اسارت در « بابل » تاسیس‌یافته‌اند، توافق عمومی وجود دارد . عنوان عبری کنیسه« بیت‌هکنست » که به‌معنی‌خانه و محل اجتماع است، به طور دقیق به مقصود اصلی آن دلالت میکند . « کنیسه » محل گرد آمدن یك ملت بی وطن بود ، و در این اجتماعات ، نوشته های کتاب مقدس رامی‌خواندند و آنرا تفسیر می‌کردند . با گذشت زمان ، خواندن نماز نیز در آن معمول گردید ، و کنیسه به‌صورت مکانی برای نیایش درآمد . اثر این اجتماعات آن بود ، که علاقه افراد برای مطالعه نوشته های‌مقدس عبری برانگیخته شود و تمایل توده های مردم به فراگرفتن دانش ، ناگزیر نیاز به مردان دانشمندی‌را که بتوانند وظیفه معلم را انجام دهند ، موجب شد . این معلمان را « سوفریم » .Sopherim ( مفرد آن‌سوفر ) یا « کاتبان » می‌خواندند . البته نه به معنی آنکه ایشان نویسنده و محرر بودند . بلکه به عنوان‌آنکه آنها « مردان کتاب » به شمار می‌رفتند . بیگمان نام برخی از آنها در فهرست اشخاصی که در آیه‌شانزدهم از باب هشتم از « کتاب عزرا » به عنوان « معلمان » خوانده شده ، و در آیه هفتم از باب هشتم‌از کتاب « نحمیا » به عنوان « مردانی‌که سبب شدند تا مردم تورات را درك کنند » ، ذکر شده است .

برجسته ترین شخصیت در میان این طبقه ازمعلمان ، « عزرا » بود ، که وی را به عنوان « یك کاتب ماهرتورات موسی» شناخته‌اند . (عزرا ، ۷ : ۶ )و آن به معنی یك « سوفر » خبره است . « عزرا »

---

۱ ــ کتاب حزقیال باب ۸ آیه ۱ ــ باب ۱٤ آیه ۱ ــباب ۲۰ آیه ۱

کسی بود که راهی برای نتیجه گرفتن از کوششهای پیشینیان خود پیداکرد. «تلمود» به حق کاری را که «عزرا» برای ملتش کرد، با توفیقی که حضرت موسی به دست آورده بود، برابر می‌داند. حضرت موسی به‌عنوان یك قانونگذار بزرگ، بادادن «تورات» بدیشان، از بردگانی آزاد شده ملتی به‌وجود آورد. همین گونه «عزرا»، با اعاده «تورات» به عنوان رهنمونی برای زندگانی، نیروی حیاتی یك ملت مشرف به موت را، چه در «بابل» و چه در «یهودا»، تجدید کرد. در تمجید از توفیق «عزرا»، علمای یهود چنین گفته‌اند: «اگر موسی بروی پیشدستی نکرده بود، عزرا شایسته آن بود که تورات به توسط او باسرائیل عطا گردد.» (سنهدرین، ۲۱ ب) «هنگامی که اسرائیل «تورات» را فراموش کرد، «عزرا» از «بابل» آمد و آنرا بار دیگر برقرار ساخت» (سوکا، ۲۰ الف).

نویسنده این کتاب، در جای دیگر سیاست «عزرا» را با این عبارت وصف کرده است: «زانگویل» Zangwill. زمانی گفته است: «تاریخ که بیشتر عبارت از ثبت وقایع تحلیل اقلیتها در میان اکثریتهاست، هرگز از بقای یك گروه که در محیطی محدود و مجزا نشده، به وسیله ایمانی سوزان یا سرحدی آتشین محافظت نشده باشد ذکری نکرده‌است». این درس تاریخ را «عزرا» ظاهرا درك کرده بود. او فهمیده بود که یهودیان مطلقا نمی‌توانند درمحیط مجزا باشند. نه‌تنها شاخه های شجرهٔ ملی را که در «مصر» و «بابل» و «ایران» بودند می‌بایستی به حساب آورد. بلکه تماس گرفتن یهودیان ساکن «یهودا» با همسایگانشان نیز نمی‌توانست اجتناب پذیر باشد. پس اگر می بایستی ملت یهود حفظ شود، لازم می‌بود که گرد آن حلقه‌ای از «ایمان سوزان و سرحدی از آتش» کشیده شود. این استعاره بسیار به‌جا و مناسب است، چون خود کتاب مقدس نیز از یك «شریعت آتشین» سخن به‌میان آورده است. یهودی باید دینی داشته باشد، که نه تنها پیوسته وی را از بت‌پرستان متمایز سازد، بلکه برای او یك یادآور مداوم باشد که او به نژاد و ایمان و دین یهود تعلق دارد. یهودی باید از همسایگان خود، نه تنها به سبب ایمان، بلکه بخاطر یك شیوه زندگی خاص نیز متمایز باشد. روش او باید به طرز دیگری، و خانه‌اش باید به وضع دیگری باشد. او حتی در اعمال عادی روزانه خود باید ظواهر متمایزی داشته باشد، که پیوسته یهودی بودن او را به وی یادآور شود. زندگانی او در تمام جزئیات، باید به‌وسیله «تورات»، یعنی شریعت حضرت موسی و نفوذ آن در حیات ملت، رهبری و نظارت شود. زیرا لزوم حفظ و بقای ملت، چنین امری را ایجاب می‌کرد (۱).

تا این منظور کاملا درك نشود، امکان فهم طرز تفکر علمای یهود و شیوه فعالیتهای ایشان، و روش آنها در تفسیر کتاب مقدس، مقدور نخواهد بود. این بذری بود که «تلمود» از آن رشد کرد. این نکته به نحوی بسیار روشن در توصیف عمل «عزرا» شرح داده شده است: «زیرا عزرا قلب خود را برای طلب نمودن تورات خداوند و برای انجام‌دادن فرامین آن، و برای آموختن قوانین و احکام دینی به اسرائیل آماده ساخت.» (عزرا، ۷: ۱۰). کلمه عبری «طلب نمودن» در این جمله «دارش» است، که برای آنکه مقصود ما به خوبی درك شود، اهمیت بسیار دارد. معنی واقعی آن، تفسیر کردن مطالب و استنتاج نکاتی است که مطالعه عمیق کتاب‌مقدس می‌تواند آن را روشن سازد. این نحوه‌استنتاج و تفسیر را «میدراش» می‌نامند، و آن عبارت ازروش تفسیری است که در سراسر ادبیات دانشمندان

---

۱ ــ رجوع شود به مقدمه رساله «یهودیان در پایان عصرتورات»، صفحهٔ ۳۷.

یهود به‌کار رفته است . به‌وسیله « میدراش » ، از یك جمله کتاب مقدس ، بسیار بیش از آنچه که بطور سطحی از آن استنباط می‌شود معنی به دست می‌آید ،و کلمات مقدس آن بصورت کانی تمام ناشدنی در می آید ، که هرچه بیشتر در آن کاوش شود ، گنجینه های غنی تری از تعالیم دینی و اخلاقی نصیب انسان می کند.

با علم به این حقیقت بدیهی که اراده الهی در تورات آشکار شده است ، « عزرا » به افراد ملت خود تعلیم می‌داد ، « که زندگی روزانه یك نفر یهودی باید در هر مرحله طبق دستور های تورات تنظیم گردد و چون تورات باید راهنمای کامل زندگانی‌شناخته شود ، پس باید بتواند در کلیه مراحل زندگی انسان ، به وی یاری و مددکاری کند . » شرط اول توفیق در این مقصود ، دانستن تورات است . پیش از آنکه از مردم انتظار رود که بتوانند دستور های دینی‌را به کار بندند ، واجب است که آن دستور ها را عمیقا بدیشان بیاموزند . « عزرا » سپس قرائت اسفار پنجگانه تورات‌را در اجتماعات مرسوم کرد،تا توده‌مردم با مطالب آن آشنا شوند . « ایشان کتاب تـورات‌خداوند را با تفسیرش خواندند ، و آن را با عقل و بصیرت معنی کردند ، و بدین گونه ایشان خوانده ها را فهمیدند » ( نحمیا ، ۸ : ۸ )

طبق روایات یهود ، عزرا « کنست هگدولا ». Kenesset Hagedolah. یا « مجمع کبیر » راتاسیس کرد، و آن‌عبارت‌از یك شورای‌دینی‌متشکل‌ازمعلمان و دانشمندان بود . ایشان مجموعه احکام دینی را که از دوران موسی تا به‌روزگار ایشان باقی مانده بود فراگرفتند ، و آن را بنابه‌مقتضیات اوضاع و احوال زمان خود توسعه دادند ، و سپس به پیشروان دانشمندان« تلمودی » انتقال دادند . سلسله منابع « تلمود » و « میدراش » را بدین گونه وصف‌کرده‌اند : « موسی‌تورات رادر کوه سینادریافت کرد و آن را به «یوشع» سپرد . « یوشع » آن را به پیران قوم داد ، و پیران‌قوم آن را به انبیاء و انبیاء به اعضـای «مـجمع کبیر» سپردند » ( میشنا آووت ، ۱ : ۱ ) ماهیت وجودی‌چنین مجمع دینی مورد بحث دانشمندان معاصر قرار گرفته است . باید پذیرفت اوضاع و احوال دو قرن ونیمی که در پی دوران « عزرا » ، آمد همه پیچیده در ابهام‌است‌وعملاهیچ‌ثبت‌تاریخی‌درباره‌آن دوره‌دردست‌نیست . ولی دلیل بارزی هم نداریم تا درباره وجود و فعالیت یك هیئت رسمی متشکل از معلمان ودانشمندان‌در طی آن دوران تردیدی به خود راه دهیم . باور کردنی نیست که مصلحی مانند « عزرا » و با آن همـه‌دور اندیشی ، نتواند این نکته را دریابد ، که شالوده کار ها ی‌او پس از مرگش در هم ریخته و متلاشی‌خواهد شد ، مگر آنکه مردانی همانند او مشحون از غیرت و حمیت کار هاو سیاست او را ادامه دهند پس‌تاسیس یك شورای با قدرت و نفوذ که مردم برای کسب تعلیمات بدان روی آورند ، به ظاهر بدیهی ترین کاری بود که « عزرا » می‌توانست انجام دهد .

بعلاوه ، وقتی که حجاب ابهامات احتمالی‌گذشته به کنار زده میشود ، ماخود را در اوائل قرن دوم پیش از میلاد و شاهد کوششهای شجاعانه گروه‌کوچکی از یهودیان می‌یابیم ، که می‌کوشند تا دربرابر حمله‌ای که به منظور از بین بردن دین ایشان صورت‌می‌گیرد مقاومت کنند . « حشمونایی ها علیه سپاهیان سوریه به مبارزه برخاستند ، زیرا آنتیوخوس اپیفانس Antiochus Epiphanes. جرات کرده بود بدیشان فرمان دهد که به احکام‌دینی یهود تجاوز کنند ، بدین‌نیت که شاید ایشان تورات را فراموش کنند و همه فرمانهای آنرا دگرگون سازند . » ( مکابیان ، قسمت‌اول ، فصل ۱ ، بند ۴۹ ) . هنگامی کـه « متتیا » Mattathias. پرچم عصیان را برافراشت چنین اعلام‌داشت . « هرآن کسی که غیرت تورات دارد و عهد آن را به جا می‌آورد ، مرا پیروی کند » ( ماخذ فوق ،فصل ۲ ، بند ۲۷ ) . اوپیش‌از مرگ به پسرانش چنین

اندرز داد : « دلیر باشید و خود رانشان دهید کـه‌مردان تورات هستید » ( ماخذ فوق ، بند ٦٤ ) .

از این رو می‌بینیم که بدون تردید ، در اوائل‌قرن دوم پیش از میلاد ، تورات دست کم در میان یك طبقه از یهودیان سخت ریشه دوانیده بود . اگرمجرائی نبوده باشد که دانش تورات به وسیله آن مجرا از قرن پنجم پیش از میلاد ، یعنی از زمانی که« عزرا » ، در آن می‌زیست ، به یهودیان دوران های بعد برسد ، پس چگونه می‌توان علاقه زوال ناپذیربه تورات را که اسباب امتیاز وسربلندی «حشمونایی» ها شد توجیه کرد ؟ حقایق معلوم تاریخی به طور مسلم‌ثابت می کنند که مجمعی از دانشمندان کـه آن را « مجمع کبیر » می‌نامیدند وجود داشته است . اگرچنین باشد ، احتمال آن می‌رود که اکثر اعضای آن از میان طبقه «سوفریم» (کاتبان)انتخاب‌شده‌باشند .زیرا کاتبان برای انجام وظایفی‌که برعهده «مجمع‌کبیر» محول بود ، بیش از هرکس دیگر واجـد شرایـط بودند (۱) .

سه‌اندرز مهم از قول اعضای این‌مجمع به‌دست‌ما رسیده است « در داوری صبور و با احتیاط باشید ، مریدان بسیار گردآورید ، و برگرد تورات حصاری بکشید » . ( میشناآووت ، ۱ : ۱ ) . این‌سه قاعده کلی انگیزه فعالیت های ایشان است . «داوری بایدسنجیده‌و توام با صبر و احتیاط باشد » ، بدین معنی است که مسائل و مشکلاتی که بایستی طبق دستورات تورات‌حل شود ، باید جزء به جزء مطالعه شده و بررسی دقیق در اطراف آن به‌عمل آید ، وسپس فتوای مقتضی‌درباره آن صادر شود . این امر یکی از علل تحقیق و مداقه دانشمندان در متن کتاب مقدس بود که اسباب‌امتیاز « دانشمندان تلمودی » شد . مطالعه سطحی فقط می‌تواند منتج به یك نوع داوری عجولانه شود .برای آنکه داوری سنجیده و صحیح باشد ، تحقیق دقیق شرطی اساسی است . اگر دانش تورات باید به‌نسل آینده تحویل داده شود ، پس گرد آوردن مریدان بسیار بایستی بدون شك مورد علاقه مداوم‌مربیان و دانشمندان باشد . این فکر گسترش تلمذ و احترامی که در باره معلم و محصل تورات مراعات‌می‌شد ، موجد انگیزه‌ای قوی برای کسب و بسط دانش شد ، و به جمع آوری مندرجات « تلمود » وتدوین آن انجامید .

« کشیدن حصاری بر گرد تورات » ، یك‌نتیجه منطقی از میل به زیستن مطابق احکام تورات است . اگر شخصی به اجرای احکام تورات به طورسطحی اکتفا کند ، ممکن است از روی عدم اطلاع ، از این احکام تخطی نماید . همان گونه که یك‌کشتزاربابد پرچینی پیرامونش باشد تا از تجاوز های احتمالی محفوظ بماند ، همین طور حیطه مقدس تورات نیـزباید با اقدامات احتیاطی اضافی به نیت اجتناب از تجاوز غیر عمد محصور گردد . بنابراین ، نیاتی کـه‌اعضای « مجمع کبیر » را به فعالیت انداخت ، باعث ابداع نوعی مطالعه شد که دانشمندان نسلهای بعد نیزآن را تأیید کردند . کار ایشان افشاندن بذری بود که سرانجام محصول فراوان « تلمود » را به بار آورد .

نکته‌ای مهم و تاریخی در این گفتار نهفته‌است : « شیمعون دادگر یکی از آخرین بازماندگان مجمع کبیر بود » ( میشناآووت ، ۱ : ۲ ) اما متاسفانه‌ارزش این گفتار به خاطر این تردید که‌مقصودازاین

---

۱ ــ از « کنست هگدولا » و « سوفریم » در میدراش تنحوماقسمت « بشاح » بند ۱٦ سخن به‌میان آمده است . یك روایت می‌گوید که « مجمع کبیر » دارای یکصد و بیست عضو بود . ( مگیلا ، ۱۷ ب )و دلیل انتخاب این تعداد را می‌توان از این حقیقت تاریخی دریافت که : « داریوش مصلحت دانست که بر کشور خویش یکصدو بیست‌استاندار بگمارد » . ( دانیال ، ٦ : ۱ )

نام چه کسی بوده‌است تخفیف می‌یابد، زیرا یوسفوس(۱) مورخ مشهور یهود در این مورد اشاره میکند که یك کاهن اعظم به نام « شیمعون » به سبب پرهیزگاری و شفقتی که در قبال افراد ملت خود داشت، دادگر خوانده می‌شد.

( قدمت یهودیان، قسمت ۱۲، فصل ۲، بند ۵ ) وی در حدود سال ۲۷۰ پیش از میلاد درگذشته است. « یوسفوس » از یك کاهن اعظم دیگر نیز به نام « شیمعون » که نواده « شیمعون » نامبرده بوده است یاد می‌کند، ( ماخذ فوق، قسمت ۱۲، فصل ٤، بند ۱۰ )، که در حدود سال ۱۹۹ پیش از میلاد فوت کرده است و برخی این هر دو شیمعون را یك تن میدانند و علت آنکه « شیمعون » جد را با « شیمعون » آخرین بازمانده از اعضای مجمع کبیر یکی می‌دانند، این است که « یوسفوس » وی را نیز « دادگر » خوانده است ولی حقیقت تاریخ علیه این نظر است. زیرا اگر مجمع کبیر در سال ۲۷۰ پیش از میلاد تعطیل شده باشد، نظر مزبور یك اشکال تاریخی ایجاد می‌کند « میشنای آووت » به ما اطلاع می‌دهد که « آنتیگونوس » اهل سوخو .Antigonos of sokho. شاگرد « شیمعون » دادگر بوده است، و « یوسه‌بن یوعزر » .Yossé Ben Yoézer. و « یوسه‌بن یوحانان» .Yossé.Ben. yohanan. تورات را از ایشان فرا گرفتند » ( میشنا آووت، ۱ : ٤ ) لیکن این دانشمندان در حدود سال ۱۶۰ پیش از میلاد درگذشته‌اند. واگر مفهوم مطلب فوق آن باشد که هردو نفر ایشان شاگردان « شیمعون » و « آنتیگونوس » بوده‌اند، یا باید قبول کنیم که زندگی ایندوتن بسیار دراز مدت بوده است و یا اینکه برای پر کردن این فاصله از زمان میتوان با توجه باین قسمت از خبر که میگوید « تورات را از ایشان فرا گرفتند » اشاره بیك سلسله از دانشمندان شده است که نام ایشان را ثبت نکرده‌اند.

به‌هرحال چنین به نظر می‌رسد که « مجمع کبیر » در اواسط قرن سوم قبل از میلاد و یا در پایان آن قرن دیگر وجود نداشته است و جایگزین « مجمع کبیر »، سازمان دیگری بنام « سنهدرین(۲) Sanhedrin. شد که وظیفه اداره امور جامعه را در کشور « یهودا » به دست گرفت. درنامه‌ای که « آنتیوخوس » سوم به « بطلمیوس » . Ptolemy نوشته و « یوسفوس » رونوشت آن را در دست داشته است، این مجمع بنام « سنا » خوانده شده است. ( قدمت یهودیان، قسمت دوازدهم، فصل ۳، بند ۳ ). روایت یهود حاکی از آن است که در آن زمان پنج « زوگوت » . Zugoth . یا ( جفت دانشمندان به توالی ) وجود داشته‌اند که آخرین ایشان هیلل . Hillel. و شمای :Shammai بودند که درحدود سال ۱۰ بعداز میلاد وفات یافتند از هر زوج یك نفر به نام « ناسی » .Nassi. یا رئیس و سرور خوانده‌می‌شد، ودیگری عنوان « آوبیت‌دین » یا رئیس محکمه شرع را داشت و نایب و معاون « ناسی » محسوب میشد ( میشناحگیگا، ۲ : ۲ ).

---

۱ ــ یوسفوس فلاویوس . Josephus Flavius. ( ۹۵ــ۳۷ میلادی ) مورخ و سپهسالار یهود بوده است که در سال اول سلطنت « کالیگولا » امپراطور روم ( ۳۸ ــ ۳۷ ) به دنیاآمد . او پیش از آنکه به سن نوزده سالگی برسد در دین یهود مطالعه کرد، و پس از آن‌که سه سال با راهبی به‌نام « یانوس » در بیابان گذرانید، مرام فرقه « فریسیان » را انتخاب کرد . او در سال ٦٤ میلادی به رم رفت و در سال ٦٦ باتفاق یهودیان‌دست‌به‌انقلاب‌و شورش‌علیه‌رومیان‌زد. درسال ٦٧ میلادی سپاهیانش متواری شدند و وی اسیر سردار رومی « وسپاسیان فلاویوس » گردید . « یوسفوس » پیشگوئی کرد که « وسپاسیان » به امپراطوری روم خواهد رسید و چون پیشگوئی او به‌حقیقت پیوست، از اسارت آزادگردید و از اشراف رم شد و نام‌خانوادگی « وسپاسیان » یعنی « فلاویوس » را برخود نهاد و همراه « وسپاسیان » به اسکندریه رفت .

۲ ــ سنهدرین شکل عبری شده لغت یونانی . Sunhedrion . است .

تحقیقات تاریخی معاصر به‌نتیجه دیگری رسیده‌است . « سنهدرین » عبارت از مجمعی از کاهنان و مردم عادی بوده است که ریاست آن‌را « کاهن‌اعظم » به‌عهده داشت و در طی مباحثاتی که در جلسات آن انجام می‌گرفت ، اختلافاتی ایجاد شد که منجر بـه‌تشکیل دو دسته مجزا گردید . کاهنان، طرفدارسیاستی مبنی بر سازش با افکار و عقاید یونانی و پیروی از آن ، حتی به بهای خیانت نسبت به تورات بودند و در مقابل ایشان ، مردم عادی که همان وارثان مستقیم « عزرا » و « سوفریم » بودند صف آرائی کردند . و ایشان خواهان پیروی کامل و صمیمانه از احکام‌تورات بودند . رهبران دسته اخیر ، دانشمندانی بودند که به نام « زوگوت » یا « زوجها » معروف شده‌انـد . کشمکش مابین این دو دسته طی جنگهای « مکابیان » Maccabbis با یونانیان متوقف گشت ، ولی درزمان‌سلطنت «یوحانان‌هورقانوس» Yohanan Hyrcanus ( ۱۰۵ – ۱۳۵ پیش از میلاد ) بار دیگر نمودار شد و به تدریج گسترش یافت ، تا آنکه دوفرقه به نـام « صادوقیان » و « فریسیان » پدید آمدند . در میان نکات مورد اختلاف که سبب تفرقه بین این دو گروه شد ، نکته‌ای بود که در توسعه یهودیت دارای اهمیت بسیار است . « یوسفوس » بدان نکته چنین اشاره می‌کند : « فریسیان آئین های بسیاری را که در طی نسلها از پدران خود به ارث برده‌اند ، و در کتاب تورات موسی به ظاهر ذکری از آنها نشده است به‌مردم تعلیم می‌دهند . ولی « صادوقیان » آن را رد می‌کنندو می‌گویند: ما باید به آن سلسله از آئین‌ها احترام گذاریم و آنها را واجب‌الاجرا بدانیم که در تورات مکتوب وجود دارد ، و نباید آنچه را که از روایتها و سنتهای اجدادی ما سرچشمه گرفته است رعایت کنیم . و به خاطر این نکات ، ستیزه های بسیار و اختلافات‌فاحش میان ایشان به وجود آمده است » ( قدمت یهودیان ، قسمت ۱۳ ، فصل ۱۰ ، بند ۶ ) .

این مباحثات که درباره تورات منقول صورت‌می‌گرفت سبب شد که مدافعان آن مطالعات بیشتر و عمیق‌تری در متن کتاب مقدس بکنند . ایشان تصمیم گرفتند ثابت کنند که تورات منقول بخش لاینفکی از تورات مکتوب است ، و هر دو تار و پود یك نسج‌هستند . علاوه بر آن ایشان شیوه های مخصوصی برای تفسیر مطالب تورات و استنتاج از آن به کار می‌بردندتا بدان وسیله مدلل سازند که روایتها و سنتهائی کـه « صادوقیان »آن را رد میکنند، جزو «اسفارپنجگانه»و در آن مستتر است . بدین ترتیب،کشف‌اسرار مکنون تورات وارد مرحله تازه‌ای شد ، و به‌طور مستقیم‌سبب« پیدایش تلمود » گردید .

***

## ۲ - میشنا

با ابداع شیوه هـای تـازه تفسیر ، تـورات بـه صورت يك علم درآمد ، و تنها مردانی که به حق صلاحیت شرح‌دادن مندرجات کتاب مقدس را داشتند ، می‌توانستند به طور مستند در باره مطالب آن اظهار نظر کنند . به این دانشمندان عنوان «تنایيم» Tannaim یعنی معلمان را دادند و در طی دورانی که تدوین قوانین دینی یهود در « میشنا » آغاز شده و به پایان رسید ، عنوان دانشمندان بزرگ یهود همین بود . یکـی از پیشروانـی کـه اثر عمیقی در تألیفات ایشان بجـای گذارد ، « هیلل » بود . « هیلل » اصلا اهل « بابل » بود ، و به‌طـوری که تاریـخ روایت می‌کند ، از طرف ما در یکی از اخلاف داود پادشاه یهود به شمار می‌آمد . وی به‌سرزمین « یهودا » مهاجرت کرد ، و مدت چهل سال یکی‌از رهبران به نام‌جامعه و قوم خود محسوب می‌شد .

« هیلل » نظریات « فریسیان » را با ذکـر امثله به نحو احسن روشن ساخت . وی معترف بود که زندگانی انسان با شرایط دایم‌التغییر خود نمی‌تواند‌در چارچوب يك شریعت مکتوب ثابت و تغییر ناپذیر باقی بماند . « هیلل » در اصل آزادی تفسیر که تورات‌منقول شفاهی آنرا مجاز دانسته است ، برای متناسب ساختن احکام تورات بااوضاع و احوال متغیر زندگی،وسیله‌ای بس گرانبها یافت .

يك نمونه جالب از روش او، طرز‌تفسیر حکمی‌است که مورد بحث آیه های نخستین از باب پانزدهم از « سفر تثنیه » است : « در پایان هر هفت سال ،انفکاك نما » و قانون انفکاك چنین است«هرطلبکاری وامی را که به همنوع خود داده باشد منفك سازد ،و از همنوع و برادر خود آنرا به زور مطالبه نکند » معنی این آیه چنین است : اگر يك وام در سال هفتم ( سال شمیطایا انفکاك ) پرداخته‌نشد ، دیگر نمی‌توان آن را ادعا کرد ، این حکم کتاب مقدس‌درواقع مربوط به يك عمل خیر خواهانه می‌شود که يك یهودی درباره یکی از افراد قوم خود که در تنگنا قرار گرفته است‌انجام میدهد . و مقصود از آن وامی که در جریان عادی تجارت تولید می‌شود نیست . زمینه اجتماعی این‌حکم وضع معیشت يك‌ملت خرده مالك است که هر يك از افراد آن با محصول قطعه زمینی که نصیبش شده‌است امرار معاش می‌کند . هنگامی که شرایط زندگی دگرگون شد و يك قسمت بزرگ ازمردم‌از راه تجارت‌و کسب امرار معیشت کردند ، این دستور تورات‌باعث اشکال و زحمت گردید و مردم ازدادن‌وام به همنوعان‌خویش خودداری می‌کردند ، زیرا می‌ترسیدند که با فرا رسیدن سال آزادی « شمیطا » ( انفکاك ) ، دیگر نتوانند طلب خود را وصول کنند ، و در نتیجه رنج و مشقتی که از این راه نصیب افراد مستمند می‌شد ، بسیار زیاد بود .

از لحاظ « صادوقیان » ، هیچ وسیله‌ای برای رفع این اشکال وجود نداشت : زیرا شریعت چنین گفته بود و می‌بایستی همانگونه عمل شود . ولـی « هیلل » با این عقیده موافق نبود ، و اظهار میداشت که مطالعه دقیق متن تورات ، راهی را برای رهائی از این اشکال پیش پا خواهد گذاشت وی با درنظر گرفتن این اصل که در تورات حتی يك کلمه یا يك‌حرف زائد وجود ندارد ، بدین آیـه اشاره کـرد : « هرآنچه از مال تو نزد برادرت باشد ، دست تو آنرا منفك سازد » ( سفر تثنیه ، ۱۵ : ۳ ) . درنظر اول چنین می نماید که این جمله يك تکرار غیر لازم از آیه پیشین آن است که گفته است : « او از همنوع‌و برادر خود آن را به زور مطالبه نکند » ولی‌این‌چنین‌نمی‌تواند باشد . زیرا در تورات جمله یا کلمه یا حرف زائدی یافت نمی‌شود . بنابراین کلمات : « هرآنچه‌از مال تو نزد برادرت باشد » می بایستی مخصوصا

اضافه شده‌باشد تا یك مورد را مستثنی کند یعنی آن‌موردی که « هرآنچه از مال تو است » نزد شخص بدهکار نباشد . با چنین نحوه استدلال « هیلل » استنتاج کرد ؛ که اگر طلبکار سندی به یك محکمه شرعی بدهد و طبق آن سند حق طلب خود را به‌یکی از اعضای آن محکمه منتقل نماید ، او مجاز خواهد بود که طلب خود را به توسط محکمه و حتی پس از سپری شدن سال هفتم « شمیطا » از بدهکار مطالبه نماید .

اگر بخواهیم ، می‌توانیم این نحوه استدلال و استنتاج را به عنوان «شیوه حل مشکلات اخلاقی یا «دینی» مورد انتقاد قرار دهیم . لکن استفاده از این‌شیوه سبب شد که یك منظور حیاتی و اساسی به کار بسته شود و آن عبارت از این بود که تورات راهنمای یك زندگی فعال ، با ارزش دائمی گردد . تورات چون همواره قابل تفسیر مجدد برای وفق دادن احکام آن با مقتضیات زمان است ، هرگز نمی‌تواند کهنه و ازکار افتاده شود .

« هیلل » موجد یکی از مکتب‌های « تناییم » ( معلمان ) بود و همکار هم عصر وی « شمای » نیز مکتب دیگری تاسیس کرد ، و در طی هفتاد سال اول قرن یکم میلادی ، این دو استاد و شاگردان آنها بر افکار و عقاید رایج در مجامع « فریسیان » تسلـط داشتند به صورت کلی ، پیروان مکتب « شمای » نظری شدید تر و سختگیر تر اتخاذ می کـــردند و « تلمود » بیش از سیصد نکته را که مورد اختلاف ما بین ایشان بوده ثبت کرده است . و لازم است یادآورشویم که سرانجام نظریات پیروان مکتب «هیلل » پذیرفته شد . لازمه تاسیس یك مکتب ، ارائه مرتب ومتوالی مطالب مورد مطالعه بود . این نکته را باید در نظر داشت که نیروی حافظه مردم مشرق زمین حتی‌امروز نیز بیشتر از قوه حافظه مغرب زمینی هاست . در مشرق زمین ، انبوهی از دانستنی ها نه از طریق کتاب ، بلکه از طریق گفتار معلم فرا گرفته می‌شود . از این رو « هیلل » لازم دانست که قواعد استنتاج و تفسیر را که از نسلهای پیشین به مردم عصر او رسیده بود مورد آزمایش قرار دهد ، و آن رشته از قواعد را که به نظر وی از لحاظ منطق دارای قوت و اعتبار بیشتری هستند به شاگردان خود توصیه کند . وی هفت اصل را برای تفسیر برگزید ، و آن اصول که در مراحل بعدی اصول دیگری بدانها افزوده شد ،به طور کلی مورد قبول و استفاده دانشمندان قرار گرفت . « هیلل » درطی تدریس ، مقدار معتنابهی از دانستنی های تاریخی و روایتی را برای سهولت کار دانش پژو هان تحت نظم و ترتیب خاصی درآورد. آنچه‌وی در این زمینه تنظیم کرد به طور منقول حفظ شد ، و می‌توان آنرا نخستین دوره « میشنا » دانست .

شخصیت دومی که جلب توجه می‌کند ، ربان یوحانان بن‌زکای Rabban Yohanan Ben Zakkay از جوانترین و ممتاز ترین شاگردان «هیلل » است، که استادش اندکی پیش از مرگ درباره وی چنین گفته بود : « پدر دانش و پدر نسل های آیندهٔ دانشمندان » ( یروشلمی نداریم ، ٤ ب ) « ربان یوحانان بن زکای»، در زمانی که تیتوس Titus معبد بیت‌المقدس را ویران ساخت ، بزرگترین مرجع دینی بود . وی چون شکست یهودیان را در پیکاری که با رومیان داشتند پیش بینی می‌کرد ، لزوم صلح را تأکید می‌نمود ، زیرا برای او حفظ دین یهود بیش از استقلال ملی ارزش داشت . و چون یهودیان اندرز او را نپذیرفتند وی طرحی ریخت تا در زمانی که معبد بیت‌المقدس و دولت یهود وجود نداشته باشد ، قوم یهود به وسیله آن طرح از انقراض محفوظ بماند ، روایتی چنین نقل می‌کند :

«ربان یوحانان» ، برای آنکه از شهراورشلیم که به وسیله سپاهیان رومی در محاصره قرار گرفته و

دروازه های آن بسته بود و سلحشوران یهود از آن به‌سختی دفاع می‌کردند خارج شود ، نقشه‌ای کشید و خبر بیماری و بعداً خبر مرگ خود را در شهر شایع کرد . سپس عده‌ای از مریدان قابل اعتماد او وی را در تابوتی گذاشتند و برای تدفین به بیرون شهر بردند . فقط احترامی که مردم برای « ربان‌یوحانان » قائل بودند سبب گردید که وی خود را از آسیب نیزه نگهبانان دروازه که با فرو کردن نیزه در بدن مرده ها اطمینان حاصل می‌کردند کسی زنده از دروازه های اورشلیم نمی‌گذرد ، رهایی دهد . « ربان یوحانان » خود را به اردوی رومیان رسانید ، و توانست بـه‌حضور « و سپاسیان » فرمانده کل سپاه روم برسد و از او درخواست کند که : شهر یـونه(۱) Yavneh ودانشمندانش رادر اختیار اوبگذارد (گیطین، ٥٦ ب). « وسپاسیان » که در همان جلسه باو خبر رسید کـه به‌امپراطوری روم برگزیده شده است ، درخواست‌وی را قبول کرد ، و شهر « یونه » در امان ماند . درپایان جنگ ، « ربان یوحانان » بدانجا رفت ، و در نتیجه دانشگاه دینی آن شهر که پیش از آن کوچك وکم اهمیت بود ، مرکز حیات دانش و اندیشه یهود گردید . « یونه » به جای شهر مقدس اورشلیم مقر « سنهدرین » شد ، و در واقع پایتخت تازه یهودیان فلسطین گردید . « ربان یوحانان » با روشن بینی خودتورات و دین یهودرا ازانهدام احتمالی درهنگام وقوع مصیبت حفظ کرد ، و از این راه ، ادامه بقای ملت‌شکست خورده خود را تامین نمود .

پیش از فاجعه خرابی بیت همیقداش ( بیت‌المقدس ) و انقراض دولت یهود ، « ربان یوحانان » بزرگترین مخالف نظریه « صادوقیان » درباره تورات بود . وی با دلایل عقلانی ثابت کرد که آن طرز تلقی و نظر نارسا است ، و حوادث بعدی ضعف موقعیت « صادوقیان » و نیروی معنوی و روحانی «فریسیان» را عملا ثابت کرد . در نظر « صادوقیان » ، دین یهودعبارت از روشی محدود و تعصب آمیز بود که باپیروی از احکام اسفار پنجگانه برای همیشه ثابت میماند ،و گذشته از آن ، به نحوی جدایی ناپذیر با آئین عبادت در معبد بیت همیقداش بستگی داشت . بنابراین هنگامی که دوره معبد بیت همیقداش به پایان رسید ، « صادوقیان » نیز بلافاصله پس از آن از بین رفتند ،و از این‌رو ، نظریه توجه به تورات منقول «فریسیان» در آن زمانهای بحرانی پشتیبانی و استواری قابل‌توجهی بدست آورد . تورات منقول به وسیله انطباق با شرایط و وضع تازه‌ای که ایجاد شده بود ، دین رازنده نگاهداشت ، و هیچ کس بیش از « ربان‌یوحانان بن زکای » در این امر توفیق حاصل نکرد . وی دانشی‌را که از استادش « هیلل » آموخته بود ، در دانشگاه خود در « یونه » به شاگردانش آموخت ، و ایشان نیز به‌نوبه خود معلمان نسل آینده شدند . «ربان‌یوحانان» بدینگونه حلقه‌ای دیگر در سلسله دانش‌روایتی‌و سنتی‌یهود ایجاد کرد .

از این دوران که بگذریم ، به اول قـرن دوم‌میلادی می‌رسیم و به دونام برجسته برمی‌خوریم . نام اول مربوط به « ربی یشماعل‌بـن الیشاع » است . Ishmael Ben Elishaa . وی مؤسس مکتب معروفی بود ، و در دوران ظلم و شقاوت « هادریان » امپراطور روم شهید شد . « ربی یشماعل » در مطالعه شریعت یهود تخصص یافت،واصول تفسیری هفت گانه « هیلل » را به سیزده اصل رسانید ، که بعداز وی اصول پذیرفته‌ای برای تفسیر تورات گردید . کاراصلی‌او کوششی بود در راه هماهنگ ساختن فتواهای بیشمار علمای یهود به ترتیب ارتباط آنها با متن آیه‌های کتاب مقدس که از آن استنتاج شده بود . وی تفسیری درباره آیات مربوط به آن قسمت از شریعت‌یهود که در چهار کتاب آخر اسفار پنجگانه‌تورات یافت

---

۱ ــ « یونه » شهری بوده است در فلسطین که در کتاب دوم‌تواریخ ایام باب ۲۶ ، آیه ٦ از آن یاد شده است . نام یونانی آن « یامنیا » Yamnia و محل آن نزدیك‌کرانه دریا در جنوب فلسطین‌بوده است .

می‌شوند نوشت ، ولـی فقط تفسیری کـه دربـاره « سفر خروج » کرده بود و آغازش از فصل دوازدهم آن کتاب است به جای مانده است ، که آن هم بعداتدوین و تنظیم شده است . این تفسیر به نام « مخیلتا » Mekhilta . یا « پیمانه » معـروف است . کـار « ربی یشماعل » درباره کتابهای دیگر ، پایه‌ای برای تفسیر های مشابه گردید که بعدا در « میشنا » واردشد ، و ما در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم . این آثار عبارتند از : « سیفرا » . Sifra (۱) درباره«سفر لاویان» ،که آن را «حیابن ابا» . Hiya Ben Abba . که در آغاز قرن سوم میلادی می‌زیست تدوین کرد ، و « سیفره » . Sifreh (۲) درباره « سفر اعداد » و « سفر تثنیه » ، که بیگمان هرکـدام تنظیم کننده‌جداگانه‌ای داشته‌اند ، و با اینکه این دوکتاب باهم انتشار یافتند معذالك چنین به‌نظر می‌رسد که تفسیرسفر اعداد همزمان با « کتاب سیفرا » تدوین شده ، و تفسیر « سفر تثنیه » به زمانی موخرتر تعلق داشته‌است .

هر دوکتاب « سیفره » و « سیفرا » اثری ازنفوذ یك استاد بزرگ دیگر ، یعنی « ربی عقیوابن یوسف » که در سال ۱۳۲ میلادی به دست رومی هاشهید شد ، دربردارد . «ربی‌عقیوا » علم «میدراش » را بحداعلی توسعه داد . وی معتقد بود کـــه حتی‌یك حرف از کتاب مقدس زائد نیست ، و نشانه هایی از تیز هوشی و فراست خارق‌العاده او در تفسیرهائی‌که نوشته آشکارا دیده می‌شود . با استفاده از شیوه استنتاج و تفسیر « ربی عقیوا » ، هیچ عمل سنتی ازشریعت مکتوب در تورات جدا نمی‌ماند ، و برای هرسنت می‌توان به نحوی پایه و اساسی متین و معتبردر آیات کتاب مقدس یافت .

« ربی‌عقیوا » ، علاوه بر کارخود به عنوان یك‌مفسر و یك معلم در ترتیب و تنظیم احکام تورات نیز بسیار کوشید . گفته‌اند که « وی تورات را به‌صورت‌حلقه های به هم پیوسته یك زنجیر درآورد » (آووت ربی ناتان ، ۱۸ ) . از این گفته باید چنین استنباط‌شود که « ربی عقیوا » نکات شرعی بسیار زیادی را که تا زمان وی گرد آمده بود مقابله و تطبیق و مرتب‌کرد ، و به حق می‌توان وی را معمار طرح « میشنا » که یك قرن بعداز او به وجود آمد دانست . بدون‌پیشگامی و زحمات وی ، شاید هرگز « تلمود »تدوین نمی‌شد و شاگردان او در همان راهی که وی نشان‌داده بود پیش رفتند ، و نفوذ موثری در علم تحصیل تورات برای نسلهای بعدی به جـای گـذاشتند .مهمترین این شاگردان « ربی مئیر » . Meir . است . وی مؤلف یك « میشنا » بود که « ربی‌یهودا هناسی »از آن میشنا به‌عنوان زمینه کار خـود در تـدوین « میشنای فعلی » که اکنون در دست ماست استفاده‌کـرد .

« تلمود » اشاره می‌کند که: «وقتی ربی‌عقیوا» مرد ، « ربی‌یهودا هناسی » به دنیا آمد « ( قیدوشین ، ۷۲ ب ) البته مقصود از این سخن‌آن نیست که فوت« ربی عقیوا » و تولد « ربی‌یهودا هناسی » در یك زمان بوده است زیرا تاریخ ولادت « ربـی یهوداهناسی » سال ۱۳۵ میلادی است ، در صورتی کـه « ربی‌عقیوا » در سال ۱۳۲ میلادی شهید شده است مفهوم این گفته آن است که این دو دانشمند بزرگ طی تاریخ ادبیات دینی یهود ، بدنبال یکدیگر آمدند بدین معنی که آنچه را که « ربی‌عقیوا » شروع‌کرد ، « ربی یهودا هناسی » به کمال رسانید . به‌روایت دیگرربی «عقیوا » معمار طرح « میشنا » بود ،و«ربی‌یهودا هناسی » سازنده آن .

« ربی یهودا هناسی » فرزند دانشمندی معروف به نام « ربان شیمعون بن گملئیل دوم بود ، و ظاهرا

---

۱ ــ کلمه « سیفرا » ( به‌عربی سفر ) به معنی « کتاب »است ، و خلاصه کلمات « سیفرا دبه‌راو » . Sifra De be Rav به معنی کتاب مدرسه‌استاد » می‌باشد

۲ ــ « سیفره » به معنی « کتابها » یا اسفار است ، وباحتمال قوی خلاصه کلماتی است شبیه به نام کتاب پیشین .

به یك خاندان ثـروتمند و متنفـذ بستگـی داشت . تحصیلات او روشنفکرانه و خالی ازتعصب انجام گرفته بود و زبان یونانی را نیك میدانست . و از دوستی ، با اشراف روم نیز برخوردار بود . دانش و شخصیت والای اجتماعی او دست به هم داده و مقام و نفوذ غیرقابل انکاری درمیان یهودیان فلسطین بدست آورده بود و تا زمان مرگش که در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ میلادی اتفاق افتاد ، یعنی بیش از پنجاه سال ، منصب «ناسی» Nassi . به‌معنی رئیس و سرور را در اختیار داشت و مردم او را رسما رهبر جامعه می‌شناختند .

توفیق عظیم زندگانی « ربی یهودا هناسی » ، تکمیل مجموعه احکام دینی یهود است ، که به نام میشنا . Mishnah خوانده شده است . این نام ریشه‌اش ازکلمه « شانو » .Shanoh « به معنی تکرار کردن » است ، و به تعلیمات شفاهی یعنی آنچه کـه به وسیله تکرار کردن می‌توان فراگرفت اشاره می کند . این اسم در مقابل کلمه « میقرا » . Mighra . یعنی قرائت متن کتاب مقدس آورده میشود و از این رو کلمه « میشنا » بر مجموعه احکام شرعی تورات منقول مستخرج از « اسفار پنجگانه » تورات مکتوب دلالت می‌کند « ربی یهودا هناسی » موفق شد مجموعه‌ای ازاحکام دینی تالیف کند که در سراسر مدارس « فلسطین و بابل » پذیرفته شود و در نتیجه ، مجموعه های دیگری که دانشمندان دوره های قبل برای آموزشگاه های خود تدوین کرده بودند ، از رواج افتاد .

زبانی که کتاب « میشنا » به آن زبان نوشته شده‌است ، شکلی از زبان عبری بومی است ، با زبان عبری کتاب مقدس فرق دارد . و صفت مشخص آن موجـز بودن جملات ، و فقدان پیرایه‌های ادبی در آن است. این زبان به نحوی قابل ستایش برای تفهیم مطالب کتاب « میشنا » مناسب است .

ازقرون وسطی تا به امروز ، این موضوع موردبحث قرار گرفته است که آیا « ربی یهودا هناسی » ، کتاب « میشنا » را خود به رشته تحریر درآورده ویااینکه مندرجات این کتاب تا مدت زمانی سینه به سینه و به‌طور شفاهی نقل شده است . محققان هنوز در این باره توافق کامل ندارند ، ولی اکثر دانشمندان با این نظر که « میشنا » از همان هنگام تدوین در کتابی نوشته شده است ، موافقند .

« میشنا » در شش قسمت تنظیم شده است که آنها را « سداریم » ( جمع سدر ) . Seder . یا « بخشها » می‌خوانند . هر سدر شامل تعدادی « مسخت » . Massekhet . یا « رساله » است ، که جمع کل آنها شصت و سه رساله می‌شود ، و هر یك از آنها به‌فصلها و بند ها تقسیم می‌گردد و جمع کل فصلها به ۵۲۳ می‌رسد (۱) .

ترتیب بخشها و موضوع مندرجات « میشنا » به‌طور خلاصه به قرار زیر است :

## ۱ ـ سدر یا بخش « زراعیم » . Zeraiim . ( بذرها )

۱ ـ مسخت « براخوت » . Berakhot . به معنی « برکات » شامل دستوراتی است درباره آداب خواندن ادعیه و نماز ها .

۲ ـ پئاه . Peah . « گوشه » بحث این «مسخت» درباره مسائلی است مربوط به قانون محصول گوشه های کشتزار ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۹ )

۳ ـ « دامای » .Damay . « مشکوك » مربوط به احکام محصولات کشاورزی است که ازشخص مشکوك

---

۱ ـ اگر فصل ششم میشنای « آووت » را که بعدا ضمیمه آن شده است جزو فصول « میشنا » به شمار آوریم ، تعداد کل فصل ها به ۵۲٤ خواهد رسید.

خریداری شده باشد و شك در ایـن باشد که مبادا « تروما » و عشریه آنرا به کاهنان و لاویان نداده باشد.

٤ ـ « کیلاییم » . Kilayim . « اختلاط ها » یا « دوگونه ها » . درباره احکام مربوط به کاشتن بذر های مختلف باهم و جفتگیری حیوانات مختلف‌الجنس با یکدیگر که در سفر لاویان باب ۱۹ ، آیه ۱۹ از آن بحث شده است .

٥ ـ شویعیت . Sheviith . « سال هفتم » که‌درباره احکام مربوط به سال هفتم « شمیطا » سخن می گوید . ( سفر خروج ، ۲۳ : ۱۱ ـ سفر لاویان ، باب ۲۵ از آیه ۲ به بعد ـ سفر تثنیه ، باب ۱۵ : از آیه ۱ به بعد ) .

٦ ـ « ترموت » . Terumoth. « هدیه ها » مربوط به احکام هدایایی است که بایستی ازمحصولات کشاورزی به کاهنان بدهند . ( سفر اعداد ، باب ۱۸ : از آیه ۸ به‌بعد ) .

۷ ـ « معسروت » . Maaseroth . « عشریه ها » درباره احکام مربوط به عشریه هایی است که بایستی از محصولات زمین بدهند ، ( سفر اعداد ، باب ۱۸ : از آیه ۲۱ به بعد ) .

۸ ـ « معسرشنی » . Maaser Sheni. « عشریه‌دوم » درباره مقرراتی است‌که به متن آیه های ۲۲-۲۷ از باب ١٤ از « سفر تثنیه » مربوط می‌شود .

۹ ـ « حلا » . Hallah . « گرده‌نان » درباره‌احکام مربوط به گرده نانی است که بایستی از هر تغار خمیر به کاهن داد . ( سفر اعداد : ١٥ : ٢١ ) .

۱۰ ـ «عرلا » . Orlah . « نامختونی » درباره‌احکام مربوط به میوه های درختان در طی چهار سال اول غرس آنها است ( سفر لاویان ، باب ۱۹ از آیه ۲۳ به بعد ) .

۱۱ « بیکوریم » . Bikkurim . « نوبر ها » درباره احکام مربوط به نوبر میوه هائی که به معبد بیت همیقداش برده می‌شود بحث می‌کند . ( سفر تثنیه ، باب ۲۶ : از آیه ۱ به بعد ) .

## ۲ـ سدر یا بخش ( موعد ) . Moed . ( عید )

۱ ـ « شبات » . Shabbat . « شنبه » درباره‌کار های ممنوع طی شب و روز شنبه و سایر احکام مربوط به این روز .

۲ ـ « عرووین » . Eruvin . « اختلاطها » در باره موردی که از قوانین مربوط به‌شنبه بوجود آمده است ، یعنی‌تعیین حدودی که در شب و روز شنبه‌نباید از آن تجاوز کرد ، و چگونه می‌تـوان آن را گسترش داد .

۳ ـ « پساحیم » . Pesahim . « قربانیها یاعید های پسح » درباره مقررات مربوط به‌عید پسح و نان فطیر .

٤ ـ « شقالیم » . Sheghalim . « شقل ها » در باره مالیات سالانه کـه باید به خزانه معبد بیت همیقداش پرداخته شود . ( سفر خروج ، باب ۳۰ : ازآیه ۱۲ به بعد ) .

٥ ـ « یوما » .Yoma. « روز » درباره آیین روز کیپور ( کفاره ) . ( سفر لاویان ، باب ١٦ ) .

٦ ـ « سوکا » . Sukkah . « سایبان » در باره‌احکام مربوط به‌عید سایبانها بنابه‌آیه های ٤٤ ـ ٣٤ از باب ۲۳ از سفر لاویان .

۷ ـ « بیصا » . Beitzah . « تخم مرغ » که « یوم‌طو » .Yomtov. یا عید نیزخوانده‌می‌شود ، و

مربوط به اعمال جایز و غیر جایز در روز های اعیاد مقدسه است .

۸ ـ « روش هشانـــا » . Rosh Hashanah . « اول سال » ، که مربوط به احکام روز های عید سال نو می‌باشد .

۹ ـ « تعنیت » . Taanith . « روزه » درباره احکام روزه های عمومی .

۱۰ ـ « مگیلا » . Megillah . « طومار » در باره قرائت « کتاب استر » در جشن « پوریم » بنا به آیه ۲۸ از باب نهم از کتاب استر ، وسایر احکام مربوط به این جشن .

۱۱ ـ « موعـدقـاطـان » . Moed Ghatan . « عید کوچك » . مربوط به احکام ایام وسط عیدهای پسح و سوکوت .

۱۲ ـ « حگیگا » . Hagigah. « قربانیهای عیدها » در باره قربانیهائی است که بایستی درموقع زیارت بیت همیقداش در اعیادسه‌گانه‌بحضور خداوند تقدیم شود . ( سفر تثنیه فصل ۱۶ از آیه ۱۶ به بعد ) .

## ۳ـ سدر یا بخش «ناشیم . Nashim . زنان»

۱ ـ « یواموت » .Yevamoth « درباره احکام » ازدواج مردی با بیوه برادر خود در صورتی که از آن برادر فرزندی باقی نمانده باشد ( سفر تثنیه ، باب ۲۵ : از آیه ۵ به بعد ) و ازدواجهای ممنوع . ( سفر لاویان، باب ۱۸ ).

۲ ـ « گتوبوت » . Ketuboth «اسنادازدواج» مربوط به احکام مهر و عقد های ازدواج .

۳ ـ « نداریم » .Nedarim. « نذرها » در باره احکام مربوط به نذرها و ابطال آن ، بویژه نذرهای زنان .

٤ ـ « نازیر » . Nazir . « نذیره » درباره‌احکام مربوط به نذر های « نذیره ها » .

٥ « سوطا » . Sotah . « زن منحرف » درباره‌احکام مربوط به زنی که شوهرش باو مشکوك است که شاید مرتکب زنا شده باشد .

٦ ـ « گیطین » . Gittin . « طلاق ها » درباره‌احکام مربوط به طلاق .

۷ ـ « قیدوشین » . Ghiddushin. « تقدیس» درباره احکام ازدواج .

## ٤ـ سدر یا بخش «نزیقین . Nezighin . آسیبها وخسارات»

۱ ـ « باواقما » . Bava Ghamma. « نخستین‌باب » درباره زیانهائی که به اموال و یا جرحی که به اشخاص وارد شود .

۲ ـ « باوامصیعا » . Bava Metyiaa . « بـاب‌وسطی » درباره لشیاء یافته شده ، ضمانت ، خرید و فروش ، اجاره و استیجاره و غیره .

۳ ـ « باوابترا » . Bava Bathra . « آخرین‌باب » درباره احکام مربوط به املاك و مستغلات و وراثت و غیره .

٤ ـ «سنهدرین» . Sanhedrin. « دادگاه ها»درباره محاکم شرعی و طرز کار آنها و جنایت و جنحه و غیره .

۵ ـ « مکوت » . Makkoth . « ضربات تازیانه» درباره مجازات شخصی که شهادت دروغ بدهد ، و احکام مربوط به شهر های پناهگاه « سفر اعداد ، باب ۳۵ : از آیه ۱۰ به بعد » و جرمهائی که مرتکب آنها با تازیانه مجازات میشود .

۶ ـ « شووعوت » . Shevuoth . سوگند ها در باره سوگند هائی که در دادگاه و یا در خارج از آن یاد شود .

۷ ـ « عدویوت » . Eduyorh . « گـواهیها » مجموعه‌ای از گواهیهای علمای یهود درباره فتواهائی که دانشمندان پیشین داده بودند .

۸ ـ « عوودازارا » . Avodah Zarah . « بت پرستی » درباره آئین ها و نیایشهای بت پرستان و تحذیر از آن .

۹ ـ « پیرقـه آووت » . Pirghei Avoth . « فصلهای پدران » . رساله‌ای است اخـلاقـی و مجموعه‌ای است از اندرز های سودمند دانشمندانی‌که تنایم ( معلمان ) خوانده شده‌اند . ایـن مسخت ( رساله ) ضمیمه‌ای نیز دارد که آن را « فصل ربی‌مئیر درباره تحصیل تورات » خوانده‌اند .

۱۰ ـ « هورایوت » . Horayoth . « تعلیمات‌یا فتواها » درباره گناهان سهوی که‌دراثرسهل انگاری پیشوایان دینی انجام شود .

## ۵ـ سفر یا بخش «قداشیم . Ghocdashim . مقدسات»

۱ ـ « زواحیم » . Zevahim . « قربانیها » .مربوط به احکام قـربانیها در معبد بیت همیقداش ( سفر لاویان ، باب ۲ ) .

۲ ـ مناحوت . M enahoth . « هدیه هـای‌آردی » . مربوط به هدایای آردی و ریختنی که در بیت همیقداش تقدیم می‌شد .

۳ ـ « حولین » . Hullin . « چیز های غیرمقدس » . در باره احکام ذبح حیوانات و پرندگان و دستورات مربوط به تغذیه .

٤ ـ « بخوروت » . Bekhoroth . « نخست‌زادگان » . درباره احکام مربوط به نخست زادگان انسان و حیوانات . ( سفر خروج ، باب ۱۳ : از آیه۱۲ به بعد ـ سفر اعداد ، باب ۱۸ از آیه ۱۵ به بعد ) .

۵ ـ « عراخین » . Arakhin . ارزیابی هـا « در باره ارزیابی کردن اشخاص و اشیایی که نذر « بیت همیقداش » کرده می‌شود .

۶ ـ « تمورا » . Temurah . « تبدیل» درباره‌احکام مربوط به تعویض حیواناتی که برای قربانـی تخصیص داده شده‌اند . ( سفرلاویان ، باب ۲۷ : آیه‌های ۱۰ و ۳۳ ) .

۷ ـ « کریتوت » . Keritoth . « انقطاعها » . درباره گناهانی که مجازات آن منقطع شدن روح شخص گناهکار از نعیم عالم باقی است .

۸ ـ « معیلا » . Melliah . « خیانت » درباره‌خیانت به مقدسات و اموال معبد بیت همیقداش .

۹ ـ « تامید » . Tamid . « قربانی‌همیشگی » . درباره آداب عبادت روزانه در بیت همیقداش .

۱۰ ـ « میدوت » . Middoth . « ابعاد » درباره نقشه و ابعاد ساختمان و قسمت های مختلف

بیت همیقداش .

۱۱ - « قینیم » .Ghinnim «لانه پرندگان».درباره قربانیهایی که از نوع پرندگان تقدیم می‌کردند. ( سفر لاویان ، باب ۱ : آیه ۱٤ - باب ٥ : آیه ۷ باب۱۲ : آیه ۸ ) .

## ۶ - سدر یا بخش «طهاروت. Teharoth . طهارت‌ها»

۱ - « کلیم » . Kelim . « ظروف » . درباره‌پاکی و ناپاکی ظروف و لوازم خانه ( سفر لاویان باب ۱۱ از آیه ۳۳ به‌بعد ) .

۲ - « اوهالوت » . Ohaloth . « خیمه ها » .درباره پلیدی هائی که از جسد مرده ایجاد می‌شود . ( سفر اعداد ، باب ۱۹ : از آیه ۱٤ به بعد ) .

۳ - « نگاعیم » . Negaiim . « آفت ها »درباره احکام مربوط به آفت برص . ( سفر لاویان ، از باب ۱۳ به بعد ) .

٤ - « پارا » . Parah . « ماده گاو » درباره‌احکام مربوط به ماده گاو قرمز رنگ . ( سفر اعداد باب ۱۹ ) .

٥ - « طهاروت » . Teharoth . «طهارت‌ها»درباره نجاستهایی که تا غروب آفتاب باقی می‌مانند . ( سفر لاویان ، باب ۱۱ از آیه ۲٤ به بعد ) .

۶ - « میقوااوت » . Mighvaoth . « حوض غسل » درباره حوض های مورد نیاز برای غسل تطهیر. ( سفر لاویان ، باب ۱٥ از آیه ۱۱ به‌بعد ) .

۷ - « نیدا » . Niddah . « ناپاکی دوره‌حیض » . درباره احکام مربوط به مطالب بابهای۱۲ و ۱٥ از سفرلاویان .

۸ - « مخشیرین » Makhshirin « آمـاده کنندگان » . درباره مایعاتی که اشیاء را برای قبول نجاست آماده می‌کنند . ( سفر لاویان ، باب ۱۱ از آیه۳٤ به بعد ) .

۹ - « زاویم » .Zavim. :« اشخاصی که از بیماری جریان رنج میبرند » . درباره ناپاکیهایی کـه براثر بیماری جریان ، ایجاد می‌شود . ( سفر لاویان ،باب ۱٥ از آیه ۲ به بعد ) .

۱۰ - « طوول یوم » .Tevul Yom. « غسل کرده در طی روز » در باره احکام مربوط به شخصی‌که غسل کرده ولی طهارت تا خورشید غروب نکند کامل نمی‌شود .

۱۱ - یادییم . Yadayim. « دستها » . درباره‌پلیدی و تطهیر دستها .

۱۲ - «عوقصین» . Ughtzin . «دم‌میوه‌ها».درباره دم میوه ها بعنوان هادی پلیدیها بحث می‌کند .

### « رساله‌هایی که بعداز دوران میشناتدوین و نام مؤلفین آنها معلوم نیست »

۱ - « آووت ربی‌نانات » . Avoth Rabbi Nanat . مکمل میشنای « پیرقه آووت » .

۲ - « سوفریم » .Sopherim. :«کاتبان » .درباره مقررات مربوط به نوشتن طومار های تورات برای استفاده از آن در کنیسه‌ودیگر آئین های مربوط‌به کنیسه .

۳ ـ « اول ربـاتـی » . Evel Rabbati . « سوگواری بزرگ » که آن را از روی حسن تعبیر معمولا « سماحوت » . Semahoth . یعنی «شادیها» می‌نامند و مربوط به مراسم کفن و دفن میت و آداب سوگواری است .

٤ ـ « کلا » . Kallah . « عروسی » رساله کوتاهی است درباره عفت .

٥ ـ « درخ ارص‌ربا » . Derekh Eretz Rabbah . « رساله‌ای بزرگ در باره رفتار نیکو » . مربوط به ازدواجهای غیر مجاز و رفتار اخلاقی انسان.

٦ ـ « درخ ارص‌زوطا » . Derekh Eretz Zuta « رساله‌ای کوتاه در باره رفتار نیکو » مجموعه ای از مقررات درباره رفتار نیك انسان .

۷ ـ «پرق‌شالم» . Peregh Shalom . «باب‌صلح و آشتی » .

۸ ـ « گریم » . Gerim . « تازه یهودی‌شدگان » . درباره مقررات مربوط به غیر یهودیانی که می‌خواهند به دین یهود درآیند .

۹ ـ « کوتیم » . Kutim . « سامریها » درباره مراسم مذهبی سامریها و تناقض آن با مراسم دینی یهودیان .

۱۰ ـ « عوادیم » . Avadim. « بردگان » .درباره مقررات مربوط به غلامان عبری .

باید چهار رساله کوچك دیگر را که ربی کرشهایم . Kirchheim .درسال ۱۸۵۱ میلادی به چاپ رسانیده است به صورت فوق‌افزود . این چهار رساله‌عبارتند از :

۱ ـ « سـفـر تـورا » . Sefer Torah . « طومار تورات » .

۲ ـ «مزوزا » . Mezuzah. « علامتی روی قائمه درهای خانه » .

۳ ـ « تفیلین » . Tephillin

٤ ـ « صیصیت » . Tzitzith

یك اثر دیگر نیز به ما رسیده است که شبیه « میشنا »ست و به‌نام «توسیفتا» . Tosifta . به‌معنی « ضمیمه یا متمم » خوانده می‌شود . « توسیفتا »نیز مجموعه‌ای است از قوانین دینی یهود به صورت مرتب که در بسیاری از موارد به موازات میشناست ، ولکن‌موادی اضافه برمندرجات « میشنا » در آن دیـده میشود . سبك « توسیفتا » از آنچه که « ربی یهوداهناسی » در « میشنا » به کار برده است مفصل‌تر ، واکثرا حاوی مطالب اثباتیه‌ای است که معمولا از« میشنا » حذف شده است . رابطه دقیق « توسیفتا » با مجموعه رسمی احکام دینی یهود تاکنون معین نشده،و بسیاری از مسائل مربوط به هویت مولفین آن‌هنوز در بوته ابهام باقی مانده است . هسته اصلی این اثررا تألیف دو دانشمند می‌دانند که در قرن سوم میلادی میزیسته‌اند و آن دو ، « ربا » .Rabbah. و «اوشعیا» Oshaaya نام دارند . ولی احتمال آن نیز می‌رود که « توسیفتا » به صورت کنونی خود در قـرن پنجم میلادی تدوین‌شده باشد .

## ۳- گمارا، میدراش

هدفی که « ربی یهودا هناسی » در تالیف « میشنا » داشت ، تثبیت شرایع و احکام دینی یهود نبود . زیرا چنین نیتی برخلاف انگیزه‌ای بود که دانشمندان یهود را به جنبش درآورده بود ، و با اصل اساسی تورات منقول مغایرت پیدا می‌کرد . بلکه مقصود و منظور او تسهیل مطالعه و آموزش تورات منقول یا تورات شفاهی بود، و به همین‌جهت وی نظرهای متضاد دانشمندان مختلف را نیز ثبت نموده است ، و هر گاه به فتوا و رای پذیرفته شده‌ای رسیده بدان اشاره کرده است روش او در تدوین احکام دینی به جای آنکه دامنه تحقیق و پژوهش را محدود سازد ، سبب گسترش آن شد .

« میشنا » کتابی را که بسیار مورد نیاز دانش‌پژوهان بود ، برای مدارس فراهم ساخت و درنتیجه استفاده از آن ، مطالعه و تحصیل تورا ت، چه ازحیث کیفیت و چه از لحاظ کمیت بسرعت پیشرفت کرد . هر جمله از « میشنا » به قصد تحقیق درباره اعتبار و معنی‌و وسعت مفهوم آن به دقت مورد بررسی و بحث قرار گرفت . مولف به هیچ وجه همه موادی را که دردسترس داشت در کتاب خود نگنجانیده بود ، و نظریات و عقاید بیشماری که بسیاری از دانشمندان به‌طور کتبی یا شفاهی از خود بجای گذاشته بودند در « میشنا » وارد نشده بود . این اظهار نظر ها در خارج‌از « میشنا » مانده بود ، « برایتا » Baraita یا « آنچه که خارجی است » خوانده می‌شود . بحث درباره یك‌بند از « میشنا » اغلب با نقل یك « برایتا » که به ظاهر نظر دیگری درباره‌حکم موردبحث‌دارد آغاز می‌شود،و هوشمندی و زیرکی فراوانی برای هماهنگ ساختن آن دونظر بکار می‌رود .

درطی چند قرن بعد ، تحصیل علم میان‌یهودیان‌غالبا عبارت بود از فراگرفتن « میشنا » و شرح و تفسیر هایی که به‌تدریج گرد مطالب آن جمع شده‌بود.این تفسیر ها رابنام «گمارا» . Gemara . یا «تکمیل» می‌خوانند . زیرا « گمارا » در واقع کامل کننده« میشنا » محسوب می‌شود . مفسران « گمارا » را ، بر خلاف دانشمندان دوره میشنا « ربانیم » و قبل از آن که «تنائیم» . Tannaiim .(معلمان) نامیده می‌شوند، « امورائیم » .Amoraiim . به‌معنی « سخنگویان یاتوضیح دهندگان » می‌خوانند . (۱) مهمترین مدارسی که تحصیل « گمارا » در آن انجام می‌شد ، درشهرهای «قیصریه» .Caesarea . «سپفوریس» . Sepphoris « طبریا » . Tiberias . « واوشا » . Usha . در فلسطین و « نهردعا » . Nehardea. « سورا » Sura. و « پومبدیتا » .Pombeditha در « بابل » بود .

اگرچه علمای یهود غالبا مابین دو کشور« فلسطین » و « بابل » تردد داشتند و بدین گونه موجب تبادل نظر بین دانشمندان این دوکشور می‌شدند ، معذلك دارالعلمهای مختلف این دو مرکز علم تورات ، پژوهشهای خود را به طور مستقل انجام‌می‌داد . برجسته‌ترین معلمان « فلسطین » ، « ربی یوحانان بن نپاحا » . Yohanan Ben Nappaha.( ۲۷۹ ـ ۱۹۹ ) رئیس دارالعلم « طبریا » بود . وی گردآوری بحث هائی را که در باره « میشنا » درمدارس فلسطین انجام می‌گرفت آغاز کرد . ولی

---

۱ ـ دانشمندانی که اجازه تعلیم و تدریس به‌آنها داده می‌شد ،مانند فارغ‌التحصیلان دانشگاههای امروزی یك عنوان افتخار دریافت می‌کردند . « تنائیم » و « امورائیم » فلسطین لقب « ربی ». Rabbi. داشتند ، و « امورائیم بابل » با عنوان « راو » . Rav . خوانده میشدند درصورتیکه عنوان محترمانه « ربان » . Rabban . مختص گملئیل . Gamliel . اول و دوم و « شیمعون بن گملئیل » و« یوحانان بن زکای » بود . در این کتاب همگی با عنوان « ربی »خوانده شده‌اند .

بخلاف آنچه که غالبا تصور می‌رود ، افتخار تالیف «تلمودفلسطین» نصیب او تنها نیست. زیرا دانشمندانی که تا سه قرن بعداز او می‌زیسته‌اند نامشان در آن « تلمود » آمده است . ولی می‌توان گفت که او بنای عظیمی را که دیگران تا پایان قرن چهارم میلادی برآن افزودندوآن‌را به شکل نهائی درآوردند ، پایه‌گذاری کرد . مجموعه « میشنا » همواره با تفسیری که همان « گمارا » باشد ، به نام «تلمود» ( تحصیل ) که مخفف کلمات « تلمود تورا » است خوانده می‌شود .

بنابراین ، « تلمود فلسطین » شامل متن « میشنا » و تفسیر هائی که درباره آن در دارالعلمهای آن کشور شده است می‌باشد . در همین زمان ، همین عمل در « بابل » نیز انجام می‌گرفت . یهودیان « بابل » تعدادشان بیشتر بود،و تحت‌شرایط‌بهتری‌ازهمکیشان‌فلسطینی خود زندگی می‌کردند ، و در نتیجه توانستند دانشمندان روشنفکروعالیقدری‌را میان‌خود بپرورانندیا به سوی خویش جلب کنند . بهر حال تعلیم تورات در مدارس بابل عمیقتر و کاملتر بود ، و این فرق وامتیاز را می‌توان در گمارائی که در بابل تالیف شده است بوضوح مشاهده کرد . راوآشه . Rav Ashé . ( ۴۲۷ ـ ۳۵۲ ) وظیفه تالیف گمارای بابلی را به‌عهده گرفت وسی سال صرف این کارکرد ، و به هنگام مرگ‌آن‌را ناتمام گذاشت‌و «راوینا» .Ravina . کار ناتمام او را در سال ۴۹۹ میلادی به پایان رسانید .

هیچ یك از « تلمود » های فلسطینی وبابلی شامل یك گمارای کامل نمی‌شوند . شواهدی در دست است که برای برخی از رساله های «میشنا» ،« گمارا » یافت می‌شده است ، ولی اکنون نشانی از آنها برجای نمانده است . « تلمود فلسطینی » درباره‌سی و نه رساله ، و « تلمود بابلی » درباره سی و هفت رساله از « میشنا » در دست است . ولی « گمارای بابلی » از حیث کمیت هفت تا هشت برابر «گمارای فلسطینی » است .

دوره کامل هردو « تلمود » که‌اکنون‌در دست‌ماست ، برای اولین بار توسط دانیال بومبرگ .Daniel Bomberg . در شهر « ونیز » ایتالیا چاپ ومنتشرشد . « تلمود بابلی » در سالهای ۳ ـ ۱۵۲۰ و «تلمود فلسطینی » در سالهای ٤ ـ ۱۵۲۳میلادی‌به چاپ‌رسید. صفحه بندی خاصی که « دانیال بومبرگ » به کار برد تقریباً در همه‌چاپ‌های‌بعدی حفظشده است.وی‌تلمود« فلسطینی » را بدون هیچ گونه‌تفسیری چاپ کرد ، و هر صفحه آن عبارت از دو ستون است . لیکن « تلمودبابلی » را با قسمتی از « گمارا » در وسط صفحات چاپ کرد که در یك طرف آن تفسیر « ربی شلوموبن‌اسحق » که بنام « راشی » معروف است و در سالهای ۱۱۰۵ ـ ۱۰۴۰ میلادی می‌زیسته است دیده می‌شود ،و در طرف دیگر یادداشت ها و توضیحات مفسران بعدی‌که آنها را «توسافیست». Tosafist . (صاحبان « توسافوت » یا تفسیرات اضافی ) می‌خوانند به‌نظر می‌رسد .

زبان دو « تلمود » نیز با هم فرق می‌کند وهرکدام یك لهجه مختلف از زبان آرامی هستند . « گمارای فلسطینی » به لهجه آرامی غربی نوشته شده‌و بسیار شبیه به زبان آرامی کتابهای «عزرا و دانیال» است . « گمارای‌بابلی » به‌لهجه آرامی شرقی است‌که بیشتر به‌زبان‌ماندایی. Mandaitic .نزدیك است.

از شرحی که در باره تاریخ پیدایش « تلمود »داده شده این نکته واضح میشود کـه « تلمـود » را نمی‌توان یك اثر ادبی منظم به معنی دقیق کلمه‌خواند ، زیرا قواعد عادی ادبی در آن به کار نرفته است . اگرچه تا آنجا که از متن « میشنا » پیروی نمی‌کند « گمارا » دارای یك نظم نسبی است ، ولی

اگر آن را به صورت کـلی در نظر بگیریم، «تلمود» انبوهی است از مطالب و مواد نامتجانس و نامرتب که عنوان ثبت کننده دقیق مذاکـرات و مباحثات دارالعلمها را بخود میگیرد «تلمود» کلیه مطالبی را که در اندرون دیوار های آن مدارس مورد بحث قرار گرفته است در نهایت صداقت منعکس میسازد.

در طی این مباحثات، معلمان و شاگردان به خود اجازه می‌دادند که از موضوع بحث منحرف شوند و به میل خود درباره هر موضوع معقول دیگری به گفتگو بپردازند. هنگامی که از یکنواختی یك بحث مشکل درباره یك نکته پیچیده شرعی کسل میشدند، بی‌درنگ به موضوعی سبکتر می‌پرداختند. ایشان برای استفاضه یکدیگر، گنجینه هایی که درباره تاریخ، روایت، فولکلور، طب، هیئت، گیاه شناسی، حیوان شناسی، و انبوهی دیگر از مطالب در خاطر داشتند، در میان می گذاشتند و نه تنها مباحثات عمیق علمی که با تیز هوشی انجام می‌شد در «تلمود» ثبت شده‌است، بلکه گفتگوهای عـادی نیز کـه بین ساکنان دارالعلمها به عمل می‌آمده، همه به نحوی زنده وجالب در این مجموعه منعکس گردیده است.

علاوه بر این، آن‌طور که دانشمندان یهود پی برده‌اند، تورات با هر نکته از زندگانی انسانی و با همه هستی و وجود او مربوط می‌شود. مذهب، نکات اخلاقی، امور زندگانی جسمانی و حتی خرافات بشری نیز درآن مورد بحث قرار گرفته و هیچ‌موضوعی که‌مربوط به انسان باشد از نظر آن دور نمانده است. از این رو، معلمان و شاگردان نمی‌توانستند بحث های‌خود را فقط محدود به مسائل شریعت کنند. ایشان با توده مردم تماس نزدیك داشتند و آنچه که مردان و زنان عادی می گفتند و یا آنچه که د رباره‌اش می - اندیشیدند، در مدارس و دارالعلمها نفوذ می‌کرد و درصفحات «تلمود» جایی برای خود می‌یافت.

مواد گوناگونی که موضوع مطالب «تلمود» را تشکیل می‌دهد، به دودسته اصلی تقسیم می‌شود، و آن دو عـبارتند از «هـلاخـا» . HalakhaH . و «اگادا» . Aggadah . که کلمه اول به معنی راه رفتن و روش است، و به‌راه و زندگی که باید درتوافق با احکام تورات پیموده شود اشاره می‌کند. از این رو «هلاخا» شامل تمام «میشنا» و آن قسمت‌از «گمارا» که به موضوعات شرعی مربوط است می‌شود «هلاخا» عبارت است از شرحها و تفسیرهای منطقی گروهی ازدانشمندان درباره احکام‌تورات حضرت موسی و نظریاتی که «عزرا» برای نجات‌ملت یهود اظهار کرده بود «هلاخا» برای جامعه بطور کلی و برای فرد فرد اعضای آن مجموعه‌ای ازاحکام مشخص فراهم آورده که هدف آن زنده نگاه داشتن وجدان و هوشیاری ملت یهود است «هلاخا» اصول زندگی فرد یهودی را در قالب ریخته و نیز قدم های او را استوار و هدایت میکند تا با فروتنی‌در راه خدای خود گام بردارد و نیز سدی آفریده است تا در پناه آن شخص یهودی را از نفوذ اجنبی که‌می‌خواهند وی را از لنگرگاه ملی و نژادیش دور سازند ایمن بدارد. شایستگی «هلاخا» به عنوان‌نیروی محافظ ملت یهود، درطی‌قرنها تجربه تابه‌امروز آزمایش و ثابت شده است. «هلاخا» حکومتی است‌که یهودیان در دورانهای گذشته در پناه آن به‌عنوان یهودی زیسته‌اند و برای همیشه نیز به‌عنوان یهودی‌خواهند زیست، و نیز جوابگوی این سئوال است که چگونه اقلیت یهود در طی تاریخ طولانی حیات ملی‌خود توانسته است هویت اصلی خود را حفظ کند، و درمیان اکثریت‌هائی‌که احاطه‌اش کرده‌اند تحلیل‌نرود.

حتی اگر میسر بود «هلاخا» را از دیگرمفاهیم «تلمود» مجزا کنند، بازهم درنظر گرفتن آن به عنوان یك نظام قانونی خشك و فاقـــد محتوای‌روحانی، یعنی همان چیزی که منتقدان همواره ادعا

می‌کنند ، کار غلطی است . یکی از پژوهندگان معاصر ادبیات علمای یهود چنین گفته است : « فریسیان » و دانشمندان یهود قبل ازهرچیز معلم بودند ، و آنچه‌ایشان می‌خواستند تدریس کنند ، یك دین عملی بود ، یعنی به‌جا آوردن اعمال خوب و پسندیده در راه‌پرستش خداوند و برای خدمت بانسان و انسانیت . ایشان در جستجوی عواملی بودند که سبب‌ایجادوحدت و صلح و عدالت ، حقیقت ، پاکدامنی ، محبت برادرانه ، شفقت ، ترحم و بردباری درمیان افراد ملت گردد . و به عبارت دیگر قصدشان آن بود که سطح اخلاق ملت خود را در هر دوران بیش از دورانهای گذشته بالا ببرند . هنگامی که ایشان « هلاخا » را تدوین می‌کردند این نکات را درنظر داشتند ، و مانع آن شدند که « هلاخا » یك نظام زندگی خشك و خشن باشد . ایشان « هلاخا » را وسیله‌ای برای‌تعلیم‌اخلاق پسندیده قرار دادند ، و رفتار درست را به صورت کلیات اخلاقی مترقی جلوه‌گر ساختند ، و این‌یك روش صحیح زندگی است که با مرور زمان پیوسته اعتلا یافته وهرگزارزش‌خود را از دست نداده است » . (۱)

از سوی دیگر محال است بتوان « هلاخا » را از عامل دیگر متشکل کننده آن یعنی « اگادا » ، بدون این که به زیبایی تعلیمات علمای یهود لطمه واردآید جدا کرد . « اگادا » نیز مورد توجه و علاقه همان دانشمندانی بود که درباره اصول « هلاخا » تفکر می‌کردند و این دورا در کنار هم در همان مدارس و به همان شاگردان تعلیم میدادند ، و این‌دوتار و پودی‌شدند که از آن نسج زیبای « تلمود » بافته شد .

« اگادا » که معنی آن « روایت » است ،معرف بخشی از ادبیات علمای یهود است که از بخش قوانین مجزاست ، و به همان اندازه « هلاخا » برای‌فهم درست جهان و اندیشه هایی که دانشمندان یهود طی دورانهای گذشته با عشق و علاقه سرشار آن راتکمیل کردند حائز اهمیت است . اگرچه فرق میان « هلاخا » و «اگادا » بسیار زیاد است ، معذالك این‌دو مکمل یکدیگرند ، از یك ریشه بر می خیزند . و به سوی یك هدف پیش می‌روند . اگر « هلاخا »شیوه زندگی مقدس و خدایی را به انسان می‌آموزد اگادا نیز همان کار را انجام می‌دهد . « آیا تومیل‌داری آن را که سخن گفت و جهان پدید آمد ، بشناسی ؟ در این صورت « اگادا » را بیاموز . زیراازطریق آن به شناخت ذات قدوس متبارك نائل مــی شوی و به راههای او می‌گروی » ( سیفره سفرتثنیه بند ۴۹ ، صفحه ۸۵ الف ) .

« اگادا » و « هلاخا » هردو از یك جا رشدکرده‌اند. درست همان‌طورکه علمای‌یهود می‌کوشیدند برای توجیه تصمیمات و فتواهای خود از متن تورات‌دلایلی به دست آورند ، همان گونه سعی میکردند در درسهای اخلاقی و روحانی خود را با ذکر شواهدی‌از همان منبع تأیید و تقویت نمایند . غـالبا درپــی جملات : « زیرا گفته شده است » و یا « زیرا نوشته‌شده‌است» آیه‌ای‌از یکی از قسمت های کتاب مقدس می‌آید ، و این شیوه عادی معرفی یك قطعه از«اگادا»است . لکن باید به یك نکته مهم اختلاف بین « هلاخا» و « اگادا » توجه کرد . و درحالی که یك « هلاخا »یك حکم دینی محسوب می‌شود ، که تــا روزی‌که به وسیله یك مرجع تقلید صلاحیت دار نسخ نشده ،عمل به آن واجب است ، یك «اگادا» درمقابل پیوسته به عنوان نظر شخصی دانشمندان به‌شمار آمده ، وبرای جامعه به صورت کلی یا فردی ، دارای نیرویی الزام آور نبوده است .

---

۱ ــ نقل از کتاب « فریسیان » تالیف آر ــ تی ــ هرتفورد .

یك دانشمند یهود رابطه مابین « هلاخا » و « آگادا » را با جملات زیر به خوبی تعریف کرده است :

« هلاخا » شریعت مجسم است . « اگادا » روایاتی آزاد است که قانونی که اثری اخلاقی برخود دارد آن را تنظیم کرده است . « هلاخا » طـرفدارحکومت جدی شریعت و اهمیت مطلق احکام شرعی است یعنی همان احکام و شرایعی که « اگادا » بـه‌وسیله افکار عمومی و اصول وجدان کامل اخلاقی آن را جلوه‌گر میسازد . « هلاخا » شامل احکام وفرایضی‌است که تورات منقول آن را مقرر داشته و همان تفسیرات شفاهی قانون مکتوب در طی قرن هاست ،که همراه با بحثهای دارالعلم های « فلسطین » و « بابل » پیش رفته ، و نتیجه آن تنظیم نهایی دستورات « هلاخائی » است . اگرچه « آگادا » همواره‌با کلمات کتاب مقدس شروع می‌شود ، ولی آن کلمات را تجزیه‌و تحلیل می کند ، و آنها را به کمك روایات ، داستانها، اشعار ، تمثیل ها ، افکار عالی و خاطرات تاریخی شرح می‌دهد . برای « آگادا » ، کتاب مقدس نه تنها قانونی اعلی است که از دستورات آن نمی‌شود تخطی کرد ، بلکه میخ زرینی است که « اگادا » بافته های پرشکوه خود را به آن می‌آویزد ، به‌طوری که سخنان‌مقدس مقدمه و متن و موضوع تفسیر های شاعرانـه « تلمود » می‌شود . وظیفه « هلاخا » این بوده است‌که برروی اساس دستورات تورات‌بنای‌شرعی محکمی بسازد که بتواند از آسیب روزگار مصون بماند ، وبدون توجه به سختیها و ناملایمات زمانه ، صورت منطقی و نهایی احکام عملی تورات را برای نسلهای‌آینده ترسیم کند . ماموریت اخلاقی عالی « هلاخا » تسلی دادن و آموختن رفتار پسندیده و اندرز گویی‌و تعلیم دادن به ملتی بوده است که رنجهای فراوان کشیده ، در اسارت و دربدری و درمعرض‌خطر نابودی‌معنوی قرار داشته است ، و دیگر اینکه به او گوشزد کند که افتخارات گذشته مقدمه آینده‌ای بس درخشان‌است و نیز اینکه سختیها و ناکامیهای عصر حاضـر قسمتی از نقشه الهی است که طرح آن در تورات‌ترسیم‌شده است . اگر این تشبیه صحیح باشد که « هلاخا» حصاری برگرد هستی مـلت اسرائیل است که هر فردیهودی تا آخرین قطره خون خود آماده دفاع از آن است « آگادا » را بایستی باغی دانست پر از گلهای‌رنگارنگ و رایحه دلپذیر که در پناه این حصار قرار گرفته است . (۱)دیدیم که از زمان اسارت « بابل »این رسم درمیان یهودیان رایج شد که گردهم آیند و قرائت اسفار پنجگانه تورات و تفسیر های آن رابشنوند و از این اجتماعات « کنیسه » به وجود آمد ، در سراسر دوران « تلمودی » و هم‌چنین دردورانهای‌بعدی ، « کنیسه » برای مردم هم مدرسه بود و هم محل عبادت . توده مردم که فرصت یا تمایل یا قدرت‌فهم بحث های منطقی و استدلالی دانشمندان را درباره « هلاخا » نداشتند ، نیازی به آموختن تعلیمات دینی‌احساس می‌کردند ، و این نیاز در محیط دیوار های « کنیسه » برآورده می‌شد . علی‌الخصوص ، که بعداز ظهرهای شنبه به استماع سخنرانی هایی می‌گذشت که برای خرسندی خاطر جمعیت در کنیسه‌وتقویت فکرو تهذیب اخلاق ایراد می‌شد ـ . موعظه هایی کـه هدف آن از بین بردن خطاها و گناهان متداول در بین‌مردم بود ، سخنرانی هایی‌که مقصود از آن،برانگیختن امید و شهامت در یك جامعه رنج دیده بود و حفظ‌عشق و علاقه این جامعه به زندگی ، گفتار هایی در باره علاقه خداوند به مخلوقات و یا رابطه انسان باآفریدگار ، استنتاجهای هوشمندانه از متن آیه های کتاب مقدس که جنبه ها ی‌تازه‌ای را آشکار می‌ساخت‌و افقهای تازه‌ای را برای تفکر به مردم نشان می‌داد ،

---

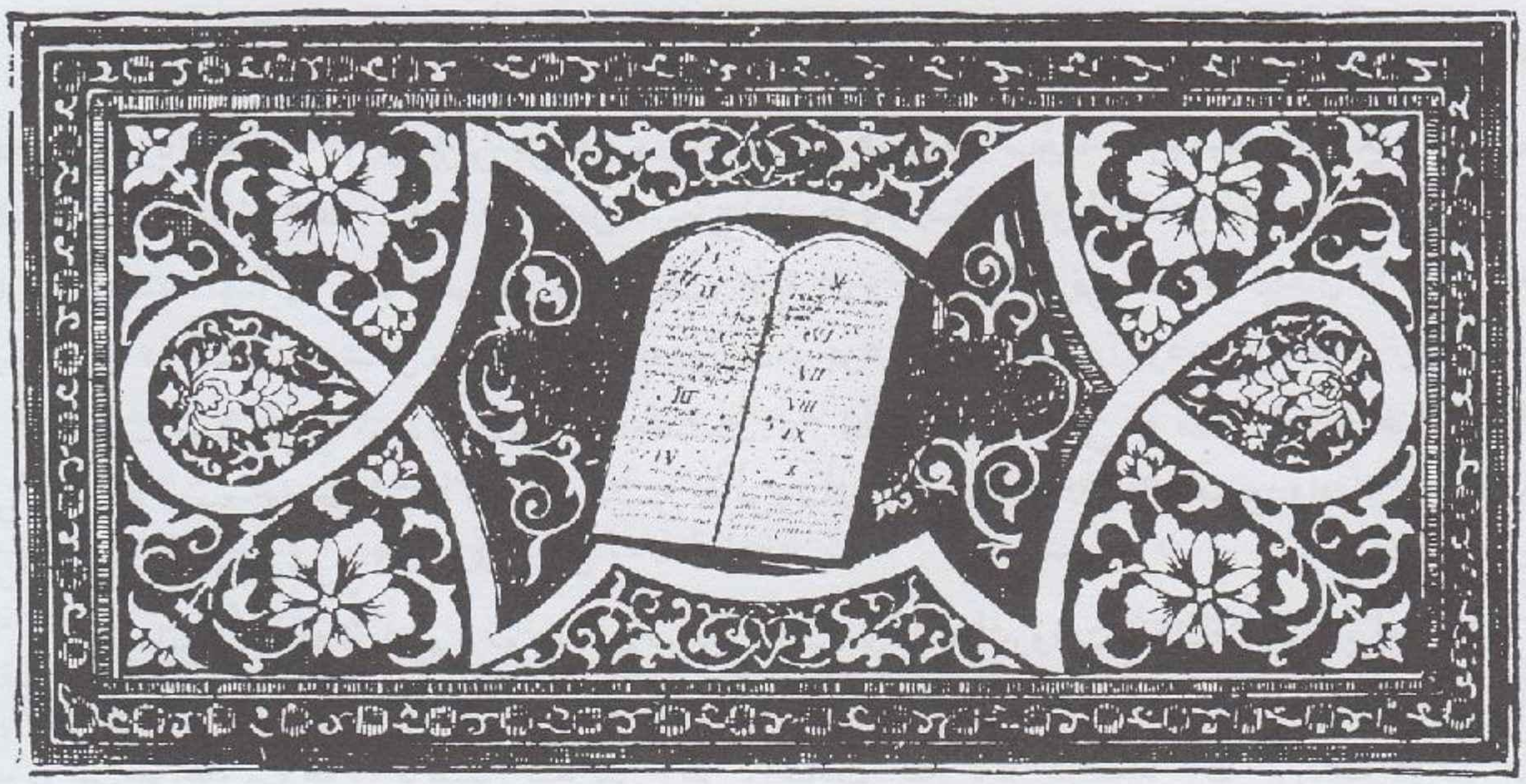
۱ ــ نقل از کتاب « ادبیات و سایر مقالات یهود » بقلم ج .گارپلس G. Karpeles صفحه ٥٤

همه اینها غذای روحانی متنوع و لذت‌بخشی بود که برای بالابردن سطح فکر و معلومات افراد جامعه و صفا بخشیدن به روح آنها ، در « کنیسه » دردسترسشان قرار می گرفت .

با بودن چنین هدف جامعی در مد نظر ، به آسانی می‌توان فهمید که واعظ فقط به تفسیر سطحی مطالب کتاب مقدس قناعت نمی‌کرده است . معلمان و متعلمان بیش از آنچه که به تفهیم و تعلیم مفهوم سطحی یك آیه علاقه داشتند ، به دانستن تفسیر صحیح و دریافت معنی واقعی و عمیق آن اظهار اشتیاق می‌کردند . برای نیل به این منظور ، از چهار روش استنتاج و تفسیر استفاده می‌شد ، که حروف اول کلمات عبری این چهار روش ، کلمه « پردس » . Pardes . ( به‌معنای فردوس یا باغ بهشت ) را تشکیل میدهد . این چهار روش تفسیر به ترتیب عبارت است از : ۱ ـ « پشاط » .Peshat . یا « معنی ساده » که اشاره به معنی لغوی و تحت‌اللفظی آیات میکند ، ۲ ـ « رمز » . Remez · یا « رمز و اشاره » که معنی آن « تفسیر از طریق ذکر مثال » است ، ۳ ـ « دراش » . Derash · یا « شرح و توصیف » که به تفسیرات وعظی اشاره می‌کند ، ٤ ـ « سود » .Sod . یا « اسرار » ، و آن اشاره به تعلیمات سری و کشف راز های‌پوشیده مطالب کتاب مقدس است که آن رادردسترس همه‌کس قرار نمی‌دهند .

از سخنان فوق چنین استنباط می‌شود که ، گذشته از مدارس ، « کنیسه » ها نیز یك منبع فیاض تعالیم « اگادایی » به شمار می‌آمدند و با مرور زمان، تمایلی احساس شد که این تعالیم را گردآوری کنند تا مورد مطالعه و استفاده افراد مردم‌قرار گیرد . این‌تمایل و نیاز ، بخشی از ادبیات دانشمندان یهود ( ربانیم ) را که « میدراشیم » یا میدراشها خوانده‌می‌شوند به‌وجود آورد . مهمترین این میدراشها ، « میدراش ربا » . Midrash Rabbah . یا میدراش بزرگ است که به شکل یك نوع « گمارای اگادایی » درباره اسفار پنجگانه تورات و پنج « مگیلوت » .Megiloth . یا طومار است که عبارتند از : غزل غزلهای سلیمان ، روت ، مراثی یرمیا ، جامعه سلیمان ،واستر ، که در طی مراسم عبادت در کنیسه ها در مواقع مختلف سال خوانده می‌شوند . مطالب این میدراشهادر زمانهای مختلف بین قرنهای پنجم و دوازدهم میلادی گردآوری شده‌اند ، ولی دراصل همگی متعلق‌به دوران « تلمودی » می‌باشند . یك‌اثر « اگادایی » مهم دیگر در باره اسفار پنجگانه تورات « میدراش تنحوما » است که مولف آن یك دانشمند فلسطینی به‌نام « ربی تنحوما » بوده که در نیمه دوم قرن‌چهارم‌میلادی می‌زیسته است ، ولی صورت فعلی آن در دورانهای بعدی تدوین شده است .

میدراش دیگری بنام « پسیقتادراوکهنا » .Pesighta DeRav Kahana . وجود دارد که در قرن ششم میلادی تالیف شده ، و مندرجات آن‌مربوط به مطالبی است که در روزهای عید و در بعضی از روز های شنبه خوانده می‌شوند ، و « میدراش » دیگری‌نیز در باره کتاب « مزامیر داود » در دست است . اینها منابعی بودند که در این کتاب برای شرح وتوضیح عقاید و اصول تعلیماتی « تلمود » از آنها استفاده شده است . این منابع در نهایت صداقت‌راهنمای جهان اندیشه‌هایی است که یهودیان در دوران شکل دهنده و با عظمت « تلمودی » ، یعنی از قرن‌سوم پیش از میلاد تا پایان قرن پنجم بعداز میلاد در آن زیسته‌اند . همان دورانی که شاهد توسعه وپیشرفت عطیه های گرانبها و فناناپذیر حضرت موسی و انبیای بعداز او درمیان یهودیت بوده‌است، یهودیتی‌که تا به‌امروز به حیات و بقای خود ادامه داده است .



# فصل اول، یکتا خدای جهان آفرین

وجود خدا ، وحدانیت ، نداشتن جسم و ماده ، حضور در همه‌جا ، قدرت مطلق ، علم نامتناهی ، ابدیت ، عدالت و رحمت ، ابوت ، قدوسیت و کمال ، نامی بیرون از حد و بیان

## ۱ ـ وجود خدا

به‌همان شیوه کتاب مقدس ، در سراسر آثار و نوشته های دانشمندان یهود(۱) وجودخداوند به‌عنوان حقیقتی مسلم و بدیهی پذیرفته شده است و برای معتقد ساختن فردی از افراد یهود به اینکه خدائی باید وجود داشته باشد دلائلی اقامه نشده است . در ضمن به سبب این که هنگام سخن گفتن ، بنا به فرمان سوم از ده فرمان ، (۲) از بی‌حرمتی بنام مقدس خداوند احتراز شود و نام ، او ، تعالی ، بیهوده بر زبان نیاید تسمیه های گوناگونی برای خداوند معمول شده است که ازهمه عادی‌تر « آن که سخن گفت وجهان به‌وجود آمد » و « آفریدگار » است و این اسامی و عناوین خودمبین این حقیقت است که ایمان به وجود خداوند نتیجه مسلم آگاهی از هستی جهان و کائنات است که به‌بدون خالق و آفریدگار پدید نیامده است و به‌عبارت دیگر هستی جهان نتیجه قهری وجود خدا است .

این موضوع طی اولین گفت و شنودی که بنابه‌روایت « میدراش » . بین فرعون و موسی و هارون صورت گرفته ، بـه‌نحوی شایسته بیان شده است .هنگامی که سلطان مصر از موسی و هارون پرسید : « خدای شما کیست تاکه من کلام او را بشنوم »چنین پاسخ دادند : « جهان آکنده از اقتدار وجبروت خدای ما است ، او پیش از خلقت کائنات وجود داشت‌و پس از پایان جهان نیز وجود خواهد داشت ، اوترا آفریده و در کالبد تو روح‌حیات دمیده است ، اوآسمان ها را گسترانیده و زمین را پی‌افکنده است ،

---

۱ ـ غرض از دانشمندان و علمای یهود ، همان « ربانیم »زبان عبری است ، جمع کلمه « ربانی » در لغت عبری « ربانیم » می‌شود و جمع کلمه « ربان » ربانان است که به معنی علما ودانشمندان دوران « میشنا » است ، « ربانی » به معنی عالم و فقیه و مدرس و پیر در دین یهود ، است ، و یك درجه کمتر از آن« ربی » است و از آن کمتر « راو » است .

۲ ـ نام خدای خود را به باطل مبر زیرا خداوند کسی راکه اسم او را به باطل برد بی‌گناه نخواهد شمرد . ( فرمان سوم از ده فرمان )

صدای او زبانه های آتش را برش می‌دهد ، کوه هارا می‌شکافد و صخره ها را درهم می‌شکند . کمان او آتش ، تیر های او شعله ، نیزه او مشعل ، سپر او ابرها ، و شمشیر او آذرخش است ، او کره ها و تپه ها را آفریده ، و آنها را با علفها پوشانیده‌است؛ او باران و شبنم را می‌فرستد ، و گیاهان را می‌رویاند ، او جنین را در شکم مادرشکل می‌دهدو او رابه‌صورت‌موجود زنده به دنیامی‌آورد » . ( شموت ربا،۵:۱۴ ).

طبیعت خود بهترین گواه و نشانه وجود خداست،این حقیقت در حدیثی که ضمن آن ابراهیم استدلال می‌کند . « جمیع موجودات ناگزیر از داشتن خالق‌وصانعی هستند » . و از همین راه به وجود خدا پی‌می‌برد ، به خوبی شرح داده شده است .

درباره‌این مکاشفه ابراهیم ، دو روایت در دست‌است ، بنا به‌یك‌روایت ، هنگامی که ابراهیم علیه بت پرستی قیام کرد ، پدرش او را به نزد « نمرود » پادشاه وقت برد ، و « نمرود » به ابراهیم گفت که چون نمی‌خواهد بت ها را پرستش کند پس آتش راعبادت کند ، و درنتیجه آن این‌بحث میان آن‌دو درگرفت : « ابراهیم در پاسخ « نمرود » که‌گفت ،آتش را پرستش کن ، جواب داد : پس بهتر است به عبادت آب که آتش را خاموش می‌کند بپردازیم ،« نمرود » به او گفت : پس آب را پرستش کن . ابراهیم پاسخ داد : اگر چنین باشد ، نیکوتر آن‌است که ابر را عبادت کنیم که آب را در خود حمل می‌کند ، « نمرود » گفت : پس‌ابر را پرستش کن ،ابراهیم در جواب گفت : اگر چنین است پس به‌جا است که باد را عبادت کنیم ، زیرا که ابر را پراکنده‌می‌سازد . « نمرود » گفت : پس باد را پرستش کن ، ابراهیم گفت : پس بهتر آن است که به عبادت انسان‌که باد را در خود حمل می‌کند (۱) بپردازیم » . ( برشیت ربا ، ۳۸ : ۱۳ ) .

بنابه‌روایت دیگر ، ابراهیم را پس از تولد ازانظار پنهان کردند ، زیرا پیش از ولادت اومنجمان‌به « نمرود » گفته بودند ، کودکی در شرف بدنیا آمدن‌است که در آینده سلطنت او را منقرض خواهد کرد ، و به وی توصیه کردند ــ که آن طفل را دراوان‌کودکی‌به قتل برساند ، بدین سبب ابراهیم مدت سه سال با دایه خود در غاری به‌سر برد . داستان چنین ادامه‌می‌یابد : « هنگامی که ابراهیم از غار بیرون آمد ، اندیشه‌اش پیوسته متوجه راز آفرینش جهان بود ،ابتدا بر آن شد که کلیه ستارگان و ماه و خورشید را پرستش کند تا هنگامی که دریابد کدام یك از آنهاآفریدگار جهان هستند او ماه را دید که در ظلمت شب از کران تاکران فضا را منور ساخته و اختران فروزانی‌به گردش پراکنده‌اند . ابراهیم با خود گفت :«خدای جهان همین است » ، و سراسر شب را به پرستش ماه‌پرداخت . صبحگاهان که خورشید برآمد و در مقابل آن ماه فروغ و جلوه خود را از دست داد ،ابراهیم با خود گفت : « روشنائی ماه باید از روشنائی خورشید مایه گرفته باشد ، و هستی جهان بسته به‌وجود آفتاب است » . او در تمام روز خورشید را نیایش کرد ، شامگاهان خورشید در پس افق ناپدیدگشت و نیرویش زوال گرفت و بار دیگر ماه باسیارات و ثوابت در آسمان شب جلوه‌گر شدند . پس ابراهیم‌باخود گفت : « بیگمان اینها همه آفریده هستند و آفریدگار و خدائی دارند . » ( از میدراش هگادول.)

دیگر از آثار علمای یهود حاکی از آن است که‌انسان می‌تواند به فراست و هوشیاری روحانی خود

۱ ــ اشاره به هوائی است که انسان تنفس می‌کند .

وجود خدا را درك کند و از همین طریق بود کـه ابراهیم و بزرگان دیگر به وجود خدا پی بردند. «ابراهیم به کمك خرد و اندیشه خود ذات قدوس متبارك را شناخت و هیچ کس این مطلب را به او نیاموخت. او یکی از چهار تن کسانی است که به مدد عقل خویش خدا را شناختند و سه تن دیگر عبارتند از: «ایوب، حزقیا سلطان یهودا، و پادشاه ماشیح». (بمید بار ربا، ۱٤ : ۲).

خداوند نه تنها آفریدگار جهان است، بلکه نظم عالم هستی نیز همواره بسته به میل و اراده اواست. آفرینش حادثه‌ای نیست که در گذشته روی داده باشد، اکنون خود به خود ادامه یابد. رویداد های طبیعت، قدرت آفرینش الهی را که پیوسته درکار است به جهانیان نشان میدهد. «همواره خداوند برای جمیع موجوداتی که در جهان هستند و یا به آن قدم می‌نهند به قدر نیازشان روزی فراهم میآورد، و هر زنده‌ای را از روی میل و رضا سیر می‌کند، و این کار را نه فقط برای خدا پرستان و نیکوکاران انجام می‌دهد، بلکه برای بدکاران و بت پرستان نیز چنین می‌کند». (مخیلتا مربوط به آیه دوازدهم از باب، ۱۸، از سفر خروج، صفحه، ۵۹، الف). «در ربع سوم روز خداوند به رزق و روزی جهانیان، از نیرومندترین تا ناچیز ترین آنها می‌پردازد». (عوود از ارا، ۳ ب).

دانشمندان یهود گاه مجبور می‌شدند در مباحثات خود با بت‌پرستان ثابت کنند خدای نادیده‌ای که مورد پرستش ایشان است، خدای حقیقی است.

روایت شده است که «هادریان» امپراتور روم، به «ربی یهوشوع بن‌حنینا» چنین گفت: «میل دارم خدای شما را ببینم، ربی یهوشوع در پاسخ گفت: نمی‌توانی او را ببینی، زیرا این امر امکان پذیر نیست. امپراتور گفت: در هرصورت می‌خواهم او را ببینم، و تو باید او را به من نشان دهی. آن روز شدت گرمای تابستان بود، ربی یهوشوع، به امپراتور گفت: به خورشید نگاه کن، امپراتور گفت: نمی‌توانم. آنگاه ربی یهوشوع بوی گفت: تو نمی‌توانی به خورشید که فقط یکی از ملازمان ذات قدوس متبارك است بنگری، پس به طریق اولی نخواهی توانست خود خدا را ببینی». (حولین، ۵۹ ب).

درباره این امر که الحاد، به معنای انکار قطعی وجود خداوند، ممکن است مورد قبول فردی از مردم دوران کتاب مقدس و عصر دانشمندان یهود بوده باشد، باید تردید داشته باشیم، لکن چه در کتاب مقدس و چه در تلمود، از ملحد بالفعل که رفتارش در زندگی چنان است که گوئی هرگز از وی بازخواست نخواهد شد، یاد شده است. در کتاب مقدس، جمله «خدائی وجود ندارد» توسط، ناوال. Naval، اداشده است و او شخص فاسدالاخلاقی است، که در عین‌حال که معترف به وجود آفریدگار است، نمی‌خواهد قبول کند که خداوند به کلیه اعمال بندگانش توجه دارد و آنها را زیر نظر می‌گیرد. (مزامیر داود، مزمور، ۱٤ : آیه، ۱ – مزمور ۵۳ : آیه، ۲ – مزمور، ۱۰ آیه ۱۳ – یرمیا، باب ۵ : آیه ۱۲). همانند او در تلمود، اپیکوروس (۱). Epikoros. است که وی نیز «منکر اصول اساسی دین است». (باوابترا، ۱۶ ب). علمای یهود ملحد را چنین تعریف می‌کنند: کسی که می‌گوید در جهان «نه محاکمه کننده‌ای هست و نه محاکمه‌ای»، (برشیت ربا، ۲٦ : ٦). و توجهی به بی‌اعتقادی او به وجود خداوند ندارند

---

۱ – بانی و موجد فرقه، اپیکوریان، از فلاسفه قدیم یونان است، این فرقه اعتقادشان براین بود که ذرات عالم از ابتدای موجود بوده و از اتحاد اتفاقی آنها جمیع اشیاء خواه مرئی و خواه نامرئی موجود گردید. همچنین اعتقاد داشتند کـه خدایان در عالم جاودانی بوده، ایشان را در این دنیا مدخلیتی نیست، و قضایای الهـی ولایزالی انسان و روز رستاخیز را معتقد نبودند و جان را مانند جسم فانی میدانستند

چنین نقل شده است : هنگامی که ، ربی رئوون .Réuven .در شهر ، « طبریا » توقف داشت ، فیلسوفی از او سؤال کرد : « منفورترین کس در جهان کیست ؟ ربی رئوون ، در پاسخ گفت : کسی که منکر وجود آفریدگار خویش است . فیلسوف پرسید : مقصود چیست ؟ ربی رئوون ، در جواب گفت : خداوند در تورات فرموده است ، پدر و مادر خود را احترام نما ، قتل مکن ، زنا مکن ، دزدی مکن ، علیه همنوع خود شهادت دروغ مده ، به هیچ چیز که متعلق به همنوعت باشد طمع مکن ، هیچ‌کس یکی از این فرامین الهی را نقض نمی‌کند مگر اینکه منکر اصل آنها . ( یعنی خدائی که آنها را امر فرموده است ) . شود و هیچ‌کس مرتکب گناهی نمی‌شود ، مگر آنکه نخست خدائی راکه منع کرده است ، منکر شود». (توسیفتا شو وعوت ، ۳ : ۶ ) .

از این روی ، بنابر تعلیمات ، تلمود ، اعتقاد بوجود خداوند امری بیش از یك پذیرش عقلانی است ، و این امر شامل یك وظیفه اخلاقی نیز می‌شود ، خواندن این آیه : « بشنو ای اسرائیل ، خداوند خدای ما ، خدای یکتاست » ( سفر تثنیه ، ۶ : ٤ ) . که بخش مهمی از نماز صبح و مغرب یهودیان را می‌سازد ، به‌عنوان « قبول و گردن گرفتن یوغ سلطنت خداوند آسمانها » تعریف شده است ( میشنا براخوت ، ۲ : ۲ ) . و به‌معنی تسلیم به رضا و انضباط الهی است .

***

## ۲ ـ وحدانیت

اعتقادی که دانشمندان یهود به خداوند دارند ، مبتنی بر عالیترین مرحله درك توحید است . «خداوند در آغاز آدم را تنها و بصورت واحد آفرید ، تا آنکه ملحدان و کافران نگویند که در آسمان چندین خدا وجود دارد . » ( سنهدرین ، ۳۸ الف ) زیرا اگر درابتدای خلقت آدمیان بیشتری آفریده می‌شد ، ممکن بود این عقیده اظهار شود ، که بعضی از آنها راخداوندآفریده ، و برخی را خدایان دیگر ، روز اول خلقت ( اولین یکشنبه ) هیچ یك ( از فرشتگان ) آفریده‌نشدند . تا نگویند که میکائیل حاشیه جنوبی عرصه آسمان را گسترانید ، و جبرائیل حاشیه شمالی آن را ، بلکه : « من هستم خداوند سازنده همه چیز . و که آسمان ها را به‌تنهائی گسترانیدم » . ( یشعیا ، ٤٤ : ۲٤ ) . ( برشیت ربا ، ۱ : ۳ ) .

در باره آیه : « بشنو ای اسرائیل ، خداوندخدای‌ما ، خدای یکتا است » ، چنین تفسیر شده‌است : «ذات قدوس متبارك به اسرائیل فرمود : فرزندانم ، هرآنچه‌من در زمین آفریدم ، زوجی دارد . آسمان و زمین ، خورشید و ماه ، آدم و حوا ، این جهان و جهان‌آینده ، همگی باهم زوج هستند ، ولی من خود در عالم یکتا هستم » . ( دواریم ربا ، ۲ : ۳۱ ) .

به منظور مبارزه با دو اعتقاد و مسلك متداول در آن زمان ، وحدانیت خداوند مورد تاکید قرارگرفته است .

۱ ـ بت‌پرستی ، که علمای یهود آن را زندگی غیراخلاقی خوانده‌اند ، و این‌مسلك را افکار و عقاید یونانیان و رومیان مشرك وبت‌پرست پدیدآورده بود . « بت پرست یوغ احکام الهی را گردن نمی‌نهد » . ( سیفره بمیدبار ، فصل ۳ : صفحه ۳۱ ب ) . و این بدان‌معنی است که او بدون هیچ قید وبنداخلاقی‌زندگی می‌کند

عبارت دیگر همین مفهوم را با صراحت بیشتری بیان می کند . « هرآن‌کس‌که پرستش بت کند ، ده فرمان را انکار کرده است» . (ماخذفوق) . رد نیمه‌اول ده فرمان ، منتج به نقض نیمه دوم آن‌خواهد شد . همین عقیده زمینه‌ای برای چنین سخنانی شده است : « احتراز از بت پرستی معادل است با اجرای همه فرمانهای تورات » . (هورایوت ، ۸ ، الف) .«موضوع بت پرستی آنچنان مهم است ، که هرکس آنرا انکار کند ، مانند این است که گوئی همه تورات را تصدیق‌کرده است » . ( حولین ، ۵ الف ) .

مفهوم اخلاقی این عبارات را می‌توان از روی‌این فتوای دانشمندان یهود دریافت : « اگر به‌کسی بگوئید از یکی از فرمانهای تورات بگذر تا کشته‌نشوی ، او باید از آن فرمان بگذرد و کشته نشود ، به استثنای فرمانهائی که مربوط به بت پرستی و زنا وقتل نفس است » ( سنهدرین ، ۷۴ ، الف ) .

۲ ــ علمای یهود ناگزیر بودند از یکتا پرستی درمقابل حمله مسیحیان نخستین نیز که شالوده‌ای برای اعتقاد به تثلیث در کتاب مقدس می‌جستند ، دفاع‌کنند ، گفتار پر اهمیتی که به این موضوع‌مربوط است چنین است : « تنی چند (۱) از ربی سیملای . Simlai پرسیدند : عالم راچند خداآفریده است؟ربی سیملای. پاسخ داد : گوئی سخن و سؤال شما از روز های نخستین خلقت است . به همان ترتیب که مکتوب است: « زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده‌اندبپرس،از روزی که خداوند آدم را بر روی زمین آفرید » (سفر تثنیه ، ٤ : ۳۲) . نوشته نشده است « آفریدند »بلکه « آفرید » همین پاسخ را می‌توان درباره آیه اول از باب اول از سفر پیدایش نیزبه‌کاربرد .

( ربی سیملای ، گفته است : هرکجا مطلبی یافتی‌که مخالفان از آن برای اثبات و تأیید نظر خود استفاده می‌کنند ، وجه بطلان آن نظر را در همان مطلب‌خواهی‌یافت ) . آن چند نفر دوباره سؤال کردند : غرض چیست که در تورات آمده است : « آدمی را به‌صورت‌و به شباهت خودمان بسازیم » ( سفر پیدایش ، ۱ : ۲۶ ) . ؟ ربی سیملای در جواب گفت : آنچه را که‌بعداز آن مکتوب است ، بخوانید ، نوشته نشده است: خدایان آدم را به صورت خودشان آفریدند ، بلکه‌گفته شده است:خداوند آدم‌را به‌صورت‌خود آفرید .

هنگامی که‌آنها محضر او راترك‌گفتند،شاگردان‌ربی سیملای گفتند : ای استاد ، تو این چند تن را با برهانی ضعیف از سرباز کردی ، حال بگو پاسخ ماچیست ؟ ربی سیملای ، به آنها گفت : در آغاز آدم از خاك آفریده شد ، و سپس حوا از آدم پدید آمد .لکن از آن ببعد ، کار خلقت آدمیان ، « به صورت و به شباهت خودمان » انجام خواهد گرفت. یعنی آنکه،مرد بدون زن ، و زن بدون مرد ، و هردوی ایشان بدون کمك ، شخینا ، ( نور جلال الهی ) قادر بـه‌وجود آوردن انسانی نخواهند بود .

آن‌چند نفر بازگشتند و از ربی‌سیملای‌پرسیدند:مقصود چیست که مکتوب است : « خداوند خدا ، پروردگار ، خداوند خدا پروردگار (۲) ، او می‌داند»( یهوشوع : ۲۲ : ۲۲ )؟ ربی‌سیملای در پاسخ‌ایشان گفت ، نوشته نشده است : « آنها می‌دانند » بلکه‌مکتوب است : « او می‌داند » ، بعداز آنکه برای دومین‌بار آن چندنفر محضر استاد را ترك گفتند ،شاگردان ربی سیملای گفتند ، این‌بار هم آنها را با برهانی ضعیف از سرباز کردی ، اما بگو پاسخ مـاچیست ؟ . ربی‌سیملای گفت : این هرسه ، نام خداوند

---

۱ ــ اشاره به مسیحیان نخستین است .

۲ ــ در زبان عبری برای نام خداوند سه کلمه وجود دارد ،و همین موضوع باعث شده است که مسیحیان نخستین آن را اشاره‌ای به تثلیث ، بدانند .

است . همان طورکه انسان یك سلطان رومی را بـاالقاب ، بازیلوس . Basileus . قیصر . Caesar و یا ، اوگوستوس .Augustus .خطاب مـی‌کند . ( برشیت ربا ، ۸ : ۸ ) .

و حدیثی زمینه این تفسیر است : « ذات قدوس‌متبارك چنین فرمود : « من اول هستم و من آخرهستم، و غیراز من خدائی نیست » ( اشعیاء نبی ، ٤٤ : ٦ ) .من اول هستم ، چونکه پدری ندارم، و من‌آخرهستم، زیرا که برادری ندارم و غیر از من خدائی نیست ، به سبب آنکه فرزندی ندارم »( شموت ربا ، ۲۹ : ۵ ).

و از آنجاکه یکتاپرستی اصل اختصاصی و مهم دین‌یهود بود که آن را از سایر ادیان رایج در آن عصر و زمان متمایز می‌ساخت،لذا چنین سخنی داریم: «هرآن‌کس که منکر بت پرستی باشد ، یهودی خوانده می شود » ( مگیلا ،۱۳ ، الف ) .

***

## ۳ ـ نداشتن جسم و ماده

اعتقاد به وحدانیت خداوند و تفهیم و تعلیم این‌که « او » تعالی ، تجسم‌پذیر نیست ، به‌هم آمیخته است .

برای توضیح آیات بسیاری که در کتاب مقدس‌آمده و در آنها اعضای جسمانی برای خداوند ذکـر شده است ، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند : « مـااصطلاحات مربوط به بندگان خدا را درباره خود او به‌کارمی‌بریم تا بتوانیم او را درك کنیم » . (مخیلتامربوط به آیه ، ۱۸ ، ازباب ۱۹ ، از سفر خروج ، صفحه ٦٥ ، الف ) (۱)

برای کمك به درك وجود خدائی که تجسم‌پذیرنیست ، مقایسه ای با بخش غیرمادی و جسمانی آدمی، یعنی روح او شده است : « همان طورکه ذات‌قدوس‌متبارك همه جهان را از وجود خود آکنده است ، به همان ترتیب روح نیز تمام بدن را پر کرده است .همچنان که ذات قدوس متبارك می‌بیند و خود دیده نمی‌شود ، به همان ترتیب روح نیز می‌بیند ولی دیده‌نمی‌شود ، همان طور که ذات قدوس متبارك همـه جهانیان را روزی می‌دهد . روح نیز تمام بدن راروزی‌می‌دهد ، همچنان که ذات قدوس متبارك در ، درونی ترین بخش عالم است ، روح نیز در ، درونی‌ترین ،بخش جسم به‌سر می‌برد » ( براخوت ، ۱۰ ، الف ) .

« همان‌طور که کس نمی‌داند ، در کالبد جایگاه‌روح کجا است ، به همان ترتیب ، هیچ‌کس از مقام ، ذات قدوس متبارك مطلـع نیست ، حتی ، حیوت . Hayyoth .مقدس (۲) که اورنگ جلال الهی را حمل می‌کنند ، نمی‌دانند که جای اوکجاست،و از این‌روست‌که گفته می‌شود : « جلال خداوند از مقام خودش متبارك‌باد » ( حزقیال نبی ، ۳ : ۱۲ )(۳) . روایت‌است که شخصی از ربان گملیئل سئوال کرد که ذات قدوس متبارك کجاست ؟ ربان گملیئل در پاسخ اوگفت : نمی‌دانم . آن شخص به ربان گملیئل گفت :

---

۱ ـ در تلمود ، به شکل دیگری نیز درباره این موضوع توضیح‌داده شده است . « تورات به زبان ادمیان صحبت کرده است » ( براخوت ، ۳۱ ، ب ) . و این گفتار اغلب برای توجیه آیاتی است که‌در آن نسبت های جسمانی به خداوند داده شده است .

۲ ـ نوعی از فرشتگان که در فصول او ل و دهم کتاب ( خرقیال‌نبی ) به آنها اشاره شده است .

۳ ـ آنها اصطلاح مبهم « از مقام خودش » را به‌کار می‌برند ،زیرا که از محل دقیق او اطلاعی ندارند.

آیا معقول است که شما هر روز به حضور خدای خودنماز گزارید لکن ندانید که اوکجاست؟ ربان گملیئل به وی گفت : تو دربارهٔ چیزی پرسیدی که از من به‌اندازه سه‌هزار و پانصد سال راه دور است(۱) . ولی من دربارهٔ چیزی از تو سئوال می‌کنم که شبانه روزبا تو است ، مقصودم روح تو است ، به‌من بگو که آن کجاست ؟ آن مرد گفت : نمی‌دانم . آنگاه ربان گملیئل به او گفت : تو جای چیزی را که همواره با تو است نمی‌دانی ، لکن از من می‌خواهی او ، را که‌سه‌هزار وپانصد سال راه از من دوراست بگویم کجاست ؟ آن مرد در جواب گفت : با آنچه که گفتی پس آئین ما بهتر است چون ساخته دستان خود ( بت ها ) را که همیشه می‌توانیم ببینیم پرستش می‌کنیم . ربان گملیئل گفت : بلی ، شما ساخته دستان خود ( بت‌ها ) را می‌بینید ، ولی آنها شما را نمی‌بینند . ولی ذات‌قدوس‌متبارك ساخته های دست خود را می‌بیند ، اما آنها او را نمی‌بینند » ( میدراش تهیلیم مربوط به آیهٔ ۱ ازمزمور ۱۰۳ از مزامیر داود ، صفحهٔ ۲۱۷ الف ) .

علی‌رغم تاکیدی که شده است که خداوند بری‌از جسم دانسته شود ، معذلك در ادبیات دانشمندان یهود عبارات متعددی یافت می‌شود که خواننده را تاحدی به شگفتی وامیدارد . نوشته شده است که « او » نماز می‌خواند ، به مطالعهٔ تورات می‌پردازد ،( عوودازارا ، ۳ ب ) و بر درماندگی و بیچارگی بندگان خود می‌گرید ( حگیگا ، ۵ ب ) ، و غیره . همچنین اعمالی را که شایستهٔ یك انسان نیکوکار عالی مقام است بـه او نسبت مـی‌دهند ، از قبیل عیادت‌بیماران ، تسلی دادن به‌سوگواران و تدفین‌مردگان . ( برشیت ربا ، ۸ : ۱۳ ) .

هرطور که عبارات فوق را بررسی کنیم ، معذلك‌نمی‌توانیم قائل شویم که گویندگان آن اعتقاد براین داشته‌اند که خداوند وجودی مادی و جسمانی است .یکی از محققان دربارهٔ عبارات فوق چنین می‌گوید : « قائل شدن خصائص انسانی برای خداوند و نسبت‌دادن صفات و اعمال بشری به او ، بدین منظور است که او را بیشتر در دسترس فهم و دریـافت انسان‌بگذارند » . (۲). به احتمال بیشتر ، مقصود واقعـی این عبارات ، اصل تقلید از کار های خداوند است .زیرا همان طور که بعدا اشاره خواهد شد ، تقلید از اعمال الهی ، یك اصل مهم در علم‌الاخلاق علمای یهوداست ، و شامل سراسر زندگی انسان ، چه در انجام فرائض دینی و چه در رفتار و اخلاق او می‌شود .درنتیجه خداوند چنین معرفی شده است که خود همان کار های نیك را انجام می‌دهد که اسرائیل را به‌اجرای آن فرمان داده است .

این نظریه با گفتار زیـر تایید شده است :« خصائل ذات قدوس متبارك مانند خصائل انسانی نیست . یك انسان به دیگران دستور می‌دهد کـه کاری‌را انجام دهند . ولی خود آن کار را نمی‌کند . لکن ذات قدوس متبارك چنین نیست ، هرآنچه را که خودمی‌کند ، به اسرائیل نیز فرمان می‌دهد » ( شموت‌ربا ، ۳۰ : ۹ ) .

## ۴ ـ حضور درهمه جا

یکی از نتایج این اصل‌که خداوند جسم و ماده نیست ، حضور او در همه‌جاست . جسم محدود است و باید در مکان معینی قرارگیرد ، اما برای ذات‌لایتناهی ، جا و مکان معنایی ندارد . « یك پادشاه ،

۱ ـ مبنای این سخن براین عقیده بود که خداوند در آخرین‌آسمان یعنی آسمان هفتم جای دارد ، و فاصلهٔ بین هر دو آسمان را به‌اندازهٔ پانصد سال راه می‌دانستند .

۲ ـ نقل از کتاب « جنبه های علم الهی دانشمندان یهود » به‌قلم‌شختر ، صفحه ۳۶ .

هنگامی‌که در خوابگاه است ، نمی‌تواند در عین حال در بارگاه حضور داشته باشد ، و بالعکس . ولی جلال ذات قدوس متبارك هم عالم بالا را فراگرفته است و هم عالم دنیا را . چنانکه گفته شده است : « جلال او ( در عین حال ) فوق زمین و آسمان‌است » ( مزامیر داود ، ۱٤۸ : ۱۳ ) . و نیز گفته شده است : « مگر نه اینکه من آسمان و زمین را ( از جلال خود ) مملو ساخته‌ام ؟ ( ارمیاء نبی ، ۲۳ : ۲٤ ) ( میدراش تهیلیم مربوط به‌آیهٔ اول از مزمور ۲٤ ، مزامیر داود ، ۱۰۳ الف ) .

در آثار و نوشته‌های علمای یهود . خداوند معمولا به‌نام « مکان » خوانده می‌شود ، که منشاء آن این است . « ذات قدوس متبارك‌مکان جهان است، لکن جهان‌مکان او نیست » . ( برشیت‌ربا ، ٦۸ : ۱۰). مقصود آن‌که خداوند برمکان محیط است و لکن‌مکان را بر او احاطه‌ای نیست .

اصل حضور خداوند در همه‌جا ، ضمن این‌روایت به‌خوبی بیان شده است : « بت‌پرستان باکشتی به‌دریا سفر می‌کردند وکودکی از یهود در میان‌مسافران آن‌کشتی بود ، ناگهان توفانی عظیم برخاست و بت‌پرستان هریك بت خویشتن را برداشتند و با توسل به‌آن دعا کردند ( شاید از غرق شدن نجات یابند ) اما از این‌کار سودی نبردند و هنگامی‌که دریافتند دعایشان بی‌نتیجه ماند ، به‌آن‌کودك یهود گفتند : فرزند برخیز و بدرگاه خدایت دعاکن شاید ما را نجات بخشد زیرا شنیده‌ایم که هرگاه بدرگاه او دست نیاز برآورید شما را اجابت می‌کند ، و نجات‌می‌بخشد ، و او قادر و توانا است ، کودك بیدرنگ به‌نماز ایستاد و از صمیم دل به‌حضور خداوند استغاثه کرد ، خداوند دعای او را اجابت فرمود و دریا آرام شد .

چون به‌خشکی رسیدند از کشتی پیاده شدند تا مایحتاج خود را تهیه‌کنند و از آن کودك پرسیدند : آیا تو قصد خرید نداری ؟ . کودك در جواب گفت : از همچو منی غریب و درمانده چه توقع دارید ؟ آنها به‌وی گفتند : تو خود را غریب و درمانده می‌خوانی ؟غریب و درمانده ما هستیم که گروهی اینجا ایستاده‌ایم اما خدایان ما در بابل هستند . برخی از ما اینجا هستیم، لکن خدایان ما در ، روم ، مأوی دارند و بعضی نیز خدایان خود را همراه داریم اما هیچ‌کدام از این‌خدایان سودی به‌حال ما ندارند ، وکاری از آنها ساخته نیست ، در صورتیکه‌تو بهرکجاکه روی خدایت‌همراه تو است » ( یروشلمی براخوت ، ۱۳ ب ) .

روایتی نیز دربارهٔ مرد بت‌پرستی است‌که ازیکی از دانشمندان یهود پرسید : « خدای شما چه مقصودی داشت‌که از میان بوتهٔ خار با موسی سخن‌گفت ؟ دانشمند در جواب وی گفت : خداوند ، خواست این نکته را تعلیم دهد که هیچ مکانی خالی‌از حضور الهی ، نیست ، حتی درون شیئی ناچیز مانند يك بوتهٔ خار » ( شموت ربا ، ۲ : ٥ ) . این را نیز به‌خداوند نسبت می‌دهند : « هر جا که رد پای انسانی را یافتی ، من آنجا هستم » ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ٦ از باب ۱۷ از سفر خروج ، صفحهٔ ٥۲ ب ) .

تلمود برای اثبات اصل حضور خداوند در همه‌جا ، چنین استدلال می‌کند : « پیغمبران خدا ، همانند پیك و یا پیام‌بران بشری ، نیستند پیام‌بران بشری ، ناگزیرند به‌نزد آنکس که فرستنده پیام است بازگردند و انجام مأموریت خود را به‌او اطلاع دهند لکن پیغمبران خدا به‌همان‌جا باز می‌گردند که بدان فرستاده شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « آیا تو برق‌ها را می‌فرستی تا روانه شوند و به‌تو بگویند اینك حاضریم ؟ » ( ایوب ، ۳۸ : ۳٥ ) . گفته نشده است « تا برگردند ، » بلکه « تا روانه شوند و به‌تو بگویند » . یعنی به‌هرجاکه بروند ، درحضور خداوند هستند . از این مطلب می‌توان چنین دریافت‌که جلال

الهی در همه‌جا حضور دارد » ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ یکم از باب ۱۲ از سفر خروج ، باوا بترا ، ۲۵ الف ).

بدین پرسش که خداوند چگونه می‌تواند درعین حال همه‌جا باشد ، جوابهای گوناگون داده شده است . اما این مثال از همه گویاتر است : « غاری لب‌دریا قرار دارد . دریا طوفانی می‌شود و غار پر از آب، لکن از دریا چیزی کم نمی‌شود . همین‌طور خیمهٔ‌میعاد از فروغ و شکوه شخینا ، Shekhinah . ( نور جلال الهی ) پر می‌شد ، ولی از آنچه که در جهان بودچیزی نمی‌کاست . » بمیدبار ربا ـ ۱۲ـ۴ ) .

پاسخ‌های دیگری که به‌سئوال فوق داده شده، در داستانهایی مانند آنچه که نقل می‌شود منعکس‌شده است : « مردی سامری از ربی‌مئیر پرسید : « آیا ممکن است خدایی که دربارهٔ او نوشته شده است : « مگر نه اینکه من آسمان و زمین را ( از جلال خود ) مملو ساخته‌ام » (ارمیا ، ۲۳ : ۲۴ ) ، از بین‌دو دستك صندوق عهد با موسی سخن گفته باشد ؟ ربی‌مئیر به‌او گفت : تا آیینه‌ای بزرگ‌نما بیاورد و تصویر خود را در آن ببیند . سامری خود را در آیینه بزرگ‌تر دید . سپس به‌وی گفت که آیینه‌ای کوچك‌نما بیاورد وتصویر خود را در آن ببیند. سامری خودرا در آیینه کوچك‌تر دید . آنگاه ربی‌مئیر به‌وی گفت : توکه انسان ساخته شدهٔ از گوشت و خون هستی ، به‌دلخواه تصویر خودرا کوچك و بزرگ می‌کنی ، پس به‌طریق اولی خدایی که سخن گفت و جهان به‌وجود آمد ، می‌تواند چنین کند ! » ( برشیت ربا ، ٤ : ۳ . )

ربی دیگر چنین گفته است : « گاه می‌شود که جهان با همهٔ عظمت گنجایش « جلال الهی » ، را ندارد و گاه نیز خداوند از میان موهای سر انسان باوی سخن می‌گوید » (مأخذ فوق ) .

کافری به‌ربان گملیئل گفت: « شما دانشمندان یهود گفته‌اید هرجاکه ده تن برای نیایش گرد هم آیند ، شخینا ( جلال الهی ) میان آن جمع ساکن می‌شود . مگر چند شخینا ، هست ؟ ربان گملیئل خادم آن کافر را نزد خود طلبید و وی را با ملاقه‌ای (ملعقه) زد . مردکافر برآشفت که چرا خادم مرا آزردی ؟ ربان گملیئل گفت : به‌سبب این که ازتابش خورشید به‌درون خانه توکه کافری هستی ممانعت نکرده است .

کافر گفت : نور خورشید بر همهٔ جهانیان می‌تابد ! ربان گملیئل گفت : اگر خورشید که یکی از هزاران هزار ملازمان خداوند است بر همه جهانیان می‌تابد ، پس به‌طریق اولی شخینا قادر است در سراسر عالم جلوه‌گر باشد » ( سنهدرین ، ۳۹ الف ) .

سبب اینکه چنین تأکیدی در بارهٔ اصل حضورخداوند در همه جا شده آن است ،که این‌حقیقت در ذهن آدمی جایگزین شود ، که وی همواره‌تحت توجه و نظارت‌الهی است . ربی یهودا هناسی ، تنظیم‌کنندهٔ میشنا ، چنین گفته است : « دربارهٔ سه‌چیز بیندیش تا هرگز مقهور نیروی گناه نشوی : بدان که بالای سر تو چیست ، چشمی که (اعمال تورا) می‌نگرد ، گوشی‌که (سخنان‌تورا) می‌شنود ، ودفتری که تمام اعمال تو درآن دفتر ثبت می‌شود . ( میشناآووت ، ۲ : ۱ ) .

حقیقت حضور خداوند در همه جا ، به‌نحوی‌جالب و روشن در اندرزی که ربان یوحانان بن‌زکای در بستر مرگ به شاگردان خود داد ، بیان شده است . او به آنها چنین گفت : « آرزومندم مشیت الهی براین تعلق گیرد که شما از خداوند به همان اندازه بترسید که از انسان تشکیل یافته ازگوشت و خون بیم دارید . شاگردان به وی گفتند : فقط به‌همان اندازه ؟ ربان‌یوحانان در پاسخ گفت : ای کاش به همان اندازه باشد . زیرا شما خود می‌دانید هنگامی‌که انسان قصددارد مرتکب خلاف شود ، باخود می‌گوید کاش‌کسی مرا نبیند » (براخوت ، ۲۸ ب) . پس اگر انسان اندیشه‌کند که همواره تحت نظارت و توجه خداوند است ،

این خود عامل نیرومندی خواهد بود که اورا ازگناه باز خواهد داشت .

این حقیقت که محال است بتوان از حضورالهی گریخت ، در گفت و شنودی که میان ربی‌یوسه و بانوئی از اشراف روم درگرفت ، بیان شده است . « بانوی رومی به ربی یوسه گفت : عظمت خدای من از خدای تو بیشتر است . زیرا هنگامی که خدای تو خودرا از میان بوتهٔ مشتعل خار به موسی آشکار کرد ، موسی فقط چهره خودرا پوشانید ، لکن همینکه موسی مار را که خدای من است دید ، از برابرش گریخت . (سفر خروج ، ۳:٤) . ربی یوسه پاسخ داد : هنگامی که خدای ما خودرا ازمیان بوتهٔ خار به موسی آشکار کرد ، اگر موسی می‌گریخت به‌کجا می‌رفت، هرکجا می‌رفت خداوند همانجا بود ، زیرا خداوند همواره درهمه‌جا حاضر است . اما اگر انسان از برابر مار که خدای تو است دو یا سه قدم بگریزد ، می‌تواند از گزندش در امان بماند » ( شموت ربا ، ۱۲:۳).

## ۵ ـ قدرت مطلق

بی‌شك خداوند منشاء نیرو های بیشماری‌است که ، بزعم ما انسان‌ها ، بنام « قدرت مطلقه» خوانده می‌شود. دانشمندان یهود چنین مقررداشته‌اند که « هنگام مشاهده شهاب ثاقب ، ستاره دنباله‌دار ، بروز زمین لرزه ، جهش برق ، غرش رعد و وزیدن بادهای بسیار شدید ، این دعا خوانده شود : متبارك هستی تو ای خداوند خدای ما ، ای پادشاه عالم که‌قدرت و نیرویت جهان را پرکرده است » ( میشنا براخوت ، ۲:۹).

اصولا می‌توان گفت که حدی برای قدرت‌الهی معین نشده است . « خداوند همانند آدمیان نیست . آدمی چنین است که نمی‌تواند دو چیز را دریك زمان بگوید ، لکن ذات قدوس متبارك ده فرمان را در یك زمان ادا کرد .

انسان قادر نیست بفریاد دو تن در آن واحدگوش کند . لکن ذات قدوس متبارك چنان است که حتی اگر تمام جهانیان به حضورش فریاد زنند ، اوفریاد همه را می‌شنود» ( مخیلتا مربوط به آیهٔ ۱۱ از باب ۱۵ از سفر خروج ، صفحه ٤۱ب) .

یك اصل مهم که علمای یهود اغلب آنرا یادمی‌کنند ، چنین است : « همه چیز دراختیار خداوند است ، جز ترس از خدا» . ( براخوت ، ۳۳ب). توضیح آن که خداوند سرنوشت هرکس را قبلا مقدر ساخته جز دریك مورد ، که او خدا ترس خواهد بود یا نه . زیرا این امر به اختیار خود انسان گذاشته شده است و فقط خود اوست که می‌تواند خوب یا بد باشد .

دراین که خداوند آیات و معجزات عظیم‌ظاهر ساخته و می‌سازد ، هرگز تردید نشده است ، و مقصود از این معجزات ، « تقدیس نام اعظم او درجهان » است. (سیفره‌دواریم ، ۳۰۶ ـ صفحهٔ ۱۳۲ ب ). ولی همواره این تمایل درمیان بوده است که از تفسیررویداد های اعجاز آمیز به عنوان انحراف از نظم طبیعی عالم اجتناب کنند . زیرا ممکن است این‌انحراف را دلیل آن بدانند که خلقت نواقصی دارد . ازاین‌رو چنین گفته‌اند ، ظهور معجزاتی که در کتاب‌مقدس از آنها یاد شده ، در آغاز خلقت ، و ازپیش مقدر بوده است .

« در حین خلقت جهان ، خداونددریارا فرمود که به موقع برای عبور فرزندان‌اسرائیل شکافته شود.

به خورشید و ماه گفت، که به‌فرمان (یوشع) ازحرکت باز ایستند. غراب، را برآن داشت که هنگام لزوم برای، ایلیای نبی، غذا تهیه کند، آتش را فرمود، که به حننیا و میشائل و عزریا، آسیبی نرساند. شیران را گفت که رام دانیال نبی باشند، و با ماهی پیمان گذاشت که «یونس» را از دهان خود بازگرداند» (برشیت ربا، ٥:٤).

همان اندیشه در این عبارت نهفته است: «ده‌چیز بعدازظهر اولین جمعه به هنگام شفق. آفریده‌شد: دهان زمین (سفر اعداد، ۱۶: ۳۲)، دهان چاه (سفراعداد، ۲۱: ۱۶)، دهان الاغ (سفر اعداد، ۲۲:۲۸)، رنگین‌کمان، «من» (مائدهٔ آسمانی)، عصای موسی (سفر خروج، ٤: ۱۷)، کرم شامیر Shamir (۱)، شکل حروف الفبا، خط والواح سنگی (که ده‌فرمان بر آنها نقش بست)» (میشنا، ٥: ٦).

پس از آنکه رومیان معبد بیت‌همیقداش رادر بیت‌المقدس ویران کردند و حکومت یهود را برانداختند، بلاها و مصائبی گریبانگیر یهودیان شد، که در ذهن برخی از ایشان شك وتردیدی دربارهٔقدرت مطلقه الهی پدید آورد. همین شك وتردید به‌ظاهرانگیزهٔ چنین گفتاری بوده است: «اگر او همانطور که خالق ماست، خداوند همهٔ مخلوقات نیز هست، ما اورا پرستش خواهیم کرد ودر غیر این‌صورت، اورا پرستش نخواهیم کرد. اگر او احتیاجات ما راتأمین کند، اورا خواهیم پرستید. و گرنه، ما اورا بندگی نخواهیم کرد» (مخیلتا مربوط به آیهٔ ۷ ازباب ۱۷ از سفر خروج، صفحهٔ ٥۲ب).

یك هدف اعتذاری به‌طور وضوح علت بیان‌عبارات زیر است که از ایمان به قدرت مطلقه الهی دفاع می‌کند.

«روایت شده است که وقتی تراژان‌امپراطورروم خواست لولیانوس برادرش پاپوس‌را در لادقیه به‌قتل برساند، بدانها گفت: اگر شما از قوم حننیا ومیشائل و عزریا هستید، پس خدایتان بیاید و شمارا از دست من نجات بخشد، همان‌طورکه آنها را از دست‌نبوخد نصر (بخت‌النصر) نجات داد. ایشان درجواب او گفتند: حننیا و میشائل و عزریا نیکوکاران کمال‌یافته‌ای بودند، و شایستگی آنرا داشتند که بخاطر آنها اعجازی به‌ظهور رسد، و نبوخد نصر نیز سلطانی‌لایق بود، و شایستگی آنرا داشت که در مقابل او معجزه‌ای صورت گیرد. لکن تو بی ارزش هستی، ولیاقت آنرا نداری که دربرابر تو معجزه‌ای رخ دهد. اما دربارهٔ ما، خداوند مارا محکوم به‌مرگ کرده‌است. و اگر تو مارا نکشی، خداوند جلادان بسیار دارد که ما را به‌قتل رسانند، و خرسها و شیران‌زیادی دارد که به ما حمله کنند و مارا بکشند. خداوند مارا بدین منظور به‌دست تو سپرده است، که در آینده‌انتقام خون مارا از تو بگیرد (تعنیت، ۱۸ ب).

«آیا هرگز شنیده‌ای که خورشید بیمارشود و نتواند طلوع کند؟ یا مهتاب رنجور گردد و نتواند در آسمان جلوه‌گری نماید؟ برای خادمان‌پروردگار نمی توان بیماریهائی که سبب ناتوانی می‌شوند قائل شویم. پس چگونه می‌توانیم برای‌خدای قادر لایزال بیماری و ضعف و ناتوانی تصور کنیم؟ این امر را می‌توان‌به‌کار دلاور جنگجویی‌تشبیه‌کرد که در شهری می‌زیست و ساکنان آن شهر به‌او پشت‌گرم بودند و می‌گفتند: اگر سپاهی به شهر حمله‌ور شود، بیدرنگ پهلوان دلاور دربرابر آن‌سپاه ظاهر می‌شود و دشمن از صولت و سطوت او آنچنان‌هراسان خواهد شد که که بالفور می‌گریزد، روزی

۱ — چون به‌کار بردن ابزار های آهنین در ساختمان معبدبیت‌همیقداش ممنوع بود، لذا حضرت سلیمان برای بریدن سنگها از کرمی به‌نام شامیر، استفاده کرد، که‌هرگاه روی سنگی می‌خزید، محل عبورش خط می‌افتاد و می‌ترکید.

دشمن به شهر حمله برد و تصور می‌کنید دلاورجنگجو چه کرد؟ او گفت: مرا معذور دارید زیرا که دست راست من آسیب دیده است. اما ذات قدوس متبارك چنین نیست بلکه: « هان دست خداوند کوتاه نیست که نتواند نجات دهد » (اشعیاء، ۵۹ : ۱). (یلقوط شیمعونی بند ۴۹۷).

« از مشایخ یهود که در روم مسکن داشتند پرسیدند: اگر خدای شما از بت پرستی مردم راضی نیست چرا معبود و مورد پرستش آنها را محو و نابود نمی‌سازد؟، ایشان در پاسخ گفتند: اگر مردم اجرام و اشیائی را می‌پرستیدند که نظام عالم به آن بستگی نداشت، خداوند همه را بر میگرفت، لکن مردم خورشید و ماه و ستارگان وبروج را می‌پرستند، آیاخداوند باید جهان را به خاطر گروهی از ابلهان درهم ریزد؟ آنگاه رومیان گفتند: اگر چنین است، پس‌خداوند آنچه را که برای جهان‌بیفایده است نابودکند، وآنچه را که مورد نیاز عالم است باقی گذارد! مشایخ‌یهود در پاسخ گفتند: اگر چنین شود، عقیده باطل کسانی که ماه و خورشید و ستارگان و از قبیل‌آنها رامی‌پرستند راسخ‌تر خواهد شد و آن گمراهان برای معبود خود ارزش بیشتر والوهیتی‌قائل می‌شوند،زیرامی‌توانند بگویند: چون این اشیاء و اجرام نیست و نابود نشدند، پس بی شك خدایانی هستند » (میشناعوودازارا، ۴ : ۷).

## ۶ـ علم لایتناهی

علم و دانش خداوند نیز، مانند قدرت کامله‌او، لایتناهی اعلام شده است. این کلام تورات، که خداوند همه چیز را می‌داند، در تعلیمات دانشمندان‌یهود به‌عالیترین حد بسط و توسعه یافته است.

« کسی‌که گروه کثیری را می‌بیند باید بگوید: متبارك‌است خداوندی‌که دانای‌رازهاست، همان‌گونه که صورت افراد این گروه متفاوت است، عقل واعتقاداتشان نیز با هم تفاوت دارد ». (یروشلمی براخوت، ۱۳ جیم). « همه چیز نزد خداوند مکشوف و معلوم است زیرا گفته شده‌است: « خداوند می‌داند که در تاریکی چیست، و روشنائی نزد وی منزل‌دارد » (دانیال، ۲ : ۲۲). (مخیلتا مربوط به‌آیه، ۲۳ از باب ۱۲، از سفر خروج، صفحه ۱۲، الف).

درباره اینکه هیچ چیزاز نظر خداوند پوشیده نیست، به تمثیل گفته و توضیح داده‌اند. « معماری شهری را با حجره‌های مخفی و فاضلابها و سردابهایش بنا کرد، و پس از مدتی همین معمار مأمور وصول مالیات و خراج شهر شد. مردم شهر بیدرنگ اموال و دارائی خود را در اندرون حجرهٔ و سردابها از نظر وی پنهان کردند (تا ظاهراً از پرداخت مالیات معاف‌شوند). معمار به‌آنها گفت: مگرنه این است که من خود این سردابها و حجره‌ها را بناکردم؟ پس چراشما اموال خود را از نظر من پنهان می‌کنید؟. همین‌طور « وای برآنان‌که مشورت خود را از نظرخداوند پنهان می‌کنند، و اعمال ایشان در ظلمت و تاریکی است، و می‌گویند چه کسی ما را می‌بیند ،و چه کسی ما را می‌شناسد » (اشعیاء، ۲۹ : ۱۵) (برشیت ربا، ۲٤ : ۱).

« اگرچه خداوند درآسمان‌است، با وجوداین‌چشمانش می‌بینند، و پلکهایش آدمیان را می‌آزمایند. تمثیل: پادشاهی باغ میوه‌ای داشت، و در آن باغ برجی بلند بنا کرد و بر فراز آن شد و دستور داد کارگرانی را به‌باغ بفرستند تا کارهای وی را انجام‌دهند. شاه فرمود: هر آن‌کس‌که کار خود را خوب انجام دهد، پاداش خود را به‌طور کامل خواهد گرفت، و هر آن‌کس‌که در کار خودسستی نشان دهد، مجازات خواهد شد » (شموت ربا، ۲:۲) سلطان از بالای برج بلند که در باغ است کارگران را می‌بینند

و ارزش کار آنها را می‌سنجد. همین‌طور خداوند از بالای آسمانها مراقب اعمال بندگان خویش است.

کیفیت مافوق طبیعی علم و دانش الهی به‌صورت واضح چنین بیان شده است: «حتی پیش از آنکه موجودی در زهدان مادر شکل گیرد، فکر او در حضور خداوند مکشوف است ..... حتی پیش از آنکه فکری در ضمیر انسان پدید آید، این فکر در حضور خداوند آشکار است» برشیت ربا، ۳:۹). «حتی پیش از آنکه انسان سخنی بگوید، خداوند می‌داند که در ضمیر او چیست» (شموت ربا، ۲۱ : ۳).

علم غیب به‌شیوه‌ای ناگسستنی با صفت علم لایتناهی پیوسته است. علاوه‌برآنکه خداوند هرآنچه را که بوده و هست می‌داند، از آنچه که بعداً به‌وقوع خواهد پیوست نیز اطلاع دارد. جملهٔ: «همه چیز پیش‌بینی شده است»، از گفته‌های ربی عقیوا و بخشی از عقاید تلمودی است. (میشنا آووت، ۳ : ۱۵).

«همه چیز به‌توسط ذات قدوس متبارك پیش بینی شده است» (تنحوما ـ شلح، بند ۹). «خداوند هرآنچه را که در آینده واقع خواهد شد می‌داند» (سنهدرین، ۹۰ ب).

ضمن عبارات بسیاری دربارهٔ خداوند گفته‌شده است‌که وقوع یك حادثه را مدتها قبل از آنکه روی دهد پیش‌بینی کرده است و بعضی از آن‌ها را به‌عنوان مثال نقل می‌کنیم: «اگر ذات قدوس متبارك (هنگام خلقت جهان) پیش‌بینی نکرده بودکه بعداز بیست و شش دوره فرزندان اسرائیل تورات را قبول خواهندکرد، چنین کلامی را در تورات نمی‌گذاشت: «به‌فرزندان اسرائیل فرمان ده» یا «با فرزندان اسرائیل سخن بگو». (۱) (برشیت ربا، ۱ : ۵). «تنها خورشید برای روشنایی جهان آفریده شد. در این صورت ماه چرا آفریده شد؟ به‌جهت اینکـه‌ذات قدوس متبارك پیش بینی کردکه‌درآینده‌بت‌پرستان خورشید و ماه را به‌عنوان خدایان خواهند پرستید، و از این‌رو چنین گفت: اکنون‌که اینها زوج هستند و یکدیگر را انکار می‌کنند، بت‌پرستان آنها را به‌این نیت‌که خدایانی هستندخواهند پرستید. پس اگر فقط یکی از آنها وجود داشته باشد، به‌طریق اولی‌که آن‌را پرستش خواهند کرد» (برشیت ربا، ۱:۶) «چرا داستان دوازده جاسوس بیدرنگ بعد از شرح سعایت میریام از موسی آمده است؟ (سفر اعداد، ۱۲). به‌جهت اینکه ذات قدوس متبارك پیش‌بینی کرده بودکه جاسوسان مطالبی ناروا وافتراآمیز دربارهٔ سرزمین کنعان خواهند گفت. از این‌رو، برای آنکه نگویندکه ما از مجازات بدگویی اطلاع نداشتیم خداونـد داستان جاسوسان را به‌داستان میریام پیوست، تا همه بدانندکه بدگویی چگونه مجازاتی در پی دارد» (تنحوما ـ شلح، بند ۵).

از نظریه معجزات که در فصل پیش بدان‌اشاره شد، چنین استنباط می‌شودکه علمای یهـود معتقد هستندکه خداوند سرنوشت و وقایع تـاریخ‌جهان را حتی هنگام آفرینش آن پیش‌بینی کرده‌است. این موضوع صریحاً در این گفتار بیان شده است: «از آغاز آفرینش جهان، ذات قدوس متبارك اعمال نیکوکاران و بدکاران را پیش‌بینی‌کرد» (برشیت‌ربا ۲ : ۷). این‌نکته که چگونه ایـن اعتقاد اصل اختیار را نیز در بردارد، در یکی از فصول آیندهٔ‌این کتاب شرح داده خواهد شد. (۲)

---

۱ ـ این عقیده براین مبناست که تورات پیش‌از آفرینش جهان‌وجود داشته است.

۲ ـ رجوع شود به قسمت پنجم از فصل ۳ («اختیار»).

دانشمندان یهود گاه مجبور می‌شدند از این عقیده در مقابل انتقادات خصمانه دفاع کنند. این مکالمهٔ که میان یك بت‌پرست و یك دانشمند روحانی یهود به‌عمل آمده است، شاهد بر این مدعاست. «بت‌پرستی از ربی یهوشوع بن‌قرحا پرسید: شما می گویید که خداوند از آینده خبر دارد؟ ربی یهوشوع گفت: بی گمان. بت‌پرست گفت: پس چرا در تورات نوشته شده است: «خداوند از اینکه انسان را بر روی زمین خلق کرده بود پشیمان شد و در دل خود محزون گشت» ؟ «سفر پیدایش، ۶:۶». ربی یهوشوع از او پرسید: آیا اولاد ذکور داری؟ . پاسخ داد آری، گفت هنگام تولد او چه کردی؟ بت پرست گفت: هم خود شاد شدم و هم دیگران را شاد کردم. ربی یهوشوع گفت: مگر تو نمی‌دانستی که این پسر سرانجام روزی خواهد مرد؟ بت‌پرست گفت: چرا. لکن در موقع شادی باید شاد بود، و در هنگام عزا باید سوگواری کرد. ربی یهوشوع گفت: رسم ذات قدوس متبارك نیز چنین است. خداوند قبل از آنکه طوفان نوح را برجهان آرد، هفت روز به‌خاطر نابودی بندگانش سوگواری کرد» (برشیت ربا، ۷:۲۷).

## ۷ـ ابدیت

در مورد خداوند، زمان را معنی و مفهومی نیست. به‌عنوان آفرینندهٔ عالم، خداوند می‌بایستی قبل از خلقت کائنات وجود داشته باشد، و بعد از پایان عالم نیز هستی او ادامه یابد. یکی از دانشمندان یهود خطاب به‌خداوند چنین گفته است: «همه چیز فرسوده و پوسیده می‌شود، جز تو که فرسوده و پوسیده نخواهی شد» (ویقرا ربا، ۲:۱۹). در زبان عبری، با تغییر دادن حرکات کلمات (ان بیلتخا) Ein Biltekha. به‌معنی: «غیر از تو کسی نیست» (کتاب اول شموئل، ۲ : ۲). می‌توان آنرا چنین خواند: «ان بلوتخا» . Ein Biltekha . که معنی آن چنین است: «کسی نیست که ترا فرسوده کند.» و در این‌باره چنین تفسیر شده است: «ذات خداوند همانند انسان‌ها نیست. انسان چنین است که ساخته دستانش او را فرسوده می‌کند و خود پس از او باقی می‌ماند. اما ذات قدوس متبارك دست‌ساخته های خود را فرسوده میکند و بعد از آن بقا از آن اوست» (مگیلا، ۱٤ الف).

یکی از سخنان اخلاقی علمای یهود چنین است: «حقیقت و راستی، مهر خداوند است». زیرا سه حرف الف، میم تاء که کلمهٔ «امت» (حقیقت و راستی به‌زبان عبری) را تشکیل می‌دهد، حروف اولی و وسطی و آخری الفبای عبری (ابجد) می‌باشند، این امر نشانهٔ آن است که خداوند در اول و در وسط و در آخر زمان قرار دارد. (برشیت ربا، ۸۱ : ۲).

اغلب به‌تفاوت میان «یك سلطان که امروز زنده است و فردا در آرامگاه ابدی خفته است» و «پادشاه پادشاهان که تا ابد الآباد زنده و جاویداست» اشاره شده است. (براخوت، ۲۸ ب).

دربارهٔ اضافه شدن کلمات «به‌حضور من» در فرمان دوم از ده فرمان، چنین توضیح داده‌اند: «می‌خواهد تعلیم دهد، همان‌طور که من تا ابدالآباد زنده و جاوید هستم، همان‌گونه تو و نسلهای آیندهٔ تو تا پایان همهٔ دوره‌ها نباید بت‌پرستی کنید» (مخیلتا مربوط به‌آیهٔ سوم از باب ۲۰ از سفر خروج، صفحهٔ ۶۷ ب).

در یك مثال اخلاقی چنین گفته‌اند: امپراتوری وارد شهری شد. همهٔ ساکنان شهر به‌استقبالش رفتند و او را ستودند. امپراتور را خوش آمد و به‌ایشان گفت: من فردا برای شما گرمابه‌های

گوناگون خواهم ساخت ، و روز دیگر برای شما نهر و جوی آب پدید میآورم سپس برای‌خفتن به‌بستر رفت و دیگر از آن برنخاست . امپراتور کجا شد و وعده‌های او چه شد ؟ لکن ذات قدوس متبارك چنین نیست . زیرا او خداوندی است زنده و جاوید و پادشاهی است که تا ابد سلطنت می‌کند » ( ویقرا ربا ، ۱:۳۶ ) .

در یك مثال دیگر چنین گفته‌اند : « شخصی فرزندش را گم کرده بود وبه‌جستجوی او به‌گورستان رفت . فرزانه‌ای او را دید و از او پرسید : فرزندی که گم کرده‌ای ، زنده است یا مرده ؟ پدر جواب داد : زنده است . آن فرزانه گفت : ای ابله‌ترین مردم جهان! آیا معقول است‌که مردگان را در میان زندگـان و زندگان را میان مردگان جستجو کنند ؟ همیشه رسم چنین بوده است‌که زندگان احتیاجات مردگان را رفع کنند . آیا ممکن است‌که مردگان کارگزار زندگان باشند ؟ همین نکته دربارهٔ خداوندکه زنده و جاوید ابدی است صادق است . چنانکه گفته شده است :« و خداوند ، خدای حقیقی است . او خدای زنده و پادشاه ابدی است » ( ارمیا ، ۱۰ : ۱۰ ) . خدایان بت‌پرستان اشیاء بی‌جانی هستند . آیا سزاوار است‌که ما خداوندی راکه تا ابد زنده و جاوید است ترك گوئیم و به‌اشیاء بی‌جان سجده‌کنیم ؟ ( ویقرا ربا ، ۶ : ۶ ) .

نکته قابل توجه ، تفسیری است‌که دربارهٔاین آیه‌کرده‌اند :« دشمنان‌نیست‌شده ، خرابه‌ها ابدی گردیده‌اند » ( مزامیر داود ، ۶:۹یا۷ ) . دشمنان نیست‌شدند ، ولی شهرهایشان (۱) برای همیشه باقی مانده است . فی‌المثل ، قسطنطین قسطنطنیه را بنا کـرد ،آپولوس شهر آپولیا را ساخت ، رومولوس روم ، آنطیوخوس انطاکیه ، اسکندراسکندریه، وسلوکوس سلوکیه را پی‌افکند . سازندگان این شهرها از میان رفتند ، اما شهرهایی‌که ساختند ، باقی مانده است‌لکن دربارهٔ تو ، ای‌خدا ، اگر بتوانیم بگوییم : « شهرهایی راکه تو ویران ساخته‌ای ، حتی یاد آنها نیز فراموش شد ( دنبالهٔ آیهٔ فوق ) . این اشاره است به‌صیون و اورشلیم . همان‌طورکه مکتوب است :« شهر های مقدس تو بیابان شدند ، صیون بیابان ، و اورشلیم ویرانه گردید » ( اشعیاء ، ۱۰:٦٤ ) « ولـی‌خداوند تا ابد خواهد نشست و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است » ( مزامیر داود ، ۸:۹ ) .ذات قدوس متبارك آن شهرها را بار دیگر آبادخواهد کرد . بناکنندگان آن شهرها ، فقط انسان بودند ، از این جهت نابود شدند و ریشه آنها قطع گردیـد . همان‌گونه ، شهرهایی‌که بنا کردند ، بـرای همیشه‌ویران خواهد شد . اما خداوندکه‌تا ابد زنده و جاوید است ، « تا ابد خواهد نشست و تخت خویش را برای‌داوری برپا داشته است » . او اورشلیم و صیون و سایر شهرهای سرزمین یهودا را از نو بنا خواهدکرد. همان‌طورکه گفته شده است : « در آن زمان اورشلیم را اورنگ خدا خواهند نامید ، و تمامی ملتها به‌جهت( تکریم ) نام خدا در اورشلیم اجتماع خواهندکرد ، و ایشان بار دیگر از نیت بد و هوی و هوس خویش‌پیروی نخواهند کرد (ارمیا،۱۷:۳) ( میدراش تهیلیم مربوط به‌آیهٔ ۷ از مزمور ۹ مزامیر داود ، صفحهٔ ٤۳ الف ــ ب ) .

---

۱ ــ چنین بنظر می‌رسد که میدراش در اینجا کلمه «حوراووت » (Horavoth) را به‌جای آنکه « خرابه ها » معنی کند ، « شهر ها » معنی کرده است . دانشمندی بنام « دایشی » (Daiches) نشان داده است که در کتاب مقدس کلمهٔ « حوراووت » در چند مورد به معنی « شهر ها یا قصر ها » است ، و نه به‌معنی « خرابه ها » .

# ۸ ـ عدالت و رحمت

حضرت ابراهیم ، نخستین سرور عبرانیان ، خداوند را « داور تمام زمین » خواند ( سفر پیدایش ، ۲۵:۱۸ ) و تلمود نیز درباره خداوند همین نظر رادارد خداوند به‌عنوان آفرینندهٔ جهان و خالق انسان بندگانش رامسئول روشی که در زندگی پیش می‌گیرند می‌داند و بندگان باید دربارهٔ اعمال خود در پیشگاه عدل الهی جوابگو باشند . داوریهای خداوند همواره درست و عادلانه است . « خداوند منصف است ، فراموشکار نیست ، از کسی ملاحظه نمی‌کند ، و رشوه نمی‌گیرد » ( میشنا آووت ، ۲۲:٤ ) . ربان یوحانان بن‌زکای در بستر مرگ به‌شاگردان‌خود گفت ، که به‌زودی در پیشگاه خدایی که « نمی‌توانم باسخنان دلنشین از او استمالت‌کنم و یا زر و مال به‌او رشوه بدهم » داوری خواهم شد . ( براخوت ، ۲۸ ب ) .

داوریها و تصمیمات خداوند منصفانه است‌و از روی استبداد نیست . « بانوئی از اشراف روم به‌ربی یوسه گفت : خدای شما هرآن‌کس را که بخواهد به‌خود نزدیك می‌کند ، بدون آنکه عدالت را در نظرگیرد . ربی‌یوسه سبدی پر از انجیر برابربانوی رومی‌گذاشت و آن بانو بهترین انجیرها را برچید و خورد . آنگاه ربی‌یوسه به‌او گفت : تو می‌دانی چگونه آنچه راکه بهتر است برای خودانتخاب کنی . آیا ذات قدوس متبارك نمی‌تواند چنین‌کند ؟خداوند هرآن‌کس راکه اعمالش نیك است برمی‌گزیند و بخود نزدیك می‌کند » ( بمیدبار ربا ، ۲:۳ ) .

در فرهنگ و ادبیات دانشمندان یهود دربارهٔ بیکاری مداوم ، میان عدالت الهی و رحمت او سخن بسیار رفته است . به‌ندرت می‌توان عبارتی را یافت‌که به‌خداوند به‌عنوان داور جهانیان اشاره‌کند و درضمن از رحمت بی‌پایان او سخن نگوید .

کلمهٔ « الوهیم » که « خدا » ترجمه می‌شود ، به‌جنبهٔ داوری « او » اشاره می‌کند ، و اسم اعظمی‌که از چهارحرف یاء ـ هاء ـ واو ـ هاء (۱) تشکیل یافته‌و « خداوند » ترجمه می‌شود ، به‌رحمت « او » اشاره می‌نماید ، ( برشیت ربا ، ۳:۳۳ ) ، و دربارهٔ ترکیب‌این‌دو نام در آیهٔ : « این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها ، در روزی‌که « خداوند خدا » زمین و آسمانها را بساخت » ( سفر پیدایش ، ٤:۲ ) ، چنین توضیح داده شده است : « پادشاهی پیمانه‌های بلورین داشت . پادشاه گفت : اگر من آبی را که در حال جوشیدن است درون پیمانه‌ها بریزم همه آنهادرهم می‌شکنند . و اگر آب بسیار سرد بریزم ، پیمانه‌ها ترك برمی‌دارند . پس پادشاه چه‌کرد ؟ او آب گرم وسرد را درهم آمیخت ، و آن را درون پیمانه‌ها ریخت ، و ظرفها سالم ماند . همین‌گونه ، ذات قدوس متبارك چنین فرمود : اگر من جهان را فقط با صفت رحمت بیافرینم ، گناهان مردم بی‌اندازه خواهد شد . و اگر جهان را با صفت عدالت بیافرینم ، چگونه دوام خواهد آورد ؟ پس جهان را با هر دو می‌آفرینم ، وای‌کاش که با این حال پایدار بماند » ( برشیت ربا ، ۱۵:۱۲ ) .

درواقع ، چون در آفرینش جهان صفت رحمت‌مستولی بود ، از این‌روی به‌وجود آمدن انسان‌ممکن شد . « هنگامی‌که ذات قدوس متبارك خواست آدم‌ابوالبشر را بیافریند ، پیش‌بینی‌کرد که نیکوکاران و بدکاران از او به‌وجود خواهند آمد . » او تعالی ، گفت : اگر انسان را بیافرینم ، بدکاران از او به‌وجود

---

۱ ـ « یهوه »

خواهند آمد . و اگر او را نیافرینم ، پس نیکوکاران چگونه از نسل او پدید خواهند آمد ؟ پس « او » چه‌کرد ؟ « او » تعالی ، شیوه و رفتار بدکاران را از مد نظر دور کرد ، و رحمانیت به‌خود گرفت و آدم‌را آفرید » ( برشیت ربا ، ۸:۴ ) .

اگر رحمت سبب آفرینش جهان شد ، چیره‌شدن این صفت برعدالت محض ، سبب ادامهٔ بقای جهان علی‌رغم گناهکاران و شرارت آدمیان است . « از آدم ابوالبشر تا نوح ده دوره بود ، تا معلوم شود که بردباری خداوند تاچه‌اندازه بسیار است . زیراکه مردم همهٔ این دوره‌ها خدا را خشمگین می‌ساختند و این کار همچنان ادامه داشت ، تا اینکه طوفان نوح را برآنها آورد » ( میشنا آووت ، ۲:۵ ) .

هنگامی‌که ابراهیم از خداوند شکوه و گلایه کرد ، چنین گفت : « آیا داور همهٔ زمین انصاف نخواهد کرد ؟ » ( سفر پیدایش ، ۲۵:۱۸ ) . معنی‌سخنان ابراهیم این بود : اگر تو میل داری‌که بقای جهان ادامه یابد ، پس عدالت محض می‌تواند اجرا شود . و اگر تو می‌خواهی‌که عدالت محض اجرا شود ، دیگر جهانی وجود نخواهد داشت » ( برشیت‌ربا ، ۶:۳۹ ) .

کلمهٔ عبری برای بردباری پروردگار « ارخ‌اف » . Erekh Af . نیست ، بلکه « ارخ‌اپییم » Erekh Appayim . است‌که شکل تثنیه دارد . این‌مطلب چنین توضیح داده شده است، که خداوند نه فقط در مقابل نیکوکاران بردبار است ، بلکه درمقابل بدکاران نیز شکیبایی نشان می‌دهد . (باواقما، ۵۰ب). کتاب مقدس روایت می‌کندکه وقتی خداوند صفات‌خود را بر موسی عیان ساخت ، « موسی شتاب‌کرد و سر خود را بزمین خم نمود و سجده کرد » ( سفرخروج ، ۸:۳۴ ) . به‌این سئوال‌که « موسی چه دید که چنین‌کرد » ، این پاسخ داده شده است : او به‌بردباری و شکیبایی الهی پی‌برد . ( سنهدرین ، ۱۱۱ الف ) .

چیرگی ظاهری شر بر خیر در جهان ، علامت تجلی رحمت الهی دانسته شده است . « موسی خدا را چنین توصیف‌کرد : « خدای عظیم و جبار وسهمناك » ( سفر تثنیه ، ۱۰ : ۱۷) . ارمیا او را«خدای عظیم و جبار » خطاب کرد . ( ارمیا ، ۳۲ : ۱۸ . زیرا گفت : در صورتی‌که بت‌پرستان در معبد او به‌رقص و پایکوبی می‌پردازند ، کجاست سهمناکی او ؟ دانیال‌او را « خدای عظیم و سهمناك » خواند ( دانیال ، ۴:۹ ) . زیرا گفت : در حالی‌که بت‌پرستان فرزندان « او » را به‌غلامی و بردگی می‌برند و آنها را به‌کار می‌گیرند و زجرشان میدهند ، کجاست جبروت او ؟هنگامی‌که اعضای مجمع‌کبیر سرکار آمدند ، او را به‌همان ترتیب که موسی وصف‌کرده بود پذیرفتند ،و بار دیگر وی را « خدای عظیم و جبار و سهمناك » خطاب نمودند . ( نحمیا ، ۳۲:۹ ) . زیرا گفتند : به‌عکس . این بزرگترین تجلی قدرت و جبروت اوست که بر خشم خود چیره می‌شود و در مقابل بدکاران شکیبایی نشان میدهد . و همین خود نیز تجلی سهمناك بودن اوست . زیرا اگر سهم و ترس او نبود ،چگونه یك ملت تنها و بیکس و ضعیف می‌توانست در میان سایر ملل به‌هستی خود ادامه دهد ؟ » ( یوما ،۶۹ ب ) .

چنین تعلیم داده شده است : « صفت رحمت‌پانصد برابر از کیفرگناهان بشر بیشتر است . این نتیجه از این حقیقت برمی‌آید ، که هنگام کیفردادن به‌افراد بشر ، خداوند « انتقام گناهان پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانیکه او را دشمن‌می‌دارند می‌گیرد » ( سفر خروج ، ۵:۲۰ ) اما هنگام رحمت ، خداوند « تا هزار پشت بر آنانی که او را دوست دارند و احکام او را نگاه میدارند رحمت

می‌کند » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ٦ ) . در جملهٔ اخیر ، متن عبری کلمات « هـزارپشت » ، کلمـهٔ « الافیم » Alafim. است ، که معنی لغوی آن « **هزاران** » می‌باشد ، و دست‌کم به‌دو هـزار اشاره می‌کند . بنابراین ، تنبیه و مکافات حداکثر شامل حال چهار نسل می‌شود ، در صورتی‌که رحمت الهی لااقل بر دو هزار نسل می‌رسد . ( توسیفتا سوطا ، ٤:١ ) .

تلمود می‌گوید : « حتی هنگـام غضب ، خداوند رحمت را بیاد می‌آورد » ( پساحیم ، ٨٧ب ). و دربارهٔ خداوند گفته شده است : او به‌خود دعا می‌کند تا آنکه رحمتش بر خشمش چیره‌گردد . این فکر موجب تصور دلیرانه‌ای شده است‌که در ایـن‌گفتار بیان میشود : ربی یوحانان از قول ربی یوسه گفته است : چگونه می‌دانیم‌که ذات قدوس متبارك دعا می‌کند ؟ از آنجاکه گفته شده است : « ایشان را به‌کوه قدس خود خواهم آورد و در خانه نماز خودم‌شادمانشان خواهم ساخت » ( اشعیاء ، ٥٦ : ٧ ) . گفته نشده است « نماز خودشان » ، بلکه « نماز خودم » . از این‌رو مدلل است‌که ذات قدوس متبارك نماز و دعا می‌خواند . دعای « او » کدام است ؟ راو زوطرا بر طوبیا ، از قول « راو » گفته است ( متن دعای خداوند چنین است ) : ارادهٔ من چنین باشدکه رحمت‌های من خشمم را فرونشانند، و رحمتهایم برصفت‌هایم چیره گردنـد ، و با فـرزنـدانـم از روی رحـمت‌رفتارکنم ، و هنگام داوری ، ارفاق و گـذشت را دربارهٔ ایشان روادارم .

دانشمندان روایت کرده‌اند : ربی یشماعل‌بن‌الیشاع‌کاهن اعظم گفته است : روزی وارد محوطهٔ قدس اقداس ( در معبد بیت همیقداش ) شدم تا بخور تقدیم دارم . دیدم‌که خداوند رب‌الجنودفراز اورنگی متعال و رفیع نشسته است . او به‌من‌فرمود : ای‌فرزندم یشماعل ، برای من دعاکن . من نیز چنین گفتم : الهی ارادهٔ تو براین تعلق‌گیرد ، که رحمت‌های تو غضبت‌را فرونشانند ، و رحمت‌هایت بر صفت‌هایت چیره گردند ، و با فرزندانت از روی صفت رحمت رفتارکنی ، و هنگام داوری ، ارفاق و گذشت را دربارهٔ ایشان روا داری » ( براخوت ، ٧ الف ) .

با همین لحن در جای دیگر چنین گفته شده‌است : « طی سه ساعت در هر روز ، خداوند برمسند قضاوت جلوس میفرماید و همه اهل جهان را داوری می‌کند . هنگامی‌که می‌بیند دنیا به‌سبب چیرگی ظلم و فساد مستحق نابود شدن است ، از اورنگ عدالت بر می‌خیزد و بر سریر رحمت‌می‌نشیند » ( عوودازارا ، ٣ب ) .

این اصل و عقیدهٔ ، بسیار مورد استفاده قرارمی‌گیرد : « من خواهان مرگ شخص شریر و بدکار نیستم ، بلکه می‌خواهم که شخص شریر از طریق (بد) خود بازگشت نموده زنده بماند » ( حزقیال نبی،٣٣: ١١ ) .

روی همین اصل ، نظریهٔ ندامت و توبه که‌در فلسفه و تعلیمات دانشمندان یهود جای بسیارمهمی را اشغال‌کرده است پی‌ریزی شده است . این عقیده به‌طرز با شکوهی درگفتار زیر نشان داده شده است : « صفات‌بشر همانندذات قدوس‌متبارك نیست. هنگامی‌که یك انسان مغلوب می‌شود ، اندوهگین می‌گردد . اما هنگامی‌که خداوند مغلوب می‌گردد ، ( بدین معنی‌که وقتی‌کسی باعث می‌شود که او خشم را از خود دور کـرده و برحمانیت رفتار کند ) شادمان مـی‌شود » ( پساحیم ، ١١٩ الف ) .

رحمت الهی در میل فراوان او به‌رهائی انسان‌از محکومیت آشکار می‌گردد . « حتی اگر نهصد و

نود و نه فرشته به‌محکومیت فردی رأی دهند ، وفقط یك فرشته به‌برائت او رأی دهد ، ذات قدوس متبارك شاخص ترازوی عدالت را به‌نفع آن‌فرد متمایل می‌سازد.» ( یروشلمی قیدوشین ، ۵ دال ) . وقتی که « او » از روی عدالت مجبور می‌شودکه بدکاران راعقوبت‌کند ، این‌کار را با تأسف و تحمل رنج انجام می‌دهد . این نکته به‌طرز جالبی در شرح واقعهٔ غرق‌شدن مصریان در دریای سرخ بیان شده است . درآن هنگام، فرشتگان خدمتگزار خواستند به‌سبب‌پیروزی‌خداوند در نابود ساختن شریران سرود افتخاری بسرایند . لکن پروردگار ایشان‌را از این‌کار باز داشت‌و چنین فرمود : « بندگان من به‌دریا غرق می‌شوند و شما می‌خواهید به‌درگـاه مـن سرود بخوانید ؟ » ( سنهدرین ، ۳۹ ب ) .

بنابراین ، در عین حال که علمای یهودمعتقدندخداوند داور جهان است ، مسرورند از اینکه او را « رحمانا » ( رحمن ) خطاب‌کنند و به‌ما آموخته‌اند که « جهان با نیکی و رحمت داوری می‌شود » ( میشنا آووت ، ۳ : ۱۵ ) .

## ۹ ـ ابوت

درسراسر گفته‌های‌دانشمندان‌یهود درتلمود، رابطه‌ای‌که بین آفریدگار و آفریدگان وجود دارد ، به‌شکل رابطهٔ بین پدر و فرزند تصور شده است . خداوند را همواره « ای پدر ما که در آسمان هستی » خطاب می‌کنند . فی‌المثل ، یکی از انـدرزهـای‌دانشمندان یهود چنین‌است: « همچون پلنگ‌نیرومند، همچون عقاب چابك و تیزپرواز ، همچون آهو بادپای ، و همچون شیر دلیر و زورمندباش ، تا رضای پدر را که در آسمان است فراهم آوری » ( میشناآووت ، ۲۰:۵ ) . وجود این رابطهٔ نزدیك و آشکار شدن آن برآدمی ، نشانه التفات خاص و بیش از حدمعمول از جانب خداوند شناخته شده است : « افراد ملت اسرائیل عزیز هستند ، زیراکه فرزندان خدای‌حاضر در همه‌جا خوانده شده‌اند . محبت بیشتری‌که نسبت به‌ایشان شده این است‌که به‌خودشان اطلاع‌داده‌شده است‌که فرزندان خدای حاضردر همه‌جا خوانده شده‌اند. زیراگفته شده‌است : « شما فرزندان خداوندخدای خود هستید » ( سفر تثنیه ، ۱:۱۴ ) ( میشنا آووت ، ۱۴:۳ ) . اگرچه این سخن‌که مبنایش بریك‌آیه از کتاب مقدس است ، ظاهراً در وصف ملـت اسرائیل گفته شده است ، معذالك باید گفت که اصل‌ابوت محدود به‌یك ملت نیست ، بلکه شامل حـال کلیهٔ افراد نوع بشر می‌شود ، زیراکه همگی بندگان‌خدا هستند .

دربارهٔ اینکه آیا این عطیهٔ گرانبها به‌طـور مشروط یا غیرمشروط به‌انسان داده می‌شود ، اختلاف نظر وجود دارد . دربارهٔ آیهٔ « شما فرزندان خداوندخدای خود هستید » ، ربی‌یهودا چنین‌گفته است : هنگامی‌که رفتار شما همانند فرزندان خوب و وظیفه‌شناس باشد ، شما فرزندان خدای خود خوانده می شوید . لکن اگر رفتار شما آن‌چنان نباشد ، فرزندان‌خدای خود خوانده نمی‌شوید . ربی‌مئیر ، از طـرف دیگر چنین عقیده دارد ، که « در هر حال شمافرزندان‌خدای خود خوانده می‌شوید » . و او برای اثبات مدعای خود از آیه‌های زیر دلیل و برهان می‌آورد : « ایشان فرزندان ابلهی هستند » ( ارمیا ، ۲۲:۴ ) و « فرزندانی هستند که در ایشان امانت و وفـاداری نیست » ( سفر تثنیه ، ۲۰:۳۲ ) . از آیه‌های فوق‌چنین استنباط می‌شود ، که اگر هم افـراد ملت اسرائیل‌شایستگی نداشته باشند ، معذالك هنوز « فرزندان خدا » خوانده می‌شوند . ( قیدوشین ، ۳۶ الف ) .

در خطاب به‌ملت‌اسرائیل، خداوند این‌سخنان را فرموده است : « همهٔ آیات و معجزات عظیم که من بخاطر شما ظاهر ساختم ، به‌این قصد نبود که شما به‌من‌پاداش بدهید . بلکه برای آن بودکه شما همچون فرزندان وظیفه‌شناسی مرا محترم بدارید و مرا پدرخود بخوانید » ( شموت ربا ، ٢٢ : ٥ ) .

به‌انسان اندرز داده‌شده‌است‌که علی‌الخصوص هنگام ادای نماز ، چنین پندارد که از خدایی‌که برای او جنبهٔ پدری دارد حاجات خود را می‌طلبد چنین‌روایت شده است‌که : « پرهیزگاران و پارسایان دورانهای پیش ، نخست ساعتی در سکوت و تفکر می‌ماندند و سپس به‌ادای نماز می‌پرداختند ، تا بدین‌وسیله بتوانند روی دل خود را متوجه پدرآسمانی خویش سازند » ( میشنا براخوت ، ١:٥ ) .

یکی ازکهن‌ترین دعاها درکتاب نماز یهودیان با این‌کلمات آغاز میشود : ای خداوند خدای ما ، تو ما را با محبت ابدی دوست داشته‌ای ، و با شفقتی عظیم وسرشار برما رحمت‌کرده‌ای . ای پدرما ، ای پادشاه ما ، برای خاطر اسم اعظمت ، و برای خاطر پدران‌ماکه بتو توکل داشتند ، و تو نیز قوانین زندگی را به‌ایشان آموختی تا رضای ترا از صمیم قلب به‌جای‌آورند ، ما را نیز مورد شفقت خود قرار ده » . (١).

دعایی‌که ربی عقیوا در یکی از مواقع خشکسالی‌خواند و در گمارا ثبت شده است ، چنین است : « ای پدر ما ، ای پادشاه‌ما ، ما به‌حضور توگناهکاریم‌ای پدر ما ، ای پادشاه ما ، بجز تو ما پادشاهی نداریم . ای پدر ما ، ای پادشاه ما ، به‌خاطر خودت بر ما ترحم فرمای » ( تعنیت ، ٢٥ ب ) .

عقیده ابوت الهی بار ها و به‌تکراردر تشبیهات‌و تمثیلات دانشمندان یهود منعکس شده است . برای توضیح دربارهٔ علت اختلاف آنچه‌که به ابراهیم خطاب‌شد : « پیشاپیش من بخرام » ( سفر پیدایش ، ١٧ : ١ ). و وصفی که از نوح شده است : « با خدا راه می‌رفت » ( سفر پیدایش ، ٦ : ٩ ) ، چنین گفته‌اند : « تمثیل ، پادشاهی دو پسر داشت ، یکی بزرگ ودیگری کوچك. به‌پسر کوچك گفت : همراه و پا بپای من بیا . ولی به پسر بزرگ گفت : پیشاپیش برو » ( برشیت ربا ، ٣٠ : ١١ ) .

دربارهٔ این آیه : « و فرشتهٔ خدا که پیشاپیش‌اردوی اسرائیل می‌رفت حرکت کرده از عقب ایشان خرامید » ( سفر خروج ، ١٤ : ١٩ ) ، چنین توضیح‌داده شده است : « مردی به راهی می‌رفت و فرزندش پیشاپیش او بود . راهزنان آمدند تا کودك را بربایند. پدر طفل را از پیش برداشت و پشت سر خود قرار داد . گرگی از قفا پیدا شد . پدر کودك را برداشت ودر جلوی خود قرار داد . آنگاه راهزنان از جلوو گرگ از قفای او آمدند . پدر فرزند را برداشت و دربازوان خود گرفت . کودك از تابش خورشیدوگرمای آن به رنج آمد ، پدر جامهٔ خود را به روی او کشید ،طفل گرسنه شد ، پدر به او غذا داد تشنه شد ، پدر سیرابش کرد . خداوند نیز هنگامی که ملت اسرائیل‌را از بردگی مصریان نجات بخشید و از سرزمین مصر بیرونشان آورد با آنها همین گونه رفتار کرد »( مخیلتا مربوط به آیهٔ فوق‌الذکر ، صفحهٔ ٣٠ الف ).

یك مثال دیگر که دارای همان جنبه اخلاقی‌است ، چنین می‌گوید : « شاهزاده‌ای از طریق صواب منحرف شد و به فساد گرائید . پادشاه مربی فرزند رانزد او فرستاد و چنین پیام داد : « فرزندم به راه راست و به سوی من برگرد » . شاهزاده در جواب پیام پدر گفت : « باچه رویی به سوی تو بازگردم ؟ من از تو شرم دارم ، پدر دوباره برای او پیام فرستاد : « آیاممکن است که فرزندی از بازگشت به سوی پدرشرم کند ؟ ، چنانکه بازگردی ، مگرنه این است که به‌نزدپدرت بازگشته‌ای ؟ ( دواریم ربا ، ٢ : ٢٤ ) .

---

١ ــ فصل قبل از « شمع اسرائیل » در نماز صبح.

عقیده و اصل ابوت در این تعلیم که خداونددر کار ، ولادت انسان شرکت دارد ، به نحو جالبی چشمگیر است : « در کار ولادت انسان ، سه‌کس شرکت دارد : ذات قدوس متبارك ، پدر و مادر . پدر مادهٔ سفید را تولید می کند ، که استخوانها ، پی‌ها ، ناخنها ، مغز سر و سفیدی چشم ازآن است ومادر مادهٔ قرمز را پدید می‌آورد ، که پوست بدن ، گوشت، موهاو سیاهی چشم از آن است . و ذات قدوس متبارك به طفل نفس ، روح ، قیافه بینائی ، شنوائی ، قدرت‌تکلم، توانائی حرکت و فهم و شعور عطامی‌فرماید ( نیدا ، ـ ۳۱ الف ) . این بدان معنی است که والدین فقط جسم وکالبد انسانی را پدید می‌آورند و قوای روحانی و آنچه که شخصیت آدمی را می سازد ، همگی عطایای‌پدر آسمانی است .

ابوت خداوند مترادف با علاقه و محبت اونسبت به‌نژاد بشر است . هر مخلوقی‌خوددلیل زنده‌ای است براینکه پدر همهٔ موجودات خدای واحد محبت‌است . بهترین توضیح که دربارهٔ این موضوع داده شده است در کلمات قصار ربی عقیوا یافت‌می‌شود: « انسان‌عزیز است ، زیرا که به صورت خدا آفریده شده است. محبت بیشتری که نسبت به او شده این است که ، به‌خود او نیز معلوم گشته است که به صورت خدا خلق شده است . زیرا گفته شده است : » چونکه خداوندانسان را به صورت خود ساخته است » . ( سفر پیدایش ۹ : ۶ ) ( میشنا آووت ، ۳ : ۱۴ ) .

## ۱۰ ـ قدوسیت و کمال

برای دانشمندان یهود ، اصل وجود خداوند ، یك تجرد ماوراء الطبیعه نیست ، بلکه خود شالودهٔ زندگی اخلاقی صحیح و شایستهٔ انسان است . همان‌گونه که قبلا اشاره شد ، بت پرستی هم‌آهنگ با اخلاق نکوهیده و پستی و ناشایستگی است . وبالعکس ، اعتقاد به خداوند ، از یك سطح فکر عالی و زندگانی پاك و قابل تحسین حکایت می‌کند و درصفحات بعدی این کتاب نشان داده خواهد شد که اصل « تقلید از خدا » اساس و پایهٔ اصول اخلاقی‌تلمود است .

صفت اختصاصی که خداوند را از این لحاظ‌مشخص و متمایز می‌سازد « قدوسیت » است . این صفت دال‌بر آن است که خداوند از هر پستی و پلیدی‌بدور است و دارای کمال واقعی است . یهودی دانشمند و متدین همواره از خداوند به‌عنوان « ذات‌قدوس متبارك » یاد می‌کند و این رایج ترین نامی است که خدا را با آن می‌خوانند .

قدوسیت الهی و مفهوم آن برای انسان ، دراین عبارت نهفته است : « ذات قدوس متبارك به انسان چنین گفت : من پاك هستم ، مسکن من پاك است ، خادمان من پاك‌اند و روانی که به تو داده‌ام پاك است. اگر تو روح خود را به همان پاکی که به‌تو دادم به‌من‌باز گردانی ، چه بهتر . وگرنه ، آن را پیش چشم تو نابود خواهم کرد » ( ویقرا ربا ، ۱۸ : ۱ ) .

« قدوسیت » هنگامی که به خداوند نسبت‌داده می‌شود ، دارای اشارهٔ ضمنی خاصی می گردد ، زیرا قدوسیت الهی دارای کمالی است خارج از حدودفهم انسانی . در این آیه : « زیرا او خدای قدوس است » ( یوشع ، ۲۴ : ۱۹ ) ، صفت « قدوس » درمتن عبری به صورت جمع آمده است ، و مقصودبیان این معنی است که : « او قدوس است با همهٔ انواع‌قدوسیت » ، یعنی آنکه « او » تعالی ، کمال قدوسیت است . ( یروشلمی براخوت ، ۱۳ الف ) . دربارهٔ این‌که « مقدس باشید » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۲ ) چنین

تفسیری شده است : « آیا می‌توان تصور کرد که‌انسان قادر است مانند خداوند مقدس باشد؟ ازاین‌رو، تورات چنین ادامه می‌دهد؟ « زیرا من قدوس هستم ».قدوسیت من بالاتر از هر قدوسیتی است که شما بتوانید به آن نایل شوید » ( ویقرا ربا ، ۲٤ : ۹ ) .

دانشمندان یهود نه‌تنها به قدوسیت کامـل‌خداوند معتقدند ، بلکه اصرار نیز دارند که هر فرد یهود عالی ترین وظیفهٔ خود را این بداند که با احترازاز رفتار ناپسند قدوسیت خدا را از بی حرمت شدن حفظ نماید . خاندان اسرائیل‌به‌عنوان قوم برگزیدهٔالهی محافظان نام و شهرت نیك‌خداوند در جهان‌هستند و با اعمال نیك و پسندیدهٔ خود بر اعتبار و افتخار« او » می‌افزایند و « نام او را تقدیس می‌کنند » . در مقابل ، رفتار بد و ناپسند آنها باعث « حیلول هشم »( Hillul Hashem ) ، یعنی بیحرمتی به نام مقدس پروردگار می‌شود .

این ایمان که مربوط به رابطهٔ بین خداوند وملت اسرائیل است ، از کتاب مقدس ریشه گرفته ، و به عالی ترین وجه در ضمن نبوتهای حزقیال‌نبی اظهارشده است . (۱) و علمای یهود آن را به خوبی درك کرده‌و به سرحد کمال رسانیده ، و عامل و محرك اصلی‌و اساسی انسان در کلیهٔ امور زندگی قرار داده‌اند : برای یك فرد یهود ی، عمل بد تنها یك گناه انفرادی‌و خصوصی نیست ، بلکه در عین حال خیانتی است نسبت به‌خداوند و جامعهٔ بشری . بنابراین ، بد کردن‌در حق‌یك غیر یهودی ، گناهی سنگین‌تر و مذموم‌تر شناخته شده است از بد کردن به یك یهودی همکیش .« فریب غیر یهود و آزار رسانیدن به وی ، گناهی است بسیار سنگین‌تر و ناپسند تر از فریب یك یهودی‌و بد کردن به او . به این جهت که بد کردن به‌غیریهود باعث «حیلول هشم » ( بیحرمتی به نام خدا ) نیز می‌شود » ( توسیفتا باواقما ، ۱۰ : ۱۵ ) .

« حیلول هشم » یکی از شنیع ترین گناهان‌به‌شمار می‌آید . شناعتی را که برای این گناه عظیم قائل شده‌اند ، می‌توان از عبارت زیر دریافت : «کسی‌که مرتکب گناه « حیلول هشم » شده و نام خدا را خوار می‌کند، توبه و ندامت وی قادرنیست که‌مجازات‌او را به تعویق بیندازد ، روز کیپور (کفاره) نمی‌تواند کفارهٔ معصیت او باشد، ورنجها وناملایمات‌نمی‌توانندآن را بشویند و پاك کنند . بلکه تنها مرگ شخص گناهکار است که می‌تواند گناه او را زایل کند و آن‌را محو سازد » ( یوما ، ۸٦ الف ) . در بخش های دیگر می بینیم که به « حیلول هشم » با نظر بدتری‌نگریسته اند ، و کسی که باعث خوار شدن نام الهی می‌شود جزو پنج گروه از گناهکارانی است که برای‌آنها بخشش و آمرزشی نیست . ( آووت ربی ناتان ، ۳۹ ) .

در اغلب موارد ، قانون یهود برای خطای‌عمد و غیر عمد تفاوت قایل می‌شود . اما دربارهٔ گناه « حیلول هشم » تفاوتی در میان نیست . « هرآنکس‌که‌نام خدارا در خفا خوار کند ، به‌طور آشکار او را مجازات خواهندکرد. چون‌در موردگناه«حیلول‌هشم»، چه از روی سهو باشد و چه از روی عمد ، مجازات یکسان است » . ( میشنا آووت ، ٤ : ٤ ) .

اگرچه به صراحت گفته شده است که رفتارانسانی انعکاسی بر نام الهی دارد ، معهذا قدوسیت خداوند وابسته به اعمال بندگانش نیست ، و از آنجدا است . از این رو دربارهٔ آیهٔ « شما مقدس باشید زیرا من خداوند که خدای شما می‌باشم‌قدوس هستم»،چنین تفسیری شده است : « می‌خواهد بگوید ، که

---

۱ ـ رجوع شود به آیه های ۲۳ ـ ۲۲ از باب ۳٦ حزقیال‌نبی .

اگر شما مقدس شوید ، در دفتر اعمال شما این‌چنین‌رقم زده می‌شود که مرا تقدیس کرده‌اید . و اگر خود را مقدس نسازید به حساب شما چنین رقم زده میشودکه مرا تقدیس نکرده‌اید . شاید تصور کنید مقصود از این آیه چنین باشد : اگر شما مرا تقدیس کنید ، من‌مقدس خواهم بود ، وگرنه ، من مقدس نخواهم بود ؟ نه . چونکـه تورات چنین می افزاید : « زیرا من‌قدوس هستم » . من در قدوسیت خود باقی هستم ، چه شما مرا تقدیس کنید و چه نکنید » ( سیفرا مربوط به آیهٔ ۲ از باب ۱۹ از سفر لاویان ) .

## ۱۱ - نامی بیرون از حدودبیان

برای مردم مشرق زمین، اسم‌تنها وسیلهٔ‌نامیدن‌اشخاص نیست . بلکه اسم را معرف و مشخص ماهیت فرد و یا شیئی که به آن موسوم است می‌دانند . ازاین لحاظ یهودیان‌احترام خاصی‌برای «شم‌همفوراش». Shem Hameforash. یا اسم اعظم خداوند که خودآن را بر ملت اسرائیل آشکار ساخته و همان نام‌تشکیل شده از چهار حرف یاء ـ هاء ـ واو ـ هاء می‌باشد (۱)قائل هستند .

چنین به‌نظر می‌رسد که در دوران کتاب‌مقدس‌به‌کار بردن این اسم در مکالمات روزمره منع نشده است . افزودن « یا ـ ه » یا « یا ـ هو » به‌عنوان« پسوند » به اسامی اشخاص(مانند یشعیاه‌ـیشعیاهوـ حزقیاه ـ حزقیاهو ) که حتی بعداز اسارت بابل نیز درمیان یهود معمول و رایج بوده است نشانهٔ آن است که به‌کار بردن و تلفظ اسم اعظم چهار حرفی ممنوع نبوده است . لکن در اوائل کار دانشمندان یهود ، این اسم را می بینیم که فقط در مراسم عبادت و نماز درمعبد بیت‌همیقداش تلفظ می‌شده است . و بنظر میرسد که در آن موقع چنین قانونی وضع شده‌باشد : « دربیت‌همیقداش ، اسم اعظم همان‌طور که نوشته می‌شود همانگونه هم‌تلفظمی‌گردد،ولی‌درخارج بیت‌همیقداش‌آن را به صورت دیگری ادا می‌کنند » (میشنا سوطا، ۷ : ٦ ) .

اسم اعظم چهار حرفی ، در ضمن دعای خیـرکاهنان که همه روزه در معبد بیت‌همیقداش خوانـده می‌شد ، صریحاً تلفظ می‌شد . ( سیفره بمیدبار ، فصل۳۹ ، صفحهٔ ۱۲ الف ) . این نام توسط کاهن اعظم در روز کیپور ( کفاره ) ، هنگامیکه وی سه‌بار از جانب‌خود ، و از جانب کاهنان و از جانب جماعت حاضر در معبد به‌گناهان اعتراف می‌کرده نیز تلفظ می‌شد .مرحلهٔ سوم اقرار به گناهان بدین نحو وصف شده است : » آن‌گاه کاهن اعظم به حضور خداوند به‌زاری‌چنین می گفت : ای‌خداوند، قوم تو، خاندان اسرائیل، به‌حضور تو خطا کرده‌اند ، مرتکب گناه شده‌اند وعصیان ورزیده‌اند . ای خدا ، به‌خاطر نام خودت از حضور تو استدعا دارم که خطا ها گناهان و عصیانهای‌قوم خودت خاندان اسرائیل را که به‌حضور تو خطا کرده ، مرتکب گناه شده و عصیان ورزیده‌اند کفاره‌کنی، همان‌طورکه‌درتورات‌موسی‌بنده‌ات مرقوم‌است: « زیرا که در این روز برای شما کفاره خواهد کرد تاشما را تطهیر نماید ، و شما از جمیع خطا های‌خودبه حضور خداوند طاهر خواهید شد » (سفر لاویان ، ۱٦ : ۳۰ )

هنگامی که کاهنان و جماعتی که در معبدحضور داشتند اسم اعظم را که به وضوح از دهان‌کاهن اعظم‌خارج می‌شد ، می‌شنیدند ،همگی‌زانوزده‌وسجده‌می‌کردند و بر روی خود می‌افتادند و مـی گفتند : « متبارك باد نام جلال ملوکانه‌اش تا ابدالاباد » .(میشنا یوما ، ٦ : ۲ )

---

۱ ـ یهوه .

در اواخر دوران معبد بیت همیقداش، در تلفظ صریح اسم اعظم چهار حرفی ابراز بی میلی می‌شد و سخنان ربی طرفون که از خاندان کهانت بودگواه براین مدعا است. او چنین نقل می‌کند، که در اوان کودکی، پیش از آنکه به‌سن بلوغ برای انجام‌وظائف کهانت برسم: «روزی به‌دنبال خالوی خود به سکوی مخصوص دعای کاهنان در معبد همیقداش برآمدم، و گوش فرا دادم تا بشنوم که کاهن بزرگ چه می‌خواند، و شنیدم که او اسم اعظم را هنگامی که‌دیگر کاهنان سرود می‌خواندند، آنچنان تلفظ کرد که صدای او با صدای آنها مخلوط گردد و اسم‌اعظم‌شنیده نشود» (قیدوشین، ۷۱ الف).

در پس این احتیاط در تلفظ صریح اسم اعظم‌چهار حرفی، می‌توان به تنزل سطح اخلاق کاهنان آن دوران پی‌برد. تلمود می گوید: «در دورانهای‌پیشین، کاهن بزرگ اسم اعظم چهار حرفی را به صدای بلند تلفظ می‌کرد. لکن از هنگامی که مردان هرزه درای و افسار گسیخته فراوان شدند، وی اسم اعظم را به صدای کوتاه بر زبان می آورد» (یروشلمی یوما، ٤ دال).

از طرف دیگر، زمانی نیز بوده است که اسم‌اعظم آزادانه و به صدای بلند، حتی توسط اشخاص عادی‌بازگو می‌شده است،میشنا می‌گوید:«دانشمندان‌یهود چنین مقرر داشتند که انسان با ذکر اسم اعظم به دوست خود سلام گوید واحوال اورا جویا شود»(میشنا براخوت، ۹ : ۵). چنین گفته‌اند که این رسم از آن جهت معمول شد تا میان یهودیان و سامریان ونیز میان یهودیان متدین و یهودیان مسیحی شده تفاوتی باشد.

لکن این رسم خیلی زود متروك شد، و «درمیان کسانی که از جهان آینده و عالم باقی سهمی نخواهند داشت آن کسی است که، اسم‌اعظم را آنطور که نوشته می‌شود تلفظ کند» (میشنا سنهدرین، ۱۰ : ۱). یکی از علمای یهود قرن سوم میلادی چنین‌فتوی داده است: «هر آن‌کس که اسم اعظم چهار حرفی را آن‌طور که نوشته می‌شود به‌طور صریح تلفظ‌کند، مرتکب گناه کبیره‌ای شده است» (پسیقتا، ۱٤۸ الف).

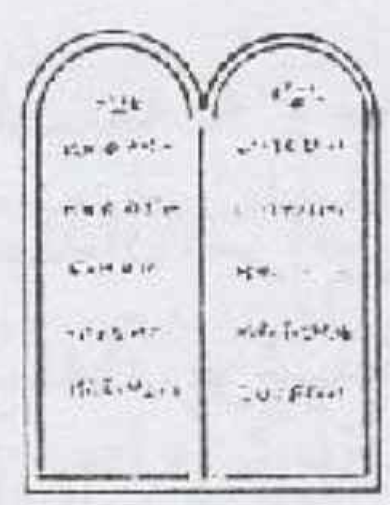
در موقع خواندن کتب مقدس و یا نمازهای‌روزانه، اسم اعظم چهارحرفی را «ادونای» (سرور من) تلفظ می‌کنند. روایتی هست‌که دانشمندان ومعلمان دینی تلفظ اصلی و صحیح اسم اعظم چهار حرفی را یك یا دو بار در هر هفت سال به‌شاگردان‌خود تعلیم می‌دادند. (قیدوشین، ۷۱ الف). این رسم نیز بعد از مدتی موقوف شد، و امروزه شیوهٔ تلفظ صحیح اسم اعظم را کسی به‌طور یقین نمی‌داند.

از آنچه‌که تاکنون راجع به‌خدا گفته شد چنین استنباط می‌شود، که یهودیان در دوران تلمود، همانند پیشینیان خود در عصر کتاب مقدس، تنها یك‌مسبب اولیهٔ محض را پرستش نمی‌کردند. بلکه خدای ایشان در اصل یك خدای «اختصاصی» بود، یعنی خدایی‌که برای‌شناسندگان وپرستندگان خودیك حقیقت و واقعیت است. نزدیك بودن خداوند بـه‌بندگانش، و در دسترس بودن او برای آنها، در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت. و بقدرکفایت، مطالبی گفته شد تا معلوم‌شودکه تفکر دربارهٔ خدا به‌این منظور است‌که این تفکر الهامی باشد برای‌یك زندگی صحیح و مقدس و آمیخته با عدالت.

بعضی از اصول و عقاید دربارهٔ خداشناسی وخداپرستی، بنا به‌مقتضیات زمان به‌توسط دانشمندان یهود قوت بیشتری یافت، و مورد تأکید خاصی قرار گرفت. در زمانی‌که مسیحیان اولیه شروع به‌تبلیغ اصل تثلیث در میان مردم کردند، لازم دانسته شدکه به‌اصل وحدانیت خدا بیش از پیش توجه شود و

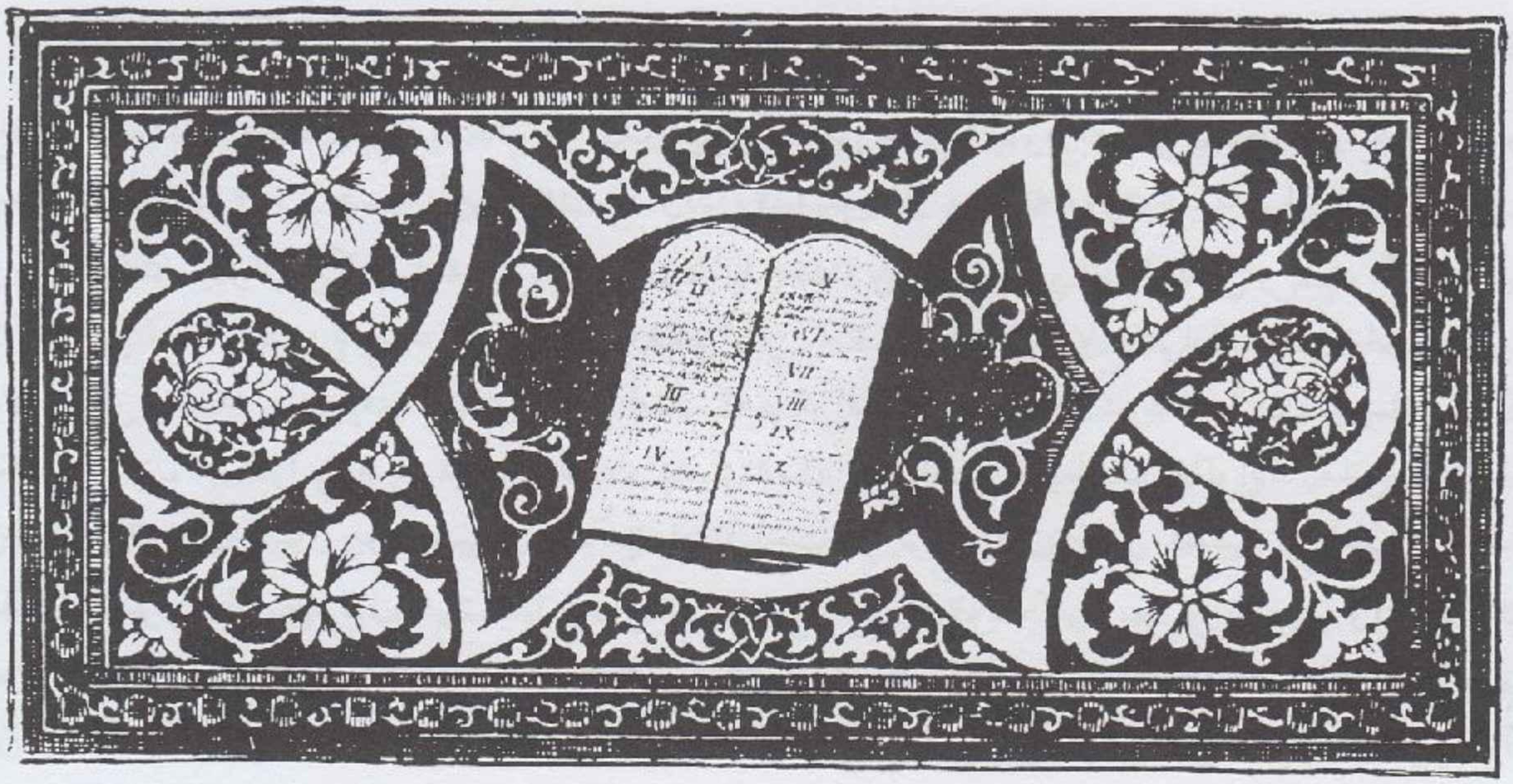
به‌عنوان اعتراض به‌اعمال خلاف اخلاق و ننگ‌آمیزی که ملل همسایهٔ یهود به‌خدایان عجیب و غریب خود نسبت می‌دادند ، اصل تجسم‌ناپذیر بودن خداوند وقدوسیت او پیوسته مورد تأکید قرار می‌گرفت .

علمای یهود می‌کوشیدند تا اعتقاد خود را به‌خداوند پاك و دور از آلودگی و فساد نگاه‌دارند ، تا آنکه این اعتقاد نیرویی باشد برای تهذیب اخلاق و تزکیهٔ نفس و اعتلای روح افرادی‌که به‌خدا ایمان‌دارند و او را می‌پرستند . او برای ایشان خدایی است که‌می‌توانند به‌وی نزدیك شوند ، با وی صمیمانه گفتگو کنند و راز دل خود را با او در میان نهند . او پدری‌است بخشنده و مهربان‌که خانوادهٔ زمینی خود را دوست دارد و خواستار خوشبختی و سعادت ایشان‌است . اگرچه او به‌خاطر عظمت بی‌پایان و کمال مطلقش بالضروره از مخلوقات خود جدا و دور است ،معهذا یك رابطهٔ محکم ومطمئن بین وی وآفریدگانش همواره برقرار است ، زیراکه او انسان را به‌صورت‌خود آفریده است . این عقیده و اصل بی‌نهایت مهم ، بشر را از سایر موجودات زنده ممتاز ساخته ، وانسانیت را به‌سوی الوهیت بالا می‌برد ، هرچند که حدفاصل بین خدا و انسان هرگز از میان برداشته‌نخواهد شد .









# فصل دوم ، خدا و کائنات

پیدایش عالم وانتظام آن ،خارج بودن از جهان مادی و نفوذ مطلق در عالم ، فرشتگان ، اسرائیل و سایر ملل جهان .

## ۱ـ پیدایش عالم و انتظام آن

توجه به‌تحقیقات نظری‌در علوم ماوراءالطبیعه که وجه تمایز فیلسوفان و متفکران یونـان و روم محسوب می‌شد ، آن‌قدرها مورد علاقهٔ دانشمندان اسرائیل نبود . نظریه‌های ارسطو و افلاطون دربارهٔ آفرینش عالم ، احتمالا برای برخی از این دانشمندان پوشیده و بی‌اثر نبوده است . لکن این علوم به‌عنوان موضوعی برای تحصیل و آموزش، در مدارس‌فلسطین‌و بابل رسوخ و توسعه نیافته بود . بلکه به‌عکس . به‌طوری‌که از اطلاعیه زیر برمی‌آید تحصیل این‌گونه‌علوم را به‌شدت منع می‌کردند .

« هر آن‌کس‌که‌دربارهٔ چهارموضوع بیندیشدو غور رسی و تحقیق‌کند ، برای او بهتر آن می‌بودکه به‌دنیا نیاید . آن چهار عبارتند از : در بالا چیست ،در پائین چه خبر است ، قبل از خلقت جهان چه بوده است ، و بعد از انقراض عالم چه خواهـد شد »( میشناحگیگا ، ۲:۱ ) .

این گفتار بن‌سیرا Ben Sira . ( یکی از علمای روحانی یهود ) در تلمود نقل شده و مورد تأیید قرارگرفته است : « دربارهٔ آنچه‌که برای تـو شگفتی‌آور و اسرارآمیز است تحقیق مکن ، و راجع به‌آنچه‌که از تو پوشیده است غور رسی منما . دربارهٔ آنچه‌که به‌تو اجازه داده شده است تفکرکـن ، و با رازهای پنهانی کار نداشته باش » ( حگیگا ، ۱۳ الف ) و به‌این پرسش‌که چرا داستان آفرینش جهان با حرف الف‌که اولین حرف الفبای عبری است شروع نشده ، بلکه با دومین حرف یعنی حرف بت . Beth آغازگشته است (۱) ، این پاسخ داده شده است :« همچنان‌که حرف بت از سه جهت بسته و فقط از

---

۱ ـ اولین حرف نخستین کلمهٔ سفر پیدایش حرف بت است که‌دومین حرف الفبای عبری است . شکل آن یك مربع است که ضلع طرف چپ آن برداشته شده است : (ב) . خط عبری از راست به‌چپ‌نوشته می‌شود.

طرف جلو باز است، همان‌طور مجاز نیستی تحقیق کنی که در بالا چیست، در پائین چه می‌گذرد، قبل از آفرینش عالم چه بوده است، و بعد از انهدام جهان چه خواهد شد. بلکه فقط اجازه داری که دربارهٔ آنچه که بعد از خلقت عالم روی داده است تحقیق کنی». (یروشلمی حگیگا، ۳ جیم).

مخالفت با این‌گونه تحقیقات، به‌دو جهت بوده است. نخست آنکه چنین تحقیقاتی برای ایمان مذهبی خطرناك بود (۱) و سبب سستی ایمان می‌شد، تا آنجاکه برخی از دانشمندان بلندپایه یهود از این خطر مصون نماندند. روایتی بس جالب در تلمود یافت می‌شود که چنین می‌گوید: «چهارنفر به «پردس» (۲) Pardes. قدم نهادند (دربارهٔ اسرار وجود الهی تحقیق و تعمق نموده و در صدد کشف رازهای آفرینش جهان برآمدند). آنان بن‌عزای، بن‌زوما، الیشاع احر و ربی عقیوا بودند. ربی‌عقیوا بدیشان گفت: هنگامی‌که شما به‌سنگهای مرمر پاك و شفاف و صیقل یافته رسیدید مبادا به‌تصور باطل بگوئید: آب، آب. زیراکه گفته شده است: «دروغگو پیش نظر من نخواهد ماند» (مزامیر داود، ۱۰۱ : ۷). بن‌عزای خیره نگریست و مرد، بن‌زوما نگاه‌کرد و از آنچه که دید دیوانه شد، و الیشاع احر نهالها را قطع کرد (۳). فقط ربی‌عقیوا به‌سلامت از آنجا خارج شد» (حگیگا، ۱٤ ب).

مفهوم واقعی گفتار فوق نامعلوم است، لکن اشاره‌ای که به‌آب شده است ممکن است کلیدی جهت حل این معما باشد. یونانیان و پس از آنها معتقدین به‌عرفان، چنین تعلیم می‌دادند که آب عنصر اصلی بود که عالم از آن آفریده شد، و در تلمود نیز به‌این موضوع اشاره شده است. از این‌رو چنین احتمال می‌رود که مقصود ربی عقیوا این بوده است که وقتی ایشان در تحقیقات خود به «سنگهای مرمر پاك» یعنی به‌اورنگ خداوند که مظهر حقیقت نهایی است می‌رسند، باید از تفکر دربارهٔ این نظریه که آب عنصر اصلی بوده که جهان از آن به‌وجود آمده است احتراز جویند.

دلیل دیگر برای آنکه چرا این‌گونه تحقیقات را مذموم می‌پنداشتند این بود که دانشمندان یهود احساس می‌کردند مسائل این جهان برای مشغول‌داشتن ذهن انسان آن اندازه زیاد است که توجه به‌فرضیه‌های مربوط به‌جهان غیرمادی فکر انسان را از امور زندگی واقعی که دارای اهمیت بیشتری است منحرف می‌سازد. جملهٔ: تحقیق و پژوهش اصل کار نیست، بلکه عمل مهم است» (میشنا آووت، ۱ : ۱۷). اصل هادی و راهنمای ایشان بود.

معهذا رشته‌هایی از تحصیل و تحقیق وجوددارد که بعضی از علمای یهود در آن وارد شده و آن را توسعه داده‌اند. این رشته‌ها عبارتند از «معسه برشیت». Maaseh Béréshit. (اسرار کیفیت آفرینش جهان) که مبتنی برفصل اول سفر پیدایش است و دیگری «معسه مرکاوا» MaasehMerkavah (اسرار اورنگ جلال الهی) است که مأخوذ از باب اول کتاب حزقیال نبی است. مطالب مذکور را فقط پنهانی و به‌طور انفرادی به‌شاگردان و مریدان برگزیده و قابل اطمینان تعلیم می‌دادند و از این تعالیم پنهانی

---

**۱ ـ در حقیقت باید گفت که علمای یهود به طور کلی با تحقیقات عقلانی و منطقی مخالف نبودند، و عقیده داشتند که ایمان باید بر عقل و منطق متکی و استوار باشد. در این باره می‌توان گفتهٔ هیلل راشاهد آورد که می‌گوید: «یك شخص جاهل و بیسواد نمی‌تواند پارسا و پرهیزگار باشد» (میشنا آووت، ۲ : ۵).**

**۲ ـ فردوس یا بهشت.**

**۳ ـ «احر» به‌معنی «شخصی دیگر» است. نام اصلی‌او الیشاع بن ابویا بوده است. او شکاك شد و از دین یهود کناره گرفت. بدین جهت همقطاران سابقش با چنین عنوان ننگ آمیزی بدو اشاره می‌کردند. اصطلاح «قطع کردن نهالها» به معنی منکر اصول دین شدن و کافر گشتن است.**

ظاهراً نوشتهٔ مدونی در دست نیست ، جز آنکه بخش‌هایی از آن‌که اشاره به‌کیفیت آفرینش جهان‌و نظم عالم هستی می‌کند ، در تلمود و در میدراش واردشده است . این مطالب نتیجهٔ تحقیقات علمی دربارهٔ پدیده‌های طبیعی نیست ، بلکه کوششی شده است تاحقایقی دربارهٔ اصل و مبدأ و ساختمان جهان هستی از متن آیه‌های کتاب مقدس استنباط گردد .

علت اینکه دانشمندان یهود به‌کتاب مقدس به‌عنوان منبعی برای تنویر فکر و کسب اطلاعات دربارهٔ موضوعهای فوق‌الذکر مراجعه کرده‌اند ، به‌آسانی قابل فهم است . آیه‌ای از کتاب مقدس چنین می‌گوید : « خداوندمرا ( یعنی عقل ودانش را ) به‌وجود آورد و مبدأ طریق خود قرار داد ، قبل از اعمال خویش از ازل . من از ازل برقرار شدم ، ازابتداء و پیش از به‌وجود آمدن‌زمین » ( امثال‌سلیمان، باب ۸ . آیه‌های ۲۳-۲۲ ) .

عقل و دانش که طبق آیه‌های فوق حتی قبل‌از آفرینش جهان به‌وجودآمده است، طبعاً با تورات یکی دانسته شده است . و چون خداوند آن را قبل از هرچیز دیگر آفرید ، « او تعالی » بایستی این‌کار را از روی نیت خاصی انجام داده باشد . این نیت طرح نقشه‌ای بودکه می‌بایستی عالم هستی ازروی آن‌ساخته شود . « تورات چنین می‌گوید : من ابزار معماری‌و ساختمانی ذات قدوس متبارك بودم . معمول چنین است‌که وقتی که یك پادشاه کاخی را بنا می‌کند ، این کار را از روی فکر خود انجام نمی‌دهد ، بلکه ازفکر و نظر یك مهندس و معمار کمك می‌گیرد . معمار نیز کاخ را از فکر خود و بدون طرح نقشه نمی‌سازد بلکه نخست نقشهٔ کاخ را با تمام جزئیاتش می‌کشد ، تـا بداندکه اطاقها و مدخلهای آن را کجا و چگونه‌بسازد. ذات قدوس متبارك نیز همین‌گونه رفتار کرد . اوبر تورات نگریست و از روی آن جهان را آفرید » ( برشیت ربا ، ۱ : ۲ ) .

این یك عقیدهٔ افلاطونی است‌کـه فیلـون‌فیلسوف معروف یهود آن را پذیرفته و چنین نوشته است : « خداوندکه تصمیم برایجاد یك دنیای عظیم گرفته بود ، ابتدا نقشه و شکل آن‌را در ذهن وخاطر خود مجسم کرد ، و سپس از روی آن جهانی ساخت‌که فقط به‌وسیلهٔ عقل قابل درك بود ، و آنگاه عالم دیگری‌که به‌وسیلهٔ حـواس خمسه محسوس بـاشدبه‌وجود آورد ، که جهان اولی الگو و نمونـهٔ آن بود » . ( ۱ ) . تورات منعکس کنندهٔ اراده و مشیت‌خداوندی است ، واز این‌رو علمای یهود کلمات آن را مورد تحقیق وکاوش قرار می‌دادند تا دربارهٔاسرار‌وخلقت و ساختمان جهان اطلاعاتی به‌دست آورند . این فرضیه ، بیشتر نظریاتی را که دانشمندان روحانی‌یهوددربارهٔ عالم هستی اظهار داشته‌اند و در فرهنگ و ادبیات دانشمندان یهود یافت میشود ، به‌خوبی توجیه می‌کند .

همچنانکه قبلا دیدیم ، این حقیقت‌که خداوندپیش از همه چیز وجود داشته است ، یکی از صفات خاص «او» است . ازاین حقیقت این نتیجه به‌دست‌میآید که هرآنچه در عالم وجود دارد بایستی آفریده شده باشد ، و نمی‌توانسته است‌که مانند « او تعالی »،آغاز وجود داشته باشد . ارسطو به ابدیت وجود ماده عقیده داشت و آن را تعلیم می‌داد ، ولی دانشمندان‌یهود مخالف این نظر بودند . این مسأله موضوع بحثی‌است که بین‌یك فیلسوف‌وربان گملیئل درگرفت.فیلسوف گفت : خدای شما صنعتگر بزرگ و ماهری است . ولی چیزی‌که هست او مصالح مناسبی آمـاده‌یافت که درکار آفرینش به‌او کمك‌کردند . این‌مصالح

---

۱ـ رجوع شود به کتاب « دربارهٔ آفرینش جهان » ، فصل ٤ .

عبارت بود از : تهو .Tohu ( ویرانگـی ) ، بهو .Bohu ( جای تهی ) (۱) ، تاریکی ، باد ، آب ، و لجه‌ها . ربان گملیئل در جواب او گفت : وای برتو ! کتاب مقدس می گوید که همهٔ اینها آفریده شده‌اند . دربارهٔ « تهو وبهو » گفته شده است : « من سازندهٔ صلح وسلامتی و آفریننده‌ی بدی‌هستم » (اشعیاء:۴۵:۷) دربارهٔ تاریکی : « من به‌وجود آورندهٔ روشنائی و آفرینندهٔ تاریکی هستم » ( آیهٔ فوق ) . دربارهٔ آب : « ای فلک‌الافلاك اورا تسبیح بخوانید ، وای آبهایی که فوق آسمانها جای دارید » (مزامیر داود ، ۱۴۸ : ۴ ) . چرا آنها باید اورا تسبیح گویند ؟ «زیرا که اوفرمود و آنها آفریده شدند » ( مزمور فوق : آیهٔ ۵). دربارهٔ باد : « زیرا اینك آن « خدایی » که کوهها را ساخته وباد را آفریده‌است ... » ( عاموس ، ٤ : ١٣). دربارهٔ لجه‌ها : «هنگامی که لجه‌ها هنوز نبودند من مولود شدم » ( امثال سلیمان ، ۸ : ۲۴ ) ( برشیت ربا، ۱ : ۱۲ ) .

همین تأکید دربارهٔ اصل « خلقت از هیچ » را می‌توان در عبارت زیر یافت : « ده چیز در نخستین روز خلقت آفریده شدند ، و آنها عبارتند از آسمان ، زمین ، تهو ، بهو ، روشنایی ، تاریکی ، باد ، آب ، مدت روز ومدت شب » ( حگیگا ، ۱۲ الف ) . دراین فهرست نام عناصر اولیه‌ای که جهان از آنها تشکیل یافته بود برده شده است ، و تفسیری که تلمود دربارهٔ آنها کرده است این چنین یاد می‌شود .

**آسمان** ــ لغت عبری آسمــان « شامییم » .Shamayim است و آن را ترکیبی از دو کلمهٔ « شام » ( آنجا ) و « مییم » ( آب ) یا « اش » (آتش) و «مییم» دانسته‌اند، مقصود آن که آسمان از دوعنصر فوق ساخته شده‌است . ( حگیگا ۱۲ الف .)

در کتاب مقدس هفت نام برای آسمان یافت می‌شود ، وازاین رو آسمــان را دارای هفت طبقــه دانسته‌اند ، و نامهای آن ازاین قرار است : ویلــون.Vilon ، راقیــع .Raghiaa ، شحــاقیم Shehaghim ، زوول Zevul ، ماعــون Maon ، ماخون Makhon ، عراووت Aravoth

**زمین** ــ مانند آسمان ، زمین را نیز دارای هفت طبقه دانسته‌انــد ، زیرا برای آن هفت کلمــه در کتاب مقدس یافت می‌شود . ( استر ربا ، ۱ : ۱۲ ).

دربارهٔ اینکه آیا آسمان و زمین هر کـدام مستقلا ساخته شده‌اند یا نه ، عقاید مختلفی ابراز شده است « ربی الیعزر گفت : هر آنچه که در آسمان است، از آسمان به‌وجود آمده است ، و هر آنچه که در زمین است ، از زمین تولید شده است » دلیل او ازآیه های ذیل است : « خداوند را از آسمانها تسبیح بخوانید ... خداوند را از زمین تسبیح بخــوانید ...» ( مزامیر داود ، ۱۴۸ ) . ربی یهوشوع گفت : هرآنچه که در آسمان وزمین است ، از آسمان به‌وجود آمده‌است . دلیل وی ازاین آیه است : « زیرا به برف می‌گوید برزمین بیفت » . ( ایوب ، ۳۷ : ۶ ) . همان‌طورکه برفی که روی زمین است از آسمان به وجود آمده است ، همان‌گونه نیز هر آنچه که در آسمــان و زمین است ، از آسمان تولید شده است . راوهونا از قول راو یوسف گفت : هرآنچه که در آسمان وزمین است ، از زمین به وجود آمده است . زیرا گفته شده است : همان‌طور که باران و برف از آسمان می‌بارد ... » ( اشعیاء ، ۵۵ : ۱۰ ) . همان‌گونه که باران از آسمان برزمین می‌بارد ولی اصل آن از زمین است ، همان‌طور نیز هرآنچه که در آسمان و زمین

---

۱ ــ تمام این کلمات در آیه‌های اول سفر پیدایش یافت می‌شود . « تهو و بهو » را معمولا ویرانه یا بائر و تهی ترجمه می‌کنند . تفسیری که علمای یهود دربارهٔ این کلمات کرده‌اند خواهد آمد .

است ، از زمین به‌وجود آمده است » ( برشیت ربا ، ۱۲ : ۱۱ ) .

دربارهٔ تعداد ستونهایی که زمین بر آنها استوار است ، عقاید مختلفی ابراز شده است . « ربی یوسه گفت : وای به حال مردمی که می‌بینند ، ولی نمی‌دانند چه چیز را می‌بینند . ایستاده‌اند ، ولی نمی‌دانند روی چه ایستاده‌اند . زمین روی چه تکیه‌دارد ؟ برروی ستونها . زیرا گفته شده است « آن ( خدائی ) که زمین را از مکانش می‌جنباند وستون‌هایش متزلزل میشوند » ( ایوب ، ۹ : ٦ ) . ستونها روی آب قرار دارند . زیرا گفته شده است : به آن( خدائی ) که زمین را بر آبها گسترانیده است » ( مزامیر داود ، ۱۳٦ : ٦ ) . آب روی کوهها استواراست. زیراگفته‌شده‌است «آبهابرکوهها ایستاده‌اند » ( مزامیر داود ، ۱۰٤ : ٦ ) . کوهها روی باد استوارهستند . زیرا گفته شده‌است: « زیرا اینك آن(خدایی) که کوهها را ساخته و باد را آفریده است » (عاموس، ٤ : ۱۳ ) . باد روی طوفان قرار دارد . زیرا گفته شده است : « و ( تو ای ) باد طوفانی که فرمان او را به‌جامی‌آوری » ( مزامیر داود ، ۱٤۸ : ۸ ) و طوفان نیز بر بازوی قدرت ذات قدوس متبارك تکیه دارد . زیراگفته شده است : «و درزیر بازوهای جاودانی است». ( سفر تثنیه ، ۳۳ : ۲۷ ) دانشمندان می گویند که‌زمین روی‌دوازده‌ستون استواراست . زیراگفته شده است: حدود ملت‌هارا قرار داد برحسب شمارهٔ ( اسباط ) بنی‌اسرائیل » ( سفر تثنیه ، ۳۲ : ۸) . برخی معتقدند که تعداد ستونها هفت است . زیرا گفته شده است : « حکمت خانهٔ خود را بنا کرده ، وهفت ستونهای خویش را تراشیده است » ( امثال سلیمان ، ۹ : ۱ ) . ربی العازار بن شموع گفت : زمین روی یك ستون پایدار است که نامش « شخص نیکوکار » است . زیراگفته شده است : « اماشخص نیکوکار شالوده واساس جهان است » ( امثال سلیمان ، ۱۰ : ۲۵ ) ( حگیگا ، ۱۲ ب ) .

---

توضیح ــ البته باید توجه داشت که اگر علمای تلمود برای‌زمین پایه‌ها و ستونهایی فرض کرده‌اند ، مقصود ایشان پایه‌ها وستون های مادی و جسمانی نبوده است . زیرا ایشان از روی این آیه که‌می‌گوید : « آن ( خدائی )که شمال را بر ویرانگی و خلاء پهن می‌کند و زمین را روی هیچ آویخته می‌سازد »(ایوب ، ٢٦ : ۷) ، می‌دانستندکه زمین بر پایه یا ستونی تکیه ندارد ، و «روی هیچ» ، یعنی در فضای لایتناهی معلق و در گردش است . بلکه ایشان می‌خواستند با رمزو اشاره بفهمانند که زمین و دنیای هستی به خاطر صفات عالیهٔ انسانی و به حق نیکوکاران و اعمال حسنهٔ ایشان برقرار و پایدار است . به عبارت دیگر ، دانشمندان یهود ، مردان نیکوکار و صفات پسندیدهٔ آنان را ضامن بقای عالم هستی می‌دانستند ، و عقیده داشتند که‌خداوند به‌خاطر و به حق آنان کرهٔ زمین را از انهدام برائر عوامل گوناگون حفظ می‌کند . هر یك از دانشمندانی که به آنها اشاره شد ،عقیدهٔ شخصی خود را در این باره بیان داشته‌اند . ربی شموئل الیعزر هلوی ایدلش ، یکی از مفسران عالیقدر تلمود که به «مهارشا»معروف است ، دربارهٔ اظهارات علمای تلمود راجع به ستونها و پایه های زمین توضیحاتی داده است که خلاصهٔ آن چنین است :

غرض از ستونهایی که زمین برآنها قرار دارد عواملی است که‌خداوند به خاطر آنها جهان را از انهدام حفظ می‌کند و بقای آن را ادامه می‌دهد . این ستونها یا عوامل به عقیدهٔ شیمعون هصدیق سه تاهستند و عبارتند از : ۱ــ تورات ( علم و دانش ) ، ۲ــ عبادت الهی ، ۳ــ خیر واحسان مردم نسبت به‌یکدیگر . ( میشنا آووت ، ۱ : ۲ ) .بنا بعقیدهٔ ربان شیمعون‌بن‌گملیئل این ستونها عبارتند از : ۱ ــ حقیقت و راستی ، ۲ــ قضاوت عادلانه، ۳ــ صلح وصفا . ( میشنا آووت،۱:۱۸).

این که گفته‌اند ستونها روی آب قرار دارد ، غرض از آب اشاره‌به تورات است که آب زندگی خوانده شده ، و مقصود این است که بدون علم و دانش هیچ یك ازستونهای نامبرده پایدار نخواهد بود غرض از کوهها اشاره به دانشمندان و عرفائی است که مانند کوه در برابر سختیها و رنجهای زندگی استوار می‌ایستند و دقیقه‌ای ازکسب‌علم و دانش و تزکیهٔ نفس خود فارغ نمی‌مانند ، و بدون وجود ایشان ، جهان بیغوله‌ای وحشتناك بیش نخواهد بود .

غرض از باد که کلمهٔ عبری آن نیز به معنی روح نیز هست ،اشاره به روحیهٔ قوی دانشمندان و ارادهٔ تزلزل‌ناپذیر آنان برای مقابله با مشکلات زندگی است که جهت کسب دانش و صفا بخشیدن‌به نفس و روح خویش همهٔ رنجها را بر خود هموار می‌سازند ،

غرض از طوفان اشاره به غرائز نفسانی است که همواره روح‌انسان را متلاطم می‌کند و برای از پای‌درانداختن او دائم در تلاش است ، ولی شخصی با نیروی اراده بر آن غالب می‌شود و آن را تحت‌تسلط‌خود می‌آورد .

این که گفته‌اند طوفان روی بازوی قدرت الهی قرار دارد ، اشاره به آن است که اگر کمك پروردگار نباشد ، انسان ، به تنهایی نخواهد توانست در نبرد با غرائز نفسانی و وسوسه‌های شیطانی‌پیروز گردد .

( بقیه زیر صفحه مقابل )

**تهو و بهو** ــ این‌دو را چنین وصف کرده‌اند : « تهو خط سبزی است که همهٔ جهان را احاطه کرده است و از آن تاریکی به‌وجود آمد » چنانکه گفته شده‌است: « او تاریکی را مخفی‌گاه‌خود و خیمهٔ گرداگرد خویش قرار داد . » ( مزامیر داود ، ۱۸ : ۱۲ ) . بهو اشاره‌به سنگهای لجن‌آلوده‌ای‌است‌که در ژرفناها فرو رفته‌اند و از آنها آب تولید شده است . چنانکه گفته شده است : « او بر آنها خط ویرانی ( تهو ) و شاقول‌های خلاء ( بهو ) را خواهدکشید » ( اشعیاء ، ۳۴ : ۱۱) ( حگیگا ، ۱۲ الف ) الف . بنابراین تهو و بهو دو عنصر اصلی بودندکه عالم از آنها بوجود آمد. یکی تاریکی که آن را موجودی خلق شده میدانستند و نه عدم روشنایی ، و دیگری آب .

**روشنایی** ــ این مسئله که آیا روشنایی بیش‌از آفرینش‌جهان خلق‌شده‌است‌یانه، موردبحث‌قرارگرفته است . « ربی یهودا گفت : قبل از هرچیز ، روشنایی آفریده شد : تمثیل ، پادشاهی خواست کاخی بسازد ، اما محل آن در تاریکی فرو رفته بود . پادشاه چه‌کرد؟ او چراغها و فانوسهائی روشن کرد تا بدانند که شالوده بنارا کجا بریزد . به همانگونه ، روشنایی قبل از هرچیز آفریده شد . ربی نحمیا گفت : نخست جهان خلق شد ! تمثیل ، پادشاهی قصری ساخت و سپس آن را با چراغها و فانوسها مزین نمود ( برشیت ربا ، ۳ : ۱ ).

از آنجائی که خورشید تا روز چهارم نورنداشت ، پس منبع روشنایی چه بود ؟ به‌این سؤال دو جواب داده شده است . یك ربی گفته است : «ذات‌قدوس متبارك به نور ملبس شد ، وفروغ شکوه او سراسر جهان را منور ساخت » ( برشیت ربا ، ۳ : ٤). ربی دیگر اظهار داشته است که روشنائی از محل معبد بیت همیقداش ، که مرکز آفرینش زمین بود سرچشمه گرفت . ( مأخذ فوق ) . هردو گفته مبین این عقیده است که فقط با روشنایی معنوی که از جلال الهی‌پرتوافکن است ویرانی و آشفتگی می‌تواند به آبادی و نظم مبدل گردد .

**تاریکی** ــ قبلا به‌این موضوع اشاره شد که‌تاریکی را نتیجهٔ عدم روشنایی نمی‌پنداشتند ، بلکه آن‌را ذات و جوهری مخلوق می‌دانستند . یکی ازسؤالاتی که بنابه‌روایات ، اسکندر مقدونی از«پیران جنوب » نمود این بود که‌آیا نخست روشنایی آفریده‌شد یا تاریکی ؟ اعتقاد اکثریت براین بود که تاریکی ابتدا به‌وجود آمد . ( تامید ، ۳۲ الف ) .

**باد**ــ کلمهٔ عبری «رووح » . **Ruah** مذکوردر آیه ۲ از باب اول از سفر پیدایش را می‌توان « روح » یا « باد » ترجمه کرد . تلمود مفهوم دومی‌راانتخاب کرده ، وباد را یکی از عناصر لازم برای‌جهان به‌شمار آورده ، وخلقت آن را در آغاز آفرینش دانسته‌است . چنین نظری اظهار شده است : « چهار نوع باد در هر روز می‌وزند، وباد شمال‌همراه همگی آنهاست. واگر چنین نبود ،جهان حتی لحظه‌ای‌پایدار نمی‌ماند» ( باوابترا ، ۲۵ الف ) . باد شمال که طبق تفسیر راشی‌مفسر معروف نه زیاد گرم و نه بسیار سرد است ، دیگر

---

دانشمندی که معتقد است زمین روی دوازده ستون قرار دارد ،مقصود او یازده فصل نیکی است که برای شخص صالح در مزمور ۱۵ از مزامیر داود ذکر شده است به اضافه صفت ایمان به خداوند . یازده صفت مزبور عبارتند از : ۱ــ درستکاری ، ۲ــ عدالت ، ۳ــ راستگوئی ، ٤ــ اجتناب از سخن‌چینی ، ٥ ــ احتراز از بدی به‌همنوع،٦ــ خوار و خفیف نکردن دیگران ، ۷ــ تنفر از مکروهات ، ۸ــ احترام خدا ترسان ، ۹ــ نقض نکردن قول و سوگند خود ، ۱۰ــ احتراز ازرباخواری ، ۱۱ ــ نگرفتن رشوه .

دانشمندی که گفته است زمین بر هفت ستون استوار است ،اشاره او به شش صفتی است که اشعیاء نبی در آیهٔ ۱۵ از باب ۳۳ کتاب خود برای نیکوکاران برشمرده است ، علاوه‌بر صفت ایمان‌به پروردگار . شش صفت مزبور عبارتند از : ۱ ــ عدالت،۲ راستگویی، ۳ ــ تنفر از حرص و طمع ، ٤ ــ اجتناب از رشوه گرفتن و رشوه‌دادن ، ٥ ــ احتراز از اعمالی که سبب خون ریزی و قتل نفس میشود ، ٦ ــ دوری گزیدن از بدیها .

ربی العازاربن‌شموع عقیده دارد که شخصی که مرام و هدف‌زندگیش‌نیکوکاری است ، به خودی خود دارای کلیهٔ صفات حسنهٔ فوق‌الذکر می‌باشد و وجوداو باعث پایداری دنیاست.

بادها را ملایم می‌کند و آنان را قابل تحمل می‌سازد.

اثر بادهای گوناگون را در این قطعه از روایات باستانی چنین شرح داده‌اند: «در پایان آخرین روز عید سوکوت (عیدسایبانها) (۱)، نگاه همهٔ مردم متوجه دودی بود که از روی قربانگاه به بالا می‌رفت. اگر این دود به سوی شمال متمایل بود (۲)، فقرا شاد می‌گشتند و مالکین زمین‌های زراعتی محزون می‌شدند. به‌جهت آنکه در آن سال باران زیاد می‌بارید و محصولات انبار شده فاسد می‌شد. (۳) اگر دود به سوی جنوب متمایل بود، فقرا اندوهگین می‌شدند و مالکین شادی می‌کردند. زیرا در آن سال باران کم می‌بارید و محصولات انبار شده سالم می‌ماند. اگر دود به طرف مشرق متمایل بود، همه شاد بودند (۴). واگر به طرف مغرب متمایل بود، همگی محزون می‌شدند» (۵). (یوما، ۲۱ ب).

عقیدهٔ فوق با نظر های دیگری که دربارهٔ باد اظهار شده است موافق نیست. درجای دیگر بادشرقی را آورندهٔ باران وصف کرده‌اند. «باد شرقی بمانند یك دیو تمام جهان را طوفانی می‌کند» (باوابترا، ۲۵ الف) «باد شرقی آسمان را بـه رنگ یك بز سیاه می‌سازد» (سیفره دواریم مربوط به آیهٔ ۲ از باب ۳۲ از سفر تثنیه). باد شمالی، درمقابل، باعث کمبود باران می‌شود. «باد شمالی باعث ارزان شدن قیمت طلا می‌گردد» (باوابترا، ۲۵ الف). «بادشمالی آسمان را بمانند طلا پاك می‌سازد» (سیفره دواریم مربوط به‌آیهٔ فوق‌الذکر از سفر تثنیه). این باد آسمان را از ابرها پاك می‌کند، و باعث خشك‌سالی می‌شود. در نتیجه محصول اندك وارزش پول کم می‌گردد.

باد جنوبی را نیز آورندهٔ باران دانسته‌اند. «باد جنوبی باعث نزول رگبارها و بلند شدن علفها می‌شود» (باوابترا، ۲۵ الف). گفته شده است که «ربی‌زیرا، در روزی کـه باد جنوبـی می‌وزید از نخلستان عبور نمی‌کرد» (شبات، ۳۲ الف). زیرااین باد چنان شدید بود که بیم آن می‌رفت که درختان را از ریشه برکند.

در جای دیگر بادها را چنین وصف کرده‌اند: «باد شمالی در تابستان نافع ودر زمستان مضر است. باد جنوبی در تابستان مضر ودر زمستان سود بخش‌است. باد شرقی همیشه مفید وباد غربی همواره مضر است» (سیفره دواریم مربوط به آیهٔ ۲ از باب ۳۲ ازسفر تثنیه).

آب ــ بین پیروان دو مکتب عمدهٔ قرن اول میلادی، یعنی مکتب هیلل و مکتب شمای، دربارهٔ بسیاری از مسائل، از جمله موضوع پیدایش عالم وانتظام آن، اختلاف عقیده وجود داشت. راجع بـه اختلاف نظر ایشان دربارهٔ اینکه آیا آسمان نخست‌آفریده شده است یا زمین، پس‌از این سخن خواهیم گفت. ازاین اختلاف نظرها این مسأله پیش آمدکه آیا آب‌را باید جزو عناصر اصلی محسوب داشت یا نه.

یك نظر افراطی این است که آب مبدأ اصلی‌موجودات بودکه کلیهٔ عناصر از آن به‌وجود آمدند. «در آغاز خلقت، جهان‌آبی در دورن‌آب بود. چنانکه‌نوشته شده است: «و روح خدا بر روی آبها پرواز میکرد» (سفر پیدایش، ۱: ۲). خداوند آب را به‌برف و یخ مبدل ساخت. چنانکه نوشته شده است:

---

۱ ــ این عید در مهر ماه واقع میشود.

۲ ــ یعنی باد از جنوب می‌وزید و دود را به سوی شمال‌می‌برد.

۳ ــ درنتیجه مالکین می‌ترسیدند محصولات کشاورزی خود را درانبار ها نگاه دارند و مجبور بودند که آنرا ارزان بفروشند.

٤ ــ زیرا باران به اندازه می‌بارید و محصول فراوان می‌شد.

۵ ــ چونکه باد شرقی خطر خشکسالی را همراه داشت.

« یخ خود را چون ریزه‌هافرو میریزد» ( مزامیر داود،۱۴۷ : ۱۷ ) . سپس از آن زمین را ساخت . چنانکه مکتوب‌است : «زیرا به برف میگوید برزمین بیفت» ( ایوب ، ۳۷ : ۶ ) . ( یروشلمی حگیگا ، ۳ الف ) .

دربارهٔ مبدأ باران بحث شده است . «ربی‌الیعزر گفت : تمام عالم از آبهای اقیانوسها سیراب می‌شود . زیرا که گفته شده است : « و مه از زمین برآمده وتمام روی زمین را سیراب می‌کرد » (سفر پیدایش ، ۲ : ۶ ) . ربی یهو شوع به‌او گفت : مگر نه آنکه آب اقیانوس شور است ؟ ربی‌الیعزر درپاسخ گفت : آب اقیانوس در ابرها شیرین می‌شود . ربی‌یهو شوع گفت : تمام عالم از آبهای بالای آسمان سیراب می‌شود . زیراکه گفته شده است : « زمینی‌که‌از بارش آسمان‌آب‌می‌نوشد » ( سفر تثنیه ، ۱۱:۱۱) ( تعنیت ، ۹ ب ) .

مدت شب و روز ـ از آنجایی که در تورات‌می‌گوید که قبل از تبدیل خورشید و ماه به منابع روشنائی ، شب و روز وجود داشته است ، این نتیجه گرفته می‌شود که زمان به‌طور جداگانه آفریده شد . خداوند مدت شب وروز را معین کـرد ، و سپس‌خورشید و ماه را منبع نور ساخت . در پس این نظریه شاید این فکر نهفته باشد که برای خداوند زمان رامفهوم و معنایی نیست ، و قبل از آفرینش جهان ، وقت وزمان وجود نداشته است .

یك فرضیهٔ جالب توجه این‌است که همـهٔ‌موجودات یکجا و یکدفعه در نخستین روز آفرینش به‌وجود آمدند ، ولی هرکدام در مراحـل مختلف پدیدار شدند . « ربی یهودا وربی نحمیا دربارهٔمراحل آفرینش باهم بحث داشتند . ربی یهودا گفت : «(کارخلقت ) آسمانها و زمین وهمه لشکر آنها به پایان رسید » ( سفر پیدایش ، ۲ : ۱ ) .

یعنی هرکـار در یك مرحلهٔ گوناگون تمام‌شد . ربی نحمیا به‌او گفت : مگر نه اینکه نوشته شده است : « این است پیدایش آسمانها و زمین در حین‌آفرینش آنها ، در روزی که خداوند خدا زمین و آسمانها را بساخت » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ٤ ) . این به‌ما می‌آموزد که همگی در یك روز آفریده شدند و در همان روز هم موالید خودرا بیرون دادند . ربی‌یهودا گفت : مگر نه اینکه تورات از روز های اول ، دوم ، سوم ، چهارم ، پنجم و ششم خلقت یاد می‌کند ؟ ربی‌نحمیا در پاسخ گفت . این موضوع شبیه به‌کارگرد آورندگان انجیر است . انجیرها همه باهم در یك‌سبداست . لکن هر یك به هنگام خود برگزیده می‌شود» ( برشیت ربا ، ۱۲ : ۳ ) .

کدام یك نخست به وجود آمد ، آسمان یازمین ؟ « پیروان‌مکتب شمای، می‌گفتند : اول‌آسمان آفریده شد و سپس زمین . پیروان مکتب هیلل می گفتند : ابتدا زمین به‌وجود آمد و بعد آسمان . هر کدام از این دو دسته دلیلی برای اثبات صحت نظریهٔ‌خود می‌آوردند . پیروان مکتب شمای می‌گفتند : پادشاهی نخست اورنگی برای خود ساخت و سپس کرسی زیر پای خویش را . زیرا ذات قدوس متبارك چنین گفته است : « آسمانها تخت پادشاهی‌من وزمین‌پای انداز من است » ( اشعیاء ، ٦٦ : ١ ) . پیروان مکتب هیلل می‌گفتند : پادشاهی کاخی را برای خود بناکرد . ابتدا طبقات پایین را ساخت و سپس طبقات بالارا . ربی شیمعون‌بن یوحای گفت : من در حیرتم که چگونه این پدران جهان یعنی پیروان مکاتب شمای و هیلل می‌توانستند دربارهٔ این موضوع اختلاف نظرداشته باشند . من می‌گویم که آسمان و زمین هردو باهم ساخته شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « من‌آنها را ( یعنی آسمان و زمین را ) می‌خوانم و با هم

برقرارمی‌شوند» (اشعیاء ، ۴۸ : ۱۳). ازاوپرسیدند: اگر چنین است ، پس چرا تورات گاهی آسمان را پیش از زمین ، و گاهی نیز زمین را قبل از آسمان‌ذکر می‌کند ؟ وی در جواب گفت : برای اینکه می‌خواهد این حقیقت را بفهماند که آسمان وزمین دراهمیت با هم برابر هستند (برشیت‌ربا ، ۱ : ۲۱).

ربی یوحانان که همان تشبیه پیروان مکتب‌هیلل را به کار می‌برد ، به نتیجهٔ دیگری رسیده بود : « یك پادشاه هنگامی که کاخی را بنا می‌کند ، ابتداطبقات پایین را می‌سازد و سپس طبقات بالا را . ولکن ذات قدوس متبارك طبقات پایین (زمین) و طبقات‌بالا (آسمان) را در یك زمان ساخت » (برشیت ربا ، ۱۲ : ۱۲).

دربارهٔ ستارگان ، چنین از قول خداوند نقل می‌کنند : « من در آسمان دوازده صورت فلکی به وجود آورده‌ام . برای هر صورت فلکی سی سپاه ، برای هر سپاه سی هنگ ، برای هر هنگ سی صف ، برای هر صف سی گردان ، و برای هر گردان‌سی اردو آفریده‌ام (۱) ، و در هر اردو به شمارهٔ روزهای سال شمسی سیصد و شصت و پنج هزاربیور (۲) ستاره آویخته‌ام » (براخوت ، ۳۲ ب).

تعدادی که دراین گفتار برای ستارگان‌آسمان قائل شده‌اند ، حتی بیش از حساب و تخمین منجمان معاصر است، ونباید آنرا به‌طور تحت‌اللفظی‌در نظر گرفت . این گفتار دلیل آن است که‌دانشمندان روحانی یهود به کثرت تعداد اختران آسمانی پی‌برده‌بودند . یکی از آنها ستارگان را در سه گروه تقسیم بندی‌کرده است : ستارگان بزرگی که در روز نیزدیده‌می‌شوند، ستارگان‌کوچکی که‌درشب بنظرمیرسند و ستارگان متوسط (که در شفق مرئی هستند) (شبات ، ۳۵ ب).

دربارهٔ این نکته توافق آراء حاصل شده است که چون جهان آفریدهٔ خدا است و خدا هم کامل‌است، پس جهان نیز باید از هر لحاظ کامل باشد . حتی درآغاز آفرینش نیزکمال جهان تجلی‌کرد . دربارهٔ‌این‌آیه: « او (خداوند) همه چیز را در وقتش زیبا و و نیکوساخته است» (جامعهٔ سلیمان، ۳ : ۱۱) . چنین‌تفسیری شده است : « جهان در موقع مناسب خود آفریده‌شد ، وشایسته نبود که پیش از آن به وجود آید . از این مطلب می‌توان چنین استنتاج کرد که ذات قدوس‌متبارك جهان های متعددی را ساخت و آنها را خراب کرد ، تا اینکه جهان کنونی را به وجود آورد ، وفرمود : از وجود این جهان رضایت دارم و خشنودم ، درصورتی‌که از جهانهای‌قبل رضایت نداشتم» (برشیت‌ربا ، ۹ : ۲) . تمثیل پادشاهی کاخی را بنا کرد . پادشاه از کاخ دیدن کرد واز بنای آن مشعوف‌گشت‌و چنین گفت : ای کاخ ، کاش که همواره مانند این لحظه‌از تو خشنودباشم همین‌گونه ذات قدوس‌متبارك‌خطاب به جهان فرمود : ای جهان ای‌کاش که همیشه از تو خشنود باشم همین‌طور که اکنون هستم (برشیت‌ربا ،۹ : ۴).

طبق این فرضیه ، هرآن چیزی که آفریدهٔ‌خداوند است ، بایستی نفعی از وجود آن حاصل‌گردد. دربارهٔ وجود کلمهٔ « بسیار » دراین آیه : « وخداوندهر چه را که ساخته بود دید واینك بسیار نیکو بوده (سفر پیدایش ، ۱ : ۳۱) ، چنین تفسیر کرده‌اند که‌این کلمه اشاره به مرگ ، وسوسه های شیطانی ، رنج و مشقت و دوزخ می‌کند ، بدین معنی که هرکدام ازچهار عامل فوق سرانجام باعث می‌شوند که سعادت و خوشبختی نژاد بشر تأمین گردد . (برشیت ربا ،۹، بندهای ۹ : ۵).

---

۱ ــ آنچه در این جملات به‌کار رفته است ، از اصطلاحات‌سازمان‌نظامی روم قدیم است ، و تصور شده است که تقسیم بندی تشکیلات اختران آسمانی به طرح آرتش روم قدیم است.

۲ ــ هر بیور ده هزار است .

حتی موجوداتی که به‌نظر تو در جهان زائدهستند ، مانند مگسها ، کیکها و پشه‌ها، همگی اجزای لازمی برای نظم جهان‌اند ، وذات قدوس متبارك به‌وسیلهٔ همگی آنها مقصود خود را انجام می‌دهد ، و حتی به‌وسیلهٔ ماران و پشه‌ها و وزغها » (برشیت ربا ، ۱۰ : ۸ ) . این عقیده را در تلمود بدین‌گونه اظهار کرده‌اند : « در میان تمام موجوداتی که ذات قدوس متبارك در جهان آورده‌است ، حتی یکی را بیهوده نیافریده است . او حلزون را به عنوان درمانی برای جرب ، مگس را برای مداوای گزیدگی زنبور سرخ ، پشه را برای خنثی‌کردن گزند زهر مار ، مار را برای معالجهٔ ناسور ، و عنکبوت را برای درمان نیش عقرب آفریده‌است» (شبات،۷۷ب) چرا داستان آفرینش عالم با حرف « آلف » که نخستین حرف الفبای عبری است شروع نشده ، بلکه با حرف « بت » که دومین حرف این الفباء است آغاز گشته است ؟ بجهت آنکه «بت» اولین حرف کلمه « براخا » ( برکت ، و « آلف » نخستین حرف کلمهٔ « اریرا » . Arirah . (لعنت ) است . ذات قدوس متبارك چنین فرمود : من آفرینش دنیا را با حرف آلف شروع نمی‌کنم ، تا مردم نگویند ، دنیایی که خلقت آن با اولین حرف کلمهٔ لعنت آغازشده‌است ، چگونه پایدار خواهد ماند . بلکه من آفرینش را با حرف بت که اولین حرف کلمهٔ برکت است وخجسته است آغاز می‌کنم ، و امیدوارم که دنیا پایدار بماند » ( یروشلمی حگیگا ، ۳ جیم ) .

براستی که خلقت جهان ، فوق هر انتقادی قرار دارد . « هنگامی که سلطانی کاخی را بنا می‌کند، کسانی‌که قدم در آن می‌نهند ، انتقاد می‌کنند و می‌گویند : اگر ستونهای آن بلندتر بود ، کاخ زیباتر می‌نمود . اگر دیوارهای آن‌را مرتفع‌تر می‌ساختند ،قصر زیباتر به‌نظر می‌رسید . اگر سقف آن بالاتر بود، بهتر می‌شد . ولی آیا تاکنون اتفاق افتاده است‌که‌کسی بیاید و بگوید : اگر من سه چشم یا سه‌دست یا سه‌پا می‌داشتم ، یا اگر روی سر راه می‌رفتم ، یا اگر صورتم در قفا می‌بود ، آن وضع را بیشتر دوست داشتم و زیباتر بنظر می‌رسیدم ؟ اگر می‌شدکه بگوئیم می‌گفتیم ، که پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارك با ملازمان بارگاه خود ( فرشتگان ) دربارهٔ به‌وجود آوردن هریك از اعضای بدن انسان شور نموده وتصمیم گرفته و آن عضو را در جای مناسب خلق کرده است» ( برشیت ربا ، ۱:۱۲ ـ سیفره دواریم ، بند ۳۰۷ ، صفحهٔ ۱۳۲ ب ) .

جهان به‌عنوان مکانی برای سکونت بشر خلق‌شده ، و هرآنچه که در آن وجود دارد ، برای استفادهٔ انسان است . خداوند آدم را به‌منظور خاصی خلق‌کرد . زیراکه نخست مایحتاج زندگی و خوراك اورا آماده کرد و سپس خود او را آفرید . فرشتگان خدمتگزار بحضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کردند : ای پروردگار عالم « انسان چیست‌که او را به‌یاد آوری ، و بنی‌آدم ( چه ارزشی دارد ) که از او تفقد نمایی ؟ » ( مزامیر داود ، ۵:۸ ) . این منبع شر و فتنه و درد و غم برای چه باید آفریده شود ؟ خداوند درپاسخ آنان‌فرمود: دراین‌صورت، پس: «گوسفندان و گاوان جمیعاً ، و بهائم صحرا نیز ، و مرغان هوا و ماهیان دریا » ( مزمور فوق ، آیه‌های ۸ و ۹ ) برای چه آفریده شدند ؟ تمثیل ، پادشاهی برجی انباشته از جمیع نعمتها دارد . اگر او مهمانانی نداشته باشد ، از این نعمتها چه استفاده و لذتی خواهد برد ؟ آنگاه فرشتگان جواب دادند : « ای خداوند خدای ما ،چه بزرگوار است نام تو در تمامی زمین ! » ( مزمور فوق ، آیهٔ ۱۰ ) . هرآنچه که به‌حضور تو خوش‌آیند است همان را انجام ده » . ( برشیت ربا ، ۵:۸ ) .

پس خداوند به‌کدام منظور جهان و بشر را آفرید ؟ هدف غائی قصد و نیت او از این آفرینش ،

درکلمات قصار زیربیان شده‌است : « هرآنچه را که‌ذات قدوس متبارك در جهان خود خلق کرده است ، آن‌را فقط برای عزت و افتخار خود آفریده است » ( میشنا آووت ، ۶ : ۱۱ ) بعداً خواهیم دیدکه همین فکر در عقیدهٔ دانشمندان یهود دربارهٔ انسان نیز بسط یافته است .

## ۲ـ خارج بودن از جهان مادی و نفوذ مطلق در علم

طبق تعالیم دانشمندان یهود ، رابطهٔ خداوند با جهان چه نوع رابطه‌ای است ؟ آیا او را بسیار برتر و دور از آفریدگانش تصورکرده‌اند ، یا آنکه او را نزدیك به‌مخلوقاتش و درتماس با آنها پنداشته‌اند؟ جواب صحیح‌را باید در ترکیبی از این دو عقیده‌یافت . علمای یهود به‌این دو عقیده به‌عنوان متناقض یا ردکنندهٔ یکدیگر ننگریسته‌اند ، بلکه هریك‌را متمم دیگری می‌دانند .

هنگامی‌که دانشمندان یهود دربارهٔ عظمت آفریدگار وکمال محض و نیروی بی‌حد و حصر او می‌اندیشند ، از روی احترام از « اوتعالی ، » به‌عنوان‌وجودی‌که بی‌نهایت از حدود جهان مادی به‌دور است یاد می‌کنند . لکن در عین حال این حقیقت را درك کرده‌اندکه اگر خداوند در واقع خارج و دور از جهان مادی باشد ، برای نوع بشرکه با مشکلات‌زندگی دست به‌گریبان است ، و در سرگردانیها و مبارزاتش در جستجوی یك یاور و یاری دهنده و رهنماست ، چندان مفید نخواهد بود . از این‌رو براین عقیده‌که خداوند در سراسر جهان وجود وحضور دارد، و به‌کسانی‌که او را ازصمیم‌قلب می‌طلبند بسیار نزدیك است ، با تأکید تکیه می‌کنند .

دربارهٔ این‌کلمات سرود موسی : « برای خداسرود می‌خوانم زیراکه بی‌حد بلند مرتبه و بزرگوار است » ( سفر خروج ، ۱:۱۵ ) ، چنین تفسیری کرده‌اند : « باید برای کسی سرود خواندکه بلندمرتبه و رفیع است مافوق تمام بزرگواران و صاحبان جلال. چنانکه یکی از دانشمندان گفته است : سلطان‌ددان شیر است ، سلطان دامان‌گاو است ، سلطان مرغان‌عقاب است ، و انسان برهمگی آنها رفعت یافته است ، و ذات قدوس متبارك که برجملگی آنها و بر تمام‌جهان رفعت دارد » ( حگیگا ، ۱۳ ب ) . مقصود چنین تعلیمی این است‌که عظمت الهی را مورد تأکید قرار دهند ، و در عین حال از عقیدهٔ وحدت وجود ، که خالق را با مخلوق یکی می‌داند دوری جویند .

نکته‌ای‌که در ادبیات تلمودی بسیار بدان‌اهمیت می‌دهند ، عقیده به‌حضور الهی در سراسرجهان و نزدیکی او به‌انسان است . عبارت ذیل به‌خوبی نشان‌می‌دهدکه علمای یهود چگونه در ترکیب این دو جنبهٔ الوهیت موفق شده‌اند : « بت نزدیك به‌انسان به‌نظر می‌رسد ، ولی در واقع از وی دور است . چرا ؟ زیرا که بت را روی دوش برداشته و می‌برند و درجایگاهش میگذارند ، و او برقرار میماند و از جای خود حرکت نمی‌کند و انسان هرقدر نزد او استغاثه کند ، آن بت جوابی نمی‌دهد و شخص را از عذاب و گرفتاری نجات نمی‌بخشد » ( اشعیاء ، ۴۶ : ۷ ) . نتیجهٔ امر این است‌که بت‌پرست ، بتی را در خانه نزد خود دارد ، و آن‌قدر نزد او استغاثه می‌کند تا بمیرد ،ولی بت ، صدای او را نمی‌شنود ، و وی را از عذاب و گرفتاری نجات نمی‌دهد . لکن ذات قدوس‌متبارك اگرچه به‌ظاهر چنین به‌نظر می‌رسدکه از بشر دور است ، معهذا کسی نزدیکتر از او به‌انسان نیست » . سپس شرحی دربارهٔ فاصلهٔ عظیمی‌که زمین‌را از مسکن جلال الهی جدا ساخته است داده شده ، و این نتیجه‌اخلاقی به‌دست آمده است : « ببین خداوند چقدر از

جهانش دور است. معذالك وقتی‌که شخص وارد کنیسه می‌شود و در پس ستون و در جای تاریکی می‌ایستد و به‌نجوا دعا می‌کند و نماز می‌خواند ، ذات قدوس متبارك دعای او را اجابت می‌کند . آیا خدایی نزدیکتر از این یافت می‌شود ، که به‌همان اندازه‌که دهان از گوش فاصله دارد ، او به‌آفریدگانش نزدیك است ؟ » ( یروشلمی براخوت ، ۱۳ الف ) .

در متن عبری این آیه : « زیرا کدام قوم بزرگ است‌که خدائی نزدیك به‌خود داشته باشد ، مثل پروردگار خدای ما ، ( که ) در هر وقت‌که به‌حضور او دعا می‌کنیم ، ( دعای ما را اجابت می‌کند ) ( سفر تثنیه ، ۷:٤ ) ، « نزدیك » به‌صورت جمع آمده است. این نکته را چنین توضیح داده‌اند : « با هر نوع نزدیکی » ، یعنی نزدیکی به‌منتهی درجهٔ آن . ( مأخذ فوق ) .

مهمترین هدف تبلیغات ابراهیم این بود که سلطهٔ خداوند را بر زمین و آسمان اعلام دارد . « تا زمانی‌که ابراهیم نیامده بود ، ذات قدوس متبارك فقط خدای آسمانها محسوب می‌شد . چنانکه گفته شده است : « خداوند خدای آسمانها ، که مرا ازخانهٔ پدرم و از زمین مولدم برگرفت » ( سفر پیدایش ، ۷:۲٤ ) .

ولی از وقتی‌که ابراهیم پا به‌جهان گذاشت ، او خدا را سلطان زمین نیز اعلام‌کرد . چنانکه گفته شده است : « تا تو را به‌خداوندی خدای آسمانها وخدای زمین سوگند دهم » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۳ ) ( سیفره دواریم ، بند ۳۱۳ صفحهٔ ۱۳٤ ب ) .

تسمیهٔ عادی « پادشاه » که دربارهٔ خداوند به‌کار می‌رود ، مفهومش آن نیست‌که او از آفریدگان خود دور است . این فکر صحیح نیست‌که خداوند را شبیه یك سلطان مستبد دورانهای قدیم بدانیم‌که خود را باکمال شدت و خشونت از رعایای خویش دور می‌ساخت . مقام « سلطنت » که به‌خداوند نسبت‌داده می‌شود ، چیزی جز اشاره به‌جنبهٔ عظمت او نیست ، و هنگامی‌که وی را با ادای کلمات « ای پدر ما ، ای پادشاه ما » به‌یاری خود می‌خوانیم ، تصور انزوای مستبدانه دربارهٔ او از میان می‌رود .

با اتکاء برحقیقت نفوذ مطلق خداوند در سراسر جهان ، و در عین حال با احتراز از تصور اینکه می‌توان جای خاصی را برای او در نظر گرفت ، دانشمندان یهود اصطلاحاتی را ابداع کرده‌اندکه مبین حضور خداوند در دنیا است ، بدون آنکه جسمانیتی برای او قائل گردند . معمولترین این اصطلاحات کلمهٔ « شخینا » .Shekhinah است ، که معنی تحت‌اللفظی آن « مسکن » است . این کلمه به‌تجلی خداوند بر صحنهٔ جهان اشاره می‌کند ، در عین آنکه « او » در دوردست‌ترین آسمانها مأوی دارد . همان‌گونه‌که خورشید در آسمان است ولی با اشعهٔ خود هرگوشه از زمین را روشن می‌کند ، همان‌طور « شخینا » یا تابش نور جلال الهی می‌تواند حضور خود را در همه‌جا محسوس سازد . ( سنهدرین ، ۳۹ الف ) .

از این‌رو ، « شخینا » غالباً به‌معنی روشنائی و نور جلال پروردگار تعبیر و تفسیر می‌شود . دربارهٔ این آیه : « و زمین از جلال او منور گردد » ( حزقیال، ۲:٤۳ ) چنین گفته شده است : « این جلوهٔ شخینا بود » ( آووت ربی ناتان ، ۲ ) . و این آیه از دعای خیر کاهنان راکه می‌گوید : « خداوند نور چهرهٔ خود را بر تو تابان سازد و بر تو مرحمت کند » ( سفر اعداد ، ۲۵:٦ ) ، چنین تفسیر کرده‌اند : « خداوند از فیض فروغ شخینا بر تو به‌بخشاید » ( بمیدبار ربا، ۵:۱۱ ) .

حقیقت حضور الهی در همه‌جا ، او را در نزدیکترین تماس با افراد بشر قرار می‌دهد ، تا آن‌حد

که او خود را شریك غمهای ایشان می‌داند. «هنگامی که انسانی در رنج و عذاب است، شخینا چنین می‌گوید: سرم سنگین است، بازویم سنگین است. اگر ذات قدوس متبارك حین ریخته شدن خون‌شریران و بدکاران این چنین متألم می‌گردد، پس به‌طریق اولی که از ریخته شدن‌خون ناحق‌صالحان و نیکوکاران افسرده و اندوهگین خواهد بود» (حگیگا، ١٥ ب).

با آنکه شخینا درهمه‌جاحضور دارد، معذالك‌وجود او در مکان‌های مقدس و در مواردی‌که قدوسیت آن انسان را به‌خدا نزدیك می‌سازد، خیلی‌بیشتر محسوس می‌شود. علی‌الخصوص با توجه به‌این آیه: «برای من یك میشکان (مسکن‌مقدس) بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم» (سفر خروج، ٨:٢٥)، خیمهٔ اجتماع مکانی بودکه شخینا در آن به‌روشن‌ترین وجه جلوه‌گر می‌شد. چراغدان هفت شاخهٔ طلا «بیرون حجاب شهادت» (سفر لاویان، ٣:٢٤) روشن بود، «تا برای همهٔ اهل عالم شهادت باشد که شخینا در میان ملت اسرائیل جلوه‌گر است» (شبات، ٢٢ ب). مقصود از ساختن میشکان، آن بودکه واسطه‌ای احداث شود تا خداوند به‌وسیلهٔ آن در میان آفریدگان خودمأوی گزیند. این‌نظر به‌خوبی درگفتار زیر ابراز شده است: «از نخستین روزی‌که ذات‌قدوس متبارك جهان را آفرید، همواره مشتاق آن بودکه در میان آفریدگان خود در جهان دنیا، مسکن گزیند، ولی این‌کار را نکرد. اما هنگامی‌که میشکان برپا شد و ذات قدوس متبارك شخینای خود را درآن‌جلوه‌گر ساخت، فرمود: چنین نوشته شودکه دنیا امروز آفریده شده است» (بمیدبار ربا، ٦:١٣). اینطور به‌نظر می‌رسدکه مقصود از گفتار فوق این است، که تا زمانی‌که شخینا، مسکن خود را با برپاکردن میشکان، در میان آدمیان قرار نداده بود؛ نمی‌توان گفت‌که جهان به‌معنی واقعی وجود داشته‌است.

به‌این سئوال که چگونه خداوند که همهٔ فضا را از جلال خود پرکرده است، می‌تواند محل‌سکونت زمینی، برای خود گزیند، چنین پاسخ داده شده‌است: «هنگامی‌که ذات قدوس متبارك به‌موسی فرمود: «یك میشکان برای من بساز»، موسی به‌حیرت افتاد و بخودگفت: «جلال ذات قدوس متبارك دنیاهای بالا و پائین را پرکرده است، و او اکنون به‌من فرمان می‌دهد تا یك میشکان برایش بسازم؟ سپس موسی در عالم نبوت مشاهده کرد که‌در آینده سلیمان معبد بیت همیقداش را که به‌مراتب از میشکان بزرگتر خواهد بود بناخواهد کرد، و به‌حضور ذات قدوس متبارك چنین خواهد گفت: «آیا خداوند فی‌الحقیقه برزمین ساکن خواهد شد؟ اینك آسمان و فلك‌الافلاك نمی‌توانند تو را در خود جای دهند، تا چه رسد باین خانه‌ای‌که من بناکرده‌ام» (کتاب اول پادشاهان، ٢٧:٨). موسی گفت: «اگر سلیمان‌که معبدی بسیار بزرگتر از میشکانی‌که من‌ساخته‌ام بنا خواهد نمود چنین اظهاری بکند، پس به‌طریق اولی‌که من بایدچنین بگویم» آنگاه موسی‌این‌کلمات را برزبان آورد: «آنکه در سترحضرت اعلی نشسته است» (مزامیر داود، ١:٩١). لکن ذات‌قدوس متبارك بدوگفت: «نه آن‌گونه‌که تو فکر میکنی من می‌اندیشم. بلکه اگر رضایم براین تعلق گیرد، مسکن خود را در محوطه‌ای قرار می‌دهم که بیست تخته در شمال، بیست تخته در جنوب، وهشت‌تخته در مغرب آن قرار دارد (١). نه همین و بس. بلکه من می‌توانم نزول کنم و شخینای خود را درون یك ذراع مربع محدود سازم» (شموت ربا، ١:٣٤). آنچه‌که دربارهٔ میشکان ومعبد بیت‌همیقداش صادق بود، درباره عبادتگاه‌ها و مدارس نیزکه به‌همان

---

١ ـ این تعداد تخته هایی است که جهت برپا نمودن میشکان ازآن استفاده می‌شد (سفر خروج، باب ٢٦ از آیه ١٨ به‌بعد).

گونه ذهن آدمی را متوجه خـدا می‌کنند ، صدق می‌نماید . « از کجا می‌دانیم که ذات قدوس متبارك درکنیسه حضور می‌یابد ؟ از این آیه‌که میگوید : « خداوند در ( میان ) جماعت خدا ( ترسان ) ایستاده است » ( مزامیر داود ، ۸۲:۱ ) . و از کجا می‌دانیم‌هنگامیکه ده تن برای‌ادای نماز جماعت گردهم آیند، شخینادرمیان ایشان‌است؟ ازآنجاکه گفته شده‌است :خـداوند در ( میان ) جماعت خدا ( ترسان)ایستـاده است » ( ۱ ) . از کجا پی می‌بریم که وقتی سه تن برای‌قضاوت می‌نشینند شخینا ، با ایشان است ؟ از آنجا که‌گفته شده است : « او درمیان قاضیان ( ۲ ) قضاوت میکند » ( آیهٔ فوق ) . از کجا معلوم‌که وقتی دوتن به‌مصاحبت یکدیگر سرگرم آموختن تورات می‌شوند، شخینا با آنهاست ؟ از آنجاکـه گفته شده است : « آنگاه ترسندگان خداوند بـا یکـدیگر مکالمـه‌کردند ( ۳ ) وخداوندگوش گرفته( سخنان) ایشان را شنید ( ملاکی ، ۳ : ۱٦ ) . و از کجا بدانیم که حتی‌اگر یك نفرهم بنشیند و مشغول مطالعه و تحصیل تورات شود ، شخینا با او خواهد بود ؟ از این آیه‌که‌میگوید : « در هرجاکه باعث شوم که نامم در آن ذکر شود ، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد »(سفر خروج، ۲۰:۲٤) ( براخوت ، ٦ الف). و نیز ربی شیمعون‌بن‌یوحای چنین گفته است : « عادلان‌و نیکوکاران به‌هرجاکه می‌روند شخینا بالای سر و به‌همراه آنهاست » ( برشیت ربا ، ۸٦:۷ ) .

همان‌گونه‌که ادای نماز و مطالعهٔ کتب مقدس شخص را نسبت به‌شخینا حساستر می‌کند ، همان‌طور ارتکاب گناه اثر معکوس می‌بخشد ، و شخینا را از انسان دور می‌سازد ، به‌طوری‌که حضور « او » دیگر احساس‌نمی‌شود ، و چنان به‌نظر می‌رسدکه گویـی‌دیگر وجود ندارد . علمای یهـود چنین گفته‌اند : « آنکس‌که در پنهانی مرتکب‌گناه می‌شود ، مثل این‌است‌که گام‌هـای شخینا را سنگین ساخته است » ( قیدوشین ، ۳۱ الف ) . « انسان نباید چهار ذراع بـا قامت کشیده و غرور آمیز راه برود ، زیرا کـه سراسر زمین از جلال الهی آکنده است » ( مأخـذفوق ) . « هنگامی‌که انسان پدر یا مادر خود را رنج می‌دهد و سبب ناراحتی آنان می‌شود ، ذات قدوس متبارك می‌گوید : « خوب شدکه در میان آنها مأوی نکردم . زیرا اگر در بین آنها مسکن گزیده بودم ، مرا نیز رنج می‌دادند » ( مأخذ فوق ) .

در آغاز ، جای شخینا در عالم پایین بود . هنگامی‌که آدم ابوالبشر مرتکب گناه شد ، شخینا به آسمان اول صعود نمود . هنگامی‌که قایین ( قابیل ) با قتل برادر خود هه‌ول ( هابیل ) مرتکب جنایت شد ، شخینا به‌آسمان دوم بالا رفت . در دوران انـوش . Enosh . (٤) به آسمان دفت . دد طـوفان نوح به‌آسمان چهارم رفت ، در دورهٔ مردمی‌که برج بابل‌را بنا کردند تا به‌خیال خود با خدا بجنگند ، به‌آسمان پنجم صعودکرد ، مردم « سدوم و عمورا » باعث‌شدند که شخینا به آسمان ششم بالا دود ، ومصریان معاصر ابراهیم سبب شدندکه به‌آسمان هفتم صعود نماید . در مقابل ، هفت مرد عادل و نیکوکار باعث شدندکـه شخینا به‌جای اول خود ، به‌عالم دنیا بازگردد. ابراهیم آن‌را به‌آسمان ششم پایین آورد ، اسحق به‌پنجمین ،

---

۱ ـ برای خواندن نماز جماعت باید لااقل ده نفر ذکور که سن آنها از سیزده سال به بالا باشد در محل حاضر باشند .

۲ ـ در این آیه لغت عبری برای « قاضیان » کلمهٔ « الوهیم » است که دارای معانی زیر می‌باشد : خدا، خدایان، فرشتگان، قاضیان، اعیان و اشراف . طبق قانون یهود باید دست کم سه نفر قاضی دردادرسی و قضاوت شرکت کنند .

۳ ـ « با یکدیگر » دست‌کم به دونفر اشاره می‌کند . و چون ایشان « ترسندگان خداوند » خوانده شده‌اند ، حدس زده می‌شود که مکالمه دربارهٔ مطالب تورات بوده است.

٤ ـ آیهٔ ۲٦ از باب ۲٤ سفر پیدایش را که می‌گوید : « درآنوقت با ( بیحرمتی ) شروع به خواندن به اسم خدا شد » ، چنین تفسیر کرده‌اند : نام خدارا روی بتهاگذاشتندو شروع‌به بت پرستی نمودند.

یعقوب به‌چهارمین ، لوی پسر یعقوب بـه‌سومین ، قهات پسر لوی به‌دومین ، و عمرام پسر قهات آن را به اولین آسمان فرود آورد . سپس موسی فرزند عمرام (عمران) سبب‌شدکه شخینا از بالا به‌پایین برروی زمین نزول اجلال نماید ( بر شیب ربا ، ۱۹ : ۱۳ ) مقصوداز گفتار فوق ، گوشزدکردن این حقیقت است ، کـه همان‌طورکه شریران و بدکاران شخینا را از میـن انسانها دور می‌سازنـد ، بـه‌همان‌گـونه عادلان و نیکوکاران برکات « او » را برای نژاد بشر به‌ارمغان می‌آورند .

عامل دیگری که دانشمندان یهود برای نشان‌دادن نزدیکی خدا به‌انسان ونفوذمستقیم او در زندگی نوع بشر از آن یـاد می‌کنند ، « روح هقودش » Ruah Haghodesh . یا روح‌القدس ، است . گاهی چنین به‌نظر می‌رسد روح‌القدس که دلالت بـر نفوذمطلق خدا در سراسر عـالم دارد واز آنچه در جهان می‌گذرد متأثر می‌شود ، با شخینا یکی است . فی‌المثل چنین روایت شده است که بعد از خرابی معبد بیت همیقداش دوم ، وسپاسیانوس امپراطور روم سه‌کشتی پر از پسران و دختران جوان یهود به‌روم فرستاد ، تا ایشان را در روسپی خانه‌ها مورد استفادهٔ عیاشان قراردهند . لکن این نوجوانان که مرگ را برزندگی خفت‌آمیز ترجیح می‌دادند ، طی راه همگی خود را به‌دریا افکندند و غرق شدند . داستان با این سخن ، پایان می‌یابد ، که با دیدن این منظـرهٔ دلخراش ، روح‌القدس گریست وگفت : « برای این‌ها من گریه می‌کنم » ( مراثی ارمیا ، ۱ : ۱۶ ) ( ایخـاربا ، ۱ : ۴۵ ) .

اصطلاح روح‌القدس اغلب برای توصیف حالت شخصی که دارای موهبت‌های عالی خاصی است به‌کار می‌رود . پیشگوئی و نبوت به‌معنی قدرت انسان درابلاغ و تفسیر میل و ارادهٔ الهی ، اثری است کـه روح‌القدس سبب و عامل آن است .

کسی که از روح‌القدس بهره‌ور است ، دارای قدرت پیش‌بینی و پیشگویی است . از این‌رو گفته‌اند: « مردان دوران‌های پیشین (۱) که میتوانستند ازروح‌القدس استفاده کنند ، نامهائی بر نوزاد خـود می‌گذاشتند که آن نامها اتفاقاتی راکه بعدها در طی‌زندگی آن نوزاد رخ می‌داد پیشگوئی می‌کردند . لکن ماکه توانایی استفادهٔ از روح‌القدس را نداریم ، نام اجداد خود را بر فرزندان خود می‌نهیم » ( برشیت ربا ، ۳۷ : ۱۰ ) .

اسحق برای دومین‌بار یعقوب فرزند خود را برکت داد ، « زیرا که به‌وسیلهٔ روح‌القدس پیش‌بینی کردکه در آینده فرزندان یعقوب در میان ملت‌هـای جهان به‌غربت و دربدری خواهند افتاد » ( برشیت ربا ، ۷۵ : ۸ ) . به‌این سئوال که چرا یعقوب وقتی که راحل رابوسید به‌گریه افتاد ( سفر پیدایش ، ۲۹ : ۱۱ ) ، چنین پاسخ داده شده است : « یعقوب به‌وسیلهٔ روح‌القدس پیش‌بینی کرد که راحل با او در یك مقبره دفن نخواهد شد » ( برشیب ربا ، ۱۲:۷۰) . «موسی به‌نیروی روح‌القدس پیش‌بینی کرد کـه فـرزندان اسرائیل در آینده در معرض ظلم و جور ملل بت‌پرست قرار خواهند گرفت » ( یروشلمی هورایوت ، ٤ – جیم ) . همان‌طورکه انسان می‌تواند با کارهای نیك یا بد خویش شخینا را به‌خود نزدیك کند یا از خود دور سازد ، همیـن عمل را نیز می‌تواند در بـارهٔ روح‌القدس انجام دهد . « هرآنکس که تورات را می‌آموزد به‌منظور آنکه فرامینش را بجای آورد ، شایستهٔ آن می‌شودکه روح‌القدس در او حلول کند » ( ویقرا ربا ، ۳۵ : ۷ ) . « هنگامی که فرزندان شموئل رفتار خود را اصلاح نموده و خوبی‌کردن را پیشهٔ

---

۱ ـ نامهای ایشان در باب دهم از سفر پیدایش ذکر شده است.

خود ساختند، شایستهٔ آن شدند که روح‌القدس در ایشان حلول کند» (بمیدبار ربا، ۱۰:۵). وبالعکس، «عیسو فرزند اسحق با اعمال بد و شرارت‌های خود باعث شد که روح‌القدس از پدر او دور شود» (برشیت ربا، ۶۵ : ۲).

موضوع دیگر برای تجلی جلال الهی درجهان، «بت قول» (ندای آسمانی) است، که معنی لغوی آن «دختر صدا» است. بت‌قول، طریقه‌ایست فوق‌طبیعی برای ابلاغ اراده و فرمان الهی به‌انسانها، مخصوصاً از هنگامی که یهودیان از داشتن نبی وپیامبر محروم شده‌اند. «پس از فوت، حجی، زکریا و ملاکی، که آخرین پیامبران یهود بودند، روح‌القدس از ملت اسرائیل دور شد. معهذا ایشان به‌وسیلهٔ بت قول، اطلاعات و فرمانهایی از جانب خداوند دریافت می‌داشتند» (توسیفتا سوطا، ۱۳ : ۲). فی‌المثل: «یوحان کاهن اعظم (۱) از درون قدس‌الاقدس یك بت قول شنید که می‌گفت: جوانانی که برای جنگ علیه دشمنان به‌انطاکیه رفته‌اند، پیروز شده‌اند» (سوطا، ۳۳ الف) (۲). «هنگامی که سلیمان می‌خواست اعلام کند که مادر واقعی طفلی که دو زن ادعا می‌کردند فرزند آنهاست، کدام‌یك است، یك بت قول اعلام داشت: «این زن مادر اوست» (کتاب اول پادشاهان، ۳ : ۲۷) (برشیت‌ربا، ۸۵ : ۱۳).

بت قول، انسان را از خواست‌ها و اراده ومقصود خدا نیزمطلع می‌سازد. وقتی یکی ازدانشمندان یهود داخل خرابه‌ای شد تا در آنجا نمازگزارد. «وی یك بت قول شنید که مانند کبوتر زمزمه می‌کرد و می‌گفت: افسوس به‌حال فرزندانم که به‌خاطر گناهان آنها خانه‌ام را ویران‌کردم، معبدم را سوزاندم، و ایشان را میان ملت‌ها تبعید و پراکنده ساختم» (براخوت، ۳ الف). هنگامی که رومیان ربی عقیوا راشهید می‌کردند، و او با ادای کلمات «خدایکتاست» جان را تسلیم نمود، یك بت قول ندا در داد و گفت: «خوشا به حال تو ای ربی عقیوا، که جان خود را باادای کلمات توحید به‌جان آفرین سپردی» (براخوت، ۶۱ ب).

گفته‌اند که بت قول به‌یك مباحثهٔ طولانی که‌مدتها میان پیروان دو مکتب بزرگ هیلل و شمای در جریان بود، پایان داد. «مدت سه سال پیروان‌مکتب‌شمای با پیروان مکتب هیلل بحث داشتند، و هر دسته ادعا می‌کردند که فتوای دینی بایستی طبق‌عقیدهٔ ایشان صادر گردد. تا آنکه بت قول ندا در داد و گفت: سخنان هر دو دسته مطالب خدای زنده وجاوید است، ولی فتوای دینی مطابق عقیدهٔ پیروان مکتب هیلل خواهد بود» (عرووین، ۱۳ ب).

اما در مواردی که می‌بایستی تعیین شود حق با کدام یك از دو طرف یك بحث دینی است، اظهارنظر بت‌قول همواره پذیرفته نمی‌شد. زمانی‌بحث شدیدی میان ربی‌الیعزر و همکارانش دربارهٔ موضوع دینی درگرفته بود. هر دلیل منطقی‌که توسط ربی‌الیعزر اقامه می‌شد، همکارانش آن‌را با جوابهای قانع‌کننده رد می‌کردند. موقعی‌که ربی‌الیعزر متوجه شدکه‌دلایلش ایشان را مجاب نکرده‌است، گفت: اگر این بحث دینی طبق نظر من باشد، درخت خرنوب حقانیت مرا ثابت‌کند. درخت خرنوب یکصد ذراع و بنا به‌روایت دیگر چهارصد ذراع از جای خود حرکت کرد. دانشمندان مخالف ربی‌الیعزر به‌وی گفتند: در جایی‌که عقل و منطق بایستی حکم‌کند، از درخت‌خرنوب دلیل نمی‌آورند. ربی‌الیعزر سپس گفت: اگر

---

۱ ـ همان یوحانان هور قانوس سلطان سرزمین یهودا است که‌مدت سی سال یعنی در سالهای ۱۰۵ ـ ۱۲۵ قبل از میلاد سلطنت کرد

۲ ـ همین مطلب به وسیله یوسفوس فلاویوس مورخ مشهور نیزنقل شده است. (قدمت یهودیان، قسمت ۱۳، فصل ۱۰، بند ۳).

حق من باشد ، این جوی آب بر حقانیت من گواهی دهد . جریان آب به‌عقب برگشت . ایشان به‌او گفتند : در موردی‌که بایستی از دلایل عقلانی و منطقی استفاده کنند ، از جوی آب دلیل نمی‌آورند . ربی‌الیعزر گفت : اگر در این بحث حق با من است ،دیوارهای مدرسه حقانیت مرا ثابت‌کنند . دیوارها کج شدند و نزدیك بود فرو ریزند . ربی یهوشوع به‌دیوارها نهیب زد و گفت : هنگامی‌که دانشمندان دربارهٔ مسائل دینی با هم بحث دارند ، شما به‌چه حق‌درکار آنها مداخله می‌کنید ؟ دیوارها محض خاطر ربی یهوشوع فرو نریختند ، و به‌احترام ربی‌الیعزر راست نشدند ، و همان‌گونه کج و خمیده باقی ماندند . سرانجام ربی‌الیعزر به‌مخالفان خود گفت :اگر این قانون دینی طبق نظریهٔ من باشد ، از آسمان برحقانیت من گواهی دهند . یك بت‌قول ندا در دادو گفت : شما چرا با ربی‌الیعزر بحث و مخالفت می‌کنید ؟ زیراکه در تمام مسائل دینی ، حکم شرع طبق نظریهٔ اوست . ربی‌یهوشوع به‌پاخاست وگفت : « ( حکم ) نه در آسمان است » (سفر تثنیه، ۳۰:۱۲) .مقصود این آیه چیست ؟ ربی‌یرمیا گفت : چون‌تورات قبلا درکوه سینا به‌ما داده شده است ، از این‌رو درمواردی‌که برسر یك موضوع دینی بحثی در می گیرد ، ما توجهی به‌بت قول نمی‌کنیم ( بلکه فقط از عقل و منطق پیروی می‌نماییم ) ( باوا مصیعا ، ۵۹ ب ) . با این شیوهٔ جالب توجه صریحاً خاطرنشان شده است ،که در تفسیر صحیح مطالب تورات ، فقط عقل و منطق باید مورد نظر باشد و فتوای لازم را صادرکند .

برای ابطال عقیدهٔ اشخاصی‌که ادعا دارندکه تلمود خدا را ازجهان وجهانیان دور می‌داند، به‌اندازهٔ کافی صحبت شد . هرچندکه دانشمندان اسرائیل‌منکر نظریهٔ « یکی بودن خدا با جهان » هستند و تأکید می‌کنند که او بسیار دور از مسکن آدمیان‌تجلی دارد، معهذا ایشان عقیده دارندکه شخینا ، در همه‌جا حاضر است و سراسر جهان انباشته از نفوذ اوست . خدا درعین حال هم در فوق جهان قرار دارد ، و هم مایهٔ وجود و روح عالم هستی است .

## ۳ ـ فرشتگان

طبق نظریهٔ تلمود ، دو طبقه از موجودات‌عاقل‌در جهان وجود دارند . یکی طبقهٔ « علیونیم » یا ساکنان جهان بالا که همان فرشتگان هستند ، و دیگرطبقهٔ « تحتونیم » یا ساکنان عالم پایین که نوع بشرند. اگرچه در ادبیات دانشمندان یهود ، فراوان ازفرشتگان سخن رفته است ، لکن‌علم‌به‌احوال فرشتگان از ایشان شروع نشده است . تصویر یك دربارآسمانی، که خدا پادشاه آن است و جمع کثیری از فرشتگان اورا احاطه کرده‌اند، درکتاب مقدس‌یافت می‌شود (۱)،و از فرشتگان به‌عنوان خدمتکاران و فرمانبران ذات اعلی به‌کرات در روایتهای آن یاد شده است .

محرك اصلی علمای یهود در تشریح وضع فرشتگان ، برخلاف آنچه عده‌ای اظهار داشته‌اند ، بیگمان این نبوده است که واسطه‌هایی بین خدا وجهانیان ایجاد کنند . زیرا آنچه دربارهٔ نفوذ مطلق‌خدا درعالم هستی گفته شده است نشان می‌دهدکه به‌چنین واسطه‌هایی نیاز نیست . بلکه مقصود واقعی‌دانشمندان یهود از این کار ، تجلیل از خداوند بوده است . زیرامردم در زندگی روزانه خود می‌دیدندکه سلطان‌کشور دارای عالیترین افتخارات و شکوه و جلالی بی‌نظیر است ، و رعایا عمیقترین احترامات را برای وی قائل

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب اول پادشاهان ، ۲۲ : ۱۹ ـ یشعیا ،باب ٦ ـ ایوب ، ۱ : ٦ ) .

هستند . و هراندازه‌که بارگاه او با شکوه‌تر باشد و تعداد ملازمان و خدم و حشم اوزیادتر ، به‌همان‌اندازه مردم نسبت به‌او بیشتر خاضع و خاشع خواهند بود .

یك یهودی باید طبق قوانین دینی خود بـه پادشاه مملکتش احترام گذارد ، او را از جان و دل دوست بدارد و اوامرش را صمیمانه اطاعت‌کند . او موظف است‌که هنگام دیدن یك پادشاه غیریهود این دعای خیر را بخواند : « متبارك هستی تو ای خداوندخدای ما ، پادشاه‌عالم ، که از جلال‌خود به‌آفریدگانت بخشیده‌ای » و نیز او بایدکوشش‌کندکه پادشاه را درحین عبور ببیند واورا تهنیت گوید . ( بر اخوت ، ۵۸ الف ) . با وجود این ، او یك سلطان زمینی رافردی می‌داندکه از گوشت و خون تشکیل یافته ، و مانند خود او موجودی فانی است . در حالی‌که خدا برای او پادشاه پادشاهان و فرمانروای مطلق ولایزال تمام جهان است . و او درعالم تصور « سلطنت‌پادشاه‌زمینی را نمونه‌ای از سلطنت‌پادشاه آسمانها » می‌داند ( مأخذ فوق ) ، ولی نمونه‌ای با مقیاسی بی‌نهـایت‌کوچك . به‌عنوان فرمانروای یك چنین جهان عظیم و پهناور ، خداوند برای خود جمع بی‌نهایت کثیری از ملازمان وخدمتکاران به‌وجود آورده‌است تا فرمانهای او را انجام دهند .

از آنجاکه فرشتگان این شایستگی را دارندکه در جوار اورنگ جلال الهی بایستند ، به‌طور قطع موجوداتی هستند بسیار کاملتر از انسانها . معذالك‌ایشان نیز مخلوق هستند و هرگز نمی‌توانند به‌درجهٔ کمال خداوند برسند . فرشتگان کی آفریده شدند ؟ربی‌یوحانان گفت : در روز دوم خلقت . زیراکـه نوشته شده است : آن ( خدائی ) که سقف حجره های فوقانی خودرا از آب ساختـه‌است . (۱ ) .... آن ( خدائی ) که بادها را رسولان خود می‌گردانـد وخادمان خود را آتش مشتعل » ( مزامیر داود ، ۱۰۴ : آیه‌های ۴ــ۳ ) . ربی‌حنینا گفت : فرشتگان در روز پنجم آفرینش به‌وجود آمدند . زیراکه مکتوب است: « و پرندگان بالای زمین بر روی فلك آسمان پرواز کنند » ( سفر پیدایش ، ۱ : ۲۰ ) . و در جای دیگر گفته شده است : « ( و فرشتهٔ سرافی ) با دو بال پرواز می‌کرد » ( اشعیاء ، ۶ : ۲ ) . در هر صورت جملگی متفق‌الرأی هستندکه فرشتگان در روز نخستین خلقت‌هنوز آفریده نشده بودند ، تا آنکه مردم نگویند که میکائیل دامنهٔ جنوبی آسمان را گسترانید وجبرائیل دامنهٔ شمالی آنرا ( برشیت ربا ، ۱ : ۴ ) .

نظریهٔ دیگر دربارهٔ آفرینش فرشتگان را می‌توان در مکالمه‌ای‌که بین هادریان امپراطور روم و ربی‌یهوشوع بن حننیا . Yehoshua Ben Hanyah . صورت گرفت ، یافت . امپراطور پرسید : « آیا درست است‌که شما می‌گویید که هر دسته از فرشتگان بیش از یك‌بار به‌حضورخداوند سرود وتسبیح نمی‌خوانند، بلکه در هر روز ذات قدوس متبارك گروه تازه‌ای ازفرشتگان را می‌آفریند ، و آنان به‌حضور او سرود و تسبیح می‌خوانند و می‌روند ؟ــ ربی یهوشوع گفت :آری ، چنین است .ــ امپراطور سؤال کرد : ایـن فرشتگان به‌کجا می‌روند ؟ به‌همان‌جایی‌که ازآن‌آفریده‌شده بودند .ــ ایشان از کجا به‌وجود می‌آیند ؟ــ از نهر آتش . ( ۲ ) ــ وضع وصفت نهر آتش چیست ؟ ــاین نهر مانند رود یردن ( اردن ) است‌که در روز و در شب جاری است ، و جریان‌آن‌هرگز متوقف‌نمی‌شود .ــ این نهر از کجا سرچشمه می‌گیرد ؟ ــ از عرق‌حیوت ( نوعی فرشتگان آسمانی ) که در موقع حمل اورنگ‌جلال الهی از وجود آنها به‌بیرون می‌تراود » ( برشیت

---

۱ ــ از آنجایی که تقسیم آبها و جدا شدن آنها در روز دوم‌خلقت انجام گرفت ( سفر تکوین ، ۱ : ۶ ) ، و گویندهٔ مزامیر « حجره های فوقانی » را منزل فرشتگان می‌داند ، بنابراین فرشتگان نیزمی‌بایستی در روز دوم آفریده شده باشند .

۲ ــ رجوع شود به کتاب دانیال ، ۷ : ۱۰ .

ربا ، ۷۸ : ۱ )

فرضیهٔ فوق دربارهٔ منشأ فرشتگان موردتردید و اعتراض قرار گرفته ، و فرضیه‌های دیگری ارائه‌شده است « از هر سخنی که توسط ذات قدوس متبارك ادا می‌شود ، یك فرشته به‌وجود می‌آید . چنانکه گفته شده است : » به‌کلام خداوند آسمانها ساخته شد ، و به نفخه دهان او تمامی سپاهیان ( ۱ ) آنها (به‌وجود آمدند ) ( مزامیر داود ، ۳۳ : ۶ ) ( حگیگا ، ۱۴ الف ) . بنا به‌یك نظر دیگر ، فرشتگان از همان عناصری که آسمانها را تشکیل داده‌اند به‌وجود آمده‌اند .

اعتقاد عموم براین است که فرشتگان جاودانی هستند و تولید مثل نمی‌کنند . ( برشیت ربا ، ۱۱:۸ ). اما در صورتی که گروهی از فرشتگان با ارادهٔ الهی مخالفت نمایند ، او آنها را نابود می‌کند . (سنهدرین ، ۳۸ ب ) . فرشتگان نیازی به‌تغذیهٔ جسمانی ندارند . ( برشیت ربا ، ۱۶:۴۸ ) . زیرا ایشان از فروغ شخینا نیروی حیات می‌گیرند . ( شموت ربا ، ۳۲ : ۴ ) . فرشتگان تحت‌تأثیر « یتصرهاراع » Yetzer Haraa . یا غریزهٔ بدی و شرارت واقع نمی‌شوند ، و در نتیجه احساسات و شهوات طبیعی انسانی برآنها سلطه‌ای ندارد . ( برشیت ربا ، ۴۸ : ۱۱ ) .

موجودات انسانی از سه جنبه شبیه فرشتگان هستند . « آدمیان همچون فرشتگان خدمتگزار ، عقل و معرفت دارند ، همچون فرشتگان خدمتگزار باقامتی راست و کشیده راه می‌روند ، و همچون فرشتگان خدمتگزار ، به زبان مقدس عبری تکلم می‌کنند » ( حگیگا ، ۱۶ الف ) . در مورد زبان چنین گفته شده است ، که جز گبرئیل ( جبرائیل ) که بتمام زبانها آشناست ، سایر فرشتگان از زبان آرامی اطلاعی ندارند . و به‌همین جهت ، شخص نباید دعا و نمازخود را به‌این زبان بخواند ، زیرا یکی از وظائف فرشتگان آن‌است که نمازهای خوانده شده‌را به‌حضور الهی تقدیم کنند . ( سوطا ، ۳۳ الف ) . چنین اظهار عقیده شده است که در پس گفتار فوق مقصودی نهفته است ، و آن مقصود ، علاقه به‌حفظ زبان عبری است لااقل به‌عنوان زبان نماز . زیراکه برای یهودیان آن‌دوران ، زبان آرامی جانشین زبان عبری شده بود .

همان‌گونه که خواهد آمد ، فرشتگان مأمور انجام وظائف خاصی هستند ، و یکی‌از ایشان مأموریت یافته است که وظیفه‌ای را در مورد دعا و نماز آدمیان انجام دهد . چنین گفته شده است : « پس از آنکه حاضرین در همهٔ کنیسه‌ها خواندن نماز را به‌پایان رسانیدند ، فرشته‌ای که مأمور دعا و نماز است ، کلیهٔ دعاها و نمازهایی را که در تمامی کنیسه‌ها خوانده‌شده است جمع می‌کند ، و از آنها تاجهایی می‌سازد و آن تاجها را برسر ذات قدوس متبارك می‌نهد » ( شموت ربا ، ۲۱ : ۴ ) . از آنجائی که چنین آیه‌ای یافت می‌شود که می‌گوید : « ای که دعا و نماز رامی‌شنوی ، تمامی افراد بشر نزد تو خواهند آمد » ( مزامیر داود ، ۶۵ : ۳ ) ، پس مقصود گفتار فوق نمی‌تواند این‌باشد که‌فرشته‌واسطه‌ای‌است‌بین‌نمازگزار و خدا . زیرا چنین عقیده‌ای با این تعلیم که خداوند به تمام کسانی‌که او را به حقیقت می‌خوانند نزدیك می‌باشد ، کاملا متناقض است . در آیهٔ فوق ، کلمهٔ « نزد تو » به‌زبان عبری « عادخا » . Adekha است ، و در گفتار نامبرده روی کلمهٔ « عادخا » بازی شده ، و با تغییر حرکات آن ، این کلمه را « عدیخا » Edyikha . خوانده‌اند که معنی آن « زیور تو » می‌باشد ، وبدون شك ، مقصود از نیازهایی که در گفتار مزبور به‌آن اشاره شده است ، مدح و ثنای پروردگار است که در مراسم دعا و نیاز یهودیان اهمیت

---

۱ ــ در اینجا مقصود از « سپاهیان آسمانها » فرشتگان است نه خورشید و ماه و ستارگان.

به‌سزایی دارد .

از طرف دیگر ، ممکن است که بین مردم آن زمان چنین مرسوم بوده است که از فرشتگان استمداد نمایند . ازین گفتار چنین برمی‌آید که دانشمندان یهود این روش را تقبیح کرده‌اند . « ( خداوند فرموده است ) اگر برای انسان سختی و مشقتی پیش آید ، به‌میخائیل ( میکائیل ) یاگبرئیل (جبرائیل) استغاثه نکند . بلکه به‌حضور من استغاثه نماید ، و من بیدرنگ حاجت اورا برخواهم آورد » ( یروشلمی براخوت ، ۱۳ الف ) .

هرچند که در کتاب مقدس از فرشتگان زیادسخن به‌میان آمده است ، لکن نامی از آنها برده نشده است ، تا آنکه به‌کتاب دانیال می‌رسیم و در آنجا نامهای گبرئیل ( جبرائیل ) ( دانیال ، ۸ : ۱٦ و ۹ : ۲۱ ) و میخائیل ( میکائیل ) به‌چشم می‌خورند .میخائیل در این کتاب به‌عنوان « یکی از امیران طراز اول » ( دانیال ، ۱۰ : ۱۳ ) و « امیراعظم » ( ۱:۱۲ )وصف شده است . همین امر سبب شد که علمای یهود چنین نظری را اظهار کنند : « اسامی فرشتگان از بابل به‌دست آنها رسید » ( یروشلمی روش هشانا ، ۲ دال ) اشاره به « یکی از امیران طراز اول » ، نشان می‌دهد که فرشتگان دارای درجات مختلفی هستند . در رأس آنها چهار فرشتهٔ اعظم قرار دارند ، به‌تعداد چهارسپاه اسرائیل که در باب دوم از سفر اعداد از آنها سخن رفته است . « همان‌گونه که ذات قدوس متبارك چهارجهت اصلی را آفرید و چهار پرچم ( برای چهار سپاه اسرائیل در بیابان ) معین کرد ، همان‌طور هم چهار فرشته به‌وجود آورد تا اورنگ جلالش را احاطه کنند. این چهار فرشته عبارتند از میخائیل ، گبرئل ، اوریئل ورفائل . میخائل در سمت راست او ومقابل سبط رئوون .Reuven . ایستاده است . اوریئل در سمت چپ او و مقابل سبط دان است که در جهت شمال اردو می‌زد . گبرئل در سمت جلو ومقابل سبط یهودا و نیز موسی و هارون است که در جهت مشرق اردو می‌زدند . و رفائل در سمت عقب و مقابل سبط افرائیم است که‌در مغرب قرار داشت » ( بمیدبار ربا ، ۲ : ۹ ) .

میخائل وگبرئل بزرگترین فرشتگانند ، وغالباً از هر دو با هم یاد می‌شود که در انجام وظیفه‌ای با یکدیگر تشریك مساعی می‌کنند. آنان هنگام‌ازدواج آدم با حوا ساقدوشهای ایشان بودند ( برشیت ربا ، ۸ : ۱۵ ) ، وهنگام دفن موسی در آنجا حضورداشتند ( دواریم ربا ، ۱۱ : ٦ ) . مقام میخائل از مقام گبرئل عالی‌تر است ( براخوت ، ٤ ب ) ، و درهر جا که میخائل ظاهر می‌شود ، جلال شخینا نیز در آنجا آشکار می گردد . ( شموت ربا ، ۲ : ۸ ) . هر ملت فرشتهٔ نگهبانی دارد ، و میخائل فرشتهٔ نگهبان ملت اسرائیل است .

هنگامی که سمائل گناهان اسرائیل‌را به‌حضورخداوند برمی‌شمارد و آنها را به‌خلافکاری متهم می‌سازد ، میخائل به عنوان وکیل مدافع از ایشان دفاع می‌کند . ( شموت ربا ، ۱۸ : ٥ ) . او به‌سارا زن ابراهیم مژده دادکه خداوند به‌ایشان فرزند ذکوری‌عطا خواهد فرمود . ( باوا مصیعا ، ۸٦ ب ) . او آموزگار موسی‌بود . ( دواریم‌ربا ، ۱۱ : ٦ ). درطول‌تاریخ اسرائیل ، او غالباً نشان داده است که حامی قابل اعتماد این ملت است . او سپاه سنحریب سلطان آشور را نابود کرد . ( شموت ربا ، ۱۸ : ٥ ) . هنگامی‌که خداوند می‌خواست ملت اسرائیل را تسلیم دشمن کند تا آنهارا به‌اسارت ببرند ، میخائل کوشید تا از این مصیبت جلوگیری‌کند و به‌حضور خداوندچنین عرض کرد : « ایشان را به‌خاطر نیکمردانی که

در میانشان وجود دارند نجات بده » ( یونا، ۷۷ الف). ولی گناهان ملت اسرائیل سنگین‌تر از آن بود که این شفاعت مؤثر واقع شود . وقتی که هامان صدراعظم خشایارشا نقشهٔ نابودی یهودیان مقیم امپراطوری ایران را می‌کشید ، میخائل از ایشان در آسمان دفاع می‌کرد. ( استر ربا ، ۷ : ۱۲ ) .

گبرئیل در موارد عدید ، مأمـور و پیام‌آور خداوند بوده است . او یکی از سه فرشته‌ای بـود که به‌دیدن ابراهیم رفت ، و وظیفهٔ او منهدم کردن سدوم و عمورا و سه شهر دیگر بود . ( باوا مصیعا ، ۸۶ ب ) . او می‌خواست ابراهیم را از کورهٔ آتشی که به‌فرمان نمرود وی را در آن افکنده بودند نجات دهد ، لکن خداوند به‌او فرمود : « من در جهـان یگانه هستم و ابراهیم نیز در دنیا یکتاست . از این‌رو صحیح آن‌است که من که یگانه‌هستم اورا که یکتاست نجات دهم » ( پساحیم ، ۱۱۸ الف ) . او تامار عروس یهودا را از سوختن در آتش به‌گناه بی‌عصمتی نجات داد .(سوطا ، ۱۰ ب ). او حامی یوسف درمقابل مقاصد شریرانه ، پوطیفار ، بود ( مأخذ فوق ۱۳ ب ) وهم‌او بود که هفتاد زبان‌را به‌یوسف آموخت. (مأخذ فوق ، ۳۳ الف ) . او کنیزان دختر فرعون را کـه می‌کوشیدند تا بانوی خود را از نجات موسی از آب نیل منصرف سازند به‌هلاکت رسانید . ( مأخذفوق ، ۱۲ ب ) . او در همان هنگام موسای شیرخواره را زد و به‌گریه انداخت تا دختر فرعون بر وی ترحم نماید و نجاتش دهد . ( شموت ربا ، ۱ : ۲۸ ) . او یك‌بار موسی را از مرگ رهانید ، آن هنگام که فرعون بتوصیه مشاور خـود ، یترو . Ythro . موسی را آزمایش کرد تا بداند آیا این همان کودکی است که بنا به‌پیشگویی منجمان مصر سلطنت او را به‌هم‌خواهد زد یا نه . به‌فرمان فرعون دو سینی جلوی مـوسی نهادند ، که یکی پر از زر سرخ ، و دیگری مملو از پاره‌های آتش فروزان بود . اگر موسی دست خود را به‌سوی زر سرخ دراز می‌کرد ، بیدرنگ او را به‌قتل می‌رسانیدند . موسی خواست زر سرخ را به‌دست گیرد ، ولی گبرئیل فرود آمد و دست اورا به میان آتش‌ها برد و موسی پاره‌ای از آن را برداشت و دردهان نهاد . ( مأخذ فوق ، ۱ : ۳۱ ) .

یك روایت جالب توجه دربارهٔ گبرئیل چنین می‌گوید : « هنگامی که سلیمان با دخترفرعون ازدواج کرد ، گبرئیل فرود آمد و یك نی در دریا فرو کرد و گرد آن نی یك توده گل و لجن جمع شد و برروی آن توده ، شهر بزرگ روم ساخته شد » ، ( سنهدرین ، ۲۱ ب ) . چنین به‌نظر می‌رسد که مقصود از این روایت این است که به‌واسطهٔ اشتباه سلیمان و نافرمانی او ازدستور تورات که ازدواج با زنان غیریهودی را منع کرده است ، امپراطوری تازه‌ای به‌وجود آمد که بعدها مأموریت یافت تا دولت اسرائیل را منقرض سازد .

گبرئیل همان فرشته‌ای است که حزقیال‌نبی دربارهٔ او روایت کرده است ( حزقیال ، ۹ : ۳ ) که با دوات‌کاتبان مجهز بود و برپیشانی آن عده ساکنان اورشلیم که می‌بایستی از نابودی نجات یابند ، یك نشانه گـذاشت . ( شبات ، ۵۵ الف ) اوحننیا ومیشائل وعزریا را از سوخته شدن در آتش رهائی‌داد. ( پساحیم ، ۱۱۸ الف ـ ب ) . او کمك کرد تا نجات‌ملت اسرائیل از قتل عام زمـان سلطنت احشوروش ( خشایارشا ) شاهنشاه ایران میسر گردد ، بدین طریق که مانع از آن شدکه وشتی ملکهٔ احشوروش از فرمان همسرش اطاعت کند و در مجلس ضیافت مردانه‌حضور یابد ( مگیلا ، ۱۲ ب ) ، و در نتیجه باعث شد که استر بجای وشتی ملکهٔ ایران‌شود . هم او بود که گزارش خدمتی راکه مردخای در کشف توطئه‌ای علیه جان خشایارشا انجام داده بود بار دیگر در دفتر تـاریخ‌سلطنتی نوشت ، زیرا این گزارش که قبلا در این دفتر ثبت شده بود به‌وسیلهٔ شیمشای . Shimshay . یکی‌از طرفداران و همدستان هامان دشمن یهودیان محو گردیده بود . ( مأخذ فوق ، ۱۶ الف ) .

دربارهٔ دو فرشتهٔ اعظم دیگر ، مطالب قلیلی گفته شده است . رفائل ، همان‌گونه که از نامش بر می‌آید ( درعبری « روفه » بمعنی‌پزشك است ) مأمور شفای بیماران است . او همراه میخائل و گبرئیل به‌دیدن ابراهیم رفت ، و وی را از ناراحتی و کسالتی که پس از ختنه شدن به‌او دست داده بود شفا داد . ( باوا مصیعا ، ۸۶ ب ) . اوریئل که درعبری به‌معنی «نور خدا» است ، واسطه‌است‌که‌از طریق‌آن معرفت الهی به‌آدمیان میرسد . « چرا نامش اوریئل خوانده‌شده است ؟ به‌خاطر تورات ، نوئیم ( کتابهای پیامبران ) و کتوبیم ( کتابهایی‌که‌به‌قدرت روح‌القدس نوشته شده‌اند ) (۱) که بدان وسیله ذات قدوس متبارك گناهان اشخاص را عفو می‌کند و به‌اسرائیل روشنایی می‌بخشد » ( بمیدبار ربا ، ۲:۱۰ ) .

برهریك از عناصر وعوامل طبیعت ، فرشته‌ای به‌عنوان سرور و فرمانروا گمارده شده است . گبرئیل گماشته برآتش‌است ( پساحیم، ۱۱۸ الف) «یورقمی» برتگرگ ( مأخذ فوق) ، «ریدیا» برباران ( تعنیت ، ۲۵ ب ) ، « رهب » بردریا ( باوابترا ، ۷۴ ب ) ، « لیلا » برشب ( سنهدرین ، ۹۶ الف ) و نیز برآبستنی ( نیدا ، ۱٦ ب ) . « دوما » فرشتهٔ مرگ است . ( براخوت ، ۱۸ ب ) . به‌فرمانروایان و گماشتگان دیگری نیز اشاره شده است بدون آنکه نام ایشان‌ذکر شود . فی‌المثل فرمانروای دنیا ( یواموت ، ۱٦ ب ) ، و فرشتهٔ موکل برجهنم . ( عراخین — ۱۵ ب ).

« فرمانروای دنیا » را نویسندگان بعدی بافرشته‌ای‌که متاترون . Metatron. نام دارد یکی دانسته‌اند . او همان ملکی است‌که در بیابان پیشاپیش فرزندان اسرائیل می‌رفت . ( سفر خروج ، ۲۳: ۲۰ ) . برای وی احترام زیادی قائل هستند ، و از این‌رو تأکید خاصی شده است‌که نباید به‌حضور او دعا ونماز خواند .

« یکی‌از صادوقیان (۲) به‌راو ، ایدیت گفت : در تورات نوشته شده است : « و به‌موسی گفت : نزد خداوند بالا بیا » ( سفر خروج ، ۲۴ : ۱ ) . اگردستور دهنده خداوندمی‌بود، می‌بایستی‌بگوید: «نزد من‌بالابیا»! راو ایدیت در پاسخ گفت : این دستوردهنده‌متاترون ، بودکه نام او با نام‌صاحبش (خداوند) یکی است . زیرا که نوشته شده است : « چونکه نام‌من در اوست » ( سفر خروج ، ۲۳ : ۲۱ ) . صادوقی گفت : در این صورت ، ما باید متاترون را پرستش کنیم ! راو ایدیت گفت : نه . زیرا نوشته شده است : « به‌او تمرد نکن » ، و این جمله را می‌توان چنین‌چنین تعبیر کرد : مرا با او عوض مکن . (۳). صادوقی گفت : اگر چنین است ، پس چرا در همان آیه نوشته‌شده است : « زیرا اوتقصیر شما را نخواهد بخشید ؟» راو ایدیت درجواب گفت : مطمئن باش که ما او راحتی به‌عنوان یك رسول و پیشرو نیز نپذیرفتیم ، زیرا که مکتوب است : « ( موسی ) به‌حضوراو (خداوند)عرض‌کرد : اگر حضور تو همراه ما نیاید ، ما را از اینجا مبر » ( سفر خروج ، ۳۳:۱۵ ) ( سنهدرین ، ۳۸ب ) .

به‌نظریه کفرآمیز یکی دانستن متاترون ، باخدا در جای دیگر نیز اشاره شده است . دربارهٔ الیشاع احر ( مرتد ) روایت شده است‌که‌وقتی به‌بهشت‌صعود کرد ، « متاترون را دیدکه به‌او اجازه داده شده است هنگامی‌که وصف خوبیها و اعمال نیك ملت‌اسرائیل را ثبت می‌کنند ، نشسته باشد . الیشاع احر

---

۱ — نام قسمت های سه‌گانهٔ کتاب مقدس .

۲ — از پیروان صادوق که به تورات منقول عقیده نداشت.

۳ — در زبان عبری افعال « تمرد کردن » و « عوض کردن »دارای یك ریشه هستند . دانشمندان یهود اغلب برای تفسیر یك مطلب و استنتاج از آن از معانی مختلف ریشهٔ یك کلمه استفاده‌می‌کنند .

با خود گفت : به‌ما تعلیم داده بودندکه در آسمان ، نشستن و مجادله و قفا (۱) وخستگی یافت نمی‌شود . پس آیا ، استغفرالله دو حکومت وجود دارد ؟ » ( حگیگا ، ۱۵ الف ) .

فرشتگان ملاء اعلی و بارگاه الهی را تشکیل می‌دهند ، و ما بین ایشان گاه مجادلاتی رخ می‌دهد که صلح را در زمین مختل می‌سازد . از این‌رو ، یکی از دانشمندان یهود این‌درخواست را به‌نمازهای‌روزانه خود می‌افزود : « ای خداوند خدای ما ، رضایت و ارادهٔ تو براین تعلق گیردکه صلح و صفا را در میان ملازمان بارگاه خود در آسمان ، و در بین ملازمان بارگاهت در زمین ( دانشمندان ) برقرار سازی » ( براخوت ، ۱٦ ب ) .

فرشتگان بارگاه آسمانی را تشکیل می‌دهند، و خداوند بدون مشورت با ایشان‌کاری را در جهان انجام نمی‌دهد . لکن اخذ تصمیم نهایی فقط با خود اوست ( یروشلمی سنهدرین ، ۲ الف ) . از این‌رو خداوند با فرشتگان دربارهٔ آفرینش انسان مشورت کرد وخرده‌گیریهای‌ایشان‌را نپذیرفت . ( برشیت‌ربا ، فصل ۸ ، بندهای ٥-٤ ) .

گروه فرشتگان به‌صورت یك واحد متشکل ، نیرویی را می‌سازندکه برای‌بسط عدالت و نیکوکاری در جهان به‌کار می‌رود ، اگرچه همان‌طورکه بعداً خواهیم دید فرشتگان شریری نیز در میان ایشان یافت می‌شوند . این گفته‌ها قابل توجه است : « هنگامی‌که‌فرزندان اسرائیل گفتند « هرآنچه را که خداوند فرموده است خواهیم کرد » و سپس گفتند « گوش‌خواهیم گرفت » ، (۲) ( سفر خروج ، ۲٤ : ۷ ) ، شصت بیور ( ششصد هزار ) از فرشتگان خدمتگزار آمدند ، و هرکدام از آنها دو تاج بر سر هریك از افراد ملت اسرائیل نهاد ، یکی برای « خواهیم کرد »،و دیگری برای « گوش خواهیم گرفت.» و هنگامی که ملت اسرائیل با پرستش گوسالهٔ زرین گناهکارشدند ، یکصد و بیست بیور ، از فرشتگان خرابکار آمدند و آن تاجها را از سر آنها برداشتند » ( شبات ، ۸۸ الف ) .

« در شب شنبه دو فرشتهٔ خدمتگزار همراه‌هریك از افراد ملت اسرائیل از کنیسه به‌خانه او می‌روند ، یکی نیك و دیگری بد . وقتی‌که داخل‌خانه‌می‌شوند و می‌بینندکه چراغ شنبه روشن و میز چیده و بستر گسترده و مرتب است ، فرشتهٔ نیك می‌گوید : خدا کند که شنبهٔ دیگر نیز همین‌طور باشد ، و فرشتهٔ بد ، علی‌رغم خود ، می‌گوید : آمین . اما اگر خانه آن‌طورکه باید برای احترام شنبه‌مرتب وآماده نباشد، فرشتهٔ بد می‌گوید : خدا کند که شنبهٔ دیگر نیز این‌چنین باشد ، و فرشتهٔ نیك علی‌رغم خود ، می‌گوید : آمین » ( شبات ، ۱۱۹ ب ) . در اینجا مقصود ازفرشته ، پرتو لطف و رحمت الهی است‌که انسان را تشویق می‌کند تا در انجام وظائف دینی خود با وفا و کوشا باشد . در جای دیگر گفته شده است‌که دو فرشتهٔ خدمتگزار پیوسته همراه انسان هستند تادربارهٔ رفتار روزانهٔ او در محکمهٔ عدل الهی گواهی دهند ( حگیگا ، ۱٦ الف ) . این سخن مبین و مؤیداین حقیقت‌است که‌هرکاری‌که انسان‌ولودرخفا وپنهانی انجام دهد ، در دفتر اعمال زندگی او ثبت‌می‌شود ،و همین ثبت هنگام محاکمه او در دادگاه الهی مورد

---

۱ ـ گفته شده است که فرشتگان دارای قفا نیستند بلکه‌چهار صورت دارند تا بدین وسیله بتوانند همواره متوجه خدا باشند. ( حزقیال ، ۱ : ٦ ) . وقتی الیشاع احر دید که متاترون نشسته است،در صورتی که تمام فرشتگان باید در خضور خدا بایستند ، از این‌رو چنین استنتاج کرد که متاترون نیز باید یك وجود خدایی باشد.

۲ ـ فعل شاموع . Shamoa . دارای دو معنی است : گوش‌گرفتن و اطاعت کردن . در تفسیر فوق دانشمندان یهود معنی اولی را برای این فعل به‌کار برده‌اند تا نشان دهند که فرزندان اسرائیل‌آنچنان علاقه باطاعت از فرامین الهی دارند که حتی قبل از شنیدن و پی بردن به مقصود این اوامر ، آنها را انجام می‌دهند.

استفاده قرار می گیرد .

داستان فرشتگان مطرود که از آسمان به زمین افتاده باشند ، نظیر آنچه که در نوشته های مکاشفه‌ای مسیحیان آمده است ، در تلمود و یا در میدراش یافت نمی‌شود . در ادبیات دوران علمای یهود ، فرشتگان آسیب رسان چیزی جز وسیله‌ای برای بیان خشم الهی نیستند ، و هنگامی که خداوند می‌خواهد آدمیان را برای بدکاریها و شرارتهایشان کیفر دهد ، وظیفهٔ این‌دسته از فرشتگان اجرای حکم مجازات است . این موضوع در چندین مورد به وضوح ذکر شده است .فی‌المثل : « مقصود چیست که گفته شده است خداوند پر حوصله و دیرخشم است ؟ مقصود آن است کـه« او » خشم و غضب را از خود به‌دور می‌دارد . تمثیل، پادشاهی دو لشکر از سربازان بیرحم داشت . پادشاه با خود گفت : چنانچه این سربازان با من در شهرمنزل کنند ، اگر مردم شهر مرا به خشم آورند ، سربازان من با آنها به مبارزه برخاسته و با ایشان بیرحمانه رفتار خواهند کرد . از این رو سربازان را به راه دوری می‌فرستم ، تا اگر مردم شهر مرا به قهر آورند ، به زودی نتوانم سربازان را فرمان دهم و اگر از پی آنها بفرستم تا مراجعت کنند فرصتی باشد که مردم شهر از من دلجویی نموده و خشم مرا فرو نشانده بـاشند .همین گونه ذات قدوس متبارك چنین فرمود : «اف». Aph. ( خشم ) و « حما » .Hemah. ( قهر ) ، این‌دوفرشتگان مأمور انهدام هستند . اینك من ایشان را به راه دوری می‌فرستم . اگر بنی اسرائیل با اعـمال‌بد خود مرا به خشم آورند ، تا من ازپی فرشتگان مذکور بفرستم و آنها را بازخوانم ، فرزندان اسرائیل توبه خواهند کرد و من توبهٔ ایشان را خواهم پذیرفت و از مجازات ایشا ن‌صرف نظر خواهم کرد » (یروشلمی‌تعنیت ، ۳ ب ) . « هنگامی که ذات قدوس متبارك به موسی فرمود : « برخیز و از اینجا زود پائین‌رو »( سفر تثنیه ، ۹ : ۱۲ ) ، پنج فرشتهٔ آسیب رسان آن سخن را شنیدند و قصد کردند به موسی آزار برسانند. این فرشتگان عبارت بودند از اف ، حـما ، قصف ( غضب ) ، مشحیت ( تباه‌کنند ) ، و مخله .Mekhalleh( فنا کننده ) » ( دواریم ربا ، ۳ : ۱۲ ) .

« سمائل فرشتهٔ خرابکار ، سر دستهٔ همـه‌ساطانها ( شیطان ها ) است » ( دواریم ربا ، ۱۱ : ۱۰ ). باین صورت سپاه فرشتگان خرابکار و فرماندهٔ ایشان‌وصف شده است . « ساطـان » ( شیطان ) تـجسم خرابکاری است . نکته جالب اینجا است : « ساطان ،یتصرهاراع ( غریزهٔ شهوات نفسانی و بدی ) و ملك‌ـ الموت هرسه یکی هستند » . ( باوابترا ، ۱٦ الف )این عبارت به این حقیقت اشاره می‌کند که میل انسان به فساد و شرارت ، بیشتر از نیرویی که در اندرون‌اوست سرچشمه می گیرد تا از یك محرك خارجی . و نیز این را توضیح می‌دهد که چرا خداوند به شیطان‌اجازه آزادی عمل می‌دهد و او را نابود نمی‌سازد . علت این امر بنا بر آنچه بعدا شرح داده خواهد شد این‌است که یتصر هاراع ، یکی از ارکان اصلی طبیعت انسانی است ، که بدون آن ، نسل آدمی معدوم خواهدشد .

شخص باید پیوسته بیدار و هوشیار باشد تا گرفتار دام شیطان نشود . یکی از دانشمندان یهود مقرر داشته است که میهمان هنگام قرائت دعای برکت بعداز غذا ، چنین دعای خیری را به سود میزبان‌خود بخواند . « خدا کند او در بهره‌برداری از مایملك‌خود کامیاب شود ، و شیطان بر کارهای او واعمال ما تسلط نیابد ، و هیچ اندیشهٔ خطا و تجاوز و یا گناهی به مخیلهٔ او و به مخیلهٔ ما ، از اکنون تا به ابد ، راه نیابد » ( براخوت ، ٤٦ الف ).

چنین توصیه شده است : « انسان هرگزنباید دهان خودرا برای شیطان باز کند » ( براخوت ، ۱۹

الف) . یعنی آدمی نباید سخنی ناخوش آیند بگوید و خویشتن یا دیگران را نفرین کند ، چون ممکن است آن نفرین گریبانگیر خود او شود ودر این موردروایتی عجیب دربارهٔ شخصی بنام پلیمو . Pelimo داریم . « پلیمو را عادت بر آن بود که هرروز بگوید: « تیری به چشم شیطان فرو رود » (۱) . یك بار در آدینه روز کیپور (کفاره) شیطان به شکل گدائی بر او ظاهر شد و به‌درخانهٔ اوآمد . پلیمو ، قرص نانی بدو داد . شیطان گفت : در چنین روزی که همهٔ‌مردم‌درون خانه‌ها هستند ، آیا باید من بیرون منزل باشم ؟ پلیمو ، اورا به درون خانه آورد و قرص نانی پیش‌او گذاشت . شیطان گفت . در چنین روزی که همهٔ مردم گرد هم می‌نشینند ( تا خودرا برای روزه گرفتن آماده کنند ) ، آیا من باید تنها در گوشه‌ای بنشینم ؟ اورا به جمع خانواده راه دادند . هنگامی که کنار آنها نشسته بود دیدند که بدنش پرازدملها وزخمهاست و حرکات نفرت‌انگیزی از او سر می‌زند . پلیمو به او گفت : درست بنشین و با ادب باش . شیطان به اهل خانه گفت . برای من یك جام شراب بریزید . جامی از شراب به وی دادند . سرفه‌ای کرد و خلط سینهٔ خود را درجام‌شراب‌انداخت. به‌اونهیبی‌زدندوسرزنشش‌کردند. بیدرنگ‌برزمین افتاد وچنین وانمود کردکه‌مرده است،دراین‌هنگام‌کسی‌ازکوچه‌بانگ برداشت‌که:پلیمویکنفر را کشته است ، پلیمو قاتل است . پلیمو گریخت و خودرا در مستراحی پنهان کرد . شیطان اورا تعقیب‌کرد و خودرا در برابر او برزمین افکند و هنگامی که دید پلیمو به‌شدت ناراحت است ، هویت خودرا بروی آشکار ساخت واز او پرسید : چرا عادت‌کرده‌ای که چنین بگوئی «تیری به چشم شیطان فرو رود » ؟پلیمو گفت : پس چه بگویم . شیطان گفت : چنین بگو : خدای رحمن بر شیطان نهیب زند ( که از ما دور گردد ) » ( قیدوشین ، ۸۱ الف ـ ب ) .

از آنجا که شیطان در آن واحد فقط در یك‌جا می‌تواند حضور یابد ، لذا او باید مأموران بسیاری داشته باشد که دستورات اورا اجرا کنند . همان‌طور که قبلا اشاره شد ، فرشتگان نیك همراه عادلان و نیکوکاران ، و فرشتگان آسیب رسان همراه شریران وبدکاران هستند . ازاین رو چنین اندرزی داده شده است : « اگر قصد مسافرت داشتی و شخص‌نیکوکاری نیز به همین قصد بود ، سعی‌کن با او همسفر شوی ، گرچه مستلزم آن باشد که سه‌روز زودتر یا سه روزدیرتر به عزم آن سفر عزیمت‌کنی . زیرا که فرشتگان خدمتگزار چنین شخصی را همراهی می‌کنند . چنانکه گفته شده است : « زیرا که (خداوند) فرشتگان خود را دربارهٔ تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه هایت‌ترا حفظ نمایند » ( مزامیر داود ، ۹۱ : ۱۱ ) . لکن اگر شخص بدکاری را دیدی که عازم سفر است وتو نیز ناگزیر همراه او بودی مسافرت خودرا تا سه‌روز جلو و یا تا سه روز به تعویق انداز تا آنکه باآن شخص بدکار همسفر نشوی . زیرا که فرشتگان زیر دست شیطان همراه بدکاران هستند . چنانکه گفته شده است : « مردی شریر و بدکار را براو بگمار و شیطان به سمت راست او بایستد » ( مزامیر داود ،۱۰۹ : ۶ ) (توسیفتا شبات ،۱۷ : ۲ ) .

شیطان سه عمل انجام می‌دهد : آدمیان رامی‌فریبد و گمراه می‌کند ، در حضور خداوند انسان را متهم می‌سازد و علیه او اعلام جرم می‌کند و سپس اجراگر حکم مرگ او است . ( باوابترا ، ۱۶ الف ) . او فریب دهنده و گمراه کنندهٔ بی‌نظیری است ، و شیوه‌های عمل او در رفتاری که با ابراهیم اولین‌سرور ملت اسرائیل کرد ، به‌خوبی تشریح شده است . درکتاب مقدس آمده است که : « روزی که اسحق را از شیر باز داشتند ، ابراهیم ضیافتی عظیم‌کرد » ( سفرپیدایش ، ۸:۲۱ ) . دربارهٔ این آیه ، تلمود چنین

---

۱ ـ یعنی آنکه من به او اهمیتی نمی‌دهم و از وی باکی ندارم.

می‌گوید : « شیطان به حضور ذات اقدس متبارك عرض کرد : ای پروردگارعالم تو به‌این مردسالخورده در صد سالگی فرزندی عطا فرمودی . لکن او دراین ضیافت با شکوه حتی به فکر این نبود که یك فاخته یا یك جوجه کبوتر به درگاه تو قربانی کند . خداوند به‌او چنین پاسخ داد : مگر او همهٔ این‌کارها را برای فرزندش نکرده است ؟ اگر من بگویم که او را برای من قربانی کن ، بیدرنگ اطاعت خواهد کرد » ( سنهدرین ، ۸۹ ب ) .

شیطان که خود سبب این آزمایش شد ،کوشش فراوان به‌عمل آورد تا ابراهیم در آن شکست بخورد . « سمائل به نزد ابراهیم آمد و به وی گفت: ای پیرمرد ، آیا تو مشاعر خودرا از دست داده‌ای ؟ آیا واقعاً می‌خواهی فرزندی را که خداوند در سن‌صدسالگی بتو عطا فرموده است ذبح کنی و بکشی ؟ ابراهیم گفت : البته‌که این کار را خواهم‌کرد. سمائل پرسید : اگر خداوند تورا مورد آزمایش های دشوارتری قرار دهد ، آیا خواهی توانست از آن‌پیروز بیرون آیی ؟ ابراهیم گفت : اگر آزمایشی دشوارتر از این هم از من بشود ، باکی نخواهم‌داشت‌و پیروز خواهم شد . سمائل گفت : فردا خداوند به‌تو خواهد گفت : ای قاتل خونریز ! تو مرتکب قتل‌فرزند خود شده‌ای و گناه خون او به‌گردن تواست ! ابراهیم گفت : با وجود این ، من فرمان خدا را اطاعت خواهم‌کرد . وقتی سمائل دید که نتوانست ابراهیم را ازراه بدر برد ، به نزد اسحق آمد و گفت : وای برمادر تو ،پدرت می‌خواهد تورا ذبح کند و بکشد . اسحق جواب داد : اهمیتی ندارد ، من مطیع پدر هستم . سمائل گفت : پس تمام آن جامه‌های زیبایی‌که‌مادرت برای تو دوخته است ، به‌برادرت به میراث خواهدرسید . آیا به‌این موضوع نیز اهمیتی نمی‌دهی ؟ اگرچه وسوسه شیطان در اسحق اثری نبخشید ، امابخشی از آن خاطر اورا مشوش و آشفته کرد . این است که نوشته شده است : « واسحق پدر خودابراهیم را خطاب کرده گفت : ای پدرم » . ( سفر پیدایش ، ۲۲ : ۷ ) . دراین آیه ، کلمهٔ پدر دوبارآمده است ، واین نشانهٔ آن‌است که اسحق خواست پدر را نرم کند و به‌رحم آورد ( و خون او را نریزد) ( برشیت ربا ، ۵۶ : ۵) .

شیطان باعث شدکه فرزندان اسرائیل‌گوسالهٔ‌زرین را در بیابان بسازند . در تورات نوشته شده است : « افراد قوم دیدند که موسی در فرود آمدن‌از کوه تاخیر ( بعبری : بوشش ) نمود » ( سفر خروج ، ۳۲ : ۱ ) . تلمود در این‌باره چنین تفسیر می‌کند : « این کلمه را : بوشش ، Boshesh . نخوان بلکه آن‌را: با او شش . Baü Shesh .بخوان، یعنی ششمین ( ساعت )فرا رسید . هنگامی که موسی به‌بالا رفته بود ، به‌قوم اسرائیل گفته بود : در پایان‌چهلمین روز ودر آغاز ساعت شش من باز خواهم گشت . در پایان چهلمین روز شیطان آمد و دنیا راآشفته کرد و به ملت اسرائیل گفت : سرور شما موسی کجاست ؟ ایشان در پاسخ گفتند : او به‌آسمان‌صعود کرده است . شیطان بدیشان گفت ، ساعت شش سپری شده است ( و موسی هنوز نیامده است‌ودیگر هم نخواهد آمد . ) . آنان اعتنایی نکردند . شیطان سپس گفت : او مرده است . بازهم توجهی‌نکردند . آنگاه شیطان کاری کرد که ایشان شبیه موسی را خفته در تابوتی ببینند . آن‌وقت بود که‌آنها به هارون گفتند : « زیرا این موسی ، مردی که مارا از زمین مصر بیرون آورد ، نمی‌دانیم چه‌برسرش آمده‌است » ( شبات ، ۸۹ الف ) .

علاوه برفتنه انگیزی برروی زمین ، شیطان‌متهم کنندهٔ آدمیان در پیشگاه الهی است . از این‌رو گفته شده است : « شیطان فقط در مواقع خطراعلام جرم می‌کند » ( یروشلمی شبات ، ۵ ب ) . « درموقع

تولد کودک ، ملك‌الموت ( که همان شیطان است ) دربارهٔ زائو اعلام جرم میکند ( و خطاهای گذشتهٔ اورا به یاد می‌آورد ) . در سه مرحلهٔ خطر ، شیطان از موقعیت استفاده می‌کند، ودربارهٔ انسان اعلام جرم می‌نماید . یکی هنگامی که شخص در خانهٔ خرابه‌ای ایستاده است که هرآن ممکن است فرو ریزد ، یکی هنگامی که او تنها به راهی میرود ، ودیگر وقتی‌که انسان بر روی دریا سفر می‌کند » ( قوهلت ربا ، ۳ : ۳ ) .

روایت شده است که : « هنگام خروج فرزندان اسرائیل از مصر ، سمائل به‌پاخاست تا در بارهٔ ایشان اعلام جرم کند . او در پیشگاه ذات‌قدوس متبارك چنین گفت : ای پروردگار عالم افراد این ملت تاکنون بت‌پرستی می‌کردند ، و تو خواهی‌دریا را برای‌آنان بشکافی؟» ( شموت ربا ، ۷:۲۱ ).

در طی ده‌روز توبه که بین اول سال‌نو (روش‌هشانا ) وروز کفاره ( کیپور ) واقع است ، ودراین ایام فرزندان اسرائیل برای گناهان خود طلب عفـو می‌کنند ، شیطان بیش از هروقت دیگر کوشش و فعالیت‌دارد ، ولی‌رحمت‌الهی‌مانع ازآن‌است‌که او به‌مقصود خود نائل شود. « نواختن شوفار (شاخ قوچ) در روز روش هشانا ، شیطان را آشفته و پریشانحال می‌کند » ( روش هشانا ، ۱۶ ب ) .

« در روز کیپور شیطان اجازهٔ آن را ندارد که علیه فرزندان اسرائیل شیطنت و بدگوئی کند . شمارهٔ حروف نام او ( به‌عبری : هسطن ) به‌حساب ابجد ۳٦٤ میشود (۱) . یعنی آنکه شیطان در ۳٦٤ روز از سال اجازهٔ بدگویی کردن و اعلام جرم دارد ،ولی در روز کیپور اجازهٔ چنین کاری به وی داده نمی‌شود » ( یوما ، ۲۰ الف ) .

بالاخره او وسیلهٔ مرگ و نابودی آدمیان است ، و به همین جهت است که اورا ملك‌الموت یا فرشتهٔ مرگ نیز می‌نامند . دراین زمینه دربارهٔ اوزیادسخن رفته است . « هنگامی که قورح ( قارون ) علیه موسی علم طغیان برافراشت ، ملك‌الموت خواست برضد ملت‌اسرائیل اقدام‌کند وبه‌ایشان آسیب برساند. و اگر چنین اقدامی را به عمل آورده بود ، تمامی‌آنها را نابود می‌کرد » ( بمیدبار ربا ، ۵ : ۷ ) . ولی فعالیت موسی مانع آن شد که وی دراین امر موفق گردد .

یکی از اندرزهائی که ربی یهودا هناسی به‌فرزندان خود می‌داد این بود : هنگامی که یك گاونر از علفزار خارج می‌شود ، در مقابل او نایستید ، زیراکه شیطان در بین شاخهای او می‌رقصد » (پساحیم ، ۱۱۲ ب ) . مقصود او این بود که در چنین موقعی گاو نر بیش از همه وقت مست و مغرور و درصددشاخ زدن و کشتن انسان است .

بهترین وسیله برای دفع وسوسه‌های شیطانی و مصون ماندن از آزار فرشتهٔ‌مرگ، آموختن تورات و انجام دادن فرامین آن است . این نحوهٔ فکر باعث چنین گفتاری شده است : « هنگامی که ملت اسرائیل در پای کوه سینا ایستادند وگفتند : «هر آنچه راکه خداوند فرموده است خواهیم کرد و گوش‌خواهیم گرفت » ( سفر خروج ، ۲٤ : ۷ ) ، ذات قدوس متبارك به فرشتهٔ مرگ خطاب کرد و فرمود : اگر چه من تورا حکمران وفرمانروا برآدمیان قرار داده‌ام ، معذالك‌ترا با این قوم کاری نخواهد بود ، زیرا که ایشان فرزندان من هستند » (ویقرا ربا ، ۱۸ : ۳ ) .

عـلی رغم این حقیقت که ، اعتقاد به‌قدرت‌فرشتگان عمیقاً درمیان یهودیان دوران تلمود ریشه

---

۱ ــ در زبان عبری ، ارزش هر دو حرف سین و شین بحساب‌ابجد ۳۰۰ است ، مانند شین در عربی.

دوانیده بود ، معهذا شواهـدی در دست است کـه کوشش هایی برای تضعیف اعتقاد مردم به نیروی فرشتگان و کم کردن اهمیت آنها به عمل آمده است. بویژه دربـارهٔ این مطلب تـأکید شده است که آدمی چون خدا ترس باشد ، از فرشتگان والا تر است .روی همین اصل گفته‌اند : « آدم ابوالبشر هنگامی که درباغ عدن به سر می‌برد ( و هنوز مرتکب گناه نشده بود ) ، برمتکا تکیه می‌دادو فرشتگان خدمتگزار برای او گوشت کباب می‌کردند وشراب صافی می‌ساختند» ( سنهدرین ، ۵۹ ب ) . در جای دیگر گفته شده است: «عادلان ونیکوکاران ازفرشتگان خدمتگزار برترند» ( سنهدرین ، ۹۳ الف ) . و نیز : « هرآنکس که از جادوگری احتراز جوید ، اورا درآسمان جای خواهندداد ، مکانی که حتی فرشتگان خدمتگزار نمی‌توانند داخل آن شوند » ( نداریم ، ۳۲ الف ) . واین تعلیم دراین گفتار به عالیترین وجه آمده است : «درآینده، ذات قدوس متبارك منزلگاه عادلان و نیکوکاران رادر ملکوت آسمان ، درونی‌تر از منزلگاه فرشتگان خدمتگزار قرارخواهدداد » (یروشلمی‌شبات، ۸دال )،در نتیجه نیکوکاران به اورنگ جلال الهی نزدیکتر خواهند بود تا فرشتگان .

## ۴ - اسرائیل وسایرملل جهان

پس از آنکه « علیونیم » .Elyonim یعنی موجودات آسمانی را مورد بررسی قراردادیم ، اکنون به « تحتونیم » .Tahtonim . یا مخلـوقات زمینی می‌پردازیم . با توجه به مندرجات باب دهم از سفر پیدایش ، علمای یهود اظهار داشته‌اند که در آغاز ،مردم‌روی زمین‌تشکیل هفتاد ملت‌را می‌دادند، و زبان های معمول ایشان نیز به‌همین عدد بود .

تعجبی ندارد اگر ببینیم در آثار و نوشته‌هائی که دانشمندان یهود برای یهودیان باقی گذاشته‌اند اهمیتی استثنایی برای ملت اسرائیل قائل شده‌وسکنهٔ زمین را به‌دوقسمت تقسیم کرده‌باشند: اسرائیل‌وسایرملل. آنان به این اصل اساسی معتقد بودند که اسرائیل قـوم برگزیدهٔ الهی است . البته این‌عقیدهٔ کتاب مقدس‌است، که در ادبیات و تفسیر های دانشمندان یهود به‌حداعلی گسترش یـافتـه است . تلمـود مکـرر این مطلـب را گوشزد می‌کند که بین خدا و یهود رابطه‌ای‌صمیمی و ناگسستنی وجود دارد .

به‌عنوان نمونه ، ازاین طرز فکر ، می‌توان گفتاری را نقل کرد : « ذات قدوس متبارك به ملت اسرائیل چنین فرمود : من خدای همهٔ عالم هستم، لکن نامم را فقط برشما نهاده‌ام . مرا خدای بت‌پرستان نمی‌خوانند ، بلکه به عنوان خدای اسرائیل شناختـه شده‌ام » ( شموت ربا ، ۲۹ : ۳ ) . « ذات قـدوس متبارك اسم اعظم خود را بر اسرائیل نهاده است. مانند پادشاهی که کلیدی برای صندوقچه‌ای داشت . او گفت : اگر من از این کلید مواظبت نکنم مفقـودخواهد شد . پس زنجیری برای آن می‌سازم ، تااگر کلید گم شود ، زنجیر آن را نشان دهد . همین‌گونه ،ذات قدوس متبارك چنین فرمود: اگر من‌ملت اسرائیل را به حال خود بگذارم ، در میان سایر ملل جهان‌محو خواهند شد . پس اینك من نام اعظم خودرا بر آنها می‌نهم تا آنکه ایشان زنده باقی بمانند » ( یروشلمی تعنیت ، ۳ دال ) .

گفتار فوق علت این را که چرا این عقیده‌مقام‌شامخی در تعالیم دانشمندان یهود احراز کرده است ، بیان می‌کند . این عقیده هنگامی قوت گرفت که ملت اسرائیل بحران دهشتناکی را طی می‌کرد . معبد بیت همیقداش ویران شـده‌بود و دولت یهود منقـرض گردیده ، و ملت اسرائیل در ممالك بیگانه پراکنده

ماندند و بسیاری از آنان می‌بایستی در غم و اندوهی که در آن فرو رفته بودند چنین تصور کرده باشند که خدا ایشان را ترك گفته و به دور افکنده است. ازاین رو، درمدارس ودرکنیسه‌ها، این پیام آرامش‌بخش را به مردم ابلاغ می‌کردند که اسرائیل هنوز ملت برگزیدهٔ ومحبوب خدا است، و حمایت او از ایشان سلب نشده است.

نمونه‌ای ازاین پیام جرات بخش را نقل می‌کنیم: «بنگر که افراد ملت اسرائیل تا چه حد نزد ذات قدوس متبارك عزیز هستند. زیرا به هرجاکه ایشان به غربت می‌رفتند، شخینا، همراه آنان بود. ایشان به مصر به غربت رفتند، شخینا همراهشان بود. چنانکه گفته شده است: «آیا من خود را برخاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصردر خانهٔ فرعون بودند ظاهر نساختم؟» (۱) کتاب اول شموئل، ۲: ۲۷). ایشان به بابل به‌غربت رفتند، شخینا همراهشان بود. چنانکه گفته شده است: «به‌خاطر شما من (جلال‌خود را) به‌بابل فرستادم» (اشعیاء، ۴۳: ۱۴). درآینده نیز که ایشان از غربت و اسارت نجات خواهند یافت، شخینا همراهشان خواهد بود. چنانکه گفته شده‌است: «خداوند خدایت با اسیران تو باز خواهد گشت» (سفر تثنیه، ۳۰: ۳). گفته نشده است که «اسیران تورا باز خواهد گردانید»، بلکه «با اسیران تو باز خواهد گشت». این آیه‌به ما می‌آموزد که ذات قدوس متبارك همراه ایشان از غربت واسارت باز خواهد گشت (مگیلا، ۲۹ الف).

همین تمایل را می‌توان در تفسیری که دربارهٔ آیه ذیل شده است یافت. بنی اسرائیل در سرودی که پس‌از گذشتن به سلامت از دریای سرخ به‌درگاه خداسرودند، چنین گفتند: «خداوند قوت من و تسبیح من است» (سفر خروج، ۱۵: ۲). ایشان می‌خواستند بگویند ــ و یهودیان دورانهای بعدی نیز این درس را به‌خوبی به خاطر داشتند ــ که: «خداوند کمك‌کننده و تکیه‌گاه تمام اهل عالم است، و برای ما از همه بیشتر. همهٔ ملتهای جهان حمد و ثنای ذات قدوس متبارك را می‌گویند، ولی حمد و ثنای ما به درگاه او مقبول تر و خوشتر است تا حمد وثنای ایشان. بنی‌اسرائیل می‌گویند: «بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خدای یکتاست» (سفر تثنیه، ۶: ٤)، وروح‌القدس به بانگ بلند می‌گوید: «کیست مانند قوم تو اسرائیل، ملت یکتا در زمین؟» (کتاب‌اول تواریخ ایام، ۱۷: ۲۱). بنی اسرائیل می‌گویند: «کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان» (سفرخروج، ۱۵: ۱۱)، و روح‌القدس به بانگ بلند می‌گوید: «خوشا به حال تو ای اسرائیل، کیست‌مانند تو؟» (سفر تثنیه، ۳۳: ۲۹). بنی‌اسرائیل می‌گویند: «(کیست) مثل خداوند خدای ما، در هروقت‌که بحضور او دعا می‌کنیم» (سفر تثنیه، ٤:۷)، وروح‌القدس به بانگ بلند می‌گوید: «زیرا کدام قوم بزرگ است که (مانند ما) خدائی این چنین نزدیك بخود داشته باشد» (آیهٔ فوق). بنی اسرائیل می‌گویند: «زیرا که فخر قوت ایشان تو هستی» (مزامیر داود ۸۹: ۱۷)، وروح‌القدس به بانگ‌بلند می‌گوید: «ای اسرائیل که من بوسیلهٔ تومفتخر میشوم» (اشعیا، ٤۹: ۳) (مخیلتا مربوط به‌آیهٔ۲ از باب ۱۵ از سفر خروج، صفحهٔ ۳۶ ب).

مسئولیت اصلی اسرائیل، نگهبانی از الهام الهی یعنی تورات است. از آنجاکه مقصود از آفرینش جهان این بوده است که نام خدا به وسیلهٔ توراتتجلیل شود، و نیز چنین مقدر شده بود که ملت اسرائیل

---

۱ ـ فعل «گالو» که در آیهٔ فوق به معنی ظاهر شدن آمده‌است، دارای معنی تبعید شدن و به غربت رفتن نیز هست. تلمود در اینجا معنی دومی را برای این فعل برگزیده است تا از آن استنتاج‌کند که شخینا به مصر به‌غربت رفت.

تورات را دریافت دارد ، بنابراین : « پیش‌از آفرینش جهان مشیت الهی براین تعلق گرفته بود که اسرائیل را به‌وجود آورد » ( برشیت‌ربا ، ۱ : ۵ ) . مقصود عبارات‌فوق ستایش بیجا از اسرائیل نیست . چونکه این گفتار ها به اسرائیل فقط به‌عنوان نگاهدارندهٔ تورات اشاره می‌کنند ، ودر نتیجه حاکی از یك کیفیت معنوی و روحانی می‌باشد .

تعیین اسرائیل به عنوان قوم برگـزیده ومحبوب پروردگار یك‌انتخاب دلخواه و بدون جهت نبود . و برای آنکه این نسبت به خداوند داده نشود که اشخاص فاقد لیاقت و شایستگی را مورد توجه و لطف خود قرار می‌دهد ، روایت شده است که قبول تورات به همهٔ ملت‌های جهان پیشنهاد شد ، لکن تنها قوم اسرائیل حاضر به‌پذیرفتن آن شدند . « چه جهت‌داشت که ذات قدوس متبارك ملت اسرائیل را انتخاب کرد ؟ برای آنکه تمامی ملت های بت‌پرست تورات را رد کردند ، اما قوم اسرائیل پذیرفت ، وذات قدوس متبارك و تورات او را برای خود انتخاب کرد » ( بمید بار ربا ، ۱۴ : ۱۰ یا ۲۲ ) .

این فکر در این روایت به خوبی بیان شده‌است : « هنگامی که خدای حاضر در همه جا خود را عیان ساخت تا تورات را به بنی اسرائیل عطا کند ، اوخودرا نه تنها برایشان ، بلکه برهمهٔ ملل جهان ظاهر کرد . او نخست به نزد فرزندان ( عیسو ) پسراسحق‌رفت وبدیشان‌گفت : آیا تورات را قبول میکنید ؟ پرسیدند : در تورات‌چه نوشته است؟ خداوند فرمود: یکی از فرامینش این‌است : قتل‌مکن . در پاسخ‌گفتند: ای پروردگار عالم ما نمی‌توانیم چنین توراتی را قبول کنیم ، زیرا خصلت و فطرت جد ما عیسو خونریزی و آدمکشی بوده‌است‌چنانکه گفته شده است :«دستها، دستهای عیسو است » ( سفر پیدایش ، ۲۷ : ۲۲ ) . و به همین جهت اسحق پدرش به او قول داد که :«تو به شمشیرت خواهی زیست » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۴۰ ). او سپس بنزد بنی عمون Ammon. و موآو .Moav رفت و بدیشان گفت : آیا تورات را قبول میکنید ؟ پرسیدند دراین تورات چه نوشته است ؟ در جواب گفت : یکی از احکامش این است که : زنا مکن گفتند : ای پروردگار عالم برای ما ممکن نیست‌که چنین توراتی را بپذیریم ، زیرا بنیاد ملت های ما برروی زنا استواربوده‌است چنانکه گفته‌شده‌است :« هردو دختر لوط از پدر خود آبستن شدند » (سفر پیدایش ، ۱۹ : ۳۶ ) . ملتی نماند که خداوند نزدآنها نرفته و قبول تورات را به ایشان پیشنهاد نکرده باشد. و به همین‌جهت است‌که گفته‌شده است: «ای‌خداوند، تمام سلاطین روی زمین حمد و ثنای تورا خواهند گفت ، زیرا که ایشان سخنان دهان تورا شنیده‌اند »( مزامیر داود ، ۱۳۸ : ۴ ) . ایشان حتی هفت فرمانی را که فرزندان نوح پذیرفته بودند ، نتوانستند نگاه‌دارند ، بلکه آن را از خود دور کردند و به اسرائیل دادند » ( سیفره دواریم مربوط به آیهٔ ۲ از باب ۳۳ ازسفر تثنیه ، بند ۳۴۳ ، صفحهٔ ۱۴۲ ب ) .

اگر ملتی یافت نمی‌شد که الهام الهـی را بپذیرد ، مقصود خداوند از آفرینش جهان حـاصل نمی‌گشت ، و تمامی مردم دنیا نابود می‌شدند ، زیراکه‌هستی جهان به وجود تورات بسته‌است . به تمثیـل می‌توان گفت مانند پادشاهی که باغی داشت و درآن‌درختان‌انجیر، تاك ، انار وسیب غرس‌شده‌بود. پادشاه باغ را به دست مباشری سپرد واز پی کار خود رفت . پس از مدتی پادشاه بازگشت و باغ را بازرسی کرد تا بداند مباشر چه کرده است . او باغ را پر از خار وخس یافت ، و از آن‌رو چوب‌برانی را طلبید تادرختان را قطع‌کنند . اما همینکه در میان خارها نگریست ،یك گل سرخ دید . او آن گل را چید و بویید و از رایحهٔ آن لذت برد . پادشاه گفت : به‌خاطر این گل‌سرخ درختان باغ در امان می‌مانند و آنها را قطع

نمی‌کنم . به‌همین‌گونه ، عالم هستی فقط به‌خاطر تورات آفریده شد . پس از بیست و شش دوره ذات قدوس متبارك جهان را بازرسی کرد تا ببیند در چه‌حالی است ، و آن‌را پر از آبی یافت‌که به‌وسیلهٔ آن چند نسل از شریران و بدکاران هلاك شده بودند . او مأمورانی را برگماشت تا دنیا را نابودکنند . چنانکه گفته شده است : « خداوند برطوفان جلوس نمود » ( مزامیر داود ، ۲۹:۱۰ ) . لکن او در جهان یك گل سرخ یعنی ملت اسرائیل را یافت و آن را برگرفت و بویید ، و هنگامی‌که ده فرمان را بدیشان عطا فرمود . لذت برد و شادمان‌شد . هنگامی‌که بنی‌اسرائیل گفتند: « هرآنچه را که خداوند فرموده است انجام خواهیم داد و گوش خواهیم گرفت » ( سفر خروج ، ۲۴:۷)،ذات قدوس متبارك فرمود : به‌خاطر این گل سرخ ، باغ من از خرابی مصون بماند ، و به‌حق تورات وملت اسرائیل جهان از نابودی نجات یابد » ( ویقرا ربا ، ۲۳ : ۳ ) .

قوم اسرائیل نیز اگر پس از خروج از مصردر پای‌کوه سینا تورات را نمی‌پذیرفتند ، در همانجا نابود می‌شدند . « ذات قدوس متبارك کوه سینا راهمچون طشتی بالای سر آنان وارونه کرد و به‌ایشان فرمود : اگر شما تورات را قبول می‌کنید ، چه بهتر ،وگرنه ، همین‌جا مدفن شما خواهد شد » ( شبات ، ۸۸ الف ) .

از این‌رو واضح است‌که بـه‌نظر دانشمندان‌یهود ، قوم اسرائیل دارای یك برتری ذاتی استثنایی برسایر ملل جهان نیستند تا به‌خاطر آن شایستهٔ لطف و مرحمت الهی باشند ، و به‌محض آنکه ایشان تورات را ترك‌کنند و از آن روگردان شوند ، بلافاصله مقام و منزلت خاص خود را از دست خواهند داد گذشته از این ، قوم یهود تورات را ملك مطلق خویش نمی‌دانند. بلکه بالعکس ، ایشان معتقدند که تورات برای جملگی نوع بشر آمده است ، و از روی این اعتقاد چنین گفته‌اند : « هر جمله‌ای که توسط خدای قادر مطلق گفته می‌شد، به‌هفتاد زبان بگوش‌می‌رسید » ( شبات،۸۸ ب ) . « موسی تورات را بـه‌هفتاد زبان شرح می‌داد ( برشیت ربا ، ۴۹ : ۲ ) . این به‌زیباترین وجهی‌در تفسیر آیهٔ ذیل بیان شده است : « پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید ، که هر آدمی که آنها را به‌جاآورد ، به‌واسطهٔ آنها زیست خواهد کرد » ( سفر لاویان ، ۱۸ : ۵ ) . « از کجا بدانیم که حتی اگر یك‌غیریهودی فرمانهای تورات را به‌جا آورد ، او با کاهن اعظم برابر خواهد بود ؟ از این کلمات آیهٔ فوق : «که‌هر آدمی که آنها را به‌جا آورد ، به‌واسطهٔ آنها زیست خواهدکرد ». گفته‌نشده‌است هرکاهن‌یاهرلاوی‌یا هراسرائیلی ، بلکه « هر آدمی » . همین‌طور گفته شده است : « و این است قانون‌آدمیان ، ای‌خداوند خدا »( کتاب دوم سموئیل،۷ : ۱۹ ). گفته نشده است : و این است قانون کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان ، بلکه:و اینست قانون آدمیان . همین‌طور گفته نشده است : دروازه‌ها رابگشائید تاکاهنان یا لاویان‌یا اسرائیلیان‌به‌درون‌آیندبلکه‌گفته شده‌است: « دروازه‌هارابگشائید تا ملت عادل‌که امانت را نگاه می‌دارند به‌درون آیند»(اشعیاء ، ۲۶ : ۲ ) . همین طور گفته‌نشده است : این دروازهٔ خداوند است‌که‌کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان‌از آن داخل خواهند شد . » بلکه گفته شده است : « این دروازهٔ خداوند است‌که عادلان و نیکوکاران ازآن داخل خواهند شد . » (مزامیر داود ، ۱۱۸ : ۲۰ ). بهمین‌گونه گفته نشده است : ای کاهنان یا لاویـان یااسرائیلیان ، با خداوند شادی نمایید . « بلکه گفته شده است : « ای عادلان و نیکوکاران ، با خداوندشادی نمایید » ( مزامیر داود ، ۳۳ : ۱ ) . گفته نشده است : ای خداوند به‌کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان‌خوبی بکن . بلکه گفته شده است : « ای خداوند ، به‌خوبان و پاکدلان‌خوبی بکن » ( مزامیرداود ، ۱۲۵ : ٤ ) . از مطالب فوق چنین استنباط می‌کنیم که حتی

اگر یك غیریهودی فرامین تورات را به‌جا آورد ، او با کاهن اعظم برابر خواهد بود » ( سیفرا مربوط به‌آیهٔ ۵ از باب ۱۸ از سفر لاویان ـ یلقوط شیمعونی مربوط به‌آیهٔ فوق ، بند ۵۹۱ ) .

وسعت و چشم‌انداز جهانی این نظریه بسیارجالب است ، و این فرضیه رایج بین مردم را که طبق اعتقاد دانشمندان یهود ، دین یهود اساساً مبتنی بـر تعصب و نژادپرستی است، رد می‌کند. حتی قربانیهایی که در معبد بیت همیقداش تقدیم می‌شد نیز بـرای‌سلامتی و سعادت جمیع عالم بشریت بود . « در هفت روز عید سوکوت ، هفتاد گـاو نـر در معبد بیت‌همیقداش به‌عنوان قربانی بدرگاه الهی تقدیم می‌شد ، و منظور از آن درخواست سلامتی و سعادت برای‌هفتاد ملت جهان بود . وای به‌حال ملل عالم‌که نعمت عظیمی را از دست داده‌اند ولـی نمی‌دانند از چـه‌سعادتی محروم شده‌اند. موقعی‌که‌معبد بیت همیقداش آباد و برپا بود ، قربانگاه معبد ، گناهان ملل جهان‌را کفاره می‌کرد . ولی اکنون چه چیز گناهان ایشان را کفاره می‌کند ؟ » ( سوکا ، ۵۵ ب ) .

از طرف دیگر ، باید در نظر داشت‌که درتلمود گاهی به‌گفتارهائی برمی‌خوریم که مبین نظریهٔ دیگری است . فی‌المثل بت‌پرستی که مشغول آموختن‌تورات شود ، واجب‌القتل است . زیرا که گفته شده است : « موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث‌جماعت یعقوب است » ( سفر تثنیه ، ۳۳ : ٤ ) . این میراث متعلق به‌ماست ، و نه متعلق به‌ایشان ( سنهدرین ، ۵۹ الف ) . موسی از خداوند درخواست کردکه شخینا برملت‌اسرائیل قرار‌گیرد ، و اجابت‌شد. چنانکه‌گفته شده است : « آیا نه از آمدن تو با ما ( این امر ثابت‌خواهد شد ) ؟ » ( سفر خروج ، ۳۳ : ۱۶ ) . اوسپس درخواست‌کردکه شخینا برسایر ملل بت‌پرست عالم قرار نگیرد ، و این درخواست نیز پذیرفته شد .چنانکه گفته شده است : « تا من و قوم تو از جمیع قومهایی‌که بر روی زمین هستند ممتاز شویم » ( آیهٔ‌فوق ) ( براخوت ، ۷ الف ) . به‌احتمال قوی چنین اظهاراتی هنگام ظهور مسیحیت شده است . زیرا که‌مسیحیان نیز با مطالعه کتاب مقدس ادعا می‌کردند که لطف الهی شامل حال ایشان است .

کمال مطلوب آئین علمای یهود ، گسترش ملکوت الهی برکلیه ملل جهان بوده است ، و یهودیان همواره تذکاری از این نکته را در دستورات دینی‌دارند : « هر برکتی‌که در آن ذکری از سلطنت الهی نباشد ، برکت‌محسوب نمی‌شود » ( براخوت، ٤۰ ب ).مقصود آن‌است‌که هردعای‌برکتی بایدبااین‌کلمات آغاز شود : « متبارك هستی تو ، ای خداوند خدای ما ،پادشاه عالم » . از این مطلب چنین استنباط می‌شود ، که هر غیر یهودی‌که از روی نیت پاك بخواهد دین‌یهود را بپذیرد ، مانعی در راه خود نخواهد یافت .

غیریهودیانی‌که از روی پاکی نیت و علاقهٔ به‌دین یهود در می‌آیند ، بسیار مورد احترام هستند . تازه یهودی شدگان نزد خداوند عزیز هستند ، زیراکه در همه‌جا از ایشان به‌عنوان یهودی حقیقی یاد شده است . بنی اسرائیل « بندگـان » خـدا خـوانـده‌شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « زیرا برای من ، فرزندان اسرائیل بندگان هستند » ( سفر لاویان ،۲۵ : ۵۵ ) . تازه یهودی شدگان نیز « بندگان » خدا خوانده شده‌اند . چنانکـه گفته شده است : « و بیگانگانی‌که به‌خداوند ملحق‌میشوند تا او راخدمت نمایند و نام خدا را دوست میدارند تا آنکه بندگان‌او بشوند » ( اشعیاء ، ۵٦ : ٦ ) . فرزنـدان اسرائیل خدمتکاران خدا خوانده شده‌اند : « و شما کاهنان‌خداوند نامیده خواهید شد ، و ( مردم ) شمـا را خدمتکاران خدای ما خواهند خواند» ( اشعیاء ، ٦۱ : ٦ ) . تازه یهودی شدگان نیز خدمتکاران خدا نامیده

شده‌اند : « و بیگانگانی که به‌خداوند ملحق میشوندتا اورا خدمت نمایند » ( اشعیاء ، ٥٦ : ٦ ) . فرزندان اسرائیل دوستان خدا خوانده شده‌اند : « ای ذریت‌دوست من ابراهیم » ( اشعیاء ، ٤١ : ٨ ) . تازه یهودی شدگان نیز دوستان‌خدا خوانده‌شده‌اند : « (خداوند)شخص تازه یهودی شده را دوست دارد » ( سفر تثنیه، ۱۰ : ۱۸ ) . دربارهٔ فرزندان اسرائیل ، کلمهٔ « عهد » به‌کار رفته است : « تا عهد من در بدن شما عهد جاودانی باشد » ( سفر پیدایش ، ۱۷ : ۱۳ ) . دربارهٔتازه یهودی‌شدگان نیز همین‌کلمه بکار رفته است : « و به‌عهد من متمسك می‌شوند » ( اشعیاء ، ٥٦ : ٦ ).دربارهٔ فرزندان اسرائیل کلمهٔ « رضایت » به‌کار رفته است : « تا به‌حضورخداوند موردرضایت قرار گیرند»( سفر خروج ، ۲۸ : ۳۸ ) . دربارهٔ تازه یهودی‌شدگان نیز همین‌کلمه گفته شده است : « قربانی‌های سوختنی‌و ذبایح ایشان برقربانگاه من موردرضایت قرارخوهند گرفت » (اشعیا : ٥٦ : ۷ ) . ( مخیلتا ) مربوط به آیهٔ۲۰ از باب ۲۲ از سفر خروج ، صفحهٔ ۹٥ الف ) . آیات بسیار دیگری در کتاب مقدس این امر را نشان می‌دهدکه یهودیان و تازه یهودی شدگان دقیقاً در یك سطح قراد دارند .

دربارهٔ این آیه : « و نفوسی را که در حاران بدست‌آورده بودند » (سفرپیدایش ، ۱۲ :٥ ) ، چنین تفسیری شده است : « ابـراهیم مـردهـا را خـداپرست می‌کرد و سارا زنها را . هر آن‌کس کـه یك بت‌پرست را ( به‌خدا ) نزدیك کند و او را خداپرست‌نماید ، مثل این است که او را آفریده است » (برشیت ربا ، ۳۹ : ۲۱ ) .

یکی از دانشمندان یهود چنین‌گفته است : « ذات قدوس متبارك فرزندان اسرائیل را در میان ملل جهان پراکنده نکرد مگر برای آنکه بت‌پرستان‌خداپرست شوند وبرایشان افزوده‌گردند » ( پساحیم، ۸۷ ب ) .

گفتاری نیز می‌یابیم‌که در آن نظری مخالف‌عقیدهٔ فوق اظهار شده است : « تازه یهودی شدگان برای ملت اسرائیل بمانند بیماری جرب زحمت‌افـزاهستند » ( یواموت ، ٤٧ب ) . لیکن‌این‌نظر ازتجربیات زمانی سرچشمه گرفته است که تازه یهودی شدگان‌برای ملت یهود منبع زحمت و خطر بودند . به‌همین جهت‌اگر یك‌بت‌پرستی می‌خواست‌به‌دین‌یهود بگراید،او را دقیقاً مورد بازجویی قرار می‌دادند و دربارهٔ نیت واقعی او و از این تغییر مذهب تحقیقات زیادی به‌عمل می‌آوردند . تشریفات پذیرش یك بت‌پرست به‌دین یهود در این گفتارشرح‌داده شده‌است : «هر گاه‌یك بت‌پرست بخواهد در این روزگار به‌دین یهود در آید ، به‌او می گویند : آیا چه دیده‌ای که می‌خواهی‌بدین یهود بگروی ؟ مگر تو نمی‌دانی‌که فرزنـدان اسرائیل در این ایام غمگین ، رنجدیده ، خفت‌کش وپریشان و آشفته هستند و رنج و مشقت بر سر آنهـا فرو می‌بارد ؟ اگر او بگویدکه من این‌ها را می‌دانم ومعذالك کاش لیاقت آنرا داشته باشم ( که در تحمل سختی‌ها و مشقات شریك‌ایشان باشم ) ، او را بیدرنگ‌می‌پذیرند ، و بعضی از فریضه‌های سبك و برخی از فریضه‌های سنگین را بدو می‌آموزند ، و مجازات‌سرپیچی از فرمانهای الهی‌را به‌اطلاع‌او می‌رسانند . » سپس به‌او می گویند : « تو باید بدانی ، که تا وقتی‌که به‌دین‌یهود در نیامده‌بودی ، اگر پیه‌راکه خوردنش بریهودیان حرام است می‌خوردی ، و یا قدوسیت شنبه‌را خوار و بیحرمت می‌کردی ، مجازات نمی‌شدی . ولی از امروز به‌بعد ، اگر یکی از این گناهـان رامرتکب شوی ، مجازات خواهی شد . » همان‌طورکه او را از مجازات گناهان آگاه می‌سازند ، همان‌گونه‌نیز او را از پاداش کارهای‌نیك با خبر می‌کنند . به‌او

می‌گویند : « تو باید بدانی ، که جهان آینده و نعمات آن مختص عادلان و نیکوکاران است ، و ملت اسرائیل نیز در این روزگار قادر نیست که وفور نیکی و نعمت و یا کیفر و مجازات زیاد را تحمل کنند . » نباید هم که با او زیاد سختگیری و خرده‌گیری کنند . اگر اوقبول کرد که یهودی شود بیدرنگ ختنه‌اش می‌کنند . پس از آنکه زخمش التیام یافت ، بلافاصله او را در حوض مخصوص ، غسل می دهند ، و هنگامی که درون آب است ، دو تن از دانشمندان نزد او می‌ایستند و برخی از فرائض سبك و بعضی از فرائض سنگین را به او تعلیم می‌دهند . پس از آنکه غسل کرد و از آب بیرون آمد ، او از هر لحاظ یك یهودی به‌شمار می‌آید » ( یواموت ، ٤٧ الف ــ ب ).

هیلل را می‌توان از برجسته‌ترین طرفداران تازه یهودی شدگان دانست که شعارش چنین بود : « ازمریدان وپیروان هارون (برادرموسی) باش، صلح‌دوست و صلح‌طلب و نوع‌پرور ، و همنوعان خود را به‌تورات نزدیك کن » ( میشنا آووت ، ۱ : ۱۲ ) . درداستانی روایت شده است که یك بت‌پرست به‌نزد شمای آمد و از وی درخواست کرد که او را به‌دین یهود درآورد ، مشروط به‌آنکه هنگامی که او روی یك پا ایستاده است ، شمای همهٔ تورات را بدو بیاموزد .شمای او را با نیم‌گزی که در دست داشت از خود براند . آن شخص سپس به‌نزد هیلل رفت و همان‌درخواست را از او کرد . هیلل بدو گفت : « آنچه راکه منفور تو است ، بر همنوعت روا مدار . همهٔ تورات همین است ، و بقیهٔ آن شرح و تفسیر می‌باشد. برو و آن را بیاموز » ( شبات ، ۳۱ الف ) .

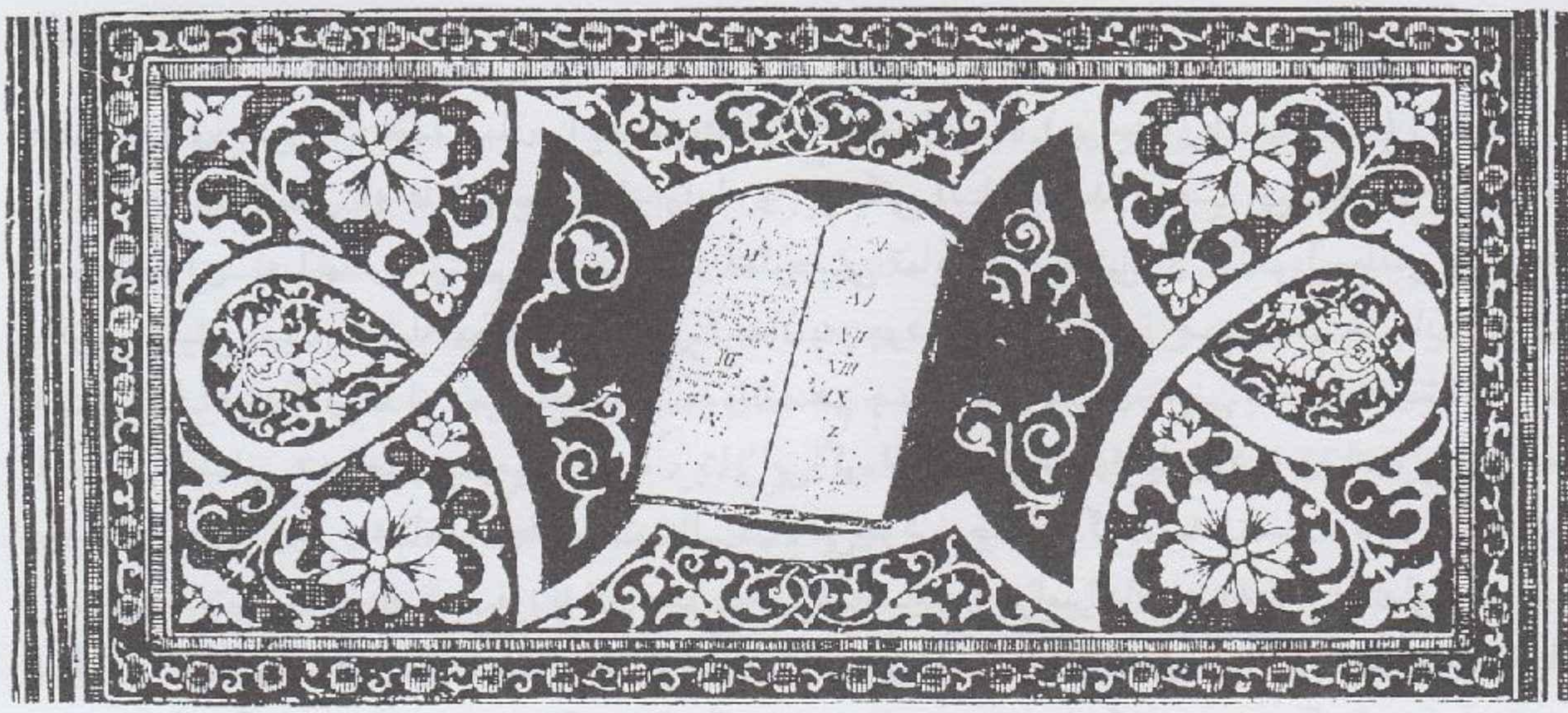
به‌غیر یهودیانی که آمادهٔ پذیرفتن دین یهودنبودند ، یك مجموعهٔ احکام اخلاقی که به « هفت فرمان پسران نوح » معروف است عرضه شده بود .این هفت فرمان عبارتند از : « اجرای عدالت ، منع کفر گفتن و بیحرمتی به‌نام خدا ، بت‌پرستی نکردن ،مرتکب زنا نشدن، قتل‌نمودن، دزدی و غصب‌نکردن، و نخوردن عضوی که از یك حیوان زنده بریده شده‌باشد » ( سنهدرین ، ٥٦ الف ) . به‌وسیلهٔ رفتار نیکی که پایه‌اش براحکام فوق باشد ، غیر یهودیان نیـز می‌توانندمورد لطف و رحمت‌الهی‌قرار گیرند . دربارهٔ این آیه : « عدالت قوم را رفیع می‌گرداند و احسان‌ملت‌ها کفارهٔ خطای آنهاست » ( امثال سلیمان ، ١٤ : ٣٤ ) ، ربان یوحانان بن‌زکای چنین تفسیری کرده‌است : همان‌طورکه قربانی کفارهٔ خطـا ، گناهـان اسرائیل را پاك می‌کند ، همان‌گونه نیز ، احسانی که‌افراد ملت‌ها دربارهٔ یکدیگر روا می‌دارند گناهـان ایشان را کفاره می‌کند » ( باوابترا ، ۱۰ ب ) . خداوندآن‌چنان در داوری خود عادل است‌کـه : « غیـر یهودیان را از روی اعمال‌بهترین وصالحترین افرادشان‌داوری می‌کند » ( یروشلمی روش‌هشانا ، ۳ الف ) .

گفته‌های خشنی که گاه‌به‌گاه‌دربارهٔ بت‌پرستان‌در تلمود یـافت می‌شود ، از ایـن اعتقاد سرچشمه می‌گیرد که : « بت‌پرستان به‌هرزگی و شهوترانی وفساد اخلاق معتاد و آلوده‌اند » ( یواموت ، ۹۸ الف ). دانشمندان یهود از مشاهدهٔ فساد اخلاقی که در بین‌بت‌پرستان رایج بود رنج می‌بردند ، و از اطلاع بر آرمانهای عالی که دین خودشان در برداشت ، شادمان‌و سپاسگزار بودند . دعائی که باید در موقع تـرك مدرسه و دارالعلـم خوانـده شود . چنین است :« شکرگزارم به‌درگاه تو ای خداوند خدای من و خدای اجداد من ، که قسمت مرا جزو قسمت کسانی‌قرار دادی که در مدرسه‌ها و درکنیسه‌ها به‌سر می‌برند، و حصه‌ام را جزو حصهٔ کسانی‌که وقت خـود را درتماشاخانه‌ها و سیرکها تلف می‌کنند معین نکردی . زیرا که هم من کوشش می‌کنم و زحمت می‌کشم ، وهم آنها . ولی من زحمت می‌کشم و بهشت را به‌میراث

می‌برم ، در صورتیکه ایشان زحمت می‌کشند ولـی‌به‌چاه فنا و نیستی سرنگون می‌شوند » ( یروشلمی ، براخوت ۷ دال ) .

برخی دیگر از گفته‌های تلخ و درشت ، ازدهان کسانی بیرون آمده است‌که درد فراوان کشیده و زیر فشار ظلم و جوری از انـدازه بیرون قـرارداشته‌اند . یکی از این گفته‌ها که بیحد مورد انتقاد قرارگرفته است چنین است : « بهترین بت‌پرستان رابکش ، و سر بهترین مارها را بکوب و له‌کن » (مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۷ از باب ۱٤ سفر خروج ، صفحهٔ ۲۷الف ) . لکن باید به‌خاطر داشت‌که گوینده این جملات ربی شیمعون بن‌یوحای است ، که در دوران وحشتناك‌ظلم و ستم هادریان امپراطور سفاك روم زندگی‌کرده ، و دیده است‌که چگونه استاد نامور و محبوبش ربی‌عقیوا زیر شکنجه‌های وحشیانه و دهشتناك رومیان جان می‌سپارد ، و خود او مجبور شده بودکه مدت‌سیزده سال با فرزندش ربی‌العازار در غاری پنهـان شود تا از دست بیدادگرانی‌که نسبت به‌قومش ظلـم‌می‌کردند جان سالم به‌دربرد . سخنان‌او مبین‌احساسات شخصی خود او بوده است ، و اگر بخواهیم این‌گفتهٔ‌وی را به‌عنوان نمونه‌ای از اصول اخلاقی دانشمندان تلمود ارائه دهیم ، کاری بس ناصواب انجام داده‌ایم .

از این گفتهٔ بخوبی آشکار می‌شودکه مخالفت‌دانشمندان یهود با بت‌پرستان از روی اصول اخلاقی بوده و نه ازلحاظ تبعیض‌نژادی و قومی . « ربی‌الیعزر گفت : هیچیك از بت‌پرستان و کافران سهمی ازجهان آینده نخواهند داشت . زیرا که گفته شده است :« شریران به‌هاویه ( دوزخ ) برخواهند گشت ، و جمیع امت‌هائی که خدا را فراموش می‌کنند » (مزامیرداود ، ۹:۱۸ ) . « شریران » اشاره به‌بدکاران قوم اسرائیل است . ربی‌یهوشوع به‌ربی‌الیعزر گفت : اگرآیهٔ فوق چنین می‌بود : « شریران به‌هاویه برخواهند گشت و همچنین جمیع امت‌ها » و دیگر بقیه‌ای نمی‌داشت ، من حق را به‌جانب تو می‌دادم . ولی چون در آخر آیهٔ این‌کلمات آمده است : « که خدا را فراموش‌می‌کنند » ، پس بدون شك در میان امت‌های جهان عادلان و نیکوکارانی یافت می شوند که از جهـان‌آینده و عالم باقی سهم خواهند بـرد » ( تـوسیفتا سنهدرین ، ۱۳ : ۲ ) . این نظرکه صالحان و نیکوکاران‌جمیع ملل عالم از نعمات و سعادت جهان آینده وعالم باقی برخوردار خواهند شد ، عقیده و اصلی است که‌مورد قبول دانشمندان یهود است .



# فصل سوم ، انسان

**وجود انسانی ، روح ، ایمان ، دعا و نماز ، دو انگیزه ( غریزه ) اختیار و آزادی عمل ، گناه ، توبه و کفاره ، پاداش و کیفر**

## ۱ـ وجود انسانی

این اصل که انسان شبیه خدا آفریده شده‌است ، اساس تعلیمات دانشمندان یهود دربارۀ وجود انسانی است . از این لحاظ انسان برهمۀ مخلوقـات‌جهان فضیلت دارد ، و خود نشان می‌دهدکه عالی‌ترین نقطه در کار آفرینش است . « انسان محبوب است ،زیراکه شبیه خدا آفریده شده است . محبت بیشتراین بودکه به‌خود او اطلاع داده شدکه شبیه خدا آفریده‌شده است » . چنانکه گفته شده است : « زیرا خدا انسان را به‌صورت خود ساخته است » ( سفر پیدایش،۹ : ۶ ) . ( میشنا آووت ، ۳ : ۱۸ ) .

همین خلقت‌است‌که به‌انسان‌حداعلای اهمیت‌را در نظام جهان می‌بخشد . « یك انسان با همۀ عالم آفرینش برابر است » ( آووت ربی ناتان ، ۳۱ ) . « انسان نخست یك فرد تنها آفریده شد ، تا به‌تـو بیاموزد ، هر آن‌کس‌که جان انسانی را تبـاه کند ،کتاب مقدس بدو این نسبت را می‌دهدکه گوئی او یك جهان کامل را از بین برده است . و هر آن‌کس‌که‌جانی را از نابودی نجات بخشد ، کتاب مقدس بدو این نسبت را میدهدکه گویی جهان کامل را نجـات‌داده است » ( میشنا سنهدرین ، ٤ : ٥ ) .

گذشته از این ، چون‌انسان‌شبیه خدا آفریده‌شده است ، از این‌رو بایستی این حقیقت را همواره در روابط‌خود با سایر انسانها در مد نظر داشته باشد. توهین و بیحرمتی به‌یك انسان ، درواقع تـوهین و بیحرمتی به‌خدا است . « ربی عقیوا عقیده داشت که‌این آیه : « همنوعت را بمانند خودت دوست‌بدار » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۸ ) ، اصل اساسی و مهم‌تورات‌است . و از آن این قاعدۀ کلی را استنتاج می‌کرد : « نباید بگویی : حال‌که من‌خوار شده‌ام ، پس‌همنوعم نیز با من خوار شود . چونکه من نفرین شده‌ام ، پس همنوعم نیز مثل من نفرین شود . ربی‌تنحوما گفت :اگر تو چنین کاری را بکنی ، بدان‌که چه کسی را

خوار کرده‌ای ، زیرا که خدا انسان را به‌صورت خود آفریده است » ( برشیت ربا ، ۲۴ : ۷ ) .

همان قدر که علمای یهود از رابطه و نزدیکی انسان با خدا صحبت می‌کنند ، به‌همان‌اندازه نیز به‌فاصله‌ای که آنها را از هم جدا می‌سازد اشاره‌می نمایند . بخشی از انسان آسمانی ، و بخش دیگرش زمینی است . جملهٔ مخلوقاتی که از آسمان به‌وجود آمده‌اند ، هم جسم و هم جانشان آسمانی است . کلیهٔ آفریدگانی‌که از زمین به‌وجود آمده‌اند ،هم جسم و هم جانشان زمینی است . به‌استثنای انسان، که جانش آسمانی ، و جسمش زمینی است . بنابراین‌اگر انسان تورات را بیاموزد و رضایت پدر آسمانی خود را فراهم آورد ، همانند مخلوقات عالم بالا می‌شود . چنانکه گفته شده است : « من گفتم شما فرشتگان هستید و جمیع شما فرزندان حضرت‌اعلی‌میباشید » ( مزامیر داود ، ۸۲ : ۶ ) . ولی اگر انسان تورات را نیاموزد ، و رضایت پدر آسمانی خود رافراهم نیاورد ، همانند موجودات عالم پایین خواهد بود . چنانکه گفته شده است : « لکن مثل آدمیان‌خواهید مرد » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۶ ) ( یلقوط شیمعونی مربوط به‌آیه‌های فوق ، بند ۸۳۱ ) .

این طبیعت دوگانهٔ وجود انسانی ، به‌طریق‌دیگری نیز وصف شده است : « انسان از چهار جنبه شبیه موجودات آسمانی ، و از چهار جنبهٔ‌دیگر همانندمخلوقات زمینی است . مانند حیوانات می‌خورد ، می‌آشامد ، زاد و ولد می‌کند وهمچنین‌قضای حاجت. همانند فرشتگان خدمتگزار راست می‌ایستد ، سخن می‌گوید ، عقل و معرفت دارد و می‌بیند (۱) ( برشیت‌ربا ، ۸ : ۱۱ ) .

مقصود از آفرینش انسان آن بود که بـه‌اومکان و فرصت داده شود تا حمد و ثنای آفرینندهٔ جهان را بر زبان آورد . « در آغاز خلقت عالم ، حمدو ثنای ذات قدوس متبارك فقط به‌توسط آبها گفته می‌شد . چنانکه نوشته شده است : « از صداهای‌آبهای بسیار ، و امواج زورآور دریا » ( مزامیر داود ، ۹۳ : ۴ ) . آبها چه می‌گفتند ؟ « خداوند درعرش اعلی نیرومند است » . ذات قدوس متبارك‌چنین فرمود : اگر این آبها که نه دهان دارند ، و نه قدرت‌تکلم ، بدین‌گونه حمد و ثنای مرا می‌گویند ، چون آدم را بیافرینم ، به‌طریق اولی‌که مدح مرا خواهدگفت » ( برشیت ربا ، ۵ : ۱ ) .

بنابراین ، زندگی انسان باید طبق این نظر و در روشنایی این عقیده طی شود . این آیه که می‌گوید: « مردگان حمد خدا را نمی‌گویند » ( مزامیر داود ،۱۱۵ : ۱۷ ) ، به‌همین نکتهٔ اخلاقی اشاره می‌کند . « انسان باید همواره کوشش کند که قبل از مردن‌خود را با آموختن تورات و انجام فرامین آن مشغول سازد . چون همین‌که مرد ، دیگر دستش از تورات وفرامین آن کوتاه می‌گردد ، وذات قدوس متبارك به‌توسط او تسبیح گفته نمی‌شود » ( شبات ، ۳۰ الف ) .

صرف تمامی عمر در تلاش گرد آوردن ثروتهای مادی ، کاری عاقلانه نیست ، زیرا چنین ثروتی ناپایدار و زودگذر و فانی است . این حقیقت در مثالی‌که در مجموعهٔ امثله ازوپ . Esope . حکیم معروف یونانی نیز آمده ، بخوبی بیان شده است : « روباهی‌تاکستانی را مقابل خود یافت که دورتادور آن دیواری بود . این دیوار سوراخی داشت و روباه خواست ازآن سوراخ به‌درون تاکستان رود . اما چون سوراخ کوچك بود ، نتوانست . روباه چه‌کرد ؟ سه روز روزه گرفت تا آنکه بسیار لاغر شد و توانست از سوراخ داخل تاکستان شود . در آنجا مقدار زیادی انگور خورد وخوب فربه‌شدوهنگامی که‌خواست از تاکستان

---

۱ ــ مقصود آن است که چشمان انسان در جلوی صورت‌اوست ، و نه مانند حیوانات در طرفین آن.

خارج‌شود ، به‌سبب‌تنومندی‌نتوانست از آن سوراخ بگذرد . ناچار سه روز دیگر روزه گرفت تا که بسیار لاغر شد و به‌حالت اول برگشت ، و موفق شد که ازراه سوراخ خارج شود . وقتی‌که به‌خارج رسید ، روی خود را به‌سوی تاکستان نمود و به‌آن نگاه‌کردو گفت : ای تاکستان ، تو چه خوب هستی ، میوه‌هایت چقدر نیکو و لذیذ است ، و آنچه‌که درون تست زیباو درخور تحسین است . اما برای من چه سودی داشتی ؟ چون با همان وضعی‌که به‌درون تو آمدم ، به‌همان وضع نیز از تو خارج شدم . جهان نیز همین حال را دارد . چون‌انسان از مادرمتولد می‌شود وپابه‌جهان‌می‌گذارد ، دستانش مشت‌کرده‌اند . مانند اینکه می خواهد بگوید : همهٔ دنیا از من است ، و من آن راتصاحب خواهم کرد . و هنگامی‌که از این جهان رخت بر می‌بندد دستانش باز است . گوئی بزبان حال‌می‌گوید : بنگرید ، من از این دنیا چیزی همراه خود نبردم » ( قوهلت ربا ، ۵ : ۱۴ یا ۲۱ ) .

آنچه که انسان می‌تواند به‌دست آورد و بایدبرای گردآورن آن طی دوران زندگی خویش تلاش و تکاپو کند ، اندوخته‌ای از اعمال نیك و پسندیده‌است . چنین گنجینه‌ای ارزش خود را حتی پس از مرگ حفظ خواهد کرد . « در ساعت رحلت آدم ازاین عالم ، نه سیم و زرش همراه او می‌رود ، و نه سنگهای قیمتی و مرواریدهایش ، بلکه فقط تورات واعمال نیکش با او خواهند بود . چنانکه گفته شده است : « در موقع راه رفتنت ، ( تورات ) تو راراهنمائی خواهد کرد ، در موقعی‌که خفته‌ای ، از تو نگهبانی خواهد نمود ، و هنگامی‌که بیدار میشوی ،با تو مکالمه خواهد نمود» ( امثال سلیمان ، ۶ : ۲۲ ) . در موقع راه رفتنت ( تورات ) تو را راهنمایی خواهدکرد ، در این دنیا . در موقعی‌که خفته‌ای از تو نگهبانی خواهد نمود ، در گور و هنگامی‌که بیدارمی‌شوی با تو مکالمه خواهد نمود ، در جهان آینده» ( میشنا آووت ، ۶ : ۹ ) .

از مونو بازوس . Monobazus . سلطان آدیابنه . Adiabene . که در قرن‌اول میلادی می‌زیست و به‌دین یهود درآمد روایت شده است که ، زمانی‌که قحطی بیداد می‌کرد ، تمام ثروت خود را به‌فقرا بخشید . وقتی بستگانش او را سرزنش کردند که چرااموالش را بدین‌گونه تلف می‌کند ، او چنین پاسخ داد : اجداد من گنجینه‌هایی درجهان پایین اندوختند،ولی من گنجینه‌هایی در جهان بالا برای خود گرد آورده‌ام . ایشان گنجینه‌های خود را مکانی اندوختندکه دست هرکس به‌آن می‌رسد ، اما من گنجینه‌های خود را جایی به‌امانت گذاشته‌ام که کس را بـه‌آن‌دسترس نیست . ایشان گنجینه‌هایی اندوختندکه ثمری به‌بار نمی‌آورد ، لکن گنجینه‌های من ثمربخش است‌ایشان گنجینه‌هایی از سیم و زر به‌جای گذاشتند ، لکن گنجینه‌های من از جانهاست . ایشان گنجینه‌هایی‌اندوختندکه متعلق به‌دیگران خواهد شد ، لکن من گنجینه‌هایم را برای خود اندوخته‌ام . ایشان گنجینه‌هایی در این جهان اندوختند ، اما گنجینه‌های من برای جهان آینده است » ( توسیفتا پئاه ، ٤ : ۱۸ ) .

به‌این حقیقت که « انسان امروز اینجاست وفردا خواهد رفت » ( یروشلمی سنهدرین ، ۳ دال ) ، اغلب اشاره می‌شود تا انسان را برانگیزد که اعمال‌نیك انجام دهد و عمر گذرا را بیهوده تلف نکند . دربارهٔ این آیه که می‌گوید : « روزهای عمر ما بر زمین مثل سایه است و آن را دوامی نیست » ( کتاب اول تواریخ ایام ، ۲۹ : ۱۵ ) ، چنین‌گفته‌اند : « ای‌کاش عمر ما چون سایهٔ دیوار یا سایهٔ درخت می‌بود . ولی همچون سایهٔ پرنده‌ای است‌که در حال‌پرواز باشد » ( برشیت‌ربا ، ۹۶ : ۲ ) . همین فکر

بدین‌گونه نیز بیان شده است : « روز عمر کوتاه ، و کار بسیار زیاد است . کارگران کاهلند و مزد و پاداش عظیم است ، و کارفرما ما را در تنگنا می‌نهد ( که کار را تمام کنند . ) » ( میشنا آووت ، ۲ : ۲۰ ) .

همان‌طور که زندگی انسان با اشتغال به‌انجام فرامین تورات و اعمال نیك شیرین و غنی می‌شود ، عکس آن نیز صادق است . یعنی آنکه ارتکاب گناهان شیرینی زندگی را از بین می‌برد ، وحتی آن را کوتاه‌تر می‌کند . « چشم بد ( بخل و حسد ) ، فکر و غریزه بدو کینه‌توزی نسبت به‌همنوعان ، انسان را از جهان به‌در می‌کند » ( میشنا آووت ، ۲ : ۱۶ ) . این اندیشه به‌شکل دیگری نیز بیان شده است : « بخل و حسد و شهوترانی و جاه‌طلبی انسان را از عالم به‌در میکند » ( میشنا آووت ، ٤ : ۲۸ ) .

اگرچه دانشمندان یهود در مباحثات خـود بیشتر دربارهٔ جنبه‌های روحانی وجود انسانی بحث کرده‌اند ، معذالك ارزش و اهمیت بدن را از نظر دور نداشته و آن‌را ناچیز نشمرده‌اند . بدن انسان شاهکار صنعت الهی است ، و نشانه‌ای از نیکی بی‌نهایت وعقل و حکمت بیحد و حساب اوست . این حقیقت که هر انسان شخصیت جداگانه‌ای است ، حیرت واعجاب دانشمندان را برانگیخته است . « این مطلب ، عظمت و بزرگی پادشاه پادشاهان ، ذات قدوس متبارك رامی‌رساند ، که انسان با یك سر سکه ، چندین سکه ضرب می‌زند ، و همگی با هم شبیه هستند . ولی ذات قدوس متبارك همهٔ انسانها را از روی قـالب آدم ابوالبشر به‌وجود می‌آورد ، اما هیچ یك شبیه دیگری نیست . چرا انسانها در صورت با هم شبیه نیستند ؟ تا مبادا یك انسان خانهٔ زیبا یا زن زیبای همنوع خودرا ببیند ، به‌آن طمع ورزد ، و ادعا کندکه مال اوست. در سه چیز انسانها با هم تفاوت دارند و از یکدیگرمشخص می‌شوند : در صدا ، در قیافه و در عقل و شعور . اگر از حیث صدا و قیافه با هم تفاوت دارند، برای آن است که فساد اخلاق بین آنها رایج نگردد . و اگر از حیث عقل و شعور با یکدیگر تفاوت دارند ، به‌خاطر دزدان و ستمکاران است » (۱) ( سنهدرین ، ۳۸ الف ) .

در یك عبارت ، انسان را جهان کوچك وصف کرده‌اند . « هرآنچه که ذات قدوس متبارك در جهان خلق کرده است ، نمونهٔ آن‌را در وجود انسان آفریده‌است » ( آووت ربی ناتان ، ۳۱ ) . در دنبالهٔ عبارت فوق مفصلا شرح داده‌اند که انسان چگونه دنیـای کوچك است . موهای انسان نمونهٔ جنگلها ، لبهای او نمونهٔ دیوارها ، دندانهایش نمونهٔ درها ، گردنش نمونهٔ برجهاست و غیره .

نظریهٔ دانشمندان یهود دربارهٔ مرحلهٔ پیش ازتولد و مرحلهٔ تولد کودك در گفتار زیر چنین آمده است : « جنین در زهدان‌مادر به‌چه شباهت‌دارد ؟ به‌یك‌کتاب بسته . دستهایش‌روی شقیقه‌ها است، آرنجهایش روی زانوان ، پاشنه‌هایش روی سرین و سرش بین‌زانوان قرارگرفته . دهانش بسته ، و نافش باز است . از آنچه مادر می‌خورد او نیز می‌خورد ، و از آنچه‌مادر می‌آشامد او می‌نوشد . رفع حاجت نمی‌کند ، تا مبادا مادر براثر آن بمیرد . هنگامی‌که به‌فضای جهان‌قدم می‌نهد ، دهانش که بسته بود باز می‌شود و نافش که باز بود بسته می‌شود . زیرا اگر چنین نمی‌شد ،طفل حتی یك ساعت هم زنده نمی‌ماند . چراغی بالای سرش روشن است ، که به‌نور آن از این سر تا آن سرعالم را می‌بیند . چنانکه گفته شده است : « هنگامی که چراغ او بالای سر من روشن شد ، به‌روشنائی آن‌در تاریکی راه رفتم » ( ایوب ، ۲۹ : ۳ ) . از این موضوع تعجب مکن . زیرا ما می‌بینیم‌که انسان دراینجا خفته است ، و در خواب می‌بیند که در جـای

---

۱ ــ اگر همهٔ مردم عقل و فکرشان یکسان می‌بود ، دزدان پی‌می‌بردند که اشخاص ساده‌لوح دارایی خود را در کجا پنهان کرده‌اند و آن را به‌غارت می‌بردند.

دگر است . انسان روزهایی خوشتر از ایامی‌که درزهدان مادر داشت به‌خود نخواهد دید . آنگاه همهٔ تورات را بدو می‌آموزند . ولی هنگامی‌که واردعرصهٔ‌این جهان می‌شود ، فرشته‌ای می‌آید و سیلی بر بنا گوشش می‌زند و کاری می‌کندکه او تمام توراتی راکه آموخته است فراموش کند . از زهدان خارج نمی‌شود تا اینکه به‌او سوگند بدهند . او را قسم‌می‌دهند که عادل و نیکوکار باش ، و نه شریر و بدکار . و حتی اگر همهٔ جهانیان به‌تو بگویند که‌نیکوکار هستی ، تو در نظر خودت بدکار و ظالم باش ، و در تهذیب اخلاق خود بکوش . و بدان‌که ذات‌قدوس متبارك پاك است و خدمتگزارانش نیز پاك هستند ، و روانی که به‌تو عطا فرموده است نیز پاك‌است . اگر تو آن‌را به‌همان پاکی حفظ کنی ، چه بهتر . وگرنه ، من آن‌را از تو باز می‌ستانم » ( نیدا ، ۳۰ ب ) .

ساختمان اعجاب‌انگیز بدن‌آدمی‌سبب شگفتی‌دانشمندان یهود شده ، و آنها را به‌تحسین واداشته است . « اگر در یك مشك پر از باد سوراخی به‌اندازهٔ‌یك‌سر سوزن احداث گردد ، فی‌الفور تمام هوا از آن خارج می‌شود . ولی بدن انسان دارای سوراخها ومنافذ بیشماری است ، و معذالك روح او از آن‌خارج نمی‌شود » . ( برشیت ربا ، ۱ : ٤ ) .

« رخساری‌که ذات قدوس متبارك برای آدم‌آفریده باندازهٔ یك‌وجب است ، اما چندین منبع‌مایعات داردکه هرکدام را خاصیتی است و هیچ‌یك با دیگری‌آمیخته نمی‌شود . اشك چشم شور ، چرك گوش چرب ، آب بینی بدبو ، و آب دهان شیرین است »( بمید بار ربا ، ۱۸ : ۱۸ یا ۲۲ ) . « بیا و بنگر که ذات قدوس متبارك چقدرمعجزات برای‌انسان می‌کند،و خود انسان از آن بی‌خبر است . اگر انسان یك قطعه نان خشك و سخت‌بخورد وآنرا با همان سختی ببلعد،امعایش‌خراشیده خواهد شد . لکن‌ذات‌قدوس متبارك چشمه‌هایی در میان دهان او آفریده است‌که نان خشك‌را تر و نرم می‌کنند و آن‌را به‌راحتی فرو می‌برند » ( شموت ربا ، ۲٤ : ۱ ) .

علمای یهود با اطلاعات مختصری که از علم‌الاعضاء داشتند سعی می‌کردند نشان دهند که‌چگونه خداوند عمل هرکدام از اعضای بدن انسان را برای‌سلامت و طول عمر شخص معین کرده است . و نیز ایشان معتقد بودندکه اعضای مختلف بدن عامل‌بعضی‌هیجانات و اثرات روحی و عصبی هستند .

از لحاظ اخلاقی ، قسمتهای مختلف‌بدن بدین گونه طبقه‌بندی شده است : « شش عضو خدمتگزار انسان هستند ، که سه تا در اختیار او است ، و سه‌تای‌دیگر نیست . چشم و گوش و بینی در اختیار او نیست، چون‌که او می‌بیند آنچه راکه نمی‌خواهد ببیند ، می‌شنود آنچه راکه نمی‌خواهد بشنود ، و می‌بوید آنچه راکه مایل نیست ببوید . دهان و دستها و پاها دراختیار اوست . اگر بخواهد با دهانش تورات می‌خواند ، و اگر مایل باشد ، با آن حرف بد می‌زند ،یا کفر می‌گوید . اگر بخواهد ، با دستانش کارهای خوب می‌کند و فرامین الهی را انجام می‌دهد ، واگرهم بخواهد ، می‌تواند با همان دستها دزدی کند یا مرتکب قتل شود . اگر بخواهد ، با پاهایش به‌تماشاخانه‌ها و سیرکها می‌رود ، و اگر هم بخواهد ، با آنها به‌کنیسه‌ها و مدارس می‌رود » ( برشیت ربا ،۶۷ : ۳ ) .

عقیده‌ای‌که شکسپیر دربارهٔ مراحل هفت‌گانهٔ‌زندگی اظهار داشته ، پیش از آن در میدراش آمده است : « هفت‌بار کلمهٔ ( باطل ) که در اول کتاب‌جامعهٔ سلیمان آمده است (۱) ، مطابق است با هفت

---

۱ ــ در آیهٔ دوم از باب اول کتاب جامعهٔ سلیمان ، کلمهٔ (باطل) پنج‌بار تکرار شده است . ولی چون دوبار آن به صورت جمع آمده است که لااقل دو تا را نشان می‌دهد ، از این‌رو می‌توان گفت که این‌کلمه هفت بار تکرار شده است .

عالمی که انسان طی می‌کند. هنگامی که یکساله است، مانند پادشاهی است که در هودجی سرپوشیده و در میان عطریات نشسته باشد، و همه او را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند. در دو یا سه سالگی مانند خوکی است که خود را با کثافات آلوده می‌کند. در ده‌سالگی مانند بزغاله به‌هرسو می‌جهد. در بیست‌سالگی مانند اسب‌شیهه‌میکشدوخویشتن‌را زیبا جلوه می‌دهد، و برای خود همسری جستجو می‌کند. و چون همسر گرفت، مانند یك درازگوش می‌شود (که بار سنگین‌خانواده را به‌دوش‌می‌کشد.) و همین‌که دارای فرزند شد، مانند سگ جسور می‌شود، تا معاش خانواده راتأمین کند و هنگامی‌که سالخورده شد، مانند میمون خمیده می‌شود و مسخرهٔ این و آن قرار می‌گیرد» (قوهلت ربا، ۳:۱).

در میشنای آووت، دورهٔ عمر انسان از لحاظ‌دیگری تقسیم‌بندی شده است: «پنج سالگی، زمان آموختن کتابهای مقدس است. ده سالگی، زمان یادگرفتن میشناست. سیزده سالگی، زمان فراگرفتن احکام تورات است (۱). پانزده‌سالگی، زمان تحصیل‌تلمود و گمارا است. هجده سالگی، زمان ازدواج است. بیست سالگی، زمان تلاش برای کسب معاش‌است. د رسی سالگی، نیروی بدنی انسان به‌حدکمال می‌رسد. در چهل سالگی، ادراك او به‌منتها درجهٔ‌خود رسیده است. پنجاه سالگی، زمانی است که دیگران با او مشورت می‌کنند. در شصت سالگی، شخص به سن پیری می‌رسد. در هفتاد سالگی، مو هایش سفید می‌شود. در هشتاد سالگی، نیروی‌مخصوصی به‌انسان عطا می‌گردد (۲). در نود سالگی، زیربار سالیان دراز عمر خود خمیده می‌شود و در صدسالگی، مثل این است‌که دیگر مرده و از جهان رفته است» (میشنا آووت، ۵: ۲۳).

مرگ نتیجهٔ گناهکاری است، و اگر شخص گناهی مرتکب نشود، بالطبع هرگز نخواهد مرد. «هیچ مرگی نیست‌که گناهی باعث آن نشده باشد» (شبات، ۵۵ الف). «فرشتگان خدمتگزار به‌حضور ذات قدوس متبارك چنین عرض‌کردند: ای پروردگارعالم چرا مجازات مرگ را برای آدم معین کردی؟ خداوند در پاسخ فرمود: من فرمانی سبك به‌او دادم، او آنرا نقض‌کرد» (شبات، ۵۵ ب). «هرگاه‌کسی از تو بپرسد که اگر آدم ابوالبشر خطا نمی‌کرد و ازمیوهٔ درخت ممنوع نمی‌خورد، آیا تا ابد زنده و جاوید می‌ماند یا نه، تو در جواب او بگوکه (الیاس) پیامبر خطا نکرد و تا ابد، زنده و جاوید ماند» (ویقرا ربا، ۲۷: ٤).

مرگ قوی‌ترین نیروئی است‌که خداوند درجهان پدید آورده است، و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان بر آن چیره شد. «ده چیز سخت در جهان آفریده شده‌است. کوه سخت است، لکن آهن آنرا می‌برد. آهن سخت است، آتش آن‌را ذوب می‌کند. آتش سخت است، آب آنرا خاموش می‌کند. آب‌سخت است، ابر آن‌را حمل می‌کند. ابر سخت است، باد آنرا پراکنده‌می‌سازد. باد سخت است، بدن آنرا حمل می‌کند (اشاره به‌هوایی است‌که انسان تنفس می‌کند). بدن‌انسان سخت است، ترس آنرا در هم‌می‌شکند. ترس سخت است، شراب آن را از میان می‌برد. شراب‌سخت است، خواب اثر آنرا محو می‌کند. و مرگ از همهٔ آنها سخت‌تر است» (باوابترا، ۱۰ الف).

مرگ در قیافه‌های مختلفی ظاهر می‌شود، واشکال گوناگونی به‌خود می‌گیرد. «نهصد و سه‌نوع

---

۱ ـ در سیزده سالگی کودك «برمیصوا» می‌شود، یعنی بلوغ‌شرعی پیدا می‌کند و موظف به اجرای احکام تورات می‌گردد، و از آن هنگام است که می‌توان او را جزو ده نفر شخص بالغی که برای‌خواندن نماز جماعت لازم است به حساب آورد.

۲ ـ رجوع شود به کتاب مزامیر داود، ۹۰: ۱۰.

مرگ در جهان آفریده شده است . چنانکه گفته شده است : « مفرهای (۱) مرگ از آن خداوند است » ( مزامیر داود ، ۶۸ : ۲۱ ) . سخت‌ترین همهٔ آنها خناق، و آسانترین همهٔ آنها مرگ به‌وسیلهٔ بوسه است . مرگ با خناق مثل آن است که یك چوب کلفت پر از خار در یك گلولهٔ پشم باشد ، و آن را بخواهند به‌سرعت و به‌شدت از آن گلولهٔ پشم خارج سازند . (۲) دیگران می‌گویند : مانند گردابی است در مدخل یك ترعه . مرگ به‌وسیلهٔ بوسه مثل آن است که مویی را از شیر بیرون کشند (۳) ( براخوت ، ۸ الف ) .

مراحل مختلف مرگ بدین‌گونه توصیف شده است . « وقتی‌که پایان عمر انسان فرا می‌رسد و باید از جهان درگذرد ، فرشتهٔ مرگ ظاهر می‌شود تا جان‌نشاما . Neshamah . او را بگیرد . نشاما شبیه یك ورید پر از خون است و رگهای کوچکی‌از آن‌منشعب‌می‌شود که در تمام بدن پراکنده هستند . فرشتهٔ مرگ سر این ورید را می‌گیرد و آن را بیرون می‌کشد . ازبدن شخص نیکوکار آن‌را به‌آرامی خارج می‌سازد ، چنانکه مویی را از شیر بیرون بکشند . لکن از بدن‌شخص شریر و بدکار آن‌را با سختی و شدت بیرون می‌کشد ، همچون گردابی که در دهانهٔ ترعه‌ای تلاطم کند . و بعضی می‌گویند : مانند چوب کلفت پر از خاری است که به‌شدت از درون گلولهٔ پشم بیرون‌کشیده شود . همینکه جان ازبدن خارج‌شود ، شخص می‌میرد ، و روح پیش می‌آید و روی بینی میت‌می‌نشیند ، تا زمانی‌که جسم فاسد شود . هنگامی‌که چنین شد ، جان به‌حضور ذات قدوس متبارك زاری‌می‌کند و می‌گوید : « ای پروردگار عالم مرا به‌کجا می‌بری ؟ آنگاه دوما . Dumah . فرشتهٔ مرگ آن‌را می‌گیرد و به‌حصار مرگ به‌میان ارواح می‌برد . اگر آن شخص نیکوکار باشد، پیش روی او اعلام‌می‌دارندو می‌گویند : برای این شخص نیکوکار جا بازکنید . جان مرحله به‌مرحله پیش می‌رود و ترقی می‌کند تا آنکه موفق به‌زیارت شخینا می‌گردد » ( میدراش تهیلیم مربوط به‌آیهٔ ۷ از مزمور ۱۱ مزامیر داود ،صفحهٔ ۵۱ ب ـ ۵۲ الف ) .

حدیث دیگر دربارهٔ مراحل مرگ چنین است :« دربارهٔ فرشته مرگ گفته‌اندکه سراسر وجودش پر از چشم است و هنگام مرگ بیمار ، بالای‌سر او می‌ایستدو شمشیری آخته به‌دست دارد ، که قطره‌ای صفرای تلخ نوك آن است ، و جز شخص محتضر ، هیچ کس‌دیگر او را نمی‌بیند و از حضور او در آن محل آگاه نیست . هنگامی‌که بیمار او را می‌بیند به‌لرزه می‌آید ،دهان خود را باز می‌کند ، و فرشتهٔ مرگ آن قطره را در دهان او می‌چکاند . از اثر همان قطره است که‌انسان می‌میرد ، از اثر همان است‌که بدن فاسد ومتعفن می‌شود ، و رنگ چهره به‌طرز وحشتناکی می‌پرد »( عوودا زارا ، ۲۰ ب ) .

مردمان قدیم در حالات شخص محتضر دقت‌می‌کردند ، و جزئیات آنرا نشانه‌هائی می‌دانستند . « اگر شخص در حالت لبخند زدن جان سپرد برای او نشانهٔ خوبی است . اگر در حالت حزن و اندوه در گذرد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رو به‌بالا باشد ، علامت خوبی است . اگر رو به‌پایین باشد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رو به‌مردم باشد ،نشانهٔ خوبی است . اگر به‌سوی دیوار باشد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رنگ پریده باشد ، علامت‌خوبی است . اگر سرخ و گلگون باشد ، نشانهٔ بدی

---

۱ ـ کلمهٔ عبری برای « مفرها » « توصاوت » . Totzaoth است و ارزش عددی حروف این کلمه به حساب ابجد ۹۰۳ می‌شود.

۲ ـ هنگامی‌که چوب‌پر ازخار را از گلوله پشم بیرون‌می‌کشیم،خار ها پشمها را پاره پاره می‌کند ، و به‌همان گونه خناق جدارگلو را پاره می‌کند.

۳ ـ یعنی‌بسیار آسان و راحت است . گفته شده است که‌هارون ( سفر اعداد ، ۳۳ : ۳۸ ) و موسی ( سفر تثنیه ، ۳۴ : ۵ ) « به فرمان ( دهان ) خداوند » مردند ، که آن را مرگ به‌وسیلهٔ بوسه‌وصف کرده‌اند . ( باوابترا ، ۱۷ الف ).

است . اگر بعد از ظهر جمعه فوت کند ، علامت خوبی‌است ، اگر در اوائل شب یکشنبه رحلت کند ، علامت بدی است . اگر در عصر روز قبل از کیپور ( کفاره ) بمیرد ، علامت بدی است . اگرشب بعد از کیپورفوت کند ، نشانهٔ خوبی است . اگر از بیماری بطنی بمیرد،علامت خوبی است ، زیراکه بیشتر نیکوکاران از این بیماری می‌میرند » (۱) ( کتوبوت ، ۱۰۳ ب ) .

دانشمندان یهود کوشیده‌اند تا وحشتی راکه به‌طور معمول هنگام فکرکردن دربارهٔ پایان زندگی به‌انسان دست می‌دهد ، کم کنند . آنان این فکر راموردتأکید قرار داده‌اند که مرگ یك مرحله و جریان کاملا طبیعی است . دربارهٔاین آیهٔ : « وقتی‌برای‌ولادت است و وقتی برای مردن » ( جامعهٔ سلیمان ، ۳:۲ ) ، میدراش چنین توضیح می‌دهد : « از لحظهٔ‌تولد به‌بعد ، همواره احتمال مرگ وجود دارد » ( قوهلت ربا ، ۳ : ٤ ) . و یك دانشمند چنین توصیه‌کرده است : « یك روز پیش از مردنت توبه کن » ( شبات ، ۱۵۳ الف ) . بدین معنی‌که هر لحظه فکرتوبه باش ، زیرا روز مرگ معلوم نیست . همان‌طورکه دیدیم ، مرگ را جزو عوامل « بسیار خوب » کـه‌آفریدگار به‌وجود آورده است شمرده‌اند .

زمان مرگ را خداوند معین می‌کند ، و هیچ‌کس نمی‌تواند آنرا پیش‌بینی‌کند و هیچ‌کس نباید سبب تسریع در این امر شود ، به‌خودکشی با نفرت ووحشت بسیار می‌نگرند و آنرا یکی از شنیع‌ترین گناهان می‌دانند . دانشمندان یهود دربارهٔ این آیهٔ :« هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت » ( سفر پیدایش ، ۹ : ۵ ) چنین تفسیرکرده‌اند:« کلمهٔ « هرآینه » شامل کسی می‌شودکه خود را خفه کند » ( برشیت ربا ، ۳٤ : ۱۳ ) یعنی مرگی کـه‌خونی در آن ریخته نمی‌شود . و نظیر این بحث را چنین داریم : « انسان مجاز نیست به‌خـود آسیبی‌برساند . بعضی‌ها می گویندکه انسان مجازاست به‌خود صدمه بزند . ولی از این آیه : « هر آینه انتقام خون‌شما را برای ( از ) جان شما خواهم گرفت » برمیآید که خودکشی ممنوع است ( باواقما ، ۹۱ ب ) ونتیجه‌می گیریم که همهٔ دانشمندان متفق‌الرأی هستندکه اگر صدمه زدن به‌خویشتن به‌خودکشی منجر گردد ، کاری‌ممنوع و حرام است .

جنبهٔ عملی این نکته در داستان شهادت ربی‌حنینا بن تردیون . Hanina Ben Teradyon· که توسط رومیان زنده سوزانیده شد به‌نظر می‌رسد واز جنبهٔ نظری آن جالبتر است . رومیان بدن او را در میان طوماری از تورات پیچیدند و آتشش زدند ،و گلوله‌های پشمی را که در آب خیس شده بود روی سینه‌اش گذاشتند تا دیرتر بسوزد و شکنجه جـان‌کندنش طولانی‌تر شود در آن حال شاگردانش بدو گفتند : « دهانت را بازکن تا آتش داخل آن شود( و زودتر جان را تسلیم کنی ) . ربی حنینا جـواب داد : بهتر آن است خدایی‌که جان را داده است خودآن را بگیرد و انسان به‌خودش صدمه نزند ( ومردن خود را تسریع‌نکند ) » ( عوودازارا ، ۱۸ الف ) (۲).

نظری جالب و عالمانه دربارهٔ زندگی و مرگ‌در تفسیر این آیه چشمگیر است « روز مرگ انسان از

---

۱ ـ از آنجا که این بیماری شخص را جسماً و روحاً بسیاررنج می‌دهد ، همین رنج باعث بخشش و کفارهٔ گناهان او می‌شود ، و نیز سبب تصفیه جسمانی می‌گردد که مانند تصفیهٔ روحانی شخص‌را پاك می‌کند.

۲ ـ یوسفوس نیز همین نظر را دارد : « ارواح کسانی را که ازروی دیوانگی به‌جان خود دست درازی کرده و خود را کشته‌اند ، در تاریکترین نقطهٔ جهنم جا می‌دهند ، و خداوند که پدر ایشان است ،آنان را که به جسم و روح خود صدمه زده‌اند در دوره های بعدی نیز تنبیه می‌کند . پس خداوند از خود کشی نفرت دارد ، و قانونگذاردانای ما کیفر این گناه را به عامل آن می‌دهد » ( « جنگهای یهودیان» ، جلد سوم ، فصل ۸ ، بند ۵ ).

روز تولدش بهتر است» (جامعهٔ سلیمان، ۷ : ۱). «وقتی شخص به‌دنیا می‌آید، همه شادی می‌کنند، و در مرگ او، همه می‌گریند. لکن نباید این چنین باشد. بلکه برعکس، هنگامی‌که شخص متولد می شود، جای شادی نیست. زیرا کسی نمی‌داند سرنوشت و رویه و اعمال او چه خواهد بود. آیا عادل و نیکوکار خواهد بود یا شریر و بدکار. اما پس از مرگ وی، اگر جهان را با نیکنامی ترك گفته باشد، باید شادی کنند. تمثیل، دو کشتی در اقیانوس روان بود. یکی از بندر خارج می‌شد و دیگری بسوی بندر پیش می‌آمد. مردم برای کشتی که از بندر دور می‌شد شادی می‌کردند، اما برای آنکه وارد بندر می‌شد اظهار خوشحالی نمی‌نمودند. فرزانه‌ای آنجا بود و به‌آنها گفت: نظر من خلاف نظر شماست. نباید برای این کشتی‌که از بندر خارج می‌شود شادمانی کنید. زیرا کسی نمی‌داند در میان توفانی عظیم و امواج سهمناك و خشمگین چگونه سرنوشتی خواهدداشت. اما برای آن کشتی‌که وارد بندر می‌شود همه باید شادی کنند. زیرا که از همهٔ خطرات جسته و به‌سلامت به‌منزل رسیده است» (قوهلت ربا، ۷:٤).

## ۲ ـ روح

بشر، از آن جهت‌که روح به‌وی عطا شده است، منسوب به‌خداوند است. دارا بودن این عطیه خدادادی سبب وابستگی او به‌آفریدگار و تفوق او بر سایر مخلوقات الهی است. همان‌طور‌که قبلا اشاره شد، دانشمندان یهود انسان را دارای ماهیتی دوگانه‌دانسته‌اند. «روح انسان از آسمان، و بدنش از زمین است» (سیفره دواریم، ۳۰۶، صفحهٔ ۱۳۲الف). ایشان بدن را غلاف روح توصیف کرده‌اند (سنهدرین، ۱۰۸ الف)، و اظهار داشته‌اند که رابطهٔ‌روح با بدن همانند رابطهٔ خدا با جهان است. (۱).

صفت و کیفیت زندگی‌انسان وابسته به‌توجهی‌است‌که به‌پاك نگهداشتن روح خود می‌کند. وعظی بس زیبا دربارهٔ این آیه شده است: «و روح به نزدخداکه آن را داده است بازگردد» (جامعهٔ سلیمان، ۱۲ : ۷) آن‌را بدو بازگردان. و همان‌طور که او (خداوند) آن‌را به‌تو پاك و منزه داد، تو نیز آن‌را پاك و منزه به‌او بازگردان. تمثیل، پادشاهی خلعت‌های شاهانه میان بندگانش تقسیم کرد. آنها که هوشیار و خردمند بودند، خلعت شاه را گرامی‌داشتند و در بر نکردند، اما آنان‌که نادان و نابخرد بودند همان روز پوشیدند و به‌کار پرداختند. پس‌از زمانی پادشاه جامه‌ها را از ایشان باز پس خواست، بندگان خردمند خلعت خود را همچنان که روز اول بود تقدیم داشتند، اما بندگان نابخرد شرمسار و خجلت‌زده سر به‌زیر افکندند، چون از خلعت شاه‌جز چرکین جامه‌ای باقی نمانده بود. شاه از بندگان خردمند خشنود شد و از نادانان خشمگین گردید ودرباره بندگان خردمند دستور داد که جامه‌هایشان را به‌خزانه‌بازگردانند، و خودبه‌سلامت به‌خانه‌هایشان‌بروند. لکن دربارهٔ بندگان نابخرد فرمان داد تا جامه‌هایشان را به‌گازران بدهند، و آنها را به‌زندان‌بفرستند، به‌همین‌گونه ذات قدوس متبارك دربارهٔ بدن نیکوکاران میگوید: آنانی‌که به‌راه راست می‌روند به‌سلامت بیایند و بر بسترهای خویش بیارامند (اشعیاء، ۵۷ : ۲). ودر بارهٔ روح ایشان می‌گوید: «جان آقایم در دستهٔ حیات نزد خداوند خدایت‌بسته خواهد شد» (کتاب اول سموئیل، ۲۵ : ۲۹). دربارهٔ‌بدن شریران و بدکاران می‌گوید: «خداوند فرمود که برای شریران و بدکاران صلح و سلامتی نیست» (اشعیاء، ٤۸ : ۲۲). ودربارهٔ روح ایشان می‌گوید:

۱ ـ رجوع شود به قسمت سوم از فصل اول همین کتاب.

« و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفهٔ فلاخن‌پرتاب خواهد نمود » (کتاب اول سموئیل ، ۲۵ : ۲۹) ( شبات ، ۱۵۲ ب ) .

« روح با پنج نام خوانده شده است : نفش .Nefesh . رووح . Ruah . نشاما .Neshamah یحیدا . Yehıdah . ، حیا . Hayyah . نفش( نفس ) همان نیروی حیاتی موجود در خون است . چنانکه گفته شده است : « زیرا خون جان ( نفش )است » ( سفر تثنیه ، ۱۲ : ۲۳ ) . رووح ( روح ) همان است که بالا می‌رود و پایین می‌آید . چنانکـه گفته شده است : « کیست که بداند که روح ابناء آدم به‌بالا صعود می‌کند ( جامعهٔ سلیمان ، ۳ : ۲۱ ) .نشاما ( نسمه ) همان مایهٔ عقل و شعور و طبع و خوی انسان است . حیا (حی) که معنی لغوی آن « زنده »است و از این‌رو چنین نام‌گرفته که همهٔ اعضاء بدن می‌میرند لکن آن باقی می‌ماند . یحیدا ( وحیده ) که به‌معنی « یگانه » است از این جهت چنین خوانـده شده است که همهٔ اعضاء جفت هستند ، در صورتی که‌روح در بدن یگانه و بی‌همتاست » ( برشیت ربا ، ۱۴ : ۹ یا ۱۱ ) .

از پنج اسم فوق ، سه نـام اول بیشتر درادبیات دانشمندان یهود به‌کار رفته است ، اما بـه دشواری می‌توان تفاوت میان آنها را به‌طور دقیق‌تشخیص داد . از آنجا که نفش ، با نیروی حیاتـی موجود در خون یکی دانسته شده است ، از این‌رو گفته شده است که این نیرو هم در حیوانات وجود دارد و هم در انسان . فی‌المثل ، چنین گفتاری یافت‌می‌شود : « هر چیزی که نفش ، در آن وجود دارد ، به‌نفش ، نیروی تازه می‌بخشد ، و هرآنچه هم که‌نزدیك به‌نفش است ، نیروی نفش را تجدید می‌کند » ( براخوت ، ٤٤ ب ) . مقصود این است ، هر مخلوقی که خود دارای نیروی حیاتی است ، مانند چهارپا ، یا پرنده یا ماهی ، نیروی حیاتی کسی راکه ازآن بخوردافزایش می‌دهد ، و این موضوع مخصوصاً دربـارهٔ قسمتی از بدن آن مخلوق که نزدیك به‌یکی ازدستگاه‌های حیاتی او است صدق می‌کند . بنابراین باید گفت که نفش به‌هنگام مرگ صاحبش از بین می‌رود .

نامهای رووح ونشاما، معمولا به‌جای یکدیگر استعمال شده است و معرف روحیه و شخصیت‌انسان ، که منحصراً متعلق به‌خود اوست ، هستند . آنها قسمت‌فناناپذیر و جاویدان وجود انسانند ، و همان نفس حیات ، هستند که خداوند در انسان دمیده است .

این مسأله که آیا ، چه هنگام روح در وجودانسان می‌دمد ، مورد بحث ربی یهودا هناسی مؤلف میشنا ودوست صمیمی‌وی آنتونینوس . Antoninus رومی (۱) قرار گرفته‌است . « آنتونینوس‌از ربی‌یهودا هناسی پرسید : نشاما کی وارد بدن انسان می‌شود ،در لحظهٔ بسته شدن نطفه و یا پس از کامل شدن‌جنین؟ ربی‌یهودا در پاسخ گفت : بعد از کامل شدن جنین .آنتونینوس گفت : آیا ممکن است که یك پارهٔ گوشت سه روز بدون نمك بماند و فاسد نگردد ؟ (۲) . ازاین‌رو بدون شك روح هنگام انعقاد نطفه وارد آن می‌شود . ربی یهودا بعدها چنین گفته است : ایـن‌مطلب را آنتونینوس به‌من آموخت ، و آیه‌ای از

---

۱ ــ از ربی یهودا و آنتونینوس در تلمود به کرات به‌عنوان دودوست صمیمی یاد شده است . آنتونینوس را معمولا با مارکوس اورلیوس . Marcus Aure ius . امپراطور پارسا و دانشمند و نیکوکار رومی یکی می‌دانند . لکن پروفسور س . کراوس . S. krauss با این عقیده مخالف است و می‌گوید که مقصود از آنتونینوس‌همان‌آویدیوس کاسیوس . Avidius Kassius . است که یکـی از سرداران مشهور مارکوس اورلیوس و مباشر مالی سرزمین یهودیه‌بوده است .

۲ ــ همین طور چگونه جنین می‌تواند بدون روح و نیروی حیاتی‌آن ، سالم بماند و فاسد و متعفن نشود ؟

کتاب مقدس نیز نظر او را تأیید می‌کند : « توجه و عنایت (۱) تو روح مرا محافظت نمود » ( ایوب ، ۱۰ : ۱۲ ) ( سنهدرین ، ۹۱ ب ) .

تلمود چنین تعلیم می‌دهد که ارواح از زمانهای بسیار قدیم وجود داشته‌اند . « در آسمان هفتم که « عراووت » . Aravoth . نام دارد ، ارواح وروانهائی که بعداً به‌دنیا خواهند آمد مأوی دارند » ( حگیگا ، ۱۲ ب ) . مقصود از ارواحی است که بعداً به موقع خود وارد بدن انسانها خواهند شد . اعتقاد عمومی براین است که دوران ماشیح شروع نخواهد شد تا آنکه همهٔ این ارواح بدین جهان بیایند و مدت زندگی خود را بر روی زمین طی کنند . « فرزند داود ( یعنی ماشح ) نخواهد آمد تا آنکه همهٔ ارواحی که در « گوف » . Guph . مأوی دارند خارج شوند ( باین جهان بیایند ) » ( یواموت ، ۶۲ الف ) . « گوف » مخزن آسمانی است که ارواح در آن جای دارند . تا زمانی که نوبتشان فرارسد و داخل بدن انسانها شوند .

روان نیروی روحانی وجود انسان است که زندگی او را فوق زندگی حیوانی قرار می‌دهد ، افکار عالی را به‌او الهام می‌کند ، و او را وادار می‌سازد که نیکی را برگزینند و از بدی دوری جوید . از آنجاکه شبات ( شنبه ) نیز یك عامل روان‌بخش درزندگی انسان است ، ما این تعلیم را در ادبیات دانشمندان یهود می‌یابیم : « یك روان اضافی درشب‌شنبه به‌انسان داده می‌شود ، و در آغاز شب یکشنبه آن‌را از وی می‌گیرند » ( تعنیت ، ۲۷ ب ) . مقصود آن است که نگاهداری روز مقدس شنبه به‌طور کامل ، قدرت روان را اعتلا می‌بخشد ، و نیروی محرکه آن‌را در زندگی انسان افزایش می‌دهد .

فقط در صورتی که انسان نگهدار و حافظ این عطیه گرانبها باشد ، زندگی او می‌تواند تحت نفوذ ارادهٔ الهی قرار گیرد . از این‌رو چنین مقرر داشته‌اند که اولین دعای بامدادی پس از بیدار شدن از خواب چنین باشد : « ای خدای من روانی که تو به‌من عطا کرده‌ای پاك است . تو آن را در درون من آفریده‌ای، تو آن را در من دمیده‌ای ، و تو آن را در درون من محافظت می‌کنی ، و تو در آینده آن را از من خواهی گرفت و مجدداً به‌من بازش می‌گردانی . تمام مدتی که روان در اندرون من است ، سپاس می‌گویم من به‌حضور تو ای خداوند خدای من و خدای پدرانمن ، پروردگار همهٔ عالمها و سرور تمام روانها ، متبارك هستی تو ای خدا ، که روانها را به‌بدنهای مردگان باز می‌گردانی » ( براخوت ، ۶۰ ب ) .

## ۳ـ ایمان ـ دعا و نماز

نزدیکی انسان به‌خداوند، که نتیجهٔ پیشرفتهای عقلانی ، و تزکیهٔ نفس خود اوست ، او را مسئول آن قرار می‌دهد که شایستگی خود را نسبت به این عطیهٔ آسمانی ثابت نماید . اگر به‌انسان این افتخار داده شده است که به‌شباهت خدا خلق شود ، این وظیفه نیز برعهدهٔ او نهاده شده است که زندگی خود را به‌نحوی بگذراند که مورد تأیید آفریدگار قرار گیرد .

بنابراین ، چه انتظاری از انسان می‌رود ؟ جواب این سؤال در عبارت زیر داده شده است : « هفت صفت به‌درگاه جلال الهی پسندیده است : ایمان ، صداقت ، عدالت ، احسان ، ترحم ، راستی و صلح‌جوئی » ( آووت ربی ناتان ، ۳۷ ). اینها عالیترین صفات و فضیلتهای انسانی هستند ، و در

---

۱ ـ همین کلمه در زبان عبری معنی یاد گرفتن زن و بسته شدن‌نطفه را نیز می‌دهد.

درجهٔ اول از آنها ایمان قرار دارد که ، بنا برعقیدهٔ علمای یهود ، مهمترین اصلی است که تمامی رابطهٔ انسان با خداوند سرانجام برروی آن استوار می‌شود. « ششصد و سیزده حکم به‌موسی داده شد . سیصد و شصت و پنج نهی مطابق روزهای سال شمسی ، ودویست و چهل و هشت امر به‌تعداد اعضای بدن‌انسان . داود آمد و آنها را به‌یازده اصل کاهش داد ، که درفصل پانزدهم مزامیر داود نام‌برده شده‌است . اشعیای نبی آمد و آنها را به شش اصل رسانید . چنانکه گفته‌شده است : « آن‌کس که راه صداقت را بپیماید ، به‌راستی سخن گوید ، سود حاصل از ظلم و ستم راخوار شمارد ، دست خویش را از رشوه گرفتن کوتاه نماید ، گوش خود را از شنیدن سخنی که منجر به‌خونریزی می‌شود باز دارد ، و چشمان خود را از دیدن بدی ها ببندد » ( اشعیا ، ۳۳ : ۱۵ ) . میکاه‌نبی آمد و آنها را به‌سه اصل کاهش داد . چنانکه نوشته شده است : « ای انسان ، به‌تو گفته شده است که چه چیز خوب است ، و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد ، غیر از اینکه انصاف را به‌جا آوری ، احسان‌و نیکوکاری را دوست بداری ، و در حضور خدای خویش با فروتنی رفتار نمائی » ( میکاه ، ۶ : ۸ ) .اشعیاء بعداً آمد و آنها را به‌دو اصل رسانید . چنانکه گفته شده است : « خداوند چنین فرموده است :انصاف را رعایت کنید و عدالت را جاری نمایید » ( اشعیاء ، ۵۶ : ۱ ) در آخر حبقوق آمد و آنها را به‌یك اصل تقلیل داد . چنانکه گفته شده است : « و شخص عادل و نیکوکار به‌خاطر ایمان خود زنده‌خواهد ماند » ( حبقوق ، ۲ : ٤ ) ( مکوت ، ۲۳ ب- ۲٤ الف ) .

دانشمندان خاطر نشان کرده‌اند که ایمان علامت مشخص در زندگی قهرمانان کتاب مقدس و افراد ملت اسرائیل بوده است که به‌آن وسیله شایستگی‌لطف و عنایت مخصوص خداوند را نسبت به‌خود بدست می‌آورند . عظیم بود ایمانی که افراد ملت‌اسرائیل به‌خدای خالق جهان آوردند . چون به‌خاطر همین ایمان بودکه روح‌القدس بر ایشان قرار گرفت وبراثر آن سرود خواندند . چنانکه گفته شده است : « ایشان به‌خداوند و به‌بندهٔ او موسی ایمان آوردند »( سفر خروج ، ١٤ : ۳۱ ) . و بلافاصله بعد از آن گفته شده است : « آنگاه موسی و بنی‌اسرائیل این سرودرا برای خداوند سرائیده‌وچنین گفتند .»وهمین‌طور تو می‌یابی که ابراهیم جد اعلای ما فقط به‌خاطرایمانی که به‌خداوند داشت این جهان و جهان آینده را به میراث برد . چنانکه گفته شده‌است : « و او (ابراهیم) به‌خداوند ایمان آورد و خداوند این را برای وی عدالت و نیکوکاری محسوب کرد » ( سفر پیدایش ،۱۵ : ۶ ) . در همین گفتار مثالهای دیگری نیز ذکر شده و مطلب با این عبارت خاتمه می‌یابد : « هر آن‌کس که یك فرمان خدا را با ایمان کامل بر خود قبول نماید و آن‌را انجام دهد ، شایستهٔ آن خواهدبودکه روح‌القدس بر او قرارگیرد » ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۳۱ از باب ١٤ از سفر خروج ، صفحهٔ ۳۳ ب ) .

هدف بسیاری از فرامین که خداوند به‌وسیلهٔ‌موسی به‌فرزندان اسرائیل داد ، تلقین ایمان به‌خدا در قلب و روح این قوم بود . دو مثال جالب در این‌باره ذکر شده است . در سفر خروج باب ۱۷ ، آیهٔ ۱۱ روایت شده است که در هنگام جنگ با عمالقیان( عمالقه ) موسی دستان خودرا به‌سوی‌بالا نگه‌داشت. دانشمندان چنین سؤال کرده‌اند : « آیا دستهای‌موسی‌باعث پیروزی اسرائیل و یا شکست عمالقیان می‌شد ؟ اما حقیقت این است‌که تمام مدتی‌که موسی دستهای‌خود را به‌سوی بالا نگه می‌داشت ، بنی‌اسرائیل به‌او نگاه می‌کردند و به‌خدائی که به‌موسی فرمان داده‌بودچنین کند ایمان می‌آوردند ، و ذات قدوس متبارك

نیز برای ایشان معجزه‌ها و قدرت نماییها می‌کرد. موضوع مار برنجینی که موسی در بیابان ساخت نیز به همین منوال بود. (سفر اعداد، ۲۱ : ۸). آیا مار برنجین می‌تواند کسی را بکشد یا زنده کند؟ نه، ولی حقیقت این‌است که وقتی آن گروه کثیر ازفرزندان اسرائیل که مار آنهارا گزیده بود به آن مار برنجین می‌نگریستند و به‌خدائی که به موسی‌فرمان‌داده بود که آن‌را بسازد ایمان می‌آوردند، ذات قدوس متبارك نیز ایشان را شفا می‌داد و آنها ازمرگ‌ می‌رستند» (مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۱۱ از باب ۱۷ از سفر خروج، صفحهٔ ٥٤ الف).

این را می‌دانیم که «مردان با ایمان» درمیان‌ملت اسرائیل بسیار مورداحترام بودند. آنان‌افرادی بودند که در همهٔ شرایط به خداوند ایمان واعتمادمطلق داشتند. دراین باره که «از زمانی که معبدبیت همیقداش خراب شد مردان باایمان نایاب شدند» (میشنا سوطا، ۹ : ۱۲)، ابراز تأسف و تحسر شده است. مفهوم چنین ایمانی رامی‌توان ازاین گفتاردریافت: «هرآن‌کس که قرص نانی درسبد خود دارد ومی گوید: «فردا چه بخورم»، از زمرهٔ افراد کم‌ایمان محسوب می‌شود» (سوطا، ٤٨ ب).

تلمود روایاتی را دربارهٔ دو مرد که به‌واسطهٔایمان و توکل خلل ناپذیرشان به خداوند معروف و مشهور بودند حفظ کرده‌است. اولی ناحوم گمزویی. Nahum of Gamzo (۱) نام‌داشت، وداستان زیر علت تسمیهٔ اورا به‌این نام چنین شرح می‌دهد: برای چه ویرا «ناحوم گمزویی» می‌خواندند؟ به‌جهت آنکه هر اتفاقی که برای اورخ می‌داد، دربارهٔآن می‌گفت: «این هم (به‌عبری: گم‌زو. Gamzo) خیر است». یك وقت دانشمندان اسرائیل خواستندبرای امپراطورهدیه‌ای‌بفرستند، وبحث‌داشتندکه‌هدیه را توسط چه کسی ارسال دارند. سر انجام تصمیم گرفتند که ناحوم گمزویی را مأمور این کار کنند، به آن سبب که همواره برای او معجزه‌ای رخ می‌داد. به‌توسط او صندوقچه‌ای پراز جواهرات و مروارید برای قیصر فرستادند. در راه شبی که درکاروانسرایی‌منزل کرده بود، عده‌ای از اهل محل برخاستند و جواهرات صندوقچه را برداشتند وسپس آن‌را با خاك پرکردند. هنگامی که صندوقچه را در حضورامپراطور گشودند آن را پر از خاك یافتند. امپراطور خشمگین‌شد وفریاد برآورد: یهودیان مرا مسخره کرده‌اند، و فرمان دادکه‌ناحوم وهمراهانش‌را باکلیهٔ یهودیان به‌قتل برسانند. ناحوم باز گفت: این هم خیر است. در این موقع الیاس پیامبر (۲) به شکل یکی ازدرباریان امپراطور ظاهر شد و به امپراطور گفت: شاید این خاك از همان خاکی باشد که ابراهیم‌جد آنها به‌سوی دشمنانش می‌پاشید و ذرات آن مبدل به شمشیر می‌شد. واگر کاه به‌سوی ایشان می‌پاشید،هر پر آن تیری می‌شد وآنها را از پای درمی‌آورد. درآن روزگار ایالتی بود که مردم آن بر امپراطوریاغی‌شده بودند واو به هیچ وجه موفق نمی‌شد ایشان را به‌زانو درآورد. مقداری از آن خاك را علیه آن‌ایالت به‌کار بردند وآن‌را مسخر ساختند. امپراطور درازای این خدمت ناحوم را به خزانهٔ خود برد و صندوقچهٔ‌اورا پراز سنگهای گرانبها ومروارید کرد، و او و همراهانش را با عزت و احترام فراوان باز پس‌فرستاددر ضمن مراجعت، باز یك شب در همان کاروانسرای قبلی منزل کردند. اهل کاروانسرا از او پرسیدند: تو برای‌امپراطور چه هدیه‌ای بردی که این چنین مورد

---

۱ – در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۲۸، آیهٔ ۱۸، از شهری‌به نام گیمزو. Gimzo. یاد شده‌است، و شاید هم ناحوم را از اهل این محل دانسته و او را چنین می‌نامیده‌اند.

۲ – از الیاس پیامبر (ایلیا) که در کتاب مقدس دربارهٔ اوگفته شده است که طعم مرگ را نچشید، در روایات تلمودی به‌کرات یاد شده است. او در مواقع بحرانی و بروز خطر به‌عنوان مظهرقدرت الهی ظاهر شده و درماندگان را نجات می‌بخشد.

عزت واحترام قرار گرفتی؟ ناحوم در پاسخ ایشان گفت: هرچه ازاینجا بردم همان را تقدیم حضور امپراطور کردم. اهل محل از شنیدن این سخن حریص وآزمند شدند وخانه‌های خودرا ویران‌ساختند وخاك آن‌را به‌عنوان هدیه به‌حضور امپراطور بردند وبه‌وی گفتند: خاکی که ناحوم یهودی به حضور تو آورد از همن خاك خانه های ما بود. به دستور امپراطورمقداری از آن خاك را مورد آزمایش قرار دادند، ولکن چون مبدل به شمشیر و تیر نشد، همه را به‌قتل‌رساندند» (تعنیت، ۲۱ الف).

داستان دیگر مربوط به ربی عقیوا، است‌که از او چنین روایت شده است: «انسان باید عادت کندکه همیشه این جمله‌را بگوید: «هرکار که خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر و نیکی است»». نقل است که ربی عقیوا در راهی سفر می‌کرد، به‌شهری رسید، واز مردم منزلی خواست تا شب را در آن بیتوته کند. لکن مردم آن شهر به‌درخواست‌او ترتیب‌اثر ندادند. ربی‌عقیوا گفت: هرکارکه‌خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر و نیکی است» ومجبور شد شب را در صحرا به‌سر برد. او همراه‌خود یك خروس، یك درازگوش و یك چراغ داشت (۱). بادی سخت‌وزید و چراغ را خاموش کرد، گربه‌ای آمد و خروس را خورد، شیری حمله کرد ودرازگوش‌را درید. ربی عقیوا در هر یك از این موارد می گفت: «هرکار که خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر ونیکی است». در همان شب دسته‌ای از راهزنان به شهر حمله بردند و آنجا را غارت کردند. ربی‌عقیوا به‌همراهان خود گفت: مگر من به‌شما نگفتم که هر کاری که ذات قدوس متبارك می‌کند مقصود او خیرو نیکی است؟ (اگر درشهر منزل کرده بودیم، راهزنان اموال مارا نیز به‌تاراج می‌بردند. اگر چراغ‌روشن بود، آنها مارا می‌دیدند، واگر خروس و درازگوش زنده بودند، صدا می‌کردند، وراهزنان‌را متوجه ما می‌ساختند)» (براخوت – ۶۰ب).

میشناچنین مقرر داشته‌است: «انسان‌موظف‌است که خداوند را جهت وقایع ناگواری که برایش رخ می‌دهد متبارك بخواند، همانگونه که او این‌کار‌را برای وقایع شادی آور می‌کند» (میشنا براخوت، ۹ : ۵).

ایمان به عالیترین وجه هنگام دعا کردن ونمازخواندن جلوه‌گر می‌شود. زیرا تنها آن کس‌که به خدا و به‌علاقهٔ او نسبت به آفریدگانش صمیمانه ایمان‌دارد، به حضور پروردگار دعا می‌کند و حاجات خود را از او می‌خواهد. دعا کردن و نماز خواندن تنها به معنی الحاح برای‌رفع حاجات شخصی نیست. دعا و نماز در حقیقت، عبارت است از رابطه‌ای صمیمانه‌بین آفریدگار و آفریده، که انسان به وسیلهٔ آن از اعماق قلب با خالق خویش سخن می‌گوید. ازاین‌رو، دعا و نماز هم بدرگاه خداوند مقبول و خوش آیند است، و هم به انسان کمك می‌کند تا غم از دل‌بزداید و بار روح را سبکتر سازد حتی گفته شده است: «ذات قدوس متبارك مشتاق شنیدن‌دعا و نماز عادلان ونیکوکاران است برای چه دعا و نماز نیکوکاران به‌پارو (۲) تشبیه شده است؟ چون‌همان‌طور که پارو محصول را زیر ورو کرده و آن‌را از جایی به جای دیگر منتقل می‌سازد، به همان‌ترتیب دعا و نماز عادلان و نیکوکاران خشم و غضب ذات‌قدوس‌متبارك‌رابه‌رحمت مبدل‌می‌کند» (یواموت، ٦٤ الف).

برای آنکه دعای انسان اجابت شود، نه‌تنها بایددعایی صمیمانه باشد و از اعماق قلب برخیزد. بلکه

---

۱ – خروس برای آن بود که او را صبح زود از خواب بیدارکند. درازگوش مرکب او بود، و ازچراغ هم برای مطالعه در شب استفاده می‌کرد.

۲ – کلمهٔ عبری برای پارو «عتر». Eter. است، و همان‌حروف ریشهٔ فعل «دعا کردن و نماز خواندن» را دارد.

کسی که دعا می‌کند و نماز می‌خواند بایدشایستگی آن‌را داشته باشد که دعایش مستجاب شود. «هر آن کس که رضایت خدا را به‌جا می‌آورد، وقلب خودرادر وقت‌نماز خواندن ودعاکردن بانیت کامل متوجه او می‌سازد، دعایش مستجاب می‌شود» (شموت ربا ،۲۱ : ۳).

«هرآن‌کس که ترس خدا در دل اوست ،سخنانش شنیده‌می‌شود (ودعایش مستجاب می گردد)» (براخوت، ٦ ب). لکن هیچکس نباید از ترس‌اینکه‌دعایش پذیرفته نشود، از خواندن نماز خودداری کند. بلکه باید پیوسته به‌دعا کردن و خواندن نمازادامه دهد. «اگر انسان می‌بیند که نماز می‌خواند و دعا می‌کند اما دعایش مستجاب نمی‌شود، باید باردیگربه‌دعا بپردازد» (براخوت، ۳۲ب). ونیز چنین توصیه کرده‌اند: «حتی‌اگر شمشیر تیزی روی گردن‌انسان بگذارند و قصد قتل اورا کنند، باز هم نباید از رحمت الهی نومید شود» (براخوت ـ ۱۰ الف). یعنی تاآخرین لحظهٔ حیات، آدمی نباید امید خودرا از رحمت خداوند قطع کند.

انسان نباید هنگام دعا و نماز به خـود بیندیشد. بلکه باید در عین حال به فکر همنوعان‌خود و احتیاجات آنان نیز باشد. هرآن‌کس که می‌تواند برای همنوعش دعا بخواند و جهت وی طلب رحمت و آمرزش نماید واین کاررا نکند، گناهکار خوانده‌می‌شود. چنانکه گفته شده است: «واما من، حاشا ازمن که به خداوند گناه ورزیده وازدعا کردن برای‌شما خودداری نمایم» (کتاب اول سموئیل، ۱۲:۲۳) (براخوت، ۱۲ ب). هرآن‌کس‌که برای همنوع خوددعا می‌کند و جهت‌اوطلب‌رحمت می‌نماید، هنگامی که خود او در نیاز همان چیز باشد، نخست به خوداو جواب داده می‌شود و خود اول نجات می‌یابد» (باواقما، ۹۲ الف). یکی از دانشمندان یهود دعای زیرا انشاء کرده است، تا به‌هنگام شروع سفر که در روزگاران پیش خطرات فراوان دربرداشت، خوانده‌شود: «ای خداوند خدای من، میل ورضایت تو چنین باشد، که مرا به سلامت روانه کنی، گامهای مرا به‌سلامت هدایت فرمائی، از روی لطف‌تکیه‌گاه و محافظ من باشی، و مرا از دست هر دشمن و کمین کننده‌ای در راه نجات بخشی، برکتی به‌کار دستهایم عطافرمایی، و مرادرنظر خودت‌و درنظر تمام‌بینندگانم آبرومند سازی ومورد احسان ورحمت‌قرار دهی. متبارك هستی تو ای خدایی که به دعا و نماز گوش‌فرامی‌داری». لکن یکی از همکاران آن دانشمند دربارهٔ متن این دعا اعتراض کرد و گفت: «انسان‌باید همیشه خودرا با جماعت شریك بداند. پس دعای سفر را چگونه باید بخواند؟ این‌طور: «ای‌خداوندخدای ما، میل و رضایت تو براین تعلق گیرد که مارا به‌سلامت روانه کنی و غیره. (دعا را به صورت جمع بخواند و نه به صورت انفرادی)» (براخوت، ۲۹ ب : ۳۰ الف). نظر اخیر دربارهٔ متن نمـاز هـاپذیرفته شده است و بالنتیجه، در نماز های جماعت که در کنیسه خوانده می‌شود، به‌کار بردن اول شخص مفرد بسیار نادر است.

اهمیت دعا و نماز در عبارات‌زیرمورد تأکیـدقرار گرفته است: «دعا و نماز از قربانیها بزرگتر و مهمتر است. دعا و نماز از اعمال نیك نیز بااهمت‌تراست. زیرا ماکسی را نداریم که از لحاظ انجام دادن اعمال نیك از سرور ما موسی والاتر باشد. معذالك‌حاجت او فقط با خواندن دعا و نماز برآورده شد. چنانکه گفته شده است: «باردیگر دربارهٔ این امربامن سخن مگو» (سفر تثنیه، ۳ : ۲٦). وبلافاصله بعداز آن گفته شده است: «به قله فسجه برآی» (مأخذ فوق، آیهٔ ۲۷) (براخوت، ۳۲ ب). از گفتهٔ فوق چنین استنباط می‌شود که دعای موسی این اجازه‌را برای وی کسب کرد که پیش ازمرگ، ارض موعود را از دور و از بالای کوه ببیند.

دعای حقیقی چیزی بیش از حرکت و تلفظ‌لبان است، و بایستی ازاعماق قلب برخیزد. «دعا و نماز انسان (به حضور خداوند) مورد قبول واقـع‌نمی‌شود، مگر اینکه وی قلب‌وجان خود را کف دست بگذارد. چنانکه گفته شده است: «قلب خود راروی کف دستهایمان به سوی خدائی که در آسمان است برافرازیم». مراثی ارمیا، ۳: ۴۱) (تعنیت ۸، الف). یعنی آنکه ما نباید تنها دستهایمان را هنگام دعا و نماز به‌سوی خداوند بلند کنیم، بلکه باید قلب‌خود را نیز متوجه خالق جهان سازیم. تلمود چنیـن تعریف موجز و مفیدی را دربارهٔ دعا و نماز می‌کند: »در تورات گفته شده است: «خداوند خدای خود را دوست بدارید و او را به تمامی دل و به تمامی جان‌خود عبادت نمایید.» (سفر تثنیه، ۱۱: ۱۳). کدام عبادتی است که در دل انجام می‌گیرد؟ دعا و نماز(تعنیت، ۲ الف).

بسیار تأکید شده است که خواندن دعا و نمازبا خلوص نیت و به نحوی احترام‌آمیز انجام شود. «کسی که دعا و نماز می‌خواند، باید قلب خود رامتوجه (خدای) آسمان سازد» (براخوت: ۳۱الف). «کسی که دعا و نماز می‌خواند، بایـد چشمانش راپایین افکنده و قلبش را متوجه بالا سازد» (یواموت، ۱۰۵ ب). «کسی که دعا و نماز می‌خواند، باید نزدخود چنین مجسم کند که شخینا مقابل اوست. چنانکه گفته شده است: «خداوند را همیشه پیش روی خودمی‌دارم» (مزامیر داود، ۱۶: ۸) (سنهدرین، ۲۲ الف). «هنگامی‌که شما دعا ونماز می‌خوانید، بدانید‌که درجلو چه کسی ایستاده‌اید» (براخوت، ۲۸ب). «آن کس که در وقت نماز خواندن می‌گذارد صدایش‌شنیده شود (۱)، از زمرهٔ اشخاص کم ایمان محسوب می‌گردد. آن‌کس که در وقت نماز خواندن صـدای‌خود را بلند می‌کند، جزو پیامبران دروغین به شمار می‌آید» (براخوت،۲٤ب). زیرا چنین اشخاصی شبیه‌پیامبران بت بعل. BAAL .هستند که به صدای بلند فریاد می‌زدند. (کتاب اول پادشاهان، ۱۸: ۲۸).

تلمود روایتی را نقل می‌کندکه به نحوی بارزمؤید اندرزهای فوق است: «چنین حکایت‌کرده‌اند که وقتی یکی از پارسایان کنار جاده‌ای مشغول نمازبود. امیری از آنجا گذشت و بدو سلام گفت، اما او جواب امیر را نداد. امیر صبر کرد تا نمازش را بپایان‌رساند. پس از آنکه نماز را خاتمه داد، امیر بـدو گفت: ای بینوا مگر نه اینکه در تورات شما مرقـوم‌است: «هرآینه برحذرباش و از جـان خود بسیار مواظبت کن» (سفر تثنیه، ٤: ۹)، و نیز نوشته شده‌است: «و بسیار مواظب جانهای خـود باشید». (مأخذ فوق، آیهٔ ۱۵). وقتی که من به تو سلام‌گفتم،چرا جواب مرا ندادی؟ اگر من سر ترا با شمشیر قطع می‌کردم، چه‌کسی خون تورا ازمن بازخواست می‌کرد؟پارسا در جواب گفت: اجازه بده تا تو را با سخنانی معقول از خشم فرود آورم. اگر تو درحضور پادشاهی‌که از گوشت و خون ترکیب یافته است ایستاده بودی، و دوستت به تو سلام می‌داد، آیا تو سلام او را جواب‌می‌گفتی؟ امیر گفت: نه. پارسا گفت: و اگر جواب او را می‌گفتی، با تو چه می‌کردند؟ امیر گفت: سرم‌را با شمشیر قطع می‌کردند. آنگاه پارسا گفت: پس بگذار تا در این مورد از یك مقـایسهٔ ساده استفاده‌کنیم. اگر تو درمقابل یك پادشاه که از گوشت وخون ترکیب یافته، چنین می‌کردی، پس من که در حضورپادشاه پادشاهان، ذات قدوس متبارك که تا ابد و تا ابدلاباد زنده و جاوید است ایستاده‌ام، به طریق اولی‌که باید چنین کنم. امیر بیدرنگ آرام گرفت، و آن پارسا به‌سلامت به خانهٔ خود بازگشت.» (براخوت، ۳۲ ب).

علاوه‌بر عبادتها و نمازهای فردی وخصوصی‌که انسان به وسیلهٔ آن حاجات خود را از خدا می‌طلبد،

---

۱ ــ مقصود از نماز نوزده برکتی است‌که باید آنرا بدون‌صداو فقط با حرکت دادن لبها خواند.

نمازهای جماعتی نیز هست که افراد موظفند در آن‌شرکت جویند. اهمیت نمازهای جماعت در چنین گفته‌هائی مورد تأکید قرار گرفته است: « دعا و نمازانسان فقط در صورتی مورد اجابت خداوند قرار می‌گیرد که در کنیسه خوانده شود » ( براخوت، ٦الف ). « هر آن کس که عادت دارد هر روز درکنیسه حضور یابد، و یك روز از آن غیبت کند، ذات قدوس متبارك علت غیبت او را جویا می‌شود. چنانکه گفته شده است: « کیست از شما که از خداوند می‌ترسد وصدای بندهٔ او را می‌شنود ( و از آن اطاعت می‌کند )، که (اکنون) در تاریکی رفته است و برایش روشنایی‌نیست؟ » ( اشعیاء، ۵۰ : ۱۰ ). اگر غیبت او بدین جهت است که برای انجام یك فریضهٔ دینی رفته است، برای او روشنایی خواهد بود. اما اگر برای انجام یك کار شخصی که فریضهٔ دینی نیست رفته باشد، برایش‌روشنایی نخواهد بود. در همان آیه سپس گفته شده است: « او به اسم خداوند توکل نماید ». بدین‌معنی‌که چرا برای آن شخص روشنایی نخواهد بود؟ برای اینکه او می‌بایستی به نام خداوند توکل کند ( و اول‌نماز خود را با جماعت بخواند و سپس از پی کار خود برود )، لکن او چنین نکرد. ـ هنگامی‌که ذات‌قدوس متبارك درکنیسه حضور می‌یابد و در آنجا لااقل ده نفر را که حضورشان برای برگزاری نماز جماعت‌لازم است نمی‌یابد، بیدرنگ خشمگین‌می‌شود. چنانکه گفته شده است: « چرا وقتی آمدم کسی ( در آنجا )یافت نمی‌شد؟ ( چرا وقتی ) صدا زدم، کسی نبود که پاسخ دهد؟» (اشعیاء، ۵۰ : ۲ )، (براخوت، ٦ ب).موضوع حضور عدهٔ‌کافی برای برگزاری نماز جماعت آنقدر مهم است که گفته‌اند: « یك‌روز ربی‌الیعزر به‌کنیسه آمد و در آنجا ده نفر را نیافت ( که بتواند نماز جماعت بخوانند. چونکه با خود اوفقط نه نفر بودند.)او غلام خود را آزاد کرد و در نتیجه عدهٔ کافی برای برگزاری نمازجماعت فراهم شد » (براخوت ـ ۴۷ب).

بازهم دربارهٔ برگزاری نماز جماعت در کنیسه گفته شده است: « هر آن‌کس که در شهر او کنیسه‌ای وجود دارد و برای خواندن نماز بدانجا نمی‌رود، ویرا« همسایهٔ بد » می‌خوانند. چنانکه مکتوب است: « خداوند چنین فرموده است: دربارهٔ جمیع همسایگان‌بد و شریرم که به میراثی که من نصیب قوم خود اسرائیل کرده‌ام دست‌درازی میکنند... » ( ارمیا، ۱۲ : ۱۴ ). نه همین و بس. بلکه چنین کس باعث می‌شود که جلای وطن و سرگردانی نصیب او وفرزندانش گردد. چنانکه گفته شده است: « اینك ایشان را از روی‌زمینشان بر میکنم، و خاندان یهودارا از میان ایشان برخواهم کند » ( مأخذ فوق ). به ربی یوحانان که خود از اهل فلسطین بود گفتند: دربابل مردان سالخورده‌ای یافت می‌شوند. او حیرت کرد و گفت: در تورات نوشته شده است: تا اینکه‌ایام ( عمر ) شما و ایام ( عمر ) فرزندان شما بر زمینی که خدا برای پدران شما قسم خورده که آنرا به ایشان‌بدهد کثیر شود » ( سفر تثنیه، ۱۱ : ۲۱ ). یعنی فرزندان اسرائیل باید در سرزمین اجدادی خودطویل‌العمر شوند و نه در خارج از آن ولی هنگامی‌که به ربی یوحانان گفتند که در بابل مردم بامداد زود به‌کنیسه می‌روند و شامگاه نیز تا دیروقت در آنجا باقی می‌مانند، او گفت: پس همین باعث شده که عمرایشان دراز شود. همان‌طور که ربی یهوشوع‌بن‌لوی نیز به فرزندان خود می‌گفت: هر بامداد زود برخیزیدو به کنیسه بروید، و شب‌نیز تا دیرگاه درآنجا بمانید، تا آنکه عمر شما طولانی شود » ( براخوت، ۸ الف).

یکی از دانشمندان یهود معتقد است: « هر آن‌کس که دعا و نماز زیاد بخواند، دعایش مستجاب خواهد شد » ( یروشلمی براخوت، ۷ ب )، لکن‌اعتقاد عموم بر این است که طول مدت دعا و نماز ارتباطی به اثربخشی و مقبول واقع شدن آن ندارد. »حکایت کنند که یکی از شاگردان در حضور ربی‌الیعزر

به جلوی ، توا .Tevah . (۱) فرود آمد تا پیشنماز جماعت شود . او خواندن نماز را زیاده از حد طول داد . شاگردان ربی‌الیعزر به استاد خود گفتند : ای استاد نماز خواندن این شخص بدرازا کشید ربی‌الیعزر بدیشان گفت : آیا او نماز خود را بیشتر از نماز موسی‌سرور ما ادامه داده است که چهل شبانه روز به حضور خداوند دعا کرد و طلب حاجت نمود ؟ ( سفر تثنیه ،۹ : ۲۵ ) . بار دیگر اتفاق افتاد که یکی از شاگردان در حضور ربی‌الیعزر به جلوی توا ، پایین رفت تا پیشنماز جماعت شود ، و نماز را زیاده از حد مختصر خواند . شاگردان ربی‌الیعزر به معلم خود گفتند : این‌شخص نماز را مختصر می‌خواند ، ربی‌الیعزر در پاسخ گفت : آیا او نماز را از نماز موسی سرور ما مختصرتر خوانده است ؟ چون دربارهٔ موسی گفته شده است ، وقتی خواست از خداوند استدعا کند که میریام‌خواهرش را از بیماری برص برهاند ، فقط این جمله را عرض کرد : « التماس دارم ای خدا ، التماس دارم،او را شفا بده » ( سفر اعداد ، ۱۲ : ۱۳ ) ( براخوت ، ۳٤ الف ) .

مبالغه و زیاده‌روی در حمد و ثنای خداوند به هنگام خواندن دعا و نماز ، تقبیح شده است : « شخصی درحضور ربی حنینا به جلوی توا فرود آمد،و هنگام ادای نماز چنین گفت : ای خدای بزرگ ، جبار ، سهمناك، نیرومند، توانا، ترسناك، قوی ، دلیر،حقیقی و عزتمند . ربی حنینا صبر کرد تا او نماز خود را خاتمه داد و آنگاه به وی گفت : آیا همهٔ مدح وثنای پروردگار را تمام کردی ؟ غرض از برشمردن همهٔ این صفات چه بود ؟ ما در نماز فقط سه صفت « بزرگ ،جبار و سهمناك » را به خداوند نسبت می‌دهیم . واگر موسی سرور ما این سه صفت را در تورات ذکر نکرده بود (سفر تثنیه ، ۱۰ : ۱۷ ) ، و اعضای کنست هگدولا ( انجمن کبیر ) (۲) آن را در متن نماز ما وارد نکرده بودند ، نمی‌توانستیم آنها را برزبان آوریم و تو به برشمردن این‌همه صفات‌مبادرت‌کردی؟ مثال، پادشاهی‌هزار هزار دینار طلا داشت و مردم درباره‌اش می‌گفتند که هزار هزار سکهٔ نقره دارد . آیا این تعریف اهانتی‌نسبت به شخص پادشاه نیست ؟ » ( براخوت ، ۳۳ ب). به درازاکشاندن نماز به‌منظور آنکه روی آن « حساب‌شود » ، یعنی آنکه سبب استجابت آن گردد ، تقبیح شده است، زیرا ممکن است که حاجت شخص برآورده‌نشود ، و او از رحمت الهی مأیوس گردد و امید خود را از او قطع کند . (براخوت ، ۳۲ ب) .

اگرچه دانشمندان یهود ادای نمازهای سه‌گانه‌را هر روزمقرر‌داشته‌اند وآن‌را واجب شمرده‌اند(۳)، لکن در ضمن توصیه کرده‌اند که این نمازها نباید به‌صورت انجام وظیفه‌ای بیروح وکاری بیهوده درآید. در قانون نماز چنین گفته شده است : « وقتی دعا ونماز می‌خوانی ، دعا و نمازخواندنت را به عنوان یك کار معین ومقطوع ( درعبری : قه وع . Ghevaa ) در نظر مگیر . بلکه آنرا به‌عنوان‌طلب رحمت و الحاح به حضور خدایی که در همه‌جا حاضر است به شمارآور » (میشنا آووت ، ۲ : ۱۸ ) . معنی کلمهٔ «قه‌وع» در تلمود مورد بحث قرار گرفته و تفسیرات گوناگونی‌دربارهٔ آن شده است : « این کلمه دربارهٔ کسی ادا می‌شود که نماز خواندن برای او حمل باری سنگین‌به شمار می‌آید ، و آن کس که نماز را آمیخته با

---

۱ ـ تواگنجه بزرگی است که در وسط کنیسه قرار دارد و پیشنماز برای خواندن نماز جماعت جلوی آن می‌ایستند ، و هنگام لزوم ، طومار تورات را روی آن میگذارند و از روی آن می‌خوانند در دوران دانشمندان تلمود ، توا را جلوی‌دیواری‌که قبلهٔ کنیسه محسوب می‌شد در گودالی پایین تر از سطح کنیسه قرار می‌دادند . و در نتیجه پیشنماز می‌بایستی به جلوی توا « فرود آید » ، و « فرود آمدن به جلوی توا » ، به معنی پیشنماز شدن برای‌جماعت بود .

۲ ـ اعضای این انجمن قسمت اعظم نماز های متداول امروزرا تدوین کرده‌اند . ( مگیلا ، ۱۷ ب ) .

۳ ـ ابراهیم و اسحق‌ویعقوب هرکدام به‌ترتیب خواندن یکی ازنماز های بامداد و غروب آفتاب و شامگاه را مقرر داشته‌اند .

التماس و تضرع نمی‌خواند و کسی که‌نمی‌تواندمطلب تازه‌ای بدان بیفزاید » ( براخوت ، ۲۹ ب ) . چنین اندرزهایی نیز داده شده است : « کسی که فکـرش آسوده نیست ، نماز نخواند » ( عروین ، ۶۵ الف ) . « انسان باید پیوسته وضع روحی و فکری خود را پیش از نماز بسنجد . اگر می‌تواند قلب خود را متوجه خدا سازد، نماز بخواند . در غیر این‌صورت ، نماز نخواند» ( براخوت ، ۳۰ ب ) .

مصنفان بسیاری از دعاها ، که اکنون بخشی از نماز شده‌اند ، همان دانشمندان تلمـود هستند . نمونه‌هایی از این دعاها را نقل می‌کنیم .

« ای خداوند خدای ما ! میل و رضای تو بر این تعلق گیرد که به ما عمری دراز عطا فرمایی ، عمری مشحون ازصلح وسلامت ، پر از نیکی ورحمت، آکنده از برکت ، با معیشت و روزی حلال ، همراه با تندرستی و نیروی جسمانی ، قرین با ترس از خطا ،عمری که در آن خجالت و شرمندگی یـافت نشود ، عمری توأم با ثروت و عزت و سعادت ، که در آن عشق به تورات و علم و دانش و ترس از خدا دل و جان ما را پر کند ، و تو در آن همه آرزوهای قلبـی ما رابه‌خوبی وخوشی برآورده سازی» (براخوت، ۱۶ب).

« ای خدای من، پیش ازآنکه من‌شکل‌پذیرم‌و به‌وجود آیم ، ارزشی نداشتم و شایستهٔ آن نبودم‌که آفریده شوم . و اکنون که شکل پذیرفته و به دنیـا آمده‌ام ، چنان است که گویی خلق نشده‌ام . من در زندگی خاك‌هستم ، و به طریق اولی که پس از مرگ نیز چنین خواهم بود . اینك من در حضور تو پر از خجلت و شرمساری هستم . میل و رضای تـو ، ای‌خداوند خدای من ، بر این تعلق گیرد که بیش از این خطا و گناه نکنم . و گناهانی را که تاکنون در حضورتو مرتکب شده‌ام، با رحمتهای فراوان‌خود پاك گردانی و محو کنی ، لکن نه‌به‌وسیله رنجها و مشقتها وبیماری‌های دردناك » ( براخوت ، ۱۷ الف ) . دعـای فوق بخشی از نماز اعتراف به گناهان شده است که باید درروز کیپور (کفاره) خوانده شود .

« ای‌خدای من زبان مرا از بدگویی ، ولبانم‌را از تکلم به نیرنگ بازدار ، در برابر اشخاصی کـه مرا نفرین می‌کنند ، زبانم ساکت و خاموش بماند ، وروانم در برابر همگان همچون خاك باشد . قلبم را برای پذیرفتن تورات بگشا ، و جانم فرمانهای تو راپیروی و تبعیت کند . تو مرا از بدبختی‌ها و از فجایع، از انگیزه‌های بد و وسوسه‌های شیطانی ، از زن بد ،و از تمام بدیها و مصیبت‌هائی که در جهان پدید آیند و خواهند آمد ، رهائی بخش . و اگر کسانی علیه من بد بیندیشند و به زیان من قصد کنند ، تو به فوریت مشورت آنها را برهم زن و فکرشان را باطل کـن .سخنان دهان من مورد رضای تو قرار گیرند و تفکر دلم به حضور تو مقبول افتد ، ای خدایی که آفریدگارو نجات دهندهٔ من هستی » ( براخوت ، ۱۷ الف ) .

دعای‌کوتاهی که باید در مواقع خطر خوانده‌شود چنین است : « اراده ورضای‌خودت‌را درآسمان بالا به‌جای آور ، و به آنان که در جهان پائین از تومی‌ترسند آرامش روح و خاطر عطا فرما ، و آنچه را که در نظرت نیك می‌آید انجام ده . متبارك هستی‌تو ای خدایی که به دعا و نمازگوش فرا می‌داری » . ( براخوت ، ۲۹ ب ) .

یکی از دانشمندان یهود ، در پایان نماز( نوزده برکتی ) این دعا را می‌خواند : « ای خداوند خدای من و خدای اجداد من میل و رضای تو بر این‌تعلق گیرد ، که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود ، و کینه و عداوتی علیه هیچ انسانی‌بر دل ما نگذرد . حسادتی نسبت به ما در دل هیـچ کس رسوخ نکند ، و نسبت به هیچ کس نیز حسد به دل ما راه نیابد . در سراسر روز های عمر تحصیل

تورات و اجرای فرایض تو مشغلهٔ ما باشد ، وسخنان‌ما به حضور تو التماس و تضرع محسوب گردد . »
و دیگری عبارات زیر را به دعای فوق افزوده است: « قلبهای ما را متحد کن تا از نام تو بترسیم . ازآنچه که منفور و مغضوب درگاه تو است ما را دور بدار، و به آنچه که مورد رضای تو و علاقه و محبت تو است ما را نزدیك ساز ، و به خاطر نام مبارك خودت با مااحسان کن » ( یروشلمی براخوت ، ۷ دال ) .

دعائی که باید بامداد هنگام بیدار شدن ازخواب خوانده شود ، چنین است : « متبارك هستی تو ای خداوند که مرده را زنده می‌کنی . پروردگارامن به حضور تو خطا کرده‌ام . میل و رضای تو براین تعلق گیرد ، ای خداوند خدای من ، که به من قلب‌خوب ، قسمت خوب ، زندگی سعادت‌آمیز ، تمایل به نیکی ، دوست نیك و نام نیك ، همچنین نظر بلندو روان‌راد و فروتنی ، و نفس قناعت پیشه عطافرمایی. هرگز نامت به‌وسیلهٔ ما بی‌حرمت نشود ، و ما زبانزدو مورد سرزنش همنوعان خود قرار نگیریم . عاقبت ما به منقطع شدن و نابودی منتهی نشود ، و امید ما به نومیدی مبدل نگردد . ما را محتاج کرم و بخشش آدمیان مکن ، و روزی ما را به دست انسانها مسپار . زیرا بخشش ایشان اندك ، ولی تکبر و خجلت‌دادنشان بسیار است . نصیب و قسمت ما را با آنان که رضای‌تو را به‌جای می‌آورند ، در تورات خودت معین‌کن، و خانه‌ات و محرابت و سرزمین و معبد مقدست رابه‌زودی در ایام ما آباد فرما » ( مأخذ فوق ) .

و این دعا را به عنوان آخرین نمونـه نقـل‌می‌کنیم : « ای خداوند خدای من و خدای اجـداد من، میل و رضای تو براین تعلق گیرد که قدرت انگیزهٔ بدی را بشکنی و آن را از قلب ما دور و باطل‌سازی. چون تو ما را آفریده‌ای که رضای تو را فـراهـم‌آوریم ، و ما نیز موظفیم که این چنین کنیم ، تو به‌این امر تمایل داری و ما نیز به آن علاقمندیم . پس چه‌چیز مانع است ؟ خمیر مایه درون و سرشت ما (۱) . به حضور تو ظاهر و معلوم است و آگاهی ما نیروی‌مقاومت در مقابل آن را نداریم . پس ای خداوند خدای من و خدای اجداد من میل و رضای مبارك تو براین تعلق گیرد که انگیزهٔ بدی را از ما دور کنی و آن را منکوب سازی ، تا آنکه ما نیز رضای تو راچون رضای خودمان بدون مانع و با قلبی پاك بجای آوریم ( مأخذ فوق ) .

نمونه‌های برگزیده فوق این حقیقت را نشان‌میدهد که دانشمندان یهود دعـا و نماز را چیـزی بزرگتر و والاتر از درخواستی برای رفع احتیاجات‌مادی می‌دانند . در عین حال که تقاضاهای زندگـی جسمانی را از یاد نبرده‌اند ، ایشان دعا و نماز را به‌عنوان واسطه‌ای بـرای ارتباط با خـدا و گسترش پاکترین و عالیترین احساسات و انگیزه‌های طبیعی‌انسان بکار می‌برند . در نظر ایشان ، عبادت وخواندن دعا و نماز ورزشی است روحانی برای افزودن قدرت‌روان ، بدین نیت که روح نیروی فرمانده زندگی و ارباب و سرور جسم شود .

## ۴ ـ دو انگیزه ( غریزه )

در بعضی از دعاهایی‌که یادکردیم، به«انگیزه‌و غریزهٔ بدی» ، به عنوان نیرویی که انسان را به بد کاری وامیدارد ، و موانعی سهمگین در راه زندگی‌پرهیزگارانه وی ایجاد می‌کند ، اشاره شده است . این غریزه را به‌عنوان « خمیر مایه در خمیر » وصف کرده‌اند ، بدین‌معنی که آنزرا عامل مخمری می‌دانند

---

۱ ـ اشاره به‌انگیزه وغریزهٔ بدی‌و وسوسه های شیطانی‌است.

که احساس شرارت آمیز را در طبیعت انسان برمی‌انگیزد، احساسی که اگر تحت تسلط در نیایند، غرایز عالی را منکوب می‌کنند و انسان را به انجام دادن اعمال بد وا میدارد.

این اعتقاد، که در نهاد هر فرد انسانی دومیل و علاقهٔ فطری وجود دارد، یکی گرایش به‌زشتی و دیگری تمایل به نیکوکاری. به‌طرز برجسته‌ای درعلم الاخلاق دانشمندان یهود نمایان است. علمای یهود با تفسیر آیهٔ، زیر، بنیادی برای این موضوع در متن کتاب مقدس یافته‌اند. در این آیه که میگـوید: «خداوندخداآدم‌راازخاك‌زمین‌بسرشت»(سفرپیدایش، ۲ : ۷)، چرا کلمهٔ «وییتصر» (Vayytser) (بسرشت) دارای دو حرف یاء است؟ زیراکه ذات قدوس متبارك دو انگیزه و غریزه در انسان آفرید، یکی غریزهٔ نیکی و دیگری غریزهٔ بدی» (۱) براخوت، ۶۱ الف).

سیرت و شخصیت یك انسان بسته به آن‌است که کدام یك از این دو انگیزه در وجود او حکمفرمایی کند. «اختیار عادلان و نیکوکاران، به دست انگیزهٔ خوبی است. چنانکه گفته شده است: «ودل من در اندرونم مجروح است» (۲) مزامیر داود، ۱۰۹ : ۲۲). اختیار شریران و بدکاران به دست انگیزهٔ بدی است. چنانکه گفته شده است: «معصیت در اندرون دل من با شخص شریر و بدکار سخن می‌گوید. ترس خدا در مد نظر او نیست» (مزامیر داود، ۳۶ : ۲). اختیار مردم عادی و متوسط به‌دست هردو انگیزه‌است» (براخوت، ۶۱ ب).

یك تفسیر تمثیلی دربارهٔ آیه‌های چهاردهم و پانزدهم از باب نهم از جامعهٔ سلیمان موضوع دو انگیزه را چنین شرح می‌دهد: «شهر کوچکی بود»، (اشاره به وجود انسان) «که مردان در آن معدود بودند»، (یعنی اعضای بدن)، «سرداری بزرگ به‌سوی آن شهر آمد و آن را محاصره کرد.» (مقصود انگیزهٔ بدی است.) «و گرداگرد آن دژها و سنگرها ساخت». (یعنی انسان را به گناهکاری واداشت.) «ودر آن شهر مردی بی‌بضاعت و خردمند یافت»، (که همان انگیزهٔ خوبی است)، «و آن مرد با عقل و خرد خود شهر را نجات داد»، (یعنی به وسیلهٔ توبه و اعمال نیك.) «اما هیچ‌کس آن مرد را به یاد نیاورد». زیرا در آن هنگام که انگیزهٔ بدی بروجود انسان حکمفرماست، انگیزهٔ خوبی فراموش می‌شود وانسان آن را به یاد نمی‌آورد (نداریم، ۳۲ ب)

تفسیری مشابه دربارهٔ آیهٔ ۱۳ از باب ٤ ازجامعهٔ سلیمان شده است: «نوجوانی فقیر وخردمند از سرداری پیر و نادان بهتر است. نوجوان خردمند اشاره به‌انگیزهٔ نیکی است. اما چرا آن را به‌نوجوان تشبیه کرده‌اند، زیرا این انگیزه از سن سیزده‌سالگی به بالا به انسان می‌پیوندد. چرا اورا فقیر خوانده‌اند؟ زیرا همه‌کس به‌حرف او توجه نمی‌کند و نصیحتش را نمی‌پذیرد. چرا عاقل خوانده شده است؟ به جهت آنکه مردم را به راه راست هدایت می‌کند. سردار پیر ونادان اشاره به انگیزهٔ بدی است. چرا این‌انگیزه سردار خوانده شده است؟ زیرا که همه‌کس مطیع و منقاد او می‌شود. چرا اورا پیر خوانده‌اند؟ چون‌که این انگیزه از کودکی تا پیری همراه انسان است واز او دور نمی‌شود. چرا اوراناداان خوانده‌اند برای آنکه انسان را از راه بدر می‌کند و تبه‌کـار مـی‌سازد» (قوهلت ربا مربوط به آیهٔ فوق).

---

۱ ــ لغت عبری برای انگیزه و غریزه «یتصر». Yetser. است، و کلمهٔ «وییتصر» (بسرشت) باید فقط یك حرف یاء داشته باشد. از این رو وجود دو حرف یاء را در این کلمه اشاره به دو انگیزه یعنی «یتصرطوو» .Yetser. Tov. یا انگیزهٔ نیکی، و «یتصر راع». YetserRaa یا انگیزهٔ بدی می‌دانند.

۲ ــ دراثر مبارزه با انگیزهٔ بدی و چیره شدن بر آن.

در حالی که طبق گفتار فوق ، انگیزهٔ بدی با انسان به‌دنیا می‌آید ، انگیزهٔ نیکی در سیزده سالگی یعنی هنگامی که نوجوان مسئول اعمال خویش می‌شود، پدید می‌آید . در نتیجه ، انگیزه نیکی با هشیاری اخلاقی یکسان است . این نکته روشن‌تر در گفتار زیر بیان شده است : « انگیزهٔ بدی سیزده سال از انگیزهٔ خوبی مسن‌تر است . زیرا از وقتی که طفل از زهدان مادر خارج می‌شود ، انگیزهٔ بدی با او است ، با او رشد می‌کند ، و تا آخر عمر از او دور نمی‌شود . اگر نوجوان بخواهد قدوسیت شنبه را خوار کند یا آدم بکشد یا مرتکب اعمال منافی عفت گردد ، عاملی درو جود او نیست که او را از این کارهای ناروا بازدارد. در سیزده سالگی انگیزه نیکی پدید می‌آید و اگر شخص بخواهد قدوسیت شنبه را بیحرمت کند ، این انگیزه وی را برحذر می‌دارد و به او می‌گوید :هشیار باش مگر نه این است که در تورات نوشته شده است: « هر که آن را بیحرمت کند هرآینه کشته شود » ؟( سفر خروج ، ۳۱ : ۱٤ ) . اگر بخواهد خون کسی را به ناحق بریزد ، انگیزهٔ نیکی او را برحذر می‌دارد و می‌گوید : ای بی‌ارزش مگر نه این است که خداوند در تورات فرموده است : « هر که خون انسانی را بریزد، خون وی به‌دست انسان ریخته شود » ؟ ( سفر پیدایش ، ۹ : ٦ ) . اگر بخواهد عملی منافی عفت انجام دهد ، انگیزهٔ نیکی به او هشدار می‌دهد و می‌گوید : ای سبك سر ، مگر نه این است که در تورات گفته شده است : « مرد زناکار و زن زانیه البته کشته شوند» ؟ ( سفر لاویان ، ۲۰ : ۱۰ ) .وقتی که انسان شهوات خود را تحریك میکند و می‌خواهد کاری خلاف اخلاق انجام دهد ، همه اعضای او اطاعت میکنند، برای آنکه انگیزه بدی بر دویست و چهل هشت عضو او حکمفرمایی دارد. اما هنگامی که او می‌خواهد کار نیك و ستوده‌ای انجام دهد همه اعضای او رنج میبرند، زیرا انگیزه بدی که در وجود اوست بر همهٔ آنها حکومت دارد ، و انگیزهٔ نیکی مانند یك زندانی است که محبوس باشد. چنانکه گفته شده است : « زیرا که او از زندان خارج شد تا سلطنت کند » ( جامعهٔ سلیمان، ٤ : ١٤ ) ، که مقصود از انگیزهٔ نیکی است » ( آووت ربی ناتان ، ١٦ ) .

این مسأله که انگیزهٔ بدی دقیقاً از چه وقت به انسان داده می‌شود مورد بحث آنتونینوس و ربی یهودا هناسی قرار گرفته ، و نتیجه همان است که بدان اشاره شد ، به این معنی که این انگیزه هنگام تولد انسان به وجود می‌آید . « آنتونینوس از ربی یهودا هناسی پرسید : از چه وقت انگیزهٔ بدی بر انسان مسلط میشود، از لحظهٔ تشکیل جنین ، یا از هنگام خروج طفل از شکم مادر ؟ ربی یهودا گفت : از لحظهٔ تشکیل جنین . آنتونینوس گفت : اگر چنین می‌بود ، باید جنین در زهدان مادر به هرطرف لگد زند ، و به میل خود از آن خارج شود ، پس این انگیزه از زمان خروج طفل از زهدان مادر به وی داده می‌شود. ربی یهودا بعدها گفت : این مطلب را آنتونینوس به من آموخت، و متن کتاب مقدس نیز آن را تأیید می‌کند . چنانکه گفته شده است : « خطا دم در کمین کرده است »( سفر پیدایش ، ٤ : ۷ ) . یعنی هنگام گشوده شدن زهدان مادر و به دنیا آمدن طفل» ( سنهدرین ۹۱،ب).

شیوهٔ کار این انگیزه را چنین تشریح کرده‌اند: « انگیزهٔ بدی در کنار جاده‌ها راه نمی‌رود بلکه از وسط آن می‌گذرد . وقتی مردی را می‌بیند که چشمان خود را مالش می‌دهد تا زیباتر جلوه نماید ، و موهای خود را آرایش می‌کند و با رفتاری مغرورانه راه‌می‌رود ( تا توجه زنان را به‌سوی خود جلب کند ) ، می‌گوید : این شخص متعلق به من است » ( برشیت ربا،۲۲ : ٦ یا ۱۳ ) .

عقیدهٔ عمومی براین است که انگیزهٔ بدی همان تمایل ذاتی آدمی است که از غرایز طبیعی او و علی‌الخصوص از غریزهٔ جنسی سرچشمه می‌گیرد . در نتیجه ، این انگیزه چیزی نیست که در اصل بد باشد ،

زیرا هرآنچه که خداوند آفریده است خوب و مفیداست. این انگیزه تنها در صورتی بد می‌شود که از آن سوءاستفاده کنند، و آن را در راه بد و فساد بکار برند. ما این موضوع را به‌طور وضوح در تفسیر آیهٔ زیر می‌یابیم: «و خداوند هرآنچه را که ساخته بوددید و همانا بسیار نیکو بود» (سفر پیدایش، ۱: ۳۱). «بسیار نیکو» اشاره به‌دو انگیزهٔ خوبی‌وبدی می‌کند. ولی آیا می‌توان انگیزهٔ بدی را «بسیار نیکو» دانست؟ - آری. زیرا اگر این انگیزه وجود نداشت، انسان خانه نمی‌ساخت، متأهل نمی‌شد، فرزند تولید نمی‌کرد و به‌کسب وکار و صنعت مشغول نمی‌شد (چون‌که شوق و عشقی در وجود او نبود که او را به‌این کارها وادار سازد) (برشیت ربا، ۹: ۷ یا ۹).

بنابراین، اگرچه این انگیزه سبب فساد و خطا کاری می‌شود، لکن در عین حال یك تجهیز لازم و اساسی برای انسان به‌شمار می‌آید، و به‌او امکان وفرصت آن را می‌دهدکه یك وجودکامل که دارای قوهٔ ممیزه است بشود. زیرا بدون این انگیزه، برای انسان امکان بدی کردن وجود نداشت، و در نتیجه نیکوکاری نیز معنای خود را از دست می‌داد. از بحث‌فوق این نتیجهٔ منطقی به‌دست آمده است‌که: «در حیوانات انگیزهٔ بدی وجود ندارد» (آووت ربی‌ناتان، ۱٦)، زیرا که آنها دارای‌حس اخلاقی نیستند. همین فکر باعث اظهار این سخن شده است: «بیایید تا نسبت به‌اجداد خود حقشناس و سپاسگزار باشیم. زیرا اگر ایشان گناه نمی‌کردند، ما به‌دنیا نمی‌آمدیم» (عوودازارا، ۵ الف). غرض از «گناه کردن» اجداد این است‌که ایشان تحت‌تأثیر انگیزهٔ بدی قرار گرفته‌اند و بدین وسیله باعث بقا و ادامهٔ نسل بشر شده‌اند، و برای همین‌کار از آنها تمجید شده است همین‌طور دربارهٔ این آیه: «خداوند خدای خود را با تمام قلبت دوست بدار» (سفرتثنیه، ٦: ۵)، چنین تفسیری شده است: «با تمام قلبت»، یعنی با دو انگیزهٔ خوبی و بدی‌که در وجود تو است» (سیفره‌دواریم، ۳۲، صفحهٔ ۷۳ الف). حتی انگیزهٔ بدی نیز می‌تواند وسیله‌ای باشد که با آن خدا را عبادت‌کنیم و علاقه محبت خود را به‌او ابراز داریم.

علت اینکه این غریزه را «انگیزهٔ بدی» نام‌نهاده و انسان را پیوسته از اغوای‌آن برحذر داشته‌اند این است‌که این انگیزه وی را می‌فریبد، و به‌انجام‌اعمال بد وادار می‌سازد. «انگیزهٔ بدی انسان را در این دنیا گمراه می‌کند، و در جهان آینده علیه او شهادت می‌دهد» (سوکا، ۵۲ ب). «بارها بر آن می‌شود که با صرف مال کاری نیك انجام دهد،لکن‌انگیزهٔ بدی که در وجود اوست به‌وی می‌گوید: «چرا چنین کنی و مال خود را کاهش دهی؟ به‌جای آنکه ثروت خود را به‌بیگانگان ارزانی داری بهتر آن است‌که در اندیشه فردای فرزندانت باشی اما انگیزهٔ نیکی او را به‌انجام کارهای خیر تشویـق می‌کند» (شموت‌ربا، ۳٦: ۳). «انگیزهٔ‌بدی آن‌قدر نیرومنداست‌که حتی آفریدگار نیز آن را بدخوانده است. چنانکه گفته شده است: «زیراکه خیال (۱) دل‌انسان از طفولیت او بد است» (سفر پیدایش، ۸: ۲۱) (قیدوشین، ۳۰ب). «درمیان‌توخدای‌بیگانه‌نباشد» (مزامیر داود، ۸۱: ۱۰). خدای بیگانه‌ای‌که ممکن است درون وجود انسان یافت شود کیست؟ این همان‌انگیزهٔ بدی است» (شبات، ۱۰۵ ب).

خطر بزرگی‌که در این انگیزه وجود دارد و باید از آن بیمناك بود این‌است‌که می‌تواند هردم‌قویتر شود، مگر آنکه انسان آن را در مراحل ابتدائی تحت‌اراده و اختیار خود درآورد. این موضوع در چند عبارت جالب بیان شده است. «انگیزهٔ بدی در آغاز‌مانند تارعنکبوت باریك و ناتوان است، و سرانجام

---

۱ ـ کلمهٔ عبری برای خیال «یتصر» (Yetser) است که‌در ضمن بمعنای انگیزه و غریزه نیز هست.

چون طناب ارابه کلفت و سخت می‌شود » ( سوکا ، ۵۲ الف ) . « انگیزهٔ بدی در آغاز مانند رهگذری است ، سپس مهمان انسان می‌شود ، و در آخر صاحب‌خانهٔ وجود او » ( سوکا ، ۵۲ ب ) . « انگیزهٔ بدی در آغاز شیرین‌است و درآخر تلخ‌می‌شود » (یروشلمی‌شبات ، ۱٤ ج ) . « شیوهٔ انگیزهٔ بدی چنین است : روزی به‌آدمی گوید کاری ناچیز انجام ده ، روز دیگر فرمان به‌کاری اندك مهم می‌دهد ، و سرانجام به او امر می‌کند که برو بت‌پرستی‌کن ، و انسان هم می‌رود و بتها را می‌پرستد » ( شبات ، ۱۰۵ ب ) . این بدان معنی است‌که انگیزهٔ بدی انسان را بتدریج از راه‌راست منحرف می‌کند ، و عاقبت‌الامر او را وادار می‌سازد تا همهٔ قید و بندهای اخلاقی را که لازمـه پرستش خداوند است بگسلد و به‌دور اندازد .

تفاوت میان نیکوکاران و بدکاران را چنین‌توصیف کرده‌اند : « شریران و بدکاران در اختیار قلبشان هستند ( یعنی انگیزهٔ بدی ) ، اما نیکوکاران‌قلب خود را تحت اراده و اختیار خویش دارند » ( برشیت ربا ، ۳٤ : ۱۱ ) . و بدین سئوال‌که «نیرومندو پهلوان حقیقی کیست ؟ » ، چنین جوابی داده شده است : « آن‌کس‌که بر غرایز و هوسهای نفسانی خودمسلط است » (میشنا آووت ، ٤ : ۱ ) .

دانشمندان یهود از قدرت ظالمانهٔ انگیزه بدی که عمیقاً در وجود انسان ریشه دوانیده است غافل نبودند . ایشان چنین گفته‌اند : « انگیزه‌بدی می‌تواندانسان را در هفتاد سالگی و حتی در هشتاد سالگی نیز گمراه کند و از هستی ساقط نماید » ( برشیت ربا، ٥٤ : ۱ ) . و نیز سئوالی کرده‌اند : « انسان چگونه می تواند انگیزه بدی را که در وجود اوست از خـوددور سازد ، در حالی‌که نطفهٔ او براثر عمل همین انگیزه بسته شده است » ( آووت ربی ناتان ، ۱٦ ) . با وجوداین ، باید با آن مبارزه کرد و برآن چیره شد ، و وسیلهٔ چیرگی این است‌که انسان با ذهنی هشیار وآکنده از افکار پاك و جدی با آن مواجه گـردد . « انسان باید پیوسته نیکی را به‌جنگ بدی وادارد . اگر بدین وسیله برانگیزه بدی چیره شد ، چه بهتر . و اگر نه ، خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول سازد . اگر از این راه بر آن غالب شد ، فهوالمطلوب. و اگرنه ، « شمع ایسرائل » را بخواند . اگر بـدین‌طریق پیروزی نصیبش شد ، چه خوب . و اگرنه ، لحظه مرگ را به‌یاد آورد » ( براخوت ، ٥ الف ) . مطالب دیگری‌که در این‌باره گفته‌اند ازاین قراراست: « ذات قدوس متبارك به‌ملت اسرائیل چنین فرمود : فرزندانم ، من انگیزهٔ بدی را آفریده‌ام ، و تورات را پادزهر آن قرار داده‌ام . اگر شما خود را با مطالعه‌و تحصیل تورات سرگرم سازید ، دیگر در چنگ‌بدی گرفتار نخواهید شد ، و از آسیب آن‌در امان خواهید ماند » ( قیدوشین ، ۳۰ ب ) . « اگر به‌این دیو زشت برخورد کردی ، او را با خود به‌مدرسه ببر ( تا تو رامشغول تحصیل تورات ببیند و از تو دست بکشد ) » ( مأخذ فوق ) . « خوشا به‌حال ملت اسرائیل درموقعی که ایشان مشغول مطالعه و تحصیل تورات وانجام دادن اعمال نیك می‌شوند ، انگیزه بدی مطیع ایشان می‌شودو ایشان در چنگ وی گرفتار نمی‌شوند » (عوودازارا، ٥ ب ) .

تلمود فقط به‌پندآموزی برای رسیدن به‌کمال اکتفا نمی‌کند ، بلکه حقایق زندگی را به‌همان شکلی که هست در نظر می‌گیرد . شخصی‌که با جد و جهـد تمام علیه بدی می‌جنگد لکن برآن پیروز نمی‌شود ، چه باید بکند ؟ بدین سئوال چنین پاسخ داده شده‌است : « اگر انسان می‌بیند که انگیزهٔ بدی بر او چیره می‌شود و نمی‌تواند این انگیزه را مغلوب خودسازد ، به‌دیاری یا مکانی رودکه در آنجا ناشناس باشد ، جامهٔ سیاه برتن‌کند (۱) و هرآنچه‌که دلخواهش بود انجام دهد ، لکن باعث آن نشودکه نام مقدس

۱ ـ به‌عنوان عزاداری و سوگواری . شاید این کار باعث‌هشیاری و دست کشیدن از گناه شود .

خدا در نظر مردم خوار گردد » ( حگیگا ، ۱۶ الف ). غرض آن نیست که انسان مجاز است در خفا مرتکب گناه شود ، و خداوند از گناه او که پنهانی است با خبر نخواهد شد . چنین تعبیر و تفسیری را گفتار دیگری که در پی این گفتار آمده است به‌ضرس قاطع رد می‌کند : « آن کس که در خفا خطا می‌کند ، چنان است که گویی قدمهای شخینا را در فشار می‌گذارد ( و آن را از جهان دور می‌سازد . ) » اعتقاد و اصل کلی مورد قبول دانشمندان یهود این است که خداوند در همه‌جا حضور دارد ، و چون کسی در خفا مرتکب گناه شود عملا نشان داده است که منکر حقیقت حضور خداوند در همه‌جا است . مقصود این است ، که اگر شخص علی‌رغم کوششهایش تسلیم انگیزه بدی می‌گردد ، لااقل رفتارش آنچنان باشد که به‌رسوائی نیانجامد، چون رسوایی او باعث بیحرمتی و خواری نام مقدس خدا نیز خواهد شد . تفاوت بین گناه آشکار و خطای پنهانی بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت .

از آنجا که خداوند انگیزهٔ بدی را برای مقصودی خاص یعنی حفظ و بقای نسل بشر آفریده است ، در نتیجه در جهان آینده که دیگر چنین مقصودی مورد نظر نیست ، به‌وجود این انگیزه نیز نیازی نخواهد بود . از این‌رو چنین گفته‌اند : « در جهان آینده ، ذات قدوس متبارك انگیزه بدی را می‌آورد و آن‌را در حضور نیکوکاران و بدکاران ذبح می‌کند . این انگیزه در نظر نیکوکاران چون کوهی بلند خواهد آمد ، و بدکاران آنرا چون تار موئی خواهند دید و هردو گروه به‌شدت خواهند گریست . نیکوکاران خواهند گریست و خواهند گفت: ما چگونه توانستیم چنین کوه بلندی را زیر تسلط خود آوریم ؟ بدکاران خواهند گریست و خواهند گفت : ما چرا نتوانستیم برچنین تارمویی چیره شویم ؟ » ( سوکا ، ۵۲ الف ) .

## ۵ـ اختیار و آزادی عمل

از آنجاکه انگیزه بدی بخش ذاتی و لاینفك وجود انسان است ، در نتیجه این پرسش پیش می‌آید که آیا انسان مجبور به‌گناه نیست ؟ بدین سئوال ، دانشمندان یهود جواب منفی مؤکدی داده‌اند . این عامل موجود در ذات انسان ، که برای بقا و ادامهٔ نسل بشر لازم و ضروری است ، تحت اراده و در اختیار خود اوست . « اگر انگیزه بدی خواست تو را وادار کند که مرتکب اعمال ناپسند شوی ، آن‌را با مطالب تورات از خود بران‌و دور کن . و اگر بگویی کـه‌اختیار آن در دست تو نیست ، من ( خـدا ) قبلا در تورات برای تو چنین نوشته‌ام : « اشتیاق او به‌تـو‌است اما تو بر وی مسلط شو » ( سفر پیدایش ، ۴ : ۷) ( برشیت ربا ، ۲۲ : ۶ یا ۱۵ ) .

یوسفوس در کتاب تاریخ خود نوشته است که اصل « اختیار و آزادی عمل » مشخص‌کننده و وجه تمایز فریسیان . Pharisees . ( پـارسایان و پرهیزکاران ) بود . « اگرچه ایشان گفته‌اند که همـه چیز به‌دست‌تقدیر و سرنوشت است ، معذالك آزادی عمل را از انسان سلب نمی‌کنند . آنها معتقداندکـه مشیت خداوند براین تعلق گرفته است که فرمانهای تقدیر را با ارادهٔ انسان در هم آمیزد ، تا انسان بتواند هرطور دلخواه او است متقیانه یا شریرانه رفتارکند » ( قدمت یهودیان ، قسمت ۱۸ ، فصل ۱ ، بند ۳ ) .

این مطلب ، چنانکه از گفتارهای زیر برمی‌آید ، به‌طورکامل مورد قبول و تأیید تلمود می‌باشد . « فرشته‌ای که بر بارداری گماشته شده است « لیلا » . Lailah . نام دارد . این فرشته نطفه را می‌گیرد ، آن را به‌حضور ذات قدوس متبارك می‌برد و چنین‌عرض می‌کند : ای پروردگار عالم سرنوشت این نطفه

( و انسانی که از آن به‌وجود خواهد آمد ) چه خواهد بود ؟ آیا او فردی نیرومند یا ضعیف ، خردمند یا نادان ، ثروتمند یا بینوا خواهد شد ؟ لکن نمی‌گوید که آیا او بدکار یا نیکوکار خواهد شد ( چونکه این موضوع فقط بسته به‌میل خود انسان است ) » ( نیدا ، ۱۶ ب ) . یك سخن اخلاقی که اغلب از آن یاد می‌شود، چنین است : « همه چیز در دست خدا است ، جز ترس از خدا » ( براخوت ، ۳۳ ب ) . مقصود آن است که هرچند خداوند سرنوشت افـراد را معین می‌کند ، معذلك کاری با جنبهٔ اخلاقی و خیر و شر زندگی او ندارد ، و انسان در کارهای خود دارای آزادی عمل کامل است .

این اصل که خوبی و بدی به‌دست خود انسان است ، در تفسیر آیه زیر به‌خوبی بیان شده است : « ببین ، من امروز برکت ولعنت را پیش شما می‌گذارم» ( سفر تثنیه ، ۱۱ : ۲۶ ) . چرا این آیه آمده است؟ در صورتی که در جای دیگر گفته شده است : « ببین ، من امروز زندگی و خوبی و مرگ و بدی را پیش روی تو گذاشته‌ام » ( سفر تثنیه ، ۳۰ : ۱۵ ) . چون ممکن است فرزندان اسرائیل بگویند : از آنجا که خداوند دو راه پیش پای ما گذاشته است ، راه زندگی و راه‌مرگ ، پس ما می‌توانیم از هرکدام که مایل باشیم برویم ، از این‌رو تورات چنین گوید : « تو زندگی را برگزین تا آنکه خودت با ذریتت زنده بمانی » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۱۹ ) . مانند شخصی که بر سر یك دو راهی نشسته بود ، یك راه از آن دو راه ابتدایش صاف و هموار ، اما انتهایش پر از خار و خس بود . و راه‌دیگر ابتدایش پر از خار و خس ، و انتهایش صاف و هموار بود . آن شخص به‌عابران هشدار می‌داد و می‌گفت : این راه را بنگرید که ابتدایش هموار است . اگر چند گام در آن بردارید سرانجام به‌انتهای آن میرسید که پر از خار است ، و اما راه دوم این راه ابتدایش پراز خار به‌نظر می‌آید لکن همینکه چند قدم پیش رفتید به‌جاده‌ای صاف و هموار خواهید رسید . همین‌گونه موسی به‌بنی‌اسرائیل گفت : بنگرید که شریـران و بدکاران ظاهراً کامیاب هستند . آنها برای چند صباحی در این جهان کامیاب می‌شوند و لذت می‌برند ، امـا عاقبت مطرودخواهند بود . و نیزصالحان ونیکوکاران را بنگرید که در این جهان در رنج و مشقت بـه‌سر می‌برند ، آنان کوتاه مدتی در این جهان سختی می کشند ، اما عاقبت شاد و خرم خواهند شد » ( سیفره‌دواریم مربوط به‌آیهٔ ۲۶ از باب ۱۱ از سفر تثنیه ، صفحهٔ ۸۶ الف ) . همین‌طور دربارهٔ آیهٔ : « همانا آدم مثل یکی از ما شده است که نیك و بد را بداند » ( سفر پیدایش ، ۳ : ۲۲ ) ، چنین گفته شده است : « خدای حاضر در همه‌جا ، دو راه پیش پای او نهاد ، راه زندگی و راه مرگ ، لکن او راه دوم را برای خود برگزید » ( برشیت ربا ، ۲۱ : ۵ ) .

دربارهٔ اینکه چرا نسل بشر از یك تن ( آدم ابوالبشر ) به‌وجود آمد ، توضیحی جالب داده شده است : « به‌خاطر نیکوکاران و بدکاران . تا آنکـه نیکوکاران نگویند ما اخلاف یك نیکوکار هستیم ( و نیکوکاری ما موروثی است ، و بدکاران نیز نگویندما اولاد یك بدکار هستیم ( و بدی‌او به‌ما به‌ارث‌رسیده است و مجبور به‌خطاکردن هستیم ) ( سنهدرین ، ۳۸الف ) . بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کندکه‌خصلتی موروثی عامل مؤثری در اخلاق و رفتار او بوده است.

فلسفهٔ اختیار و آزادی عمل مورد تصدیق و تأیید کامل دانشمندان یهود است . ولی ایشان در صدد حل این مشکل برنیامده‌اندکه چگونه می‌توان‌موضوع پیش‌بینی خدا و اطلاع او از آینده را با اصل اختیار و آزادی عمل انسان تطبیق کرد و به‌راز آن پی برد . بلکه این اصل را به‌عنوان یك شیوهٔ عملی زندگی‌ارائه داده‌اند : « همه چیز قبلا ( به‌وسیلهٔ‌خداوند ) پیش‌بینی‌شده است ، و ( با وجود این ) انسان دارای اختیار و آزادی عمل کامل است » ( میشنا آووت ، ۳ : ۱۹ ) .

خداوند بدین صورت درکار انسان مداخله می‌کند، پس از آنکه وی راه خود را چه خوب و چه بد انتخاب کرد، این امکان را به‌او می‌دهد راهی راکه برگزیده است ادامه دهد. شخص خوب به‌نیك ماندن تشویق می‌شود، و شخص بد به‌باقی ماندن در بدی. «هر راهی‌که انسان بخواهد طی کند، به‌همان راه او را می‌برند» (مکوت، ۱۰ ب). «اگر شخصی درپی پلیدی باشد راه را برای او باز می‌کنند. و اگر بخواهد پاك و منزه شود او را یاری‌می‌کنند (شبات، ۱۰٤ الف). «اگر انسان اندکی پلید شد، از جانب خداوند زیاده پلید می‌شود اگر خود را در عالم دنیا پلید سازد، از جهان بالا او را پلید می‌سازند. اگـر خود را در این دنیا پلید کرد، او را در جهان آینده پلید خواهند کرد. اگر انسان خود را اندکی مقدس سازد، از جانب خداوند او را زیاده تقدیس می‌کنند. اگر او در عالم دنیا مقدس شد، از جهان بالا قدس او زیاده می‌شود اگر خود را در این جهان مقدس سازد، در جهان آینده او را مقدس خواهند کرد» (یوما، ۳۹ الف). «اگر انسان به‌یك فرمان خدا گوش فرادهد فرمانهای بسیاری را به‌گوش او خواهند رساند و اگر یك‌فرمان را از یادببرد چنین‌می‌شود‌که فرمانهای زیادی را فراموش کند» (مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۲٦ از باب ۱۵ از سفر خروج، صفحهٔ ٤٦ الف).

بنابراین می‌بینیم این موضوع که برای اراده و اختیار انسان قید و بندی وجود ندارد، شالودهٔ علم‌اخلاق دانشمندان یهود است. ماهیت زندگی بشر به‌وسیلهٔ امیالش شکل می‌پذیرد. او می‌توانـد در صورتی که مایل باشد از فرصت‌های زنـدگی سوءاستفاده کند. اما به‌هیچ‌وجه موافقت نشده است که چنین خطائی را مرتکب گردد. انگیزه بدی پیوسته‌وی را وسوسه می‌کند و به‌سوی فساد می‌کشاند. لکن اگر گمراه شود و سقوط کند، مسئولیت آن تنها بـاخود اوست.

## ۶ـ گناه

در تلمود آمده است‌که: «مدت دو سال و نیم پیروان مکتب شمای‌با پیروان‌مکتب هیلل اختلاف نظر و بحث داشتند. پیروان مکتب هیلل میگفتند: اگر انسان آفریده نمی‌شد، بهتر بود، وپیروان مکتب شمای می‌گفتند: بهتر همان است‌که انسان آفریده شد. دربارهٔ این موضوع رأی گرفتند، و عقیدهٔ اکثریت براین بود‌که اگر انسان آفریده نمی‌شد، بهتر بود. لکن اکنون‌که آفریده شده است، باید اعمال گذشتهٔ خود را بررسی‌کند (و اگر مرتکب گناه شده است به‌توبه روی آورد). دانشمندان دیگر می‌گفتند: باید در اعمال کنونی خود دقت نماید. (تا می‌تواند از گناه بپرهیزد و اعمال نیك انجام دهد)» (عرووین، ۱۳ ب).

پایهٔ این بحث براین اعتقادکه مورد توافق‌عموم‌است‌قراردارد‌که‌انسان‌ذاتاً‌مخلوقی جایزالخطاست، و در زندگی خود خواه‌ناخواه مرتکب اعمال بسیاری‌می‌شود‌که او را در معرض تنبیه و مجازات الهی قرار می‌دهد. ما قبلا دیدیم‌که انگیزه بدی بخشی از طبیعت‌ذاتی انسان است‌که می‌توان برآن چیره شد، اما غالباً اوست‌که برانسان مسلط می‌شود و او را از راه به‌در می‌کند.

در آثار و نوشته‌های دانشمندان یهود دربارهٔ‌این سئوال‌که آیا یك انسان می‌تواند‌کاملا بیگناه باشد، جوابهای متناقضی یافت می‌شود یکی از دانشمندان‌می‌گوید: «اجداد اولیه (ابراهیم و اسحق ویعقوب) نه‌گناهی کرده بودند و نه خطایی از ایشان سر زده‌بود» (مخیلتا مربوط به آیهٔ ۱۰ از باب ۱٦ از سفـر

خروج ، صفحهٔ ٤٨ الف ) . در صورتی که دانشمند دیگری گفته است : « اگر ذات قدوس متبارك ابراهیم و اسحق و یعقوب را به‌محاکمه می‌طلبید آنان نمی‌توانستند در مقابل سرزنش و تنبیه او تاب مقاومت آورند » ( عراخین ، ۱۷ الف ) . همین‌گونه چنین گفته‌ای را در تلمود می‌یابیم : « مرگ چهار نفر در نتیجهٔ گناهانشان نبود ، بلکه ایشان براثر مشورت و اغوای مار مردند ( همان ماری که حوا را فریب داد تا از میوهٔ ممنوع بخورد ، و در نتیجه حکم مرگ برای نسل بشر صادر شد ) . این چهار نفر عبارتند از : ( بنیامین فرزند یعقوب ، عمرام پدر موسی ، یبشای پدر داود ، و کیل‌آو . Kil-Av فرزند داود » ( شبات ، ٥٥ ب ) . غرض از این گفتار آن است که چهارتن فوق‌الذکر در سراسر عمر خود هیچ گناهی را مرتکب نشده بودند ، و از این‌رو نباید شربت مرگ را بچشند . از طرف دیگر ، دانشمندی را می‌یابیم که وقتی برای یکی از شاگردانش تعریف کرد که در دوران عمر خود مرتکب هیچ خطایی نشده است ، آن شاگرد این آیه را برای استادخواند : « زیرا برروی زمین آدم نیکوکاری نیست که خوبی کند و هیچ خطائی ننماید » ( جامعهٔ سلیمان ، ۷ : ۲۰ ) ( سنهدرین ، ۱۰۱ الف ) .

این اختلاف نظر مربوط به‌این سئوال است که آیا تلمود اعتقاد به‌گناه اصلی دارد یا نه . و آیا افراد بشر عواقب گناهی راکه والدین اولیه یعنی آدم وحوا مرتکب شدند به‌ارث برده‌اند و در نتیجه اساساً و ذاتاً فاسد هستند یا نه . قبلا دربارهٔ این موضوع بحث شد که دانشمندان یهود با این عقیده موافقند که گناه آدم و حوا در باغ عدن برهمهٔ نسلهای بعدی آنان اثر گذاشته است . این گناه علت اصلی مرگ بود ، همان مرگی که سرانجام هر مخلوقی است . به‌همان‌گونه‌ایشان معتقدند که گناه پرستش گوسالهٔ زرین لکهٔ شومی از خود بجای گذاشت که از آن روز تاکنون در سرنوشت بشریت تأثیر سوئی داشته است . « هیچ دوره‌ای نیست که در آن سایه‌ای از گناه پرستش گوسالهٔ زرین یافت نشود ( و مردم به‌خاطر آن رنج نکشند ) ( یروشلمی تعنیت ، ٦ ج ) .

لکن این اندیشه از این اعتقاد که گنهکاری میراث آدمی است ، بسیار به‌دور است . او ممکن‌است که بار نتایج گناهان اجداد خویش را بردوش داشته باشد . اما هیچ‌یك از دانشمندان دوران تلمود این را نمی‌پذیرند که یك انسان ، چه مرد و چه زن ، مرتکب خطایی گردد و خود او شخصاً مسئول آن شناخته نشود . زیرا که چنین عقیده‌ای با اصل مسلم اختیار و آزادی عمل منافات دارد .

در تلمود مقالات بسیاری می‌توان یافت حاکی از اینکه انسان ذاتاً معصوم و بیگناه است . فی‌المثل چنین عبارتی را داریم : « مثل کودك یکساله که هنوز طعم گناه را نچشیده است » ( یوما ، ۲۲ ب ) . براین آیه ازکتاب جامعهٔ سلیمان : « وقتی ( هست ) برای ولادت ، و وقتی برای مردن »( جامعهٔ سلیمان ، ۳ : ۲ ) ، این اعتقاد تکیه دارد : « خوشا به‌حال کسی که در لحظه مرگ مانندلحظه تولدباشد » یعنی همان‌گونه که در هنگام تولد هیچ گناهی نداشته است ، وقت‌مردن نیز از گناه پاك باشد » ( یروشلمی براخوت ، ٤ دال ) در اینجا نه فقط امکان یك زندگی نیالوده وپاك از گناه مورد قبول است ، بلکه چنین زندگی به‌عنوان هدفی عالی شناخته شده است که هر انسانی باید برای نیل به‌آن کوشش کند . اندرزی مشابه از آیه زیر استنتاج شده است : « و خاك به‌زمین برگردد به‌طوری که ( در اول ) بود ، و روح نزد خدائی که آن را بخشیده است رجوع نماید » ( جامعهٔ سلیمان ، ۱۲ : ۷ ) . همان‌طور که خداوند روانت را پاك به‌تو داد ، تو نیز آنرا با همان پاکی به‌او بازگردان » ( شبات ، ۱۵۲ ب ) .

از لحاظ دانشمندان یهود ، گناه چیزی کمتر یا بیشتر از تمرد و عصیان علیه خداوند نیست . او میل و ارادهٔ خودرا به‌توسط تورات بر آدمیان آشکارساخته است ، وسرپیچی ازهریك از احکام آن ، گناه‌محسوب می‌شود . نیکوکاری به‌منزلهٔ اطاعت از دستورات تورات ، و خطاکاری بی‌اعتنایی نسبت به‌آن است . این طرز تلقی به نحوی روشن دراین گفتار بیان شده‌است: « انسان نباید بگوید : برای من مسکن نیست که گوشت خوك بخورم ، برای من میسر نیست که مرتکب اعمال منافی عفت گردم . بلکه باید بگوید : انجام چنین کارهایی برای من امکان دارد ، اما چه‌کنم که پدر آسمانی به‌من حکم‌کرده است که این اعمال را انجام ندهم » ( سیفرا مربوط به‌آیهٔ ۲۶ از باب ۲۰ از سفر لاویان ) . این مهم نیست که انسان خود را از ارتکاب عملی که براو حرام شده است باز دارد به‌سبب آنکه میلی به‌انجام آن کار در خود احساس نمی‌کند . مهم آنست که چنین میلی در او وجود داشته باشد ، و از این جهت از انجام آن کار خودداری کند که خداوند او را از آن منع کرده است .

بنا برآنچه گفته شد ، ظاهراً نباید میان یك گناه سبك و یك گناه سنگین تفاوتی باشد چونکه هر گناه و خطایی تمردی است علیه خواست خداوند .لکن در عمل میان گناهان سبك وسنگین تفاوت گذاشته شده است . سه عمل گناه کبیره شناخته شده‌اند ، و انجام دادن آنها متضمن پستی و شناعت خاصی است . چنین روایت شده است که‌در دوران ظلم وستم‌هادریان امپراطور روم ؛ یعنی در اوائل قرن دوم میلادی ، هنگامی که ستمکاران رومی آزادی انجام مراسم مذهبی را محدود کرده و هرکس راکه از حکم آنها تخلف ورزید به‌قتل می‌رساندند ، یك شورای دینی از علمای یهود تشکیل شد تا تعیین کند تکلیف یك یهودی وقتی که او را به‌تخلف ازاحکام تورات مجبور می‌کنند چیست . فتوایی که در این مورد صادر کردند از این قرار بود : « دربارهٔ تمام گناهانی که در تورات ذکر شده است ، اگر به‌انسان بگویند که مرتکب آنها شود وگرنه او را خواهند کشت ، او باید آن گناهان رامرتکب شود تا او را نکشند ، جز گناهان کبیرهٔ بت پرستی و زنا و قتل نفس » ( سنهدرین ، ۷٤ الف ) . او باید جان خود را از دست بدهد و مرتکب یکی از از این سه گناه نشود .

به سه گناه عظیم فوق ، یك گناه چهارم نیزافزوده شده است که شناعتی فزون از اندازه دارد ، و آن گناه بدگویی از دیگران و تهمت زدن به‌همنوعان است . « چهار گناه است که هرکس مرتکب آنها شود، او را در این جهان مجازات می‌کنند ، لکن اصل آن گناه برای او در جهان آینده باقی می‌ماند . این چهار گناه عبارت است از بت‌پرستی ، زنا ، قتل نفس ، و بدگویی از دیگران که برابر همهٔ آنهاست . به‌کدام دلیل هرکس که مرتکب بت‌پرستی شود ، در این دنیا او را مجازات می‌کنند ، و اصل گناه برای او در جهان آینده باقی می‌ماند ؟ از این آیه که می‌گوید : « آن‌جان البته منقطع خواهد شد و گناهش بر وی خواهد ماند » ( سفر اعداد ، ۱۵ : ۳۱ ) . مقصود این است ،که آن جان از این جهان منقطع خواهد شد ، و هنوز گناهش بر وی باقی خواهد ماند برای جهان آینده . مطلب فوق را دربارهٔ زنا ازکجا می‌دانیم ؟ از این آیه که گفته است : : « ( یوسف به‌زلیخا گفت : ) چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به‌خدا خطا ورزم؟» ( سفر پیدایش ، ۳۹ : ۹ ) . این موضوع را دربارهٔ قتل نفس از کجا آموخته‌ایم ؟ از این آیه که می‌گوید: « قابیل به‌خداوند گفت : گناه من عظیم‌تر از آن است که بخشوده شود » ( سفر پیدایش ، ٤ : ۱۳ ) . . دربارهٔ بدگویی ازدیگران و تهمت‌زدن به‌همنوعان چه گفته شده‌است ؟ « خداوند همهٔ لبهای چاپلوس را منقطع خواهد

ساخت و هر زبانی راکه سخنان تکبرآمیز می‌گوید » ( مزامیر داود ، ۱۲ : ۳ ) ( یروشلمی پئاه ، ۲ دال ) .

در تلمود اغلب به‌عظمت وشناعت گناهان فوق اشاره شده است. بت‌پرستی را مقدم برگناهان دیگر دانسته‌اند ، زیرا این گناه موجب آن می‌شود که انسان حقیقت الهام و نبوت را انکار کند ، و در نتیجه باعث درهم ریختن پایه‌های مذهب و اخلاق می‌گردد . « هر آن‌کس که به‌بت‌پرستی معتقد باشد ، منکر ده فرمان و کلیهٔ فرامینی شده که به‌موسی وسایرپیامبران وسروران امت ، یعنی ابراهیم واسحق ویعقوب داده شده‌است. و هرآن‌کس منکر بت‌پرستی باشد ، به‌تمامی فرامین تورات ایمان دارد » ( سیفره بمیدبار ، ۱۱۱ ، صفحهٔ ۳۲ الف ) . « اگر یکی از انبیاء گفت : از احکـام تورات بگذر ، می‌توانی از تمام احکام بگذری وآن‌ها را نقض‌کنی ، جز در مورد بت‌پرستی ، حتی اگـر پیامبری به‌اعجاز خورشید را از حرکت باز دارد ، به‌حرف او گوش مده و بت‌پرستی مکن » ( سنهدرین، ۹۰ الف ) .

تلمود از انسان می‌خواهدکه دقیقترین اصول و قواعد اخلاقی و عفت را در امور جنسی و زناشویی رعایت کند . از آیهٔ زیرچنین استنتاج می‌شود که شخص زناکار کافر و خدانشناس بالفعل است . « و چشم شخص زناکار انتظار شام را می‌کشد ومی‌گوید که هیچ چشمی مرا نخواهد دید ، و برروی خودپرده می‌کشد» ( ایوب ، ۲٤ : ۱۵ ) . او نمی‌گوید : « هیچ انسانی مرا نخواهد دید » ، بلکه : « هیچ چشمی مرا نخواهـد دید » . نه چشم انسانها در پایین ، و نه چشم خداوند در بالا » ( بمیدبار ربا ، ۹ : ۱ ) . حتی چشم‌چرانی و شهوترانی با نگاه نیز یك عمل منافی عفت محسوب می‌شود . « نه‌تنها آن‌کس که با جسم خود زنا می‌کند ، زناکار است بلکه آن شخص‌که با چشمان خود زنـا می‌کند ، زناکار خوانده می‌شود . ( ویقرا ، ربا ، ۲۳ : ۱۲ ) .

به‌انسان اکیداً سفارش شده است‌که برای حفظ مبانی اخلاق و عفت از دست زدن به‌هر عملی‌که سبب تحریك شهوت می‌شود خودداری کند . از این‌رو چنین توصیه‌کرده‌اند : « با زن زیاده از حد صحبت مکن . این مطلب دربارهٔ همسر انسان گفته شده است ،تا چه رسد به‌مکالمهٔ با همسر دیگران ، روی این اصل دانشمندان گفته‌اند : هر آن‌کس که زیاده از حد با زنان‌صحبت نماید ، برای خود تولید بدبختی می‌کند ، از مطالعه و تحصیل تورات باز می‌ماند ، و سرانجام جهنم را به‌میراث خواهد برد » ( میشنا آووت ، ۱ : ۵ ) . « شخص نباید درکوچه و بازار از قفای زنی برود ،حتی اگر آن زن همسر خود او باشد (۱) . اگر روی پل‌با زنی مواجه‌شود ، باید صبرکند تا آن‌زن از یك‌سوعبورکند و سپس خود از پل بگذرد . و هرآن‌کس که عمداً از قفای زنی روان است‌که از نهر می‌گذرد ( تاهنگام عبور از آب همینکه پیراهنش را بالا کشید ساقهای برهنهٔ او را تماشا کند ) ، سهمی از سعادت‌جهان آینده نخواهد داشت . آن‌کس‌که با دست خود پول به‌زنی می‌دهد ، به‌منظور آنکه رخسار او را بنگردو از زیبایی او لذت‌برد ، حتی اگر از حیث علم و دانش تورات و اعمال نیك با سرور ما موسی برابر باشد ، از کیفر جهنم رهایی نخواهد یافت . اگر انسان به‌دنبال شیر درنده باشد ، بهتر از آن است‌که زنی را تعقیب کند » ( براخوت ، ٦۱ الف ) . « شوخی و مزاح و سبکسری انسان را به‌فسق و فجور می‌کشاند »( میشنا آووت ،۳ : ۱۷ ) .

بی‌عفتی درکلام نیز به‌شدت تقبیح شده است . « هرآن‌کس‌که سخنان زشت و مستهجن بگوید ، حتی اگر برای مدت هفتاد سال نامه اعمالش را به‌نیکنامی‌رقم زده باشند به‌یك لحظه خط بطلان بر آن می‌کشد .

---

۱ ــ تا کسانی که نمی‌دانند آن زن زوجهٔ اوست به او سوء ظن نبرند .

هرآن‌کس‌که سخنان رکیك بگوید ، ژرفنای دوزخ‌جایگاه اوست . این مجازات شامل حال آن‌کس‌که سخنان رکیك ومستهجن رامی‌شنود واعتراضی نمی‌کند نیز خواهد شد » ( شبات ، ۳۳ الف ) . « چرا انگشتان دست به‌این صورت آفریده شده‌اند ؟ برای آنکه اگرشخص سخن ناصوابی را بشنود ، انگشتان خود را در گوشها فروکند ( تا آن سخن را نشنود ) » (کتوبوت،۵ ب ) . گناه کبیرهٔ سوم ، یعنی قتل نفس ، به‌عنوان خطا و اهانتی نسبت به‌خداوند ، تلقی می‌شود ، در این گناه قاتل موجودی را نابود می‌کند ، که به‌شباهت خدا آفریده شده است . « ده فرمان چگونه آمد ؟ پنج‌فرمان بر یك لوح ، و پنج فرمان بر لوح دیگر . بریك لوح نقش شده بود : « من هستم خداوند خدای تو »،و مقابل آن روی لوح دیگر نوشته شده بود : « قتل مکن » . نتیجه‌ای‌که از این امر به‌دست می‌آید این‌است ، که هرکس مرتکب قتل نفس شود ، کتاب‌مقدس به‌او چنین نسبت می‌دهد که گویی شکل پادشاه راکوچك و تحقیرکرده است » ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۱۳ از باب ۲۰ از سفر خروج ، صفحهٔ ۷۰ ب ) . « زمانی‌شخصی به‌نزد « راوا » آمد و به‌وی گفت : حاکم شهر به‌من فرمان داده است‌که یك نفر را بکشم . و اگر این کار را نکنم ، حاکم مرا خواهد کشت . « راوا » بدو گفت : کشته بشو و کسی را مکش . آیا تو فکر می‌کنی‌که خون تو از خون آن شخص رنگین‌تر است؟ شاید خون او از خون تو رنگین‌تر باشد » ( پساحیم ، ۲۵ب ) .

در شرایط زیر ، قتل نفس مجاز دانسته شده‌است : « اگر کسی آمد تو را بکشد ، تو پیشدستی‌کن و او را زودتر بکش » ( سنهدرین ، ۷۲ الف ) . «اگر گروهی از یهودیان گرفتار آیند و بت‌پرستان بگویند: یك‌نفر را از میان خود به‌ما تسلیم‌کنید تا او را بکشیم،وگرنه همگی شما را خواهیم کشت ، باید همگی خود را به‌کشتن بدهند ، و آن یکنفر را تسلیم بت‌پرستان نکنند . اما اگر بت‌پرستان یك نفر را مشخص‌کنند و بگویند او را به‌دست ما بسپاریدوگرنه‌همگی شما را نابود خواهیم‌کرد ، باید آن شخص‌را تسلیم بت‌پرستان کنند . چون اگر او را تسلیم نکنند ، همگی کشته‌خواهند شد » ( توسیفتا تروموت ، ۷ : ۲۰ ) .

از بغض و عداوت و کینه‌توزی نیز به‌شدت‌مذمت شده است ، زیرا ممکن است به‌قتل نفس منجر گردد . « دشمنی بی‌جهت با همنوعان با سه گناه‌کبیرهٔ بت‌پرستی و زنا و قتل نفس برابر است ، و همین گناه بودکه باعث ویرانی معبد بیت همیقداش دوم شد » ( یوما ، ۹ ب ) . دربارهٔ این آیه : « برادرت را در دلت دشمن مدار » . ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۷ ) ، چنین‌تفسیرکرده‌اند : آیا می‌توان گفت‌که مقصود آن است که او را مضروب نکند ، برصورتش سیلی نزند ، و یا نفرینش نکند ؟ از این‌رو توران گفته است : « در دلت » . تا نشان دهدکه مقصود از کینه و عداوتی است‌که انسان در دل خود نگه می‌دارد ( عراخین ، ۱۶ ب) . برای اینکه بدانیم خداوند تا چه اندازه از کینه‌و بغض و عداوت متنفر است ، چنین مطلبی را داریم : « نظر به‌اینکه بناکنندگان برج بابل یکدیگر را دوست می‌داشتند ، خداوند نخواست ایشان را از جهان براندازد ، بلکه آنان را در چهار جهت ربع مسکون پراکنده ساخت اما مردم سدوم و عمورا که با یکدیگر بغض و عداوت داشتند ، ذات قدوس متبارك ایشان رااز این جهان و از جهان آینده معدوم کرد » ( آووت ربی‌ناتان ، ۱۲ ) .

چهارمین گناه کبیره ، بدگویی از دیگران است . اصطلاحی جالب برای این صفت مذموم به‌کار رفته است، و آن « لیشان‌تلیتائه » Lishan - Telitaë یا زبان سه‌گانه است . به‌این معنی‌که : « زبان بدگو سه نفر را از میان می‌برد : آن‌کس راکه بدگویی می‌کند ، شخصی که این بدگویی را می‌پذیرد ، و کسی

که بد او گفته می‌شود » ( عراخین ، ۱۵ ب ) . سخت‌ترین سخنان علیه کسی‌که مرتکب این گناه عظیم می شود گفته شده است . « هر آن‌کس‌که از همنوع خود بدگویی‌کند ، چنان است‌که گویی اصل اساسی دین یعنی وجود خدا را انکار کرده و کافر شده‌است. هرآن‌کس‌که از دیگران بدگویی‌کند ، سزاوارآن است که سنگسارش‌کنند . ذات قدوس متبارك می‌فرماید ، که من نمی‌توانم با شخصی‌که از دیگران بدگویی می‌کند در جهان منزل داشته باشم . هرآن‌کس که ازدیگران بدی بگوید ، گناهی عظیم مرتکب می‌شود که برابر است با سه‌گناه بت‌پرستی و زنا و قتل‌نفس »( مأخذ فوق ) . « آن‌کس‌که ازدیگران بدی می گوید، شخصی‌که سخنان او را باور می‌کند ، و کسی‌که دربارهٔ‌همنوع خود گواهی دروغ می‌دهد ، سزاوار آن است که او را جلو سگها بیندازند و طعمهٔ آنان سازند »( پساحیم ، ۱۱۸ الف ) . دربارهٔ این گفتهٔ ربی‌الیعزر : « عزت و آبروی همنوعت مثل عزت و آبروی خودت برای تو عزیز و محترم باشد » ( میشنا آووت ، ۲ : ۱۵ ) ، چنین توضیحی دارد : « همان‌طور کـه انسان به‌حفظ عزت و آبروی خود علاقه‌منداست ، همان‌گونه باید به حفظ عزت و آبروی همنوعش نیز علاقه‌مند باشد . همان‌طورکه انسان مایل نیست آبرویش بریزد و شرافتش لکه‌دار شود ، همان‌گونه نیز نباید کاری کندکه در نتیجهٔ آن آبروی همنوعش بریزد وشرافتش لکه‌دار شود » ( آووت ربی‌ناتان ، ۱۵ ) .

در موارد بسیاری تلمود انسان را بر حذر می‌دارد که از قدرت بیان خود سوءاستفاده نکند و زبان خویش را به‌جهت بدگفتن از دیگران بکـار نبرد . دانشمندان یهود به‌خوبی می‌دانستند که زبان چه عضو سرکش و متمردی است ، و به‌همین جهت گفته‌اند که‌خداوند مهارها و لگام‌های استثنایی برای‌آن تهیه دیده است . « ذات قدوس متبارك به‌زبان‌گفت: تمام اعضای انسان وضع عمودی دارند ، ولی وضع تو افقی است . تمام اعضای انسان در خارج از بدن هستند ، اما تو درداخل آن قرار داری . نه همین و بس . بلکه من به‌گرد تو دو حصار کشیده‌ام ، یکی از استخوان ( دندانها ) ،و دیگری از گوشت ( گونه‌ها و لبها ) . ( و از این بیشتر چه بکنم‌که تو از دیگران بدگویی نکنی ؟ ) »( عراخین ، ۱۵ ب ) .

پرحرفی نیز بنوبهٔ خود منفور شناخته شده‌است . « سخن گفتن یك سلع . Selaa. (۱) می‌ارزد، لکن سکوت دو سلع‌ارزش دارد » (مگیلا، ۱۸ الف). « سکوت درمان همهٔ دردهاست » ( مأخذ فوق ) . « سکوت برای دانشمندان مفید است ، و به‌طریق‌اولی برای ابلهان نیکو است » ( پساحیم ، ۹۹ الف ). «تمام‌عمر درمیان‌دانشمندان‌پرورش‌یافتم،وبرای‌آدمی‌چیزی‌رابهتر ازسکوت‌ندیدم» (میشنا آووت،۱: ۱۷).

دروغگویی برابر با دزدی و بدترین نوع آن‌است. « هفت‌گونه‌دزد یافت می‌شود ، و بدترین آنها کسی است‌که عقل همنوعان خود را می‌دزدد ( به آنهادروغ‌می‌گوید وفریبشان می‌دهد) » ( توسیفتا باواقما، ۷ : ۸ ) . « چهار طبقه از مردم از فیض حضور شخینا بهره‌مند نخواهند شد . آنان عبارتند از : مسخره کنندگان ، چاپلوسان ، دروغگویان ، و اشخاصی که‌از همنوعان‌خود بدگویی‌می‌کنند » ( سوطا، ٤٢ الف). « هر آن‌کس‌که دو پهلوسخن می‌گوید وقصد اوفریب‌مخاطب است مثل این است‌که بت‌پرستی کرده است » ( سنهدرین ، ۹۲ الف ) . « ذات قـدوس متبارك ازآن‌کس که دلش با زبان یکی نیست متنفر است و او را دشمن می‌دارد » ( پساحیم ، ۱۱۳ ب ) . « مجازات‌شخص دروغگو آن است‌که‌حتی اگر راست‌هم بگوید، کسی سخنش را باور نمی‌کند » (سنهدرین ، ۸۹ ب ). « انسان نباید به‌کودك قول بدهدکه چیزی را به‌او

---

۱ـ نام نوعی سکه است .

خواهد داد و سر قول خود نایستد. زیرا بدین‌وسیله دروغ گفتن را به کودك می‌آموزد» (سوكا، ٤٦ ب).

همبسته با گناه سوءاستفاده از قدرت بیان و بدگوئی از مردم، گناه تملق و چاپلوسی است. «هر آن کس که متملق و چاپلوس و ریاکار است، خشم الهی‌را به‌دنیا نازل می‌کند، دعا و نمازش مسموع و مستجاب نمی‌شود، حتی جنین‌هایی‌که در زهدان مادرهستند نفرینش می‌کنند، و عاقبت جای او در جهنم خواهد بود. هر جماعتی که در آن اشخاص متملق و چاپلوس و ریاکار یافت شوند، مکروه و منفور است، و عاقبت از سرزمین خود آواره خواهد شد» (سوطا، ٤١ ب ـ ٤٢ الف).

گناه دیگری که به شدت مورد مذمت قرار گرفته، تقلب و نادرستی است. در این باره گفته‌اند: پس از مرگ، در روز حساب، هنگامی که روح‌انسان به محکمه عدل الهی حاضر می‌شود، اولین سئوالی که از او می‌کنند این است: «آیا حساب و کتاب وداد و ستد و معاملاتت در آن جهان صحیح و درست وبدون تقلب و دزدی بوده است یا نه؟» (شبات، ۳۱ الف). «هر آن‌کس که از همنوع خود چیزی را که حتی یك پشیز ارزش داشته باشد غصب کند یا بدزدد، چنان است که گویی جان اورا از وی گرفته است» (باواقما، ۱۱۹ الف). «بیا وببین که گناه غصب و دزدی چه نیروی عظیمی دارد. زیرا که مردم دورهٔ طوفان نوح همه نوع گناه مرتکب می‌شدند، لکن‌حکم نابودی ایشان مهر نشد تا آنکه دست به غصب و دزدی زدند. چنانکه گفته شده است: «زیرا که زمین به سبب ایشان پراز ظلم و غصب شده است، واینك من ایشان را با زمین تباه می‌سازم» (سفر پیدایش، ٦ : ۱۳) (سنهدرین، ۱۰۸ الف). «هر آن کس که دستانش به گناه غصب ودزدی آلوده باشد، هرقدر که به‌حضور ذات قدوس متبارك استغاثه کند، دعایش اجابت نمی‌شود» (شموت ربا، ۲۲ : ٤). «اگر کسی یك پیمانهٔ گندم دزدید یا آنرا غصب کرد، و سپس آن‌را آرد کرد، آرد خمیر شد، از آن خمیر نان پخت، و حلای (۱)، آنرا نیز جدا کرد، او چگونه می‌تواند هنگام تناول این نان خدارا دعای برکت، گوید اگرهم بگوید، این دعای برکت نیست بلکه او کفر گفته است» (باواقما، ۹٤ الف). «شریك‌دزد مانندخود دزداست» (یروشلمی‌سنهدرین، ۹ ب). «اگر از یك دزد چیزی را بدزدی، تو نیز مزهٔ دزدی را چشیده‌ای» (براخوت، ٥ ب). یعنی آنکه تو نیز دزدی کرده‌ای. این نکته که خریدارمال دزدی از خود دزد بدتر، وگناهش سنگین‌تر است، به‌طرز جالبی دراین ضرب‌المثل بیان شده‌است: «موش دزد نیست، بلکه سوراخی که موش شیئی دزدیده شده را در آن مخفی می‌کند، دزد است. چون اگر موش چنین سوراخی را در دسترس نداشته باشد، دزدی نمی‌کند» (عراخین، ۳۰ الف).

بسیاری از گناهان دیگر نیز در تلمود تقبیح شده‌است. اما آنچه تاکنون گفته شد کافی است که معلوم دارد بدی کردن به همنوع، توهین و بیحرمتی نسبت به خداوند است. اگر انسان به همنوع خود آزار برساند، گناهش سنگین‌تر است از اینکه خطایی‌را نسبت به خداوند مرتکب شود، وشرایط بخشودگی این‌گناه از شرایط آموزش گناه بیحرمتی به‌خداوند سخت‌تر است. «روز کیپور (کفاره) فقط گناهانی را که انسان نسبت به خداوند مرتکب شده باشد کفاره می‌کند. لکن اگر به همنوع بدی کرده باشد، روز

---

۱ ـ طبق مفهوم آیه ۲۱ از باب ۱٥ از سفر اعداد، این فریضه حتی بعد از خرابی معبد بیت همیقداش‌نیز باقی مانده است که قسمت ناچیزی از خمیر هر تغار را به عنوان «حلا» Hallah جدا می‌کنند و آن را می‌سوزانند، وسپس می‌توانند برای خوردن نانی که از این خمیر پخته شده است دعای برکت بگویند. در موقعی که بیت‌همیقداش آباد بود، از این قسمت از خمیر که امروز سوزانیده می‌شود گرده‌ای می‌پختند و آن را به یك کاهن می‌دادند، و کاهن نیز آنرا با پاکی می‌خورد.

کیپور نمی‌تواند گناه او را کفاره کند، تا آنکه ازهمنوع خوددلجوئی نماید، واورا راضی کند» (میشنا یوما، ۸ : ۹). پشیمانی و ندامت برای کفارهٔ گناه‌بدی کردن به همنوع کافی نیست، بلکه اول باید در جبران کار بدی که کرده است بکوشد.

بزرگترین همهٔ گناهان آن است که انسان‌دیگران را به‌گناه وادارکند، وباعث خطا و لغزش ایشان گردد. «اگر کسی همنوع خودرا به‌گناه وادار کند، بدتر از آن است که اورا به‌قتل برساند. زیرا اگر کسی را بکشند، اورا فقط از این جهان بدر کرده‌اند. در صورتی که اگر اورا گناهکار کنند، هم ازاین‌جهان محرومش کرده‌اندوهم‌از جهان آینده» (سیفره دواریم، ۲۵۲، صفحهٔ ۱۲۰ الف). «اگر دربارهٔ درختان که نمی‌توانند چیزی بخورند و بیاشامند ویا ببویند، تورات فرمان داده است که چنانچه برای بت پرستی به‌کار رفته باشند آنها رابسوزان و تباه ونابود کن (سفر تثنیه، ۱۲ : ۳)، زیرا به وسیلهٔ آنها افرادی گمراه شده‌اند، پس‌شخصی که باعث گمراهی همنوع خود می‌شود و اورا از راه زندگی به راه مرگ می‌کشاند، به طریق‌اولی باید نابود شود» (سنهدرین، ۵۵ الف). وبالعکس: «هر آن کس که باعث می‌شودکه همنوعش یك‌فریضه‌و کار نیك انجام دهد، بدو چنین گویند که اورا آفریده است» (سنهدرین، ۹۹ ب).

میان گناه پنهانی وگناه آشکار تفاوت‌بسیاری‌قائل شده‌اند. از یك لحاظ، گناه پنهانی شنیعتر و مذمومتر است، زیرا مرتکب آن نشان می‌دهد که‌منکر وجود خدا و حضور او در همه جا است «چنین است روش کسانی که مرتکب گناه می‌شوند. آنان‌تصور می‌کنند که ذات قدوس متبارك اعمال آنها را نمی‌بیند» (بمیدبار ربا، ۹ : ۱). «اگرانسان درخفا گناهی مرتکب شود، خداوند آنرا نزد همه اعلام خواهد کرد و آشکارش‌خواهد ساخت» (سوطا، ۳الف). از لحاظ دیگر، گناه آشکارا عملی مذمومتر محسوب می‌شود، واز تفسیری که دربارهٔ آیهٔ زیر شده‌است می‌توان این موضوع را درك کرد. «شما فرایض واحکام مرا نگاه دارید، که هرآدمی که آنهارا به‌جاآورد، به واسطهٔ آنها زیست خواهد کرد» (سفر لاویان، ۱۸ : ۵). «به واسطهٔ آنها زیست خواهدکرد»، ونه اینکه بواسطهٔ آنها جان خودرا از دست بدهد. ربی یشماعل می‌گفت: از کجا معلوم که اگربه‌کسی فرمان دهند که در پنهانی بت پرستی کند وگرنه کشته خواهد شد، باید این گناه را مرتکب شود وخودرا به کشتن ندهد؟ از آنجا که‌گفته شده است: «به واسطهٔ آنها زیست خواهد کرد». ولی آیا مجازاست که آشکارا نیز بت‌پرستی کند تا جان خودرا نجات دهد؟ نه. زیرا تورات می‌گوید: «ونام‌قدوس مرا بیحرمت مسازید» (سفر لاویان، ۲۲ : ۳۲) (سیفرا، مربوط به آیهٔ ۵ از باب ۱۸ از سفر لاویان).

سبب اینکه در چنین مواردی انسان برای گناه آشکار باشدت بیشتری مجازات می‌شود، این است که ممکن است دیگران نیز از او پیروی کنند، بالاخص «اگر در جامعه سرشناس ودارای مقام و مرتبت باشد. انسان‌مجاز است‌که تحت فشار وشکنجهٔ‌دشمنان در پنهانی مرتکب گناه شود، زیرا خداوند می‌داند که این کار را از روی اجبار واز ترس جان‌خود انجام می‌دهد، ومنکر این حقیقت نیست که خداوند از همهٔ کارهای او آگاه است. لکن گناه‌آشکار که در حضور دیگران باشد، اهانتی است نسبت به نام مقدس خداوند، و بزرگترین گناهان، یعنی وادار کردن دیگران به گنهکاری، به‌حساب او نوشته می‌شود.

همان‌گونه که دربارهٔ انگیزه بدی گفته شد،از گناه نیز باید در مراحل اولیه جلوگیری شود، زیرا در غیر این صورت به یك عادت مزمن مبدل خواهد شد. یك نکتهٔ مهم روانی دراین مطلب است: « اگر انسان مرتکب گناهی شود و آنرا تکرار کند، این‌گناه برای او کاری مجاز خواهد شد » ( یوما، ۸٦ ب )، و یك گناه، گناه دیگری را در پی خواهد‌داشت. « برای انجام دادن حتی یك فریضهٔ کوچك بشتاب واز گناه بگریز. زیرا که یك فریضهٔ دیگری‌را به‌دنبال خود می‌آورد، ویك گناه دیگری را درپی دارد. پاداش کار خوب، کار خوب دیگری است،و مزد گناه، گناهی دیگر » ( میشنا آووت، ٤ : ۲).
این موضوع درگفتار زیر به‌طور روشن‌تری بیان شده‌است: « اگر انسان از یك فریضهٔ کوچك بگذرد، از فریضه‌های مهم‌تری خواهد گذشت. اگر ازاین امر بگذرد: « همنوعت را مانند خودت دوست بدار» ( سفر لاویان، ۱۹ : ۱۸ )، ازاین نهی خواهد گذشت:« برادرت را در دلت دشمن مدار » ( مأخذ فوق، آیهٔ ۱۷ ). سپس این فریضه را نقض خواهد کرد: «انتقام‌مگیر و کینه مورز » ( آیهٔ ۱۸ ). وآنگاه ازاین فریضه نیز خواهد گذشت: « تا برادرت باتو زندگی نماید» ( سفر لاویان، ۲۵ : ۳٦ ). و آخرالامر مرتکب قتل نفس خواهد شد » ( سیفره دواریم، ۱۸۷، صفحهٔ۱۰۸ ب ). « آن کس که فقط یك فریضه را به‌خاطر خدا انجام می‌دهد، به آن تنها قانع نباشد، زیرا این‌فریضه باعث خواهد شدکه او بعداً فریضه‌های بسیاری را انجام دهد. و آن‌کس که تنها یك‌گناه را مرتکب‌می‌شود، نگران آن باشد. زیرا این گناه سبب‌خواهد شد که درآینده مرتکب گناهان زیادی گردد» (سیفره‌بمیدبار، ۱۱۲، صفحهٔ ۳۳ الف ). عکس این قضیه نیز صادق است: « اگر برای انسان یك‌بار و دوبار‌فرصت گناه پیش آید و او مرتکب گناه نشود، در مقابل خطاکاری مصونیت پیدا خواهد کرد و دیگرمرتکب گناه نخواهد شد » ( یوما، ۳۸ ب ).

خطا کردن فقط نتیجهٔ از دست دادن تسلط‌بر نفس است. ازاین رو چنین تعلیم داده‌اند: « انسان مرتکب گناه نمی‌شود مگر آن که جنون در وجود اوداخل شود » ( سوطا، ۳ الف ) بنابراین، از هرچیز که باعث تضعیف نیروی تسلط برنفس می‌شود بایدگریخت. در اندرزی که الیاس پیامبر به یکی از دانشمندان یهود داده است، به دو عامل گناهکاری‌اشاره شده است: « عصبی و خشمگین مشو تا خطا نکنی، مست‌مشو تا مرتکب‌گناه نگردی» ( براخوت،۲۹ ب ).

ربی یهودا هناسی‌و پسر او ربان گملیئل به‌عواملی پراهمیت جهت حراست درمقابل گناهکاری اشاره کرده‌اند. ربی یهودا گفته است: «دربارهٔ سه‌چیز بیندیش و آن‌وقت دیگر گناهکار نخواهی شد. بدان که بالای سر تو چیست: چشمی که اعمال تورامی‌نگرد و گوشی که سخنان تورا می‌شنود. ونیز آگاه باش‌که همهٔ کارهای‌تو دردفتری ثبت می‌شوند». ربان گملیئل گفته است: « آموزش تورات همراه با یك مشغله دنیوی نیکو است. زیرا زحمتی‌که این‌دو کار لازم دارد، باعث می‌شود که انسان گناه‌کردن را فراموش کند. و هرآموزش تورات که با کار وکسب همراه نباشد، سرانجام بی‌ثمر و باطل خواهد بود و سبب گناهکاری شخص خواهد شد » ( میشناآووت، ۲ : ۱و۲ ).

این است فلسفه و شعار دانشمندان یهـوددربارهٔ یك زندگی صحیح: اشتغال ذهن به افکاری پاك و عالی، و داشتن کاری آبرومند. آن وقت دیگرنه فرصتی برای گناه باقی خواهد ماند، و نه رغبتی برای انجام اعمال نکوهیده.

## ۷ - توبه و کفاره

از آنجا که خداوند آدمی را با انگیزه بدی و شرارت آفریده است، که به خاطر آن انسان مستعد گناه و معصیت است، لذا عدالت الهی ایجاب می‌کند که پادزهری نیز برای خنثی کردن اثرات آن انگیزه فراهم گردد.

اگر شرارت و بدکاری را نوعی بیماری محسوب کنیم که انسان هردم ممکن است گرفتار آن شود، لازم‌است دارویی نیز برای درمان این بیماری در دسترس داشته باشد. این دارو را در توبه می‌توان یافت.

ازاین رو کاملا منطقی است که دانشمندان یهود اعلام کنند توبه یکی از چند مهمی است که خداوند قبل از آفرینش جهان طرح به وجود آوردن آن‌را ریخت. «هفت مهم قبل از به وجود آمدن جهان آفریده شد، و آنها عبارتند از: تورات، توبه، بهشت، دوزخ، اورنگ جلال الهی، بیت همیقداش، و نام ماشیح» (پساحیم، ٥٤ الف). دنیا که به عنوان مسکن انسان آفریده شد، می‌بایستی برای پذیرایی از او مجهز گردد. طرح و نقشهٔ روش زندگی صحیحی که انسان باید از آن پیروی کند، در تورات ریخته شد. لکن لازم بود که انحرافات و گریز های او از راه‌های کمال نیز در نظر گرفته شود، واین امر به‌واسطه همان چند مهمی که نام برده شد عملی گردید.

مقام اول به توبه داده شده است زیرا بدون آن، نوع بشر نمی‌توانست دوام یابد، ودردریای فساد و بدکاری غرق می‌شد و از صفحهٔ گیتی معدوم می‌گردید. توبه نه تنها قادر است جلوی سیل فساد وشرارت را بگیرد، بلکه می‌تواند آن را خنثی کند، و زندگی را پس از آنکه به‌گناه و بدکاری آلوده شد، از نو پاك وسالم سازد. «عظیم است توبه، که‌اثر آن تا اورنگ جلال الهی می‌رسد. عظیم‌است توبه، که نجات (ماشیح) را نزدیکتر می‌سازد. عظیم است توبه، که سالهای عمر انسان را طولانی تر می‌کند» (یوما، ۸٦ الف ــ ب). «درجایی که توبه کاران می‌ایستند، نیکوکاران کامل نمی‌توانند بایستند» (براخوت، ۳٤ ب). «هیچ چیز بالاتر از توبه نیست» (دواریم ربا، ۲ : ۱۵ یا ۲٤). «یك ساعت عمر همراه با توبه و اعمال نیك در این جهان، بهتر و خوشتر است از تمام زندگی جهان آینده» (میشنا آووت، ٤ : ۱۷ یا ۲۲). از آنجا که طبق مندرجات کتاب مقدس خداوند راضی به مرگ ونابودی شخص شریر و بدکاره نیست، بلکه مایل است که او ازاعمال بد خود دست بکشد و راه شرارت‌را ترك گوید وزنده بماند (حزقیال، ۳۳ : ۱۱)، در نتیجه او مشتاق آن‌است که خطاکاران توبه کنند، وبه ایشان کمك می‌کند تا در این امر کامیاب شوند. «خصلت انسان همانندذات قدوس متبارك نیست. وقتی یك انسان مغلوب می‌شود اندوهگین خواهد شد. اما هنگامی که ازذات قدوس متبارك پیشی میگیرنـد (۱)، او شاد می‌شود. این گفته حزقیال نبی: «وزیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود» (حزقیال، ۱ : ۸)، اشاره به دست قدرت الهی می‌کند که از زیر بالهای حیوت (نوعی فرشتگان آسمانی) دراز شده است تا توبه‌کاران را قبول کند، و ایشان را ازچنگ‌عدالت برهاند» (پساحیم، ۱۱۹ الف). «ذات قدوس متبارك به اسرائیل چنین فرمود: فرزندانم شمامنفذی از توبه به اندازهٔ سوراخ سوزن به روی من

---

۱ ــ از این راه که با توبهٔ خود خشم او را فرو می‌نشانند وآن را مبدل به رحمت می‌سازند.

باز کنید ، تا من بروی شما دروازه‌هایی از رحمت بگشایم که گاریها و ارابه‌ها بتوانند از آن بگذرند» ( شیر هشیریم ربا ، ۵ : ۳ ) . « دروازه های دعا ونماز گاهی باز و گاهی بسته‌اند ، ولی دروازه های توبه همواره گشاده هستند . همان‌طور که دریا همیشه‌در دسترس مردم است ، همان‌گونه نیز دست رحمت ذات قدوس متبارك پیوسته گشاده است تا توبه‌کاران‌را بپذیرد » ( دواریم ربا ، ۲ : ۷ یا ۱۲ ) .

اگر چه ، همان طور که طبعاً انتظار می‌رود، توجه تلمود بیشتر به‌سوی بنی اسرائیل است ، ولی توبه را یك موضوع انحصاری واختصاصی نمی‌داند . توبه در دسترس همهٔ کسانی است که بخواهند از آن استفاده کنند .

« ذات قدوس متبارك منتظر مردم جهان است که شاید توبه کنند و آنهارا به زیر بالهای رحمت خود نزدیك سازد » ( بمیدبار ربا ، ۱۰ : ۱ یا ۳ ) . «ذات‌قدوس متبارك به ملل عالم فرموده است که توبه‌کنند تا آنهارا به زیر بالهای رحمت خود نزدیك سازد »( شیر هشیریم ربا ، ۶ : ۱ یا ٤ ) .

باخراب‌شدن‌معبد بیت‌همیقداش‌وموقوف‌شدن‌قربانیهای کفاره ، اهمیت توبه به عنوان وسیله‌ای برای کفارهٔ گناهان بالاجبار فزونی یافت . همین‌موضوع دربارهٔ سودمندی روز کیپور ( کفاره ) نیز صادق است دانشمندان یهود گفته‌اند : حتی در زمانی‌که تقدیم قربانیها معمول‌بود نیز ، گناهکار می‌بایستی قبل از گذرانیدن قربانی خود توبه کند ، تا آن قربانی‌مورد قبول خداوند واقع گردد . در یك جا صریحاً گفته شده است : « قربانی کفارهٔ گناه و قربانی کفارهٔ‌خطا و مرگ و روز کیپور ، هیچ‌کدام نمی‌توانند بدون وجود توبه گناه را کفاره کنند » ( توسیفتا یوما ،۵ : ۹ ) . وقتی که گذرانیدن قربانیها دیگر امکان نداشت ، می‌بایستی به مردم گوشزد شود که امید آنها به کفاره شدن گناهانشان به هیچ وجه قطع نشده است. به کدام دلیل اگر شخصی از گناهان خود توبه کند ،بدو چنین نسبت می‌دهند که گویی به‌اورشلیم رفته ، معبد بیت همیقداش را آباد کرده ، قربانگاه را برپاساخته ، و تمام قربانیهایی را که در تورات‌ذکر شده‌اند بر روی آن گذرانیده است ؟ ازاین آیه که می گوید :« قربانیهای خداوند روح شکسته است » ( مزامیر داود ، ۵۱ : ۱۷ ) . ( ویقرا ربا ، ۷ : ۲ ) .

« خداوند فرمود : من از شما نه ذبیحه‌می‌طلبم و نه قربانی ، بلکه سخنان ندامت آمیز و توبه وانابه می‌خواهم . چنانکه گفته شده است : « باخود سخنان گرفته به سوی خداوند بازگشت نمایید» ( هوشع ١٤ : ۲ ) ( شموت ربا ، ۳۸ : ٤ ) .

یك گفتار جالب دربارهٔ توبه چنین است :از عقل( اشاره به کتوبیم ) پرسیدند : مجازات شخص خطاکار چیست ؟ عقل جواب داد : « بدی وبلاخطاکاران را تعاقب می‌کند » ( امثال سلیمان ، ۱۳ : ۲۱ ) . از نبوت ( اشاره به نوئیم ) پرسیدند :مجازات خطاکار چیست ؟ نبوت پاسخ داد : «نفسی‌که خطاکند خود او خواهد مرد » ( حزقیال ، ۱۸ : ٤ ).وقتی همان سئوال را از تورات (۱) کردند ، پاسخش چنین بود : یك قربانی کفاره تقدیم کند و خطایش‌بخشوده خواهد شد . چنانکه گفته شده است : « ( قربانی او ) مورد رضایت واقع خواهد شد تا به‌جهت او کفاره کند » ( سفر لاویان ، ۱ : ٤ ) . لکن هنگامی که همین سئوال را از ذات قدوس متبارك‌کردند ،چنین جواب داد : او توبه کند تا گناهش بخشوده‌شود . چنانکه نوشته شده است: « خداوندخوب ودرستکار و عادل است ، ازاین رو خطاکاران

---

۱ ــ تورات ( اسفار پنجگانهٔ موسی ) ، نوئیم ( کتابهای‌پیامبران ) ، و کتوبیم ( نوشته های مقدس ) ، نام قسمتهای سه‌گانهٔ کتاب مقدس است .

را در راه ( رستگاری ) هدایت خواهد کرد » (مزامیر داود ، ۲۵ : ۸ ) ( یروشلمی مکوت ، ۲ دال ) .

در اینجا نباید میان جوابی که خداوند داده‌است وپاسخهایی که توسط سه قسمت کتاب مقدس داده شده است تناقضی ببینیم . زیرا هماهنگی میان‌این جوابها ، برای دانشمندان یهود که آیات کتاب مقدس را بیان آشکار مشیت الهی می‌دانند ، غیرقابل‌تصور است . آنچه ما در جوابهای فوق می‌یابیم ، وسایل گوناگونی است که گناهکار می‌تواند خطاهای خودرا با آن جبران و کفاره کند ، واز همه مهمتر ندامت و توبه است . این پاسخها طرح توبه و کفارهٔ گناهان را همان طور که در دین یهود تهیه و تنظیم شده است شرح می‌دهند ، و هریك از آنها به تنهایی‌شایان دقت و توجه است .

بنا به‌اظهار « عقل » ، یعنی سومین قسمت از کتاب مقدس ، کفارهٔ گناهان به وسیلهٔ « بدی و بلا» به‌دست می‌آید ، که تحمل رنج و مشقت جزوآن است. گفتار های زیر عقیدهٔ فوق‌را به خوبی مجسم می‌کنند. «تحمل رنج وعذاب تمام گناهان انسان راپاك می‌کند» (براخوت ، ٥ الف ) . « هرآن‌کس‌که نشانه‌های آفت برص و جدام در بدن او دیده شود، این علامتها چیزی جز قربانگاه کفارهٔ گناهان او نیستند (براخوت، ٥ب). «انسان بایداز رنج وعذابی‌که براووارد می‌شود بیشتر خوشحال باشد تا از یك زندگی راحت و لذت بخش . زیرا اگر تمام عمر انسان درخوشی‌وشادمانی بگذرد،گناهانی‌که مرتکب‌شده‌است بخشوده نمی‌شود . پس گناهانش به چه وسیله بخشوده‌خواهد شد ؟ به وسیله رنجها و عذابی که براو وارد می‌شود . انسان باید رنج و عذاب را دوست بدارد . زیرا همان‌گونه که قربانیها گناهان شخص را کفاره می‌کنند ، همان طور رنجها وعذابها سبب می‌شوندکه گناهان اوپاك شود. بلکه بهتربگوییم، رنجهاوعذابها بیشتر باعث پاك شدن گناهان انسان می‌شوند . زیراتقدیم قربانیها تنها پول و دارایی اورا کمتر می‌کند ، در صورتی‌که رنجها و عذابها جسم و روح اورا آزارمی‌رسانند و کاهش میدهند» ( سیفره دواریم، مربوط به آیهٔ ٥ از باب ٦ از سفر تثنیه ، بند ۳۲ ، صفحهٔ ۷۳ ب ) .

این فکر را با اظهار این عقیده که ناراحتیها و بیماریهای معده وروده باعث پاك‌شدن جسم و تزکیه نفس می‌شود ، به طرز جالبی توسعه داده‌اند . « پارسایان و نیکوکاران دوران های پیش در حدود بیست روز قبل از مرگ دچار بیماری امعاء می‌شدندو از آن شدیداً رنج می‌بردند ، تا آنکه کاملا تصفیه و منزه شوند ودر پاکی و شایستگی قدم به جهان‌دیگر گذارند » ( سماحوت ، ۳ : ۱۱) « سه طبقه از مردم روی جهنم را نخواهند دید : اشخاصی که از فقرو مسکنت رنج برده‌اند ، افرادی که دچار بیماری امعاء بوده و دردهای آنرا متحمل شده‌اند و آنهایی‌که گرفتار ظلم و ستم رومیان بوده‌اند »( عرووین ، ٤١ ب). چون مشقاتی که ایشان کشیده‌اند، تنبیه‌ومجازاتی‌برای اعمال بد آنها بوده ، و تلخی‌هائی که چشیده‌اند، گناهانشان را پاك کرده‌است .

در جواب « نبوت » ، اشاره به مرگ شده‌است . زیرا مرگ نیز وسیله‌ای جهت کفاره است و می‌تواند سنگین‌ترین گناهان را پاك کند . « اگر کسی‌از یك امر تورات گذشت و سپس توبه کرد ، پیش‌از آنکه از جای خود حرکت کند ، گناهش بخشوده‌می‌شود . اگر از یك نهی تورات گذشت و بعد توبه نمود ، گناه اورا معلق نگاه می‌دارد تا آنکه روز کیپور کفاره و بخشودگی اورا کامل کند . اگرمرتکب گناهی شد که مستوجب مجازات « کارت» .Karet یعنی منقطع شدن از منبع حیات جاودانی ویا اعدام به توسط دادگاه است ، و توبه کرد ، توبهٔ او وقدرت‌روز کیپور گناه اورا معلق نگاه میدارند ، و رنجها و

عذابهایی که براو وارد می‌شوند آن را پاك می‌کنند. لکن آن کس که مرتکب گناه «حیلول هشم» یا بیحرمتی به‌نام خداوند شده باشد، توبه را توانایی آن نیست که گناهش را معلق نگاه دارد، و روز کیپور و رنجها و عذابها به تنهایی نمی‌توانند آن را کفاره‌کنند. بلکه‌این سه‌عامل دست‌به‌هم داده و گناه اورا معلق نگاه می‌دارند تا آنکه مرگ فرا رسد و گناه وی را پاك سازد» (یوما، ۸۶ الف).

حتی مرگ در صورتی می‌تواند گناهان‌شخص‌را پاك کند، که وی قبل از مردن توبه‌کرده باشد. «مرگ و روز کیپور همراه با توبه گناهان شخص را کفاره می‌کنند» (میشنا یوما، ۸ : ۸). درباره‌ٔ این آیه: «چونکه وی کلام خداوند را حقیر شمرده‌وفرمان اورا نقض کرده‌است. آن جان البته منقطع خواهدشد و گناهش بر وی خواهد ماند» (سفراعداد، ۱۵ : ۳۱)، چنین تفسیری شده است: تمام اشخاصی که می‌میرند، گناهانشان با مرگشان کفاره می‌شود. ولی چنین شخصی که فرمان خدا را نقض کرده ونام اورا بیحرمت نموده است، «گناهش بروی خواهدماند». آیا می‌توان گفت که اگر او قبل از مردن توبه کرده باشد نیز گناهش بخشوده نخواهد شد؟ نه. زیرا در این آیه گفته شده است: «گناهش بروی خواهد ماند». (سیفره بمیدبار، مربوط به آیهٔ فوق، بند ۱۱۲، صفحهٔ ۳۳ الف). یعنی چون توبه نکرده است. اما اگر توبه کند، چون گناهش بروی نخواهدماند از این‌رو بخشوده نخواهد شد. وقتی یك‌محکوم به مرگ را برای اعدام به سوی قتلگاه می‌بردند، اورا ترغیب می‌کردند که این اعتراف را ادا کند: «باشد که مرگ من کفاره‌ای برای تمام گناهانم شود» (میشنا سنهدرین، ۶ : ۲).

جواب تورات، به‌قربانیهای کفارهٔ‌گناه اشاره‌می‌کند که فقط در اوایل دوران تلمود گذرانیده می‌شد، و باخرابی معبد بیت همیقداش از بین رفت. به جای این قربانیها، نماز جماعت‌روز کیپور درکنیسه، عالی‌ترین واسطه برای بخشودگی گناهان شد. به‌قدرت روزکیپور برای کفارهٔ گناهان، در گفتار زیر اشاره شده است: «گناهان سبك، چه امر وچه نهی‌را، توبه کفاره می‌کند. دربارهٔ گناهان سنگین، توبه آن‌را معلق نگاه می‌دارد، تا روز کیپور فرا رسد و آن را کفاره نماید» (میشنا یوما، ۸ : ۸). «اگر انسان از یك امر گذشته باشد، ولو اینکه توبه ننماید، روز کیپور آن گناه اورا کفاره می‌کند. لکن در مورد نهی، فقط در صورتی که توبه کند، روز کیپور برای گناه او بخشودگی می‌آورد» (یروشلمی یوما، ۹ب). عقیدهٔ فوق مبنی براینکه روز کیپور به خودی خود باعث بخشودگی برخی از گناهان می‌شود بدون آنکه احتیاج به‌توبه باشد، کاملا استثنایی است. درصورتی که عکس این عقیده به‌طور وضوح درگفتار زیر آمده است: «اگر کسی بگوید: من خطا می‌کنم و روزکیپور خطایم را کفاره خواهد کرد، روز کیپور خطای اورا کفاره نخواهدکرد» (میشنا یوما، ۸ : ۹).

یك کیفیت برجستهٔ روز کیپور، روزهٔ سختی‌است که در آن گرفته می‌شود. حتی پیشوایان دینی نیز برای این روزه به عنوان یك ریاضتکشی جهت‌کفارهٔ گناهان، اهمیت زیادی قائل هستند. روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود این دعارا در روزهایی‌که روزه‌می‌گرفت می‌خواند: «ای‌پروردگار عالم به حضور مبارك تو آشکار است موقعی که معبد بیت همیقداش آباد بود، اگر کسی خطایی می‌کرد، برای کفارهٔ آن یك قربانی به‌درگاه تو می‌آورد، واز آن قربانی فقط پیه و خونش را تقدیم قربانگاه‌می‌کرد، واین خودبرای شخص باعث کفارهٔ‌گناه می‌شد. اکنون (که دیگر بیت همیقداش نداریم) من روزه گرفته‌ام، وبراثر این روزه از پیه و خونم کاسته شده است. ملتمس آنکه میل و رضایت تو براین تعلق گیرد، پیه

و خونی که از بدن من کم شده است چنان به‌حساب آید که گویی آن را بروی قربانگاه به‌درگاه تو تقدیم کرده‌ام، ومرا مورد رضایت و مرحمت خود قرار بده» ( براخوت، ۱۷ الف ).

نظر بسیار عالی‌تری را می‌توان از رفتاری که‌در ایام روزه می‌شده، استنباط کرد. « بزرگ جماعت برای جمعیت حاضر در کنیسه وعظ می‌کرد و چنین می‌گفت : برادران، دربارهٔ مردم نینوا گفته نشده است که خداوند پلاس پوشیدن وروزه گرفتن ایشان را دید. بلکه نوشته شده است : خداوند اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند » (یونس ۳ : ۱۰ ) ( میشنا تعنیت، ۲ : ۱ ).

این موضوع یك اصل مسلم تلمودی است که‌دعا و نماز یا اعتراف به گناهان هرقدر هم زیاد باشد، هنوز نمی‌تواند موجب آمرزش وکفارهٔ گناهان شود، مگر آنکه انسان روش بد خود را تغییر دهد، وخوبی کردن را پیشهٔ خود سازد. « شخصی که گناهی را دردست دارد وبه آن اعتراف می‌کند اما از آن دست نمی‌کشد، به چه شباهت دارد؟ به‌کسی که یك موش مرده در دست دارد، اگر در تمام آبهای دنیا غسل کند، این غسلها اورا از پلیدی پاك نمی‌کنند. لکن هنگامی که آن موش مرده را به دور اندازد و در حوضی که دارای چهل سه آ . Séah (۱) آب‌است غسل کند، بیدرنگ براثر این غسل از پلیدی طاهر می‌شود. چنانکه گفته شده است : «هر آن‌کس که ( به گناهان خود ) اعتراف کند و ( آنهارا ) ترك نماید، رحمت خواهد یافت » ( امثال سلیمان، ۲۸ : ۱۳ ) ( تعنیت، ۱۶ الف ).

و بالاخره به‌جواب الهی یعنی توبه می‌رسیم که وسیلهٔ نهایی پاك کردن انسان از گناهان است. توبه باید واقعی باشد. « آن‌کس که می‌گوید : من خطا می‌کنم و بعد به‌توبه می‌پردازم، و بار دیگر خطا می‌کنم و بعد به‌توبه رو می‌کنم، به‌او امکان وفرصت توبه داده نخواهد شد » ( میشنا یوما، ۸ : ۹ ). وجدان آلت دقیق و ظریفی است‌که اگر بد به‌کار برده‌شود، مختل خواهد شد. توبه باید نتیجهٔ پشیمانی قلبی باشد. « هر آن‌کس‌که مرتکب گناهی می‌شود وسپس از آن شرمسار می‌شود، به‌خاطرهمین شرمساری کلیه گناهان او بخشوده می‌شود » ( براخوت ۱۲ ب ). « یك تنبیه در دل انسان ( که شخص خود را سرزنش کند )، از چندین ضربهٔ تازیانه بهتر و مؤثرتر است » ( براخوت، ۷ الف ). یعنی آنکه وسیلهٔ مؤثری است برای بخشوده شدن گناهان وی. توبه باید با اعمال نیك همراه باشد، تا آنکه صدق توبه معلوم شود. « توبه و اعمال نیك وکلای مدافع انسان هستند » ( شبات، ۳۲ الف ). « توبه و اعمال نیك سپری در مقابل بلاها هستند ( و انسان را از آن‌حفظ می‌کنند ) » ( میشنا آووت، ٤ : ۱۱ ). « سه چیز قادر است حکم قضا و بلای آسمانی را باطل کند، و انسان را درمقابل آنها حراست نماید : دعا و نماز، صدقه و خیرات، و توبه » ( برشیت ربا، ٤٤ : ۱۲ یا ۱۵ ). معیار حقیقت توبه آن است‌که : « وسوسهٔ گناه یك‌بار و دوبار در دل‌انسان شراره‌کشد و برای‌او امکان‌خطاکردن موجود باشد، و معذالك او در مقابل آن مقاومت کند وخود را به‌گناه آلوده نسازد » ( یوما، ۸٦ ب ).

این موضوع که برای توبه‌کردن و جبران خطاهای گذشته هیچوقت دیر نیست، در گفتار زیر بیان شده است : « اگر کسی در سراسر زندگی شریر وبدکار باشد و در آخر عمر توبه کند، شرارت و بدی او را ( از جانب الهی ) علیه‌او به‌یاد نمی‌آورند » ( قیدوشین، ٤٠ ب ). اما همان‌طورکه خواهیم دید، توبه را نباید عقب انداخت، مبادا مرگ فرارسد و فرصت توبه فوت شود.

---

۱ ــ سه‌آ، پیمانه ایست برای مایعات و مواد خوراکی کـه‌گنجایش آن در حدود ۱۳٫۵ لیتر است برای اینکه انسان بتواند از پلیدی خود را طاهر گرداند. باید در حوضی که لااقل چهل سه‌آ .آب داشته باشد غسل کند.

آیا ممکن است که انسان پس از مرگ هم توبه کند؟ به این سئوال جوابهای متباینی داده شده است، که یکی از این قرار است: «گناهکاری که به‌جهنم فرود آمده باشد، اگر درآنجا توبه کند، او را همچون تیری که‌ازکمان بجهد، به‌خارج‌ازدوزخ‌پرتاب‌می‌کنند» (تنحوما، مربوط به‌آیهٔ ۱ از باب ۳۲ از سفر تثنیه). از طرف دیگر، میدراش دربارهٔ آیهٔ ۱۵ از باب اول از جامعهٔ سلیمان چنین گفته است: «آنچه کج است، نخواهد توانست راست گردد، و آنچه کسر است، نخواهد توانست شمرده شود». در این دنیا، کسی که از لحاظ اخلاقی کج و نادرست است، می‌تواندخود را تصحیح و درست‌کند، و آن‌کس‌که از لحاظ اعمال نیك کسری دارد، می‌تواند شمرده شودو کسری خود را پرکند. لکن آن‌کس‌که در این جهان کج و نادرست بوده است، در آن جهان نخواهد توانست‌خود را راست و درست کند؛ و کسی‌که در این دنیا کسری داشته است، در آن دنیا نخواهد توانست‌شمرده شود وکسری خود را پرنماید. دونفر شریر و بدکار را در نظر خود مجسم کن‌که در این جهان باهم دوست و رفیق بوده‌اند. یکی از آنها زرنگی و پیشدستی کرد، و در زندگی قبل از آنکه بمیرد توبه‌کرد و به‌راه راست بازگشت؛ لکن دیگری چنین‌نکرد و قبل از فوت توبه ننمود. اولی‌که قبل از مرگ توبه‌کرده بود سعادتمند می‌شود، و در میان عادلان و نیکوکاران جای می‌گیرد. اما دوستش را که توبه نکرده بود، در جمع شریران وبدکاران جای می‌دهند. دومی اولی را می‌بیند و می‌گوید: آیا در این دنیا هم‌جانبداری و ملاحظه وجود دارد؟ من و این شخص وقتی در آن دنیا زندگی می‌کردیم، همیشه و همه‌جا با هم بودیم. با هم دزدی می‌کردیم، با هم مال مردم را می‌ربودیم، و تمام کارهای زشت‌دنیا را با هم انجام‌می‌دادیم. پس برای چه‌او در میان‌عادلان ونیکوکاران است، و مرا در جمع شریران و بدکاران جا داده‌اند؟ آنگاه فرشتگان به‌او می‌گویند: ای ابله‌ترین مردم جهان تو چند روز پس از مردنت متعفن شدی و خوارو خفیف گشتی. زیرا که تو را آبرومندانه در تابوت ننهادند، بلکه با طنابها تو را به‌سوی قبر کشاندند وسرنگون ساختند. موریانه‌ها زیر لاشه‌ات به‌جنب و جوش افتادند، و کرمها تو را پوشانیدند. دوستت خواری و خفت تو را دید، و سوگند خوردکه از راه بد به‌راه صواب بازگردد. او توبه کرد و مردی عادل و نیکوکار شد. توبه‌اش سبب شد که اکنون در این‌جا عزت و جلال داشته و همنشین عادلان و نیکوکاران باشد. تو نیز فرصت و امکان آنرا داشتی که توبه کنی. و اگر توبه کرده بودی، اکنون برای تو هم‌خوب می‌بود. آنگاه او به‌ایشان می‌گوید: مرا رها سازید و اجازه‌ام دهیدکه بروم و توبه‌کنم. ایشان به‌او جواب می‌دهندکه: ای ابله‌ترین‌مردم دنیامگر نمی‌دانی که این جهان که تو اکنون در آن هستی، مانند روز شنبه است، و دنیایی‌که از آن آمده‌ای، شبیه روز جمعه؟ اگر انسان روز جمعه برای فردای آن غذاتهیه نکند، روز شنبه چه خواهد خورد؟ و نیز مگر تو خبر نداری که دنیایی که از آن آمده‌ای همچون‌خشکی است، و این جهانی‌که اکنون در آن هستی شبیه دریاست؟ اگر انسان هنگامی‌که در خشکی است برای سفر دریا خوراك و توشه آماده نکند، در کشتی چه خواهد خورد؟ و همین‌طور مگر اطلاع نداری‌که‌این جهانی‌که اکنون در آن هستی شبیه بیابان است، و دنیایی‌که تو از آن آمده‌ای، حکم یك آبادی رادارد؟ اگر شخصی در آبادی برای خود زاد سفرآماده نکند، در بیابان از چه تغذیه خواهد کرد؟ شخص بدکار از شنیدن این سخنان دندانها را به‌هم می‌ساید و گوشت تن خود را می‌خاید. او سپس به‌فرشتگان می‌گوید: مرا رخصت دهید تا عزت وشوکت رفیقم را تماشا کنم. ایشان در پاسخ وی می‌گویند: ای بی‌نواترین مردم عالم ما از جانب خدای قادر متعال دستور

داریم که نگذاریم عادلان و نیکوکاران در میـان شریران و بدکاران بایستند ، و نه شریران و بدکاران در جمع عادلان و نیکوکاران . نه پاکان در کنـار ناپاکان ، و نه ناپاکان در مجاورت پاکان . در ایـن لحظه او از شدت یأس و غم و اندوه ، جامه‌های خود را برتن می‌درد وموهای خویش‌را می کند » ( قوهلت ربا ، ۱ : ۳۶ ) .

هرچندکه تا لحظه مرگ نیز توبه امکان‌پذیر است ، لکن به‌تعویق انداختن آن کار عاقلانه‌ای نیست. « ربی‌الیعزر می گفت : یك‌روز پیش‌ازمرگ توبه‌کن. شاگردانش از وی پرسیدند : مگر انسان می‌داند که چه روزی خواهد مرد ؟ در پاسخ ایشان گفت : پس به‌طریق اولی باید امروز توبه کند ، مبادا که فـردا بمیرد . در نتیجه همهٔ عمر او با توبه و انجام اعمال نیك سپری خواهد شد » ( شبات ، ۱۵۳ الف ) .

## ۸ـ پاداش کیفر

از آنجاکه عدالت یکی از صفات الهی است ، پس چنین‌نتیجه گرفته می‌شودکه‌خداوندبا آفریدگانش عادلانه رفتار می‌کند ، انسان طبعاً چنین انتظار دارد ، درجهانی‌که توسط داوری عادل اداره می‌شود ، عادلان و نیکوکاران به‌سبب پیروی از فرمانهای الهی پاداش‌خوب بگیرند ، و شریران و بدکاران برای عصیان و شرارت خود مجازات شوند . اگرچنین به‌نظر رسدکه‌حقایق زندگی با این امر مغایرت دارد ، پس توضیحی نیز باید برای آن باشد ، تا بتوان فقدان ظاهری سلطهٔ‌عدالت را در جهان با این حقیقت‌که خداوند در تمام فرمانها و کارهایش عادل است ، موافق ساخت . وقتی‌یکی از دانشمندان جسارت ورزیدکه یکی از آیه‌های کتاب مقدس را بدین‌گونه تفسیرکند که خداوندملزم‌به‌پیروی از قواعد عدالت نیست و می‌تواند هرگونه مایل باشد عمل‌کند ، سخت مورد سرزنش قرار گرفت. « ربی پاپوس . Pappos . دربارهٔ این آیه : « لکن او یگانه است و چه‌کسی می‌تواند او را انکار کند ، وآنچه‌دلش می‌خواهدانجام‌می‌دهد» ( ایوب، ۲۳:۱۳)، چنین تفسیری کرد : خداوند تمام اهل عالم را خـودبه‌تنهائی داوری می‌کند ، و هیچ‌کس نمی‌تواند بـه تصمیمات او اعتراض نماید . ربی‌عقیوا به‌وی گفت : بس‌کن ، پاپوس آنگاه ربی‌پاپوس از او پرسید : پس تو این آیه را چگونه تفسیر می‌کنی ؟ ربی‌عقیواگفت: ما نباید از سخنان و فرمانهای خدایی‌که فرمان داد و جهان به‌وجود آمد ایراد بگیریم . زیرا او همه را از روی حقیقت داوری می‌کند ، و همه چیز موافق بـا عدالت محض است » ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ ۲۹ از باب ۱۴ از سفر خروج ، صفحهٔ ۳۳ الف ) .

اصرار در اینکه خداوند با انسان‌از روی عدل‌و انصاف رفتار می‌کند ، اصل برجستهٔ تعلیمات ربی عقیواست . بخشی ازکلمات قصار او دربارهٔ همین‌موضوع‌است وضمن‌آن اصطلاحات زندگی روزمره‌را به‌کار می‌برد تا بتواند مقصود خود را بهتر بفهماند . « هرچیز را در مقابل یك‌گروگان به‌انسان داده‌اند و یك‌دام برای‌همهٔ زندگان‌گسترده است.. دکان‌دنیا باز است ، دکاندار جنسی به‌نسیه می‌دهد ، دفتر حساب گشوده است و دستی هست‌که همهٔ داده‌ها و ستده‌های‌مردم را در آن یادداشت می‌کند ، و هرآن‌کس کـه وام بخواهد می‌تواند برود وبگیرد . لکن تحصیلداران‌همه روزه مرتباً به‌همه‌جا سر می‌زنند ، و از انسان ، چه بخواهد و چه نخواهد ، وامی راکه دارد وصول می‌کنند . و ایشان اسناد و مدارکی دارند که بتوانند برای گرفتن طلب خود به‌آن استنادکنند . قضاوت ، یك قضاوت حقیقی است ، و همه چیز برای برگزاری ضیافت‌آماده شده‌است» (میشناآووت،۳:۲۰) . مفهوم‌و مقصود جملهٔ‌آخری این است‌که‌پس‌از آنکه‌گناهکار

به‌کیفر گناهان خود رسید ، به‌او اجازه داده می‌شودتا در ضیافتی از نعمتهای روحانی‌که برای نیکوکاران در جهان آینده ذخیره شده است ، شرکت جوید .

او همین نظر را در بحثی که دربارهٔ آیهٔ ۷ ازمزمور ۳٦ از مزامیر داود شده حفظ کرده است . « عدالت تو مانند کوههای بزرگ ، و احکام تو لجهٔ‌عظیم و عمیق است . ای خداوند ، انسان و بهائم را نجات می‌دهی » . ربی‌یشماعل گفت : دربارهٔ عادلان‌و نیکوکاران‌که تورات را که از « کوههای بزرگ » یعنی کوه سینا داده شدپذیرفتند ، آن‌قدر نیکی‌می‌کنی تا آنکه این نیکی به‌صورت کوههای بزرگ درآید . اما با شریران و بدکاران که تورات را که از کوههای بزرگ داده شد قبول نکردند، آن‌قدردقت وسختگیری می‌کنی که تا به‌عمق « لجهٔ عظیم و عمیق » یعنی‌جهنم برسد . ربی‌عقیوا گفت : خداوند با هر دو طبقه تا به‌عمق لجهٔ عظیم و عمیق دقت و سختگیری می‌کند . با عادلان و نیکوکاران در این عمرکوتاه و زودگذر دقت و سختگیری می‌کند ، و آنها را برای اندك کارهای بد و گناهانی‌که کرده‌اند در این جهان تنبیه می‌کند و کیفر می‌دهد ، تا آنکه به‌ایشان آرامش و پاداش نیك در جهان آینده عطا فرماید . و در مقابل ، به‌شریران و بدکاران برای اندك کارهای نیکی‌که کرده‌اند در مدت زندگیشان آرامش و نعمت می‌دهد و در این جهان پاداش خوبی به‌آنها عطا می‌کند ، تا آنکه در جهان آینده آنها را برای اعمال بدی‌که در این دنیا کرده‌اند تنبیه کند و کیفر دهد » ( برشیت‌ربا ،۳۳ : ۱ ) .

طبق این نظریه که عدل باید در حکومت الهی برآدمیان حکمفرما باشد ، انسان مجبور است معتقد باشدکه خداوند به‌نیکوکاران بنا به‌شایستگی وبه‌خاطر کارهای خیر آنها پاداش می‌دهد ، و بدکاران را بر طبق استحقاق و اعمال بدشان تنبیه می‌کند . در واقع این نظریهٔ کلی و اصل مهمی است‌که در تلمود یافت می‌شود . این عقیده که : « تا انسان گناهی نکرده باشد ، گرفتار رنج و مشقت نمی‌شود » ( شبات ، ۵۵ الف ) ، مورد قبول همگان است ، و به‌صورتهای مختلفی اظهار شده است . « آن‌کس‌که یك فریضه را انجام می‌دهد و یك‌کار خیر می‌کند ، برای خود یك‌وکیل مدافع به‌دست می‌آورد . و آن‌کس‌که مرتکب یك گناه می‌شود و یك عمل بد انجام می‌دهد ، برای‌خود یك دادستان و متهم‌کننده می‌سازد . » ( میشنا آووت ، ٤ : ۱۳ ) . « تمام صفات و داوریهای ذات‌قدوس متبارك برپایهٔ اصل « پیمانه مقابل پیمانه » قرارگرفته است » . ( سنهدرین ، ۹۰ الف ) .

دانشمندان‌یهود ازخلال‌روایات‌کتاب‌مقدس تأییدی برعقیدهٔ‌خود دربارهٔ‌کیفر وپاداش‌یافته‌اند . گفته های زیر دربارهٔ کیفر آمده است : « برطبق همان نقشه‌ای‌که مصریان برای نابودکردن فرزندان اسرائیل کشیده بودند ، من آنها را داوری و مجازات می‌کنم . آنها می‌خواستند که بنی‌اسرائیل را به‌وسیلهٔ آب‌نابود کنند ، من نیز ایشان را به‌وسیلهٔ آب کیفر خواهم داد ،و نه با چیز دیگر » ( مخیلتا ، مربوط به‌آیهٔ ۲٦ از باب ١٤ از سفر خروج ، صفحهٔ ۳۳ ب ) . « شمعون ازچشمان خود پیروی‌کرد ( دنبال هوس دل رفت و گرفتار عشق زنی فلسطینی که دشمن ملت او بود شد )، از این جهت‌فلسطینیان چشمانش را ازکاسه درآوردند. ابشالم فرزند داود به گیسوانش که بلند و زیبا بودمباهات می‌کرد ( و همین غرور باعث گمراهی او و طغیان علیه پدرش شد ) ، از این جهت با همان‌گیسوانش از شاخه‌های درخت بلوط آویخته شد » ( و در نتیجهٔ آن به‌قتل رسید ) ( میشنا سوطا ، ۱ : ۸ ) .

دو نمونه از عقیدهٔ دانشمندان یهود را دربارهٔ‌موضوع فوق ذیلا نقل می‌کنیم : « هیلل جمجمه‌ای را

دیدکه برروی آب شناور است (۱) . به‌آن جمجمه‌خطاب کرد و گفت : تو دیگران را در آب غرق کردی، کسانی آمدند و تو را غرق کردند . و آنهایی که تو راغرق کرده‌اند ، سرانجام خود به‌توسط دیگران در آب غرقه خواهند شد » ( میشنا آووت ، ۲ : ۷ ) . داستانی از دانشمند ناحوم گمزویی روایت‌شده است که به‌نحوی بارز نشان می‌دهد عقیده به‌اصل « پیمانه مقابل پیمانه » تا چه حد در دلها رسوخ داشته و ریشه‌دار بوده است .

« دربارهٔ ناحوم گمزویی روایت شده است که‌در اواخر عمر از هر دو چشم کور بود ، و هر دو دست و هردو پایش بریده ، و سراسر بدنش پر از دمل بود . او دراطاقی‌مخروبه بستری‌بود، وپایه‌های تخت‌خوابش را در ظرفهایی پراز آب قرار داده بودند تا آنکه مورچگان از آن بالا نروند وآزارش ندهند . زمانی‌که خطر فرو ریختن خانه فزونی یافته بود ، شاگردانش‌خواستند ابتدا تخت او را بیرون ببرند و سپس اطاق را از اثاثه خالی‌کنند . ناحوم به‌ایشان گفت : فرزندانم نخست اطاق را از اثاث‌البیت تهی کنید و بعداً تخت مرا از آن خارج سازید . شما مطمئن باشید تا زمانی‌که من در این اطاق هستم ، خانه‌خراب نخواهدشد . ایشان اثاث‌البیت را بیرون بردند و سپس تخت‌خواب او را خارج‌کردند ، و بلافاصله خانه فروریخت. (۲) . شاگردانش به‌او گفتند : ای استاد تو که یك نیکوکار کامل هستی و تا این درجه به‌نزد خداوند قرب ومنزلت داری ، پس چرا به‌این روز افتاده‌ای ؟ او در جواب ایشان گفت : فرزندانم من خود باعث شدم که چنین مصیبتی بر من فرود آید . به‌یاد دارم روزی به‌خانهٔ پدر زنم می‌رفتم ، و با خود سه الاغ بارکش داشتم . یکی انواع خوراکیها را حمل می‌کرد ، دومی اقسام‌نوشابه‌ها را ، و بار سومی تنقلات گوناگون و خوردنیهای لذیذ بود . در راه به‌فقیری برخوردکردم‌و او به‌التماس گفت : ای سرور من چیزی به‌من بده تا بخورم . من به‌او گفتم : کمی صبرکن تا بارها را از روی درازگوشها پائین آورم . تا من بارها را فرود می‌آوردم ، او از شدت گرسنگی و ضعف جان تسلیم کرد . من خود را بر روی او افکندم و گفتم : چشمان من که برچشمان‌تو رحم نکردند ، کور شوند . دستهای‌من‌که بر دستهای تو شفقت نکردند ، بریده شوند پاهایم‌که بر پاهای تو رحم نکردند ، قطع شوند . وباز دلم آرام نگرفت تا آنکه گفتم : سراسر بدنم نیز پر از دمل شود . شاگردان ناحوم به‌وی گفتند : وای برما که تو را در چنین وضعی می‌بینیم . او در جواب آنها گفت: وای برمن اگر شمامرا درچنین‌حالتی‌نمی‌دیدید . (چون همین رنجها است که‌ممکن‌است گناه عظیمی راکه مرتکب شدم کفاره کنند ) » ( تعنیت ، ۲۱ الف ) .

دربارهٔ پاداش ، با اتکای به‌اصل « پیمانه‌مقابل پیمانه » ، برای ما گفته‌اند که : « یوسف توفیق یافت و یعقوب پدرش را در کشور کنعان دفن کرد ، و در نتیجه شایستگی آنرا به‌دست آوردکه استخوانهای او را در همان سرزمین به‌خاك سپرند » ( میشنا سوطا ، ۱ : ۹ ) . دربارهٔ این آیه : « و خداوند در روز پیش روی ایشان با ستون ابر می‌رفت » ( سفر خروج ، ۱۳ : ۲۱ ) ، چنین تفسیر کرده‌اند : « می‌خواهد به‌تو بیاموزد ، که با هر پیمانه‌ای که انسان چیزی را به‌مردم می‌دهد ، با همان پیمانه خواهند پیمود و به‌وی پس خواهندداد. ابراهیم‌فرشتگان‌خدمتگزار رابدرقه‌کردو چندگامی همراه ایشان رفت ( سفرپیدایش ، ۱۸ : ۱۶ )، و در مقابل ، خداوند نیز فرزندان او را مدت‌چهل سال در بیابان همراهی کرد . ابراهیم به‌فرشتگانی‌که به‌شکل آدمیان درآمده و مهمان او شده بودند گفت : « لقمهٔ نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت کنید » ( سفر پیدایش ، ۱۸ : ۵ ) ، و در مقابل ، ذات قدوس متبارك مدت چهل سال برای فرزندان او « من » ( مائدهٔ

---

۱ ــ از قرار معلوم او می‌دانسته است که این جمجمه متعلق به‌چه‌کسی بوده است .

۲ ــ تا نشان داده شود که او تاچه‌اندازه قدیس است و اهمیت مطالبی که بعداً گفته می‌شود بخوبی معلوم گردد.

آسمانی) باراند. ابراهیم به‌فرشتگان گفت: «اجازه‌دهید کمی آب‌آورده شود و پاهای‌خود را بشویید»، و در مقابل، ذات قدوس متبارك برای فرزندان او در بیابان آب از چاه بالا آورد (سفر اعداد، ۲۱ : ۱۷). دربارهٔ ابراهیم گفته شده است: «و ابراهیم به‌سوی گلهٔ گاو دوید»، و در مقابل، ذات قدوس متبارك مرغهای لذیذگوشت «سلوی» را در دسترس فرزندان او گذاشت (سفر اعداد، ۱۱ : ۳۱). ابراهیم به‌فرشتگان گفت: «زیر درخت تکیه دهید»، و درمقابل، ذات قدوس متبارك هفت پرده از ابرهای عزت و جلال بالای سر و دور و بر فرزندان او گسترانید. چنانکه گفته شده است: «ابری برای پوشش گسترانید، و آتشی که شبانگاه‌روشنائی دهد». (مزامیر داود، ۱۰۵ : ۳۹). دربارهٔ ابراهیم نوشته شده است: «او بالای سر ایشان ایستاده بود»، و درمقابل، ذات قدوس متبارك فرزندان او را در مصر محافظت کرد که مبادا ضربت خورند و هلاك شوند (مخیلتا، مربوط به‌آیهٔ ۲۱ از باب ۱۳ از سفر خروج، صفحهٔ ۲۵ الف).

اصل «پیمانه مقابل پیمانه» آن‌چنان قطعی و ثابت به‌نظر می‌رسد، که بسیاری از دانشمندان یهود چنین تعلیم می‌دادند، که بعضی از گناهان حتماً کیفرهای مخصوصی را در پی خود دارند. «هفت نوع بلا و کیفر به‌خاطر هفت قسم گناه در جهان نازل می‌شوند. اگر برخی از مرده ده یك (محصول و درآمد) خود را در راه خدا بدهند و بعضی‌ها ندهند، قحطی‌حاصل از خشکسالی به‌جهان می‌آید. و در نتیجه گروهی از مردم گرسنگی خواهند کشید، و عده‌ای سیر خواهند بود. اگر همهٔ مردم تصمیم بگیرند که بالکل ده یك خود را در راه خدا ندهند، قحطی حاصل از آشفتگی و هرج ومرج وخشکسالی به‌جهان می‌آید. اگر علاوه برآن تصمیم بگیرند که حلا را از خمیر خودکنار نگذارند، قحطی فناکننده‌ای در جهان‌کشتار خواهد کرد. طاعون به‌جهان می‌آید، تا کیفر اعدامی راکه تورات گناهکاران را به‌آن محکوم کرده است و اجرای آن از عهدهٔ دادگاههای انسانی خارج است، اجرا نماید، و نیز به‌خاطر گناه نقض قوانین مربوط به‌محصولات سال هفتم شمیطا. (سفر لاویان، ۲۵). شمشیر و جنگ در جهان کشتار می‌کند به‌جهت گناه تعویق اجرای عدالت، و به‌خاطر تحریف عدالت، و به‌واسطهٔ گناه اشخاصی‌که مطالب تورات را به‌معنی صحیح آن تفسیر و تعبیر نمی‌کنند، ددان آسیب‌رسان انسانها و حیوانات آنها را تلف می‌کنند، به‌خاطر گناه سوگند بیهوده خوردن و به‌جهت خطای خوار و بیحرمت‌کردن نام‌خدا. اسارت وآوارگی‌به‌دنیا می‌آید، به‌خاطر گناه بت‌پرستی و زنا و قتل نفس، و به‌جهت‌آزاد نگذاشتن زمین در سال هفتم شمیطا»، (میشنا آووت، ۵ : ۹).

همین فکر را در عباراتی از این قبیل می‌توان یافت: «به‌خاطر سه گناه، زنان اسرائیل به‌هنگام زایمان می‌میرند: به‌جهت بی احتیاطی و اهمال دراجرای احکام مربوط به‌ایام قاعدگی، به‌واسطهٔ جدا نکردن حلا، و به‌خاطر روشن نکردن‌چراغ شب‌شنبه» (میشنا شبات، ۲ : ۶). «به‌خاطر هفت گناه انسان دچار آفات برص و جذام می‌شود: به‌خاطر بدگویی‌از دیگران، قتل نفس، قسم بیهوده خوردن، زنا، غرور و تکبر، غصب و دزدی، و تنگ‌چشمی وحسادت» (عراخین، ۱۶ الف). «به‌خاطر گناه سوگند بیهوده یادکردن، قسم دروغ خوردن، خوار کردن نام خدا، و بیحرمت نمودن قدوسیت شنبه، حیوانات درنده زیاد می‌شوند و آسیب می‌رسانند، چهارپایان از بین می‌روند، آدمیان کم می‌شوند، و راهها و جاده‌ها متروك میگردند» (شبات ۳۳، الف).

لکن ، علی‌رغم اعتقاد محضی که دانشمندان یهود به‌عدالت الهی دارند ، ایشان نمی‌توانند مسائلی را که زاییده تجربه‌های زندگی است ، نادیده بگیرند. این کاملا واضح است که پارسایان و نیکوکاران همیشه خوشی و سعادت را در این جهان در پاداش اعمال نیك و خصال حمیدهٔ خود بدست نمی‌آورند . چه اغلب مشاهده می‌کنیم که ایشان با بدبختی و فلاکت فوق العاده‌ای دست به گریبانند . همین‌طور ، دیده نمی‌شود که خداوند همیشه بر بدکاران در این دنیا خشم گیرد ، وعدم رضایت خود را از آنان با سختیها و رنجهایی که نصیب ایشان کند ، نشان دهد . بلکه برعکس ، غالباً می‌بینیم که بخت به‌ایشان روی می‌آورد ، و روز به‌روز پیشرفت زیادتری می‌کنند و بیشتر کامیاب می‌شوند . چنین پدیده‌ای را به‌هیچ‌نحو نمی‌توان نادیده گرفت ، و باید در طرح حکومت الهی جائی برای آن پیدا کرد و آنرا توجیه نمود . کوششهائی را که برای یافتن راه حلی جهت این معماها شده است می‌توان به‌طور پراکنده در آثار دانشمندان یهود یافت . لکن پاسخی که مورد توافق همگان باشد ، ارائه نشده است . همان‌طور که خواهیم دید ، این مسأله را از طرق مختلف مورد مطالعه و بحث قرار داده‌اند .

علی‌الخصوص در دورانهای بحرانی قبل از خرابی معبد بیت همیقداش و انقراض دولت یهود ، و نیز بعد از آن ، اثبات درست و عادلانه بودن شیوه‌های الهی و توجیه آن ، مورد توجه رهبران دینی یهود بود . مردم از دیدن پیروزیها و کامیابیهای رومیان کافر و خدانشناس ، کاملا گیج و مبهوت بودند . بیجهت نبود که دانشمندی چنین می‌گفت : « از دیر رسیدن کیفر ظالمان ناراحت و مأیوس مشو » ( میشنا آووت ، ۱ : ۷ ) . آشفتگی ذهن مردم در آن ازمنه کهنسال در این روایت منعکس شده‌است : « وقتی موسی به‌آسمان صعود کرد ، و در آنجا در عالم نبوت ربی‌عقیوا را ( که قرنها بعد به‌دنیا آمد ) دید که تورات را به‌نحوی شگرف تفسیر می‌کند ، به‌درگاه خداوند عرض کرد : ای آفریدگار جهان ، علم و دانش و شیوهٔ تعلیم و تدریس او را به‌من نشان دادی ، اکنون پاداش او را نیز به‌من بنما . خداوند به‌او فرمود که روی خود را به‌عقب برگرداند . وقتی موسی چنین کرد ، مشاهده نمود که گوشت بدن ربی‌عقیوا را در بازار در ترازو می‌کشند و می‌فروشند (۱) . موسی حیرتزده به‌حضور خداوند عرض کرد : ای پروردگار عالم ، چنین دانش و چنین توراتی باید این چنین مزدی را در پی داشته باشد ؟ خداوند در پاسخ او فرمود : خاموش باش . به‌فکر من چنین رسیده و ارادهٔ من براین تعلق گرفته است » ( مناحوت ، ۲۹ ب ) . به‌ظاهر مقصود این روایت اینست که نشان دهد که کشف این راز خارج از حدود فهم انسانی است . دربارهٔ حوادثی که برای انسان غیرقابل فهم و توجیه است ، باید گفت که خداوند چنین خواسته‌است ، و انسان باید به‌رضای او تسلیم شود . یکی از دانشمندان جسورانه اعلام داشته است ــ اگر تعبیر و تفسیر گفتهٔ او این چنین باشد (۲) ــ : « از قدرت ما خارج است که به‌علت و فلسفهٔ سعادت و آسایش شریران و بدکاران در این جهان و رنجها و مشقتهای صالحان و نیکوکاران پی‌ببریم » ( میشنا آووت ، ٤ : ۱۹ ) .

بخش پراهمیتی که راجع به‌همین مسأله گفتگو می‌کند ، بحث دربارهٔ مفهوم و مقصود درخواستی است که موسی از خداوند کرد و گفت : « روشهایت را به‌من بیاموز ( و مرا از اسرار آن آگاه

---

۱ ــ ربی عقیوا پس از تحمل شکنجه های شدید و توانفرسا به دست رومیان شهید شد .

۲ ــ ترجمهٔ تحت‌اللفظی متن عبری جملهٔ فوق چنین است .« در دست ما نیست ، نه از سعادت و آسایش شریران و بدکاران ، و نه از رنجها و مشقتهای صالحان‌ونیکوکاران » . بسیاری از محققان‌ترجیح می‌دهند که آن را چنین ترجمه کنند : « ما ( مردم عادی ) نه از سعادت و آسایش شریران و بدکاران برخورداریم‌وغیره » . یا اینکه :« از قدرت ما خارج است که سرنوشت و عاقبت شریران و بدکاران و یا صالحان و نیکو کاران را تعیین کنیم » . زیرا که این امر فقط‌در قدرت خداوند است.

ساز ) » ( سفر خروج ، ۳۳ : ۱۳ ) . « موسی به‌حضور خداوند چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم ، برای چه شخص عادل و نیکوکاری یافت می‌شود که ازسعادت و آسایش برخوردار است ، و در مقابل نیکوکاری نیز هست که دچار رنج و بدبختی است ؟ظالم و بدکاری وجود دارد که سعادت یار اوست ، و بدکار دیگری گرفتار ادبار است ؟ خداوند در پاسخ او فرمود : نیکوکاری که از سعادت برخوردار است ، پدر او نیز نیکوکار بوده است . نیکوکاری که دچار بدبختی است ، پدر او شریر و بدکار بوده‌است. ظالم و بدکاری که سعادتمند است ؛ پدر او صالح و نیکوکار بوده است ، و بدکاری که دچـار تیره‌بختی است ، پدرش نیز شریر و بدکاره بوده است » . سپس تلمود اضافه می‌کند : « ما می‌توانیم این مطلب را بدین‌گونه نیز تفسیر کنیم : در یك‌جا نوشته شده است : « انتقام گناه پدران‌را از فرزندان‌آنها می‌کشد » ( سفر خروج، ۳٤ : ۷ ) ، و در جای دیگر مرقوم است : « پـدران به‌عوض پسران کشته نشوند و پسران به‌گناه پـدران به‌قتل نرسند » ( سفر تثنیه ، ۲٤ : ۱٦ ) . ما این دو آیه را با هم مقابله می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که بین آنها تضادی نیست . آیهٔ اولی به‌فرزندانی اشاره می‌کند که روش بد پدران خود را ادامه می‌دهند ، و آیـهٔ دومی مربوط به‌اولادی است که از اعمال زشت پدران‌خود پیروی نمی‌کنند . و ما می‌توانیم این را هـم تصور کنیم که خداوند به‌موسی چنین جواب داد : نیکوکاری که سعادتمند است ، یك نیکوکار کـامل است ، و نیکوکاری که دچار فلاکت است ، نیکوکار کاملی نیست . ظالم و بدکاری که سعادت یار اوست ، بدکار کاملی نیست ، و بدکاری که گرفتار تیره‌بختی‌است ، بدکار کامل است . ربی‌مئیر گفت : وقتی‌کـه خداوند به‌موسی فرمود : « و رأفت خواهم کرد برهر کس که میخواهم بر او رأفت‌کنم » ( سفر خروج ، ۳۳: ۱۹ ) ، یعنی اگر هم آن شخص‌شایستهٔ رأفت من‌نباشد. و « رحمت خواهم‌کرد بر هرکس که می‌خواهم بر او رحمت‌کنم » ، اگر هم آن شخص لیاقت رحمت مـرا نداشته باشد » ( براخوت ، ۷ الف ) .

در اینجا ما روشهای گوناگونی که برای حل‌این مسئله به‌کار رفته است مواجه می‌شویم . ربی‌مئیر عقیده دارد که حل آن خارج از حدود عقل و فهم و ادراك انسانی است . خداوند از روی منطق خود که برای بشر قابل درك نیست عمل می‌کند . در نخستین‌راه‌حلی‌که در فوق برای این مشکل پیشنهاد شده است ما به‌این نظریه برخورد می‌کنیم‌که « زخوت آووت » Zekhuth Avoth . یا شایستگی و حق اجـدادی می‌تواند کیفری راکه باید نصیب یك شخص گناهکار گردد تا اندازه‌ای تخفیف دهد . این عقیده عمیقاً در ذهن یهودیان جایگزین شده ، و اغلب در متن نمازهای جماعت‌که‌درکنیسه خوانده‌می‌شود ابرازمی‌گردد. در اینجا فقط به‌ذکر یك مطلب از تلمود که در این باره‌بحث می‌کند می‌پردازیم . « ابراهیم به‌حضور ذات قدوس متبارك چنین عرض‌کرد : ای پروردگار عالم به‌درگاه تو آشکار ومعلوم‌است‌که وقتی به‌من‌فرمودی اسحق فرزندم‌را به‌حضور توقربانی‌کنم، من‌می‌توانستم‌در جواب تو چنین بگویم : دیروز به‌من فرمودی : « زیرا که ذریت تو از اسحق خوانده خواهد شد »( سفر پیدایش ، ۲۱ : ۱۲ ) ، و حالا می‌گویی : « و در آنجا ( بالای کوه ) او را برای قربانی سوختنی‌بگذران » ؟ ( سفر پیدایش ، ۲۲ : ۲ ) . لکن حاشا از من‌که چنین‌کاری‌را بکنم . بلکه‌من براحساسات پدرانهٔ‌خود چیره شدم ، و میل و رضایت‌تو را به‌جای آوردم. بنابراین ای خداوند خدای من ، ارادهٔ تو براین تعلق‌گیرد که هروقت فرزندان اسحق پسر من‌گرفتار رنج و مصیبت و بلیه‌ای شوند ، و کسی را نداشته باشند که ازایشان دفاع و حمایت‌کند ، تو خود مدافع و حامی ایشان باشی » ( یروشلمی تعنیت ، ۳ دال ) .

اگرچه شخص می‌تواند در دعا و نمازی که به‌حضور خداوند می‌خواند ازموضوع شایستگی وحق اجدادی استفاده کند، معذالك این حق اجدادی را به‌عنوان کمکی برای حل مسئلهٔ ایمنی و مصونیت ظاهری بدکاران از کیفر و مجازات‌نپذیرفته‌اند، بیشتربرای آنکه این امر منافی با عقیدهٔ مسئولیت شخصی افراد می‌باشد، و این موضوع در گفتار زیر بیان شده است: «موسی گفت: «(خداوند) انتقام‌گناه پدران را از فرزندان آنها می‌کشد» (سفر خروج، ۳۴ : ۷)،لکن حزقیال نبی آمد و آنرا منسوخ کرد و گفت: «نفسی که خطاکند، خود او خواهد مرد» (حزقیال، ۱۸ : ٤) (مکوت، ۲٤ الف). یعنی‌آنکه هرشخص خود مسئول اعمال خویش است و نه غیر.

آن عقیدهٔ دیگرکه می‌گوید وقتی یك انسان‌خوب و نیکوکار رنج می‌برد و گرفتار تیره‌بختی است، برای آن است‌که او به‌طور کامل خوب نیست، و اگرشخص بد و گناهکار را سعادتمند می‌بینیم به‌این جهت است‌که بدی او هنوز به‌اوج خود نرسیده و کامل نشده است، بیشتر قابل‌قبول به‌نظرمیرسد. دانشمندان یهود به‌زندگی انسان برروی زمین به‌عنوان چیزی که‌فی‌نفسه کامل باشد نمی‌نگرند. مرگ به‌معنی پایان حیات و نابودی وجودانسان نیست. چون بعداز خفتن‌جسم درگور نیز زندگی روح ادامه می‌یابد، و تنها به‌وسیلهٔ به‌هم آمیختن وقایع و رویدادهای این دومرحلهٔ زندگی در این دنیا و در جهان آینده است‌که انسان می‌تواند به‌اسرار و حکمت تقدیرات الهی پی‌ببرد.

یك نمونهٔ خوب از این نظریه، تفسیری است که دربارهٔ آیهٔ زیر شده است: «خدای امین و از ظلم مبرا، عادل و راست و درستکار است او» (سفر تثنیه، ۳۲ : ٤). «(خدای امین)، یعنی همان‌طورکه خداوند بدکاران را حتی برای کوچکترین گناهی‌که در این جهان کرده‌اند در دنیای‌آینده مجازات می‌کند، به‌همان‌گونه عادلان و نیکوکاران را برای جزئی‌ترین گناهی‌که مرتکب شده باشند، در همین جهان کیفر می‌دهد. «و از ظلم مبرا»، یعنی همان‌طور که به‌عادلان و نیکوکاران حتی برای کوچکترین فریضه و کار نیکی‌که در این جهان انجام داده باشند، درآن جهان پاداش نیك عطا می‌فرماید، به‌همان‌گونه نیز به‌ظالمان و بدکاران حتی برای یك فریضهٔ سبك وکار نیك که انجام داده باشند، در این دنیا مزد خوب می‌دهد. «عادل و راست و درستکار است او»، این‌جمله به‌ما این نکته را می‌آموزد، که هنگام درگذشت انسان از این عالم، کلیهٔ‌اعمالی‌که در این دنیا انجام‌داده است، پیش نظر او برشمرده و مجسم می‌شوند و باو گفته می‌شود: تو در فلان‌جا و در فلان روزچنین و چنان‌کرده‌ای، و او نیز همه را تصدیق می‌کند، و به‌گناهانی‌که کرده است اعتراف می‌نماید. سپس به‌او فرمان داده می‌شودکه زیر نامه اعمالش را امضاء کند و او نیز اطاعت می‌کند. چنانکه گفته شده است: «با دست هرآدمی آنرا مختوم می‌سازد» (ایوب، ۳۷ : ۷). نه همین و بس. بلکه او خود گواهی می‌کند، حکمی‌که دربارهٔ او صادر شده است صحیح و عادلانه است، و چنین می‌گوید: «خدایا تو مرا به‌درستی داوری‌کردی و قضاوتت‌کاملا از روی عدل و انصاف است. چنانکه گفته شده است: «تا آنکه در سخن گفتنت ذیحق شناخته شوی، و در داوری کردنت مزکی گردی» (مزامیر داود، ۵۱ : ۵) (تعنیت، ۱۱ الف).

«عادلان و نیکوکاران در این دنیا به‌چه چیز شباهت دارند؟ به‌درختی‌که تنه‌اش در زمین پاکی قرار دارد، اما بعضی از شاخه‌هایش به‌حدود ناپاك کشیده شده‌اند. وقتی‌که این شاخه‌ها را قطع‌کنند، همهٔ درخت در زمین پاك قرار خواهد داشت. به‌همین گونه، ذات قدوس متبارك عادلان و نیکوکاران را در

این دنیا گرفتار رنج و مشقت می‌کند ، تا آنکه ایشان جهان آینده را به‌میراث برند . چنانکه گفته شده است: « اگر چه آغاز تو ناچیز بود ، ولیکن عاقبتت بسیار رفیع و با جلال خواهدشد » ( ایوب ، ۸ : ۷ ) . ظالمان و بدکاران در این جهان به‌چه می‌مانند ؟ به‌درختی که تنه‌اش در زمین ناپاکی قرار دارد ، اما بعضی از شاخه‌هایش به‌مکانی پاك کشیده شده‌اند . هنگامی که این شاخه‌ها را ببرند ، همهٔ درخت در زمین ناپاك قرار خواهد داشت . به‌همین‌طور ذات قدوس متبارك بـه‌شریران و بدکاران در این جهان وفور نعمت و خوشی و سعادت عطا می‌فرماید ، تا آنکه ایشان را از جهان آینده طرد کند ، و به‌پائین‌ترین طبقهٔ جهنم فرودآورد. چنانکه گفته شده است : « راهی هست که بنظر انسان مستقیم می‌نماید ، لکن عاقبت آن راههای مرگ است» ( امثال سلیمان ، ۱٤ : ۱۲ ) ( قیدوشین ، ۴۰ ب ) .

« هیچ فریضه و حکمی در تورات یافت نمی‌شودکه مزد و پاداشی که با آن ذکر شده ، مربوط به‌رستاخیز مردگان و زندگی در جهان آینده نباشد( یعنی آنکه این مزد و پاداش فقط پس از رستاخیز مردگان و در جهان آینده به‌انسان داده خواهد شد ،و نه در حیات فعلی و در این دنیای فانی ) دربارهٔ کسی که والدین خودرا محترم می‌دارد وعزت می‌کند نوشته شده است : « تا آنکه ایام عمر تو طولانی گردند و برای تو خوب شود » ( سفر تثنیه ، ۵ : ۱۶ ) . و درمورد فریضهٔ پرواز دادن و آزادکردن پرندهٔ ماده از لانه‌اش مرقوم است : « تا آنکه برای‌تو خوب بشود و عمرت درازگردد » ( سفر تثنیه ، ۲۲ : ۷ ) .

حال تصور کنیم که یك پدر به‌فرزند خـود بگوید که به‌بالای یك برج برود و از آنجا برای او جوجه کبوترانی را بیاورد . فرزند به‌بالای برج‌برود ،کبوتر ماده را طبق فرمان تورات از آشیانه‌اش پرواز دهد و آزادکند ، و جوجه‌کبوترها را برای پدربیاورد( یعنی هر دو فریضهٔ فوق راکه پاداششان طول عمر است انجام دهد ) ، لکن هنگام پایین آمدن از بـرج به‌زمین افتد وکشته شود (۱) . در این‌صورت ، زندگی خوش و طول عمر این شخص به‌کجا می‌رود و قولی‌که تورات داده است چرا دربارهٔ او اجرا نمی‌شود ؟ بلکه باید بگوییم که جملهٔ : « تا آنکه برای تو خوب بشود » ، برای عالم آینده گفته شده است ، که سراسر آن خوبی و خوشی است ، و جملهٔ : « تا آنکه ایـام عمر تو طولانی گردند » ، برای جهانی گفته شده است که مدت آن پایان‌ناپذیر است » ( قیدوشین ، ۳۹ ب ).

تصویری بسیار جالب از این‌عقیده را می‌توان در روایت زیر یافت : « زوجهٔ ربی‌حنینابن‌دوسا روزی به‌شوهر خودگفت : تاکی ما در فقر ومذلت به‌سربریم؟ ربی‌حنینا به‌وی گفت : چه می‌توانیم بکنیم ؟ همسرش گفت : دعایی بخوان و از خداوند درخواست‌کن تـا از نعمت‌هائی‌که برای عادلان و نیکوکاران در جهان آینده ذخیره شده است ، مختصری در این جهان به‌ماداده شود . ربی‌حنینا دعاکرد و پایهٔ میزی‌که از طلا ساخته شده بود برای او به‌زمین افتاد . بعداً همسرش در خواب دیدکه باتفاق شوهر در بهشت نشسته است ، و همگی عادلان و نیکوکارانی‌که در آنجا هستند سرمیزهایی‌که دارای سه پایه‌است (۲) خوراك می‌خورند، در صورتی‌که تنها میز او و شوهرش دارای دوپایـه‌است . او این خواب را برای شوهر نقل کرد و شوهر به‌وی گفت : پایه‌ای‌که کسر بود همان پایه‌ای است‌که‌در این دنیا به‌ما بخشیده‌اند . ( مقصود این است‌کـه

---

۱ ـ روایت است که الیشاع بن ابویا نظیر چنین واقعه‌ای‌را دید و بر اثر آن ایمانش سست و متزلزل گشت و او « احر » یا مرتد و کافر شد . ( یروشلمی حگیگا ، ۳ ب ) .

۲ ـ سه پایه اشاره‌به‌سه فریضه‌ای است که انسان با انجام‌دادن آن از نعیم جاودانی جهان آینده بهره‌مند می‌شود آن سه عبارتند از : تحصیل تورات و کسب علم و دانش ، عبادت الهی وخواندن دعا و نماز ، نیکو کاری واحسان‌باهمنوعان.

لذت وافر بردن از نعمتها و خوشیهای این دنیا باعث خواهد شد که انسان در آن جهان از نعمت و خوشی کمتری بهره‌مند گردد ) . آیا تو راضی هستی که در جهان آینده همهٔ نیکوکاران کنار میز درستی بنشینند اما میز ما ناقص باشد ؟ زن گفت : نه ، به‌هیچ‌وجه راضی نیستم . چون رنجهای این جهان زودگذر است، در صورتی‌که خوشیهای آن دنیا جاودانی هستند . سپس زن از شوهر پرسید : چه بکنیم که از پاداش ما در جهان آینده کم نشود ؟ دعا کن که آنچه را که به‌ما داده‌اند پس بگیرند . ربی‌حنینا دعا کرد و درخواستش اجابت شد » ( تعنیت ، ۲۵ الف ) . از روایت فوق چنین استنباط می‌شود که به‌عقیدهٔ دانشمندان یهود انسان نمی‌تواند در عین حال از نعمت‌های هر دوجهان به‌نحو کامل بهره‌مند شود ، یا طبق اصطلاح آنها : شخص نمی‌تواند « از دو سفره بخورد » .

گسترش جالب این عقیده ، که صالحان و نیکوکاران باید حتماً در این جهان در رنج و مشقت به‌سر برند ، این نظریه است ، که وقتی خداوند به‌خاطر گناهکاران، کیفر می‌فرستد، اول نیکوکاران و پارسایان گرفتار می‌شوند . یعنی آنکه وقتی اثرات سوءخطاکاری مردم محسوس می‌شود ، نه‌تنها بیگناهان نیز باید گرفتار نتایج آن گردند ، بلکه ایشان رنجها و مشقتهای مربوط به‌آن‌را حتی بیش از خود گناهکاران متحمل می‌شوند . « عذاب و بلا بر دنیا نازل نمی‌شود، مگر وقتی‌که شریران و بدکاران در آن یافت شوند ، و آن‌هم نخست بر صالحان و نیکوکاران فرود می‌آید . چنانکه گفته شده است : « هرگاه آتشی روشن شود و بیرون آید و خارها را فراگیرد و بافه‌های غله یا خوشه‌های نادرویده یا مزرعهٔ سوخته گردد » ( سفر خروج ، ۲۲ : ۵ ) . آتش ( غرض از بلا و عذاب است ) چه‌وقت در می‌گیرد و به‌جهان می‌آید ؟ وقتی‌که خارها ( یعنی شریران و بدکاران ) یافت می‌شوند . و این آتش اول به‌جان صالحان و نیکوکاران می‌افتد ( که به‌بافه محصول و خوشه‌های نادرویده تشبیه شده‌اند ) . چنانکه گفته شده است « بافه محصول سوخته شود» . تورات نگفته است : بافه محصول سوخته خواهد شد ( بعد از خارها ) ، بلکه گفته است « سوخته‌شد »(۱)، یعنی اول بافه محصول و خوشه‌ها می‌سوزند . مقصود این آیه چیست‌که می‌گوید : « کسی از شما تا صبح از در خانه خود خارج نشوید ، زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند » ؟ ( سفر خروج ، ۱۲: ۲۲ ) . وقتی‌که به‌فرشتهٔ مرگ اذن داده شود که مردم‌را هلاك سازد ، او دیگر میان نیکوکاران و بدکاران تفاوتی نمی‌گذارد . و نه همین و بس . بلکه او کار خود را نخست از نیکوکاران آغاز می‌کند . چنانکه گفته شده است : « من نیکوکار و بدکار را از میان تو منقطع خواهم ساخت » ( حزقیال ، ۲۱ : ۳ یا ۸ ) ( باواقما ، ۶۰ الف ) . در این آیه ، اول نیکوکار را ذکر کرده است .

مقالاتی هست حاکی از اینکه نیکوکاران به‌جای بدکاران رنج می‌برند . فی‌المثل : « وقتی‌که نیکوکارانی در یك دوره وجود داشته باشند ، ایشان به‌خاطر گناهان مردم آن دوره تنبیه می‌شوند . و اگر در آن دوره نیکوکارانی یافت نشوند ، کودکان دبستانی (۲) به‌خاطر گناهان مردم دوره عقوبت خواهند کشید » ( شبات ، ۳۳ ب ) . حتی دربارهٔ کفارهٔ نیابتی نیز صحبت شده است . به‌این سؤال که چرا داستان مرگ میریام خواهر موسی ( سفر اعداد ، ۲۰ : ۱ ) بلافاصله بعد از شرح قوانین مربوط به‌ماده گاو قرمز ( سفر اعداد ، ۱۹ ) آمده ، چنین جوابی داده شده است : « همان‌طور که ماده گاو قرمز پلیدی را پاك می‌کند ، همان‌گونه نیز مرگ عادلان و نیکوکاران باعث کفارهٔ گناهان می‌شود » ( موعد قاطان ، ۲۸

---

۱ ـ در متن عبری تورات ، فعل « سوخته شود » طوری نوشته‌شده است که معنی « سوخته شد » را نیز می‌دهد .

۲ ـ که البته بی‌گناه هستند .

الف ) . گفتارهای دیگری که به‌همین موضوع اشاره‌می‌کند از این قرار است : « موسی به‌حضور ذات قدوس متبارك چنین عرض‌کرد : مگرنه اینکه روزی فراخواهد رسیدکه ملت اسرائیل نه میشگان ، داشته باشند و نه معبد بیت همیقداش ؟ در آن صورت چه برسر ایشان خواهد آمد ، و گناهانشان به‌چه وسیله کفاره خواهد شد ؟ خداوند به‌وی فرمود : من یك‌شخص عادل و نیکوکار را از میان ایشان می‌برم و او را وثیقهٔ ایشان قرار می‌دهم ، و بدین وسیله همهٔ گناهان آنها را کفاره می‌کنم » ( شموت ربا ، ۳۵ : ٤). پس از آنکه بنی‌اسرائیل گوسالهٔ زرین را پرستش‌کردند و خداوند خواست آنها را نابود سازد ، موسی به‌حضور پروردگار چنین عرض‌کرد : « پس تمنا دارم‌مرا از کتابت که نوشته‌ای محو ساز » ( سفر خروج ، ۳۲ : ۳۲ ) . او می‌خواست جان خود را فدا کند تا بدان‌وسیله گناهان ملت کفاره شود . ( سوطا ، ١٤ الف ) .

مسئلهٔ عذاب و بلایی‌که برانسان نازل می‌شود،از نقطهٔ نظر دیگر مورد بحث قرارگرفته و گروهی از دانشمندان منکر این هستندکه این رنجها و عذابهاعلامت تنبیه خداوند ، یا نشانهٔ عدم رضایت او ازافراد است . بلکه برعکس، آنها مبین محبت‌خداوند به‌انسان‌بوده ، و غرض از آنها نیکخواهی و سعادت انسان است . این آیه که می‌گوید : « و اینك بسیار نیکو بود » ( سفر پیدایش ، ۱ : ۳۱ ) ، اشاره به‌رنجها و مشقتهایی است‌که انسان دچار آن می‌شود . « آیا رنج‌و مشقت خوب است ؟ آری . زیرا به‌وسیلهٔ آن انسانها به‌نعمت‌ها و خوشیهای جهان نائل می‌شوند » ( برشیت‌ربا ، ۹ : ۸ ) « کدام راهی است‌که انسان را به‌زندگی جهان آینده می‌رساند ؟ در جواب بگو : راه تحمل‌رنج و عذاب » ( مخیلتا ، مربوط به‌آیهٔ ۲۰ از باب ۲۰ از سفر خروج ، صفحهٔ ۷۳ الف ) . « هر آن‌کس که از رنجها و مشقتهایی‌که‌برایش پیش می‌آیدخوشحال است و شکایتی نمی‌کند ، رستگاری و نجات را برای جهانیان می‌آورد » ( تعنیت ، ۸ الف ) .

این عقیده که رنجها و عذابهایی‌که برای انسان‌می‌آیند علامتی است از محبت الهی نسبت به‌او ، بدین‌گونه اظهار شده است : « اگر انسان می‌بیند که‌دچار رنج و عذاب شده است ، اعمال خود را بررسی کند و ببیند مرتکب چه‌گناهانی شده است . چنانکه‌گفته شده است : « بیایید تا راههای زندگی خود را بررسی کنیم و در آن تحقیق نماییم و به‌سوی خداوندبازگردیم » ( مراثی ارمیاء ، ۳ : ٤٠ ) . اگر او اعمال خود را بررسی‌کرد و گناهی در خود نیافت‌که باعث‌تحمل رنج شده باشد ، این رنج وعذاب‌را نتیجهٔ اهمال و کوتاهی در آموختن تورات بداند . چنانکه گفته‌شده است : « خوشا به‌حال مردی‌که تو ای خدا او را تنبیه‌کنی و از تورات بدو بیاموزانی » ( مزامیر داود ، ٩٤ : ١٢ ) . اگر او رنج و عذاب خود را نتیجهٔ کوتاهی در تحصیل تورات فرض کرد ، و مشغول آموختن‌تورات شد اما هنوز رنج و عذاب او باقی بود ، آن وقت مطمئن باشدکه رنجهای‌او رنجهای محبت‌هستند. ( یعنی نشانهٔ علاقه و محبت خداوند نسبت به‌او ) . چنانکه گفته شده است : « زیرا خداوند هرکس راکه دوست دارد تأدیبش می‌کند » ( امثال سلیمان ، ۳: ۱۲ ) (براخوت ، ٥ الف ) .

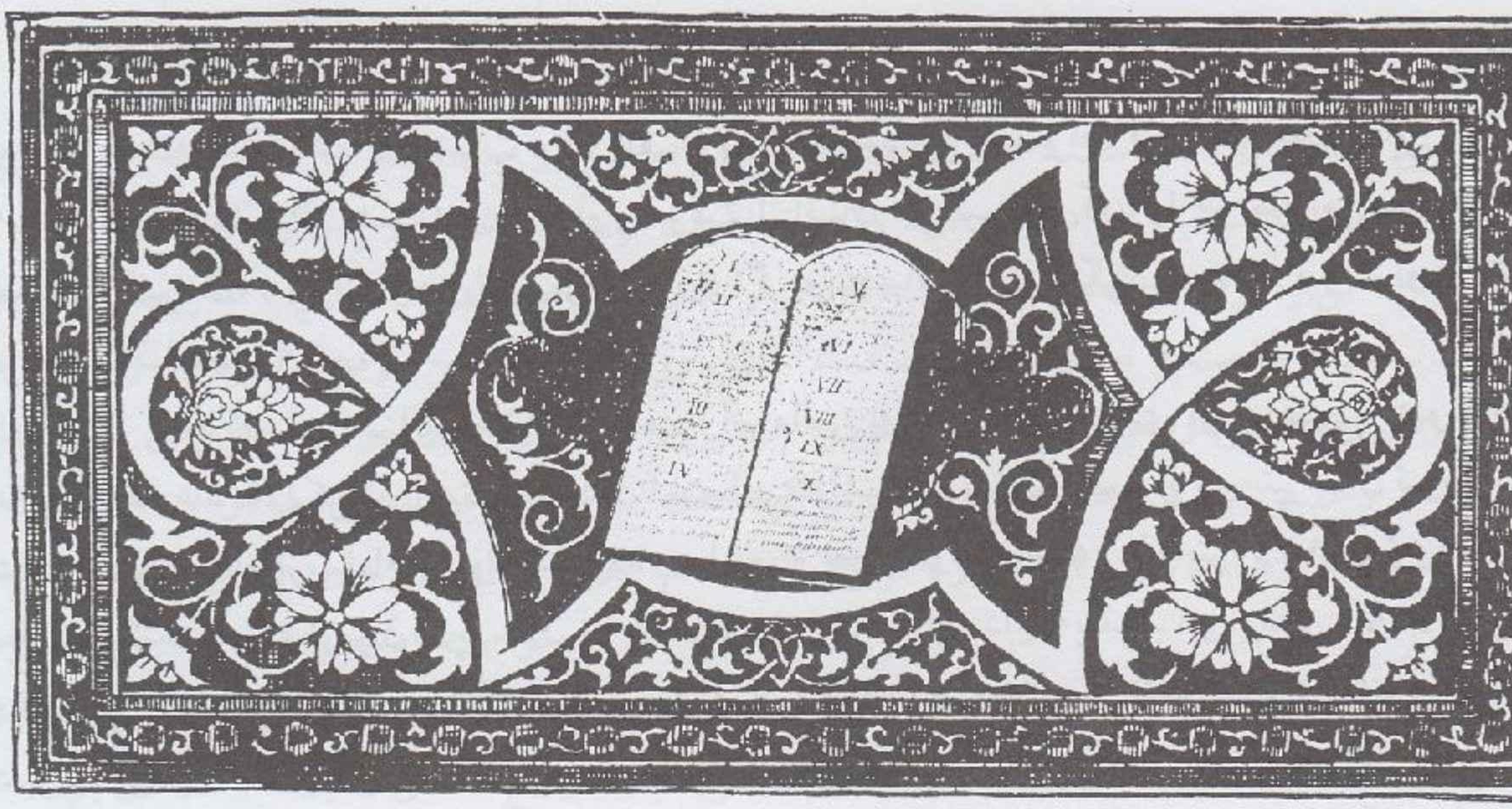
پس چرا بایستی رنج و عذاب نصیب نیکوکاران شود ؟ به‌این سؤال چنین جوابی داده شده است : « کوزه‌گر کوزه‌های ترکدار را ( جلو مشتریان ) آزمایش نمی‌کند . زیرا اگر فقط یك ضربه به‌آنها بزند ، می‌شکنند . پس کدام کوزه‌ها را امتحان می‌کند ( تا بی‌عیب بودن آنها را به‌خریداران نشان‌دهد )؟ کوزه‌های سالم را ، که حتی اگر چندین ضربه به‌آنها بزند ، نمی‌شکنند . همین‌طور ، ذات قدوس متبارك

شریران و بدکاران را مورد آزمایش قرار نمی‌دهد، بلکه فقط صالحان و نیکوکاران را امتحان می‌کند. چنانکه گفته شده است: «خداوند شخص عادل و نیکوکار را آزمایش می‌کند» (مزامیر داود، ۱۱: ۵). و نیز نوشته شده است: «و خداوند ابراهیم را آزمایش کرد» (سفر پیدایش، ۲۲: ۱). تمثیل، صاحبخانه‌ای دو گاو دارد، یکی قوی ودیگری ضعیف. او یوغ را به‌گردن کدامیك از آنها می گذارد؟ بیگمان به‌گردن گاو قوی. همین‌گونه ذات قدوس متبارك فقط صالحان و نیکوکاران‌را آزمایش‌می‌کند» (برشیت ربا، ۳۲: ۳).

در روشنایی این عقیدهٔ عالی دربارهٔ رنج و عذاب انسان، درسی جالب از آیهٔ زیر و تفسیر آن به‌دست می‌آید: «به‌حضور من خدایان سیمین مسازید، و برای خود خدایان زرین درست نکنید» (سفر خروج، ۲۰: ۲۰). آن‌گونه‌که بت‌پرستان با خدایان‌خود رفتار می‌کنند، شما با من رفتار نکنید. بت پرستان وقتی سعادت و خوشی بدیشان روی‌آور می شود، بتهای خود را عزت می‌نهند و حمد و ثنای آنها را می‌گویند. لکن وقتی‌که گرفتار تیره‌روزی و بدبختی می‌شوند، خدایان خود را لعنت و نفرین می‌کنند. اما شما ای ملت اسرائیل، اگر آسایش و خوشی را نصیب شما کنم، مرا شکر گویید، و اگر نیز شما را گرفتار رنج و مشقت‌کنم، باز هم مرا شکر گویید» (مخیلتا، مربوط به‌آیهٔ فوق، صفحهٔ ۷۲ ب). گفتار زیر نظریهٔ قانون دانشمندان یهود است: «انسان موظف است برای مصیبت‌هائی‌که برای او پیش می‌آید خداوندرا دعای برکت‌گوید، همان‌گونه که برای خوشیها او را دعای برکت می گوید. چنانکه گفته شده است: «خداوند خدای خودت را با تمام قلبت، با تمام جانت، و با همهٔ توانائیت دوست‌بدار» (سفر تثنیه، ۶: ۵). «با تمام قلبت»، یعنی با دو انگیزه، با انگیزهٔ خوبی، و با انگیزهٔ بدی. «با تمام جانت»، یعنی حتی اگر هم او جانت را از تو بگیرد. «و با همهٔ توانائیت»، یعنی با تمام ثروت و دارائیت. معنی دیگر «با همهٔ توانائیت» چنین است: با هر پیمانه‌ای‌که او برای تو بپیماید، یعنی خواه خوشی نصیب توکند و خواه مصیبت، تو او را بسیار بسیار شکربگو»(۱) (میشنا براخوت، ۹: ۵). اگرچه، همان‌طورکه دیدیم، عقیده به‌پاداش و کیفر جای برجسته‌ای را در تعالیم تلمود دارد، معهذا بارها به‌انسان اندرز داده شده است که خداوند را بدون‌طمع دریافت پاداش پرستش کند، و فرمانهای‌او را از روی نیتی پاك به‌جای آورد. دربارهٔ این موضوع بعداً مفصلتر بحث خواهد شد، و فعلا به‌ذکر دو تفسیر اکتفا می‌کنیم: «خوشا به‌حال شخصی‌که از خدا می‌ترسد و بی‌نهایت مشتاق فرمانهای اوست» (مزامیر داود، ۱۱۲: ۱). یعنی خوشا به‌حال کسی‌که مشتاق انجام دادن فرمانهای الهی است، و نه مشتاق دریافت پاداش انجام دادن فرمانهای او (عوودا زارا، ۱۹ الف). «همچون غلامان وخدمتکارانی‌که ارباب خود را فقط به‌منظور دریافت مزد و پاداش خدمت می‌کنند مباشید. بلکه همچون غلامان و خدمتکارانی باشید که ارباب خود را نه به‌منظور دریافت مزد و پاداش خدمت می‌کنند، و ترس خدا در دل‌شما باشد» (میشنا آووت، ۱: ۳)

---

۱ ــ در این تفسیر روی سه کلمهٔ عبری مئود .Méod. که‌معنی «توانائی» یا «بسیار» می‌دهد، میدا .Middah. به معنی «پیمانه»، و موده .Mobeh. به معنی «شکر می‌گوید» بازی شده‌است.



# فصل چهارم، وحی و الهام

نبوت ، تورات ، تحصیل تورات ، تورات کتبی ، تورات شفاهی ، انجام دادن فرامین تورات .

## ۱ ـ نبوت

برای کسی‌که به‌یك سلسله قوانین دینی و اخلاقی ، همانند آنچه‌که در تلمود یافت می‌شود و ریشهٔ آن در آیه‌های کتاب مقدس یهود قرار دارد . معتقد است ، حقیقت‌نبوت امری‌بدیهی است . شالوده واساس‌ایمان دانشمندان‌یهود این‌است که‌خداوند اراده‌و خواست خود را به‌وسیلهٔ سخنگویانی که پیغمبر خوانده شده‌اند به‌انسانها اطلاع داده است .

یك نظریه که مورد توجه و تأیید فیلسوفان‌یهود در دوران‌های بعدی قرار گرفته ، وحاکی از این است‌که نبوت هدیه‌ای‌نیست‌که ازطرف خداوند به‌طوردلخواه به‌عده‌ای از اشخاص‌عطا شود ، بلکه حداعلای یك آمادگی و تجهیز عقلانی و فکری استثنایی است‌که انسان میتواند به‌آن نایل گردد ، در تلمود نیز یافت می‌شود . مراحل مختلفی‌که منجربه‌کسب مقام نبوت‌می‌شود ، به‌قرار زیر نام برده شده است : « زیرکی و چابکی برای انسان پاکی می‌آورد ، پاکی باعث‌طهارت‌می‌شود ، طهارت به‌پرهیزگاری منجر می‌گردد ، پرهیزگاری به‌انسان قدوسیت می‌بخشد ، قدوسیت آدم را متواضع و فروتن می‌کند ، تواضع و فروتنی ترس از خطاکاری را در دل انسان می‌پرورد ، ترس از خطاکاری سبب پارسایی و دینداری می‌شود ، و پارسایی و دینداری شخص را دارای روح‌القدس می‌کند » ( میشنا سوطا ، ۹ : ۱۵ ) .

علاوه برکیفیات اخلاقی فوق‌الذکر ، شرایط دیگری نیز برای رسیدن به‌مقام نبوت لازم و اساسی است . « ذات قدوس متبارك شخینای خود را فرود نمی‌آورد مگر بر شخصی که دلیر و ثروتمند و دانا و فروتن باشد » ( نداریم ، ۳۸ الف ) . « شخینا قرار نمی‌گیرد مگر بر انسانی‌که عاقل و دانشمند و دلیر و

ثروتمند و بلنداندام باشد » ( شبات ، ۹۲ الف ) (۱). علاوه‌براین ، انحراف از کمال اخلاقی این اثر را دارد که عطیهٔ نبوت را برای همیشه و یا به‌طور موقت از انسان می‌گیرد و آن را از بین می‌برد . « اگر پیغمبری تکبر کند ، نبوت از وی دور می‌شود . و اگر او عصبانی و خشمگین شود نیز نبوت او را ترک می گوید » ( پساحیم ، ٦٦ ب ) .

از آنجاکه ملت اسرائیل امانت‌دار وحی و الهام الهی بود ، بالطبع افرادی از این قوم به عنوان پیامبران خدا برگزیده شدند، لکن این امر تنها به ایشان اختصاص نداشت . « هفت پیغمبر برای بتپرستان نبوت کردند و ایشان عبارت بودند از بیلعام ، بعور پدر بیلعام ، ایوب و چهار دوست او » ( باوابترا ، ۱۵ ب ) . عدالت الهی ایجاب می کرد که خدا درمیان بت‌پرستان نیز سخنگویان و پیغمبرانی داشته باشد . دربارهٔ این آیه: «آفریدگاری که اعمالش کامل می‌باشد ، زیرا که همهٔ طریقتهای او انصاف است » ( سفر تثنیه ، ۳۲ : ٤ ) ، میدراش چنین تفسیری کرده است : « ذات قدوس متبارك برای ملل جهان جای بهانه‌ای باقی نگذاشت که در جهان آینده به‌او اعتراض کنند و بگویند : تو ما را از خود دور ساختی . او چه‌کرد ؟ همان‌طورکه پادشاهان و دانشمندان و پیغمبرانی را برای ملت اسرائیل برآورد، همان‌گونه نیز نظیر چنین افرادی را برای سایر ملل جهان برگزید . همان‌طورکه موسی را براسرائیل گماشت ، به‌همان‌گونه نیز بیلعام را پیغمبر بتپرستان قرار داد ( تا آنها را به راه راست هدایت کند ) »( بمیدبار ربا ، ۲۰ : ۱ ) .

لکن هرگز تصور نشده است که وحی الهی بر پیغمبران بتپرستان و بر انبیای یهود به‌یك میزان نازل شده باشد . از آنجاکه پیغمبران یهود در درجهٔ عالیتری از فضایل اخلاقی قرار داشتند ، به‌همان نسبت نیز مقام نبوت ایشان والاتر بود . چون در تورات گفته شده است که : « خداوند به‌اوی ملخ - Avim - lekh . سلطان فلسطینیان در رؤیای شبانه آشکار شد » ( سفر تکوین ، ۲۰ : ۳ ) ، لذا چنین نتیجه گرفته شده است که : « ذات قدوس متبارك فقط در ساعتی از شبانه‌روز خود را برانبیای بتپرستان عیان می‌سازد ، که در آن ساعت مردم از یکدیگر جدا می‌شوند. بین انبیای اسرائیل و پیغمبران بتپرستان چه تفاوتی وجود دارد؟ تمثیل، پادشاهی با دوست خود در طالاری نشسته ، و پرده‌ای آنها را از یکدیگر جدا ساخته بود . هروقت که پادشاه می‌خواست با دوست خود صحبت کند، پرده را به‌کنار می‌زد و با وی سخن می گفت . ( به‌همین گونه خداوند با انبیای اسرائیل بدون پرده و آشکارا متکلم می‌شد .) اما وقتی که خداوند می‌خواست با پیغمبران بتپرستان صحبت کند ، پرده را به‌کنار نمی‌زد ، بلکه از پشت آن با ایشان سخن می گفت . دیگران گفته‌اند : مانند سلطانی که یك همسر عقدی و یك متعه داشت . به‌نزد همسر عقدی آشکارا می‌رفت ، ولی وقتی می‌خواست به‌خانهٔ متعهٔ خود برود ، این کار را مخفیانه و دور از نظر دیگران انجام می‌داد . ذات قدوس متبارك با پیغمبران بتپرستان تنها با نیم سخن مکالمه می‌کرد ، لکن با انبیای اسرائیل با کلام کامل ، با لفظ محبت ، با لسان قدوسیت، با همان لسانی که فرشتگان خدمتگزار او را تسبیح می گویند ، سخن می گفت ( برشیت ربا ، ۵۲ ، ۵ یا ۷ ) .

علت اینکه تعداد پیغمبرانی که از میان ملل بتپرست برخاستند این‌قدر کم بود ، و نبوت از ایشان

---

۱ - فیلسوف مشهور یهود بر مایمون Mosheh Bar Maïmon. ( موسی‌بن میمون ، یا ابن میمون ) که در قرن دوازدهم میلادی میزیسته و به هارامبام معروف است ، این سخنان را طبق‌نظریهٔ مخصوص علمای‌یهود تفسیر کرده است . « ثروتمند آن کسی است که به قسمت خود راضی باشد ، و دلیر به شخصی می‌گویند که‌بر نفس اماره مسلط است » . ( میشنا آووت ، ٤ : ۱ ) . رجوع شود به رساله « هشت فصل » هارامبام . به احتمام زیاد مقصود آن است‌که حتی اندام و صورت ظاهر پیغمبر باید طوری باشد که در مردم تولید حس احترام نسبت به او کند ، و نیز او باید ثروتمند باشد ،چون که ثروت بدو احساس استقلال و آزادی می‌دهد .

قطع شد ، بدین‌گونه بیان شده است : « بنگر میان انبیای اسرائیل و پیغمبران ملل بتپرست چه تفاوتی وجود دارد . پیغمبران اسرائیل افراد ملت خود را از خطاکردن برحذر داشتند . چنانکه گفته شده است : « ای فرزندآدم ، من‌ترا برای خاندان‌اسرائیل دیده‌بان قراردادم » . ( حزقیال ، ۳ : ۱۷ ) . اما پیغمبری‌که از میان ملل بت‌پرست برخاست ( یعنی بیلعام ) ، فساداخلاق وزناکاری را بین مردم شایع کرد آنان را از جهان براندازد . ونه همین و بس . بلکه تمام انبیای‌اسرائیل ، چه برای ملت خود و چه برای سایر ملل جهان ، مملو از رحم و شفقت بودند . چنانکه یرمیا گفته‌است : « دل من بجهت قوم موآو Moav. مانند نی‌ها می‌خروشد » ( ارمیاء ، ۴۸ : ۳۶ ) . وبه‌حزقیال گفته شده است : « ای فرزند آدم ، برای صور نوحه سرایی کن » ( حزقیال ، ۲۷ : ۲ ) . در صورتی که‌بیلعام بیرحم می‌خواست ، بدون جهت و به‌خاطر هیچ ، تمامی ملت اسرائیل را از ریشه برکند و نابود سازد . به‌همین جهت است که داستان بیلعام به‌طور مفصل در تورات نقل شده است ، تا به ما بفهماند که چرا ذات‌قدوس متبارك روح القدس و نبوت را از ملل بتپرست دور کرد . چون این شخص از میان آنها به پیغمبری برگزیده شد. وخداوند اعمال‌اورا نگریست ودیدکه‌او چه‌کارهائی‌کرد » ( بمیدبار ربا ، ۲۰ : ۱ ) .

از تمام پیغمبران یهود ، موسی بزرگتـر وممتازتر بوده ، وبرای خود مقام مخصوصی دارد . «بین موسی و سایر پیغمبران چه تفاوتی بود ؟ سایر پیغمبران نور جلال الهی‌را ازورای نه جام شیشه‌Specularia. می‌دیدند ، در صورتی که موسی آن را تنها از ورای‌یك جام می‌دید . سایر پیغمبران آن نوررا از ورای شیشهٔ کدر می‌دیدند . در صورتی که موسی آن‌را ازورای شیشه‌ای‌شفاف می‌دید» «ویقرا ربا ۱ : ۱۴»(۱). در نتیجه ، موسی پیام الهی را بیش از سایر پیغمبران‌درك می‌کرد ، و تقرب او به درگاه خدا زیادتر از تقرب دیگران‌بود . الهامی‌که به‌اوعطاشد ، سرچشمه‌ای بود که تمام پیغمبران بعد از وی از آن کسب فیض کردند . « آنچه را که پیغمبران دوره‌های بعدی نبوت می‌کردند ، همه را از کوه سینا دریافت داشته بودند» ( شموت ربا ، ۲۸ : ٤ یا ٦ ) . « موسی هم مطالب تمام‌انبیا را گفت وهم مطالب خودرا . و هر پیغمبری‌که بعداً نبوت کرد ، نبوتش نمونه‌ای از نبوت موسی‌بود » ( شموت ربا ، ۴۲ : ۷ یا ۸ ) .

از مطالب فوق چنین نتیجه می گیریم که‌نبوت‌پیغمبرانی که بعداز موسی آمدند . به‌هیچ وجـه نمی‌تواندبا آنچه موسی در تورات‌نوشته است متناقض‌باشد و یا چیزی برآن بیافزاید ، یا نکته‌ای ازآن کم کند . « چهل وهشت نبی و هفت نبیه » برای اسرائیل‌نبوت کردند ، وهیچ کدام ازآنها نه چیزی از آنچـه در تورات نوشته شده است کاستند ، و نه چیزی برآن افزودند ، به استثنای قانون خواندن کتاب استر در شب و روز عید پوریم ( مگیلا ، ١٤ الف ) (۲) .عدد چهل وهشت شامل نیاکان قوم یعنی ابراهیـم و اسحق و یعقوب و دیگر شخصیتهای برجستهٔ مذکوردر کتاب مقدس می‌شود . هفت نبیه عبارتند از سارا زوجهٔ ابراهیم ، میریام ( مریم ) خواهر موسی ، دووراقاضیه ، حنا مادر شموئل ، اوی گاییل .Avigail همسر داود ، حولدا زن شلوم، واستر ملکهٔ خشایارشا.

---

۱ ــ باید همواره چیزی باشد که به‌عنوان واسطه میان خداو انسان قرار گیرد . این واسطه و میانجی برای پیغمبران وجود دارد و آن را « جام شیشه » . Specularia . می‌نامند . در موردموسی این واسطه از حیث تعداد و تیرگی به حداقل کاهش یافته بود.

۱ ــ این عید به‌یادبود رهایی یهودیان ایران از توطئه هامان‌صدراعظم خشایارشا برگزار می‌شود . جملگی قوانین دینی یهود از قوانین مذکور در تورات موسی استنباط می‌شود ، درصورتی که‌قانون قرائت کتاب استر در عید پوریم ، بعد ها یعنی در دورهٔ‌مردخای و استر وضع شده است .

طبق یك روایت دیگر، تعداد پیغمبران اسرائیل بسیار زیاد بوده است. «پیغمبران بسیار زیادی از میان ملت اسرائیل برخاستند. که تعداد آنها دوبرابر تعداد یهودیانی بود که از مصر خارج شدند. (۱). چیزی که هست، فقط نبوتی که برای دوره های بعدی قابل استفاده بود، نوشته شد، و آنچه که بدرد دوره های بعدی نمی‌خورد، به‌تحریر در نیامد» (مگیلا، ۱٤ الف).

برای پیغمبران معروف، جز موسی، درجات مختلفی از نبوت قائل شده‌اند. «حتی روح‌القدسی که بر پیغمبران حلول می‌کند، دارای اندازه‌ها و کمیت های معینی است. بعضی از انبیا نبوتشان به اندازهٔ یك کتاب بود، و بعضی دیگر به‌اندازهٔ دو کتاب. بئری. Beéri. پیغمبر فقط دو نبوت آورد، که چون برای یك کتاب کافی نبود، ضمیمهٔ کتاب اشعیا، شد» (اشعیا، ۱۸: ۱۹ و ۲۰) (ویقرا ربا، ۱۵: ۲). بنا به یك نظر، هوشع از همهٔ پیغمبران هم عصر خود بزرگتر بود. «در یك دوره چهار پیغمبر نبوت می‌کردند که عبارت بودند از: هوشع، اشعیا، عاموسی و میکـاه، و بزرگترین آنها هوشع بود» (پساحیم، ۸۷ الف). یك عقیدهٔ دیگر، این افتخار را نصیب اشعیا، کرده است. «تمام پیغمبران، نبوت خود را از پیغمبران ماقبل خود دریافت داشتند. لکن نبوت اشعیا مستقیماً از ذات قدوس متبارك به وی رسید» (ویقرا ربا، ۱۰: ۲). برتری اشعیا، از حزقیال بدین صورت وصف شده‌است: «هرچه را که حزقیال نبی دید، اشعیا، نیز همان را دیده بود. اما حزقیال به چه می‌ماند؟ به یك روستایی که شکوه و جلال پادشاه را دید. اشعیا، شبیه که بود؟ شبیه یك شهرنشین که شوکت وعظمت سلطان را مشاهده کرد» (حگیگا، ۱۳ ب) (۲).

کلیهٔ دانشمندان براین عقیده‌اند، که نبوت با کیفیت خاص خود، با ویران شدن نخستین معبد بیت همیقداش قطع شد. هرچندعدهٔ قلیلی ازپیغمبران که به سرزمین بابل به اسارت رفته بـودنـد، از آن برخوردار بودند، و همین عده در اوایل دوران بیت‌همیقداش دوم نبوت میکردند. اما باقوت‌آنان، نبوت بکلی از میان ملت اسرائیل رخت بربست. «هنگامی که آخرین پیغمبران، یعنی حجی وزکریا و ملاکی درگذشتند، روح‌القدس از اسرائیل دور شـد» (سنهدرین، ۱۱ الف). یك دانشمند دیگر گفته‌است: «از روزی که نخستین معبد بیت همیقداش ویـران گشت، نبوت از پیغمبران گرفته شد و به‌دانشمندان عطا گردید» (باوابترا، ۱۲ الف). این گفته اشاره به حلقه‌های زنجیر سنت می‌کند، که به‌وسیلهٔ آن‌تورات و احکام دینی یهود از زمان موسی تا دوران تلمود نسل بعد از نسل منتقل شد.

یك گفتهٔ دیگر چنین است: «از روزی کـه معبد بیت همیقداش ویران گشت، نبوت از پیغمبران گرفته شد و به دیوانگان وکودکان عطا گـردید» (باوابترا، ۱۲ ب). ممکن است که نکتهٔ مهم در پس سخنان فوق نهفته باشد. چون همان طور که ازسخنان یوسفوس مورخ یهود برمی‌آید، گاه و بیگاه اشخاصی برخاسته و ادعا کرده‌اند که پیغمبر یا ناجی موعود اسرائیل می‌باشند.

پیام عالی پیغمبران یهود، خطاب به مردان و زنان گمراه بود که به‌سوی خدا برگردند. «کلیهٔ پیغمبران فقط دربارهٔ خوشیهای دوران‌ماشیح(مسیح)و سعادت توبه‌کاران نبوت کرده‌اند» (براخوت، ۳٤ ب). با اطلاع از نظریهٔ فوق، مقصود این گفتهٔ نسبتاً به دشواری فهمیده می‌شود: «کتابهای پیغمبران و کتوبیم در آینده مورد استفاده قرار نخواهند گرفت، لکن اسفار پنجگانه تورات موسی هرگـز منسوخ

---

۱ ــ تعداد ایشان ششصد هزار نفر بود.

۲ ــ حزقیال که با رؤیا های آسمانی کمتر آشنایی داشت، چند باب از کتاب خود را اختصاص به شرح آنها داده است (بابهای ۱ و ۸ و ۱۰). لکن اشعیاء که برایش دیدن رؤیاهای آسمانی امری‌عادی بود، فقط یك بار آنها را شرح داده است. (اشعیاء، ٦).

نخواهد شد » ( یروشلمی مگیلا ، ۲ دال ) چون وقتی همهٔ مردم مطیع فرمانهای تورات باشند و طبق آن رفتار نمایند ، دیگر نیازی به اندرزهای پیغمبران نخواهد بود زیرا که سخنان انبیا فقط برای مردم جهانی آکنده از گناه است ، ونه برای دورانی چون دوران ماشیح که در آن مردم ازلحاظ حسن اخلاق و انجام اعمال نیك به حد کمال خواهند رسید .

هنگامی که آن دوران فرخنده فرا رسد. سبب دیگری نیز خواهد بود که به خاطر آن بشریت نیازی به پیغمبران ندارد . چون همه مردم از لحاظ عقلانی و اخلاقی کامل خواهند بود ، و بدان درجه خواهند رسید که وحی الهی بر آنها نازل گردد . « ذات قدوس متبارك چنین فرموده است : در دنیای کنونی فقط افراد معدودی به درجهٔ نبوت رسیده‌اند. لکن در جهان آینده کلیهٔ افراد ملت اسرائیل پیغمبر خواهند شد . چنانکه گفته شده است : « بعد از آن چنین واقع خواهد شد که من روح و الهام خود را بر همهٔ بشر خواهم ریخت، و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد . پیران شما خوابها خواهند دید ، و جوانانتان رؤیاها مشاهده خواهند نمود »( یوئل ، ۳ : ۱ ) ( بمیدبار زبا ، ۱۵ :۱۹ یا ۲۵ ) .

## ۲ - تورات

برای خواننده تاکنون روشن شده است که ریشه های تلمود از آیه های کتب مقدس یهود سر برمی‌آورند . تلمود ، برای هر فکر و هر عقیده . ضامن و تکیه گاهی در متن کتاب مقدس می‌جوید معمولاً در پی هر گفتار تلمود ، عبارت: «چنانکه گفته شده‌است»، یا : « چنانکه نوشته شده است » می‌آید . دانشمندان یهود که تلمود از تعالیم ایشان تشکیل یافته است ، هرگز ادعا نکرده‌اند که افکار و عقاید یهودیت از مغز و اندیشه آنها سرچشمه گرفته است . حقیقتی که به آن معترفند این است که ایشان کاوندگانی در کان فنا ناپذیر الهام الهی هستند که در سخنان کتب مقدس یهود یافت می‌شود ، و گنجهایی را که در آن نهفته است کشف می‌کنند .

بنابراین ، مطالعه و تحصیل مطالب الهام‌آمیز کتب مقدس ، تفکر دربارهٔ آنها ، و استنباط هر آنچه می‌توان از آنها فهمید ، بزرگترین امتیاز و مهمترین وظیفهٔ یك فرد یهودی است . تا شخص به اهمیت مقامی که تورات در زندگی دانشمندان یهود اشغال کرده‌است پی نبرد ، و عقیده و نظر ایشان را دربارهٔ آن درك نکند ، کوششهایش برای فهم و ارزیابی تعالیم ایشان به جائی نخواهد رسید .

شاید بهترین وسیله برای رسیدن به این مقصود، ذکر مطالبی باشد که در یکی از رساله های میشنا به نام « پیرقه آووت » . Pirghei Avoth . یا « فصول پدران » ( دربارهٔ تورات گفته شده است . دانشمندانی که کلمات قصار آنها در این رساله ثبت شده است . در دورانی که از قرن دوم پیش از میلاد تا آخر قرن دوم میلادی طول کشیده است می‌زیسته‌اند . ایشان پیشروان تدوین تلمود بودند . و زحمات آنها باعث پیشرفت مطالعه و تحصیل تورات شد که پیدایش نوشته ها و آثار علمای یهود نتیجهٔ نهایی آن بود . بعضی از قطعات منتخبهٔ رسالهٔ آووت را که قبلا ذکر کرده‌ایم ، بار دیگر در اینجا می‌آوریم تا خواننده بهتر بتواند ارزش این مجموعهٔ بی‌نظیر را دریابد .

« موسی تورات ( کتبی و شفاهی ) را در کوه سینا دریافت کرد و آن را به یوشع سپرد . و یوشع آنرا به پیران دانشمند ، و پیران به انبیاء ، و انبیاء به اعضای انجمن کبیر سپردند . ایشان سه مطلب گفته‌اند:

در قضاوت متین و صبور و با احتیاط باشید (تا بتوانید حقیقت قضیه را کشف کنید)، شاگردان بسیاری تربیت کنید (با بوسیلهٔ آنها علم و دانش در جامعه توسعه یابد)، و (با وضع قوانین دینی احتیاطی و اضافی)، حصاری برگرد قوانین تورات بکشید» (میشنا آووت، ۱ : ۱).

«شیمعون دادگر از آخرین بازماندگان انجمن کبیر بود. او گفت: دنیا بر روی سه چیز استوار است: بر روی علم و دانش تورات، بر روی عبادت خداوند، و بر روی کارهای نیك و خیر و احسان مردم نسبت بیکدیگر». (۱ : ۲).

«خانهٔ تو محل اجتماع و میعاد دانشمندان تورات باشد، خود را با خاك پای ایشان گردآلود کن، و شربت سخنان حکمت‌امیز ایشان را با عطش بنوش» (۱ : ٤).

«هر آن‌کس که زیاده از حد بازنان صحبت و معاشرت می‌کند، خود را گرفتار بلا می‌سازد، از مطالعه و تحصیل تورات باز می‌ماند، و سرانجام جهنم را به میراث می‌برد» (۱ : ٥).

«برای خودت معلم و استادی برگزین (تا نزد او تورات را بیاموزی)، جهت خود رفیق و همدمی صمیمی به دست آور، و دربارهٔ همهٔ مردم با حسن نیت قضاوت کن» (۱ : ٦).

«از مریدان و پیروان هارون (برادر موسی) شو، و مانند آنها صلح‌دوست و صلحجو باش. همنوعان خود را دوست بدار و ایشان را به تورات نزدیك کن (تا آن را بیاموزند و به فرمانهایش عمل کنند)» (۱ : ۱۲).

«کسی که بر دانش خود نمی‌افزاید، باعث کاهش آن می‌شود. و آن‌کس که (فرصت و امکان آن را دارد) و تورات را نمی‌آموزد، واجب‌القتل است. و شخصی که از تورات و ارزش آن در کارهای دنیوی استفاده می‌کند، خود را به‌تباهی می‌سپارد» (۱ : ۱۳).

«وقتی را در شبانه روز برای آموختن تورات معین کن، و تحصیل آن را کار دایمی خود ساز» (۱ : ۱٥).

«تحصیل تورات زمانی خوب و با ارزش است که با ادب و تربیت و کار و کسب همراه باشد. زیرا زحمتی که انسان در راه آن متحمل می‌شود، باعث می‌گردد که او گناه کردن را فراموش کند. و اگر تحصیل تورات با ادب و تربیت و کسب و کار توأم نباشد، سرانجام به‌جایی نمی‌رسد و باطل می‌گردد، و باعث آن می‌شود که شخص مرتکب گناه گردد» (۲ : ۲).

«شخص بیفرهنگ و معرفت از گناه کردن نمی‌ترسد، و آدم بیسواد و بی اطلاع (از تورات)، نمی‌تواند پرهیزکار و پارسا باشد. محصل کمرو و آزرمگین چیزی یاد نخواهد گرفت، (چون به‌خاطر کمرویی اشکالات خود را از معلم نخواهد پرسید)، و کسی که تندخو و عصبانی است، نمی‌تواند آموزگار خوبی باشد (زیرا شاگردانش جرأت نخواهند کرد اشکالات خود را از وی بپرسند). و آن‌کس که خود را زیاده از حد سرگرم کسب و تجارت می‌کند، نخواهد توانست (در علم تورات) دانشمند شود» (۲ : ٦).

«آن‌کس که دانش تورات را برای خود زیاد می‌کند، برزندگی خویش افزوده است ... و شخصی که دانش تورات را کسب کند، زندگی در جهان آینده را برای خود به‌دست آورده است» (۲ : ۸).

«اگر تو زیاد تورات آموختی، برای خودت اهمیت زیادی قائل مشو و منت سر کسی مگذار، زیرا که برای همین کار آفریده شده‌ای» (۲ : ۹).

« خودت را برای آموختن تورات شایسته و آماده کن ، چونکه معلومات اجدادت از تورات به تو بمیراث نمی‌رسد ، و تمام کارهایت محض خاطر خدا باشد » ( ۲ : ۱۷ ) .

« برای آموختن تورات ساعی و کوشاباش ، و یاد بگیر که چه پاسخی به لامذهبان ( که از مطالب تورات ایراد بیجا می‌گیرند ) بدهی . و بدان و درنظرداشته باش که در حضور چه‌کسی زحمت می‌کشی ، و کارفرمای تو که سرانجام پاداش زحمات تو را خواهدداد کیست » ( ۲ : ۱۹ ) .

« وظیفهٔ تو نیست که کار را تمام کنی ، لکن مجاز نیستی که در انجام آن کوتاهی ورزی و از آن دست بکشی. اگرتورات زیاد آموختی، در مقابل آن مزدزیادی بتو خواهند داد . و کار فرمای تو امین است ، و پاداش زحمات تو را به خوبی خواهد داد . و این را هم بدان ، که پاداش نیکوکاران در جهان آینده داده خواهد شد » ( ۲ : ۲۱ ) .

« اگر دو نفر با هم بنشینند و مطالب تورات بین آنها رد و بدل نشود ، مجلس آنها مجلس مسخره کنندگان است و دربارهٔ ایشان گفته شده است :( خوشا بحال کسی که ) در مجلس مسخره کنندگان ننشیند » ( مزامیر داود ، ۱ : ۱ ) . لکن اگر دو نفرنزد هم بنشینند و بین آنها مطالب تورات رد و بدل شود ، شخینا ( نور جلال الهی ) بین ایشان منزل می‌کند ، چنانکه گفته شده است : « آنگاه ترسندگان خدا با یکدیگر مکالمه کردند ، و خداوند گوش دادو سخنان ایشان را شنید ، و کتاب یاد بودی به‌جهت ترسندگان خداوند و به‌جهت آنان که دربارهٔ اسم اومی‌اندیشند ( و آن را عزیز می‌دارند ) به حضور او نگاشته شد » ( ملاکی ، ۳ : ۱۶ ) . مطلب فوق دربارهٔ‌دو نفر گفته شده است . از کجا میدانیم که حتی اگر یك نفر هم بنشیند و به تنهایی مشغول مطالعه و تحصیل تورات شود ، باز هم ذات قدوس متبارك برای او پاداشی مقرر می‌کند ؟ از آنجا که گفته شده است : « تنهابنشیند و در حال سکوت ( در بارهٔ مطالب تورات ) تفکر کند ، و برای خود ( پاداش را ) خواهد گرفت» ( مراثی ارمیاء ، ۳ : ۲۷ ) ( میشنا آووت ، ۳ : ۳ ) .

« اگر سه نفر سر یك میز خوراك خوردند ، وهنگام تناول غذا مطالبی از تورات بین آنها رد و بدل نشد ، چنان است که گویی از قربانیهای بتهای مرده و بیجان خورده‌اند ، و دربارهٔ ایشان گفته شده است : « زیرا تمامی میزهای ایشان پراز غثیان وپلیدی است،و جایی در آن نمانده است » ( اشعیاء ، ۲۸ : ۸ ) لکن اگر سه نفر سر یك میز خوراك خوردند و برآن‌مطالبی از تورات گفتند ، چنان است که گویی از روی میز خدای حاضر در همه جا طعام خورده‌اند . و دربارهٔ آنها گفته شده است : « او به من گفت این میزی است که در حضور خدا است » ( حزقیال ، ۴۱ : ۲۲ )( آووت ، ۳ : ۴ ) .

« هر آن‌کس که یوغ تورات را می پذیرد وآن را بر گردن خود می‌نهد،یوغ‌حکومت‌ظالمان و یوغ زحمات‌دنیوی از گردن او برداشته می‌شود . اما آن‌کس که یوغ تورات‌را از گردن خود برمی‌دارد ، یوغ حکومت ظالمان و یوغ زحمات دنیوی برگردن‌او نهاده‌می‌شود » ( ۳ : ۶ ) .

« وقتی ده نفر دور هم می‌نشینند و خود رابا تحصیل تورات مشغول می‌دارند ، شخینا در میان ایشان مسکن می گزیند . چنانکه گفته شده است :« خداوند در جمع خدا پرستان می‌ایستد » ( مزامیر داود ، ۸۲ : ۱ ) . و از کجا دلیل داریم که این موضوع دربارهٔ پنج نفر هم صادق است ؟ از آنجا که گفته شده است « و او دسته و مجمع خود را بر روی زمین‌تأسیس نموده است » ( عاموس ، ۹ : ۶ ) . و از کجا می‌دانیم این مطلب دربارهٔ سه نفر نیز صدق می‌کند ؟زیرا گفته شده است : « او در میان قضات داوری

می‌کند » ( مزامیر داود ، ۸۲ : ۱ ) . و از کجا می‌دانیم که این نکته دربارهٔ دو نفر نیز حقیقت دارد ؟ زیرا گفته شده است : « آنگاه ترسندگان خدا با یکدیگر مکالمه کردند ، و خداوند گوش داد و سخنان ایشان را شنید » ( ملاکی ، ۳ : ۱۶ ) . و از کجا معلوم است که این مطلب حتی دربارهٔ یك نفر هم گفته شده است ؟ ازآنجاکه‌مرقوم است : «درهرجا که نام‌خود را یادکنم ، من به‌سوی تو می‌آیم و تو را برکت می‌دهم » ( سفر خروج ، ۲۰ : ۲۴ ) ( آووت ، ۳ : ۷ ) .

« آن‌کس که در راهی می‌رود ودربارهٔ مطالب‌تورات اندیشه می‌کند و آن را تکرار می‌نماید ، و ناگهان مطالعهٔ خود را قطع می‌کند و میگوید : این‌درخت چه نیکو منظر است ، این زمین شخم خورده چه زیبا است ، کتاب مقدس پای او چنین حساب‌می‌کندکه گویی به زندگی خود زیان وارد آورده است » ( ۳ : ۹ ) .

« هرآن‌کس که مطلبی از درس خـود رافراموش کند ، کتاب مقدس پای او چنین حساب می کند که گویی به جان و عمر خود خیانت کرده است . چنانکه گفته شده است : « فقط مواظب خویشتن باش ، و از جان خود با دقت تمام توجه کن کـه مباداچیز هایی را که چشمان تو دیده‌اند فراموش کنی » ( سفر تثنیه ، ٤ : ۹ ) . آیا می‌توان گفت که این مطلب‌دربارهٔ کسی که درس و مطالعه برایش دشواری دارد نیز صادق است ؟ برای آنکه چنین تصوری نشود ، گفته شده است : « و مبادا که در تمام ایام زندگی‌ات از دل تو دور شوند » ( آیهٔ‌فوق ) . از این رو انسان‌در صورتی به جان و عمر خود خیانت می‌کند که عمداً بیکار بنشیند و به مطالعه و تحصیل نپردازد و بدین‌وسیله معلومات خود را از ذهن و دل خویش دور سازد و آنها را به‌دست فراموشی بسپارد » (آووت، ۳ : ۱۰).

« هرآن‌کس که ترسش از خطا کاری بیشتر ازعقل و علمش ( یعنی دانش تورات ) باشد . عقل و علمش پایدار خواهد ماند ، ولی آن‌کس که عقل وعلمش از ترسی که از خطا کاری دارد زیادتر باشد ، عقل و علمش را ثباتی نخواهد بود .

هرآن‌کس که کار های نیکش بیشتر از عقل‌و علمش باشند ، عقل و علمش پا برجا خواهد ماند . ولی آن‌کس که عقل و علمش زیادتر از کار های نیکش‌باشد ، عقل و علمش پایدار نخواهد ماند »(۳، ۱۱و ۱۲)

« افراد ملت اسرائیل عزیز هستند که وسیلهٔ‌نفیس ( تورات ) برای کسب دانش و عزت بدانها عطا شد . محبت بیشتری که با آنها شده این است که به‌خودآنها اطلاع داده شده است که این وسیلهٔ نفیس ، که دنیا توسط آن آفریده شد ، به آنها عطا گردیده است. چنانکه گفته شده است : « زیرا که تعلیم و پند خوبی را بشما داده‌ام ، پس تورات مرا ترك مینمایید »( امثال سلیمان ، ٤ : ۲ ) ( آووت ، ۳ : ۱۸ ) .

« اگر تورات و علم و دانش نباشد ، ادب و تربیتی وجود ندارد . و اگر ادب و تربیت نباشد ، تورات و علم و دانش ثمری نمی‌بخشد . اگرعقل‌نباشد، ترس از خدا نیست . و اگر ترس از خدا نباشد ، عقل فایده‌ای ندارد . اگر معرفت و دانش نباشد ، فهم و تشخیص وجود ندارد ، و اگر فهم و تشخیص نباشد ، معرفت و دانش به دست نمی‌آید . اگر وسیلهٔ کسب‌معیشت فراهم نباشد ، تحصیل تورات و علم و دانش میسر نمی‌گردد ، و اگر تورات و علم و دانش نباشد ، کسب معیشت آسان نیست » ( ۳ : ۲۱ ) .

« قوانین مربوط به قربانیهایی که از کبوتر وفاخته تقدیم می‌کنند ، و قوانین مربوط به پاکی زنان ، از قوانین مهم و اصلی تورات است . علوم هیئت وهندسه و دانستن ارزش حروف کلمات به حساب ابجد،

درجهٔ دوم از دانش است » (۳: ۲۳) (۱).

« آنکس که تورات را به نیت تعلیم دادن آن می‌آموزد ، به او فرصت و امکان آن را می‌دهند که هم خود بیاموزد و هم به دیگران تعلیم دهد . ولی آن‌کس که تورات را به نیت اجرای فرامین آن می آموزد ، به وی فرصت و امکان می‌دهند کـه آن را بیاموزد ، تعلیم دهد ، نگاه دارد و عمل نماید » (۴ : ۶).

« از تورات تاجی مساز که بوسیلهٔ آن خودرا بزرگ کنی و کسب مقام و شهرت نمایی ، و نیزآن را تیشه‌ای قرار مده که با آن حفر و کاوش کنی ( یعنی آنکه از مطالب و دانش تورات استفادهٔ مادی و دنیوی مبر و از ایـن روی هیلل می گفت هر آنکس که از تـاج افتخـار تـورات استفـاده مـادی و دنـیـوی ببرد . تباه خواهد شد ) . از این نکته این را بیاموزکه هر آن‌کس که از مطالب تورات استفاده و لذت مادی و دنیوی ببرد ، از لذتهای روحانی جهان آینده محروم خواهد ماند » ( ۴ : ۵ یا ۷ ) (۲).

« هرآن‌کس که تورات را احترام می‌کند ،خود در پیش مردم عزتمند خواهد گشت . و هرآن‌کس که تورات را بیحرمت می‌نماید . خود او در نظر مردم‌خوار و خفیف خواهد شد » ( ۴ : ۸ ) .

« هرآن‌کس که احکام تورات را هنگام فقروتنگدستی اجرا می کند ، سرانجام این فرامین‌را باداشتن ثروت و عزت انجام خواهد داد . و هرآن‌کس که اوامرتورات را به خاطر ثروت و عزتی که‌داردبه‌جانمی‌آورد، عاقبت الامر از اجرای آن ، به‌خاطر فشار فقر و بیچیزی محروم خواهد ماند » ( ۴ : ۱۱ ).

« از کار و کسب و اشتغالات دنیوی کم کن‌و در عوض به مطالعه و تحصیل تورات بپرداز ، و در مقابل همه کس متواضع و فروتن باش . و اگر ازمطالعه و تحصیل تورات غفلت ورزی ، عوامل بسیاری یافت خواهند شد که تو را از کار و کسب دنیوی بازدارند و از علم تورات محروم سازند ، اما اگر برای تحصیل تورات و انجام فرامین آن زحمت بکشی ،خداوند مزد وپاداشی زیادی دارد که به تو بدهد » ( ۴ : ۱۲ ) .

« در آموختن ( تورات ) بسیار مواظب باش‌ که چیزی را به اشتباه فرا نگیری . زیرا که اشتباه در آموزش تورات یك گناه عمد محسوب خواهد شد »( ۴ : ۱۶ ) .

« خود را آواره و دربدر کن تا به‌محلی برسی‌که در آن تحصیل تورات برای تو میسر باشد ، و مگو که تورات خود عقب تو خواهدآمد، واین که دوستانت‌تو را مالك آن خواهند کرد . و بر عقل و فهم خود زیاد تکیه مکن » . ( چون عقل و فهم انسان هر قدرزیاد باشد ، هنوز ناقص است ) ( ۴ : ۱۸ ) .

« اشخاصی که طالب علم هستند و یا بـرای‌تحصیل تورات به مدرسه میروند ، برچهار نوع‌اند. آن‌کس که به مدرسه می‌رود ولی به آنچه در آنجا می‌آموزد عمل نمی‌کند ، فقط پاداش مدرسه رفتن را برای خود کسب می‌کند . آن‌کس که قوانین تورات‌را اجرا می‌کند ولی به مدرسه نمی‌رود که علم آن را بیاموزد ، پاداش عمل کردن به او داده خواهد شد .آن‌کس که هم به مدرسه میرود و هم بر طبق آنچه می آموزد عمل می‌کند ، پارسا و نیکو کار است . ولی‌آن‌کس که نه به‌مدرسه میرود و نه بر طبق احکام‌تورات

---

۱ ــ مقصود این گفتار آن است که مطالبی از تورات کـه‌به‌ظاهر ناچیز و کم اهمیت به‌نظر می‌رسد ، در واقع بسیار مهم است ، درصورتی که علوم دنیوی در درجهٔ دوم از اهمیت قرار دارد .

۲ ــ در دوران تلمود و در قرنهای بسیاری بعداز آن ،دانشمندان یهود ، گذشته از تعلیم و تدریس به کودکان که بطور رایگان انجام می‌دادند ، کار هم می‌کردند و معیشت خود را از راه اشتغال‌به کار های دستی و صنعتی به دست می‌آوردند .

رفتار می‌کند ، شریر و بدکار است » ( ۵ : ۱۴ یا ۱۵ ) .

« وقتی که طفل پنج ساله شد ، باید آموختن کتاب مقدس را آغاز کند. در ده سالگی باید به آموزش میشنا بپردازد ، و پانزده سالگی هنگام تحصیل تلمود است » ( ۵ : ۲۱ یا ۲۳ ) .

« ( مطالب و مندرجات تورات را ) دفعات بسیاری مرور و مطالعه کن ، زیرا همه چیز در آن یافت می‌شود . در آن بنگر و خود را با تحصیل آن پیر و سپید موی کن ، و از آن دور مشو . زیرا قانونی بهتر از آن نمی‌توانی داشت » ( ۵ : ۲۴ یا ۲۵ ) .

ششمین فصل رسالهٔ « آووت » ، قسمتی است که به آن افزوده شده ، و به‌نام « فصل تحصیل تورات » معروف است . تمام مطالب این فصل مربوط به موضوع مورد بحث ما است .

« هر آن‌کس که برای نفس تحصیل و محض رضای خدا به آموختن و مطالعهٔ تورات می‌پردازد ، موفق به کسب امتیازات بسیاری می‌شود . و نه‌همین و بس ، بلکه او شایسته آن است که تمام جهان به‌خاطر او خلق شده باشد و دنیا مدیون او است . او دوست و محبوب و دوستدار خداوند و دوستدار نوع بشر و شاد کنندهٔ خدا و خوشحال کنندهٔ مخلوقات خوانده‌می‌شود . تورات جامهٔ فروتنی و ترس از خدا را به او می‌پوشاند ، و او را آماده و شایستهٔ آن می‌کند که عادل و پارسا و نیکو کار و راستکار و امین باشد . وی را از خطاکاری به‌دور می‌دارد و به تقوی نزدیك می‌کند . مردمان از مشورت و حکمت کامل او و از فهم و ادراك و نیروی روحانی وی استفاده می‌کنند . چنانکه گفته شده است : « مشورت و حکمت کامل از آن من است ، من فهم هستم و نیرو مال من است » ( امثال سلیمان ، ۸ : ۱۴ ) . تورات به او سلطنت و حکومت و قضاوت با بصیرت می‌دهد . اسرار و راز های تورات برای او کشف میشود ، و مانند چشمه‌ای می‌شود پر آب و زورآور ، و برسان نهری که جریان آب آن هرگز قطع نمی‌گردد . او فروتن و پر تحمل می‌شود ، و اگر کسی به او اهانت کند ، وی را می‌بخشاید . تورات او را بزرگ می‌کند و مافوق همه چیز قرار می‌دهد » ( آووت ، ۶ : ۱ ) .

در هر روز یك « بت قول » (منادی آسمانی) از کوه سینا خارج می‌شود و ندا در می‌دهد و چنین می‌گوید : وای به‌حال مردم به خاطر اهانتی کـه بـه تورات وارد می‌آورند . زیرا هر آن‌کس که به‌مطالعه و تحصیل تورات نمی‌پردازد . توبیخ شدهٔ الهی خوانده‌می‌شود . و همین گونه گفته شده است : « لوحها صنعت خدا بودند ، و خط آن هم خط خدا بود ، که روی لوحها نقش شده بود » ( سفر خروج ، ۳۲ : ۱۶ ) . در این آیه مخوان « حاروت » . Haruth . یعنی « نقش شده » ، بلکه بخوان « حروت » . Heruth . یـعنی « آزادی » . زیرا آزاد واقعی فقط آن‌کسی است که خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول می‌دارد . و هر آن‌کس که مشغول مطالعه و تحصیل تورات می‌شود ، اعتلا می‌یابد چنانکه گفته شده است « ازمتانا Mattanah . به نحلیئل . Nahaliel . و از نحلیئل به باموت . Bamoth کوچ کردند »(۱) (سفر اعداد، ۲۱ : ۱۹ ) ( آووت ، ۶ : ۲ ) .

چنین است راه و رسم آموزش تورات : نانت را با نمك بخور ( به خوراك کم قناعت کن ) ، آب

---

۱ ـ این سه کلمه اسامی مکانهایی هستند ، ولی در این‌جا آنها را طبق معنی تحت‌اللفظی شان تفسیر کرده‌اند . متانا یعنی « هدیه » ، نحلیئل یعنی « میراث خداوند » ، و باموت یعنی « مکانهای بلند » . بنابراین ، معنی این آیه چنین خواهد بود . « آن کس که هدیه ( تورات ) را می‌پذیرد ، میراث خداوند را نصیب می‌برد و به‌مراتب عالی ارتقا می‌یابد » .

را به‌اندازه بنوش ، روی زمین بخواب ( از نداشتن‌وسائل آسایش ناراحت مباش ) ، رنج و ریاضت را در زندگی بر خود هموار کن ، و در راه تحصیل تورات‌زحمت بکش . اگر چنین کنی ، « خوشا به‌تو ، و خوشا به‌حال‌تو » ( مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۲ ) . «خوشا به‌تو ،در این جهان ، و خوشا به‌حال‌تو ، در جهان آینده » ( آووت ، ٦ : ٤ ) .

« مقام تورات از مقام کهانت عظمی و حتی ازمقام فرمانروائی والاتر است . زیرا لازمهٔ رسیدن به فرمانروائی داشتن سی شرط است ، و لازمهٔ احرازمقام کهانت عظمی دارا بودن بیست و چهار شرط ، در صورتی که برای تحصیل تورات و عالم شدن در آن‌چهل و هشت شرط لازم است ، و آنها عبارتند از : مطالعه و تحصیل ، شنیدن با گوش ، تلفظ با لبها ،ادراك و فهم در دل ، بیم از گناهکاری ، ترس ازخدا، فروتنی ، شادمانی ، پاکی ، خدمت کردن به دانشمندان‌دقت کردن در جزئیات درس با همدرسان ، مباحثه با شاگردان ، متانت‌و فکرسنجیده،مطالعهٔ‌کتاب مقدس،آموختن میشنا ، کم کردن کار های تجارتی ، اعتدال در امور زنا شویی ، کم کردن تلذذ ، کاستن از ساعات‌خواب ، کم کردن معاشرت و گفتگو با مردم ، کم کردن خنده و تفریح ، طاقت و تحمل، قلب‌پاك‌وخوب ،ایمان به دانشمندان ، تحمل رنج و مشقت و ریاضت ، مقام و مرتبت‌خود را شناختن ، راضی و خشنود بودن‌از قسمت خود ، سنجیده‌سخن گفتن ،ادعای‌زیادنداشتن محبوب بودن ، خدا را از صمیم قلب دوست داشتن ،محبت کردن به مردم ، عـدالت و احسان را دوست داشتن ، راستی و درستی را دوست داشتن ، علاقه‌مندبودن به شنیدن نصیحت ، دوری جستن از عزت‌دوستی و تفاخر نکردن به علم و دانش خود ، شادی نکردن دردادن فتوی ، همکاری با رفقا ، قضاوت صحیح کردن دربارهٔ همنوع و خوشبین بودن نسبت به او ، هدایت‌همنوع به راه حقیقت و به صلح و دوستی ، آرام و دلگرم بودن در آموزش و مطالعه ، پرسیدن و جواب‌دادن ، شنیدن و افزودن برعلم و دانش‌خود ، آموختن به منظور آموزش به دیگران ، آموختن به منظورانجام‌دادن فرامین الهی ، معلم و استاد خود را دانشمند تر کردن ، دقت در شنیدن و فهم مطالب او ، و در نقل‌هر گفتار نام گویندهٔ آن را ذکر کردن ( ٦ : ٦ ) .

« عظیم است تورات ، که به کسانی که‌فرامین‌آن را انجام می‌دهند ، در این جهان و در جهان آینده زندگی می‌بخشد » . ( ٦ : ٧ ) .

« ربی یوسه بن قیسما گفته است : روزی ازجاده‌ای عبور می‌کردم و شخصی به من برخورد کرد . به من سلام کرد و من جواب سلامش را دادم . آنگاه‌از من پرسید : ای استاد ، تو اهل کدام شهر هستی ؟ به او گفتم: من درشهربزرگی‌ساکنم که‌مرکزدانشمندان‌و کاتبان است . او سپس به من گفت : اگر تو مایل باشی که در شهر ما زندگی کنی ، من به‌تو هزاران هزاردینار طلا و جواهر گرانبها و مروارید خواهم داد . من در جواب وی گفتم : اگر تو همهٔ سیم و زر وجواهر قیمتی و مروارید های جهان را به من بدهی ، باوجود این من جز در شهری که مرکز علم تورات‌باشدزندگی نخواهم کرد . و داود پادشاه اسرائیل نیز در کتاب مزامیرخود چنین گفته است : « تورات و بیانات‌تو برای من از هزاران سکهٔ طلاونقره‌بهتر و با ارزشتر است » ( مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۷۲ ) . و نه‌همین و بس ،بلکه باید بدانی که در ساعت رحلت انسان از این عالم ، نه سیم و زر به همراه او می‌رود ، و نه جواهر گرانبهاو مروارید هایش . یگانه چیزی که او می‌تواند با خود بدان جهان ببرد ، فقط توراتی که در این دنیا تحصیل کرده ، و اعمال نیکی است که در مدت عمر خودانجام داده است » ( آووت ، ٦ : ٩ ) .

ذات قدوس متبارك پنج چیز را در این جهان‌به‌خود تخصیص داده و آنها را ثروت خویش خوانده

است . آنها عبارتند از تورات ، آسمان و زمین ، ابراهیم ، ملت اسرائیل ، و معبد بیت همیقداش . ما از کجا بدانیم که تورات مال خدا است و ثروت اوخوانده شده است ؟ از این آیه که گفته‌است: «خداوند مرا ( مقصود از عقل است و تورات نیز به همین نام‌خوانده شده است ) در ابتدای طریقت خود تحصیل کرد و بدست آورد ، قبل از اعمال خویش از ازل» ( امثال سلیمان ، ۸ : ۲۲ ) . ( آووت ، ٦ : ۱۰ ) .

گفتار های فوق که تنها از یك رسالهٔ میشنااستنساخ شده است از مقام شامخی که تـورات در زندگی یهودیان پیرو تلمود دارد ، به فصاحت سخن‌می‌گوید . تورات نه تنها شالوده‌ای است که زندگی یهودیان روی آن بنا شده است ، بلکه آن را یگانـه‌اساس محکم و مطمئنی می‌دانند که نظام همهٔ عالم هستی بر روی آن استوار است . بدون احکام‌تورات، آشفتگی و هرج و مرج اخلاقی در جهان حکمفرما خواهد شد . و از این رو تورات می‌بایستی همیشه وحتی پیش از آفرینش جهان وجود داشته باشد . « اگر به‌خاطر تورات نبود ، آسمان و زمین دوام‌نمی‌آورد » .چنانکه گفته شده است : « اگر عهد من ( یعنی تورات ) در روز و شب نمی‌بود ، من قوانین آسمان و زمین راوضع‌نمی‌کردم» ( ارمیا ، ۳۳:۲۵) ( پساحیم ، ٦۸ ب ). دلیل دیگر برای از پیش وجود داشتن تورات درگفتارزیر آمده است : « تو می‌یابی که شیوهٔ خدای حاضر در همه‌جا چنین است ، که او به آنچه که برایش عزیزاست ، بر چیز های دیگر حق تقدم می‌نهد . بدان‌جهت او تورات را قبل از هرچیز آفرید ، که تورات از همهٔ آفریده ها نزد او عزیزتر است . چنانکه گفته شده است : « خداوند مرا در ابتدای طریقت خود تحصیل کرد و بدست آورد ، قبل از اعمال خویش از ازل » ( سیفره دواریم ، ۳۷ : صفحهٔ ۷٦ الف ) .

بنا به یك نظر : « تورات دوهزار سال پیش‌از خلقت عالم به‌وجود آمد » ( برشیت‌ربا ، ۸ : ۲ ) . لکن بنا به عقیدهٔ دیگر : نهصد و هفتاد و چهار دوره‌پیش از آفرینش جهان تورات نوشته شده بود و در پناه ذات قدوس متبارك قرارداشت( آووت ربی‌ناتان ،۳۱ ) ( ۱ ) .

این اندیشه که نظم جهان بسته به‌وجود تورات‌است ، بدین گونه بیان شده است : « ذات قدوس متبارك هنگام آفرینش جهان با موجودات عالم پیمان‌گذاشت و به آنها فرمود : اگر به هنگام بنی‌اسرائیل تورات را بپذیرید . دوام خواهید آورد . وگرنه ، من‌شما را به حالت آشفتگی و ویرانی‌باز خواهم گردانید» ( شبات ، ۸۸ الف ) . این حقیقت که تنها در محیط‌احکام تورات نوع بشر می‌تواند زندگی سالم‌واخلاقی دلپسند داشته باشد ، از آیهٔ زیر درك می‌شود : « ومردمان را مثل ماهیان دریا ، و مانند حشراتی که‌حاکمی ندارند میگردانی » ( حبقوق ، ۱ : ١٤ ) . چرا انسانها به ماهیان دریا تشبیه شده‌اند ؟ تا به‌تو بفهماند ، همان طور که ماهیان دریا اگر از آب خارج‌شوندو به‌خشکی‌روند بیدرنگ خواهند مرد ، همان گونه نیز انسانها وقتی از مطالب تورات و احکام‌وفریضه های آن‌دوری‌جویند ، نابود می‌شوند (عوود ازارا ، ۳ ب ) .

همین نظر را ربی عقیوا به صورتی جالبتر درتمثیل معروف خود دربارهٔ ملت اسرائیل اظهار داشته است . زمانی حکومت ظالم روم حکمی صادر کـردکه بنی‌اسرائیل نباید به مطالعه و تحصیل توراتاشتغال ورزند . پاپوس بن‌یهودا آمد و دیدکه ربی عقیوا مردم‌را دور خود جمع می‌کند و با آنها علناً به مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازد . پاپوس بدو گفت : عقیوا ! مگر تو از این حکومت ظالم نمی‌ترسی که برخلاف

---

۱ ــ این عقیده مبتنی بر آیهٔ زیر است : « کلامی ( یعنی‌تورات ) را که او به‌هزار نسل فرمود » . ( مزامیر داود ، ۱۰۵ : ۸ ) . اما تورات در زمان موسی که بیست و ششمین پشت از آدم ابوالبشربود به‌جهان نازل شد . از این رو می‌بایستی نهصد و هفتاد چهار دوره قبل از خلقت آدم تورات به‌وجود آمده باشد (برشیت‌ربا ، ۲۸:٤).

حکمش رفتار می‌کنی ؟ ربی عقیوا در جواب گفت : برای تو مثالی می‌آورم . یك روباه از کنار نهری می‌گذشت ، و دید که ماهیان هراسان از جایی به‌جای‌دیگر می‌شتابند و گرد هم جمع می‌شوند . روباه از ایشان پرسید : شما ازچه می‌گریزید ؟ماهیان‌گفتند : ازترس تورهایی که انسانها برای صید ما در آب می افکنند . روباه گفت : آیا مایلید که از آب بخشکی‌روید تا همان‌گونه که اجداد من با اجداد شما با هم زندگی می‌کردند ، ما نیز در جوار یکدیگر بسربریم؟ماهیان به‌وی گفتند : آیا تو همان هستی که درباره‌ات می‌گویند زیرك‌ترین حیوانات است ؟ لکن تو زیرك‌و عاقل نیستی ، بلکه خیلی هم نادان هستی . زیرا اگر ما در محیط مناسب زندگی خودمان که آب است درخوف و تشویش هستیم به طریق اولی در خشکی که مرگ درکمین ما است وحشت بیشتری داریم ، سپس‌ربی عقیوا از مثالی که آورده بود چنین نتیجه گرفت: وضع ما نیز به همین گونه‌است . اکنون که ما مشغول‌مطالعه و تحصیل تورات هستیم دربارهٔ آن گفته شده است : « زیرا که همین مایهٔ حیات و باعث طول عمر تواست » ( سفر تثنیه ، ۳۰ : ۲۰ ) ، در چنین وضع‌بدی قرار داریم.پس اگربرویم‌وآن راترك‌کنیم،به‌طریق‌اولی‌وضع ما بدتر و خطر ناکتر خواهد شد » ( براخوت، ٦۱ ب ) .

نیروی حیات بخش‌تورات‌امری‌است که بارهابه آن اشاره شده و دربارهٔ آن بحث کرده‌اند . « و این است توراتی که موسی پیش‌روی بنی اسرائیل نهاد »( سفر تثنیه ، ٤ : ٤٤ ) . « اگر انسان توفیق‌یافت و فرامین تورات را بجای آورد ، تورات برای او اکسیرحیات می‌شود . لکن اگر به فریضه های آن عمل‌نکرد، تورات برای او سم قتال می‌شود »(۱) (یوما ، ۷۲ ب).تورات داروئی است برای همهٔ درد ها . « اگر انسان در سفر باشد و کسی را همراه‌خود نداشته باشد ، خودرا با مطلب توارت‌مشغول‌کند.چنانکه گفته شده‌است. « زیرا که آنها تاج (۲) زیبایی هستند » ( امثال‌سلیمان ، ۱ : ۹ ) . اگر به سر درد گرفتار شود ، خود را با مطالب تورات سرگرم سازد . زیراکه‌گفته‌شده‌است : « برای سرتو » ( آیهٔ فوق ) . اگر گلو درد دارد ، خود را با مطالب تورات مشغول کند . زیرا که گفته شده است : « و گردن بند ها گرد گردن تو » ( آیهٔ فوق ) . اگر از درد امعاء رنج می‌برد ، به مطالعه‌تورات بپردازد . زیرا که گفته شده است : « این‌برای ناف تو شفا خواهد بود » . ( امثال‌سلیمان ، ۳ : ۸ ) .

اگر استخوانهایش درد می‌کند . خود رابامطالعه و تحصیل تورات مشغول سازد . زیرا که گفته شده است : « و شربتی خواهد بود برای‌استخوانهایت » ( آیهٔ فوق ) . و اگر تمام بدنش درد می‌کند ، خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول‌سازد . که گفته شده است : « زیرا که ( تورات ) برای تمامی‌تن‌و بدن او شفا می‌باشد » ( امثال‌سلیمان ، ٤ : ۲۲ ) ( عرووین ، ٥٤ الف ) .

تورات به‌عنوان منعکس کنندهٔ میل و اراده‌الهی ، از هر جهت کامل است . مقصود این آیه چیست که می‌گوید : « هرکه‌از درخت انجیری‌نگهبانی کند ،میوه‌اش را خواهد خورد » ( امثال سلیمان ، ۲۷ :۱۸)؟ چرا تورات به انجیر تشبیه شده است ؟ برای اینکه درهر نوع از سایر میوه ها ، قسمتی که به دور انداخته می‌شود . خرما هسته دارد ، انگور دانه دارد ، انارپوست دارد و غیره . در صورتی که انجیر تماماً خوردنی است . به همان گونه ، در تورات مطلبی‌یافت‌نمی‌شود که قابل استفاده نباشد » ( یلقوط شیمعونی ، یهوشوع : ۲ ) .

---

۱ ــ در اینجا روی کلمات « نهاد » ( به عبری « سام » ) ،« اکسیر » و « سم » ( به عبری « سم » ) بازی شده است .
۲ ــ در اینجا ازتشابه‌کلمات « لوایا » . Levayah . به‌معنی« همراهی » ، و « لیویا » . Livyah بمعنی « تاج استفاده شده است . »

در گفتار زیر به نحوی جالب از تورات ستایش به عمل آمده و کمال مطلق آن وصف گردیده است: «مطالب تورات به آب، به شراب، به روغن، به عسل و به شیر تشبیه شده‌است. به آب، چنانکه گفته شده است: «ای جمیع تشنگان، به سوی آب بیایید» (اشعیاء، ۵۵ : ۱). همان‌طور که آب از این سو تا آن سوی جهان را فرا گرفته است، همان گونه نیز دانش تورات از یك سوی جهان تا سوی دیگر گسترده‌است. همان‌طور که آب مایهٔ حیات جهان است، همان‌گونه نیز تورات مایهٔ حیات دنیا است. همان‌طور که آب از آسمان به زمین می‌بارد، همانگونه نیز تورات از آسمان نازل شده است. همان طور که آب روح را تازه‌می‌کند، همان‌گونه‌نیز تورات‌فرح‌بخش‌روان است. همان‌طور که آب انسان را از پلیدیهای جهانی پاك می‌کند، همان‌گونه نیز تورات ناپاکیهای روح را‌می‌زداید. همان‌گونه که آب قطره قطره فرو می‌چکد و سرانجام به جویبار ها مبدل می‌گردد، همان‌گونه‌نیز انسان دو مطلب از تورات را امروز می‌آموزد و دو مطلب آن را فردا، تا عاقبت چشمه‌ای فیاض از علم و دانش شود. همان‌طور که تا انسان تشنه نباشد آب خوشگوار نیست، همان‌گونه تا شخص شدیداً مشتاق تورات نباشد، از آن لذت نمی‌برد. همان‌طور که آب سطح بلند را رها می‌کند و به سطح پائینتر می‌رود، همان‌گونه تورات اشخاص مغرور و متکبر را ترك می‌گوید و به سوی کسانی می‌رود که متواضع و فروتن باشند. همان‌طور که آب در ظروف سیمین و زرین تازه باقی نمی‌ماند لکن در ناچیزترین ظروف یعنی‌ظروف سفالین تازگی خود را به خوبی حفظ می‌کند، همان‌گونه تورات در ذهن کسی باقی می‌ماند که خودرا مانند ظروف سفالین حقیر و ناچیز شمرد. همان‌طور که یك شخصیت بزرگ خجالت نمی‌کشد به شخص کوچکتر از خود بگوید کمی آب به من بده تا بنوشم، همان‌گونه یك دانشمند بزرگ خجالت‌نمی‌کشد به شخصی که از لحاظ علم و دانش از او کمتر است بگوید: «یك فصل، یا یك مطلب یا یك آیه یا حتی یك حرف را به من بیاموز». همان‌طور که اگر شخصی شنا کردن نداند در آب غرقه خواهد شد. همان‌گونه اگر نداندچگونه در دریای علم تورات شنا کند و مطالب آن را به‌طور صحیح تفسیر نماید و تعلیم دهد سرانجام در آن غرقه خواهد شد و ذخایر معنوی خود را به باد خواهد داد.

ممکن است گفته شود اگر آب مدت درازی در یك ظرف راکد بماند، سرانجام بد رنگ و بد بو و فاسد می‌شود، و به یقین مطالب تورات نیز چنین خواهد بود، از این جهت است که این مطالب را به شراب نیز تشبیه کرده‌اند. همان‌طور که شراب هرچه بیشتر در ظرف بماند و کهنه تر گردد، بهتر و عالی‌تر می‌شود، مطالب تورات نیز هرچه بیشتر در ذهن انسان بمانند، روشن‌تر و پرمغزتر می‌شوند. بازممکن است بگویند همان‌طور که آب دل را شاد و شخص راخوشحال نمی‌کند، مطالب تورات هم چنین نقصی را دارند، از این رو مطالب تورات به شراب تشبیه‌شده‌اند. همان‌طور که شراب دل را خوش می‌کند و شخص را به وجد می‌آورد، همان‌گونه نیز مطالب‌تورات انسان را خوشحال می‌کنند و او را به‌جد و طرب می‌آورند. ممکن است گفته شود، که شراب‌سر را به درد می‌آورد و برای بدن مضر است، پس مطالب تورات نیز همین عیب را دارند، از این جهت است که‌این مطالب به‌روغن نیز تشبیه شده‌اند. همان‌طور که روغن سر و بدن را قوت می‌بخشد و باعث لطافت آن می‌شود، مطالب تورات نیز به سر و تن نیرو می‌بخشند و مایهٔ لطافت و طراوت آن می‌باشند. اما ممکن است بگویند، روغن در آغاز تلخ و در آخر شیرین است، پس مطالب تورات نیز همین نقص را دارند، از این‌جهت است که این مطالب به عسل و شیر نیز تشبیه شده‌اند. همان‌طور که آنها همیشه شیرین هستند، مطالب تورات نیز حلاوت خود را همواره حفظ می

کنند . اما ممکن است بگویند که در کندوی عسل‌حجره های موم یافت می‌شود که طعم آن را نامطبوع می‌کند ، پس یقین مطالب تورات نیز چنین عیبی رادارند ، از این رو این مطالب به شیر نیز تشبیه شده‌اند. همان‌طور که شیر پاك است ، همان‌گونه‌مطالب تورات پاك و بری از عیب است . اما ممکن است بگویند ، همان‌طور که شیر بیمزه است ، پس یقیناً مطالب تورات نیز به مذاق انسان خوش نمی‌آید ، از این رو است که این مطالب به عسل و شیر تشبیه شده‌است . همان‌طور که‌شیر و عسل چون با هم در آمیزند برای بدن‌ضرری ندارند ، همان‌گونه نیز مطالب تورات هرگز نمیتوانندبرای انسان مضرتبخش باشند » .( شیر هشیریم ربا مربوط به آیهٔ ۲ از فصل ۱ ) .

از آنجاکه مزایای تورات به حد کمال مطلق‌رسیده است ، پس دیگر نمی‌توان آن را از آنچه اکنون هست بهتر کرد ، و درنتیجه خداوند هرگز آن را لغو و باطل نخواهد نمود ، و الهام دیگری را برای ملت یهود جانشین آن نخواهد ساخت . این عقیده دربارهٔدین یهود مبتنی بر آیهٔ ذیل است : « آن ( تورات و فرمان خدا ) در آسمان نیست»(سفر تثنیه، ۳۰: ۱۲ )،که آن را بدین‌گونه تفسیر کرده‌اند : «مبادابگوییدکه موسای دیگری خواهد آمد ، و برای ما توراتدیگری را از آسمان خواهد آورد . از این رو است که از هم‌اکنون من به شما اطلاع می‌دهم که : » آن( تورات و فرامین خدا ) در آسمان نیست . « یعنی آنکه چیزی از آن در آسمان باقی نمانده است »(دواریم ربا ،۸ : ۶) .

## ۳- تحصیل تورات

اگر تورات باید قانون و راهنمای زندگی‌انسان باشد ، پس لازم است که آنرا نیك فرا گرفت و دانست ، در نتیجه ، تحصیل تورات مهمترین و عالی‌ترین وظیفهٔ هر فرد یهودی است ، و یك فریضهٔ دینی طراز اول به‌شمار می‌آید . در واقع این فریضه بخشی‌از مراسم پرستش خداوند محسوب می‌شود . دربارهٔ این آیه : « که خداوند خدای خود را دوست بداریدو او را به تمامی قلب و به تمامی جان خود پرستش کنید » ( سفر تثنیه ، ۱۱ : ۱۳ ) ، چنین تفسیر شده‌است : « پرستش خدا یعنی تحصیل تورات » ( سیفره دواریم مربوط به آیهٔ‌فوق ، بند ۴۱ ، صفحهٔ ۸۰ الف ).

دانشمندان یهود هرگزازیاده‌گویی و اصرار در این باره که شخص باید عمر خود را صمیمانه وقف تحصیل تورات کند ، کوتاهی نکرده و خسته نشده‌اند.عباراتی را که در زیر نقل می‌شود می‌توان نمونه‌ای از اندرز های بیشماری دانست که دربارهٔ تحصیل توراتدر تلمود آمده است : « اینها مطالبی است که اندازه و حدی برای آن تعیین نشده است : پئاه . Pêah ( باقی گذاردن محصول گوشهٔ مزرعه برای فقرا ، سفر لاویان ، ۲۳ : ۲۲ ) ، بیکوریم . Bikkurim .( آوردن نوبرمیوه ها به معبد بیت‌همیقداش ، سفر خروج ، ۲۳ : ۱۹ ) ، قربانیهایی که باید در سه عید پسح ، شاووعوت و سوکوت بعنوان قربانی زیارت در معبد بیت همیقداش تقدیم شود ( سفر تثنیه ، ۱۶ : ۱۶ ) ، احسان به همنوعان و انجام دادن کار های خیر ، و تحصیل تورات . اینها است که انسان از ثمره و سود آن در این جهان بهره‌مند می‌شود ، و اصل مایهٔ آن برای دنیای دیگر باقی می‌ماند : پاس داشتن از والدین ، احسان‌به همنوعان و انجام دادن کار های نیك ، برقرار ساختن صلح و محبت ، و تحصیل تورات که برابر است با همهٔ آنها » ( میشنا پئاه ، ۱ : ۱ ) .

تفوق فریضهٔ تحصیل تورات بر سایر فریضه هااز این سرچشمه می‌گیرد که اطلاع از فرامین خداوند

باید مقدم بر انجام دادن آنها باشد . به‌همین جهت‌نباید اجازه داد که هیچ عاملی آنرا متوقف سازد و مانع انجام آن شود . در دوران‌مظالم‌هادریان امپراطورسفاك رومی ، وقتی که فرمانهایی صادر شد مبنی بر اینکه یهودیان حق ندارند مراسم دینی خود را انجام‌دهند و به تحصیل تورات بپردازند ، یك مجلس مشاوره از طرف دانشمندان یهود در شهر لود ( لیدا ) تشکیل‌یافت ، و یکی از مسائلی که در این مجلس مورد بحث قرار گرفت این بودکه‌فریضهٔ‌تحصیل تورات مهمتراست‌یا انجام دادن فرامین آن . « ربی طرفون گفت : انجام دادن فرامین تورات از تحصیل آن مهمتر است . ربی‌عقیوا گفت : تحصیل آن اهمیت بیشتری دارد و سایر دانشمندان حاضر در آن جلسه با عقیدهٔ ربی‌عقیواموافقت کردند و اعلام داشتند که تحصیل‌تورات مهمتر است ، زیرا آموختن تورات باعث می‌شود که انسان‌فرامین آن را انجام دهد » . ( قیدوشین ، ۴۰ ب ) . همین نظریه از کلمات زیر استنباط شده است : « آنهارا ( فرامین تورات را ) بیاموزید و متوجه باشید که انجامشان دهید » ( سفر تثنیه ، ۵ : ۱ ) . از آنجا که‌نخست به آموختن اشاره شده است ، معلوم می‌شود که : « انجام دادن فریضه های تورات ، نتیجهٔ آموختن‌آن است ، در صورتیکه آموختن همیشه نتیجهٔ انجام دادن نیست . و مجازات اهمال در تحصیل تورات‌سنگین‌تر است تا کیفر گناه انجام ندادن فریضه های آن » . ( سیفره دواریم مربوط به آیه ۱۳ از فصل ۱۱ سفر تثنیه ، بند ۴۱ ، صفحهٔ ۷۹ الف ) .

یکی از دانشمندان گفته است : « تحصیل‌تورات از آباد کردن معبد بیت همیقداش مهمتراست» ( مگیلا ، ۱۶ ب ) . دانشمند دیگری اظهار داشته است:« انسان نباید حتی در ساعت مرگ نیز از حضور در مدرسه و تحصیل تورات خودداری کند » ( شبات ،۸۳ ب ) . اهمیت فوق‌العادهٔ تحصیل تورات در سؤال و جواب زیر به‌خوبی وصف شده است : « بن‌داماخواهر زادهٔ ربی یشماعل از دایی خود پرسید : اکنون که من همهٔ تورات را فراگرفته‌ام ، آیا مجاز هستم‌به مطالعه و تحصیل فلسفهٔ یونانی بپردازم ؟ ربی‌یشماعل در پاسخ او این آیه را خواند : « این کتاب تورات‌از دهان تو دور نشود ، بلکه روز و شب دربارهٔ‌آن تفکر کن » ( یوشع ، ۱ : ۸ ) . سپس ربی یشماعل به گفتهٔ خود چنین افزود:«بروتحقیق کن و ببین که‌درچه ساعتی نه روز است و نه شب ، و در آن ساعت به‌مطالعه و تحصیل فـلسفهٔ یونانی بپرداز » ( مناحوت، ۹۹ ب ) .

هیچ عذر وبهانه‌ای برای تسامح در تحصیل تورات پذیرفته نمی‌شود ، و گفتار زیر این نکته را تأیید می‌کند : « یك فقیر و یك ثروتمند و یك شخص‌شریر و بدکاره پس از مرگ در پیشگاه‌عدل الهی‌حاضر میشوند . از فقیر می‌پرسند : چرا در دوران زندگی‌خود به‌مطالعه و تحصیل تورات نمی‌پرداختی ؟ اگر او در جواب بگویدکه من در فقر ومسکنت به‌سر می‌بردم و همه را گرفتار کسب معیشت‌بودم ، به‌وی می گویند: آیا تو از هیلل فقیرتر بودی ؟ دربارهٔ هیلل روایت‌کرده‌اندکه او در مقابل کاری‌که می‌کرد روزانه نیم دینار مزد می‌گرفت . او نیمی از این پول را به‌دربان‌مدرسه می‌داد تا به‌او اجازهٔ ورود بدهد ، و بقیهٔ آن‌را صرف معاش خود و افراد خانواده‌اش می‌کرد . زمانی‌کاری پیدا نکرد و در نتیجه دیناری به‌دستش نیامد ، و دربان هم نگذاشت‌که وارد مدرسه شود . هیلل ازدیوار مدرسه بالا رفت و روی بـام کنار دریچه‌ای نشست تا مطالب تورات و سخنان‌خدای زنده و جاوید راکه‌شمعیا. Shemaayah . و اوطلیون . Avtalyon. تفسیر می‌کردند بشنود . روایت کرده‌اند که آن‌روزیکی از روزهای جمعه در سرمای زمستان بود و برف سنگینی می‌بارید . هیلل آن‌چنان در بحر لـذت ازاستماع مطالب تورات مستغرق بودکه به‌نزول بـرف توجهی نداشت ، تا آنکه برف وی راکاملا پوشانیدو او زیر برف از حال رفت . فرداصبح به‌هنگام دمیدن

سپیده شمعیا به‌اوطلیون گفت : برادر این اطاق هر روز در این لحظه روشن‌بود ، لکن امروز تاریك‌است؟ شاید هوا ابری است . به‌بالا نگریستند و صورت مردی را پشت دریچه بام دیدند . به‌روی بام رفتند ، و هیلل را یافتند که زیر سه‌گز برف مدفون شده بود . وی را بیرون‌کشیدند ، تنش‌را شستند ، به‌بدنش روغن مالیدند ، نزدیك آتش جایش دادند و گفتند : این‌شخص آن‌چنان شایسته و ارجمند است که می‌توان برای نجات دادن او از مرگ به‌قدوسیت شنبه بیحرمتی کرد .

از ثروتمند می‌پرسند : چرا هنگام حیات به‌مطالعه و تحصیل توراتمشغول نمی‌شدی؟ اگر بگوید که مردی ثروتمند بودم وکسب‌وکار و ادارهٔ امور تجارتی‌تمام وقت‌مرا می گرفت ، درجواب‌او می گویند: آیا تو از ربی‌العازاربن‌حرسوم Harsom. ثروتمندتر بودی ؟ دربارهٔ ربی‌العازاربن حرسوم روایت شده است که پدرش برای او یك‌هزار دهکده و یك‌هزار کشتی به‌میراث گذاشته بود . با وجود این او هر روز یك انبار آرد روی‌دوش خودمی گرفت و ازشهری به‌شهری و از ایالتی به‌ایالت دیگر میرفت تا در آنجا تورات بیاموزد . زمانی خدمتکارانش ( که او را شخصاً نمی‌شناختند ) وی را به‌بیگاری گرفتند و بکار مجبورش کردند . وی بدیشان گفت : از شما خواهش می‌کنم که مرا رها کنید ، چون می‌خواهم بروم و تورات بیاموزم . ایشان در جواب گفتند : به‌جان اربابمان‌ربی‌العازار بن‌حرسوم که نمی گذاریم بروی . با آنکه آنها همگی خدمتکاران وی بودند ، او هرگز ایشان‌را ندیده بود . زیرا تمام شبانه‌روز وقت خود را صرف مطالعه و تحصیل تورات می‌کرد .

از شخص شریر و بدکار می‌پرسند : چرا درایام عمرازمطالعه وتحصیل توراتخودداری می‌کردی؟ اگر بگوید : من مردی زیبارو و در چنگال شهوات نفسانی اسیر بودم ، می‌پرسند : آیا تو از یوسف فرزند یعقوب زیباتر بودی ؟ دربارهٔ یوسف روایت‌شده است که زلیخا همسر پوطیفار هر روز اغوایش می‌کرد تابه‌گناه‌کردن با وی‌تن در دهد. جامه‌ای راکه‌صبح‌دربرمی کردتابدان‌وسیله‌یوسف‌رابفریبد، به‌هنگام عصرنمی‌پوشید، وبالعکس. باوجودآنکه زلیخایوسف‌را تهدیدمی کردکه به‌زندانش‌خواهدافکند، شکنجه‌اش خواهد داد ، و نابینایش خواهد کرد ، و هرچند که به‌او قول می‌دادکه ثروت عظیمی در اختیارش خواهد گذاشت ، یوسف هرگز تسلیم او نشد و خود را به‌گناه‌آلوده نساخت .

در نتیجه ، هیلل باعث محکومیت فقیران خطاکار ، ربی‌العازار بن حرسوم سبب سرافکندگی ثروتمندان گناه‌آلوده ، و یوسف موجب سیاهرویی‌شریران و بدکاران خواهد شد ( یوما ، ۳۵ ب ) .

اگر بنا باشد که مطالعه و تحصیل تورات تمام‌وقت و نیروی انسان را بگیرد ، پس مسأله کسب معیشت چگونه حل خواهد شد ؟ به‌این سؤال دربحثی که دربارهٔ آیهٔ زیر به‌عمل آمده پاسخ داده شده است . « وتو غله و شیره و روغنت را جمع‌آوری خواهی کرد » ( سفر تثنیه ، ۱۱ : ۱۴ ) . این آیه می‌خواهد به‌ما چه بگوید ؟ از آنجاکه نوشته شده است : « این کتاب تورات از دهان تو دور نشود ، بلکه روز و شب دربارهٔ آن تفکرکن » ( یوشع ، ۱:۸ ) . آیا می‌توان‌چنین اندیشیدکه‌این کلمات‌را بایدطبق‌معنی‌تحت‌اللفظی آن تعبیر نمود ؟ از این‌رو آیهٔ دیگری یافت می‌شودکه می گوید : « و تو غله و شیره و روغنت را جمع‌آوری خواهی کرد » . یعنی در حین تحصیل تورات باید کسب و کار و مشغلهٔ دنیوی نیز داشته باشی . سخنان فوق عقیدهٔ ربی یشماعل است . لکن‌ربی شیمعون بن یوحای می‌گفت : آیا ممکن است که انسان همهٔوقت خود را صرف کار های دنیوی بکند ، در زمان شخم زمین خود را شخم بزند ،

به‌هنگام بذرافشانی تخم بکارد ، در فصل دروِ محصول خود را درو کند ، در زمان خرمنکوبی خرمن خود را بکوبد ، و وقتی که باد می‌وزد آن را باد بدهد ، در این صورت پس کی به‌تحصیل تورات خواهد پرداخت؟ بلکه حقیقت امر این است ، که اگر افراد ملت اسرائیل طبق رضایت خدای حاضر در همه‌جا رفتار کنند و فرامین او را اجرا نمایند، کارهایشان به‌وسیلهٔ دیگران انجام خواهد گرفت. چنانکه گفته شده است: « بیگانگان برخاسته و گله‌های شما را خواهند چرانید » . ( اشعیاء ، ۶۱ : ۵ ) . اما اگر اسرائیلی‌ها طبق میل خدای حاضر در همه‌جا عمل نکنند و فریضه‌های او را بجا نیاورند، کارهایشان باید به‌وسیلهٔ خودشان انجام گیرد . چنانکه گفته شده است : « و تو ( یعنی خودت ) غله و شیره و روغنت را جمع‌آوری خواهی کرد » . و نه همین و بس ، بلکه کارهای دیگران را نیز ایشان انجام خواهند داد . چنانکه گفته شده است : « و تو دشمنان خود را خدمت خواهی کرد » . ( سفر تثنیه ، ۲۸ : ۴۸ ) . اباثی Abbai . گفت : اشخاص بسیاری طبق تعلیم ربی یشماعل عمل کردند ، و موفق شدند . ولی آنان که طبق تعلیم ربی شیمعون‌بن یوحای رفتار کردند ، کامیاب نگردیدند . راوا ، به‌شاگردان خود می‌گفت: از شما خواهش می‌کنم در روزهای ماه نیسان و ماه تیشری (۱) برای تحصیل به‌نزد من نیایید . تا آنکه در سراسر سال دربارهٔ معیشت خود نگرانی و تشویش نداشته باشید » ( براخوت ، ۳۵ ب ) .

کلیهٔ دانشمندان یهود براین عقیده‌اند که تحصیل علم نباید به‌کلی مانع کسب معیشت شود . ایشان حدوسط این‌دو را به‌عنوان یك راه حل عالی توصیه کرده ، و انسان را از افراط در هر دو کار برحذر داشته‌اند . از این‌رو است که از یك طرف گفته‌اند : « بیا و بنگر که مردم این دوره مانند مردم دوره‌های قبل نیستند . مردم دوره‌های پیش ، مطالعه و تحصیل تورات را وظیفهٔ اصلی خود می‌دانستند ، و کار وکسب را فرع آن به‌حساب می‌آوردند ، و از این جهت بود که در هردو امر پیشرفت می‌کردند و توفیق می‌یافتند . لکن مردم این دوران که کار و کسب را وظیفهٔ اصلی خود قرارداده و مطالعه و تحصیل تورات را فرع آن بشمار می‌آورند ، در هیچ یك کامیاب نمی‌شوند » . ( مأخذ فوق ) . و یکی از دانشمندان که در قرن دوم میلادی می‌زیست ، چنین اعلام داشته است : « من همهٔ پیشه‌های عالم را به‌یك سو می‌گذارم ، و به‌فرزندم چیزی جز تورات نمی‌آموزم . چون‌که انسان از ثمره و سود آن در این دنیا بهره‌مند می‌شود ، و اصل مایهٔ آن برای او درجهان آینده باقی می‌ماند . در صورتی که با پیشه‌های دنیوی وضع به‌نحودیگری است. وقتی که انسان بیمار یا پیر می‌شود ، یا گرفتار رنج و مشقت می‌گردد ، دیگر نمی‌تواند به‌کار و پیشهٔ خود ادامه دهد . و اگر کمکی به‌او نشود ، از گرسنگی خواهد مرد . لکن با تورات چنین نیست. زیرا تورات انسان را ازهمهٔ شرها و بدیها در سنین جوانی حفظ می‌کند ، و در روزگار پیری نیز عاقبتش را خیر و امیدبخش می‌سازد » .(میشنا قیدوشین ، ۴ : ۱۴ ) .

بی‌شك اشخاص بسیاری یافت می‌شدند که از اندرز این دانشمند پیروی می‌کردند و به‌علت اشتغال به‌مطالعه و تحصیل تورات در کسب معیشت خود کوتاهی نمی‌نمودند . به‌همین جهت است که توصیه کرده‌اند نسبت به‌طلاب علم میهمان‌نواز و مهربان باشیم . وجوب اجرای این فریضه از آیه‌های بسیاری از کتاب‌های مقدس استنباط می‌شود ، که یکی از آنها را به‌طور نمونه در اینجا نقل می‌کنیم :

---

۱ ـ نیسان اولین ماه تقویم عبری و تقریباً برابر است با فروردین و تیشری هفتمین ماه این تقویم و مصادف با مهر ماه می باشد . نیسان موقع غله و تیشری زمان گرفتن آب انگور است ،و در این دو ماه کشاورزان زیاد گرفتارند . اگر در این دو ماه به‌کار های کشاورزی خود برسند ، در بقیهٔ سال خواهند توانست تمام وقت خود را بدون دغدغه صرف تحصیل نمایند .

« خداوند عوود ادوم . Oved Ebom . و تمامی خاندانش را برکت داد . داود پادشاه را خبر داده گفتند که خداوند خانهٔ عوود ادوم وجمیع مایملك اورا بهسبب صندوق عهد خدا برکت داده‌است » (کتاب دوم سموئیل ، ۶ : ۱۱ و۱۲ ) . در اینجا می‌توانیم ازیك تناسب ساده استفاده‌کنیم . اگر صندوق عهد خدا که نه خوراك می‌خورد ، و نه می‌نوشید ، و عووداوم تنها پیشگاه آن را رفت و روب می‌کرد این‌گونه برای او برکت آورد ، پس اگر انسان دانشمندی رادر خانهٔ خود میهمان کند ، به‌او غذا و نوشیدنی بدهد ، و از ثروت خود به‌اوسود برساند ، به‌طریق‌اولی از جانب خداوندبرکت خواهد یافت ( براخوت ، ۶۳ ب ) . و نیز برای یك ثروتمند این امر را کارشایسته‌ای دانسته‌اند که یکی از طلاب تورات را به دامادی خود برگزیند تا او از اشتغال به‌کسب وکارو امور دنیوی معاف گردد و تمام وقت‌خود را صرف تحصیل علم و دانش کند ( براخوت ، ۳٤ ب ) .

وظیفهٔ تحصیل باید حتی بر وظیفهٔ انجام دادن کارهای اجتماعی مقدم دانسته شود . « هنگامی که یك دانشمند خود را به‌کارهای گوناگون مشغول می‌سازد ، آن اعمال وی را از تحصیل و کسب علم باز می‌دارند. کسی‌که‌به‌انجام وظایف اجتماعی می‌پردازد،معلومات خود را فراموش می‌کند » ( شموت ربا ، ۶ : ۲ ) . و نیز گفته‌اند : « ذات قدوس متبارك به‌حال‌سه‌تن همه روزه می‌گرید : به‌حال آن‌کس که امکان مطالعه و تحصیل تورات را دارد و این‌کار را نمیکند، به‌حال آن‌کس‌که استعداد فراگرفتن تورات را ندارد و با وجود این در پی تحصیل آن می‌رود ، و بحال رهبر جامعه‌ای که با غرور و تکبر و جور و ستم بر مردم حکمرانی می‌کند » ( حگیگا ، ٥ ب ) .

در رسالهٔ « آووت » اندرز داده شده است‌که تورات را نباید به‌منظور کسب مقام و شهرت آموخت ، و این عقیده‌که تحصیل تورات بایستی« لیشماه » . Lishmah . یعنی برای تحصیل و محض رضای خدا ، و از روی نیت پاك و بینظری انجام گیرد ، به‌کرات در تلمود آمده است . مقصود این آیه چیست که گفته است : « دهان خود را به‌حکمت می‌گشاید و تعلیم ( تورات ) محبت‌آمیز بر زبان اوست » ؟ ( امثال سلیمان ، ۳۱ : ۲۶ ) . آیاتوراتی هست‌که محبت‌آمیز است و توراتی نیزوجود داردکه محبت‌آمیز نیست ؟ بلکه توراتی‌که محض‌خاطر خدا آموخته شود ، توراتی محبت‌آمیز است ، لکن توراتی‌که محض خاطر خدا آموخته نشود ،توراتی محبت‌آمیز نیست » ( سوکا ، ٤۹ ب ) . هرآن کس که محض‌خاطر خدا وبانیتی پاك به‌مطالعه وتحصیل تورات بپردازد، تورات برای او اکسیر حیات می‌شود. اما آن‌کس که محض خاطر خدا و برای نفس تحصیل مشغول آموختن تورات نمی‌شود ، تورات برای او زهر قتال می‌گردد » ( تعنیت ، ۷ الف ) . واضحتر از تعلیمات فوق ، تعلیمی است که از آیهٔ زیر به‌دست می‌آید: « تا آنکه‌خداوندخدای‌خودرا دوست‌بداری ، بحرف‌اوگوش‌دهی وبه‌اوملحق‌شوی» ( سفرتثنیه، ۳۰ ۲۰۲) « انسان‌نبایدبگوید : من‌مطالب‌کتاب مقدس رابیاموزم تا مرا دانشمندخطاب‌کنند ، میشنا را تحصیل کنم‌تامراربی‌بخوانند،تورات‌رادرس‌بدهم‌تا استادبشوم‌و در دارالعلم‌جای گزینم. بلکه از روی عشق‌ومحبت‌به خدا و فرامین او به مطالعه و تحصیل بپردازد ، وسرانجام عزت وافتخار خود به خود بدو روی‌خواهد آورد » ( نداریم ، ۶۲ الف ) .

از آنجا که مردمان بسیاری با کار بستن این‌اندرز به مرحله کمال خواهند رسید ، لذا اصل کلی مورد قبول همگان چنین است : « انسان باید همواره‌خود را به‌تحصیل تورات و انجام فرامین الهی مشغول

دارد ، ولواینکه این کار را برای نفس آن و محض‌خاطر خدا انجام ندهد . چون بدین‌وسیله سرانجام روزی بدانجا خواهد رسیدکه این‌کار را برای نفس‌آن و محض خاطر خدا انجام دهد » . ( نازیر ، ۲۳ ب ) . و این فکر یکی از دانشمندان را وادار کرد که‌همه روزه چنین دعایی‌را بخواند : « ای‌خداوند خدای ما ، میل و رضای تو براین تعلق‌گیردکه درمیان‌ساکنان‌عالم بالا و ساکنان عالم دنیا و در میان دانشجویانی که سرگرم تحصیل تورات تو هستند ، خواه این تحصیل‌برای نفس آن و از روی نیت پاك‌باشد و خواه‌نباشد ، صلح و صفا را برقرار سازی . و رضای تو بر این باشدکه برای تمام افرادی‌که به‌آموزش تورات نه بـرای نفس تحصیل و نه از روی نیت پاك مشغول هستند ،روزی فرارسدکه محض خاطر تو و از روی بینظری به‌فراگرفتن آن بپردازند » براخوت ، ۱۶ ب – ۱۷ الف ) .

هرچندکه صرف عمردر راه‌کسب‌دانش تورات‌امری عظیم و ثوابی غیرقابل تصور دارد لکن اگـر انسان این دانش را به‌دیگران نیز بیاموزد ، عظمت آن‌بیشتر و اجر آن افزونتر است . « یك دانشمند به چه میماند ؟ به‌کوزه‌ای که‌پراز روغنی معطراست. اگرسر کوزه‌بازباشد، بوی‌خوش‌آن‌باطراف‌پخش می‌شود.اما هنگامی‌که سر کوزه بسته است ، عطر آن بـه‌مشام‌نمی‌رسد » (عوودازارا ، ۳۵ ب ) . « هرآن‌کس کـه تورات را خود می‌آموزد و آن‌را به‌دیگـران تعلیم‌نمی‌دهد ، مانند گلی است که در بیابـان سبز شده باشد » ( روش هشانا ، ۲۳ الف ) . « هرآن‌کس کـه‌تورات را به‌فرزند دوست و همنوع خود می‌آموزد ، چنان است‌که گویی او را خود به‌وجود آورده است »( سنهدرین،۱۹ ب ) . آیهٔ « آنهارا به‌دقت‌و باکوشش به‌فرزندان خود بیاموز » (سفر تثنیه ، ٦ : ٧ ) ، دربارهٔشاگردان انسان گفته شده است‌که معلم باید ایشان را چون فرزندان خود دوست بدارد ؛ و برای خوشبخت‌کردن آنان کوشش فراوان نماید ( سیفره دواریـم مربوط به‌آیهٔ فوق ، بند ٣٤ ، صفحه ٧٤ الف ) .

عظمت مقام و اهمیت نقش معلم به‌طرز جالبی‌در داستان زیر وصف شده است : « راو . Rav . وارد شهری شدکه قحطی درآن حکمفرما بود. دستورداد که مردم شهر روزهٔ عمومی بگیرند و همگی در کنیسه گرد آیند . پیشنماز جماعت به‌خواندن نمـازجماعت مشغول شد . وقتی‌که او این کلمات را ادا کرد : « او (خداوند) باد را می‌وزاند » ، باد شروع‌به‌وزیدن نمود . هنگامی‌که این جمله را خوانـد : « و باران را می‌باراند » ، بلافاصله بـاران باریـدن گرفت . راو ، از آن شخص پرسید : توکی هستی ، و چه شایستگی داری‌که خداوند خواهش تو را بیدرنگ‌اجابت می‌کند ؟ آن مردگفت : من آموزگار هستم و به‌کودکان خردسال درس می‌دهم . فرزندان فقرا واولاد اغنیا را به‌یك چشم می‌نگرم ، و به‌هر دو دسته یکسان تعلیم می‌دهم . و اگر پدری قدرت‌مالی نداشته‌باشدکه مزد بدهد ، من از او پولی نمی‌طلبم . من یك حوض پر از ماهی دارم . هر وقت ببینم کودکی درفراگرفتن دروس خود سستی می‌کند ، و شوق وذوقی برای آموختن‌ندارد . از آن‌ماهی‌ها به‌او هدیه می‌دهم‌و از او دلجوئی‌می‌کنم تا بر سر شوق‌آید و به‌یادگیری مایل و راغب گردد » ( تعنیت ، ٢٤ الف ) .

اگرچه برای تحصیل و تعلیم منزلتی بس‌عالی‌قائل شده‌اند و این دو را بی‌حد و حصر ستوده‌اند ، معذالك کسانی‌که به‌این مهم مشغول هستند ، نبایـدافادهٔ بیجاکنند . زیرا در نظر خداوند ، ایشان نیـز مانند سایر پشه‌ورانی‌که به‌حرفه‌های گوناگون مشغول‌هستند ، کارگرانی معمولی محسوب می‌شوند . این گفتهٔ بس زیبا را از قول دانشمندان دارالعلم معروف یونه . Yavneh . نقل کرده‌اند . « من مخلوق خدا

هستم و دوست و همنوع من نیز مخلوق خدا است. من در شهر کار می‌کنم و او در بیرون شهر مشغول کشت و زرع است. من پگاه بر می‌خیزم تا کارم را شروع کنم، و او نیز سحرخیزی می‌کند تا به‌کارش برسد. همان‌طورکه او در کار من دخالت نمی‌کند و نمی‌تواند کار مرا بهتر ازخودم انجام‌دهد، همان‌گونه نیز من درکار او دخالت نمی‌کنم و نمی‌توانم کار او را بهتر از خود او انجام دهم. شاید تصور کنید که من کارهای عظیم و مهم انجام می‌دهم و او کارهای کوچك و کم‌اهمیت؟ خیر، چنین نیست. زیرا ما چنین تعلیم یافته‌ایم که این مهم نیست که انسان کار زیاد انجام‌دهد یا کار کم؛ بلکه اصل آن است‌که شخص قلب و فکر خود را متوجه خدا سازد و کارهایش را محض‌خاطر او انجام دهد» (براخوت، ۱۷ الف).

از همه مهمتر تأکیدی است‌که دربارهٔ این‌حقیقت شده است که تحصیل تورات فی‌نفسه هدف نهائی انسان نیست. بلکه اصل کار دانشی است‌که‌بدان وسیله به‌دست می‌آید و به‌انسان این امکان را می‌دهدکه با درستی و پاکی زندگی کند. «هنگامی‌که انسان خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول می‌دارد، سخنان آن به‌او روشنائی می‌بخشد. وکسی‌که به‌مطالعه و تحصیل آن نمی‌پردازد، و از آنها بی‌اطلاع می‌ماند، دچار لغزش می‌شود و فرو می‌افتد. مانند شخصی‌که در مکانی تاریك ایستاده است. هنگام قدم برداشتن اگر سنگی جلوی او باشد، به‌آن سنگ‌می‌خورد و به‌زمین می‌افتد. اگر چاهی پیش پایش باشد، در آن سقوط می‌کند، و سروصورتش مجروح‌می‌شود. چرا این حوادث رخ می‌دهد؟ به‌جهت آنکه او چراغی به‌دست ندارد. همین گونه‌است وضع‌شخص‌جاهل و بیسوادی‌که از دانش تورات فیضی نبرده است. وقتی که امکان خطا برای وی پیش می‌آید، دچار لغزش می‌گردد و مرتکب گناه میشود و براثر آن نابود می‌شود و چون از مطالب تورات آگاهی‌ندارد به‌آسانی خودرا به‌گناه آلوده‌می‌سازد. چنانکه گفته شده است: «راه شریران چون ظلمت غلیظ‌است، و ایشان نمی‌دانند بوسیلهٔ چه چیز به‌زمین خواهند خورد» (امثال سلیمان، ٤ : ۱۹). ولکن‌اشخاصی‌که به‌مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازند، همه‌جا برای ایشان روشن است. مانند شخصی‌که درمکانی تاریك ایستاده است و چراغی روشن به‌دست دارد. اگر سنگی جلوی پایش باشد، آن را می‌بیند و با برخورد به‌آن به‌زمین نمی‌افتد. اگر چاهی سر راهش باشد، در آن سقوط نمی‌کند. برای اینکه‌چراغی در دست دارد. چنانکه گفته شده است: «کلام تو چراغی است پیش پای من، و نوری است‌برای (روشن‌کردن) راه من» (مزامیر داود، ۱۱۹ : ۱۰۵) (شموت ربا، ۳٦ : ۳).

## ۴ـ تورات کتبی

وحی و الهام الهی که به‌رشتهٔ تحریر درآمده، مشتمل بربیست و چهارکتاب است (۱) و ما این شماره‌بندی را در چنین سخنانی می‌یابیم: «همان‌طورکه عروس خود را با بیست و چهار نوع زیور آرایش‌میدهد واگر یکی ازاین زیورهاکسر باشدماننداینست‌که بقیه‌ارزش خودرا از دست‌داده‌اند، همان گونه نیز یك دانشمند موظف است که خود را با بیست‌و چهارکتاب مقدس آشنا سازد و آنها را به‌خوبی بداند. و اگر از یکی از آنها بی‌اطلاع باشد، گویی‌چیزی نمی‌داند» (شیر هشیریم ربا مربوط به‌آیهٔ ۱۱ از فصل ٤ غزل غزلهای سلیمان). «راو ادا براهوا Rav Adda Bar Ahavah. را عادت بر این بود که

۱ ـ یوسفوس مورخ یهود تعداد آنها را بیست و دو کتاب‌می‌داند، از قرار معلوم او چهار کتاب را دو کتاب به‌شمار آورده‌است.

پیش از رفتن به‌نزد استاد خویش ، درس خود را به‌تعداد کتابهای اسفار پنجگانه و نویئیم و کتوبیم ، یعنی بیست و چهار بار مرور میکرد » ( تعنیت ، ۸ الف )

در سخن اخیر به‌سه قسمت کتاب مقدس یعنی اسفار پنجگانه ( که اغلب آنها را « تورات » می‌نامند)، نویئیم ( انبیاء ) و کتوبیم ( نوشته‌های مقدس ) اشاره‌شده است . در تلمود از دو قسمت آخری یعنی نویئیم و کتوبیم گاهی به‌عنوان قبالا ( حدیث ) یاد شده است ( روش هشانا ، ۷ الف ) .

اسفار پنجگانه شامل پنج کتاب است . برای توجیه این تقسیم‌بندی ، دو دلیل ارائه شده است . « کلمهٔ روشنایی پنج‌بار در آیه‌های ۳ ، ۴ ، ۵ از فصل یکم سفر پیدایش آمده است ، و این خود اشاره‌ایست به‌اسفار پنجگانهٔ تورات موسی . » و خداوند فرمودکه روشنایی بشود ، اشاره به سفر پیدایش است ، که در آن از آفرینش عالم سخن به‌میان آمده است . « و روشنائی شد » ، اشاره به‌سفر خروج است ، که در آن شرح داده شده است که چگونه بنی‌اسرائیل ازمصر خارج شدند و از زیر دست مصریان نجات یافتند ، و از تاریکی به‌روشنایی درآمدند . « وخداوند روشنایی را دیدکه نیکو است » ، اشاره به‌سفر لاویان می‌کند که در آن احکام و فریضه‌های بسیاری درج شده‌اند . « و خداوند روشنایی را از تاریکی جدا ساخت » ، اشاره به‌سفر اعداد می‌کند که‌در آن نوشته شده است که خداوند بین کسانی‌که از مصر خارج شدند و افرادی‌که می‌بایستی بعداً به‌سرزمین کنعان درآیند تفاوت گذاشت ، و آنها را از هم جدا کرد . « و خداوند روشنایی را روز نامید » ،اشاره به‌سفر تثنیه می‌کندکه آن نیز مانند سفر لاویان پر از دستورات و احکام‌الهی است » ( برشیت‌ربا ، ۳:۵ ) . عقیدهٔ دیگر این است‌که پنج‌کتاب تورات مطابق است با پنج‌انگشت دست ( بمیدبار ربا ، ۱۴ : ۱۰ یا ۲۲ ) .

اسفار پنجگانهٔ موسی‌که به‌آنها اشاره شد ،سرچشمهٔ اصلی وحی و نبوت است‌که پیامبران بعدی از آن الهام گرفتند و کسب فیض‌کردند . برطبق یکی‌از احادیث : « تورات ( یعنی اسفار پنجگانه ) دراصل طی چندین طومار جداگانه داده شد » ( گیطین ، ۶۰ الف ) ، و بعداً به‌صورت یك‌کتاب درآمد .

دربارهٔ کتابهای نویئیم یا پیامبران ، ترتیب آنها طبق احادیثی‌که در دست است به‌قرار زیر است : ( یوشع ، داوران ، سموئیل ، پادشاهان ، ارمیاء ،حزقیال ، اشعیاء و دوازده نبی‌کهتر . از آنجا که هوشع از لحاظ زمان بردیگران سبقت‌داشت ، چونکه نوشته شده است : « در ابتداء خداوند با هوشع سخن گفت » ( هوشع ، ۱ : ۲ ) ، ( پس نام او باید قبل از نام پیامبران اخیر ذکر شود . ) ولی آیا خداوند برای اولین‌بار با هوشع سخن گفت ؟ مگر نه اینکه از ایام‌موسی تا دوران هوشع پیامبران بسیاری نبوت‌کردند ؟ ربی‌یوحانان گفته است : مقصود این است که هوشع نخستین از چهار پیغمبری است‌که درآن دوران نبوت کردند ، یعنی هوشع ، اشعیاء ، عاموس ، و میکاه پس‌در این صورت باید هوشع را قبل از همه ، یعنی‌پیش از ارمیاء نام برد چون نبوتهای هوشع درکنارنبوتهای حجی ، زکریا و ملاکی نوشته‌شده است وایشان‌آخرین پیامبران بودند ، از این‌رو نام هوشع را درکنارنامهای ایشان آورده‌اند . پس بهتر این بودکه نبوتهای هوشع درکتابی جداگانه نوشته شود و این‌کتاب برکتابهای سایر پیامبران مقدم باشد چون همهٔ نبوتهای او در کتاب کوچکی می‌گنجید و ممکن بود این کتاب از بین برود ، از این جهت این‌کار را نکردند . مگرنه اینکه اشعیاء قبل از ارمیا و حزقیال نبوت می‌کرد ؟ پس می‌بایستی نام او قبل از نام آن دو تن ، ذکر شود . از آنجاکه کتاب پادشاهان با شرح خرابی معبد بیت‌همیقداش پایان می‌یابد ، و بیشتر نبوتهای ارمیاء

دربارهٔ خرابی آن معبد است ، و نبوت حزقیال با پیشگویی تخریب معبد آغاز و با مطالب تسلی‌بخش و شادی‌آور ختم می‌شود ، و نبوتهای اشعیاء سراسر تسلیت‌آمیز و فرحبخش است ، از این‌رو ما شرح خرابی ( آغاز کتاب ارمیاء ) را با شرح خرابی ( آخر کتاب پادشاهان ) پیوند می‌دهیم ، و وصف تسلی و شادی ( ابتدای کتاب اشعیاء ) را با وصف تسلی و شادی ( انتهای کتاب حزقیال ) مربوط می‌سازیم » ( باوابترا ، ۱٤ ب ) (۱) .

ترتیب کتابهای کتوبیم چنین است : « روت ، مزامیر داود ، ایوب ، امثال سلیمان ، جامعهٔ سلیمان ، غزل غزلهای سلیمان ، مراثی ارمیاء ، دانیال ، استر ، عزرا ، و تواریخ ایام » ( مأخذ فوق ) (۲) .

بطوری که می‌بینیم ، در فهرست فوق از کتاب نحمیا ذکری نشده است . زیرا در آن زمان کتاب نحمیا را ضمیمهٔ کتاب عزرا کرده بودند . علت آن که این افتخار از نحمیا دریغ شد که نامش ضمن مجموعه کتابهای مقدس ذکر شود این بود که : « او در فکر رفاه و خیر شخص خود بود . چنانکه گفته شده است : « ای خدای من ، مرا به‌نیکویی به‌یاد آور » ( نحمیا ، ٥ : ۱۹ ) . سبب دیگر این امر آن بود که وی از پیشینیان به‌بدی یاد کرد و خدمات آنان را ناگفته گذاشت . چنانکه گفته شده است : « اما فرمانروایان اولی که قبل از من بودند بار قوم را سنگین نموده ، و علاوه برچهل شقل نقره ، نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند » ( نحمیا ، ٥ : ۱٥ ) ( سنهدرین ، ۹۳ ب ) .

در بارهٔ هویت مؤلفان کتابهای مقدس چنین گفته‌اند : « موسی کتاب خود را نوشت با قسمت گفته‌های بیلعام ( سفر اعداد ــ فصلهای ۲۳ و ۲٤ ) و کتاب ایوب . یوشع کتاب خود را نوشت با هشت آیهٔ آخر کتاب تثنیه ( که شرح وفات موسی در آن آمده است ) . سموئیل قسمتی از کتاب خود را نوشت با کتابهای داوران و روت . داود ، علاوه بر بقیهٔ کتاب سموئیل ، کتاب مزامیر را نگاشت که در تألیف آن ده نفر از بزرگان جهان شرکت داشتند . آنان عبارت بودند از ، آدم ابوالبشر ( مزمور ۱۳۹ ) ، ملکی صدق ( مزمور ۱۱۰ ) ، ابراهیم خلیل ( ۲ و ۸۹ ) ، موسی ( ۹۰ و ۱۰۰ ) ، همان ( ۸۸ ) ، یدوتون ، ( ۳۹ ، ۶۲ ، ۷۷ ) ، آساف ( ٥۰ ، ۷۳ ، ۸۳ ) ، و سه پسر قورح ( ٤۲ ، ٤۹ ، ۸٤ ، ۸٥ ، ۸۷ ، ۸۸ ) . ارمیاء کتاب خود را نوشت با کتابهای پادشاهان و مراثی ارمیاء . حزقیا ، پادشاه یهودا و همکارانش کتابهای اشعیاء ، امثال سلیمان ، غزل غزلهای سلیمان و جامعهٔ سلیمان را نوشتند (۳) . اعضای انجمن کبیر (کنست هگدولا ) کتابهای حزقیال ، دوازده نبی ، دانیال و استر را تدوین کردند .

عزرا کتاب خود را نوشت با شجره‌نامهٔ کتاب تواریخ ایام تا زمان خودش ، که نحمیا بعداً آنرا کامل کرد » ( باوابترا ، ۱٤ ب و ۱٥ الف ) .

این موضوع که چه وقت قدوسیت کتابهای مقدس و شمارهٔ قطعی آنها اعلام شده است ، دقیقاً معلوم نیست . در یک جا چنین نقل شده است : « در آغاز ، کتابهای امثال و غزل غزلها و جامعهٔ سلیمان در

---

۱ ــ در کتاب مقدس عبری که اکنون در دست ما است این ترتیب رعایت نشده و کتاب اشعیاء قبل از کتاب ارمیاء آمده است.

۲ ــ این ترتیب نیز در کتاب مقدس عبری موجود مراعات‌نشده است . بلکه ترتیب کتابهای کتوبیم در این مجموعه از این قرار است : مزامیر داود ، امثال سلیمان ، ایوب ، غزل غزلهای‌سلیمان ، روت ، مراثی ارمیاء ، جامعهٔ سلیمان ، استر ، دانیال ، عزرا ، نحمیا ، و تواریخ ایام .

۳ ــ یعنی آنکه رونویسی و تنظیم و انتشار این کتابها توسط ایشان انجام گرفت . چون سخنان کتاب اشعیاء از خود آن پیغمبر است ، و مطالب سه کتاب دیگر را سلیمان پادشاه گفته است .

دسترس مردم نبود. زیرا می‌گفتند این کتابها فقط حاوی مثال و تمثیل است و از زمرهٔ کتب مقدسه محسوب نمی‌شود. آنها در همین حال باقی ماندند تا آنکه اعضای انجمن کبیر (کنست‌هگدولا) آمدند و مطالب آن را تفسیر کردند (و نشان دادند که مثالها و تمثیلها دارای مفهوم معنوی و اخلاقی هستند- آووت ربی‌ناتان، ۱). طبق این نظریه، قدوسیت کتب مقدسه در قرن سوم پیش از میلاد اعلام شده است. لکن شواهدی در دست است که تا پنج قرن دیگر تعلق داشتن بعضی از کتابها به مجموعهٔ کتب مقدسه مورد بحث بوده است. این موضوع از مباحثهٔ زیر که در اواخر قرن اول میلادی به‌عمل آمده است آشکار می‌شود: «همهٔ کتابهای مقدس دستها را پلید می‌کنند(۱). ربی یهودا گفت: کتاب غزل‌غزلها دستها را پلید می‌کند، ولی دربارهٔ کتاب جامعهٔ سلیمان جای بحث است. ربی یوسه گفت: کتاب جامعهٔ سلیمان دستها را پلید نمی‌کند، و دربارهٔ کتاب غزل غزلها جای بحث است. ربی شیمعون گفت: تعیین وضع قدوسیت کتاب جامعهٔ سلیمان از تصمیمات ملایم مکتب شمای و از تصمیمات سخت مکتب هیلل است (۲). ربی شیمعون بن عزای گفت: من بنابر روایت منقول از قول هفتادودو دانشمند سالخورده‌ای که ربی‌العازار بن عزریا را به‌ریاست دارالعلم برگماشتند شنیده‌ام که یکی از فتواهایی که در روز انتصاب ربی‌العازار به آن مقام دادند این بود که کتابهای غزل غزلها و جامعهٔ سلیمان دستها را پلید می‌کنند. ربی عقیوا گفت: استغفرالله هیچ فردی از ملت اسرائیل هرگز ادعا نکرده است که کتاب غزل غزلها دستها را پلید نمی‌کند. زیرا همهٔ دنیا به‌ارزش روزی که کتاب غزل‌غزلها در آن ردز به اسرائیل داده شد نیست. چونکه همهٔ کتاب‌های مقدس، مقدس است، اما کتاب غزل‌غزلها فوق‌العاده مقدس است. اگر بحثی پیش آمده، مربوط به‌قدوسیت کتاب جامعهٔ سلیمان بوده است» (میشنا یادییم، ۳ : ۵).

بحثی که دربارهٔ کتابهای غزل غزلها و جامعهٔ سلیمان درگرفت، روی این مسأله بود که آیا مطالب آنها از جانب خداوند الهام شده. یا اینکه توسط انسانها نوشته شده است. دربارهٔ کتاب غزل غزلها این سؤال پیش آمد که آیا مضمون آن وصف معاشقهٔ یك‌عاشق و معشوق انسانی است یا آنکه کنایه‌ای است از رابطهٔ مابین خداوند و ملت اسرائیل، و سرانجام نظراخیر را همهٔ دانشمندان یهود پذیرفتند. «کتاب غزل غزلها دست‌ها را پلید می‌کند، زیرا مطالب آن توسط روح‌القدس القاء شده است. کتاب جامعهٔ سلیمان دستها را پلید نمی‌کند، زیرا سخنان آن از عقل و دانش سلیمان منشأ یافته است» (توسیفتا یادییم، ۲ : ۱۴).

اشکال کتاب جامعهٔ سلیمان در تناقضات ظاهری بین مطالب آن بود. «دانشمندان خواستند کتاب جامعهٔ سلیمان را به‌این جهت که مطالبش با یکدیگر ضد و نقیض است از جرگهٔ کتاب‌های مقدس خارج کنند. پس چرا این کار را نکردند؟ برای آنکه این کتاب با سخنان تورات آغاز می‌شود و با مطالب تورات نیز پایان می‌پذیرد. با سخنان تورات آغاز می‌شود، زیرا که در آن نوشته است: «انسان از همهٔ زحماتی که در زیر خورشید می‌کشد چه سود و نتیجه‌ای می‌برد؟» (جامعهٔ سلیمان، ۱ : ۳). پیروان مکتب ربی‌ینای. Yannay دربارهٔ این آیه چنین گفته‌اند: انسان از آنچه در زیر خورشید است

---

۱ ـ «پلید کردن دستها» که به چیزی نسبت داده شود، اشاره به این است که آن شیئی جزو مقدسات است.

۲ ـ پیروان مکتب هیلل معمولا نظریات ملایمتری دربارهٔ قوانین دینی داشتند تا پیروان مکتب شمای. ولی گفته شده است که در سه مورد پیروان مکتب هیلل بیش از پیروان مکتب شمای سختگیری کرده‌اند، که یکی از آنها بحث دربارهٔ تعیین وضع قدوسیت کتاب جامعهٔ سلیمان است. (میشنا عدیوت).

سود و نتیجه‌ای نمی‌برد ، اما از آنچه کـه پیش ازخورشید وجود داشته است ، یعنی تورات ، سود می‌برد . این کتاب با مطالب تورات نیز پایان می‌یابد ، زیراکه نوشته است : « پس ختم و نتیجهٔ تمام امر را بشنویم : از خدا بترس و اوامر او را نگاه‌دار و انجام بده ، زیرا همه چیز انسان همین است » ( جـامعهٔ سلیمان ، ۱۲ : ۱۳ ) . مقصودکلمات اخیر چیست ؟مقصود آن است‌که همهٔ دنیا فقط برای « همین » ، یعنی برای تورات آفریده شده است » ( شبات ، ۳۰ب ) .

یك‌کتاب دیگر از مجموعهٔ کتابهای کتوبیم ، که مدتی در وضعی نامعین قرار داشت ، کتاب امثال سلیمان بود . « دانشمندان خـواستند کتاب امثال‌سلیمان را نیز از جرگهٔ کتابهای مقدس خارج کنند ، به‌جهت آنکه مطالبش در ظاهر متناقض یکدیگر است. لکن این‌کار را نکردند ، زیرا ایشان چنین گفتند : مگر ما کتاب جامعهٔ سلیمان‌را مطالعه نکردیم ودلایلی‌در آن نیافتیم که بتوانیم آن را در جرگهٔ کتابهای مقدس واردکنیم ؟ پس بیایید تا دربارهٔ این کتاب نیزپژوهشی دقیق انجام دهیم . مطالب این‌کتاب چگـونـه متناقض یکدیگر است ؟ در یك آیه گفته شده است : « به‌آدم ابله طبق‌بلاهتش پاسخ مده » ( امثال‌سلیمان ، ۲۶ : ٤) . و در آیهٔ بعدی نوشته شده است : « به آدم ابله طبق بلاهتش پاسخ ده » . بین این دو آیه تناقضی وجود ندارد . آیهٔ دومی مربوط به‌مطالب تورات است‌و آیهٔ اولی دربارهٔ امور دنیوی گفته شده است » ( شبات ، ۳۰ ب ) . فتوای نهایی بدین‌گونه صادرشد : « روح‌القدس برسلیما نفرود آمد و او سه‌کتاب تألیف‌کرد : امثال ، غزل‌غزلها ، و جامعه » ( شیر هشیریم ربا ، ۱ : ۱ یا ٦ ) .

به‌همین‌گونه دربارهٔ کتاب استر تردید بودکه آیا آنرا جزو مجموعهٔ کتب مقدسه به‌شمار آورند یا نه . و سرانجام این فتوا صادر شد که : « کتاب‌استر به‌قوهٔ روح‌القدس نوشته شده است » ( مگیلا ، ۷ الف ) .

یك کتاب دیگرکه دربارهٔ ضمیمه‌کردن آن به‌مجموعهٔ کتب مقدس بحث شده است ، کتاب حزقیال نبی است . چنین به‌نظر می‌رسدکه برای مخالفت بـا این کتاب دو دلیل وجود داشته است . نخست آنکه چند عبارت آن ، علی‌الخصوص عبارات مربوط بـه‌مراسم نیایش و گـذرانیدن قـربانیها در معبد بیت همیقداش ، ظاهراً با آنچه در اسفار پنجگانهٔ تورات آمده است مغایرت دارد . لکن دانشمندان بعدها این مشکل را گشودند و علت این مغایرت را شرح‌دادندو آن را توجیه کردند . یادحننیابن‌حیزقیا (۱) بخیر . زیرا اگر او نمی‌بود، کتاب حزقیال‌به‌جهت آنکه برخی‌از عباراتش با آنچه‌که در تورات آمده است متناقض است ، از جرگهٔ کتابهای مقدس خارج می‌شد. او چه کرد ؟ در حجره‌اش‌نشست وبرای‌او سیصدپیمانه‌روغن برای مصرف خوراك و روشن‌کردن چراغ آوردند ،و آن‌قدر مطالعه‌کرد تا توانست ثابت‌کندکه بین مطالب کتاب حزقیال و عبارات تورات موسی تناقضی وجود ندارد » ( شبات ، ۱۳ ب ) .

علت دیگر مخالفت باکتاب حزقیال را می‌توان‌از روی این روایت درك‌کرد : « چنین روایت‌کرده‌اند که‌کودکی کتاب او را در مکتب میخواند و دربارهٔ‌موضوع حشمال (۲) مطالعه و تعمق‌می‌کرد . از حشمال آتش بیرون آمد و او را سوزانید . و به‌همین جهت‌خواستند کتاب حزقیال را از مجموعهٔ کتب مقدسه خارج‌کنند . ولی‌حننیابن حیزقیابه‌ایشان‌گفت : «اگر این کودك دانشمند بود ، آیا همه‌دانشمند هستند ؟»

---

۱ ــ این دانشمند در نیمهٔ اول قرن یکم میلادی می‌زیسته‌است .

۲ ــ این کلمه در آیهٔ ۲۷ از فصل یکم کتاب حزقیال آمـده‌است و آن را معمولا « برنج تابان » ، « کهربا » و « برق » ترجمه می‌کنند . اما تلمود آنرا نام نوعی از فرشتگان سوزنده می‌داند .

( حگیگا ، ۱۳ الف ) . مقصود حننیا آن بودکه آن کودك استثنایی بوده است ، و بندرت اشخاصی از او پیروی خواهند کردکه دربارهٔ موضوع پیچیده ومشکلی چون موضوع حشمال ، مطالعه کنند و خود را دچار مخاطره نمایند . در اینجا ما بدین نکته پی می‌بریم که دانشمندان بیم آن داشته‌اند که مبادا مطالعهٔ فصلهای اسرارآمیز کتاب حزقیال سبب تزلزل ایمان دینی مردم شود .

وقتی سرانجام دربارهٔ همه کتابهایی که باید جزو کتابهای مقدس محسوب شوند توافق حاصل گردید، افزودن کتاب جدیدی به‌این مجموعه به‌صورت اکید ممنوع شد . « ذات قدوس متبارك چنین فرمود : من بیست و چهار کتاب برای تو نوشته‌ام ، برحذر باش که چیزی برآنها بیفزایی . چرا ؟ چونکه « ساختن و تألیف کتابهای بسیار پایانی ندارد » ( جامعهٔ سلیمان ، ۱۲ : ۱۲ ) . هرآن کس که یك آیه را که از این بیست و چهارکتاب نیست بخواند ، مانند آن است که کتابهای خارجی و مضر را خوانده است . از تألیف و ساختن کتابهای بسیار ( به‌منظور افزودن آنها برمجموعهٔ کتابهای مقدس ) برحذر باش . زیرا هرآن کس که چنین کند ، ازجهان آینده سهمی نخواهد داشت ( بمیدبار ربا ، ١٤ : ٤ یا ١٤ ) .

این یك عقیدهٔ دینی راسخ ومورد قبول همگان است که تمام تورات را خداوند گفته است . « هر آن کس که بگوید تورات از آسمان و ازجانب خداوند نیست ، سهمی از جهان آینده نخواهد داشت » ( میشنا سنهدرین ، ۱۰ : ۱ ) . علی‌الخصوص دربارهٔ اسفار پنجگانه این ایمان وجود داردکه هرکلمهٔ آن به‌شکل کنونی خود از جانب خداوند الهام و به‌موسی املا شده است . « زیرا او کلام خدا را خوار و حقیر شمرده و فرمان او را باطل کرده است ، آن جان البته منقطع خواهد شد وگناهش در او خواهد ماند » ( سفر اعداد ، ۱۵ : ۳۱ ) . این آیه دربارهٔ شخصی گفته شده است که می‌گوید : تورات از آسمان نیامده‌است. و حتی دربارهٔ شخصی نیز گفته شده است که ایمان دارد « همهٔ تورات آسمانی است جز تنها یك آیه که ذات قدوس متبارك آن را الهام نکرده است ، بلکه موسی از فکر خود آن را گفته است » ( سنهدرین ، ۹۹ الف ) لکن در امر تفسیر آیه‌های کتب مقدسه ، آزادی و اختیار زیادی داده شده است ، و برای تعبیر این آیه‌ها ، حتی به‌قیمت دور شدن از معنی تحت‌اللفظی آن ، حدی قائل نشده‌اند . « و خداوند می‌فرماید : آیا مگر کلام من مثل آتش نیست و مانند پتکی که صخره را خرد می‌کند ؟ » ( ارمیاء ، ۲۳ : ۲۹ ) . « همان‌طورکه پتك سبب می‌شود تا جرقه‌های فراوان از صخره بیرون جهد ، همان‌گونه نیز یك آیه ازکتاب مقدس می‌تواند تفسیرهای گوناگون بسیاری داشته باشد » ( سنهدرین ، ٣٤ الف ) .

## ۵ـ تورات شفاهی

یك اصل اساسی برای دانشمندان یهود ، اعتقاد به‌وجود تورات شفاهی است که از یك نسل به نسل بعدی همراه با متن تورات کتبی دهان به‌دهان و سینه به‌سینه نقل شده‌است. این دانشمندان گفته‌اند، که قدمت تورات شفاهی نیز ، مانند سابقهٔ تورات کتبی ، اگر در جزئیات نباشد ، لااقل در اصول ، به‌الهامی که در کوه سینا نازل شد می‌رسد . تلمود از چهل و دو دستورالعمل و حکم مذهبی که در اسفار پنجگانهٔ موسی ذکری از آنها نشده است ، بعنوان « احکامی که در کوه سینا شفاهاً به موسی داده شده است » ، یاد می‌کند . بقیهٔ مطالب تورات شفاهی در متن آیه‌های کتاب مقدس مستتر است ، و طبق اصول و قواعد خاصی از این آیه‌ها استنباط و استنتاج می‌شود .

این ادعا دربارهٔ تورات شفاهی، با مخالفت‌شدید صادوقیها مواجه گردید، و این مخالفت طبعاً سبب آن شد که دانشمندان یهود دربارهٔ ارزش واعتبارواهمیت تورات‌شفاهی تأکیدات استثنایی‌وفوق‌العاده‌ای بکنند. از این رو است که ما به چنین گفتارهایی‌برخورد می‌کنیم: «غرض از این‌آیه چیست» وخداوند به‌موسی فرمود، نزدمن بکوه بالا بیا و آنجا باش، تالوحهای سنگی و قانون و احکامی راکه نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم دهی، به تو اعطا کنم»؟ (سفرخروج، ۲۴: ۱۲). مقصود از «لوحهای سنگی»، ده فرمان است. «قانون»، اشاره به اسفار پنجگانه است. «احکام»، یعنی میشنا. «که نوشته‌ام»، اشاره به کتابهای نوئیئم (انبیاء) و کتوبیم می‌کند. «تاایشان را تعلیم دهی»، مقصود از گمارا است. این آیه به ما می‌آموزد که مطالب همهٔ کتابهای فوق، درکوه سینا به موسی تعلیم داده شد (براخوت، ۵ الف). «هنگامی که ذات قدوس متبارك در کوه‌سینا آشکار شد تا تورات را به ملت اسرائیل اعطا فرماید، او آن را بدین ترتیب به موسی الهام فرمود: کتب مقدسه، میشنا، تلمود و اگادا» (شموت ربا، ۴۷: ۱). دانشمندان یهود از این نیز پیشتر رفته واعلام داشته‌اند. «تنها به خاطر تورات شفاهی بود که ذات قدوس متبارك با ملت اسرائیل عهد بست. چنانکه‌گفته شده است: «زیراکه برحسب این‌سخنان(۱)من با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام» (سفر خروج، ۳۴: ۲۷، گیطین – ۶۰ ب).

به وجود این الهام دوگانه، ضمن مکالماتی که دربارهٔ دین یهود با غیریهودیان به‌عمل آمده، اشاره شده است. فی‌المثل، چنین روایت شده است: «کی‌توس» Quietus حاکم رومی از ربان‌گملیئل، پرسید: چند تورات به اسرائیل سپرده شده است؟ربان گملیئل، در پاسخ گفت: دو تا. یکی کتبی و دیگری شفاهی». (سیفره دواریم، بند ۳۵۱، صفحهٔ ۱۴۵ الف). این موضوع در داستان هیلل و مرد بت پرستی که می‌خواست به دین یهود درآید نیز به نظر می‌رسد، و ضمناً دربارهٔ هدف اصلی حدیث و سنت به‌عنوان وسیله‌ای برای‌تفسیر متن کتاب مقدس بحث‌می‌کند. «چنین حکایت کنند که یك بت‌پرست به‌نزد شمای آمد و از او پرسید: شما چند تورات دارید؟شمای جواب داد: دوتا، تورات‌کتبی وتورات شفاهی. بت‌پرست گفت: من سخنان تورا دربارهٔ تورات کتبی‌قبول دارم، اما دربارهٔ تورات شفاهی آن را باور نمی‌کنم. تو مرا به دین یهود درآور، بدین شرط که‌فقط تورات کتبی را به من تعلیم دهی. شمای بر او نهیبی زد واورا از نزد خود با خشونت راند. بت‌پرست با همان درخواست به‌نزد هیلل رفت، و هیلل او را به‌دین یهود درآورد. در نخستین روز تدریس، الفبای‌عبری را به ترتیب معمول به وی آموخت، لکن روز بعد ترتیب آن را وارونه کرد. آن شخص به هیلل گفت: تو دیروز الفبا را به ترتیب دیگری به من آموختی هیلل در پاسخ‌گفت: «مگرنه‌اینکه تودیروزدربارهٔ ترتیب حروف الفبا به‌من اعتماد کردی؟ پس دربارهٔ تورات شفاهی نیز که تفسیر و تعبیر تورات‌کتبی است به من اعتماد کن» (شبات، ۳۱ الف).

چرا لازم بود که تورات به این دو شکل دوگانه نازل شود؟ جوابی که بدین سؤال داده شده چنین است: «ذات‌قدوس متبارك دو تورات به اسرائیل‌داد، یکی کتبی و دیگری شفاهی. تورات کتبی را که در آن ششصد و سیزده فرمان یافت می‌شود به ایشان‌داد تا آنها را از فرمانها سرشار کند و بدین‌وسیله کسب شایستگی وامتیازات نمایند. تورات شفاهی را بدیشان‌عطا فرمود تا بدان وسیله از سایر ملل جهان متمایز گردند. او بدین جهت این تورات را به صورت کتبی‌نداد تا آنکه ملل دیگر، همان‌طور که با تورات کتبی

---

۱ – یعنی سخنان شفاهی و نه کتبی.

رفتار کردند، با آن چنین نکنند و نگویند که ما هم‌جزو ملت اسرائیل هستیم» (بمیدبار ربا ۱۴ : ۱۰ یا ۲۲). از قرار معلوم، در اینجا مقصود از «ملل دیگر» مسیحیان است از آنجا که کلیسای مسیحی کتب مقدسهٔ یهودیان را پذیرفت، این کتابها از انحصار ملت یهودخارج شد از این رو، تورات شفاهی که توسط کلیسای مسیحی پذیرفته نشد، هویت و وجه تمایز یهودیان را که در محیطی مسیحی زندگی می‌کردند حفظ کرد.

یك توضیح دیگر را می‌توان در گفتار زیریافت: «این سخنان را برای خود بنویس» (سفر خروج، ۳۴ : ۲۷)، و پس از آن نوشته شده است: «زیراکه برحسب (۱) این سخنان من با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام». این تضاد مطالب را چگونه می‌توان توجیه‌کرد؟ مطالب تورات که نوشته شده، نباید از بر نقل شود، و مطالبی که باید شفاهاً نقل شود، نباید به رشتهٔ تحریر درآید. پیروان مکتب ربی یشماعل می‌گویند: مقصود از جملهٔ «این سخنان را برای‌خودت بنویس» چنین است: تو فقط این سخنان را می‌توانی بنویسی، اما حق نداری قوانینی را که ازمتن‌تورات‌استنباط می‌شود بنویسی» (گیطین، ۶۰ب).

این مخالفت با کتبی شدن تورات شفاهی، باعث می‌شود که ما به یکی از مهمترین وظایف این تورات پی ببریم. احکام تورات کتبی جاوید و تعبیرناپذیر است. فقط هنگامی که شرایط اوضاع واحوال بجاآوردن آنها را غیرممکن سازد، همچون عدم‌امکان گذرانیدن قربانی‌ها در زمانی که معبد بیت همیقداش وجود ندارد، یا انجام نگرفتن قوانین‌مربوط‌به سرزمین اسرائیل در زمانی که یهودیان در خارج از آن‌زندگی می‌کنند، این‌گونه احکام بطور موقت معلق‌می‌ماند تا هنگامی که بتوان آنها را بار دیگر اجرا کرد. لکن تورات شفاهی چون مکتوب و محدودنیست، در حالت و وضع انعطاف‌پذیری باقی می‌ماند، واین‌امکان را می‌دهد که احکام مکتوب راطبق قواعدمعینی با شرایط زمان و مکان تطبیق دهند، به‌عبارت دیگر، تورات شفاهی مانع آن می‌شود که قوانین‌مذهبی یك جامعه بصورتی تغییرناپذیر و غیرقابل پیشرفت درآید. چنانکه در گفتار زیر می‌بینیم، نکتهٔفوق به نحوی روشن تشریح شده است: «اگر تورات به‌صورتی ثابت داده شده بود، امکان پایداری وجودنداشت (۲). علت اینکه جملهٔ: «خداوند با موسی سخن گفت» به کرات در تورات آمده است چیست؟موسی به‌حضور خداوند چنین‌عرض‌کرد: ای‌پروردگار عالم به من بفهمان، که تصمیم نهایی دربارهٔ هر نکته‌از قوانین دینی چگونه بایستی گرفته شود، و فتوای مربوط به آن به چه نحو باید صادر گردد؟ خداونددر پاسخ او فرمود: در این موارد باید رأی اکثریت را پذیرفت. اگر اکثریت دانشمندان عملی را جایز بدانند، آن عمل جایز است، و اگر اکثریت آن را منع کند، آن عمل ممنوع خواهد بود. بدین وسیله‌میسر خواهد شد که مطالب تورات به‌چهل و نه‌صورت جایز وچهل‌ونه صورت ممنوع تفسیر شود» (یروشلمی‌سنهدرین، ۶ الف).

در نتیجه، تورات شفاهی به رهبران مذهبی‌هرزمان این اختیار را می‌دهد که با درنظر گرفتن اوضاع و احوال عصر و محیط خود، قوانینی را برای‌آن دوران وضع کنند. این اصل مهم از یك تفسیرجالب استنتاج شده است: گفته شده است: «خداوندیروبعل Yerubaal. و بدان Bedan. و یفتاح و سموئیل رافرستاده» (کتاب اول سموئیل، ۱۲:۱۱). و در جای دیگر نوشته شده است: «موسی و هارون از کاهنان او بودند و سموئیل از خوانندگان نام وی» (مزامیر داود، ۹۹ : ۶). کتاب مقدس سه تن ازمردم

---

۱ ــ ترجمهٔ تحت اللفظی این جمله در عبری چنین است. «زیرا که طبق دهان یا تلفظ این سخنان ...»

۲ ــ یعنی وضع غیر قابل تحمل می‌شد.

کم اهمیت جهان را با سه نفر ازکسانی که در دنیااهمیت‌بسیار و مقام عالی دارند برابر دانسته است ، تا این نکته را بنماید که یروبعل ، در دورهٔ خود ، همچون‌موسی در دوران خود است ، و بدان ، در دوران‌خود، همچون هارون در دوران خود ، و یفتاح ، در دوران‌خود ، همچون سموئیل در دوران خود است . و می‌خواهد این مطلب را نیز بیاموزد که ، حتی اگرحقیرترین افراد به رهبری جماعت منصوب شود ، تو باید او را همسان بزرگترین سروران بدانی ، و برایش‌احترام لازم را قائل شوی . و نیز گفته شده است : « و تو نزد کاهنان لاوی ونزد داوری که درآن روزها باشد خواهی رفت » ( سفر تثنیه ، ۱۷ : ۹ ) . آیا ممکن است به فکر کسی خطور کند که انسان به نزد داوری که در ایام او زندگی نمی‌کند میرود ؟ بلکه مقصود این آیه آن است که تو باید نزد آن داوری که در ایام‌تو زندگی می‌کند بروی و برایش احترام قائل شوی وفتوای او را بپذیری . چنانکه گفته شده است : «تومگو سبب چیست که روزهای قدیم از این روزها بهتر بودند » ( جامعهٔ سلیمان ، ۷ : ۱۰ ) ( روش هشانا ، ۲۵ الف ــ ب ) .

در روشنایی چنین افکاری ، گفتار زیر قابل‌ادراك می‌شود : « حتی آنچه یك شاگرد ممتاز درآینده در حضور استاد به دیگران تعلیم خواهد داد ، قبلا درکوه سینا به موسی گفته شده است » ( یروشلمی پئاه ، ٤ الف ) . عقاید و تعلیمات دانشمندان یهود ، همه‌محصول بذری است که در زمان نزول وحی و الهام اصلی کاشته شده است .

## ۶ ـ انجام دادن فرامین تورات

مقصود اصلی تلمود آن بود که برای ملت‌یهود مجموعه‌ای از تعالیم فراهم آورد که ارزش و اهمیت آن بیش از ارزش و اهمیت یك اعتقادنامهٔ ساده باشد ، و نیز از هرحیث رهنمای ایشان در زندگی باشد . تلمود برای یهودیان دنیایی را به‌وجود آورده‌است که در آن نشو و نما می‌کنند و زندگیشان در آن‌سپری می‌شود . از ریشه‌های ششصد وسیزده‌فرمانی‌که در اسفار پنجگانه موسی وارد است ، درختی با شاخه‌های بیشمار رشد کرده است که میوه آن رزق‌روحانی روزانهٔ هر کس که‌بخواهد از آن استفاده برد، فراهم میکند .

اغلب این انتقاد به عمل می‌آید که تلمود یك‌فرد یهودی را در قید و بندهای یك رشته مقررات چنان گرفتار می‌کند که دست و پایش کاملا بسته‌می‌شود ، و احساس هرگونه آزادی و روحانیت از وی سلب می‌گردد . البته این نظر اشخاص بی‌اطلاع از تعلیمات تلمود است ، و در خود تلمود جزئیترین نکته‌ای که این نظر را تأیید کند یافت نمی‌شود . بلکه به‌عکس ، سراسر تلمود آکنده از روح محبت و نشاطی است که جانبخش و محرك کسانی که « یوغ تورات »را بر گردن خود می‌نهندمی‌باشد . «ذات قدوس‌متبارك مایل بود که افراد ملت اسرائیل کسب امتیاز و فضیلت کنند ، از این رو او مطالب تورات و فرمانهای آن را برای ایشان فراوان ساخت . چنانکه گفته شده است : « خداوند به خاطر عدالت و صداقت خود مایل است که تورات را بزرگ و تکریم نماید » (اشعیاء ، ٤۲ : ۲۱ ، میشنا مکوت، ۳ : ۱۶ ) . گفتار فوق که درکتاب های نماز به آخر هر یك از فصول میشنای آووت که‌درشش شنبهٔ واقع بین اعیاد پسح و شاووعوت درکنیسه خوانده می‌شود افزوده شده است، نظرکلی دانشمندان‌یهود را دربارهٔ زندگی در لوای تورات به نحو جالب و زیبایی خلاصه می‌کند . آنان چنین زندگی را نه‌فقط آزاد از قید و بندها و محدودیت‌های توانفرسا

می‌دانند ، بلکه به آن به عنوان یك امتیاز و نشانه‌ای از لطف و مرحمت خداوند می‌نگرند ، که باید با ابراز محبت و حقشناسی از آن قدردانی شود . دربارهٔ این جمله از سخنان داود پیامبر : « تورات تو را چقدر دوست می‌دارم » ( مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۹۷ ) ، چنین تفسیر شد هاست : سلیمان گفته است : « (تورات) یك غزالهٔ دوست داشتنی است» ( امثال سلیمان ، ۵ : ۱۹). چنین است تورات ، همه آن را دوست دارند . و هر آن کس که به تورات علاقمند است ، چیزی جز زندگی را دوست نمی‌دارد. داود محبت خود را نسبت به تورات با این کلمات ابراز کرد : « تورات تو را چقدر دوست می‌دارم » . بهرجا که می‌روم ، تورات همراه من است . وقتی که می‌خوابم ، با من قرین است . و هرگز آن را رها نکرده‌ام . و چون هیچگاه آن را ترك ننموده‌ام ، تورات برای من بار سنگینی نیست ، بلکه منبع سرود و تسبیح‌خوانی است . چنانکه گفته شده است : «فریضه‌های تو برای من درخانهٔ غربتم سرودها بودند»( مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۵٤ ، میدراش تهیلیم مربوط به آیهٔ فوق ، صفحهٔ ۲٤۹ ب ) .

دعاهای ذیل که در تلمود آمده، قسمتی از نماز روزانه یهودیان شده ، واحساسات حقیقی آنان را نسبت به تورات منعکس می‌سازد . « متبارك هستی تو ، ای خداوند خدای ما ، پادشاه عالم ، که ما را به‌وسیلهٔ فریضه‌های خود تقدیس کرده‌ای ، و به‌ما فرمان داده‌ای که بمطالعه و تحصیل مطالب تورات مشغول شویم . ای خداوند خدای ما ، از حضورت تمنی داریم که مطالب تورات را در دهان ما و در دهان افراد قوم خود دودمان اسرائیل مطبوع و شیرین سازی ، تا آنکه ما،و فرزندان ما ، و فرزندان ملت تو خاندان اسرائیل ، همگی نام تو را بدانیم ، و خود را با تورات تو مشغول داریم . متبارك هستی تو ، ای خداوند ، که تورات را به امت خود اسرائیل می‌آموزی . متبارك هستی توای خداوند خدای ما ، پادشاه عالم ، که ما را از میان همهٔ ملتها برگزیدی و تورات خود را به ما دادی .متبارك هستی تو ، ای خداوند ، که تورات را عطا فرمودی » ( براخوت ، ۱۱ ب ) .

یك اصل راهنما در زندگی یهودیان چنین است : « آن کس که ( احکام تورات را ) عاشقانه ، انجام می‌دهد ارجمندتر از آن کسی است که آن را از ترس انجام میدهد » ( سوطا ، ۳۱ الف ) . یکی از نشانه‌های این عشق به تورات ، کشیدن حصاری به دور آن است ، تا از تجاوز نسبت به آن جلوگیری شود . از این‌رو چنین توصیه شده است ، که انسان نباید یك فریضهٔ دینی را عیناً و دقیقاً طبق مقررات تورات انجام دهد . بلکه باید جزئیات و نکات اضافی بیشتری به آن بیفزاید تا مطمئن شود که وظیفهٔ خود را بطور کامل و به‌نحو احسن انجام داده است . « این نکته به چه می‌ماند ؟ به شخصی که از یك باغ میوه نگهبانی می‌کند. اگر باغ را از بیرون نگهبانی کند ، همهٔ باغ حراست می‌شود ، اما اگر آن را از داخل نگهبانی کند ، آن قسمتی که مقابل اوست ، حراست می‌شود ، لکن آنچه در قفای اوست ، محافظت نمی‌شود » (یواموت ، ۲۱ الف ) . به عنوان نمونه از این مطلب ، در مورد حفظ قدوسیت روزهای شنبه و اعیاد مقدسهٔ قانونی وجود دارد بنام قانون « افزودن از اوقات غیرمقدس به‌اوقات مقدس » ( روش هشانا ، ۹ الف ) . بدین معنی که باید قبل از فرارسیدن آغاز شنبه و یا عید از کار کردن دست کشید ، تا از روی سهو و عدم توجه نسبت به حرمت آن روز مقدس تجاوزی نشود .

این میل و علاقه به حفظ و حراست تمامیت قوانین دینی به نحو دیگری نیز ابراز شده است . « دانشمندان به گرد سخنان و دستورات خود حصاری کشیده‌اند، تا آنکه انسان که شامگاهان از مزرعه و

صحرا می‌آید نگوید : اول به خانهٔ خود بروم ، کمی خوراك بخورم ، جرعه‌ای بیاشامم ، اندکی بخوابم و استراحت کنم ، و سپس نماز شامگاه را بخوانم . چون ممکن است که خواب او را در رباید و سراسر شب در خواب بماند . پس بهتر آنست که انسان به هنگام غروب که از صحرا و مزرعه بازگشت نخست به کنیسه برود و اگر عادت به خواندن کتاب مقدس دارد ، آنرا بخواند و اگر بمطالعه و تحصیل میشنا و گمارا و سایر علوم دینی علاقمند است سرگرم آن شود ، وسپس نماز شامگاه را بگزارد و بعد از آن به تناول طعام و دعای برکتهای قبل و بعد از آن بپردازد . وهرآن‌کس که ازسخنان ودستورات دانشمندان دراین‌باره تخطی کند واجب‌القتل است » ( براخوت ، ٤ ب ) .

یك قاعده ودستور دیگر که علاقه و اخلاص به تورات را جلوه‌گر می‌سازد . « هیدورمیصوا » Hiddur Mitzvah یا « آرایش و تجلیل فرمان و فریضه » است . یعنی به‌جا آوردن فرمان و فریضه با ابراز احساسات وبکار بردن دقتی بیش از آنچه‌که نص صریح احکام خواهان آن است ، تا آنکه شخص بتواند آن فرمان و فریضه را به بهترین وجه ممکن انجام دهد . مبنای این امر کلمات آیهٔ دوم از فصل ۱۵ سفر خروج است : « این خدای من است و من اورا برازنده و زیبا جلوه می‌دهم » ، که دربارهٔ آن چنین تفسیر کرده‌اند : خودرا به حضور او با فریضه هـای تورات زیبا ساز . به‌حضور او یك سوکاه ( سایبان ) زیبا بساز ( سفرلاویان ، ۲۳ : ٤۲ ) ، یك لولا Lulav . و ( شاخهٔ نخل ) زیبا بگیر ( مأخذ فوق آیـهٔ ٤۰ ) . یك شوفار ( شاخ قوچ )زیبا را در روز های روش هشانا ( اول سال نو ) به‌صدا در آور ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۲٤ ) . یك صیصیت (۱) زیبا بپوش ( سفراعداد ، ۱۵ : ۳۸ ) . وبرای خود یك طومار تورات تهیه کن که به‌احترام خداوند با عالیترین مرکب وبهترین قلم به توسط یك کاتب خبره و هنرمند نوشته شده باشد ، وآنرا با جامه‌ای زیبا و خوشرنگ که از ابریشم خالص واعلی بافته شده باشد بپوشان ( شبات ۱۳۳ ب ) . بنابراین فریضه های دینی یهود نباید از روی بیعلاقگی وسرسری اجرا شود، بلکه انجام آن باید باروح اشتیاق و عشق و علاقه توأم باشد . ازطرف دیگر ، این را هم می‌دانستند که این علاقه و اشتیاق به اعزاز خداوند ، ممکن‌است به یك افـراط زیان‌آور منتهی شود . زیاده روی بی‌حد دراین کار فی‌المثل ممکن است باعث تهیدستی انسان گردد . از این رو چنین قانونی راوضع کرده‌اند : « خرج کردن برای « هیدور میصوا » حداکثر می‌تواند تا یك‌سوم هزینه‌ای که برای خود میصوا (فریضه) می‌شود برسد، و نه بیشتر از آن » ( باواقصا ، ۹ ب ) . یعنی آنکـه فقط تا یك سوم می‌توان برهزینهٔ معمولی انجام یك فریضه افزود تاآنکه آن فریضه به‌طرزبهتر وجالبتری انجام داده شود .

پس می‌بینیم روحیه‌ای که برای انجام دادن احکام تورات لازم است چگونه باید باشد . انجام این احکام ، به‌جای آنکه بندگی شاق و دشوار باشد، پرستش خداوند از روی عشق و علاقه و بصـورتی شادی‌آور است که خود باعث تقدیس زندگی شخصی افراد می‌شود . درواقع هدف کـلی تورات تزکیهٔ‌نفس و اعتلای وجود انسانی است . جملهٔ : « کلام خداوند مصفی (۲) است » (مزامیر داود ، ۱۸ : ۳۰ ) پایه و تکیه‌گاه این اصل است : « فرامین و فریضه های تورات فقط به‌منظور تصفیهٔ روح و تزکیهٔ نفس‌انسان

---

۱ ــ صیصیت یا طلیت پارچه‌ای است سفید و به شکل مربع‌مستطیل که در چهار گوشهٔ آن نخهایی آویخته‌است کـه به‌طرز مخصوصی گره زده شده‌اند و آن را هنگام نماز صبح بر دوش می‌اندازند . نوعی از آن را که از طلیت معمولی کوچکتر است و « صیصیت قاطان » یا « طلیت قاطان » ( طلیت کوچك ) خوانده می‌شود همواره در زیر پیراهن می‌پوشند .

۲ ــ متن عبری این کلمه بمعنی « قال گذاشته شده » است .

صادر شده‌است. زیرا مثلا برای خداوند چه اهمیتی دارد و بحال او چه تفاوت می‌کند که سر حیوان حلال گوشت از ناحیهٔ گلو بریده شود یا از پشت گردن؟(۱) بلکه باید گفت که منظور و مقصود فرامینی که خداوند صادر فرموده و فریضه هایی که انسان را به‌انجام آن امر کرده است، تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ روح انسانها است» (برشیت ربا، ٤٤ : ١).

هدف یك سلسله از فرامین تورات آن است که موضوع حضور خداوند در همه جا را به انسان گوشزد کند، وذهن و خاطر اورا در همهٔ اوقـات متوجه میل وارادهٔ پروردگار سازد. مهمترین این فریضه‌ها کوبیدن‌مزوزا Mezuzah بر قائمهٔ اطاقهای مسکونی، پوشیدن صیصیت، بستن تفیلین بر روی بازوی چپ وگذاشتن آن بالای پیشانی است. دربارهٔ این فریضه‌ها چنین گفتاری را داریم: «بنی‌اسرائیل محبوب خداوند هستند، وازاین رو است که ذات‌قدوس متبارك آنان را با فریضه‌های خود احاطه کرده است. تفیلین برسر وبربازوی چپ آنها است، صیصیت بر لباسهایشان، و مزوزا روی قائمهٔ در خانه آنهااست. دراین‌باره داود چنین گفته است: «من روزی هفت‌مرتبه تورا به خاطر داوریها واحکام عادلانه ات تسبیح می‌خوانم» (مزامیر داود، ١١٩ : ١٦٤، مناحوت، ٤٣ب). دربارهٔ هرکدام از فریضه‌های فوق در فرصت مناسب به طور خلاصه سخن خواهیم گفت.

کوبیدن مزوزا بر قائمهٔ در اطاق مسکونی، برطبق این فرمان تورات است: «و آنها را بر باهو «مزوزا» های درهای خانه‌ات و بر دروازه‌هـایت بنویس» (سفر تثنیه، ٦ : ٩). مزوزا یك ورقه پوست حیوان حلال گوشت است که روی آن‌دو قطعه‌از مطالب سفر تثنیه، یعنی آیه های ٤ تا ٨ از باب ششم و آیه های ١٣ تا ٢١ از باب یازدهم با قلم نی و مرکب مخصوص نوشته شده است. این قطعه پوست را لوله می‌کنند ودر محفظه‌ای می گذارند وروی آن‌قائمهٔ در که هنگام ورود شخص به‌اطاق‌در سمت‌راست او واقع است نصب می‌کنند. روی سطح خارجی‌محفظه کلمهٔ شدای (خدای‌قادر مطلق) دیده می‌شود. همان‌طور که قبلا اشاره شد، مقصود اصلی از انجام‌فرمان مزوزا آن است که برای شخص یهودی چیزی وجود داشته باشد که همواره به او یادآور شود که‌حتی در خلوت خانهٔ خود نیز زیر نظر دیدگان بینای خداوند قرار دارد، و دائماً محتاج الطاف الهی است.(۲). ازاین روایت که‌گفته‌اند: «هرآن کس که تفیلین برسر وبازو، صیصیت بر لباس، ومزوزا بردر خانهٔ خود دارد، به جرأت می‌توان گفت‌که مرتکب خطا نخواهد شد» (مناحوت، ٤٣ ب).

لکن در نظر عامه، مزوزا به‌صورت تعویذی درآمده‌است که انسان را از حمایت الهی برخوردار می‌سازد. این موضوع را دو روایت به طور واضح نشان می‌دهد. «اردوان پادشاه اشکانی مروارید گرانبهایی به‌عنوان تعارف برای ربی یهودای مقدس (ربی یهودا هناسی) فرستاد، واز وی درخواست کرد تا در مقابل آن هدیه‌ای همانقدر گرانبها برای او ارسال دارد. ربی یهودابرای پادشاه‌یك مزوزا فرستاد. پادشاه جهت وی چنین پیغام داد: من‌برای‌تو هدیه‌ای فرستادم‌که نمی‌توان برایش ارزشی تعیین نمود و تو در عوض چیزی برای من فرستاده‌ای که به یك پول می‌ارزد. جواب ربی‌یهودا چنین بود: تمام اموال

---

۱ ـ مقصود حالتی است که حیوان را برای استفاده ازگوشت آن ذبح می‌کنند.

۲ ـ چنین شرحی در کتاب یوسفوس آمده است: «یهودیان‌باید برکتهای مهمی را که از جانب خداوند دریافت داشته‌اند بر درهای خانه بنویسند، و همانها را روی بازو هایشان بگذارند. و نیز بایدآنچه را که نشان دهندهٔ قدرت پروردگار و لطف او نسبت بدیشان است نوشته و برپیشانی و بازوی خود بگذارند تا آنکه آمادگی خداوندبرای برکت دادن بدیشان در همه جا به صورت واضح نمایان شود» (قدمت یهودیان، قسمت ٤، فصل ٨، بند ١٣).

تو و همهٔ دارایی من در مقابل این مزوزا ارزشی ندارد، و نه همین وبس ، بلکه توچیزی برای من فرستاده‌ای که باید از آن نگهداری کنم . اما من برای تو هدیه‌ای فرستاده‌ام که هنگامی که خفته‌ای از تو نگهبانی میکند » ( یروشلمی پئاه ، ۲ دال ) .

روایت دوم مربوط به اونکلوس Onkelos یا اکیلاس Akylas است که یکی از افراد خاندان سلطنتی روم بود ، وبه میل خود به‌دین یهود درآمد . وقتی امپراطور ازاین عمل اونکلوس مطلع گردید به خشم اندرشد ، ودر چند نوبت چند دسته سرباز برای دستگیری او فرستاد، لکن هربارسخنان ودلایل منطقی اونکلوس چنان در سپاهیان رومی اثر کرد که همگی مانند وی دین یهودا را پذیرفتند . سرانجام امپراطور به سپاهیان خود دستور اکید داد که با انکلوس گفتگویی نکنند و اورا دستگیر سازند ، وسربازان نیز چنین کردند . داستان چنین ادامه می‌یابد : هنگامی که خانه را ترك می‌کردند ، اونکلوس به مزوزایی که بر قائمهٔ در نصب بود نظر افکند ودست‌خودرا روی آن گذاشت ، و به سپاهیان گفت : می دانید این چیست ؟ آنها گفتند : ما نمی‌دانیم ، تو برای ما بگو ، اونکلوس گفت رسم دنیا چنین است که یك سلطان داخل کاخ خود می‌نشیند ، وسربازان وخدمتکارانش‌در بیرون قصر می‌ایستند، واز اونگهبانی می‌کنند . اما در مورد ذات قدوس متبارك درست به‌عکس است این است . بندگان او درون خانه های خود به‌سر می‌برند واو ایشان را از بیرون نگهبانی‌و محافظت می‌کند . چنانکه‌گفته شده است: «خداوند از اکنون تا به ابد خروج ودخول تورا محافظت‌خواهد کرد » ( مزامیر داود ، ۱۲۱ : ۸ ، عوودازارا ، ۱۱ الف . )

تفیلین عبارت است از دو محفظهٔ چرمی کوچك مکعب شکل که تسمه های چرمی به آن وصل شده و درون آنها ورقه‌های نازکی از پوست قراردارد که روی آن چهار قطعه از مطالب تورات نوشته شده است : (سفر خروج ، باب ۱۳ ، آیه های ۱ تا۱۰؛۲ ، همان باب ، آیه های ۱۱ تا ۱۶ ؛ سفر تثنیه ، باب ۶ ، آیه های ٤ تا ۹ ، سفر تثنیه ، باب ۱۱ آیه‌های ۱۳ تا ۲۱ . ) شیوهٔ به جا آوردن فرمان تفیلین در این آیه ذکر شده است « و آنها را به عنوان علامت بردست‌خود ببند ؛ ودر بین چشمان تو زینت پیشانی باشند » (سفر تثنیه ، ٦ : ۸) . مقصود این فرمان آن‌است که احکام تورات نیروی هادی و کنترول کنندهٔ زندگی انسان شود ، تا آنکه آرمانهای دین یهود افکار وی رادر قالب خود شکل دهد ورهنمون او در ضمن انجام هرکاری باشد . این نکته را می‌توان از آنچه دربارهٔ یکی از دانشمندان تلمود به‌نام ربا Rabbah نقل شده است به خوبی دریافت . ابائی در حضور ربا استاد خود نشسته بود، و وی‌را دیدکه بسیار سرخوش است . ابائی به‌او گفت : نوشته شده است که : «باترس و لرز شادی کنید » ( مزامیر داود ، ۲ : ۱۱ ) . ربا در پاسخ او گفت : «من تفیلین بسته‌ام» (براخوت، ۳۰ ب ) . ربا می‌خواست به شاگرد خود این نکته را تفهیم کند که چون او در سراسر روز تفیلین بر سر و دست خود دارد ، همین تفلین با تأثیر هشیار کنندهٔ خود مانع از آن خواهد شد که وی از حدود معین اخلاقی تجاوز کندوبه سبکسری‌ومزاح ناروا بپردازد. دربارهٔ این فرمان : « نام خداوند خدای خودرا بیهوده برزبان میاور » ( سفر خروج ، ۲۰ ، ۷ ) چنین تفسیر کرده‌اند : « تفیلین راکه نام خداوند برآن نوشته شده‌است برخود مگذار که بعداً بروی ومرتکب گناه شوی » ( پسیقتا ، ۱۱۱ ب ) . یعنی آنکه توکه تفیلین برسر ودست خویش می گذاری ، دیگر نباید خودرا به‌گناه واعمال ناشایست آلوده سازی .

مقصود فرمان صیصیت در این آیه تشریح شده است : « تا که آنرا ببینید و تمام اوامر خداوند را به‌یاد آورده و آنها را بجا آورید » ( سفر اعداد ، ۱۵ : ۳۹ ) . وتلمود دربارهٔ آن چنین گفته است : «این فرمان صیصیت با جمیع فرمانهای دیگر تورات برابر است . زیرا دیدن باعث یادآوردن است ، ویادآوردن هم به‌انجام دادن منجر می‌شود » ( مناحوت، ۴۳ب ). داستانی دربارهٔ مردی نقل شده است که می‌رفت تا مرتکب عملی منافی عفت شود ، ولی بادیدن صیصیت لباس خود به هوش آمد واز گناه کردن خودداری نمود . ( مناحوت ، ٤٤ الف ) . ازاین رو چنین تعلیم داده‌اند : « هرآن‌کس که در به‌جاآوردن این فرمان چابك باشد ، توفیق دیدن شخینا ( نور جلال الهی ) وکسب فیض از آن نصیبش خواهد شد » ( مناحوت ، ٤٣ ب ) . « در آیهٔ فوق نوشته نشده است : « تاکه آنها ( نخهای صیصیت ) را ببینید » . بلکه نوشته شده است : « تاکه‌آن (۱) را ببینید» . می‌خواهد این‌مطلب را بفهماند که هرکس که فرمان صیصیت را به‌جاآورد، برای او چنین محسوب می‌شود که گویی شخینا رادیده واز فیض آن بهره‌مند گشته است . زیراکه رنگ نخ آبی صیصیت ( ۲ ) شبیه رنگ دریا است ، که آن‌خود همانند رنگ آسمان است ، وآسمان نیز به‌رنگ اورنگ جلال الهـی است . ( ۳ ) ( سیفره بمیدبار ، ۱۱۵ ، صفحهٔ ٣٤ ب ) . مفهوم گفتار فوق این‌است‌که انجام دادن فرمان صیصیت از روی فهم و علاقه ، زندگی انسان را پاك ومنزه نگاه می‌دارد ، واورا به خداوند نزدیك می‌کند .

دراینجا نیز می‌یابیم که یك آئین مذهبی درنظر مردم به صورت یك نیروی محافظ درآمده‌است . گفته شده است که اهمال در پوشیـدن صیصیت و کوتاهی در مورد کوبیدن مزوزا بر قائمهٔ در ، ممکن است سبب مرگ فرزندان انسان شود ( شبات ، ۲۲ب ) . وبرعکس : « هرکس که فرمان صیصیت را به دقت به‌جا می‌آورد ، توفیق آنرا می‌یابد که در آینده دو هزار وهشتصد خدمتگزار به خدمت او کمربندند . زیرا که گفته شده است : «خداوند رب‌الجیوش چنین فرموده است : در آن روزها ده نفر از همهٔ زبانهای امتها گوشهٔ جامهٔ یك مرد یهودی را محکم می‌گیرند وبه‌وی خواهند گفت.ما باشما می‌آییم ، زیراشنیده‌ایم که خداوند باشما است» ( زکریا ، ۸ : ۲۳ ) ( شبات، ۳۲ ب ) (٤) .

شاید بتوان گفت که جالبترین نمونه از شیوهٔ دانشمندان یهود ، که چگونه جزئیات یك فرمان را از متن آیه های تورات استخراج واستنتاج می‌کنند ، موضوع حرمت روز شنبه است . در حالی که تورات فقط به‌طور کلی دستور می‌دهد که در روز شنبه نباید هیچ‌کاری انجام داد، یك رسالهٔ‌بزرگ تلمودی مسخت یا رسالهٔ شبات ) با تجزیه و تحلیل آیه های کتاب‌مقدس معلوم می‌کند که انجام چه اعمالی در شب و روز شنبه مجازیا ممنوع است ، وبیحرمتی به قدوسیت شنبه شامل چه نکاتی می‌شود . کارهای ممنوع در شب وروز شنبه ، تحت سی ونه عنوان یا « کارهای اصلی » طبقه‌بندی شده است ازاین قرار : « کاشتن ، شخم زدن ، دروکردن ، دسته کردن خوشه‌ها ، کوبیدن خرمن ، باد دادن خرمن ، پاك کردن محصول ، آسیاب

۱ ــ در عبری این کلمه هم به‌معنی « آن » است و هم به‌معنی « او » . در اینجا به منظور وعظ و تفسیر ، از معنی دوم استفاده شده است.

۲ ــ سابقاً یکی از نخهای صیصیت را با خون یك نوع‌جانوردریایی رنگ می‌کردند و این خون پس از خشك شدن به رنگ آبی در می‌آمد . امروز که چنین جانوری به دست نمی‌آید ، تمام نخهای‌صیصیت سفید رنگ است .

۳ ــ رجوع شود به حزقیال ، ۱ : ۲٦ .

٤ ــ عدد ۲۸۰۰ بدین گونه به دست آمده است : تعدادملتهای اصلی و با اهمیت جهان هفتاد است . و چون گفته شده است « ده نفر از هر امت » ، پس عدد هفتصد بدست می‌آید ، یعنی هرگوشهٔ‌جامه را هفتصد نفر بدست خواهند گرفت . و چون جامه دارای چهار گوشه است ، لذا بایستی عدد هفتصد در چهار ضرب شود .

کردن ، بیختن ، خمیر کردن ، نان پختن ، چیدن پشم، شستن آن ، شانه زدن ( پشم ، پنبه ، کتان و غیره ) ، رنگ کردن، رشتن، بستن نخهای‌تار به‌دستگاه نساجی، داخل کردن دو نخ تار به حلقه های دستگاه نساجی ، بافتن دو رشته نخ ، از هم جدا کردن دو رشته نخ‌تار ، گره زدن ، باز کردن گره ، دوختن دو دوخت ، پاره کردن به نیت دوختن دو دوخت ، شکار کردن‌حیوان ، ذبح کردن ، پوست‌کندن حیوان ، نمك زدن ( به پوست ) ، دباغی کردن پوست ، تراشیدن ( مو )، بریدن پوست به‌قطعات ، نوشتن دو حرف الفبا ، پاك کردن يك نوشته به نيت نوشتن دو حرف الفبا ، ساختمان کردن ، خراب کـردن ، افروختـن آتش ، خاموش کردن آن ، چکش زدن ، حمل و نقـل يك شيئی از يك حالت به‌حـالت دیگر » ( میشناشبات ، ۷ : ۲ ) .

راجع به هرکدام از کارهای اصلی فوق‌الذکر توضیحات فراوانی داده شده ، ودربارهٔ اینکه چه کار هایی فرع کدام کار اصلی‌است ، بحثهای مفصلی به‌عمل آمده است .

برای نمونه ، کار اصلی آخری ، یعنی حمل و نقل يك شيئی از يك حالت به حالت دیگر را در نظر می‌گیریم . دراین باره دو نوع بحث و پژوهش بعمل آمده است . یکی آنکه چه نوع حمل و نقلی تجاوز به‌حرمت و قدوسیت شنبه به شمار می‌آید ، دوم آنکه چه چیزهایی بار محسوب می‌شوند و نباید آنهارا در شب وروز شنبه از يك حالت به حالت دیگر حمل و نقل نمود .

این نمونه‌ای است از قوانین بی‌شمار مربوط به شنبه ، وظاهراً چنین به‌نظر می‌رسد که دانشمندان یهود کاری کرده‌اندکه روز مقدس‌شنبه برای یهودیان مبدل به کابوسی خرد کننده شود ، واز هرگـونـه شادمانی و روحانیت عاری گردد . لکن حقیقت امرآن‌است که مردمی که در طی قرنها این‌قوانین را باهمـه سختی وشدتی که در بردارد بجای آورده‌اند ، نه‌تنها متوجه ثقل ظاهری بار آن نمی‌شوند ، بلکه با خوشی و مسرت اعلام می‌دارند که برای آنها شنبه روزی آکنده از روشناییها و زیباییهای خدایی است .

در اینجا دعای کوتاهی را که يك دانشمند یهود برای خواندن شب شنبه انشا کرده است نقـل می‌کنیم : « ای خداوند خدای ما از روی محبت که با آن قوم خودت اسرائیل را دوست داشتی، واز روی شفقتی که توای پادشاه ما نسبت به فرزندان همعهدت احساس‌کردی ، توای خداوند خدای‌ما ، این‌روز هفتم بزرگ‌ومقدس‌را با محبت به‌ما عطاکردی» (توسیفتا براخوت ، ۳ : ۲ ) . تنها آن‌کس که شنبه برای او نعمت ومایهٔ شادمانی است می‌تواند چنین کلماتی را اداکند، و به طور يقين یهودیان مؤمن شنبه را با همین نظر می‌نگرند . دربارهٔ این آیه : « تا بدانید که‌من هستم‌خدایی که شمارا تقدیس می‌کنم » ( سفر خروج ، ۳۱: ۱۳ ) . چنین تفسیری را داریم : « ذات قدوس متبارك به موسی فرمود : من در خزانهٔ خود هدیهٔ خوب و گرانبهایی دارم که نامش شنبه است ، و می‌خواهم آن‌را به قوم اسرائیل عطا کنم . پس برو واین مطلب را به‌اطلاع ایشان برسان » ( شبات ، ۱۰ ب ) .

برای نگهداشتن شنبه و رعایت قدوسیت آن، کمترین سختی وزحمتی در میـان نیست . مـراسم عزاداری که باید پس از تدفین متوفی مدت يك‌هفته‌انجام گیرد ، روزشنبه موقتاً متوقف می گردد . دراین باره آیهٔ جالبی داریم : « شنبه را روز خوشی و لذت بنام » (اشعیا،۵۸ : ۱۳) . وباتوجه به‌همین آیه‌سفارش شده است که شب شنبه حتماً باید چراغی‌در خانه‌روشن باشد ( شبات ، ۲۵ ب ) . بهترین جامه‌ها را برتن کنند ( مأخذ فوق ، ۱۱۳ الف ) . و برای شب شنبه و صبح و ظهر آن سه وعده غذای خوب و لذیذ تهیه کنند

( مأخذ فوق ــ ۱۱۷ ب ) . خرج کردن با گشاده دستی برای اعزاز شنبه یك عمل قابل تحسین به‌شمار می‌آید ، واین اطمینان داده شده است که : « هرکس که به‌شنبه وام دهد ، شنبه وامش را به خوبی به‌او باز پس خواهد داد » (مأخذ فوق ، ۱۱۹ الف ) . روایت کرده‌اند که یکی از دانشمندان یك‌روز شنبه به‌خانهٔ دوستش رفت، و هنگام ناهار چندین نوع غذای پخته پیش روی او گذاشتند . وی از میزبان خود پرسید : « آیا شما می‌دانستید که من امروز به اینجا خواهم آمد که این‌طعامهای گوناگون و لذیذ را تهیه کرده‌اید » ؟ صاحب خانه در پاسخ گفت : « آیا در نظر من تو از شنبه‌عزیزتر هستی» ؟ ( مأخذ فوق ) . مقصود این بود که غذا هارا به‌احترام شنبه تهیه کرده است و نه برای‌خاطر او . این رسم تکریم شنبه باعث شد که دربارهٔ این آیه : « من سیاه چرده ولی جمیل هستم » ( غزل‌غزلهای سلیمان ، ۱ : ٥ ) . چنین تفسیری بشود : «من (ملت اسرائیل ) در روز های هفته سیه چرده هستم ،ولی در شنبه جمیل و خوبرو می‌شوم » ( میدراش مربوط به آیهٔ فوق ) .

دربارهٔ دو نفر از دانشمندان یهود که شنبه راخالصانه و با محبت تلقی می‌کردند ، چنین روایت‌شده است : « ربی حنینا نزدیك غروب روز جمعه بهترین‌جامه های خود را می‌پوشید و برپا می‌ایستاد و می‌گفت : بیایید تا باهم به پیشواز ملکهٔ شنبه برویم. ربی ینای در عصر روز جمعه فاخرترین لباسهای خود را به‌تن می‌کرد و چنین می‌گفت : بیا ای عروس ، بیا ای عروس » ( شبات ، ۱۱۹ الف ) .

هدف شنبه ، مقدس کردن زندگی یهودیان است . « زیرا که ( شنبه ) برای‌شما مقدس است » (سفر خروج ، ۳۱ : ١٤) . « این آیه‌به ماتعلیم می‌دهد که شنبه بر قدوسیت اسرائیل می‌افزاید » ( مخیلتا مربوط‌به‌آیهٔ فوق، ۱۰٤ الف). همان‌طور که قبلادیدیم،این حقیقت مورد قبول همگان است که روز مقدس شنبه به‌کسی‌که آن‌را محترم بدارد یك روح اضافی اعطا می‌کند .

دو روایت تاریخی نشان میدهد که چگونه‌شنبه به زندگی یهودیان طعم خوش می‌بخشد . «قیصر روم از ربی‌یهو شوع بن حنینا پرسید : برای چه غذاهای شنبه چنین طعم و بوی مطبوعی دارند ؟ ربی‌یهو شوع در پاسخ گفت : ما ادویه‌ای داریم‌که نامش شنبه‌است ، و آنرا به غذاها می‌زنیم ، وبر اثر آن طعم و بوی غذا مطبوع می‌شود . امپراطور به‌او گفت : کمی‌از این ادویه به‌ما بده. ربی‌یهوشوع چنین جواب داد: این ادویه فقط برای کسی که شنبه را نگاه می‌داردقابل استفاده است » ( شبات ، ۱۱۹ الف ) . « ربی یهودا هناسی در یك روز شنبه آنتونینوس‌را به ناهار دعوت کرد . برای او طعامهای سرد (۱) آورد . و آنتونینوس از خوردن آنها بسیار لذت برد . سپس در یك روزهفته از وی پذیرائی کرد و خوراکهای گرم در پیش اونهاد. آنتونینوس به‌او گفت : چرا غذاهای دفعهٔ پیش ازخوراکهای امروز خوش‌مزه‌تر بود؟ ربی‌یهودا گفت : به‌جهت‌آنکه خوراکهای‌امروز ادویه‌ای‌را کسرداشتند. آنتونینوس گفت : مگر خزانهٔ پادشاه چیزی کسر دارد ؟ چرا این ادویه را از آنجا نگرفتی ؟ ربی‌یهودادر پاسخ گفت : طعامهای امروز ادویهٔ شنبه را کسر داشتند . آیا تو شنبه را نگاه می‌داری ( که چنین ادویه‌ای‌را داشته باشی ؟)» (برشیت ربا ، ۲۱۱یا ٤ ) .

شرح وبسط مفصلی که دربارهٔ قوانین مربوط به‌شنبه در تلمود داده شده ، بهترین نمونه برای نشان

---

۱ ــ پختن خوراك در شنبه ممنوع است و غذا های این‌روز باید در روز جمعه طبخ شود .

دادن اهمیت تورات شفاهی است که چگونه اصول و فروع یك فرمان پراهمیت را که در تورات کتبی خلاصه و به‌طور سربسته آمده‌است ، باهمهٔ جزئیات آن از آیه‌های کتاب مقدس استنباط و استنتاج می‌نماید .

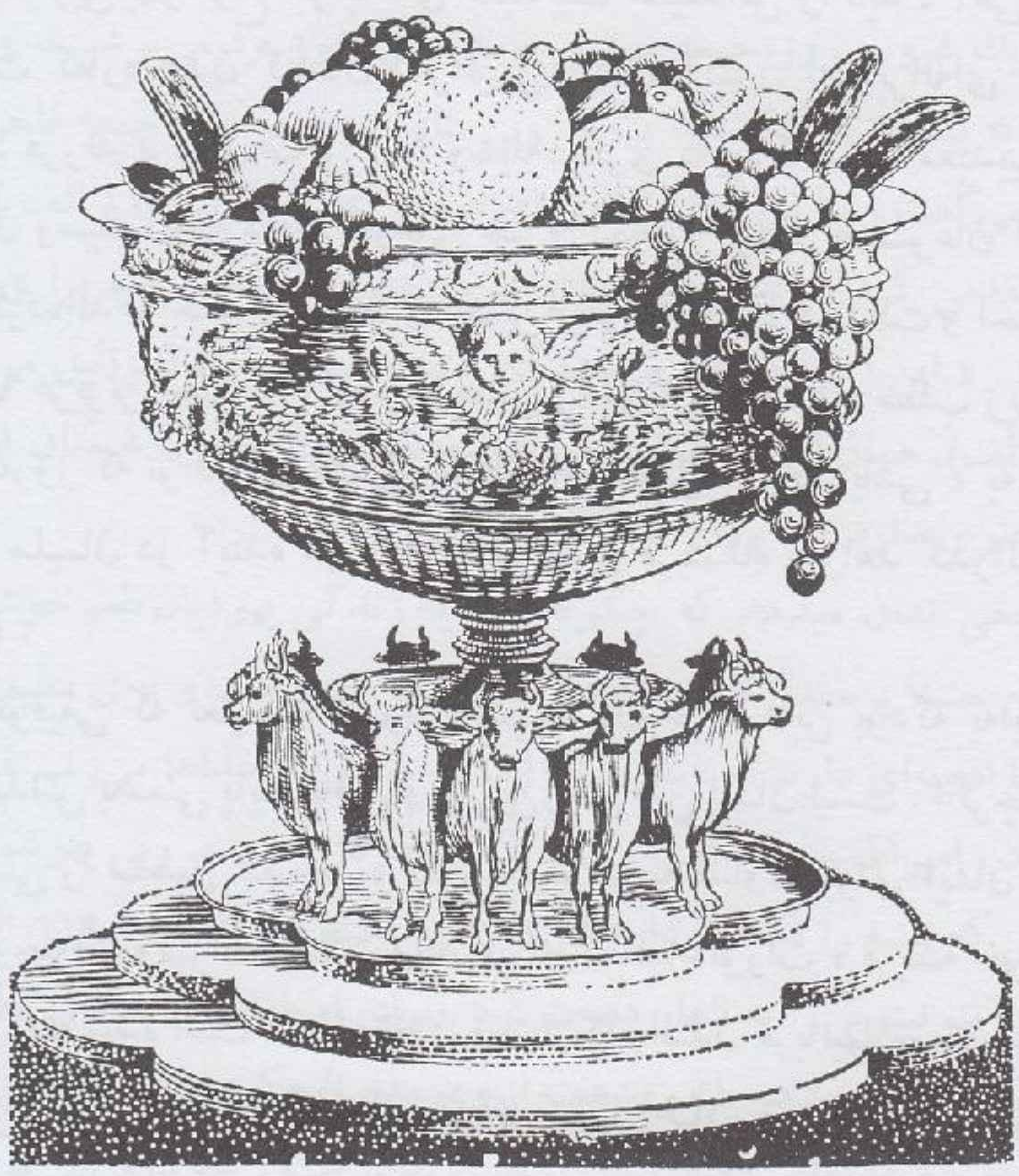
این فصل را بااین پژوهش به پایان می‌رسانیم، هنگامی که اوضاع واحوال به‌جا آوردن یکی از قوانین مهم تورات را غیر ممکن می‌سازد ، چگونه باید رفتار کرد ؟ معبد بیت همیقداش و مراسم عبادت در آن نقش بسیار مهمی را در زندگی ملت یهود ایفا می‌کرد . و صفحات زیادی از تلمود به شرح آن اختصاص داده شده است . قوانین مربوط به قربانیها از جانب خداوند وضع شده است . پس به‌عقیدهٔ دانشمندان یهود در زمانی که بیت همیقداش وجود ندارد ، چه باید کرد ؟

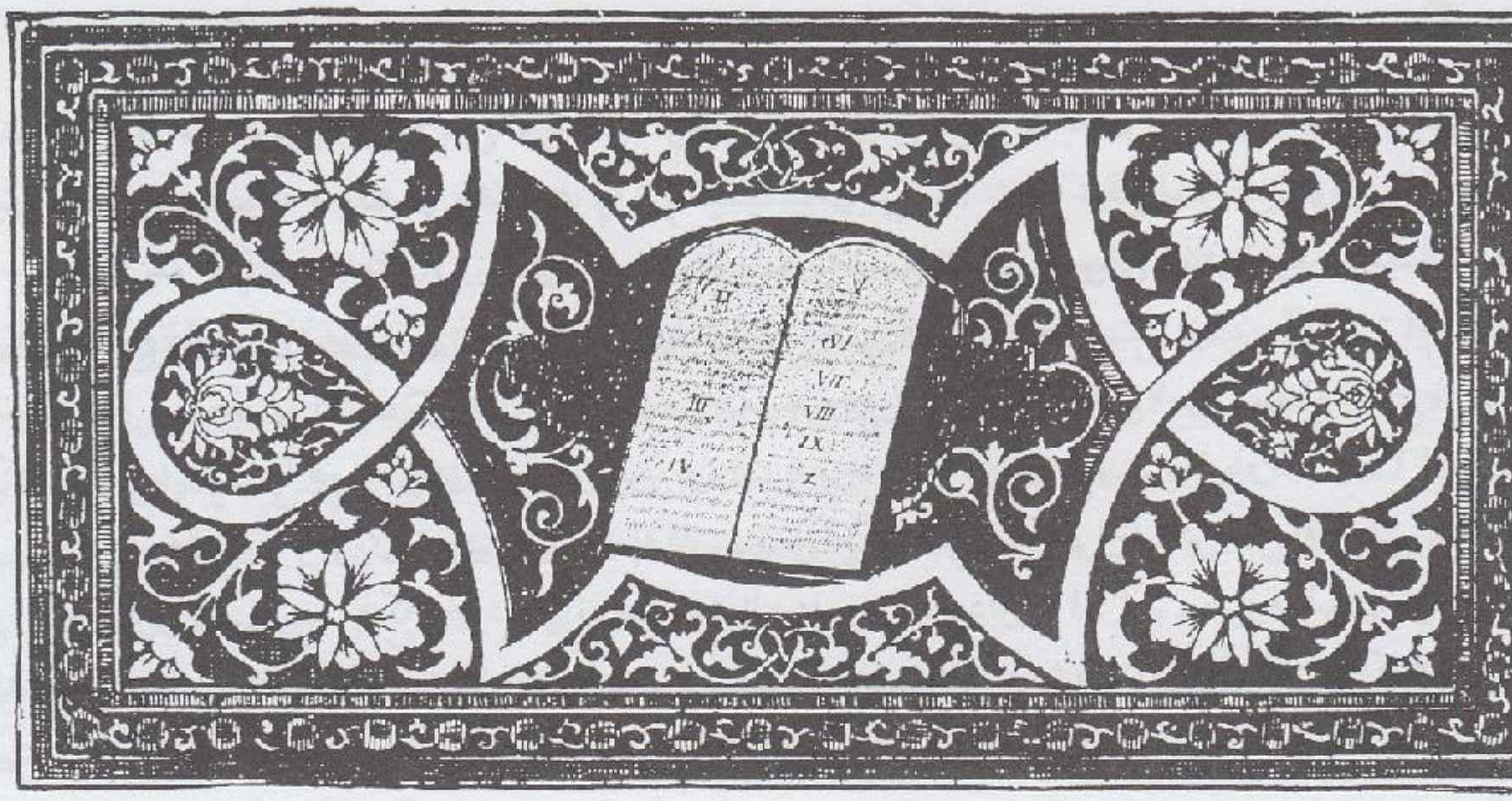
جواب را می‌توان در این داستان که دربارهٔ ربان یوحانان بن زکای و شاگردش ربی یهوشوع نقل شده‌است یافت. « زمانی ربان یوحانان بن زکای ازشهر اورشلیم خارج می‌شد و ربی یهوشوع به‌دنبال او می‌رفت . هنگامی که ربی یهوشوع خرابه‌های معبد بیت همیقداش را دید ، آهی برکشید و گفت : وای برما ، جایی که باعث کفاره شدن گناهان اسرائیل می‌شد، اکنون به ویرانه‌ای مبدل شده است ربان یوحانان بدو گفت : فرزند پریشان مباش . ما وسیلهٔ دیگری داریم که مانند معبدبیت همیقداش گناهان مارا کفاره می‌کند ، و آن وسیله انجام دادن کارهای خیر و احسان کردن به‌همنوعان است » . ( آووت ربی ناتان ، ٤ ) . نقل کرده‌اند که خداوند به‌داود چنین فرموده است : « عدالت و احسانی که تو به‌جا آوری، برای من از قربانیها عزیزتر است » . ( یروشلمی براخوت ، ٤ ب ) . مطلب زیر را نیز خداوند به‌داود فرموده است : « یك روز که تو در آن مشغول مطالعه و تحصیل تورات باشی ، به‌نزد من از هزار قربانی سوختنی که پسر تو سلیمان در آینده در پیشگاه من روی قربانگاه خواهد گذرانید ، پسندیده‌تر است » ( شبات ، ۳۰ الف ) .

بزرگترین توفیقی که تعلیمات تلمود نصیب ملت یهود نمود این بود که به‌ایشان تفهیم کرد که خراب شدن معبد بیت همیقداش به‌معنی پایان یافتن و از بین رفتن دین ایشان نیست . اگرچه ، با ویران شدن معبد ، زیان و خسارت عظیمی را متحمل شده‌اند ، لکن راه تقرب به‌خداوند برای ایشان باز باقی مانده است . آنها علاوه براحسان وخیرات ومبرات عدالت وانصاف، و تحصیل تورات ، فریضهٔ خواندن دعا و نماز را نیز دارند که دربارهٔ آن گفته شده است : « خواندن نماز ازگذرانیدن قربانیها مهمتر است » ( براخوت ، ۳۲ ب ) . با استناد به‌این آیه : « به‌جای گاوهای قربانی سخنان لبان خود را به‌حضور تو تقدیم می‌کنیم » ( هوشع ، ١٤ : ٢ ) ، این اصل را تعلیم داده‌اند : « چه چیز می‌تواند جای گاوان نری را که ما در پیشگاه تو قربانی می‌کردیم بگیرد ؟ لبان ما ، یعنی نمازها و دعاهایی که با آن بحضور تو می‌خوانیم » ( پسیقتا ، ١٦٥ ب ) .

در این فصل فقط خلاصه‌ای از عقاید دانشمندان یهود دربارهٔ تورات مطرح شد و برای آنکه بتوان آن را به‌نحو کاملتری شرح داد ، باید یك مجله بزرگ به‌این امر اختصاص داده شود . نگاه کردن به‌مندجات تورات شفاهی از لحاظ اعتقادات دینی جدید ، راه غلط پیمودن است . چون تنها با به‌کار بردن نحوهٔ

استدلال و استنتاج دانشمندان یهود است که می‌توان آن‌را به‌طور صحیح ارزیابی کرد ، و منصفانه‌ترین آزمایش ، آزمایش عملی معتقدات دانشمندان اسرائیل است و با تفسیراتی که ایشان دربارهٔ مطالب تورات کرده‌اند ، این امکان را به‌دین یهود و یهودیت‌داده‌اند که پس از موقوف شدن مراسم عبادت در بیت همیقداش و انقراض دولت یهود نیز به‌هستی خود ادامه دهند ، در صورتی‌که مخالفان ایشان ، یعنی صادوقیها ، از صفحهٔ تاریخ محو شدند . حفظ و بقای دین اسرائیل هدف اصلی دانشمندان یهود بود ، و این حقیقت که مقصود ایشان به‌خوبی عملی گردید، بهترین گواهی و دلیلی بودکه ایشان می‌توانستند برای اثبات صدق گفته‌ها و تعلیمات خود ارائه دهند .





# فصل پنجم، زندگی خانواده

زن و همسر ، ازدواج و طلاق ، فرزند ، تعلیم و تربیت ، وظایف فرزند در قبال والدین .

## ۱ـ زن و همسر

پایهٔ زندگی اجتماعی یهودیان خانواده است، و تلمود پیوسته مراقب است تا پاکی و استواری آن را حفظ کند. با توجه به اهمیت زیادی که زن در زندگی خانواده دارد ، تلمود به وی مقام و منزلتی شایسته می‌دهد . علی‌الخصوص هنگامی که د رنظر آوریم زن در میان ملل آن ادوار چه سرنوشتی داشته است . احترامی که تلمود برای زن قائل شده است به‌نحو بارزی به‌چشم می‌خورد و به‌هیچ‌وجه زن بعنوان موجودی مادون مرد تلقی نشده است . **حوزهٔ فعالیت زن با مرد تفاوت دارد ، لکن نقشی که زن در فراهم آوردن رفاه و سعادت جامعه دارد کمتر از نقش مرد نیست .**

منتقدین مخالف اهمیت زیادی به‌گفتار زیر داده و آنرا به‌عنوان نمونه‌ای از تحقیر زن به‌توسط تلمود قلمداد کرده‌اند : « انسان موظف است که هر روز این سه دعای برکت را بخواند ، متبارك است خدائی که مرا یهودی خلق کرد ، که مرا زن نیافرید و که مرا یك بیسواد و بیمعرفت به‌وجود نیاورد » ( مناحوت ، ۴۳ ب ) (۱) . مطالعهٔ دقیق و عمیق این دعا کاملا آشکار می‌سازد که مقصود اصلی آن است که مرد یهودی باید سپاسگزار باشد که این امتیاز بدو داده شده است که می‌تواند کلیه فرامین تورات را به‌جای آورد . در این مورد ، مسئولیت مرد از مسئولیت زن بیشتر است . زیرا با توجه به‌وظایف خطیری که زن در زندگی خانوادگی دارد ، تورات وی را از اجرای بعضی از فرایض دینی معاف کرده

---

۱ ـ در کتاب نماز این دعای برکت چنین آمده است : « که مرا بت‌پرست خلق نکرد ، که مرا غلام نیافرید و که مرا زن به جهان نیاورد » . سپاس و شکرانه یك فرد یهودی برای اینکه بیسواد و بیمعرفت بار نیامده است ، در این گفتار توجیه شده است : « شخص بیسواد و بیمعرفت نمی‌تواند از خطا کردن بترسد . » ( میشنا آووت ، ۲ : ۶ ) .

است . قانون در این‌باره چنین می گوید : « زنها از اجرای فرامینی‌که به‌صورت امر هستند و در زمانهای معینی انجام می گیرند معاف می‌باشند » (۱) ( میشناقیدوشین ، ۱ : ۷ ) . فی‌المثل اجرای فرمان بسر بردن در سایبان ( سوکا ) در شبها و روزهای عید سوکوت و یا بستن تفیلین ، برای زنان اجباری نیست . بغیر از این‌تلمودهیچ‌تفاوتی‌میان‌مرد و زن‌درموردمسئولیتهای مذهبی قائل نشده است . از این آیه : « اینها قوانینی هستندکه تو در جلوی ایشان خواهی گذاشت» ( سفرخروج ، ۲۱ : ۱ ) ، این اصل مهم استنتاج شده است: « کتاب مقدس زن را در اجرای همهٔ قوانین تورات با مرد برابر دانسته است » ( باواقما ، ۱۵ الف ) .

در حقیقت ، اگرزن نفوذ خود را به‌کار بردتا آنکه شوهر و فرزندانش هرچه بیشتر در تحصیل توراتو اجرای فرامین آن‌که خود در نتیجهٔ اشتغال به‌امور خانه‌داری از آن محروم است توفیق حاصل کنند ، ثواب و اجر عظیم آن متعلق به‌اوست . « زنان به‌چه وسیله‌کسب شایستگی وامتیاز می کنند ؟ به‌وسیلهٔ فرستادن فرزندانشان به‌کنیسه برای‌فراگرفتن تورات،و به‌وسیلهٔ وادارکردن شوهرانشان به‌آموختن قوانین الهی در محضر دانشمندان » ( براخوت ، ۱۷ الف ).

در این گفتار به‌خوبی نشان داده‌شده است‌که زن تا چه اندازه می‌تواندرزندگی و سرنوشت‌شوهر مؤثر باشد و آن‌را تغییر دهد . « چنین حکایت‌کنندکه مردی متدین زنی پارسا و پرهیزگار داشت ، و چون دارای فرزندی نشدند ، با یکدیگر متارکه‌کردند . مرد رفت و با یك زن شریر ازدواج نمود ، و آن زن او را شریر و بدکار کرد . زن پارسا رفت و همسر یك مرد شریر و بدکار شد و عاقبت او را دیندار و پرهیزگار نمود ، از اینجا معلوم می‌شودکه همه‌چیز در دست زن است » ( برشیت‌ربا ، ۱۷ : ۷ یا ۱۲ ) .

یك‌داستان‌که به‌نحوی جالب‌زن‌را مورد ستایش قرار میدهد چنین می‌گوید: «امپراطوری (۲) به ربان گملیئل گفت : خدای شما دزد است چون در تورات نوشته شده است : « و خداوند خدا خوابی‌گران برآدم مستولی گردانید و او بخفت ، و ( خداوند ) یکی از دنده‌های وی را بگرفت و گوشت در جایش پرکرد ؛ و خداوند خدا از آن دنده‌ای که‌از آدم گرفته بود زنی بساخت و وی را به‌نزد آدم آورد » ( سفر پیدایش ، ۲ : ۲۱ و ۲۲ ) . دختر ربان گملیئل به‌پدر گفت : بگذار تا من جواب امپراطور را بدهم . دختر سپس به‌امپراطور گفت : یك افسرعالی‌رتبه به‌من‌بدهید ( تا به‌شکایت‌من رسیدگی‌کند ). امپراطور پرسید : چه شکایتی داری ؟ دختر گفت : دیشب دزدان به‌خانهٔ ما دستبرد زدند و یکی از ظروف سیمین ما را دزدیدند و به جای آن یك ظرف زرین نهادند . امپراطور حیرت‌زده‌گفت : ای‌کاش چنین دزدانی هر شب به‌کاخ من آیند ، تو از این پیش‌آمد شکایت هم داری ؟ دختر گفت : پس در این صورت آیا آدم ابوالبشر زیان‌کردکه دنده‌ای از او گرفته‌شد، و درعوض زنی زیبا و همسری غمخوار و وفادار به‌او عطاگردید ؟ » ( سنهدرین ، ۳۹ الف )

علت اینکه چرا زن از دندهٔ آدم ایجاد شد ،در گفتار زیر شرح داده شده است : « خداوند این نکته را مورد توجه قراردادکه زن را از کدامین‌عضو آدم بیافریند . او فرمود : من زن را از سر آدم نمی آفرینم ، تا آنکه سبکسر نگردد و سر خود را از روی نخوت و غرور بالا نگیرد . نه از چشم ، تا آنکه بسیار کنجکاو نباشد . و نه ازگوش ، تا آنکه استراق سمع نکند و سخن‌چین نشود . و نه از دهان ، تا آنکه

---

۱ ـ ولی موظف به اجرای همهٔ فرامینی که به‌صورت نهی آمده‌اند می‌باشند .
۲ ـ در بعضی از نسخه های تلمود نوشته شده است :« یك‌کافر » . ولی چون بعداً مرقوم است : « یك افسر عالی رتبه بمن بدهید » ، معلوم می‌شود که مخاطب ربان گملیئل دارای مقامی بس‌شامخ بوده است .

پر حرف و وراج به‌بار نیاید . و نه از دل ، تا آنکه حسود نشود . و نه از دست ، تا آنکه هرزه دست نشود . و نه از پا ، تا آنکه ولگرد نباشد . من زن را از قسمتی از بدن آدم که همواره پوشیده و نهفته است می‌آفرینم تا آنکه موجودی محجوب و عفیف به‌بار آید » ( برشیت ربا ، ۱۸ : ۲ یا ۳ ) .

دربارهٔ ظرفیت عقلانی زن نظریات مختلفی اظهار شده است . « زنها کم‌ظرفیت هستند » . ( شبات ، ۳۳ ب ) . « رسم زنان چنین است که در خانه بمانند ، و روش مردان این است که به‌کوچه و بازار بروند و از مردان دیگر کسب اطلاعات و دانش نمایند » ( برشیت ربا ، ۱۸ : ۱ ) . در مقابل ، چنین عقیده‌ای نیز به‌طور واضح در تلمود اظهار شده است : « عقل و فهمی که خداوند به‌زن عطا فرموده است بیش از عقل و فهمی است که به‌مرد داده است . » ( نیدا ، ٤٥ ب ) . ضرب‌المثل‌های رایج نیز حاکی از این حقیقت است که زن معمولا هشیار و دقیق است ، و قصد و نیت خود را حتی در زمانی که به‌نظر نمی‌رسد کاری انجام می‌دهد ، عملی می‌کند . در این‌باره دو ضرب‌المثل را ذکر می‌کنیم : « زن حتی در موقعی که حرف می‌زند ، پشم خود را می‌ریسد . » ... « غاز بهنگام راه رفتن سر خود را به‌پایین می‌اندازد ، لکن دیدگانش اطراف را می‌نگرند و ( همه‌جا را می‌بینند ) » ( مگیلا ، ١٤ ب ) . نازکدلی و رحم و شفقت زن نیز معروف است : « زنها نازکدل و رحیم و مهربان هستند » ( مأخذ فوق ) .

دلبستگی زن به‌ظرافت و زیبایی و علاقه او به‌ظاهر شخصی خود ، مورد توجه قرار گرفته است . « چیزهایی که یك زن زیاد مشتاق آن‌است ، زیورآلات است . » ( کتوبوت ، ٦٥ الف ) . « فکر زن تنها متوجه زیبایی خودش است . اگر مردی بخواهد دل زن خود را شاد کند ، بایدجامه‌های کتانی گرانبها به‌تن او کند » ( کتوبوت ، ٥٩ ب ) . دربارهٔ این موضوع ، توضیحات بیشتری در گفتار زیرآمده است : « آرایش زن بدین طریق انجام می‌گیرد : به‌چشمان خود سرمه می‌کشد ، موهای خود را می‌تابد و از آن طره‌ها می سازد ، و به‌گونه‌های خود سرخاب می‌مالد . زوجهٔ راو حیسدا . Hisda . حتی در برابر عروسش خود را آرایش می‌کرد . یك‌روز راوهونابن‌حینِنا . Huna Ben Hinena . در خانهٔ راو حیسدا نشسته بود و دید که زوجهٔ راو حیسدا خود را آرایش کرده است . راوهونا به‌میزبان خود گفت : اینکه گفته‌اند زنان باید خود را آرایش کنند ، برای زنان جوان گفته‌اند ، و نه برای زنان پیر ، پس چرا همسر تو خود را بدین گونه آرایش کرده است ؟ راوحیسدا در پاسخ گفت : به‌مراسم نیایش بیت همیقداش قسم ، که این کار حتی برای مادر تو و مادر مادرت ، و حتی اگر برلب گور ایستاده باشند نیز مجاز است . چنانکه یك ضرب‌المثل معروف می‌گوید : زن شصت ساله ، همچون دختر شش ساله ، به‌محض شنیدن صدای دایره زنگی می دود ( تا برقص و طرب بپردازد . ) » ( موعد قاطان ، ۹ ب ) .

یك صفت اختصاصی زنان که مورد تقبیح قرار گرفته است علاقهٔ آنان به‌امور اسرارآمیز و سحر و جادو است . این موضوع مورد تأیید نویسندگان ملل دیگر نیز که با دانشمندان تلمود معاصر بوده‌اند قرارگرفته است ، و چنین معلوم می‌شود که در آن ادوار نیز زنان به‌این‌گونه اعمال می‌پرداخته‌اند دربن مورد چنین گفتارهایی را در تلمود می‌یابیم : « زنان جادوگر به‌وسیلهٔ سگها سحر و جادو می‌کنند » ( یوما ، ۸۳ ب ) . « آن‌کس که با زنان بسیاری ازدواج می‌کند ، سحر و جادو را در خانهٔ خود زیاد می‌کند » ( میشنا آووت ، ۲:۸ ) . « اکثریت زنان علاقه‌مند به‌جادوگری هستند » ( سنهدرین ، ٦٧ الف ) . و از این‌رو است که وقتی تورات می‌خواهد سحر و جادوگری را نهی کند ، چنین می‌گوید : « زن‌جادوگر را زنده‌نگذار » .

( سفر خروج ، ۲۲ : ۱۸ ) . یعنی آنکه جادوگری را بیشتر کار زنان می‌داند .

## ۲ ـ ازدواج و طلاق

ازدواج و تشکیل خانواده یك فریضهٔ دینی خطیر به‌شمار می‌آید . این نخستین فرمانی بود که خداوند به‌آدم ابوالبشر داد ( سفر پیدایش ، ۱ : ۲۸ ). و تلمود به‌آن اهمیت بسیار میدهد و دربارهٔ اجرای آن تأکید فراوان می‌کند . « هر کس که زن ندارد، از شادمانی و از برکت و از نیکی محروم است » ( یواموت ، ۶۲ ب ) . « هر کس که زن ندارد ، یك آدم کامل به‌تمام معنی نیست . چنانکه گفته‌شده است: « ( خداوند ) آنهارا نر و ماده‌آفرید وایشان‌را برکت‌داد و نامشان را آدم نهاد » ( سفر پیدایش ، ۵ : ۲ ) ( یواموت ، ۶۳ الف ) . همسر انسان خانهٔ او محسوب می‌شود ، و از این‌رو است‌که گفته‌اند : « خانهٔ انسان زوجهٔ اوست » ( میشنا یوما ، ۱ : ۱ ) . و « ربی‌یوسه گفته است : هرگز زوجه‌ام را « زنم » نناميده‌ام . بلکه همواه او را « خانه‌ام » خوانده‌ام » . ( شبات ، ۱۱۸ ب ) .

به‌انسان سفارش شده است که زود ازدواج کند ، و برای مردان هجده سالگی را سن مناسب‌جهت زناشویی دانسته‌اند ( میشنا آووت ، ۵ : ۲۴ ) . « هنگامی‌که هنوز دستت‌روی گردن‌پسرت است (۱)، یعنی از شانزده سالگی تا بیست و دوسالگی ، و یا بنابه یك عقیدهٔ دیگر از هجده سالگی تا بیست و چهار سالگی ، برای او زن بگیر » ( قیدوشین ، ۳۰ الف ). گفته شده است‌که : « تا سن بیست سالگی انسان ، ذات قدوس متبارك انتظار می‌کشدکه او ازدواج‌کند. وقتی‌که سن او از بیست گذشت و ازدواج نکرد ، خداوندا‌ورا نفرین می‌کندومی‌گوید: « استخوانهایش بادکند » ( قیدوشین ، ۲۹ ب ) . ازدواجی‌که از روی بی‌احتیاطی صورت گیرد ، یعنی آنکه مردی‌که استطاعت ندارد مخارج زوجه خود را تأمین کند و وسایل آسایش او را فراهم آورد ، اگر زن بگیرد ، چنین ازدواجی مورد تقبیح قرارگرفته است . از آیه های ۵ـ۶ـ۷ باب ۲۰ سفر تثنیه ، تلمود این تعلیم را استنتاج می‌کند : « تورات بهترین روش را در امر ازدواج به‌انسان می‌آموزد. شخص‌باید نخست خانه‌ای برای خود بسازد ، سپس تاکستانی غرس‌کند و آنگاه زن بگیرد » ( سوطا ، ٤٤ الف ) . فریضهٔ ازدواج آن‌قدر مهم است‌که گفته‌اند : « انسان مجاز است‌یك سفر تورات را بفروشد و با پول آن هزینهٔ ازدواج‌خود را فراهم سازد » ( مگیلا ، ۲۷ الف ) . انسان می‌تواند برای‌تأمین مخارج‌تحصیل تورات‌نیز به‌فروش سفر تورات مبادرت ورزد . کسی‌که به‌خاطر پول و ثروت یك زن با او ازدواج کند ، به‌شدت مورد مذمت قرارگرفته است ، هرکس‌که بخاطر ثروت یك زن با او ازدواج کند ، دارای فرزندانی ناشایست و ناخلف خواهد شد » ( قیدوشین ، ۷۰ الف ) . عدم محبت مابین زن و شوهر ، عکس‌العمل بدی روی اخلاق و فطرت فرزندان آنها خواهد داشت .

چنین تأکید شده است‌که پدر موظف است‌دختر خود را هرچه زودتر به‌شوهر دهد . این آیه : « دختر خود را بی‌عصمت مساز و او را به‌فاحشگی‌وامدار » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۲۹ ) دربارهٔ شخصی گفته شده است‌که « در شوهر دادن دختر خود اهمال می‌ورزد ، و می گذاردکه او بزرگسال شود و در حال تجرد باقی بماند » . ( سنهدرین ، ۷٦ الف ) . در آن ادوار عقیده داشتندکه وقتی دختر به‌سن دوازده سال و نیم می‌رسد دیگر موقع ازدواج او است ، هرچند که فقط در پایان دوازده سالگی است‌که او بالغ‌محسوب

---

۱ ـ یعنی تا هنگامی که او در اختیار تو است و حرف تو را اطاعت می‌کند .

می‌شود (۱) . طبق قانون تلمود : « ممنوع است که انسان دختر خود را در حالی که هنوز صغیر است به شوهر دهد . بلکه باید صبر کند تا دختر بزرگسال شود و بگوید : من حاضرم به‌فلان‌کس شوهر کنم » ( قیدوشین ، ٤١ الف ) . اگر شخص دختر خود را که هنوز خردسال است به‌شوهر دهد، دختر می‌تواند هنگام رسیدن به‌سن دوازده سالگی آن ازدواج را فسخ کند، و بدون آنکه احتیاجی به‌طلاق گرفتن باشد آن را لغو و باطل نماید و برهم زند .

اعتقاد عمومی بر این است که نه‌تنها عقد ازدواج مرد وزن در آسمان بسته می‌شود ، بلکه حتی پیش از تولد طفل نیز مقدر می‌گردد که چه‌کسی همسر وی خواهد بود . « چهل روز پیش از بسته شدن نطفهٔ طفل ، یك بت‌قول ( منادی آسمانی ) اعلام می‌دارد : این پسر با دختر فلان‌کس ازدواج خواهد کرد ( یا این دختر همسر فلان پسر خواهد شد ) » ( سوطا ، ۲ الف ) . یك داستان جالب که به‌همین موضوع اشاره می‌کند چنین است : « یك بانوی اشرافی رومی از ربی‌یوسه‌بن حلفتا پرسید : ذات قدوس متبارك دنیا را در چند روز آفرید ؟ ربی‌یوسه گفت : در شش روز . ـ از آن‌روز تاکنون او به‌چه‌کار مشغول است؟ـ او تعیین می‌کند که چه‌کسی همسر چه‌کسی بشود . بانو گفت : کار او همین است ؟ این‌که مهم نیست ! من نیز می‌توانم چنین کاری انجام دهم . من چندین غلام و کنیز دارم ، و در مدت کوتاهی می‌توانم هریك از کنیزان را به‌زوجیت یکی از غلامان درآورم ربی‌یوسه گفت : اگر این‌کار در نظر تو آسان است ، در نظر ذات قدوس متبارك همچون شکافتن دریای احمر مشکل است . ربی‌یوسه از پی کار خود رفت اما آن بانو چه کرد ؟ او یك‌هزار غلام و یك‌هزار کنیز را به‌نزد خود خواند ، آنان را به‌صف کرد و گفت : این غلام فلان کنیز را بگیرد ، و این کنیز به‌زوجیت فلان غلام درآید، و در یك شب همگی را به‌حجله فرستاد . روز دیگر همهٔ آن غلامان و کنیزان با فریاد و فغان به‌حضور او آمدند . یکی سرش شکافته بود ، یکی چشمش درآمده بود ، و دیگری پایش شکسته بود . بانو از ایشان پرسید : شما را چه شده است ؟ همه یکزبان گفتند ، ما از همسرانیکه تو برای ما تعیین کرده‌ای بیزار و متنفریم : بانو همان‌دم ربی‌یوسه را به‌نزد خود خواند و به‌وی گفت : خدایی همانند خدای شما یافت نمی‌شود ، و تورات شما عین حقیقت و نیکو و قابل تحسین است . اکنون دیدم که هرچه تو به‌من گفتی کاملا درست بود » . ( برشیت ربا ، ٦٨ : ٤ ) .

با این همه ، تلمود دربارهٔ انتخاب زوجه اندرزهای حکیمانه می‌دهد ، و از آنها چنین استنباط می‌شود که انسان در عمل برای برگزیدن همسر آزادی کامل دارد . فی‌المثل اختلاف فاحش بین سن‌زن ومرد را بسیار نکوهیده دانسته است . آیهٔ ۲۹ از باب ۱۹ سفر لاویان که بدان اشاره شد دربارهٔ پدری نیز گفته شده است « که دختر جوان خود را به‌زوجیت یك‌مرد پیر درآورد » ( سنهدرین ، ٧٦ الف ) . همین‌گونه گفته شده است : « کسی که دختر جوان خود را وادار کند که همسر مردی سالخورده شود . و آن‌کس که برای پسر جوان خود زوجه‌ای سالمند بگیرد این آیهٔ دربارهٔ او صدق می‌کند : « تا آنکه سیرابی را بر تشنگی بیفزاید ، خداوند وی را نخواهد بخشود » ( سفر تثنیه ، ۲۹ : ۱۹ و ۲۰ ) ( سنهدرین ، ٧٦ ب ) .

دربارهٔ فریضهٔ ازدواج مردی با بیوهٔ برادرکه بدون‌فرزند درگذشته باشد ، کتاب مقدس چنین می‌گوید : « ریش سفیدان شهرش اورا صدا زنند و با او سخن بگویند » ( سفر تثنیه ، ۲۵ : ۸ ) . و تلمود دربارهٔ آن چنین تفسیر می‌کند : « این آیه به‌ما تعلیم می‌دهد که ریش سفیدان شهر به‌او اندرزی که شایسته و مناسب

۱ ـ پسر در پایان سیزده سالگی به سن بلوغ می‌رسد وموظف به اجرای فرامین تورات می‌شود .

حال او باشد می‌دهند . اگر آن مرد جوان باشد و بیوهٔ برادر پیر ، و یا بالعکس ، ایشان بدو می گویند : ترا چه حاصل که با زنی جوانتر از خود ازدواج کنی؟ یا آنکه : برای تو چه سودی دارد که زنی مسن‌تر از خود را به‌همسری خویش برگزینی ؟ برو با زنی که سنین عمر وی نزدیك بـه‌تو است ازدواج‌کـن ، و کدورت و نزاع را به‌خانه‌ات راه مده » ( یواموت ، ۱۰۱ ) ب .

از این‌رو شخص بایددر انتخاب همسراحتیاط لازم را مراعات نماید ، و در این‌باره تلمود چنین توصیه می‌کند : « در انتخاب همسر تأمل‌کن و عجله‌منما » ( یواموت ، ٦۳ الف ) . برخلاف رسم متداول در ممالك شرق ، قانون دانشمندان‌یهود چنین‌اعلام‌می‌دارد : « انسان مجاز نیست زنی را به‌زوجیت خود درآورد ، مگر آنکه قبلا او را ببیند . تا مبادا پس از ازدواج چیزی نامطلوب در او بیابد ، و آن زن‌مورد نفرت او واقع شود » ( قیدوشین ، ٤۱ الف ) . از اندرز زیر چنین مستفاد می‌شودکه اصل اصلاح نژادی نیز از نظر تلمود دور نمانده است : « مرد بلند قد نباید با زن بلندبالا ازدواج‌کند ، مباداکه فرزندانشان دراز و لاغر شوند . مرد کوتاه‌قد نباید زن‌کوچك‌اندام بگیرد ، مبادا فرزندانی کوتاه‌قد از ایشان بـه وجود آید . مرد سفیدرو نباید همسری سفیدروبرای خود برگزیند ، مبادا اولادشان زیاده از حد سفیدرو شوند . یك مرد سیه‌چرده نباید زوجه‌ای سیه‌چـرده برای خود انتخاب کند ، مبادا فرزندانشان زیاده از اندازه سیه‌چرده شوند» ( بخوروت، ٤٥ ب ) . اندرز دیگری از این قرار است : « یك درجه پایین بیا و آن‌وقت زن بگیر . ( مقام همسرت از مقام خـودت پایینتر باشد ) » ( یواموت ، ٦۳ الف ) . زیراکـه ازدواج با زنی‌که مقام اجتماعی بالاتری دارد سبب خواهدشدکه زن و بستگانش با نظر تحقیر به شوهر بنگرند .

از آنجاکه هدف ازدواج تشکیل خانـواده است ، و چون عالیترین آرمان یك یهودی آن است که فرزندانش خداترس و در دانش تورات متبحر باشند ، لذا اعتقاد به‌اصل توارث باعث می‌شودکه یك جـوان یهودی شدیداً تمایل داشته باشد بـا دختر شخصیتی‌دانشمند ازدواج‌کند . « انسان باید هرآنچه را که دارد بفروشد و در عوض با دختر یك مرد دانشمند ازدواج‌کند . زیرا اگر بیموقع بمیرد و یا مجبور به جلای وطن شود ، این اطمینان را داردکه فرزندانش دانشمند خواهند شد . و هرگز با دختر مردی‌بیسواد ازدواج نکند . زیرا اگر چنین کرد و بیموقع مرد یا مجبور به‌جلای وطن شد ، فرزندانش جاهل وبیسواد به بار خواهند آمد ... انسان باید هرآنچه راکه‌دارد بفروشد و در مقابل با دختر یك دانشمند ازدواج‌کند، و دختر خود را به‌یك دانشمند شوهر دهد . این عمل همچون پیوند شاخه‌های یك تاك با شاخه‌های تاك دیگر است ، که کاری خوب و پسندیده محسوب می‌شود . و هرگز دختر یك جاهل و بیسواد را به‌زنی نگیرد ، زیرا این‌کار مانند پیوند شاخه‌های تاك بـا شاخه‌های توت جنگلی است ، و عملی زشت و ناپسند به‌شمار می‌آید » ( پساحیم ، ٤۹ الف ) .

مقام و مرتبت فریضهٔ زناشویی ، بدان‌صورت که مورد نظر تلمود است ، بسیار عالی است . اصطلاح معمول برای‌ازدواج کلمهٔ « قیدوشین ».Ghiddushin است ، که معنی آن « تقدیس » میباشد . ازدواج را چنین می‌خوانند ، زیرا « شوهر زن خود را بر همهٔ‌مردان جهان بمانند چیزی که‌وقف معبد بیت‌همیقداش می‌شود ، حرام می‌کند » ( قیدوشین ، ۲ ب ) . این کلمه دلالت برآن داردکه زن و مرد موظفند دقیقترین نکات عفاف را در زندگی زناشویی رعایت‌کنند . « بی‌عفتی در یك خانه مانند وجودکرم در دانه‌های

کنجد است » . ( سوطا ، ۳ ب ) . و این امر به‌همان اندازه‌که دربارهٔ زن صادق است ، دربارهٔ شوهر نیز صدق می‌کند . این ضرب‌المثل : « مرد میان کدوهای بزرگ و زنش میان کدوهای کوچك ( مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند ) » ، ( سوطا ، ۱۰ الف ) ، اشاره به‌این حقیقت می‌کندکه خیانت مرد به‌همسر خود ، سبب خیانت زوجه‌اش باو خواهد شد .

در این‌باره گفتاری حکیمانه در تلمود یافت می‌شود : « اگر شوهر و زن شایسته باشند ، شخینا ( نور جلال الهی ) در میان ایشان جلوه‌گر می‌شود . لکن اگر شایسته نباشند ، آتش ( نفاق و خصومت ) ایشان را می‌سوزاند » ( سوطا ، ۱۷ الف ) . اساس گفتار فوق روی این نکته است که کلمات عبری « ایش » ( مرد ) و « ایشاه » ( زن ) با هم ترکیب‌شوند ، از آنها کلمات « یا ـ ه » ( خدا ) و « اش » ( آتش ) بدست می‌آید . سخنان دیگری‌که لزوم یك زندگی خانوادگی عالی و شرافتمندانه را توصیه می کند از این قرار است : « آن‌کس‌که زوجه‌اش را چون جان دوست دارد و او را بیشتر از خویشتن عزت می‌نهد و پسران و دختران خودرا به‌راه راست هدایت می‌کند ، و به‌محض آنکه به‌سن ازدواج رسیدند برای ایشان همسری می‌یابد ، کتاب مقدس دربارهٔ او می‌گوید : « و خواهی دانست‌که در خیمهٔ تو صلح و صفا برقرار است ، ( ایوب ، ٥ : ٢٤ ) ( یواموت ، ٦٢ ب ) « زنان خود را پاس دارید تا آنکه ثروتمند شوید . انسان باید همواره مواظب آن باشد که ازعزت و احترام همسر خود نکته‌ای را فروگذار نکند. زیرا فقط به‌خاطر همسر است‌که برکت و نعمت به‌خانهٔ او راه می‌یابد » ( باوامصیعا ، ٥٩ الف ) . «انسان همواره بایدکمتر از استطاعت خود برای خوردن و نوشیدن خرج‌کند ، به‌اندازهٔ استطاعت خرج پوشاك خود نماید ، و بیش از استطاعتش در عزیز داشتن زن و فرزندان خویش و فراهم آوردن وسایل آسایش آنان کوشش‌کند. زیرا امید واتکای‌ایشان به‌او است،و امید و اتکای او به‌خدایی است‌که سخن گفت و جهان پدید آمد » (حولین ، ٨٤ ب) .

به زن و شوهر اندرز داده شده است‌که یکدیگر را شریك زندگانی خود بدانند . و از این‌رو یك ضرب‌المثل چنین می‌گوید : « اگر زن تو کوتاه‌قد است ، خم شو و با او نجواکن ( و مشورت نما ) » ( باوا مصیعا ، ٥٩ الف ) . یعنی آنکه مرد نباید خودرا والاتر از آن بداندکه با همسرش دربارهٔ‌کارهای خود شورکند و عقیدهٔ او را جویا شود . البته در این مورد نظر مخالفی نیز اظهار شده است : « هر کس که از مشورت زوجه خود پیروی‌کند و آن را به‌کار بندد ، به‌جهنم می‌افتد » . لکن باید دانست‌که این اندرز از واقعهٔ استثنایی که برای احاو Ahaav . سلطان اسرائیل رخ داد استنتاج شده است . چونکه احاو طبق مشورت ایزول Izevel . همسر خود رفتار کرد و خود و خانواده‌اش نابود شدند .

در اوایل دوران تلمود ، یعنی در زمانی‌که معبد بیت همیقداش هنوز برپا بود ، ازدواجها خالی از لطف و ماجراهای عاشقانه صورت نمی‌گرفت . چنین‌گفتاری را داریم : « یهودیان ایامی خوشتر از پانزدهم ماه آو (۱) نداشتند . در آن روز دوشیزگان اورشلیم با جامه‌های سفید که به‌عاریت می‌گرفتند ( تا دختری‌که از خود جامهٔ سفید نداشت خجالت‌نکشد ) به‌خارج از شهر می‌رفتند ، در تاکستانها به‌رقص و پایکوبی می‌پرداختند ، و به‌جوانان (که برای‌پسندیدن دختران و انتخاب آنان به‌همسری خود بدانجا آمده

---

۱ ــ آو پنجمین ماه تقویم عبری است . پانزدهم آو سالروز زمانی است که سبط بنیامین ، پس از مدتی جنگ و ستیز ، با سایر اسباط اسرائیل صلح کرد .

بودند) چنین می‌گفتند: ای جوان، دیده بالا کن و ببین چه‌کسی را به‌عنوان شریك زندگی خود برمی‌گزینی. به‌زیبایی دختر آن‌قدر اهمیت مده، بلکه به‌فکر نجابت خانوادگی و اصل و نسب او باش» (میشنا تعنیت، ٤ : ٨)

عشق بزرگ انسان معمولاً متعلق‌به‌همسر اول او است. گفته‌های زیر به‌این نکته مربوط است: «هر مردی‌که مرگ زوجهٔ اولش را می‌بیند، مثل‌این است‌که معبد بیت همیقداش در ایام عمر اوخراب شده باشد. هر مردی‌که همسرش را از دست می‌دهد، دنیا برایش تاریك می‌شود» (سنهدرین، ٢٢ الف). «مردی‌که پس از فوت همسر اولش با زنی دیگر ازدواج می‌کند، همواره کارهای زوجهٔ اولی را به‌یاد می‌آورد» (براخوت، ٣٢ ب).

تلمود، مانندکتاب مقدس، تعدد زوجات راحرام ندانسته ولی آن را منع‌کرده است. در این‌باره نظرهای گوناگونی را می‌توان از صفات آن نقل‌کرد. بنابرعقیدهٔ یکی از دانشمندان: «مرد می‌تواند با چندین زن ازدواج‌کند، و این در صورتی است‌که قدرت تأمین مخارج همگی آنها را داشته باشد». (یواموت، ٦٥ الف). طبق یك عقیدهٔ‌دیگر: «تعداد زنان یك مرد نباید از چهار افزون شود» (مأخذ فوق، ٤٤ الف). در حالی‌که دانشمند دیگری چنین گفته است: «اگر به‌هنگامی‌که مرد می‌خواهد زوجهٔ دومی برای خود انتخاب کند همسر اولش ادعای‌طلاق‌کند، شوهر باید او را طلاق گوید» (مأخذ فوق، ٦٥ الف). مقرر چنین بودکه کاهن‌اعظم‌حق نداشت بیش از یك زن داشته باشد (یوما، ١٣ الف). در حالی‌که شك نمی‌توان داشت‌که تعددزوجات در میان تودهٔ مردم معمول بوده است، لکن نشانه‌ای در دست نیست‌که یکی از دانشمندان یهودچنین کاری را کرده باشد، روایتی هست حاکی از آنکه این دانشمندان تعدد زوجات را کاری بس‌ناپسند می‌دانستند. «فرزند ربی‌یهودا هناسی مدت دوازده سال دور از زوجه‌اش سرگرم تحصیل علم بود. هنگامی‌که به‌خانه بازگشت همسرش عقیم شده بود. وقتی ربی یهودا از این موضوع مطلع شد گفت: چه‌کنیم؟ اگر فرزندم همسرش‌را طلاق‌گوید مردم‌خواهند گفت: این زن بیچاره طی این سالیان دراز بیهوده‌انتظار کشید و عاقبت با او چنین کردند. اگر فرزندم همسر دیگری بگیرد، خواهند گفت: یکی همسراوست و دیگری معشوقه‌اش. ربی یهودا برای آن زن دعاکرد و او شفا یافت» (کتوبوت، ٦٢ ب).

علی‌رغم همهٔ احتیاطات، گاه اتفاق می‌افتد که‌زن و مرد، در می‌یابند برای یکدیگر مناسب نیستند. در این باره اصطلاحی در تلمود هست که هنوز آن را بکار می‌برند. در فلسطین، زمانی که مردی با زنی ازدواج می‌کرد، مردم از او می‌پرسیدند: «آیا «ماتصا». Matza. است یا «موتصه». Motzé.؟ (یواموت، ٦٣ ب). کلید این معما را می‌توان دراین دو آیه پیداکرد: «هرکس که زنی را یافته باشد (ماتصا)، چیز نیکویی یافته است» (امثال سلیمان ،١٨: ٢٢). و «من زن را می‌یابم (موتصه) که ازمرگ تلختر است» (جامعهٔ سلیمان، ٧ : ٢٦). آیهٔ اولی‌اشاره به‌زن خوب می‌کند و آیهٔ دومی دربارهٔ زن بد گفته‌شده‌است. این نکته‌راکه همهٔ‌زنان‌به‌طورکامل‌خوب‌نیستند می‌توان در چنین سخنانی یافت: «یکی از کسانی‌که روی جهنم را نخواهد دید مردی است‌که همسر او بد است» (١) (عرووین، ٤١ ب). «زندگی سه‌کس در حقیقت زندگی نیست: یکی آن‌کس که‌محتاج همنوعان خویش است، دیگرکسی‌که زوجه‌اش

١ ــ زیرا رنج و عذابی که از همسرش تحمل می‌کند باعث‌کفاره شدن همهٔ گناهانش می‌گردد.

بر او مسلط است ، و سوم ، شخصی که از بیماریها و آلام جسمی رنج می‌برد » ( بیصا ، ۳۲ ب ) . « جزو افرادی که فریاد می‌زنند اما کسی به‌داد آنها نمی‌رسد ،شوهری است که همسرش براو حکومت مـی‌کند » ( باوامصیعا ، ۷۵ ب ) .

برطبق قانون تلمود ، اگر زن و شوهـری بخواهند از یکدیگر جدا شوند ، اشکالی در میان نیست . « زن بد برای شوهر مانند جـذام است . علاجش چیست ؟ او را طلاق دهد و از جذام شفـا یابد » ( یواموت ، ۶۳ ب ) . و حتی نیز گفته شده است : « مردی که همسرش بد است ، وظیفهٔ دینـی اوست که ویرا طلاق گوید » . ( مأخذ فوق ) .

در قرن اول میلادی ، پیروان مکتب‌هـای شمای و هیلل دربارهٔ آیهٔ زیرکه به‌مرد اجازه می‌دهد همسرش را طلاق گوید ، نظرهایی مخالف یکدیگـر داشتند . « چون کسی زنی گرفته به‌نکاح خـود در آورد ، اگر در نظر او پسند نیاید از اینکـه چیزی ناشایسته در او بیابد ، آنگاه طلاق‌نامه نوشته بدستش دهد و او را از خانه‌اش رهاکند . » ( سفر تثنیه ، ۲٤ : ۱ ) . اصطلاح « چیزی ناشایسته » که معنی تحت‌اللفظی متن عبری آن « عریانی یك چیز » است، به‌توسط پیروان مکتب شمای چنین تعبیر شده است : « انسان نباید زن خود را طلاق دهد مگرآنکه در وی نشانه‌ای از بی‌ناموسی بیابد . » پیروان مکتب هیلل از طرف دیگر این اصطلاح‌را به‌معنی « چیزی ناپسند » تعبیر کرده و اظهار داشته‌اند : « مرد می‌تواند حتی برای اینکه زوجه‌اش خوراکش را سوزانیده‌است وی را طلاق گوید » . (۱) نظر ملایمتر مکتب هیلل مورد تصویب اکثریت قرارگرفت و به‌عنوان قانون پذیرفته شد .

روش متداول در دوران کتاب مقدس ، کـه طبق آن هر مردی در خانهٔ خود دارای قدرت مطلق بود ، در زمان دانشمندان یهود نیز ادامه داشت . این روش علت وجود قانون زیر راکه تلمود به‌آن‌اعتراضی نکرده است ذکر می‌کند : « زن با رضایت یا بدون رضایت او طلاق داده می‌شود ، در صورتی‌که مرد فقط با رضایت خود می‌تواند همسرش را طلاق گوید » ( میشنا یواموت ، ١٤ : ۱ ) . از آنجا که برای متارکه لازم‌است شوهرشخصاً یا به‌توسط وکیل‌معتبر طلاقنامه‌را ( که به‌عبری گط . GET . خوانـده می‌شود ) به‌دست زنش بسپارد ، در نتیجه عملا مرد زن خود را مطلقه می‌کند ، و زن نمی‌تواند شوهر خود را طلاق گوید . و نظر به‌اینکه دانشمندان یهود می‌دانستند که چنین روشی ناگزیر سبب ناتوانی زن و اجحاف نسبت به‌او می‌شود ، از این‌رو شرایط و قوانین چندی کـه هدف آنها حراست و ایمنی زن بود برای طلاق وضع کردند ، که بعداً از آن سخن به‌میان خواهد آمد .

قانون تلمود اعلام‌می‌دارد : « زنی‌که مرتکب زنای محصنه شود ، شوهرش باید او را طلاق‌گوید . » ( میشنا کتوبوت ، ۳ : ۵ ) . برای خطاهایی غیر از گناه کبیرهٔ فوق ، اگرچه طلاق زن ممنوع نشده است، لکن‌کاری بس ناپسند به‌شمار آمـده است . چنین گفتار مؤکدی در دست است : « هرآن کس که

---

۱ ــ بعضی از محققان اظهار عقیده می‌کنند که« سوزانیدن‌خوراك » اشاره به وضع و روش ناپسند زنی است که عصمت خود را حفظ می‌کند ولی رفتاری سبکسرانه‌دارد و حرکاتی ناشایست ازاو سر می‌زند ، و این اصطلاح بیگمان در تلمود دارای مفهومـی استعاری است . لکن برخی دیگر از مفسران آن را برطبق معنی تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند . این موضوع را ر . ت . هرتسفورد در کتاب خود به نام « مسیحیت در تلمود و میدراش » در صفحهٔ ۵۷به بعد مورد بحث قرار داده است . یوسفوس مورخ معروف یهود نیز آزادی طلاق را مجاز دانسته و نظر پیروان مکتب هیلل را تایید می کند : « هرکس که بخواهد زنش را بهر علت که باشد ، طلاق بدهد ( و از این علتها برای مرد ها پیش می‌آید ) ، باید کتباً متعهد شود که هرگز دیگر با آن‌زن‌زندگی و معاشرت نخواهد کرد » . (قدمت یهودیان قسمت ٤ ، فصل ۸ ، بند ۲۳ ) .

زوجهٔ اولش را طلاق گوید ، حتی قربانگاه معبد نیز برای او اشك می‌ریزد . چنانکه گفته شده است : « و این‌کار را برای بار دوم کرده‌اید که قربانگاه خدا را با اشك وگریه و ناله‌پوشانیده‌اید، و از این جهت‌دیگر به‌هدیهٔ شما توجهی نمی‌کند و آن را با رضایت از دست‌شما نمی‌گیرد . شما می‌گویید سبب این ( بی‌توجهی ) چیست ، سبب این است‌که خداوند بین تو و زوجهٔ ایام‌جوانیت شاهد بوده است . و تو به‌وی خیانت کردی ، در صورتی‌که او همسر تو و زن هم‌پیمانت بود » ( ملاکی ، ۲ : ۱۳ ، ۱۴ ، گیطین ، ۹۰ ب ) . یك دانشمند دربارهٔ آیهٔ « زیرا از طلاق نفرت دارد » « ملاکی ، ۲ : ۱۶ » چنین تفسیر کرده است : « اگر ( از زنت ) نفرت داری ، او را طلاق بده » . لکن‌یك دانشمند دیگر آن را بدین‌گونه تعبیر می‌کند : « کسی‌که زوجه‌اش را طلاق می‌دهد ، منفور است » . « با در نظرگرفتن این فرض‌که تفسیر دومی مربوط به‌زوجهٔ اول ، و تفسیر اولی دربارهٔ همسر دوم انسان‌است ، این دو گفتار با یکدیگر هماهنگ می‌شود . ( گیطین ، ۹۰ ب ) .

یك وسیلهٔ ایمنی برای زن در مقابل طلاق‌عجولانه ، این است‌که مرد بایدضمن طلاق زوجه‌خود، کتوبا . Kethubbah . یا مهریه‌ای راکه حق اوست‌به‌وی بپردازد . در نتیجه ، آیهٔ « خداوند مرا به‌دست کسانی‌که با ایشان مقاومت نتوانم‌کرد تسلیم کرده‌است » ( مراثی ارمیا ، ۱ : ۱۴ ) ، دربارهٔ مردی صدق می‌کندکه « زن بد در سرای وی است لکن چون‌مهریه او هنگفت است نمی‌تواند او را طلاق گوید » ( یواموت ، ۶۳ ب ) . و اگر رفتار زن فضیحت‌آمیز باشد ، شوهر حق دارد او را بدون پرداخت مبلغ‌کتوبا یا مهریه طلاق دهد . « زنانی‌که در موارد زیر به‌رفتارو کردار آنها اشاره می‌شود ازدواجشان باطل است و مبلغ ، کتوبا ، به‌ایشان تعلق نمی‌گیرد : زنی که از اجرای قوانین دینی یهود سرپیچی می‌کند . و فی‌المثل بدون پوشانیدن سر خود به‌میان مردان می‌رود ، درکوچه و بازار پشم می‌ریسد و با هر مردی از روی سبکسری به‌گفتگو می‌پردازد، زنی‌که درحضورشوهر خود به‌والدین او دشنام می‌دهد ، و زن بلند صدا ، که در خانه با شوهر خود به‌صدای بلند دربارهٔ امورزناشویی صحبت می‌کند و همسایگان او می‌شنوند که چه می‌گوید » ( میشناکتوبوت ، ۷ : ۶ ) .

از آنجاکه غرض از ازدواج تشکیل خانواده و تولید مثل است و نازایی زن این آرزو را بر آورده نمی‌کند ، لذا قوانین زیر وضع شده است : « اگر شخصی با زنی ازدواج‌کرد و ده سال با او به‌سر برد و زن برایش فرزندی نیاورد ، آن مرد مجاز نیست‌که از انجام وظیفهٔ تولید مثل خود را معاف‌کند . اگر آن زن را طلاق‌گوید، وی می‌تواندبا مرد دیگری ازدواج کند ، و شوهر دوم نیز مجاز است که ده سال با او زندگی‌کند . اگر چنین زنی سقط جنین کند ، مدت‌ده‌سال را از زمان سقط جنین به‌حساب می‌آورند » ( میشنا یواموت ، ۶ : ۶ ) .

عارضهٔ جنون ، به جای آنکه بهانه‌ای برای‌اجرای طلاق باشد ، مانعی برای بطلان ازدواج است . « اگر زنی دیوانه شود ، شوهر نمی‌تواند او را طلاق گوید . و اگر شوهری مبتلا به جنون شود ، او نمی تواند با زن خود متارکه کند » ( میشنا یواموت ، ۱۴ : ۱ ) . علت آنکه زن دیوانه را نمی‌توان طلاق گفت این است که چون در صورت مطلقه شدن از داشتن‌حامی و سرپرست محروم خواهد ماند ، بلاشك طعمه هوی و هوس افراد ناجنس و فاسد خواهد شد و یك‌شوهر مجنون نیز نمی‌تواند زن خود را طلاق گوید ، چون‌که دادن گط یا طلاقنامه به دست زن باید عملی از روی فهم و هشیاری باشد .

اگر چه ، همانطور که اشاره شد ، اصولا و به‌ظاهر فقط شوهر می‌تواند پایان عقد ازدواج خود و همسرش را اعلام نماید لکن در حقیقت چنین نیست و قانون تلمود در این باره از این قرار است : « دادگاه دینی می‌تواند هنگام لزوم شوهر را تحت فشار قرار دهد تا آنکه بگوید : من‌حاضرم زوجه‌ام‌را طلاق دهم» ( میشنا عراخین ، ۵ : ۶ ) . و تحت شرایط زیر چنین‌فشاری از طرف محکمهٔ دینی بر شوهر وارد می‌شود : امتناع مرد از انجام‌دادن مراسم‌ازدواج‌و بخانه آوردن‌زنی که عقد کرده است ( میشنا کتوبوت ، ۱۳ : ۵ ) ، ناتوانی جنسی شوهر ( میشنا نداریم ، ۱۱ : ۱۲ ) ، و «ناتوانی یاعدم تمایل مرد برای تأمین معیشت زن به صورتی شایسته » ( کتوبوت ، ۷۷ الف ) . « اگر مردی نذر کند که با زوجهٔ خود آمیزش جنسی نکند ، پیروان مکتب شمای می‌گویند : او فقط تا دو هفته چنین حقی را دارد ، و پیروان مکتب هیلل میگویند : فقط تا یك هفته » ( میشنا کتوبوت ، ۵ : ۶ ) . و اگر وی در پایان‌این مدت نذر خود را باطل نکند و از همخوابگی با همسر خویش امتناع ورزد ، او را مجبور می‌کنند وی را طلاق گوید . زن نیز می‌تواند نذر کند که با شوهر خود همبستر نشود ، و بدین وسیله خود را از قید یك‌ازدواج نامطلوب که مورد رضایت اونیست‌آزاد سازد. مرد حق آن را دارد که نذر زن خود را باطـل کند . لکن اگر زن رفتار خود را تغییر ندهد و در امتناع خود از آمیزش با شوهر باقی بماند ، مرد او را بدون‌پرداختن کتوبا ( مهریه ) طلاق می‌گوید ( کتوبوت ، ۶۳ ب ) .

اگر مردی مبتلا به‌بیماری‌نفرت انگیزی شود، و یا به کاری بپردازد که زوجه‌اش را از وی متنفر سازد ، در این صورت زن حق طلاق گرفتن از او رادارد . « اگر در مردی نقصهای عضوی و بدنی پدید آید . دادگاه دینی او را مجبور نمی‌سازد که زنش راطلاق گوید . ربان شیمعون بن‌گملیئل گفت : ایـن موضوع دربارهٔ نقصهای کوچك و کم اهمیت صادق‌است ، لکن در مورد نقصهای بزرگ ، شوهر را مجبور می‌کنند که زن خودرامطلقه سازد.در موارد زیرشوهر را مجبور می‌کنند که زنش را طلاق گوید : اگر مرد مبتلا به جذام شود ، و یا « بواسیر لحمی » در او پدیدآید . اگر شغل او جمع آوری فضلهٔ سگ (۱) ، یا تصفیهٔ مس و یا دباغی باشد ، خواه این موارد پیش از ازدواج‌بوده باشد ، و خواه بعد از ازدواج پیش آمده باشد . ربی‌مئیر درباره کلیه موارد مذکور گفته است کـه ،حتی اگر شوهر قبل از ازدواج موافقت زن را جلب کرده باشد ( ۲ ) ، زوجه می‌تواند ادعا کند که :« من تصور می‌کردم می‌توانم آن را تحمل کنم ، ولی اکنون می‌بینم که نمی‌توانم » . دانشمندان می‌گویند( اگر قبلا بین زن و مرد توافق حاصل شده باشد ) زن مجبور است این وضع را تحمل کند ، مگر در موردجذام ، زیرا در آن حال آمیزش با زن اثر زیان آوری برای سلامت او خواهد داشت » ( میشنا کتوبوت ـ۷ ـ ۹ و ۱۰ ) .

ناپدید شدن شوهر و نرسیدن خبری‌از او ،هر قدر هم که مدت آن زیاد باشد ، نمی‌تواند مجوزی برای طلاق گرفتن زن محسوب شود . فقط در صورتی که شاهدی مورد اعتماد شهادت دهد که شوهر مرده است ، زن مجاز است با مرد دیگری ازدواج کند . دربارهٔ این موضوع قدم مهمی برداشته شده و تسهیلی فراهم آمده است . یعنی آنکه قانونی که مقرر داشته‌است ، شهادت وقتی معتبر است که لااقل توسط دو شاهد ادا شود ، ملایمتر شده و گواهی‌یك شاهد معتمد برای اطمینان بر مرگ شوهر کافی است ( یواموت ، ۸۸ الف ) . درپاره‌ای از موارد نیز ، اگرزن‌مایل‌نباشد‌با شوهر خود به مهاجرت برود ، او را از این کارمعاف

---

۱ ــ فضلهٔ سگ را برای دباغی چرم به‌کار می‌بردند .

۲ ــ و زن هم قبول کرده باشد که در این‌باره اعتراضی نکند .

می‌دارند. «اگر شوهر بخواهد به فلسطین مهاجرت کند و همسرش با این کار موافق نباشد، زن را مجبور به مهاجرت می‌کنند. و اگر زن به‌هیچ وجه به‌مهاجرت‌راضی‌نشود، شوهربایدوی را طلاق بدهد بدون‌آنکه مهریه‌ای به او بپردازد. اگر زن بخواهد به فلسطین‌مهاجرت کند اما شوهر راضی به این امر نباشد، او باید زن را طلاق گوید و کتوبای او را بپردازد. اگرزن بخواهد فلسطین را ترك کندو مرد با این امر موافق نباشد، زن را مجبور می‌کنند که در فلسطین باقی‌بماند. و اگر زن برای اجرای قصد خود پا فشاری کند، بدون دریافت مهریه مطلقه می‌شود. اگر مردبخواهد فلسطین را ترك گویدوزنش‌با این کار مخالف باشد، مرد را مجبور می‌کنند که از اجرای قصد خودصرف‌نظر کند. و اگر مرد برای عملی کردن نیت خود اصرار ورزد، او باید زن‌خودراطلاق گوید و مهریه‌اش‌را به وی بپردازد» (کتوبوت، ۱۱۰ ب).

وقتی این نکات به صورت کلی مورد توجه ودقت قرار گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که قوانین طلاق در دین یهود به زیان زنها وضع نشده است. علی‌رغم سهولتی که در امر لغو و ابطال ازدواج موجود است، واقعیت نشان می‌دهد که از این سهولت سوءاستفاده نمی‌شود، هدف عالی و کمال مطلوب مقدس زندگی زناشویی که به یهودیان تلقین شده و طبق‌قوانین تلمود به‌کار بسته می‌شود، و شاید نیز علم به این حقیقت که یك ازدواج نامناسب و کسالت آور رامی‌توان در صورت لزوم بدون اشکال پایان داد، باعث شده است که زندگی مشترك زن و شوهریهودی‌در یك سطح بسیار عالی قرار گیرد.

## ۳- فرزند

علاقهٔ شدید به داشتن اولاد، و علی‌الخصوص‌فرزندان ذکور، که از خصوصیات مردم مشرق زمین است، در صفحات تلمود نیز منعکس شده است. ازطریق بازی روی کلمات «با نیم» (فرزندان) و «بونیم» (سازندگان یا آباد کنندگان)، این نظراظهار شده است که فرزندان انسان خانهٔ اورا آباد می‌کنند. ایشان نه تنها آتیهٔ خانواده را می‌سازند، بلکه به همان‌گونه آینده جامعه را نیز بنا می‌نهند. (براخوت، ٦٤ الف). «شخصی که اولاد نداردمرده محسوب می‌شود» (برشیت ربا، ۷۱ : ۶ یا ۹)، برای اینکه نتوانسته است وظیفهٔ اصلی را که بر عهدهٔاو نهاده شده بود انجام دهد، و نام او با خود او از میان خواهد رفت. خودداری از تولید فرزند گناهی‌بزرگ به شمار می‌آید، و این موضوع را از شرح مصاحبه‌ای که بین اشعیای نبی و حیزقیا سلطان یهودارخ داد. می‌توان استنباط کرد. «در آن ایام حیزقیا بیمار و مشرف به موت شد، و اشعیاء بن آموص‌پیامبر به نزد وی آمد و او را گفت: خداوند چنین می‌فرماید: وصیت خود را به اهل خانه‌ات بکن، زیراکه تو می‌میری و زنده نخواهی ماند». (اشعیاء، ۳۸ : ۱). مقصود از این جمله که می‌گوید: «زیراکه‌تو می‌میری و زنده نخواهی ماند» چیست؟ «زیرا که تو می‌میری»، در این دنیا، «و زنده نخواهی‌ماند»، درجهان آینده. حیزقیا از اشعیاء پرسید: این مجازات و عقوبت سخت برای چیست؟ اشعیاء گفت: برای این است که تو وظیفهٔ ازدواج و فریضهٔ تولید مثل را انجام نداده‌ای. حیزقیا گفت: علت خودداری من‌از اجرای این حکم آن‌است که من به‌یاری‌روح‌القدس در طالع خود دیده‌ام که فرزندانی ناشایسته از من به‌وجود خواهند آمد (۱). اشعیاء گفت: تو را با راز های پنهانی خدای رحمان چه‌کار است؟ آنچه‌را که بتو دستور داده شده است باید اجرا کنی، و

---

۱ ـ اشاره به منشه .Menasheh، بن حیزقیا سلطان یهود است که دانشمندان یهود او را یکی از شریر ترین پادشاهان دانسته‌اند

ذات قدوس متبارك هرچه را که در نظرش نیك است انجام خواهد داد » (براخوت ، ۱۰ الف ) .

در مواردی که احتمال رود بارداری برای مادر خطرناك خواهد بود ، نه تنها استفادهٔ از وسایل جلوگیری از بارداری را منع نکرده‌اند ، بلکه به‌کاربردن آنها را توصیه نموده‌اند . قانون در این باره چنین می‌گوید : « سه طبقه از زنان باید از وسیلهٔ جلوگیری از حاملگی استفاده کنند : زن شوهرداری که زیاد خرد سال است ، زنی که آبستن است،و مادری که بچه شیر می‌دهد . زن خرد سال ، چون ممکن است وضع حمل برای وی خطر مرگ داشته باشد . زن آبستن (۱) مبادا که دچار سقط جنین شود . و مادر شیرده ، مبادا ( حامله شود ) و به اجبار کودك خود رازودتر از موعد از شیر بگیرد و طفل ( از گرسنگی ) بمیرد » ( یواموت ، ۱۲ ب ) .

نظری که یهودیان درباره فرزندان خود دارند،طی داستان رقت انگیز ربی مئیر و دو پسرش به‌خوبی وصف شده است . « چنین حکایت کرده‌اند که بعدازظهر شنبه ، هنگامی که ربی مئیر در مدرسه مشغول موعظه بود . دو پسرش ( بدون آنکه قبلا بیمار بوده باشند ) در خانه مردند . مادرشان اجساد را به بستری کشید و روی آنرا پوشید . شب یکشنبه که ربی مئیر به خانه بازگشت ، از زوجه‌اش پرسید : پسرهاکجا رفته‌اند؟ زن گفت : مدرسه هستند . ربی مئیر گفت :من که آنها را در مدرسه ندیدم . پس از گفتن دعای برکت معمول شب یکشنبه ، دوباره از زن پرسید :پسر ها کجا هستند؟ زن گفت : شاید جایی رفته باشند و بزودی باز خواهند گشت . بعداز آنکه ربی مئیرشام‌خود را تناول کرد ، همسرش به وی گفت : سرورم ، من از تو سؤالی دارم . ربی‌مئیر گفت: هرچه می‌خواهی‌بپرس . زن گفت : چندی پیش شخصی بدینجا آمد و شیئی گرانبهائی را به رسم امانت به‌من‌سپرد . اکنون‌او آمده‌است وامانت خود را می‌خواهد ، آیا آن را بدو پس بدهم یا نه ؟ ربی مئیر گفت : البته که بایدامانت را به‌صاحبش پس داد ، زن گفت : من هم بدون آنکه قبلا موافقت تو را جلب کنم ، امانت را به‌صاحبش پس دادم . آنگاه دست شوهر خود را گرفت ، او را به نزدیك فرزندان مرده برد و پوشش از روی‌آنها برگرفت ، با دیدن آنها ، ربی‌مئیر به‌گریستن و نوحه سرائی پرداخت . آنگاه زن بدو گفت : سرورم،مگرتو به من نگفتی ، که باید امانت را به صاحبش باز پس‌داد ؟ « خداوند داد و خداوند باز گرفت ، نام‌خداوند متبارك‌باد» ( ایوب، ۱ : ۲۱ ،یلقوط شیمعونی، بند ۹٦٤ ) .

این داستان نه فقط مبین آن است که یهودیان‌چگونه و تاچه‌حد به رضای الهی تسلیم محض هستند ، بلکه ضمناً نشان می‌دهد که ایشان فرزندان را عاریه وامانتی گرانبها از جانب خداوند می‌دانند که بایستی با محبتی فراوان و توجهی کامل از ایشان نگهداری کرد.

چگونگی ترجیح پسران بر دختران و علت این‌امر در گفتار های چندی منعکس شده است . فی‌المثل دربارهٔ این آیه : « و خداوند ابراهیم را در همه چیز برکت داد » ( سفر پیدایش ، ۲٤ : ۱ ) ، چنین تفسیر شده است : مقصود از « درهمه چیز » چیست ؟دانشمندی گفت : برکتش این بود که دختری نداشت . دانشمند دیگر با شهامت بیشتری پاسخ داد : « برکتش این بود که دختر داشت » ( باوا بترا — ۱٦ ب ) .

« همسر یکی از دانشمندان دختری آورد و پدر طفل‌بدین جهت بسیار پریشان و آشفته حال بود . پدر آن دانشمند که می‌خواست او را خوشحال کند به وی گفت : ( با تولد این دختر ) افزایش ( برکت و نعمت )

---

۱ — در اینجا غرض شاید همخوابگی است .

به جهان آمده است . لکن دانشمند دیگر به پدر نوزاد گفت : پدرت تسلای بیهوده به‌تو داده است ، زیرا ما چنین گفتاری را داریم : بدون وجود ذکور و اناث ، جهان بشریت نمی‌تواند به بقا ادامه دهد . لکن خوشا به‌حال کسی که همه فرزندانش پسر هستند ، و وای به‌حال شخصی که همهٔ اولاد او دخترند» . (مأخذفوق).

پسر را بدین جهت بر دختر ترجیح می‌دادند که پسر عصای پیری والدین و تکیه گاه ایشان در زمان ضعف و درماندگی است ، و ضمناً می‌تواند دانشمند معروفی شود و آرزوی دیرینهٔ پدر و مادر خود را برآورد . اکراه مردم از داشتن دختر ، در گفتاری که از بن سیرا بجای مانده و در تلمود نقل شده است ، منعکس است : « دختر برای پدر گنجینه‌ای نگرانی‌آور است . از نگرانی و تشویشی که همواره دربارهٔ او دارد ، شب ، همه‌شب بیدار است . وقتی دختر کوچك است ، پدر می‌ترسد مبادا او را فریب دهند و بی عصمت سازند ، هنگامی که به سن بلوغ میرسد ، پدر بیم آن دارد که مبادا از راه عفاف منحرف شود ، وقتی که بزرگ شد ، پدر در تشویش است که مبادا کسی او را به زنی نگیرد . و هنگامی که به خانهٔ شوهر رفت ، پدر این نگرانی را دارد که مبادا وی بی‌فرزند بماند ، و چون پیر شد ، پدر از این واهمه دارد که مبادا وی دست به جادوگری بزند » ( سنهدرین ، ۱۰۰ ب ). همین نظر را در تفسیری که بر یکی از آیه های دعای خیر کاهنان کرده‌اند می‌توان یافت : « خداوند تو را برکت دهد و محافظتت کند » ( سفر اعداد ، ٦ : ٢٤ ). « تو را برکت دهد » ، یعنی آنکه تو را صاحب پسران سازد . « و محافظتت کند » ، از داشتن دختران ، زیرا دختران احتیاج به مراقبتی دقیق و دایمی دارند » ( بمیدبار ربا ، ۱۱ ۵ یا ۱۳ ).

این حقیقت که بیشتر محبت انسان نثار فرزندانش می‌شود ، و این بیشتر از محبتی است که شخص بـه والدین خود دارد ، به‌صورت ضرب‌المثل درآمده است : « محبت پدر برای فرزندانش است ، و محبت فرزندان نیز نثار اولاد خودشان می‌شود » ( سوطا ، ٤٩ الف ) . کوشش برای تأمین رفاه و سعادت کودکان و جوانان ، و علی‌الخصوص نگاهداری و توجه از یتیمان را به‌عنوان شایسته ترین عمل توصیه کرده‌اند « خوشا به حال آنان که انصاف را نگه می‌دارند ، و آنکه عدالت و احسان را در همه وقت به جای می‌آورد » ( مزامیر داود ، ۱۰٦ : ۳ ) . قسمت دوم این آیه دربارهٔ کسی گفته شده است که فرزندان خود را هنگـامی که خرد سال هستند به‌خوبی تغذیه می‌کند . دانشمندی گفته است که این جمله اشاره به شخصی می‌کند که یتیمان را به خانهٔ خود می‌آورد ، و از آنها پرستاری میکند ، و بهنگام وسایل ازدواج آنها را فراهم می سازد » . ( کتوبوت ، ۵۰ الف ) .

چندین هشدار عاقلانه دربارهٔ شیوه هـــای صحیح یا غلط تربیت و پرورش کودکان به والدین داده شده است . نتیجهٔ سوء اظهار علاقهٔ زیاده از حد یعقوب به یوسف سبب شد کـه چنین گفـته شود : « انسان هرگز نباید بین فرزندان خود تفاوت قائل شود ( و به‌یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار علاقه و محبت کند). » ( شبات ، ۱۰ ب ) . چنین توصیه کرده‌اند که انسان باید ، نه آنکه فرزند خود را زیاد آزاد بگذارد و به او بیش از حد میدان بدهد و از همهٔ اشتباهات و خطاهای اوچشم پوشی کند ، و نه آنکه باوی زیاده از اندازه خشن و سختگیر باشد ، بلکه باید حد و سط را در پیش گیرد . « هرکس از تنبیه فرزند خطا کار خود کوتاهی می‌کند ، سرانجام آن فرزند فاسد و گمراه خواهدشد ، و پدر او را دشمن خواهد داشت » ( شموت ربا ، ۱ : ۱ ) . لکن انسان نباید فرزندی را که بزرگسال گشته است ناروا تنبیه کند ( موعد قاطان ، ۱۷ الف ). از طرف دیگر گفته‌اند : « انسان نباید ترس و وحشت زیاده از حد را در خانهٔ خود ( و در دل زن و فرزندان خویش ) برقرار سازد » ( گیطین ، ٦ ب ) . بهترین طریقی که مرد باید در رفتار با زنان و کودکان اتخاذ

کند آن است که : « با دست چپ آنها را از خویشتن دور کند ، و با دست راست آنها را به‌خود نزدیك سازد » ( سماحوت ، ۲ : ۶ ) .

مواردی را ذکر کرده‌اند که تهدید به تنبیه ومجازات باعث خودکشی کودکان شده است . از این رو است که توصیه کرده‌اند « انسان هرگز نباید فرزندخود را تهدید به مجازات کند . بلکه یا او را بلافاصله تنبیه نماید،یا آنکه‌چیزی به وی نگوید» ( مأخذفوق).

یك اندرز حکیمانهٔ دیگر که قبلا نیز نقل شده‌است چنین می گوید : « انسان نباید به کودکی قول بدهد که چیزی را به او خواهد داد و به قول خود وفانکند . زیرا او بدین وسیله دروغ گفتن را به کودك می‌آموزد » ( سوکا ، ٤٦ ب ) . و چون کودکان تمایل‌دارند ، آنچه را در خانه شنیده‌اند تکرار کنند ، از این رو این ضرب‌المثل والدین را بر حذرمی‌دارد که‌درسخن گفتن مقابل خرد سالان بسیار محتاط باشند « سخن کودك در کوچه و بازار ، تکرار گفتهٔ پدر یامادر است » ( سوکا ، ٥٦ ب ) .

## ۴ - تعلیم و تربیت

وظیفه و مسئولیت اصلی که برعهدهٔ والدین گذاشته شده این‌است‌که فرزندان خود را برای سراسر عمر به عنوان اعضای جامعهٔ یهود تربیت کنند . هدف‌این تربیت آن است که ایشان را به صورت حلقه‌های محکم و مطمئنی در زنجیر پیوستگی ملت اسرائیـل‌درآورند ، تا میراث مذهبی که به وسیلهٔ نسل هـای پیشین به پدران رسیده است ، بدون آنکه خللی در آن راه یابد ، به فرزندان و نسلهای بعدی منتقل‌شود . شرط لازم و اساسی برای انجام این مقصود آن است که دانش تورات درقلب و روح فرزندان عمیقاً ریشه‌دار شود . این فرمان : « تو آنها ( مطالب تورات ) رابه‌خوبی به فرزندانت بیاموز » ( سفر تثنیه ، ٦ : ٧ ) بطور جدی تلقی شده ، و در متن نمازهای صبح وعصر وارد شده است .

مقالات زیادی در تلمود یافت می‌شود کـه‌همگی اهمیت این فریضه را مورد بحث قرار داده‌اند . « هرکس که فرزندان خود را علاقه‌مند به تحصیـل‌تورات به‌بار آورد ، از جملهٔ کسانی است که از ثمرات اعمال نیك خود در این جهان بهره‌ور می‌شوند ، واصل سرمایهٔ آن در جهان آینده برای ایشان باقی می‌ماند» ( شبات ، ۱۲۷ الف ) . « هرکس فرزندی دارد که درراه تحصیل تورات زحمت می‌کشد ، چنان است کـه گویی هرگز نخواهد مرد » ( برشیت ربا ، ٤٩ ، ٤ یا۸ ) . « هر کس که تورات را به فرزند خود می‌آموزد، کتاب مقدس بدو چنین نسبت می‌دهد که‌گویی وی آن‌را از کوه حورو Horev (۱) (سینا) دریافت داشته است . چنانکه گفته شده است : « آنها را به پسرانت‌و پسران پسرانت تعلیم ده » ، بعد از آن مکتـوب است : « در روزی که تو در حضور خداوند خدای‌خود در حورو ایستاده بودی » ( سفر تثنیه ، ٤ : ۹ و ۱۰ ) ( براخوت ، ۲۱ ب ) .

یکی ازدلایل آن‌که چنین ارزش فوق‌العاده‌ای برای کسب دانش قائل شده‌اند ، همانا عشق به‌تحصیل برای نفس تحصیل است . یك ضرب‌المثل رایج چنین می‌گوید : « اگر دانش کسب کرده‌ای ، دیگر چه کم داری ؟ و اگر از دانش بی‌بهره هستی ، پس چه چیـز را کسب کرده‌ای و چه داری ؟ » ( ویقرا ربا ، ۱ : ۶ ).

---

۱ - حوریب ، همان سینا است که عبری آن ، حورو ، تلفظ می‌شود ، و در تمامی آیات کتاب مقدس ، لفظ حوریب بمعنی ، سینا استعمال شده است .

لکن از این عمیق‌تر و مهمتر علم به این حقیقت است که هستی و بقای جامعه بسته به‌اشاعهٔ دانش میان اعضای آن است. به‌ندرت اتفاق می‌افتد که زبان بتواند اهمیت تحصیل علم را با لحن مؤکدتری از آنچه در کلمات قصار زیر آمده است بیان کند: «به مسح شدگان من دست مزنید و پیامبران مرا آزار مرسانید» (کتاب اول تواریخ ایام، ۱۶ : ۲۲). «مسح شدگان من»، کودکان دبستانی هستند، و «پیامبران من»، همانا دانشمندان می‌باشند. «هستی و بقای جهان فقط بسته به دم و نفس کودکان دبستانی است»؛ «آموزش کودکان دبستانی را حتی برای آباد کردن معبد بیت‌همیقداش نیز نباید تعطیل کرد»؛ «شهری که در آن کودکان دبستانی یافت نشوند، ویران خواهد شد» (شبات، ۱۱۹ ب).

این روایت که بخشی از یك موعظهٔ کهن است، بسیار جالب و پرمعنی است: «در جهان تا کنون فیلسوفانی مانند بیلعام فرزند بسعور و اونیموس گرادائی (اهل گراد) برنخاسته‌اند. تمام بت‌پرستان به‌نزد اونیموس گرد آمدند و به‌وی گفتند: بما بگو چگونه می‌توانیم در ستیز علیه ملت اسرائیل پیروز گردیم، اونیموس بدیشان گفت: به کنیسه‌ها و به مدارس ایشان بروید، اگر در آنجا کودکانی را بیابید که با صدای بلند مشغول مرور درسهای خود هستند، هرگز نخواهید توانست بر این ملت چیره شوید، زیرا نیای ایشان (اسحق) آنان را مطمئن ساخته و چنین گفته است: «صدا صدای یعقوب است و دست‌ها دستهای عیسو هستند». (سفر پیدایش، ۲۷ : ۲۲). یعنی تا زمانی که صدای یعقوب در کنیسه‌ها و مدارس شنیده می‌شود، دستهای عیسو را قدرتی نخواهد بود» (برشیت ربا، ۶۵ : ۱۶ یا ۲۰).

نتیجهٔ این علاقهٔ شدید به تعلیم و تربیت کودکان تأسیس مدارس بود. نخستین کوشش برای تأسیس آموزشگاه‌ها، ظاهراً به‌توسط شیمعون بن‌شطح Shetah. در نیمهٔ اول قرن یکم پیش از میلاد به‌عمل آمده است. لکن طرح جامع آن را یهوشوع بن گمالا Gemala چند سال پیش از ویرانی معبد بیت‌همیقداش اجرا نمود. «پیوسته یادش بخیر باد مردی که یهوشوع بن گمالا نام داشت. زیرا اگر او نمی‌بود، دانش تورات درمیان ملت یهود فراموش می‌شد. در گذشته، هر کودکی نزد پدر تحصیل می‌کرد، و در نتیجه کودکان یتیم بی‌سواد باقی می‌ماندند. از این رو مقرر کردند که آموزگارانی در شهر اورشلیم به تعلیم کودکان بپردازند، و هر پدری (که درخارج از اورشلیم سکنی داشت) فرزند خود را بدانجا بیاورد تا کسب دانش کند. اما هنوز کودکان یتیم بدون وسیله کسب دانش می‌ماندند. از این رو مقرر داشتند که در هر شهر معلمانی (برای تعلیمات عالیه) گماشته شوند، و نوجوانان را به‌دست ایشان بسپارند. لکن اغلب اتفاق می‌افتاد که وقتی معلم برشاگردی خشم می‌گرفت، آن شاگرد گریزپای می‌شد و مدرسه را ترك می‌گفت. سرانجام یهوشوع بن گمالا آمد و ترتیبی داد که درهر ایالت و در هر شهر معلمانی گماشته شوند و کودکان شش یا هفت ساله برای تحصیل علم به نزدایشان بیایند» (باوابترا، ۲۱ الف).

شایداین کهن‌ترین گزارش دربارهٔ ترویج تعلیمات عمومی در یکی از کشورهای جهان باشد وچنین بنظر می‌رسد که به مرور زمان این روش عالی رو به وقفه گرایید، زیرا می‌بینیم که یکی از دانشمندان چنین اظهار داشته است: «اورشلیم فقط بدین جهت خراب شد که مردمش در فرستادن فرزندان خود به مدرسه کوتاهی می‌کردند» (شبات، ۱۱۹ ب). مقصود از این اظهار تنها بیان یك حقیقت تاریخی نبوده است، بلکه دانشمند مزبور می‌خواسته است تلویحاً به مردم دورهٔ خود گوشزد کند که عدم استفاده از مدارس برای تعلیم کودکانشان چه خطراتی را در بر دارد. البته همهٔ پدر و مادرها چنین سهل‌انگار نبوده‌اند، و ما این روایت را دربارهٔ یکی از دانشمندان داریم که «تا فرزندش را به مدرسه نمی‌رسانید، هرگز صبحانه

خود را تناول نمی‌کرد » ( قیدوشین ، ۳۰ الف ) .

در قرن سوم میلادی یکی از دانشمندان بنام ربی‌حیا .Hiyya بسی کوشید تا توانست توجه وعلاقهٔ مردم را به تعمیم تحصیلات ابتدایی کودکان از نو برانگیزد . او خود چنین گفته است : « من کارهایی می‌کنم که تورات از میان افراد ملت اسرائیل فراموش نشود . من می‌روم کتان می‌کارم ، از الیاف آن تور می‌بافم ، با آن تور آهوان را صید می‌کنم ، گوشت آنها را به مصرف خوراك یتیمان می‌رسانم ، از پوست آنها طومار درست میکنم و اسفار پنجگانه تورات را روی آن طومار می‌نویسم . آنگاه به‌شهری می‌روم، و در آن شهر پنج کتاب تورات را به پنج کودك ، وشش‌قسمت میشنا را به‌شش کودك دیگر تعلیم می‌دهم(۱). سپس به آنان می‌گویم : تا من بروم و دوباره به این‌شهر باز گردم ، هرکدام از شما آنچه را که از تورات و یا میشنا یاد گرفته است به دیگران نیز تعلیم دهد . با این شیوه من مانع از آن می‌شوم که تورات درمیان اسرائیل فراموش شود » (باوامصیعا ، ۸۵ ب ) . بایدبدین نکته توجه داشت که دانشمندان یهود تا چه حد علاقه‌مند بودند که همهٔ کودکان ، بدون آنکه وضع‌مالی والدینشان درنظر گرفته شود ، از تحصیل علم بهره‌مند شوند . کودکان فقیر بدون شك از نظر دور نمی‌ماندند ، و این حقیقت را گفتار زیر تأیید می‌کند : « مواظب و متوجه کودکان فقرا باشید ، زیرا که تورات از ایشان صادر می‌شود » ( نداریم ، ۸۱ الف ). طبق روش یهوشوع بن‌گمالا ، کودکان بایددر شش یا هفت سالگی رفتن به دبستان را آغاز کنند . در میشنای آووت آمده است که تحصیل کودك باید از پنجسالگی شروع شود ( آووت ، ٥ : ۲۳ ) . لکن تلمود در این‌باره چنین می‌گوید : « تا کودك شش ساله نشود، اورا به مدرسه مپذیر . از شش‌سالگی به‌بالا ، او را بپذیر ، و به مانند گاوی که خوراك زیادبه او می‌خورانند تا پروار شود ، از علم ( تورات ) انباشته‌اش کن » (باوابترا ، ۲۱ الف ) . کلیهٔ علمای‌یهود براین عقیده‌اند که تحصیل علم باید از زمان کودکی آغاز شود ، و تنها « علم زمان کودکی » است که می‌تواند اثری عمیق و مداوم داشته باشد . یکی از دانشمندان در این باره چنین اظهار نظر کرده است: « کسی که در طفولیت تحصیل علم می‌کند ، به چه می‌ماند ؟ به خطی که با مرکب برروی کاغذ سپید وتمیز نوشته شده باشد . اما شخصی که در دوران پیری به کسب دانش می‌پردازد به خطی می‌ماند که با مرکب برروی کاغذ کهنه و لکه‌دار نوشته شده باشد » (میشنا آووت ، ٤ : ۲۵ ) . اظهار نظر دیگری دربارهٔ این‌موضوع چنین است : « کسی که علم تورات را درسنین کودکی می‌آموزد ، مطالب تورات در خون او جذب‌می‌شود و واضح و روشن از دهان وی‌خارج‌می گردند. ولی آن‌کس که علم تورات را در دوران پیری تحصیل‌می کند ، مطالب تورات در خون وی جذب نمی‌شود ، و واضح و روشن از دهان او خارج نمی گردد . ضرب‌المثلی نیز در این مورد چنین می گوید : اگر در سالهای طفولیتت ( تورات را ) نخواستی ، پس چگونه‌در سالخوردگی بدانها دست خواهی یافت ؟ ( آووت ربی‌ناتان ، ۲٤ ) .

از مفاد مطالب تلمود چنین استنباط می‌شود که د ربین یهودیان مدارس عمومی متعدد و دانش‌آموزان فراوان بوده‌اند . یکی از دانشمندان قرن دوم میلادی چنین گواهی داده است : « در شهر بیتار

---

۱ ــ بدین قرار وی به هر کودك یك سفر از اسفار پنجگانــه تورات و یا یك قسمت از قسمتهای ششگانه میشنا را می‌آموخت ، تا برود و آنچه را که خود یاد گرفته است به رفقای خود نیز تعلیم‌دهد ، و بدین‌گونه همگی کودکان کلیهٔ اسفار تورات و قسمتهای میشنا را به آسانی می‌آموختند .

. Beithar . (۱) چهارصد کنیسه وجود داشت ، که‌در هر یك چهارصد معلم ابتدایی یافت می‌شد ، که هرکدام به چهارصد دانش‌آموز درس می‌دادند » ( گیطین ، ۵۸ الف ) . و یکی از دانشمندان قرن سوم گفته است : « در شهر اورشلیم سیصد و نود و چهار محکمهٔ عدالت ، و به همین تعداد نیز کنیسه و دارالعلم و مدرسه ابتدایی یافت می‌شد » ( کتوبوت ، ۱۰۵ الف ) . این ارقام گرچه تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز است، لکن در هرحال به کثرت مؤسسات آموزشی در میان‌یهودیان اشاره می‌کند .

شامخترین مقام را برای آموزگار وبزرگترین‌عزت‌را برای حرفهٔ او قائل بودند، و وی را محترمترین افراد می‌شناختند . قانون دینی یهود معلم انسان را دربعضی از موارد حتی برپدر او مقدم می‌داند ، « زیرا پدر انسان او را فقط به‌این دنیاآورده است، درصورتی‌که معلم که به انسان علم می‌آموزد ، او را وارث جهان آینده می‌کند » ( میشنا باوا مصیعا ، ۲ : ۱۱ ) . از سه‌دانشمند که مأمور بازرسی وضع آموزش در سراسر فلسطن شده بودند ، چنین روایت شده است : « ایشان‌وارد شهری شدند که در آن معلمی نبود ، به ساکنان محل گفتند : نگهبانان و مدافعان شهر را به نزد ما بیاورید . مردم محل سربازان مدافع شهر را به حضور ایشان آوردند ، دانشمندان به اهالی شهر گفتند : اینها نگهبانان و مدافعان شهر نیستند ، بلکه ویران‌کنندگان آن می‌باشند . مردم پرسیدند : پس نگهبانان شهر چه‌کسانی‌هستند؟ دانشمندان‌درپاسخ گفتند: آموزگاران» ( یروشلمی حگیگا ، ۲ ج ) . از آنجا که معلمان نگهبانان قلعهٔ یهودیت هستند ، لذا چنین اندرزی داده شده است : « ترس تو از استادت همچون ترس تو ازخدا باشد » (میشنا آووت ، ٤ : ۱۵ ) .

از معلم خواسته شده است که عالیترین صفات اخلاقی و عمیقترین معلومات مذهبی را دارا باشد . مرحله نهایی محسنات اخلاقی را که ملاکی پیغمبر درآیهٔ زیر وصف کرده است از معلم توقع دارند : « زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ‌کنند وشریعت راباید از دهان او بجویند . چونکه او رسول خداوند رب‌الجنود است ( ملاکی ، ۲ : ۷ ) و درباره این آیه‌چنین تفسیر شده است : اگر معلم هم مانند یك رسول و فرشته خداوند باشد معرفت ( تورات ) را ازدهان او بجویند . و اگر چنین نباشد ، معرفت ( تورات ) را نباید از دهان او بجویند » ( موعدقاطان ، ۱۷ الف ) . صبر و تحمل و بردباری را صفات اصلی‌لازم برای یك معلم دانسته‌اند . زیرا « کسی که‌عصبی است و زود بخشم می‌آید ، نمی‌تواند معلم‌خوبی باشد » ( میشنا آووت ، ۲ : ٦ ) .

یکی از دانشمندان اهمیت و مزیت خاصی رابرای معلمان سالخورده و با تجربه قائل است . «کسی که دانش را از معلمان جوان می‌آموزد به‌چه می‌ماند ؟به آن که انگور نارسیده و ترش می‌خورد ، و شراب نارس را از چرخشت می‌نوشد . لکن آن کس که‌دانش را از پیران روشن‌ضمیر فرا می‌گیرد به چه می‌ماند ؟ به آن که انگور رسیده و شیرین می‌خورد ،و شراب کهنه می‌نوشد » ( آووت ، ٤ : ۲٦ ) و یکی از همکاران آن دانشمند درمقابل چنین گفته است :« نگاه به ظرف مکن ، بلکه محتویات آن را در نظر بگیر . زیرا احتمال دارد که یك ظرف تازه پر ازشراب کهنه باشد ، و یك ظرف کهنه شراب تازه در آن یافت نشود » ( آووت ، ٤ : ۲۷ ) .

تلمود دربارهٔ روشهای آموزشی که در آن‌دورانها معمول بوده است اطلاعات مفیدی در اختیار ما گذاشته است . برای آنکه توجه صحیح و دقیقی به‌یکایك شاگردان مبذول شود . محدود نمودن شمارهٔ

---

۱ ــ در این شهر بود که برکوخوا . Bar.Kokhva . سردارمشهور یهود که برضد رومیان قیام کرده بود در آخرین مقاومت خود علیه سپاهیان دشمن ناکام از پای درآمد .

دانش‌آموزان کلاس را توصیه کرده‌اند : « حد اکثر تعداد شاگردان یك کلاس ابتدایی که به دست یك معلم سپرده می‌شود بیست و پنج نفر است . اگر تعـدادشاگردان به پنجاه نفر برسد ، یك آموزگار اضافی باید استخدام شود ( و کـلاس دو قسمت گردد ) . اگـرشاگردان یك کلاس چهل نفر باشند ، یکی از شاگردان ارشد باید بعنوان کمك‌آموزگار گمارده شود ، وحقوق او ازطرف مردم شهرپرداخت‌گردد » ( باوابترا، ۲۱ الف ) . اطناب و درازگویی را برای معلم صفتی‌مذموم و ناپسند دانسته‌انـد . « معلم باید همـواره کوتاهترین جملات و عبارات را هنگام تدریس بـه‌شاگردان خود به‌کار برد » ( پساحیم ، ۳ ب ) . اگرچه از کتابهای درسی استفاده می‌شد و فن نوشتن توسعـه‌یافته بود لکن چون لوازم‌التحریر کمیاب و گرانبها بود ، از این رو فراگرفتن مطالب و به‌خاطر سپردن‌آنها به وسیلهٔ مرور و تکرار دایمی انجام میشد . «معلم موظف است که درس را آن‌قدر تکرار کند ( ودربارهٔ‌آن توضیح دهد ) تا آنکه شاگرد آن را به‌خوبی فرا گیرد » (عرووین ، ٥٤ ب ) . و دربارهٔ شاگرد گفته‌شده است : « هرکس که تورات را می‌آموزد و درس خود را بارهای بسیار مرور نمی‌کند ، همانند شخصی‌است که می‌کارد اما کشتهٔ خود را درو نمی‌کنـد » ( سنهدرین ، ۹۹ الف ) . « آن کس که درس خود رایکصدبار تکرار می‌کند ، همانند کسی نیست که آن را یکصد و یك بار تکرار می‌کند ( و به‌خوبی وی آن‌را فرا نمی‌گیرد ) » ( حگیگا ، ۹ ب ) .

مطالعه را با صدای بلند ، به عنوان کمك به‌حافظه توصیه کرده‌اند . روایت می‌کنند که یکـی از استادان به شاگرد خود چنین گفته است : « دهانت راباز کن و مطالب کتاب مقدس را بیاموز ، دهانت را بگشا و میشنا را یاد بگیر ، تا بدین وسیله این درسهادر ذهنت باقی بمانند و عمرت دراز شود » ( عروویں، ٥٤ الف ) . در همین صفحه از تلمود روایتی دیگردربارهٔ شاگردی یافت می‌شودکه دروس خود را بدون آنکه صدای خود را بلند کند و مطالب آن را به‌گوش‌خود برساند فرا می‌گرفت ، و تنیجه آن بود که پس از سه‌سال همهٔ فراگرفته‌های خود را از یاد برد .

گفتاری بسیار جالب در تلمود هست حاکی ازآنکه چگونه الفبای عبری را به کودکان می‌آموختند. به‌منظورکمك به حافظهٔ طفل و برای‌آنکه عمل یادگیری فرحبخشتر شود ، حرف الفبا را با کلمات معنیداری ارتباط می‌دادند . لکن از همه مهمتر آن بود که الفبارا به‌عنوان وسیله‌ای برای تعلیم قوانین مذهبـی و اندرزهای اخلاقی به‌کار می‌بردند . این گفتار ارزش‌آن را دارد که به‌طور کامل نقل گردد .

« دانشمندان به ربی یهوشوع بن‌لوی چنین گفتند : کودکانی که در این روزها به مدرسه می‌آیند سخنانی می‌گویند که همانند آن حتی در ایام یوشع‌بن‌نون نیز گفته نمی‌شد . الف و بیت حروف اول دو کلمه هستند : الف . Alef . و بینا .Binah. که معنی‌آنها چنین است : فهم وادراك ( یعنی تورات ) را کسب کن . گیمل و دالت حروف اول کلمات گمول دلیـم . Gemol Dallim . یعنی « به فقیـران و بیچارگـان احسان کن » . چرا پایهٔ گیمل به سمت دالت متمایـل‌است ؟ زیرا شیوهٔ شخص نیکوکار و کریم چنین است که در پی فقرا و بیچارگان رود و بدانها احسان کند .چرا پایهٔ دالت به سوی‌گیمل متمایل است ؟ برای آنکه شخص فقیرباید خود را به مددکارش نشان دهد تا وی بتواند به او کمك کند . چرا دالت صورت خود را از گیمل برگردانیده است ؟ چون این نکته را تعلیـم‌می‌دهد که احسان و کمك به شخص مستمند باید در خفا انجام گیرد تا آنکه وی‌شرمگین نشود وخجالت نکشد . هه و ، واو ، اشاره به نام ذات قدوس متبارك می‌کند . حروف زیین ، حت ، طت ، یود ، کاف ولامدحاکی از آن هستند که : اگر تو بدین‌شیوه عمل نمایی

(یعنی به فقرا و درماندگان ترحم و کمك کنی) ، ذات‌قدوس متبارك روزی ومعاش تو را خواهد داد ، با تو لطف خواهد داشت ، به تو کرم خواهد کرد ، میراثی به تو خواهد رسانید ، و در جهان آینده تاجی برسر تو خواهد گذارد . حرف میم دو شکل دارد ، که یکی باز است و دیگری بسته (۱) ، و اشاره بدان است که بعضی از مطالب برای عقل انسانی آشکار وقابل ادراك است و بعضی دیگر بسته است و فهمیدن آنها آسان نیست . حرف نون نیز به دو صورت یافت می‌شود ، یکی خمیده و دیگری راست ، و این امر مبین این حقیقت است که اگر انسان در زمان خمیدگی ( براثرسختیها و درماندگیها ) نسبت به‌خداوند وفادار بماند، در اوقات عادی نیزوفاداری خود راحفظ خواهد کرد. سامخ و عین ، این دوکلمه را درست می‌کنند : سموخ عنییم . Semokh Aniyim . یعنی از فقرا دستگیری کن . و بنا به یك روایت دیگر: وقتی که به مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازی ، برای مطالب آن «علامتها‌و مفتاحها بساز » ، تا در حافظهٔ تو باقی بمانند (۲) . حرف په (۳) به دو صورت است ، خمیده و راست .و این اشاره بدان می‌کند که گاه لازم است دهان باز باشد و انسان سخن بگوید ، وقتی هم هست که بایددهان را بست و سکوت را پیشهٔ خود ساخت . حرف صاد نیز بشکل خمیده و به‌صورت راست یافت‌می‌شود. یعنی آنکه اگر انسان درهنگام خمیدگی (براثرمشقات وبدبختیها ) عادل و درستکار باقی بماند ، در اوقات‌عادی نیز عادل ودرستکارخواهد بود. قوف ، نخستین حرف کلمهٔ «قادوش» (مقدس)، و رش، حرف‌اول کلمهٔ « راشاع » ( شریر و بدکار ) است . چرا قوف ، روی خود را از رش ، برگردانیده است ؟ زیرا ذات قدوس‌متبارك می‌فرماید : من نمی‌توانم به شخص شریر وبد کار نگاه کنم . چرا تاج یعنی خمیدگی بالای حرف‌قوف ، به سوی حرف رش ، متمایل است ؟ چونکه ذات قدوس متبارك می‌فرماید : اگر شخص شریر وبدکار توبه کند و به سوی من باز گردد ، من تاجی شبیه تاج خودم برسر او خواهم نهاد . چرا پای قوف،از خود آن مجزا و آویخته است ؟ اشاره بدان است که اگر شخص شریر و بدکار نادم شود و توبه‌کند ،می‌تواند از طرفی که باز است وارد شود ( و خود را در محیط لطف و مراحم ذات قدو س‌متبارك بیابد ) .شین حرف او ل‌کلمهٔ « شقر » ( دروغ ) ، و تاو ، آخرین حرف‌کلمهٔ « امت » راستی وحقیقت است ، چراکلمه شقر از سه حرف متوالی الفبا ترکیب یافته است درصورتیکه حروف‌کلمه «امت» ازاول و، وسط وآخر الفباء گرفته شده است ؟ برای آنکه دروغ معمول و فراوان‌است ، درصورتی‌که حقیقت‌کمتر یافت می‌شود.چرا هرکدام از حروف کلمهٔ « شقر » روی یك پایه ایستاده‌اند ، درحالی که حروف کلمهٔ « امت » پایه‌های‌بیشتر و استوارتری دارند ؟ تا این نکته را تعلیم دهد که حقیقت پابرجا و استوار است ، لکن دروغ را ثبات‌و استقامتی نیست » ( شبات ، ۱۰۴ الف ) .

هدف اصلی برنامهٔ تعلیماتی مدارس ابتدایی‌این‌بود که دانش‌آموزان زبان عبری و اسفار پنجگانه تورات را بیاموزند . از پنج کتاب موسی ، کتابی که‌اول از همه به‌کودکان آموخته می‌شد ، سفر لاویان بود ، و علت این انتخاب را چنین توجیه کرده‌اند :« چرا درس کودکان را با سفر لاویان شروع می‌کنیم و نه با سفر پیدایش ؟ به جهت آنکه کودکان پاکند ،و قربانیها نیز (٤) پاك هستند . پس‌پاکان بیایند وخود را با چیزهای پاك مشغول دارند » ( ویقرا‌ربا ، ۳:۷ ).

---

۱ ـ وقتی گفته می‌شود که یك حرف دارای دو شکل است ،یکی از آنها شکلی است که آن حرف در آخر کلمات به خود می‌گیرد .

۲ ـ این‌گونه علامتها و مفتاحها در تلمود فراوان یافت می‌شوند ، و آنها عبارتند از حروف اول یا کلمات اصلی جملات و گفتار ها .

۳ ـ این کلمه در عبری بمعنی دهان است .

٤ ـ بیشتر قوانین مربوط به قربانیها در سفر لاویان آمده‌است .

دربارهٔ اینکه آیا زبان یونانی را بیاموزند یا نه ، نظرهای مختلفی در تلمود دیده می‌شود . کلیه دانشمندان یهود با تحصیل فلسفه و عقاید یونانی ابرازمخالفت کرده‌اند . یکی از دانشمندان از روی شور و غیرت چنین اعلام داشته است : « ملعون باد کسی که به فرزند خود فلسفهٔ یونانی را بیاموزد » ( باواقما ، ۸۲ ) . علت این طرز تلقی و اظهار نظر این بود کـه تحصیل فلسفه و عقاید یونانیان اثر ناراحت‌کننده و مخربی بر فکر و ذهن کسانی که خـود را وقف آن می‌کردند می گذاشت (۱) . یکی از دانشمندان یهود چنین گفته است : « درمدرسهٔ پدر من یك‌هزارشاگردیافت‌می‌شد، که پانصدنفرازآنها تورات‌را می‌آموختند، و پانصد نفر دیگر به تحصیل فلسفه و عقاید یونانـی‌اشتغال داشتند . و از دستهٔ دوم جز من و عموزاده‌ام کسی باقی نماند » ( باواقما ، ۸۳ الف ) . البته بایـددانست که بین زبان یونانی و فلسفه و عقاید یونانیان فرق قائل شده‌اند (مأخذ فوق ) . برخی از دانشمندان‌فراگرفتن زبان یونانی را قویاً توصیه کرده‌اند . این دعای خیـر نوح کـه گفته است : « خداوند یافت Yaphet را توسعه دهد و در خیمه‌های ، شم (سام ) ساکن شود » ( سفر پیدایش ، ۹ : ۲۷ ) ، چنین تفسیرشده است : « سخنان یافت ( یعنی زبان یونانی ) در خیمه‌های شم باشند » (مگیلا، ۹ ب ) . ازطرف دیگر،زمانی از یکی از دانشمندان پرسیدند که آیا انسان می‌تواند به فرزندش زبان یونانی را بیاموزد وی درجواب گفت : می‌تواند چنین کند ، درصورتی کـه هنگام تدریس نه‌روز باشد ونه‌شب، وبرای تأییدعقیدهٔخود ازآیهٔ هشتم ازباب یکم یوشع دلیل آورد (۲) ولی یك دانشمند دیگر چنین گفتـه است : « انسان‌مجاز است که زبان یونانی را به دختر خود بیاموزد ، زیرا دانستن این زبان برای دختران زیور و فضیلت‌است » ( یروشلمی پئاه ، ۲ ج ) .

دانشجویان‌را به‌چهاردسته‌طبقه‌بندی کرده‌اند. « محصلین ( از لحاظ نیروی حافظه و یادگیری ) چهار نوع هستند . آن کس کـه‌زود فرا می گیرد و در مقابل‌زودهم فراموش می‌کند ، نفعش‌را زیانش ازبین‌می‌برد. آن‌کس که دیر و به‌دشواری فرامی‌گیرد و در مقابل‌دیر و به دشواری فراموش می‌کند ، ضررش را نفعش جبران می‌کند . آن کس که زود و آسان فرامی گیردو دیر و به‌سختی فراموش می‌کند ، خوشبخت است و بهره‌ای نیکو یافته است . آن‌کس که دیر و به سختی یاد می گیرد و زود فراموش می‌کند ، تیره‌بخت است و قسمت بد نصیبش شده است » ( میشنا آووت ، ۵ :۱۳ یا ۱۵ ) . طبقه‌بندی دیگری از این قرار است : « خصلت اشخاصی که نزد دانشمندان می‌نشینند و ازمحضرآنان استفاده می‌کنند بر چهار نوع است : بعضی مانند اسفنج ، برخی مانند قیف ، گروهی چون صافی،و پاره‌ای به سان الك هستند . اسفنج تمام رطوبت را به‌خود جذب می‌کند ( اشاره به کسی است که هرآنچه‌را که بشنود در حافظه خود نگاه می‌دارد ) . قیف از این سر می‌گیرد و از سر دیگر بیرون می‌دهد ( اشاره‌به شخصی است که سخنـان استاد را با این گـوش می‌شنود و ازگوش دیگرخارج می‌کند ) . صافی شراب‌را از خود میگذراند و درد آن را نگاه می‌دارد (اشاره به شخصی است که مطالب خوب و مفید را از خاطـرمی‌راند و نکات بیمعنی و پوچ را در حافظه خود نگاه می‌دارد ) . الك آرد خیلی نرم را از خود خارج می‌کندو آرد درشتتر را که عالیتر است در خود نگاه‌میدارد ( اشاره به کسی است که مطالب خوب و مفید را درحافظه نگاه میدارد . و نکات پوچ و بیمعنی را از خاطر می‌راند ) » ( آووت ، ۵ : ۱۵ یا ۱۸) .

---

۱ ــ و باعث پشت‌پا زدن ایشان به دین یهود می‌شد .

۲ ــ « این کتاب تورات از دهان تو دور نشود بلکه روز و شب‌در آن تفکر کن ، صحیفه یوشع ، باب اول ، آیه هشتم ، »

مسألهای که باید مورد توجه قرار گیرد. مقامی‌است که آموزش تلمود، در تعلیم و تربیت دختران دارد. دراین‌باره نظرهایی مخالف با یکدیگر اظهارشده است. یك دانشمند اعلام داشته است: «انسان موظف است که تورات را به دختر خود بیاموزد»، لکن‌در پی این نظر بلافاصله عقیده‌ای مخالف ابراز شده است: «هرکس که تورات را به دختر خود بیاموزد،چنان است که گویی، مطالب بیهوده و زشت را بدو آموخته است» (میشنا سوطا، ۳ : ٤). باید دانست‌که نظر اخیر بیشتر از نظر قبلی مورد قبول عامه واقع گشته و بدان عمل شده است. فی‌المثل از کلمات این‌آیه: «تو آنها را به فرزندانت بیاموز» (سفر تثنیه، ۱۱ : ۱۹)، چنین استنباط می‌کردند که تورات را بایدفقط به پسران آموخت و نه بدختران. زیرا که کلمهٔ عبری «فرزندان» به طور تحت‌اللفظی «پسران» معنی می‌دهد، و از این‌رو است که دختران از این امر مستثنی می‌شوند (قیدوشین، ۳۰ الف).

نظر احتمالی این است که دانشمندانی که باتحصیل دختران مخالف بودند، مقصودشان تعلیمات عالی تورات بوده است که کسب آن برای دختران و زنان خالی از اشکال نیست. چون، همانطور که قبلا اشاره شد، انجام همهٔ فرایض دینی، به استثنای یك‌رشته خاص، هم وظیفهٔ مردان است و هم وظیفهٔ زنان. بالنتیجه زنان نیز مانند مردان نیاز به آن دارند که ازکلیهٔ نکات این فرایض مطلع باشند تا بتوانند آنها را به‌خوبی اجرا نمایند. ولی چون در اوضاع واحوال‌آن عصر، محیط فعالیت زن تنها خانهٔ او بود، لذا این ترس در میان بود که اگر زن وقت و نیروی خود راصرف تحصیل علم کند، ممکن است به امور خانه‌داری نرسد، و رفاه حال افراد خانوادهٔ خود را آن‌طور که‌باید فراهم نسازد.

علتهای دیگر نیز برای بیدیلی رهبران مذهبی‌یهود نسبت به تحصیلات عالیهٔ زنان وجود داشت. این رهبران ا زآنچه که در یونان و روم اتفاق افتاده بودمطلع بودند. در آن کشورها، زنانی که نایل به تحصیلات عالیه می‌شدند، رابطهٔ نزدیکی با مردان‌پیدامی‌کردند، واین امر باعث فساد اخلاق و رواج بی‌بندو باری وخیانت می‌شد. بیم ازچنین پیشامدی رامی‌توان‌ازگفتاری که قبلا از آن گذشتیم و ضمن آن کلمات «مطالب بیهوده و زشت» چشمگیر بود دریافت. علاوه‌برآن، دانشمندان یهود، بی‌شك از این حقیقت نیز آگاه بودند که، در جهان مسیحیت، زنان تحت‌تأثیر شور و اشتیاق مذهبی عالم تجرد را برمی‌گزینند و تارك دنیا می‌شوند. در جامعهٔ یهود که افراد آن‌ازدواج را جلوه‌ای ازمشیت الهی می‌دانند، شیوهٔ تجرد و ترك دنیا فقط می‌توانست تولید خوف و وحشت دردلها کند. تلمود برخی از اشخاص را «خراب‌کنندگان دنیا» می‌نامد، که «زن فریسی»، یعنی زنی که زیاده‌از حد و خارج از قاعده پارسا و پرهیزکار است، از جمله آنهاست (میشنا سوطا، ۳ : ٤). بسیار محتمل‌به نظر می‌رسد که برای خنثی کردن و از بین بردن چنین تمایلات ناروا بوده است که دانشمندان یهودنظری بدین‌سان خصمانه دربارهٔ زنانی که خود را زیاده از اندازه مشغول تحصیل تورات می‌کردند ابرازداشته‌اند.

## ۵ـ وظایف فرزند درقبال والدین

احترام به والدین خود یك فریضهٔ دینی است‌که تلمود برای آن مقامی بس رفیع قائل شده است. این وظیفه یکی از جمله فرایضی است که انسان ازثمراتش در این دنیا بهره‌ور می‌شود و اصل سرمایهٔ آن در جهان آینده برای وی باقی می‌ماند (میشنا پئاه ۱، ۱ : ۱). «کتاب مقدس وظیفهٔ گرامی داشتن والدین

را با فریضهٔ تکریم به خدای حاضر در همه جا برابـر دانسته است. در یك جا گفته شده است: «پدر ومادر خود را احترام نما» (سفر خروج، ۲۰ : ۱۲)، و درجای دیگر آمده است: «از مایملك خود خداوند را تکریم نما» (امثال سلیمان، ۳ : ۹). در یك جا آمده‌است: «هرکدام از شما مادر و پدر خود احتـرام نماید» (سفر لاویان، ۱۹، ۳)، و در جای دیگـر مرقوم است: «از خداوند خـدای خودت بتـرس» (سفر تثنیه، ۶ : ۱۳) (قیدوشین، ۳۰ ب).

از دو آیهٔ اولی چنین برمیآید که وظیفهٔ انسان نسبت به‌والدین، حتی از وظیفه‌ای که نسبت به‌خداوند دارد، مهمتر است. «فریضهٔ احترام نسبت به والدین، بزرگ و مهم است، زیرا که ذات قدوس متبارك اهمیت بیشتری برای آن قائل شده است تابرای فریضهٔ تکریم به ذات متبارك خودش. گفته شده است: «از مایملك خود خداوند را تکریم نما». خداوند را چگونه تکریم خواهی کرد؟ با آنچه که او به تو عطا فرموده است. فی‌المثل با کنار گذاشتن خرده ریز محصول، دسته‌های گندم فراموش‌شده، ومحصول گوشهٔ کشتزار برای فقرا، دادن سه نوع عشریه، احسان به مستمندان، و غیرو. اگر استطاعت مالی و امکان انجام دادن این فرایض را داشته باشی، آنها را انجام بده، و اگرچنین توانایی‌را نداشته باشی، موظف بانجام دادن آن نیستی. لکن در مورد فریضهٔ احترام به والدین، چه توانایی مالـی‌داشته باشی و چه نداشته باشی، باید آن را انجـام دهی، حتی اگر لازم شود که به در خانه ها بروی و گدایی کنی» (یروشلمی پئاه، ۲ دال).

تنها در یك مورد احترام به خداوند مقـدم‌بر احترام والدین می‌شود، و این زمانی است که پدر یا مادر از فرزند خود بخواهند از انجام دادن یکی ازفرامین الهی سرپیچی کند. «آیا می‌توان گفت اگر پدری به فرزند فرمان دهد که خود را پلید کند، یاآنکه شیئی گم شده‌ای را کـه یافته است به صاحبش باز نگرداند، فرزند باید از وی اطاعت کند؟ نه. وبدین سبب است که گفته‌اند «هر کدام از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و روزهای سبت (شنبه‌ها واعیاد مقدس) مرا نگاه‌دارد» (سفر لاویان، ۱۹:۳). همگی شما به‌طور مشابه موظف هستید که نسبت به‌من احترام گذارید» (یواموت، ٦ الف).

در آیه‌هائی که از کتاب مقدس نقل شد دوکلمه چشمگیر است: ترس و احترام وآنهارا بدینگونه وصف کرده‌اند: «ترس از پدر عبارت از این است که‌فرزند در مکانی که از برای پدر است نایستد، درجایی که مخصوص اوست ننشیند، گفتهٔ اورا تکذیب نکند، و علیه نظر او رأی ندهد. احترام به پدر بدین‌گونه است که فرزند برای پدر غذا و آشامیدنی و پوشاك وکاشانه تهیه کند، و وی را در رفت و بازگشت از خانه کمك نماید» (قیدوشین، ۳۱ ب).

در فرمان پنجم از ده فرمان، نخست به پدراشاره شده است، لکن در آیهٔ سوم از فصل نوزدهم سفر لاویان ابتدا نام مادر ذکر شده است. برای‌توجیه‌این اختلاف، فرضیه‌ای که مبنایش برطرز تفکر انسان از لحاظ روانشناسی دربارهٔ هریك از والدین است، درنظر گرفته شده است. » در پیشگاه خدایی که سخن گفت و جهان پدید آمد، آشکار و معلوم بود کـه‌انسان نسبت به مادر خود بیش از پدر احترام می‌نهد. زیرا مادر با سخنان محبت‌آمیز خویش علاقهٔ فرزند رابیشتر از پدر به‌خود جلب می‌کند. از این رو ذات قدوس متبارك در فرمان مربوط به احترام به والدین، پدر را بر مادر مقدم داشته است. و نیز به حضـور خداوند آشکار و معلوم بود که فرزند طبعاً بیش ازآنچه که ازمادر می‌ترسد ازپدر خود بیم دارد. چونکه پدر به او تورات می‌آموزد. به همین جهت، درفرمان‌مربوط به ترس از والدین، ذات قدوس متبارك مادر

را بر پدر مقدم داشته است » ( قیدوشین ، ۳۰ ب ، ۳۱ الف ).

نتیجه آن است که پدر و مادر در مورد علاقه و محبت و وظیفهٔ فرزند نسبت به آنان ، در سطحی مساوی قرار دارند . لکن بنا به قانون تلمود ، اگر اشکالی در وظایف فرزند در قبال والدین پیش‌آمد کند ، وی باید پدر را ارجح بداند و به سخن او گوش کند . شخصی از دانشمندی پرسید : « اگر پدر به من بگوید که جرعه‌ای آب به او بدهم ، و مادر نیز همان‌درخواست را از من بکند ، ابتدا فرمان کدام یك را اطاعت کنم ؟ دانشمند جواب داد : نخست به پدر احترام کن و بعد مادرت را عزت بنه . زیرا هم تو و هم مادر تو موظف هستید که به پدر احترام نمائید »(قیدوشین ، ۳۱ الف ) .

خانه‌ای که در آن به پدر و مادر احترام‌می‌نهند ، مشمول لطف و عنایت الهی خواهد بود . « هنگامی که انسان به پدر و مادر خود احترام‌می گذارد ، ذات قدوس متبارك می‌فرماید : چنین‌است که گویی در میان آنها به سر برده‌ام و ایشان به من احترام نموده‌اند ، لکن هنگامی که انسان والدین‌خود را رنج می‌دهد و پریشانحال می‌کند ، ذات قدوس‌متبارك می‌فرماید : چه خوب که در میان ایشان به‌سر نبردم . چون اگر در میان آنان منزل می گزیدم ، رنج‌می‌بردم » ( قیدوشین ، ۳۰ ، ب ، ۳۱ الف ) .

حتی درصورتی که پدری بافرزند خود ستیره کند و او را به خشم آورد ، فرزند باید خویشتن‌داری کند و عملی دور از احترام پدر انجام ندهد . از یکی‌از دانشمندان پرسیدند : « احترام به والدین تا چه حد باید باشد ؟ وی در پاسخ گفت : تا این حد که اگرپدر یا مادر کیسهٔ پول فرزند را گرفته و آن را در حضور او به دریا بیندازند ، وی نباید ایشان راخجالت‌دهد » ( قیدوشین، ۳۲ الف ) . به یك مورد دیگر که در آن نیز احترام والدین باید رعایت شود ، اشاره‌شده‌است : « اگر فرزندی‌ببیندکه پدر او دارد از یکی از فرمانهای تورات در می‌گذرد ، نباید به او بگوید :پدر ، داری از یك فرمان تورات تخلف میکنی . بلکه باید چنین بگوید : پدر ، در تورات چنین نوشته شده‌است . این راه حل مورد اعتراض تلمود قرار گرفته است . چون اگر با پدری بدین‌گونه رفتار کنند ،رنجیده خاطر خواهد شد . از این‌رو به فرزند توصیه شده است که اگر می‌بیند پدرش از امر تورات تجاوزمی‌کند ، با احترام و ملایمت به او چنین بگوید : پدر، در تورات‌آیه‌ای این‌چنین‌یافت می‌شود» ، تا پدر خود نتیجهٔ مطلوب را ازآن‌آیه بگیرد و ازعمل خلاف‌خویش دست بکشد ( مأخذ فوق ) .

نه تنها باید احترام به‌والدین عملا نشان داده‌شود ، بلکه روحیه واحساسات مناسب برای‌برانگیختن این احترام نیز بایستی وجود داشته باشد . در تلمودچنین آمده است : « شخصی بود که به پدرش ماکیان فربه می‌خورانید ، و با وجود این جهنم را به میراث‌برد . و در مقابل شخص دیگری بود که پدرش را به سنگ آسیاب بست تا آن را بچرخاند ، و با وجود این‌او را به‌بهشت بردند . چنین‌چیزی چگونه ممکن‌است؟ پدری که ماکیان فربه خوراکش بود ، روزی از فرزندپرسید : این مرغهارا ازکجا می‌آوری ؟ فرزند با تحقیر و تغیر در جواب گفت : پیرمرد بخور و خاموش‌باش،همان‌طور که سگها می‌خورند و سخنی نمی‌گویند . دومی آسیابی داشت که شخصاً سنگ آنرا به گردش‌می‌آورد و با کار خود معاش خانواده را تأمین می‌کرد. یك روز فرمانی از طرف سلطان صادر شد که از هر آسیاب یك آسیابان را به بیگاری بگیرند ، و پدر آن جوان را برای این‌کار خواستند . پسر به پدر گفت :تو به‌جای من سنگ‌آسیاب را بگردان ، تا من درعوض تو به بیگاری بروم ، و اگر غلامان آسیابانان را موردتحقیر و خفت قرار دهند ، این توهین را من تحمل‌کنم

و نه تو ، و اگر آزارکشیدن و تازیانه خوردنی درکارباشد ، این رنج نصیب من گردد و بتو آسیبی نرسد» (یروشلمی پئاه ، ۲ ج ) .

گروهی از دانشمندان یهود به‌خاطر احترام‌فوق‌العاده‌ای که برای مادران خودقائل‌بودند، مشهور شده‌اند . دربارهٔ یکی از آنان روایت شده است که« وقتی که صدای پای مادرش را می‌شنید ، چنین می گفت : از جلوی شخینا ( نور جلال الهی ) بر خیزم( و به او احترام بگزارم ) » ( قیدوشین ، ۳۱ ب ) . دربارهٔ ربی طرفون . Tarphon . نیز داستانهایی چنددر دست است . راجع به او گفته‌اند : « هر وقت که مادرش می‌خواست بخسبد ، او زانو میزد و مادر پاروی پشت او می‌گذاشت و به بستر خود بالا میرفت. وقتی هم که مادر می‌خواست از بستر پایین آید ، وی‌همین کار را می‌کرد » (مأخذ فوق ) . « یك روزشنبه مادر ربی طرفون برای قدم زدن به حیاط رفت و دراین حین کفشهایش از پایش بیرون آمد ( و به‌جایی افتاد که بیرون آوردنش‌آسان نبود)ربی‌طرفون‌به‌سوی‌مادر دوید و دستهای خود را زیر پاهای مادر بر زمین نهاد و او آن‌قدر روی دستهای فرزند راه رفت تا آنکه‌به بستر خود رسید . یك روز که ربی طرفون بیمار بود، دانشمندان به عیادتش آمدند ، مادرش بدیشان گفت : برای سلامت طرفون فرزند من دعا کنید ، چونکه مرا خیلی بیش از آنچه که حق من است عزت می‌نهد .دانشمندان پرسیدند : مگر او دربارهٔ شما چه کرده است ؟ وی داستان گم شدن کفشها و فداکاری فرزندرا برای ایشان نقل کرد . دانشمندان به وی گفتند : اگر فرزند تو هزاران هزار بار بیش از آنچه که کرده‌است در راه احترام به‌شما انجام دهد ، هنوز نتوانسته است نیمی از آنچه را که تورات دربارهٔ احترام بـه‌والدین فرمان داده است اجرانماید » ( یروشلمی پئاه ، ۲ ج ) .

بهترین داستانها در این مورد دربارهٔ یك غیریهودی روایت شده است : «زمانی‌از یکی‌ازدانشمندان پرسیدند : انسان تاچه حد باید برای احترام به والدین کوشش کند ؟ وی جواب داد : بروید و ببینید که یك غیر یهودی بنام داما فرزند نتینا . Netinah . که درشهر اشقلون . Ashghelon . ساکن بود با پدر خود چه‌می‌کرد . روزی دانشمندان یهود می‌خواستند گوهرهایی برای سینه‌بند مخصوص کاهن اعظم (۱) از وی بخرند ، و این معامله برای او ششصد هزار و بقول‌بعضی هشتصد هزار دینار طلا سود داشت . لکن چون کلیه صندوقچهٔ جواهرات وی زیر سر پدرش قـرارداشت و پدر در خواب بود ، داما ، نخواست پدر را از خواب بیدار کند و او را ناراحت سازد و از چنین‌سود سرشاری چشم پوشید ، و دانشمندان از خانهٔاو دست خالی برگشتند . سال دیگر ، خداوند پاداش اورا داد ، و یك ماده گوسالهٔ قرمز رنگ در میان رمهٔ او به‌دنیا آمد (۲) . دانشمندان اسرائیل برای خرید آن‌به نزد وی رفتند ، بدیشان گفت : می‌دانم که اگـر همه ثروت های جهان‌رادرمقابل‌این گوساله درخواست‌کنم آن را بمن خواهید داد . اما از شما تنها همان مبلغی را می‌طلبم که سال گذشته به خاطر احترام به‌پدرم آن را از دست دادم » ( قیدوشین ، ۳۱ الف ) .

از قرار معلوم مادر داما بن‌نتینا اختلال مشاعرداشته است و رفتار وی با فرزند خود در حضور مردم گاه بسیار زننده و ناراحت کننده می‌شده است ، لکن‌او با خویشتن داری کامل مادر را مورد سرزنش قرار نمی‌داده و بروی خشم نمی‌گرفته است . « داما بن‌نتینا رئیس شورای شهر خود بود . روزی مـادرش

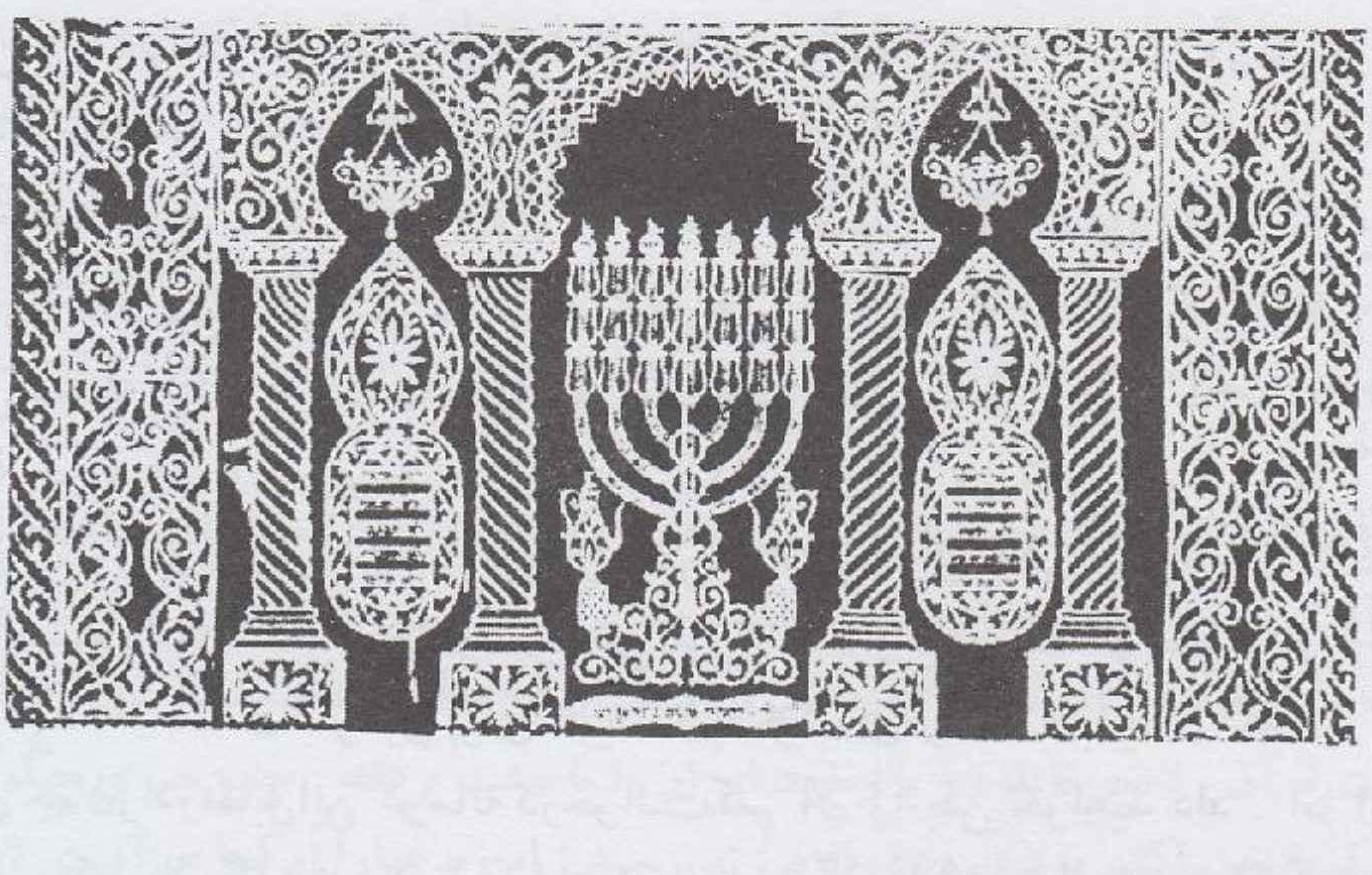
---

۱ ــ روی این سینه بند دوازده گوهر مختلف به شمارهٔدروازه سبط اسرائیل نصب شده است .

۲ ــ رجوع شود به سفر اعداد باب ۱۹ ماده گوساله‌ای که‌سر تا پا کاملا قرمز رنگ باشد بسیار کمیاب است ، و در نتیجه دانشمندان یهود حاضر بودند چنین حیوانی را بهعر قیمتی که شده‌خریداری کنند

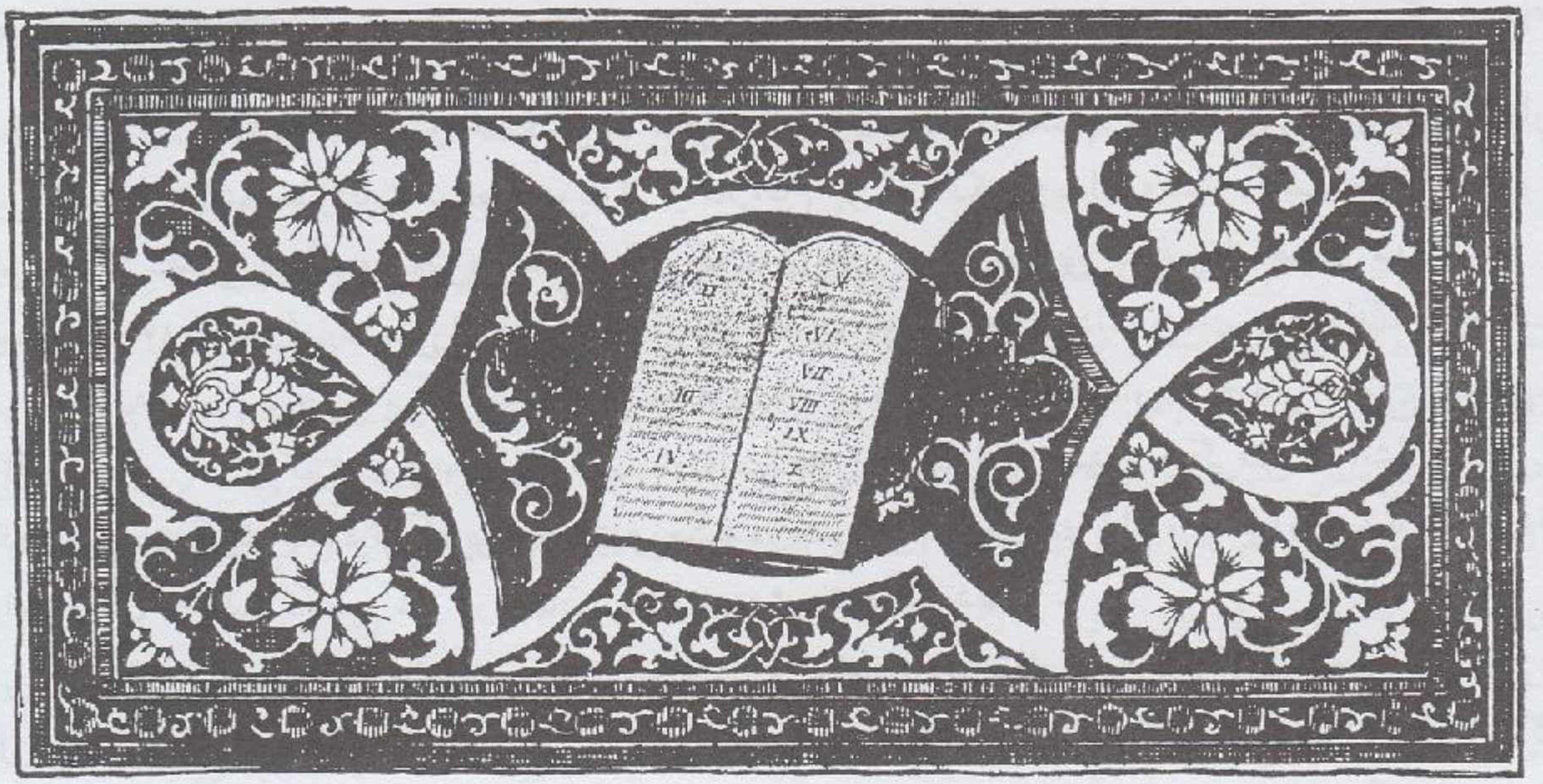
مقابل همهٔ اعضای شورا به او اهانت کرد و با کفش‌خود فراوان به سر و روی او زد ، ناگاه کفش از دست مادر بر زمین افتاد . داما ، بیدرنگ کفش را اززمین برگرفت و به دست مادر داد تا آنکه زحمت خم شدن و برداشتن آن را متحمل نشود » (یروشلمی پئاه،۲ ج) . « روزی دیگر داما لباس ابریشمی بسیار گرانبهایی که با نخهای زرین سوزن دوزی شده بـودبر برداشت و در مجلسی بین اشراف و بزرگـان امپراطوری روم نشسته بود . ناگهان مادرش به‌میان‌مجلس آمد و لباس او را از هم درید و با مشت برسر او کوفت ، و بر صورتش آب دهان افکند ، داما ،ساکت ماند و مادر را سرزنش نکرد و او را خجالت نداد » (قیدوشین ، ۳۱ الف) .

احترام به والدین باید بعداز مرگ ایشان نیزادامه یابد . « انسان باید نسبت به پدر (و مادر) خود، چه در هنگام حیات و چه پس از مرگ ادای احترام‌کند . اگر بعداز مرگ پدر موقعیتی پیش آید که لازم شود پسر از او نقل قول کند ، وی نباید بگوید :« پدرم این طور گفته است » ، بلکه باید‌چنین بگوید: «پدرم واستادم‌که‌ای کاش من‌کفارهٔ مرگ اوبشوم(۱)،چنین فرموده است » . این روش مربوط به دوازده ماه اول پس از مرگ پدر است . بعداز سپری شدن این‌مدت ، هرگاه که نام پدر را می‌برد ، باید این کلمات را بر زبان آورد : « یادش برای حیات جاویدان جهان‌آینده به خیر باشد » (قیدوشین ، ۳۱ ب) .



---

۱ ـ یعنی آنکه : رنجهایی که او باید برای کفاره گناهانش‌در آن دنیا متحمل گردد ، نصیب من شود . اشخاص‌عادی گناهانشان‌طی مدت دوازده ماه که از مرگشان بگذرد کفاره می‌شود .ازاین رو است‌که باید پس از گذشتن دوازده ماه از مرگ پدر ، جملهٔ اولی را عوض کرد و جملهٔ دومی را گفت . چون در غیر این صورت ممکن است چنین‌نتیجه گرفته شود که شخص متوفی فرد بسیار گناهکاری بوده است ، و دوران کفارهٔ گناهان او از دوران عادی یعنی از دوازده ماه‌بیشتر است .



# فصل ششم، زندگی اجتماعی

فرد و جامعه ، کار و زحمت ، کارفرما و کارگر،صلح و عدالت

## ۱ ـ فرد و جامعه

انسان برای آن خلق نشده است که خود تنها زندگی کند ، بلکه مقصود از آفرینش او آن است که عضوی مفید از جامعهٔ بشری باشد . او واحدی در پیکر بشریت است ، واین حقیقت وظایف بسیاری را برای او در قبال روابط بادیگران ایجاد می‌کند . زندگی او تنها از آن او نیست تا آن را به دلخواه بگذراند ، رفتار و کردار او در زندگی مردم اثر می‌گذارد ، همان گونه‌که رفتار ایشان بر زندگی او مؤثر است . این حقیقت به‌نحوی جالب با ذکر مثالی که در تفسیر آیهٔ زیر آمده وصف شده‌است : « آیا یك نفر گناه ورزد، و برتمام جماعت غضبناك شوی ؟» ( سفر اعداد ، ۱۶ : ۲۲ ) . » این درست شبیه به‌وضع گروهی از مردان است که در یك کشتی بودند . یکی از آنان مته‌ای به‌دست گرفت و خواست تا زیر پای خود در بدنهٔ کشتی سوراخی ایجاد کند . مسافران دیگر گفتند : چه میکنی ؟ او در پاسخ گفت : به‌شما چه مربوط است ؟ مگر من جز زیر پای خودرا سوراخ می‌کنم ؟ ایشان جواب دادند : درست است ، لکن آب به‌درون کشتی خواهد آمد و همگی مارا غرق خواهد کرد ( ویقرا ربا ، ٤ : ٦ ) .

رفتاری که فرد باید نسبت به جامعه داشته باشد، دراین اندرز هیلل شرح داده‌شده‌است : «اگر من خودم برای خودم نباشم ، چه کسی برای من کاری خواهد کرد ؟ واگر من خودم تنها برای خودم باشم ، چه هستم ؟» ( میشنا آووت ، ۱ : ۱٤! ) . در درجهٔ اول انسان باید به خویشتن اتکا داشته باشد . واز تکیه کردن بردیگران احتراز جوید . درعین‌حال که احسان کردن به نیازمندان را بسیارستوده‌اند، لکن درمقابل، این‌را که انسان به امید دریافت کمك و صدقه از دیگران بنشیند ، بی‌اندازه منفور دانسته‌اند . چنین تأکیدی شده‌است : « شنبهٔ خودرا همچون روزهای دیگر هفته ساز ( در مورد تهیه و خوردن غذا ) (۱) .

---

۱ ـ غذا های مخصوص شب و روز شنبه باید تاحد امکان مرغوب و لذیذ باشند .

و خویشتن را محتاج احسان و اعانهٔ مردم مکن » ( شبات ، ۱۱۸ الف ) . یك سخن دیگر در این باره چنین است : «لاشهٔ حیوانات مرده‌را در بازار و ملاءعام پوست بکن وبدان وسیله کسب معاش کن ، و مگو که من شخص بزرگ و محترمی هستم واین‌گونه کارهای پست مطابق شأن وشخصیت من نیست » ( پساحیم ، ۱۱۳ الف ) . قسمتی از دعای پس از طعام که در اوایل دوران دانشمندان میشنا انشا شده است ( براخوت ۴۸ ب ) ، چنین می‌گوید : « ای خداوندخدای ما ، از تو تمنا داریم که مارا محتاج بخشش و اعانهٔ آدمیانی که از گوشت و خون ترکیب یافته‌اند نکنی ، و مارا نیازمند وام گرفتن از ایشان ننمایی . بلکه تنها دست کمك کنندهٔ تو که پراز نعمت وبخشنده‌و غنی و گشاده است نیاز مارا برآورد ، تا در این‌دنیا از این و آن خجالت نکشیم ، و در جهان آینده نیـز شرمنده نگردیم » .

وسخنان دیگری که نظیر این‌مطلب‌را منعکس می‌سازد ازاین قرار است : « کسی که از خود چیزی ندارد ، و محتاج آن است که از طعام سفرهٔ دیگران بخورد ، دنیا برای او تاریك است ، وزندگیش زندگی نیست » ( بیصا ، ۳۲ ب ) . « وقتی انسان از دارائی‌خود می‌خورد، فکرش راحت‌و خاطرش آسوده است. اما اگر از دارائی پدر یا مادر یا فرزندان خود بخورد، آرامش خاطر ندارد ، و به طریق اولی اگر از مایملك بیگانگان استفاده کند راحت وبی‌دغدغه نخـواهدبود » ( اووت ناتان ، ۳۱ ) . « انسان از یـك پیمانه غذا که از آن او است بیشتر لذت می‌برد تا از نه پیمانه که از آن دیگران باشد » ( باوامصیعا ، ۲۸ الف ) « واینك برگ زیتــون تازه در منـقار وی( کبوتر ) است » ( سفر تکوین ، ۸ : ۱۱ ) . «کبوتر به حضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کرد : ای‌پروردگار عالم ، بهتر آن است که غذای من مانند زیتون تلخ باشد لکن از دست تو برسد ، تا آنکه‌همچون عسل شیرین باشد واز دست انسان ترکیب یافته از گوشت و خون واصل گردد » ( عرووین ، ۱۸ ب ) . شخصی که نیاز به کمك و مساعدت انسانها پیدا می‌کند ، چنان است که گویی به دو کیفر ، یکی‌سوختن در آتش ودیگری غرق شدن در آب محکوم شده است » ( براخوت ، ۶ ب ) .

اگر چه داشتن چنین روحیهٔ ، استقلال طلب ، نیك است ، لکن افراط در آن نباید سبب این اعتقاد شود که فرد می‌تواند خود را از جامعه و همنوعان‌خود جدا سازد ودور بدارد . « اگر من خودم تنهـا برای خودم باشم ، چه هستم ؟» از آنجا که زندگی‌نسبت‌به سابق مشکلتر وپیچیده‌تر شده‌است، احتیاجات انسانی نیز بسیار زیاد شده ، وشخص باید توجه کندکه چه اندازه از آسایش خود را مدیون زحمـات دیگران است . یکی از دانشمندان چنین گفته است : « آدم ابوالبشر زحمت فراوان می‌کشید تا لقمه نانی برای خوردن بدست آورد . او خود تنها زمین‌را شخم می‌زد ، تخم می‌کاشت ، محصول را درو می‌کـرد ، خوشه‌هارا دسته بسته، آنهارا می‌کوبید ، به‌باد می‌داد، گندم را پاك می‌کرد ، به آسیاب می‌سپرد تا آرد شود و آرد را الك می‌کرد و خمیر می‌ساخت واز خمیر نان‌می‌پخت و بعداز این همه کار بود که می‌توانست‌لقمه نانی بدست آورد . در صورتی که من بامداد از خواب برمی‌خیزم ومی‌بینم که همه چیز برای من آماده است. حضرت آدم چه رنجهائی را متحمل می‌شد ، تا بتواندجامه‌ای برای پوشیدن به‌دست آورد . او خود تنها پشم را می‌چید ، آن را شستشو می‌داد ، شانه می‌زد ،می‌ریسید ، می‌بافت ، و آن وقت بود که لباسی از برای پوشیدن در اختیار داشت . در صورتی که من‌بامدادان از خواب بیدار می‌شوم ومی‌بینم که همهٔ این کارهارا دیگران برایم انجام داده‌اند . همهٔ صنعتگران‌وپیشه‌وران زحمت می‌کشند وبه‌درخانهٔ من‌می‌آیند، و

من که از خواب بر می‌خیزم ، همهٔ لوازم زندگی را در مقابل خود ساخته و پرداخته می‌یابم » ( براخوت ، ۵۸ الف ) .

اطلاع از این حقیقت که راحت و رفـاه ثروتمندان تا چه اندازه مرهون زحمات کارگران ساده وگمنام است ، عامل نیرومندی برای محو خطوط حدفاصل بین طبقات اجتماع به شمار می‌آید ، یك ضرب المثل چنین می‌گوید : « اگر تن نابود شود ، سربه‌چکار می‌آید ؟ » ، ( برشیت ربا ، ۱۰۰ ، ۹ یا ۱۰) . این مؤید این نظر است که همهٔ طبقات به یکدیگر احتیاج دارند . ضرب‌المثل دیگری به‌این نکته اشاره می‌کند که سرنوشت هریك از افراد جامعه بستگی به‌سرنوشت همهٔ جامعه دارد : «اگر خانه‌ای فروریزد ، وای بر پنجره‌هایش » ( شموت ربا ، ۲۶ : ۲) .

اگر یك فرد، هرقدر هم که عالیمقام باشد ، این حقیقت را فهم کند که کاری که او انجام می‌دهد خدمتی به جامعه است و او بدین وسیله دین خود را به اجتماع ادا می‌کند ، آن‌وقت دیگر غرور و نخوت پر زیان طبقاتی از بین خواهد رفت . این فکـر رادانشمندان دارالعلم معروف‌یونه . Yavneh. درقالب جملات زیبایی ریخته‌اند : « من مخلوق خدا هستم ، وهمنوع من نیز مخلوق خداست . کار من در شهر است و کار او در صحرا و کشتزار . من بامداد برای انجام کار برمی‌خیـزم ، واو نیز ، هربامـداد چنین می‌کند ، او در کار من دخالت ناروا نمی‌کند به همان‌ترتیب من نیز در کار او دخالت نمی‌کنم شاید تصور کنید که من کارهای بزرگتر و بیشتری انجام می‌دهم و او کارهای کمتر و کوچکتر . بی‌شك این طور نیست، زیرا ما چنین آموخته‌ایم : این مهم نیست که انسان کار زیادتر یا کمتر انجام دهد . بلکه مهم آن است که در هرکار که می‌کند قلبش را متوجه خـداوند سازد »( براخوت ، ۱۷ الف ) .

داستان زیر مبین اعتقاد واقعی دانشمندان یهود در این باره است : « چنین روایت کنند شخصی به‌نام شیمعون که از اهالی دهکدهٔ سیخنین . Sikhnin . بود و شغل چاه کنی داشت . روزی به ربان یوحانان بن زکای گفت : من هم مانند تو شخص بزرگی هستم . ربان یوحانان پرسید چگونه؟ شیمعون گفت : کار من به همان اندازهٔ کار تو برای جامعه لازم است . وقتی تو به‌یك مرد یا یك زن می‌گویی که درآب استحمام و غسل کند تا از پلیدی خود را طاهر گرداند، این من هستم که آن آب را برای او تهیه می‌کنم » (قوهلت ربا مربوط به آیهٔ ۱۷ از فصل ٤ جامعهٔ سلیمان). جالبتر ازآنچه نقل شد ، تفسیری است که براین آیه کرده‌اند : « خداوند شبان من است » ( مزامیر داود، ۲۳ : ۱) . « در جهان حرفه‌ای محقرتر از حرفهٔ یـك چوبان که در سراسر عمر بایك چوبدست و یك انبان راه می‌رود نیست . باوجود این داود پادشاه اسرائیل ذات قدوس متبارك را یك شبان خـوانـده است »( میدراش مربوط به آیهٔ فوق ) .

زندگی مجردو دور از جامعه، براستی ارزش ندارد. این حقیقت‌را حونی . Honi. « دایره‌کش»(۱) معروف که‌سرگذشتی‌شبیه‌به‌سرگذشت، ریپ‌وان‌وینکل . Rip Van Winkle . (۲)دارد کشف کرده‌است. و این

---

۱ ــ این مرد دانشمند قدیس و ریاضتکش مشهوری بود کـه‌در زمان خشکسالی دست بدامن او می‌شدند تا برای نزول باران دعا کند . او دایره‌ای برزمین می‌کشید و درون آن می‌ایستاد و می‌گفت‌که از آن دایره بیرون نخواهد آمد تا آنکه خداوند امر به باران فرماید ، و خداوند نیز درخواست او را اجابت می‌کرد ( تعنیت ، ۲۳الف ) . بعضی معتقدند که عنوان اصلی او « دایره کش » نبوده ( این عنوان را بعداً بر او نهادند ) ، بلکه « سفال چین » بوده ، زیرا شغل‌وی چیدن سفال روی شیروانی ها بوده است .

۲ ــ این شخص قهرمان یکی از داستانـهـای واشینگتون‌ایروینگ . Washington Irving . نویسندهٔ معروف امریکایی است . ریپ‌براثر نوشابه‌ای سحرآمیز به‌خوابی گران فرو رفت وبیست سال در خواب بود . پس از آنکه بیدار شد و بشهر و خانهٔ خود بازگشت ، همه چیز را تغییر یافته دید . ( مترجم ) .

داستان دربارهٔ او نقل شده است: «این مرد پارسا و قدیس در تمام عمر دربارهٔ مفهوم آیهٔ زیر اندیشه می‌کرد و رنج می‌برد: «چون خداوند اسیران صهیون را باز آورد. مثل خواب بینندگان شدیم» (مزامیر داود، ۱۲۶ : ۱) او از خود می‌پرسید: آیا ممکن است کسی هفتاد سال (۱) در خواب باشد و دوباره بیدار شود؟ روزی براهی می‌رفت و مردی را دید که نهال درخت خرنوب می‌نشاند. او پرسید: این درخت چند سال دیگر میوه خواهد داد؟ آن مرد گفت: هفتاد سال دیگر. حونی از وی پرسید: آیا تو یقین داری که هفتاد سال دیگر زنده خواهی ماند تا از میوهٔ این درخت بخوری؟ آن مرد در پاسخ گفت: وقتی که من چشم به‌جهان گشودم، دنیا را با درختان خرنوب یافتم. همان طور که اجداد من آنها را برای من کاشتند، من نیز این ها را برای اخلافم می‌کارم. حونی برزمین نشست، طعام خود را خورد، و خوابی گران براو مستولی شد. هنگامی که در خواب بود، مغاره‌ای اطراف او پدید آمد و او را از انظار پنهان داشت، و مدت هفتاد سال همچنان در خواب باقی ماند. هنگامی که از خواب بیدار شد، مردی را دید از همان درخت خرنوب می‌چیند و می‌خورد. حونی از او پرسید: آیا تو این درخت را کاشته‌ای؟ آن مرد پاسخ داد: نه، پدر بزرگم آن را کاشته است. حونی با خود گفت: پس معلوم می‌شود که من هفتاد سال در خواب بوده‌ام. به‌خانهٔ خود رفت و از ساکنان آن پرسید: آیا پسر حونی دایره کش هنوز زنده است؟ بدو گفتند: پسر حونی فوت کرده است، ولی نواده‌اش در قید حیات است. حونی بدیشان گفت: من حونی هستم. اما کسی سخن او را باور نکرد. به دارالعلم رفت و در آنجا شنید که دانشمندان می‌گویند: درسهای ما امروز، مانند زمانی که حونی دایره‌کش زنده بود، روشن و مفهوم است، چون وقتی حونی به مدرسه می‌آمد، همهٔ مشکلات دانشمندان را به آسانی حل می‌کرد. حونی بدیشان گفت: من حونی هستم لکن آنها ادعایش را باور نکردند، و احترامی که شایستهٔ وی بود برایش قایل نشدند. حونی که دید یار و یاور و همراز و هم‌صحبتی ندارد، از خداوند درخواست کرد (که او را از این جهان ببرد) و مرد. این ضرب المثل از آن زمان باقی مانده است: یا معاشرت با مردم یا مرگ» تعنیت، ۲۳ الف).

زیبائی معاشرت با همنوعان، از این آیه استنباط می‌شود: «دو نفر بهتر از یک نفرند» (جامعهٔ سلیمان، ۴ : ۹) و «از این رو است که گفته‌اند: انسان باید برای خود دوستی را برگزیند، تا کتاب مقدس را باوی مطالعه کند. میشنا را با او فرا گیرد با او طعام بخورد، با او بنوشد و راز های دل خود را برای او باز گو کند» سیفره دواریم، ۳۰۵، صفحهٔ ۱۲۹ ب). همکاری و تعاون متقابل، عوامل اصلی زندگی هستند، و ضرب‌المثل زیر نیز مؤید این مسأله است: «اگر تو در برداشتن بار بمن کمك کنی میتوانم بار را برگیرم، لکن اگر کمك تو نباشد به تنهائی از اینکار عاجزم.» باواقما، ۹۲ب).

موضوع دیگری در این باره که اغلب بدان اشاره می‌شود، لزوم رعایت آداب و سنن مرسوم و متداول است عبارت «خود را از جامعه جدا مساز» (میشنا آووت، ۲ : ۵)، اندرز محبوب هیلل بود، و مفهومش چنین است: مشتاق آن مباش که خود را از دیگران جدا و مستثنی سازی» انسان باید پیوسته با همنوعانش هماهنگ و سازگار باشد» (کتوبوت ۱۷، الف). ضرب‌المثلی نیز همین اندرز را در بر دارد «اگر وارد شهری شدی، طبق رسوم آن رفتار کن» (برشیت ربا، ۴۸ : ۱۴ یا ۱۶). و این نظر به نحوی جالب توسط تورات تأیید شده است: «انسان هرگز نباید رسم معمول را تغییر دهد. چنانکه وقتی

---

۱ ـ این طول مدت اسارت بابل بود.

موسی به آسمان صعود کرد ، مانند فرشتگان خوراك نخورد ( سفر خروج ، ٣٤ : ٢٨ ) ، وهنگامی هم که فرشتگان خدمتگزار به زمین آمدند ، همچون آدمیان طعام خوردند » ( سفر تکوین ، ١٨ : ٨ ) ( باوامصیعا ٨٦ ب ) .

بدیهی است که نوع بشر از افراد گوناگون تشکیل یافته است و بعضی از این افراد شایان تحسین‌اند و برخی برخلاف آن . « آدمیان برچهـارگونه‌اند . بدینقرار ، آن کس که گوید ، آنچه از من است از آن خودم ، وآنچه از تواست از آن خودت باشد ، طبیعی و معمولی است و بعضی گویند که این صفت مـردم سدوم است ( که نمی‌خواستند خیر آنها بدیگـران برسد ) ، آن کس که گوید ، آنچه از من است ازآن تو باشد و آنچه از تواست از آن من باشد ، این کس جاهل و بیسواد است ، آن کس که گوید ، آنچـه متعلق به من است از آن تو باشد و آنچه هم که متعلق به تو است از آن خودت باشد ، این کس پارسا و نیکوکار است ، وآن که گوید ، آنچه ازمن است ،از آن خودم ، وآنچه هم که از تواست از آن‌من باشد، این کس شریر و بدکار است » ( میشنا آووت ، ٥ :١٣ ) .

گرانبهاترین گنجی که انسان میتواندبرای خودبه‌دست‌آورد، هماناجلب‌توجه‌وعلاقه‌واحترام‌دیگران‌است « کدام است راه صوابی که انسان باید آن را برای خود برگزینند ؟ آن راهی که باسیر و سلوك در آن احساس کند در نظر خود محترم است واز جانب مردم‌نیز مفتخر و سرافراز می‌باشد » ( آووت ، ٢ : ١ ). «چه کس محترم است ؟ آن کس که به‌دیگران احترام‌ می‌گذارد » ( آووت ، ٤ : ١ ) .

محبوب همنوعان بودن ، مورد تأیید وتمجید خداوند قرار گرفته است . « هرکس که خاطر مردم از او راضی است ، خاطر خداوند نیز از او شاد است . وهرکس که مردم از او رضایت ندارند ، خداوند نیز از او خشنود نیست » ( آووت ، ٣ : ١٣ ) . این سخن نمونهٔ جالبی از عقاید و فلسفهٔ دانشمندان یهود است ، و نشان می‌دهد که در نظر ایشان دین و مذهب تنهامربوط به روابط انسان با آفریدگار نیست ، بلکـه مربوط به روابط او با همنوعان نیز هست .

عبارات دیگری که همین اصل را تعلیم می‌دهد : « در تورات ، در کتب انبیاء ( نوئیم ) و در نوشته های مقدس ( کتوبیم ) می‌یابیم که برحسب آن‌انسان باید وظایف خودرا نسبت به همنوعان درست مانند وظایفی که در برابر خداوند دارد انجام دهد . این‌مطلب‌از این آیه تورات استنباط‌می‌شود : «بحضور خداوند و بحضور اسرائیل بیگناه خواهید شد . (سفراعداد ، ٣٢ : ٢٢ ) . ودلیل برآن از این آیه از کتب انبیاء بدست می‌آید : « یهوه ، خـدای خـدایان او می‌داند واسرائیل خواهند دانست » ( یوشع ، ٢٢ : ٢٢ ) (١) . وازاین آیه از کتوبیم این نکته استنتاج می‌شود : « آنگاه نعمت ورضامندی نیکو ، در نظر خدا وانسان خواهی یافت . » ( امثال سلیمان ، ٣ : ٤،یرشلمی شقالیم ، ١٢ ب ) .

آیهٔ دهم از باب سوم کتاب اشعیا را که می گوید: «درباره نیکوکاربگوئیدکه اوخوب‌است»(٢) چنین تفسیر کرده‌اند : « آیا نیکوکاری هست که خوب‌است ونیکوکاری هم یافت می‌شود که خوب نباشد ؟ بلکه آن‌کس که هم باخداوند خوب است و هم بامردم،او نیکوکار خوبی است . لکن آن‌کس که فقط در

---

١ ـ افراد سبطهای ، راوبین ، جاد ، و نیمی از سبط منسی که متهم شده بودند قربانگاهی برای پرستش بتها ساخته‌اند ، می خواستند این عمل خود را در مقابل خداوند و در مقابل برادران‌خویش دور از گناه و صحیح و موجه نشان دهند .

٢ ـ در کتاب مقدس موجود به زبان‌فارسی آیه دهم از باب‌سوم کتاب اشعیاء چنین ترجمه شده است : عادلان را بگوئید کـه ایشان را سعادتمندی خواهد بود ، و ترجمه آیه یازدهم از همین باب‌چنین است : وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود .

مقابل خداوند خوب است اما با مردم خوب نیست ،او نیکوکار خوبی نیست . دربارهٔ این آیه نیز : « وای بر بدکار بد » ( اشعیا ، ۳ : ۱۱ ) چنین گفته‌اند : «آیا بدکاری وجود دارد که بداست و بدکاری هم پیدا می‌شود که بد نباشد ؟ بلکه آن کس که هم با خداوند بداست وهم با مردم ، بدکار بدی است . اما آن کس که فقط باخداوند بداست‌اما بامردم بدنیست ، او بدکاری است که کاملا بدنیست ». ( قیدوشین ، ۴۰ الف ) .

تلمود این اصول کلی را برای رفتار انسان ارائه می‌دهد : « در مقابل بزرگتر از خودت مطیع و نسبت به جوانان حلیم‌و مهربان باش، و همه اشخاص را با خشنودی و خوشرویی بپذیر » ( میشنا آووت ، ۳ : ۱۶) . انسان باید در ترس از خداوند زیرك وهوشیارباشد، به‌نرمی وملایمت‌جواب مردم‌را بدهد و خشم آنان را فرو نشاند ، صلح و صفا را با برادران‌و بستگان خود وبا همهٔ مردم ، وحتی با بت‌پرستی که در کوچه و بازار بااو مواجه می‌شود بیفزاید ، تاآنکه‌در بالا به حضور خـداوند عزیز ، ودر پایین نـزد همنوعان محبوب ، ومورد پسند و مقبول مردم باشد»( براخوت ، ۱۷ الف ) .

دربارهٔ وفاداری واطـاعت در قبال حکومت‌توصیه فراوان شده است . « همواره برای سلامت و سعادت شاه مملکت واعضای دولت دعاکن . زیرا اگرترس ایشان در دلها نباشد ، هر آینه مردم یکدیگر را زنده خواهند بلعید » ( آووت ، ۳ : ۲ ) . اندرز فوق‌در تلمود بدین‌گونه بسط یافته است»: «ومردمانرا مثل ماهیان دریا میگردانی » ( حبقوق ، ۱ : ۱٤ ) . « همان‌طور که دردریا ، ماهی بزرگتر ماهی کوچکتر از خود را می‌بلعد ، همان گونه آدمیان نیز ، اگرترس از دولت در دل نداشته باشند ، آنانکه قویتر هستند، ضعیف‌تر از خود را خواهند بلعید » ( عوود ازارا ، ٤ الف ) .

« دانشمندان یهود معتقدند که هرفرمانروائی که شایستگی دارد ، مقامش بنا به میل و مشیت الهی به وی تفویض شده است یکی از سه عاملی که خداوندخود آنها را معین می‌کند ، یکی « رهبر خوب »است. بنا به اعتقاد این دانشمندان ، خداوند اعلام داشته‌است که مردم باید باانتصاب فرمانروای خود موافق باشند. بدون مشورت‌با مردم وجلب رضایت وموافقت ایشان، نباید کسی را به حکومت بر جماعت منصوب نمود . چنانکه گفته شده است : « آگاه باشید که خداونـد بصلئیل‌بن اوری حور ، را از سبط یهودا بنام دعوت کرده‌است » ( سفر خروج ، ۳۵ : ۳۰ ) . ذات قدوس‌متبارك از موسی پرسید : به‌نظرتوآیا بصلئیل‌شایستگی ( این مقام را ) دارد ؟ موسی در پاسخ عرض کرد : ای پروردگار عالم ، اگر او به‌نظر تو شایستگی داشته باشد ، به طریق اولی به نظر من شایسته‌است . خداوندبدو فرمود : باوجود این ، برو وبا مردم گفتگو کن ( و عقیدهٔ ایشان را دربارهٔ انتصاب بصلئیل به این مقام‌جویا شو ) . موسی رفت واز بنی اسرائیل پرسید : آیا بصلئیل را شایستهٔ این مقام می‌دانید ؟ ایشان درجواب گفتند : اگر او به‌نظر ذات قدوس متبارك وبه نظر تو شایسته باشد ، به طریق اولی در نظر ما نیـز شایسته است » ( براخوت، ۵۵ الف ) .

تلمود ازاین نیز پیشتر رفته و چنین می گوید: « حتی سرکردهٔ مأموران چاهها و قناتها نیز از جانب خداوند گماشتـه می‌شود و بدین مقام می‌رسد » (باوابترا ، ۹۱ ب ) . با علم به‌حقایق فوق است که ما می‌توانیم به مفهوم این سخنان آشنا شویم ، « هرکس که در حضور پادشاه گستاخانه رفتار کند ، چنان است که گویی‌درحضور شخینا ( نور جلال الهی ) گستاخی کرده‌است » ( برشیت ربا ، ۹٤ : ۹ ) . « هرکس که

بر پادشاه مملکت یاغی شود ، اعدامش واجب است»( سنهدرین ، ۴۹ الف ) . این مطلب را رفتار بزرگان تورات تأیید می‌کند . « همواره باید ترس از پادشاه‌در دل تو باشد».چنانکه گفته‌شده است : « و همگی این بندگان تو به نزد من فرود خواهند آمد » ( سفرخروج ، ۱۱ : ۸ ) . محض احترام سلطان بود که موسی نگفت : « تو ( فرعون ) به نزد من فرود خواهی‌آمد » . این نکته را می‌توان از رفتار ایلیا ( الیاس ) پیامبر که کمر بربست و پیش روی گردونهٔ آخاب‌سلطان اسرائیل مسافت زیادی را دوید ، استنتاج کرد ( کتاب اول پادشاهان ، ۱۸ : ۴۶ ) ( زواحیم ، ۱۰۲الف ) .

اصل اساسی رفتار یهودیان در قبال دولت‌متبوع خود در این جمله خلاصه شده است : « قانون کشور ، قانون است » ( باواقما ، ۱۱۳ الف ) . مقصودآن بوده است که برای یهودیانی که در کشوری غیر از کشورخود زندگی می‌کنند و تحت حکومت قانونی‌که با قانون ملت خودشان تفاوت دارد به سر می‌برند ، این جمله یك اصل راهنما باشد . حتی قانون دینی‌یهود نیز باید با قانون دولت متبوع یهودیان هرکشور مطابقت کند ، البته به‌شرط آنکه از یکی از اصول‌اساسی تورات تخلف نشود . توضیح بیشتر درباره این مطلب را می‌توان دراین گفتار یافت : « من به‌تومی‌گویم که حکم پادشاه را نگاه دار ( و از آن اطاعت نما ) ، و این ( کار ) را به سبب سوگند خداوند( که بتو داده است ) انجام ده » ( جامعهٔ سلیمان ، ۸ : ۲) . ذات قدوس متبارك به اسرائیل فرمود : من‌شما را سوگند می‌دهم که اگر دولت‌وقت‌قوانین سختی برای شما وضع کند ، و حتی اگر احکامی نیز به زیان‌شما صادر نماید ، علیه آن قیام نکنید و یاغی نشوید ، بلکه : « حکم پادشاه را نگاه دار ( و از آن اطاعت‌کن ) . » لکن اگر آن دولت حکم کند که شما تورات را باطل کنید و فرمانهای آن را نقض نمایید ، از این‌حکم اطاعت نکنید و به ایشان بگویید : ما آماده‌ایم تا فرمان دولت را به هرگونه که بخواهید اجرا کنیم .اما دربارهٔ آنچه که مربوط به سوگند خداوند است : « شتاب مکن که از حضور وی بیرون بروی » .(جامعهٔ‌سلیمان ، ۸ : ۳ ) . زیرا ایشان شما را وادار نمی‌کنند که فقط فرمانهای تورات را باطل کنید ، بلکه بعداً‌شما را مجبور خواهند کرد که نسبت به خداوندکافر شوید » ( تنحوما ، نوح : ۱۰ ) .

با وجود آنکه از یهودیان خواسته شده است‌که فرمانروایان احترام بگذارند ، معذالك تلمود قویاً توصیه می‌کند که انسان نباید از ایشان چاپلوسی‌کند . « کار کردن را دوست بدار ، از ریاست‌طلبی متنفر باش ، و خود را به مقامات حکومت نزدیك‌مکن»( میشنا آووت ، ۱ : ۱۰ ) .

اندرز دیگری چنین می‌گوید : «بهترآن است‌که دم شیران باشی تا آنکه سر روباهان » . ( آووت ، ۴:۲۰ ) . یعنی آنکه : بهتر آن است که‌عضوی حقیر ازیك جامعهٔ عالیقدر باشی ، تا آنکه‌با دونان‌و فرومایگان همبستگی و معاشرت کنی و در میان ایشان برجسته ومهم جلوه نمایی. بارها این توصیه را در تلمود می‌یابیم که انسان باید از شهرت‌طلبی‌دوری جوید ، و از تصدی‌مقام و منصبی که وی را بر سر زبانها می‌اندازد خودداری کند . یکی از عواملی که بنا به‌عقیدهٔ تلمودعمر انسان را کوتاه می‌کند ، « حالت ریاست به‌خود گرفتن است.چرا یوسف‌پیش‌از همهٔ برادرانش‌مرد؟(۱)برای آنکه وی حالت ریاست و فرمانروایی به خود می‌گرفت » ( براخوت ، ۵۵ الف ) . « ریاست طلبی‌صاحب خود را دفن می‌کند » . ( یوما ، ۸۶ ب ) . « ریاست در حقیقت بندگی است » ( هورایوت ، ۱۰الف ـ ب ) .

---

۱ ــ این مطلب از آیهٔ ششم از فصل اول سفر خروج استنباط‌شده است که در آن می‌گوید : «او یوسف و ( سپس ) همهٔ برادرانش و تمامی مردم آن دوره مردند » .

هدف تلمود آن نیست که به‌انسان توصیه نماید که از قبول مسئولیت کار های دولتی ویااجتماعی شانه خالی کند . بلکه مقصود آن است که علاقه به تصدی‌مقامهای دولتی به‌خاطر جاه‌طلبی و استفاده های شخصی تقبیح گردد و مذموم شناخته شود . این فکر به‌نحواحسن در این اندرز جلوه‌گر شده است « درجایی که مردان کار آمدی یافت نمی‌شوند ، بکوش تا مردکارآمدی باشی » ( میشنا آووت ، ۲ : ۶ ) . و تلمود دربارهٔ آن چنین اظهار می‌دارد : « از این گفته چنین‌استنباط می‌شود ، درجایی که شخص کارآمدی وجود دارد ، تو دیگر خود را مصدر امور مکن » (براخوت ،۶۳ الف ) . یعنی درجایی که کاری باید به نفع جامعه انجام گیرد ، تو خودنمایی مکن و خویشتن را جلومینداز . و اما اگر دیگران در انجام آن کار اهمال می‌ورزند ، تو خود انجام آن را تقبل کن . ولی در هرحال ، چنین کاری باید بدون درنظر گرفتن منافع شخصی انجام گیرد . « تمام اشخاصی که در راه خدمت به جامعه زحمت می‌کشند ، باید محض رضای خدا کار کنند . چون فقط در این صورت است که شایستگی‌و حق اجدادیشان بدیشان کمك خواهد کرد ، و نیکو کاری آنان برای همیشه پایدار خواهد ماند . (خداوندمی‌فرماید : و اگر شما به خاطر اشتغال به‌امور جماعت و خدمت به همنوعان از تحصیل تورات و انجام بعضی‌از فرایض باز ماندید ) ، من به حساب شما پاداش شایسته‌ای می گذارم ، چنانکه گویی (تورات راتحصیل کرده و فرامین آن را ) انجام داده‌اید » . ( آووت، ۲ : ۲ ) .

## ۲ ـ کار و زحمت

انسان موظف است زحمت بکشد و کار کند، نه‌تنها برای کسب معیشت ، بلکه برای آنکه سهم خود را در حفظ نظام جامعه و بهبود وضع آن ادا کرده‌باشد . هرچند طبق آنچه قبلا گفته شد تحصیل تورات به‌عنوان عالیترین و محترمترین مشغله ها ستوده شده‌است ، باوجود این دانشمندان یهود به حد کافی از این حقیقت آگاهی دارند که اگر همهٔ مردم تمام وقت ونیروی خود رافقط صرف‌تحصیل علم‌وآموختن تورات کنند ، بقای جهان بشریت امکان پذیر نخواهد بود.ازاین رو است که چنین اندرزی را داده‌اند : « تحصیل تورات زمانی خوب و با ارزش است‌که باادب‌و تربیت‌و کسب و کار همراه باشد . زیرا زحمتی که انسان در راه آن متحمل می‌شود ، باعث می گردد که ارتکاب گناه را فراموش کند . و اگر تحصیل تورات با ادب و تربیت و کسب و کار توأم نباشد ، سرانجام بجایی‌نمی‌رسد و باطل می گردد ، و باعث آن می‌شود که شخص مرتکب گناه گردد » . ( میشنا آووت ، ۲ : ۲).

در این زمینه حد متوسطی که برای مردم عادی‌توصیه شده از این قرار است : « اگر انسان دو بند از قوانین دینی را در صبح و دو بند دیگر را در شام‌فرا گیرد ، و سراسر روز به کار و پیشهٔ خود مشغول باشد ، گویی تمام فرامین تورات را به نحو کامل‌انجام داده است » . ( تنحوما ، بشلح : ۲۰ ) . در گفتار زیر اعتراض دانشمندان یهود را نسبت به‌زندگی‌زاهدان گوشه نشین که از کار های دنیا کناره‌گیری کرده و عمر خود را صرف تفکرات روحانی می‌کنندملاحظه می‌کنیم : « آن کس که از دسترنج خود تحصیل معاش می‌کند ( و در عین‌حال خدا ترس هم‌هست ) بزرگتر و ارجمندتر از شخصی است که از خدا می‌ترسد ( لکن کار نمی‌کند)». زیرا در بارهٔ شخص‌خدا ترس نوشته شده است : « خوشا به‌حال کسی که از خدا می‌ترسد » ( مزامیر داود ، ۱۱۲ : ۱ ) . ولی‌دربارهٔ کسی که از دسترنج خود تحصیل معاش می کند

( و خدا ترس هم هست ) مکتوب است : « اگر ازدسترنج خود اعاشه کنی ، خوشا به‌حال تو ، و سعادت یارتو خواهد بود » ( مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۲ ) . « خوشا به‌حال تو » ، در این دنیا ، « و سعادت یار تو خواهد بود » ، در جهان آینده . اما دربارهٔ کسی که‌از خدا می‌ترسد ( ولی کار نمی‌کند ) نوشته نشده است : « و سعادت یار تو خواهد بود » ( براخوت ،۸ الف ) .

مقام شامخ و شأن عالی کار و زحمت ، در سراسر ادبیات تلمود ستوده شده است . جملهٔ : « عالی است مقام کار ، که به کارگران عزت و افتخارمی‌بخشد » ( نداریم – ۴۹ ب ) ، اصلی اساسی در این زمینه است . باید هم بدین گونه باشد ، زیرا کاربخش‌مهمی از طرح و برنامهٔ الهی برای سعادت انسان است. دربارهٔ این شعار دانشمندان یهود که « کار را دوست‌بدار » ( میشنا آووت ، ۱ : ۱۰ ) ، چنین موعظه‌ای داریم : « حتی آدم ابوالبشر غذایی را نچشید تا آنکه‌اول کار کرد ، چنانکه گفته شده است : « خداوند خدا آدم را بگرفت و او را در باغ عدن گذاشت تاکار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید » ( سفر تکوین، ۲ : ۱۵ ) . و پس از آن خداوند به وی فرمود :« از ( میوهٔ ) همهٔ درختان باغ تو بی‌ممانعت بخور » ( مأخذ فوق ، آیهٔ ۱۶ ) . حتی ذات قدوس متبارك نیزشخینای ( نور جلال ) خود را بر اسرائیل فرود نیاورد تا آنکه ایشان کار کردند . چنانکه گفته شده است « برای من مسکن مقدسی‌بسازند تادرمیان ایشان ساکن گردم » ( سفر خروج ، ۲۵ : ۸ ) . اگر شخص کاری‌نداشته باشد ، چه باید بکند ؟ اگراوحیاط یا کشتزاری در حال خراب شدن داشته باشد ، خود را مشغول‌ساختن آن کند . چنانکه آمده است : « شش روز مشغول باش و همه کار های خود را بجا آور » (سفرخروج ، ۲۰ : ۹) . وقتی گفته شده است : « شش روز مشغول باش » دیگر چرا : « و همه کار های‌خود را بجا آور » ؟ این‌کلمات اضافی خطاب به‌کسی است که حیاط یا کشتزار مخروبه‌ای دارد ، و او بایدخود را با نوسازی آن حیاط و یا حاصلخیزی آن کشتزار سر گرم سازد . بیکاری و تنبلی است که انسان‌راتباه می‌کند نه‌کار و زحمت» ( آووت ربی‌ناتان،۱۱).

روایتی‌چنین حاکی‌است : « هنگامی‌که ذات‌قدوس متبارك به آدم ابوالبشر فرمود :« زمین برای تو خار و خس خواهد رویانید » ( سفر تکوین ۲۳، ۱۸:۳ ) ، دیدگان آدم پر از اشك شد. اوبه‌حضورخداوند عرض کرد: « ای پروردگار عالم ، آیا باید من و درازگوشم از یك آخور بخوریم ؟ لکن وقتی خداوند فرمود : « توباعرق پیشانیت‌نان‌خواهی خورد »(مأخذفوق ، آیه ۱۹ ) ،خاطرآدم آسوده‌شد»(پساحیم ، ۱۱۸ الف ) . نتیجهٔ اخلاقی گفتار فوق آن است که انسان، بوسیله کار و کوشش ، خود را سرور جهان جانوران می‌سازد .

کار و زحمت شالودهٔ اصلی هستی انسان‌است . این آیه را : « پس حیات را برگزین » ( سفر تثنیه ، ۳۰ : ۱۹ ) ، بدین گونه تعبیر کرده‌اند : « توبرای خود پیشه و هنری را انتخاب کن » ( یروشلمی پئاه ، ۲ ج ) . این عبارت نیز : « برکت تنها روی کاردستان انسان فرود می‌آید » ( توسیفتا براخوت ، ۷ : ۸ ) ، حاکی از این حقیقت است که کار و کوشش‌راه نیل به سعادت و خوشبختی است . قانون یهود چنین مقرر داشته است ، که اگر شوهری حتی یکصدکنیز و خدمتکار به خدمت همسرش بگمارد ، باز آن زن باید برخی از کار های خانه را خود شخصاً انجام‌دهد ، زیرا : « بیکاری انسان را به فسق و فجور می کشاند و نیز باعث اختلال عقل او می‌شود » ( میشناکتوبوت ، ۵ : ۵ ) .

در تفسیری که دربارهٔ گفتار زیر کرده‌اند ، به‌مقام والائی که کار و کوشش در نظام جهان دارد ،

به خوبی اشاره شده است. «خداوند در رؤیای شبانه به لابان ارامی آشکار شد و بدو فرمود: با حذرباش که به یعقوب نیك یا بدمگویی» (سفرتکوین۳۱:۲۴).از اینجا می‌آموزیم که مقام و منزلت کار و زحمت به قدری والا است که حتی از منزلت شایستگی وحق اجدادی نیز والاتر است. زیرا می‌خوانیم که یعقوب به لابان چنین گفت: «و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم و هیبت اسحق با من نبودی اکنون نیز مرا تهیدست روانه می‌نمودی» (مأخذ فوق، آیهٔ ۴۲). می‌بینیم که قدر و منزلت اجداد یعقوب تنها برای حفظ و حراست اموال و ثروت اوسودمندبود. اما:«خداوندمصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش‌تراتوبیخ نمود» (آیهٔ فوق). نشان می‌دهد که خداوند به‌خاطرو به‌حق قدر و منزلت کار و رنج دستان یعقوب بود که لابان را از آزار و آسیب رسانیدن به وی برحــذرداشت. بدین شیوه خداوند به ما تعلیم داده است که انسان نباید بگوید: من می‌خورم و می‌نوشم و خوش‌می گذرانم و به‌خود زحمتی نمی‌دهم و کار نمی‌کنم، و خداوند به من رحم و شفقت خواهد کرد. از این رواست که گفته شــده است: «تو عمل دستان او را برکت داده‌ای» (ایوب، ۱: ۱۰). انسان باید با هردو دستش کار کند و زحمت بکشد، و آنوقت‌است‌که ذات قدوس متبارك بر کتش را شامل حال او خواهدکرد». (تنحوما وینصه – ۱۳).

یك ضرب‌المثل آشنا چنین می‌گوید:«کسی که کار نمی‌کند، چیزی نخواهد داشت که بخورد» (برشیت ربا، ۱۴: ۱۰ یا ۱۲). بعلاوه انسان نبایدرفع نیازمندیهای شخصی را یگانه هدف کار خود بشناسد. این موضوع به‌طرز جالبی در این روایت آمده است:«هادریان امپراطور روم از کوچه‌باغهای نزدیك شهر طبریا می‌گذشت و مرد کهنسالی را دید که زمین راحفر می‌کند تادرختانی درآن‌غرس نماید. هادریان بدو گفت: ای پیرمرد، اگر در جوانی کار کرده بودی،اکنون دیگر نیازی نداشتی بدین‌گونه‌زحمت بکشی. پیر مرد گفت: من‌هم در اوائل عمر کار کرده‌ام وهم‌در آخر آن بیکار نمی‌نشینم، و آنچه کــه خداوند آسمانها را پسند آید آن‌را بامن خواهد کرد. هادریان‌ازوی پرسید که‌چندسال دارد، واو گفت: یکصدسال. هادریان باشگفتی بانگ برآورد و گفت: تو یکصدسال داری و باز زحمت میکشی و زمین را می‌کنی تا درآن نهال بنشانی؟ شاید امیدواری که از میوهٔ آن‌بخوری؟ پیرمرد پاسخ داد: اگر شایسته باشم خواهم خورد، واگرهم لایق نباشم‌غمی نیست،زیرا همان‌گونه که پدر و اجدادم برای من زحمت کشیدند، من نیز برای فرزندان و اخلافم زحمت می‌کشم» (ویقراربا،۲۵: ۵).

دانشمندان یهود درعین‌حال که کار و زحمت‌و صنعت‌و هنر رامی‌ستودند، خود نیز کار می‌کردند. چنانکه از مندرجات تلمود برمی‌آید، تنها عده معدودی از این دانشمندان از خانواده‌های ثروتمندبودند، درصورتی‌که اکثر آنان کارگران و پیشه‌وران ساده‌ای به‌حساب می‌آمدند که معیشت خود را به کدیمین و عرق جبین به‌دست می‌آوردند. داستان فقر هیلل راقبلا نقل‌کرده‌ایم.دربارهٔدانشمندان‌دیگر نیزمی‌دانیم‌که: ربی عقیوا روزها به جمع‌آوری هیزم می‌پرداخت وبا پولی که از فروش آن به دست می‌آورد اعــاشه می‌کرد. (آووت ربی ناتان، ۶). ربی یهوشوع کارش تهیهٔ ذغال بود و در اطاق محقری زندگی می‌کرد که دیوارهای آن از دود ذغال سیاه شده بود (براخوت،۲۸ الف). ربی‌مئیر یك کاتب بود (عرووین–۱۳الف). ربی‌یوسه‌بن حلفتا دباغی و چرمسازی می‌کرد (شبات– ۴۹ ب). ربی یوحانان کفشدوز بود (میشنا آووت–۴– ۱۴). ربی یهودا هنحتوم . Hanahtom . نانوایی می‌کرد (یروشلمی حگیگا – ۳ب). اباشائول درخانهٔ

ربی یهودا هناسی خمیرگیر بود (پساحیم — ۳٤ الف). وخوداو اشاره می‌کند که گورکن نیز شده است(نیدا-۲٤ب).

یوسفوس مورخ یهود که در قرن یکم میلادی می‌زیسته است، از قول ملت خود چنین می‌گوید: «ما به تجارت علاقه‌ای نداریم. و چون کشور زرخیزی برای سکونت خود داریم، فقط به‌کشت و زرع آن می‌پردازیم» (آپیون، ۱ : ۱۲) این سخن شاید بسیار کلی باشد، لکن نکتهٔ قابل توجه آن است که معمولا هروقت تلمود به‌طور سربسته به‌کار و حرفهٔ یهودیان اشاره می‌کند، مقصود کارهای کشاورزی است. گفتار مربوط به‌ساختن «محجر و دیواری برگرد تورات» که قبلا نقل شده است، این نکته را تأیید می‌کند. زیرا در این گفتار از «شخصی که شامگاهان از صحراو کشتزار به‌شهر برمی‌گردد» صحبت به‌میان آمده است (براخوت، ٤ب) و همین مطلب در اظهارات دانشمندان دارالعلم یونه .Yavneh نیز که گفته‌اند: «کارمن درشهر است‌وکارهمنوعم درصحرا وکشتزار»،جلوه‌گر است (براخوت، ۱۷ الف).

درباره مقایسه زندگی کشاورزی با صنعت یا بازرگانی، اختلاف عقیدهٔ زیادی میان دانشمندان یهود وجود دارد. ازیك‌طرف به‌چنین گفته‌ای برمی‌خوریم که «صاحبان همهٔ حرفه‌ها سرانجام به‌کارهای کشاورزی برخواهند گشت. هرآن‌کس که زمین (برای کشت وزرع ندارد). یك انسان واقعی نیست» (یواموت، ٦۳ الف). و این آیه: «خداوند مرا به‌دستانی تسلیم کرده‌است که قادر نیستم (از زیرفشار آن) برخیزم» (مراثی ارمیاء، ۱ : ۱٤)، دربارهٔ شخصی گفته‌می‌شد کـه درفلسطین «بااستفادهٔ از پول خودکسب معیشت می‌کرد» (یواموت، ٦۳ب)، ونه‌از راه کشاورزی. درمقابـل، نظر مخالفی نیز به‌همین شدت ابراز شده‌است: «هیچ حرفه‌ای پست‌تر از حرفهٔ‌کشاورزی‌یافت نمی‌شود. کسی‌که با یکصد زوز Zoz (۱) سرمایه سوداگری می‌کند، هر روز طعام گوشت و شراب سر سفره‌آماده دارد. اما آن‌کس که با یکصد زوز قطعه‌زمینی خریداری میکند و درآن کشت و زرع می‌کنـد، خوراکش نمك وسبزیجات است. تنها همین نیست، بلکه‌کار کشاورزی باعث‌می‌شود که او شبها روی زمین بخوابد (بـرای نگهبانی محصول ازدستبرد دزدان)، و (باهمسایگانش) نزاع و زدوخورد داشته باشد» (یواموت، ٦۳ الف). یکی از دانشمندان حد متوسطی را پیشنهاد کرده و چنین گفته است: «انسان‌باید سرمایه خودرا سه‌قسمت کند. بایك‌سوم آن زمین زراعتی بخرد، یك ثلث را در بازرگانی به‌کار اندازد، و یك‌سوم دیگر را نقددر اختیار خود داشته‌باشد». (باوامصیعا، ٤۲ الف).

هنگامی که ملکداری و کشاورزی مخاطره‌آمیز شده بود، ایمنی و اطمینانی که صنایع دستی به‌انسان می‌بخشید، بسیار جلب‌نظر می‌کرد. ضرب‌المثلی چنین گوید: «قحط و غلا هفت‌سال به‌طول انجامید، لکن به‌درخانهٔ مرد صنعتگر نزدیك نشد» (سنهدرین، ۲۹ الف). صنعتگراز بحرانهایی‌که اغلب با شدت گریبانگیر کشاورزان می‌شود کمتر صدمـه می‌بینند.

دربارهٔ این موضوع، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند: «انسان موظف است‌که به‌فرزند خود هنر و صنعتی را بیاموزد. و هرکس‌که به‌فرزند خـویش‌هنر و صنعت نیاموخت، مانند این است‌که طریقـه دزدی را به‌او آموخته است. کسی‌که هنر و صنعتی‌دارد، مانند تاکستانی است‌که برگـردش دیـواری کشیده‌اند، و دام و دد نمی‌توانند به‌درون آن آیند، و عابران قادر نیستند از انگورهای آن بخورند و یا به‌درون آن نظر افکنند. لکن کسی‌که هنر وصنعتی‌ندارد، همانند تاکستانی است‌که دیوارش فرو ریخته

---

۱ — نام نوعی پول که در آن زمان در بابل رایج بود.

است ، و دام و دد می‌توانند داخل آن شونـد ، وعابران از انگورهای آن خواهند خورد و درون آن‌را نگاه خواهند کرد » (توسیفتا قیدوشین ، ۱ : ۲) .

میان مشاغل گوناگونی‌که انسان می‌تواند برای خود برگزیند تفاوت گذاشته شده‌اند و انتخاب برخی از پیشه‌ها را توصیه کرده ، و بعضی را مذموم دانسته‌اند . « انسان نباید حرفه‌ای را به‌فـرزندش بیاموزد که وی‌را با زنان دمساز می‌کند . شخص بایدفرزند خود را صاحب‌حرفه‌ای پاك وآسان نماید . بهتر آن است که انسان به‌فرزند خود حرفه چارپاداری ،شتربانی ، ملاحی و یا چوپانی را نیاموزد . زیرا در این‌گونه مشاغل امکان تقلب و دزدی وجود دارد » ( میشنا قیدوشین ، ۳ : ١٤ ) .

عبارتی دیگر در این باره چنین می‌گوید : « حرفه‌ای نیست‌که از جهان برانداخته شود . خوشا به‌حال‌کسی‌که می‌بیند والدینش حرفه‌ای عالی دارند ،و وای بر آن‌کس‌که می‌بیند والدینش به‌شغلی ناپسند مشغولند . اجتماع میتواند از عطرسازان و دباغـان‌صرف‌نظر کند . لکن خوشا بحال کسی‌که پیشه‌اش عطرسازی است ، و بیچاره آن‌کس‌که دباغی حـرفهٔ اوست » ( قیدوشین ، ۸۲ ب ) .

تلمود می‌کوشد توضیح دهدکه چرا افراد به‌شغل و پیشه‌ای‌که طبعاً باید برای آنان نامطبوع باشد ادامه می‌دهند و آن را ترك نمی‌گویند . « معنی این‌آیه چیست « او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است » ؟ ( جامعه سلیمان ، ۳ : ۱۱ ) . این آیه چنین تعلیم می‌دهدکه ذات قدوس متبارك هر حرفه‌ای را در نظر اشخاصی‌که بدان مشغولند مطبوع و خوشایندمی‌سازد » ( براخوت ، ٤۳ ب ) .

یکی از وسائل تحصیل معاش‌که دانشمندان یهود آن‌را به‌شدت محکوم‌کرده و منفور می‌دانند ، رباخواری است . شخص رباخوار حق نـدارد دردادگاه شهادت بدهد و شهادت او پذیرفته نمی‌شود ( میشنا سنهدرین ، ۳ : ۳ ) . « ملاحظه‌کن که چشم‌بصیرت رباخواران تا چه حدکور است . اگر کسی همنوع خود را شریر و بدکار خطاب کند ، آن شخص برای رفع توهینی‌که به‌وی شده است اقدام می‌کند ، تا بدان حدکه توهین‌کننده را از کسب معیشت خودمحروم سازد . لکن رباخواران هنگامی‌که می‌خواهند به‌کسی وام بقصد رباخواری بدهند ، گواهانی می‌گیرند ، کاتب و قلم و مرکب می‌آورند ، و سندی می‌نویسند و آن را مهر می‌کنند ، و مضمون آن سندچنین است : « فلان‌کس (یعنی شخص رباخوار) منکر وجود خدای اسرائیل است » .... هر آن‌کس‌که پولی‌دارد و آن را بدون گرفتن سود و بهره به‌همنوعان خود به‌وام میدهد ، دربارهٔ او نـوشته شده است :« نقره خود را به‌سود نمیدهد ... آنکه این را بجا آورد تا ابدالاباد جنبش نخواهد خورد » ( مزامیرداود ، ۱۵ ، ۵ ) . از این آیه چنین مستفاد میشود کـه هرکس پول خود را به‌ربا می‌دهد ، اموالش سرانجام به‌بادخواهدرفت». (باوامصیعا، ۷۱الف). «رباخواران همانند جانیانی هستند که خون ناحق می‌ریزنـد »( مأخذ فوق ، ٦۱ ب ) . « هرکس که رباخواری می کند ، کتاب مقدس درباره او چنین فتوی می‌دهد که‌گویی تمام بدیها و گناهان سنگین را مرتکب شده است : » آیا آن‌کس‌که پول خود را به‌ربا داده و ربح گرفته است زنده خواهد ماند ؟ البته که زنده نخواهد ماند، و به‌سبب‌همهٔ رجاساتی‌که‌بجا آورده‌است خواهدمرد و خونش برسرش خواهد بود » ( حزقیال ، ۱۸: ۱۳ ) . لکن آن‌کس‌که پول خود را بدون گرفتن سود به‌همنوع خود به‌وام می‌دهد ، ذات قدوس متبارك در حق او چنین رواخواهد داشت‌که گـوئی همـه‌فریضه‌ها را انجام داده است . چنانکه گفته شده‌است: « او که پول خود را به‌ربا نداده است ... الخ »( شموت ربا ، ۳۱ : ۱۳ ) .

## ۳ـ کارفرما و کارگر

روابط میان کارگر و کارفرما با کلیهٔ جزئیات آن در تلمود مورد بحث واقع شده ، و مسئولیت هر یك از آنها مشخص گردیده است و این موضوع به‌عنوان قراردادی بین دو طرف که هرکدام باید به‌طور دقیق بدان احترام گذارند مورد نظر قرار گرفته‌است . زیرا کارفرمایی‌که حق‌کارگر را از وی دریغ دارد ، و یا کارگری که کار محول شده‌را به‌خوبی‌انجام ندهد ، هردو نادرست بشمار می‌آیند .

نخست دربارهٔوظایف کارفرما سخن می‌گوییم. کارفرما باید از قوانین و رسومی‌که دربارهٔ کار و کارگر در محل سکونتش مرسوم است تبعیت‌کند . « کسی‌که کارگرانی را اجیر می‌کند و از آنان می خواهد که بامدادان زودتر از معمول به‌کار شروع کنند و شامگاهان تا دیروقت به‌کار ادامه دهند ، چنانچه این رویه در آن سامان متداول نباشد ، اومجاز نیست‌که ایشان را مجبور سازد ( که بیش از ساعات عادی کارکنند ) . و در جائی که رسم براین‌است‌که کارفرما به‌کارگران غذا بدهد ، او باید ایشان را اطعام‌کند ، و در جایی‌که مرسوم است پس از طعام‌میوه یا شیرینی داده شود ، او باید چنان کند . همه چیز باید موافق با رسوم معمول درکشور باشد »( میشنا باوا مصیعا ، ۷ : ۱ ) .

کارفرما باید نسبت به‌کارگرانی‌که برای او کار می‌کنند با گذشت و مهربان باشد ، و اگر درموقع کار اتفاق سوئی رخ دهد که باعث خسارت او شود ، باید سختگیری نکند . و این داستان نکتهٔ مورد نظر را به‌خوبی مجسم میسازد . « باربرانی‌که ، ربابر برحنا .Rabbah. Bar. Bar . Hannah. اجیر کرده بود تا خمره‌های شرابش را برای او جابه‌جا کنند ، یکی ازخمره‌ها را هنگام حمل ونقل شکستند ، و وی به‌عنوان جبران خسارت جامه‌های ایشان را گرفت . باربران به‌نزد راو . Rav . شکایت بردند و او به‌ربا بربرحنا، فرمان داد تا جامه‌ها را بازگرداند . ربابر برحنا ، ازراو پرسید . آیا حکم قانون چنین است ؟ راو پاسخ داد : آری ، زیرا نوشته شده است : « تا براه‌صالحان سلوك نمائی » (۱) ( امثال سلیمان ، ۲ : ۲۰ ) ، و ربا جامه‌ها را به باربران پس داد ، باربران گفتند : ما بی‌بضاعت هستیم ، سراسر روز زحمت‌کشیده‌ایم و گرسنه‌ایم ، و چیزی نداریم بخوریم . راو به‌رباگفت: برو مزد ایشان را بپرداز . ربا پرسید : آیا قانون چنین حکم می‌کند ؟ راو گفت : بلی ، زیرا نوشته‌شده است : « و طریقتهای عادلان را نگاه‌داری » ( آیهٔ فوق ) ( باوا مصیعا ، ۸۳ الف ) .

کارفرمایان موظفندکه ، قبل از هر چیز ، دستمزد کار انجام شده را بی‌درنگ به‌کارگران بپردازند. قانون دراین‌باره چنین‌می گوید : «کارگری که در روز کارکرده است ، دستمزد خود را طی شب بعد می‌گیرد . اگر در شب‌کار کرده باشد ، دستمزدرا طی روز بعد دریافت می‌دارد . اگر ساعتی کارکرده باشد ، دستمزد خود را طی روز و یا شب بعد از ختم کار می گیرد . و اگر به‌طور هفتگی یا ماهیانه یا سالانه یا برای مدت هفت سال مزدور شده باشد ، اگر کاراو طی روز تمام شود ، در همان روز دستمزد خودرا دریافت می‌دارد . و اگرکار او طی شب پایان یابد ،مزد خود را در همان شب و یا در روز بعد می گیرد » ( میشنا باوا مصیعا ، ۹ : ۱۱ ) .

تأخیر و تعویق در پرداخت مزد کارگر را پس از زمان مقررگناهی سنگین وشرارت‌آمیز دانسته،

---

۱ ـ یعنی آنکه صالحان و نیکمردان‌دربارهٔ اجرای عدالت به‌طور دقیق‌و باخشونت‌اصرار نمی‌ورزند و در ادعا های خود ملایم و آسانگیر هستند .

و آن را بی‌مضایقه تقبیح کرده‌اند . « هر کس که پرداخت دستمزد کارگر مزدور را به‌تعویق اندازد ، از پنج فرمان تورات تخلف کرده است : ۱ ــ « بر همنوعت ستم مکن » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۳ ) . ۲ ــ « و مال او را غصب منما » ( آیهٔ فوق ) . ۳ ــ « بر مزدور فقیر و مسکین ستم مکن » . ( سفر تثنیه ، ۲۴ : ۱٤ ) . ــ ٤ ــ « و مزد ، مزدور نزد تو تا صبح نماند » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۳ ) . ــ ۵ ــ « در همان روز دستمزدش را به‌او بپرداز » ( سفر تثنیه ، ۲٤ : ۱۵ ) . و « آفتاب برآن ( مزد ناپرداخته ) غروب نکند» ( آیهٔ فوق، باوامصیعا،۱۱۱ الف ) . « اسرائیل به‌اسارت رفت به‌خاطر آنکه از پرداخت مزد مزدور خودداری می‌کرد » ( ایخا ربا مربوط به‌آیهٔ ۳ ، باب‌اول مراثی ارمیاء ) . « هرکس‌که پرداخت دستمزد کارگر مزدور را به‌تعویق اندازد ، چنان است‌که گویی جان او را از وی گرفته است . یکی از دانشمندان کلمات آخر جملهٔ فوق را بدین طریق‌تعبیر کرده است : چنان است‌که گویی او ( کارفرما ) جان خود را از خودگرفته و خودکشی‌کرده است . چنانکه گفته شده است : « فقیر را از آنجهت‌که ذلیل است تاراج منما ... زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل‌خواهد نمود و جان تاراج‌کنندگان ایشان را به‌تاراج خواهد داد » ( امثال سلیمان ، ۲۲ : ۲۲ و ۲۳ ) . دانشمندی دیگر می‌گفت‌که این سخنان مربوط به‌کسی است‌که نسبت بدو ظلم شده باشد . زیرا گفته شده‌است : « همچنین است راههای هرکس‌که طماع سود باشد ، که آن جان مالك خود را هلاك می‌سازد » ( امثال سلیمان ، ۱ : ۱۹ ، باوا مصیعا ، ۱۱۲ الف ) .

اما دربارهٔ کارگر ، از آنجاکه وقت و نیروی‌او به‌توسط کارفرما خریداری شده است ، لذا او باید این‌دو را در مقابل دستمزدی‌که دریافت می‌دارد باصداقت و درستکاری صرف کند . اگر کارگر برای کارفرما به‌بهترین وجه کار نکند ، این رفتار او تقلب‌محسوب می‌شود ، درست همان‌طورکه یك دکاندار کم‌فروشی می‌کند . این نظر دانشمندان یهود تنها یك‌امر نظری نیست ، بلکه عملاً نیز خود آنرا اجرا می‌کردند ، و داستانهای زیر مؤید این مطلب است . از ابایوسف بنا نقل شده است‌که روزی نظر او را دربارهٔ موضوعی جویا شدند ، و او در آن وقت‌روی‌چوب‌بست ایستاده و مشغول بنایی بود . سؤال‌کننده بدوگفت : « می‌خواهم چیزی را از تو بپرسم » . ابایوسف در پاسخ وی گفت : « من نمی‌توانم پایین بیایم ، زیرا من‌کارگر روزمزد هستم و نمی‌خواهم ازوقت کار خود بگیرم » ( شموت ربا ، ۱۳ : ۱ ) . او احساس می‌کرد که حق ندارد وقتی راکه به‌کارفرمایش تعلق دارد برای حل مسائلی‌که بدو ارائه می‌شود صرف نماید .

واقعهٔ دیگری از همین قبیل‌چنین روایت شده‌است : « زمانی به‌هنگام خشکسالی بزرگان و رهبران اسرائیل دو نفر از دانشمندان را به‌نزد اباحیلقیا نوادهٔ حونی دایره‌کش ، فرستادند تا از او خواهش کنند که برای نزول باران دعاکند . ایشان به‌خانهٔ او رفتندولی او را نیافتند . به‌صحرا رفتند و او را دیدند که مشغول شخم زدن است . به‌او سلام کردند اما توجهی بدیشان ننمود . وقتی با او به‌خانه‌بازگشتند ، پرسیدند که چرا درود ایشان را نادیده گرفت . او در پاسخ گفت : من خود را برای سراسر روز مزدورکارفرمایم میدانم ، و از این‌رو معتقدم‌که حق ندارم ولو برای‌جواب سلام به‌شماکارم را قطع‌کنم » ( تعنیت ، ۲۳ الف ــ ب ) .

روی همین اصل چنین قانونی چشمگیر است: « انسان نباید شب درکشتزار خود کارکند و روز خویشتن را مزدور دیگران سازد . او حق ندارد گرسنگی بکشد و یا خود را از خوردن غذاهای لذید

محروم نماید زیرا در این صورت ضعیف و ناتوان می‌شود و از کار، کارفرمایش خواهد کاست» (یروشلمی دامای، ۱۳ ب). به‌همین جهت قانون تلمود به‌کارگران اجازه می‌دهدکه فقط بخشی از نمازهای روزانه خود را هنگامی‌که بالای درخت و یا روی چوب‌بست‌کار می‌کنند بخوانند (میشنا براخوت، ۲ : ٤)، و دعای شکرانهٔ بعد از صرف غذا را نیزکوتاهتر از معمول قرائت‌کنند (براخوت، ٤۵ ب). گفتار دیگری در همین زمینه از این قراراست: هرکس‌که دستور کارفرمای خود را محترم نشمارد و بدان عمل نکند، دزد و غاصب خوانده می‌شود» (باوا مصیعا، ۷۸ الف ــ ب)

غیر ازکارگران مزدور، طبقه دیگری نیز اززحمتکشان یافت می‌شد، و اینان غلامان یهودی یا غیریهودی بودند. در مورد رفتار شایستهٔ با ایشان نیز تلمود قوانین و مقررات دقیقی را وضع کرده‌است. نخست به‌غلامان یهودی می‌پردازیم. بنا به‌قانون تورات، یك فرد یهودی ممکن است وضع اجتماعی خود را به‌عنوان یك انسان آزاد از این‌دو صورت ازدست بدهد: یکی آنکه بینوا شود و برای به‌دست آوردن خوراك و پوشاك و مسکن خود را به‌بندگی بفروشد، و یا آنکه مرتکب دزدی شود، و چون نتواند مال دزدی یا بهای آنرا بصاحب مال پس دهد، دادگاه او را به‌غلامی بفروشد، و با پول فروش او خسارت صاحب مال را جبران‌کند. مردی‌که به‌میل خود آزادی را از خویشتن‌سلب‌کند وبه‌غلامی دیگران درآید، عملی بسیار نکوهیده انجام داده است. دربارهٔ قانونی‌که در آیهٔ ششم از باب بیست و یکم سفر خروج آمده است: «اربابش گوش او را بادرفش سوراخ کند»، چنین تفسیر کرده‌اند: «چرا از میان همهٔ اعضای بدن فقط گوش برای این منظور انتخاب شده است؟ زیراکه ذات قدوس متبارك چنین فرمود: وقتی من بالای کوه سینا اعلام‌داشتم: «زیرافرزندان اسرائیل بندگان من هستند» (سفر لاویان، ۲۵ : ۵۵). و نه بندهٔ بندگان، گوش صدای مراشنید، و مع‌هذا این شخص رفت و خود را بندهٔ ارباب دیگری کرد، پس گوش او سوراخ شود. وچرا از میان همهٔ قسمتها و اثاثه خانه فقط در و یا قائمهٔ آن برای این‌کار معین شده است (که گوش‌غلام را روی آن سوراخ‌کنند ــ سفر خروج، ۲۱ : ٦)؟ چونکه خدای قدوس متبارك‌چنین فرموده‌است: هنگامی‌که من در مصر از بالای سردر و دو قائمهٔ درخانه‌های یهودیان گذشتم و اعلام داشتم: «زیرافرزندان اسرائیل بندگان من هستند»، و نه بندهٔ بندگان، در و قائمه‌های آن گواهان من بودندکه‌من یهودیان را از اسارت نجات داده و به‌آزادی رسانیدم، و مع‌ذالك این شخص رفت و برای خودارباب دیگری به‌دست آورد، پس گوش او بر روی آنها سوراخ شود» (قیدوشین، ۲۲ ب).

از آن بدتر موردی است‌که یك‌یهودی محتاج نباشد، و با وجود این برای سودجویی و به‌دست آوردن پول خود را به‌غلامی بفروشد. دربارهٔ این آیه: «و اگر برادرت نزد تو فقیر شده و خود را به‌تو بفروشد» (سفر لاویان، ۲۵ : ۳۹)، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند: «از اینجا مدلل است‌که انسان حق ندارد خود را به‌غلامی بفروشد تا آنکه پولی درکیسهٔ خود بریزد و یا با فروش خود چهارپایان و اثاث‌البیت و خانه بخرد» (سیفرا، مربوط به‌آیهٔ فوق).

دربارهٔ کارهایی‌که یك ارباب می‌توانست انجام‌آنرا ازبندهٔ یهودی‌خودبخواهد، محدودیت‌هائی وضع شده است. «در تورات مکتوب است: «او (غلام یهودی) شش‌سال خدمت خواهدکرد» (سفر خروج، ۲۱ : ۲). آیا ما می‌توانیم از این آیه چنین استنباط کنیم که غلام یهودی مجبور است هرکاری‌را

که ارباب از او بخواهد انجام دهد؟ نه. زیرا تورات گفته است: «تو نباید او را مجبور کنی که مانند یك برده برای تو کار کند» (سفر لاویان، ۲۵: ۳۹). از این‌رو است که گفته‌اند: او نباید پای ارباب را بشوید، کفشهایش را به‌پای او کند، وسایل حمام را برای او به گرمابه ببرد، یا بگذارد که ارباب هنگام بالا رفتن از پله‌ها براو تکیه دهد، و یا مانند غلامان ارباب را با تخت روان و صندلی یا هودج حمل کند» (مخیلتا مربوط به‌آیه ۲ از باب ۲۱ از سفر خروج، صفحهٔ ۷۵ الف ــ ب).

دربارهٔ همین آیه از سفر خروج، چنین تفسیری داریم: «آیا می‌توانیم از این آیه چنین فهم کنیم که غلام یهودی مجبور است هر کاری راکه ارباب از او بخواهد انجام دهد، چه آن‌کار خفت‌آمیز و خجلت‌آور باشد و چه نباشد؟ نه، زیرا تورات گفته است: «او به‌عنوان یك مزدور و یك مهمان مقیم نزد تو خواهد بود» (سفر لاویان، ۲۵: ۴۰). همان‌طور که مجاز نیستی کار یك مزدور را تغییر دهی و کار دیگری غیر از حرفه‌اش از او بخواهی، همان گونه نیز حق نداری کاری را بر یك غلام عبری تحمیل کنی که با حرفهٔ اصلی او تفاوت داشته باشد. از این‌رو دانشمندان گفته‌اند: ارباب حق ندارد غلام خود را به‌کارهای انتفاعی بگمارد، مانند خیاطی، گرمابه‌داری، سلمانی، قصابی یا نانوایی. اگر پیشهٔ آن غلام یکی از کارهای فوق بوده باشد، او می‌تواند همان‌کار را به‌دستور اربابش انجام دهد، لکن ارباب حق ندارد کار دیگری را بر او تحمیل کند. «به عنوان یك مزدور و یك مهمان مقیم»، یعنی همان‌طور که یك مزدور فقط در روزکار می‌کند و نه در شب، همان گونه نیز غلام عبری باید در روزکارکند و نه در شب» (مخیلتا، دنبالهٔ قسمت فوق‌الذکر).

تلمود دربارهٔ طرز رفتار ارباب با غلام یهودیش چنین می گوید: در تورات مکتوب است: «و او را نزد تو خوش گذشته باشد» (سفر تثنیه، ۱۵: ۱۶). «نزد تو»، از حیث خوردن و نوشیدن. یعنی آنکه نباید تو از نان سفید تازه بخوری، و او از نان سیاه کهنه و کپك‌زده تغذیه کند. تو شراب کهنه بنوشی، و او شراب تازه بیاشامد. تو روی تشك نرم و راحت بخوابی، و او روی کاه بخسبد. از این‌رو است که گفته‌اند: هر کس که یك غلام یهودی بخرد، برای خود یك ارباب خریده است» (قیدوشین، ۲۰ الف)

مدت خدمت غلام یهودی را تورات در سفر خروج، باب ۲۱ از آیهٔ دوم به‌بعد، و در سفر لاویان، باب ۲۵، از آیهٔ ۳۹ به‌بعد، به‌طور مشروح معین‌کرده است. با وجود این، در هر مورد که میسر باشد، تلمود این قوانین را به‌نفع غلام تفسیر می‌کند. «او تو را شش سال خدمت خواهد کرد و درسال هفتم او را ازنزدخودآزادروانه کن» (سفر تثنیه، ۱۵: ۱۲). اگر غلام از خانهٔ ارباب خود فرارکرد و دوباره به‌نزد وی بازگشت، از کجا بدانیم که او باید کسری سال‌های خدمت خود را پرکند؟ از این‌جا که تورات گفته است: «او شش سال خدمت کند» (سفر خروج، ۲۱: ۲). اگر غلام مریض شد. (و بیماریش مدتی به‌طول انجامید)، و سپس شفا یافت، آیا می‌توانیم بگوییم که او باید جبران خدمت زمان بیماری خود را بکند؟ نه، زیرا تورات میگوید: «و در سال هفتم بدون پرداختن وجهی (از نزد تو) آزاد خارج شود» (آیهٔ فوق، سیفره بند ۱۴۶، مربوط به‌آیه ۱۲ از باب ۱۵ از سفر تثنیه). تلمود این نکته را مورد بحث قرار داده است که اگر غلامی در سراسر شش‌سال مدت خدمت خود بیمار باشد، آیا قانون فوق (معافیت از خدمت براثر بیماری) شامل حال او می‌شود یا نه، و سرانجام به‌این نتیجه

می‌رسد که اگر بیماری غلام تا سه‌سال به‌طول انجامد ، او فقط سه‌سال خدمت خواهد کرد. ولی اگر بیماری او زیادتر از سه‌سال طول بکشد ، او باید بعد از آنکه شفای کامل یافت ، خدمت شش سالهٔ خود را انجام دهد ( قیدوشین ، ۱۷ الف ) . در صورت فوت ارباب ، غلام باید تا پایان مدت خدمت شش‌سالهٔ برای فرزند ذکور او کار کند ، نه برای دختر و یا وارثان دیگر وی . ( مأخذ فوق ، ۱۷ ب ) .

دربارهٔ غلامی که گوشش را سوراخ می‌کنند، تورات چنین فرمان داده است : « او باید برای همیشه وی را ( ارباب خود را ) خدمت کند » ( سفر خروج ، ۲۱ : ۶ ) . لکن دانشمندان یهود کلمات « برای همیشه » را چنین تاویل کرده‌اند که تا سال یوول . Yovel (۱) که در آن آزادی خود را بار دیگر به‌دست می‌آورد باید خدمت کند . بعلاوه ، از آنجا که در تورات نوشته شده است « وی را خدمت کند » ( و نه غیر را ) ، چنین استنتاج می‌شود که غلام پس از شش سال خدمت اصلی ، دیگر نباید پسر یا دختر یا دیگر وارثان ارباب را خدمت کند ، و با مرگ ارباب آزاد می‌شود ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ فوق ، صفحه ۷۷ ب ) . هنگامی که غلام مدت خدمت خود را به پایان رسانیده و آزاد می‌شود ، طبق فرمان تورات نباید او را دست‌خالی مرخص کرد ( سفر تثنیه ، ۱۵ : ۱۳ و ۱۴ ) ، و تلمود حداقل مبلغ نقدی را که باید بدو داده شود سی‌شقل تعیین کرده است ، غیر از عطایای جنسی گوناگونی که باید به‌وی بخشیده شود ( قیدوشین ، ۱۷ الف ) .

قانون تلمود شرایط به‌خدمت درآمدن یك غلام بتپرست را معین کرده است « چنانچه او را بخرند ، یا با نوشتن سند ، و یا بوسیلهٔ خدمتی‌که برای ارباب بکند ، به‌خدمت در می‌آید » ( میشنا قیدوشین ، ۱ : ۳ ) و بهای متوسط او را سی سلع . Selaa . تعیین کرده‌اند ، و این معادل همان مبلغی است‌که بعنوان جبران خسارت به‌مالك یك غلام یا یك‌کنیز که براثر شاخ زدن گاوی کشته شده باشد پرداخته می‌شود ( میشنا باواقما ، ٤ : ٥ ) . مضمون سندی‌که در موقع خرید و فروش یك غلام بتپرست نوشته می‌شد و در تلمود ثبت شده است از این قرار است : « این غلام طبق قانون به‌بندگی گرفته شده است . هر حقی نسبت به آزادی به طور کامل از او سلب گردیده ، و پادشاه یا ملکهٔ کشور اعتراضی نسبت به‌فروش او ندارند . او بر بدن خود داغ و نشانه‌ای از هیچ‌کس ( جز از فروشنده ) ندارد . او از همه عیبها و نقصهای جسمانی و آماسهای پوستی‌که علامت مرض جذام تازه یا کهنه است مبری است » ( گیطین ، ۸٦ الف ) . روش سوم به‌خدمت گرفتن یك غلام بتپرست بدین‌گونه وصف شده است : « اگر او کفشهای ارباب را از پا بیرون آورد ، وسایل حمام را در پی او به‌گرمابه ببرد ، جامه از تن او به‌در کند ، او را بشوید ، به‌بدن او روغن بمالد ، او را کیسه بکشد ، موهای او را شانه زند ، لباس او را به‌تن کند ، کفش‌هایش را به‌پایش کند ، و یا او را از زمین بلند نماید ، با این کارها ارباب نسبت به‌وی حق مالکیت پیدا میکند » ( قیدوشین ، ۲۲ ب ) . چون کارهای فوق وظایفی است‌که معمولا به‌وسیلهٔ غلامان انجام می‌شود .

نکتهٔ مهمی‌که باید دربارهٔ وضع اجتماعی یك غلام بت‌پرست در نظر گرفته شود این بود که چون وی عضوی از یك خانواده یهودی می‌شد ، لذا موظف به‌اجرای پاره‌ای از فرامین تورات می‌گردید .

---

۱ ــ یوول نام هر پنجاهمین سال از تاریخ خلقت آدم است که‌در آن سال همه غلامان آزاد می‌شوند ، و زمینهایی‌که به‌دیگران‌فروخته شده به ملکیت صاحبان اصلی خود برمی‌گردند ، و در نتیجه هرگزکسی زمین موروثی خود را برای همیشه از دست نخواهدداد .(مترجم)

اگرچه این غلام را به‌عنوان عضوی از جامعهٔ یهود به‌حساب نمی‌آوردند، معذالك از بعضی جهات‌درون محیط این جامعه قرار داشت. از این‌رو، نخستین فرمانی‌که وی موظف به‌انجام دادن آن می‌شد، امر ختنه بود. برسر این مسأله که آیا می‌توان فریضهٔ ختنه را علی‌رغم میل غلام بت‌پرست دربارهٔ او اجرا نمود یا نه، در تلمود بحث شده است، و قانونی که مورد تصویب عموم دانشمندان یهود قرار گرفته از این قرار است: «اگر یك یهودی غلام بت‌پرستی را از یك غیریهودی خریداری‌کرد و آن غلام راضی نشد که او را ختنه‌کنند، ارباب جدید مدت دوازده ماه با او مدارا می‌کند، و اگر آن غلام در امتناع خود از ختنه باقی بماند، ارباب او را بار دیگر به‌غیریهودیان می‌فروشد» (یواموت، ۴۸ ب).

یك غلام بت‌پرست پس از ختنه شدن نیز، چه از لحاظ مدنی و چه از حیث قوانین مذهبی، با یهودیان در یك سطح قرار نمی‌گرفت. او مجاز نبود که در دادگاه گواهی دهد (میشنا روش هشانا، ۱: ۸). او می‌توانست برای خود مالك چیزی باشد. «هرآنچه راکه یك غلام مالك شود، اربابش صاحب آن محسوب می‌گردد» (پساحیم، ۸۸ ب)، یعنی آن مال به‌مالکیت ارباب درمی‌آید.

از لحاظ فرایض دینی، غلام مجبور نبود که در سه عید بزرگ پسح وشاووعوت و سوکوت به‌زیارت معبد بیت همیقداش برود (میشنا حگیگا، ۱: ۱) وی‌نیز مانند زنان‌وکودکان ازخواندن بعضی از قسمتهای نماز روزانه و همچنین از بستن تفیلین معاف بود (میشنا براخوت، ۳:۳). او نمی‌توانست در جزو سه‌نفری‌که برکت مخصوص دعای شکرانهٔ بعداز صرف طعام را می‌خوانند محسوب شود (میشنا براخوت، ۷: ۲)، لکن غلامان غیریهودی مجاز بودندکه عدهٔ لازم برای خواندن این دعای برکت را از میان خودانتخاب‌کنند (براخوت، ۴۵ ب). دربارهٔ ده نفر ذکور بالغی‌که حضور آنها برای خواندن نماز جماعت لازم است، تلمود چنین می‌گوید: «نه‌مرد آزاد و یك غلام می‌توانند تعداد لازم برای خواندن نماز جماعت را تشکیل دهند». و درمقابل‌چنین روایتی نیز داریم: «حکایت‌کنند که روزی ربی‌الیعزر وارد کنیسه گشت و متوجه شد تعدادحاضران در کنیسه برای ادای نماز جماعت کافی نیست، او غلام خود را آزاد کرد و با او تعداد مورد نیاز را فراهم آورد. زیرا غلام آزاد شده خود یك تن به‌حساب آمد و اگر او آزاد نمی‌گشت نمیتوانست جزو ده نفر به‌شمار آید(۱).

راوی گوید: درواقع آن روز برای گردآمدن تعداد کافی دو تن مورد نیاز بود نه یکنفر و ربی‌الیعزر نیز دو غلام همراه خود آورده بود. او یك غلام را آزاد ساخت، و با شرکت غلام دوم که آزاد نشده بود تعداد ده نفر لازم برای خواندن نماز جماعت فراهم آمد» (براخوت، ۴۷ ب). از این روایت چنین استنتاج می‌شودکه فقط در صورت‌اجبار به‌یك غلام اجازه داده شده است تا در تشکیل تعداد لازم برای ادای نماز جماعت سهیم شود، و همه توافق دارندکه هشت مرد آزاد و دو غلام غیریهودی نمی‌توانند این مقصود را عملی سازند.

تشریفات مراسم تدفین به‌طورکامل، جز درمواردِاستثنایی، دربارهٔ غلامان‌اجرانمی‌شد. «هنگامی که طبی Tabi. غلام ربان گملیئل درگذشت، وی دربارهٔ فوت او تسلیت قبول‌کرد. شاگردانش بدو گفتند: استاد، تو به‌ما تعلیم داده‌ای‌که دربارهٔ مرگ غلامان تسلیت قبول نمی‌کنند (لازم نیست که به‌ارباب

---

۱ ـ از این‌جا آشکار میشود که یك غلام غیر یهودی را نمی‌توان جزو ده‌تن که برای ادای نماز جماعت لازم است به‌حساب آورد. چون در غیر این‌صورت لزومی نداشت که ربی الیعزر غلام‌خود را آزاد کند.

دربارهٔ فوت غلامش تسلیت بگویند ) . وی جواب داد : طبی غلام من مانند سایر بندگان نبود . او مرد شایسته و درستکاری بود » ( میشنا براخوت ، ۲ : ۷ ) . چنین گفتاری در تلمود آمده است : « پس از مرگ غلامان و کنیزان ، برای‌ایشان به‌صف نمی‌ایستند (۱) ، و دربارهٔ ایشان دعای برکت مخصوص عزاداران و تسلیت سوگواران را نمی‌خوانند (۲) . چنین اتفاق افتادکه کنیز ربی‌الیعزر مرد و شاگردانش به‌نـزد او آمدند تا به‌وی تسلیت گویند . هنگامی‌که ربی‌الیعزر آنها را دید به‌اشکوب بالائی خانه رفت ، و آنها نیز در پی او بدانجا رفتند . به‌راهرو رفت ، و آنها نیز عقب او رفتند . به‌طالار پذیرائی رفت ، و آنها نیـز بدانجا رفتند . وی گفت : من فکر می‌کردم شما فقط به‌آب نیمگرم سوخته میشوید (۳) ، ولی‌اکنون می‌بینم که حتی با آب بسیار داغ نیز سوخته نمی‌شوید ( بلکه با چیزی بسیار سوزانتر سوخته خواهید شد ) . مگر من به‌شما تعلیم نداده‌ام‌که « پس از مرگ غلامان و کنیزان برای ایشان به‌صف نمی‌ایستند ، و دربـارهٔ ایشان دعای بـرکت مخصوص عـزاداران و تسلیت‌سوگواران را نمی‌خوانند » ... پس دربارهٔ مرگ ایشان به‌ارباب آنان چه باید بگوییم ؟ این جمله را : « خدای حاضر در همه جا زیان تو را جبران کند » . تعلیم دیگری نیز در این‌باره هست : « برای غلامان و کنیزان سوگواری نمی‌کنند . ربی‌یوسه گفت : اگر آن غلام مردی‌شایسته و صالح بوده‌است ، درباره‌اش چنین می‌گویند : « افسوس برآن مرد خوب و امین که از دسترنج خود استفاده می‌کرد » . از ربی‌یوسه پرسیدند : پس در این صورت برای مردان شایسته‌ای که غلام نیستند چه باقی می‌گذاری ؟

به‌طورکلی آن قوانین دینی و مقرراتی را که‌زنان موظف به‌اجرای آنها هستند ، غلامـان نیـز می‌بایستی انجام دهند ، یعنی آنکه غلامان نیز مانند زنان از انجام فرمانهایی از تورات‌که انجام دادن آنها بسته به‌اوقات معینی است معاف بودند .

رفاه حال غلامان وکنیزان می‌بایستی درنهایت دقت رعایت شود ، و ایشان به‌طور کامل در اختیار ارباب گذاشته نشده بودند تا هرطور بخواهد با آنان رفتار کند . قانون مذکور در آیه بیستم از باب بیست و یکم سفر خروج که می‌گوید : « اگرکسی غلام و یا کنیز خود را با عصا بزند و او زیردست وی بمیرد ، هر آینه انتقام اوگرفته شود ( و ارباب‌مجازات‌گردد )، مربوط به‌یك بنده بت‌پرست است ( مخیلتا مربوط به آیهٔ فوق ، صفحه ۸۳ الف ) . به‌همین‌گونه آیه‌هـای ۲۶ و ۲۷ از باب ۲۱ سفر خروج نیزکه می‌گویـد : « و اگـــر کسی چشم غـلام و یـا چشم کـنیـزخود را بزندکه ضایع شود ، او را به‌عوض چشمش آزادکند . و اگر دندان غلام و یا دندان کنیز خود را بیندازد ، او را به‌عوض دندانش آزاد نماید » ، دربارهٔ غلامان و کنیزان بت‌پرست گفته شده است ( مخیلتا مربوط به‌آیهٔ فوق ، صفحه ۸۵ الف ) .

به‌طورکلی میتوان گفت‌که یهودیان با بندگان‌خود به‌انصاف و مهربانی رفتار می‌کردند . فی‌المثل گفته‌اند : « هر وقت ربی‌یوحانان خوراك گوشت می‌خورد ، به‌غلامش نیز از آن‌می‌خورانید ، و هنگامی هم‌که شراب می‌نوشید ، از آن به‌غلامش می‌نوشانید ، و مفاد این آیه را از مد نظر خود دور نمی‌داشت :

---

۱ ـ سابقا معمول بود و هنوز هم مرسوم است که خویشان و دوستان و آشنایانی که در مراسم تدفین شرکت می‌کنند در دوصف می‌ایستند و سوگواران از میان ایشان می‌گذرند و تسلیت آنان را می‌پذیرند .

۲ ـ دعای برکت مخصوص عزاداران بعداز مراجعت مشایعان از گورستان و پس از صرف طعام خوانده می‌شود . تسلیت سوگواران مضمونش چنین است : « خدای حاضر در همه جاشمارا جـزو سوگواران دیگر صهیون و اورشلیم تسلی بخشد » .

۳ ـ یعنی آنکه من صریحا به‌شما اشاره کردم که نمی‌خواهم‌تسلیت شما را بپذیرم .

« آیا آنکس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید »؟ ( ایوب ، ۳۱ : ۱۵ ، یروشلمی باواقما ، ۶ ج ) .

یك بندهٔ بت‌پرست معمولاً آن‌قدر در خدمت ارباب باقی می‌ماند تا آنکه مرگ او را از قید بندگی آزاد سازد . لکن اگر شخص ثالثی بهای او را به‌نرخ روز به‌ارباب می‌پرداخت ، یا آنکه ارباب به‌او سند آزادی می‌داد ، آزادی خود را باز می‌یافت ( میشناقیدوشین ، ۱ : ۳ ) . شرایط دیگری نیزکه طبق آن غلامان و کنیزان بت‌پرست آزادی خود را به‌دست‌می‌آوردند ، در تلمود ذکر شده است . « اگر شخصی تمام دارایی‌خود را برای بنده‌اش به‌ارث بگذارد ، آن بنده بیدرنگ آزاد می‌شود » ( میشناپئاه ، ۳ : ۸ ) . زیرا نیت آشکار ارباب آن بوده است‌که وی آزادشود . زیرا یك غلام هنگامی‌که در قید بندگی ارباب است نمی‌تواند صاحب دارایی باشد . « اگر یك غلام بت‌پرست با یك زن آزاد در حضور ارباب ازدواج کند (۱) ، آزاد می‌شود » ( گیطین ، ۳۹ ب ) . و : « غلامی‌که در حضور ارباب تفیلین ببندد ، آزاد می شود » ( گیطین ، ٤٠ الف ) . با در نظر گرفتن این نکته‌که غلام بت‌پرست نمی‌تواند با زن یهودی آزاد ازدواج‌کند ، و یا اینکه وی مجاز نیست‌تفیلین ببندد، زیراکه این‌دوکار مختص یهودیان است ، از این‌رو باید گفت که در هر دو حالت مقصود ارباب آن بوده است که بنده‌اش آزاد شود . قانونی جالب در این بـاره چنین می‌گوید : « اگر شخصی غلام خود را به‌یك بت‌پرست و یا به‌کسی که در خارج از ارض مقدس زندگی می‌کند بفروشد ، آن غلام آزادی خود را به‌دست می‌آورد » ( میشنا گیطین ، ٤ : ٦ ) (۲) .

با وجود اینها طبقهٔ غلامان مورد حسن نظر نبودند ، و بعضی خطاها و معایب بدیشان نسبت داده می‌شد . آنها را تنبل و راحت‌طلب می‌دانستند : « ده پیمانه خواب به‌دنیا فرود آمد . نه پیمانهٔ آن را غلامان بردند ، و یك پیمانهٔ دیگر نصیب باقیمانده نوع بشر شد » ( قیدوشین ، ٤٩ ب ) . « یك غلام ارزش غذائی راکه می‌خورد ندارد » ( باواقما ، ۹۷ الف ) . آنها راغیرقابل اعتماد می‌خواندند : « صداقت و وفاداری در غلامان یافت نمی‌شود » ( باوا مصیعا ، ۸٦ ب ) . سطح اخلاقی ایشان پایین بود : « هرچه کنیزان انسان زیادتر باشد ، شهوت‌پرستی و فسق و فجور در خانهٔ او بیشتر می‌شود ، و هرچه غلامان او بیشتر باشد ، غصب و دزدی در خانهٔ او زیادتر می‌شود » ( میشناآووت ، ۲ : ٦ یا ۷ ) . و : « غلام زندگی فاسد و شهوت‌آلود با کنیزان‌را ترجیح‌می‌دهد ( بریك‌ازدواج‌قانونی و حلال ) ( گیطین ، ۱۳ الف ) .

## ۴ ـ صلح و عدالت

ثبات و استواری ، و در عین حال سعادت یك‌جامعه در صورتی تأمین می‌شودکه برپایهٔ صلح ومحبت قرار داشته باشد . کلمات قصار تلمود در این باره‌بسیار زیاد است . به‌عنوان نمونه : « جهان برسه پایه استوار و پایدار است : بر راستی و درستی ، بـرداوری عادلانه ، و برصلح و دوستی . چنانکه گفته شده است : « در دروازه‌های خودبا حقیقت وقضاوت‌صلح‌آمیز داوری‌کنید » ( زکریا ، ۸ : ۱٦ ، میشنـا آووت ، ۱ : ۱۸ ) . « خویشتن را مجروح منمائید »( سفر تثنیه ، ١٤ : ۱ ) ، یعنی آنکه جامعهٔ خود را به‌دسته‌های مختلف تقسیم نکنید ، بلکه همگی یك‌دسته و متحد باشید » ( سیفره مربوط به‌آیهٔ فوق ،

---

۱ ـ یعنی آنکه غلام با اطلاع و رضایت ارباب ازدواج کند .

۲ ـ اگر غلامی از دست ارباب بت‌پرست خود فرار کند وبه یك یهودی پناه آورد ، وی را تسلیم به اربابش نمی‌کنند . عمل فرار او را بدین معنی می‌گیرند که وی میل دارد فرمانهای تورات راکه پیش از بندگی ارباب بت پرست اجرا می‌کرد ، بار دیگر انجام دهد.

صفحهٔ ۹٤ الف ) (۱) . « خداوند برای تو روشنایی ابدی خواهد بود » ( اشعیاء ۶۰ : ۱۹ ) . این نبوت برای هنگامی است که همگی یک‌دسته و متحد باشید . چنانکه مکتوب است : اما جمیع شما امروز زنده ماندید . ( سفر تثنیه ، ٤ : ٤ ) . چنین است که اگر انسان دسته‌ای از نی‌های باریک به‌هم پیوسته را در دست گیرد ، قادر نخواهد بود آنها را بشکند . لکن وقتی که نی‌ها ازهم‌جدا باشد ، حتی یک کودک خردسال می‌تواند آنها را بشکند » ( تنحوما نیتصاویم ، ۱ ) .

اگر در جامعه صلح و صفا حکمفرما نباشد ، نه ترقی و سعادت وجود خواهد داشت و نه رفاه و راحت . « و زمین محصول خود را خواهد داد » ( سفر لاویان ، ۲۶ : ٤ ) . چون ممکن است بگویید: خوراکی هست و آشامیدنی هم یافت می‌شود ( پس دیگر چه می‌خواهم ؟ ) ، لکن اگر صلح نباشد هیچ چیز وجود نخواهد داشت . از این‌رو است که تورات گفته است : « من صلح را در زمین حکمفرما خواهم نمود » ( سفر لاویان ، ۲۶ : ۶ ) . این آیه می‌گوید که: « صلح برابر است با همهٔ خوبیها و نعمتها » ( سیفرا مربوط به آیهٔ فوق ) . « عظیم است صلح ، از آنجا که تمام نمازها با درخواست صلح پایان می‌یابد . و به همین گونه دعای خیر کاهنان نیز با جملهٔ « و بتو صلح عطا کند » ختم می‌شود ( سفر اعداد ، ۶ : ۲۶ ) ، و معلوم می‌شود که تمام برکتها فقط موقعی مؤثر و مفید خواهد بود که با صلح همراه باشد » ( بمیدبار ربا ، ۱۱ : ۷ یا ۱۶ ) .

مشیت خداوند بر این است که جهان با صلح برکت یابد ، و این نکته در گفتار زیر آمده است : « بشر در آغاز به‌صورت یک فرد ، تنها آفریده شد ، تا آنکه خانواده‌های مختلفی که از او پدید خواهد آمد با یکدیگر نزاع وستیزه نکنند . اکنون که او تنها آفریده شده است . تا این اندازه بین اخلافش کشمکش و منازعه وجود دارد ، اگر در ابتدای خلقت دو آدم آفریده می‌شد ، به طریق اولی بین اعقاب آن دو نزاع و ستیزهٔ بیشتری وجود می‌داشت » (سنهدرین ۳۸ الف).

کسانی که صلح را بین مردم برقرار می‌کنند ، بسیار مورد ستایش قرار گرفته‌اند . یکی از کار های نیکی که انسان ازثمره آن دراین دنیا بهره‌مندمی‌شود، واصل آن برای او در جهان آینده باقی می‌ماند ، « برقرار ساختن صلح و صفا و دوستی میان همنوعان است . »(میشناپئاه ، ۱ : ۱ ) . واین حکایت در این زمینه آمده است . « روزی یکی ا زدانشمندان یهوددر بازاری ایستاده بود که ایلیا ( الیاس ) پیامبر به‌وی ظاهر شد . دانشمند از ایلیا پرسید : آیا در این بازار کسی هست که از جهان آینده ، نصیبی داشته باشد ؟ ایلیا پاسخ داد : فعلا چنین کسی را اینجا نمی‌بینم . دراین هنگام دوتن وارد بازار شدند و ایلیا به‌آن‌دانشمند گفت : این دو تن اهل جهان آینده و دنیای باقی‌هستند . دانشمند بعداً از آن دو پرسید : کار و پیشهٔ شما چیست ؟ ایشان پاسخ دادند : ما مقلد و شوخ‌طبع و شادی‌آفرین هستیم . هر وقت می‌بینیم کسی اندوهگین وغمزده‌است ، با بذله‌گویی وبازیهای خود او را شاد می‌کنیم . و نیز وقتی می‌بینیم دو تن دعوا و نزاع دارند ، آن‌قدر کوشش می‌کنیم تا آنکه صلح و دوستی میان ایشان برقرار گردد » ( تعنیت ، ۲۲ الف ) .

یکی از اندرزهای محبوب هیلل چنین بود : « ازپیروان هارون‌برادر موسی‌باش ، یعنی‌صلحدوست

۱ ــ در اینجا با کلمات « گود » یعنی برش دادن که درتورات فارسی « مجروح » ترجمه شده است و « اگودا » .Agudah که بمعنی دسته است بازی شده است .

و صلحجو » ( میشنا آووت ، ۱ : ۱۲ ) ، حال به‌بینیم چگونه می‌توان صلحدوست بود ؟

انسان باید صلح را دوست داشته باشد و آن را میان همهٔ افراد برقرار سازد ، همان‌گونه‌که هارون دوست داشت بین همهٔ افراد صلح و دوستی و صفا و محبت برقرار باشد . چنانکه آمده است : « شریعت حق در دهان او میبود و بی‌انصافی برلبهایش یافت نمیشد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوك مینمود و بسیاری را از گناه برمیگردانید » ( ملاکی ، ۲ : ۶ ). مقصود از ،بسیاری را از گناه برمیگردانید ، چیست ؟ هنگامی‌که هارون در کوچه می‌رفت و مرد شریر و بدکاری را می‌دید ، به‌او سلام می‌داد . روز دیگر وقتی آن شخص می‌خواست کار ناشایستی بکند و مرتکب گناهی شود ، به‌خود می‌گفت : وای بر من ، پس از ارتکاب چنین عمل ناشایستی چگونه خواهم توانست دیدگانم را برافرازم و به‌صورت هارون نگاه کنم ؟ من از روی اوکه به‌من سلام داده است خجالت می‌کشم . براثر همین اندیشه‌ها بود که آن شخص از ارتکاب گناه و اعمال ناروا خودداری میکرد. به‌همین گونه ، وقتی هارون اطلاع حاصل می‌گردد که دونفر با هم نزاع کرده‌اند ، به‌نزد یکی از آنان می‌رفت و بدو می‌گفت : فرزند ببین دوستت چه می‌کند و چه می‌گوید . او برسینهٔ خود می‌کوبد ، جامه‌اش را پاره می‌کند و می‌گوید: وای برمن،چگونه خواهم توانست دیدگان برافرازم و به‌صورت دوستم نگاه کنم ؟ من از روی او شرمنده‌ام . زیرا این من بودم‌که به‌او بدی کردم . هارون آن‌قدر نزد آن شخص می‌نشست تا آنکه همهٔ کینه‌ها و عداوت او زائل شود . سپس به‌نزد منازع دیگر می‌رفت و عین همان سخنان را با وی می‌گفت ، و آن‌قدر نزد وی می‌نشست و با او گفتگو می‌کرد تا آنکه ستیزه‌جویی و دشمنی از او نیز دور شود . نتیجهٔ این عمل هارون این بودکه وقتی آن دوتن با هم برخورد می‌کردند ، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند و از نو با هم دوست صمیمی می‌شدند » ( آووت ربی‌ناتان ، ۱۲ ) .

یك مصلح مشهور دیگر ربی‌مئیر بودکه این داستان از او نقل شده است : « ربی مئیر را رسم‌چنین بودکه هرشب شنبه درکنیسه موعظه می‌کرد ، و زنی هربار برای شنیدن موعظهٔ او می‌آمد . یك‌شب شنبه ربی‌مئیر سخنرانی‌خود را زیادطول‌داد ، و هنگامی‌که آن زن به‌خانهٔ خود رسید ، دید که چراغ خاموش شده است و اهل خانه در تاریکی نشسته‌اند . شوهرش از او پرسیدکه کجا بوده است و زن گفت که به‌سخنان ربی‌مئیر گوش می‌داده است . شوهر سوگند یادکردکه دیگر اجازه نخواهد داد همسرش به‌درون خانه آید مگرآنکه برود و به‌صورت ربی‌مئیر آب دهان اندازد . ربی مئیر به‌وسیلهٔ روح‌القدس از آنچه‌که روی داده بود آگاه شد ، و چنین وانمودکرد که چشمانش درد می‌کند و شایع کرد : هر زنی‌که می تواند با خواندن افسون (۱) چشم درد را علاج‌کند ، بیاید و چشمان مرا شفا دهد . زنان همسایه به آن زن‌گفتند : اکنون فرصت خوبی پیش آمده است‌که‌تو بتوانی به‌خانه‌ات بازگردی و بار دیگر مورد محبت شوهر قرارگیری . چنین وانمودکن‌که می‌توانی‌ربی‌مئیر را شفا دهی و در حین‌خواندن افسون به‌چشمانش آب‌دهان بینداز . زن به‌نزدربی مئیر رفت و وی بدو گفت : آیا می‌توانی افسونی برای شفای چشمان من بخوانی ؟ زن به‌واسطهٔ هیبتی‌که از ربی‌مئیر در دل‌داشت بدو پاسخ دادکه چنین‌کاری‌را نمی‌تواند بکند. ربی‌مئیر بدوگفت : تو فقط هفت‌بار در چشمان من‌آب‌دهان بینداز ( بدون خواندن افسون ) ، و من شفا خواهم یافت . وقتی‌که زن چنان‌کرد ، ربی‌مئیر گفت: برو و به‌شوهرت بگوکه تو از من خواستی که فقط

---

۱ ــ رسم چنان بود که در حین خواندن افسون برای شفای‌بیمار بر روی موضع درد آب دهان می‌انداختند .

یك‌بار در چشمان ربی‌مئیر آب دهان بیندازم ، ولی‌من این‌کار را هفت‌بار انجام دادم . شاگردان ربی‌مئیر بدو گفتند : سرور ما ، آیا تورات و دانشمندان آنرا این‌چنین خوار و خفیف می‌کنند ؟ اگر این زن ما را آگاه‌کرده بودکه چه روی داده است ، ما آن مرد را به‌اینجا می‌آوردیم ، و آن‌قدر تازیانه‌اش می‌زدیم تا با همسرش آشتی‌کند . ربی‌مئیر گفت : مگر نباید عزت‌مئیر مانند عزت آفریدگارش باشد ؟ تورات دستور داده است‌که اسم اعظم الهی‌که با قدوسیت نوشته‌شده، به‌منظور برقرار ساختن صلح میان زن و شوهر با آب محو شود (۱) ، آیا بطریق اولی نباید چنین کاری دربارهٔ مئیر انجام‌گیرد ؟ » ( یروشلمی‌سوطا ، ۲ دال ).

دانشمندان یهود با تأکید تمام‌به‌نتایج زیان‌آور کینه‌توزی وستیزه‌جویی‌اشاره‌کرده‌اند. « ستیزه‌جویی و نزاع مانند درز و شکافی است‌که در سد مقابل آب رودخانه تولید شود . هرچه شکاف وسیع‌تر باشد ، جریان آبی‌که از آن خارج می‌شود تندتر خواهدبود . دانشمند دیگری گفته‌است : ستیزه‌جویی ونزاع‌همانند الوار یك پل چوبی است . هرچه بیشتر وجود آن‌الوار در پل دوام کند ، در جای خود محکم‌تر و استوارتر می‌شود » ( سنهدرین ، ۷ الف ) . یك‌ضرب‌المثل چنین می‌گوید : « هرکس‌که قهر و غضب خود را بردیگری ریزد ، خانهٔ خویشتن را خراب می‌کند » ( سنهدرین ، ۱۰۲ ب ) . « سه گروه از مردم هستندکه زندگی ایشان زندگی بـه‌حساب نمی‌آید : نازکدلان بسیار مهربان . افراد تندخو و عصبی‌مزاج، و آنان‌که زیاده ازحد حساس و نـازك‌طبع هستند » ( پساحیم ، ۱۱۳ ب ) .

احتراز از ستیزه‌جویی ونزاع را بسیار تحسین کرده‌اند . یك ضرب‌المثل چنین‌می‌گوید : « نیك‌بخت کسی است‌که ( طعن و اهانت را ) می‌شنود و آنـرا ناشنیده می‌گیرد ، و در نتیجه یکصد بلا از او می گذرد » ( سنهدرین ، ۷ الف ) . « وقتی دو نفر با هم نزاع می‌کنند ، آن‌کس‌که نخست سکوت می‌کند واز نزاع دست می‌کشد ، بیشتر قـابل تمجید و ستایش‌است » ( قیدوشین ، ۷۱ ب ) . « خلق و خوی مردم چهار است و از این‌رو برچهار گونه‌اند ، آن‌کس‌که آسان و زود به‌خشم می‌آید و در مقابل آسان و زود آرام میشود و آشتی می‌کند ، سود او زیانش‌را جبران می‌کند . آن‌کس‌که به‌دشواری خشمگین می‌شود ، و به‌دشواری و دیر آرام می‌گردد و آشتی می‌کند ، نفع او را ضررش از میان می‌برد . آن‌کس‌که به‌دشواری عصبی و خشمگین می‌گردد ، و زود و به‌آسانی آرام‌می‌شود و آشتی می‌کند ، پارسا و نیکوکار است . آن‌کس‌که خیلی زود و به‌آسانی به‌خشم می‌آید و دیرو به‌دشواری آرام می‌گیرد و آشتی می‌کند ، شریر و بدکار است » ( میشنا آووت ، ۵ : ۱۱ یا ۱٤ ) .

تلمود تنها به‌ستایش از صلح قناعت نمی‌کند ، بلکه بدانچه‌که‌برای حفظ آن‌ضروری‌است و به‌عواملی که آن‌را از میان می‌برند نیز اشاره می‌کند . ایـن‌عوامل به‌طور خلاصه درگفتار زیـر آمـده است . « شمشیر وکشتار به‌جهان می‌آید به‌خاطر تعویق‌عدالت، و بواسطه تحریف آن ، و به‌سبب گناه‌کسانی‌که مطالب تورات رابرمعنای حقیقی‌آن تفسیرنمی‌کنند » (آووت،۵ : ۸ یا ۱۱ ) . حقیقت و عدالت نخستین شرط وجود صلح و مطمئن‌ترین نگهدارنده آن است . این سخن که قبلا هم در این‌کتاب نقل شده است : « جهان بر روی سه چیز استوار و پایدار است : برعدالت ، بـرحقیقت و برصلح » ( آووت ، ۱ ــ ۱۸ ) ، در تلمود با این تفسیر چشمگیر است : این سه‌چیز در حقیقت یکی هستند . زیرا اگر عدالت اجرا شود ، حقیقت به‌ثبوت می‌رسد و صلح به‌وجود می‌آید » ( یروشلمی تعنیت ،٦٦ الف ) . سخن دیگری‌که برهمین مطلب تکیه دارد

۱ــ رجوع شود به سفر اعداد ، ۵ : ۲۳ .

چنین است : « عدالت را حقیر مشمار و مسخره مکن ، زیرا یکی از سه پایهٔ جهان است . و مواظب باش تا عدالت را منحرف ننمایی ، زیرا اگر چنین کنی جهان را متزلزل ساخته‌ای » ( دواریم ربا ، ۵ - ۱ ) .

اهمیت عدالت در این تعلیم که « اجرای عدالت خیلی مهمتر و والاتر از گذرانیدن قربانیها در معبد بیت همیقداش است » ، به‌خوبی بیان‌شده است. « قربانیها فقط هنگام آبادانی معبد بیت‌همیقداش تقدیم می‌شود ، لکن نیکوکاری و عدالت هم در بودن و هم در نبودن بیت‌همیقداش اجرا می گردد . قربانیها فقط گناههای سهو را کفاره می‌کند ، در صورتی که نیکوکاری و عدالت هم گناه سهو و هم گناه عمد را کفاره می‌نماید . قربانیها فقط به‌وسیلهٔ انسانها تقدیم می‌شود ، ولی نیکوکاری و عدالت باید هم به‌وسیلهٔ انسانها و هم به‌وسیلهٔ فرشتگان آسمانی اجرا گردد . قربانیها فقط در این دنیا گذرانیده می‌شوند ، حال آنکه نیکوکاری و عدالت باید هم در این جهان و هم در جهان آینده انجام گیرد ... ذات قدوس متبارك به‌داود پادشاه یهود فرمود : نیکوکاری و عدالتی که روا میداری ، برای من از معبد بیت همیقداش عزیزتر است » . ( دواریم ربا ، ۵ : ۳ ) . در میان جوابهایی که به‌سؤال « جهان بر روی چه قائم است » داده شده این پاسخ از همه جالبتر بنظر میآید : « روی یك‌پایه ، که نام آن عادل و نیکوکار است » (۱) چنانکه گفته شده است : « اما مرد عادل بنیاد جاودانی است » ( امثال سلیمان ، ۱۰ : ۲۵ ) ( حگیگا ، ۱۲ ب ) .

اعتقاد دانشمندان یهود دربارهٔ این‌که عدالت باید در امور مملکت‌داری به‌حداعلی رعایت شود ، به‌نحوی قابل تحسین در داستان زیر منعکس شده است: « اسکندر مقدونی به‌دیدن پادشاه قصیا (۲) رفت ، و او سیم و زر فراوان خود را به‌اسکندر ارائه داد . اسکندر بدو گفت : من نیازی به‌زر و سیم تو ندارم ؛ تنها مقصود من از آمدن بدین شهر آشنائی با رسوم شما است که ببینم چگونه رفتار می‌کنید و داوری شما به‌چه‌نحو است . هنگامی‌که ایشان سرگرم گفتگو بودند ، مردی به‌حضور پادشاه آمد تا از دوستش شکایت کند . او از دوستش زمینی را خریده بود که در آن توده‌ای از زباله وجود داشت و زیر تودهٔ زباله گنجینه‌ای از دینارهای طلا یافته بود. خریدار می گفت من از تو زمین و تودهٔ زباله خریده‌ام و نه گنجینهٔ نهفته در آن‌را . فروشنده می گفت : من زمین و تودهٔ زباله و هرچه را در آن بود به‌تو فروخته‌ام . هنگامی که آن‌دو با یکدیگر بحث می‌کردند، پادشاه رو به‌یکی از آنها کرد و پرسید : آیا تو پسر داری ؟ وی جواب داد : آری . سپس شاه از دیگری پرسید : آیا تو دختر داری ؟ او نیز پاسخ مثبت داد . آن‌وقت پادشاه بدیشان گفت : پسر و دختر شما با هم ازدواج کنند و گنجینه را به‌ایشان بدهید . اسکندر شروع به‌خندیدن کرد . پادشاه از او پرسید : چرا می‌خندی ؟ مگر داوری من خوب نبود ؟ اگر چنین واقعه‌ای در شهر شما اتفاق می‌افتاد ، چگونه درباره آن‌داوری میکردید و این مشکل را چگونه می گشودید ؟ اسکندر جواب داد : ما هردو طرف دعوا را می‌کشتیم و گنجینه را به‌نفع دولت ضبط می‌کردیم . پادشاه گفت : پس شما زر و سیم را تا این حد دوست دارید ؟ سپس ضیافتی برای اسکندر ترتیب داد و ظرفی از کباب‌های زرین و همچنین مرغهای زرین برسر سفره آورد . اسکندر به‌وی گفت: مگر من‌طلا می‌خورم ؟ پادشاه‌جواب داد: لعنت برشریران باد ، اگر شما طلا نمی‌خورید ، پس‌چرا آن‌را بدین شدت و تا این حد دوست می‌دارید ؟ سپس پادشاه از اسکندر پرسید : آیا خورشید بـر کشور شما می‌تابد ؟ اسکندر گفت : البته - آیا باران

---

۱ - یعنی خداوند ، که خود ذات و منشا نیکوکاری وعدالت است .

۲ - او بر کشوری که ماورای « کوه های ظلمت » اسرارآمیز واقع بود سلطنت می‌کرد .

برسرزمین شما می‌بارد ؟- بیگمان - آیا حیوان‌های کوچك در مملکت شما یافت میشود ؟- بدون شك . آنگاه پادشاه به‌اسکندرگفت : لعنت برظالمان باد ، شما فقط از صدقهٔ سر آن حیوانات زنده هستید » ( یروشلمی باوا مصیعا ، ۲ ج ) .

مجریان عدالت مسئولیت سنگینی را برعهده‌دارند ، زیرا سرنوشت جامعه در دست ایشان است . « قاضی باید پیوسته در نظر خود چنین مجسم‌کند که نوك یك شمشیر تیز به‌سمت قلب او گرفته شده و جهنم زیرپایش دهان بازکرده است » ( سنهدرین ، ۷ الف ). « از کجا دلیل داریم‌که هنگامی‌که سه نفر گرد هم می‌نشینند و قضاوت عادلانه می‌کنند ، شخینا ( نـورجلال الهی ) با ایشان است ؟ از آنجاکه‌گفته‌شده است: « او ( خداوند ) در میان قاضیان‌داوری می‌کند » (۱). ( مزامیر داود ، ۸۲ : ۱ ) ( براخوت ، ۶ الف ) . « هر قاضی‌که از روی حقیقت و عدالت قضاوت می‌کند ،سبب می‌شودکه شخینا در میان اسرائیل نزول اجلال نماید . چنانکه گفته شده است : « او ( خداوند ) درمیان قاضیان داوری می‌کند » . و هر قاضی که از روی حقیقت و عدالت داوری نمی‌کند ، باعث می‌شود که شخینا از میان اسرائیل رخت بربندد ، چنانکه گفته شده است : « به‌جهت آنکه مال فقیران را غـارت‌می‌کنند ، و به‌خاطر ناله‌ای‌که مسکینان ازد ل برمی کشند ، خداوند می‌فرماید که من الان بر خـواهم‌خاست » . ( مزامیر داود ، ۱۲ : ۵ ) ( سنهدرین ، ۷ الف ) .

به‌این امرکه بیعدالتی سعادت جامعه را تباه‌می‌سازد ، در گفتار زیر قویاً اشاره شده است : « اگر دوره‌ای را دیدی‌که مردم آن دچار مصائب فـراوان‌هستند ، برو و دربارهٔ قاضیان اسرائیل‌کـه در آن دوره انجام وظیفه می‌کنند تحقیق و مداقه‌کن . زیراهرمصیبتی‌که گریبانگیر مردم جهان می‌شود ، تنهـا به‌خاطر داوران اسرائیل است ( که از روی عدالت و انصاف داوری نکرده‌اند ) . چنانکه گفته شده است : « ای رؤسای خاندان یعقوب ، و ای فرمانروایان‌دودمان اسرائیل ، تمنا دارم این را بشنوید ، شما که از قضاوت و انصاف نفرت دارید ، و تمامی راستی رامنحرف می‌سازید ، صهیون را با خونریزی و اورشلیم را با ظلم بنا می‌نمـائید . رؤسای آن ( صهیون و اورشلیم ) برای‌رشوه‌گرفتن داوری می‌کنند،کاهنانش برای دریافت مزد تعلیم می‌دهند ، و انبیایش بـرای اخذ پول فال می‌گیرند ، و در عین حال برخداوند توکل کرده می‌گویند : مگرنه اینکه خداوند در میان‌ما است ؟ پس بلایی به‌ما نخواهد رسید » ( میخا ، ۳: ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ) . ایشان بدکار و شریرند ، و معذالك برخدائی‌که سخن گفت و جهان به‌وجود آمد توکل دارند و از این‌رو ذات قدوس متبارك برای سه گناه که ایشان مرتکب آن هستند سه بلا را نازل میکند . چنانکه منقول است : « بنابراین صهیون به‌خاطر شما مثل مزرعهٔ شخم زده خواهد شد ، و اورشلیم بـه تلهای ویرانه مبدل خواهدگردید ، و کوه خانهٔ خداهمچون بلندیهای جنگل خواهد شد » ( میخا ، ۳ : ۱۲ ) . بعلاوه ، ذات قدوس متبارك آن‌قدر شخینای‌خود را در اسرائیل فرود نخواهد آورد تا آنکـه قاضیان و حکمرانان بد و فاسد از میان آن برانداخته‌شوند . همان‌طورکه گفته شده است : « و دست خود

---

۱ - در کتاب مقدس ترجمه بفارسی این آیه چنین آمـده‌است « خدا ... در میان خدایان داوری میکند » لکن همانگونه کـه قبلا توضیح داده شد . معنای دیگر کلمه‌ای که اینجا خدا ترجمه‌شده است . قاضی و داور است .

را برتو برگردانیده و درد و تفالهٔ تو را بالکل پاك خواهم کرد ، و تمامی ریم و آلایشت را دور خواهم ساخت . و داوران تو را همچون روزگار نخست ، و مشیران تو را مثل ابتدا باز خواهم گردانید . و پس‌از آن تو را شهر عدالت و نیکوکاری و قریهٔ امین و وفادار خواهند خواند » . ( اشعیاء ، ۱ : ۲۵ ، ۲۶ ؛ شبات ، ۱۳۹ الف ) .

صفاتی که یك قاضی باید دارا باشد ، در سطحی بسیار عالی قرار دارد . « کسی باید به‌عنوان قاضی شهر خود گمارده شود که عاقل و دانشمند و فروتن و گناه ترس و نکونام و محبوب همنوعان خود باشد » . ( توسیفتا سنهدرین ، ۷ : ۱ ) . و نیز گفته‌اند : « آن کس که شخص ناشایسته‌ای را به‌عنوان قاضی بر مردم می‌گمارد ، چنان است که گویی درختی را بعنوان بت در میان اسرائیل غرس کرده و آنان را به‌بت‌پرستی برانگیخته است » . ( سنهدرین ، ۷ ب ) .

این نکته که قاضی باید در داوریهای خود بیطرف محض باشد ، در این تفسیر کاملا توضیح داده شده است : « از فقیر طرفداری مکن » ( سفر لاویان، ۱۹ : ۱۵ ) . یعنی گفته نشود که این شخص فقیر و بیچاره است . و چون من ( قاضی ) و این مرد ثروتمند ( طرف دعوای فقیر ) موظفیم که معاش او را تأمین کنیم ، پس دعوا را به‌سود او تمام کنم و او را حاکم اعلام نمایم ، تا آنکه او رزق و روزی خود را شرافتمندانه از این راه به‌دست آورد » . ( سیفرا ، مربوط به‌آیهٔ فوق ) .

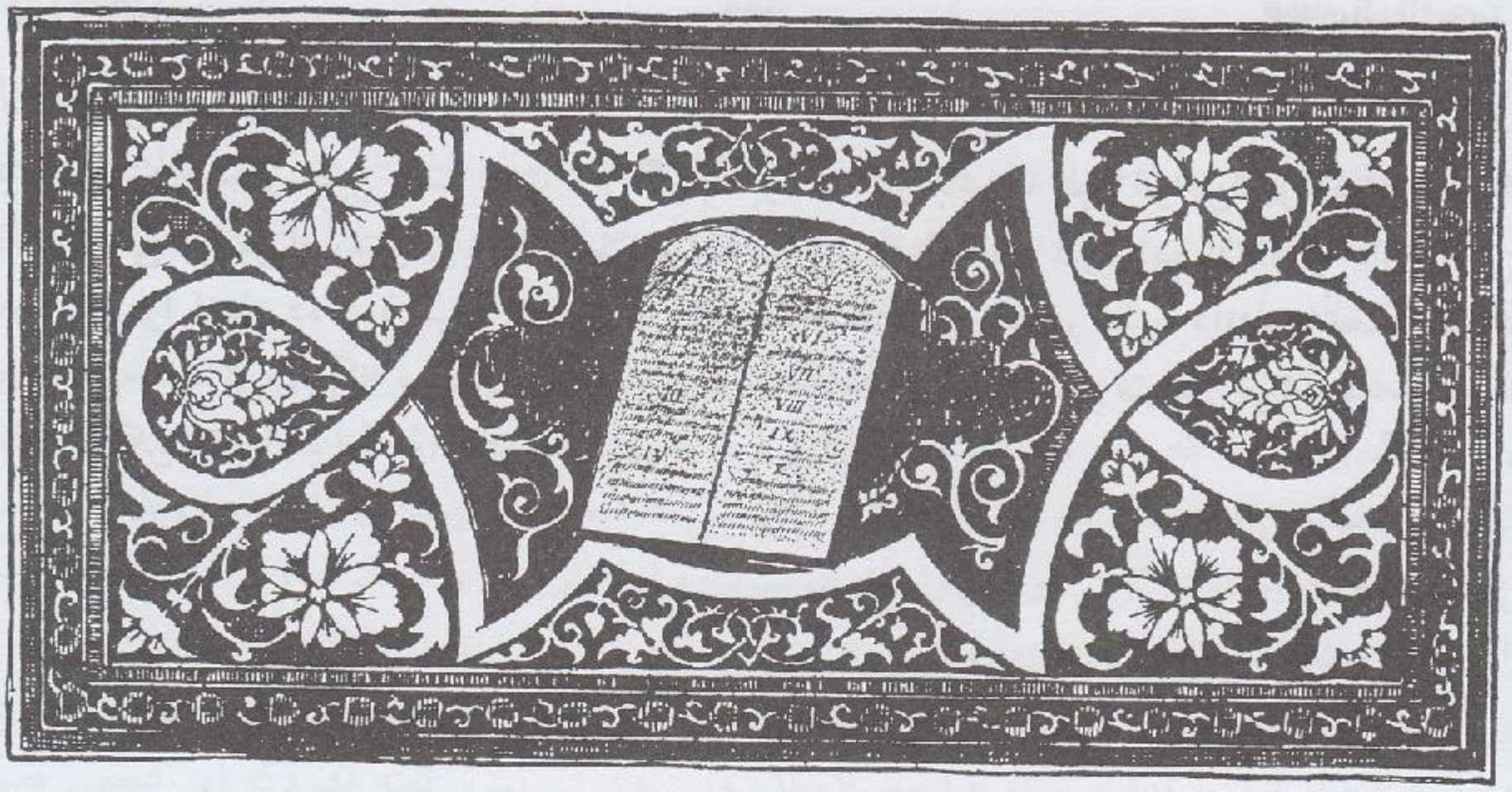
تحذیر علیه رشوه‌خواری به‌شدیدترین صورت در سخنان دانشمندان یهود آمده است . « رشوه مگیر » ( سفر خروج ، ۲۳ : ۸ ) . « دراین آیه ، تورات چه را بما می‌آموزد ؟ اگر مقصود آن است که قاضی نباید مجرم را تبرئه و بیگناه را محکوم سازد ، این مطلب که در جای دیگر گفته شده است : « قضاوت را منحرف مکن » ( سفر تثنیه ، ۱۶ : ۱۹ ) . پس می‌خواهد بگوید که حتی برای برائت شخص بیگناه یا محکوم ساختن مجرم نیز رشوه مگیر » ( کتوبوت ، ۱۰۵ الف ) . « لازم به‌تذکر نیست که قاضی نباید رشوهٔ نقدی و جنسی بگیرد. بلکه حتی رشوهٔ کلامی نیز (۱) حرام است . چنانکه یکی از دانشمندان از روی پلی می‌گذشت . مردی آمد و بازوی خود را نزدیك آورد تا دانشمند بر آن تکیه کند . دانشمند از او پرسید : چرا به‌من کمك می‌کنی و چه عاملی ترا براین کار داشت، مرد گفت : من محاکمه‌ای دارم که بلاتکلیف مانده است. دانشمند گفت : چون به من کمك کردی ، پس من دیگر صلاحیت آن‌را ندارم که در دعوای تو قضاوت کنم » ( کتوبوت ، ۱۰۵ ب ) .

با در نظرگرفتن این سفارشها دربارهٔ اجرای دقیق‌ترین اصول عدالت ، شاید به‌نظر عجیب آید که یکی از دانشمندان چنین اظهاری کرده باشد : « وقتی یك یهودی و یك بت‌پرست برای اقامهٔ دعوی به‌نزد تو می‌آیند ، اگر می‌توانی یهودی را طبق قوانین یهود حاکم اعلام کنی ، این کار را بکن ، و به‌آن بت‌پرست بگو که قانون ما چنین است . و اگر بتوانی یهودی را از روی قوانین بت‌پرستان حاکم اعلام نمایی ، این کار را بکن و به‌آن بت‌پرست بگو که قانون شما چنین حکم می‌دهد . لکن ربی عقیوا این را جایز ندانسته و می‌گوید چنین عملی برخلاف اصول عدالت و بشردوستی است و انجام آن باعث خواهدشد که دین

---

۱ـ بدین معنی که حتی چیز های غیر مادی .

یهود در نظر جهانیان خوارگردد » ( باواقما ، ۱۱۳ الف ) . نظر این دانشمندان توسط ربان‌شیمعون‌بن گملیئل نیز رد شده و چنین گفته است : « اگر بت‌پرست مایل باشدکه طبق قوانین یهود دربارهٔ دعوای او قضاوت‌کنی ، به‌میل او رفتارکن . و اگرهم بخواهد که از روی قوانین غیریهودیان او را داوری‌کنی ، درخواستش را انجام ده » ( سیفرا دواریم ، ۱۶ : صفحه ۶۸ ب ) . ما در نظریهٔ دانشمند نخست‌کوششی برای تلافی بیعدالتی‌هائی‌که یهودیان آن دوران در دادگاه‌های بت‌پرستان متحمل می‌شدند مشاهده می‌کنیم . لکن نظر او را کلیهٔ دانشمندان یهود ردکرده‌اند .



# فصل هفتم ، زندگی اخلاقی

پیروی از خدا ، محبت برادرانه ، تواضع و فروتنی
خیرات و صدقه ، درستکاری ، عفو و بخشایش، اعتدال
و میانه روی،وظایف انسان در مقابل حیوانات .

## ۱ ـ پیروی از خدا

از قوانین تورات که اساس و منشأ همهٔاصول تعلیمات تلمود است ، چنین استنباط می‌شود که طریق نیل به زندگی اخلاقی را باید در الهامات آسمانی‌جستجو کرد ، و تنها از این راه است که می‌توان آن را یافت . آنچه تورات فرمان می‌دهد یا منع می‌کند ،مطمئن‌ترین راهنمای انسان در زندگی است ، ورعایت اصول اخلاقی همانا پیروی از فرامین تورات است .

این فکر و عقیده را دانشمندان یهود صریحاً ابراز داشته‌اند . ایشان دربارهٔ آیهٔ « و این سخنانی که امروز تو را امر می‌فرمایم بر دل تو باشد » ( سفرتثنیه ، ٦ : ٦ ) ، چنین تفسیر کرده‌اند : « این سخنان را بر قلب خود بگذار ، زیرا که بدین وسیله تو ذات‌قدوس متبارك را خواهی شناخت و به راههای او خواهی پیوست » ( سیفره دواریم ، مربوط به آیهٔفوق ، بند ۳۳ ، صفحهٔ ۷٤ الف ) . در تفسیر آیهٔ ، تا تمامی اوامر مرابه‌یادآورده‌و آنها را بجا آورید و برای‌خدای خود مقدس باشید » ( سفر اعداد ، ۱٥ : ٤٠ ). چنین اندرزی یافت میشود : « شخصی به دریا افتاده‌بود . ناخدای کشتی طنابی به سوی او افـکند و گفت : این طناب را بر دست خود بگیر و آن را رهامساز ، زیرا اگر آنرا رهاکنی زنده نخواهی ماند . به همین گونه ذات قدوس متبارك به اسرائیل فرمود: تا وقتی که به فرمانهای تورات پیوسته هستید ، مفاد این آیه دربارهٔ شما صدق خواهد کرد : » اما جمیع‌شما که به خداوند خدای خود ملصق شدید امروز زنده ماندید » (سفر تثنیه ، ٤ : ٤ ) . و نیز گفته شده‌است : ادب را به چنگ‌آور و آن رافرو مگذار . آن را نگاه دار ، زیرا که زندگی تـو در آن است »( امثال سلیمان ، ٤ : ۱۳ ) . « و مقدس باشید » :

« هنگامی که فرمانهای تورات را بجا می‌آورید ،شما مقدس میشوید » ( بمیدبار ربا ، ۱۷ : ۶ یا ۷ ) .

علاوه بر صدور اوامر تورات ، خداوند باانجام همان فرمانها عملا به بنی اسرائیل نشان داد که چگونه باید ازآن دستورات اطاعت کنند و آنها رااجرا نمایند . « معمول در دنیاچنین‌است که فرمانروائی فرمانی صادر می‌کند به فرض اگر میل داشته باشد که‌خود آنرا انجام دهد چنان میکند ، وگرنه دیگران را وادار می‌سازد که آن را اجرا نمایند . لکن ذات‌قدوس متبارك چنین نیست . هنگامی که او فرمانی صادر می‌کند ، نخست خود آن را به‌جا می‌آورد .چنانکه گفته شده است : « در پیش ریش‌سفید برخیز، و روی پیر مرد را محترم بدار ، و از خدای خـودبترس ، من خداوند هستم » . (سفر لاویان،۱۹ : ۳۲). من آن‌کسی هستم که فرمان به‌پا ایستادن جلو پیر مردرا اول خود به‌جا آوردم » (۱) ( ویقرا ربا ، ۳۵ : ۳ ).

بنابر این ، خداوند نه‌تنها به وسیلهٔ فرمان‌های خود بشر را به راه حقیقی زندگی راهنمایی‌کرده است ، بلکه خود را نمونه‌ای می‌سازد تا همه از اوپیروی کنند . در ادبیات دانشمندان یهود : پیروی از خداوندبه‌صورت هدف‌وآرمانی نشان داده شده است‌که انسان باید برای نیل به آن بکوشد . ارادهٔخداوند الگوئی است که زندگی بشر باید طبق آن شکـل‌پذیرد . او دارای صفاتی بی‌نهایت عالی است که در رفتار و کردار بشر نیز همان صفات باید نمودار وبرجسته باشد .

این اصل در چندجا تعلیم داده شده است .از اینقرار : « در پی‌خداوند خدای خود بروید ؟ » ( سفر تثنیه ، ۱۳ : ٤ ) . آیا برای انسان ممکن است‌که در پی خداوند برود ؟ مگرنه اینکـه گفته شده است : « زیرا که خداوند خدای‌تو آتش سوزنـده‌است ؟ » ( سفر تثنیه ، ٤ : ۲٤ ) . بلکه مقصود آن است که انسان باید از صفات ذات قدوس متبارك‌پیروی کند . همان‌طور که او برهنگان را جامـه پوشانید ( سفر پیدایش ، ۳ : ۲۱ ) ، تو نیز برهنگان راجامه برتن‌کن . همان‌طور که او از بیمار عیادت کرد ( سفر پیدایش ، ۱۸ : ۱ ) ، تو نیز بیماران را عیادت‌نما . همان‌گونه که او به سوگواران تسلی داد ( سفر پیدایش ، ۲۵ : ۱۱ ) ، تو نیز عزاداران را تسلی ده .همان‌طور که او مرده را دفن کرد ( سفر تثنیه ، ۳٤ : ٦ ) ، تو نیز مردگان بیکس را به‌خاك بسپار » (سوطا، ۱٤ الف ) .

« در تمامی طریقهای او رفتار نمایید » ( سفرتثنیه ، ۱۱ : ۲۲ ) ، یعنی آنکه از صفات ذات قدوس متبارك تقلید کنید.چنانکه گفته شده‌است: «خداوند،خداوند ، خدایی رحیم و با شفقت ، دیر خشم و کثیر احسان و حقیقت است » ( سفر خروج ، ۳٤ : ٦ ) . ونیز گفته شده است : « و واقع خواهد شد هر که به‌نام خداوند خوانده شود نجات خواهد یافت »( یوئیل ،۲ : ۳۲ ) چگونه ممکن است که انسان به‌نام خداوند خوانده شود؟ بلکه باید گفت که همان طور که خدای‌حاضر در همه‌جا رحیم و شفیق خوانده شده است ، همان‌طور تو نیز رحیم و با شفقت باش ، و هدیه ها رایگان به همه بده . همان‌طور که ذات قدوس‌متبارك عادل خوانده شده است ( مزامیر داود ، ١٤٥ : ۱۷ ) ،به همان‌گونه تو نیز عادل باش . همان‌طور کـه او نیکوکار و مهربان خوانده شده است ( آیهٔ فوق ) ، به‌همان‌گونه تو نیز نیکوکار و مهربان بـاش » ( سیفره دواریم ، مربوط به آیهٔ ۲۲ از باب ۱۱ ازسفر تثنیه ، بند ٤۹ ، صفحهٔ ۸۵ الف ) .

---

۱ ــ این تفسیر مبتنی براین عقیدهٔ دانشمندان یهود است‌که کلمات : « و ابراهیم هنوز به حضور خداوند ایستاده بود » ( سفر تکوین ، ۱۸ : ۲۲ ) ، طرز بیان محترمانهٔ جمله‌ای است که دراصل می‌بایستی این‌طور نوشته شده باشد « خداوند هنوز نـزد ابراهیم ایستاده بود » ، زیرا که فصل با این جمله آغاز شده است .« خداوند براو ( بر ابراهیم ) ظاهر شد » ( برشیت ربا ، ٤۹ : ۷ ) .

« این خدای من است و من او را زینت‌می‌دهم ( تمجید می‌کنم ) » ( سفر خروج ، ۱۵ : ۲ ) . آیا ممکن است خدا را زینت داد ؟ آری . به‌وسیلهٔ شباهت یافتن به او . همان‌گونه که او رحیم و شفیق و مهربان است ، تو نیز رحیم و شفیق و مهربان‌باش » ( مخیلتا ، مربوط به آیهٔ فوق ، صفحهٔ ۳۷ الف ) . « پادشاه درباریان و ملتزمانی دارد . وظیفه ایشان‌چیست ؟ تقلید از رفتار پادشاه » ( سیفرا ، مربوط به آیه ۲ از باب ۱۹ از سفر لاویان ) . « خداوند به‌موسی‌فرمود : مانند من باش . همان‌طور که من پاداش‌بدی را نیکی می‌دهم ، تو نیز پاداش بدی را خوبی بده . » ( شموت ربا ، ۲۶ : ۲ ) . « انسان باید پیوسته از دانش خالق خود بیاموزد و از او پیروی کند . چون‌که ذات قدوس متبارك تمام کوهها و تپه های بلند را نادیده گرفت ، و شخینای خود را بر کوه سینا ( که‌ارتفاع زیادی ندارد ) فرود آورد . و تمام درختان خوب و عالی را رها کرد ، و شخینای خود را بر یك‌بوتهٔ‌خار بیمقدار جلوه‌گر ساخت » ( سوطا ، ۵ الف ) . به همین گونه انسان نباید متکبر و مغرور باشد ، وموظف است که با فروتنان و مردم ساده‌معاشرو دمساز شود .

دانشمندان یهود ، از طرف دیگر ، این نکته‌را از نظر دور نداشته‌اند که در کتاب مقدس صفاتی از قبیل غیوری و خشمگیری به خداوند نسبت داده‌شده است که انسان نباید از آن تقلید کند . و ایشان برای این عقیده که اصل کلی تقلید از خداوند نبایددر این موارد به‌کار بسته شود ، دلیلی ارائه داده‌اند . « زیرا من که خداوند خدای تو می‌باشم ، خدای‌غیوری هستم » ( سفر خروج ، ۲۰ : ۵ ) . من برغیرت چیره هستم و غیرت را برمن تسلطی نیست » ( مخیلتا ،مربوط به آیهٔ فوق ، صفحهٔ ۶۸ الف ) . « یك موجود انسانی مغلوب خشم و غضب خود میشود . لکن ذات‌قدوس‌متبارك برخشم وغضب خودمسلطاست. چنانکه گفته‌شده‌است : « خداوند انتقام گیرنده و صاحب(۱)غضب است » ( ناحوم ، ۱ : ۲ ، برشیت ربا ، ۴۹ : ۸ یا ۱۴ ) .

بنابراین ، اصل کلی تقلید از خداوند نه‌تنهاپایه و اساس علم الاخلاق تلمود است ، بلکه محرك و الهام بخش آن نیز هست . این اصل کلی این احساس‌را در انسان به‌وجود می‌آورد که وقتی زندگی او از لحاظ اخلاقی درست و صحیح باشد از تأیید وپشتیبانی‌آفریدگار خود برخوردار می‌شود ، و از آن مهمتر با خدای خود رابطه‌ای ناگسستنی پیدا می‌کند . از این‌رو است که این اعتقاد انگیزه‌ای بس عالی و نیرومند برای خوگرفتن به رفتار و کردار نیك است .

## ۲ ـ محبت برادرانه

ربی عقیوا می‌گفت که فرمان « همنوعت راهمانند خودت دوست بدار » ( سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۸ ) ، اصل اساسی تورات است . همکار او بن‌عزای آیهٔ زیررا به‌عنوان اصل مهمتری ذکر می‌کرد : « این است کتاب پیدایش آدم .... او را شبیه خدا بساخت . » ( سفر تکوین ، ۵ : ۱ ، سیفرا ، مربوط به آیهٔ فوق ) . محبت مردم جهان نسبت به یکدیگر که در این‌جابه آن‌اشاره شده است ، فقط یك آرمان ساده نیست که در تورات از آن حمایت شده باشد ، بلکه تنها میزان ومعیار حقیقی رابطهٔ افراد انسانی با یکدیگر است . در حالی که ربی عقیوا به فرمان صریح فوق‌الذکر اشاره کرده است ، بن عزای این آرمان را بر پایهٔ این

---

۱ ـ متن عبری این کلمه « بعل » است که دارای معنی آقاو سرور نیز میباشد .

اصل کلی قرار داده است که همهٔ انسانها از یك پدربه‌وجود آمده‌اند ، و از این رو همگی به واسطهٔ خویشاوند بودن با یکدیگر و پدید آمدن از یك ریشهٔ‌مشترك به هم پیوسته‌اند ، و هم اینکه جملگی دریك امتیاز گرانبها که همان آفریده شدن بـه شباهت‌خداوند است ، با یکدیگر شریـك هستند . « خداوند این مطلب را به جهانیان اعلام کردو فرمود: «همنوعت‌را مانند خودت دوست‌بدار » . من که خدا هستم همنوع تو را آفریده‌ام . اگر تو او را دوست‌بداری،من امین هستم و به‌تو پاداش نیك خواهم داد . ولی اگر او را دوست نداری ، من داور هستم و تو را مجازات خواهم کرد » ( آووت ربی ناتان ، ۱۶ ) .

همین موضوع به صورت دیگر چنین اظهارشده است : « تورات چه پیامی برای اسرائیل آورد ؟ این پیام را : یوغ ملکوت الهی را بر گردن خـودبگذارید ، در ترس از خدا با یکدیگر رقابت کنید ، و نسبت به هم مهربان و با محبت باشید » ( سیفره‌دواریم ، ۳۲۳ ، صفحهٔ ۱۳۸ ب ) .

این مطلب صحیح است که در تفسیر کلمهٔ« همنوع » که در قوانین تورات به آن اشاره شده است ، تلمود به کرات توضیح می‌دهد که مقصود ازهمنوع یهودیان است و نه کافران و بت پرستان . لکن این توضیح برای آنست که مطالب کتاب مقدس‌در برخی از موارد باید بدان گونه فهمیده و توجیه شود . معذالك چه از روی اصول منطق و چه حقاً وانصافاً نمی‌توان از این نکته چنین استنباط کرد کـه دانشمندان یهود به‌کار بردن و رعایت اصول اخلاقی‌را فقط دربارهٔ همکیشان خود توصیه کرده‌اند .

این حقیقت را هم نمی‌توان پوشیده داشت‌که در میان هزاران گفتار از صد ها دانشمند یهـود تعداد قلیلی یافت می‌شود که در آن احساس محبت‌برادرانه نسبت به افرادی که اهل ایمان و همنژاد ایشان نیستند به نظر نمی‌رسد . سختیهای زندگی وتجربیات تلخ بعضی از آن دانشمندان در گفتار های تند و خشنی منعکس گشته است . به این نکته قبلاهم‌اشاره شده است (۱)، لکن از مطالعه و بـررسی بیطرفانهٔ ادبیات تلمود این نتیجه به دست می‌آید کـه‌بطور کلی نظریهٔ دانشمندان یهود دربارهٔ اخلاقیات جنبهٔ همگانی و جهانی دارد ، و تنها معطوف به افرادملت آنها نیست . در بسیاری از اندرز های اخلاقی این دانشمندان کلمهٔ « بریوت » . Beriyoth به‌کاررفته است که ترجمهٔ آن « مخلوقات خدا یا مردم و یا انسانها » است ، و به‌هیچ‌وجه‌نمی‌توان معنی محدودی‌را برای آن قائل شد . جملهٔ « مخلوقات ( مردم ) را دوست‌بدار » ( میشنا آووت ، ۱ : ۱۲ ) ، اندرزمحبوب هیلل بود . البته بعضی از این اندرز ها به‌غیر یهودیان نیز صریحاً اشاره می‌کند . فی‌المثل : « انسان‌نباید ذهن مردم را بدزدد و آنها را فریب دهد ، حتی ذهن یك غیر یهودی را » . ( حولین ، ۹٤ الف ) .« دزدیدن مال یك غیر یهودی عملی شنیع‌تر است تا دزدی از یك یهودی ، زیرا سرقت مال یك غیریهودی‌شامل گناه عظیم بی‌حرمتی به نام خدا نیز می‌شود » ( توسیفتا با واقما ، ۱۰ : ۱۵ ) .

همین اصل جامع را در تفسیر قانون زیر نیزمی‌یابیم : « اگر گاو یا الاغ دشمنت را یافتی که گم شده و سرگردان است ، البته آن را به او بازگردان»( سفر خروج ، ۲۳ : ٤ ) . دربارهٔ این‌آیه‌چنین تفسیری شده است : « مقصود از دشمن ، یك غیر یهودی بت‌پرست است . از اینجا در می‌یابیم که بت پرستان در همه‌جا به عنوان دشمنان یهودیان به‌شمارآمده‌اند »( مخیلتا مربوط به آیهٔ فوق ، صفحهٔ ۹۹ الف . ) غرض از گفتار فوق آن است که هرچند احساس مخالفت‌با بت پرستان ناگزیر در دل انسانهای خدا پرست

۱ ـ رجوع شود به آخرین صفحه از فصل دوم این کتاب .

یافت می‌شود، معذالك این احساس نباید چندان قوی باشد که اصول انسانیت و نوعدوستی را زیر پا بگذارد و از میان ببرد. در بسیاری از موارد، تلمود به یهودیان اجازه می‌دهد که «به‌خاطر صلح دوستی و صلح‌جویی» از حدود مشخص قانون پا را فراتر گذارند، تا آنکه روابط حسنه بین افراد بر هم زده نشود. یك مثال، موضوع طرز رفتار با فقرا است. «ما نباید فقیران غیر یهودی را از برخورداری از خرده ریز محصول، بافه های فراموش شده ومحصول گوشه های کشتزار ها مانع شویم» (سفر لاویان، ۱۹ : ۹، ۱۰، میشنا گیطین، ۵ : ۸). و این قانون را بدین گونه گسترش داده‌اند: «دانشمندان ماچنین گفته‌اند که ما باید به‌خاطر صلحدوستی و صلحجویی معاش مسکینان غیر یهودی را نیز مانند معاش مستمندان یهودی تأمین کنیم. همان‌طور که به‌عیادت بیماران یهودی می‌رویم، از بیماران غیر یهودی نیز عیادت کنیم. و همان‌گونه که مردگان یهودیان راتشییع می‌کنیم مردگان غیر یهودی را نیز با عزت و احترام به‌خاك بسپاریم» (گیطین، ۶۱ الف).

این داستان را قبلا نقل کرده‌ایم که هیلل به‌یك بت پرست که می‌خواست به دین یهود درآید، به این شرط که وقتی روی یك‌پا ایستاده است هیلل‌تمامی تورات را بدو بیاموزد. چه پاسخی داد. جواب این بود: «آنچه را که خودت از آن نفرت داری دربارهٔ همنوعت روا مدار» (شبات، ۳۱ الف). این جمله‌قانون‌زرین‌تلمود‌است. متالهین یکی از مکاتب‌روی این نکته زیاد تکیه می‌کنند که اندرز هیلل به صورت منفی جمله بندی شده است، در حالی که‌انجیل همان اندرز را به صورت مثبت بیان نموده است. ایشان اختلافات اخلاقی عمیقی را در تفاوت‌بین این دوصورت مثبت و منفی کشف کرده‌اند. لکن آن گروه از متالهین که نظر و غرض خاصی ندارند،شاید با استنتاج پروفسور کیتل موافق باشند. او چنین گفته است: «اختلافات جزئی و ناچیزی که‌بظاهر بین دو صورت مثبت و منفی اندرز فوق وجود دارد، نتیجهٔ طرز تفکر جدید دربارهٔ این موضوع‌است. با افکار و معلوماتی که مردم دوران مسیح داشتند، تشخیص اختلاف بین این دو صورت برایشان‌به سختی امکان داشت. دلیل این ادعاآن‌است‌که، در کهن‌ترین ادبیات مسیحی، این دو صورت اغلب درکنار یکدیگر آمده‌اند. برای مردم ادوار کهن، اختلاف بین این دو وجه کاملا نامشهود بود».

حتی وجه منفی این اندرز نیز می‌تواند‌ثمرات اخلاقی عالی به‌بار آورد، و این نکته را می توان از داستان دیگری که شبیه داستان هیلل است‌استنباط کرد. «چنین حکایت کنندکه یك چارپاداری به نزد ربی عقیوا آمد و بدو گفت: استاد، تمام‌تورات را در یك دم به‌من بیاموز. ربی عقیوا درپاسخ او گفت: فرزند، سرور ما موسی چهل روز و چهل‌شب بر فراز کوه سینا ماند تا همهٔ تورات را فرا گرفت، و تو از من می‌خواهی که همهٔ آن را در یك‌دم به‌تو بیاموزم؟ باوجود این، فرزندم، اصل اساسی همهٔ تورات در این جمله خلاصه می‌شود: آنچه راکه خودت از آن نفرت داری، در حق همنوعت روا مدار. اگر می‌خواهی کسی به آنچه که‌متعلق تو است‌آسیبی نرساند، تو نیز به‌آنچه که متعلق دیگران است گزندی مرسان. اگر می‌خواهی کسی آنچه را که‌متعلق به تو است از تو غصب‌نکند، تو نیز نباید آنچه را که از آن همنوعت است غصب کنی. چارپادار به‌همراهان خود پیوست و با ایشان طی طریق نمود تا آنکه به مزرعه‌ای پراز پنبه دانه رسیدند. همراهان‌وی هر یك دو پیمانه از آن برگرفتند اما او چیزی بر نگرفت. ایشان به‌راه خودادامه‌دادند تا به‌کشتزاری‌پراز کلم رسیدند. همسفران او هرکدام دو کلم برای

خود چیدند ، لکن او چیزی بر نگرفت. از او پرسیدند: چرا چیزی برنداشتی ؟ در جواب گفت : چونکه ربی عقیوا به من چنین آموخته است : آنچه را که خودت از آن نفرت داری ، در حق همنوعت روامدار» ( آووت ربی ناتان ، چـاپ شخطر ، فصل ۲۶ ،صفحه ۵۳ )

این دستور به صورتهای مختلفی در تلمود آمده است . « انسان باید همیشه با مظلومان باشد نه با ظالمان » ( باواقما ، ۹۳ الف ) . « آنان که مورد توهین قرار می گیرند ولی به کسی توهین نمی کنند ، سر زنش می‌شنوند اما جوابی نمی‌دهند ، همه کارهای خود را از روی محبت به خداوند انجام می‌دهند و از تحمل رنج و مشقت خوشحال هستند ، دربارۀ ایشان نوشته شده است : و آنان که او ( خدا ) را دوست دارند ، همچون خورشید که در اوج قدرت طلوع می کند خواهند بود » ( سفر داوران ، ۵ : ۳۱ ) ( شبات ، ۸۸ ب ) . و چنین ضرب المثلی نیز هست :« نفرین بشنو اما کسی را نفرین مکن » (سنهدرین ، ۴۹ الف ) .

این نکته از ایندو اندرز واضحتر فهمیده می‌شود . « عزت و شرافت همنوعت همچون عزت و شرافت خودت در نظر تو گرامی باشد » ( میشنا آووت ، ۲ : ۱۰ یا ۱۵ ) . این چگونه‌است؟ همان‌گونه که انسان برای شرافت خود اهمیت و احترام قائل‌است ، همان‌طور نیز باید برای شرافت همنوع خود اهمیت و احترام قائل باشد . همان‌طور که انسان میل ندارد شرافتش لکه‌دار و بدنام شود ، نباید مایل باشد که شرافت همنوعش لکه‌دار و بدنام گردد »( آووت ربی‌ناتان ، ۱۵ ) . و در این اندرز : « مال همنوعت همچون مال خودت درنظر تو عزیز باشد »( میشنا آووت ، ۲ : ۱۲ یا ۱۷ ) .

علاوه بر امر محبت به همنوع ، فرمانی نیزدر بارۀ نهی از کینه جویی و دشمنی صادر شده است . « برادرت را در دلت دشمن مدار » ( سفر لاویان ،۱۹ : ۱۷ ) . ممکن است گفته شود ( آنچه را که تورات از تو می‌خواهد فقط این است که ) تونبایدبرادر و همنوعت را دشنام دهی ، یا او را بیازاری ، یا به صورتش تپانچه زنی . از این رو است که‌تورات کلمات « در دلت » را اضافه می کند ، تا بفهماند منظور منع و نهی کینه‌جوئی و عداوتی است که در دل راه‌می‌یابد » ( سیفرا ، مربوط به آیۀ فوق ) . « دشمنی با همنوعان » یکی از سه گناه کبیره‌ای است « که‌انسان را قبل از وقت از جهان بدر می‌برند » ( میشنا آووت ، ۲ : ۱۱ یا ۱٦ ) .

تجسم بارزی از این تعلیم رفتار یکی‌از زنان‌نامور دوران تلمـود است . « تنی چند از اراذل و اوباش راکه در همسایگی‌ربی‌مئیر منزل‌داشتند ، عادت براین شده بودکه وی را به‌شدت رنج دهند و آزار رسانند . یك‌روز ربی‌مئیر دعاکردکه ایشان بمیرند . بروریا . Beruryah . همسرش بـه‌او گفت : چـه میکنی؟ آیا ( می‌خواهی آنها را با دعا بکشی ) به‌سبب اینکه نوشته شده است : « گناهکاران‌از زمین‌نابود گردند ؟ » ( مزامیر داود ، ۱۰٤ : ۳۵ ) لکن کلمـه ( عبری ) گناهکاران را می‌توان بصورت دیگـری خواندکه این آیه چنین معنی می‌دهد : « گناهکاریها از روی زمین نابودگردند ! و همسر ربی‌مئیر چنین کرد و سپس به‌شوهر گفت به‌پایان آیه هم نظری کن که میگوید : « و شریران دیگر وجود نخـواهند داشت » . ( یعنی وقتی خطاکاریها از جهان برانداخته‌شود ، آنگاه شریران‌نیز دیگروجودنخواهند داشت ). پس بهتر آن است‌که دربارۀ آنان دعای خیر کنی‌کـه توبه‌کنند و آن‌وقت دیگر شرارت نخواهندکرد . ربی مئیر دربارۀ آنان دعاکرد و ایشان توبه‌کردند و بـه‌صلاح آمدند » ( براخوت ، ۱۰ الف ) .

زیباتر و پرمغزتر از جمله کوتاه زیر دربارهٔ محبت برادرانه که موضوع تعلیمات دانشمندان یهود است نمی‌توان یافت: « نیرومند و پهلوان واقعی چه کسی است؟ آن‌کس که دشمنش را دوست خود می سازد » (آووت ربی‌ناتان، ۲۳).

## ۳ - تواضع و فروتنی

در حالی که یکی از دانشمندان یهود اظهار می‌داشت که پارسایی و نیکوکاری عالیترین فضیلتهاست، دیگری می‌گفت: « این تواضع و فروتنی است که بزرگترین همهٔ فضایل است. چنانکه مکتوب است: « روح خداوند خدا برمن است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا فروتنان را بشارت دهم » (اشعیاء، ۶۱ : ۱). گفته نشده است: « پارسایان و نیکوکاران را بشارت دهم »، بلکه: « فروتنان را ». از این‌جا است که تواضع و فروتنی عالیترین همهٔ فضیلت‌ها به‌شمار می‌رود » (عوودازارا، ۲۰ ب). کسی که صاحب فضیلت و فروتنی است از او تمجید بسیار شده است. « چه‌کسی لایق و اهل جهان آینده است؟ آن‌کس که فروتن و افتاده است، سربه‌زیر وارد وخارج می‌شود، و پیوسته مشغول مطالعه و آموختن تورات است، و هیچ‌گونه حق و امتیازی برای خود ادعا نمی‌کند » (سنهدرین، ۸۸ ب). « هرآن‌کس که افتادگی آموزد، ذات قدوس متبارك مقام او را بالا می‌برد؛ و هرکس که تکبر کند و خود را بالا گیرد، ذات قدوس متبارك او را پست می‌گرداند. هرکس که در پی بزرگی و مقام می‌رود، بزرگی ومقام از وی می‌گریزد، و هرکس که از بزرگی و مقام می‌گریزد، بزرگی ومقام در پی او می‌دود » (عرووین، ۱۳ ب).

افتادگی و فروتنی آن‌چنان مورد توجه و التفات خداوند است که با آن می‌توان شخینا را به‌سوی خود جلب‌کرد، در صورتی‌که غرور و تکبر اثری معکوس دارد. « ذات قدوس متبارك شخینای خودرا فقط برکسی فرود می‌آورد که شجاع و ثروتمند (۱) وعاقل و دانشمند و فروتن باشد » (نداریم، ۳۸ الف). « و موسی به‌ظلمت غلیظ که (جلال) خداوند در آن بود نزدیك شد » (سفر خروج، ۲۰ : ۲۱). فروتنی موسی سبب شد که بتواند تا بدین‌حد به‌خداوند نزدیك گردد، چنانکه آمده است: « و موسی شخص بسیار حلیم بود » (سفر اعداد، ۱۲ : ۳). تورات به‌ما می‌گوید هرکس که فروتن است، سبب می‌شود که شخینا روی زمین با انسانها به‌سر برد. و هرکس که مغرور و متکبر است، باعث آن می‌شود که زمین پلید گردد و شخینا از آدمیان دوری جوید. و تمام متکبران مکروه و نفرت‌انگیز خوانده‌شده‌اند، چنانکه گفته شده است: « هرکه دل مغرور دارد، نزد خداوند مکروه است ». (امثال سلیمان، ۱۶ : ۵، مخیلتا، مربوط به‌آیهٔ ۱۸ یا ۲۱ از باب ۲۰ از سفر خروج، صفحه ۷۲ الف). « هرکس که با قامتی افراشته (یعنی با غرور و تکبر) حتی به‌مسافت چهارذراع راه برود، چنان است که گویی شخینا را پس‌زده و دورکرده است. زیراکه نوشته شده است: « تمامی زمین مملو از جلال او است ». (اشعیاء، ۶ : ۳، براخوت، ۴۳ ب).

انسان مغرور و متکبر را شدیدترین مذمتها وسرزنشها کرده‌اند. « هرکس که مغرور ومتفرعن است،

---

۱ - طبق تفسیر هارامبام. غرض از ثروتمندی کمال اخلاقی قناعت است. چنانکه گفته شده است: « ثروتمند حقیقی کیست؟ آن کس که به سهم و حصهٔ خود راضی باشد » (میشنا آووت، ۴ : ۱). به همین ترتیب کلمهٔ شجاع نیز مشخص کمال اخلاقی کف نفس است. همان‌طور که گفته شده است: « شجاع و دلاور حقیقی چه کسی‌است؟ آن‌کس که هوسهای نفسانی خود را مقهور عقل خویش می سازد » (ماخذ فوق).

چنان است که گویی بت‌پرستی می‌کند ، منکر اصول دین است ، هرگونه عمل زشت و فسق و فجوری را مرتکب می‌شود ، و سزاوار آن است که مانند درختی که بعنوان بت می‌پرستند قطع گردد. خاك او بیدار نخواهد شد (۱) ، و شخینا بخاطر او زاری می‌کند . ذات قدوس متبارك همچون انسانها نیست . بشر چنین است که بلندمرتبه به‌بلندمرتبه توجه می‌کند ، وشخص عالیمقام به‌حقیران و متواضعان اهمیتی نمی‌دهد . لکن ذات قدوس متبارك این چنین نیست . او خود بلندمرتبه است و با وجود این نسبت به‌حقیران و افتادگان لطف و عنایت دارد . و هرکس که مغرور و متفرعن است ، ذات قدوس متبارك دربارهٔ او می‌فرماید : « من و او نمی‌توانیم با یکدیگر در جهان به‌سربریم ». ( سوطا ، ٤ ب : ٥ الف ) .

اندرزهایی چند در این باره‌در میشنای آووت بدین صورت آمده است : « دربارهٔ سه چیز بیندیش، آنگاه گرفتار پنجهٔ گناه نخواهی شد . بدان از کجا آمده‌ای ، به‌کجا میروی ، و در حضور چه‌کسی باید داور شوی و به‌حساب اعمالت چه‌کس خواهد رسید . ازکجا آمده‌ای ؟ از یك قطرهٔ گندیده . به‌کجا میروی؟ به‌جایی‌که پر از خاك و حشرات و کرمهاست . و درحضور چه‌کسی باید داوری شوی و به‌حساب اعمالت چه‌کس خواهد رسید ؟ در پیشگاه مبارك پادشاه همهٔ پادشاهان ، ذات قدوس متبارك » ( ۳ : ۱ ) . « بی اندازه فروتن باش ، زیرا سرانجام تن حشرات و کرمهاست ( که بدن را در گور خواهند خورد ) » ( ٤ : ٤ ) . « در مقابل همه متواضع باش » ( ٤ : ۱۰ یا ۱۲ ) . « چشم ونظر خوب ( نداشتن بخل‌وحسادت )، روح افتاده و نفس متواضع از خصوصیات پیروان ابراهیم جد اعلای ما است » ( ٥ : ۱۹ یا ۲۲ ) .

نوعی از غرور و تکبر را مورد توجه قرارداده و انسان را از آن برحذر داشته‌اند ، و آن‌غرور خاص دانشمندان است . از آنجاکه حداکثر ارزش رابرای دانشمندان قائل شده‌اند و عالیترین افتخارات را نصیب اهل علم کرده‌اند ، از این‌رو دانشمندان بیش از هرکس ممکن است در دام صفات مذمومه تفاخر و خودستایی گرفتار آیند . بدین‌جهت ، باین اصل که علم و دانش باید با تواضع و فروتنی همراه باشد ، به کرات اشاره شده است . فروتنی یکی از چهل و هشت صفت پسندیده‌ای است که باید در محصلین و طالبان علم تورات وجود داشته باشد . » مقصود از این آیه‌چیست : « از بیابان به‌متانا (۲) کوچ کردند »؟ ( سفر اعداد ، ۲۱ : ۱۸ ) . می‌گوید اگر انسان خود راهمچون بیابان‌که همه آن‌را لگدکوب می‌کنندمحسوب دارد ، دانش او برایش باقی خواهد ماند . در غیر این صورت ، دانش‌اوپایدار نخواهدبود » ( عرووین- ٥٤ الف ) . « ( تورات ) در آسمان نیست ... و نه آن‌طرف‌دریا »(سفرتثنیه،۳۰: ۱۲،۱۳). شمادانش‌تورات را نه‌در دل‌متکبران‌ومغروران‌خواهیدیافت، ونه‌درمغز سوداگرانی‌که به‌تقاضای شغل و پیشهٔ خود زیاد سفر می‌کنند » ( عرووین ، ٥٥ الف ) . « هرکس بااستفادهٔ از مطالب تورات خود را بلند می‌کند و تکبر می‌فروشد ، به‌چه می‌ماند ؟ به‌لاشهٔ مردار متعفنی که‌سرراه افتاده است ، و عابران از بوی تعفن آن بینی خود را می‌گیرند و زود از آن می‌گذرند ، لکن اگر انسان خودرا به‌خاطرمطالب‌تورات‌حقیرسازد، باخرماو خرنوب تغذیه‌کند ، جامه‌های کهنه برتن پوشد ، و بردر خانهٔ دانشمندان نگهبان شود ، و عابران بگویند : بنظر میرسدکه این شخص ابله ودیوانه‌است ، سرانجام‌خواهی دیدکه تمام دانش تورات نصیب او شده است» ( آووت ربی‌ناتان ، ۱۱ ) .

---

۱ــ یعنی آنکه در روز رستاخیز مردگان‌اوزنده نخواهد شد.

۲ ــ متانا نام مکانی است لکن به‌صورت یك کلمهٔ عبری بمعنی« هدیه » است ، و در اینجا اشاره به هدیهٔ تورات می‌کند

شواهد زیادی از تلمود در دست است حاکی از اینکه دانشمندان یهود ، به‌صورت اعم ، در تواضع و فروتنی و بردباری زبانزد خاص و عام بوده‌اند . نمونه بارز در این موردهیلل است که‌از همهٔ‌دانشمندان مشهورتر و در عین‌حال از همه متواضع‌تر و بردبارتر بود ، از سخنان محبوب وی این است : « پستی من سرافرازی من است ، و سرافرازی من خواری من خواهد بود » ( ویقرا ربا ، ۱ : ۵ ) . در خطابه‌ای که پس از مرگ هیلل در رثای او خوانده شد این جمله جلب‌توجه می‌کند « دریغا از آن مرد پارسا و فروتن که شاگرد و مرید عزرا بود » ( سوطا ، ۴۸ ب ) .

داستان زیر این جنبهٔ طبیعت هیلل ، یعنی تواضع و فروتنی او را به‌خوبی مجسم می‌سازد . « دانشمندان ما به‌ما چنین گفته‌اند : انسان باید همواره مانند هیلل بردبار و فروتن باشد و همچنین شمای سختگیر و زود خشم نباشد . دو تن با هم شرط بستند که هرکدام بتواند هیلل را به‌خشم آورد ، چهارصد زوز .Zuz. (۱) از دیگری دریافت کند . آن روز بعد از ظهر جمعه بود و هیلل در خانه به‌گرمابه رفته بود . یکی از آن‌دو به‌درخانهٔ او آمد و فریاد زد هیلل خانه است ؟ (۲) هیلل جامه برتن کرد و به‌نزد آن شخص آمد و از او پرسید : فرزندم ، چه‌می‌خواهی ؟ آن‌مرد گفت : من از تو سؤالی دارم . هیلل گفت : هر چه می‌خواهی بپرس ، مرد گفت : چرا کلهٔ بابلی‌ها بیضی شکل است (۳) هیلل گفت : فرزندم ، سؤال جالبی بود ، سبب آن است که بابلیها قابله‌های خبره‌ای ندارند . آن مرد تشکر کرد و بازگشت ومسافتی دورتر چند لحظه درنگ کرد و دوباره به‌در خانه هیلل آمد و فریاد زد ، هیلل خانه است ؟ هیلل خود را پوشانید و نزد او آمد و پرسید : چه می‌خواهی ، پسرم ؟ مرد گفت : از تو پرسشی دارم . هیلل گفت : سؤال کن ، فرزندم . مردگفت: چرا مردم شهرترمود . Tarmud. چشمانی در هم رفته دارند ؟ هیلل گفت : سؤال مهم و قابل توجهی از من کردی . علت آن است‌که آن مردم در اراضی شنزار به‌سر می‌برند . آن مرد باز تشکر کرد و ظاهراً قصد مراجعت نمود اما همینکه هیلل به‌خانه رفت و زمانی گذشت باز فریاد کرد ، هیلل خانه است ؟ هیلل برای بار سوم لباس خود را پوشید و به‌سوی او آمد و از وی پرسید : چه میخواهی فرزند ؟ مردگفت : می‌خواهم از تو چیزی سؤال کنم . هیلل گفت : هرچه می‌خواهی بپرس ، پسرم . مرد گفت : چرا مردم آفریقا پاهای پهن‌دارند ؟ هیلل گفت : سؤال بسیار خوبی است ، برای آنکه این مردم در سرزمینهای باتلاقی زندگی می کنند . مرد گفت : من هنوز مطالب بسیاری دارم که از تو بپرسم ، لکن می‌ترسم که ترا ناراحت کنم و بر من‌خشم گیری . هیلل جامه را بدور خود پیچید و نشست و گفت : هر آنچه می‌خواهی از من بپرس . مرد گفت : آیا تو همان هیلل هستی‌که مردم تو را سرور اسرائیل می خوانند ؟ هیلل‌گفت : آری ، من هستم . مرد گفت : اگر چنین است ، خداکندکه اشخاصی مانند تو در اسرائیل زیاد نشوند ، هیلل با متانت پرسید : برای چه ، فرزندم ؟ مرد گفت : چونکه من چهارصد زوز به‌خاطر تو باخته‌ام . هیلل گفت : مواظب خودت‌باش که عصبی و خشمگین نشوی . هیلل شایستگی آن را دارد که تو چهارصد زوز دیگر به‌خاطر او به‌بازی ، اما هیلل عصبانی نشود و بخشم نیاید » ( شبات ، ۳۰ ب : ۳۱ الف ) .

---

۱ ــ نام سکه‌ای است که در آن ادوار رایج بود .

۲ ــ این شیوهٔ صدا زدن را که دور از ادب بود مخصوصاً برگزید تا به هیلل توهین کند و بدان وسیله او را به‌خشم آورد .

۳ ــ غرض از بابل سرزمینی است که اکنون ویرانه های آن‌باقیمانده است و بخت‌النصر یهودیان را در این سرزمین به اسارت برده بود .

## ۴ ـ خیرات و صدقه

در میان عواملی‌که مشخص زندگی اخلاقی هستند ، اشتیاق شدید به‌کمك‌کردن به‌همنوعانی که نیاز به‌مساعدت دارند ، جای برجسته‌ای را اشغال‌کرده است . کمك به‌مستمندان و دادن صدقه ، به‌صورتی‌که در تلمود آمده‌است ، به‌دو نوع مشخص تقسیم می‌شود. نوع اول دادن صدقه است‌که در زبان عبری « صداقا » Sedaghah. گفته می‌شود .

استعمال این کلمه به‌معنی «کمك‌نقدی به‌فقرا» قابل توجه است ، و طرز تلقی دانشمندان یهود را دربارهٔ این نوع مساعدت نشان می‌دهد . معنی اصلی و تحت‌اللفظی کلمهٔ «صداقا» ، «عدالت و نیکوکاری» است . برخی از دانشمندان به‌وجود این کلمه بـا مفهوم جدید آن درکتاب مقدس اشاره کرده‌اند . در بخشی از کتاب دانیال نبی که به‌زبان ارامی‌است ، چنین جمله‌ای یافت می‌شود : گناهان خود را به ، صیدقا ، و خطایای خویش را با احسان نمودن برفقیران فدیه بده » ( دانیال ، ٤ : ۲۷ ) . به‌این حقیقت‌که آیا کلمهٔ صیدقا در اینجا به‌مفهوم عدالت و نیکوکاری است یااینکه معنی صدقه را می‌دهد ، به‌یقین نمی‌توان پـی برد . ولـی در کتاب « جامعه » کـه در قـرن دوم قبل از میلاد تدوین شده است (۱) ، می‌بینیم که ایـن تغییر معنی‌کلمه صیدقا به‌صداقا به‌صورت قطعی انجام‌شده است . در آیهٔ چهاردهم از باب سوم این کتاب که می گوید : « زیراکه اعانه دادن پدرت بـه فقرافراموش نخواهد شد » ، کلمهٔ عبری برای اعانه دادن، « صداقا » است . و نیز آیهٔ دهم از باب هفتم همین کتاب‌که گفته است : « از صدقه دادن غفلت مکن » ، در عبری چنین است : « از صداقا بیخبر و غـافل مباش » .

تغییر معنی این‌کلمه اتفاقی نبوده است ، و نتیجهٔ معقول این اصل و عقیده است‌که احسان‌کردن به‌فقرا تنها عملی ناشی از لطف و شفقت احسان‌کننده نیست ، بلکه وظیفه‌ای است‌که هرفرد باید آنرا انجام دهد . با صدقه دادن ، او نه‌تنها نیکوکاری می‌کند ، بلکه عملی عادلانه نیز انجام می‌دهد . همهٔ مایملك انسان وامی است‌که از طرف آفریدگار عالم هستی ، که جهان و هرچه در آن است به‌او تعلق دارد ، به‌وی داده شده ، و شخص به‌وسیلهٔ خیرات و احسان عطایای خداوند را به‌نحو منصفانـه‌ای بین ابنای بشر تقسیم می‌کند . تعریفی بهتر از آنچه درگفتار زیر آمده است نمی‌توان دربارهٔ اعتقاد دانشمندان یهود راجع به‌صداقا یافت : « از آنچه مال خداوند است در راه او بده ، زیرا تو خود با آنچه‌که داری از آن او هستی » . و همین‌طور داود گفته است : « زیرا همه‌چیز از جانب تو می‌آید ، و از آنچه‌که از دست تو به‌ما رسیده است‌در راه تو داده‌ایم » ( کتاب اول تواریخ ایام ، ۲۹ : ١٤ ) ( میشنا آووت، ۳ : ۷ یا ۸ ) . واین آیه‌این‌قانون تلمود را نیز توجیه می‌کند : « حتی فقیری‌که از صدقه و اعانه‌ای‌که مردم بدو می‌دهند اعاشه می‌کند ، بایـد خود صدقه و اعانه بدهد » ( گیطین ، ۷ ب ). بنابراین هیچ‌کس از انجام این وظیفهٔ دینی معاف نیست .

انجام دادن یك عمل خیر و احسان کردن به‌مستمندان ، نه‌تنها به‌نیازمندان کمك می‌کند ، بلکه صدقه‌دهنده را نیز از یك‌سود روحانی برخوردار می‌سازد . « بیش از آنچه صاحبخانه برای سائل می‌کند ، سائل برای صاحبخانه انجام می‌دهـد ( و باو سود می‌رساند ) » ( ویقرا ربا ، ۳٤ : ۸ یا ۱۰ ) . شرحی جالب از گفتگویی‌که‌بین ربی‌عقیوا و تی‌نیوس‌روفوس . Tineius Rufus . حاکـم رومی فلسطین دربارهٔ

---

۱ ـ مقصود از کتاب « جامعهٔ سلیمان » که یکی از کتب‌مقدسهٔ یهود بشمار میرود نیست . بلکه غرض از کتاب دیگری است .
( مترجم )

موضوع کمك به‌فقرا انجام گرفته به‌جای مانده است. « تی‌نیوس روفوس شریر از ربی‌عقیوا پرسید : اگـر خدای شما فقیران و بینوایان را دوست میدارد . پس‌چرا معاش ایشان را فراهم نمی‌کند ؟ ربی‌عقیوا پاسخ داد : برای آنکه ما بتوانیم به‌وسیلهٔ اعانه دادن به‌آنان از عقوبت دوزخ رهایی یابیم . حاکم رومی گفت : برعکس ، این‌کار شما را به‌سرنگون شدن در جهنم محکوم خواهدکرد . برای تو مثالی می‌زنم . پادشاهی برغلام خود خشم گرفت و او را زندانی‌کرد ، و فرمان‌داد به‌او خوردنی و آشامیدنی ندهند . با وجود این کسی رفت و به‌آن غلام غذا و آشامیدنی داد . آیـا وقتی‌پادشاه از این‌کار مطلع‌شود ، بر وی خشم‌نخواهد گرفت؟ شما غلامان خدا خوانده شده‌اید ، چنانکـه گفته شده است : « زیرا فرزندان اسرائیل بندگان من هستند » ( سفر لاویان ، ۲۵ : ۵۵ ) . ربی عقیوادر جواب او گفت : من نیز برای تو مثالی میزنم . پادشاهی به فرزند خود خشم گرفت و اورا در زندان‌محبوس ساخت، وفرمان داد به‌او خوردنی وآشامیدنی ندهند . باوجود این کسی رفت و به فرزند سلطان‌غذا و نوشیدنی داد . آیا وقتی پادشاه از این کار با خبر شود ، به وی پاداش نمی‌دهد ؟ ما فرزندان خداخوانده شده‌ایم . چنانکه مکتوب است : « شمـا فرزندان خداوند خدای خودتان هستید » ( سفرتثنیه، ۱۴ : ۱ ) . گذشته از آن‌مگر خداوند به‌توسط‌اشعیای نبی نفرموده است : مگر مقصود این نیست که نان‌خود را با شخص گرسنه تقسیم کنی ، و فقیران رانده شده را به‌خانهٔ خود بیاوری ؟ ( اشعیاء ، ۵۸ : ۷ ،باوابترا ، ۱۰ الف) .

اعتقاد ربی عقیوا دربارهٔاینکه احسان وصدقه‌وسیله‌ای برای کفارهٔ گناهان است ، در جای دیگری نیز در تلمود یافت می‌شود : « کسی که ماندن خودراسر سفره طولانی می‌کند ، باعث آن می‌شود که عمرش دراز گردد .

چون ممکن است فقیری به خانهٔ او آید ، واو بخشی از اطعام خودرا به وی بدهد . تمام مدتی که معبد بیت‌همیقداش آباد و بر پا بود . قربانگاه‌گناهان‌اسرائیل را کفـاره می‌کرد . لکن اکنون کـه بیت همیقداش وجود ندارد ، سفرهٔ انسان باعث کـفارهٔ گناهان او می‌شود » ( بوسیلهٔ آوردن فقرا سر سفره و طعام دادن به ایشان ( ( بر اخوت ، ۵۵ الف ) .

روایت زیر ، عظمت قدر ومنزلتی را کـه‌از دادن صدقه‌ها پدید می‌آید به خوبی نشان‌می‌دهد. « دربارهٔ ربی طرفون گفته‌اند که بسیار ثروتمند بودولی به فقیران صدقه نمی‌داد . روزی ربی عقیوا او را ملاقات کرد و از پرسید : میل داری یك یا دوآبادی برای تو بخرم ؟ ربی طرفون با این پیشنهاد موافقت کرد ، ودر دم چهار هزار دینار طلا بدو داد. ربی عقیوا آن زر را گرفت وبین مستمندان قسمت کرد . پس از زمانی ربی طرفون اورا دید واز وی‌پرسید : آبادیهائی که برای من خریدی کجاست ؟ ربی‌عقیوا دستش را گرفت واورا به مدرسه برد ،کتاب مزامیر داود را آورد و آن را پیش روی او نهاد وهردو به‌خواندن پرداختند، تاآنکه بدین آیه‌رسیدند : « او بذل نموده به فقرا بخشیده است ، عدالت ونیکوکاری او تا به‌ابد پایدار است» (مزامیر داود ، ۱۱۲ : ۹) . آنگاه ربی عقیوا به او گفت : این همان شهری‌است که برای تو خریده‌ام . ربی طرفون به‌پا ایستاد و اورا بوسید وگفت : تواستاد ورهنمای من هستی . استاد من‌از لحاظ عقل ودانش ، ورهنمای‌من در رفتار نیك و پسندیده . آن‌گاه مبلغ بیشتری پول به ربی عقیوا داد تا در راه خیرات و میرات‌خرج کند » ( سخت‌کلا . Kallah . )

ازآنجا که عمل مساعدت با فرزندان رنجدیده وبینوای آفریدگار جهان و دستگیری از آنها

مورد تأیید او قرار گرفته خداوند نیز رضایت خاطر خودرا از شخص نیکوکار ابراز می‌دارد. این مطلب درمنضمات کتاب‌مقدس یافت می‌شود، وآیهٔ «صدقه و نیکوکاری انسان را از مرگ نجات می‌دهد» (امثال سلیمان، ۱۰ : ۲)، در آن‌کتاب‌ها صورت تازه‌ای به خود می‌گیرد: «صدقه انسان را از مرگ نجات می‌بخشد، و همهٔ گناهان اورا پاك می‌کند. کسانی‌که صدقه می‌دهند و عدالت و نیکوکاری را اجرا می‌نمایند، از زندگی آکنده خواهند شد» (کتاب طوبیا، ۱۲ : ۹). داستانهای بسیاری در تلمود یافت می‌شود که همگی عظمت نیروی نجات‌بخش احسان و صدقه را از روی وقایعی که رخ داده است به‌خوبی نشان می‌دهد و نمونه‌هایی چند از این‌قرار است.

«ربی عقیوا دختری داشت که منجمان‌دربارهٔ او پیشگوئی کرده بودند، زمانی‌که او وارد حجلهٔ می‌شود ماری اورا خواهد گزید وخواهدمرد. ربی عقیوا همواره نگران این پیش آمد بود وازآن وحشت داشت. روز عروسی، دختر گل سینهٔ خودرادر شکاف دیوار اطاق حجله گذاشت تا مفقود نشود. و چنان اتفاق افتاد که سنجاق آن در چشم ماری که آنجا کمین کرده بود فرو رفت ومار را کشت. روز بعد هنگامی که عروس سنجاق را از شکاف دیوار بیرون کشید، مار مرده با آن بیرون آمد. و چون ربی عقیوا از ماجرا با خبر شد از دختر پرسید: توچه کرده‌ای که چنین معجزه‌ای رخ داده است؟ دختر گفت: دیروز فقیری به درخانهٔ ما آمد. در آن‌هنگام‌همهٔ اهل خانه سرگرم کارهای عروسی بودند وکسی به آن فقیر اعتنائی نمی‌کرد. این بود که من برخاستم و هدیهٔ عروسی را که تو بمن داده بودی به‌وی بخشیدم. ربی عقیوا به‌دخترگفت: تو کار نیك‌عظیمی‌را انجام داده‌ای، وهمین باعث شد که بدین‌گونه معجزآسا از مرگ رهایی یابی. آنگاه ربی عقیوا برمنبر رفت و چنین موعظه کرد: نیکوکاری و صدقه انسان را از مرگ نجات می‌دهد، ونه تنها از مرگ‌مفاجات و نابهنگام، بلکه از خود مرگ» (شبات، ۱۵۶ ب).

«بنیامین نیکوکار متصدی صندوق اعانات بود زمانی که خشکسالی و قحطی حکمفرما بود، زنی به نزد او آمد و گفت: ای سرور، معاش مرا بده. بنیامین گفت: به مراسم عبادت معبد بیت همیقداش سوگند که در صندوق اعانات وجهی موجود نیست. زن گفت: سرورم، اگر تو معاش مرا ندهی، یك مادر با هفت فرزند از گرسنگی تلف خواهند شد. بنیامین ناگزیر شخصاً معاش آن زن و فرزندانش را تأمین کرد، و نگذاشت که آنها از گرسنگی‌بمیرند. چندی بعد بنیامین نیکوکار بیمار و مشرف به موت شد و فرشتگان خدمتگزار در پیشگاه ذات قدوس متبارك چنین عرض کردند: ای پروردگار عالم، تو خود فرموده‌ای که هر کس جان انسانی را حفظ‌کند واورا از مرگ نجات دهد، چنان است که‌گویی همهٔ جهان را نجات داده و بقای آن را حفظ کرده‌است، اکنون آیا روا است که بنیامین نیکوکار که جان‌یك زن و هفت فرزند اورا ازمرگ نجات بخشیده‌است، خود جوانمرگ شود؟ این بود که حکم قضا دربارهٔ بنیامین بیدرنگ لغو شد، و بیست ودوسال نیز بر عمر او افزودند» (باوابترا، ۱۱ الف).

«ربی مئیر به‌شهر مملا. Mamla. رفت‌ودید که همهٔ ساکنان شهر سیا هموی هستند (۱). وی بدانها گفت: شاید شما از اخلاف خاندان عه‌لی، Eli. هستید که دربارهٔ او گفته شده است: «و جمیع ذریت خاندان تو در جوانی خواهند مرد». کتاب اول سموئیل ۲ : ۳۳) به‌او گفتند: ای‌استاد،

---

۱ ــ مردم آن شهر در سنین جوانی می‌مردند و در نتیجه‌زن یا مردی سپید موی در آنجا دیده نمی‌شد.

در حق ما دعای خیر کن. ربی مئیر گفت: بروید و به نیکوکاری و صدقه دادن بپردازید، و آن وقت شایستگی رسیدن به سنین پیری را کسب خواهید کرد» (برشیت ربا، ۵۹ : ۱).

سودهای سرشار بسیاری را نتیجهٔ صدقه‌دادن و کمك به مستمندان دانسته‌اند. «انسان چه کند تا دارای اولاد ذکور شود؟ پول خود را بیدریغ برای کمك به فقرا خرج کند» (باوابترا، ۱۰ ب). «هر کس که دنبال صدقه دادن می‌گردد، ذات قدوس متبارك پول لازم را در اختیار او می‌گذارد تا بتواند با آن صدقه دهد» (باوابترا، ۹ ب). یعنی اینکه نیکی‌کردن و صدقه دادن برای انسان ثروت و سعادت می‌آورد.» اگر انسان می‌بیندکه معاشش به‌سختی می‌گذرد، قسمتی از آن را به عنوان صدقه به‌فقرا بدهد، و به طریق اولی اگر استطاعتش بیشتر باشد، باید صدقهٔ زیادتری بدهد. هرکس که بخشی از مال خود را کنار می‌نهد و با آن به‌فقرا صدقه می‌دهد، از عقوبت دوزخ نجات خواهد یافت. مثال به دو میش که از آب می‌گذشتند (تا بدان سوی رودخانه روند). یکی از آنها پشم چیده بود، ودیگری پشم ناچیده. آنکه پشمش چیده بود، به آسانی و به سلامت از آب گذشت، ولی دیگری که پشم ناچیده بود، نتوانست از آب بگذرد. (۱) گیطین، ۷ الف). یکی از دانشمندان به همسر خویش چنین اندرز می‌داد: هنگامی که مرد فقیری به در خانه ما می‌آید، زودتر به‌او نان بده، تا دیگران نیز همین رفتار را با فرزندانت کنند. زن گفت تو آنان را نفرین می‌کنی؟ (۲). شوهر پاسخ داد (ثروت و فقر) چرخی است که در جهان می‌گردد (و به‌همه کس خواهد رسید) (۳) (شبات، ۱۵۱ ب). مقصود آن دانشمند این بود که همسر او گدایی را از در خانه دست خالی برنگرداند یا اینکه اورا معطل نکند، تا اگر روزی فرزندانش نیازمند ومحتاج کمك دیگران شوند، آنها را نومید باز نگردانند. اعانه دادن وکمك کردن به‌مستمندان از لحاظ دیگری نیز سبب ایمنی می‌شود. «وقتی که معبد بیت‌همیقداش آباد و برپا بود، انسان شقل (۴) خود را به خزانهٔ می‌داد و به آن وسیله گناهانش کفاره می‌شد (در صورتی‌که توبه کرده باشد). لکن اکنون که بیت همیقداش دیگر وجود ندارد، اگر مردم صدقه بدهند و به بینوایان رسیدگی کنند. چه بهتر، و گرنه‌ملل بت‌پرست می‌آیند و اموال ایشان را به‌زور مصادره می‌کنند» . (باوابترا، ۹ الف). یك ضرب‌المثل چنین می‌گوید: «دری که برای نیکوکاری و صدقه باز نشود، برروی پزشك باز خواهد شد» (شیر هشیریم ربا، مربوط به آیهٔ ۱۱ از باب ۶ ازغزل سلیمان).

اگر از آنچه که گفته شد چنین استنتاج کنیم که صدقه دادن تنها به خاطر منافع مادی و معنوی باید انجام گیرد. مرتکب اشتباه شده‌ایم گفتارهای متعددی این نکته‌را تأیید می‌کند که نیکوکاری و دستگیری از بیچارگان به‌خاطر نفس آن به‌عنوان یك فضیلت ومنقبت عالی ستوده شده است. فی‌المثل: «صدقه دادن و کمك کردن به محتاجان برابر است با همهٔ فریضه های دیگر» (باوابترا، ۹ الف). «هرکس که به‌فقرا اعانه دهد و عدالت را اجرا کند، چنان است که گویی همهٔ جهان را آکنده از احسان و مهربانی کرده است» (سوکا، ۴۹ ب) «مقام کسی که به بینوایان کمك میکند و صدقه میدهد. عالیتر از مقام کسی است که همهٔ قربانی‌ها را تقدیم می‌نماید» (مأخذفوق). «عالی‌است مقام نیکوکاری و دستگیری از نیازمندان

---

۱ ـ پشم بدن او در آب خیس شد و در نتیجه وزن او را سنگین کرد و باعث غرق شدنش گردید.

۲ ـ باتصور اینکه فرزندانت روزی گدا خواهند شد.

۳ ـ یعنی هر ثروتمندی ممکن است بینوا شود وهر مستمندی‌نیز امکان دارد که دولتمند شود.

۴ ـ شقل سکه‌ای از نقره بود که هرکس باید همه ساله‌آن را به‌عنوان هدیه به‌خزانهٔ بیت همیقداش بریزد.

که نجات ما ( ماشیح ) را نزدیك‌می‌کند» (باوابترا ، ۱۰ الف ) . « نمك مال و ثروت انسان کاهش آن است » ( ۵) (کتوبوت ، ۶۶ ب ) . « وقتی که یك گدا بردر خانهٔ تو می‌ایستد ، ذات قدوس متبارك در سمت راست او ایستاده است » ( ویقرا ربا ، ۳۴ : ۹ یا ۱۰). «هرکس که از صدقه‌دادن چشمپوشی کند . چنان‌است که‌گویی بتهارا پرستیده است» (باوابترا ، ۱۰ الف).

به‌زیانی‌که از صدقه دادن ناشیانه و از روی عدم تشخیص استحقاق گیرنده صدقه حاصل می‌شود پی برده و آن را تقبیح کرده‌اند . با وجود این ، یکی از دانشمندان عقیده داشت‌که انسان نباید از احتمال اینکه مردم غیرمستحق و مزور نیز ممکن است از اعانات نیکوکاران برخوردار شوند ، ناراحت شود ، و به‌همین بهانه از اعانه‌دادن به‌فقرا خودداری کند . او می گفت : « ما باید از شیادانی که ممکن است در میان فقیران یافت شوند ممنون باشیم . زیرا اگر این شیادان وجود نداشتند ، هرگاه فقرای واقعی ازکسی صدقه مـی‌خواستند و آن‌کس بیدرنگ نمـی‌داد ، مستوجب مجازات می‌شد » ( یروشلمی پئاه ، ۸ ب ) . همین دانشمندکه ربی‌العازاربن پدات نـام داشت ،خود بی‌اندازه فقیر بود ، و گاه می‌شدکه چیزی برای خوردن نداشت ( تعنیت ، ۲۵ الف ) . معذالك دربارهٔ او گفته‌اند که همواره ، پیش از خواندن نماز ، اندکی صدقه می‌داد ( باوابترا ، ۱۰ الف ) .

این عقیده راکه کمك به‌محتاجان هرقدر هم که مختصر باشد ، باز مفید است ، بدین‌گونه اظهار کرده‌اند : « مقصود این آیه چیست‌که می گوید : « او صدقه را همچون زره برتن کرد » ( اشعیاء ، ۵۹ : ۱۷) ؟ می‌خواهدبگوید همان‌طور که‌حلقه‌ای به‌حلقه‌ای می‌پیوندد تا زره بزرگی را تشکیل دهد ، بـه‌همان ترتیب در مورد صدقه پشیزی برپشیزی افزوده می‌شود و مبلغ کلانی را به‌وجود می‌آورد » ( باوابترا ، ۹ب). تلمود دربارهٔ میزان کمك به‌فقرا چنین می گویـد : « به‌فقیری‌که از شهری به‌شهر دیگر می‌رود ، کمتر از یك قرص نان به‌ارزش یك پوندیون . Pundion . زمانی‌که چهار سئاد آرد یك سلع . Selaa . ارزش دارد نمی‌دهند . اگر شب را در آنجا بیتوته کند ،خوراك شب و وسایل خواب به‌او می‌دهند ، و اگر در شب و روز شنبه آنجا منزل‌کند ، سه وعده غذا به‌او می‌دهند » ( شبات ، ۱۱۸ الف ) ، زیرا خوردن سه وعده غذا در شبانه‌روز شنبه اجباری است .

صدقه نباید فقط یك بخشش ساده باشد ، بلکه‌حال و وضع سائل ، و نوع زندگی او باید مورد توجه قرارگیرد . « البته دست خود را برای او بگشا ، و به‌قدرکفایت و موافق احتیاجش به‌او قرض بـده » ( سفر تثنیه ، ۱۵ : ۸ ) . به‌تو دستور داده نشده است که او را ثروتمند سازی ، بلکه باید آنچه را که او بدان احتیاج دارد به‌وی بدهی ، حتی اگر یك اسب و یا یك غلام لازم داشته باشد . دربارهٔ هیلل روایت می‌کنندکه زمانی به‌فقیری که در خاندانی ثـروتمند به‌دنیا آمده بود ، اسب خودراکه با آن به‌محل کـار می‌رفت و غلام خود راکه در خدمتش بود هدیه کرد» ( سیفره دواریم ، مربوط به‌آیهٔ فـوق ، بند ۱۳۶ ، صفحه ۹۸ ب ) . در یك روایت دیگر این را نیـز افزوده‌اندکه یك روزکه هیلل نتوانسته بود به آن شخص‌غلامی‌ببخشد تاپیشاپیش‌اسبش‌بدود،خوداین‌کار را انجام داد ( کتوبوت ، ۶۷ ب ) .

انسان نباید چنین بیندیشدکه با دادن صدقهٔ مختصری به‌سائل ، وظیفهٔ خود را انجام داده است

---

۱ ــ یعنی وقتی انسان قسمتی از مال خود را به‌عنوان اعانه به محتاجان ببخشد و ثروت خود را بدین وسیله کاهش دهد ، لذت بیشتری از آن می‌برد . همان‌طور که نمك زدن به‌گوشت ازفساد آن جلوگیری می‌کند و طعم بهتری به آن می‌دهد . در زبان عبری کلمات « حسد » . Hessed . به معنی احسان و « حسر » . Hesser . به‌معنی کاهش از حیث نوشتن و تلفظ بهم نزدیك است.

« خوشا به‌حال کسی که دربارهٔ فقیر تفکر می‌کند » ( مزامیر داود ، ۴۱ : ۱ ) . نوشته نشده است : « خوشا بحال کسی که به‌فقیر صدقه می‌دهد » . این آیه دربارهٔ شخصی است که همواره در اندیشه است تا راهی پیدا کند تا عمل صدقه دادن را به‌بهترین وجه انجام دهد » ( یروشلمی پئاه ، ۸ ب ) . در همین زمینـه چنین گفته‌اند : « مقام و درجهٔ آن‌کس که پولش را به‌فقیران وام می‌دهد از مقام و درجهٔ کسی که به‌آنها فقط صدقه می‌دهد عالیتر است . و بهتر از همه آن‌کس است که ثروت خود را در شرکتی با یك فقیر به‌کار می‌اندازد» ( تا آن مستمند با سرمایهٔ او کار کند و منافع حاصله را با هم قسمت نمایند ) ( شبات ، ۶۳ الف ) .

به‌فقرا از لحاظ دیگری نیز باید توجه نمود . « اگر انسان تمام هدایای خوب دنیا را با چهره‌ای عبوس و در هم‌رفته به‌همنوع خود بدهد ، تورات نسبت به‌او چنین حکم می‌کندکه گویی چیزی به‌وی نداده است . لکن آن‌کس که همنوع خـود را بـا چهره‌ای گشاده و خندان می‌پذیرد ، حتی اگر هـم چیزی به‌او ندهد ، تورات نسبت‌به‌اوچنین حکم‌می‌کند که‌گویی همهٔ هدایای خوب‌جهان‌را به‌وی داده‌است » ( آووت ربی‌ناتان ، ۱۳ ) . « اگر جانت‌را برای شخص گرسنه به‌در کنی » ( اشعیاء ، ۵۸ : ۱۰ ) ، « یعنی آنکه اگر چیزی نداری به‌او بدهی ، او را با سخنان دلاویز تسلی ده و به وی بگو : ای‌کاش ( جانم فدای تو باد ) ، چونکه چیزی ندارم‌که به‌تو بدهم » ( ویقرا ربا ، ۳۴ : ۱۵ ) .

از همه مهمتر این‌که اعانت هنگامی حقیقی‌است‌که در نهان انجام شود . بهترین نوع کمك بـه نیازمندان آن است‌که « انسان بخشش‌کند بی آنکه بداند چه‌کسی آنرا دریافت می‌دارد ، و دریـافت کنندهٔ بخشش نیز نداند چه‌کسی به‌او کمك کـرده‌است » ( باوا بترا ، ۱۰ ب ) . چنین نقل شده است که « در معبد بیت همیقداش حجره‌ای بود به‌نام « حجرهٔ اعانات محرمانه » ، و اشخاص خداترس اعانه‌های خود را پنهانی در آن حجره می‌ریختند ، و فقرایی‌که از اخلاف خاندانهای ثروتمند و مشهور بودنـد ، محرمانه ازآن‌امرارمعاش‌می‌کردند» ( میشناشقالیم،۵:۶ ) . مؤسسهٔ مشابهی در هریك از شهرهای فلسطین وجود داشت ( توسیفتا شقالیم ، ۲ : ۱۶ ) . « یکی ازدانشمندان‌شخصی‌را دیدکه‌درملاء عام‌یك‌زوزبه‌فقیری داد . آن دانشمند گفت : بهتر آن بودکه چیزی به‌او نمی‌دادی ، تا آنکه دادی و او را خجلت‌زده‌کردی » ( حگیگا ، ۵ الف ) .

تا اینجا دربارهٔ نخستین صورت نیکوکاری که همان صدقه دادن باشد صحبت شد . صورت دوم که « گمیلوت حسادیم » . Gemiluth hasadim یعنی احسان و نیکوکاری نام دارد ، از لحاظ کیفیت اخلاقی عالیتر از صورت اول است ، و برای نوع بشر ارزش بیشتری دارد . « گمیلوت حسادیم » یکی ازسه ستونی است‌که جهان بمعنی نظام اجتماعی روی آنها استوار است ( میشنا آووت ، ۱ : ۲ ) . این‌دو وجـه احسان و نیکوکاری را بدین‌گونه با یکدیگر مقابله کرده‌اند : « احسان و نیکوکاری از سه لحاظ بزرگتر و مهمتر از صدقه دادن است . صدقه دادن‌با پول انجام می‌شود ، لکن احسان هم با خدمت شخصی عمل می گردد و هم با پول . صدقه به‌فقرا داده می‌شود ، اما نیکوکاری هم دربارهٔ فقرا انجام می‌گیرد و هـم دربارهٔ اغنیا . صدقه‌را فقط می‌توان‌به‌اشخاص‌زنده‌داد، در صورتی‌که احسان را هم دربارهٔ زندگان می‌توان انجام داد و هم دربارهٔ مردگان » ( سوکا ، ۴۹ ب ) . « اسفار پنجگانه با شرح یك احسان شروع می‌شود ، و با شرح احسان دیگری ختم می گردد . در آغاز گفته شده است : « و خداوند خدا برای آدم و بـرای همسرش جامه‌هایی از پـوست بساخت و ایشان را پوشانید » ( سفر پیدایش ، ۳ : ۲۱ ) ، ودر پایان

گفته شده است: «و او (خداوند) وی را (موسی را) در دره دفن کرد» (سفر تثنیه، ۳۴: ۶، سوطا، ۱۴ الف).

بنابراین، گمیلوت حسادیم، شامل آنگونه اعمال نیك می‌شود که مشکلات محنت‌زدگان را می گشاید و بار غم آنان را سبکتر می‌کند، و رابطهٔ بین انسانها را مطبوعتر می‌سازد. لکن بعضی از این اعمال بیش از کارهای خیر دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند. یکی از آنها مهماننوازی و پذیرایی از مسافران و غریبان است. این کار، مانند عیادت از بیماران، از جملهٔ کارهای نیکی است که «انسان ثمره آن‌را در این دنیا می‌خورد، و اصل سرمایهٔ آن در جهان آینده برای او باقی می‌ماند» (شبات، ۱۲۷ الف). دربارهٔ مهماننوازی و پذیرایی از غریبان مستمند گفته شده است: «پذیرایی از مسافران و غریبان مهمتر است تا پذیرایی از شخینا» (مأخذ فوق) و چنین اندرزی هم داریم: «در خانه‌ات (برای پذیرایی از مهمانان و غریبان) همیشه باز باشد، و فقرا اعضای خانواده تو محسوب شوند» (میشنا آووت، ۱: ۵). دوتن از قهرمانان کتاب مقدس که به‌واسطهٔ میهمان‌نوازی مورد ستایش قرار گرفته‌اند، ایوب و ابراهیم هستند. از ایوب نقل‌کرده‌اند که «او چهار در برای خانهٔ خود در چهار جهت اصلی ساخته بود، تا فقیران برای یافتن مدخل منزل وی تکاپو نکنند و در زحمت نباشند» (آووت ربی‌ناتان، ۷). و تورات نیز دربارهٔ ابراهیم چنین می گوید: «ابراهیم یك درخت گز(بعبری‌اشل) دربئرشوع کاشت»(سفرپیدایش،۲۱: ۳۳). دربارهٔ این آیه چنین تفسیر کرده‌اند: «اشل» اشاره به‌میهمانسرائی است که ابراهیم درآن‌از مسافران و غریبان پذیرایی می‌کرد. پس از آنکه ایشان می خوردند و می‌نوشیدند (۱)، و او میگفت: شب را در اینجا بیتوته‌کنید و خدا را سپاس گوئید» (برشیت ربا، ۵٤: ٦ یا ۸). گفته‌اند که در، خانهٔ ابراهیم نیز همواره بروی مسافران و غریبان باز بود (مأخذ فوق، ٤۸: ۹). دربارهٔ راوهونا گفته‌اند که «هر وقت برای صرف طعام سر سفره می‌نشست، درهای خانه را می گشود و می گفت: هر کس‌که نیازمند است بیاید و بخورد» (تعنیت، ۲۰ ب).

دربارهٔ اهمیت فوق‌العادهٔ فریضهٔ سرپرستی و توجه از یتیمان قبلا گفته شده است. کار خیر دیگری که بسیار از آن تمجید کرده‌اند، کمك کردن بـه‌دوشیزگان است، بویژه اگر دوشیزه‌ای فقیر باشد که با فراهم آوردن وسایل عروسی ازقبیل‌البسه وسایرلوازم و دادن جهیزیه تسهیلاتی فراهم آورند کـه بتواند آبرومندانه ازدواج‌کند. این عمل شفقت‌آمیز در نبوت میکاه که ابلاغ‌کنندهٔ اراده و فرمان الهـی است، چنین تشریح شده است: «ای مرد از آنچه نیکو است ترا اخبار نموده است و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد، غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوك نمائی» (میکاه ٦: ۸). «انصاف را به‌جای آوری»، یعنی آنکه عادلانه قضاوت‌کنی. «رحمت را دوست بداری»، یعنی کارهای خیرانجام‌دهی وبه مردم احسان نمایی. «با فروتنی سلـوك نمائی»، یعنی آنکه مردگان بیصاحب را دفن‌کنی، و وسیلهٔ ازدواج دختران بیکس و تهیدست را فراهـم سازی» (۲) (مکوت، ۲٤ الف).

---

۱ ـ چنین تفسیر کرده‌اند که کلمهٔ «اشل» از حروف اول سه کلمهٔ «اخیلا» (خوردن) «شتیا» (نوشیدن) و «لینا» (بیتوته‌کردن) تشکیل یافته است.

۲ ـ رابطهٔ بین این دو عمل را باید در این موضوع که درزبان عبری کلمهٔ فروتنی به‌معنی محجوبیت! هم می‌آید جستجو کرد. کوشش برای آنکه مردهٔ بیصاحبی با احترام دفن شود و در انظارمردم خوار نگردد، و کمك به یك دختر فقیر تا ازدواج کند و در خانه نماند، همهٔ اینها وسیله‌ای برای ترویج اخلاق حسنه است.

عیادت از بیماران وجه دیگر از احسان و کارهای خیر است که در اجرای آن سفارش فراوان کرده‌اند. این خود یکی از اعمال خداوند است که انسان باید از آن تقلید کند. «آن‌کس که از یك مریض عیادت می‌کند، یك شصتم بیماری او را از وی دور می‌نماید». (تلمود دربارهٔ گفتار فوق چنین اظهار نظر می‌کند): «اگر این مطلب حقیقت داشته باشد، پس شصت نفر از یك بیمار عیادت کنند، و او را از بستر بیماری پایین آورند». (سپس تلمود در جواب ایراد خود می‌گوید): «مقصود از این گفته آن است که هر عیادت‌کننده یك‌شصتم از آن قسمت از بیماری را که پس از عیادت دیگران باقی مانده است دور می‌کند» (نداریم، ۳۹ ب). «زمانی یکی از شاگردان ربی‌عقیوا بیمار بود و هیچ‌یك از دانشمندان به‌عیادت او نرفتند. لکن ربی‌عقیوا از او عیادت‌کرد، و چون اطاق او را رفت و آب‌پاشی کرد، و از او پرستاری نمود، بیمار سلامت خویش را بازیافت و به‌استاد خود گفت: ای سرور من، تو زندگی را به‌من بازگردانیدی. ربی‌عقیوا بیرون آمد و چنین موعظه کرد: هرکس‌که از یك مریض عیادت نکند، چنان است‌که گویی خون ریخته است» (نداریم، ۴۰ الف). دانشمند دیگری گفته است: «هرکس که از یك بیمار عیادت می‌کند، باعث بهبود او می‌شود. و آن‌کس‌که بیمار را عیادت نمی‌کند، سبب مرگ او می‌گردد» (مأخذ فوق).

عالیترین احسانها احسانی است‌که دربارهٔ مردگان انجام می‌گیرد، زیرا انسان این‌کار را از روی نیت پاك و بیغرض و بدون‌چشمداشت انجام می‌دهد. یعقوب به‌یوسف گفت: «با من از روی احسان و حقیقت رفتارکن، و تمنا دارم‌که مرا در مصر دفن ننمایی» (سفر پیدایش، ۴۷: ۲۹). دانشمندان پرسیده‌اند: «مگر احسان غیرحقیقی هم یافت می‌شود؟ باید‌گفت مقصود یعقوب از این سخنان چنین بود: اگر تو پس از مرگ من درباره‌ام احسان‌کنی، این یك احسان حقیقی خواهد بود» (برشیت ربا، ۹۶: ۵). جنازهٔ مرده‌ای که دفن‌کننده‌ای نداشته باشد، در زبان عبری «مت میصوا»، یعنی مرده‌ای که دفن آن یك فریضهٔ مذهبی است خوانده می‌شود. تدفین یك مردهٔ بیکس آن‌چنان واجب و با اهمیت‌است که اگر‌کسی برای این‌کار یافت نشود، حتی یك‌کاهن اعظم‌که نذیره نیز باشد باید شخصاً آنرا انجام دهد، با وجود آنکه‌کاهن اعظم یا نذیره حق ندارند درهیچ مورد دیگر خود را براثر تماس با نعش مرده پلید سازند (سیفره بمیدبار، ۲۶، صفحهٔ ۹ الف).

شرکت در مراسم تشییع جنازهٔ‌مردگان، وظیفه و فریضه‌ای بس مهم و مقدس است. «آموزش تورات را به‌خاطر بیرون بردن و تدفین یك جنازه، و یا برای فراهم آوردن وسایل ازدواج و عروسی یك دختر موقتاً تعطیل می‌کنند» (مگیلا، ۳ ب). «هر کس‌ببیند جنازه‌ای را برای دفن می‌برند و همراه آن نرود، گناهی را که در این آیه از آن یاد شده است‌مرتکب می‌شود: «هرکه فقیر (۱) را استهزاء کند آفریننده خویش را مذمت می‌کند» (امثال سلیمان،۱۷: ۵). و اگر همراه جنازه برود، پاداشش‌چیست؟ کتاب مقدس دربارهٔ او‌گفته است: «هرکه بر فقیر ترحم می‌کند، وامی‌را به‌خداوند داده است» (امثال سلیمان، ۱۹: ۱۷). «و آن‌کس‌که به‌مسکین رحم می‌کند، خداوند را عزت نموده است» (امثال سلیمان، ۱۴: ۳۱) (براخوت، ۱۸ الف). در آخر، وظیفهٔ تسلیت دادن به‌سوگواران را باید یادآور شد‌که آن نیز از جملهٔ کارهایی است‌که انسان باید آن‌را از خداوند تقلید کند. در ضمن چنین اندرزی هم داده

---

۱ ــ فقیر تر و بینواتر از مرده‌کسی یافت نمی‌شود

شده است : « به‌همنوع خود در ساعتی‌که‌مرده وابسته به‌او پیش چشمش روی زمین افتاده است تسلیت مده » ( میشنا آووت ، ٤ : ٢٣ )زیرا معمولاً انسان‌درچنین وضعی آن خلق و ظرفیت را ندارد که سخنان تسلیت‌آمیز بشنود و آن را بپذیرد . در پی تدفین مردگان ، هفت روز سوگواری فرا می‌رسد که در طی آن باید از عزاداران دیدن‌کرد و به‌ایشان تسلیت گفت .

## ٥ - درستکاری

فضیلت و منقبت برجسته‌ای که بیش از فضایل دیگر سبب امتیاز زندگی اخلاقی می‌شود ، صداقت و درستکاری در داد و ستد و معاملات بازرگانی است ، و تلمود اهمیت بسیاری برای آن قائل شده است و در این‌باره چنین گفتاری هست : « وقتی که انسان را ( پس از مرگ ) به‌دادگاه عدل الهی می‌آورند ، نخستین سؤالی‌که از او می‌کنند چنین است : آیا در دادوستد و معاملات خود درستکار بوده‌ای ؟ » ( شبات ، ٣١ الف ) . گفتار زیر نیز به‌همان اندازه مؤکد است : « و اگر آنچه راکه در نظر او (خداوند) درست و شایسته است انجام دهی » ( سفر خروج ، ١٥ : ٢٦ ) ، این آیه مربوط به‌معاملات بازرگانی است، و چنین تعلیم می‌دهد‌که هرکس‌که به‌درستی و امانت رفتار می‌کند ، نزد همنوعان خود محبوب است ، و آنچنانست‌که گویی همهٔ فریضه‌های تورات را به‌جا آورده است » ( مخیلتا ، مربوط به‌آیهٔ فوق ، صفحهٔ ٤٦ الف ) .

نتیجهٔ مصیبت بار نادرستی در زندگی اجتماعی ، در این‌آیه نشان‌داده شده‌است : « اورشلیم بدین جهت ویران شدکه افراد امین و درستکار ازمیان آن رخت بربستند » ( شبات ، ١١٩ ب ) .

تلمود قوانین دقیق و مؤکدی را جهت انتظام جهان داد و ستد و معاملات تجارتی وضع کرده است . برای نمونه می‌توان قوانین زیررا ذکرکرد : « دکاندار باید پیمانه‌های خود را هفته‌ای دوبار ، وزنه‌های خود را هفته‌ای یك‌بار ، و ترازوی خود را بعد از هربار توزین پاك‌کند » ( میشنا باوابترا ، ٥ : ١٠ ) . « در قضاوت ، در اندازه‌گیری ، در توزین یا در پیمانه کردن بی‌انصافی نکنید » ( سفر لاویان ، ١٩ : ٣٥ ) . « در اندازه‌گیری » ، مقصوداز اندازه‌گیری ومساحی زمین است . انسان نباید زمین را برای یك نفر در تابستان و برای شخص دیگر در زمستان اندازه‌گیری کند (١) . « در توزین » ، یعنی آنکه نباید وزنه‌های خودرا در میان‌نمك‌بگذارد. (٢) . « درپیمانه‌کردن »، مقصود آنکه او نباید مایعاتی راکه پیمانه می‌کند با کف روی پیمانه به‌مشتری بدهد . (چون بدین وسیله مقدارکمتری از آن مایع را خواهد داد . باید صبر کند تاکف تمام شود و سپس‌پیمانه را لب‌ریز نماید )» ( باوامصیعا ، ٦١ ب ) .

« ازکجا بدانیم در محلی‌که پیمانه را زیادتر از حد معمول پر می‌کنند ( و به‌مشتری جنس بیشتری می‌دهند ) ، نباید پیمانه را دقیقاً تاحد لازم پرکنیم و بالعکس ؟ زیرا درتورات نوشته‌شده است : «پیمانه‌ات کامل باشد » ( سفر تثنیه ، ٢٥ : ١٥ ) . و از کجا می‌دانیم در اجتماعی‌که معمول است پیمانه را بیشتر از حد لازم پرکنند ، فروشنده بگوید : « من با پیمانهٔ دقیق می‌پیمایم ، و در مقابل قیمت جنس را پایین می‌آورم » ،و یا در اجتماعی‌که مرسوم است پیمانه را دقیقاً پرکنند ، دکاندار بگوید : « من پیمانه را بیش

---

١ - اگر بنا باشد که قطعه زمینی را بین دو یا چند نفرتقسیم کنند ، مساحی همه قطعات باید در یك زمان انجام شود . زیرا در تابستان طناب اندازه‌گیری خشك و کوتاه می‌شود ، و در زمستان بر اثر رطوبت هوا درازتر می‌گردد .

٢ - این کار باعث می‌شود که وزنه ها کمی سنگینتر گردند.

از حد معمول پرخواهم کرد و در عوض قیمت را بالا خواهم برد » ، آنها حق ندارند چنین کنند ؟ از این‌جا که در تورات گفته شده است : « پیمانه‌ات کامل و عادلانه باشد » . و از کجا بدانیم در اجتماعی که دکاندار معمولاً کفهٔ ترازو را به‌نفع مشتری می‌چرباند ، ما نباید چیزی را دقیقاً وزن کنیم و بالعکس ؟ زیرا در تورات مکتوب است : « وزنه‌ات کامل باشد » . و از کجا مدلل است در اجتماعی که معمول است دکاندار کفهٔ ترازو را به‌نفع خریدار بچرباند ، او حق ندارد بگوید : « من جنس را دقیقاً وزن می‌کنم و در مقابل قیمت آن را پایین می‌آورم » ، و یا در اجتماعی که جنس را دقیقاً وزن می‌کنند ، او مجاز نیست بگوید : « من کفهٔ ترازو را به‌نفع مشتری می‌چربانم و در عوض قیمت جنس را بالا می‌برم » ؟ زیرا تورات گفته است : « وزنه‌ات کامل و عادلانه باشد » ( باوابترا ، ۸۹ الف ) . از آنجا که با پیروی نکردن از رسم محصول اجتماع ، این امکان وجود دارد که دکاندار تقلب و کمفروشی کند ، به‌همین جهت این‌گونه انحرافات را مجاز ندانسته‌اند .

حتی رسوم ناشایسته‌ای را که اکنون در نظر مردم قانونی جلوه می‌کنند ، تلمود مردود و منفور می‌داند. « دربارهٔ اشخاصی که محصولات را احتکار می‌کنند ( تا قیمت آن‌را بالا ببرند ) ، رباخواری می‌کنند ، کمفروشی می‌کنند ، و با اشاعهٔ اخبار دروغ باعث بالا رفتن بی‌جهت قیمتها می‌شوند ، کتاب مقدس چنین می‌گوید : « خداوند به‌جلال یعقوب سوگند یادکرده است که هیچیك از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد » ( عاموس ، ۸ : ۷ ، باوابترا ، ۹۰ ب ) .

روایات بسیاری نشان می‌دهد که دانشمندان و پیشوایان دینی یهود تا چه حد در معاملات خود دقیق و درستکار بوده‌اند . « دربارهٔ ربی‌پینحاس بن یائیر چنین روایت کرده‌اند که در یکی از شهرهای جنوب فلسطین میزیست . چند تن که برای کسب معاش بدانجا آمده بودند ، دو پیمانهٔ بزرگ جو با خود داشتند ، و آن‌را به‌رسم امانت به‌وی سپردند . به هنگام عزیمت از یاد بردند که امانت خود را پس بگیرند و پی‌کار خود رفتند . ربی‌پینحاس آن جوها را کاشت و محصول آن‌را انبار کرد ، و این‌کار را هفت سال متوالی تکرار نمود . پس ازگذشت هفت سال آن چند تن به‌نزد او آمدند و دو پیمانهٔ جو فراموش‌شدهٔ خود را مطالبه کردند . ربی‌پینحاس آنان را شناخت و گفت : بیائید و مال خود را ببرید ، و چندین انبار پر از جو به‌ایشان تحویل داد . و دربارهٔ شیمعون‌بن شطح حکایت می‌کنند که درازگوشی را از یك اعرابی خرید . شاگردانش گوهر گرانبهایی را به‌گردن درازگوش آویخته یافتند ، و شادی‌کنان به‌استاد خود گفتند : ای سرور ما ، مضمون این آیه : « برکت الهی انسان را ثروتمند می‌سازد » ( امثال‌سلیمان ، ۱۰ : ۲۲ ) ، دربارهٔ تو ثابت شد . وی بدیشان پاسخ داد : من یك درازگوش خریده‌ام و نه یك جواهر . سپس رفت و آن گوهر را به‌صاحبش بازگردانید . و آنمرد حیرتزده بانگ برآورد و گفت : متبارك باد خدای شیمعون‌بن شطح » ( دواریم ربا ، ۳ : ۳ یا ۵ ) .

نه‌تنها دزدی و تقلب بلکه به‌کار بردن هر نوع خدعه و نیرنگ ، و فریب دادن مردم ، به‌هر صورت که باشد ممنوع است . « هفت نوع دزد یافت می‌شود ، و سردستهٔ همهٔ آنها کسی است که همنوع خود را فریب می‌دهد » ( توسیفتا باواقما ، ۷ : ۸ ) . « فریب دادن مردم ممنوع است ، حتی اگر آنها بت‌پرست باشند » ( حولین ، ۹۴ الف ) . « پارسایان و درستکاران ، چون گفتند آری همان است و چون گفتند نی همان (۱) » ( روت‌ربا مربوط به‌آیهٔ ۱۸ از باب سوم کتاب روت ) . « ذات قدوس متبارك آن‌کس

---

۱ ــ کسانی هستند که دلشان با زبانشان یکی است . وسخنی که می‌گویند هماهنگ با قصد و نیت واقعی آنها است .

راکه با زبان و دهان خود یك چیز می گوید و در دل‌فکر دیگری می کند ، دشمن می‌دارد » ( پساحیم ، ۱۱۳ ب ) .

## ۶ـ عفو و بخشایش

هماهنگی و نظامی که باید برجامعه حکمفرما باشد ، ناگزیر گاه به‌واسطهٔ اختلافاتی‌که میان افراد روی می‌دهد مختل می‌شود . در نتیجه تمایل و علاقهٔ یك انسان خوب و صلحجو بایدآن باشدکه کوشش‌کند تا مناقشات افراد هرچه زودتر پایان یابد ، و روابط‌صلح آمیز از نومیان مردم برقرار گردد . برای رسیدن به‌این مقصود ، دو شرط اساسی در کار است . نخست آنکه شخصی‌که نسبت به‌همنوع خود خطایی کرده است . بخطای خود واقف و معترف باشد ، و دیگـر آنکه از فردی‌که مورد توهین و آزار و آسیب او قرار گرفته است طلب عفو و بخشایش کند .

تلمود در این مورد بسیار سختگیر است ، و حتی روشی‌راکه باید برای رفع‌اختلافات و دشمنی‌ها به‌کار برده شود ، شرح داده است . « کسی‌که نسبت به‌همنوع خود مرتکب خطایی شده است ، باید بدو بگوید: من نسبت‌به‌تو خطاکرده‌ام، واز او عذرخواهی کند . اگر طرف از وی پذیرفت وخطای او را بخشود، چه بهتر ، وگرنه آن گناهکار بـاید اشخاصی رابیاورد و در حضور ایشان از او عذرخواهی ودلجویی کند و او را از خشم فرود آورد . چنانکه گفته شده‌است : « او صف‌هائی ( از مردان ) جلوی اشخاص بپا کند و بگوید : من خطا کرده‌ام و آنچه راکه راست وصواب بود منحرف ساخته‌ام و آن بـرای من سودی نداشت » ( ایوب ، ۳۳ : ۲۷ ) . اگر این‌کار را بکند ، کتاب مقدس دربارهٔ او می گوید : « او جان خود را از فرو رفتن به‌حفرهٔ هلاکت نجات داد ، و زندگی او روشنائی را خواهد دید » ( مأخذ فوق ، آیه ۲۸ ) . اگرکسی‌که نسبت بدو خطاب شده است مرده باشد ،خطاکار باید از او برمزارش عذرخواهی کند و چنین بگوید : من نسبت به‌تو خطا کرده‌ام » ( یروشلمی‌یوما ، ۹ ج ) .

دانشمند دیگری چنین گفته است : « اگـر کسی اشتباهاً نسبت به‌دیگری ظنین شود ، باید از او عذرخواهی و دلجویی نماید . و این نیزکافی نیست ،بلکه باید او را دعای خیر کند » ( براخوت ، ۳۱ ب ). و حدی برای تعداد دفعات تکاپوی عذرخواهی ودلجویی قائل شده‌اند . بنا به‌یك نظر ، نه بیش از سه بار . ( یوما ، ۸۷ الف ) . یکی از دانشمندان دربارهٔ‌خود گفته است : « هرگز نفرین همنوع من بـالای بسترم برنیامده است » ( مگیلا ، ۲۸ الف ) . مقصودوی آن بودکه همیشه پیش‌از رفتن به‌بستر وخوابیدن، کوشش می‌کرده است ازکسانی‌که در طی روز نسبت به‌ایشان خطایی مرتکب شده بود دلجویی نماید و نفرین آنها را پشت سرخود نگذارد ، و همواره دراین کار موفق می‌شده است .

از طرف دیگر ، وظیفهٔ شخصی‌که نسبت بدوخطایی شده آن است‌که وقتی از او عذرخواهی می شود ، آن را بپذیرد ، خطاکار راعفو کند ، وکینه‌ای از او در دل نگاه ندارد . گفته‌اند : « انسان بایـد پیوسته مانند نی نرم و قابل انعطاف باشد ، و هرگزچون درخت سرو آزاد سخت و خشن‌نباشد » (تعنیت، ۲۰ ب ) . « اگر همنوعت به تو اهانتی کرد ، او راعفوکن » ( آووت‌ربی‌ناتان، ٤١ ) . یکی ازدانشمندان، هنگام رفتن به‌بستر ، این دعا را می‌خواند : « هرکس که مرا رنجی داده و ناراحت کرده است ، خداوند او را ببخشاید » ( مگیلا ، ۲۸ الف ) .

یك توصیهٔ عاقلانه که باعث کم شدن نزاعها می‌شود ، و چون نزاعی برپا شد به‌سرعت آن را فرو می‌نشاند ، چنین است : « اگر نسبت به‌همنوع خود بدی کوچکی کردی ، آن بدی در چشم تو بزرگ نماید . و اگر به‌او نیکی فراوانی کردی ، این نیکی در نظر تو اندك نماید . و اگر او دربارهٔ تو نیکی کرده باشد ، آن نیکی در چشم تو عظیم نماید . و اگر وی به‌تو بدی کرده باشد آن بدی در نظر تو ناچیز جلوه کند » ( آووت ربی ناتان ، ۴۱ ) .

دربارهٔ فرمانی که در آیهٔ ۱۸ از باب ۱۹ از سفر لاویان آمده است : « از کسی انتقام مکش و کینهٔ کسی را در دل نگاه مدار » چنین تفسیر شده است : « انتقام کشیدن کدام ، و کینه در دل نگاهداشتن چگونه است ؟ انتقام کشیدن آن است که فی‌المثل شخصی به‌همنوع خود بگوید : داست را به‌من عاریت بده ، و او خواهش وی را ردکند و روز بعد همانکس که از دادن داس امتناع کرد به‌اولی بگوید تبرت را به‌من عاریت بده ، و او پاسخ دهد : همان‌طورکه تو داست را به‌من ندادی ، من نیز تبرم را بتو نخواهم داد و کینه در دل نگاهداشتن چنین است که فی‌المثل کسی به‌همنوع خود بگوید: تبرت را به‌من عاریت بده، و او خواهش وی را انجام ندهد . روز دیگر شخص اخیر به‌اولی بگوید : جامه‌ات را بمن عاریت بده ، و او بگوید : بیا بگیر . من مانند تو نیستم که چون کسی چیزی را از من به‌عاریت بخواهد ، آن را از وی دریغ دارم ... افرادی که مورد اهانت و خفت قرار می‌گیرند و با وجود این به‌کسی اهانت نمی‌کنند و بر او خفت وارد نمی‌آورند ، سرزنش می‌شنوند و پاسخی به‌آن نمی‌دهند ، ( فرامین الهی را ) از روی عشق و علاقه انجام می‌دهند ، و از رنج کشیدن شاد هستند و شکایتی نمی‌کنند ، کتاب مقدس دربارهٔ آنان چنین می‌گوید : « و دوستداران او ( خداوند ) همچون خورشید که درقوتش طلوع می‌کند خواهند بود » . ( سفر داوران ، ۵ : ۳۱ ) . آن‌کس که از تلافی کردن بدیها چشم می‌پوشد ، یعنی وقتی از او طلب عفو می‌کنند او نیز گذشته‌ها را فراموش می‌کند و بدی همنوع خود را می‌بخشاید ، همهٔ گناهانش آمرزیده می‌شود » ( یوما ، ۲۳ الف ) .

ردکردن خواهش عفو و نپذیرفتن پیشنهاد آشتی ، عملی است که سخت مورد مذمت و تقبیح قرار گرفته است . « هرکس که برمخلوقات خدا ترحم می‌کند ( و بدیهایی را که نسبت بدو شده است می‌بخشاید ) ، از جانب پروردگار نیز براو ترحم می‌کنند . و هرکس که برآفریدگان خداوند ترحم نمی‌کند ، از جانب کردگار نیز براو ترحم نمی‌نمایند » ( شبات ، ۱۵۱ ب ) . آیهٔ زیر همواره ورد زبان یکی از دانشمندانی که در قرن اول میلادی می‌زیسته است بود : « وقتی که دشمنت سرنگون می‌شود شادی مکن ، و هنگامی که او دچار لغزش می‌گردد و بزمین می‌خورد ، دل تو شاد نشود ، مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید و غضب خود را از وی برگرداند » ( امثال سلیمان ، ۲۴ : ۱۷ ، ۱۸ ، میشنا آووت ، ۴ : ۱۹ یا ۲۴ ) . مقصود این آیه آن است کسی که از عفو کردن مضایقه می‌کند ، و بغض و کینه را در دل خود نگاه می‌دارد ، و از اینکه مصیبتی بر دیگری وارد می‌آید شاد می‌شود ، چنین کس مقصر خوانده می‌شود ، و خشم خداوند از طرف مقابل او بر می‌گردد و به‌جانب خود او منعطف می‌گردد .

## ۷ـ اعتدال و میانه‌روی

تلمود در مورد تمتع بردن انسان از لذات زندگی طرز تلقی خاصی را اتخاذکرده است . با درنظر

گرفتن این اصل که هرچه خداوند برای استفاده نوع بشر آفریده است اساساً باید خوب باشد، تلمود نه‌تنها انسان را به‌بهره بردن از آن اندرز می‌دهد، بلکه کسانی را که خود را از خوشیهای مشروع زندگی محروم می‌کنند، سزاوارسرزنش می‌داند. دانشمندان یهود براین اعتقادندکه خداوند می‌خواهد بندگانش شاد و شادمان باشند، و از این‌رو دوری جستن از خوشیهای جسمانی و رفاه و لذات مادی را گناهی عمدی دانسته‌اند. احساس این واقعیت‌که انسان درحضور خداوند به‌سر می‌برد، خود یك منبع روشنایی و نشاط و سرور است. «در حضور ذات قدوس متبارك حزن و اندوه وجود ندارد. چنانکه گفته شده است: «قدرت و شادمانی در مکان او است». (کتاب اول تواریخ ایام، ۱۶: ۲۷، حگیگا، ۵ ب). «شخینا در جایی‌که تنبلی، حزن و اندوه، شوخی، سبکسری، و یاوه گویی وجود داشته باشد، جلوه‌گر نمی‌شود. بلکه در مکانی که شادی حاصل از انجام یك فریضهٔ دینی حکمفرما باشد، آشکار می‌گردد». (پساحیم، ۱۱۷ الف).

در سراسر تعلیمات دانشمندان یهود، دربارهٔ حفظ روش اعتدال بخردانه توصیه شده است، و افراط، چه در زهد و ریاضت‌کشی، و چه در خوش گذرانی و عیش و عشرت، به‌عنوان عملی زیان‌آور منع شده است. فقر و بی‌چیزی را یك فضیلت و منقبت به‌شمار نمی‌آورند، بلکه برعکس، آن را پرمضرت دانسته و گفته‌اند: «اگر خوراك و معاش نباشد، علم و دانش نیز یافت نمی‌شود». (میشنا آووت، ۳: ۱۷). غرض این است‌که فقدان معاش مناسب وکافی مانع از تحصیل دانشی می‌شودکه برای به‌جا آوردن اراده و فرامین الهی لازم و اساسی است. «فقر و بی‌چیزی در خانهٔ انسان از پنجاه بلا بدتر است». (باوابترا، ۱۱۶ الف). دانشمندان یهود برای چنین وسایل و خوشی از قبیل «خانه‌ای قشنگ همسری خوبروی و اثاث‌البیتی زیبا» به‌عنوان عواملی که باعث‌راحتی فکر و شادی خاطر انسان می‌شوند، ارزش بسیاری قائلند (براخوت، ۵۷ ب). حتی چنین گفته‌اند: «در جهان آینده، انسان به‌خاطر تمام آن خوراکیهای حلالی که چشمش دیده و دلش‌خواسته اما از آن تناول نکرده است، محاکمه می‌شود وحساب پس خواهد داد (وکیفر خواهد دید)» (یروشلمی قیدوشین، ۱۰ دال)، و تعریف ایشان از یك فرد مستغنی چنین است: «آن کس که از ثروت خود تمتع می‌برد». (شبات، ۲۵ ب).

روایت شده است‌که به‌سبب انتقادی‌که ربی‌شیمعون بن یوحای از حکومت رومیان کرده بود، برای‌نجات جان خودمجبور به اختفا شد.او وفرزندش ربی‌العازار مدت دوازده سال خود را در غاری پنهان نگاه داشتند. وقتی شنیدندکه فرمانروای رومی‌مرده‌و فرمان او دربارهٔ مجازات آنها لغو شده است، از محل اختفای خود خارج شدند. هنگامی‌که ربی شیمعون کشاورزان را دیدکه به‌شخم زدن و بذر افشاندن مشغولند، بانگ برزد و گفت: «اینان‌حیات ابدی را رها کرده، و خود را به‌زندگی گذرندهٔ این جهان مشغول داشته‌اند؟ به‌هرجاکه او و فرزندش نظر می‌افکندند، زمین بیدرنگ در آتش می‌سوخت. یك بت قول (منادی آسمانی) ندا در داد و بدیشان گفت: «شما غار خود را ترك‌کرده‌اید تا دنیای مرا نابود سازید؟ به‌همان‌جا بازگردید»! (شبات، ۳۳ ب). برقراری و حفظ نظم اجتماعی مورد علاقهٔ و تأیید خداوند است، و از این‌رو انسان حق دارد که از ثمرات کار و زحمت خود استفاده کند و لذت برد.

لکن از افراط در این مورد نیز باید احتراز کرد. گرد آوردن ثروت به‌منظور آنکه انسان در لهو و لعب و عیش و عشرت به‌سربرد، موافق با خواست‌الهی نیست. «هنگامی‌که پادشاه سلیمان معبد بیت

همیقداش را برپا نمود، در دعای خود به‌حضور ذات‌قدوس‌متبارك‌چنین‌عرض‌کرد :ای‌پروردگارعالم ؛ اگر کسی به‌حضور تو دعا کند که بدو ثروت و دولت عطا کنی، و تو میدانی که وی آن‌را در راه بد به‌کار خواهد برد، ثروت بدو مده. ولی اگر می‌بینی که کسی ثروت خود را در طریق نیك به‌کار خواهد انداخت، او را ثروتمند ساز چنانکه مکتوب است : «و به‌هرکس که تو خواست دل او را می‌دانی، برحسب همهٔ راهها و شیوه‌هایش جزا بده» (کتاب دوم تواریخ ایام، ۶ : ۳۰، شموت‌ربا، ۳۱ : ٤ یا ۵).

گنجی از معانی در گفتار زیر نهفته است : «ثروتمند حقیقی کیست؟ آن‌کس که به‌قسمت خود راضی و از آن خشنود است. چنانکه گفته‌شده است: «وقتی تو از ثمرهٔ دسترنج خودت بخوری، خوشا بحال تو و نیکی و سعادت یار تو خواهد بود» (مزامیر داود، ۱۲۸ : ۲). خوشا به‌حال تو در این دنیا، و نیکی و سعادت یار تو خواهد بود در جهان آینده» (میشنا آووت، ٤ : ۱). این گفته نظر و اعتقاد دانشمندان یهود را دربارهٔ استفادهٔ انسان از نعمتهای جهان مادی نشان می‌دهد.

برای اینکه انسان سالم و تندرست باشد تا بتواند به‌بهترین وجه‌کارکند، موظف است‌که بدن خود را از غذای خوب و کافی بهره‌مند سازد. «غذا رابادندانهایت خوب‌بسای،وآنوقت‌نیروی‌حاصل از آن را در پاهایت خواهی یافت». (شبات، ۱۵۲ الف). یعنی آنکه غذای خوب و کافی سبب تقویت بدن می‌شود. یك ضرب‌المثل چنین می گوید : «این معده است‌که پاها را حمل می‌کند» (برشیت‌ربا، ۷۰ : ۸).

داستان ذیل‌که دربارهٔ هیلل نقل شده است، به همین نکتهٔ اخلاقی اشاره می‌کند : «یکروز وقتی که هیلل درسش را با شاگردانش تمام کرده بود، قسمتی از راه‌را همراه آنان رفت. ایشان از او پرسیدند : استاد، به‌کجا می‌روی؟ در پاسخ گفت : می‌روم تا با میهمانی‌که در خانهٔ من است احسان و مهربانی‌کنم (۱). گفتند : آیا تو هر روز میهمان داری؟ در جواب گفت : مگر این جان بینوا میهمانی در اندرون تن انسان نیست، که امروز اینجا است و فردا به‌جایی‌دیگر رفته است؟» (ویقرا ربا، ۳٤ : ۳).

دربارهٔ آشامیدنی نیز همین‌گونه است، وامساك کامل در آن را فضیلت و منقبت ندانسته‌اند. و در این زمینه به‌چنین سخنانی برمیخوریم : «بدون‌شراب، شادی یافت نمی‌شود». (پساحیم، ۱۰۹ الف). «من‌که شراب هستم، در رأس همهٔ داروها قرار دارم، و جایی‌که شراب نباشد، احتیاج بدارو پیدا میشود». (باوابترا، ۵۸ ب). «چرا مکتوب است : «و کاهن برای او (یعنی برای شخص نذیره) کفاره نماید، ازآنچه‌که او دربارهٔ جان‌گناه‌کرده است (سفر اعداد، ۶ : ۱۱)؟ مگر او دربارهٔ کدام جان گناه کرده است؟ گناهش این است‌که خود را از نوشیدن شراب محروم نموده و جان خویش را رنج داده است. ما می‌توانیم در اینجا تناسبی را در نظر بگیریم. اگر این شخص نذیره‌که خود را فقط از نوشیدن شراب‌محروم داشته، و از این‌راه به‌خود ستم کرده است گناهکار خوانده می‌شود، پس آن‌کس که همهٔ لذات را از خود دریغ می‌دارد و به‌خویشتن رنج‌و عذاب‌فراوان‌می‌دهد، به‌طریق‌اولی گناهکار‌محسوب خواهد شد» (تعنیت، ۱۱ الف).

ازطرف‌دیگر،دانشمندان‌یهوداز‌مضرات‌اسراف نیز بخوبی اطلاع داشته و علیه آن هشدار داده‌اند. داستان زیر بسیار شگفت انگیز است : «هنگامی که‌نوح خواست تاکستانی غرس کند (سفر پیدایش، ۹ : ۲۰)، شیطان در برابر او ظاهر شد و از وی‌پرسید : چه چیز را غرس می‌کنی؟ – یك تاکستان – خاصیت و فایدهٔ آن چیست؟ – میوهٔ آن چه تازه وچه خشك شیرین است، و از آن شراب ساخته می‌شود

---

۱ – مقصود این بود که می‌رود طعام بخورد.

که دلها را شاد می‌کند. شیطان به نوح گفت: پس بیا تا من و تو در غرس این تاکستان شریك شویم. نوح گفت: بسیار خوب. شیطان چه کرد؟ او گوسفندی را آورد و آن را در پای درخت تاك ذبح کرد. سپس به ترتیب یك شیر، یك خوك و یك میمون آورد و همهٔ آنها را سر برید و خونشان را در تاکستان ریخت و خاك آن را از خون سیراب کرد. و بدین وسیله به نوح اشاره کرد که انسان، پیش ازآنکه شراب بنوشد، مانند گوسفند ساده و بی آزار، و همچون میش درمقابل پشم چینان آرام و خاموش است. اگر به اعتدال و به اندازه شراب بنوشد، مانند شیر شجاع و دلیرمی‌شود و می گوید: در دنیا کسی همانند من یافت نمی‌شود. اگر بیش از اندازه بیاشامد، همچون خوك میشود و خود را در پلیدیها می‌غلطاند و آلوده می‌کند، وقتی کاملا مست گردد، مثل میمون می‌شود: برپا می‌خیزد، می‌رقصد و مسخره بازی در می‌آورد، و در حضور همگان فحاشی می‌کند و سخنان زشت می‌گوید، و خود نمی‌داند چه میکند» (میدراش تنحوما نوح، ۱۳).

سخنان دیگری که دربارهٔ این موضوع در تلمود آمده از این قرار است: «شراب که داخل شد، عقل بیرون می‌رود. شراب که به درون آمد، راز خارج می‌گردد و فاش می‌شود.» (۱) (بمیدبار ربا، ۱۰ : ۸ یا ۲۱). «درختی که آدم ابوالبشر از میوهٔ آن خورد درخت تاك بود. زیرا چیزی که مانند شراب برای انسان ندبه و سوگواری آورد، در جهان یافت نمی‌شود» (سنهدرین، ۷۰ الف ــ ب). «چرا فصل مربوط به قوانین نذیره در تورات بلافاصله بعد ازقسمت مربوط به زنی که در مظان زناکاری قرار دارد آمده است؟ (سفر اعداد، بابهای ۵ و ۶). برای آنکه به ما بفهماند هرکس که چنین زنی را در آن وضع ننگین و خفت بار ببیند، باید خودرا از نوشیدن شراب باز دارد» (براخوت، ۶۳ الف). زیرا «شراب و مسکرات باعث می‌گردند که مرد و زن به بیعفتی وفساد کشانیده شوند» (بمیدبار ربا، ۱۰ : ٤ یا ۹). «مست نشو تا مرتکب گناه نگردی» (براخوت، ۲۹ ب). «نوشیدن یك جام شراب برای زن خوب است، اگر دو جام بنوشد، خفیف و بیمقدار میشود، سه جام او را وادار می‌سازد که همچون زنان هرزه و فاسد الاخلاق رفتار کند، جام چهارم سبب می‌شودتا وی همهٔ عزت نفس و شرم و حیای خود را از دست بدهد» (کتوبوت، ٦٥ الف). «عاقبت شرابخواری قتل نفس است» (سنهدرین، ۷۰ الف). «شراب نوشیدن در نیمروز یکی از آن عواملی است که انسان رانابهنگام از جهان بدر می‌کند» (میشنا آووت، ۳ : ۱۰ یا ١٤). اسراف در شرابخواری بر دستگاه بدن نیز اثر سوء دارد. » اباشائول می گفت: یك وقت کار من گور کنی و دفن مردگان بود: و اغلب استخوان اموات را مورد توجه و دقت قرار میدادم، و در نتیجه به این نکته پی بردم، افرادی که شراب قوی می نوشیده‌اند، استخوانهایشان سوخته به نظر می‌رسد، اگر زیاده از حد شرابخواری می‌کرده‌اند، استخوانهایشان بدون مغز است، و آنان که به اندازهٔ مناسب شراب مصرف می‌کرده‌اند، استخوانهایشان چرب و پراز مغز است» (نیدا، ٢٤ ب).

ولی علی‌رغم این تعلیم که «آن کسی که بیش از اندازه روزه می‌گیرد، خطا کار خوانده می شود» (تعنیت، ۱۱ الف). دانشمندانی را می‌یابیم که ریاضتکش بوده‌اند. دربارهٔ یکی از آنان روایت شده است که جز روزهایی که روزه گرفتن در آن شرعاً ممنوع است، سراسر سال روزه دار بود» (پساحیم، ٦٨ ب). و دربارهٔ ربی‌حنینا بن‌دوسا نقل‌شده است که «خوراك او از این جمعه تا جمعهٔ دیگر

۱ ــ ارزش عددی حروف کلمهٔ «یین» . Yayin . که درعبری بمعنی شراب است بحساب ابجد هفتاد میشود که برابر است با ارزش عددی کلمهٔ «سود» که معنی راز را می‌دهد.

فقط يك پیمانه خرنوب بود ، و او به این مقدار طعام اکتفا می‌کرد » ( بر اخوت ، ۱۷ ب ) .

مصیبت ها و فجایع ملی سبب شد تا بسیاری از یهودیان زندگی مرتاضانه‌ای را در پیش گیرند ، لکن یکی از دانشمندان می‌کوشید تا نامعقول بودن این روش را به ایشان گوشزد کند . « هنگامی که معبد بیت همیقداش برای بار دوم ویران شد ، بسیاری از مردم اسرائیل نذر کردند که خود را از خوردن گوشت و نوشیدن شراب محروم سازند . ربی یهوشوع با ایشان به مباحثه پرداخت و چنین گفت : فرزندانم ، شما چرا گوشت نمی‌خورید و شراب نمی‌آشامید ؟ ایشان در جواب گفتند : آیا می‌شود که ما گوشت بخوریم که از آن قربانیها بر روی قربانگاه بیت‌همیقداش آورده می‌شد و اکنون دیگر این عمل متوقف شده است ؟ و آیا می‌توانیم شراب بیاشامیم که از آن ریختنیها بر روی قربانگاه ریخته می‌شد و این کار اکنون دیگر انجام نمی‌گیرد ؟ ربی یهوشوع گفت : پس بیایید تا نان هم نخوریم چونکه تقدیم هدیه های آردی نیز متوقف شده است . ایشان گفتند : تو درست می‌گویی ، بهتر است که ما با میوه تغذیه کنیم . ربی یهوشوع گفت : اما میوه هم نباید بخوریم ، چونکه تقدیم هدیهٔ نوبر میوه‌هانیز موقوف شده است ، ایشان گفتند : حرف تو صحیح است ، ما به خوردن انواع دیگر میوه ها ( که از نوبر آنها در بیت همیقداش تقدیم نمیشد ) اکتفا خواهیم کرد . ربی یهوشوع گفت : اگر چنین است ، ما آب هم نباید بنوشیم ، زیرا فریضهٔ ریختن آب بر روی قربانگاه نیز موقوف شده است ، ایشان سکوت کردند ، زیرا جوابی نداشتند بدهند » . (باوا بترا ، ٦۰ ب ) .

در تلمود به داستانی برمی‌خوریم که ضمن آن عمل کسی که نذر کرده بوده است زندگی مرتاضانه‌ای را در پیش گیرد مورد تأیید یکی ازدانشمندان قرار گرفته است ، زیرا نیت محرك اخذ این تصمیم عاقلانه و قابل ستایش بوده است . دانشمند مزبور چنین نقل می‌کند : « زمانی مرد جوان نذیره‌ای ازیکی از شهرهای جنوب فلسطین (به‌اورشلیم) آمده بود (۱) ، و او را دیدم که چشمانی زیبا و سیمایی دلپسند داشت ، و گیسوان بلندش حلقه حلقه بر دوش هایش فرود آمده بود . به او گفتم : فرزند ، چه‌دیده‌ای که می‌خواهی این گیسوان زیبا را به مقراض بسپاری و تباه سازی ؟ او در جواب من گفت : من در شهر خود شبان گله های پدرم بودم . يك‌روز که رفته بودم از چشمه آب بردارم ، عکس خویش را در آب دیدم ، و چون خود را زیبا یافتم ، نفس اماره مرا وسوسه کرد تا مرا از این جهان مطرود و از نعیم جهان آینده محروم سازد ، من به نفس خود گفتم : ای شریر و بدکار ، چرا در جهانی که از آن تو نیست ، و در وجودی که سرانجام مبدل به کرمها و حشرات خواهد شد ، به‌خود مغرور می‌شوی و تکبر می‌کنی ؟ به مراسم عبادت معبد بیت همقداش سوگند که موهای سرم را در راه خداوند خواهم تراشید ... ( دانشمند به سخن خود ادامه داد و گفت : ) من بیدرنگ برخاستم و بر سر او بوسه زدم و گفتم : فرزند ، ای‌کاش نذیره هایی امثال‌تو در اسرائیل زیاد شوند . و دربارهٔ اشخاصی مانند تو است که در تورات گفته شده است : « هرگاه مرد یا زنی نذرخاص یعنی نذر نذیره بکند و خود را در راه خداوند وقف و تخصیص نماید » . ( سفر اعداد ، ٦ : ۲ ، نداریم ، ۹ ب ) .

دانشمندان یهود علیه حس اعتماد بیش ازاندازه نسبت به خود که زاییده از يك زندگی خوش و سعادت آمیز است هشدار داده‌اند . « تا بخوری وسیر شوی . برحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و

---

۱ ــ تا قربانیهای مخصوص نذیره ها را تقدیم دارد ، و موهای سرش را طبق قوانین مربوط به نذیره ها بتراشد .

برگشته خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید »( سفر تثنیه ، ۱۱ : ۱۵ ، ۱۶ ) . « موسی به بنی‌اسرائیل گفت : مواظب باشید که علیه ذات قدوس متبارك تمرد و سرکشی نکنید ، زیرا تنها از روی سیری و فراوانی نعمت است که انسان بر خداوند متمرد و یاغی می‌شود » ( سیفره دواریم مربوط به آیه های فوق ، بند ۴۳ ، صفحه ۸۰ب) «دی‌ذهب»Di_Zahav ( سفر تثنیه ، ۱ : ۱ ) چه‌معنی می‌دهد ؟موسی به‌حضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کرد : ای پروردگارعالم ، سیم و زر ( ذهب ) فراوانی که تو آنقدر به‌بنی اسرائیل عطا فرمودی تا گفتند بس (دی) ، باعث شدکه ایشان گوسالهٔ زرین را ساختند و آن را پرستیدند. شاگردان مکتب ربی ینای گفته‌اند : شیری که سبدی پراز کاه در پیش نظر دارد نعره نمی‌کشد ، بلکه هنگامی از شادی غرش بر می‌آورد که سبدی پر از گوشت در برابر خود ببیند . ربی اوشعیا گفت : مانند شخصی که ماده گاوی لاغر ولی درشت اندام داشت ، او به آن ماده گاو دانه های گاودانه داد ، و ماده گاو وقتی سیر شد به وی لگد زد . به ماده گاو گفت: گاودانه‌ای که بتو دادم سبب شد که سیر و مغرور شوی و بمن لگد بزنی . راوآحا گفت : کسی کـه شکمش پر و سیر است ، کار های بد و شیطانی از او سر می‌زند » ( براخوت ، ۳۲ الف ) .

به همین جهت عیش و عشرت و خوشگذرانی بیش از اندازه را بد دانسته‌اند ، زیرا احتمال آن می رود که انسان را به رفتاری ناصواب و قابل سرزنش بکشانند . « خداوند را با ترس عبادت کنید ، و با لرز شادی نمایید » . (مزامیر داود ، ۲ : ۱۱ ) . «یعنی‌درجایی که شادی یافت می‌شود ، لرزه نیز باید وجود داشته باشد . مربرراوینا . Mar Bar Ravina که برای فرزند خود جشن عروسی به‌پا ساخته بود ، دید دانشمندانی که در مجلس حضور دارند بسیارمسرور هستند و زیاده از حد شادی می‌کنند . یك پیالهٔ گرانبها را کـــه چهار صد زوز ارزش داشت‌بگرفت و آن را جلوی روی آنان بشکست و ایشان در نتیجهٔ این کار غمگین و به‌حال عادی بازگشتند.راوآشه . Asheh . برای فرزندش ضیافت عروسی به‌پا کرده بود و ملاحظه کرد که دانشمندان حاضر درمجلس زیاده از حد سرخوش‌اند و شادی می‌کنند او نیز یك پیالهٔ بلورین بگرفت و آن را نزد آنها بشکست‌و ایشان محزون و جدی شدند . » ( براخوت ، ۳۰ ب ـ ۳۱ الف ).

چنین است نظری که تلمود دربارهٔ جلوه هاو فریب های زندگـی دارد ، و انسان را از اسراف بیجا و همچنین از محرومیت های بیمورد برحذر می‌سازد . تلمود از بشر می‌خواهد که در دوران زندگی خود از لذات جسمانی به نحو مشروع بـرخوردارشود ، و از نیرو هایی که خداوند بدو عطا کرده و از خوشیهایی که برای سعادت او آماده نموده است‌خردمندانه استفاده کند . قوانین الهی غرایز و شهواتی را که ممکن است انسان را به رفتاری دور از عقل واعتدال بکشانند مهار می‌کنند . تجاوز از حدودی که خداوند برای زندگی انسان معین کرده است باعث‌انحراف و گمراهی او می‌شود ، و این نظریه به نحوی جالب در گفتار زیر بیان شده است : « کسی که نذرپرهیز بر خود تحمیل می‌کند ، چنان است که گویی طوقی آهنین برگردن خویش نهاده است . مانند کسی‌است که یك قربانگاه حرام ساخته باشد . همچون شخصی است که شمشیری بدست می گیرد و آن را درقلب خود فرو می‌کند . آنچه تورات منع کرده است برای تو کافی است ، و کوشش مکن کـه تضییقات بیشتری را برخود تحمیل کنی(یروشلمی نداریم،۶ب).

## ۸ ـ وظایف انسان در قبال حیوانات

یکی از جنبه های زندگی اخلاقی انسان‌مربوط‌به طرز رفتار او با حیوانات است . از آنجا که در ده فرمان نسبت به‌حیوانات ابراز توجه شده ، ومقرر گردیده است تا به آنان نیز در شب و روز شنبه استراحت داده شود ، و کتاب مقدس در موارد متعددتوصیه کرده است نسبت به حیوانات رافت و محبت روا داریم از این رو انتظار می‌رود که تلمود نیزهمین‌درس را تعلیم دهد .

در واقع ، نحوهٔ رفتار شخص با حیوانات ،نمونه‌ای از اخلاق و روحیهٔ او است . « داود هنگـام جوانی گله های پدر خود یشای را شبانی می‌کرد .او گوسفندان پیر را به‌خاطر بره های خردسال عقب گله نگاه می‌داشت ، و نخست بره ها را رها می‌کرد تااز علف های نرم و لطیف بخورند ، سپس گوسفندان پیر را رها می‌کرد تا از علفهای متوسط بچرند . وسرانجام گوسفندان جوان و قوی را رها می‌کرد تا از علف های درست تغذیه کنند . ذات قدوس متبارك‌فرمود : او که می‌داند چگونه گوسفندان را به نسبت سن و نیرویشان شبانی کند پس بیاید و قـوم مـرا‌رهبری کند . خداوند موسی‌را نیزبه‌وسیله‌گوسفندان آزمایش کرد . یکی از روز ها که موسی گلهٔ‌یترو .Ytro . پدر زن خود را در بیابان به‌چراگاه برده بود بزغاله‌ای از گله فرار کرد . موسی‌به تعقیب‌او پرداخت‌و به‌دنبال او به بیشه‌ای رسید . آنجا برکهٔ‌آبی بود و بزغاله ایستاد تا رفع عطش کند . وقتی موسی حیوان‌را در آن حال دیدگفت : نمی‌دانستم که تو به سبب تشنگی از گله گریختی و بی‌شك اکنون خسته هستی.موسی بزغاله را روی دوش خود گذاشت و به‌سوی گله باز گردانید . ذات قدوس متبارك فرمود : توکه‌در شبانی گله ها این چنین رحیم و مهربان هستی ، پس باید که شبان رمهٔ من ملـت اسرائیل بشوی »( شموت ربا ، ۲ : ۲ ) .

بی‌توجهی و بی اعتنایی نسبت به حیوانات ،سبب ناخشنودی خداوند می‌شود ، و داستان زیرمبین این مطلب است . « گوساله‌ای را برای ذبح بـــه‌کشتارگاه می‌بردند . ضمن راه گوساله به ربی یهودا هناسی برخورد و سرخود را زیر ردای او پنهان کرد و نالید ، ربی یهودا به او گفت : برو ، زیرا که تو را برای همین مقصود آفریده‌اند ( که ذبح کنند و ازگوشتت تغذیه نمایند ) همان لحظه در دادگاه الهی حکمی صادر شد که چون ربی یهودا به آن گوساله‌ترحم نکرد ، لذا باید دچار رنج و درد و مشقت شود . این درد و رنج سالها طول کشید و سرانجام بر اثـرحادثه‌ای پایان یافت بدین ترتیب که یك روز کلفت ربی‌یهودا خانه را جارو می‌کرد و خواست چند بچـه‌را سو ، را که تازه به‌دنیا آمده بودند بیرون اندازد ، ربی یهودا گفت : با آنها کاری نداشته باش ، زیرامکتوب است : « رحمت‌های او شامل حال همهٔ آفریدگانش است » ( مزامیر داود ، ۱۴۵ : ۹ ) . دردادگاه آسمانی مقرر شد که چون او ترحم می‌کند ، پس باید خود مشمول رحمت الهی شود » ( باوامصیعا، ۸۵الف ) .

در تلمود این موضوع مورد بحث قرارگرفته که آن رشته از مقررات مربوط به حرمت شنبه را که توسط دانشمندان وضع شده است تاچه حد می‌توان برای نجات حیوانی‌که در معرض خطر جانی قرار دارد نقض کرد ، و نتیجه این است ، تسکین و رفع رنج وناراحتی یکی از فرامین تورات است، وفرمان تورات مقرراتی را که دانشمندان وضع کرده‌اند بکنار می‌زند( شبات ، ۱۲۸ ب ) .

دربارهٔ توجه درست و کافی از حیوانات، این‌مقررات را داریم . « انسان مجاز نیست برای خود

دام یا ددیا پرنده‌ای را بخرد ، مگر آنکه قبلا غذای مناسب و کافی برای آن تهیه کند » . ( یـروشلمی یواموت ، ۱٤ دال ) . « آدمی نباید پیش از خوراك‌دادن به حیوانات خود غذا بخورد ، زیرا گفته شده است : « من در صحرای تو برای بهائمت علف‌خواهم‌داد » ، و بعداز آن مکتوب است : « تا بخوری‌وسیر شوی » (سفر تثنیه ، ۱۱ : ۱۵ ، براخوت ، ٤۰ الف ).همین نتیجهٔ اخلاقی از داستان زیر استنباط می‌شود .

« ابراهیم از ملکی صدق . Malki Sedegh . ( ۱ )پرسید : چگونه شد که شما از کشتی(نوح) به‌سلامت خارج شدید ؟ ملکی صدق پاسخ داد : به‌خاطر احسان‌و نیکو کاری که در کشتی انجام می‌دادیم . ابراهیم پرسید : احسان و نیکو کاری شما ازچه قبیل بود ؟مگر فقیر و مستمندی هم در کشتی داشتید ؟ مگر نه این است که تنها نوح و خانواده‌اش در کشتی بودند ،ملکی صدق گفت : احسان ما نسبت به داماں ، ددان ، و پرندگان بود ما خواب و استراحت نداشتیم ، زیرادر سراسر شب مجبور بودیم به یکایك حیواناتی که در کشتی بودند غذا بدهیم » ( میدراش تهیلیم مربوط به آیهٔ یکم از باب ۳۷ از مزامیر داود ، صفحه ۱۲٦ب).

از بعضی از جانوران به خاطر صفات و عادات‌خاصی که دارند و می‌توانند نمونه هائی برای افراد بشر شوند تا از آنان تقلید کنند ، ستایش شده است . « اگر تورات برای هدایت نوع بشر نازل نمی‌شد ، ما می‌توانستیم عدالت را ازمورچه، عفاف را ازکبوتر،و رفتار نیك را از خروس بیاموزیم . » ( عرووین ، ۱۰۰ ب ) .

ممنوعیت قطع عضو از یك حیوان زنده ،یکی از هفت فرمانی است که به‌عنوان قانونی برای نسل بشر به پسران نوح ابلاغ شد بر اساس این قانون،هر ورزش و نمایش و یا مسابقه‌ای که متضمن نقص عضو یك جانور زنده باشد اکیداً ممنوع است ، ازاین‌رو ، منقیان و پارسایان یهود از حضور در میدان های ورزشی یونانیان و رومیان ( بـــرای تماشا )خودداری می‌کردند ، زیرا در این‌گونه نمایشها اغلب حیواناتی ناقص عضو یا کشته می‌شدند . هرکس که‌در میدانهای ورزشی ( یونانیان و رومیان ) حضور یابد ، در مجلس لودگان و استهزا کنندگان نشسته‌است » (۲) (عوودازارا ، ۱۸ ب) .

تلمود با دقت فراوان و با ذکر تمام جزئیات‌شرح می‌دهد که یك حیوان حلال‌گوشت را چگونه میتوان ذبح کرد تا از گوشت آن برای مصرف غذااستفاده شود ، و یکی از فوائد ذکر این جزئیات آن است که حیوان هنگام مردن احساس درد نکند و رنج‌نکشد . اولا سه‌طبقه از اشخاص مجاز نیستند حیوانی را ذبح کنند ، و ایشان عبارتند از : کر و لال ، ابله و‌دیوانه ، و طفل خرد سال ( میشنا حولین ، ۱ : ۱ ) . کر و لال از این رو حق‌ذبح‌کردن‌ندارند که نمی‌توانند برکت لازم را هنگام ذبح بخوانند . دیوانه و کودك نیز به این جهت که حس مسئولیت کافی ندارند تـابتوانند چنین کار دقیق و حساسی را به‌خوبی انجام دهند ، اجازهٔ ذبح به ایشان داده نشده است . ثانیاً ،کاردی که عمل ذبح با آن انجام می‌گیرد باید کاملا تیز و صاف بدون هیچ‌گونه برآمدگی یا فرورفتگی‌باشد ، قانون در این‌باره چنین می‌گوید : « کارد

---

۱ ـ یك روایت این پادشاه را به شم ( سام ) بزرگترین پسرنوح یکی می‌داند .

۲ ـ نفرتی که یهودیان از ورزشها و نمایشهای بیرحمانه‌داشتند ، مورد گواهی یوسفوس قرار گرفته است . « هرود سلطان یهود نیز تعداد کثیری از حیوانات وحشی ، و شمارهٔ فراوانی ازشیران و از انواع دیگر ددان را که دارای نیرویی خارق‌العاده بودند یا به ندرت یافت می‌شدند ، گرد آورده بود . آنها را برای این‌منظور تربیت می‌کردند که یا با یکدیگر نبرد کنند ، و یا افرادی که محکوم به‌مرگ بودند با آنان بجنگند . خارجیان غیر یهودی مقیم‌فلسطین از پی بردن به عظمت مخارج این نمایشات و خطرات و خونریزیهای فراوان آن مبهوت و شادمان می‌شدند ، ولی بـرای یهودیان ، این‌گونه نمایشها ، شکستن سنتهایی محسوب می‌شد که ایشان برای آنها احترام فراوان قائل بودند »( قدمت یهودیان ـقسمت ۱۵ فصل ۸ ، بند ۱ ) .

مخصوص ذبح باید از سه‌جانب (۱) روی گوشت‌انگشت وروی ناخن آزمایش شود» (حولین ۱۷،ب).
سرانجام پنج علت که سبب مردود شدن ذبح‌و منع استفادهٔ از آن می‌شوند (حولین ، ۹ الف) ، عبارتند از : شهیا . Shehiyah . یا تأخیر ، یعنی‌کارد را بدون کمترین مکث روی گلوی حیوان و یا پرنده به‌جلو و به‌عقب بکشند و آن را ببرند ، دراسا. Derasah . یا فشار ، یعنی عمل ذبح به آرامی‌وبدون وارد آوردن فشار عمودی بر گلوی حیوان انجـام‌گیرد . حلادا . Haladah . بمعنی حفر کردن و فرو بردن ، یعنی نباید نوك کارد درون گلو فرو رود،بلکه‌فقط باید لبه تیز آن روی گلو کشیده‌شود ، هگراما . Hagramah . یا لغزش ، یعنی بریدگی نباید در محلی‌غیراز جای مخصوص این کار در گلو ایجاد شود ، عیقور . Ighur . یا از جا کنده شدن ، یعنی بریدن‌گلوی حیوان باید بدون کنده شدن نای یا مری از محل اتصال به‌حلق انجام گیرد . هر یك از اعمال‌فوق‌سبب خواهد شد که گوشت حیوان یا پرندهٔ ذبح شده حرام وبرای مصرف غذایی غیرقابل‌استفاده شود،زیرا که این اعمال سبب رنج کشیدن حیوان یا پرنده می‌شود .

---

۱ ــ یعنی لبه تیز کارد و دو طرف آن . اگر از هر طرف‌احساس گیر کردن یا فرو رفتگی بشود ، کارد را باید دوباره آن‌قدر تیز و صاف کنند تا آن عیب بکلی برطرف شود.



# فصل هشتم ، زندگی جسمانی

**توجه و مواظبت از بدن ، قوانین بهداشتی ، علم تغذیه ، معالجه و درمان بیماریها**

## ۱ـ توجه و مواظبت از بدن

در یکی از گفتگوهای ربی یهودا هناسی ودوست رومی او ، انتونی نوس موضوع مسئولیت نسبی جسم و روح در زندگی انسان مورد بحث قرار گرفته است : « انتونی‌نوس به ربی یهودا گفت جسم و روح هردو می‌توانند خود را ازمحاکمات ومجازات( جهان آینده ) برهانند ، جسم می‌تواند بگوید ، این روح بود که مرتکب گناه می‌شد نه من . زیرا ازلحظه‌ای که روح از من مفارقت نموده و جدا شده است همچون سنگی صامت وساکت درگور آرمیده‌ام و قدرت ارتکاب گناه از من سلب شده است ، روح نیز می‌تواند ادعا کند ، این جسم بود که خطا می‌کردنه من ، زیرا از روزی که جسم را ترک گفته‌ام همچون پرنده‌ای سبکبال در فضا پرواز می‌کنم و خطائی ازمن سر نزده است . ربی یهودا در پاسخ انتونی‌نوس گفت به تمثیل برای تو داستانی نقل می‌کنم تا حقیقت‌امر روشن شود ، پادشاهی باغی بزرگ داشت چون باغ ارم که در آن انواع درختان میوه چشمگیر بودو پادشاه برای باغ دو نگهبان گماشت که یکی از هر دو پا شل بود و دیگری نابینا ، روزی نگهبان شل که‌چشمانی سالم داشت به همکار خود گفت ، در این باغ میوه‌های گوناگون فراوانست که ما هر کدام‌به تنهائی نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم . من چشمانی سالم دارم و میوه‌ها را می‌بینم اما هردو پایم علیل‌و ناتوان است ، از جابجا شدن عاجزم و دستم به میوه‌ها نمی‌رسد و تو که پای سالم داری و می‌توانی‌حرکت کنی چشمانت نابینا است و میوه‌ها را روی شاخه درخت نمی‌بینی ، پس بهتر آن است که هر دوبا هم تشریك مساعی کنیم و به دلخواه از درختان باغ میوه بچینیم و بخوریم .

مرد نابینا گفت این تشریك مساعی چگونه‌خواهد بود ؟ و شل جواب داد باین ترتیب که تو مرا از زمین برمیگیری و به دوش خود سوار میکنی وچون این کار انجام گرفت ما هر دو یك انسان کامل

می‌شویم ، من چشم تو خواهم بود و تو پای من ، چندلحظه بعد نگهبان شل که بر دوش نابینا سوار شده بود . تا توان در تن داشت از درختان باغ میوه چیدو بعد باتفاق خوردند و این عمل هرروز تکرار شد تا اینکه روزی پادشاه به باغ آمد و درختـان باغ راسراسر عاری از میوه یافت و از آندو نگهبان سبب را جویا شد ، شل گفت من از هر دو پا عاجـزم ودسترسی به میوه‌ها ندارم ، پس بی‌تقصیرم و نابینـا گفت من چشم ندارم و میوه‌ای نمی‌بینم تا آنرا بچینم،بنابراین بیگناهم ، پادشاه لحظه‌ای درنگ کرد و بعد فرمان داد تا مرد شل را به دوش نابینا سوار کنند وسپس با همان وضع ایشان را محاکمه کرد و به‌مجازات آنان امر فرمود . به همین ترتیب ذات قدوس متبارك( در جهان آینده ) روی را برمی‌گیرد و در تن بار دیگر جای می‌دهد و آنگاه آنان را با هـم داوری می‌کند » ( سنهدرین ، ۹۱ الف ، ب ) .

این تمثیل بدین نکته نیز اشاره میکند کـه‌جسم مانند روح جوابگوی اعمالی خواهد بود که در دوران حیات از انسان ناشی میشود و در واقع هریکی‌دیگری را تحت تأثیر خود قرار میدهد . یك روح ناپاك تن را فاسد میکند ، و یك تن بیمار نمیتواندوسیله و ابزار مؤثری برا ی‌فعالیت یك روح پـاك باشد .

یکی از دانشمندان چنین گفته است : «پاکی‌بدن سبب طهارت روح میشود » (عوودازارا ، ۲۰ب). مقصود از پاکی بدن که بدان اشاره شد ، پاکی درونی‌است و نه برونی ، و آن بمعنی تخلیه مرتب امعاء و مثانه است . بعداً خواهیم دید که اهمیت زیادی برای‌عمل تخلیهٔ مرتب امعاء و مثانه بعنوان یك اصل مهم حفظ سلامتی و بهداشت قائل شده‌اند ، زیرا این عمل‌برروح و اخلاق انسان اثر میگذارد . و از این‌رو است که گفته‌اند : « هر کس که در قضای حاجت طبیعـی‌تأخیر نماید ، از این فرمان گذشته است : « جانهای خود را پلید و مکروه مسازید » ( سفر لاویان ، ۲۰ : ۲۵ ) ( مکوت ، ۱٦ ب ) . و نیز گفته‌اند : « یـك دانشمند نباید در شهری که در آن مستراح عمـومی‌وجود ندارد سکنی گزیند » ( سهندرین ، ۱۷ ب ) . بدون تخلیه امعاء و مثانه ، انسان نخواهد توانست‌فکر و حواس خود را برای خواندن نماز بحضـور خداوند جمع و متمرکز سازد ، و بدین جهت چنیـن‌تعلیم داده‌اند : « هر آنکس‌که میخواهد یوغ ملکوت آسمانی را بطور کامل برگردن خود نهد ، نخست‌بایدامعاء و مثانه خود را تخلیه کنـد ، سپس دستهـا را بشوید ، تفیلین بر بازو و برسر بگذارد و آنگاه نمازخود را بخواند » ( براخوت ، ١٤ ) .

علت دیگر آنکه چرا باید از بـدن مواظبت‌نمود ، ازداستان زیرکه ازهیلل نقل شده است‌استنباط میگردد . « یکروز هنگامی که کلاس درس به پایان‌رسید ، هیلل همراه با شاگردانش از مدرسه خارج شد و مسافتی را پیمود ، ضمن راه شاگـردان از اوپرسیدند : استاد ، بکجا میروی ؟ در پاسخ گفت : میروم یك فریضهٔ دینی بجا آورم . ــ کدام فریضـهٔ‌دینی ؟ ــ برای استحمام بگرمابه میروم . ــ شاگردان متعجب شدند و گفتند : آیا استحمام یك فریضـهٔ‌دینی است ؟ ــ هیلل گفت : آری . مگر نه اینکه اگر کسی مأمور باشد مجسمه‌هـای امپراتـور را که درتماشاخانه‌ها و سیرك‌ها نصب شده است بشوید و پاك کند ، برای انجام این‌کار باو دستمزد میدهند، وعلاوه‌برآن با اشراف و بزرگان معاشر و دمساز می‌شود ؟ پس من که بصورت و شباهت خداوند آفریده شده‌ام،بطریق اولی باید از تن خود مواظبت کنم ، و آن را پاك و نظیف نگاه‌دارم » (ویقرارابا ، ۳٤ : ۳) .

در روایت فوق ، پاکیزه نگاه‌داشتن تن یك‌فریضهٔ دینی بشمار آمده است ، زیرا پیکر آدمی دست ساختهٔ خداوند است ، و ازاین‌رو باید با دقت و علاقهٔ‌تمام از آن توجه کرد . این اعتقـاد ، ریشه و اساس

قانونی است که جسد مرده‌را خود عامل پلیدی‌میداند،واین نکته‌را می‌توان ازبحث زیردریافت. «صادوقی‌ها می‌گفتند : ای فریسیان ، ما از شما انتقاد می‌کنیم ،چونکه اظهار می‌دارید کتابهای مقدس دستها را پلید می‌کنند (۱) ، درصورتی‌که نوشته‌های هومر یونانی‌چنین خاصیتی را ندارند . ربان یوحانان‌بن زکای در پاسخ ایشان گفت : این تنها مورد برای انتقـاد ازفریسی‌ها نیست . زیرا ایشان این را نیز می‌گویند که استخوانهای یك درازگوش مرده پلیدکننده نیست ،درحالی‌که استخوانهای یوحانان‌کاهن اعظم پلیدکننده است . صادوقی‌ها باوگفتند : علت این است که میزان‌پلیدی بخودگرفتن هر شیئی ، متناسب با اهمیتی‌است که ما برای آن شیئی قائل هستیم . استخوانهای آدمی‌از این جهت پلید اعلام شده است تا مبادا انسان از استخوانهای پدر و یا مادر خود ملاقه ( ملعقه ) یـاچیز دیگری بسازد . ربان یوحانان گفت : این حکـم دربارهٔ کتابهای مقدس نیز صادق است . این کتابهـا‌بسیار با اهمیت و مقدس هستند ، در صورتی‌که نوشته های هومر چنین کیفیتی را ندارند » ( میشنا یادییم،٤ : ٦ ) .

سخن زیر با اعتقاد فوق‌الذکر کاملا موافق‌است : « آدمی باید هرروز صورت ، دستها و پاهای خود را بخاطر احترام به آفریدگار بشوید » ( شبات ،٥٠ ب ) . این نکته را که این دستور تا چه حد جدی گرفته میشود میتوان از داستانی که دربارهٔ ربی عقیوا نقل کرده‌اند ، استنباط نمود . « روایت کنند زمانی ربی عقیوا در زندان ( رومیان ) بود ، و ربی یهوشوع بلغور فروش او را خدمت میکرد . زندانبانان هرروز مقدار معینی آب بدو میدادند ( تا برای ربی عقیـوابرد ) . روزی نگهبان زندان ربی یهوشوع را دید و به او گفت : امروز مقدار زیادی آب همراه داری.شاید قصد تو آن است که از این آب برای ایجـاد سوراخی در دیوار زندان استفاده‌کنی آنگاه زندانبان‌نیمی از آن آب را برزمین ریخت و باقی را به او داد. وقتی ربی یهوشوع بنزد استاد خود آمد ، ربی عقیوا گفت : یهوشوع ، مگرتو نمیدانی‌که من سالخورده‌ام و زندگی‌ام به آنچه که تو برایم می‌آوری بسته است؟ربی یهوشوع آنچه را که روی داده بود برای او نقل کرد . ربی عقیوا گفت : آب را بمن بده تا دستهایم رابشویم . ربی یهوشوع گفت : این مقدار آب برای نوشیدن تو کافی نیست . چگونه برای دست شستنت کفایت خواهد کرد ؟ ربی عقیوا در پاسخ او گفت : من چه میتوانم بکنم ، وقتی که ( اشخاصی که دستان‌خود را قبل از صرف غذا نمیشویند ) مستوجب مرگ هستند ؟ بهتر آن است که من بمیل و ارادهٔ خودم ( ازتشنگی ) بمیرم ، و دستور و فتوای همکاران خود را باطل نکنم . روایت می‌کنند ربی عقیوا تا زمانی کـه‌آب اضافی جهت شستن دستها به او ندادند ، یك‌قطره آب ننوشید » ( عرووین ، ۲۱ ب ) .

بنابراین ، هدف انسان در زندگی حصـول‌تکامل جسمانی و روحانی است . تن سالم و ظـاهـر آراسته بسیار مورد تحسین است ، و حتی گفته‌اندکه‌خداوند نسبت به آن نظر دارد . « ذات قدوس‌متبارك به وجود کسانی که بلندقامت و خوش‌اندام‌اند افتخارمیکند » ( بخوروت ، ٤٥ ب ) . در میـان صفات و کیفیاتی که باید در آدمی وجود داشته باشد تا آنکـه‌شخینا بر او قرار گیرد ، یکی آن است که خوش‌اندام و نیکوروی باشد ( شبات ، ۹۲ الف ) .

از آنجا که لطف و عنایت الهی شامل کسانی‌است که ظاهری زیبا دارند ، لذا در افرادی که می‌باید به مقامات عالی وپرمسئولیت اجتماعی گماشته شوند،وجود این کیفیت لازم و ضـروری است . قانـون میگوید : « تنها مردان بلند قامت و خوش‌اندام را به‌عضویت سنهدرین برمیگزیننـد » ( سنهدرین ، ۱۷

---

۱ ــ خاصیت « پلید کردن دستها » که بچیزی نسبت داده‌شود اشاره به آن است که آن شیئی دارای قدوسیت است .

الف ) . زیرا ظاهر پر ابهت ، در بیننده ایجاد حس احترام میکند .

با در نظرگرفتن اهمیت فراوانی که به‌سلامت و تندرستی داده شده است ، تلمود برای پزشکان مقامی بس عالی قائل شده است و وجود آنان را برای جامعه بسیار ضروری می‌داند . از این رو است که گفته‌اند : « دانشمند نباید در شهری که پزشك در آن نیست زندگی کند » ( سنهدرین ، ۱۷ ب ) . زیرا در صورت بیماری ، بخاطر نبودن طبیب مدت کسالت او بدرازا کشیده می‌شود و در تحصیلات او وقفه‌ای طولانی و بیجا حاصل خواهد شد . و قانون فوق رابه‌صورت کلی‌تر آن چنین می‌یابیم : « زیستن درشهری که طبیب درآن یافت نشود ممنوع است» ( یروشلمی‌قیدوشین ، ۱۰ دال ) .

اگرچه حرفهٔ پزشکی مورد احترام و ستایش دانشمندان یهود است، معذالك بعضی‌از اطبارا شایستهٔ تمجید نمیدانند . علت آن را شاید بتوان در اولین جملهٔ گفتار زیر یافت : « پزشك مجانی (که‌حق‌الزحمه باو نمیدهند ) به مفت نمی‌ارزد . و طبیبی که درفاصلهٔ دور به‌سر میبرد ، ( از لحاظ فایده ) مانند چشم نابیناست » ( باواقما ، ۸۵ الف ) . چنین بنظر میرسدکه سبب اظهار این مطالب آن بوده است که برخی از پزشکان طماع و سودجو بوده‌اند و وقتی دستمزدکافی دریافت نمی‌داشتند ، از بیمار بخوبی توجه نمی‌کردند و در معالجه اهمال می‌ورزیدند . این‌موضوع که درآن ایام پزشکان پیوسته مشغول‌طبابت بوده‌اند ، در این گفته بنظر میرسد : « در شهری‌که‌فرماندار آن پزشك است زندگی مکن » ( پساحیم ، ۱۱۳ الف ) . زیرا ممکن است آنچنان سرگرم‌معالجهٔ‌بیماران خود باشد ، که نتواند از عهدهٔ انجام وظائف خویش در رتق و فتق و اصلاح امور شهر برآید .

## ۲ ـ قوانین بهداشتی

نخستین عامل حفظ سلامت تن در نظر تلمود،پاکیزگی است . نظافت نه‌تنها یکی از شرایطدینداری است ، بلکه مهمترین بخش آن محسوب می‌گردد .شستن دستها را پیش از طعام ، قویاً توصیه‌کرده‌اند . « خودتان را مقدس سازید » ( سفر لاویان ، ۱۱ : ٤٤ ) ، مقصود از شستن دستها پیش از غذاست . و « مقدس‌باشید » ( دنبالهٔ جملهٔ فوق ) ، اشاره به‌شستن دستها پس از طعام است » ( براخوت ، ۵۳ ب ) (۱) . «هرآن‌کس‌که دست‌نشسته نان وغذا تناول‌کند ، چنان‌است که گوئی با یك روسبی مرتکب گناه شده است. هرآن کس که در شستن دستان خود قبل از غذااهمال می‌ورزد و به آن اهمیت نمیدهد ، از جهان برانداخته می‌شود . هر آن‌کس که بدون تمیزکردن‌دستها و خشك‌کردن آنها نان میخورد ، چنان است‌که گوئی نان ناپاك خورده است » ( سوطا ، ٤ ب ) .گروهی ازمردم که تلمود با تحقیر از ایشان یاد میکند، « عم‌ها‌آرص» ها یا «مردم زمین» ( بی‌سوادها و بی‌معرفت‌ها ) هستند ، که دربارهٔ آنان چنین گفته‌اند : « هر کس که طعام معمولی و غیرمقدس را طبق‌شرایط‌طهارت مذهبی نخورد، عم ها آرص است» (براخوت، ٤٧ ب ) . « کسی که به شستن دستها قبل از تناول‌غذا به نظر حقارت مینگرد ، باید تحریم و از جامعه طرد شود » ( براخوت، ۱۹الف). حتی‌دعای‌مخصوصی‌معین شده است تا وقت شستن دستها قبل از تناول غذا تلاوت شود : « متبارك هستی تو ای خداوندخدای ما پادشاه عالم که ما را با فرمانهایت تقدیس نموده و دربارهٔ شستن دستها بما دستور داده‌ای »( براخوت ، ۶۰ ب ) . نظافت دربارهٔ ظروف ولوازمی

۱ ـ چون ممکن است که هنگام خوردن غذا دستها و انگشتان‌چرب و کثیف شود ، از این‌رو شستشوی دستها را بعداز طعام واجب دانسته‌اند .

که در وقت خوردن طعام از آنها استفاده میشود نیز باید مراعات گردد. «پیش از نوشیدن و بعد از آن، پیاله را خوب بشوئید» (تامید، ۲۷ ب). «انسان نباید قسمتی از محتوی یك پیاله را بنوشد و سپس آن را به دیگری بدهد تا از آن بیاشامد. زیرا چنین کاری خطر جانی دربر دارد» (درخ ارص، ۹).

شستن دستها باید هر بامداد پس از ترك بستر بلادرنگ انجام گیرد، و اهمال در این کار برای سلامت آدمی زیان‌آور است «دستی که (بامداد پس‌از بیدار شدن از خواب شسته نشود و) ناپاك یکی‌از قسمتهای بدن را لمس نماید، شایستهٔ آن است که‌قطع شود. چنین دستی (که شسته نشده باشد) چشمان را نابینا و گوشها را کر میکند و بواسیر لحمی پدیدمیآورد. و به همین وضع خطرناك باقی میماند، تا آنکه انسان آن را سه بار بشوید» (شبات، ۱۰۸ب، ۱۰۹ الف).

دربارهٔ نظافت‌تن چنین آموزشی داریم: «سه‌چیز است که وارد بدن نمیشود، و معذالك تن ازآنها متلذذ میگردد. و آن سه عبارتست از: استحمام، روغن مالیدن به تن و رفع حاجت مرتب» (براخوت، ۵۷ ب). اهمیت زیادی که به استحمام داده شده‌است، در این گفتار هویدا است: «زندگی درشهری که‌گرمابه ندارد ممنوع است» (یروشلمی قیدوشین، ۱۰ دال). میزان اهمیت استفاده از حمام را میتوان از تفسیری که دربارهٔ این کلمات شده است دریافت: «من خوبی و خوشی را فراموش کرده (و از آن محروم مانده) ام» (مراثی ارمیاء، ۳: ۱۷). بنابه یك نظر، مقصود از «خوبی و خوشی» استحمام‌در گرمابه‌است وبنابه‌عقیده‌دیگر این‌خوبی‌وخوشی‌اشاره‌به‌شستشوی دستها و پاها با آب گرم است.» شبات، ۲۵ ب). این اعمال «خوبی و خوشی» محسوب‌میشود، و زندگی بدون‌آن، محرومیت عظیم و امری سخت تلقی شده است بهمین‌گونه، «خوشی ها و لذات‌ابناء آدم» (جامعهٔ سلیمان، ۲: ۸) را چنین تعبیر کرده‌اند: «استخر های شنا و گرمابه‌ها» (گیملین، ۶۸ الف).

گرمابه مکانی را می‌گفتند که خزانه بخارنیز داشت، و تعرقی که از چنین حمامی پدید می‌آمد، مایهٔ تندرستی بود و بسیار سودمند میدانستند. «سه‌نوع تعرق برای بدن سودمند است: تعرق براثر بیماری، عرق کردن در حمام، و تعرق حاصل ازکارو کوشش و حرکات بدنی. عرقی که براثر بیماری به تن نشیند، شفابخش است، و عرقی که در حمام‌پدید آید، چیزی برابر آن (از خوبی) یافت‌نمیشود» (آووت، ربی‌ناتان، ۴۱). برای اخذ بهترین نتیجه‌از استحمام، باید پس از شستشو با آب گرم، بدن را با آب سرد شست. «اگرکسی با آب گرم استحمام‌کند و پس از آن بدن خود را با آب سرد شستشو ندهد، مانند آهنی است که در کورهٔ آهنگری تفته‌گردد و بعداً آنرا در آب سرد فرو نبرند» (شبات، ۴۱ الف). همانطور که آهن آب ندیده استحکام‌زیاد ندارد، بدن نیز از چنین استحمام ناقصی سود کامل نخواهد برد.

پاکیزگی را بعنوان بهترین وسیلهٔ پیشگیری‌از بیماریها میدانند. «چکانیدن یك قطرهٔ آب سرد (در چشمها) صبحگاهان، و شستن دستها و پاها باآب گرم شامگاه، از همه داروهای جهان برای چشم بهتر است» (شبات، ۱۰۸ ب). «ناپاکی سر سبب‌نابینائی میشود، ناپاکی جامه‌ها جنون می‌آورد، و ناپاکی تن تولید دمل و زخم و جراحت میکند. ازاین‌رو از ناپاکی برحذرباشید» (نداریم، ۸۱ الف).

اصول نظافت باید بویژه دربارهٔکودکان اجراشود. یکی از دانشمندان بنقل از مادر خود چنین گوید: «بهترین روش توجه و پرستاری از کودك‌آن‌است که او را با آب گرم شستشو دهند و سپس بر تنش روغن بمالند» (یوما، ۷۸ ب). این روش‌بسیارمؤثر است و برای ربی حنینا بسیار سودمند واقع‌شد.

« چنین حکایت کنند هنگامی که ربی حنینا هشتادساله بود ، میتوانست روی یك پا بایستد و در آن حال کفش خود را از پا بیرون آورد و یا آن را بپا کند .او میگفت : آب گرمی که مادرم در کودکی مرا باآن شستشو میداد ، و روغنی که بر بدن من میمالید ، باعث‌استقامت ونیرومندی من دردوران‌سالخوردگی شد » ( حولین ، ۲٤ ب ) . توصیه دیگر چنین است :« انسان باید شناکردن را بفرزند خود بیاموزد » ( قیدوشین ، ۲۹ الف ). زیرا شنا یك هنرمفید وحیاتی‌است ، و نیز محبتی نسبت به‌آب در دل انسان ایجاد میکند .

برای آنکه استحمام بنحو احسن سودمندواقع گردد ، لازم است که بدن را پس از شستشو روغن بمالند . « اگر انسان استحمام کند و پس ازآن‌روغن بر بدن خود نمالد ، مانند آبی است که پشت خمره ریخته شود ( که درآن نفوذ نمیکند.) »(شبات،٤١ الف ) . یعنی آنکه چنین استحمامی سطحی و سرسری است و اثر نیکوی آن بداخل تن نمیرسد .

از آنجائی که در آن ادوار این عقیده رایج بود که : « اگر خون در بدن وافر گردد ، دمل و بیماریهای پوستی زیاد میشود » ( بخوروت ، ٤٤ ب)،از این‌رو عمل حجامت و خون گرفتن را توصیه میکرده‌اند . « وقت مناسب برای خون گرفتن هر سی‌روز یك بار است . پس از چهل سالگی، باید ازدفعات آن‌کاست ، و بعد از شصت سالگی ، بایستی ازآن هم‌کمتر شود . روزهای مناسب برای خون گرفتن ، یکشنبه ، چهارشنبه و جمعه است ، و نه روزهای‌دوشنبه و پنجشنبه » ( شبات ، ۱۲۹ ب ) پیش ازخون گرفتن و بعد از آن ، باید دعائی خوانده شود . «قبل‌از حجامت و یا خون گرفتن ، شخص باید بگوید : ای خداوند خدای من ، رضای تو براین تعلق گیردکه این عمل برای من درمان باشد و تو مرا شفا دهی . زیرا تو خدای شفا دهندهٔ امینی هستی ، و درمان توحقیقی است . چونکه شفا دادن کار آدمیان نیست ، لیکن بدین رسم عادت کرده‌اند (۱) . بعد از حجامت‌و یا فصد چنین میگوید : متبارك است خدائی که بدون‌گرفتن مزد، بیماران‌را شفا می‌بخشد» (براخوت،٦٠ الف ) .

بعد از حجامت و یا خون گرفتن ، از نیروی‌حیاتی انسان کاسته میشود ، و شخص باید بداند که برای جبران آن چگونه رفتار کند . نخستین چیزی‌که مورد نیاز اوست ، غذائی نیروبخش است تا با آن تجدید قوا نماید . « اگر کسی خون گرفت و چیزی‌نداشت که بخورد ، باید کفش‌های پایش را بفروشد و با آن غذائی مقوی برای خود تهیه کند . این غذای‌مقوی‌چه‌میتواند باشد ؟ یکی‌از دانشمندان‌گفته‌است : گوشت ، تا آنکه این گوشت جایگیر آن گوشت‌شود (۲) . دیگری گفته است : شراب . زیرا شراب که مایع قرمزی است میتواند جای خون قرمز رابگیرد » ( شبات ، ۱۲۹ الف ) . بعد از خون گرفتن باید از تناول برخی غذاها که مضر است اجتناب‌کند .« کسی که خون گرفته باشد ، نباید شیر ، پنیر ، تخم مرغ ، تره‌تیزك ، مرغ و یا گوشت نمك‌دار بخورد »( نداریم ، ٥٤ ب ) . یك دستور بهداشتی دیگر در این اندرز یافت میشود : « کسی‌که خون بگیرد وبلافاصله‌بعد ازآن مقاربت نماید ، جان خود را بخطر می‌اندازد و خونش بگردن خودش است » ( نیدا ، ۱۷ الف ) .

همراه با پاکیزگی ، اعتدال در خوردن غذاشرطی واجب و اساسی برای حفظ سلامت بدن است. « ربان گملیئل میگفت : من پارسیان را برای سه‌کارشان دوست دارم : در خوردن طعام معتدلند ،

---

۱ ـ که حجامت کنند و خون بگیرند .

۲ ـ یعنی گوشت شخص بیمار که بر اثر خون گرفتن تحلیل‌رفته و از آن کاسته شده است .

هنگام رفع حاجت محجوبند ، و در روابط زناشوئی میانه‌رو هستند » ( براخوت ، ۸ب ) .

دربارهٔ خوردن و نوشیدن چنین دستوری داده‌اند : « یك سوم از گنجایش معده را ازخوراکی، و یك سوم دیگر را از آشامیدنی پرکن ، و یك ثلث آن را تهی نگه‌دار » ( گیطین ، ۷۰ الف ) . در میان تودهٔ مردم ، چه بعلت فقر و چه از روی احتیاط ودوراندیشی ، سادگی درتغذیه امری عادی بوده است. تلمود طعام یك مرد فقیر را که شامگاه پس از خاتمهٔ کار بخانه باز میگردد ، عبارت از نان و نمك میداند. ( براخوت ، ۲ ب ) . و باشخاصی که استطاعت تهیهٔ غذای بهتر وزیادتری را دارند چنین توصیه شده‌است: « خوردن نان ونمك ونوشیدن یك کوزهٔ آب بامدادان، همهٔ بیماریها را از بین میبرد » ( باواقما ، ۹۲ ب ) . « کسی که میخواهد دچار اختلال و بیماری امعاء نشود ، در تابستان و زمستان نان خود را در شراب و یا سرکه فرو برد و سپس آن را بخورد . از طعامی که زیاد از آن خوشت می‌آید ، زودتر دست بکش (۱) ، و در رفع حاجت طبیعی تأخیر منما » (گیطین ، ۷۰الف ) . « تا چهل سالگی ، خوردن مفید است ، و از آن بیعد، نوشیدن سودمنداست» (شبات، ۱۵۲الف).

بهترین وقت برای خوردن طعام وقتی است که احتیاج به غذا احساس شود . « هر وقت گرسنه شدی، خوراك بخور ، وهر گاه که تشنه‌شدی نوشیدنی‌بنوش » ( براخوت ، ٦۲ ب ) . طبق یك رسم معمول، تودهٔ مردم روزانه فقط دو وعده غذا می‌خوردند ، وتنها در شبانه روز شنبه بود که این قاعده استثناء می‌پذیرفت ، و یك وعده طعام اضافی مصرف می‌شد ،شام را در خانه و پس از اتمام کار روزانه می‌خوردند وصبحانه را کارگر هنگامی که مشغول کار بود تناول میکرد. تلمود برنامه‌ای برای وقت غذای طبقات مختلف مردم معین کرده است : « اولین ساعت روز(۲) ، وقت صبحانه گلادیاتورهاست . ساعت دو، راهزنان، ساعت سه ، ثروتمندان وصاحبان مستغلات (۳) ، ساعت چهار، کارگران ، و ساعت پنج از آن سایر مردم است . بنا به عقیدهٔ دیگر : ساعت چهار وقت صبحانه برای عموم مردم است و ساعت پنج از آن کارگران ، و ساعت شش متعلق به دانشمندان است . خوردن بعد ازساعت شش ، مانند انداختن سنگ در مشك شراب است (٤). البته این درصورتی است که انسان پیش از آن لقمه‌ای دربامداد نخورده باشد لکن چنانچه قبلاچیزی خورده باشد ، اهمیتی ندارد » ( شبات ، ۱۰ الف ) . ربی عقیوا چنین اندرزی به فرزندش داده است: «بامدادان زود برخیز و ناشتائی بخور ، تابستان برای مصون ماندن از آسیب گرما ، و زمستان برای محفوظ ماندن از گزند سرما . یك ضرب المثل میگوید: شصت دونده دویدند ، ولی نتوانستند بر شخصی که صبح زود ناشتائی خورده بود سبقت گیرند » ( باواقما ، ۹۲ب).

طعام را باید در حال نشسته خورد ، زیرا :« خوردن و یا نوشیدن در حال ایستاده ، بدن را متزلزل میسازد » (گیطین ، ۷۰الف) . وقتی که انسان در مسافرت است ( پیاده یا سوار بر یك چارپا ) ، باید از مقدار خوراك خود بکاهد . « شخصی که سفرمیکند ، نباید بیش از آن مقدار خوراکی که مردم در سالهای قحطی می‌خورند ، تناول کند ، تا مبادادچار اختلال امعاء شود » ( تعنیت ، ۱۰ ب ) .

---

۱ ــ تا آنکه چون آن طعام را دوست داری ، بیش از اندازه‌از آن نخوری .

۲ ــ آغاز روز را ساعت شش صبح میدانستند و از این‌رواولین ساعت روز که در تلمود ذکر شده است همان ساعت هفت بامداد است . هنوز هم در بعضی از ممالك شرقی غروب را ساعت‌دوازده میدانند .

۳ ــ یعنی طبقه‌ای از مردم که برای کسب معیشت نیازی‌بکار های یدی و زحمت کشیدن ندارند .

٤ ــ یعنی در این موقع غذا خوردن دیگر بی‌فایده است وبدن از آن سودی نمیبرد . زیرا نیروی حیاتی بدن تقلیل یافته و برای هضم کامل غذا کافی نیست .

اعتدال در هر کار و در هر چیز ، روشی بخردانه است . « زیاد منشین ، زیرا زیاد نشستن بد است . زیاد مایست ، چونکه زیاد ایستادن برای قلب ضرر دارد . زیاد راه مرو ، زیرا زیاد راه رفتن برای چشم زیان‌بخش است . بلکه یك سوم از وقتت را در نشستن ، یك سوم را در ایستادن و یك سوم دیگر را در راه رفتن بگذران » ( کتوبوت ، ۱۱۱ الف ) «در هشت چیز زیاده روی زیان‌آور و اعتدال سودمند است . این هشت عبارتند از : مسافرت ، مقاربت ، کسب ثروت ، کار ، نوشیدن شراب ، خوابیدن ، استفاده از آب گرم ( برای نوشیدن و استحمام ) ، و خون گرفتن » ( گیطین ، ۷۰ الف ) .

خواب طبیعی را بسیار لازم دانسته‌اند . یکی از دانشمندان گفته است : « شب برای خوابیدن آفریده شده است ( و نه برای کار و فعالیت ) »( عرووین ، ٦٥ الف ) . دانشمند دیگری اعلام داشته است : « خواب سحرگاهان مانند لبهٔ پولادین برای آهن است » ( براخوت ، ٦٢ ب ) . یعنی چنین خوابی سلامت‌بخش و نیرو افزاست . در مقابل ، این نیز گفته‌شده است : « خواب صبح انسان را از جهان بدر میکند » (۱) ( میشنا آووت ، ۳ ، ۱۰ ، یا ١٤ ) . و « انسان نباید سراسر روز بیش از مدت خواب اسب بخوابد . خواب اسب چقدر است ؟ شصت نفس »( سوکا ، ۲٦ ب ) . سخن دیگری چنین است : « غذا خواب می‌آورد » ( میشنا یوما ، ۱ ، ٤ ) . دانشمندان یهود معتقد بودند که محال است انسان بتواند سه شبانه روز متوالی نخوابد و زنده بماند . این نکته تلویحاً از این مطلب استنباط میشود : « اگر شخصی سوگند یاد کند که سه شبانه روز نخواهد خوابید ، او را تازیانه میزنند و پس از آن باید بیدرنگ بخوابد » ( یروشلمی نداریم ، ۲ ب ) . زیرا او سوگند بیهوده یاد کرده و خواسته است کاری بکند که انجام آن جز با تحمل عواقبی مهلك امکان‌پذیر نیست . جالب این است که در تلمود به داروی خواب‌آوری اشاره شده است که بوسیلهٔ آن یك عمل جراحی درشکم یکی از دانشمندان انجام گرفته است . ( باوا مصیعا ، ۸۳ ب ) .

دانشمندان یهود از این حقیقت آگاه بودند که حالت روحی انسان برحالت جسمی او اثر دارد ، و شخص باید همواره در صدد آن باشد که برای خود حالت روانی شادی فراهم آورد : « یك آه کشیدن نیمی از تن انسان را خرد میکند » . و بنابر یك نظر دیگر : « آه کشیدن همهٔ وجود را خرد میکند » ( براخوت ، ۵۸ ب ) . « چشم بد (یعنی بخل وحسادت)، تمایل به بدی و کینه‌توزی انسان را از جهان بدر میکند » ( میشنا آووت ، ۲ ، ۱۱ یا ۱٦ ) . « سه چیز نیروی انسان را کاهش میدهد : ترس ، سفر و گناه » ( گیطین ، ۷۰ الف ) .

در پایان باین نکته اشاره شده است که انسان باید در محیط پاکیزه زندگی کند ، و قانون یهود هر عملی راکه برای بهداشت شهرها زیان‌آور باشد ممنوع کرده است . یکی از این قوانین چنین میگوید : مکانی که بطور دائم در آن خرمن کوبی میشود نباید داخل محدوده پنجاه ذراعی از شهر ساخته شود همچنین مکانی که لاشه حیوانات مرده را در آن می‌اندازند ، گورستان و دباغخانه ، درباره دباغخانه توضیح داده شده است که فقط باید در مشرق شهرها ساخته شود . ربی عقیوا ساختن دباغخانه را در هر سمت شهر مجاز میداند مگر در سمت مغرب آن »میشنا باوابترا ، ۲ ، ۸ و ۹) مقصود آن است که ساکنان شهر از گرد و خاك و از بوی بد در امان باشند .

---

۱ ــ گفته اولی دربارهٔ خواب قبل از طلوع خورشید است، و گفته دومی مربوط به خواب بعداز آن است که انسان را از نماز و کار باز میدارد . ( مترجم ).

## ۳ - علم تغذیه

دانشمندان یهود از اهمیتی که غذاهای سالم و مقوی در حفظ سلامت بدن دارند بخوبی آگاه بوده‌اند و در تلمود گفتارهای فراوانی هست که ضمن آن دربارهٔ اغذیهٔ سلامت‌بخش و یا خوراکی های زیان‌آور بحث کرده‌اند. چنین بنظر میرسد که نان‌را مایهٔ اصلی زندگی دانسته‌اند: «نانی که صبح خورده شود سیزده فایده و خاصیت دارد: انسان را از گزند گرما و سرما، ازاثرات مضر بادها و ازآسیب ارواح خبیثه محافظت میکند. ساده لوح را عاقل ودانشمند میسازد، کمك میکند تا انسان در دعواهای دادگاهی حاکم شود، بدو یاری میکند تا تورات رابیاموزد و تعلیم دهد، سبب آن میشود که سخنان آدمی مقبول ومؤثر واقع گردد، معلوماتش در ذهنش‌باقی بماند وتنش بوی‌بد ندهد، به زوجهٔ‌خود‌علاقه‌مند و وفادار باشد و برای شهوت‌رانی در پی زنان دیگر نرود. نان کرم کدو را هلاك می‌کند، وبرخی‌معتقدند که بخل و حسد را نیز از دل انسان برمی‌اندازد، ومحبت و مهربانی را جانشین آن میسازد» (باوامصیعا، ۱۰۷ ب).

مقصود از گفتارهای فوق آن است که اگرانسان روز خود را با شکمی سیر آغاز کند، خواهد توانست روشن‌تر بیندیشد و کار خود را با موفقیت‌بیشتری انجام دهد، و خلق وخوی خوشی داشته باشد، به این موضوع در عبارت زیر نیز اشاره شده‌است: «انسان پیش از آنکه بخورد و بیاشامد، دارای دو دل است. اما وقتی خورد و نوشید، فقط‌یك دل دارد» (باوابترا، ۱۲ ب). از آنجا که در علم روانشناسی قدیم، قلب محل ومأوای عقل وشعورپنداشته شده است، گفتار فوق باین حقیقت اشاره میکند که معدهٔ خالی اثر پریشان کننده‌ای بر عقل‌آدمی دارد ومانع تمرکزفکر وقوای دماغی اومیشود.

نان باید از آرد گندم نرم تهیه شود. «آردجو مضر است، زیرا باعث پرورش کرم کدو میشود» (براخوت، ۳۶ الف). نان را باید سرد خورد. «این گفته ورد زبان مردم بابل است که نان گرم تب بهمراه خود می‌آورد» (یروشلمی شبات، ٤ ب).

توصیه فراوانی شده است، که برای استفاده‌کامل از نان، باید به آن نمك بزنند، و پس‌ازخوردن آب بنوشند. نمك و آب برای زندگی ضروری‌است. «جهان بدون شراب میتواند وجود داشته‌باشد ولی نه بدون آب. نمك ارزان و فلفل گران. دنیا‌بدون فلفل میتواند وجود داشته باشد ولی نه بدون نمك» (یروشلمی هورایوت، ٤ ج). «نمك‌گوشت‌را شیرین میکند» (براخوت، ۵ الف)، لکن‌باعث کاهش مایع منی میشود (گیطین، ۷۰ الف). نمك‌را نباید بمقدار زیاد مصرف کرد. از مواد غذائی‌که اسراف در آن ممنوع و استفاده از آن بمقدار کم‌خوب است، خمیر مایه و نمك است (براخوت، ۳٤ الف).

رعایت این دستور سفارش شده است: «بعداز هرغذا نمك بخور، و پس از هرنوشابه آب‌گوارا، و آنوقت دیگر زیانی (از راه بیماری) بتو نخواهدرسید. کسی‌که غذائی را تناول کند و بعد از آن نمك نخورد، و یا نوشابه‌ای را بیاشامد و پس از آن آب‌ننوشد، طی روز از بوی بد دهان، و شب از خناق رنج خواهد برد.» (براخوت، ٤۰ الف). یکی ازدانشمندان چنین گفته است: «کسی که غذایش را در آب شناور سازد (۱)، از سوء هاضمه رنج خواهدبرد. چه اندازه آب باید آشامید؟ یك پیاله برای هر

۱ - یعنی آنکه در حین صرف غذا مقدار زیادی آب بنوشد.

گرده نان » ( مأخذ فوق ) . دانشمند دیگری اظهارداشته : « هشتاد و سه نوع بیماری یافت میشود که باعث جملگی آنها صفرا است ، و همه آنها رامیتوان‌با خوردن نان و نمك هنگام صبح و نوشیدن یك کوزه آب گریزان ساخت » ( باواقما ، ۹۲ ب ) .

قبلا بدین موضوع اشاره شد که نان و نمك‌غذای معمولی فقراء چه در بامداد و چه در شامگاه بوده است . اگر پولی برای تهیهٔ غذای اضافی یافت‌شود ، اغذیه‌ای که توصیه شده است ، بترتیب از این قرار است : « با تمام آرزوی دلت گوشت بخور »( سفر تثنیه ، ۱۲ : ۲۰ ) . تورات اینجا روش صحیح زندگی را بما می‌آموزد، انسان باید فقط برای ارضای‌اشتهایش گوشت بخورد،، و در مصرف‌آن زیاده‌روی نکند . « کسی که یك مانا (۱) پول دارد ، برای دیگ‌خود یك پیمانه سبزیجات بخرد . اگر ده مانا دارد ، مختصری ماهی برای دیگ خود بخرد . اگر پنجاه‌مانا دارد ، میتواند مقداری گوشت برای دیگ خود بخرد و اگر صاحب یکصد مانا پول است ، میتوانددستور دهد که هرروز برایش خوراك گوشت بپزند. پس آنانکه کمتر از یکصد مانا دارند ، کی میتوانندخوراك ماهی یا گوشت بخورند ؟ ـ هر شب شنبه » ( حولین ، ۸٤ الف ) .

چنین بنظر میرسد که گوشت را یك غذای‌تفننی میدانستند ، و مردم بی‌بضاعت بندرت از آن استفاده میکردند . بنابراین غذای تودهٔ مردم آن‌روزگار را بیشتر سبزیجا ت‌تشکیل میداده است ، و دربارهٔ سود یا زیان سبزیجات در تلمود بحث زیادی‌شده است . یك سخن چنین است : « وای بر آن خانه‌ای‌که فقط شلغم‌وسایر سبزیجات درآن‌بگذرد »(۲) . درمقابل این سخن دستور یکی از دانشمندان‌را به خدمتکارش چنین می‌یابیم : « اگر در بازار شلغم‌و سایر سبزیجات دیدی ، دیگر از من نپرس که دستور غذا چه خواهد بود » . این دو نظر مخالف با اظهاراین عقیده که مصرف سبزیجات فقط در صورتی که بدون گوشت باشد مضر است ، با یکدیگر هم‌آهنگ‌و موافق میشوند . یك دانشمند میگوید خوردن سبزیجات بدون نوشیدن شراب ضرر دارد ، و دیگری‌معتقد است که اگر سبزیجات بخوبی پخته نشود ، زیان بخش خواهد بود » ( براخوت ، ٤٤ ب ) .

عقیدهٔ آخری‌که بدان اشاره شد مبنی براینکه‌سبزیجات فقط درصورتی که خوب پخته نشوند ضرر دارند ، بوسیله گفتهٔ زیر تأیید شده است : « یك‌دانشمند مجاز نیست در شهری که سبزیجات در آن یافت نمیشود زندگی کند . از این گفته باید چنین‌استنباط کرد که سبزیجات سودمند هستند . ولی تعلیم دیگری نیز یافت میشود حاکی از اینکه : سه‌چیز است که باعث اختلال گوارش میشود . قامت انسان را خمیده می‌کند ، و یك پانصدم از روشنائی‌چشم را کاهش میدهد و آن سه عبارتست از نانی که ازآرد زبر وسیاه پخته شده باشد، مشروب‌سکرآوری‌که تازه ساخته شده باشد و سبزیجات » ( عرووین ، ۵۵ ب ، ۵٦ الف ) . در گفتاری مشابه ( پساحیم ، ٤۲الف ) عین جملات فوق نقل شده است ، لکن درآن بجای « سبزیجات » ، « سبزیجات خام » آمده است،ومطلب چنین ادامه می‌یابد : « سه‌چیز است‌که گوارش را مرتب می‌کند ، قامت را بلند میسازد و باعث ازدیادنور چشمها میشود . و آن سه عبارتست از نانی که از آرد الك شده پخته باشند ، گوشت پرچربی وشراب کهنه » . و نیز این گفته را داریم : « همهٔ سبزیجات خام ، چهره را رنگ پریده میکنند »( براخوت ، ٤٤ ب ) . دربارهٔ خاصیت پختن سبزیجات

---

۱ ـ مانا عبارت از یکصد شقل است .

۲ـ یعنی آنکه شلغم وسایر سبزیجات غذای اصلی اهل آن‌خانه را تشکیل دهند .

چنین گفته‌اند : « اسفناج پخته برای قلب نافع وبرای چشم‌ها مفید است . و بطریق اولی برای امعاء سودمند خواهد بود و البته این درصورتی است که اسفناج آنقدر روی آتش بماند که کاملا پخته و نرم شود » ( براخوت ، ۳۹ الف ) .

بعضی از سبزیجات و بقولات را بیش ازمحصولات گیاهی دیگر برای سلامت انسان نافع دانسته‌اند . « کسی که عادت دارد یك بار در هر سی‌روز عدس بخورد ، خناق را از خانهٔ خود دور نگه میدارد . اما خوردن آن هر روز صلاح نیست »( براخوت ، ٤٠ الف ) . « تره برای دندانها بد (۱) و برای امعاء نافع است » ( براخوت ، ٤٤ ب ) . «کلم بعنوان غذا ، و اسفناج برای درمان خوب است » (مأخذ فوق ) . « پنج خاصیت برای سیر برشمرده‌اند: انسان را سیرمیکند ، بدن راگرم و صورت رادرخشان میسازد ، مایع منی را افزایش میدهد ، و کرمهای درون امعاء را میکشد » ( باواقما ، ۸۲ الف ) . «ترب اکسیر زندگی است » ( عرووین ، ٥٦ الف ) . لکن :« انسان نباید پیاز زیاد بخورد ، بخاطر مایع تند و زننده‌ای که در آن است » ( عرووین ، ۲۹ ب ) .

در مشرق زمین زیره سیاه مصرف زیاد دارد.دربارهٔ این محصول ، چنین سخنی در تلمود داریم : « کسی که عادت بخوردن زیره سیاه دارد از درد قلب رنج نخواهد برد » . در مخالفت با این نظریه چنین مطلبی اظهار شده است : « مگر نه اینکه زیره سیاه یکی از شصت نوع زهر مهلك است ، و کسی که در مشرق خرمن آن بخوابد ، خونش بگردن خودش خواهد بود ؟ » (۱) . تلمود این اختلاف نظر را بدین گونه رفع میکند : « بین این دو عقیده تناقضی نیست.زیرا سخن دوم دربارهٔ بوی زیره است ، و سخن اول درباره طعم آن ، مادر ربی‌یرمیا برای فرزندش نان‌می‌پخت و روی آن زیرهٔ سیاه میپاشید ( تا مزهٔ آنرا جذب کند ) ، و سپس زیره‌ها را از روی نان پاك‌میکرد( تا بوی زیره در آن نماند ) » ( براخوت ، ٤٠الف ).

غذائی را که از ماهی تهیه شود بسیار سلامت‌بخش دانسته‌اند . « کسی که عادت بخوردن ماهی های کوچك دارد ، از سوء هاضمه و بیماری امعاء رنج نخواهد برد . و نه همین و بس . بلکه ماهی های کوچك تمام بدن انسان را بارآور ، تندرست و قوی‌میسازند » (مأخذ فوق ) . لکن تلمود این خاصیت را شامل ماهی‌هائی که نمك سود شده باشند نمیداند .زیراگفته شده است : « ماهی کوچك نمك‌زده ،گاهی در هفتمین ، گاهی در هفدهمین و گاهی نیز دربیست و هفتمین ، و بعقیدهٔ برخی در بیست و سومین روز نمك زدگی انسان رامیکشد . و این امر درصورتی‌اتفاق می‌افتد که این ماهی بطور کامل کباب نشده باشد ، واگر خوب کباب شده باشد ، باکی نیست . وهنگامی که خوب کباب نشده باشد فقط درصورتی مضر خواهد بود ، که پس از خوردن آن آبجو یا نوشابهٔ سکرآور دیگری ننوشند . و اگر بعد از خوردن این نوع ماهی نوشابه مستی‌آور بنوشند ،اشکالی درمیان نیست » ( براخوت ، ٤٤ ب ) .

تخم مرغ از تمام‌مواد غذائی‌هموزن خود ( به‌استثنای گوشت ) مقویتر و مغذیتر است ، « هر غذائی که وزن آن باندازهٔ وزن یك تخم مرغ باشد ،تخم مرغ از لحاظ مواد غذائی بر آن رجحان دارد ، باستثنای گوشت . یك تخم مرغ نیم‌بند از شش‌پیمانه،و یك تخم مرغ پخته ازچهارپیمانه‌آرد نرم بهتراست» ( مأخذ فوق ) . اما خوردن تخم مرغ زیاد هم زیان‌دارد . چنانکه گفته‌اند : « هرکس چهل تخم مرغ ، یا چهل گردو و یا ربع پیمانه عسل را یکجا بخورد ،قلبش از جا کنده خواهد شد » ( کلا ) .

---

۱ ـ برای آنکه تره بر دندانها اثر بد نگذارد ، تلمود توصیه‌میکند که آن را خوب بپزند و بلع کنند و با دندان نجوند .

۲ـ زیرا باد غربی بوی زیره را با اثر زیان بخش آن بسمت‌او خواهد برد .

برای آنکه مضرات حاصل از خوردن بعضی سبزیجات از میان برود ، باید طبق توصیه زیر رفتار شود : « برای خنثی کردن اثرات مضر کاهو ، تـرب بخور . برای از بین بردن اثرات زیانبخش ترب ، تره فرنگی بخور . برای دفع زیان حاصل از خوردن تره‌فرنگی آب گرم بیاشام . و برای خنثی کردن اثـرات مضر همهٔ سبزیجات ، آب گرم بنوش » ( پساحیـم ، ۱۱۶ الف ) .

مواد غذائی را شب هنگام بدون سرپوش گذاشتن خطرناك است . « کسی که سیر پوست‌کنده، پیاز پوست‌کنده ، تخم‌مرغ پوست‌کنده ، ویامشروب‌سکرآور رقیق شده‌ای را که طی شب بدون سرپوش مانده باشد بخورد ، بجان خود صدمه میزند و خونش بگردن خودش است » ( نیدا ، ۱۷ الف ) .

خرما را مفیدترین میوه‌ها دانسته‌اند . « خرما بدن را گرم میکند ، نیرو می‌بخشد ، و قلب را ضعیف نمیکند . خرما وقتی صبح و عصر خورده شود نافع است . اگر بعد از ظهر خورده شود مضر است . و اگر بهنگام ظهر خـورده شود ، هیچ خوراکـی از حیث سودمندی به آن نمیرسد ، و بر اثر آن نگرانـی و ناراحتی فکر ، سوء هاضمه و اختلال امعاء و بواسیر برطرف می‌شود » ( کتوبوت ، ۱۰ ب ) . « عسل و همهٔ انواع شیرینی ها برای زخم مضـر هستنـد »( باواقما ، ۸۵ الف ) .

## ۴ـ معالجه و درمان بیماریها

در صفحات تلمود میتوان راهنمائی‌هائی برای معالجهٔ بیماران یافت که بعضی از آنها متضمن نسخه های اصیل داروست و برخی نمونه عقاید مردم قدیم و اطبای آن زمان دربارهٔ معالجهٔ امراض گوناگون است . مانند همهٔ ملل باستانی ، بعضی از یهودیان آن ادوار برخلاف دستور صریح تلمود ، برای ازبین بردن درد و مرض به درمان از طریق جادو متوسل میشدند، و درمانهائی را که بکار میبردند میتوان شبیه درمان هائی دانست که در آثاری مانند کتاب « ترکه‌زرین »(۱) بدانها اشاره شده است .

و نیز اغلب دیده میشود که خواندن افسون بخشی از درمان را تشکیل میداده است ، و گاه شامل آیاتی از کتاب مقدس بوده است ، و اینکار یعنـی خواندن افسون برای مداوای بیماریها ، بشدت از طرف دانشمندان یهود محکوم شده است . ایشان چنین تأکید کرده‌اند : « ممنوع است انسان خود را با استفاده ازآیات کتاب مقدس معالجه کند » ( شووعوت ، ۱۵ ب ) . در میان آنان که از جهان آینده و عالم باقـی سهمی نخواهند داشت، کسانی خواهند بود که افسونی را بر روی زخمی بخوانند و آن افسون شامل این آیه باشد : « من هیچ یك از بیماریهائی را که برمصریان وارد آوردم برتو نخواهم آورد ، زیرا که من خداوند شفا دهندهٔ تو هستم » ( سفر خروج ، ۱۵ : ۲۶ ، میشنا سنهدرین ، ۱۰ : ۱ ) . حتی این اخطار تهدید آمیز نیز مؤثر واقع نشد ، و چنین بنظر میرسد که علی‌رغم تأکیدات تلمود ، خواندن افسون برای درمان امراض در میان مردم بسیار متداول بوده است .

نخست دربارهٔ اصول و قواعد مربوط بمعالجهٔ بیماریها که معمول پزشکـان آن ادوار بـوده است گفتگو میکنیم . ( ضمناً این نکته خاطر نشان میشودکه در میان دانشمندان یهود دوران تلمود صاحبـان حرفهٔ پزشکی نادر بوده‌اند ، و روش‌های درمانی ومتن نسخه‌های داروئی که در تلمود آمده‌اند ، همان هائی هستند که مورد استفادهٔ پزشکـان وقت قـرارمیگرفته‌اند ــ مترجم ) « اگر بیمار بگوید که چیزی

---

۱ ــ « ترکهٔ زرین » نام کتابی است بقلم سرجیمز جورج‌فریزر ، دربارهٔ تاریخ سحر و جادو .

را میخواهد ، و پزشك بگوید که نباید آن را به وی داد ، به سخن بیمار باید توجه شود ، چرا ؟ زیـرا : « دل انسان از تلخی جانش با خبر است » ( امثـال سلیمان ، ١٤ : ١٠ ، یوما ـ ٨٣ الف ) . « **برای بیمار** شش چیز نشانه بهبود است : عطسه زدن ، عرق کردن ، مرتب شدن اجابت مزاج ، احتلام ، به خواب رفتن و خواب دیدن . شش چیز شفابخش بیمار است ودرمان بوسیله آن تجویز شده است : کلم، اسفناج، جوشاندهٔ گیاه پولی. Poley .خشك ، شیردان ، زهدان بهائـم و سفیدی روی جگر و بعضی گویند : همچنین ماهیان کوچك . ده چیز سبب بازگشت بیماری با شدت بیشتر خواهد شد : خوردن گوشت گاو نر ، گوشت پـر چربی ، گوشت کباب شده ، گوشت پرندگان ، تخم مرغ کباب شده ، و نیز تراشیدن سر، خوردن تره‌تیزك و شیر و پنیر ، و استحمام و اضافه میکنند : خوردن گردو و خیار » ( براخوت ، ٥٧ ب ) . در اینجا این اصل مورد تأیید قرار گرفته که نوع تغذیه اثر مهمی برحالت مریض بجای میگذارد .

برای مداوای چشم درد ، معمولا از آب‌دهان استفاده میکردند . لکن گفته‌اند : « آب دهان پسر نخست‌زادهٔ پدر نیروی شفابخش دارد ، نه آب دهان پسر اولزاد مادر » ( باوابترا ، ١٢٦ ) « برای معالجهٔ آب مروارید ، یك عقرب هفت رنگ را بگیرند ، آن‌را در سایه ( دور از آفتاب ) خشك کنند ، یك قسمت از آن را با دو قسمت سرمه بسایند ، و در هر چشـم سه میل از آن بکشند . و نه بیشتر از سه میل ، زیرا ممکن است چشم بترکد » ( گیطین ، ٦٩ الف ) . آب‌مروارید را بوسیلهٔ چکانیدن خون در چشم نیزمعالجه میکردند ( شبات ، ٧٨ الف ) .

برای بندآوردن خونریزی بینی ، ریشهٔ یونجه‌را با ریسمانی از یك بستر کهنه ، با یك قطعه کاغذ ، یك بوته زعفران و قسمت سرخ یك شاخه نخل بگیرند، و همه را باهم بسوزانند . سپس یك گلوله پشم را که دو رشته از آن باید تابیده باشد برگیرند ، آن را درسرکه خیس کنند ، وبعد در خاکستری که بدست‌آمده است بغلطانند و آن را در بینی فرو کنند » .

« برای جلوگیری از خون آمدن از دهـان، نخست با یك قطعه ساقهٔ خشك گندم آزمایشی میکنند. اگر کاه به خون بچسبد ، جریان آن از ریه است ودرمان دارد . و اگر نچسبد ، جریان خون از کبد است و آن را چاره‌ای نیست . وقتی که جریان خون از ریه‌است ، مداوای آن چگونه است ؟ هفت مشت ازچغندر رنده شده ، هفت مشت از تره فرنگی ریز ریز شده ، پنج مشت عناب ، سه مشت عدس ، یك مشت زیره ، یك مشت ادویه ، و مقداری برابر آن از امعاء یـك حیوان اولزاد را گرفته و همه را با هم بجوشانند و بیمار از آن بخورد ، و سپس از آبجو قوی که درماه طه وت ( Teveth ) (١) ساخته‌شده‌باشد بنوشد» ( گیطین ، ٦٩ الف ) .

« وسیلهٔ متوقف ساختن جریان خون از زخم، خوردن تره‌تیزك با سرکه است . و برای بازآمـدن گوشت و پوست تازه روی زخم ، تراشهٔ ریشهٔ گیـاه‌سینودون . Cynodon (٢) و تراشهٔ بتهٔ خار نافع است » ( عوودازارا ، ٢٨ الف ) .

« ربی یوحانان لثه‌هایش درد میکرد و برای معالجهٔ آن نزد بانوئی از اشراف ( روم ) رفت ، و وی در روزهای پنجشنبه و جمعه او را معالجه کرد . آن‌بانو چه داروئی را بکار برد؟ بنا به یك نظر : آب‌خمیر مایه ، روغن زیتون و نمك . بنا به نظر دیگر : خـودخمیر مایه ، روغن زیتون و نمك ، و نظر سوم بر این

---

١ ـ طه‌وت نام دهمین ماه تقویم عبری و مقارن با اوائل‌زمستان است .

٢ ـ نام این گیاه بزبان فارسی مرغ ( بروزن شرق ) یا چمن‌وحشی است . ( مترجم ) .

است که این دارو چربی بال غاز بوده است . اباثی ، گوید : من همهٔ این درمان‌ها را بکار بستم لکن شفا نیافتم ، تا آنکه یك اعرابی بمن گفت : «هستهٔ زیتون‌را که هنوز به یك سوم رشد خود نرسیده باشد بگیر، و آن را در میان بیل نوساخته‌ای به آتش کباب کن‌و روی دندانها بگذار . من این کار را کردم و معالجه شدم . سبب این بیماری چیست ؟ تناول نان گندم‌هنگامی که هنوز داغ است ، یا باقیماندهٔ خوراك قیمهٔ ماهی . نشانهٔ آن چیست ؟ وقتی خرده‌های غذامیان دندانها گیر کند ، خون از لثه جاری میشود » ( یوما ، ٨٤ الف ) .

« برای درمان ورم چرکدار لوزتین ، سبوس زبری را که روی الك می‌آید ، عدس و خاکش را و شنبلیله و غنچهٔ رازك را بگیر ، و مقداری از آن راباندازهٔ یك گردو در دهان بیمار بگذار . و برای سر باز کردن لوزه چرکین باید یك نفر تخم تره‌تیزك‌سفید را از درون یك ساقه گندم خشك بمیان حلق بیمار بدمد » ( گیطین ، ٦٩ الف ) « درمان زکام و نزله ، نوشیدن این جوشانده است : باندازه یك‌پسته نوشادر ، به‌وزن یك‌گردوی معمولی باریچهٔ شیرین‌یك ملعقه پر از عسل سفید و یك‌چهارم لوگ شراب سفید بگیرند ، و آنها را خوب باهم بجوشانند ،وقتی نو شادر جوشید سایر مواد نیز جوشیده‌اند .و یا آنکه یك چهارم لوگ از شیر بز سفید بگیرند وآنرا روی سه ساقه کلم بچکانند ودر دیك بریزند ودیگ را با یك قطعه از ساقهٔ مرزنجوش بهم بزنند. وقتی مرزنجوش جوشید ، همهٔ محتویات دیگ نیز جوشیده است » . ( گیطین ، ٦٩ الف ، ب ) .

« دمل پیش‌درآمد تب است . درمان آن‌چیست ؟ با انگشت وسطی شصت ضربه روی آن‌بزنند ( تا دمل نرم شود ) و سپس آن‌را طولا و عرضاً بانیشتر بشکافند. واین در صورتی است که سرآن دمل سفید نشده باشد . واگر سفید شده باشد . این درمان مؤثر نخواهد بود » . (عوودازارا ، ٢٨ الف ) .

برای معالجهٔ طپش قلب ، سه گردهٔ نان جو گرفته و آنهارا در شیر بسته شده بخیسانند و بخورند و سپس شراب رقیق شده بیاشامند . ( گیطین ٦٩ب). « کسی که از ضعف قلب رنج میبرد ، مقداری گوشت از پهلوی راست قوچ گرفته ، و آن را روی آتشی که از چوب بید درست شده باشد کباب کنند و بخورد ، ودر پی آن شراب رقیق شده بنوشد » .( عروبین ، ٢٩ ب ) .

« برای درمان تنگی نفس ، وبه اعتقاد برخی‌برای معالجه طپش قلب ، سه‌گرده نان گندم را در عسل خوابانیده و بخورند ودر پی آن شراب رقیق‌نشده بیاشامند . برای درمان درد قلب ، باندازهٔ سه تخم‌مرغ نعناع ، به‌قدر یك‌تخم‌مرغ زیره ، وبمقداریك تخم مرغ کنجد راگرفته و آنها را باهم بخورند. برای درمان سوء هاضمه ، سیصد دانه فلفل درازبگیرند ، وروزی صد دانه از آن را همراه با شراب بخورند . برای دفع کرم کدو ، یك چهارم لوگ‌شراب‌را با برگ درخت غار بیاشامند برای دفع کرم‌های سفید ، تخم درخت اروکا . Eruka را در یك‌قطعه پارچهٔ پنبه‌ای ببندند ، آن را در آب بخیسانند و آن مایع را بنوشند . وباید مواظب باشد که‌تخمها را نبلعند مبادا که براثر آن روده سوراخ شود » . ( گیطین ، ٦٩ ب ) .

« برای دفع کرمهای امعاء ، پرسیاوش‌بخورند . با چه آن را بخورند ؟ با هفت خرمای سفید . چه چیز باعث پرورش این کرمها میشود ؟با شکم خالی گوشت کباب شده خوردن و بعداز آن آب نوشیدن . یا خوردن گوشت پر چربی یاگوشت گاونر یاگردو یا ساقه‌شنبلیله و درپی‌آن‌آب نوشیدن.

یك درمان دیگر آن است که خرمای سفید نیمه رسیده را بلع کنند . یا اینکه روزه بگیرند. وسپس گوشت پرچربی را با استخوانش روی آتش ذغال کباب کنندمغز درون یکی‌از استخوانهارا بیرون آورند و آنرا همراه‌با سرکه بخورند. بعضی‌میگویند که سرکه جایز نیست ، چونکه برای کبد مضراست». ( شبات ، ۱۰۹ ب ) .

« برای درمان اسهال ، گیاه پولی . Poley .ترو تازه همراه با آب و برای رفع یبوست ، پولی خشك‌باآب مفیداست . برای درمان درد طحال، هفت ماهی کوچك را در سایه خشك کنند ، وروزی دویا سه عدد آن را با شراب بخورند . ( گیطین ، ۶۹ ب )

« برای درمان گلسنگ ، هفت خوشه گندم ارزانیا . Arzania . (۱) را روی یك‌بیل نوساخته برشته کنند سپس روغن آنرا بکشند وروی محل مورد نظر بمالند ، ( گیطین ، ۷۰ الف ) . « شخصی که از ضعف حاصله از روزه گرفتن رنج میبرد ،عسل و دیگر چیزهای شیرین بخورد . زیرا نور را بچشم باز میگرداند » . ( یوما ، ۸۳ ب ) . سرکه برای دفع مضرت گرمای سوزان نافع است » . ( شبات ، ۱۱۳ ب ) .

از آنجا که مار وعقرب درکشورهای خاوری که یهودیان در آن سکنی داشتند فراوان است ، اندرزی داده شده است‌که چگونه خطرات حاصله از گزیدگی این جانوران موذی را دفع کنند . » اگر کودکی را در روز پایان شش سالگی عقرب بگزد ،زنده نخواهد ماند ( مگر آنکه درمان لازم‌را درباره او بکار برند ) . درمان چیست ؟ مراره کرکس سفیدی‌را که در آبجو خوابانیده شده باشد روی محل گزیدگی بمالند ، و از آن آبجو به عقرب گزیده‌بنوشانند . طفلی را که در آخرین روز سال اول زندگیش زنبور بگزد ، زنده نخواهد ماند ( مگر آنکه اورا درمان کنند ) . درمان او چیست ؟ الیاف درخت خرما را که در آب خیسانیده شده باشد روی‌محل گزیدگی بمالند ، و از آن آب به زنبور گزیده بنوشانند » . ( کتوبوت ، ۵۰ الف ) .

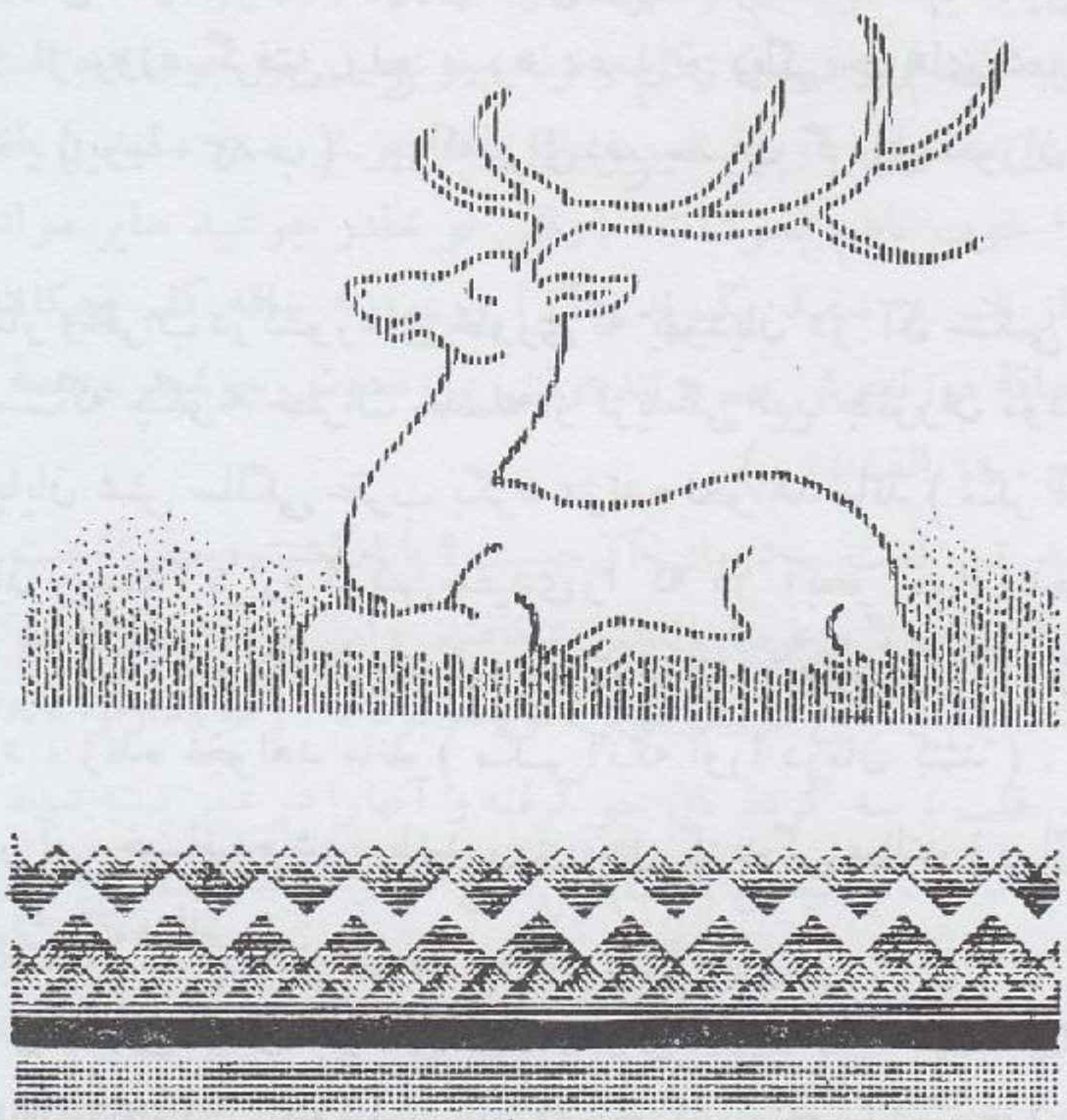
« اگر شخصی از آبی که در سراسر شب درظرفی سرباز مانده باشد (۲) بیاشامد ، باید از آب نی چوپانان . Eupatorium بنوشد . یااینکه پنج گل سرخ را در پنج لیوان آبجو آنقدربجوشاند تا باندازهٔ یك چهارم لوگ برسد و آنرا بنوشد . مادر یکی از دانشمندان شخصی را که از آب شب‌مانده نوشیده بود ، بدینگونه مداوا کرد : یك گل سرخ‌را در یك‌لیوان آبجو جوشانید وآنرا باو داد تابیاشامد. سپس تنوررا روشن کرد، خاکستر آن را بدورریخت، یك آجر درون آن گذاشت و به آنشخص گفت روی آجر بنشیند (۳) ، وزهر مانند یك برگ سبز نخل‌از بدن او خارج گردید . درمان دیگر این است که یك چهارم لوگ از شیر یك بز سفید بنوشد . یا اینکه یك‌ترنج شیرین را بگیرد ، کمی از مغز آن را خارج سازد و درون آن را پر از عسل کند ، وآن را روی‌ذغالهای فروزان خوب کباب کند و بخورد . اگر شخصی ماری را بلعیده باشد ، باید باو رازك بانمك بخورانند واورا باندازهٔ سه میل ( شش هزار ذراع )

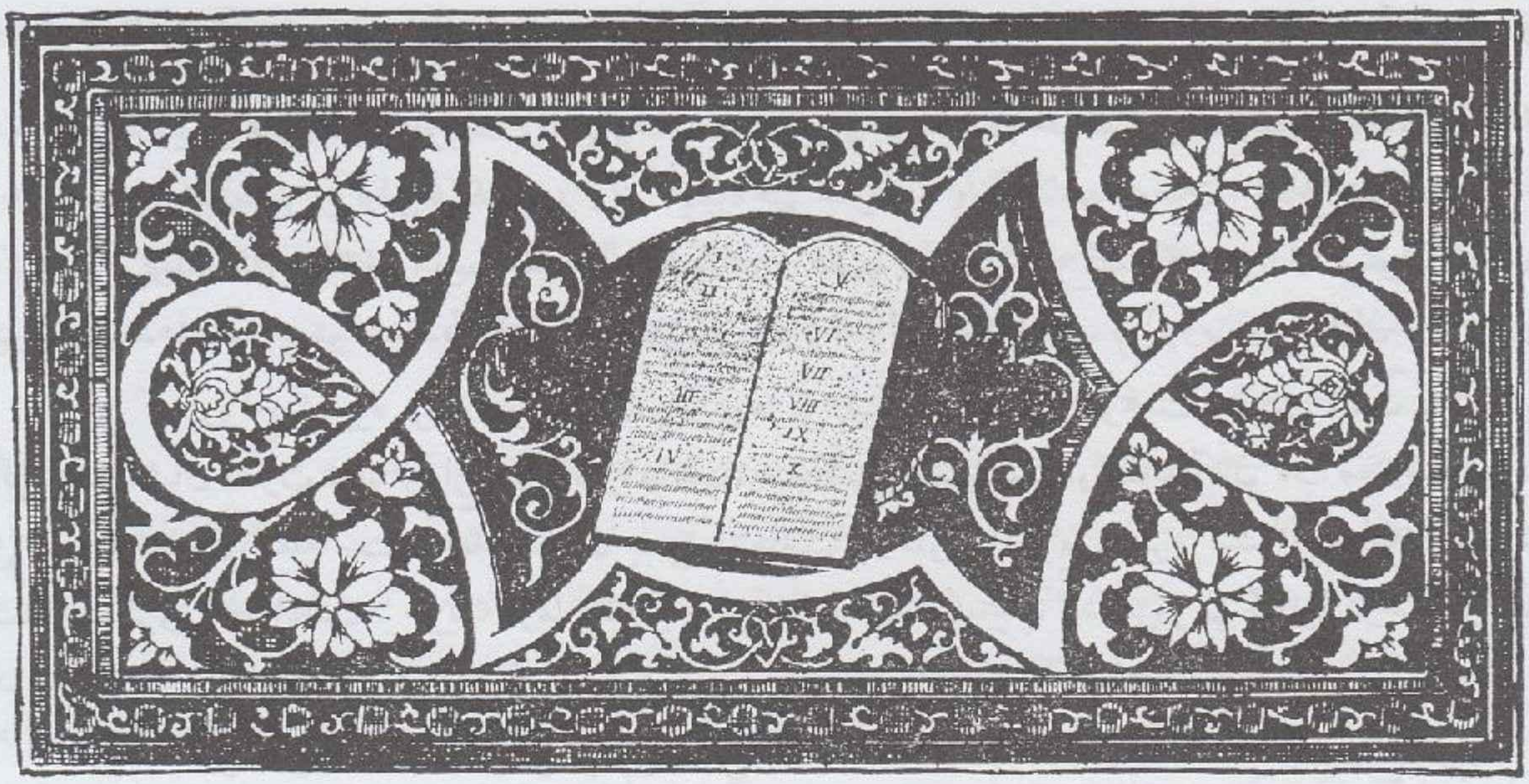
---

۱ ـ گندم این ناحیه برای دانه های بزرگش معروف بود .
۲ ـ که ممکن است ماری زهر خود را در آن ریخته باشد .
۳ ـ تا اینکه او زیاد عرق کرد .

بدوانند . اگر شخصی رامارگزیده باشد ، جنین یك ماده الاغ سفید را بشکافند و آن را روی محل گزیدگی بگذارند » . ( شبات ، ۱۰۹ ب ) .

یك اندرز کلی ومهم تلمود چنین است : « اعتیاد بخوردن دارو پیدا مکن » و مگذار که دندانت کشیده شود . (یعنی در حفظ سلامت دندانهای خود بکوش تا مجبور بکشیدن آنها نشوی).(پساحیم، ۱۱۳) الف .





# فصل نهم، آداب و رسوم

ارواح . چشم بد ، سحر و جادو ، غیبگوئی و فال‌بینی،
رؤیا و کابوس ، مبارزه با خرافات .

## ۱- ارواح ، موجودات نامرئی ،

تلمود که منعکس کنندهٔ افکار ومعتقدات مردم ازمنه کهنسال است ، مطالب بسیاری راجع به عقاید مردم آن روزگار دربارهٔ موجودات نامرئی و مافوق‌طبیعی نقل‌کرده‌است. یك‌عامل مهم گناهکاری، قرارگرفتن‌انسان تحت تسلط یك روح شریر است ،که‌شخص نگون‌بخت‌را ازشعور تمیز خیر وشرونیز از تسلط برخویشتن محروم میسازد. « هیچ انسانی‌مرتکب گناه نمیشود ، مگر آنکه دیوانگی در او حلول کند » . ( سوطا ، ۳ الف ) . گفتهٔ دیگری دراین‌باره چنین است : « سه چیز باعث میشود که‌انسان علیه وجدان‌خود واراده‌ٔ آفریدگار تمردکند وخطاکار شود . واین سه عامل عبارتند از : آزار بت پرستان ، ارواح شریر و فشار احتیاجات ناشی از فقر» . ( عرووین ، ۴۱ ب ) .

دربارهٔ اصل‌ومبداءارواح‌شریر وآسیب‌رسان، نظرات مختلفی ابراز شده است . یکی آن است که این ارواح از آفریدگان خداوند هستند . در جزو ده‌چیزی که نزدیك‌غروب اولین جمعه آفریده شدند ، « مزیقین » .Mazzighin یا ارواح شریره بودند . ( میشنا آووت ، ۵ : ۹ ) . دربارهٔ این آیه : «خداوند فرمود : زمین جانورانی را موافق اجناس آنها ازخود بیرون آورد » ( سفر پیدایش ، ۱ : ۲۴ ) ، چنین‌تفسیر شده است : « اینها ارواح شریره بودند که ذات‌قدوس متبارك روحشان را آفرید ، و چون خواست جسمشان را نیز خلق کند ، شنبه فرا رسید واو آنرا مقدس داشت و جسمهای آنان را دیگر نیافرید » . ( برشیت ربا ، ۷ : ۵ یا ۷ ) (۱) . بنابراین آنان را‌ارواح عاری از جسم دانسته‌اند .

دربارهٔ مشخصات ارواح شریره ، چنین‌گفته اند : « از سه لحاظ آنان شبیه فرشتگان خدمتگزار،

---

۱ ــ تا آنکه اهمیت قدوسیت شنبه و حرام بودن کار در آن‌بخوبی نشان داده شود .

واز سه لحاظ دیگر همانند موجودات انسانی هستند. همچون فرشتگان خدمتگزار دارای بال هستند ، از این سر جهان به‌آن سر پرواز میکنند ، واز آینده‌خبر دارند . ومانند موجودات انسانی می‌خورند و می‌آشامند ، تولیدمثل میکنند ومیمیرند ».( حگیگا،۱۶ الف) . بعضی نیز گفته‌اند : « آنها میتوانند شکل خودرا تغییر دهند ، و میتوانند دیگران را ببینند ولی خود نامرئی هستند » . ( آووت ربی ناتان ، ۳۷) .

این که ارواح شریره برای موجودات بشری مرئی نیستند ، خود موهبت عظیمی است . زیرا : « اگر چشم انسان قدرت دید ارواح شریره را داشت، هیچکس نمیتوانست در مقابل آنان تاب مقاومت آورد. یکی از دانشمندان گفته‌است : تعداد آنان بیش ازماست ، ومارا مانند مرز گرد کشتزار احاطه کرده‌اند. دانشمند دیگری گفته است : هریك ازما یك‌هزار از آنهارا درسمت چپ وده‌هزار از آنانرا درسمت‌راست خود دارد . » ( براخوت ، ٦ الف ) .

دربارهٔ کثرت ایشان در جای دیگر نیز سخن رفته است . « سراسر جهان آکنده از ارواح شریره و آسیب رسان است و دانشمندی گفته است : محلی بگنجایش یك ربع قب (۱) در همهٔ فضای عالم یافت نمیشود که در آن باندازهٔ نه‌قب از ارواح شریره‌وجود نداشته باشد » . ( تنحوما میشپاطیم ، ۱۹) .

هرچند که محتمل است ارواح شریره درهمه جا یافت شوند ، معذالك در بعضی مکان‌ها امکان تردد آنان بیشتر است . مهمترین این امکنه عبارتست از جاهای تاریك ناپاك و خطرناك ، ونیز درون آب. در واقع چنین بنظر میرسد که ارواح خبیثه تجسم آسیب و خطر هستند .

یکی از مکان های مورد علاقهٔ ارواح‌شریره، ساختمانهای ویرانه است . در این مورد در تلمود بحثی شده است . « به سه علت انسان نباید واردخرابه‌ها شود : بجهت سوءظن مردم ، بواسطهٔ امکان فروریختن بقایای ساختمان ، وبخاطر ارواح شریره. تلمود سئوال میکند : چه لازم‌است بگوئیم بخاطر سوءظن مردم ؟ کافی است بگوئیم بجهت امکان فروریختن بقایای ساختمان !

این عقیده تقریباً در سراسر جهان رایج بودکه ارواح شریره بیشتر در جائی که آب وجود دارد رفت وآمد میکنند . « ارواح شریره در چاه‌ها ونیزدر کشتزارها یافت میشوند » . ( یروشلمی یواموت، ۱۵ دال ) . بخاطر علاقه‌ای که ارواح شریره به آب نشان میدهند ، از این رو باید مواظبت خاصی دربارهٔ مایعات بکاربرد، علی‌الخصوص درمواردی که‌این‌مایعات در ظروف سرباز مانده باشند . » برروی مواد غذائی و نوشابه‌هائی که سراسر شب زیر تخت‌خوابی کـه‌انسان روی آن میخوابد مانده باشند ، یك روح‌خبیثه فرود می‌آید ، حتی اگر آن را باطبق آهنی پوشیده باشند » . ( پساحیم ، ۱۱۲ الف ) . « انسان نباید آبی راکه سراسر شب در ظرفی سرباز مانده است درمحل عبور عام بریزد ، اطاق خانه‌را باآن آبپاشی‌کند. آن‌را برای ساختن گل بکاربرد ، از آن‌برای‌حیوانات‌خود یا برای حیوانات همسایه و همنوعش استفاده نماید ، ویا صورت ودستها وپاهای خودرا با آن بشوید» . (۲) ( عوودازارا ، ۳۰ ب ) .

ارواح خبیثه نه تنها به‌موجودات انسانی ،بلکه به حیوانات نیز حمله میکنند ، واین حیوانات در نتیجه منبع خطر میشوند . سگ‌ها بیش از سایـرجانوران در معرض خطر ارواح شریره قرار دارند.

---

۱ ـ نام پیمانه‌ای است .

۲ ـ در دورانهای قدیم اغلب خانه های مسکونی در کشورهای مشرق زمین از خشت و گل ساخته میشد و از آن جهت مار و عقرب و سایر جانوران در این‌خانه ها فراوان بودند ، و گرما و خشکی‌هوای این مناطق نیز باعث وفور این موجودات خطرناك میگردید . از این‌رو همواره این خطر وجود داشت که یك مار سمی زهر خود رادر ظرف آب یا نوشابهٔ دیگری که ناپوشیده مانده بود ریخته باشد

« دربارهٔ سگ هارپنج چیز گفته‌اند: دهانش بازاست. آب دهانش فرو می‌چکد، گوشهایش‌فرو افتاده‌است، دمش میان پاها قرار دارد ، ودزدانه کنار کوچه‌ها راه‌میرود. برخی‌نیز میگویند که بطورغیرمسموع عوعو میکند . سبب هاری ، یك روح شریره است که دروی حلول کرده است . (۱) برای کشتن حیوان باید چیزی را بسویش پرتاب کرد . چون هرکس که‌باچنین‌سگی در تماس باشد در معرض خطر است ،و کسی‌که توسط او گزیده شود میمیرد » . ( یوما ، ۸۳ ب ).

برخی از طبقات مردم بیش از دیگـران درمعرض حملهٔ ارواح شـریره هستند ، و احتیاج بـه محافظت خاصی دارند . « سه نفر نیاز به محافظت‌دارند ( از گزند و آسیب ارواح شریره ) : بیمار ، تازه داماد و تازه‌عروس . بنا به یك نظر دیگر : بیمار، زن زائو ، تازه داماد و تازه عروس . برخی میگویند: و نیز یك عزادار . ( براخوت ، ۵٤ ب ) .

معروفترین روح شریرهٔ مونث لیلیت Lilith است (۲) . « برای مرد ممنوع است‌که درخانه‌ای تنها بخوابد . کسی‌که در خانه‌ای تنها بخواب رود ،گرفتار لیلیت خواهد شد» . (شبات ، ۱۵۱ ب) . در تلمود دربارهٔ لیلیت خیلی کم صحبت شده‌است .

از آنجا که موجودات انسانی این چنین درمعرض خطر ارواح خبیثه قرار داشتند ، لازم بود از وسائلی برای خنثی کردن فعالیت های خطرناك این‌ارواح استفاده شود . به برخی ازاین وسایل مانند افسون و ورد وتعویذ وطلسم اشاره کرده‌اند ، وبعضی‌از وردها وافسون‌های معمول آن روزگار در تلمود ثبت شده است .

دربارهٔ حضرت سلیمان گفته‌اند که وی از کلیهٔ افسونهائی که بوسیلهٔ آنها میتوان گزند وخطر ارواح خبیثه رادفع کرد آگاه بود . « سلیمان‌بسیاری از ارواح واجنه را تسخیر کرد . » . ( شموت ربا ، ۳۰ : ۱٦ ) . ولی این قدرت در اواخر عمر از دست‌او بدر رفت . چنانکه گفته‌اند : « تا زمانی که‌سلیمان گناه نکرده بود ، آنها تحت فرمان او بودنـد» .( پسیقتا ، ٤٥ ب ) .

قانونی مربوط به تعویذ های مکتـوب چنین‌میگوید : حتی اگر در تعویذی اسم اعظم نوشته شده باشد ، در شب وروز شنبه آن را از حریق بیرون‌نمیکشند ، بلکه میگذارند تا بسوزد » . ( شبات ، ۱۱۵ب). درنتیجه میتوان‌گفت‌که برای تعویذها قدوسیتی قایل‌نشده‌اند . راشی مفسرمعروف‌کتاب‌مقدس و تلمود به دو آیهٔ زیر که معمولاً در تعویذها نوشته‌میشد اشاره میکند : « من تورا بهیچ یك از بیماری هائی که مصریان را دچار آن کردم مبتلا نخواهم نمود ، زیرا من خداوند شفا دهندهٔ تو هستم ». (سفر خروج ، ۱۵ : ۲٦ ) . « و تواز وحشت شبانگـاه نخواهی ترسید ونه از تیری که در روز می‌پرد » . ( مزامیر داود ، ۹۱ : ۵ ) . تعویذ را به حیوانات هم می‌بستند ، زیرا آنان نیز در معرض حمله و آسیب ارواح خبیثه قرار داشتند .

علاوه بر همراه داشتن تعویذهای مکتوب ،قرائت برخی از آیه‌های کتاب مقدس را نیز برای مصون ماندن‌از آسیب ارواح‌شریره مفیدمیدانستند. مهمترین این آیه‌ها عبارتند ازآیه‌های «شمع‌اسرائیل»

---

۱ ــ امروزه بیماریها و عوارض جسمانی را ناشی از حملهٔ‌میکروبها و ویروس های گوناگون میدانند . و در روزگار گذشته ارواح شریره یعنی موجودات نامرئی را باعث بروز بعضی از این‌عوارض میدانستند . و مفهوم ایندو مطلب تقریبا نزدیك بهم است .

۲ ــ نام لیلیت را با لیلا . Lilith .که در عبری بمعنی شب‌است مربوط میدانستند ، لکن محققان معاصر آنرا با لولو . Lulu . ( هرزگی و بی عفتی ) معبود سومریان مربوط میدانند ، و آنرا بصورت یك روح خبیثه مونث که سبب تحریك شهوت مردان میشود معرفی میکنند

ومزمور نودویکم از کتاب مزامیر داود . این مزمور را موسی تصنیف کرده‌است .

لکن مطمئن‌ترین وسیله برای دفع خطر ارواح خبیثه رحمت و حمایت الهی است . «اگر بخاطر لطف ورحمت‌ذات قدوس متبارك که‌موجودات بشری را محافظت میکنند نمی‌بود ، ارواح خبیثه انسان را نابود میکردند . چنانکه گفته شده است : « سایهٔ ایشان ( وسیلهٔ حفظ و حراست آنان ) ازسرشان دور شده است وخداوند با ماست، از آنها نترسید». ( سفر اعداد ، ۱۴ : ۹ ) . یك عبارت دیگر چنین‌است: « اگر بخاطر کلام ذات قدوس متبارك که انسان را محافظت میکند نمیبود ، ارواح شریره اورا از میان میبردند . چنانکه گفته شده است : « خداوند که آفرینندهٔ گفتار لبهاست فرموده‌است : سلامتی باد ، سلامتی باد ، بر آنکه دور است و برآنکه نزدیك است ، ومن اورا شفا خواهم داد » . ( اشعیاء ، ۵۷ : ۱۹ ، میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۲۹ از فصل ۱۰۴ مزامیر داود ، صفحه ۲۲۴ الف ) . دربارهٔ این آیه : « و همهٔ ملت‌های روی زمین خواهند دید که نام‌خداوندبرتر خوانده شده‌است وازتو خواهدترسید» (سفر تثنیه ، ۲۸ : ۱۰ ) ، چنین تفسیر شده است « کلمهٔ « همه » برای این است که ارواح خبیثه نیز شامل آن گردد» . ( یروشلمی براخوت، ۹ الف). همین‌گونه دربارهٔ این آیه ازدعای خیر کاهنان : خداوند تورا محافظت کند «( سفر اعداد ، ۶ : ۲۴) گفته‌اند : « از شر ارواح خبیثه» . ( سیفره مربوط به آیهٔ فوق ، صفحه ۱۲ الف ) .

حمایت الهی از انسان در مقابل خطر این موجودات ، بوسیلهٔ اطاعت از فرمانهای خداوند حاصل میشود. « وقتی انسان یك‌فریضهٔ دینی را انجام میدهد ، یك فرشته برای محافظت او بروی گماشته میشود . اگر دو فرمان را بجا آورد ، دو فرشته‌مامور حمایت از او میشوند . اگر همهٔ فرمان‌های الهی‌را انجام دهد ، فرشتگان بسیاری را موظف به‌نگهبانی ازاو میکنند . چنانکه گفته شده است : « زیرا او ( خداوند ) فرشتگان خود را دربارهٔ تو امر خواهد فرمودتاتورا درهمه‌راههایت‌محافظت کنند.».(مزامیر داود ، ۹۱ : ۱۱ ) . این فرشتگان کدامند ؟ ، همان هائی که انسان را از صدمات و آسیب ارواح خبیثه محافظت میکنند . چنانکه گفته شده است : «یك‌هزار در کنار تو خواهند افتاد ، وده هزار درسمت راست تو» . ( مزامیر داود ، ۹۱ : ۷ ) ( تنحوما میشپاطیم، ۱۹ ) .

## ۲- چشم بد

در اعصار گذشته ، بیم از چشم بد صورت جهانی داشت ، واین ترس هنوز هم در دل تعداد فراوانی از مردم دنیا باقی است . ازاین رو جای شگفتی نیست که اثری از آن در فولکلور تلمود مشاهده شود . اصطلاح «چشم‌بد» به‌دومعنی مشخص در تلمود آمده است ، که یك معنی آن آشکارا از معنی دیگر قدیمی تر است ، و مقایسه این دو باهم به درك مفهوم این اعتقاد کمك میکند .

نخستین معنی « چشم بد » بخل وحسداست، واین اصطلاح با چنین مفهومی در کتاب مقدس یافت میشود . در توصیفی که تورات از بدبختی‌های ناشی‌از قحطی کرده است ، این عبارت آمده است : مردی که در میان شما نرم دل و بسیار ناز پرورده‌است ، چشمش بر برادر خود و زوجهٔ هم آغوش خویش و بقیه فرزندانش که برای او باقی بمانند بد خواهد بود . بحدی‌که بهیچ یك ازایشان ازگوشت پسران خود که می‌خورد نخواهد داد » . ( سفرتثنیه، ۲۸ : ۵٤، ۵۵) . دراین آیه « چشم بد » بمعنی حرص

و آز آمده است ، و همین طور در این آیهٔ : « آدم بد چشم و تنگ نظر در پی ثروت میشتابد » . (امثال سلیمان ، ۲۸ : ۲۲) و در آیهٔ ذیل ، « چشم بد » بمعنی عدم سخاوت آمده است : « نان شخص بد چشم و تنگ نظر را مخور » . ( امثال سلیمان ، ۲۳ : ۶ ) . وبر عکس آن ، اصطلاح «چشم خوب»چنانکه از آیهٔزیر استنباط میشود ، معنی سخاوت و کرامت میدهد : « شخص که چشمش خوب « و نظرش باز است متبرك خواهد شد » . ( امثال سلیمان ، ۲۲ : ۹ ) .

اصطلاح « چشم خوب یا بد » در ادبیات تلمود نیز با معانی فوق‌الذکر یافت میشود . ربان یوحانان‌بن زکای به‌پنج‌تن از برجسته‌ترین شاگـردان خود چنین گفت : « بروید ( تحقیق کنید ) و ببینید طریقهٔ راست ونیکی که انسان بایدآن‌را اتخاذکندکدام‌است. ربی‌الیعزر گفت:داشتن‌چشم‌خوب. ربی‌یهوشوع گفت : داشتن رفیق ومصاحب‌خوب . ربی‌یوسه‌گفت : داشتن همسایهٔ خوب . ربی شیمعون گفت : راه و روش آنکس که عاقبت کارها را پیش‌بینی میکند . ربی‌العازاربن عراخ گفت : داشتن قلب خوب و بـا عطوفت . ربان یوحانان بدیشان گفت : من نظر ربی العازاربن عراخ را می‌پسندم ، و سخنان او را بـر گفته‌های شما ترجیح میدهم . زیرا سخنان او شامل سخنان شما نیز میشود. بار دیگر بدیشان گفت : بروید ( تحقیق کنید ) و ببینید طریقهٔ بد و ناشایسته‌ای که انسان باید از آن دوری جوید کدام‌است . ربی‌الیعزر گفت: چشم بد. ربی یهوشوع گفت: دوست‌وهمنشین بد . ربی‌یوسه گفت : همسایهٔ بد . ربی‌شیمعون گفت: شیوهٔ آنکس که وام میگیرد و آن را پس نمیدهد . ربی‌العازاربن عراخ گفت : داشتن قلب بد . ربـان یوحانان بدیشان گفت : من عقیدهٔ ربی‌العازار بـن‌عراخ را می‌پسندم و گفتهٔ او را برسخنان شما ترجیح میدهم . زیرا سخنان او شامـل سخنان شما نیـز میشود . » ( میشنا آووت ، ۲ : ۹ یا ۱۳ ) . ازمطالب فوق بطور روشن استنباط میشودکه مقصود اصطلاح « چشم خوب » کرامت و سخاوت وبزرگواری است، و مفهوم « چشم بد » غرض از کینه و بخل و تنگ نظری است .

همین معانی را میتوان از قسمت‌های دیگرمیشنای آووت برای اصطلاحات فوق استنباط‌کرد . فی‌المثل : چشم بد ( بخل و حسد ) ، تمایل بـد و کینه‌توزی نسبت بهمنوعان ، انسان را از جهان بدر میکنند » . ( میشنا آووت ، ۲ : ۱۱ یا ۱۶ ) . «کسانی که صدقه میدهند ، دارای یکی از این چهار صفت هستند . آنکس‌که میل دارد خود صدقه بدهـد ودیگران نـدهند ، چشمش دربارهٔ مال دیگران بـد است . (۱) . آنکس‌که میخواهددیگران صدقه بدهندو خود ندهد ، چشمش دربارهٔ مال خودش بد است . آنکس‌که هم خود صدقه میدهد و هم مایل است کـه‌دیگران نیز بدهند ، پارسا و نیکوکار است . لکن آنکس‌که نه خود صدقه‌میدهد و نه‌میل داردکه‌دیگران بدهند ، شخص شریر و ظالمی است » . ( ۵ ، ۱۳ یا ۱۶ ) . « چشم خوب روح فروتن و نفس متواضع ، از نشانه‌های پیروان ابراهیم است » ( ۵ ، ۱۹ یا ۲۲ ) . عبارات دیگری در تلمود چشمگیر است‌که در آن اصطلاحات « چشم بد » و « چشم خوب » دارای مفاهیم قبلی است . « میزان تروما (۲) برای اشخاص خوب چشم (سخی و کریم ) یك چهلم از محصول‌است. پیروان مکتب شمای میگویند : یك سی‌ام ، بـرای اشخاص معمولی و متوسط یك پنجاهم ، و برای کسان بد چشم ( ممسك و تنگ‌نظر ) یك شصتم است » . ( میشنا آووت ، ٤ : ۳ ) . « همانطورکه هدیه‌دهنده

---

۱ ــ او حسود است . زیرا میداند که صدقه دادن برای‌انسان برکت می‌آورد ، و او نمیخواهد که دیگران صدقه بدهند و برکت یابند .

۲ ــ تروما قسمتی از محصولات کشاورزی است که بایستی‌بعنوان هدیه به کاهنان داده شود .

باید هدیه را با چشم خوب ( لطف و خوش‌نیتی وخوشروئی ) عطاکند ، همانگونه آنکس‌که مالی را وقف معبد بیت همیقداش می‌کند ، باید این کار را باچشم خوب انجام دهد » . ( یروشلمی باوابترا ، ۳ دال ) .

وضعی جالب از اصطلاح « چشم بد » بمعنی حسادت وکینه ، در شرح مکالمهٔ میان داود و شائول آمده است . « پادشاه شائول به‌داود جوان ( هنگامی که میخواست برای نبرد با گلیات پهلوان غول‌آسا و رزم‌آزمودهٔ فلسطینی بمیدان جنگ برود ) گفت : تو نمیتوانی به‌مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمائی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانی‌اش مرد جنگی بوده است . داود در پاسخ شائول گفت : ( یك‌روز که ) بنده‌ات گوسفندان پدر خود رامی‌چرانید شیری با خرسی آمده و بره‌ای را از گله ربود . من بدنبالش رفته و او را زدم و ( بره را ) از دهانش رهانیدم . و چون بطرف من بلند شد ، از ریشش گرفتم و او را زدم و کشتم . بنده‌ات هم شیرو خرس را کشت ، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود ، چونکه لشکرهای خدای حی را به‌تنگ آورده است . « وقتی شائول از او پرسید : چه کسی بتو گفت‌که تو میتوانی او را بکشی ، داودگفت: « خداوندی که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید ، او مرا از دست این فلسطینی نیز نجات‌خواهد داد . » ..... « آنگاه شائول جامه‌های جنگی خود را به‌داود پوشانید ، کلاه‌خود برنجینی بر سرش نهاد وزره را برتن او کرد . » ( کتاب اول سموئیل فصل ۱۷، آیه‌های ۳۳ ... ۳۸ ) . لکن دربارهٔ شائول مکتوب‌است : « از شانه ببالا ، او از همهٔ افراد ملت بلندتر بود » . ( مأخذ فوق ، ۹ : ۲ ) از این‌رو وقتی او جامه‌های جنگی خود را به‌داود پوشانید و دیدکه جامه‌ها درست اندازهٔ اوست ، بیدرنگ چشم بد باوزد . وقتی داود مشاهده‌کردکه چهرهٔ شائول ازحسد و خشم سفید شده است ، بدو گفت : « من نمیتوانم بااین لباسها بروم چونکه آنها را آزمایش نکرده‌ام » ، و آنگاه داود آنها را از بر خود بیرون آورد » . ( مأخذ فوق ، آیه ۳۹ ، ویقرا ربا ، ۲۶ : ۹ ) .

بخل و حسادت در دل انسان نسبت بکسی‌که‌مورد بغض و کینه اوست تولید احساس شیطانی میکند ، و حسود آرزو داردکه بلا و مصیبت برمحسودفرود آید و او را نابودسازد. چنین آرزوی‌خصمانه‌ای معمولا در یك نگاه نفرت‌آمیز و شربار متمرکزاست، و اصطلاح « چشم بد » از اینجا پدید آمده ، وترس از آن زائیده این اعتقاد است‌که با نگاه بدخواه و پر از کین میتوان قربانی مورد نظر را آزار وصدمه رسانید.

این که نگاه میتواند اثرات زیان‌آوری داشته باشد ، در تلمود مورد تأیید قرار گرفته است . چنین قدرت خارق‌العاده‌ای‌را به‌دانشمندان‌نیز نسبت‌داده‌اند. این روایت قبلا نقل شده است‌که در ، هرجا که نظر ربی شیمعون‌بن یوحای برآن می‌افتاد ، میسوخت .همین مطلب را دربارهٔ ربی‌الیعزر نیز گفته‌اند . ( باوا مصیعا ، ۵۹ ب ) . دربارهٔ چند نفر ازدانشمندان روایت میکنند که نگاهشان شخصی راکه به‌آنها آزار رسانیده بود مبدل به « توده‌ای از استخوان » کرد . ( شبات ، ۳٤ الف ــ باوابترا ، ۷۵ الف ) . یکی از آنان بنام راوششت . Rav Sheshet . هرچند که نابینا بود ،معذالك چنان قدرتی داشت‌که با نگاه بیفروغ خود ظالمان را از پای در می‌آورد . ( براخوت ۵۸ ، الف). داستانی از این قبیل از راو یهودا نقل شده است : « راو یهودا دو نفر را دیدکه گرده‌های نان را بسوی یکدیگرپرتاب‌میکردند ( وبه‌آن‌بی‌حرمتی می‌نمودند). از دیدن این منظره ناراحت شد و گفت : پس معلوم‌میشودکه در دنیا وفور نعمت حکمفرماست (وگرنه‌این دو نفر نان را بدینگونه خوار نمیکردند ) نگاه خودرا برایشان دوخت و در نتیجه قحطی پدید آمد » . ( تعنیت ، ٢٤ ب ) .

با وجودچنین روایت‌هائی که دربارهٔ دانشمندان نقل می‌شود، تعجبی ندارد که ببینیم تودهٔ مردم نیز بزیانهائی که چشم بد ممکن است ایجاد کند اعتقاد راسخ داشتند. میزان وسعت زیانی راکه چشم بد ممکن است باعث شود، میتوان از این عبارت درک کرد: «نود و نه تن براثر آسیب‌های وارده از چشم بد میمیرند و یک تن براثر علل طبیعی». (باوامصیعا، ۱۰۷ ب). و دربارهٔ این آیه: «و خداوند هرگونه بیماری را از تو دور خواهد کرد» (سفر تثنیه، ۷ : ۱۵)، چنین تفسیر کرده‌اند: «هرگونه بیماری» مقصود از آسیب وارده از چشم بد است» (باوامصیعا، ۱۰۷ ب).

نه تنها موجودات بشری، بلکه حیوانات و سایر اموال متعلق بانسان نیز ممکن است از چشم بد آسیب ببینند. «ممنوع است که انسان در کشتزار همنوع خود هنگامی که محصول آن کاملا رسیده‌است بایستد». (باوامصیعا، ۱۰۷ الف). سبب این امر را راشی مفسر معروف چنین بیان داشته است: «مبادا که با چشم بد بدان گزند برساند».

مهمترین وسیلهٔ حفاظت و ایمنی در مقابل خطرات و زیانهای چشم بد آن است که انسان از ایجاد حسادت در دل دیگران احتراز جوید، و مایملک خود را در معرض نمایش قرار ندهد، تا آنکه حسد دیگران برانگیخته نشود و با چشم بد برآنها ننگرند. «برکت فقط در چیزی یافت میشود که از چشم (دیگران) پوشیده و مخفی باشد. چنانکه گفته شده است: «خداوند برکت را برای تو در انبارهایت مأمور خواهد نمود». (سفر تثنیه، ۲۸ : ۸). «پیروان مکتب ربی یشماعل چنین تعلیم داده‌اند: برکت فقط در چیزی یافت میشود که چشم (دیگران) بر آن مسلط نباشد». (تعنیت، ۸ ب).

و این فکر سبب اظهار چنین مطلبی شده است: «اگر نخستین کودک انسان دختر باشد، این امر نشانهٔ سعد است برای پسرانی که بعد از او بدنیا می‌آیند. عده‌ای گویند برای آنکه دختر برادرهایش را پرستاری و بزرگ خواهد کرد، اما دیگران اعتقاد دارند که علت خوش‌قدم بودن دختر نخست زاده آن است که چشم بد را قدرتی نخواهد بود که بربرادرانش کارگر شود». (باوابترا، ۱۴۱ الف). راشی در تفسیر خود میگوید که مقصود این گفتار برای او معلوم نیست لکن چنین بنظر میرسد که چون مردم مشرق‌زمین ارزش فراوانی برای اولاد ذکور قائل هستند، بنابراین اگر نخستین کودک کسی پسر باشد، زنانی بی‌اولاد و یا مادرانی که تنها دختر دارند حسد خواهند برد، و در نتیجه خطر چشم بد پیش خواهد آمد. و هنگامی که نخستین فرزند دختراست، پسرانی که بعد از او بدنیا خواهند آمد حسادت فراوانی در دل دیگران پدید نخواهند آورد.

افراد میتوانند با اجتناب از خودنمائی از آسیب چشم بد مصون بمانند. «اگرچه حننیا میشائل و عزریا از سوختن در کورهٔ آتش نجات یافتند، معذالك براثر صدمهٔ چشم بد مردند». (سنهدرین، ۹۳ الف). شهرتی که از نجات‌یافتن از آتش برایشان حاصل شد باعث آن گردید که مورد توجه مردم قرار گیرند، و همین خود آنان را از پای درآورد. وقتی پسران یعقوب برای خرید خواربار بمصر میرفتند، پدر چنین اندرزی به‌ایشان داد: «شما جوانانی نیرومند و زیباروی هستید. بهمین جهت همگی از یك دروازه وارد شهر نشوید، و همه با هم در یك محل نایستید، تا آن‌که چشم بد برشما کارگر نشود». (برشیت‌ربا، ۹۱ : ۶). «از سخنان یوشع میتوان اندرز سودمندی را بدست آورد، و آن این است‌که انسان باید خود را از خطرات چشم بد حراست کند. بی‌جهت نبود که: «یوشع بخاندان یوسف یعنی بافراد اسباط منسی وافرایم خطاب کرده گفت: شما قوم بزرگی هستید و نیروی زیادی دارید. شما فقط یك

حصه نخواهید داشت ، بلکه کوهستان نیز از آن شما خواهد بود . اگرچه آن جنگل است ، آنرا ببرید ...» ( یوشع ، ۱۷ : ۱۷ ، ۱۸ ) . او به ایشان گفت : بروید و خود را در جنگل‌ها پنهان سازید تا چشم بد بر شما مسلط نگردد » . ( باوابترا ، ۱۱۸ الف ) .

در تلمود گاه اصطلاح « چشم بد » غرض از قدرتی است که سبب تحریك شهوت میشود . ربی یوحانان را عادت براین بود که میرفت و نزدیك گرمابه می‌نشست . زیرا میگفت : وقتی دختران اسرائیل از حمام بیرون می‌آیند بمن نگاه کنند ، تا آنکه فرزندانی بزیبائی من بدنیا آورند (۱) . دانشمندان از او پرسیدند : آیا تو از چشم بد بیمی نداری ؟ او درپاسخ گفت : من از نسل یوسف فرزند یعقوب هستم که چشم بد برآنها کارگر نمیشود . چنانکه نوشته‌شده‌است : « یوسف شاخهٔ باروری است ، شاخهٔ باروری برسر چشمه » . ( سفر پیدایش ، ۴۹ : ۲۲ ) . و ربی اباهو Abbahu . دربارهٔ این آیه گفته است : مخوان « عله عایین » ( برسر چشمه ) ، بلکه بخوان « عوله‌عایین » ( مسلط بر چشم بد ) . ربی‌یوسه‌بن حنینا گفت : ربی‌یوحانان دلیل برنظریه خود را از آیهٔ زیر یافته است : « و در میان زمین بحدوفور زیاد شوند». ( ویدگو . Veyidgu = مانند ماهیان زیاد شوند ) ( سفرپیدایش ، ۴۸ : ۱۶ ) . « مانندماهیان » (داگیم): یعنی همانطورکه ماهیان در آب دریا مستوراند و چشم بد را برآنان تسلطی نیست ، همانگونه چشم بد بر سلالهٔ یوسف اثری ندارد . و اگر بخواهی ، میتوانی‌چنین بگوئی : چشمی که نخواست از آنچه که مال او نبود متمتع شود (۱) ، تحت تأثیر چشم بد قرار نمیگیرد » . ( براخوت ، ۲۰ الف )

## ۳ـ سحر و جادو ـ غیب‌گوئی و فال بینی

تلمود کشمکش و مبارزه‌ای را که میان اصول و عقاید پاك و عقلانی تورات از یك‌طرف ، واعتقادات سخیف و خرافاتی مردم آن ادوار از طرف دیگرجریان داشت ، به‌نحوی بسیار روشن منعکس‌کرده است . کتاب مقدس هرنوع سحر وجادو ، وهرگونه غیبگوئی و فالگیری را به‌شدت تقبیح و محکوم می‌کند و مبتنی برآن ملاحظه میکنیم گروهی از دانشمندان یهود ، علی‌الخصوص در دوران‌های‌اولیه تلمود ، برای ریشه‌کن کردن فساد سحر و جادو که جامعه را مورد تهدید قرار داده بود ، با شهامت و شدت تمام مبارزه کرده‌اند . لکن این مبارزات بجائی نرسید ، و ساده‌لوحی برعقل و ایمان چیره شد .

در آیه‌های ۱۰ ، ۱۲ از فصل هجدهم سفرتثنیه صورتی از اعمال سحر وجادو که میان ملل بت‌پرست آن زمان معمول و رایج بوده است ارائه‌شده ، و تورات فرزندان اسرائیل را از انجام چنین اعمالی منع کرده است . از شرحی‌که دانشمندان یهود دربارهٔ اعمال فوق داده‌اند چنین برمی‌آیدکه آن‌ها در عصر ایشان نیز معمول بوده است . « فالگیر به که میگویند ؟ به‌کسی‌که عصایش را بردست گرفته و میگوید : آیا بروم یا نروم ؟ غیبگو کدام است ؟ دانشمندان گویند : کسی‌که چشم‌بندی میکند . ربی عقیوا گفت : کسی که وقت‌بینی میکند و میگوید : فلان وقت برای مسافرت یا معامله سعد یا نحس‌است. تفأل زن کدام است ؟ آنکس‌که میگوید : لقمهٔ نان ازدهانم افتاد ، عصایم از دست افتاد ، ماری در سمت راست من بود ، یا روباهی سمت چپ من بود که دم او سد راه شده بود . ( و این‌ها را علامت آن میداند، کاری راکه قصد داشت نباید انجام دهد ) . یا کسی‌که میگوید : ( سفر یا معامله را ) شروع مکن زیرا اول

---

۱ ــ در تلمود بکرات بزیبائی و خوش سیمائی فوق‌العاده‌ربی یوحانان اشاره شده است .
۲ ــ مقصود از یوسف فرزند یعقوب است که نخواست فریب‌وسوسهٔ زلیخا را بخورد و باو دست‌درازی کند .

ماه است ، یا بعد از ظهر جمعه است و یا شب یکشنبه است . جادوگر کسی است که واقعاً جادو میکند ، و نه آنکه با شعبده‌بازی نمایشاتی بدهد . جادوگر واقعی مجرم و محکوم است زیراکه از امر تورات میگذرد، در صورتی که شعبده‌باز مجرم نیست. افسونگر کسی است که مارها را افسون میکند . احضارکننده روح به کسی میگویند که به‌تمهید آنچنان سخن گوید که گوئی صدا از زیر بغل او بیرون می‌آید ، و در مخیلهٔ شنونده این تصور را ایجاد میکند که صدای روح مرده است » . ( سیفره دواریم مربوط به‌آیه‌های ۱۰ ، ۱۲ از فصل ۱۸ سفر تثنیه ) . « صاحب اجنه بکسی میگویند که استخوان حیوان را در دهان خود میگذارد ، و چنین بنظر میرسد که آن استخوان بخودی خود سخن می‌گوید . کسی که بوسیلهٔ ارتباط با ارواح ومردگان پیشگوئی میکند ، طریقهٔ کار او چنین است که خود را گرسنگی میدهد و شب درگورستان بسر میبرد تا شاید روح ناپاکی براو فرونشیند ( و اطلاعاتی در اختیار او قراردهد ) » ( سنهدرین ، ۶۵ ب ) .

نخست کوششی راکه درباره‌مبارزه با غیبگوئی و فالگیری معمول داشته‌اند مورد توجه قرارمیدهیم .

« ازکجا میدانیم که ما نباید از کلدانی‌ها ( منجمان و فالگیران ) طلب حاجت کنیم ؟ از آنجاکه گفته شده است : « با خداوند خدای خودت کامل باش » . ( سفر تثنیه ۱۸، ۱۳ : ۱۳ ، پساحیم – ۱۱۳ ب ) . نخستین سرور ملت یهود ، یعنی ابراهیم خلیل بعنوان شاهد براین‌مدعا ذکر شده است تا از این نظر جانبداری شود . در حالی‌که یکی از دانشمندان گفته است : « علم نجوم در دل ابراهیم جد ما بود و همهٔ پادشاهان شرق و غرب بدر خانهٔ او می‌آمدند تا با او مشورت کنند » ( باوابترا ، ۱۶ ب ) ، دیگران این مطلب را قویاً تکذیب کرده‌اند : دانشمندان گفته‌اند : خداوند بابراهیم فرمود : تو یك پیامبر هستی و نه یك منجم». ( برشیت‌ربا ، ۴۴ : ۱۲ ) . و همین‌طور گفته شده است : « در ایام ارمیاء پیامبر بنی‌اسرائیل خواستند از نجوم استفاده کنند ، لکن ذات قدوس متبارك اجازه این کار را بدیشان نداد . چنانکه گفته شده است : « خداوند چنین فرموده است : شیوهٔ ملت‌های دیگر را یاد مگیرید ، و از علامت‌های افلاك مترسید » . ( ارمیاء ، ۱۰ : ۲ ) . در گذشته نیای شما ابراهیم خواست از علم نجوم استفاده کند ، لکن من اجازه این کار را به‌او ندادم » . ( برشیت‌ربا ، ۴۴ : ۱۲ ) . دربارهٔ موضوعی که در جملهٔ اخیر بدان اشاره شد ، چنین توضیح داده شده است : « در تورات آمده است : « خداوند ویرا بخارج برد و باوفرمود : اکنون بسوی آسمان بنگر » . ( سفر پیدایش ، ۱۵ : ۵ ) . ابراهیم بحضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم « اینك ( غلام ) خانه‌زاد من وارث دارائی من خواهد شد » . ( مأخذ فوق آیه ۳ ) . خداوند در پاسخ او فرمود : « نی . بلکه آن کسی که از صلب تو بوجود خواهد آمد او وارث تو خواهد شد » . ( مأخذ فوق ، آیه ۴ ) . ابراهیم گفت : ای صاحب عالم من طالع خود را بعلم نجوم بررسی کرده و در آن دیده‌ام که لیاقت آن را ندارم که دارای پسری بشوم . خداوند در جواب او فرمود : از نجوم دست بردار و آنرا رهاکن . زیرا اختران را در سرنوشت اسرائیل تأثیری نیست » ( شبات ، ۱۵۶ الف ) .

بعنوان تحذیری شدید علیه استفاده از طالع بینی و فالگیری ، چنین مطلبی در تلمود داریم : « هر کس که از طالع‌بینی و فالگیری و غیبگوئی خودداری میکند ، در ملکوت آسمان جائی باو میدهند که حتی فرشتگان خدمتگزار را درآن راهی نیست » . (نداریم، ۳۲ الف ) . گفتاری آموزنده دربارهٔ این موضوع مربوط به‌پادشاه سلیمان است . برای روشن ساختن مفهوم این آیه از کتاب مقدس : « دانش سلیمان از دانش تمامی مردم مشرق‌زمین و از همهٔ دانش مصریان زیادتر بود » ( کتاب اول پادشاهان ، ۴ : ۳۰ ) ، این داستان روایت شده است : « هنگامی که سلیمان میخواست معبد بیت همیقداش را بناکند ، نامه‌ای

به‌این مضمون برای فرعون نخو . Nekho . پادشاه مصر نوشت : کارگران مزدوری را بنزد من بفرست ، چونکه میخواهم معبد بیت همیقداش را بسازم . » پادشاه مصر چه کرد ؟ او همهٔ منجمان دربار خود را گردآورد و بدیشان گفت : « بکمك علم و دانش خود مردانی راکه امسال باید بمیرند برگزینید تا آنها را نزد سلیمان بفرستیم » . وقتی آن کارگران بحضور سلیمان بار یافتند ، بواسطه روح‌القدس پیش‌بینی‌کرد که همگی آنان همان سال خواهند مرد . از این‌رو بهرکدام کفنی داد و ایشان را با نامه‌ای بسوی فرعون باز پس فرستاد . در آن نامه چنین مکتوب بود : « از آنجا که شما کفن ندارید تا مردگان خود را با آن‌دفن کنید ، لذا من تعدادی کفن برای شما فرستادم » . ( پسیقتا ، ۳٤ الف ) . در روایت فوق باختلاف بارزی که میان پادشاه مصر که با منجمان مشورت میکرد وسلطان یهودکه دانش خود را از « روح‌القدس »کسب میکرد وجود داشت ، اشاره شده است .

ایمان به‌منابع خرافی کسب اطلاع ، شیوه‌ای‌است که‌شایسته‌هیچیك‌ازاعضای‌خاندان‌اسرائیل‌نیست،و این نکته را روایت زیر بخوبی نشان میدهد : « یك غیر یهودی که تازه بدین یهوددرآمده‌بود منجم خبره‌ای بود . زمانی قصد سفر کرد و با خود گفت : آیا صلاح است که در این هنگام سفرکنم ؟ (۱) . لکن پس از کمی تفکر دوباره با خود گفت : مگرنه اینکه من باین‌ملت مقدس پیوسته‌ام تا خود را از قید چنین خرافاتی رهاکنم ؟ من بنام خداوند خالق و بیاری او به سفرخواهم رفت . ضمن راه بچنگ یك مامور مالیات گرفتار آمد ، و اجباراً درازگوش خود را به‌وی دادو آزادی خود را بازیافت . چه سبب شدکه او گرفتار شود و الاغ خود را از دست بدهد ؟ اندیشه نخستین‌او مبنی برآن‌که بسعد و نحس بودن اوقات معتقد است . وچه‌باعث شدکه آزادی‌خود را بازیابد ؟ تصمیم بعدی که بوسیلهٔ آن ثابت کرد به‌آفریدگار خود توکل دارد . از این‌رو است که گفته‌اند : هر کس که تفألی بزند ، سرانجام پیش‌گوئی او دربارهٔ خودش بوقوع خواهد پیوست » . ( یروشلمی شبات ، ۸ دال ) .

داستانهای دیگری در تلمود نقل شده‌است‌تانشان دهد اطلاعاتی که ازچنین منابع مشکوك بدست میآید تا چه‌اندزه سبب‌گمراهی آدمی میشود . همین منابع باعث شدکه زلیخا در صدد گمراه کردن یوسف برآید . « زلیخا با علم نجوم پیش‌بینی‌کردکه‌در آینده دارای پسری از یوسف خواهد شد ، اما نمیدانست که آیا این‌کودك از خود او بدنیا خواهدآمد یا از دخترش » . ( برشیت‌ربا ، ۸۵ : ۲ ) . و در واقع یوسف با دختر زلیخا ازدواج‌کرد . ( سفرپیدایش ، ٤۱ : ٤۵ ) . علم نجوم در یك مورد باعث وقوع حوادث اسفناکی شده است . « بت‌پرستی که تازه یهودی شده بود شغل سلمانی داشت و در ضمن از علم نجوم نیز بهره‌ور بود . او بوسیلهٔ این علم پیش بینی‌کرد که یهودیان خون او را خواهند ریخت . ولی نمیدانست که این‌خون ریختن‌مربوط به‌موقعی‌است‌که‌درگذشته او را برای پذیرفته شدن بدین یهود ختنه کرده‌اند . از این‌رو وقتی یك یهودی می‌آمد تا مویش را کوتاه‌کند ، او را میکشت ، و بدین طریق تعداد کثیری از یهودیان را بقتل رسانید . بعضی گفته‌اند که‌او هشتاد نفر راکشت ، و برخی گفته‌اند سیصد نفررا . یهودیان از جور مظالم او دست بدعا برداشتند ، و او به‌بت‌پرستی خود بازگردید » . ( یروشلمی‌عوودازارا، ٤ الف ) .

این حقیقت که تلمود پیوسته به فالگیری وجادوگری بعنوان اعمال مخصوص بت‌پرستان اشاره

---

۱ ــ زیرا وقت را برای مسافرت نحس یافته بود .

میکند ، نشانهٔ دیگری از این علاقه است که جامعه را از این گونه اعمال بد بدور و پاك و منزه نگه دارد . کشور مصر را کانون جادوگری دانسته‌اند . « ده پیمانه جادوگری به دنیا فرود آمد که نه پیمانه آنرا کشور مصر برگرفت و یك پیمانهٔ بقیه راهمهٔ دنیا » ( قیدوشین ،۴۹ ب ) . وقتی یترو به موسی داماد خود پیشنهاد کرد که مددکارانی را برای خود برگزیند ، باو چنین اندرز داد : « تو از میان تمام قوم افرادی را ببین ( جستجو کن و برگزین که دلاور ، خداترس ، اهل حقیقت و دشمن طمع و سودجوئی باشند » . ( سفر خروج ، ۱۸ : ۲۱ ) . و دربارهٔ این آیه چنین تفسیر کرده‌اند : « با آیینه جهان‌نمائی که پادشاهان در آن مینگرند ( و مشاوران خود را برمیگزینند ) » ( مخیلتا مربوط به آیهٔ فوق ، صفحه ۶۰ الف ) « مشع . Meshaa . پادشاه موآب Moav . با منجمان خود مشورت کرد و ایشان گفتند که او برهمهٔ ملت‌ها چیره خواهد شد مگر بر اسرائیل » . ( پسیقتا ، ۱۳ الف ) . منجمان سنحریب سلطان آشور میگفتند که در فلان موقع سعد جنگ را شروع کند تا در آن پیروز گردد . ( سنهدرین ، ۹۵ الف ) .

لکن علی‌رغم همهٔ کوشش‌هائی که از جانب دانشمندان یهود برای از میان بردن سحر و جادوگری بعمل می‌آمد ، این خرافات در زندگی تودهٔ مردم عوام نفوذ کرد و بر همهٔ طبقات چیره گشت .

به‌برخی از دانشمندان قدرت‌های مافوق طبیعی نسبت داده شده است و داستانهای شگفت‌انگیزی از آنان نقل کرده‌اند که نمونهٔ آن ذیلا یاد میشود .

« در یك خشکسالی ، از حونی‌دایره‌کش خواستند تا برای نزول باران دعا کند . او دعا کرد لکن بارانی نبارید . دایره‌ای کشید ، در وسط آن ایستاد و بحضور خداوند چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم فرزندان تو روی بمن آورده‌اند ، زیرا من مانند اهل خانه و مقرب درگاه تو هستم . من بنام اعظم تو سوگند یاد میکنم که از درون این دایره خارج نخواهم شد تا آنکه تو برفرزندانت ترحم فرمائی ، در این‌حین باران با قطرات ریز شروع بباریدن کرد . حونی گفت : آنچه راکه من خواستم این نیست . من بارانی‌میخواهم که آب‌انبارها ، گودالها و غارها را پرکند . باران سیل‌آسا فرو ریخت . حونی گفت : چنین بارانی را نخواستم . بلکه باران رحمت و برکت و شفقت میخواهم . آنگاه باران بطور مناسب بارید » . ( میشنا تعنیت ، ۳ : ۸ ) .

روایت‌هائی در تلمود هست که صحت کار منجمان را تأیید میکند . برخی از این روایت‌ها را نقل میکنیم . « کلدانی‌ها ( منجمان ) بمادر راو نحمان بن‌اسحق گفتند که فرزندش دزد خواهد شد . از این‌رو وی هرگز نمیگذاشت که نحمان پسرش برهنه‌سر باشد ، و باو میگفت : سرت را بپوشان تا آنکه ترس از خدا همواره در دلت باشد ، و پیوسته از حضور خداوند طلب رحمت کن . نحمان نمیدانست چرا مادر این سخنان را باو میگوید تا اینکه یك‌روز که او زیر نخلی نشسته و مشغول مطالعه بود ، کلاهش بزمین افتاد ( و او ملتفت آن نشد ) . ناگهان چشمان خود را بالا کرد و درخت خرما را دید وهوس خوردن خرما بر وی چیره گشت . بی‌اختیار از نخل ( که از دیگران بود ) بالا رفت و با دندان یك خوشهٔ خرما چید » . ( شبات ، ۱۵۶ ب ) . از آنجاکه آن نخل به‌وی تعلق نداشت ، او مرتکب دزدی خرماشد ، وپیشگوئی منجمان از این راه بحقیقت پیوست » .

« یوسف شنبه‌دوست که به‌سبب حرمتی که به‌شنبه میگذاشت زبانزد خاص و عام بود ، همسایه‌ای بت‌پرست داشت که بسیار ثروتمند بود . کلدانیان‌منجم به‌آن بت‌پرست گفتند که عاقبت کلیهٔ ثروتش نصیب

یوسف همسایه‌اش خواهدشد. با شنیدن این پیشگوئی آن بت‌پرست همهٔ مایملك خود را فروخت و با پول آن گوهری بسیار گرانبها خرید و آنرا درون کلاه خویش نصب کرد. روزی هنگامی‌که با قایق از رودخانه‌ای میگذشت، بادی شدید وزیدن گرفت و کلاه او را در آب انداخت. پس از مدتی آن گوهر از کلاه جدا شد و یك ماهی آن را بلعید. ماهیگیران ماهی را صید کرده و بعد از ظهر جمعه برای فروش ببازار ماهی فروشان بردند. ازاین و آن پرسیدندکه در چنین فرصت نامناسب چه کسی این ماهی را خواهد خرید. گفته شد: آنرا بخانهٔ یوسف شنبه‌دوست ببرید، زیرا رسم او براین است‌که باحترام‌شنبه از این نوع ماهی بخرد. آنها ماهی را بخانهٔ یوسف بردند و وی آنرا از ایشان خرید. وقتی شکم ماهی‌را شکافت، گوهر را درون آن یافت، و آن را بمبلغ هنگفتی فروخت و ثروتمندشد» (شبات، ۱۱۹ الف).

هنگامی‌که راو یوسف به‌ریاست دانشگاه‌علوم‌دینی برگزیده شد، آن منصب را نپذیرفت. زیرا کلدانیان منجم باو گفته بودندکه او فقط دو سال این ریاست را خواهد داشت و پس از آن خواهد مرد». (براخوت، ٦٤ الف).

داستان زیر مبین این حقیقت‌است‌که پیش‌بینی‌های نامطلوب و نحس یك منجم و غیبگو را حتی‌اگر صحیح هم باشد میتوان با انجام اعمال خیر و احسان بمستمندان خنثی و بی‌اثر کرد. «دو تن از شاگردان ربی‌حنینا برای‌شکستن وآوردن‌هیزم بصحرا میرفتند. یك منجم‌که ایشان را دید گفت: این دو نفر میروند و باز نمیگردند. وقتی آنها در راه بودند، پیرمردفقیری بایشان برخورد و گفت: بمن ترحم کنید و صدقه بدهید. زیرا اکنون سه روز است‌که چیزی نخورده‌ام. ایشان یك‌گرده نان با خود داشتند. آنرا بدونیم کردند و نیمی از آن را به‌او دادند. پیرمرد نان را گرفت و در حق ایشان دعای خیرکرد وگفت: همانطورکه امروز جان مرا از مرگ نجات دادید، خداوند نیز همین امروز جان شما را از مرگ نجات دهد. ایشان بسلامت رفتند و بسلامت بشهر بازگشتند. کسانی‌که آن‌روز در آنجا حضور داشتند و پیش‌بینی منجم را شنیده بودند، از او پرسیدند: مگر تو نگفتی‌که این دو نفر خواهند رفت و باز نخواهند گشت؟ در پاسخ‌گفت: نمیدانم این‌بار چه شده است که پیشگوئی من درست ازکار درنیامد، آن افراد در صدد تحقیق برآمدند و ماری را یافتندکه دو نیمه شده‌و هر نیمه آن درون بار هیزم یکی از آن شاگردان است. از آن‌دو شاگرد پرسیدند: امروز بر شما چه گذشت؟ آنچه راکه برایشان پیش‌آمده بود نقل کردند. با شنیدن این خبر مرد منجم بانگ برآورد و گفت: در صورتی‌که خدای یهودیان بخاطر نیم‌گرده نان از آنها راضی میشود و برایشان رحمت می‌آورد، من چه میتوانم بکنم؟» (یروشلمی شبات، ۸ دال).

تلمود شواهد بسیاری ارائه میدارد که همه‌گونه خرافات در میان مردم عوام آن ازمنه کهنسال رایج بوده است. دربارهٔ انحطاط و زوال حیات ملی، چنین گفتارهائی‌داریم: «اعمال منافی‌عفت و زناکاری و جادوگری همه چیز را تباه‌کرد». (میشنا سوطا، ۹: ۱۳) و نیز: «وقتی کسانی‌که طلسم‌ها و افسونها را بعنوان حفاظت خود در مقابل خشم و قهر خداوند بکار میبردند فراوان شدند، غضب الهی بر جهان نازل شد و شخینا از اسرائیل دور گردید». (توسیفتاسوطا، ۱٤: ۳).

به‌رواج جادوگری در میان زنان اسرائیل درآن روزگار قبلا اشاره شده است. درباره شیمعون بن شطح‌که در قرن اول پیش از میلاد میزیسته است‌گفته‌اندکه او هشتاد زن جادوگر را یك روز در شهر اشقلون حلق‌آویز کرد. (میشنا سنهدرین، ٦: ٤). ربی‌یوحانان اظهار داشته است که هیچکس بعضویت

مجلس سنهدرین کبیر قبول نمیشود مگرآنکه علاوه برداشتن صفات و معلومات گوناگون ، از علم سحر و جادو نیز مطلع باشد . ( سنهدرین ، ۱۷ الف ) . راشی مفسر مشهور در این‌باره چنین توضیح داده است که اطلاع از سحر و جادوگری از این جهت برای داوران و اعضای سنهدرین لازم بوده است تا آنکه بتوانند جادوگرانی راکه برای رهائی از مجازات دادگاه از هنر خود استفاده می‌کنند بمرگ محکوم سازند . و نیز برای آنکه اگر جادوگران بخواهند داوران را با نیرنگهای خودفریب داده واز محکومیت معاف شوند ، بمقصود نرسند .

اعتقاد به‌تأثیر ستارگان در زندگی انسانها ، به‌شدت میان مردم رایج بود . میگفتند که اختران برسرنوشت حیوانات اثری ندارند ( شبات ، ۵۳ ب )، لکن همهٔ گیاهان و میوه‌ها را تحت سلطهٔ کواکب میدانستند . ( برشیت‌ربا ، ۱۰ : ۶ ) . دربارهٔ اینکه آیا ستارگان در سرنوشت همهٔ افراد انسانی ذی‌اثرند و یا آنکه ملت اسرائیل از این قانون کلی مستثنی‌است ، اختلاف عقیده وجود داشت. یکی‌از دانشمندان میگفت : « ستاره‌ای که انسان زیر نفوذ آن بدنیا می‌آید سبب میشودکه دانشمند شود و یا ثروتمند گردد ، و اختران در زندگانی افراد ملت اسرائیل مؤثرند » . و در مقابل ، دانشمند دیگری میگفت : « کواکب در زندگی مردم اسرائیل تأثیری ندارند ». ( شبات ، ۱۵۶ الف ) .

نظر دانشمند نخست مورد قبول عامه بود ، و این نکته را میتوان ازآنچه دربارهٔ دو تن‌ازدانشمندان والامقام گفته شده است درک‌کرد . « طول عمر ، داشتن اولاد و برخوردار شدن از روزی فراوان به شایستگی انسان بستگی ندارد ، بلکه به‌بخت واقبال و ستارهٔ او مربوط است . بعنوان مثال ، ربا و راو ـ حیسدا هر دو دانشمندانی شایسته و متقی بودند ، وهرکدام از آنهاکه برای نزول باران دعا میکرد ، دعایش مستجاب میشد و باران می‌بارید . راوحیسدا نود و دو سال عمرکرد ، در صورتی که ربا در چهل سالگی چشم از جهان بربست . در خانهٔ راوحیسدا شصت (۱) ازدواج را جشن گرفتند ، در حالی که در خانهٔ ربا شصت‌بار تشییع جنازه بعمل آمد . در خانهٔ‌راوحیسدا نان بهترین آردها را سگها میخوردند و کسی باین موضوع اهمیتی نمیداد ، در صورتی که‌در خانهٔ ربا برای انسانها نان جو نیز یافت نمیشد » . ( موعد قاطان ، ۲۸ الف ) .

تأثیر زمان تولدبراخلاق وروحیات وسرنوشت‌افراد به‌تفصیل وصف شده است . « شخصی‌که یکشنبه بدنیا آمده است ، یا کاملا خوب خواهد بود و یاکاملا بد . زیرا در این روز روشنائی و تاریکی آفریده شدند . کسی‌که دوشنبه متولد شده است ، بدخلق و تندخو خواهد بود . زیرا در این‌روز آبهای روی‌زمین تقسیم شدند . آنکه سه‌شنبه چشم‌بجهان گشوده‌است، غنی و شهوت‌پرست خواهد بود ، زیرا در این روز نباتات بوجود آمد . آنکه چهارشنبه از مادر زائیده‌شده است ، دانشمند خواهد شد و حافظه‌ای بس‌قوی خواهد داشت . زیرا در این روز ماه و خورشید و ستارگان در افلاک آویخته شدند . شخصی‌که پنجشنبه بدنیا آمده‌است، خیرخواه واحسان‌کننده خواهد بود، زیرا در این روز ماهیان و پرندگان آفریده شدند . کسی‌که جمعه متولد شده است‌کوشا و فعال خواهد بود ، و بروایت دیگر ، در اجرای فرامین الهی بسیار ساعی خواهد بود . کسانی‌که شنبه دیده بجهان‌گشوده‌اند ، غالبا در شب و یا روز شنبه نیز خواهند مرد ، زیرا بخاطر ایشان بقدوسیت شنبه بی‌حرمتی شده‌است . دانشمند دیگری چنین اظهارنظر کرده است‌که

---

۱ ــ در تلمود اغلب عدد شصت برای بیان رقم بزرگی که‌نمیتوان آن را بدرستی تعیین نمود بکار رفته است.

ستارهٔ روز ( تولد ) سرنوشت شخص‌را تعیین نمیکند، بلکه این‌کار را ستارهٔ ساعت تولد انجام میدهد . کسی که تحت نفوذ خورشید بدنیا آمده است ، سرشناس و محترم خواهد شد ، از مال خود خواهد خورد و نوشید ، اسرارش پنهان نخواهند ماند ، و اگربخواهد دزدی کند ، در این کار توفیقی نخواهد یافت (۱) . آنکه زیر نفوذ زهره ( ناهید ) متولد شده است ، ثروتمند و شهوتران خواهد بود . انسانی که تحت نفوذ عطارد ( تیر ) بدنیا آمده است ، حافظه‌ای قوی خواهد داشت و عاقل و دانشمند خواهد شد . آنکه زیر نفوذ ماه چشم بجهان گشوده است ، اغلب رنجور و مریض خواهد بود ، می‌سازد و ویران می‌کند ، و بار دیگر هم ویران خواهد کرد و از نو خواهد ساخت . از مال خود نخواهد خورد ونخواهد نوشید، اسرارش مخفی خواهد ماند ، و اگر بخواهد دست بدزدی بزند ، در این عمل موفق خواهد شد . (۲) . آنکس‌که تحت نفوذ زحل ( کیوان ) متولد شده است، زحماتش به‌نتیجهٔ مطلوب نخواهند رسید (۳) . لکن برخی از دانشمندان میگویندکه چنین شخصی دارای چنین سعادتی خواهد بود که تدبیرهای دشمنانش‌علیه او بجائی نخواهد رسید . فردی‌که تحت نفوذمشتری ( برجیس ) تولد یافته است ، عادل و صالح خواهد بود . (٤) . انسانی‌که زیر نفوذ مریخ ( بهرام ) بدنیا آمده است ، خونریز خواهد شد . (٥) . دانشمند دیگری گفته است که فصاد ، یا راهزن ، یا قصاب و یا یك مختون کننده خواهد شد » . ( شبات، ۱۵۶الف).

سرنوشت انسان آنچنان با ستاره او بستگی‌دارد که گفته‌اند : « کسی‌که بدون‌علت ظاهری‌احساس ترس و وحشت میکند ، اگرچه خود مسبب آنرا نمی بیند ، لکن ستاره او آنرا مشاهده میکند . برای رفع این ترس چه بکند ؟ « شمع‌ایسرائل » را بخواند . و اگر در جای ناپاکی ایستاده است ، باندازهٔ چهار ذراع از آن محل دور شود ( و سپس « شمع ایسرائل » رابخواند )» . (٦) ( مگیلا ، ۳ الف) . اعتقاد دیگر از این قرار است : « نام انسان در زندگی و سرنوشت او تأثیر دارد » . ( براخوت ، ب ) .

مانند سایر ملل اعصار کهن ، یهودیان نیز گرفتن ماه و یا خورشید را نشانهٔ خشم و غضب الهی میدانستند . « دانشمندان گفته‌اند : گرفتن خورشید نشانهٔ نحسی است برای همهٔ مردم جهان . این موضوع بچه میماند ؟ به‌پادشاهی که ضیافتی برای خدمتکاران و ملازمان خود ترتیب داد و چراغی روشن کرد و جلوی ایشان نهاد . و چون برایشان خشم گرفت ، به‌غلام خود فرمان داد چراغ را ببرد و آنها را درتاریکی باقی گذارد . هربارکه ماه و خورشید دچار گرفتگی میشوند ، این خود علامت نحوست برای دشمنان اسرائیل است ، زیرا ایشان به تحمل مصائب و مشقات عادت کرده‌اند . بعنوان مثال ، وقتی یك آموزگار تازیانه بدست باطاق درس قدم می‌نهد ، چه‌کسی نگران و متوحش خواهد شد ؟ آن شاگردی‌که هر روز تازیانه میخورد . گرفتن خورشید نشانهٔ نحوست است برای ملل ( غیر یهود) جهان. گرفتن ماه

---

۱ ــ همهٔ نکات مربوط به زندگی او چون آفتاب روشن وآشکار خواهد بود و همانطور که خورشید نور از اختر دیگری کسب نمیکند ، آن کس نیز بخویشتن متکی خواهد بود .

۲ ــ مریض و رنجور خواهد بود ، همانطور که ماه رنگ‌پریده است . اعمالش پایدار نخواهد بود ، همانگونه که ماه به نوبت به بدر و از بدر بهلال میرسد . او بخود متکی نخواهد بود ، همانطورکه ماه روشنائی خود را از خورشید میگیرد . زندگی او اسرار آمیز خواهد بود ، چنانکه روشنائی ماه فقط در شب معلوم میشود .

۳ ــ نام عبری زحل که « شبتای » است بریشه‌ای مربوط‌میشود که معنی باطل شدن و به نتیجه نرسیدن را میدهد .

٤ ــ نام عبری مشتری یا برجیس « صدق » است که معنی‌عدالت میدهد

٥ ــ اسم عبری مریخ یا بهرام ( مادیم ) بمعنی سرخ شونده‌است ، و این خود اشاره به خون و خونریزی میکند.

٦ ــ انسان مجاز نیست آیات تورات و سایر مطالب مقدس‌را در جاهای ناپاك بخواند .

نشانهٔ نحوست‌است برای دشمنان اسرائیل. (۱). زیرا یهودیان تقویم خود را از روی گردش ماه تنظیم میکنند ، و غیریهودیان از روی حرکت ( ظاهری ) آفتاب . اگرکسوف در مشرق اتفاق افتد ، نشانهٔ نحوست‌است برای مردمی که‌در مشرق‌زندگی میکنند. اگردر مغرب‌رخ‌دهد، نشانهٔ‌نحوست‌است‌برای کسانی که در مغرب بسرمیبرند . اگر در وسط آسمان اتفاق‌افتد، نشانهٔ نحوست است برای همهٔ مردم جهان . اگرچهرهٔ خورشید برنگ خون درآید ، شمشیر و جنگ درجهان کشتار خواهند کرد . اگر برنگ پلاس درآید ( یعنی تیره و سیاه ) ، تیرهای قحطی در دنیا بیداد خواهند نمود . ( ۲ ) . اگر برنگ هردو درآید ، جنگ‌وقحطی دنیا را فراخواهندگرفت . اگرکسوف بهنگام غروب اتفاق افتد ، وقوع مصیبت به‌تعویق خواهد افتاد . اگر در بامداد رخ دهد ، مصیبت زودتر نازل خواهد شد . برخی از صاحب‌نظران تفسیرهای فوق را معکوس میکنند ، هیچ ملت‌بت‌پرستی مجازات‌نمیشود مگرآنکه خدایانش نیز با او تنبیه شوند . چنانکه گفته شده است : « و همهٔ خدایان مصر را بکیفر خواهم رسانید » . ( سفر خروج ، ۱۲ : ۱۲ ) . ولی وقتی‌که افراد ملت اسرائیل میل و رضایت خدای‌حاضر در همه‌جا را انجام دهند ، دیگر از هیچیك از این چیزها نباید‌بترسند. چنانکه‌گفته‌شده است: «خداوند‌چنین فرموده است : شما شیوه‌های ملل دیگر را یاد نگیرید ، و از علامتهای افلاك نترسید ، زیرا که امت‌ها از آنها میترسند » . ( ارمیاء ، ۱۰ : ۲ ) . سایر ملل از آنها بترسند و نه اسرائیل .

دانشمندان یهود از این حقیقت آگاهند که‌ اعتقاد به تأثیرکواکب در سرنوشت انسان ، با اصل اختیار و آزادی عمل‌که پایه و اساس علم‌الاخلاق‌است، منافات دارد . از این‌رو ایشان نیمه‌توافقی را در این باره ارائه کرده‌اند از این قرار : « هرچندکه تفأل و پیشگوئی را حقیقتی‌نیست ، لکن علامت ونشانه‌حقیقت دارد » ( یروشلمی شبات ، ۸ ج ) . « علامت و نشانه واقعیت دارد » . ( کریتوت ، ٦ الف ) . مقصودمطالب فوق را میتوان از مثالهای زیر درك کرد . « کسی‌که هنگام ادای نماز عطسه بزند ، این برای او علامت نحوست است » . ( براخوت ، ۲٤ ب ) . « اگر انسان‌در ادای نماز اشتباه‌کند ، برای او علامت نحوست است . و اگر پیشنماز باشد ، این اشتباه او علامت نحوست است برای‌کسانی‌که او را مأمورخواندن نماز جماعت کرده‌اند . چونکه نمایندهٔ انسان مانند خود انسان است . دربارهٔ ربی‌حنینابن دوسا روایت‌کرده‌اند که هروقت برای طلب شفا جهت بیماران دعا میکرد ، میگفت : این یکی زنده خواهد ماند و آن‌یکی خواهد مرد . از او پرسیدند : تو از کجا میدانی‌که چنین‌خواهد شد ؟ در جواب گفت : اگر دعای من در دهانم روان باشد ، میدانم که پذیرفته شده است . و درغیر این صورت ، میدانم که دعایم قبول نگشته است » . ( میشنا براخوت ، ۵ : ۵ ) .

داستانی از ربی‌حنینابن‌دوسا نقل کرده‌اند که‌قدرت او را در این امر نشان میدهد . « زمانی پسر ربان‌گملیئل سخت بیمار شد . ربان گملیئل دو تن از دانشمندان را نزد ربی‌حنینابن‌دوسا فرستاد و از او خواست که برای شفای فرزندش دعاکند . وقتی ربی‌حنینا ایشان را دید به‌حجرهٔ فوقانی رفت وبرای بهبود بیماردعا کرد . هنگامی‌که پائین آمد به‌ایشان گفت : بروید ، تب او را رها کرده است . از او پرسیدند : آیا تو پیغمبر هستی ؟ او گفت : « من نه پیغمبر هستم و نه پیامبرزاده » . ( عاموس ، ۷ : ۱٤ ). لکن سنت من چنین است : اگر دعای من در دهانم سلیس باشد ، میدانم که پذیرفته شده است ودر غیر

---

۱ ــ مقصود از خود ملت اسرائیل است . در هرجاکه صحبت‌از مصیبتی برای قوم اسرائیل پیش آید ، تلمود بجای آنکه بگوید « ملت اسرائیل » ، میگوید « دشمنان اسرائیل » .

۲ ــ یعنی آنکه رنگ چهرهٔ مردم از شدت گرسنگی و قحطی‌تیره و سیاه خواهد شد .

این‌صورت‌میدانم که‌قبول‌نگشته‌است ایشان نشستند و زمان را یادداشت کردند . وقتی بنزد ربان‌گملیئل بازگشتند ، او به‌ایشان گفت : بسراسم عبادت معبدبیت همیقداش سوگند شما زمان را نه کم‌گفتید ونه بیش . بلکه واقعه چنین بود که درست در همان‌لحظه که شما آن‌را یادداشت کرده‌اید ، تب اورا رها کرد واز ما آب خواست تا بنوشد » . ( براخوت ، ۳۴ب ) .

یك نوع تفأل کـه دانشمندان وسایر مردم معمولا بدان متوسل میشدند ، استفاده از آیه‌های کتاب مقدس بود . برای این منظور بمـدرسه‌ای میرفتند ، واز یکی از دانش‌آموزان می‌پرسیدند که در آن لحظه مشغول فرا گرفتن کدام یك از آیه‌های کتاب مقدس بوده است ، ودر میان کلمات این آیه در پی نشانه‌ای میگشتند . نمونه های زیادی از این‌روش در تلمود یافت میشود ، ویکی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم . هنگامی که ربی مئیر میکوشید تاالیشاع‌بن ابویا را که مرتد شده بود به توبه وادار سازد ، یك‌روز اورا بمدرسه‌ای برد ، و الیشاع به‌یکی‌از کودکان گفت : آیه‌ای‌را که هم‌اکنون فرامیگرفتی، برای من تکرار کن . آن طفل این آیه را برخواند : « خداوند می‌فرماید که برای شریران و بدکاران صلح و سلامتی نخواهد بود » . ( اشعیاء ، ۴۸ : ۲۲ ) . ربی مئیر الیشاع را بمدرسهٔ دیگری برد ، و پس از همان درخواست ، یکی از کودکان این آیه را برخواند : « اگر هم خویشتن را با اشنان بشوئی ، و صابون زیاد برای خود بکار بری ، هنوز گناه توپیش‌من رقم شده است » . ( ارمیاء ، ۲ : ۲۲ ) . این عمل در چند مدرسهٔ دیگر تکرار شد و نتیجه همان بود،وهمهٔ آیه‌ها حاکی ازاین بود کـه برای الیشاع‌بن ابویا امید بازگشت نیست . ( حگیگا ، ۱۵ الف ) یك‌نوع دیگر تفأل ازاین قرار است : « اگر کسی بامداد که از خواب بیدار میشود آیه‌ای ( خود بخود ) برزبانش جاری گردد ، باید آن‌را یك نبوت کوچك تلقی کند » . ( براخوت ، ۵۵ ب ) .

شیوهٔ دیگر غیب‌گوئی ، نیز باید در نظرگرفته‌شود ، وآن پیشگوئی بوسیلهٔ ارتباط با ارواح و مردگان است . اگرچه از ارتباط مستقیم با ارواح‌و اموات که بطور اکید در تورات نهی شده است بنظر نمیرسد که جز در موارد بسیار نادر استفاده‌شده‌باشد ، معذالك این اعتقاد در میان مردم رایج بودکه اگر انسان در مواقع‌معینی از سال شب‌را درگورستان‌بصبح رساند ، خواهد توانست اطلاعاتی از ارواح ومردگان بدست آورد .

ضمن بحثی دربارهٔ این مسأله‌که آیا مردگان از آنچه که میان مردم روی زمین میگذرد با خبراند یا نه ، اطلاعاتی بدست آمده است ، و برای اثبات این نظریه که مردگان از همه چیز واقف هستند ، چنین داستانی در تلمود آمده است : « چنین حکـایت‌کنند که : « بواسطهٔ اعتبار و نیکنامی وصحت عملی که پدر شموئل (۱) داشت ، پولهای یتیمان را نزد او بامانت می‌سپردند . هنگام فوت پدر شموئل نزد او نبود ، وباین جهت مطلع نشد که اموال مورد امانت‌را کجا پنهان کرده است ، ومردم شایعه ساز چنین شایع کردند که پدر شموئل اموال یتیمانرا درزمان‌حیات حیف و میل کرده است ، ناچار شموئل روزی به آرامگاه پدر رفت و به ارواح گفت ابا (۲) رامیخواهم . ایشان در پاسخ گفتند : ارواح بسیاری با این نـام در اینجا هستند . شموئل گفت : مـن‌ابا بن ابارا میخواهم . ایشان گفتند ارواح بسیاری بااین نام نیز هست . شموئل گفت : من ابا بن ابا پدر شموئل را میخواهم . اوالان کجاست ؟ ایشان‌گفتند:

---

۱ ــ یکی از دانشمندان مشهور بابل در آغاز قرن سوم میلادی.

۲ ــ نام پدر شموئل .

او به آموزشگاه آسمانی (که تورات را در آن‌مطالعه میکنند) رفته است. در این میان شموئل مشاهده کرد که روح لوی (یکی از همکاران سابق او که مدتی قبل فوت کرده بود،) جدا و دور از ارواح دیگر نشسته‌است. شموئل از او پرسید: چرا تنها نشسته‌ای و برای‌چه به آموزشگاه آسمانی نرفته‌ای؟ او پاسخ داد:

بمن گفته‌اند: بتعداد سالهائی که تو درمدرسهٔ ربی آفس. Aphes حضور نیافتی وازاین لحاظ سبب افسردگی خاطر و غم واندوه‌ٔ او شدی، برای همان مدت بتو اذن نمیدهیم که به آموزشگاه آسمانی صعود کنی. در این هنگام روح پدرشموئل ظاهر شد و شموئل ملاحظه کرد که او گریست وسپس خندید. شموئل از روح پدر پرسید: چراگریستی؟در جواب گفت: چون تو بزودی بدینجا بنزد ما میآئی. و چرا خندیدی؟ چون تو درجهان بالاحرمت زیاد داری. شموئل گفت: اگر من آنقدر که تو میگوئی حرمت دارم، پس تقاضا میکنم به لوی‌اذن‌ورود به آن عالم داده شود. و چنین اذنی به لوی داده شد. آنگاه شموئل از پدر پرسید: پول یتیمان کجاست؟ پدرش گفت: برو وآن‌را از زیرجایگاه سنگهای آسیا بردار. پولهارا در سه طبقه مجزا روی‌هم گذاشته‌ام و میان هرطبقه مقداری خاك قرارداد. طبقه بالائی و طبقهٔ زیری بخودمان تعلق دارد وطبقهٔ‌وسطی از آن یتیمان است. شموئل پرسید: چرا پول هارا درچنین وضعی زیر خاك پنهان کرده‌ای؟پدرش گفت: اگر دزدان برای سرقت آن بیایند، مال مارا که در بالاست خواهند دزدید ودیگر فکر نخواهند کرد که پائین‌تر از آن نیز پولی هست. واگر رطوبت زمین از پائین ببالا اثر کند، مال مارا که در زیراست‌ضایع خواهد کرد، ودر هر حال پول یتیمان دست نخورده وسالم باقی خواهد ماند». (ماخذ فوق).

## ۴- رؤیا و کابوس

با در نظر داشتن اهمیتی که در کتاب مقدس به‌رویاها داده شده است، طبیعی است که یهودیان باید برای رؤیاهای خود مفهوم ومعنی خاصی قائل‌شوند، و بهمین جهت رؤیارا وسیله‌ای برای ارتباط با خداوند واطلاع از مشیت او میدانند. تلمود این گفته را به خداوند نسبت میدهد: «اگرچه من نور حضورم را از اسرائیل پنهان داشته‌ام، معذالك بوسیلهٔ رؤیا با او در تماس خواهم بود». (حگیگا، ۵ ب) رؤیا را «یك شصتم از نبوت» دانسته‌اند. (براخوت، ۵۷ ب).

نه تنها خداوند، بلکه ارواح مردگان نیزاز رؤیا بعنوان وسیله‌ای برای ابلاغ پیام به‌زندگان استفاده میکنند، ودراین باره داستانهای زیادی درتلمود آمده است. «شخصی در همسایگی‌راو یهودا درگذشت، وکسی را نداشت که برای اوسوگواری کند. در طی هفتهٔ عزاداری، راو یهودا همه روزه ده نفر را با خود می‌آورد در خانهٔ شخص متوفی‌بنشینند (و برای او سوگواری کنند). پس ازآنکه هفتهٔ عزاداری بپایان رسید، روح آن شخص درخواب به راو یهودا ظاهر شد و گفت: امیدوارم که خاطرت آسوده و خوش باشد، همانگونه که خاطر مرا آسوده وشاد کردی». (شبات، ۱۵۲ الف ب).

راوا زمانی (که بی‌موقع بود) برای نزول باران بحضور خداوند دعا کرده بود. «پدرش در عالم رؤیا بدو ظاهر شد و گفت: آیا کسی هم‌یافت میشود که این‌همه‌زحمت‌رادرآسمان‌باعث‌شود؟ (۱).

۱ ـ بوسیله درخواست های بی‌مورد و بی‌دربی.

جای خـوابیدنت را عـوض کـن ( چونکـه خطری تورا تهدید میکند ) . فردا صبح راوا بستر ( قبلی) خود را دید که بضرب کارد پاره پاره شده بود » . ( تعنیت ، ۲٤ ب ) .

چندین صفحه از رسالهٔ براخوت اختصاص بموضوع رؤیاها دارد ، و اطلاعات فراوانی دربـارهٔ تعبیر خواب دراین صفحات یافت میشود ، که‌قسمتی از آن را ذیلا ذکر میکنیم . خواب تعبیر نشده مانند یك نامهٔ ناخوانده است . (۱) همواره رؤیا وکابوس کاملا بحقیقت نمی‌پیوندد . دیدن کابوس بهتراست از خواب خوش . ( ۲) . وقتی که خواب بد باشد ، نگرانی وناراحتی که از آن حاصل میشود کافی است ( که مانع به ثبوت رسیدن آن شود . ) . وهنگامی که خواب خوش باشد ، شادی حاصل از آن برای انسان کافی است . همانطور که ممکن نیست گندم بدون کاه وجود داشته باشد ، بهمان ترتیب محال‌است که خواب دیدن با صحنه‌های بی‌معنی و پوچ همراه نباشد . اگر قسمتی از خواب ما درست باشد هرگز حوادث آن ، بطور کامل صورت وقوع بخودنخواهد گرفت ، به‌این نکته از کجا پی برده‌ایم ؟ از داستان یوسف فرزند یعقوب . چنانکه مکتوب است : « واینك‌خورشیدوماه ویازده‌ستاره بمن‌تعظیم‌میکردند». ( سفر پیدایش ، ۳۷ : ۹ ) حال آنکه در آن‌زمان‌راحل مادرش دیگر زنده نبود » . (۳) ( بر اخوت ٥٥ الف ) .

« به‌آدم خوب‌رؤیای فرح‌انگیزنشان نمیدهدهند ، وآدم بد نیز کـابوس و خـواب تـرس‌آور نمی‌بیند . (٤) . آدم خوب رؤیائی می‌بیند اما (صبح روز بعد ) بخاطر ندارد چه دیده است . (٥) .کسی که خوابی دیده و ( چون بد بوده است ) روحش پریشان و محزون شده است ، باید آن را در حضور سه نفر به خوب بدل کند . او باید سه نفر راگردآوردوبه ایشان بگوید : من رؤیای خوبی دیده‌ام . و ایشان باید در جواب بگویند : ( خواب تو ) خوب‌است وباید هم که خوب باشد . خدای رحمن آنرا خیر کند . هفت بار از آسمان فرمان رسد که (خواب‌تو ) خیر باشد و خیرهم خواهد شد » .

« آنکسی که خوابی دیده و نمیداند کـه‌چه‌دیده است ، باید هنگامی که کـاهنان دستهـا را میگشایند ( تا دعاهای خیر را وقت برگزاری نمـازجماعت‌بخوانند ) روبروی آنها بایستد وچنین‌بگوید: «ای‌پروردگار عالم من متعلق بتو هستم ، ورؤیاهایم نیز از آن تست . من‌خوابی دیده‌ام و نمیدانم که مفهوم و نتیجهٔ آن چیست . خواه آنکه من دربارهٔ‌خودم خواب دیده باشم ؛ و خواه دیگران دربارهٔ من خواب دیده باشند ، یا آنکه من دربارهٔ دیگران دیده باشم ، اگر این رؤیاها خوب هستند ، آنها را قوی و نیرومند کن ( و بحقیقت بپیوندند ) ، همانطورکه‌خواب های یوسف بحقیقت پیوستند . ولی اگر لازم باشد که اصلاح شوند ، آنانرا شفا ده ، همانطورکه‌آبهای « مارا » ( که تلخ بود ) . بوسیلهٔ موسی‌سرور ما شفا یافته و شیرین شدند ، وهمانطور که میریام( مریم ) خواهر موسی از بیماری برص شفا یافت ، و بهمان نحو که حزقیا سلطان یهودا بیماریش درمان‌شد ، وبهمان سان که آبهای اریحا بتوسط الیشاع

---

۱ ـ یعنی آنکه اثر خوب یا بد ندارد ، زیرا همه بسته به‌تعبیر آن است . بیگمان این مطلب را برای آن گفته‌اند تا مردم را از کوشش برای یافتن تعبیری جهت خوابهایشان باز دارند .

۲ ـ زیرا دیدن خواب بد سبب آن میشود که انسان دل‌ش‌بشکند و از اعمال بد خود توبه نماید .

۳ ـ خورشید به پدر ، ماه بمادر ، و ستارگان به برادران او اشاره میکردند .

٤ ـ وقتی که آدم خوب دچار کابوس میشود ، این خواب بداو را وامیدارد تا دربارهٔ گناهانش بیاندیشد و از آن توبه کند . ولی آدم بد خوابهای خوب می‌بیند تا در این جهان از هر جهت لذت‌برد . زیرا او بخاطر اعمال بد خود از لذات و نعمات دنیای آینده محروم خواهد ماند

٥ ـ و درنتیجه خواب او را کسی تعبیر نمیکند ، و خواب‌تعبیر نشده هم بی اثر است .

پیغمبر شیرین گشتند . وهمانطور که تو لعنت و نفرین بیلعام شریر را به برکت مبدل نمودی ، بهمان گونه رؤیاهای مرا نیز برای من بخیربدل‌کن». وباید این دعایش را در یك دم بادعای کاهنان بپایان رساند، تا آنکه جماعت حاضر همه آمین بگویند . ولی اگر موفق نشود که دعایش را همراه با دعای کاهنان‌خاتمه دهد ، باید چنین بگوید : تو ای عظیم الشأنی که درعرش افلاك جای داری و در اوج قدرت و عظمت به سر میبری . تو منبع صلح هستی ونام تو ( نشانه)صلح است. پس رضای توبراین تعلق گیردکه به‌ماصلح مرحمت فرمائی .

« یکی از دانشمندان گفته است : در اورشلیم بیست‌وچهار تعبیر کنندهٔ خواب بود زمانی من‌خوابی دیدم ، وخوابم را برای جملگی آن معبران تعریف کردم . تعبیری که هریك از آنان برای خواب من گفت با تعبیر دیگران تفاوت داشت . معهذا همهٔ آن تعبیرها برای من راست آمد تا آنکه حقیقت این گفته به ثبوت رسد : همهٔ خوابها بستگی بدهان وگفتار ( معبران ) دارند . چنانکه نوشته شده است : «چنین واقع شد که همانگونه که او برای ما تعبیرکرده بود، همانطور هم شد » . ( سفر پیدایش ، ۴۱ : ۱۳) .

« سه نوع از رؤیا صادقه است . رؤیـای سحرگاهی ، رؤیائی که شخص دیگری دربارهٔ انسان بیند ، و خوابی که درمیان خواب تعبیر شود . برخی میافزایند : و همچنین خوابی که تکرار شود . بانسان (در خوابهائی که می‌بیند ) فقط چیزی‌را نشان میدهند که شبیه آنچه که او درباره‌اش فکر میکند باشد . بنابراین از این مطلب چنین نتیجه بگیرکه بـانسان هرگز ( در خوابهائی که می‌بیند ) نه یك نخل زرین نشان میدهند ، و نه فیلی را کـه از سوراخ سوزن بگذرد » . ( براخوت ، ۵۵ ب ) .

« امپراطور روم به‌ربی‌یهوشوع بن حنینا گفت: شما ادعا میکنید که بسیار دانشمند هستید . بمن بگو که امشب در خواب چه خواهم دید . ربی‌یهوشوع گفت : تو خواهی دید کـه پارسیـان تو را اسیـر میکنند ، هستی‌ات را بغارت میبرنـد ، و وادارت می‌کنند که حیوانات ناپاکی را با یك عصای زرین بچراگاه ببری . امپراطور تمام روز را دربارهٔ ایـن‌سخنان اندیشید ، و شب همان را در خواب دید .

آیه‌های کتاب مقدس را بعنوان وسیله‌ای برای تعبیر رؤیا بکار می‌برند . « کسی‌که چاه آب در خواب ببیند ، صلح و سلامتی را خواهد دید . چنانکه گفته شده است : « خدمتکاران اسحق زمین را در آن وادی حفر کردند و در آنجا یك چاه آب روان یافتند » . (۱) ( سفر پیدایش ، ۲۶ : ۱۹ ) . و او علم تورات را نیز کسب خواهدکرد . چنانکه گفته شده‌است : « هرآنکس که مرا بیابد ، زندگی را یافتـه است » . ( امثال سلیمان ، ۸ : ۳۵) . دانشمند دیگری اظهار داشته است‌که آب روان اشاره بزندگی بمعنی لغوی آن است . سه چیز است‌که دیدن آن در خواب اشاره بصلح و سلامت میکند : رودخانه ، پرنده و دیگ . رودخانه ، چنانکه مکتوب است : « اینك من‌صلح و سلامتی را مانند یك رودخانه بسوی او متمایل میکنم » . ( اشعیاء ، ۶۶ : ۱۲ ) . پرنده ، زیرا کـه نوشته شده است : « مثل پرندگانی‌که پرواز میکنند، همانگونه خداوند رب‌الجیوش اورشلیم را حفاظت‌خواهد کرد » . ( اشعیاء ، ۳۱ : ۵ ) . دیگ ، چونکـه گفته شده است : « خداوندا ، تو صلح و سلامتی را برای‌ما تعیین‌خواهی‌کرد » . (۲) ( اشعیاء ، ۲۶ : ۱۲ ). ربی‌حنینا گفت : دیگی‌که در خواب دیده شود مبشرصلح وسلامتی‌است‌مشروط برآنکه‌دران‌گوشت یافت

---

۱ ــ آب روان نشانه صلح و آرامش و سلامت است .

۲ ــ مصدر فعلی که در اینجا بمعنی « تعیین کردن » بکاررفته است ، « شافوت » است ، و این فعل بصورت عادی آن بمعنی « گذاشتن دیگ روی آتش » میباشد .

نشود . زیرا نوشته شده است : « ایشان آن را تکـه تکه میکنند ، همچون چیزی که در دیگ ، و همچون گوشتی‌که درون پاتیل است » . ( میکاه ۳ : ۳ ) ( براخوت ، ۵۶ ب ) .

از آنجاکه اثر خواب به‌تعبیر آن بستگـی دارد ، لذا کسی‌که خواب دیده است باید کوشش‌کند که پیش از آنکه فکر ناروائی بذهنش رسوخ نماید ، تعبیر نیکوئی برای خواب خود تصورکند ، « کسی که رودخانه‌ای را در خواب دیده است ، باید هنگام برخاستن از بستر این آیه را بخواند : « اینك من صلح و سلامتی را مانند رودخانه بسوی او متمایل میکنم ». ( اشعیاء ، ۶۶ : ۱۲ ) ، پیش از آنکه این آیهٔ بذهـن او آید : « زیرا تنگی و اضطرار چون رودخانه‌خواهد آمد » . ( اشعیاء ، ۵۹ : ۱۹ ) « کسی‌که پرنده‌ای را در خواب دیده است ، باید پس از بیدار شدن این آیه‌را بخواند : « مثل پرندگانی‌که پـرواز میکنند ، همانگونه‌خداوندرب‌الجیوش‌اورشلیم‌راحفاظت‌خواهد کرد » ( اشعیاء ، ۳۱ : ۵ ) ، قبل از آنکه این آیه بذهن او خطورکند : « همچون پرنده‌ای که از آشیانه خود آواره گردد ، همانگونه است‌کسی‌که از مکان ومنزل خود آواره میشود » . ( امثال سلیمان ، ۲۷ : ۸ ) « کسی‌که دیگی را در خواب دیده است ، باید هنگام بیدار شدن این آیه را بخواند : « خداوندا ، تو صلح و سلامتی را برای ما تعیین خواهی کرد » ( اشعیاء ، ۲۶ : ۱۲ ) ، قبل از آنکه آیه زیر بفکر او برسد : « دیگ را روی اجاق بگذار ، آن را بگذار و آب نیز در آن بریز » . ( حزقیال ، ۲۴ : ۳ ) . « کسی‌که انگور در خواب دیده است ، باید وقت بیدارشدن‌این آیه را بخواند : « من اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم » ( هوشع ، ۹ : ۱۰ ) ، پیش از آنکه این آیهٔ بفکرش برسد : « انگورهای ایشان انگورهـای حنظل است » . ( سفر تثنیه ، ۳۲ : ۳۲ ) ( براخوت ، ۵۶ ب ) . مثالهای بسیار دیگری در این‌باره در این رساله از تلمود آمده است .

دیدن حیوانات به‌خواب ، معنی و اهمیت خاصی دارد . « پنج نکته دربارهٔ گاو نر ( کـه در خواب بینند ) گفته شده است . کسی که از گوشت‌آن ( در خواب ) بخورد ، ثروتمند خواهد شد . اگر گاو نر به‌او شاخ زده باشد ، دارای پسرانی خواهد شدکه با یکدیگر دربارهٔ مطالب تورات مباحثه خواهند کرد . اگرگاو نر او را بدندان گزیده باشد ، دچار رنج و مشقت خواهدگردید . اگرگاو نر او را لگد زده باشد ، سفر طولانی در پیش خواهد داشت . اگر بر پشت گاو سوار شده باشد ، به‌بزرگی خواهـد رسید . کسی‌که درازگوشی را در خواب دیده است ، باید منتظر نجات باشد . ( اشاره به آیه ۹ از فصل ۹ زکریا . ) . کسی‌که گربه‌ای را در خواب دیده است ، اگر در شهر محل سکونت او گربه را « شونارا » Shunnara. می‌نامند (۱) ، یك سرود زیبا ( بعبری : شیرا نا آه ) بافتخار او تصنیف خواهد شد. ولی اگر در شهر او گربه را « شی‌نـارا » Shinnara. میخوانند ، بدتر شدن وضع ( بعبری : شینوی راع) در انتظار اوست . کسی‌که اسب سفید را در خـواب دیده است ، چه بی‌حرکت ایستاده و چه در حال‌تاخت ، نشانهٔ سعد آمده است . دیدن اسب قزل در خواب ، در صورتی‌که بی‌حرکت ایستاده باشد ، نشانهٔ سعد است . و اگر در حال تاخت‌باشد ، نشانهٔ نحوست‌است. کسی‌که فیل ( بزبان عبری : پیل ) در خواب دیده‌است، برای او معجزه‌ها ( بعبری : پلا اوت .Pelaoth ) روی خواهد داد » . ( براخوت ، ۵۶ ب ) .

همانگونه ، دیدن گندم ، جو ، و انواع میوه‌ها در خواب ، دارای مفهوم خاصی است . «کسی که‌گندم در خواب دیده است ، صلح و سلامتی بـاو روی‌آور خواهد شد . چنانکه گفته شده است : «آن

---

۱ ـ در زبان ارامی که یهودیان بابل و فلسطین در دوران تلمود به آن صحبت میکردند ، گربه را در بعضی شهر ها «اشونارا »» و در برخی دیگر « شی‌نارا » می نامیدند . ( بعربی : سنور ).

(خدائی) که درمرزهای تو صلح وسلامتی‌را حکمفرما میکند ، تو را از مغز گندم سیر خواهد نمود » . (مزامیر داود ، ۱۴۷ : ۱۴) . کسی‌که جو(سعوریم.. Séorim.) به خواب دیده است ، گناهانش از او دور شده‌اند (سارو ، .Saru. ) . کسی‌که تاك بارور درخواب ببیند ، علامت آن است‌که زوجه او سقوط جنین نخواهدکرد . چنانکه آمده است : « زوجهٔ تو همچون تاك باروری خواهد بود » . (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۳) . کسی‌که انجیر در خواب می‌بیند ، دانش تورات در حافظهٔ او باقی خواهد ماند . چنانکه آمده است : « آنکس که از درخت انجیر (۱) نگهبانی‌میکند ، خود از میوهٔ آن خواهد خورد » . (امثال سلیمان ، ۲۷ : ۱۸) . کسی‌که انار درخواب دیده‌است، اگر انارکوچك است ، کسبش همچون درخت انار بارور و پرسود خواهد شد . و اگر آن انار بزرگ است ، کسبش همچون دانه‌های انار فراوان رونق میگیرد و توسعه خواهد یافت و پرسود خواهد شد . اگر آن انار را پاره پاره در خواب دیده‌است، چنانچه دانشمند است ، باید باتنظارکسب علم تورات باشد . چنانکه گفته شده است : « من‌تو را ازشراب ادویه‌دار و از آب انارم خواهم نوشانید » . (غزل‌غزلها ، ۸ : ۲). کسی‌که زیتون‌کوچکی را در خواب‌دیده است ،کسبش پرسود و دامنه‌دار و همچون زیتون پایدار خواهد بود . این در صورتی است‌که میوهٔ درخت زیتون را در خواب دیده باشد . لکن اگر او خود درخت‌زیتون‌را در خواب دیده است ، دارای فرزندان بسیاری خواهد شد . بطوریکه مکتوب است : « فرزندان تو همچون نهالهای درخت زیتون گرداگرد میز تو خواهند بود » . (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۳) . برخی گویند دیدن زیتون در خواب علامت آن است‌که نام بیننده بنیکی مشهور خواهد شد . چنانکه آمده است: « خداوند نام تو را یك درخت زیتون سبز و خرم با میوه‌های زیبا و خوش‌نما خوانده است » . (ارمیاء ، ۱۱ : ۱۶) . اگر روغن زیتون در خواب دیده است ، باید باتنظار روشن شدن از روشنائی دانش تورات باشد . چنانکه گفته شده است : « و تو بنی‌اسرائیل را امرفرما که روغن‌زیتون پاك‌کوبیده‌شده برای‌روشنائی نزد تو بیاورند ». (سفر خروج، ۲۷ : ۲۰) (براخوت، ۵۷ الف) .

در پایان ، صورتی از خوابهای گوناگون و مفهوم و مقصود آنها را تلمود در دسترس ما گذاشته است . « اگر انسان بزی را در خواب ببیند ، سال‌برای او پربرکت خواهد بود . اگر مورد در خواب بیند ، کار وکسب او رونق خواهد گرفت . و اگر سرمایه و ثروتی ندارد ، میراثی نصیب او خواهد شد . اگر ترنج در خواب بیند ، نزد آفریننده سربلند و مفتخر خواهد شد . اگر شاخهٔ نخل در خواب بیند ، درایمان به‌پدر آسمانی یکدل است (باو دو دل وشکاك نیست). اگر غاز (۲) در خواب بیند ، باتنظار عقل و دانش باشد . اگر خروس در خواب بیند ، باتنظار فرزندی پسر ، باشد . اگر چند خروس در خواب بیند ، به انتظار چند فرزند پسر باشد . اگر مرغ در خواب بیند ، امیدوار باشدکه فرزندانش خوب تربیت‌خواهند شد و از سعادتمند شدن آنان خود او نیز شادمان خواهد گشت . اگر تخم مرغ در خواب بیند ، اجابت خواهش و تقاضایش مشکوك و نامعلوم است . اگر درخواب دیدکه تخم‌مرغ شکست ، حاجتش برآورده خواهد شد . و اگر گردو ، خیار ، ظروف بلورین و شکستنی دیگر در خواب بیند ، تعبیر همان است‌که دربارهٔ تخم‌مرغ گفته شد . اگر در خواب بیندکه وارد شهری شده است ، آرزوهایش برآورده

---

۱ ــ دانشمندان یهود تورات را بدرخت انجیر تشبیه‌کرده‌اند . (عرووین ، ٥٤ الف).

۲ ــ رومیان غاز را با هوش و باذکاوت و دارای عقل وشعور میدانستند .

خواهد شد. اگر در خواب بیند که سرش را میتراشد، این برای او نشانهٔ سعد است (۱). واگر در خواب بیند که دارد موی سر و ریش خود را میتراشد، نشانهٔ نحوست است برای او و همهٔ خانواده‌اش. اگر در خواب بیند که در قایق کوچکی نشسته است، به‌نیکنامی مشهور خواهد شد. اگر بیند که در قایق بزرگی نشسته است، خود و همهٔ خانواده‌اش نکونام خواهند شد. و این در صورتی است که بیند قایق او در دل دریا پیش رفته است. اگر در خواب دید که بروی بام رفته است، عالی مقام خواهد شد. واگر بیند که از بام فرود می‌آید، از مقام عالی خود نزول خواهد کرد.

اگر در خواب بیند که خون میگیرد، علامت آن است که گناهان او بخشوده خواهد شد. اگر مار در خواب بیند، معاش او تأمین خواهد شد. اگر بیند که مار او را گزید، معاشش دو برابر خواهد شد. اگر او مار را در خواب بکشد، معاشش از دستش بدر میرود. خواب‌دیدن هرنوع مشروب‌نشانهٔ نحوست است باستثناء شراب». (براخوت، ۵۷ الف).

«بخواب دیدن هر نوع حیوان نشانهٔ سعد است، باستثناء فیل، میمون و بوزینهٔ دم دراز. لکن مگر نه اینکه یکی از دانشمندان گفته است: کسی که فیل در خواب ببیند، معجزه‌ای برای او روی خواهد داد؟ میان این دو گفته تناقضی نیست. دومی بـرای وقتی است که فیل را با افسار در خواب بیند، سخن نخستین برای هنگامی است که فیل را بدون افسار درخواب دیده باشد. دیدن هرگونه‌ابزار فلزی درخواب نشانهٔ سعد است، باستثناء کج‌بیل، کلنگ دو سر و تبر. و این در صورتی است که آنها را با دسته‌هایش در خواب ببیند. بخواب دیدن هرگونه میوه نشانهٔ‌سعد است باستثنای خرمای نارس. بخواب دیدن هر نـوع سبزی نشانهٔ سعد است بـاستثنای سر شلغم. بخواب دیدن هرگونه رنگ نشانهٔ سعد است، بغیر از رنگ آبی. بخواب دیدن هر نوع پرنده نشانهٔ سعد است باستثناء جغد، بوم شاخدار و خفاش».

«اگرکسی در خواب به‌بیند که نعش مرده‌ای در خانهٔ اوست، در آن خانه صلح و سلامت برقرار خواهدشداگر دیدکه‌آن‌مرده‌درآن‌خانه خوردونوشید، نشانه سعداست برای‌آن‌خانه. اگردیدکه آن‌مرده‌ظرفی را از خانه به‌بیرون برد، نشانهٔ نحوست است برای‌آن‌خانه» (براخوت، ۵۷ ب).

## ۵- مبارزه با خرافات

دانشمندان یهود بسیاری از عادات و رسوم‌را بعنوان آنکه «از شیوه‌های اموریان» است، یعنی رسومی‌که مخصوص بت‌پرستان بوده و یهودیان نباید آن‌را انجام دهند، محکوم کرده‌اند. سبب‌اینکه به‌آن رسوم مخصوصاً اشاره شده شاید آن باشد کـه بعضی از یهودیان، برخلاف دستور صریح تورات و تلمود، این رسوم و عادات پذیرفته و مطابق آن عمل‌میکرده‌اند. برخی از «شیوه‌های اموریان» را ذیلا نقل میکنیم: «اگر زنی کودکش را بدنبال خودمیان‌مردگان (۲) بکشد. ـ اگر انسان بالشتکی را روی ران خود و یا یك نخ قرمز را بانگشت خود ببندد. ـ ریگ‌هائی را بشمارد و سپس آنها را به‌دریا و یا بـه رودخانه بیاندازد، با کف دست روی رانهای خـود بکوبد، دستها را بهم بزند و در برابر شعلهٔ آتش برقصد، اگر قطعه نانی از دستش بیفتد و بگوید: آنرا بمن بدهید تا آنکه برکت من از دستم نرود، اگر

---

۱ ـ زیرا یوسف فرزند یعقوب، وقتی که از زندان آزادشد تا بحضور فرعون مصر بیاید سر خود را تراشید.
۲ ـ یعنی در قبرستان.

بگوید : چراغ را روی زمین بگذارید تا آنکه روح فلان مرده معذب شود . یا اینکه : چراغ را روی‌زمین نگذارید تا آنکه روح فلان میت رنج نبرد . ـ اگر وقتی جرقه‌ای از چراغ فرو میریزد او بگوید : ما امروز مهمان‌خواهیم داشت.، اگرهنگامی‌که میخواهد کاری را شروع کند بگوید : فلانکس‌که دست سبکی دارد بیاید و آن‌را آغازکند . ، یا اگر بگوید: فلانکس که پایش سبك است بیاید و از جلوی‌ما بگذرد . ، اگر وقتی که میخواهد از خم نوشابه بیرون آورد یـا آنکه آرد خمیرکند بگوید : فلانکس‌که دستش خیر و برکت‌دارد بیاید و اول او این‌کار را شروع‌کند . ، پنجره‌های اطاق را با خارها مسدودکند و به‌پایه‌های تخت‌خواب زن زائو یك شیئی آهنین‌ببندد و یا جلوی آن زن سفره‌ای برای‌اجنه‌بگستراند. (۱) . یا پنجره‌ها را با پتو و یا با دسته‌ای از پوشال مسدودکند ، یك کاسهٔ آب پیش زن زائو بگذارد و مرغی را باو ببندد تا خود را تنها حس نکند . (۲) . ـ اگرکسی بگوید : این خروس راکه هنگام غروب خواند سرببرید ، یـا اینکه : این مرغ راکه مانند خروسها خواند بکشید ، یا اینکه : باین مرغ‌که مثل خروسها خواند یك تـاج خروس بدهید تا بخورد. ، اگر کلاغی صدا کند وکسی بگوید : فریاد بزن . ـ یا اینکه بکلاغ بگوید : بچرخ و دمت را بسوی من‌کن . (۳) ـ اگرکسی بگوید : این ساقه‌کاهو را بخور تا آنکه مرا بیاد آوری . ، یا اینکه بگوید : آن را مخور زیرا چشمانت آب مروارید‌خواهند آورد . ، اگر بگوید : تابوت مرده را ببوس تا آنکه‌اورا شب‌درخواب‌ببینی. یا اینکه: آن‌را نبوس تا آنکه او را در خوب نبینی . یا اینکه : پیراهنت را پشت و روکن تا آنکه خوابهای خوب ببینی . ، یـا اینکه : پیراهنت را پشت و رو مکن تا آنکه خواب نبینی . ، روی جارو بنشین تا آنکه خوابهائی ببینی ، یا اینکه : روی جارو منشین تا آنکه خواب نبینی . ، اگرکسی بگوید : روی‌گاو آهن منشین تا آنکه کارما مشکلتر نشود . ، یا اینکه : روی گاوآهن ننشین تا آنکه نشکنند ( وقتی‌که با آن کار بکنند ) .

اگر کسی بگوید : دستهایت‌را پشت‌سرت مبر تا آنکه‌کار ما باشکال برنخورد . ، اگر نیمسوزی را بدیوار بکوبد ، آن را خاموش‌کند و با فریاد بگوید : حدا . Hada . ( بعنوان وردی برای محافظت خود از خطرات آتش . ) اگر در معبر عام آب بریزد و بـافریاد بگوید : حدا . اگر هیزم یا یك شیئی آهنی را زیر بالش خود بگذارد ( هنگامی‌که به‌بستر میرود ) . اگر یك زن برسر تنوری که دارد در آن نان میپزد فریاد بزند تا آنکه نانها در تنور نیفتند . ، و یا قطعات‌چوب را روی دستهٔ دیگ بگذارد تا آنکه محتویـات آن نجوشد و لبریز نشود ، اگر زنی به‌کسانیکـه دراطاق نشسته‌اند بگوید ساکت باشند تا آنکه عدس زودتر بپزد ، و یا آنکه بر سردیگ برنج فریاد بزند تا برنج زودتر پخته شود ، و یا آنکه کف بر هم زند تا که چراغ پر نورتر بسوزد » .

« اگر ماری روی بستر شخص فقیری بیفتدو مردم بگویند که صاحب این بستر فقیر است ولـی بعداً ثروتمند خواهد شد . ، یا اگر صاحب بستر زن‌آبستن باشد ، بگویند که او پسری خواهد آورد ، یا اگر باکره‌ای باشد ، بگویند که با مرد عالیمقامی‌ازدواج خواهد کرد . ، من باکره‌ای را خواهم‌آورد تا مرغ را روی تخم‌ها بخواباند . ، یا اینکه : من مرغ رافقط در حالی‌که برهنه باشم روی تخم‌ها خـواهـم

---

۱ ـ بمنظور آنکه اجنه از خوراکهای آن سفره بخورند و به‌آن زن نزدیك نشوند و باو صدمه نزنند .

۲ ـ این کار را برای راحت خیال زن زائو میکردند تانترسد.

۳ ـ در صفحهٔ ٦٧ ب از مسخت شبات این نکته بدین صورت‌آمده است : اگر کلاغ ماده صدا کند و شخص بگوید : فریاد بزن و دمت را بسوی من کن تا آنکه برای من‌فال‌نیك‌باشد .

خوابانید . ، یا بگوید : من این‌کار را بـا دست چپ انجام خواهم داد . یا بگوید : اگر جفت بیاید ، من مرغ را روی تخم‌ها خواهم خوابانید . ( یعنی آنکه طاق و جفت می‌اندازد ، و فقط اگر جفت بیاید مرغ را خواهد خوابانید ) . یا آنکه وقتی میخواهد زن بگیرد طاق و جفت بیاندازد و بگوید : باید جفت‌بیاید تا ازدواج‌کنم . ، یا آنکه وقتی میخواهد کسی را بمأموریتی بفرستد بگوید : باید جفت بیاید تا او را بفرستم . ، وقتی‌که سفره را چیده باشند بگوید : یك‌خوراك اضافی بیاورید » . (۱) . اگر زنی پوست تخم مرغها ( پس از آنکه جوجه‌ها در آمدند ) و گیاهانی را درون درز دیوار بگذارد ، آنها را بپوشاند و هفت و یك (۲) بشمارد . اگر زنی جوجه‌ها را در غربالی بگذارد و آن را حرکت دهد و میان آنها یك قطعـه آهن بنهد . « ( توسیفتا شبات ، ۷ ) .

اعمال دیگری‌که جزو « شیوه‌های اموریان » بشمار آمده و ممنوع است از این قراراست : «انسان بکمك عصای خود تفأل بزند و بپرسد : بفلان محل بروم یا نروم . ، هنگامی‌که کسی عطسه بزند دیگران باو بگویند : عافیت باشد . ، وقتی که دربارهٔ اموال خود صحبت میکند بگوید : فراوان باشد و زیـاد بیاید . ، یا بگوید : بنوش و چیزی از آن را بـاقی بگذار . ، اگرکسی بگوید : از میان ما دو تن رد مشو تا آنکه سبب قطع دوستی ما نشوی » . ( توسیفتـا شبات ، ۸ ) .

در بعضی از موارد ، مقصود از تفأل آن است که ببینند آیاکاری را انجام دهند یا نه . اگر یك‌فکر خرافی محرك این تفأل باشد ، در آن صورت آن را ممنوع میدانند .

آنچه تاکنون گفته شد ، شمه‌ای از عقایـد خرافی بود که مردم عوام پای‌بند آن بودنـد ، و دانشمندان یهود برای ریشه‌کن‌کردن آن کوشش‌فراوان بکار میبردند . حال بذکر پاره‌ای از معتقدات کـه جزو « شیوه‌های اموریان » محسوب نمیشوند می‌پردازیم .

انسان باید در شبهای اول و دوم روش هشانا ( سال نو یهودیان ) کدو ، لوبیا ، تره ، چغندر وخرما بخورد » . ( هورایوت ، ۱۲ الف ) . چون این‌هـا بسرعت رشد میکنند ، و از این‌رو خوردن آن در شبهای سال نو این امید را بانسان میدهد که دارائی‌او در طی سال آینده فزونی خواهد یافت . انسان‌باید مواظب باشد که از بکار بردن کلمات و جملاتی که حاکی از مصیبت و بدبختی است و سبب تیره‌روزی او میشود احتراز جوید ، و باصطلاح تلمود ، « شخص نباید هیچگاه دهان خود را برای شیطان‌بگشاید » . ( براخوت ، ۶۰ الف ) . ریختن خرده‌های نان درخانه‌و زیر دست و پا ، انسان را گرفتار فقر و بی‌چیزی میکند . ( پساحیم ۱۱۱ ب )

تلمود انداختن بریده‌های ناخن را زیر دست‌و پا بشدت منع میکند . « کسی‌که‌شب را درگورستان بسرمیبرد ، و شخصی‌که ناخن خود را در معبر عام و زیردست و پای مردم میریزد ، زندگی خود را بخطر می‌اندازد و خونش بگردن خودش است » . ( نیدا ، ۱۷ الف ) . در جای دیگر چنین آمده است : « سه چیز دربـاره نـاخن گفتـه شده است . کسی کـه بریده‌های آن را زیر خاك دفن‌کند ، نیکوکار است . شخصی‌که آنها را بسوزاند ، پارسا و متقی است ، و آنکس‌که آنها را زیردست و پای مردم بریزد ، شریر و گناهکار است » . ( موعد قاطان ، ۱۸ الف ) .

---

۱ ــ بعنوان نشانهٔ سعد ، هرچند که شخص دیگری سر سفره‌نیاید . زیرا عقیده داشتند که عدد زوج از عدد فرد سعدتر است .

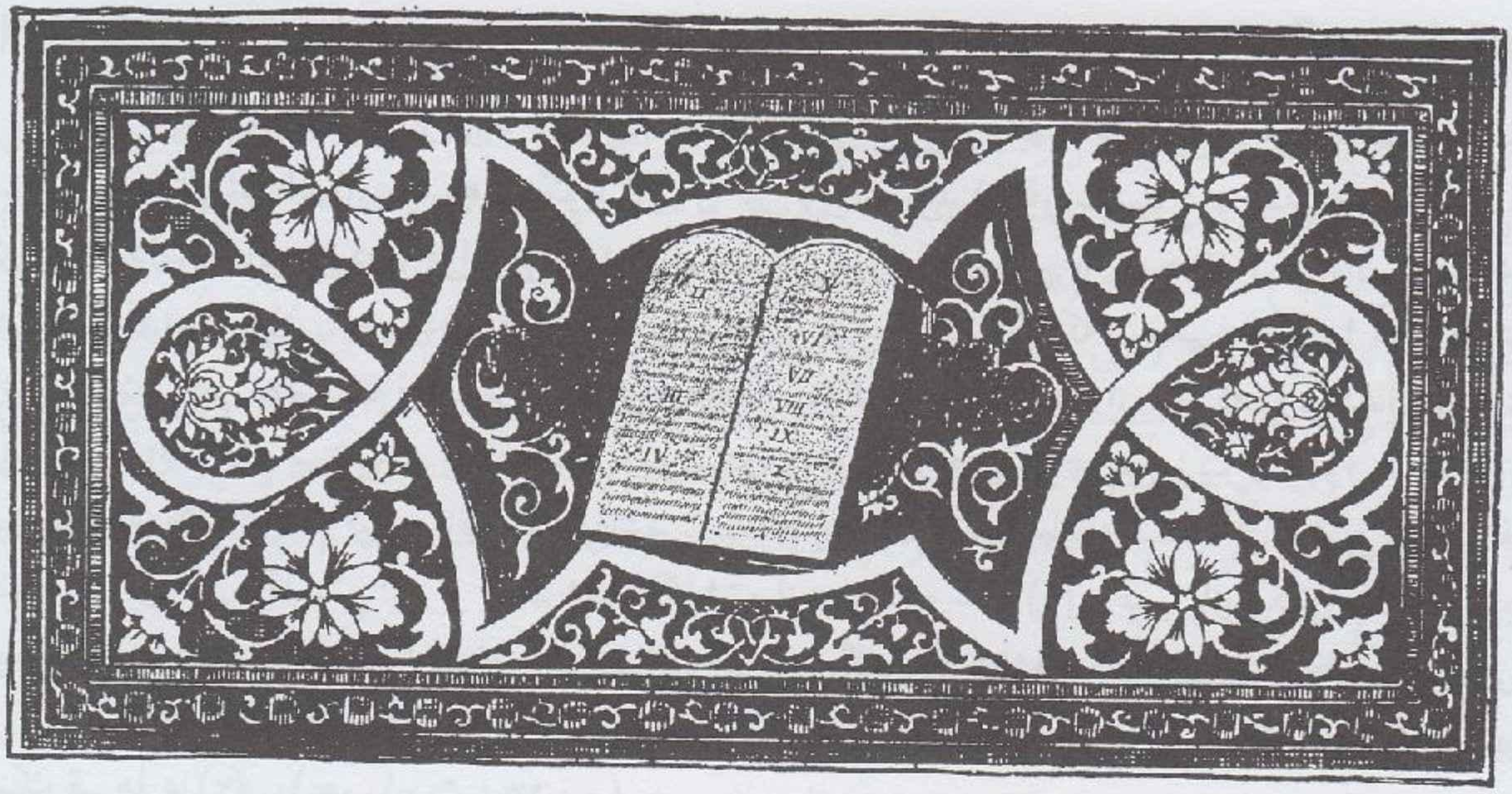
۲ ــ بنا به یك روایت دیگر : هفتاد و یك برشمارد . غرض‌مردم عوام آن بود که براثر سعد بودن این ارقام جوجه ها زنده بمانند و نمیرند.

از آنجا که مفتخرترین افراد جامعه دانشمندان هستند ، بدین جهت داشتن یك حافظهٔ قوی را بسیار ستوده‌اند . بنابراین اظهار عقیده‌های گوناگون را در این‌باره باید انتظار داشت . « چند چیز سبب میشود که انسان دانسته‌های خود را فراموش کند : خوردن از چیزی‌که موش یا گربه بدان دندان زده باشد ، خوردن دل چهارپایان ، خوردن زیتون بطور مداوم و نوشیدن از آبی‌که شخصی خود را در آن شسته باشد . چند چیز معلومات فراموش شده را بحافظه برمیگرداند : خوردن از نانی‌که روی ذغال پخته شده باشد ، خوردن تخم مرغ‌پخته بدون نمك ، نوشیدن‌شراب ادویه‌دار و روغن زیتون بطور مداوم ، و نوشیدن آبی‌که از خمیرگیری باقی مانده باشد . چند چیز باعث ضعف حافظه میشود : گذشتن از زیر افسار شتر و بطریق اولی گذشتن از زیر شکم شتر ، گذشتن از وسط دو شتر (۱) ، عبور از مکانی که در آن بوی تعفن لاشهٔ مردار بمشام میرسد ، خوردن از نانی کــه بحدکافی پخته نشده باشد ، نوشیدن از آب جویی که از گورستان میگذرد و نگاه‌کردن بچهرهٔ یك مرده . برخی نیز اضافه میکنند : خواندن نوشته‌های روی سنگ قبرها » (۲) . ( هورایوت ، ۱۳ ب ) .

---

۱ ـ ترسی که از امکان حملهٔ شتر بوی دست میدهد ، باعث‌ضعف حافظهٔ او خواهد شد .

۲ ـ مسلما انجام این اعمال زیانبخش و ناراحت کننده‌است . و بهترین طریق برای جلوگیری و ممانعت عوام‌الناس در زمان های گذشته از اینگونه اعمال همان است که به عناوین گوناگون‌ایشان‌را از انجام آن باز دارند .



# فصل دهم ، علم قانون

قسمت اول

## قوانین جنائی ، آئین دادرسی مدنی و جنائی

دادگاهها ، سنهدرین کبیر ، دادگاه های جنائی ، دادگاه های مدنی ، قضات و گواهان ، محاکمه ، طریقه مجازات .

### ۱ ـ دادگاه‌ها

بنابرگواهی تلمود ، هنگام ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم و انقراض دولت یهود ، سازمان متشکل و جامعی از دادگاه‌ها برای اتخاذ تصمیم وصدور فتوی دربارهٔ مسائل دینی ، محاکمه متجاوزان بقانون و رفع اختلافات مـردم ، در سراسر کشوراسرائیل وجود داشته است . و بعلاوه چنین اظهار شده است‌که این سازمان از بدو حیات ملی یهودیان پدید آمده و همواره مشغول فعالیت بوده است . از این‌رو چنین گفتاری را در میشنا داریم : « .... تمام دادگاه‌هائی‌که از ایام موسی تاکنون‌وجود داشته‌اند». ( میشنا روش هشانا ، ۲ : ۹ ) . و نیز به‌دادگاه‌هائی‌که شخصیت‌های برجستهٔ دوران کتاب مقدس ، منجمله سام (۱) نیای ملتهای سامی ، ریاست آنها را برعهده داشته‌اند ، اشاره شده است « روح‌القدس در بیت دین (۲) سام ، سموئیل نبی و پادشاه سلیمان جلوه‌گر شد » . ( مکوت ، ۲۳ ب ) . « در یك‌جا گفته شده است : « و خداوند یروبعل ، بدان ویفتاح را فرستاد» ( کتاب اول سموئیل ، ۱۲ : ۱۱ ) ، و در جای دیگـر آمده است : « موسی و هارون از کاهنانش بودند ،و سموئیل از خوانندگان نام او » . ( مزامیر داود ، ۹۹ : ۶ ) . کتاب مقدس سه‌کس راکه اهمیت کمتری دارند ، در مقابل سه نفر از مردان بزرگ جهان قرار داده است ، تا نشان دهد که بیت‌دین ، یروبعل در پیشگاه خدای حاضر در همه‌جا بهمان اندازهٔ بیت دین، موسی مهم است ، و بیت دین ، یفتاح نیز مانند بیت‌دین ، سموئیل دارای اهمیت میباشد» ( توسیفتا روش

---

۱ ـ همان سام پسر نوح است که گویند نژاد سامی از او پدید آمده است .

۲ ـ « بیت دین » با معنی تحت اللفظی « خانهٔ دادرسی » ،کلمهٔ عادی عبری برای « دادگاه » است .

هشانا ، ۲ : ۳ ) .

شیوهٔ معمول تلمود چنین است که آغاز فعالیت سازمانهائی را که تاریخ دقیق پدید آمدن آنها در بوتهٔ ابهام مانده است بدوران موسی میکشاند ، و در آیهٔ هجدهم از فصل شانزدهم سفر تثنیه به‌قدمت تشکیلات دادگاه‌های یهود اشاره‌شده‌است . لکن‌برای دانستن تاریخ دقیق تأسیس دادگاه عالی موسوم بـه سنهدرین . Sanhedrin . (۱) کبیروسیلهٔ مطمئن‌تری داریم . هنگامی‌که عزرا جامعهٔ یهود را سازمان بخشید و تورات را اساس حیات آن قرارداد ، لزوم تأسیس یك هیئت معتبر و مقتدر که صلاحیت حل مشکلات و ابهامات را داشته باشد ، احساس شد . در نامه‌ای کـه ارتحشتا ( اردشیر .Artaxeres ) شاهنشاه‌هخامنشی هنگام عزیمت عزرا بسوی اورشلیم به‌او داد ، ضمـن مطالب دیگر چنین نوشته شده بود : « و تو ای‌عزرا، موافق‌حکمت خدایت‌که در دست تو میباشد ، قاضیان‌و داورانی از بین همهٔ کسانی که شرایع خدایت را میدانند منصوب نما ، تا جمیع مردم اهل ماورای نهر را داوری نمایند ، و آنانی راکه نمیدانند تعلیم‌دهید». (عزرا ، ۷ : ۲۵ ) .

باحتمال قوی ، « کنست هگدولا » یا انجمن کبیر نخستین نمونهٔ شورای عالی بوده‌که بعدها برای مردم قوانینی وضع کرده و در داوری‌های بسیار مهم احقاق حق نموده است و صدور رأی نهائی با ایـن دادگاه بوده است . در ضمن تلمود روایتی را حفظ کرده حـاکی از اینکه دادگاهی بنام « بیت دیـن حشمونائی‌ها » ، یعنی فرمانروایان سلسلهٔ مکابی که در قرن دوم قبل از میلاد حکومت میکرده‌اند ، وجود داشته و فعالیت میکرده است . ( سنهدرین ، ۸۲ الف، عوودازارا ، ۳۶ ب ) .

یوسفوس مورخ یهود درکتابهای خودبکرات از سنهدرین یاد میکند ، و شرحی که او دربارهٔ ایـن انجمن میدهد ، بـا وصفی کـه از آن در نوشته‌هـای‌دانشمندان یهود آمده است وفق نمیدهد . محققـان مسیحی منجمله شورر .Schürer ادعا میکنند کـه‌اظهارات تلمود راجع به سنهدرین دارای مبنا ی‌تاریخی نیست ، بلکه شرحی است خیالی درباره سازمانی کـه‌مدتها قبل از میان رفته بوده است . و این محققان غیر یهود همچنین براین عقیده‌اند که دانشمندان یهود دردوران‌های بعد قدرت و وظائفی برای سنهدرین قائل شده‌اند که در واقع هرگـز دارای آن نبـوده است .لکن صاحبنظران یهود ادعای‌محققان مسیحی‌را دربارهٔ سنهدرین رد می‌کنند و اعتقاد دارند که اختلاف نظـر میان یوسفوس و تلمود را میتوان با علم باین حقیقت حل کرد که تلمود بدوسنهدرین مشخص و متفـاوت اشاره کرده است ، که یکی صورت سیاسی و دیگـری جنبه مذهبی داشته ، و هـر دو در کنار هـم فعالیت‌میکرده‌اند .

بهر تقدیر هدف این کتاب آن است که وضع دادگاه‌ها را همانگونه که در نوشته‌های دانشمنـدان یهود وصف شده است شرح دهد . متنی پراهمیت دربارهٔ این موضوع چنین میگوید: «سابق براین، دعاوی افراد ملت اسرائیل ، فقط در دادگاه عالی هفتاد و یك‌نفری که در حجرهٔ «سنگ تراشیده» واقع در صحـن معبد بیت همیقداش تشکیل جلسه میداد ، ودردادگاه‌های بیست و سه نفری که در همهٔ شهرهای سـرزمین اسرائیل وجود داشتند ، و نیز در دادگاه‌های سه‌نفری که در هرکوی و برزن یکی از آنها فعالیت مینمود ، حل و فصل میشد . . در شهر اورشلیم سه دادگاه عالی‌بود : یکی در حجرهٔ «سنگ تراشیده» ، یکی در کوه

---

۱ – « سنهدرین » شکل عبری شدهٔ کلمهٔ « سونهدریون » .Sunhedrion . یونانی هاست .

معبد و سومی در حل .Hel (۱) . هرگاه دربارهٔ یك هلاخا .Halakhah (۲) برای کسی اشکالی پیش می‌آمد ، ابتداء بدادگاه شهر خود مراجعه میکرد و اگر در شهر چنین دادگاهی نبود ، بدادگاه نزدیکترین شهر میرفت . اگر داوران آن دادگاه اطلاع داشتند که آن هلاخا چگونه است (یعنی قانون شرع درآن باره چه حکمی داده است) ، ایشان حکم قانون را باطلاع او میرسانیدند . در غیر این صورت ، آن کس بهمراه خبرهٔ آن دادگاه به دادگاه عالی که در کوه معبد قرارداشت میرفت . اگر اعضای آن دادگاه میدانستند که قانون درباره آن هلاخا چه حکمی داده است ، آن را باطلاع ایشان میرسانیدند ، وگرنه ، او وخبره بدادگاهی که در «حل» واقع بود میرفتند . اگر اعضای آن دادگاه با خبر بودند که آن هلاخا چگونه است ، ایشان را مطلع میساختند ، وگرنه ، همگی بهمراه آن دو بدادگاه عالی که در حجرهٔ سنگ تراشیده بود میرفتند و قضیه را در آنجا مطرح میکردند .» (توسیفتا سنهدرین ۷، ۱ : ۱)

از مطلب فوق چنین استنباط میشود که در اسرائیل سه نوع دادگاه وجود داشته است : یکی دارای سه عضو ، دیگری دارای بیست و سه عضو وسومی دارای هفتاد و یك عضو . اعضای همگی این دادگاه‌ها در عین حال هم وظیفهٔ قضات را انجام میدادند و هم وظیفهٔ هیئت منصفه را . وظیفهٔ اصلی ایشان قراردادن اطلاعات لازم در بارهٔ وظائف دینی در دسترس مردم ، و حل مسائل و مشکلات مذهبی بود . در ضمن ایشان به‌دعاوی حقوقی و مالی و اتهامات جنائی نیز رسیدگی میکردند .

## ۲ـ سنهدرین کبیر

سنهدرین سیاسی که بدان اشاره شد اساساً از صادوقیان (۳) تشکیل می‌یافت ، و اعضای آن از خانواده‌های کاهنان واعیان واشراف انتخاب میشدند .در تلمود ازدادگاهی بنام «بیت دین صادوقی‌ها» سخن بمیان آمده (سنهدرین ، ۵۲ ب) ، لکن دربارهٔ وظائف و فعالیت‌های آن خیلی کم صحبت شده است .

سنهدرین مذهبی مسئولیت‌های مهم وسنگینی‌را برعهده داشت .» سبط اسرائیل (که افراد آن به بت‌پرستی گرویده باشند ) ، پیغمبر دروغین و کاهن‌اعظم را فقط میتوان در دادگاه هفتاد و یك نفری محاکمه کرد . جنگ اختیاری (٤) را فقط با رأی و تصویب دادگاه هفتاد و یك نفری میتوان آغاز نمود . وسعت دادن حدود شهر مقدس اورشلیم و صحن معبد بیت همیقداش باید مورد تصویب این سنهدرین قرار گیرد . تعیین سنهدرین‌های کوچك (بیست وسه نفری) برای اسباط وشهرهای اسرائیل ، وظیفهٔ سنهدرین کبیر است . (سفر تثنیه ، ١٦ : ١٨) . محاکمهٔ مردم شهری که همگی بت‌پرستی کرده باشند ، برعهدهٔ این‌سنهدرین است. (٥) ( سفر تثنیه ، ١٣ ـ آیه‌های ١٣ تا ١٩ ) . از کجا بدانیم که سنهدرین کبیر دارای هفتاد و یك عضو است ؟ از آنجا که گفته شده است : «برای من هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل را گردآور . » ( سفر اعداد ، ١١ : ١٦ ) . وقتی موسی را نیز به جمع آنان بیفزائیم تعداد ایشان به هفتاد و یك تن میرسد .» ( میشنا

---

۱ ـ « در آنجا ( در معبد بیت همیقداش ) سه دادگاه بود : یکی در مدخل کوه معبد قرار داشت ، دومی در مدخل محوطهٔ صحن ( یعنی در «حل» ) واقع بود ، و سومی در حجرهٔ « سنگ تراشیده »تشکیل جلسه میداد . » ( میشنا سنهدرین ، ١١ : ٢ ) .

۲ ـ یعنی فتوای قانون چه دربارهٔ مسائل دینی و چه دربارهٔ امور مدنی .

۳ ـ از پیروان صادوق که تورات شفاهی را قبول نداشتند .

٤ ـ برعکس جنگهائی که طبق فرمان تورات باید علیه هفت‌ملت ساکن سرزمین کنعان درگیر شود .

٥ ـ تلمود درجای دیگر گفته است که این مطلب بیشتر جنبهٔ نظری دارد تا جنبهٔ عملی . زیرا : « امکان آنکه همگی اهالی یك شهر به بت پرستی بگروند هرگز پیش نیامده و هیچگاه هم پیش نخواهد آمد . پس چرا تورات بدان اشاره کرده است ؟ تا آنکه دربارهٔ این مطلب بحث و مداقه کنی و پاداش دریافت داری » . ( سنهدرین ۷۱، الف ) .

سنهدرین ، ۱ : ۵ ، ۶ ) .

اطلاعات زیر دربارهٔ اساسنامه ، سازمان و طرز کار سنهدرین کبیر در اختیار ما است : « اعضای سنهدرین کبیر بصورت نیم دایره‌ای گردهم می‌نشستند، تا آنکه همگی بتوانند یکدیگر را ببینند . رئیس وسط می‌نشست ، و مشایخ (بترتیب سن ومقام وارشدیت) درسمت راست و چپ او قرار میگرفتند . » (توسیفتا سنهدرین ، ۸ : ۱ ) . « دومنشی دادگاه روبروی ایشان می‌ایستادند ، یکی سمت راست و دیگری سمت چپ ، و مطالبی راکه قضات برای برائت ویامحکومیت شخص متهم اظهارمی‌نمودند ثبت میکردند. ربی یهودامیگفت که منشیان سه نفر بودند . یکی سخنان تبرئه کنندگان‌را ثبت میکرد ، دومی گفته‌های محکوم کنندگان را یادداشت می‌نمود ، وسومی اظهارات تبرئه کنندگـان ومحکوم کنندگان‌را می‌نوشت. سه‌ردیف ازدانشمندان هریك درجای مخصوص خود دربرابر اعضای سنهدرین جلوس میکردند . اگر لازم میشد که یك نفر را بجای یکی از اعضا (که فوت کرده و یا از جلسه غیبت نموده بود) انتخاب کنند، او را ازمیان ردیف اول برمیگزیدند (یعنی عالی مقام‌ترین شخصیت ردیف اول را) . آنوقت افراد ردیف اول هر کدام یك درجه به پیش میرفتند ، و در نتیجه جای آخرین فرد ردیف اول خالی میشد .سپس عضو ارشد ردیف دوم جای خالی ردیف اول را پرمیکرد ، واعضای ردیف دوم نیز هرکدام یك درجـه بجلو میرفتند بطوریکه جای آخرین فردآن ردیف‌خالی میشد . آنگاه عضو ارشد ردیف سوم جای خالی ردیف‌دوم را اشغال میکرد . پس از آنکه افراد ردیف سوم نیز هرکدام یك درجه پیش میرفتند و جای آخـرین‌عضو آن خالی میمانـد ، از میان جمعیت (تماشاچی) حاضر در دادگاه شخص واجد شرایطی را برگزیده وجـای خـالی ردیف سوم را باو میدادند . » (میشنا سنهدرین ، ۴ : ۳ ، ۴).

«هرچندکه‌سنهدرین « حجرهٔسنگ‌تراشیده » دارای هفتاد و یك عضو بود ، معذالك غیبت عـده‌ای از اعضاء ، آنرا از رسمیت نمی‌انداخت مشروط برآن‌که افراد حاضر در جلسه کمتر از بیست وسه‌نفر نباشد . اگر یکی از اعضاء احتیاج پیدا میکرد که جلسه راترك کند ، میبایستی ببیند که آیا بیست و سه نفر در جلسه حضور دارند یا نه . اگر عدهٔ حضار کافی نبـود ، اواجازهٔ خروج از جلسه‌را نداشت . اعضای سنهـدریـن از زمان تقدیم قربانی دائمی سحرگاهـی تـا هنگـام گذرانیدن قربانی دائمی شامگاهی در مجلس دادگـاه می‌نشستند . روزهای شنبه و اعیاد مقدس ، فقط درمدرسه‌ای که در کوه معبد واقع بود حضور می‌یافتند. اگر سئوالی از ایشان میشد ، و میدانستند که هلاخـا (حکم قانون دینی) در آن مورد چگونه است ، آن را اعلام میداشتند و گرنه ، دربارهٔ آن رأی میگرفتند .اگر نظر اکثریت این بود که آن عمل ممنوع اسـت ، دادگاه هلاخارا طبق آن نظر اعلام میداشت، وبالعکس. از این منبع فتوی بود که هلاخا سراسر اسرائیل پخش میشد . هنگامی که آن دسته از شاگردان شمای وهیلل که در علم تورات تسلط کامل نداشتند زیاد شدنـد ، مطالب مشکوك و مورد اختلاف در اسرائیل روبفزونی نهاد . از این‌رو مامورانی از طرف این دادگاه بنقاط مختلف کشور اسرائیل اعزام میشدند تا در هر شهـر کسانی را که دانشمند فروتن ، پرهیزکـار ، نیکنام و مورد پسند عموم مردم باشند بیابند و برمسند قضاوت‌آن شهر برنشانند ، از آنجا او ارتقاء رتبه می‌یافت و عضو دادگاه کوه معبد ، و پس از آن عضو دادگـاه«حل» میشد ، و سرانجام بعضویت دادگـاه «حجرهٔ سنگ تراشیده» درمی‌آمد .» (توسیفتا سنهدریـن ۷، : ۱).

یکی از وظائف مهم که بعهدهٔ این سنهدرین گذاشته شده بود ، تحقیق دربارهٔ نسب‌نامه افـرادی بود که‌خود را کاهن معرفی کرده و درخواست خدمت‌کهانت داشتند ، واین سنهدرین افرادی را که دارای

اصل ونسب مشکوك بودند رد میکرد. (میشنا میدوت، ٥ : ٤).

قدرت سنهدرین کبیر در اواسط قرن اول پیش از میلاد توسط سردار رومی گابینیوس . Gabinius، درهم شکسته شد. وی پس از آنکه سرزمین یهودا را به پنج منطقه تقسیم کرد، «پنج شورا برگمارد تا بر مردم حکومت کنند. نخستین شورا در اورشلیم بود، دومی در گادارا . Gadara ، سومی در اماتهوس یاحمات . Amathus - Hamath ، چهارمی در اریحا . Jericho. وپنجمی در صپفوریس یا صیپوری- Sepphoris . Sippori . در ناحیهٔ جلیل فعالیت میکرد.» (قدمت یهودیان، قسمت ١٤ فصل ٥، بند ٤). در تلمود گاهگاهی به سنهدرین حمات اشاره شده است. لکن برای حل مسائل ومشکلات مذهبی و مدنی، سنهدرین اورشلیم پیش ازچهار شورای دیگر دارای قدرت واعتبار بود. اقتدار واختیارات این سنهدرین نیز درحدود سومین ده سال قرن اول میلادی رو بتنزل ونقصان نهاد. تلمود دراین باره چنین میگوید: «چهل سال پیش از ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم، سنهدرین (از حجرهٔ سنگ تراشیده) آواره شد و در حجرهٔ تجارت در کوه معبد مستقر گردید.» . (شبات، ١٥ الف) . این سنهدرین پس از انقراض دولت اسرائیل بصورتی کمابیش کوچك شده تا پایان قرن چهارم میلادی باقی ماند و بفعالیت خود ادامه داد. «سنهدرین کبیر ده بار ازجائی بجای دیگر نقل مکان نمود: از حجرهٔ سنگ تراشیده به حجرهٔ تجارت، از حجرهٔ تجارت بشهر اورشلیم، از اورشلیم بشهر یونه .Yavneh. از یونه بشهر اوشا .Usha. ، از اوشا باز به یونه، سپس دوباره به اوشا، از آنجا به شفرعام .Shaphraam. ، از شفر عام به بیت‌شعاریم .Beth Shearim. از بیت شعاریم به صپفوریس . Sepphoris . یا صیپوری، و از صپفوریس به‌طبریا.» (١) (روش هشانا، ٣١الف،ب).

## ۳- دادگاههای جنائی

دربارهٔ نحوه و حدود فعالیت این دادگاه‌ها چنین گفته‌اند: «به‌اتهامات جنائی، دادگاهی مرکب از بیست و سه عضو رسیدگی میکند. شخصی که با یك حیوان مقاربت کرده باشد توسط دادگاه بیست و سه نفری محاکمه میشود. چنانکه گفته شده است: «آن زن و آن حیوان را بکش.» (سفر لاویان، ٢٠ : ١٦) . ونیز: «وآن حیوان را بکشید.» (ماخذ فوق، آیه ١٥) . اگر یك گاو به کسی شاخ زده و او را کشته باشد، دادگاه بیست‌وسه‌نفری بایدفتوی دهدکه آن گاوسنگسار شود یا نه، چنانکه گفته شده است: «آن گاو سنگسار گردد وصاحبش نیزکشته شود.» (سفرخروج، ٢١ : ٢٩ ). همانطور که حکم اعدام صاحب گاو تنها توسط دادگاه بیست وسه نفری میتواند صادر شود، همانگونه حکم سنگسار کردن گاو را نیز باید دادگاه بیست و سه نفری صادر نماید. همچنین اگر گرگ، شیر، خرس، پلنگ یوزپلنگ و یا ماری انسانی را بکشند، صدور حکم اعدام آنان برعهدهٔ دادگاه بیست و سه نفری است. (٢) . ربی الیعزر میگفت: هرکس که در اولین فرصت این جانوران موذی را بکشد (بدون محاکمه)، عملی شایان تحسین انجام داده است. لکن ربی عقیوا را عقیده براین بود که تنها یك دادگاه بیست و سه نفری میتواند حکم قتل آنان را بدهد.»

---

١ ـ شهر های نامبرده از شهر های فلسطین بودند.

٢ ـ محاکمه و اعدام حیوانات در زمانهای قدیم امری عادی‌بوده، و این شیوه تقریباً تا دورانهای معاصر نیز ادامه داشته است. اطلاعاتی جالب در این باره را میتوان در کتاب ای. پی. اوانس. E.p.Evans. بنام «محاکمهٔ جنائی و اعدام حیوانات» یافت.

( میشنا سنهدرین ، ۱ : ٤ ) .

«از کجا میدانیم که سنهدرین کوچك دارای بیست و سه عضو است ؟ از این آیه‌ها : «جماعت داوری کنند ... جماعت رهائی دهند .» . (سفر اعداد، ۳۵ : ۲٤ ، ۲۵) . از آنجاکه یك جماعت (که نمیتواند کمتر از ده نفر باشد) محاکمه میکند (متهمین را) . ویك جماعت نیز رهائی میدهد (تبرئه میکند)، پس بیست قاضی لازم داریم. و از کجا بدانیم که یك «جماعت» لااقل شامل ده تن است ؟ از آنجاکه گفته شده است : «تابکی (شرارت) این جماعت بدرا تحمل کنم» (سفر اعداد ۱٤ : ۲۷) . در این آیه به دوازده جاسوسی که از طرف موسی برای جاسوسی بسرزمین کنعان رفته بودند اشاره شده است . لکن چون یهوشوع و کالو .Kalev بخاطر اینکه نخواسته بودند در شرارت و یا غیگری با آنان همدست شوند از جمع ایشان خارج شده بودند ، بنابراین کلمهٔ «جماعت» اشاره به یك جمعیت ده نفری میکند . و از کجا که باید سه قاضی دیگر برجمع آن بیست قاضی افزود ؟ از مفهوم این آیه : «برای بدی کردن ( محکوم نمودن ) از اکثریت پیروی مکن» (سفر خروج ، ۲۳ : ۲ ) ، من چنین استنباط میکنم که برای خوبی کردن « تبرئه نمودن » بایدتابع اکثریت باشم . اگر چنین است ، پس چرا باز در همان آیه گفته است : «در مرافعه ، محض متابعت از اکثریت سخنی برای منحرف ساختن حق مگو» ؟ این نکته چنین توضیحی دربردارد ، میان اکثریتی که برای تبرئه کردن لازم است و اکثریتی که برای محکوم ساختن مورد نیاز است، باید تفاوتی وجود داشته باشد. برای تبرئه کردن، اکثریت یك نفری کافی است . اما برای محکوم نمودن ، اکثریت دو نفری لازم است . (و از این رو عدهٔ قاضیان به بیست و دو نفرمیرسد ) . و برای آنکه دادگاه را از تقسیم شدن به دو دستهٔ متساوی (یازده نفر و یازده نفر) بدور دارند ، یك تن دیگر برتعداد قضات می‌افزایند ، و در نتیجه اعضای دادگاه جنائی به بیست و سه نفر بالغ میگردد . جمعیت یك شهر چقدر باید باشد تا آنکه این شهر سزاوار داشتن یك سنهدرین کوچك بشود ؟ یکصد و بیست نفر . نحمیا میگفت : دویست و سی نفر ، تا آنکه هرکدام از اعضای سنهدرین کوچك بتوانند فرماندهٔ ده نفر باشند » ( سفر خروج ، ۱۸ : ۲۱ ، میشنا سنهدرین ، ۱ : ٦ ) . نظر ربی نحمیا ردشد و عدد یکصد و بیست نفر مورد قبول دانشمندان واقع گردید .

سنهدرین کوچك هم مانند سنهدرین کبیر دارای سه ردیف از دانشمندان بود . (سنهدرین ، ۱۷ ب) . و قدرت و اختیارات آن نیز مانند قدرت واختیارات سنهدرین کبیر بمرور زمان رو بنقصان نهاد . چهل سال قبل از ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم ، قدرت دادرسی کسانی که باید حکم اعدام دربارهٔ آنها صادر شود از اسرائیل سلب گردید . در ایام ربی شیمعون بن یوحای (۱) حق رسیدگی به دعاوی مالی نیز از اسرائیل گرفته شد .» (یروشلمی سنهدرین ، ۸ الف) . با خاتمه یافتن خود مختاری سیاسی ملت اسرائیل ، قدرت و فعالیت دادگاه‌های جنائی هم ناگزیر بپایان رسید .

## ۴ـ دادگاههای مدنی

در زمان برپا بودن معبد بیت همیقداش دوم، دادگاه‌های مدنی در اغلب شهرهای فلسطین وجود داشته که جلسات خود را بطور منظم در روزهای معینی از هفته تشکیل میداده‌اند . در تلمود آمده است : «بیت دین (دادگاه)های محلی هفته‌ای دو روز ، یعنی در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه در شهرها

---

۱ ـ ربی شیمعون بن یوحای در زمان سلطنت هادریان امپراطور روم در آغاز قرن دوم میلادی که یهودیان تحت ظلم و ستم بودند میزیسته‌است.

تشکیل جلسه میدادند» . (میشنا کتوبوت ، ۱ : ۱) این دادگاه‌ها نه فقط به حل مسائل ورفع اشکالات دینی میپرداختند ،بلکه رسیدگی به ادعاهای خسارت از جانب اشخاص نیز جزو وظیفه آنان بود . دربارهٔ نوع دعاوی که در دادگاه‌های مدنی مورد رسیدگی قرارمیگرفتند در میشنا چنین توضیحی داده شده‌است: «رسیدگی به دعاوی مالی و مدنی از وظائف دادگاه سه نفری است . دادرسی در موارد زیر نیز برعهدهٔ این دادگاه میباشد : دزدی وغصب اموال دیگران ،آسیب‌ها و جراحات بدنی ، تاوان تمام خسارت یا نصف آن (۱) ، پرداخت جریمهٔ دوبرابر یا چهار و یا پنج برابر خسارت (سفر خروج ، فصل ۲۲ ، آیه‌های ۳ ، ۶ ، ۸ ، وفصل ۲۱ آیه ۳۷) ، تجاوز به‌جبر وعنف بیك دختر باکره، فریفتن یك دوشیزه ویا بدنام‌ساختن وی . این نظر ربی مئیر است. لکن دانشمندان دیگرمیگویند، که‌باتهام بدنام‌کردن یك‌دخترباکره، دادگاه بیست وسه نفری باید رسیدگی کند . چون ممکن است‌که این محاکمه بصدور حکم اعدام جهت منهم منجر شود» . (۲) . (میشنا سنهدرین ، ۱ : ۱) .

محاکم سه نفری پس از سقوط دولت اسرائیل نیز بکار خود ادامه دادند، ولی کم‌کم بصورت‌دادگاه های حکمیت درآمدند . سازمان و طـرزکار ایـن‌دادگاه‌ها را در جملات زیر چنین شرح داده‌اند : دعاوی مالی و مدنی‌بتوسط دادگاه‌های‌سه‌نفری موردرسیدگی قرارگرفته وحل وفصل میشوند . بنا بعقیدهٔ ربی مئیر، هرکدام از طرفین دعوا یك داور برمیگزینندوآنوقت... هردو باهم داور سومی‌را انتخاب‌میکنند. لکن دانشمندان میگویندکـه دو داور منتخب داورسومی را انتخاب مینمایند. ربی‌مئیر میگویدکه هریك از طرفین دعوا میتواند داور منتخب طرف دیگر را ردکند . اما دانشمندان اعتقاد دارندکه یکی از طرفین دعوا در صورتی میتواند داور منتخب طرف دیگر راردکند که دلیل بیاورد او از خویشاوندان نزدیك‌طرف است ، ویا بعلل دیگری صلاحیت آنرا نداردکه داوراو بشود . ولی اگر داور منتخب صلاحیت داوری را داشته یا اینکه خبره باشد ، نمیتـوان از او سلب‌صلاحیت کرد » . ( میشنا سنهدرین ، ۳ : ۱ ) .

طرفین دعوی باید سندی را امضاء کنند حـاکی‌از اینکه هر دو بالاتفاق حل و فصل دعوی را باختیار سه قاضی‌منتخب میگذارنـد وبه حکم آنان‌گـردن‌می‌نهند. چنین‌سندی‌را «کومپرومیسا» Gompromissa یا «سازش‌نامه» می‌نامند . (یروشلمی موعد قاطان ، ٤ الف) .

بمرور زمان وضع بدین‌منوال باقی نماند ، زیرامواردی هم پیش می‌آمد که محاکمه توسط هیئتی کمتر از سه نفر نیز انجام می‌شد . از یك طرف چنین‌داریم : «اگر دو قاضی به دعاوی مالی رسیدگی‌کنند، همهٔ صاحب نظران با این عقیده موافقندکه رای ایشان بی‌ارزش است» . (سنهدرین، ۲ ب) . ودربارهٔ داوری که بخواهد به تنهائی قضاوت‌کندگفته شده است :«خودت به تنهائی قضاوت مکن . چون هیچ‌کس بجز خدای یکتا نبایستی به تنهائی قضاوت‌کند» . (میشنا آووت ، ٤ : ۸ یا ۱۰ ) . معهذا وقتی بمرور زمان‌افراد ذیصلاحیت برای قضاوت کمیاب‌گشتند، ناگزیر شدندکه این قانون را سهلتر بگیرند ، ودر دعاوی مـالی ، «شخصی‌که مردم او را بعنوان خبره قبول داشته‌باشند میتواند به تنهائی قضاوت کند» (سنهدرین، ٥ الف)، مشروط برآنکه طرفین دعوا باهم توافق‌کنندکه رأی‌او را بپذیرند .

---

۱ ــ غرض از تاوان خسارت و آسیبی است که بر اثر شاخ‌زدن یك گاو وارد شود . اگر این گاو پیش ازآن نیز اشخاصی را شاخ زده باشد ، صاحب آن باید همهٔ خسارت شخص مضروب را بپردازد . درغیر این‌صورت فقط نصف آنرا میپردازد .

۲ ــ مقصود از موردی است که شخصی بیك دختر کاهن‌تهمت بی عصمتی بزند . اگر این تهمت صحیح باشد ، آن دختر در آتش سوخته می‌شود . ( سفر لاویان ، ۲۱ : ۹ ) . ولی اگر ثابت شودکه آن تهمت ناروا و بی اساس‌بوده است ، طبق قانون تورات تهمت زننده باعدام محکوم خواهد شد . ( سفر تثنیه ، فصل ۱۹ ، از آیه۱٦ تا آخر فصل ) .

سرانجام ، بیت دین مخصوصی نیز وجود داشت که وظیفهٔ تنظیم تقدیم را که برای جامعه حائز کمال اهمیت بود انجام میداد . درآن روزگار ، آغاز ماه‌قمری را بوسیلهٔ محاسبه تعیین نمیکردند ، بلکه این کار با دیدن هلال ماه انجام میگرفت، وشهودی که‌ماه نو را دیده بودند باید در این دادگاه حضور یابند تا برای تعیین صحت‌گواهیشان ازآنها بازپرسی وباز جوئی دقیق بعمل آید .

«دربارهٔ افزودن يك روز بماه قمری (تا آنکه آنرا بجای بیست و نه روز سی روزه بگیرند)، وکبیسه کردن سال قمری (که يك ماه برآن بیافزایند و آنراسیزده ماهه اعلام کنند)، تصمیم لازم توسط دادگاه سه نفری اتخاذ میشد . این نظر ربی‌مئیر است . ربان‌شیمعون‌بن گملیئل میگوید : این کار با سه نفر شروع میگردد ، پنج نفر دربارهٔ آن بحث میکنند، وبالاخره‌تصمیم نهائی توسط هفت نفرگرفته میشود . معذالك اگر رأی نهائی توسط سه نفر صادر شده باشد، کبیسه‌شدن سال قمری دارای ارزش قانونی است» . (میشنا سنهدرین ، ۱ : ۲) .

تلمود دربارهٔ نظر ربان شیمعون بن گملیئل‌چنین‌توضیح میدهد : «اگر یکی از سه قاضی اعلام دارد که لازم است جلسه تشکیل شود (برای بحث دربارهٔ‌اینکه سال قمری آینده را سیزده ماهه اعلام کنند یا نه) ، و دوقاضی دیگر تشکیل چنین جلسه‌ای را لازم‌ندانند (چونکه ایشان معتقدندکه احتیاجی بافزودن يك ماه برسال نیست) ، نظر اقلیت رد میشود . اگر دو نفر از قضات اظهار بدارندکه لازم است جلسه تشکیل شود وسومی با این نظر مخالف باشد ، دو قاضی‌دیگر برهیئت سه نفری می‌افزایند ، وهر پنج نفر دربارهٔ این موضوع به بحث میپردازند . اگر دو نفر بگویندکه‌بایستی يك ماه برسال افزوده شود، وسه نفر دیگر با این امر مخالفت‌کنند ، نظر اقلیت رد میشود . اگر سه‌نفر بگویندکه لازم است يك ماه برسال قمری اضافه شود ، و دو نفر دیگر با این عقیده مخالف باشند ،دو قاضی دیگر برهیئت پنج نفری می‌افزایند . زیرا عدهٔ لازم (برای اخذ چنین تصمیمی) نباید کمتر ازهفت نفر باشد» . (سنهدرین ، ۱۰ ب) .

دربارهٔ طرزعمل‌بیت‌دین‌درمورد تعیین‌نخستین‌روز ماه نو قمری ، این اطلاعات را در دست داریم : « در اورشلیم خانه بزرگی بود که بیت یعزق » .Beth, Yaazegh نام داشت ، و تمام گواهان رؤیت هلال ماه در آن جمع میشدند، و بیت دین بطریق ذیل از آنان بازجوئی میکرد . زوج شهودی‌که زودتر از دیگران برای ادای شهادت آمده بود ، اول همه مورد بازجوئی قرار میگرفت. ابتداء شاهدی‌راکه بردیگری (از حیث سن و عقل و علم) برتری داشت ، بدرون‌خوانده و از وی میپرسیدند : هلال را در آسمان در چه وضعی دیدی ؟ برآمدگی قوس آن رو بخورشید بود یا فرو رفتگی آن ؟ ماه در شمال خورشید بود یا در جنوب آن ؟ ارتفاع آن (در افق) چقدر بود ؟تمایل آن بکدام سمت بود ؟ پهنای آن چه‌اندازه بود؟ اگر میگفت که فرو رفتگی هلال را رو بخورشیددیده‌است ، گواهی او بی‌ارزش و باطل بود . سپس‌دومین نفر از اولین‌زوج شهودرا احضار میکردند وسئوالات‌مشابهی از او می‌نمودند . اگر پاسخهای هردو شاهد باهم مطابق بود ، شهادت ایشان پذیرفته میشد . آنگاه‌از سایرگواهان فقط بطور سطحی وخلاصه بازجوئی میکردند . نه از این لحاظ‌که شهادت ایشان مورد نیاز بود . بلکه بدین جهت از آنها نیز سئوالاتی میشد تا آنکه مأیوس باز نگردند (که چراکسی بگواهی‌ایشان‌توجهی نکرده است ) ، و دفعات بعد نیز با شوق و دلگرمی ( برای‌ادای شهادت دربارهٔ رؤیت‌هلال ماه ) به بیت دین بیایند . رئیس بیت دین اعلام میداشت : «ماه نو خاص وتقدیس شده است»، وهمهٔ افرادحاضر با هم میگفتند : « خاص و تقدیس شده است ، خاص و تقدیس شده است » . میشنا روش هشانا ، ۲ : ۵، ۶، ۷) .

# ۵- قضات و گواهان

دربارهٔ شرایطی که قضات ، علی‌الخصوص در محاکم عالی ، باید دارا باشند مقررات دقیق ومؤکدی وضع شده است از این قرار: «برای قضاوت دردعاوی مالی ، همگی یهودیان شایسته‌اند . لکن برای داوری درمحاکمات جنائی، فقط کاهنان ، لاویان ونیزیهودیانی که میتوانند دختران خود را بازدواج کاهنان درآورند شایستگی دارند» (میشنا سنهدرین ، ٤ : ٢) ، یعنـی افرادی که از سلالهٔ پاك فرزندان اسرائیل هستند . در بارهٔ کسی‌که تازه بدین یهود درآمده باشد قانون چنین میگوید : «طبق حکم تورات ، یك تازه یهودی شده مجاز است که تازه یهودی شدهٔ دیگری‌رامحاکمه کند (چه در محاکمات جنائی وچه در محاکمات مالی). واگر مادر او یهودی بوده است ، میتواند حتی یك یهودی را نیز محاکمه کند» . (یوamوت ، ۱۰۲ الف). یك قاعدهٔ کلی دیگر چنین است : «هرکس که حـق قضاوت در محاکمات جنائی را داشته باشد ، شایستگی قضاوت در محاکمات مالی را نیز دارد . لکن هستندافرادی که شایستگی داوری در محاکمات مالـی را دارند ، در حالی‌که حق قضاوت در محاکمات جنائی به آنان داده نشده است . هرکس که حق قضاوت کردن را دارد ، شایستهٔ گواهی دادن نیز هست . لکن هستند اشخاصی که شایستگی شهادت دادن را دارند ، در صورتی‌که حق قضاوت کردن ازآنها سلب شده است».(میشنا نیدا ، ٦ : ٤) . زن نمیتواند وظیفهٔ قضاوت را انجام دهد، ونیز برای شهادت دادن شایسته نیست .(یروشلمی یوما ، ۷ ب) .

برای رسیدن بمقامات و مناصب پرمسئولیت ،داشتن کمالات جسمی اخلاقی و علمی لازم و واجب است ، وکمال مطلوب را درگفتار زیر چنین توصیف کرده‌اند : « فقط مردانی را بعضویت سنهدرین بر - میگزینند که رشید و بلند قامت ، عاقل و دانشمند ،نیکومنظر ، سالخورده ، استادوآشنا به‌هفتادزبان (۱) باشند ، تـا آنکه اعضـای سنهدرین هیچ بحث ودعوائی را از زبان مترجم نشنوند . (بلکه مستقیماً از زبان خود مدعی بشنوند) .» (سنهدرین ، ۱۷ الف). ازآنجاکه نمیتوان‌انتظارداشت‌که همهٔ اعضای‌سنهدرین بکلیه زبانهای رایج درجهان آشنا باشند ، از این‌رواگر فقط چند نفر از اعضاء همهٔ زبانها را بدانند ، کافی است . « هر سنهدرینی که دو تن از اعضایش بتوانند بهفتاد زبان صحبت‌کنند ، و سایر اعضای آن و دیگران بتوانند سخنان ایشان را بفهمند ، صلاحیت آن را داردکه بعنوان سنهدرین انجام وظیفه نماید . اگر سه نفر از اعضاء آن بهمهٔ زبانها صحبت کنند ، این یك سنهدرین عادی است . واگر چهار نفر عالم بهمهٔ السنه یافت شوند ، این یك سنهدرین فاضل است» .(توسیفتا سنهدرین ، ۸ : ۱) . درنتیجه هرگز احتیاج به آن نبودکه از یك مترجم‌که غیر از اعضای‌سنهدرین باشد استفاده شود .

برای آنکه عدالت با رحمت توأم باشد ، قـانون‌چنین بود مردانی راکه محتمل است فاقد احساسات رقیق انسانی باشند، بعضویت سنهدرین انتخاب‌نکنند. در نتیجه چنین‌گفتاری داریم : «مرد پیر ، خواجه ، وشخص بی‌اولاد را بعضویت سنهدرین نمی‌پذیرند . ربی یهودا اضافه میکند : ونیز آدم بیرحم وسنگدل را » . (سنهدرین ، ۳٦ ب ) . قضات از هیچ مـرجعی‌حقوق نمیگرفتند . «کسی‌که برای قضاوت دستمزد بگیرد ، قضاوت وحکمش فاقد ارزش است» . (میشنا بخوروت ، ٤ : ٦) .

باهمیت و مسئولیت مقام قضاوت قبلا اشاره‌شده‌است . این منصب را تنها بخاطر عزت واحترامی که

---

۱ ــ اصطلاحی است اغراق آمیز برای زبانهای زیاد.

نصیب انسان میکند نباید آرزو نمود ، و به ناراحتی‌های فراوانی‌که از آن حاصل میگردد مخصوصاً اشاره شده است ، تا آنکه اشخاص طالب جاه ومقام ازتصدی آن منصرف گردند. «کسی‌که از تصدی منصب‌قضاوت روگردان است ، خود را ازکینه دیگران ، از غصب‌مال مردم واز سوگند بیهوده بدور میدارد . وآنکس که دربارهٔ مسائل دینی‌گستاخانه رأی میدهد و فتوی‌صادر میکند ، ابله وشریر ومتکبر است» . (میشنا آووت ، ٤ : ۷ یا ۹) .

دستوراتی چند برای‌راهنمائی قضات‌داده‌شده است : « درقضاوت صبور و با احتیاط‌باشید ». (میشنا آووت ، ۱:۱ . « ( درمنصب‌قضاوت ) وظیفهٔ وکیل‌را انجام مده. وقتی طرفین‌دعوا درحضور تو ایستاده‌اند، هردوی آنها درنظر توگناهکارومجرم محسوب‌شوند. اما وقتی از نزد تو مرخص شدند، هردوی ایشان را تبرئه شده و بیگناه بدان . زیرا هردو حکم محکمه‌را پذیرفته و به‌آن‌گردن نهاده‌اند» . (۱ ، ۸) . «از گواهان زیاد بازجوئی وتحقیق‌کن ، ومواظب‌گفتارخود باش ، تا مبادا از سخنان تو سوء استفاده کنند ، ودر آن نکته‌ای بیابندکه از روی‌آن دروغ بگویند». (۱ ، ۹) . «به همکاران قضائی خودت مگوکه نظرمرا بپذیرید . زیرا اختیار قبول یا رد نظر تو با ایشان‌است،وتو نمیتوانی آنها را باین‌کار مجبورکنی» . (٤ ، ۸ یا ۱۰) .

کشف حقیقت و برقرار ساختن آن ، تنها بلیاقت‌وشایستگی و انصاف داوران بستگی ندارد ، بلکه بدرجهٔ بیشتری به‌قابل اعتماد بودن‌گواهان بسته‌است. بدین جهت قانون تلمود عالیترین مراتب شایستگی را که از قضات انتظار دارد ، از شهود نیز خواستاراست . تا شخص بپاکدامنی ونیکنامی مشهور نباشد و شهادت اوکاملا بیطرفانه وعاری از منافع شخصی تلقی نگردد ، گواهی او پذیرفته نمیشود .

کمك به امر قضاوت بوسیلهٔ شهادت دادن ،وظیفه‌ای مقدس است . «آنکس‌که میتواند دربارهٔ همنوع خود شهادتی را بدهد ولی این‌کار را نمیکند، در دادگاه بشری مجرم شناخته نمیشود ، لکن محکمهٔ عدل الهی او را گناهکار میداند» . (باواقما ، ۵۵ ب). « ذات‌قدوس‌متبارك سه‌نفر را دشمن میدارد واز آنان متنفر است : آنکس‌که با زبانش چیزی را میگوید ولی‌در دل فکر دیگری دارد ، آنکس که میتواند به نفع دیگری شهادت دهد ، لکن از برای اوگواهی‌نمیدهد، وآنکس‌که چیزی نا شایست در اعمال همنوع خود می‌بیند و خود به‌تنهائی علیه او از اینکار خودداری میکند » . (۱) ( پساحیم ، ۱۱۳ ب ) . وعلاوه‌برآن : «گواهان باید بدانند علیه کی (۲) و درحضور چه‌کسی شهادت میدهند ، وچه‌کسی ایشان را درآینده مجازات خواهد کرد» . (سنهدرین ، ٦ ب) .

چند نمونه از کسانی‌که صلاحیت قضاوت و یا شهادت دادن را ندارند ، ارائه میشود : «طاس‌بازان (یعنی قمار بازان) ، رباخواران ، کبوتربازان (که درمسابقات کبوترپرانی شرط بندی میکنند)، واشخاصی که محصولات سال هفتم (شمیطا) را خرید وفروش می‌نمایند (۳) . ربی‌شیمعون گفت : درآغاز ، ایشان را «گرد آورندگان محصول سال هفتم (شمیطا) »میخواندند لکن از وقتی‌که عاملان و مأموران ظالم و بیدادگر زیادشدند (که‌ازمردم‌مالیات‌های سنگین گرفته‌وازآنها اخاذی‌میکردند)، ایشان‌را«سوداگران‌محصول

---

۱ ـ شهادت یك شاهد پذیرفته نمیشود و شهود باید لااقل‌دوتن باشند .

۲ ـ کسی که شهادت دروغ میدهد ، اینکار را علیه خداوندکرده است . زیرا بخاطر شهادت دروغ او عدالت اجرا نمیشود ، و خداوند باید برای رفع ظلمی که بطرف مظلوم شده است اقدام‌نماید . ( سنهدرین ، ۸ الف ) .

۳ ـ در تورات نوشته شده است : « ( محصول ) سبت زمین،خوراك بجهت شما خواهد بود » . ( سفر لاویان ، ۲۵ : ٦ ) یعنی برای مصرف خوراك شما ، و نه برای معامله و خرید و فروش .

سال هفتم» خواندند . ربی یهودا گفت: چه وقت(قماربازان و سایر مردودین شایستگی و حق قضاوت وشهادت دادن ندارند )؟ وقتی که ایشان حرفه وپیشهٔدیگری بجزکارهای فوق‌الذکر نداشته باشند. ولی‌اگر وسیلهٔدیگری برای‌امرارمعاش داشته‌باشند، شایستگی‌قضاوت و شهادت دادن را دارند» . (میشنا سنهدرین ، ۳ : ۳) .

نام‌افراد دیگری‌نیزکه شایستگی‌قضاوت‌وشهادت‌دادن را ندارند ، بصورت فوق اضافه شده است : « دانشمندان ما چوپانان (۱) ، مأموران وصول خراج و مالیات بگیران را نیز مشمول این قانون‌کردند» . ( سنهدرین، ۲۵ب ) . « ایشان‌اضافه‌کردندکه‌چوپانان،غاصبان ، ستمکاران و همه‌کسانی‌که مشکوك بخیانت بمال دیگران هستند ، شهادتشان در دادگاه پذیرفته‌نمیشود» . (توسیفتا سنهدرین ، ۵ : ۵) . از روی این آیه : «دو مردکه میانشان‌منازعه است درحضورخداوند بایستند» ( سفرتثنیه ، ۱۹ : ۱۷ ) ، این‌قانون استخراج شده است که «شهود باید مردان باشند و نه زنان وکودکان» . (یروشلمی یوما ، ۷ ب) . «در مواردی‌که از مجرم غرامت اخذ میگردد، فقط شهادت مردان‌آزادواشخاص غیربت‌پرست قبول‌میشود» . (میشناباواقما، ۱ : ۳) . «هرگاه شاهدی برای‌گواهی خود دستمزدبگیرد ، شهادت او مردود و باطل است» . (میشنا بخوروت ، ٤ : ٦) .

کسانی‌که بایکی‌ازطرفین‌دعوی‌نسبت‌خویشاوندی‌نزدیك دارند ، مجاز نیستند که در آن دعوا قضاوت کنند و یاگواهی دهند . این خویشاوندان ازاین‌قرارند: پدر، برادر ، عمو ، دائی ، شوهرخواهر ، شوهر عمه، شوهر خاله ، شوهر مادر ، پدر زن ، باجناق ، هم خودایشان وهم پسرانشان و دامادهایشان ، ونیز ناپسری انسان . ربی یوسه گفت : این مطالب‌گفتهٔ ربی عقیبواست . اما میشنای قبلی چنین گفته است : عمو وپسر عمو ، وهرکس‌که ممکن است‌وارث‌اوبشود، وشخصی‌که در ساعت وقوع جرم خویشاوند او بوده است ، حق ندارد دربارهٔ او شهادت دهد . ولی اگر قبل از وقوع جرم خویشاوند او بوده (۲) ، و در هنگام وقوع آن این خویشاوندی قطع شده باشد(۳) ، شهادت او قبول‌است . ربی یهودا گفت : اگر دخترش مرده وفرزندانی از خود باقی‌گذاشته باشد ، شوهر آن دختر هنوزخویشاوند او محسوب میگردد» . (میشنا سنهدرین ، ۳ : ٤) .

« دوست و دشمن انسان مجازنیستند دربارهٔ اوشهادتی بدهند . دوست کدام است؟ آنکس‌که (آنقدر با اوصمیمی‌است‌که‌درعروسی‌اش ) ساقدوش‌اومیشود. دشمن کدام است؟ آنکس‌که از روی بغض وکینه‌جوئی سه روز با او حرف نزده باشد . ولی دانشمندان‌میگویند : فرزندان اسرائیل برای چنین عملی مورد سوء ظن قرار نمیگیرند (چونکه چنین کاری ازایشان‌سرنمیزند ) » (٤) . ( میشناسنهدرین، ۳ : ۵) .

مقصود این آیه چیست: «پدران‌بخاطر فرزندان‌کشته‌نشوند ، وفرزندان‌نیز بخاطرپدران‌بقتل‌نرسند؟» (سفر تثنیه ، ۲٤ : ۱٦) . اگر غرض آن است‌که پدران‌نبایدبخاطر گناهی‌که فرزندانشان‌مرتکب‌گشته‌اند اعدام شوند و بالعکس ، مگرنه اینکه این مطلب صریحاً درجای دیگر اظهار شده است : «هرکسی بخاطر گناه خودش کشته شود» ؟ (دنبالهٔ آیهٔ فوق) . پس مقصودآن است‌که : پدران نباید براثر شهادت فرزندانشان

---

۱ ـ زیرا چوپانان غالباً گله های خود را در مزارع مردم‌می‌چرانند و به آنها ضرر میزنند .

۲ ـ غرض از داماد است .

۳ ـ یعنی با فوت دختر ، خویشاوندی او با شوهر آن دخترقطع شده باشد

٤ ـ که بخاطر دوستی یا دشمنی که با کسی دارند از روی‌حقیقت دربارهٔ او شهادت ندهند . بنابراین ایشان بعنوان شاهد پذیرفته میشوند .

اعدام شوند و بالعکس» . (سنهدرین ، ۲۷ ب) .

تورات این قانون کلی را وضع کرده است که برای اقامهٔ دعوا و تعقیب آن در دادگاه ، دست کم دو شاهد مورد نیاز است ، وباین نکته در علم قانون دانشمندان یهود اهمیت زیادی داده شده است . « و یك شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد» . (سفر اعداد ، ۳۵ : ۳۰) . اصل کلی چنین است : در هرجا تورات کلمهٔ «شاهد» را بکار میبرد ، مقصود از دوگواه است ، مگر در جائی که خود کتاب مقدس صریحاً بیك شاهد اشاره کند » . ( سیفره مربوط به آیه فوق ، بند ۱۶۱ ، صفحه ۶۲ ب) . «شهادت یك شاهد مورد قبول نیست» . (میشنا روش هشانا ، ۳ : ۱) .

شهادتی که از روی حدس ومبتنی برقرائن باشد، هرقدرهم که معقول ومتقاعد کننده بنظر آید، پذیرفته نمیشود . یك شاهد فقط در صورتی مجاز است گواهی دهد ، که خود ناظر وقوع جرم وجنایت بوده باشد . بعنوان نمونهٔ شهادتی که قابل پذیرفته شدن نیست ، مثال زیر را میتوان نقل کرد : «اگر شهود بگویند : مادیدیم که متهم شمشیر دردست بدنبال مردی میدوید، وکسی که مورد تعقیب قرارگرفته بود به دکانی پناه برد ، و متهم نیز در پی او داخل دکان شد . وقتی که ما بدنبال آنان وارد دکان شدیم ، مرد تعقیب شده را کشته یافتیم ، وشمشیر را که خون از آن میچکید دردست متهم دیدیم .» (توسیفتا سنهدرین ۸ ، ۲) . بنابراین ، تهمت درباره جنایت را نمیتوان پذیرفت ، مگر آنکه عمل جنایت را دو نفر مرد قابل اعتماد و نیکنام بچشم دیده باشند .

با شاهدی که گواهی دروغین بدهد ، با شدت وسختی تمام رفتار میکنند ، و تفسیر قانون تورات در این باره ، باعث مباحثه و جدال میان فریسیان وصادوقیان شده بود . «گواهانی که شهادت دروغ داده‌اند فقط در صورتی اعدام میشوند ، که محاکمهٔ شخص متهم بپایان رسیده و حکم اعدام دربارهٔ او صادر شده باشد وسپس دروغ بودن شهادت شهود به‌ثبوت برسد . لکن صادوقیان میگفتند فقط در صورتی که متهم بنا حق اعدام شده باشد . شهود کاذب نیزاعدام خواهند شد . چونکه گفته شده است : «جان در عوض جان » ( سفر تثنیه ، ۱۹ : ۲۱ ) . دانشمندان فریسی در جواب ایشان اظهار میداشتند : ولی قبلا گفته شده است : «همان کاری راکه او قصد داشت بابرادرش بکند ، شما همان را دربارهٔ او انجام دهید» . (سفرتثنیه ، ۱۹ : ۱۹) . و ازاین آیه چنین برمی‌آیدکه برادرش هنوز زنده است ! اگر چنین است ، پس چرا گفته شده است : « جان در عوض جان » چون ممکن بود چنین بیندیشیم که پس از آنکه (قضات) شهادت شهود را شنیدند (و ثابت شد که شهادتشان کذب است) ، گواهان باید اعدام شوند . از این رو است که تورات گفته است : «جان درعوض جان» . یعنی آنکه شهود کاذب فقط پس از پایان یافتن محاکمهٔ شخص متهم و صدور حکم اعدام جهت او اعدام خواهندشد» . (میشنا مکوت ، ۱ : ۶) . نظر شدیدتر فریسیان با نظری که یوسفوس مورخ یهود دارد موافق است . «اگر ثابت شود که کسی شهادت دروغ داده است ؛ باید با همان مجازاتی کیفر بیند که ممکن بود شخصی که علیه او شهادت داده است آنرا تحمل نماید » . (قدمت یهودیان ، قسمت چهارم ، فصل ۸ بند ۱۵) .

## ۳- محاکمه

به قضات دستور اکید داده شده است که باطرفین دعوی بیك نحو رفتار کنند ، و کمترین طرفداری را از هیچکدام بعمل نیاورند . برخی از مقررات مربوط باین موضوع از این قرارند: « طرفین دعوی موظفند که

در طی محاکمه سر پا بایستند . اگر داوران بخواهنداجازه دهندکه هر دو تن آنها بنشینند ، میتوانندچنین کنند . لکن ممنوع است که اجازه دهند فقط یکنفر ازآنها بنشیند، بطوریکه یکی نشسته باشد و دیگری ایستاده . و نیز مجاز نیستند که بیکی‌از آنهااجازه‌دهند که هرآنچه را که میخواهد اظهار دارد ، ولی بدیگری بگویند : سخنانت را مختصر کن» . (شووعوت ، ۳۰الف) اگر یك دانشمند و یك عامی دعوائی باهم داشته باشند ، نباید دانشمند پیش از مرد عامی وارد دادگاه‌بشود و بنشیند . زیرا ممکن است چنین بنظر رسد که او سرگرم توضیح موضوع دعوی ( با جملاتی‌که بنفع‌خوداوست ) برای‌قاضی‌است ( و او را تحت تأثیرقرار میدهد) (شووعوت ، ۳۰ ب) . «اگر یکی از طرفین‌دعوی با جامه‌ای ژنده بدادگاه بیاید و دیگری لباسی فاخر (۱) بتن داشته باشد ، به دومی میگویند : یا مانندا‌و لباس بپوش ، و یا اینکه جامه‌ای شبیه جامهٔ‌خودت به تن او کن . قاضی حق نداردکه بشکایت یکی ازطرفین دعوی پیش از آمدن طرف دیگر بدادگاه‌گوش کند» . (شووعوت ، ۳۱ الف) .

طرز عمل دادرسی در محاکمات جنائی و مالی‌باهم‌فرق دارد . مهمترین اختلافات بین این دو نوع محاکمه ذکر میشود : «هردو نوع دادرسی بایدبوسیلهٔ بازپرسی‌و بازجوئی انجام شوند . چنانکه‌گفته شده است : «شما یك شیوهٔ قضاوت خواهید داشت» . (سفرلاویان، ۲۴ : ۲۲ ) . لکن‌این تفاوتها میان‌این دونوع دادرسی وجود دارد : بمحاکمات مالی بوسیلهٔ دادگاه سه‌نفری‌رسیدگی میشود ، و بمحاکمات جنائی بتوسط دادگاه بیست و سه نفری . در محاکمات مالی ، دادرسی رامیتوان هم با دفاع از متهم شروع نمود وهم با طرح ادعا علیه او . ولی در محاکمات جنائی ، دادرسی رافقط با دفاع از متهم آغاز میکنند . در محاکمات مالی، اکثریت یك رأی برای محکوم کردن یا تبرئه نمودن‌متهم کافی است . اما در محاکمات جنائی ، برای تبرئه کردن متهم اکثریت یك رأی کافی است ، در صورتی که‌برای محکوم نمودن اکثریت دو رأی لازم‌است . در محاکمات مالی، قضات میتوانند بنفع‌هریك ازطرفین‌دعوی در حکم صادره تجدید نظرکنند . لکـن در محاکمات جنائی ، حق دارند فقط برای تبرئه متهم درحکم صادره علیه او تجدید نظر نمایند ، و نه برای محکوم کردن او پس از صدور رأی تبرئه. درمحاکمات‌مالی ، جملگی قضات میتوانند متفقاً به برائت یـا محکومیت متهم رای دهند . ولی در محاکمات جنائی،همگی آنها میتوانند متفقاً برای برائت متهم رأی‌دهند و نه برای محکومیت او (۲) . در محاکمات مالی ،یك قاضی که به محکومیت یکی از طرفین دعوی رأی داده‌باشد، میتواند ( پس ا زتفکر ) بنفع‌او رأی‌دهد .ویا بالعکس . ولی در محاکمات جنائی ، یك قاضی‌که علیه متهم رأی داده باشد ، بعداً میتواند برای برائت‌او رأی دهد . اما اگربرای‌برائت متهم رأی‌داده‌باشد، دیگر نمیتواند عقیدهٔ‌خود را تغییردهد و به‌محکومیت‌او رأی دهد . بمحاکمات مالی در طی روز رسیدگی میکنند ، و در شب رأی لازم را صادرکرده بدادرسی‌خاتمه میدهند . اما در محاکمات جنائی هرگاه اکثریت به برائت متهم رأی دهند ، محاکمه باید در همان روزپایان پذیرد . ولی اگر اکثریت قضات متهم را محکوم نمایند ، اعلام حکم محکومیت باید بفردای آن روزموکول گردد . بهمین جهت ، محاکمات جنائی را در روز جمعه و یا در روز قبل از یکی از اعیاد مقدس‌انجام نمیدهند . در دعاوی حقوقی ودر مسائل مربوط

---

۱ ــ « جامه‌ای که یکصد مانا ارزش دارد » . یعنی آنکه او جامهٔ فاخر و گرانبهائی پوشیده باشد تا قضات را تحت تاثیر قرار دهد .

۲ ــ چون باید کسی هم باشد که بنفع متهم صحبت کند واز حق او دفاع نماید . این یك وجه بسیار جالب توجه از طرز عمل دانشمندان یهود است . زیرا تا چندی پیش ، کسی که در انگلستان‌باتهام جنایتی باز داشت میشد ، این حق باو داده نمیشد که وکیلی از وی دفاع کند

به‌پاکی و یا ناپاکی مذهبی ، ارشد قاضیان نظر خود را قبل از همه اظهار میکند . لکن در محاکمات جنائی، ابتدا آن داوری که از حیث سن ومعلومات ومقام ازهمکاران خود کوچکتر است ، بحث‌راآغاز می‌نماید». ( میشناسنهدرین ، ٤ : ١ ، ٢ ) . با این‌ترتیب ، قضاتی که از حیث دانش و مقام از قضات دیگر کوچکتر هستند ، تحت تأثیر همکاران بزرگتر از خود قرار نخواهند گرفت .

اگر احتمال رود که ممکن است محاکمه‌ای منتهی بصدور حکم اعدام متهم گردد، برای نشان‌دادن اهمیت موضوع بگواهان ، از طرف دادگاه اخطارشدیدی به آنان میشود . نوعی از این اخطار در میشنا ثبت شده و مضمون آن چنین است : «شایدشهادتی که میخواهید بدهید ، مبنی برحدسی است که‌میزنید، یا متکی برشایعاتی است که شنیده‌اید ، یا این شهادت‌را از قول شاهد دیگری نقل میکنید یا قصد دارید بگوئید که این موضوع را از شخص قابل اعتمادی شنیده‌اید . و یا شاید نمیدانید که ما شما را در معرض بازپرسی و بازجوئی دقیقی قرار خواهیم داد . باید بدانید‌که محاکمات جنائی مانند محاکمات مالی‌نیست. در محاکمات مالی، (اگر شاهدی‌شهادت دروغ‌بدهد)، تاوان خساراتی را که وارد آورده است میپردازد و گناهش بخشوده میشود . ولی در محاکمات جنائی ،(اگر شاهدی شهادت دروغ بدهد و براثر آن شخص بیگناهی اعدام شود) ، خون شخص اعدام شده وخون‌اولاد او (که دیگر بجهان نخواهند آمد) تا آخر عالم بگردن او خواهد بود . وما همین نکته را دربارهٔ قیین(قابیل) که هه‌ول (هابیل) برادرش را کشت می‌یابیم . (خداوند به قیین فرمود) : «این آواز خون‌های‌برادر تو است که از زمین بسوی من فریاد میزنند» . (۱) (سفر پیدایش )،٤ : ١٠) .در تورات گفته نشده‌است:« خون‌برادرت » ، بلکه : « خونهای‌برادرت »»، یعنی خون خود او و خون اولاد و اعقابش . بهمین جهت‌آدم ابوالبشر در آغاز خلقت بصورت یك فرد تنها آفریده شد ، تا این درس را بما تعلیم دهد، که هرکس‌جان انسانی را تباه سازد و او را هلاك کند ، تورات در حق او چنین حکم میکند که‌گوئی همهٔ جهانیان‌را نابودکرده است . و هرکس‌که جان‌کسی‌را ازنابودی نجات بخشد ، تورات درباره او چنین حکم‌کرده‌که گوئی‌جان همهٔ جهانیان را نجات داده‌است (۲). شاید بگوئید ( از آنجا که مسئولیت اینقدر سنگین‌است)، پس چرا این دردسر را برای خود بسازیم ؟ (۳) . ولی قبلا گفته شده است : « و هرگاه او شاهد موضوع بوده ، و یا آنرا دیده ویا دانسته‌باشد . اگرآنرا اطلاع ندهد » گناه‌خودرا متحمل خواهد شد » . ( سفر لاویان ، ٥ : ١ ) . یا شاید بگوئید : چرا سبب ریخته شدن خون این شخص بشویم ؟ ولی قبلا گفته شده‌است : « وقتی‌که شریران از میان برداشته شوند ، فریاد شادی بلند میشود» . ( امثال‌سلیمان ، ۱۱ : ۱۰، میشنا سنهدرین ٤ : ٥ ) .

چنین توصیه شده است . در صورتی‌که مجازات‌اعدام درکار نباشد ، در بازپرسی و بازجوئی زیاد سختگیری نشود . چون این‌کار ممکن است اثر بد ومخربی در روابط میان افراد بگذارد و باعث آن‌شود

---

۱ ـ در متن عبری تورات کلمهٔ « خون » بصورت جمع آمده‌است .

۲ ـ در این میشنا این مطالب نیز آمده است ( بصورت وعظ و اندرز و نه بصورت قسمتی از اخطار دادگاه بگواهان : ) « بشر در آغاز خلقت یك فرد تنها آفریده شد ، تاآنکه‌صلح در میان انسانهابرقرار باشد ، و یك انسان به انسان دیگری نگوید : جد من تو بزرگتر و والا مقامتر بود . و تا آنکه کافران‌و مرتدان نیز نگویند :در آسمان چندین خدا و نیروی خلاقه وجود دارد . و نیز برای نشان دادن بزرگی و عظمت ذات قدوس متبارك . زیرا انسان با یك سر سکه، سکه های بسیاری را ضرب میکند و همگی شبیه بهم هستند ، در حالی که پادشاه همهٔ پادشاهان ذات قدوس متبارك همهٔ انسانها رابا قالب نخستین آدم ( ابوالبشر ) می آفریند ، و آنها همه با هم تفاوت دارند . از این‌رو هر انسانی موظف است که بگوید : بخاطرمن بود که جهان آفریده شد ».

۳ ـ و بهمین خاطر بهتر است که از شهادت دادن خودداری‌نمائیم

که مردم از قرض دادن به تنگدستان خودداری کنند (۱) « دانشمندان گفته‌اند که در محاکمات مالی نیازی به بازپرسی و بازجوئی زیاده از حد نیست ، تا آنکه در بروی کسانی که میخواهند ازدیگران قرض بگیرند بسته نشود» . (سنهدرین ، ۳ الف) .

نحوه عمل در محاکمات مالی را بدین گونه وصف کرده‌اند : «صدق گفتار گواهان را چگونه آزمایش میکنند ؟ آنها را بدادگاه می‌آورند ، و بایشان جداً اخطار میکنند (که دروغ نگویند) . سپس همهٔ شهود را باستثنای آنکه ازهمه بزرگتراست بخارج بفرستند،و به شاهدی که در دادگاه مانده است چنین میگویند: بما بگو ، تو ازکجا میدانی که مدعی علیه به شاکی مدیون است ؟ اگر در جواب بگوید : مدعی‌علیه خود بمن گفت که مدیونم ، یا دیگری بمن گفت که مدعی‌علیه به شاکی مقروض است ، گواهی او ارزشی ندارد. مگر آنکه چنین شهادت دهد : مدعی‌علیه درحضورما (۲) نزد شاکی اقرار کرد که مبلغ دویست زوز بدو بدهکار است . پس از آن شاهد دوم احضار شده بهمانگونه مورد بازجوئی قرار میگیرد . اگر گفته های ایشان باهم تطبیق کند ، قضات به بحث دربارهٔ دعوی میپردازند . اگر دو تن از قضات رأی به برائت مدعی علیه بدهند ، و قاضی سوم اورا محکوم سازد، تبرئه میشود . واگر دوتن از داوران رأی بمحکومیت مدعی علیه بدهند و قاضی سوم اورا تبرئه کند ، محکوم است . اگر یکی از قضات مدعی علیه را تبرئه کند و قاضی دیگری اورا محکوم نماید ، یا آنکه اگر دو تن از قضات اورا تبرئه کنند ویا محکوم نمایند و قاضی سومی بگوید : من نمیدانم چه بگویم، بر تعداد قاضیان می‌افزایند (۳)» .

« وقتی که دادگاه بحث وشوررا تمام کند( و بخواهد رأی خودرا اعلام نماید) ، طرفین دعوی بدرون دادگاه احضار میشوند، وقاضی ارشد به برنده دعوی گوید تو حاکم هستی و بدیگری گوید ، محکوم شدی ویکی از قاضیان نباید بعدا بشخصی که محکوم شد بگوید : من رأی به حاکمیت تو دادم و همکارانم تورا محکوم کردند، چه میتوانستم بکنم، چونکه ایشان در اکثریت بودند؟ دربارهٔ چنین شخصی است که گفته شده است : « بمیان قوم خود برای سخن چینی مرو » . (سفر لاویان ، ۱۹ : ۱٦ ) . ونیز آمده است : « کسی که برای سخن چینی میرود ، رازها را فاش میکند . » ( امثال سلیمان ، ۱۱ : ۱۳).

« تا هروقت که مدعی علیه بتواند دلیل تازه‌ای بر برائت خود اقامه نماید ، دادگاه محاکمه‌را لغو می‌کند و آن را باطل میسازد . اگر قضات بگویند: کلیه دلائلی را که داری باید ظرف سی روز آینده اقامه کنی ، واو چنین دلایلی را در مهلت مذکور ارائه نماید ، محاکمه لغو میشود . لکن اگر پس از گذشتن سی روز دلایلی اقامه کند ، محاکمه باطل نمیشود . ربان شیمعون بن گملیئل گفت اگر مدعی علیه نتواند دلایلش را در ظرف سی روز گردآورد. وپس از گذشتن سی روز دلایلی بدست آورد. تکلیف او از چه قرار خواهد بود ؟ ... اگر قضات به مدعی علیه بگویند : شهود خود را بیاور ، واو جواب گوید : من شاهدی ندارم ، یا آنکه باو بگویند ، دلیل بیاور، واوپاسخ دهد: دلیلی ندارم، وپس ازسپری شدن مدت مهلت دلیلی بیاورد ویاگواهانی را پیداکند، آنان ارزشی نخواهدداشت. ربان شیمعون بن گملیئل گفت : این شخصی که نمیدانست گواهانی دارد و بعداً آنهارا پیدا کرد ، ویا از وجود دلیل بی‌خبر بود وسپس از آن باخبر شد چه باید بکند ؟ .... اگر قاضیان باو گفتند : گواهان خود را بیاور ، واو

---

۱ ــ از ترس اینکه مبادا قرض گیرنده بدهکاری خود را انکار کند و قرض دهنده دچار اشکالات دادرسی و گرفتار پیچ و خمهای باز پرسی و بازجوئی گردد و شاید هم موفق به وصول طلب خود نشود . ( مترجم )

۲ ــ یعنی در حضور او و یك شاهد دیگر .

۳ ــ زیرا در واقع مدعی علیه توسط فقط دو قاضی محاکمه‌شده است ، در حالی که تعداد قضات نباید کمتر از سه نفر باشد

پاسخ داد : شاهدی ندارم ، ویا باو گفتند ، دلیل بیاور ، واو جواب داد : حجتی ندارم ، وسپس‌وقتی که دید در شرف محکوم شدن است گفت : ای‌فلانی و فلانی بیائید وبنفع من شهادت دهید ، ویا اینکه مدرکی را از زیر کمربند خود بیرون کشید و ارائه داد ، آنها ارزشی نخواهند داشت ( حتی‌درنظر ربان شیمعون‌بن گملیئل) ( سنهدرین ، ۳ : ۶ ، ۷ ، ۸ ) .

درمحاکمات جنائی نیز گواهان به همین ترتیب فردأفرد موردباز پرسی‌و بازجوئی‌قرارمیگیرند، و پرسش‌ها بیشتر دربارهٔ زمان ومکان جنایت است،«قضات از گواهان هفت نوع تحقیق میکنند : در کدام دوهٔ هفت ساله این جنایت رخ داد ؟ (۱) . کدام سال چه ماهی چندم ماه کدام روز هفته چه ساعتی از روز کجا آیا شما این مرد ( متهم ) را می‌شناختید آیا باو اخطار کردید ( که مرتکب آن جنایب نشود ) ؟ (۲) . اگر موضوع اتهام بت پرستی باشد ،این سئوالات نیز از متهم بعمل می‌آید : کدام بت را پرستید چگونه آنرا پرستش کرد ؟»

« هرچه قاضی از گواهان بیشتر بازجوئی کند ، بهتر است ، دربارهٔ ربان یوحانان بن زکای گفته‌اند ، در یك بازجوئی حتی از گواهان دربارهٔ ضخامت ویا نازکی دم انجیرهائی‌که طبق اظهار شهود، جنایت زیر درخت آن اتفاق افتاده بود سئوالاتی کرد (۳) . میان بازپرسی وبازجوئی چه تفاوتی‌است؟ در بازپرسی ، اگر یکی از گواهان اظهار عدم‌اطلاع کند ، گواهی شهود بی‌ارزش وباطل است . اما اگر در بازجوئی یکی از گواهان یا دو تن از آنها اظهارعدم اطلاع نمایند ، گواهی ایشان هنوز معتبر است. چه در بازپرسی ، وچه در بازجوئی ، اگر شهادت گواهان ضد ونقیض باشد ، گواهی آنان بی‌ارزش و باطل است » .

« اگر یکی از گواهان اظهارکند که‌جنایت‌در دوم ماه ( قمری ) اتفاق افتاد ، ودیگری بگوید که در سوم ماه بود ، گواهی آنان معتبر است . زیرا ممکن است که شاهد اولی از سی روزه بودن ماه‌قبلی اطلاع داشته ، و دومی از آن بی‌خبر بوده است (٤) . ولی اگر یکی بگوید که جنایت در روز سوم ماه رخ داد ، ودیگری بگوید که در پنجم ماه بود ،گواهی ایشان بی‌ارزش است . اگر یکی بگوید :که جنایت در ساعت دو از روز برآمده ( ساعت هشت‌صبح اتفاق افتاد ، ودیگری بگوید که ساعت سه بود ، گواهی آنان معتبر است . اما اگر یکی بگوید که ساعت سه بود ، ودیگری بگوید ساعت پنج ، گواهی ایشان بی‌ارزش و باطل است . لکن ربی‌یهودا چنین گواهی را معتبر میداند (۵) . اگر یکی بگوید ساعت پنج از روز برآمده بود ، ودیگری بگوید ساعت هفت بود ، گواهی ایشان فاقد ارزش است .

---

۱ ـ سالها در گروه های هفتگانه شمرده میشوند که سال‌هفتم سال شمیطا یا سال انفکاك نام دارد ، و در آن سال زمین را در فلسطین کشت و زرع نمیکردند.

۲ ـ طبق قانون تلمود ، واجب است که‌گواهان به شخصی‌که میخواهد مرتکب جنایتی شود اخطار کنند که عملی که او در شرف انجام دادن آن میباشد یك جنایت است ، و مجازات آن چنین و چنان خواهد بود . مقصود از این اخطار آن است که : « تفاوت گذاشته شود بین شخصی که از روی سهو عمل میکند وکسی‌که‌جنایتی‌را عمدا مرتکب میشود »

۳ ـ ربان یوحانان بن زکای در آن وقت هنوز بدریافت اجازهٔ فتوی دادن نائل نشده بود . اما چون در یك محاکمهٔ مربوط به قتل حضور داشت ، و توانست با پرسشهای دقیق از یك گواه دربارهٔ کلفتی و نازکی دم انجیر هائی که طبق اظهار گواهان ، جنایت در زیر درخت آن اتفاق افتاده بود ، ثابت کند که گواهی او دروغ است ، از این‌رو به‌او لقب « بن زکای » ، بمعنی فرزند شخص معصوم داده شد ، یعنی کسی که بیگناهی متهم را ثابت کرد .

٤ ـ درآن روزگار تقویم وجود نداشت ، و سنهدرین پس‌ازاستماع گواهی اشخاصی که ماه‌نو را دیده بودند اعلام میکرد که اول ماه چه روزی است . از این رو ممکن بود که بعضی اشخاص درروز های نخستین مطلع نشده باشند که اول ماه چه روزی بوده‌است.

۵ ـ زیرا بعقیدهٔ او ممکن است مردم تا دو ساعت را اشتباه‌کنند . شروع روز را از ساعت شش صبح میدانستند .

زیرا در ساعت پنج از روز برآمده ( ساعت یازده صبح ) خورشید در مشرق ، ودر ساعت هفت ( یك بعداز ظهر ) در مغرب است » .

« سپس شاهد دوم بدادگاه احضار می‌شودومورد بازجوئی قرار میگیرد . اگر گواهی هردو شاهد باهم تطبیق کند ، قضات بحث را با تقاضای برائت متهم شروع میکنند . اگر یکی از گواهان بگوید : من مطلبی دارم که بنفع متهم اظهار نمایم (۱)، یایکی از شاگردان بگوید : من مطلبی علیه متهم دارم، قضات اورا ساکت میکنند. ولی اگر یکی ازشاگردان بگـوید : من مطلبی دارم که بنفع متهم اظهار کنم ، اورا پیش آورده ، و در میان قاضیان جائی به‌وی میدهند و تمام روز در آن جایگاه باقی میماند . اگر در اظهارات او مطلب قابل توجهی باشد ، بسخنانش گوش میدهند ، و حتی اگر متهم بگوید که مطلبی برای دفاع از خود دارد ، باظهاراتش گوش میکنند، مشروط برآنکه در گفته های او مطلب قابل توجـه و باارزش یافت شود »(۲) .

« اگر قاضیان اورا بیگناه تشخیص دهند ، بیدرنگ آزادش میکنند . وگرنه ، اعلام رأی نهائی را به روز دیگر موکول میسازند . سپس دو بدو می نشینند ، غذائی کمتر از معمول همیشگی میخورند ، ودر تمام آن روز شراب نمی‌آشامند ، ودر سراسر شب نیز دربارهٔ آن موضوع بحث ومداقه میکنند . صبح روز بعد خیلی زود به دادگاه می‌آیند ( ونظرات خودرا اعلام میدارند ) . داوری که رأی به برائت متهم داده بود میگوید : من خواهان برائت متهـم بوده‌ام وهنوز هم همان نظر را دارم . وداوری که رأی به محکومیت متهم داده بود میگوید : مـن خواستار محکوم کردن متهم بوده‌ام و هنوز هم بعقیدهٔ خود باقی هستم . قاضی که ( روز قبل ) رأی به محکومیت متهم داده بود ، میتواند تغییر عقیده داده رأی به برائت وی بدهد . اما عکس این قضیه جایز نیست . اگر قاضیان در نظری که اظهار میدارند دچار اشتباهی بشوند (۳) ، دو منشی دادگاه اشتباه ایشان را گوشزد و تصحیح میکنند . اگر دادگـاه متهم را بیگناه تشخیص دهد ، بیدرنگ آزاد میشود، وگرنه ، برای تعیین سرنوشت او رأی میگیرند . اگر دوازده تن از بیست و سه تن قاضی دادگاه رأی بر برائت متهم بدهند ویازده نفر اورا مجرم اعلام‌کنند، تبرئه میشود . اگر دوازده قاضی اورا مجرم تشخیص دهند ویازده تن اورا بیگناه بشناسند ، وحتی اگر یازده نفر اورا مجرم تشخیص دهند ویازده تن رأی بر برائت وی بدهند ویکی بیطرف مانده اظهاری نکند ، ونیز حتی اگر بیست ودو قاضی اورا بیگناه بشناسند ویا مجرم تشخیص دهند ، ویکی بیطرف مانده چیزی نگوید ، قاضیان دیگری بر تعدادقضات دادگاه می‌افزایند (٤) . چند قاضی دیگر بر تعـداد داوران محکمه می‌افزایند ؟ دو تن . واگر هنـوز نتیجهٔ قطعی گرفته نشود ، آنقدر دو نفر دونفر بر عدهٔ قضات دادگاه می‌افزایند ، تا تعداد کل آنهـا بهفتاد ویك نفر برسد . آنوقت اگر سی‌وشش تن از اعضای دادگاه جدید متهم را بیگناه شناخته و سی‌وپنج نفر دیگر اورا مجرم اعلام کنند ، دادگاه رأی بر برائت او میدهد . واگر سی‌وشش قاضی اورا مجرم تشخیص داده و سی‌وپنج نفر دیگر اورا بیگناه اعلام

---

۱ ــ بدیهی است که در آن موقع از دادرسی به‌او اجازه‌نمیدهند که بضرر متهم چیزی بگوید .

۲ ــ متهم مجاز نیست که بضرر خودگواهی دهد . زیرا قانون‌چنین میگوید : « انسان نمیتواند خود را متهم بارتکاب جرمی کند ». ( سنهدرین ، ۹ ب ) .

۳ ــ یعنی که امروز سخنانی برخلاف آنچه که دیروز گفته بودند بگویند

٤ ــ زیرا در واقع فقط بیست و دو قاضی او را محاکمه کرده‌اند در صورتی که عدهٔ قضات یك محکمهٔ جنائی باید بیست و سه‌نفر باشد .

کنند، اعضای دادگاه آنقدردربارهٔ موضوع باهم‌بحث میکنند ، تا آنکه عاقبت یکی از طرفداران محکومیت متهم با طرفداران برائت هم عقیده شود یا بالعکس». ( میشنا سنهدرین ، ۵ : ۱ ، ۲ ، ۳ ، ٤ ، ٥ ) .

در تلمود گفتاری هست که مفهوم آن را معمولا چنین انگاشته‌اند : « اگر همگی اعضای سنهدرین متهمی را متفقاً مجرم تشخیص دهند ، اورا مرخص میکنند » . ( سنهدرین ، ۱۷ الف) . چون غالباً چنین تصور میشود که اگر حتی یك قاضی نیز رأی بر برائت متهم ندهد ، پس بیگمان نظر سوئی علیه‌او وجوددارد.لکن درموردی که‌حقیقت‌مجرم‌بودن متهم آنچنان بارز و روشن باشد که تصور تبرئه شدن وی محال بنظر رسید ، آیا اورا آزاد میکنند؟ بدیهی‌است که‌چنین اقدامی کاملا غیر منطقی ودور ازعقل است . بلکه چنین احتمال میرودکلمات « پوطرین اوتو » . Potrin Oto. که در گفتار فوق آمد ومعمولا بمعنی « اورا مرخص میکنند » می‌باشد بایستی ترجمه شود ، محاکمهٔ اورا مرخص میکنند»، یعنی آنکه دیگر ادامهٔ دادرسی را بروز بعدموکول نکرده ، ودر همان روز حکم محکومیتش را صادر می‌نمایند (۱) .

## ۴ - طریقه مجازات

هنگامی که وقوع قتل برای دادگاه ثابت‌شود ، یکی از این دو مجازات را دربارهٔ شخص محکوم اجرا میکنند : تبعید به یك شهر پناهگاه(سفر اعداد فصل ۳۵ ) ، در صورتی که قتل سهواً و براثر تصادفی که نتیجهٔ سهل‌انگاری وتقصیر متهم نبوده‌است رخ داده باشد ، ویا اجرای حکم اعدام، در موردی که آدم‌کشی عمدی بوده ، یا در نتیجه سهل‌انگاری با نیت جنایتکارانه اتفاق افتاده باشد ، تفاوت میان این دو قتل را با ذکر مثالهائی چنین شرح داده‌اند : « اگر او مشغول تسطیح بام بود ، وبام غلتان از بالا به پائین افتاد وکسی را کشت ، یا اینکه‌او چلیکی را از جای بلندی بپائین میفرستاد وچلیك روی سرکسی افتاد و اورا بقتل رسانید ، یا آنکـه داشت از نردبانی پائین می‌آمد ودر حین فرودآمدن روی کسی افتاد واورا کشت ، بشهر پناهگاه تبعید میشود . ولی اگر او بام غلتانی را از پائین به بالا (بروی بام ) ، میکشید ، وبام غلتان روی سر کسی‌افتاد واورا کشت ، یا اینکه چلیکی را از پائین‌به‌بالا میکشید و طناب گسست و چلیگ روی شخصی افتادو اورا بقتل رسانید ، یا آنکه از نردبانی بالا میرفت ودر حین بالا رفتن روی کسی افتاد واورا کشت ،اوراتبعید نمیکنند . قاعدهٔ کلی چنین است : اگروقت پائین آوردن شیئی‌کسی بوسیلهٔ آن‌شیئی کشته شود،مجازات تبعید دربارهٔ مسبب قتل اجرا میشود . لکن اگر قتل‌هنگام پائین آوردن شیئی اتفاق نیفتاده‌باشد،اورا تبعید نمیکنند (۲) اگر آهن ( تبر ) از دسته‌اش جدا شد و کسی را کشت ، بنا به اعتقاد ربی یهودا هناسی صاحب تبر تبعید نمیشود . لکن دانشمندان‌را عقیده براین است که اورا تبعید میکنند . اگر یك‌قطعه چوب که (براثر ضربهٔ تبر ) از درختی کنده‌شد سبب مرگ کسی گردید ، ربی یهودا هناسی را نظر براین است که صاحب تبر تبعیـد میشود ، لکـن

---

۱ - این توضیح در صفحه ۵۰ از جلد چهارم کتاب « اوتصر ایسرائل » . Otzar Israel . داده شده است و نظیر همین جمله با چنین معنی مشابهی در مسخت شووعوت صفحه ۳۹ الف آمده ، وراشی مفسر معروف نیز آن را با همین مفهوم تفسیر کرده است . تفسیر دیگر جملهٔ فوق از این قرار است : وقتی که همگی اعضای‌سنهدرین مجرم بودن متهم را بدیهی و مسلم بدانند ، دیگر لزومی بمحاکمه او نخواهد بود .

۲ - این اختلاف مبتنی براین اصل است که اگر هنگام فرودآوردن شیئی واقعهٔ ناگواری اتفاق افتد ، نشانهٔ آن است که سهل انگاری بیشتری در کار بوده است . چون که شخص میتواند ببیند که‌کسی از زیر میگذرد یا نه .

دانشمندان میگویند که اورا تبعید نمیکنند ».

« اگر شخصی سنگی را در معبرعام انداخت و کسی را کشت ، اورا تبعید میکنند . ربی‌الیعزربن یعقوب گفت : اگر وقتی که سنگ از دست او خارج شد آن شخص سر خودرا پیش آورد و سنگ به او اصابت کرد ، سنگ‌انداز از جرم بری است . هر گاه شخصی سنگی را بمیان خانهٔ خود بیاندازد و کسی را بکشد ، اگر مقتول حق داشته است که به آن‌خانه رفت‌وآمد کند ، ضارب تبعید میشود ، در غیر این صورت ، اورا تبعید نمیکنند . چنانکه گفته شده‌است : « مثل کسی که با رفیقش برای بریدن درختان بجنگل برود» . ( سفر تثنیه ، ۱۹ : ۵ ) . همانطور که‌در مورد جنگل ضارب و مضروب هردو حق ورود بآن را دارند ، همانگونه است دربارهٔ مکانی کـه‌ضارب ومضروب‌هردو حق ورودبه آن‌را داشته باشند ( که اگر قتل سهو در آن اتفاق افتد ، قاتل تبعیدمیشود ) . لکن در مورد خانه‌ای‌که ملك شخصی‌است و مضروب حق ورود به آنجا را نداشته است ، اگرصاحبخانه اورا در آن جا سهواً کشته باشد ، چنین قاتلی از قانون فوق مستثنی است و تبعید نمیشود . اباشائول گفت :همانطـور که شکستن چوب وبریدن درخت عملی اختیاری است ، واگر کسی در طی آن‌سهواً کشته شود قاتل را تبعید میکنند . همانگونه است هر عملی که اختیاری باشد ( که اگر کسی براثر آن بقتل برسد ، قاتل تبعید میشود ) . ولی اگـر پدری پسر خود را بمنظور تادیب او بزند ، ومعلمی‌شاگرد خودرا تنبیه کند ، ومامور بیت دین (دادگاه) مجازات تازیانه‌زدن‌را بحکم دادگاه اجرا نماید،(اگردر موارد فوق مضروب در هنگام ضرب بمیـرد ، ضارب ) تبعید نمیشود (۱) » .

«پدر بخاطر ( قتل سهو )پسرش محکوم بـه‌تبعید میشود (۲) ، و بهمین نحو پسر را نیز بخاطر قتل غیر عمد پدرش تبعید میکنند . همه‌کس ( ۳ ) بخاطر قتل سهو یك یهودی تبعید میشود ، و یهودی نیز برای قتل غیر عمد آنان تبعید میگردد ، باستثناء « گر توشاو » . GerToshav (٤) . یك‌گرتوشاو بخاطر قتل غیر عمد گرتوشاو دیگر تبعید میشود . ربی‌یهودا معتقد است که اگر یك نابینا (٥) سهواًکسی را بکشد ، تبعید نمیشود . ولی ربی‌مئیر میگوید که‌اورا تبعید میکنند . یك دشمن ( اگر دشمن خودرا سهواً بکشد ) تبعید نمیشود . ربی یوسه میگوید : یك دشمن ( که دشمن خود را ظاهراً از روی سهو کشته باشد ) اعدام میشود ، زیرا او بعنوان شخصی‌که علاقه به صدمه زدن بدشمن خود دارد شناختـه شده است . ربی شیمعون میگوید : دشمن ( اگـردشمن خودرا کشته باشد ) ، گاهی تبعید میشودو گاهی نمیشود . قاعدهٔ کلی چنین است : هرگاه بتوان گفت‌که اودشمن‌خودرا عمداًکشته‌استتبعید نمیشود. ولی اگر بتوان گفت که او از روی سهو مرتکب‌قتل شده است ، تبعید میگردد » . ( میشنا مکوت ، ۲ : ۱ ، ۲ ، ۳ ) .

---

۱ ــ چون در این سه‌مورد ، کسی که سبب مرگ شخص‌مضروب شد نیت قتل نداشته و انجام وظیفه میکرده است.

۲ ــ اگر قتل درحالی که او را تنبیه میکرده اتفاق نیافتاده ،بلکه در یکی از حالاتی که فوقا بدان اشاره شد رخ داده باشد.

۳ ــ مثلا یك خدمتکار غیر یهودی.

٤ ــ یك بت‌پرست که در فلسطین ساکن شده ، و برای آنکه‌اجازه سکونت دائم در این سرزمین را داشته باشد از بت پرستی دست‌کشیده است . او با « گرصدق » . Ger ، Sedegh . که کاملابدین یهود گرویده است فرق دارد. وقتی یك « گرتوشاو » سهواً کشته شود ، قاتل او تبعید نمیشود . شاید بدین جهت که خونخواهی‌که انتقام مرگ او را بگیرد وجود ندارد ،و در نتیجه احتیاجی نیست که قاتل در شهر پناهگاه بست بنشیند.

٥ ــ تورات کلمات « بی آنکه او را ببیند » را بکار برده‌است . ( سفر اعداد ، ۳٥ : ۲۳ ) . یعنی ضارب توانائی دیدن را داشته ولی متوجه شخص مضروب نشده‌است.

قاتل سهو تا مرگ کاهن اعظم در شهرپناهگاه باقی میماند ( سفر اعداد ، ۳۵ : ۲۵ ) . « اگر پس‌از آنکه رأی دادگاه اعلام شد کاهن اعظم فوت‌نمود، متهم تبعید نمیشود . اگر پیش از آنکه رأی دادگاه اعلام شود کاهن اعظم بمیرد وکاهن اعظم دیگری بجانشینی او منصوب گردد و پس‌از آن رأی دادگاه را اعلام نمایند ، قاتل سهو با مرگ کاهن اعظم دومی ( از شهر پناهگاه ) بخانهٔ خود باز میگردد . هرگاه در زمانی که کاهن اعظمی در کار نباشد رأی دادگاه اعلام گردد ، یا کاهن اعظم سهواً بقتل برسد ، یاآنکه خود کاهن اعظم کسی را سهواً بکشد ، در هرسه‌حال قاتل تاپایان‌عمرخوداز شهرپناهگاه‌خارج نمیشود.». ( میشنا مکوت ، ۲ ، ۶ ، ۷ ) .

« دو تن از دانشمندان مامور میشوند کـه‌قاتل سهورا ( تاشهر پناهگاه ) همراهی کنند ، مبادا ( خونخواه ) اورا در طی سفر بکشد . ایشان وظیفه‌دارند که خونخواه را باسخنان خود قانع کنند (که از خونخواهی وکشتن قاتل‌چشم بپوشد ) » . (میشنامکوت ، ۲ : ۵) .

اگر دادگاه تشخیص دهد که قتل عمدی بوده است ، حکم اعدام متهم صادر میشود . لکن همواره عدم تمایل شدیدی برای صادر کردن حکم‌اعدام وجود داشته ، وهمه‌گونه کوشش بعمل‌آمده است تا از آن احتراز شود . بهمین جهت است که‌گفته‌اند : « سنهدرینی که در ظرف مدت هفت سال کسی را باعدام محکوم کند ، تباه کننده خوانده‌میشود . ربی العازار بن عزریا گفت : درمدت هفتاد سال . ربی طرفون وربی عقیوا میگفتند : اگر ماعضو سنهدرین‌می‌بودیم، هرگزکسی محکوم باعدام نمیشد. ربان شیمعون گملیئل گفت : در صـورت ایشان باعث میشدند که خـونریزی در اسرائیل فـراوان گردد ! » » ( میشنا مکوت ، ۱ : ۱۰ ) .

حکم اعدام بیکی از چهار صورت زیر اجرامیشد : « سنگسار کردن ، سوزانیدن ، گردن زدن و خفه کردن » . ( میشنا سنهدرین ، ۷ : ۱ ) . طریقه‌سنگسار کردن چنین بود : « پس از صدور حکم اعدام از طرف دادگاه ، محکوم را برای سنگسارکردن به خارج میبردند . محل سنگسار کردن، خارج از محوطهٔ دادگاه بود . چنانکه گفته شده است : « لعنت‌کننده را (۱) بخارج از اردوگاه ببر . » (سفر لاویان ، ۲٤ : ۱٤ ) . یك نفر که پرچمی دردست‌داشت دم در دادگاه می‌ایستاد ، و شخص دیگری سوار براسب در فاصله‌ای دور از او ولی بطوریکه بتواند اورا ببیند در حال انتظار میماند . اگر در آن وقت یکی از قضات میگفت : من دلیل برای برائت‌متهم دارم ، شخصی که بردردادگاه ایستاده بودپرچم را باهتزاز درمی‌آورد ، و آن اسب سوار بشتـاب‌میتاخت و ( اجرای حکم اعدام را ) متوقف میکرد. حتی اگر خود متهم میگفت : من دلیلی برای اثبات بیگناهی خود دارم ، اورا در صورت لزوم چهار یا پنج‌بار بدادگاه باز میگردانیدند ، مشروط‌برآنکه درسخنان او مطلبی قابل توجه و مهم وجود داشته باشد. اگر دلیل موجه و کافی بـرای برائت او می‌یافتند ،ویرا آزاد میکردند . وگرنه‌اورا برای سنگسارکردن بخارج میبردند ، ویك جارچی پیشاپیش او میرفت وچنین اعلام‌میداشت : فلانکس پسر فلانکس را برای سنگسار کردن میبرند ، برای اینکه چنین یا چنان‌جنایتی را مرتکب شده‌است ، وفلانی و فلانی علیه او گواهی داده‌اند . هرآنکس که دلیلی برای برائت او‌دارد بیاید و آن را بنفع وی اقامه کند » .

« وقتی محکوم بفاصلهٔ ده ذراعی از محـل‌سنگسار کردن میرسید ، به‌او میگفتند : بگناه خود

---

۱ ــ او کفر گفته و باسم اعظم خداوند توهین کرده بود ،و مجازات چنین شخصی سنگسار شدن است .

اعتراف کن ، زیرا همهٔ کسانی که محکوم باعدام میشوند به‌جرم‌خود اعتراف‌میکنند. وهرکس که بگناهان خود اعتراف نماید ، از دنیای آینده و عالم باقی‌سهم خواهد داشت . چنانکه ما دربارهٔ ، عخان ، می‌بینیم که یوشع به او گفت : « ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده ونزد او اعتراف نما ومرا خبر بده که چه کردی، و عخان یوشع را پاسخ داده‌گفت: فی‌الحقیقه من بدرگاه خداوند خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان بعمل آورده‌ام( یوشع، ۷ :۱۹، ۲۰) . از کجا بدانیم که اعتراف عخان موجب آمرزش گناهان او شد ؟ از آنجا که گفته شده است : « و یوشع گفت : برای‌چه مارا مضطرب‌ساختی ؟ خداوند امروز تورا مضطرب خواهد ساخت » . ( یوشع ،۷، ۲۵ ) . خداوند امروز تورا مضطرب خواهد ساخت،اما درجهان‌آینده‌تورا‌مضطرب‌نخواهدنمود... اگرشخص محکوم باعدام نداند چگونه اعتراف کند به‌او میگویند : چنین بگو : امید آنکه مرگ‌من کفارهٔ تمام گناهانم باشد » .

«وقتی‌او بفاصلهٔ چهارذراعی محل‌سنگسارکردن میرسید ، جامه‌های اورا از تنش بیرون می‌آوردند . اگر محکوم مرد بود ، جلوی‌بدن‌او را می‌پوشانیدند. و اگر زن بود ، او را از دو طرف می‌پوشانیدند . این نظر ربی‌یهوداست . ولی دیگر دانشمندان میگویند :فقط مرد بدون پوشاك سنگسار میشود و نه زن » .

« محل سنگسارکردن بارتفاع دو برابر قامت یك انسان از سطح زمین بلندتر بود . یکی ازگواهان محکوم را ( که بالای محل‌سنگسارکردن ایستاده‌بود ) رو بجلو میراند ( و او را بپائین می‌انداخت ، بطوریکه برپهلو بزمین بیافتد ) . و اگر از صورت بزمین می‌افتاد ، گواه‌او را روی‌پهلو برمیگردانید. اگر محکوم براثر این سقوط میمرد ، حکم اعدام اجرا شده بود . وگرنه ، شاهد دوم سنگ (۱) را بدست میگرفت و آن را روی قلب شخص محکوم می‌انداخت . اگر براثر ضربهٔ سنگ میمرد ، حکم‌اعدام اجراشده بود. وگرنه، سنگسارکردن می‌بایست‌توسط همهٔ جماعت‌حاضر انجام گیرد . چنانکه گفته شده است : « اول همه دست گواهان بجهت‌کشتن او بر وی بلندشود ، و پس ازآن تمامی افراد قوم . (سفر تثنیه ، ۱۷ : ۷ ) . جسد همه کسانی راکه سنگسار میشوند ، بر دار می‌آویزند . این نظر ربی‌الیعزر است لکن دیگر دانشمندان میگویند : تنها اجسادکسانی‌که کفر گفته یا بت‌پرستی کرده باشند بر دار آویخته میشود . مرد را در حالی‌که صورتش رو بمردم باشد بر دار می‌آویزند ، اما زن چهره‌اش باید بسوی چوبه‌دار باشد . این‌عقیدهٔ ربی‌الیعزر است. اما دیگر دانشمندان گفتند : فقط مرد بر دار آویخته میشود و نه زن . ربی‌العیزر به‌آنان گفت : مگرنه‌اینکه شیمعون‌بن شطح زنانی را ( بجرم جادوگری ) در شهر اشقلون . Ashghelon . بر دار آویخت ؟ در جواب گفتند : او هشتاد زن را ( در یك روز ) بدار آویخت، در صورتی‌که طبق قانون نباید دو تن را در یك روز محاکمه کرد (۲) . بدار آویختن جسد مقتول چگونه انجام میگیرد ؟ تیری را در زمین نصب میکنند و از انتهای بالائی تیر چوبه دار خارج میشود . دو دست جسد را روی هم می‌بندند و جسد را از دستهایش می‌آویزند . ربی‌یوسه گفت : تیر را بدیوار می‌نهند( و در زمین نصب نمیکنند ) ، و جسد را بشیوهٔ قصابان ( که گوسفند را بقلاب می‌زنند ) از آن‌می‌آویزند ، سپس جسد را بیدرنگ از دار پائین می کشند . زیرا اگر بحال تعلیق باقی بماند این قانون نقض میشود : « جسد او در شب بر دار نماند ، بلکه او را البته در همان روز دفن‌کن . زیرا کسی‌که بر دار آویخته شود ملعون خداوند است » . ( سفر تثنیه ،

---

۱ ـ این سنگ باید آنچنان وزین باشد که دو مرد برای حمل آن لازم شود . سنگ را هر دو شاهد باهم بلند میکردند لکن یکنفر از آندو مجاز بود آنرا روی قلب محکوم بیندازد تا شدت ضربه بیشتر باشد ( سنهدرین ، ٤٥ ب ).

۲ ـ یعنی نباید از عمل شیمعون بن‌شطح تقلید نمود .

۲۱ : ۲۳ . یعنی آنکه ، مردمی که جسد مقتول را آویخته بر دار ببینند ، خواهند پرسید : چرا او بدار آویخته شده است و در پاسخ خواهند شنید : زیرا باسم اعظم خداوند ناسزا گفته است . و در نتیجه اسم اعظم بیحرمت خواهد شد ». ( میشنا سنهدرین ، ٦ : ۱ ، ۲،۳، ٤ ) .

« جسد اعدام شده را در گورستان خانوادگی دفن نمیکردند . بلکه دادگاه دو گورستان اختصاصی داشت . یکی برای کسانی که گردن زده یا خفه میشدند، و دیگری برای آنهاکه سنگسار یا سوخته میشدند . وقتی گوشت جسد فاسد میشد ، استخوانها را جمع میکردند و در جای مناسبی مدفون می‌ساختند . خویشاوندان اعدام شده به‌نزد قاضیان و گواهان محاکمهٔ رفته ایشان را درود میگفتند ، و قصدشان از اینکار این بود که بگویند « ما کینه‌ای از شما در دل نداریم زیرادیدیم که رأی‌شما عادلانه‌بود » . تشریفات عادی‌سوگواری درچنین مواردی‌برای‌اعدام‌شده اجرا نمیگردید » ( میشنا سنهدرین ، ٦ : ٥ ، ٦ ) .

و جرائمی که محکومیت آن سنگسار شدن است : « زنا با مادر زن یا با عروس خود ، عمل لواط ، مقاربت غیرطبیعی یك مرد یا یك زن با یك‌حیوان ، کفر و ناسزاگفتن ، بت‌پرستی ، کودکی را بمنظور پرستش بت مولخ . Molekh . از میان آتش گذرانیدن . پیشگوئی و غیب گوئی بوسیلهٔ احضار ارواح مردگان ، فال‌گیری و جن‌گیری ، بیحرمتی‌بقدوسیت شنبه ، نفرین کردن فرزند پدر یا مادر خود را ، زنا با دوشیزگانیکه نامزد دارند ، فریب یکنفر و یا فریب مردم یك‌شهر ، و وادارکردن آنها به‌بت‌پرستی، جادوگری ، یاغی شدن فرزند بر پدر و مادر خود » . ( میشنا سنهدرین ، ۷ : ٤ ) .

« حکم اعدام بوسیلهٔ گردن زدن بدین گونه اجرا میشدکه گردن محکوم را بشیوهٔ مأمورین دولت ( روم ) با شمشیر میزدند . ربی‌یهودا گفت : چنین طریقهٔ اعدامی خفت‌آوراست . بلکه سرشخص محکوم را باید روی کندهٔ درخت بگذارند و آن را با تبر قطع کنند . دانشمندان گفتند : مرگی خفت‌آورتر از این یافت نمیشود ! »

« حکم اعدام بوسیلهٔ خفه‌کردن بدین طریق‌اجرا میشد : محکوم را تا بزانو در توده‌ای از کود فرو میبردند ، و سپس شالی از پارچهٔ خشن تاب داده و آن‌را درون پارچهٔ نرمی میگذاشتند و بدور گردن او می‌پیچیدند . آنگاه یکی از شهود از یك سر شال‌میکشید و شاهد دوم از سر دیگر ، تا آنکه خفه میشد و در میگذشت » . ( میشنا سنهدرین ، ۷ : ۲ ، ۳ ) .

« کسان زیر محکوم بسوختن‌میشوند : مردی که با یك زن و دختر وی همخواب شود ، و دختر کاهنی‌که مرتکب زنا گردد . « یك زن و دختر وی » که شامل دختر خود انسان ، دختر دختر ودخترپسرش، دختر زن انسان و دختر دختر و دختر پسر وی ، مادرزن ، مادر مادر زن و مادر پدر زن نیز میشود . و این افراد بمجازات ، گردن زدن ، محکوم میشوند : قاتل‌عمد و ساکنان شهری‌که به بت‌پرستی گرویده باشند». ( میشنا سنهدرین ، ۹ : ۱ ) .

کسانی که به خفه شدن محکوم میشوندعبارتند از : آن که پدر یا مادر خودرا بزند ، کسی که یهودی را بدزدد ( تا آنکه اورا بغلامی بفروشد ) دانشمندی که به رأی و فتوای محکمه عالی مذهبی ( بیت دین ) گردن ننهد ، پیغمبر دروغین ، کسی‌که بنام‌بتها نبوت‌آورد ، مردی‌که بازن شوهردارزناکند، شخصی که علیه دختر یك کاهن شهادت دروغ بدهد(و اورا به زنا کاری متهم نماید ) ، ومردی که با دختر یك‌کاهن مرتکب زنا شود» . ( میشنا سنهدرین، ۱۱ : ۱) .

« اگر کسی محکوم بدو نوع اعدام شود ، آن حکم اعدامی که شدیدتر است دربارهٔ او اجرا میگردد . اگر مرتکب جرمی شده باشد که مجازات آن شامل دو نوع اعدام است (۱) ، حکم شدیدتر دربارهٔ او اجرا خواهد شد . ( میشنا سنهدرین ، ۹ : ٤) . نسبت شدت انواع مجازات اعدام بترتیب از این قرار است : سنگسار کردن ، سوزاندن درآتش، گردن زدن و خفه کردن » . ( سهندرین ٤٩ ب ، ٥٠ الف ) .

برای آنکه محکوم رنج و شکنجه اعدام را احساس نکند ، مسکری بسیار قوی که حالت مستی و بی‌حسی شدید ایجاد میکرد بوی می‌نوشانیدند . « بکسی که میرفت اعدام شود یك دانه کندر در یك جام شراب می‌نوشانیدند تا آنکه کاملا بیحس شود ( ودرد ورنج احساس نکند ) . چنانکه گفته شده است: « بکسی که مشرف بهلاکت است مسکرقوی بدهید، وشراب را بتلخ جانان ( بنوشانید ) » ( امثال سلیمان، ۳۱ : ٦ ) چنین روایت کنند که زنان نیکوکار و مهربان اورشلیم این مسکررا داوطلبانه تهیه میکردند و برای محکومان به اعدام می‌بردند ؛ واگر آنها نمی‌بردند . این مشروب از پول بیت‌المال تهیه‌میشد». ( سنهدرین ، ٤٣ الف ) .

در این مورد یك قاتل عمد محکوم به حبس ابد میشود : « کسی که مرتکب قتل عمد شده باشد لکن هنگام ارتکاب در صحنه جنایت شاهدی ناظر براین قتل نباشد . اورا در زندان میکنند و به وی « نان ضیق و آب محنت » ( اشعیاء ، ۳۰ : ۲۰ ) میدهند » . (میشنا سنهدرین ، ۹ : ٥) گمارا این نکته را این طور مورد بحث قرار میدهد : « از کجا میدانیم (که او مجرم است ، در صورتی که گواهان ناظر بر جنایت او نبوده‌اند ) ؟ راوگفت : این برای موردی است که (گواهانی شاهد جرم او بوده‌اند لکن ) گواهی آنان از هم گسیخته است (۲) . شموئل گفت : این برای موردی است که ( گواهانی شاهد جنایت بوده‌اند لکن در حین ارتکاب قتل اخطار لازم را به قاتل یادآوری نکرده‌باشند. دانشمند دیگری میگوید: این برای موردی است که دربازجوئی ازشهود، تضاد و تناقض بین اظهارات ایشان مشاهده شود، ولی درهفت پرسش اصلی ( دربارهٔ زمان و مکان جنایت ) پاسخهای آنان با هم مطابق باشد . ( سنهدرین ، ۸۱ ب ) . مجازات حبس درباره کسی نیز اجرا میشود « که اورا قبلا بواسطهٔ ارتکاب جرمی تازیانه زده باشند و بازهمان گناه را مجدداً مرتکب شود » . ( مأخذ فوق ) .

حکم تنبیهات بدنی توسط دادگاهی مرکب از سه قاضی صادر میشد . لکن یکی از دانشمندان معتقد بود که این کار وظیفهٔ دادگاه بیست وسه نفری است. (میشنا سنهدرین ، ۱ : ۲ ) . قانون کلی چنین است که برای تخلف از یك نهی که در تورات آمده است، حکم تازیانه زدن صادر میشود . ( سیفره دواریم ۲۸٦ ـ صفحهٔ ۱۲٥ الف) . جزو گناهانی که مرتکب آن مستوجب عقوبت تازیانه میشود میتوان گناهان زیر را نام‌برد : زنا با بعضی از خویشاوندان ، بیحرمتی بقدوسیت معبد بیت همیقداش ، خوردن غذاهای ممنوعه ، و خودداری از انجام بعضی فرائض دینی که تورات آن را فرمان داده است .

---

۱ ـ بعنوان مثال ـ اگر مردی با مادرزن خود زنا کند ، چون با زن شوهر دار زنا کرده است ، مجازات او اعدام بوسیلهٔ خفه‌شدن است . و چون مادرزن او نیز بوده است ، مجازات او سوخته شدن هم میباشد.

۲ ـ فی‌المثل ، یکی از دوگواه بسبب خویشاوندی با متهم دارای صلاحیت گواهی نباشد . قانون مقرر داشته است که هر دو گواه بایستی از یك محل شاهد وقوع جنایت بوده باشند ، یا آنکه درجائی بوده باشند که بتوانند یکدیگر را ببینند . این شرایط ممکن است که موجود نبوده باشد معذالك شهادت گواهان قضات را به مجرم بودن متهم معتقد میکند. تورات اعدام چنین قاتلی را منع کرده است لکن دانشمندان یهود بقضات اختیار آن را داده‌اند که وی رامجازات کنند.

حداکثر تعداد ضربات تازیانه سی و نه ضربه تعیین شده‌است. « چند ضربهٔ تازیانه باو میزنند » ؟ چهل ضربه یکی کم. چنانکه گفته شده است : « بتعداد چهل‌ضربه» (۱) (سفر تثنیه ، ۲۵ : ۲،۳) یعنی عددی که نزدیك به چهل است ، ربی یهودا گفت : «چهل ضربهٔ تمام باو میزنند» . ( میشنا مکوت ، ۳ : ۱۰ ) . نظر دوم مورد قبول واقع نشده است یك‌قانون دیگر از این قرار است : « برای تازیانه زدن بمجرم » فقط تعداد ضرباتی را در نظر میگیرند که‌قابل قسمت برسه باشد . اگر ابتدا چنین تخمین زدند که او توانائی‌چهل ( در واقع سی‌ونه ) ضربه را دارد، وپس از آنکه تعدادی از ضربه‌ها زده شد ملاحظه کردند که نخواهد توانست تمام سی و نه ضربه راتحمل کند ، بقیه را بدو می‌بخشند . اگر تخمین زدند که او طاقت فقط هجده ضربه تازیانه را دارد ،و پس از آنکه هجده ضربه را باو زدند دیدند که توانائی تمام سی‌ونه ضربه را دارد ، دیگر بیست‌ویك‌ضربهٔ باقی را باو می‌بخشند . اگر مرتکب گناهی‌شده باشد که شامل دو نهی است ( و بنا براین باید دودوره تازیانه بخورد ) ، و تخمین زدند که توانائی فقط یك دوره تازیانه را دارد ، همان یك دوره تازیانه‌را میخورد و بقیه را باو می‌بخشند . واگر ببینند که طاقت هردو دوره تازیانه را دارد ، اول یك دوره را باو میزنند ، وباو فرصت میدهند تا بهبود یابد ، و سپس دورهٔ دوم را میزنند » . ( میشنا مکوت ، ۳ : ۱۱ ) .

طریقهٔ‌اجرای‌مجازات تازیانه‌بقرارزیر است :«دو دست را بستون می‌بندند . بطوریکه هر دست دریك طرف ستون باشد . مامور کنیسه جامه‌های محکوم‌را ( از یقه ) به دست میگیرد و میکشد و اگر جامه شکافته یا پاره پاره شود ، اهمیتی ندارد ، تا آنکه سینهٔ وی برهنه شود . سنگی پشت‌سر او روی زمین میگذارند ومامور کنیسه روی آن می‌ایستد ، درحالی که تازیانه‌ای از چرم گوساله که ابتدا دولا و سپس چهارلا شده است در دست دارد. دوتسمهٔ نازك( از پوست درازگوش ) از دو انتهای تازیانه آویخته است که هنگام ضربه زدن‌چنین بنظر میرسدکه بالاو پائین میرود » .

« طول دستهٔ تازیانه باندازهٔ یك قبضه(پهنای دست ) ، و عرض تازیانه نیز یك قبضه است ، و انتهای آن تا به شکم ( شخص محکوم ) میرسد .یك‌سوم ضربه‌ها را از جلو ( روی سینه‌اش ) ، و دو سوم دیگر را بر پشتش میزنند ( یك سوم‌روی هر کتف). ضربه‌ها را نه در حال ایستاده و نه در حال نشسته، بلکه‌درحال خمیده‌میخورد. چنانکه گفته‌شده‌است : « قاضی اورا بخواباند » . ( سفر تثنیه ، ۲۵ : ۲) . زنندهٔ تازیانه محکوم را با یك دست و با تمام قوت‌خود میزنند » .

« ارشد داوران این آیه ها را ( در طی تازیانه زدن ) میخواند : « اگر مواظب انجام دادن تمامی مطالب این‌تورات نباشی .... آنگاه خداوندبلاهای(۲) تووبلاهای اولادت‌راعجیب خواهدساخت». (سفرتثنیه ، ۲۸ : ۵۸ ، ۵۹ ) . (واگر داورقبل ازپایان‌ضربات تازیانه ، خواندن آیه را تمام کرده باشد ) ، آن را تکرار میکند . بنا بریك قول دیگر ، داوراین‌آیه را میخواند : « پس‌مطالب این عهدرا نگاه دارید و آنها را بجای آورید ، تا در هرکاری که انجام‌میدهید کامیاب شوید » . ( سفر تثنیه ،۲۹ : ۸یا ۹). وبعد از آن این آیه را قرائت میکند : « ولی او که‌رحیم است گناه را عفو میکند ... » ( مزامیر داود،

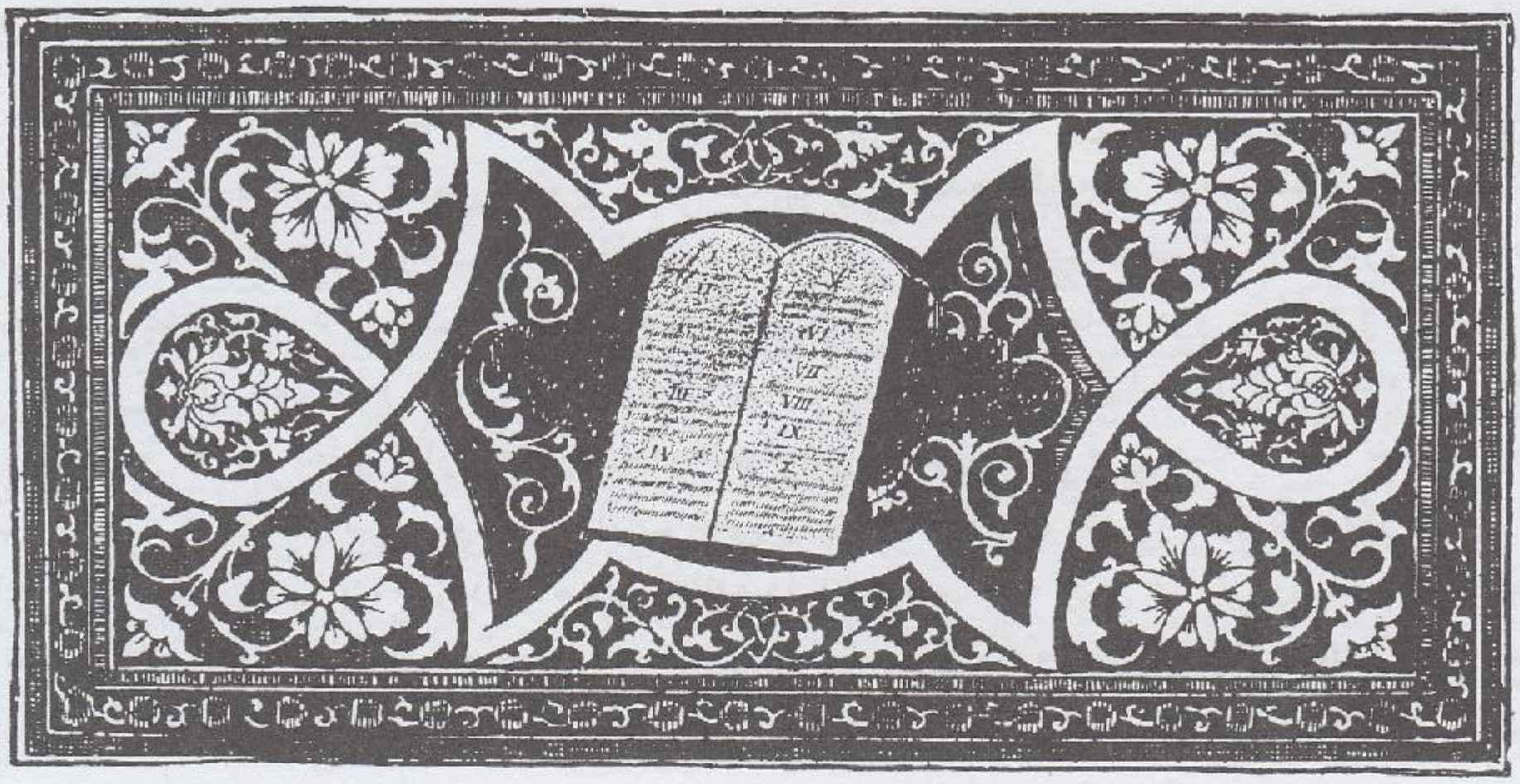
۱ ــ در متن عبری تورات ، کلمهٔ « بتعداد » آخرین کلمهٔ یك آیه ، و کلمهٔ « چهل » اولین لغت آیهٔ بعدی آن است.
۲ ــ کلمهٔ « مکا » در عبری هم بمعنی بلا و هم بمعنی ضربت‌است.

۷۸ : ۳۸ ) ، ودر صورت لزوم آیه اولی را تکرار می‌کند (۱) . اگر محکوم زیردست کسی‌که تازیانه را میزند بمیرد ، وی از مسئولیت قتل او مبرااست، لکن اگر یك ضربه زیادتر ازحد لزوم باو بزند ، و محکوم براثر آن بمیرد ، زنندهٔ تازیانه بشهر پناهگاه تبعید میشود . اگر شخص محکوم ( در حین تازیانه خوردن ) خودرا با مدفوع یا پیشاب پلید سازد، بقیهٔ ضربات را باو می‌بخشند ) » . ( میشنا مکوت ، ۳ : ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ) .

در مورد بعضی از گناهان ، تورات این‌جمله را بکار میبرد : « آن جان از اسرائیل منقطع خواهد شد » . ( سفر خروج ، ۱۲ : ۱۵ ) تلمود دراین باره‌چنین توضیح میدهد که « منقطع شدن جان » بمعنی مردن شخص گناهکار در پنجاه سالگی است. (موعد قاطان ، ۲۸ الف ) . لکن‌طبق قوانین دانشمندان‌یهود، کسانی که گناهی کرده‌اند اگر پشیمان شوند و توبه نمایند ، باید تازیانه بخورند تا گناهشان بخشوده شود . » تمام کسانی که سزاوار آن هستند که‌جانشان منقطع شود ، اگر تازیانه بخورند ، از عقوبت منقطع شدن معاف خواهند شد . » ( میشنا مکوت، ۳ : ۱۵ ) . گناهانی نیز هست که مجازات آن « مرگ بدست خداوند » است ، و آن را بمعنی مرگ شخص گناهکار در شصت سالگی تفسیر کرده‌اند . ( موعد قاطان ، ۲۸ الف ) .

---

۱ ــ آیه ۸ از فصل ۲۹ سفر تثنیه و همچنین آیه ۳۸ از فصل ۷۸ مزامیر داود هرکدام دارای سیزده کلمه است . اگر قرار براین باشد که محکوم سیزده ضربهٔ تازیانه بخورد ، فقط آیهٔ اول خوانده میشود ، یعنی آنکه هرکلمه آن هنگام فرود آمدن یك ضربه تازیانه ادا میگردد . اگر باید بیست و شش ضربه بخورد ، هر دو آیه خوانده می‌شود ، و در صورتی که تعداد ضربات ۳۹ باشد ، آیه اول تکرار میشود .



# فصل یازدهم ، علم قانون .

قسمت دوم

## قوانین مدنی و مالی

**خسارات و غرامات ، اموال یافته‌شده، امانتداری و نگهبانی ، اجاره و استجاره ، فروش و تحویل و انتقال ، حق مالکیت از طریق مرور زمان ، قوانین وراثت .**

## ۱ـ خسارات و غرامات ،

قوانین مربوط به اختلافات و دعاوی گوناگون‌که چه بخاطر صدمات جانی وچه بسبب خسارات مالی و غیره ، باشد ، موضوع بحث سه رسالهٔ مهم از رسالات تلمود است ، که برترتیب بنامهای «باواقما» . Bava Ghamma . و « باوا مصیعا » . Bava Metzia . و«باوابترا» . Bava Batatra . به‌ترتیب به معنی نخستین باب ، باب وسطی و آخرین بـاب نامیده شده‌است .

رسالهٔ باوا قما دربارهٔ قوانین مربوط به‌خسارات و غرامات سخن میگوید . انسان بطورکلی برای صدمه و خسارتی که چه بواسطه عمل خود . وچه بواسطه آنچه که متعلق به‌اوست ( مثلا یك حیوان ) به‌دیگری وارد آورد ، مسئول شناخته میشود ، ومجبور است که تاوان و غرامت آن را بپردازد . حوادث و سوانحی که‌ممکن‌است ازاین راه اتفاق افتد ، تحت چهار عنوان طبقه بندی شده‌است ، واز چهار پیشامد احتمالی که در تورات بدانها اشاره شده‌است مشتق میشود . چهار نوع عامل اصلی خسارت هست که عبارتند از گاو (۱) ( سفر خروج ، ۲۱ : ۳۵ ، ۳۶ ) ، چاه و چاله( سفرخروج ، ۲۱ : ۳۳،۳٤)، چرا ( چریدن ) ( سفر خروج ۲۲ : ٤ ) و حریـق ( مـاخذ فـوق آیـهٔ ٥ ) . وجـه مشترك این چهـار عامل آن است که همگی آنها موجب زیان وخسارت‌میشوند ، ومسئولیت حراست آنها و جلوگیری از حدوث ضررو آسیب بواسطه‌آنها برعهدهٔ‌آدمی‌است. از این‌رو اگرآسیب وخسارتی توسط یکی‌ازاین‌عوامل وارد آیـد ، کسی کـه باعث آن بـوده است موظف به پرداخت غرامت از بهترین قسمت زمین یا اموال

۱ ـ هرنوع عاملی که درحین حرکت باعث خسارت شود تحت‌عنوان « گاو » می‌آید.

خود میباشد » . ( میشنابا واقما ، ۱ : ۱ ) . قاعدهٔ کلی که شامل همهٔ این گونه موارد میشود بدین‌طرز بیان شده است : « هرچیز که من مسئولیت حراست آن را برعهده بگیرم ، خود مسئول خسارتی که ناشی از آن باشد هستم و موظف به جبران آن . و اگر من موظف به‌جبران قسمتی از خسارتی که باعث شده است باشم ، خود موظف به جبران همهٔ آن‌خسارت هستم » . ( ماخذ فوق ، ۱ : ۲ ) .

هریك از چهار عامل اصلی فوق‌الذکردارای فروع و مشتقات زیادی است ، که هرکدام جزء بجزء مورد بحث و تجزیه‌و تحلیل قرارگرفته است‌ودراینجا بعضی از موارد مهم و برجستهٔ آن را بعنوان نمونه ذکر میکنیم . دربارهٔ قوانین مربوط به‌خسارات ناشی‌از حمله وشاخ زدن گاو ( یا حیوانات‌دیگر ) ، تورات برای حیواناتیکه عادت بشاخ زدن وآسیب رساندن‌دارند و حیوانیکه چنین عـادتی را ندارد وجه تمایز و تفاوت قایل شده است ( سفر خروج ، ۲۱ : ۲۸ تا ۳۲ ) . حیوان رام وبیضرر را «تام» .Tam. یعنی ساده یا بیگناه و حیوان سرکش را « موعاد » . Muad .به معنای ( حیوان کسی که قبلا باو ) اخطـار شده است (۱) میخوانند . وچون دارنده حیوان از روی‌تجربه دریافته باشد که ناگزیر از دقت بیشتری در حراست از حیوان است و چنین نکنـد ، بی‌شك‌مسئولیت او زیادتر ، و جریمه‌ای که باو تعلق‌میگیرد سنگین‌تر خواهد بود .

دانشمندان یهود تفاوت میان تام وموعاد راگسترش داده وآن را شامل حال همهٔ عوامل تولید خسارت نموده‌اند . « پنج عمل تحت عنوان « تام» می‌آید ، و پنج عمل دیگر تحت‌عنوان « موعاد » . یك حیوان اهلی معمولا برای شاخ زدن ، فشار وارد آوردن ، گازگرفتن خوابیدن روی چیزی و یالگد زدن ، « موعاد » محسوب نمیشود (۲) در مـورد( خسارت وارده بواسطه ) دندان ، حیوان فقط‌برای خوردن چیزی که مناسب خوراك اوست « موعاد » بشمار می‌آید (۳) . در بارهٔ ( خسارت وارده بوسیلهٔ) پای حیوان برای شکستن و یا له کردن چیزی حین‌راه رفتن ، « موعاد » بشمار می‌آید . (٤) گاوی‌که بشاخ زنی مشهور شده باشد « مـوعاد » است . وهمین طور است وضع گـاوی که در محـوطهٔ ملك شخصی یك نفر باو خسارت برساند . انسان در هرحال که باشد « موعاد » خوانده میشود . تفاوت‌میان « تام » و « موعاد »دراین‌است‌که اگر حیوان «تام» سبب خسارتی‌شود ، آن‌را میفروشند ، وازپول فروش حیوان نصف خسارت را میپردازند . ولی اگر یك‌حیوان « موعاد » خسارتی وارد آورد ، صاحبش‌باید تمام خسارت را با بهترین قسمت اموال خود جبران کند » . ( میشنا باوا قما ، ۱ : ٤ ) . موضوع «موعاد» بشمار آمدن انسان قابل توجه است ، ودر سخن زیر توضیح بیشتری دراین باره داده شده است : «انسان همواره « موعاد » محسوب میشود ، چه از روی‌سهو عمل کند و چه عمداً ، چه بیدار باشد و چه در خواب » . ( ۲ ، ٦ ) . یعنی آنکه ماجرا هرچه باشد، انسان باید بابت خسارتی که وارد می‌آورد ، غرامت

---

۱ ــ « موعاد » را چنین تعریف کرده‌اند : گاوی که در ظرف‌سه روز سه بار شاخ زده ، و بصاحبش اخطارکرده باشند که مراقب او باشد و از شرارت او جلوگیری نماید . « تام » گاوی‌است کـه در ظرف سه روز هیچ شاخ نزده باشد .یکی از دانشمندان عامل زمان را نادیده گرفته ، و گاوی را که سه‌بار شاخ زده باشد « موعاد » میخواند ، و « تام » گاوی را میداند که اگر کودکی باو دست بزند و باوی بازی کند ، او را شاخ نزند . ( میشنا باواقما ، ۲ : ٤ )

۲ ــ مگر این‌که این‌کارراسه‌بارکرده‌باشد.

۳ ــ « اگر میوه یا سبزی بخورد ، « موعاد » است . ولی‌اگر پارچه و لباس بخورد ، « موعاد » محسوب نمیشود ». ( میشنا باواقما ، ۲ : ۲ ).

٤ ــ ولی اگر حین راه رفتن ، سنگها را با پای‌خود لگد کند ، و آنها از زیر پای او جسته و سبب‌شکستن‌چیزی شوند ، آن حیوان « موعاد » نیست ، و صاحبش فقط نصف تاوان خسارت وارده رامیپردازد . ( میشنا باواقما ، ۲ : ۱ ).

کامل بپردازد .

قوانین مربوط بخسارت وارده بواسطه گودال (چاه و چاله) از این‌قرار است : « اگر کسی گودالی را در ملك شخصی و خصوصی حفر کند و دهانهٔ آن را در معبر عام قرار دهد و یا بالعکس ، و یا گودالی را در ملك شخصی و خصوصی حفر کند ودهانه آن‌را در ملك خصوصی دیگری باز نماید ، مسئول (خسارات وارده بواسطه آن گودال) است . اگرکسی گودالی را در معبر عام حفرکند ، و گاو یا درازگوشی در آن بیفتد و بمیرد ، موظف بجبران خسارت وارده‌است . گودال حفر شده چه مدور باشد ، چه دراز و باریك ، چه مسقف ، چه خندقی شکل و چه دارای مقطعی سه‌گوش ، حکم همه یکسان است و مسبب آن مسئول خسارت وارده است . اگر چنین است پس چرا تورات کلمهٔ « گودال » را بکار برده است ؟ چون میخواهد این نکته را بفهماند ، همانگونه که یك گودال باید (لااقل) بعمق ده قبضه باشد تا باعث‌مرگ کسی‌که در آن می‌افتد بشود ، همانطور هر حفرهٔ دیگری نیز باید دست‌کم بعمق ده قبضه باشد ، تا سبب فوت کسی‌که در آن سقوط میکند بشود . اگر عمق گودالی کمتر از ده قبضه بود ، و گاو یا درازگوشی در آن افتاد و مرد ، (کسی‌که آن حفره را حفر کرده‌است) از پرداخت غرامت معاف است . لکن اگر آن حیوان آسیبی دید و مجروح شد ، او باید تاوان آن‌را بپردازد» . (۵، ۵) .

دربارهٔ خسارتی‌که از چریدن چهارپایان در زمین دیگران وارد میشود ، چنین گفته‌اند : «اگر کسی گوسفند یا بزی را در آغل کرد و در آغل راخوب بروی او بست ، و معذالك حیوان خارج (و یا چریدن در زمین دیگران) باعث خسارت شد ، آن شخص مسئول نیست . لکن اگر در را خوب بر روی حیوان نبست ، و خارج شد و خسارت رسانید ، آن‌کس مسئول است . اگر شبانگاه رخنه‌ای در دیوار آغل پدید آمد ، و یا دزدان و راهزنان رخنه‌ای در آن ایجاد کردند ، و حیوان از آنجا خارج و سبب خسارت گردید ، صاحب حیوان از پرداخت تاوان معاف است. اگر دزدان حیوان را از آغل خارج کنند ، آنها ملزم به‌پرداخت تاوان خسارت وارده هستند » .

« اگر او حیوان را در آفتاب گذاشت (۱) ، و یا آن را بدست یك کر و لال ، یك ناقص‌العقل و یا کودك خردسال سپرد ، و حیوان خارج شد و سبب‌خسارت گردید ، خود صاحب حیوان مسئول است . ولی اگر حیوان را بدست چوپانی سپرد ، مسئولیت بعهدهٔ چوپان است . اگر حیوان (از معبر عام) در باغچه‌ای (که در سطحی پائین‌تر قرار داشت) افتاد و از محصولات آن باغچه خورد ، صاحبش بابت آنچه‌که وی خورده است غرامت میپردازد (و نه برای‌خسارات دیگر) . ولی اگر حیوان بطور عادی (بدون آنکه بیفتد) بباغچه فرود آمد و خسارت وارد آورد ،صاحبش بابت آنچه‌که خسارت رسانده است تاوان میپردازد » .

« اگر کسی محصول خود را در کشتزاردوستش بدون کسب اجازه از او توده کرد ، و حیوان متعلق بمالك کشتزار آن را خورد ، صاحب زمین‌مسئول خسارت وارده نیست . و اگر از آن تودهٔ محصول آسیبی بر حیوان رسید ، صاحب محصول‌مسئول آن است . و اگر او محصول خود را با اجازهٔ صاحب زمین توده کرده باشد ، مالك کشتزار مسئول‌خسارت وارده از جانب حیوانش بر تودهٔ محصول است» . (۶، ۱، ۲، ۳) .

---

۱ــ ولو اینکه در آغل باشد . زیرا که گرمای آفتاب باعث‌خواهد شد که حیوان هرطور شده خود را از آغل خارج کند .

دربارهٔ خسارت وارده از آتش‌سوزی، قانون چنین میگوید: «اگر شخصی مواد مولد حریق را بتوسط کر و لال، شخص ناقص‌عقل و یا کودک خردسال بجائی بفرستد (و براثر این کار آتش‌سوزی ایجاد شود)، او از مجازات آدمیان معاف است، لکن از جانب خداوند عقوبت خواهد دید (۱). اگر مواد تولیدکنندهٔ آتش‌سوزی را توسط فرد با شعور بجائی بفرستند، شخص اخیر مسئول خسارات وارده است. اگر یک نفر آتش را بیاورد، و در پی او شخص دیگری سوخت و یا هیزم را فراهم کند، شخص اخیر مسئول خسارات وارده از آتش‌سوزی حاصله است. ولی اگر کسی سوخت یا هیزم را آماده کند، و در پی او شخص دیگری آتش‌را بیاورد، آورندهٔ آتش مسئول است. اگر سوم شخص بیاید و آتش را شعله‌ور کند، او مسئول است. لکن اگر باد سبب شعله‌کشیدن آتش شود، هیچکدام از آنها مسئول نیستند». (۶، ۴).

چنانچه جرقه‌ای از زیر پتك آهنگر بجهد و سبب خسارت گردد، آهنگر مسئول آن است. اگر شتری که بار آن کتان است از معبر عام بگذرد، و درحین عبور شتر، قسمتی از کتانها داخل دکانی شده و براثر برخورد با چراغ دکاندار آتش بگیرد و باعث سوختن ساختمان شود، صاحب شتر مسئول خسارات وارده است. اما اگر دکاندار چراغش‌را بیرون از دکان گذاشته باشد، آنوقت خود او مسئول است. ربی یهوداگفت: اگر این چراغ مال جشن حنوکا (۲) باشد، دکاندار مسئول نیست». (۶، ۶).

نیمهٔ دوم رسالهٔ باواقما دربارهٔ خسارات و آسیب‌هائی که جنبهٔ جنائی دارد، و براثر دزدی، حمله و راهزنی ایجاد میشود بحث‌میکند. درمورد مجازات سرقت، تورات از چند حالت مختلف سخن می‌گوید، و تاوان خسارت گاهی دو یا چهار و یا پنج برابر قیمت شیئی مسروقه است. (سفر خروج، ۲۱: ۳۷ و ۲۲: ۳، ۶، ۸). دربارهٔ این اختلافات، شرح و توجیه جالبی در تلمود آمده است. «شاگردان ربان‌یوحانان بن‌زکای از وی پرسیدند: چرا تورات مجازات یك‌دزد را (که بخاطر دزدیدن یك‌گاو یا یك‌گوسفند باید چهار یا پنج برابر قیمت آن‌جریمه‌بپردازد)، ازمجازات یك غاصب (که باید فقط آنچه راکه بزور گرفته است و یا بهای آن را بصاحبش مسترد دارد) شدیدتر معین کرده است؟ در پاسخ ایشان گفت: زیرا غاصب لااقل احترام بنده (یعنی انسان) را با احترام اربابش (یعنی‌خداوند) برابر دانست. (چون او عمل غصب را آشکارا و با دست بلند انجام داد، و نه از خداوند ترسید و نه از بندگان او). لکن دزد احترام خداوند را با احترام بندگانش برابر ندانست، (چونکه او ازترس بندگان خداوند، دزدی خود را در خفا انجام داد، اما از خداوندکه ناظر اعمال او بود نهراسید)، و با این عمل خود چنین وانمود کرد، که‌گوئی‌دیدگان خداوند کارهای او را نمی‌بیند، و گوش او سخنان‌وی را نمیشنود». (باواقما، ۷۹ ب).

دو علت ذکر شده است‌که چرا دزد باید برای گاوی که‌دزدیده‌است‌پنج‌گاو (یامعادل‌قیمت) بصاحب آن بدهد، و درعوض گوسفندی که سرقت کرده‌است چهارگوسفند (یا برابر بهای آنرا) جریمه دهد: «ربی مئیر گفت بنگر که مقام و مرتبت کارچه عالی است. برای دزدی یك‌گاو که دزد آن را از کار باز داشت (و صاحبش را از نتیجهٔ کار آن محروم‌ساخت)، سارق پنج‌گاو باید بدهد. ولی در مورد سرقت یك‌گوسفند که‌کاری نداشته است‌که از آن بازماند، دزد چهارگوسفند پس میدهد. ربان‌یوحانان

---

۱ ــ یعنی او اخلاقاً و وجداناً مسئول و مقصر است و نه‌قانوناً.

۲ ــ جشن حنوکا یا جشن چراغانی بیاد بود پیروزیهای یهودامکابی در جنگهایش با یونانیان و برقرار شدن مجدد آیین عبادت در معبد بیت‌همیقداش برگزار میشود. این یادبود را از شب بیست وپنجم ماه کیسلو بمدت هشت شب متوالی باروشن کردن چراغهائی که طبق قانون باید در محلی کاملا مرئی گذاشته شود جشن میگیرند.

بن‌زکای گفت: بنگر که عزت و احترام آدمی چه بسیار است، گاو که با پای خود راه میرود، اگر دزدی آنرا بدزدد، در ازای آن پنج گاو جریمه میدهد. اما گوسفند که به‌آسانی با پای خود همراه دزد نمیرود، و سارق مجبور میشود آن را بر دوش خود حمل کند (و از این‌رو به‌عزت و وقارش لطمه وارد می‌آید)، بابت آن چهار گوسفند بصاحبش میدهد». (مأخذ فوق).

برخی از مواد مربوط بقانون‌فوق چنین‌است: «مجازات دو برابر غرامت دادن، از مجازات چهار برابر یا پنج برابر تاوان دادن فراوان‌تر است و بیشتر پیش می‌آید. زیرا مجازات اولی هم در مورد دزدی موجودات جاندار اجرا میشود و هم در مورد اشیاء بی‌جان، در صورتی که دومی فقط در مورد سرقت گوسفند یا گاو عملی میگردد. (سفر خروج، ۲۱: ۳۷). اگر کسی از یك دزد چیزی راکه‌او دزدیده است سرقت‌کند، برای این‌دزدی غرامت‌دوبرابر نمیپردازد. و همین‌طور کسی که از یك دزد گوسفند یا گاوی راکه او سرقت‌کرده است بدزدد و سپس آن را ذبح کند یا بفروشد، تاوان چهار یا پنج برابر نمیپردازد».

«اگر دوشاهد گواهی‌دادند‌که او (گوسفند یا گاوی را) دزدیده است، و همان دو شاهد یا دو شاهد دیگر شهادت دادند که او گوسفند یا گاو را ذبح‌کرده یا آنرا فروخته است، او جریمهٔ چهار برابر (برای گوسفند)، و تاوان پنج برابر (برای‌گاو) میپردازد. اگر گوسفندیاگاورادرشب‌یا روزشنبه‌دزدید و فروخت، ویا آن‌رابرای‌بت‌پرستی‌دزدید وفروخت، ویا در روز کیپور (کفاره) آن‌را دزدید و ذبح‌کرد، و یا آنکه گوسفند یا گاو متعلق بپدر خود را دزدید و ذبح‌کرد یا فروخت، و پس از آن پدرش فوت‌کرد، یا آنکه گوسفند یا گاوی را ربود و آن را ذبح‌کرد، و بعد از ذبح وقف معبد بیت همیقداش نمود، در تمام موارد فوق غرامت چهار برابر (برای گوسفند) و یا پنج‌برابر (برای‌گاو) میپردازد. اگر گوسفند یا گاوی‌رادزدید، وجهت‌مصرف‌درمانی‌یا برای‌خوراك‌دادن‌به‌سگان‌آن‌راذبح‌کردیا آنکه‌آن‌راذبح‌کردومعلوم‌شد که‌گوشت آن‌حیوان طبق‌قانون مذهبی‌قابل خوردن نیست، یا آنکه آنرا بغیر از عنوان قربانی در صحن معبد بیت همیقداش ذبح نمود، درکلیه موارد فوق باید غرامت چهار یا پنج برابر بپردازد. ربی شیمعون او را برای دو مورد آخری مجرم نمیشناسد».

«اگر دوشاهد شهادت‌دادند‌که او (گوسفند یا گاوی را) دزدیده است. و فقط یك شاهد گواهی داد که آن را ذبح‌کرده یا فروخته است، یا آنکه خود اقرار به‌ذبح یا فروش حیوان کرد، فقط غرامت دو برابر میپردازد، و نه تاوان چهار یا پنج برابر. اگر گوسفند یا گاوی را شنبه دزدید و ذبح کرد، یا آنکه آنرا برای بت‌پرستی دزدید و ذبح‌کرد، و یا آنکه گوسفند یا گاو متعلق بپدرش را دزدید و پدرش فوت‌کرد و پس از آن حیوان دزدیده شده را ذبح‌کرد یا فروخت، و یا آنکه حیوان را دزدید و آن را وقف معبد بیت همیقداش نمود و سپس آن‌را ذبح‌کرد یا فروخت، در همهٔ این موارد فقط غرامت دو برابر میپردازد، و نه تاوان چهار یا پنج برابر». (میشنا باواقما، ۷: ۱، ۲، ۴).

بابت صدمه و آسیبی که براثر ضرب و جرح برکسی وارد شود، صدمه رساننده موظف به پرداخت پنج‌گونه غرامت است. «کسی‌که بهمنوع خود صدمه و آسیبی میرساند، محکوم به‌پرداخت پنج نوع تاوان است: تاوان صدمهٔ بدنی، تاوان درد و رنجی که شخص آسیب دیده تحمل‌کرده است، مخارج دوا و درمان او، غرامت ضرر روزهائی‌که براثر این صدمه ازکار خود بازمانده است و تاوان خجالتی‌که کشیده است (بواسطه معیوب و یا ناقص‌العضوشدن). تاوان صدمهٔ بدنی چگونه است؟ اگر آسیب رساننده چشم کسی راکورکرد، دستش را قطع نمود و یا پایش را شکست، فرض میکنند، که مصدوم غلامی است که

میخواهند او رادر بازاربرده‌فروشان بغلامی‌بفروشند، و تخمین میزنندکه اگر این صدمه را نخورده‌بود به‌چه قیمت بفروش میرفت و اکنون با این نقص عضو چقدر ارزش دارد ، ( و ضارب این تفاوت‌دوقیمت را بعنوان تاوان صدمهٔ بدنی بمصدوم میپردازد ) . تاوان درد و رنج را بدینگونه برآورد میکنند: اگر آسیب‌رساننده قسمتی از بدن همنوع خود را با سیخ یا با میخ داغ سوزانیده باشد ، ولواینکه این‌کار را روی ناخن ( دست یا پای ) او انجام داده باشدکه درچنین محلی‌زخم وجراحتی تولید نمیشود، تخمین میزنندکه شخص دیگری‌که همردیف شخص مصدوم است با گرفتن چه مبلغی حاضر است چنین درد و رنجی را تحمل کند . دربارهٔ مخارج دارو و درمان ، اگر آسیب رساننده همنوع خود را مضروب و مجروح‌کرده باشد ، بایستی هزینهٔ دوا و درمان ویرا بپردازد . هرگاه در جـای‌زخم ورم و تاول تولید شود ، اگر این ورم و تـاول براثر همان زخم حاصل شده باشد ، ضارب مسئول( درمان آن ) است . لکن اگر براثر آن زخم تولید نشده باشد ، ضارب مسئول آن نیست . اگر زخـم خوب شد و دوباره عودکرد ، بار دیگر خوب شد و باز هم عود نمود ، ضارب موظف بپرداخت هزینـه معالجهٔ اوست . ولی اگر زخم کاملا شفا یافت و پس از مدتی دوباره ظاهر شد ، ضارب دیگرمسئول معالجه آن نیست ( چون ممکن است که بی‌مبالاتی شخص مصدوم باعث عود زخم شده باشد ) . برای برآوردزیان ایامی‌که مضروب از کار خود بیکار شده است ، فرض میکنندکه او نگهبان جالیز خیار (۱) بوده است( و مزدکار او را مزد روزانهٔ چنین نگهبانی حساب میکنند ) ، زیرا که مضروب بهای دست یا پای خود راقبلا دریافت داشته است . مبلغ تاوان خجلت‌زدگی بستگی بشأن و مقام خجلت دهنده و خجلت کشنده‌دارد » . ( میشنا باواقما ، ۸ : ۱ ) .

دربارهٔ تاوان خجلت‌زدگی ، در میشنا چنین‌آمده است : « اگرکسی همنوع خود را ( با مشت ) بزند ، یك سلع . Selaa . بابت تاوان خجلت‌زدگی‌باو میدهد . طبق یك نظریه دیگر ، مبلغ این تاوان یك مانه . Maneh . (۲) است . اگر بصورتش سیلی بزند ، بابت تاوان خجلت‌زدگی‌دویست زوز ( دو مانه ) باو میدهد . اگر سیلی را با پشت دست بزند ، مبلغ‌غرامت بچهارصد زوز ( چهار مانه ) بالغ میگردد . اگر گوش او را بکشد ، مویش را بکند ، یا بر اوآب‌دهان بیندازد و آب دهانش برصورت یا بدن او بیفتد ، ویا جامه‌اش را از تنش بیرون‌کند ، و یا آنکه سر زنی رادر بازار و معبر عام برهنه سازد ، باید چهارصد زوز بعنوان تاوان خجلت زدگی بپردازد . همهٔ اینها بـه‌حیثیت‌کسی‌که باو توهین شده است بستگی دارد . اما ربی‌عقیوا گفت : حتی بفقرای اسرائیل آنچنان بنظـر احترام مینگرند ، که‌گوئی ایشان مـردانی اصیل و آزاده بوده‌اندکه براثر حوادث روزگار ثروت خودرااز دست داده‌اند . زیرا همگی آنان فرزندان ابراهیم اسحق و یعقوب هستند » . ( میشنا باواقما ، ۸ : ۶ ) .

دربارهٔ صدمات و آسیب‌های بدنی و نقص اعضاء ، تلمود قانون « عضو در عوض عضو » را که در تورات آمده است مورد بحث و تفسیر قرار داده‌است . دانشمندان یهود این تفسیر و تعبیر راکه اگـر شخصی بهمنوع خود صدمهٔ بدنی وارد آورد و یکی‌از اعضای او را ناقص‌کرد باید همان عضو خود او ناقص گردد ، بشدت رد میکنند ، و اظهار میدارند کـه‌در چنین‌مواردی‌شخص‌آسیب‌رساننده بایدبابت‌آسیبی که بهمنوع خود وارد آورده است‌تاوان پولی‌بپردازد. « چشم در عوض چشم » . ( سفر خروج ، ۲۱ : ۳۴ )،

۱ چنین نگهبانی میتواند یك دست و یالنگ باشد .

۲ ــ سلع سکه‌ای از نقره بود که چهار زوز ارزش داشت ،و ارزش آن با بهای یك شقل مقدس یا دو شقل معمولی برابر بود . مانه عبارت از یکصد زوز بود.

بمعنی پرداخت تاوان پولی است . آیا تو قبول داری که مقصود کلمات فوق پرداخت غرامت نقدی است ، یا اینکه میگوئی ، اگر کسی چشم همنوع خود را کورکرد ، باید در عوض چشم خود او را کورکنند ؟ تو خود بگو اگر چشم ضارب بزرگ بـود و چشم مضروب کوچك (یا بالعکس) ، در این صورت چگونه میتوان دستور تورات راکه گفته است « چشم درعوض چشم » اجرا نمود ؟.... یا اینکه فرض کنیم یك نابینا چشم همنوع خودرا کورکرد ، یا یك دست بریده دست رفیق خود را برید، و یا یك لنگ ، شخص دیگری را لنگ کرد ، در این صورت چگونه ممکن خواهـد بود که دستور تورات که فرموده است « چشم در عوض چشم » عیناً اجرا شود ؟ در حالی که تورات اعـلام داشته است : « شما یك قانون خواهید داشت » (سفر لاویان ، ۲٤ : ۲۲ ) ، یعنی قانونی که برای همگی شما مساوی و یکسان باشد » . (۱) ( باواقما ، ۸۳ ب و ۸٤ الف ) .

آخرین موضوع جنحه‌ای که دربارهٔ آن در رسالهٔ باواقما سخن رفته است ، مربوط به دزدی و غصب اموال دیگران است ، که بدین گونه مورد بحث قرار گرفته است : « اگر کسی چوب متعلق بدیگری را سرقت یا غصب کرد و آن را بصورت ظرف یا اثاثه‌ای در آورد ، و یا پشم دزدید یا غصب کرد و از آن جامه ساخت ، بهای آنچه راکه غصب کرده است، یعنی بهای چوب یا پشم خام را میپردازد . اگر ماده گاو آبستنی را سرقت کرد و آن دام در خانهٔ او زائید ، یا گوسفند پشم‌داری را دزدید و سپس پشم آن‌را چید ، بهای ماده گاوی راکه در شرف زائیدن است ، و یا قیمت گوسفندی راکه آماده برای پشم چینی است بصاحبش میپردازد (۲) . اگر ماده گاوی را سرقت کرد ، و درزمانی که حیوان در اختیار او بود آبستن شد و زائید ، و یا گوسفندی را دزدید و آن دام در خانهٔ او پر پشم شد و او پشمش را چید بهای گاو یا گوسفند را طبق قیمتی که در ساعت دزدیده شدن داشته است میپردازد. قانون کلی چنین است : همهٔ سارقین وغاصبین ، بهای آن‌را که دزدیده یا غصب کرده‌اند ، طبق قیمتی کـه در ساعت دزدی یا غصب داشته‌است میپردازند » .

« اگر کسی حیوانی را دزدید و آن حیوان در اختیار او پیر شد ، یا غلامانی سرقت کرد و آنان در خانهٔ او سالخورده شدند ، بهائی را میپردازد که ایشان در زمان سرقت داشته‌اند . لکن ربی‌مئیر گفت ، که در مورد غلامان، سارق یا غاصب بصاحب آنها میگوید: اینك مال تو در جلوی تو است ( و آن‌را با خود ببر ). اگر او سکه‌ای را ازکسی بسرقت برد و آن سکه ترك برداشت ، یا میوه‌هائی را دزدید و آن میوه‌ها فـاسد شد ، و یا شراب دزدید و آن شراب ترش شد ، همان بهائی راکه هنگام وقوع سرقت داشته‌اند بصاحبشان میپردازد » . (میشنا باواقما ، ۹ : ۱ ، ۲ ) .

## ۲ـ اموال یافته شده

در رسالهٔ باوامصیعا مسائل بسیاری دربـارهٔ اکتساب و انتقال اموال مطرح شده است ، که اصول و نکات مهم آن ذیلا و در قسمت‌های بعـدی نقل میشود . حالت اول مربوط بمالکیت یك شیئی یافته شده است که صاحبش برای پس گرفتن آن خود را نشان نمیدهد.» دو تن (بدادگاه می‌آیند و) جامه‌ای

۱ ـ بنابراین چون قانون « چشم در عوض چشم » همانطورکه دیدیم همیشه ممکن نیست که بطور عادلانه و عینا اجرا شود ، لذا اصطلاح فوق باید تفسیر دیگری داشته باشد تا همواره بتوان آن را منصفانه و در هر مورد و دربارهٔ هر کس انجام داد ، و این جز با تفسیر « پرداخت تاوان نقدی » امکان‌پذیر نیست.

۲ ـ بهای گوسالهٔ گاو یا پشم گوسفند را نمیپردازد برای آنکه زحمت توجه از ماده گاو آبستن و چیدن پشم گوسفند رامتحمل شده است .

را با هم به دست گرفته‌اند. یکی از آنها ادعا میکند «من آن را یافته‌ام (واین جامه بمن میرسد)»، ودیگری نیز میگوید که «من آنرا پیدا کرده‌ام» (و بمن تعلق دارد)، یا اینکه یکی از آنها میگوید: «(این جامه‌را من خریده‌ام) و متعلق به من است»، و دیگری نیز مدعی است که «(جامه را من خریده‌ام و)تماماً متعلق به من است»، در هر دو صورت هر کدام از آنها باید سوگند یاد کند که کمتر از نصف جامه باو تعلق ندارد (۱)، و آنوقت یا خود جامه را نصف میکنند (اگر ممکن باشد)، یا بهای آنرا، (و هر کدام نیمی از آن را برمیدارند). اگر یکی از آنها بگوید: «همه جامه از آن من است»، و دیگری بگوید: «نیمی از آن مال من است»، اولی باید سوگند یاد کند که حق او کمتر از سه چهارم جامه نیست، ودومی نیز باید قسم بخورد که حق او کمتر از یك چهارم آن نیست، و آنوقت اولی سه چهارم و دومی یك‌چهارم جامه یا بهای آن دریافت میدارد. (۲).

«اگر دو تن بر یك حیوان سوار باشند، یا آنکه یکی سوار باشد و دیگری آن را براند (۳)، و هر دو اظهار کنند: «این حیوان کلا متعلق به من است»، هر یك از ایشان باید سوگند یاد کند که حق او کمتراز نصف آن حیوان نیست، و آنوقت ایشان (بهای) آنرا میان خود تقسیم میکنند. در صورتی که دو نفرشان تصدیق کنند (که هر دو در یك دم آن را بمالکیت خود در آورده‌اند)، و یا شاهدی در این باره داشته باشند، ایشان بدون یاد کردن سوگند بهای آن را میان خود تقسیم میکنند.»

«اگر شخصی که سوار بر یك حیوان است شیئی گم شده‌ای را در راه پیدا کند و بدوست خود بگوید: «آن را بمن بده»، و دوستش آن شیئی را بلند کند و بگوید: «من مالك آن شدم»، ادعای او معتبر و با ارزش است. ولی اگر آن را بردارد و بدوست خود بدهد و سپس بگوید: «من مالك آن شدم»، ادعای او اعتبار و ارزشی ندارد». (۴).

«اگر شخصی شیئی مفقود را در راه ببیند و خود را روی آن بیاندازد، و دیگری بیاید و آن را تصرف کند، آن شیئی مال دومی است». (۵).

«شیئی که بواسطه پسر یا دختر صغیر کسی، بوسیلهٔ غلام و کنیز غیر یهودی او، و یا بواسطه زوجهٔ او یافته شود، بخود آن کس تعلق دارد. اما شیئی که بوسیلهٔ پسر یا دختر بالغ کسی، بواسطه غلام یا کنیز یهودی او، و یا بواسطه زوجهٔ مطلقه‌اش (حتی اگر هنوز مهریه و صداق خود را دریافت‌نکرده باشد) یافته شود، به یابنده آن تعلق دارد». (میشنا باوامصیعا ۱: ۱، ۲، ۳، ٤، ٥).

این اصل که میگوید: «یافتن یك شیئی، تملك آن است»، در صورتی تحقق می‌یابد، که مالك اصلی از بازیافتن آن مأیوس بشود. از این‌رو، یابندهٔ یك شیئی موظف است اعلان کند که چیزی را یافته

---

۱ ــ از او نمیخواهند که سوگند یادکند که همهٔ جامه از آن‌اوست، چون که همهٔ جامه را به‌او نخواهند داد. همین‌طور از او درخواست نمیکنند که قسم بخورد که نیمی از آن مال اوست، زیرا چنین سوگندی مغایر با ادعای اولیهٔ اوست. مفهوم ضمنی این سوگند از این قرار است: «من هنوز ادعا دارم که تمام جامه‌متعلق به من است. ولی بادرنظر گرفتن ادعای طرف، من سوگند یاد میکنم که کمتر از نیم آن حق من نیست».

۲ ــ درواقع دعوا روی نیمی از جامه است، زیرا شخص دوم فقط مدعی مالکیت همین مقدار است. دربارهٔ این نصف جامه که مورد دعوای طرفین است همان حکمی را صادر میکنند که درحالت اول یعنی در وقتی که همهٔ جامه مورد ادعای طرفین بود صادر شد.

۳ ــ برای اثبات حق مالکیت دربارهٔ یك شیئی یافته شده، یابنده باید عملی را که نشان دهندهٔ مالکیت یا تصرف است دربارهٔ آن اجرا کند. در اینجا، سوار بودن برحیوان و یا راندن آن دلیل تصرف و مالکیت است.

٤ ــ زیرا بادادن آن شیئی بدوست خود، عملا تصدیق کرده است که در این مورد دوستش نمایندهٔ وی بوده است، و بنابراین نمیتواند حقی برای خود ادعا کند.

٥ ــ خود را روی یك شیئی انداختن، دلیل آن نیست که آن‌شیئی بمالکیت شخص‌درآمده است.

است ، تا صاحب آن آمده ، و با ارائه نشانی های لازم شیئی گمشدهٔ خود را دریافت دارد . لکن اگر شیئی یافته شده دارای نشانی‌های مشخصی نباشد تـا بتوان با آن صاحب واقعی آنرا شناخت ، یا آنکه شیئی در جائی یافته شود که نتوان آن مکان را بعنوان علامت مشخصی برای آن شیئی دانست ، آنوقت است که یابنده بلامانع مالك آن شیئی میشود .

«بعضی از اشیاء یافته شده از همان لحظه‌پیدا شدن بمالکیت یابنده در می‌آیند ، و دربارهٔ برخی دیگر باید آگهی داد ( تا شاید صاحب اصلی آن‌مراجعه کند ) . اشیائیکه از همان لحظه یافته شدن بمالکیت یابنده در می‌آید از این قبیل است. میوه‌های پراکنده، سکه های پـراکنده ، بـافه‌هـای کـوچك غـلات که در معبر عام افتاده باشند ، گرده‌های انجیر فشرده شده ، نان نانوایان ، ماهی‌هائی‌که با نخ بهم بسته شده باشند ، قطعات گوشت ، دسته های پشم خام ، دسته های الیاف کتان ، و دسته‌های پشم که برنگ ارغوانی ملون شده باشند . بنا به‌اعتقاد ربی‌مئیر ، همهٔ این‌اشیاء و مواد اگر یافته شوند ، به‌یابنده تعلق دارد . (۱) . ولکـن ربی یهودا میگوید : هـر چـه کـه دارای علامتی مشخص بوده ، و با اشیاء نظیرخود فرق داشته باشد ، یابنده باید دربارهٔ آن آگهی دهد . فی‌المثل ، اگر کسی یك گردهٔ انجیر فشرده شده بیابد که در آن قطعه‌ای از سفال باشد و یا قرص نانی پیدا کند که در میان آن سکه‌های پول یافت گردد» .

« دربارهٔ پیداکردن این‌اشیاء، باید آگهی‌داد: میوه‌هائی که درون ظرفی باشد ، ظروف خالی ، سکه هائی‌که در کیسه یا کیفی باشد ، کیسه و کیف خالی ، توده‌ای از میوه ، کومه‌ای از سکه‌ها ، سه سکه که روی هم قرار گرفته باشد ، بافه‌های کوچکی ازغلات که در ملك شخصی کسی افتاده باشد، گرده های نان خانگی ، دسته‌های پشمی‌که از کارخانه آورده باشند، کوزه‌های شراب و کوزه‌های روغن» . (۲) (میشنا باوامصیعا ، ۲ : ۱ ، ۲) .

«اگر کسی شیئی را در دکانی بیابد، آن شیئی متعلق به او میشود (۳) . اگر آن شیئی میان‌پیشخوان دکاندار پیدا شود ، مالك آن خود صاحب مغـازه است . اگر کسی چیزی را جلو (میز یـا پیشخـوان) صراف بیابد ، آن شیئی بخود او تعلق دارد . اگر آن شیئی بین پیشخوان ( که سکه‌ها را روی‌آن میگذارند تا در معرض دید مشتریان قرار گیرد) و صراف پیدا شود ، متعلق به خود صراف است . اگر کسی از دیگری میوه خرید ، یا اینکه دوستش برای او میوه‌فرستاد ، و او در میان میوه‌ها سکه پول یافت . آن سکه متعلق بخود او است لکن اگر سکه در چیزی بسته شده باشد . باید دربارهٔ پیدا شدن آن آگهی‌دهد (تا صاحب آن پیدا شود)» . (۲ ، ۴) .

«یابندهٔ یك شیئی تا چه مدت موظف است دربارهٔ آن شیئی آگهی دهد ؟ تا وقتی که همسایگانش از موضوع پیدا شدن آن شیئی مطلع گردند . ایـن عقیدهٔ ربی‌مئیر است . لکن ربی یهودا میگوید : تا آنکـه سه عیـد ( پسح ، شاوعـوت و سوکـوت ) متوالیاً فرا رسند (٤) . و هفت روز نیز ازپایان‌آخرین عید بگذرد ، تا کسانیکه از آگهی مطلع میشوند سه روز وقت داشته باشند تا بخانهٔ خود بروند (٥) ، و

۱ ــ زیرا که این اشیاء دارای علامت مشخصی نیستند تا صاحب آنها بتواند بوسیله آن علامت مالکیت خود را اثبات کند.

۲ ــ این اشیاء همگی علامات مشخصی دارند ، که بواسطه آن میتوان مالك واقعی را شناخت.

۳ ــ باحتمال این شیئی را یکی از مشتریان دکان گم کرده است ، و در دکانی که محل تردد عموم است ، امیدی باینکه مالك اصلی‌آن شیئی معلوم شود نیست.

٤ ــ چون در این سه عید همهٔ یهودیان برای زیارت و قربانی بردن در اورشلیم گرد می‌آیند.

٥ ــ و در خانه جستجو کنند و ببینند آیا آن شیئی ازایشان‌گم شده است یانه.

سه روز دیگر وقت صرف کنند تا باورشلیم برگردند ، یك روز هم فرصت داشته باشند که با یابندهٔ شیئی تماس بگیرند، و پس‌از ارائه نشانی‌های لازم، گمشدهٔ خود را دریافت دارند» .

«اگر کسی که مدعی است شیئی پیدا شده به او تعلق دارد بگوید آن شیئی چیست لکن نشانی های مشخص کنندهٔ آن را نداند (۱) یابندهٔ شیئی نبایـد آنرا مسترد کند . و اگر مدعی شخص دغل و غیر قابل اعتمادی باشد ، حتی اگر نشانی های مشخص کنندهٔ شیئی یافته شده را نیز بگوید ، یابنده نباید آن را مسترد دارد . اگر یافته شده حیوانی باشد که هزینه‌خوراك آن بوسیلهٔ کاری که میکند تامین میشود ، یابنده آن حیوان را بکار وامیدارد و خـوراکش را تأمین میکند (تا وقتی که صاحبش پیدا شود).

ولی اگر حیوان چنین نباشد ، یابنده حیوان‌را میفروشد (۲) . یابنده با نقد فروش حیوان بـه میتواند بکند ؟ ربی طرفون گوید : مجاز است پول‌را خرج کند (و وقتی که صاحب حیوان پیدا شد ، مبلغی معادل آن وجه باو بدهد ) . و در نتیجه ، اگر آن پول گم شود ، او مسئول گم شدن آن است و باید معادل آن را بصاحبش بپردازد . و اما ربی‌عقیوا میگوید : حق ندارد آن پول را خرج کند . وبنابراین اگر پول گم شود ، مسئولیتی ندارد (و ملزم نیست که‌معادل‌آنرا بصاحب حیوان پس‌بدهد ) » . (۲،٦،۷).

« در اورشلیم مکانی بود که بنام « سنگ ادعا » خوانده میشد ، وهرکس‌که شیئی را گم میکرد و یا می‌یافت ، به آنجا میرفت . یابنده اعلام میداشت که‌چیزی را یافته است ، و کسی که آن شیئی را گم‌کرده بود نشانی های مشخص کننده را میگفت ، و شیئی‌را دریافت میکرد» . (باوامصیعا ، ۲۸ ب) .

«پس از آنکه معبد بیت همیقداش ویـران‌شد ، آگهی یافته شدن اشیاء را به کنیسه‌ها و مدارس میدادند . لکن ازهنگامیکه افراد طماع‌وقلدر فراوان‌شدند . چنین مقرر گردید که موضوع را فقط بـه همسایگان و آشنایان اطلاع دهنـد ، و هـمین بس‌است» . (ماخذ فوق) .

## ۳ـ امانت‌داری و نگهبانی

دانشمندان یهود مطالب آیه‌هـای ششم الـی‌چهاردهم فصل ۲۲ سفر خروج را بعنوان آنکه چهار طبقه مختلف از امانت داران و نگهبانان را معیـن‌میکند تفسیر کرده‌اند . « چهار نوع امـانت‌دار و نگهبان هست : امانت‌دار بی‌مزد (آیه‌های ٦ ، ۷ ، ۸) ،عاریت گیرنده (۱۳ ، ۱٤) ، امانت دار مزد بگیر (۹ ، ۱۲ ) ، و کرایه‌کننده (۱٤) . امانت‌دار بی‌مزد در همهٔ‌موارد سوگند یاد میکند ( که شیئی سپرده شده باو مفقود گردیده و یادزدیده‌شده‌است و او در امانت‌قصوری نورزیده است ، و آنوقت تاوانی بابت آن نمیپردازد). عاریت‌گیرنده‌درهمهٔ‌مواردتاوان‌میپردازد. امانت‌دار مزد بگیر وکرایه کننده دربارهٔ حیوانی که مجروح یا اسیر شده ویا مرده‌سوگند یادمیکنند ( که‌باماتنی‌که نزدشان‌بوده‌است خیانتی‌نکرده ودرمواظبت از آن‌کوتاهی نکرده‌اند ، و آنوقت‌غـرامتی بابت آن‌نمیپردازند) . و اما در صورت گم شدن یا بسرقت رفتن ( حیوان یا شیئی‌که مأمور نگهداری‌آن بوده‌اند یا آنراکرایه‌کرده‌اند) تاوان آن‌را میپردازند». (میشنا

---

۱ ــ چون مضمون آگهی چنین است : « یك شیئی پیدا شده است »، مدعی مالکیت شیئی یافته شده هم باید بگوید آن شیئی چیست و هم آنکه نشانی های مشخص کنندهٔ آنرا برشمارد .

۲ ــ و وجه فروش را آنقدر نزد خود نگاه میدارد تا صاحب‌حیوان پیدا شود و بهای فروش را به وی تسلیم نماید .

باوامصیعا ، ۷ : ۸).

گفتار کلی فوق در رسالهٔ باوامصیعا به‌تفصیل شرح داده شده ، و پیش‌آمدهای احتمالی گوناگون پیش‌بینی شده است « اگر کسی حیوان یا اشیائی را به‌دیگری بسپارد ( و او متعهد شودکه بدون دریافت مزد از آنها نگهداری کند ) ، و آنها دزدیده و یا گم شوند ، اگر امانت‌دار تصمیم بپرداخت تاوان بگیرد و مایل نباشدکه سوگند یادکند (۱) ـ زیرا دانشمندان گفته‌اند : امانت‌دار بی‌مزد سوگند یاد میکند و دیگر تاوانی نمیپردازد ، و پس از آن دزد پیدا شود ، سارق باید دو برابر بهای آنچه راکه دزدیده است بپردازد . و اگر سارق حیوان‌را ذبح کرده یافروخته‌باشد ، باید غرامت چهار یا پنج برابر بپردازد . سارق این غرامت‌ها را بچه‌کسی میپردازد ؟ بامانت دار » .

اگرکسی گاوی را از دوستش کرایه کند و آن‌را به‌دیگری عاریت دهد ( با اجازهٔ صاحب گاو ) ، و گاو بمرگ طبیعی بمیرد ، کرایه‌کننده سوگند یـاد میکندکه حیوان بمرگ طبیعی مرده است و عـاریت گیرنده باید بهای آن را به‌کرایه کننده بپردازد . ربی یوسه گفت : چگونه جایز است‌که کرایه‌کننده با گاو دوست خود تجارت‌کند ؟ بلکه بهای گاو باید بصاحب اصلی آن بازگردد » . (۲) . ( میشنا باوامصیعا ، ۳ : ۱ ، ۲ ) .

« اگر دو نفر نقدینه خود را نزد شخص ثالث بامانت گذارند ، و نقدینه یکی از آندو یك مانه بود و از دیگری دویست زوز ( دو مانه ) ، و بعداً هریك از آندو ادعاکردکه دویست‌زوز متعلق‌به‌او بوده‌است ، امانت‌دار به‌هریك از آنهـا یکصد زوز میپردازد ، و باقیمانده را نزد خود نگه میدارد تا هنگامی که ایلیای ( الیاس ) پیامبر بازگردد (۳) . ربی‌یوسه گفت : درآن صورت شخص دغل و مکار چه از دست داده است ( با چنان ادعائی ) ؟ بنابراین ، همهٔ مبلغ باید تا آمدن ایلیا نزد امانت‌دار بماند » . (٤) ( میشنا باوامصیعا ، ۳ : ٤ ) .

« اگرکسی نقدینه‌ای نزد دوست خود بامانت بگذارد ( بدون آنکه مزدی بپردازد ) ، و امانت‌دار آن‌را در یك بسته‌گردآورد و روی دوش‌خود افکند ، یا آن را به‌پسر یا دختر صغیر خود بسپارد ، یا آنکـه در خانه راکه پول در آن نگهداری میشود نبندد و بدقت قفل نکند ( و نقدینه مفقود شود ) ، امـانت نگهدار مقصر است ، زیرا آنطورکه رسم امانت‌داری است از آن پول حراست نکرده است . اما اگر در نهایت دقت و توجه از آن نگهداری‌کرد ( و نقدینه‌مفقود شد ) ، او ( از پرداخت غرامت ) معاف است ».

« اگرکسی مبلغی پول نزد صراف بامانت گذاشت ( تا آن را نگهدارد ) ، اگر پول در کیسه و گره‌بسته بود (۵) ، صراف نباید از آن استفاده کند . بنابراین اگر مفقود شود ( در صورتی‌که صراف در حراست از آن قصوری نکرده باشد ) ، صراف موظف به‌پرداخت غرامت نیست . اما اگر پول درکیسه وگره

---

۱ ـ امانت دار سوگند یاد میکند که بامانت خیانت نورزیده‌و خود آنرا تصاحب نکرده است ، و یا در نگهداری از آن کوتاهی ننموده ، و آن امانت اکنون در اختیار او نیست .

۲ ـ بالنتیجه بهای گاو باید به مالك‌آن پرداخته شود ونه‌بکرایه کننده . تلمود نظر ربی‌یوسه را پذیرفته است.

۳ ـ اعتقاد عموم یهودیان برآن است که ایلیای نبی روزی‌خواهد آمد و همهٔ مشکلات و نکات مبهم مورد مناقشه را روشن خواهد کرد . این جمله در واقع بیك مدت نامحدود اشاره میکند مقصود گفتار مورد بحث‌ما آن است که امانت دار باقیماندهٔ پول را آنقدر نزد خود نگه میدارد ، تا یکی از طرفین بالاخره اقرار کند که‌در واقع یکصد زوز مال او بوده است.

٤ ـ نظر ربی یوسه در این مورد پذیرفته‌نشده‌است.

۵ ـ اگر صاحب پول امانت خود را در کیسه و گره بسته‌کند، قصد او این است که مایل نیست نقدینه‌اش با سرمایه صراف درهم شود ، و باید جداگانه نگهداری شود.

بسته‌نبود ، صراف‌میتواند از آن استفاده‌کند . بنابراین اگر مفقود شود ، وی موظف بپرداخت تاوان است . و اگر نقدینه را نزد یك صاحبخانه ( کسی‌که شغلش صرافی نیست ) بامانت گذاشت ، چه آن نقدینه در کیسه و گره بسته باشد و چه نباشد ، صاحبخانه نباید از آن استفاده کند . بنابراین اگر مفقود شود ، صاحبخانه ( در صورتی‌که در نگهداری از آن قصوری نکرده باشد ) موظف بپرداخت غرامت نیست ( زیرا وی حکم امانت‌دار بی‌مزد را دارد ) » . ( ۳ ، ۱۰ ، ۱۱ ) .

برخی از مقررات مربوط به مسئولیت کرایه کنندگان بقرار ذیل است : « اگرکسی الاغی را کرایه کرد مشروط برآنکه بکوهستان ببرد ( برای حمل‌بار ) و آنرا بدره یا به‌جلگه برد و یا بالعکس ، حتی اگر فاصلهٔ هر دو راه یکسان بود ، و الاغ در راه مرد ، کرایه‌کننده موظف بپرداخت تاوان است (۱) . اگر کسی الاغی را کرایه‌کرد ، و الاغ کور شد و یا ازطرف دولت مصادره شد ، صاحب درازگوش میتواند بکرایه کننده بگوید : مالت پیش روی تو است (۲) . اگر درازگوش‌بمیرد یا مجروح‌شود ، مالك‌باید درازگوش دیگری را در اختیار کرایه کننده بگذارد . اگرکسی الاغی را کرایه کرد تا بکوهستان ببرد ، ولی‌آنرا بدره یا بجلگه برد ، اگر حیوان لغزید ( و افتاد و صدمـه دید یا مرد ) ، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است . ( زیراکه امکان لغزیدن و افتادن برای حیوان در کوهستان بیش از هر دره و جلگه است ، و کرایه کننده الاغ را بجائی برده بودکه خطر لغزیدن در آن کمتر است ) . و اگرحیوان ( در دره‌یا جلگه ) گرمازده شد ( و مرد ) ، کرایه‌کننده موظف بپرداخت تاوان آن است . ( چونکه خطر گرمازدگی در دره و جلگه بیش ازکوهستان است ) . اگر حیوان را کرایه کرد تا آنرا به‌دره یا بجلگه ببرد و آنرا بکوهستان برد ، اگرحیوان لغزید ( و افتاد و صدمه دید یا مرد ) ، کرایه کننده موظف بپرداخت غرامت است . اگر حیوان گرمازده شد ( و مرد ) ، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است . اما اگر حیوان در نتیجهٔ بالا رفتن از کـوه گرمازده شد ( و مرد ) ، کرایه‌کننده موظف بپرداخت‌غرامت است » .

« اگر کسی گاوی را ( با گاو آهن ) کرایه کرد تا در کوهستان شخم بزند ، و در دره یا جلگه شخم زد ، اگر گاو آهن شکست ، کرایه کننده از پرداخت غرامت معاف است . اگرگاو را کرایه کرد تا در دره یا جلگه شخم بزند و در کوهستان شخم زد ، اگرگاوآهن شکست ، موظف بپرداخت غرامت است . اگرگاو را کرایه کرد تا حبوبات بکوبد ، اما غلات کوبید ( و حیوان لغزید و افتاد و صدمه دید ) ، کرایه کننده از پرداخت غرامت معاف است . اگر حیوان راکرایه‌کرد تا با آن غلات بکوبد اما حبوبات کوبید ( و حیوان لغزید و افتاد و باو آسیب رسید ) ، کرایه کننده موظف بپرداخت غرامت است . زیرا حیوان روی حبوبات بیشتر میلغزد تا روی غلات » .

« اگرکسی الاغی راکرایه کرد تا (وزن‌معینی) گندم حمل کند ، لکن ( همان وزن ) جو حمل کرد ( و حیوان در حین حمل جو صدمه دید ) ، کرایه‌کننده موظف بپرداخت غرامت است . اگر حیوان را کرایه کرد تا غلات حمل‌کند اما کاه حمل‌کرد ( و حیوان درحین حمل‌کاه ) صدمه دید کرایه‌کننده‌موظف بپرداخت غرامت‌است . زیرا بزرگی حجم بار حمل آنرا مشکلتر میکند » . ( ۶ ، ۳ ، ٤ ، ٥ ) .

« اگرکسی بدیگری بگوید : « این شیئی را برای من نگاهدار و من ( در یك فرصت دیگر ) چیزی

---

۱ ـ زیرا طبق قرارداد از حیوان استفاده نکرده است.

۲ ـ یعنی آنکه کرایه دهنده موظف نیست درازگوش دیگری‌را در اختیار او بگذارد.

را برای تو نگاه خواهم داشت » ، شخص دوم امانت دار مزدبگیر محسوب میشود . اگر بگوید : « این شیئی را برای من نگاهدار » ، و دیگری در جواب بگوید : « آنرا پیش روی من بگذار » ، شخص دوم یك امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید » .

« اگر کسی نقدینه‌ای را در مقابل وثیقه بدیگری وام دهد ، وام‌دهنده ( برای نگهداری از آن وثیقه ) امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشود . ربی‌یهودا گفت : اگر این وام فقط نقدینه باشد ( در مقابل وثیقه ) ، وام‌دهنده امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید . لکن چنانچه وام میوه و محصول کشاورزی باشد ، امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشود (۱) » .

«اگر کسی خمره‌ای را حین حمل و نقل از جائی بجای دیگر بشکند ، خواه امانت دار بی‌مزد باشد ، وخواه امانت‌نگه‌دار مزد بگیر ، سوگند یاد میکند (که قصوری نکرده است ، ودر نتیجه از پرداخت غرامت معاف میشود ) » (۲) . (۶ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ) .

کسی که مزدور میشود تاکاری را در خانهٔ خود برای کارفرما انجام دهد ، در صورتیکه چیزیکه مشغول ساختن آن است مفقود یادزدیده شود ، چنان است که گوئی برای نگهداری آن شیئی مزد دریافت کرده است «تمام کارگران و صنعتگران ، امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشوند . اما کارگر و صنعتگری که (پس از خاتمهٔ کار به کارفرما) بگوید : شیئی (ساخته شدهٔ) خود را بردار و بیرومزد آن را (بعداً) بپرداز ، امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید» (۶ ، ۶) . و درنتیجه دیگر مسئول حراست آن شیئی نیست .

دربارهٔ عاریت گرفتن، قانون چنین است: «اگر کسی گاوی را از دیگری بعاریت بگیرد ، وصاحبش را نیز با آن بعاریت بگیرد ( بدون آنکه مزدی به‌وی بپردازد ) ، یا آنکه او را نیز اجیر کند یا اگر صاحب گاو را بعاریت بگیرد یا اجیر کند و سپس گاو او را بعاریت بگیرد، اگر گاو بمیرد، عاریت گیرنده از پرداخت غرامت معاف است . چنانکه گفته شده است : «اگر صاحبش همراه آن باشد . ( عاریت گیرنده غرامت ) نپردازد» . (سفر خروج ، ۲۲ : ۱۵) . اما اگر اول گاو را بعاریت بگیرد و سپس صاحب آن را بعاریت بگیرد یا او را اجیر کند ، و گاو بمیرد ، عاریت گیرنده موظف بپرداخت غرامت است . چنانکه نوشته شده است : «اگر صاحبش همراه آن نباشد ، (عاریت گیرنده) البته باید غرامت بپردازد» . ( مأخذ فوق ، آیه ۱۴ ) .

«اگر کسی گاوی را بعاریت بگیرد ، بدین نحو که آن را برای نیمی از روز بعاریت بگیرد ، و برای نیمهٔ دیگر روز آن را کرایه کند ، یا آنکه گاو را برای یك روز بعاریت بگیرد و برای روز دیگر آنرا کرایه کند ، یا آنکه یك گاو بعاریت بگیرد و گاو دیگری راکرایه کند ، وگاو بمیرد ، اگر عاریت دهنده بگوید : گاوی که بعاریت گرفته بودی مرده است ، یا در آن روزی که بعاریت گرفته شده بود مرده‌است ، یا در طی زمانی که بعاریت گرفته شده بود مرده است، و عاریت گیرنده بگوید : من اطلاع ندارم (حقیقت چگونه بوده است) ، عاریت گیرنده موظف بپرداخت غرامت است (۳) . ولی اگر کرایه‌کننده بگوید: گاوی که کرایه کرده بودم مرده است ، یا در آن روزی که کرایه شده بود مرده است ، یا در زمانی که کرایه شده

---

۱ ــ از آنجا که وام دهندهٔ میوه بدین وسیله از زحمت نگهداری و محافظت میوه های خویش آسوده شده است ، لذا مانند این است که از این وام دادن سودی برده است ، و بنابراین درمحافظتی که از وثیقه میکند ، حکم امانت نگه‌دار مزد بگیر را دارد .

۲ ــ این قانون هرگز دقیقا اجرا نمیشود . چون اگر هم باربر که معمولا مستمند است در کار خود قصوری کرده ، و براثر این قصور خمره شکسته شده باشد ، معذالك مروت ایجاب میکند که از او تاوانی نگیرند.

۳ ــ درهریك از این حالات ، عاریت گیرنده موظف به‌پرداخت غرامت است . زیرا در مقابل به عاریت دادن حیوان خود مزدی دریافت نداشته است

بود مرده‌است ، وکرایه‌دهنده‌بگوید : من‌اطلاع ندارم(حقیقت چه بوده است) ، کرایه کننده از پرداخت غرامت‌معاف است . اگر عاریت دهنده بگوید : گاوی که بعاریت گرفته بودی مرده است ، و عاریت‌گیرنده بگوید ، گاوی که کرایه کرده بودم مرده است ، عاریت گیرنده سوگند یاد میکند که گاوی که کرایه شده بود مرده‌است (وآن وقت وی از پرداخت غرامت‌معاف‌است) . اگر هر یك از طرفین بگویند : من اطلاع ندارم (حقیقت چه بوده است) ، آنگاه مبلغ زیان را بطورمساوی میان خود تقسیم میکنند (۱) » .

«اگرکسی گاوی را ازدیگری بعاریت بگیرد ،و صاحب گاو آنرا بتوسط پسر یا غلام یا نمایندهٔ خود برای‌وی بفرستد ، یا آنکه گاو را بتوسط پسریاغلام‌یا نمایندهٔ عاریت گیرنده برای او بفرستد ، گاو (ضمن راه) بمیرد ، عاریت گیرنده از پرداخت غرامت معاف‌است (۲) . لکن اگر عاریت گیرنده بعاریت دهنده بگوید : گاو را بتوسط پسر یا غلام یا نماینده‌ام برای‌من بفرست . یا آنکه به‌وی بگوید : گاو را بتوسط پسر یا غلام یا نماینده خودت برای من بفرست . یا اگر عاریت دهنده به‌عاریت گیرنده بگوید من گاو را به‌توسط پسر یا غلام‌یا نماینده‌خودت برای تومیفرستم،و عاریت‌گیرنده بگوید: بفرست ، و عاریت‌دهنده آنرا بفرستد و گاو ( ضمن راه ) بمیرد ، در این صورت‌عاریت گیرنده موظف بپرداخت غرامت است . همین قانون دربارهٔ بازگشت حیوان بصاحبش نیز اجرامیشود » . (۸ ، ۱ ، ۲ ، ۳) .

## ۴ـ اجاره و استجاره

مقررات مربوط به مسئولیت و حقوق مالك ومستاجر نیز در رسالهٔ باو امصیعا مورد بحث قرارگرفته است. « اگرکسی خانه خود را در فصل باران (۳) بدیگری اجاره دهد ، موجر حق ندارد مستاجر را از عید سوکوت تا عید پسح از آن خانه براند(۴) . و اگرموجربخواهد مستاجر رادرفصل گرما اخراج کند، باید سی روز قبل او را مطلع سازد . در شهر های بزرگ(که یافتن خانه آسان نیست) . چه در فصل باران و چه در فصل گرما ، مالك باید از دوازده ماه قبل دربارهٔ تخلیه خانه بمستاجر اطلاع دهد . در مورد تخلیهٔ دکان و مغازه ، چه در شهر های کوچك و چه در شهر های بزرگ ، مالك باید از دوازده ماه قبل بمستاجر اطلاع دهد . ربان شیمعون بن گملیئل گفت : در مورد تخلیهٔ دکانهای نانوائی و رنگرزی ، موجر باید از سه سال قبل بمستاجر اطلاع دهد (۵) .

«مالکی‌که خانهٔ خود را بکسی اجاره میدهد ،موظف است‌که در ، کلون ، قفل وهر چیز دیگری‌راکه باید توسط صنعتگر ماهری ساخته شود ، برای آنخانه فراهم سازد . اما اشیائی که لازم نیست توسط صنعتگران ماهر ساخته شود مستأجر شخصاً باید تهیه‌نماید . کودی که در حیاط جمع میشود (۶) ، بموجر تعلق دارد ، و فقط خاکستر تنورها و اجاقهای خوراك‌پزی متعلق به مستاجر است .»

---

۱ ـ فتوای آخر را قانون تلمود نپذیرفته است .

۲ ـ زیرا مسئولیت عاریت گیرنده از زمانی شروع میشودکه حیوان بدست او برسد .

۳ ـ در فصل های پائیز و زمستان ، چون در این دوفصل‌یافتن خانه برای مستاجر آسان نیست . در این‌ماه ها موجر مستاجر را می پذیرد ، بدون آنکه دربارهٔ تخلیه خانه باوی شرطی قائل شود .

۴ ـ فاصلهٔ بین این دو عید ، فصول پائیز و زمستان رادربرمیگیرد

۵ ـ این نظر را تلمود پذیرفته است . و سبب آن است‌که نانوایان و رنگرزان معمولا بمشتریان خود نسیه میدهند ، و برای وصول مطالبات خویش وقت زیادی لازم دارند .

۶ ـ از حیواناتی که بمستاجر تعلق ندارند و از خارج به‌آن‌خانه می‌آیند

«اگر کسی خانهٔ خود را بدیگری برای مدت یکسال اجاره دهد و آن سال را سیزده ماهه اعلام کند ماه سیزدهم بنفع مستاجر است (وبابت آن کرایهٔ اضافی نمی‌پردازد) . و اگر خانه‌را باوماهانه اجاره‌دهد و آن سال سیزده ماهه باشد ، ماه سیزدهم بنفع موجر است (و بابت آن کرایه دریافت میکند) . چنین اتفاق افتاد که‌درشهرسپفوریس. Sepphoris .کسی گرمابه‌ای اجاره کرد بقراردوازده دینارطلا درسال و یك دینار طلا در ماه . چون آن‌سال سیزده ماهه‌اعلام شد ، موجرو مستاجر (برای تعیین تکلیف اجارهٔ ماه سیزدهم) بحضور ربان شیمعون‌بن‌گملیئل و ربی‌یوسه رفتند ،وایشان چنین فتوی دادند که مال‌الاجاره ماه سیزدهم بطور مساوی بین مالك و مستاجر تقسیم شود» (۱) .

« اگرکسی خانه‌ای‌را بدیگری‌اجاره‌داد (۲) و آن خانه فروریخت ، موجر باید خانهٔ دیگری را برای مستاجر تهیه کند . اگر خانهٔ فروریخته کوچك بود ،موجر نباید خانهٔ بزرگتری را در اختیار او بگذارد ، وبالعکس . اگر خانهٔ قبلی فقط یك اطاق داشت ، موجرنباید برای مستاجر خانه‌ای دو اطاقه فراهم سازد ، و بالعکس. و نیز نبایدتعداد پنجره‌ها را زیادتر یا کمترکند . مگر با رضایت طرفین .» (میشنا باوامصیعا ، ۸: ۶، ۷، ۸، ۹) .

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کند (۳) ، در دیاری که رسم چنان است که محصول را دروکنند ، او نیز باید آنرا دروکند . اگر مرسوم‌باشد که محصول را با ریشه از زمین بیرون آورند ، او نیز باید چنان‌کند . اگر مرسوم چنان باشدکه زمین‌را شخم بزنند (بعد از دروکردن محصول و بمنظور از میان بردن علف‌های‌هرزه ) . او نیز باید آنرا شخم‌بزند . همهٔ این‌ها به رسوم متداول میان مردم محل بستگی دارد . همانطور که موجر و مستاجر محصول‌زمین را با یکدیگر قسمت میکنند همانگونه کاه و کاهبن را میان خود تقسیم مینمایند . همانطورکه‌شراب‌را با هم‌قسمت‌میکنند . ( در موردتاکستان ) همانگونه نیز شاخه‌های تاك و چوبه‌های تکیه‌گاه را میان خود بخش میکنند . چونکه هر دوی ایشان چوبه های تکیه‌گاه را (در اول هرسال) باهم تهیه میکنند.»

«اگر کسی کشتزاری را که باید با آب چشمه‌یا چاه آبیاری شود یا آنکه درخت در آن غرس شده است از دیگری اجاره کند ، و منبع (آبیاری) خشك‌شود ویا درختان بریده شوند ، او نباید از مبلغ اجاره بهای مورد توافق چیزی بکاهد . اما اگر اجاره کننده‌بصاحب زمین گفته باشد که «این‌کشتزار محتاج‌آبیاری ویا این زمین مشجر را بمن اجاره بده» ، ودر هنگامی‌که کشتزار در اجارهٔ اوست منبع خشك شود یا درختان قطع گردند ، میتواند از مبلغ اجاره بهای مورد توافق‌چیزی را بکاهد .»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره‌کرد( مشروط به‌واگذاری قسمتی از محصول آن به مالك زمین) ، و آن را کشت و زرع نکرد ، تخمین میزنندکه آن زمین به چه میزان محصول بیارمیآورد ، و مستأجر معادل قیمت آن محصول را که سهم صاحب‌زمین است باو میپردازد . زیرا مستاجر در اجاره نامه چنین مینویسد : «اگر زمین را کشت و زرع نکنم ،سهم صاحب زمین را همانقدر خواهم پرداخت ، که

۱ ــ چنین فتوائی بدین جهت توسط ربان شیمعون بن‌گملیئل‌و ربی یوسه صادر شد که در اجاره نامه ، اجارهٔ سالانه و اجارهٔ ماهانه هر دو قید شده بود .

۲ ــ بدون آنکه تعیین کند کدام خانه را باو باجاره خواهدداد . اگر محل خانه در اجاره‌نامه معین شده باشد ، مالك موظف نیست که در صورت فرو ریختن خانه یا وقوع آتش سوزی ، خانهٔ‌دیگری برای مستاجر فراهم سازد .

۳ ــ در مقابل مبلغی مقطوع از اجاره بها ، یامقدار معینی‌از محصول ، یا سهم مشخصی ( چند درصد ) از حاصل آن زمین.

اگر زمین را بیهترین وجه کشت و زرع کرده بودم به وی میپرداختم » (۱) .

« اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرد، و نخواست آنرا وجین کند ، و به مالك گفت : « بتوجه ربط دارد ، زیرا من در هرصورت اجاره‌بهای زمین را میپردازم» ، به این حرف توجه نمی‌کنند . زیرا مالك میتواند در جواب بگوید : فردا زمین مرا ترك خواهی گفت . و من باید زحمت و جین کردن علفهای هرزه‌ای را که در این مدت رشد میکنند بکشم .»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرد (مشروط به تأدیه چند درصد از محصول باو) ، وزمین آنطور که انتظار میرفت محصول نداد ، اگر فرآورده آنقدر باشد که بتوان از آن یك توده ( باندازهٔ دوسناه ) درست کرد ، اجاره کننده موظف است از زمین توجـه نماید و به آن رسیدگی کند . ربی یهودا گفت : چگونه ممکن است چنین توده‌ای را مقیاس قرار داد ؟ (۲) . بلکه اگر همان مقدار بذری را که کاشته است بدست آورد ( باید زمین را کشت و زرع کند ) . »

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری (مشروط به‌دادن حصه‌ای ازمحصول باو ) اجاره کرد ، ومحصول را ملخ خورد یا باد زد ، اگر این آفت سراسر آن ناحیه رافرا گرفته باشد ، میتواند ازمبلغ مال‌الاجاره مقداری بکاهد . ولی اگر آفت سراسر آن‌ناحیه‌را نگرفته‌باشد ، نمیتواند از مبلغ مال‌الاجاره چیزی کم کند . ربی یهودا گفت : اگر زمین را در مقابل پرداخت نقدینه اجاره کرده باشد ، در هیچ حال نمیتواند از مبلغ اجاره بها چیزی بکاهد (۳) . »

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری در مقابل ده کور . Kor. گندم‌درسال اجاره‌کند و محصول آن خوب نشود ده کور گندم مال‌الاجاره را از همـان محصول بمالك زمین میدهد . و اگر محصول از نوع فوق‌العاده خوب باشد ، حق نـدارد بگویـد : «مـن گندمی (ازنوع معمولی) از بازارخواهم خرید وسهمیه تو را از آن خواهم داد .» بلکه باید ازهمان محصولی که بدست آورده است ، ده‌کور گندم مال‌الاجـاره را بمالك زمین بپردازد . »

«اگر کسی کشتزاری را ازدیگری اجاره‌کرد تا جوبکارد ، نباید در آن گندم کشت کند لکن اگـر در قرارداد قید کرده باشد که در زمین گندم بکارد ، میتواند درآن‌جوبکارد (٤) . ربان شیمعون‌بن گملیئل شق اخیر را نیز منع میکند . اگر زمین را برای کشت غلات اجاره‌کرده باشد ، حق ندارد در آن حبوبات بکارد . اما اگر شرط شده باشد که حبوبات بکارد ، میتواند در آن‌غلات‌کشت‌کند . ربان‌شیمعون‌بن گملیئل چنین‌کاری را نیز جایز نمیداند . »

«اگر کسـی کشتزاری را از دیگـری بـرای مدت چند سال (٥) اجاره‌کند ، نبایددرآن‌کتان‌بکارد ، یا شاخه‌های درختان چنـار را کـه در آن است قطـع کند (٦) . اما اگر زمین را برای مدت هفت‌سال اجاره

۱ ـ به‌این شرط همواره عمل می‌کنند ، ولو آنکه بطور صریح در اجاره نامه قید نشده باشد .

۲ ـ چون‌که ابعاد کشتزار ها و در نتیجه مقدار محصولشان باهم فرق میکند .

۳ ـ این نظر مورد قبول تلمود قرار نگرفته است .

٤ ـ چونکه کشت گندم ، زمین را بیشتر از کشت جو فرسوده میکند

٥ ـ یعنی کمتر از هفت سال.

٦ ـ کشت کتان در یك زمین باعث تضعیف زمین میشود ، و ریشه های کتان تا هفت سال در زمین میماند . و همین‌طور شاخه های درخت چنار اگر قطع شود . درطی مدت اجاره که کمتر از هفت سال است بخوبی رشد نمیکنند و بحال اول نمیرسند ، و این بضرر مالك زمین تمام میشود.

کند، میتواند سال اول در آن کتان کشت کند، و شاخه‌های چنار را قطع نماید.»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری برای یك دورهٔ هفت‌ساله که سال هفتم آن سال شمیطا یا سال انفکاك (۱) است بمبلغ هفتصد زوز اجاره کند، سال هفتم (شمیطا یا انفکاك) نیز جزو سالهای اجاره محسوب میشود. ولی اگر آن را برای مدت هفت سال و با مال‌الاجارهٔ هفتصد زوز اجاره کند، سال شمیطا جزو سالهای اجاره بشمار نمی‌آید.» (میشنا باوامصیعا، بندهای از یك تا ده).

در بارهٔ مالکیت و اجارهٔ خانه‌ای که آسیب ببیند، این مقررات وضع شده‌است: «اگر طبقهٔ زیرین یك خانه متعلق به یك نفر، و طبقهٔ بالای آن متعلق به دیگری باشد و خانه فرو ریزد، هردو مالك، تیرها سنگها، آجرها وخاك را میان‌خود تقسیم میکنند (۲). وتحقیق مینمایند که کدام یك ازسنگها وآجرها احتمال شکسته شدن‌را بیشتر داشته‌اند(۳). اگریکی ازمالکین بعضی از سنگها و آجرهای خانه خود را بشناسد آنها را برای خود برمیدارد و مالك دیگر درمقابل از سنگ و آجرهای دیگر استفاده میکند.»

«اگر طبقات زیرین و بالائی یك‌خانه را دوتن اشغال کرده باشند (٤)، و (کف) طبقهٔ بالائی شکست بردارد و صاحبخانه نخواهد آنرا تعمیر کند، مستاجر طبقهٔ بالائی حق دارد پائین بیاید و آنقدر درطبقهٔ‌زیرین منزل کند، تا آنکه صاحبخانه طبقه بالا‌را تعمیر نماید. ربی‌یوسه گفت: آنکه در طبقهٔ زیرین می‌نشیند تیرها را تهیه میکند، وآنکه درطبقهٔ بالائی ساکن است‌حصیر و گل وفرش آن را فراهم می‌آورد (۵).»

«اگر طبقهٔ زیرین خانه‌ای از یك نفر، وطبقهٔ بالا متعلق به‌کس دیگری باشد، وساختمان فروریزد، ومالك طبقهٔ بالا از صاحب طبقهٔ زیرین تقاضا کند که‌طبقهٔ زیرین را بسازد تا او بتواند طبقهٔ بالا را بناکند، ولی مالك طبقهٔ زیرین از انجام این درخواست امتناع ورزد، در آن صورت مالك طبقهٔ فوقانی میتواند طبقهٔ زیرین را بسازد و آنقدر در آن منزل کند تا آنکه مالك‌طبقهٔ تحتانی مخارجی راکه صاحب طبقهٔ بالا کرده است بوی‌بپردازد. ربی‌یهوداگفت: درآن‌صورت، مالك‌طبقهٔ فوقانی که در طبقهٔ زیرین ودر ملك متعلق بهمسایهٔ خود منزل میکند، باید باو اجاره بها بپردازد. بلکه قانون چنین است که مالك طبقهٔ بالائی هردو آشکوب را میسازد و فقط سقف طبقهٔ فوقانی را میزند، و خودآنقدر درطبقهٔ زیرین می‌نشیند، تاکه مالك طبقهٔ تحتانی مخارجی راکه‌شده باو بپردازد(۶)» (میشناباوامصیعا، ۱۰: ۱، ۲، ۳).

## ۵- فروش وتحویل وانتقال

بخش دیگری از قوانین‌که دررسالهٔ باوامصیعا مورد بحث قرارگرفته است، مربوط به عمل انتقال ملك و دارائی ازشخصی به‌شخص دیگراز راه فروش‌یا معاوضه است. در مورد خرید و فروش، موقعی شیئی خریداری شده متعلق به‌خریدار میشود، که آنرا ازفروشنده تحویل بگیرد، و نه هنگامی‌که بهای آنرا باو

---

۱ ـ هر هفتمین سال، سال شمیطا یا انفکاك خوانده‌میشود، که در آن کشت و ذرع زمین مجاز نیست. (سفر لاویان، ۲۵). اگر قرار داد برای یك دورهٔ هفت ساله منعقد شده باشد، مقصود از هفت سال متوالی است که سال شمیطا آخرین سال‌آن‌است.

۲ ـ این درصورتی است که معلوم نشود تیرها و سنگها و خاك بکدام یك از مالکین میتوانند تعلق داشته باشند.

۳ ـ اگر خانه از بن‌خراب شده‌باشد، در آن‌صورت سنگها وآجر های طبقه پائین بیشتر شکسته شده است.

٤ ـ یعنی آنکه صاحبخانه طبقهٔ زیرین و مستاجر طبقهٔ‌فوقانی‌را در اختیار داشته باشد، و کف اطاق بالائی‌سقف‌اطاق پائینی باشد.

۵ ـ این نظر را قانون تلمود نپذیرفته است.

۶ ـ این نظر نیز پذیرفته نشده است.

میپردازد. بعبارت دیگر، پرداخت بهای کالا، آن را بمالکیت خریدار در نمی آورد، بلکه تحویل گرفتن جنس است که آن را از آن خریدار میکند.

«(هرگاه کسی بخواهد سکهٔ طلائی را به دیگری بدهد و در عوض سکه‌های نقره از او بگیرد، (تحویل دادن) سکهٔ طلا (بطرف معامله)، خرید سکه‌های نقره را از او قطعی میکند. اما تا وقتی که سکهٔ طلا را تحویل طرف نداده باشد، هر چند که سکه‌های نقره را از او تحویل گرفته باشد، هنوز معامله انجام نگرفته است. هرگاه کسی بخواهد سکه‌های مس را با سکهٔ نقره معاوضه کند، تحویل دادن سکه‌های مس بطرف معامله، خرید سکهٔ نقره را از او قطعی میکند، ولی نه بالعکس. تحویل دادن سکه‌های غیررایج (۱) بطرف معامله، خرید سکه‌های رایج را از او قطعی میکند، اما نه بالعکس. تحویل دادن سکه‌ای که نقش صورت آن محو شده باشد بطرف معامله، خرید سکهٔ نقره را از او عملی قطعی میکند، و نه بالعکس. تحویل دادن اموال منقول بطرف معامله، خرید سکه‌های نقره را از او عملی و قطعی میکند، و نه بالعکس. قانون کلی چنین است: (تحویل دادن) اموال منقول (بطرف معامله)، خرید اموال منقول دیگری را از وی عملی و قطعی میکند (۲).»

«این چگونه است؟ اگر خریدار محصولات کشاورزی و میوه‌هائی را از فروشندهٔ تحویل گرفته، اما هنوز بهای آنرا نپرداخته باشد، هیچ یك ازطرفین نمیتوانند معامله را فسخ کنند. اما اگر خریدار پول را پرداخته باشد و هنوز محصولات و میوه‌ها را ازفروشندهٔ تحویل نگرفته باشد، هریك از طرفین میتوانند معامله را فسخ کنند. معهذا دانشمندان که گفته‌اند که همان خدائی که مردم دورهٔ طوفان نوح (سفر پیدایش، ۶) و مردم دورهٔ پراکندگی (سفر پیدایش:۱۱) راکیفرداد، اوخودهمهٔ کسانی راکه به‌قول خود وفادار نیستند در آینده مجازات خواهد نمود. ربی شیمعون گفت: کسی که پول را دراختیار خود دارد، دستش بالاست (و حق فسخ معامله را دارد) (۳).»

«اگر یکی از طرفین معامله طرف دیگر رامغبون کند، میزان و مقدار غبن‌چیست؟ تاطرف‌مغبون براساس آن حق داشته باشد معامله را فسخ کند؟ بیش‌از یك ششم بهای معامله فی‌المثل اگر کالائی که‌بیست و چهار سکه ارزش دارد تا کمتر از بیست و هشت‌سکه فروخته شود، معامله برقرار است. اگر آن کالا به بیست و هشت سکه فروخته شود، یعنی آنکه مبلغ‌غبن به یك ششم بهای کالا برسد، مغبون کننده مبلغ غبن را بطرف مسترد میدارد، ومعامله برقرار است. لکن اگر مبلغ غبن بیش از یك ششم بهای کالا باشد، معامله فسخ میشود. طرف مغبون تاچه مدت مهلت‌داردغبن خود را پس بگیرد و یا معامله را فسخ کند؟ تا آنقدر که فرصت داشته باشد شیئی مورد معامله را به‌یك بازرگان خبره و یا بیکی از خویشاوندان خودنشان دهد.)»

«قانون مربوط به‌غبن وفریب شامل‌خریدار وفروشنده وبازرگان وغیر بازرگان بطور مشابه میشود.

---

۱ ـ غرض از سکه هائی است که در آن کشور رایج نیست.

۲ ـ مقصود آن است که در مورد خرید و فروش یا معاوضهٔ کالا ها و اموال منقول، این مهم نیست که کدام یك بیشتر و زودتر بفروش میرسد. بنابراین، اگر یکی از طرفین معامله کالای طرف‌دیگر را از او تحویل بگیرد، معاملهٔ خرید یا معاوضه عملی و قطعی شده است.

۳ ـ این بدان معنی است که اگر خریدار پول را بفروشنده پرداخت لکن شیئی مورد معامله را از او تحویل نگرفت، تنها فروشنده است که میتواند معامله را فسخ کند. و این‌نظر ربی‌شیمعون‌مورد تأیید و قبول تلمود قرار نگرفته است.

ربی یهودا گفت : قانون غبن شامل حال بازرگانان نمیشود (۱) . طرفی‌که‌مغبون‌شده‌است دستش‌بالاست، و این حق را داردکه به‌مغبون‌کننده بگوید : پولم را پس بده و یا مبلغی را که با آن مغبونم کرده‌ای بمن بازده .» (میشنا باوامصیعا ، ٤ : ١ ، ٢ ، ٣ ، ٤).

«قانون مربوط به غبن وفریب شامل معاملات‌زیر نمیشود : خرید و فروش غلامان ، اسناد و قبوض بدهکاری ، اموال غیرمنقول و اشیائیکه وقف معبد بیت همیقداش میشوند (۲) .»

« همانطور که در خرید و فروش غبن و فریب‌هست در گفتار نیز غبن و فریب میتواند وجود داشته باشد . فی‌المثل ، کسی که خیال ندارد کالائی‌را از همنوع خود بخرد ، نباید از او بپرسد : این کالا را بچند میفروشی .» (٤ ، ٩ ، ١٠).

بحث دربارهٔ قوانین مربوط به معاملات وخرید و فروش ، در رسالهٔ سوم یعنی رسالهٔ باوابترانیز ادامه می‌یابد . در نکاتی که مورد بحث‌قرار گرفته ، این نکته چشمگیر است ، که در هنگام فروش ملك ، چه چیزهائی ضمن آن بفروش میرسد ومتعلق به خریدار میشود وچه چیزهائی نمیشود . و همچنین قوانین مربوط به معاملات و خرید و فروش کالاهای از بین رفتنی نیز در این رساله آمده است .

« اگر کسی خانه‌ای را ( بدون ذکر و قید‌مشخصات آن) بفروشد ، اطاق ضمیمهٔ آن را نفروخته است ، حتی اگر آن اطاق بخانه بازشود ، ونه حجره‌ای‌را که درون آن است ، و نه بام خانه را در صورتی که دارای‌محجری بارتفاع ده‌قبضه باشد. ربی‌یهوداگفت :اگر راه ورود به بام دارای شکل درباشد ، حتی اگر محجر دور بام بارتفاع ده قبضه نباشد ، بام ( بعنوان‌بخشی از خانه ) فروخته نشده است (۳) . »

«(اگرخانه را بدون ذکر و قید مشخصات‌آن بفروشد) ، چاه وآب انبار آنرا نفروخته است ، حتی اگر فروشنده‌درسندفروش کلمات « عمق‌وارتفاع ساختمان» را ذکر کرده باشد . دراین صورت فروشنده باید برای خود (ازخریدار) یك راه عبور (به چاه یا به‌آب انبار ، اگر بخواهد ازآنها استفاده کند) بخرد . این نظر ربی عقیوا است . لکن دیگر دانشمندان‌میگویند : لزومی ندارد که فروشنده راه عبوری (به چاه یا به آب انبار) برای خود ازخریدار ابتیاع نماید . ( چون در موقع فروش خانه ، این حق عبور را برای خود محفوظ نگاه داشته است ) . معذالك ربی‌عقیوا معترف است ، که هرگاه درموقع فروش خانه‌فروشنده به خریدار بگوید که من ( خانه را بتو می‌فروشم ) ،ولی اینها ( چاه یا آب انبار ) را نمیفروشم ، دیگر لزومی ندارد که فروشنده برای خود حق عبوربه‌چاه یا به آب انبار را بخرد (٤) . اگر فقط چاه یا آب انبار را بکسی فروخت (وخانه را برای خود نگاه‌داشت) ، ربی عقیوا میگوید : لزومی ندارد‌که خریدار برای خودراه عبوری به چاه یابه‌آب انبار ازفروشنده‌بخرد . لکن دیگر دانشمندان میگویند که بایستی این

---

۱ ـ زیرا چون او خبره است ، قیمت واقعی کالا را میداند،و اگر آنرا به بهای خیلی نازل فروخته باشد ، چنین احتمال میرود که این کار را از روی اطلاع و بخاطر احتیاجی که به پول داشته‌کرده است . لکن نظر ربی یهودا پذیرفته نشده است . زیرا بازرگانان نیز ممکن است در تعیین بهای یك کالا اشتباه کنند .

۲ ـ تلمود این قانون را از آیهٔ زیر استنتاج میکند : « وهرگاه چیزی را به همنوع خود بفروشید و یا ( چیزی را ) از دست همنوع خود بخرید ، یکدیگر را مغبون نکنید » . ( سفر لاویان ،۲۵ : ١٤ ) . کلمات « ( چیزی را ) از دست همنوع خود بخرید » ، اشاره به اشیائی میکنند که میتوان آنها را در معاملات دست به دست‌گردانید . در نتیجه ، اموال غیر منقول که دست به دست نمیگردند ، و غلامان نیز که حکم اموال غیر منقول را دارند ، مشمول قانون غبن‌نمیشوند . کلمهٔ « همنوع » معاملات مربوط به موقوفات معبد بیت همیقداش را از قانون غبن مستثنی میکند .

۳ ـ این نظر ربی یهودا را تلمود نپذیرفته است .

٤ ـ تلمود نظر ربی عقیوا را در این مورد و در مورد دیگری‌که بعدا خواهد آمد پذیرفته است.

حق عبور را ابتیاع کند. »

«اگر کسی خانه‌ای را بفروشد (بدون ذکر وقید مشخصات آن)، درورودی خانه را فروخته‌است، ولی نه کلیدآن‌را. هاون ثابت جزومعاملهٔ فروش‌است، ولی نه هاون قابل حمل و نقل. سنگ زیرین آسیا (که ثابت است) فروخته شده است، ولی نه زنبیلی که آرد آسیا شده را دریافت میدارد (چونکه این زنبیل قابل حمل و نقل است)، و نه تنور، و نه اجاقهای خوراک‌پزی. اما اگر فروشنده بخریدار بگوید: «خانه وهمهٔ محتویات آنرا (بتو فروختم)، آنگاه همه فروخته شده‌اند.»

« اگرکسی حیاطی را بفروشد، اطاقها، چاه‌ها، گودال‌های آن را نیز در ضمن آن فروخته است، ولی نه اثاث منقول آن‌را. اما اگر فروشنده گفته‌باشد: حیاط وهمهٔ محتویات‌آنرا (بتو فروختم)، آنگاه همه چیز را فروخته است. ولی در هر صورت وی گرمابه یا کارگاه روغن‌کشی راکه ممکن است در آن باشد نفروخته است. ربی‌الیعزر گفت: اگر کسی حیاطی را بدیگری بفروشد (بدون تعیین و قید مشخصات آن)، او فقط فضای آن را فروخته است (۱) ». (میشنا باوابترا، ٤: ۱، ۲، ۳، ٤).

« اگر کسی یك‌کشتی را بفروشد، دکل، بادبان، لنگر و هرچه راکه برای هدایت‌کشتی لازم است نیز فروخته است. لکن جاشوان (کارگران) و کیسه‌های بارگیری (برای حمل‌کالاها) و کالاهای موجود در کشتی را نفروخته‌است. اما اگر گفته‌باشد: کشتی و همهٔ محتویات آن را (بتو فروختم)، آنوقت همهٔ اینها نیز فروخته شده است. اگرکسی ارابه‌ای‌را بفروشد، استرهای کشندهٔ آن را نفروخته است، و بالعکس. اگر شخصی یوغی را بفروشد، گاوهای کشندهٔ گاوآهن را نفروخته است، و بالعکس. ربی یهودا گفت: از روی قیمت خرید میتوان پی‌برد که چه چیز فروخته شده است. چطور؟ اگرکسی‌بدیگری بگوید: یوغت را به‌قیمت دویست زوز بمن بفروش، واضح است‌که یوغ (به‌تنهائی) بچنین بهای گزافی فروخته نمیشود. لکن دانشمندان گفته‌اند که قیمت فروش دلیل برچیزی نمیشود (۲) ».

« اگر کسی درازگوشی را بفروشد، جوال‌ها و خورجین‌های آنرا نفروخته است (۳). ناحوم مادی گفت‌که جوالها و خورجین‌های آنرا نیز فروخته است. ربی‌یهودا گفت: زمانی فروخته است، و زمانی نفروخته است. چگونه؟ اگر درازگوش با جوال‌ها و خورجین‌هایش پیش او ایستاده باشدوخریداربگوید: « این درازگوشت را بمن بفروش » آنوقت معامله شامل جوال‌ها و خورجین‌ها نیز میشود. ولی اگر او بپرسد: « آیا این الاغ از آن تو است؟ (آن را بمن بفروش)، معامله شامل جوالها و خورجین‌ها نمیشود (٤) ».

« اگرکسی ماده‌الاغی را بفروشد، این‌معامله شامل کرهٔ آن درازگوش نیز میشود. ولی اگر ماده گاوی را بفروشد، معامله شامل گوسالهٔ آن نمیشود (۵). اگرکسی مزبله‌ای را بفروشد، زبالهٔ آن را نیز

---

۱ ــ یعنی ساختمانهای‌آنرا نفروخته است.این نظر ربی‌الیعزر را تلمود رد کرده است.

۲ ــ در چنین مواردی، هم احتمال غبن میرود، و هم ممکن‌است که خریدار عمداً قیمت را بالا برده باشد تا کمك مالی بفروشنده بکند، بدون آنکه او را شرمزده کرده باشد.

۳ ــ همهٔ دانشمندان موافقند که در چنین معامله‌ای، پالان و یراق الاغ نیز با آن فروخته شده است.

٤ ــ پرسش اول آشکارا به درازگوش و هرآنچه که روی آن‌است اشاره میکند، و سئوال دوم فقط دربارهٔ خود حیوان است.

۵ ــ در گمارا توضیح داده شده است که این مطلب درموردی است که فروشنده بخریدار بگوید: من بتو یك ماده الاغ شیرده و یا یك ماده گاو شیرده میفروشم. در مورد اول معلوم است،که غرض از فروش کرهٔ الاغ نیز بوده است، زیرا شیر ماده الاغ مصرفی ندارد، ولی ماده گاو را میتوان فقط برای شیری که‌میدهد خرید

فروخته است. اگر آب‌انباری را بفروشد، آب آنرا نیز فروخته است. اگر یك کندوی عسل را بفروشد، زنبورهای آن را نیز فروخته است. اگر کبوترخانی را بفروشد، کبوترهای آن را نیز فروخته است. اگر کسی جوجه‌کبوترهای کبوترخانی را از دیگری بخرد، باید نخستین جوجه‌ها را در کبوترخان بجای گذارد (۱). اگر زنبورهای نوزاد یك کندو را از دیگری بخرد، خریدار سه نسل از زنبوران عسل را برمیدارد، و مالك میتواند بقیه را عقیم سازد. اگر شانه‌های عسل بخرد، باید دو شانه را در کندو باقی گذارد (برای مصرف غذائی زنبوران عسل در زمستان). اگر درختهای زیتون را برای قطع‌کردن‌آن بخرد، موظف است‌که در هر درخت دو شاخه باقی گذارد. بنابریك عقیدهٔ دیگر، باید از کندهٔ درخت‌ها بارتفاع دو قبضه باقی بگذارد (تا آنکه شاخه‌های تازه از آن برویند و درخت خشك نشود و مالك آن متضرر نگردد)». (میشنا باوابترا، ۵: ۱، ۲، ۳).

«اگرکسی دانه‌هـای کشاورزی بدیگـری فروخت (بدون تعیین اینکه برای‌خوردن مناسب است و یا برای‌کاشتن)، و آن دانه‌ها نروئید، حتی اگـر دانه‌های کتان هم باشد (که معمولا آنها را بـرای کاشتن میخرند)، فروشنده مسئولیتی برای جبـران‌خسارت وارده‌بخریدارندارد. ربان شیمعون‌بن‌گملیئل گفت: اگر فروشند بذرهائی‌که در باغچه‌کاشته میشود و خوردنی نیست فروخته باشد، خود موظف به‌جبران خسارت وارده به‌خریدار است».

«اگرکسی به‌دیگری‌میوه بفروشد، خریدار باید برای هر سئاده میوه یك چهارم قب (۲) میوه دور انداختنی قبول‌کند. در هنگام خرید انجیر، خریدار باید وجود ده انجیر کرم‌زده را در هـر صد انجیر بپذیرد. در وقت خرید سردابی که پر از بشکه‌های شراب است، خریدار باید وجود ده بشکه شراب‌ترش را در هر صد بشکه قبول‌کند. در زمان خرید کوزه‌های سفالی که از خاك سرزمین شارون (۳) ساخته‌شده باشد، خریدار باید وجود ده کوزهٔ ناپخته را در هرصد کوزه بپذیرد».

«اگرکسی بهمنوع خود شراب بفروشد و آن شراب ترش شود، فروشنده مسئول خسارت وارده بخریدار نیست. لکن اگر فروشنده میدانست کـه شرابش همه‌ساله ترش میشود و (این موضوع را باطلاع خریدار نرسانید)، این معامله نیرنگ‌آمیزبوده و باطل است. اگر فروشنده بخریدار گفته باشد: «من شراب ادویه‌دار و معطر بتو میفروشم (۴)، این شراب باید تا عید شاووعوت (گلریزان) (۵) به‌خوبی باقی بماند. اگر شراب کهنه فروخته باشد، این‌شراب باید از سال گذشته باشد. اگر شراب «بسیار کهنه» بفروشد، این شراب باید لااقل سه‌ساله باشد». (میشنا باوابترا، ۶: ۱، ۲، ۳).

## ۶ـ حق‌مالکیت ازطریق مرور زمان

طبق قانون دینی یهود، تصاحب مداوم وبدون مزاحم یك ملك، یا استفادهٔ بلامانـع از یك شیئی، در پاره‌ای موارد نشانهٔ اثبات حق مالکیت آن است. این حق مالکیت‌که از تصاحب بلامزاحم یك ملك،

---

۱ ــ برای مالك قبلی. تا آنکه کبوتران والد علاقه‌ای بماندن‌در کبوتر خان داشته باشند.

۲ ــ قب یك ششم سئاه است.

۳ ــ این خاك از نوع اعلی نیست.

۴ ــ چنین شرابی دارای این تضمین است که ترش نخواهد شد و به خوبی باقی خواهد ماند.

۵ ــ این عید در آغاز تابستان است‌،و پس از آن ممکن است‌شراب بسبب گرمی‌هوا ترش‌شود، و فروشنده مسئول آن نیست.

و یا استفادهٔ بلامانع از یك شیئی بدست می‌آید، «حزاقا» Hazaghah. یعنی «حق تصرف ومالکیت از طریق مرور زمان» نام دارد.

«قانون حزاقا شامل حال‌خانه‌ها، چاه‌ها، گودال‌ها، غارها، کبوترخان‌ها، گرمابه‌ها، کارگاه‌های روغن‌کشی و شرابسازی، زمین‌هائی‌که بواسطه‌آبیاری زراعت میشوند، غلامان و هرچیزکه بطور مداوم ثمر ببار می‌آورد میشود، ومدت حزاقای آنان‌سه‌سال‌کامل است. مدت حزاقا برای زمینی که نیاز به آبیاری ندارد سه سال است، لکن لازم نیست‌که این سه سال کامل باشد. ربی یشماعل گفت: (اگر کسی زمینی را تصرف و اشغال کرد)، سه ماه در (پایان) اولین‌سال، سه‌ماه در (آغاز) سومین سال، و دوازده ماه در سال دوم، یعنی جمعاً هجده ماه (کافی است کـه بتواند از حق حزاقا برخوردار گردد) (۱). ربی‌عقیوا گفت: (کافی است‌که او زمین را) یك ماه در آخرسال‌اول، یك‌ماه‌درآغاز سال‌سوم، ودوازده‌ماه درسال دوم، جمعاًچهارده‌ماه (درتصرف‌خود داشته‌باشد). ربی‌یشماعیل گفت: گفتهٔ‌من (دربارهٔ مدت‌هجده‌ماه) شامل حال‌کشتزارهائی میشودکه محصول آن‌غلات است(۲) ولی در مورد باغ میوه‌ای (۳) که در آن اول‌انگورها را می‌چینند، و سپس هنگام دیگر زیتونها را جمع‌آوری میکنند، و پس از مدتی دیگر انجیر هـا را گردآوری می‌نمایند، (مدتی که برای انجام این سه‌کار لازم است) بجای سه سال محسوب میشود (برای استفاده از حق حزاقا) (٤)».

«مقررات حزاقا در سه سرزمین یهودا، ماوراءاردن و جلیل با یکدیگر تفاوت میکند. اگرکسی مالك زمینی در جلیل بود، و زمانی‌که در سرزمین یهودا اقامت داشت، دیگری آمد و دربارهٔ زمین اوکه در جلیل بود ادعای حزاقا نمود، و یا بالعکس، حـق‌حزاقا برای او مسلم نمیشود، مگرآنکه مالك ومدعی هر دو در یك سرزمین مقیم باشند. ربی‌یهودا گفت: مدت سه سال فقط از این لحاظ در مـورد حـزاقـا معین شده است، تا اگر احیاناً مالك زمین در کشوراسپانیا (۵) باشد، و کسی زمین او را (که در یهودا است) برای مدت یکسال اشغال کرده باشد، یك‌سال‌وقت لازم است تا باسپانیا بروند و موضوع اشغـال زمین را باطلاع صاحب آن برسانند، و او هم یك سال‌وقت صرف‌کند تا بسرزمین‌یهودا بازگردد (و با اشغال کنندهٔ زمین بدادگاه برود و ادعای حزاقای او را باطل کند)».

«هر حزاقائی‌که با یك ادعا همراه نباشد (۶)، ارزش و اعتباری ندارد و باطل است. چگونه؟ اگر کسی به‌اشغال‌کنندهٔ زمین بگوید: «تو در ملك من‌چه میکنی؟» و او جواب دهد: «(من نمیدانستم این زمین مال کیست، و) چون تاکنون هیچکس بمن‌اعتراضی نکرده است (که چرا این زمین را تصرف کرده‌ام؛ از این‌رو اکنون سه سال است‌که در آن‌سکونت دارم)»؛ چنین حزاقائی اعتباری ندارد و

---

۱ ــ درسه‌ماه اول فرصت‌دارد زمین را بکارد، و درسه‌ماه‌آخر میتواند کشتهٔ آخر سال دوم را دروکند. درنتیجه، از نقطه نظر کشاورزی زمین سه سال در تصرف او بوده است.

۲ ــ در چنین زمین‌هائی تمام محصول در یك هنگام درومیشود.

۳ ــ که در آن انواع گوناگون درخت میوه یافت میگردد، ومیوهٔ این درختان در فصل های گوناگون چیده میشود.

٤ ــ اگر هم این سه‌کار دریك سال انجام گیرد. نظر ربی‌عقیوا و ربی یشماعل هر دو رد شده است، و طبق قانون، بـرای تصاحب یك زمین لازم است که مدت حزاقا لااقل سه‌سال کامل طول‌بکشد، و کسی در این‌باره اعتراضی به متصرف آن نکند و مزاحم او نشود.

۵ ــ کشور اسپانیا از این لحاظ بعنوان مثال ذکر شده‌است،که در دوران دانشمندان میشنا، یك سال وقت لازم بود تا از فلسطین به آن سرزمین بروند.

٦ ــ که تصرف کننده ادعا کند که آن زمین را خریده است،یاکه آن را کسی باو بخشیده‌است.

باطل است . ولی اگر اشغال‌کنندهٔ زمین در جـواب بگوید : « چون تو خودت آنرا بمن‌فروخته‌ای » ، یا « چون تو خودت آنرا بمن بخشیده‌ای » ، یا « پدرت آن را بمن فروخته است » ، یا « پدرت آن را بمـن بخشیده است » ، چنین حزاقائی معتبر و قوت قانونی دارد . اگر اشغال‌کننده ادعاکند که آن زمین را ازپدر بارث برده است ، لازم نیست ادعای دیگری بکند و دلیل دیگری اقامه نماید ( که زمین چگونه بمالکیت پدرش درآمده است . بلکه کافی است ثابت‌کند کـه پدرش لااقل یك روز آن زمین را در تصرف خـود داشته است ) . حق حزاقا شامل حال صنعتگران ،شرکاء، اجاره‌کاران‌زراعتی‌وقیم‌های‌یتیمان‌نمیشود (۱) شوهر حق حزاقا دربارهٔ امـوال همسرش نـدارد و بالعکس . پدر نیز حق حزاقا دربارهٔ اموال پسر ندارد و بالعکس . آنچه تاکنون دربارهٔ حزاقا گفته شد ، درچه مورد صادق است ؟ در مورد کسی‌که ادعای حزاقا دارد ( و این حزاقا مورد اعتراض شخص دیگری‌قرارمیگیرد ) ولی در مورد کسی‌که زمینی را بدیگری هدیه میکند ( و آن دیگری میخواهد آن زمین را به‌تصرف خود در آورد ) ، و یا برادرانی که یك ملك موروثی را میان خود تقسیم میکنند ( و هریك از آنهامیخواهد سهم خود را تصرف‌کند ) ، یا کسی کـه میخواهد ملك یك تازه یهودی شده راکه فوت‌کرده‌و وارثی ندارد (۲) بتصرف خود درآورد ، اگرمتصرف یك در ( در آن ملك ) بسازد ، یا اطراف آن دیواری بکشد ، یا در دیوار اطراف آن رخنه‌ای هرقدر هم‌که کوچك باشد پدید آورد ، ( و یا تغییر دیگری در آن‌ملك بدهد ) ، هریك از این‌کارها حق حزاقا را برای وی مسلم میسازد » .

قانون حزاقا شامل این اعمال ( که ذیلا ذکـر میشود ) خواهد بود ، و اعمال دیگری نیز هست که این قانون شامل آنها نمیشود . اگر کسی ( برای مدت‌سه سال ) چهار پایان خود را در حیاطی نگاه‌داشته باشد ، یا آنکه در آن حیاط تنور یا اجاق یا آسیائی کارگذاشته باشد ، یا ماکیان پرورش داده باشد ، یـا زبالهٔ در آن ریخته باشد ، این‌کارها حق حزاقا بـاو نمیدهد . لکن اگر در آن حیاط برای چهارپایان خود محوطه‌ای ساخته باشدکه دیوار اطراف آن به‌بلندی لااقل ده قبضه باشد ، یا چنین محوطه‌ای را برای تنور یا اجاق یا آسیای خود ساخته باشد ، یا آنکه ماکیان‌را داخل اطاقهای آن حیاط نگهداری کرده باشد ، یـا آنکه د رآن حیاط مزبله‌ای بعمق یا ببلندی سه قبضه برای زباله ساخته باشد ( با گودکردن‌زمین‌حیاط بعمق سه قبضه ، یا با انباشتن زباله‌ها ببلندی سه قبضه ) ،هریك از این‌کارها حق حزاقا را برای وی مسلـم میسازد ، و آن حیاط بتصاحب وی در مـی‌آیـد .( مشروط برآنکه مدت حزاقا لااقل سه سال کـامل طول‌کشیده باشد و در این مدت‌کسی به‌وی اعتراضی نکرده باشد ) » ( میشنا باوابترا ، ۳ : ۱ ، ۲ ، ۳ ،

## ۷ـ قوانین وراثت

مسائل مربوط به‌وراثت ، و اینکه چه خویشاندانی وارث کدام خویشاوند خود میشوند ، در رسالهٔ باوابترا مورد بحث قرارگرفته است .

« برخی از منسوبان ، هم از یك خویش خودارث میبرند ، و هم اموال خود را برای او بـارث میگذارند ، برخی دیگر از یك خویش خـود ارث‌میبرند ، ولی آن خویش وارث آنها نمیشود . بعضی

۱ ـ یعنی تصاحب مداوم و بلا مزاحم یك ملك یا یك شیئی‌در مدت سه سال حق مالکیت برآن را بدیشان نمیدهد .

۲ ـ یك تازه‌بدین یهود گرویده‌ای که بدون وارث بمیرد ،دارائی و املاك او بی‌صاحب میشود و هرکس میتواند آنرا تصاحب‌کند .

از خویشان، اموال خود را برای یکی‌از بستگان خود بارث میگذارند، ولی از او ارث نمیبرند. وبرخی هم نه از یکی از بستگان خود ارث میبرند، و نه آن‌بسته وارث آنها میشود. این افراد، هم از خویشاوند خود ارث میبرند، و هم آن خویشاوند وارث آنها میشود: پدر نسبت بفرزندانش (۱)، فرزندان نسبت به‌پدر، و برادرانی‌که از یك پدر هستند نسبت بیکدیگر. و این افراد از خویشاوند خود ارث میبرند، ولی آن خویشاوند وارث آنان نمیشود: مرد نسبت به‌مادرش، شوهر نسبت به‌همسرش، و فرزندان خواهر نسبت به‌دائی خود این اشخاص، اموال خود را برای یك‌خویشاوند به‌ارث میگذارند، ولی خود وارث آن خویشاوند نمیشوند: زن نسبت بفرزندانش، زوجه نسبت به‌شوهرش، ودائی نسبت‌به‌اولاد خواهرش(۲). برادرانی‌که از یك مادرند لکن پدرشان یکی نیست آنها وارث یکدیگر نمیشوند».

«ترتیب وراثت از این قرار است (در تورات چنین‌آمده است): «اگر مردی‌بمیرد و پسری‌نداشته باشد، میراث او را به‌دخترش انتقال دهید». (سفر اعداد، ۲۷ : ۸). از این‌رو، پسر در ارث بردن از والدین خود بردختر حق تقدم دارد، و همهٔ فرزندان پسر نیز بردختر (یعنی بر عمهٔ خود) مقدم هستند. دختر (اگر برادری نداشته باشد)، در ارث بردن از پدر متوفای خود برعموهایش تقدم دارد، و فرزندان دختر متوفی (اگر پسری نداشته باشد) نیز بربرادران متوفی تقدم دارند. برادران متوفی برعموهای وی تقدم دارند، و بهمین گونه، فرزندان برادران شخص متوفی نیز برعموهای وی مقدم هستند. قانون کلی چنین است: هرآنکس‌که‌در ارث بردن‌از یك‌خویشاوند برشخص دیگر تقدم داشته باشد، فرزندانش نیز پس از وی دارای حق تقدم هستند. و پدر همواره‌در ارث بردن از فرزند متوفای خویش بر همهٔ اخلاف خود حق تقدم دارد». (میشنا باوابترا، ۸ : ۱، ۲).

«پسر و دختر در مورد ارث بردن از والدین خود یکسان هستند، جز آنکه پسر (اگر نخست‌زاده باشد ــ سفر تثنیه، ۲۱ : ۱۷) از میراث پدر خـود سهم دو برابر میبرد، ولی نه از میراث مادر، و نفقهٔ دختران از میراث پدرشان به‌آنهاداده میشود، و نه از میراث مادر».

«اگر کسی (دروصیت‌نامهٔخود) اعلام دارد: فلانی‌که نخست زادهٔ من است نباید از میراث سهم مضاعف ببرد، یا آنکه: فلان پسرم نباید مانند سایرفرزندانم از میراث من بهره‌مند شود، اظهـارات او دارای قوت قانونی نیست. زیرا او شرطی برخلاف نص صریح تورات نهاده است. معذالك اگرکسی‌اموال خود را بطور شفاهی میان فرزندانش تقسیم نمود، و بیکی از آنها سهم بیشتری داد و بیکی قسمت کمتر، یا آنکه سهم‌نخست زادهٔخود را با سهم‌سایر فرزندانش برابرکرد، سخنان او دارای قوت قانونی است. لکن اگرکلمهٔ «میراث» را بکار برده باشد، سخنانش دارای قوت قانونی نیست (٤). اگر در آغاز، در وسط، یا در پایان وصیت‌نامهٔ خود نوشت: «بعنوان بخشش» (٥)، سخنانش دارای قوت قانونی است.

---

۱ ــ یعنی اگر کسی بدون اولاد بمیرد، پدرش وارث‌دارائی‌او میشود. و همین طور بعداز مرگ پدر، فرزندانش ماترك او را به ارث میبرند.

۲ ــ اموال عمو و دائی به برادرزاده و خواهر زاده بارث‌میرسد، و نه بالعکس.

۳ ــ اگر شخص متوفی فرزند بلافصلی از خود باقی نگذارد، پدر یا پدر بزرگ او چنانچه زنده باشند وارث اموال او خواهند شد.

٤ ــ تا وقتی که کلمهٔ «میراث» را بکار نبرد، آنچه را که‌بفرزندانش میدهد بصورت بخشش است و نه ارث، وهرکسی‌میتواند اموال خود را بنحوی که دلخواه اوست بدیگران ببخشد. لکن قانون‌تلمود اختیارات او را در مورد ارثیه قانونی محدود کرده است.

٥ ــ سه صورتی که بدان اشاره شد عبارتند از: «این زمین‌به پسرم بخشیده شود تا که آن را به‌ارث برد»، یا: «او آنرا به ارث برد و باو بخشیده شود تاکه آن را وارث گردد»، یا: «آنرا بمیراث برد و بدو بخشیده شود».

اگرکسی که دارای دختر است بگوید : « فلانکس (که پسرم نیست) وارث من میشود » ، و یا در صورتی که دارای پسر باشد بگوید : « دخترم وارث مـن گردد » ، گفتهٔ او بی‌ارزش است . زیرا شرطی مخالف با آنچه‌که در توران آمده است نهاده است . ربی یوحانان‌بن بروقا گفت : اگر سخن او اشاره به‌کسی کند که حق ارث از امـوال او دارد ( ۱ ) ، سخنانش دارای قوت قانونی است . اما اگر سخن او اشاره به کسی کندکه حق ارث از اموال او ندارد ، دارای قوت قانونی نیست . اگر کسی در وصیت‌نامهٔ خود بنویسد که اموالش را به‌بیگانگان به‌ارث دهند ، و فرزندان خود را از میراث خویش محروم‌سازد ، این عمل‌دارای قوت قانونی است ، لکن دانشمندان از این‌کار خشنود و راضی نیستند . ربان شیمعون‌بن گملیئل گفت : اگر فرزندان او دارای رفتار و کرداری ناشایسته باشند ، از اوباید بخوبی‌یادکرد (که اموال خودرا به‌فرزندانش نبخشیده است ) » (۲) .

« اگر مردی بگوید : « این پسر من است »، سخن او را باور میکنند ( در مورد دادن سهمـی از ارثیه‌اش به‌وی ) . ولی اگرکسی بگوید : « این برادر من است » ، سخن او را باور نمیکنند (۳) . لکن آن برادری‌که او را به‌برادری خود قبول دارد ، سهم‌خود از میراث پدری را با وی قسمت میکند (٤) . اگر این شخص‌بمیرد ( بدون‌وارث ) ، آنگاه سهمی‌که آن‌برادر از ارثیه پدری بوی داده بود ، دوباره بهمان برادر باز میگردد . و اگر آن‌کس از خود اموال دیگری داشته باشد ( و بدون باقی‌گـذاردن وارث بمیرد ) ، برادرانی‌که او را به‌برادری خود قبول نداشتند و آن برادری‌که او را برادر خود میخواند ، اموالش را بارث میبرند و میان خود قسمت میکنند (٥) . اگـر کسی مرد و وصیت‌نامه‌ای بسته به‌رانش ( یا قسمـت دیگری از بدنش ) یافت شد ، چنین وصیت‌نامه‌ای‌سند معتبری نیست و ارزش قانونی ندارد (٦) . ولی اگر قبل از فوت به‌شخص دیگری گفته باشد : این سند را بنفع فلانکس از دست من بگیر ، خـواه آن شخص ثالث از وراث وی باشد و خواه نباشد ، سخنان او ارزش قانونی دارند » .

« اگر کسی در مدت حیات خود اموالش را بفرزندانش ببخشد (۷) ، بایدکلمات : « ازامروز و بعد ازمرگم » (۸) را در هبه نامه ذکر کند . این عقیدهٔ ربی یهوداست . لکن ربی‌یوسه میگوید : ( نوشتن کلمات فوق در هبه نامه ) لزومی ندارد (۹) . اگـر کسی در مدت‌حیات‌خود اموالش‌را بنحوی بفرزندانش ببخشد که فقط پس از مرگ او به‌تصرف فـرزندان درآید ، نمیتواند آن اموال را بفروشد ، زیرا طبق هبه‌نامه آنها را بخشیده است . فرزند نیز ( تا زمانی که پدر زنده است ) نمیتواند آنها را بفروشد ، زیرا

---

۱ ــ فی‌المثل‌به یکی از فرزندانش اشاره کرده باشد .

۲ ــ این نظر ربان شیمعون بن‌گملیئل را تلمود نپذیرفته‌است.

۳ ــ یعنی درصورتیکه سایر برادران آن شخص را ببرادری خود قبول نداشته باشند ، از ارث پدری بوی سهم نمیدهند.

٤ ــ یعنی اگر کسی دو پسر از خود باقی گذارد ، و یکی از ایشان نسبت برادری را با شخص ثالثی بپذیرد و دیگری قبول نکند ، آنگاه برادری که آن شخص ثالث را ببرادری خود قبول دارد ، نیمی از سهم خود از ارث پدری را بوی میدهد.

٥ ــ این قانون درصورتی اجرا میشود که آن برادران نسبت‌برادری را با آن شخص بطور قطعی انکار نکرده بلکه گفته باشند که نمیدانند آیا آن شخص برادر ایشان است یانه .

٦ ــ هرچند که وصیت نامه درجائی پیدا شده است که‌نمیتوان آن را سندی جعلی دانست ، معذالك چون طبق قانون ، وصیت نامه باید بدست شخص دیگری سپرده شود و این کار انجام‌نگرفته است ، از این رو چنین وصیت نامه‌ای معتبر نیست.

۷ ــ این درموردی است که کسی قصد داشته باشد باردیگر ازدواج کند ، و مایل است اموالش نصیب فرزندانی گردد که از نخستین همسر داشته است.

۸ ــ این کلمات فرزندان را صاحبان قانونی اموال پـدر میکنند ، و پدر در طی حیات خود از درآمدن آن استفاده میکند.

۹ ــ زیرا تاریخ هبه نامه نیت آن کس را مشخص می‌کند . این‌نظر ربی یوسه را تلمود پذیرفته است.

آن اموال در اختیار پدر است . اگر پـدر آنهـا را بفروشد ، فقط تاروزی که زنده‌است آن اموال متعلق به‌خریدار است . اگر فرزند آن‌ها را بفـروشد ، تـاروزی که پدر زنده است خریدار حق استفاده از آنها را ندارد . پدر مجاز است که از ثمره و سود ایـن اموال بهرکس میخواهد استفاده برساند . لکن آنچه که از این ثمره و سود ( در هنگام مرگ پدر ) بـاقی بماند ، متعلق به‌وراث اوست . اگرکسی مرد (۱) وچند فرزند کبیر و صغیر از خود بجای گذاشت ، فرزندان کبیر مجاز نیستند که بضرر فرزندان صغیر برای خود جامه تهیه‌کنند ، و فرزندان صغیر نیز حق ندارند کـه بضرر فرزندان کبیر اعاشه‌نمایند(۲). بلکه همهٔفرزندان ارثیه پدری را بطور مساوی میان خود تقسیم‌میکنند،( و آنگاه هرکس از سهمیه‌اش برای خود جامه و غذا تهیه میکند ) . اگر فرزندان کبیر از ارثیهٔ پـدری (قبل از تقسیم آن بین ورثه ) برای مخارج عـروسی خود چیزی برداشت‌کرده باشند ، فرزندان صغیر نیـز میتوانند برای مخارج عروسی خود از آن ارثیه ( قبل از تقسیم ) برداشت‌کنند . اما اگر فرزندان صغیر ( پس از مرگ پدر ) بگویند : « ما نیز میخواهیم عروسی کنیم ( با برداشت از ارثیه پدری قبل از تقسیم آن‌میان وراث ) همانگونه‌که شما عروسی‌کردید ( زمانی که پدرمان زنده بود و با پول او ) ، ادعای ایشان باطل است و بجائی نمیرسد . زیرا آنچه پدر در حیات خود بفرزندانش داده است ، حکم هدیه و بخشش را داشته‌است » .

« این مقررات‌دربارهٔ دختران‌نیز اجرا میشود، و لکن در این مورد دختران مزیتی بر پسران دارند و آن این‌است‌که : دختران را ( ازاموال‌پدری ) به‌هزینهٔ پسران‌نفقه میدهند، و نه به هزینهٔ‌دختران دیگر (۳)».

« اگر کسی بمیرد و از خود پسران ودخترانی بجای گذارد ، اگر ماترك او زیاد باشد (٤) ، پسران سهم خود را از ارث پدری میبرند ، و دختران بخرج ایشان اعاشه‌میکنند. اگرماترك‌پدر زیادنباشد، دختران مخارج خود را از آن برداشت‌می‌کنند و پسران بروند و کار کنند (٥) . ادمون . Admon . (٦) گفت : آیا چون من مذکر هستم ، باید از لحاظ مادی متضرر شوم ؟ ربان گملیئل گفت : من‌با عقیدهٔ ادمون موافق هستم » . ( میشنا باوابترا ، ۸ : ٤ ، ٥ ، ٦ ، ٧ ، ۸ ، ۹ : ۱ )

---

۱ ــ بدون بجای گذاشتن وصیت‌نامه.

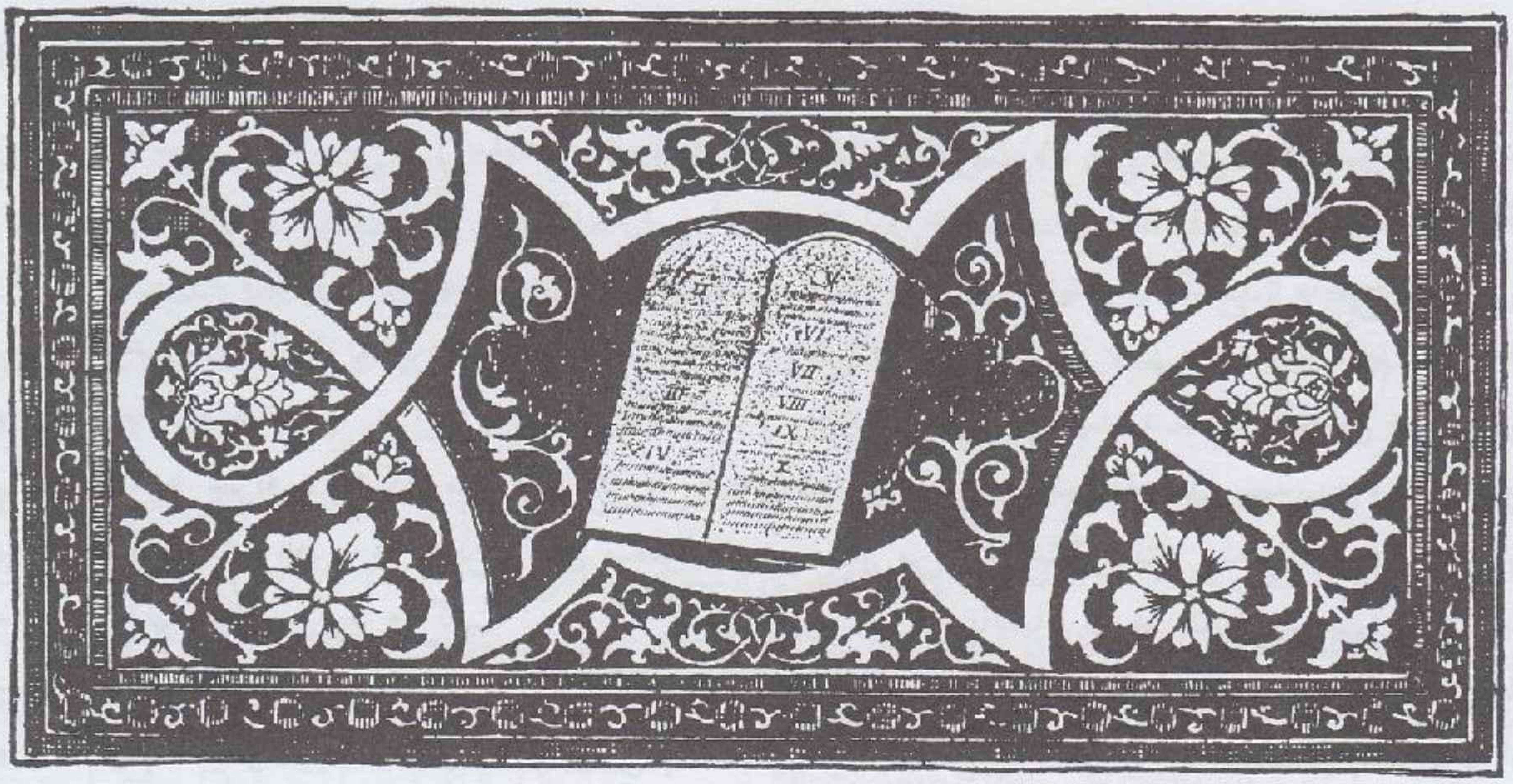
۲ ــ چنین فرض شده است که بهای جامهٔ یك فرد کبیربیشتراز قیمت لباس یك کودك صغیر است ، و در مقابل ، مخارج غذائی که یك کودك صغیر دارد ، زیادتر از هزینهٔ غذای یك فرد کبیر است .زیرا کودکان بخاطر ریخت و باشی که میکنند غذای بیشتری لازم دارند

۳ ــ اگر کسی از خود فقط دخترانی بجای گذارد ، ایشان‌دارائی پدر را بطور مساوی میان خود تقسیم میکنند .

٤ ــ باندازهٔ کافی برای تامین مخارج همهٔ فرزندان و دادن‌نفقه به دختران تا زمانی که بسن بلوغ برسند.

٥ ــ این بدان معنی است که پسران فقط آنچه را که بعدازتامین مخارج زندگی دختران تا رسیدنشان بحد بلوغ باقی بماند دریافت خواهند کرد.

٦ ــ یکی از قضات معروف بود و در اورشلیم میزیست( میشنا کتوبوت ، ۱۳ : ۱ ) . نظر او را تلمود نپذیرفته است.



# فصل دوازدهم، جهان آینده

ماشیح ، رستاخیز مردگان ، جهان آینده ، آخرین داوری ، جهنم ، باغ عدن یا بهشت .

## ۱ـ ماشیح ، MASHIAH .

هنگامی که ملل روزگار باستان، دوران‌طلائی تاریخ خود را در گذشته‌های تاریك و بسیار دورقرار میدادند ، یهودیان آن را به‌آینده محول‌کرده‌اند . انبیای اسرائیل بکرات به « روزهای آخر » ( که هنوز فرا نرسیده است ) ، بعنوان دورانی که در آن‌عظمت ملی یهود به‌آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید ، اشاره کرده‌اند . این امید به یك آینده نورانی و مشحون از سعادت در دل عامه مردم‌سخت جایگزین شد ، و با گذشت زمان نه فقط شدت پیدا کرد ، بلکه‌رؤیاهای شگفت‌انگیزی را نیزکه در جهان آینده‌تحقق خواهد یافت ، در برگرفت . این آیندهٔ درخشان و باشکوه ، در اطراف شخصیت « ماشیح » ( تدهین شده، با روغن مسح مقدس ) که از جانب خداوند مأموریت‌خواهد داشت تا این دوران تازه و پر از شگفتی‌ها را آغازکند ، تمرکز خواهد یافت .

تلمود صدها بار به‌ماشیح و مأموریت‌او اشاره‌کرده است ، وما فقط یك دانشمند را می‌یابیم که در این باره لحنی شکاك دارد . ربی‌هیلل ، که یکی ازدانشمندان قرن چهارم میلادی بود . اظهار داشته است : « ملت اسرائیل دیگر ماشیحی (که ظهور کند) نخواهد داشت . زیرا که در زمان حیزقیا ( سلطان یهودا ) بهرهٔ خود را از او بردند » . ( سنهدرین ، ۹۸ب ) . لکن ربی هیلل برای این سخن سخت مورد مؤاخذه قرار گرفت . ممکن است که بخشی از افرادملت باین معتقد بوده‌اند ، که دوران باشکوه وپر افتخار سلطنت حیزقیا ، شاهد وقوع پیشگوئی‌های اشعیای نبی در بارهٔ ماشیح بوده است ، لکن تلمود این عقیده را صریحاً رد کرده است . « چرا در کلمهٔ لمربه. Lemarbeh . بمعنی « برای افزایش و ترقی» ( اشعیاء ۹ : ۶ ) حرف میم آخر در وسط کلمه آمده است ؟ (۱) چونکه ذات قدوس متبارك میخواست

---

۱ ـ پنج حرف از الفبای عبری ، منجمله میم ، وقتی که درآخر کلمه واقع شوند ، شکلشان تغییر میکند . در کلمهٔ « لمربه » ، حرف میم هرچند که در آخر کلمه قرار نگرفته ، معذالك بشکل میم‌آخر نوشته شده است.

حیزقیا را ماشیح ، وسنحریب ( سلطان آشور ) را گوگ وماگوگ (۱) ( یأجوج و مأجوج بسازد ) اما عدالت بحضور « او » چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم ، چه شد که داود پادشاه اسرائیل را که آنهمه سرود ومزمور در وصف جلال‌تو تصنیف کرد ، ومدح و ثنای تورا گفت ، ماشیح نساختی ، لکن میخواهی حیزقیا را که این همه آیات ومعجزات برایش نمودی . و او حتی یك سرودهم بدرگاهت نخواند ، ماشیح سازی ؟ » این بود که بلافاصله ( راه ترقی‌حیزقیا ) مسدود شد ( وبهمین سبب حرف میم در کلمهٔ « لمربه » بشکل میم آخر که از همه‌طرف مسدود است درآمد ) ( سنهدرین ، ۹۴ الف) . معهذا ، هنگامی‌که ربان یوحانان‌بن زکای میخواست‌در بستر مرگ با شاگردانش وداع کند ، بااین جمله مرموز به آنها خطاب کرد و گفت : « یك کرسی برای حیزقیا پادشاه یهودا که دارد می‌آید ، آماده کنید » . ( براخوت ، ۲۸ ب ) . این سخنان ربان یوحانان‌بن زکای‌را معمولا بعنوان‌پیش‌گوئی درباره ظهور ماشیح تعبیر می‌کنند و اگر چنین باشد می‌توان حدس زد که این دانشمند برجستهٔ قرن اول میلادی نیز ، حیزقیا را ماشیح دانسته است. همانطور که خواهیم دید ، دربارهٔ هویت ماشیح‌یا ناجی آینده، عقاید مختلفی اظهار شده است .

اعتقاد عموم براین است ، که ظهور ماشیح‌و فعالیت های او در راه بهبود وضع جهان و تأمین سعادت بشر ، قسمتی از نقشهٔ خداوند در آغازآفرینش‌جهان بوده است . « پیش از آنکه عالم هستی بوجود آید ، هفت چیز آفریده شد : تورات ، توبه ، باغ‌عدن ( بهشت ) ، جهنم ، اورنگ جلال الهی ، بیت همیقداش ، ونام ماشیح » ( پساحیم ، ۵٤ الف ).دریك میدراش مؤخر چنین اظهار نظر شده است : « از آغاز خلقت عالم ، پادشاه ماشیح بدنیا آمد . زیرا (لزوم وجود او ) حتی پیش از آنکه جهان آفریده شود ، بذهن ( خداوند ) خطور کرد » . ( پسیقتا رباتی ، ۱۵۲ ب ) .

طبیعی است که تحقیقات فراوانی دربارهٔ اینکه ماشیح چه کسی خواهد بود بعمل آمده ، و برای روشن شدن این مطلب آیه‌های کتاب مقدس‌بدقت مطالعه و مو شکافی شده است . جملگی دانشمندان یهود دربارهٔ یك‌نکته متفق‌الرأی بوده‌اند،وآن این است که‌ماشیح یك انسان خواهد بود که از طرف خداوند مأمور انجام وظیفه خاصی خواهد شد. تلمود در هیچ جا باین اعتقاد که ماشیح ممکن است یك ناجی و موجود فوق انسانی باشد ، اشاره‌ای نمیکند .

برخی از صاحب‌نظران وی را باداود پادشاه اسرائیل یکی میدانند . دربارهٔ این آیه که میگوید : «بعداز آن بنی اسرائیل برگشته وخداوند خدای‌خود و داود پادشاه خویش را خواهند طلبید » (هوشع، ۳ : ۵)، چنین تفسیرشده است : «دانشمندان میگویند : این پادشاه ماشیح است . اگر او جزو زندگان است ، اسمش داود است . واگرهم جزو مردگان است ( که بعداً زنده خواهند شد ) . نامش داود است » . ( یروشلمی ، براخوت : ۵ الف ).عقیدهٔ بالا ، با ذکر آیهٔ دیگری سخت مورد اعتراض قرار گرفت : « نجات عظیمی به پادشاه خود میدهد،وبه ماشیح خویش احسان میکند ، یعنی به داود وبه ذریت او تا به ابد » . ( مزامیر داود ، ۱۸ : ۵۱ ) .دراین آیه نوشته نشده است « به داود » ، بلکه : « به داود و به ذریت او . » ( ایخاربا ، ۱ : ۵۱ ) .اعتقاد عموم بر این است که ماشیح از نسل پادشاه داود خواهد بود ، ودر ادبیات دانشمندان یهودملقب به « فرزند داود » است .

۱ ــ دربارهٔ گوگ و ماگوگ ، که جنگها و بدبختی های‌بسیاری را در آخر زمان باعث خواهند شد ، بعداً سخن خواهیم‌گفت.

آیاتی ازکتاب مقدس ، که طبق تفسیر علمای یهود اشاره به ماشیح میکند ، نامهای گوناگونی‌را که به آن خواننده خواهـد شد ، مشخص میسازد . بعضی از شاگردان دانشمندان حتی کوشش کرده‌اند، که برای ماشیح ، نامی مشابه با اسم استاد خود ازمتن آیات کتاب مقدس بیابند . « نام ماشیح چه خواهد بود شاگردان مکتب ربی شیلا . Sheila . میگویند: نامش شیلو . Shiloh . خواهدبود » چنانکه مکتوب است : « تا که شیلو بیابد » . ( سفر پیدایش ، ۴۹ : ۱۰ ) . شاگردان مکتب‌ربی‌ینای Yannay میگویند: اسمش «یینون » . Yinnon . خواهد بود . چنانکـه آمده است : « نام او تا به ابد باقی خواهد ماند ، و اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد » . (به‌عبری «یینون») (مزامیر داود ، ۱۷:۷۲) . شاگردان‌مکتب ربی حنینا .Haninah. میگویند : اسمش « حنینا» خواهد بود . چنانکه گفته شده‌است : « زیراکه بر شما ترحم ( به عبری « حنینا » ) نخواهم کرد » . ( ارمیاء ، ۱۶ : ۱۳ ) . برخی دیگر میگویند که‌اسم او منحم‌بن حیزقیا .Menahem . Ben . Hizghyah.است . چنانکه نوشته شده است : « زیرا تسلی دهنده ( به عبری « منحم » ) وتازه کنندهٔ جانم از من دور شده‌است » . ( مراثی ارمیاء ، ۱ : ۱۶ ) . دانشمندان میگویند : اسمش « مبروص مکتب ربـی یهـوداهناسی » است . چنانکه نوشته شده است : « مسلماً او بیماریهای مارا تحمل کرده و دردهای مارا برخودحمل نموده است . ولی ما اورا بلاکشیده (۱) و ضربت خورده ورنج دیده از جانب خداوند محسوب نمودیم » . ( اشعیاء ، ۵۳ : ٤ ) . راو یهودا ازقول راو گفت : ذات قدوس متبارك ، در آینده داوددیگری را برای ملت اسرائیل برپا خواهد ساخت . چنانکه مکتوب است : « ایشان خداوند خدای خودو داودپادشاه‌خویش‌راکه برای‌ایشان‌برپا خواهم‌ساخت خدمت خواهند کرد» . ( ارمیاء ، ۳۰ : ۹ ) . گفته نشده‌است « برپا ساختم » ، بلکه : « برپا خواهم ساخت » . ( سنهدرین ، ۹۸ ب ) .

باسامی دیگری که بـرای ماشیح در نظـر گرفته‌اند ، در سخنان زیر اشاره شده است « ربی یهوشوع بن لوی گفت : اسم او « صمح » . Tzémah . ( نهال ) است . ( زکریا ، ٦ : ۱۲ ) . ربی یودان فرزند ربی ایبوگفت : نامش منحم است . حنینـا فرزند ربی اباهو گفت : این دو اسم یعنی صمح و منحم باهم تشابه دارند . چون که شمارهٔ حروف هردوی آنها بحساب ابجد ۱۳۸ میباشد » . (یروشلمی براخوت ٥ الف ) . « راو نعمان‌از ربی اسحق‌پرسید: آیا شنیده‌ای‌و اطلاع داری‌که بر نفله Bar Naphlé. ( فرزند افتاده ) چه هنگام می‌آید ؟ ربی اسحق‌از او سئوال کرد : برنفله کیست ؟ وی در جواب گفت : ماشیح . راو نعمان از او پرسید : آیا تو ماشیح را برنفله مینامی ؟ ربی اسحق گفت : آری . زیراچنین نوشته شده است : « در آن روز خیمهٔ داود راکه‌افتاده است برپا خواهم نمود » . (عاموس ، ۹ : ۱۱) ( سنهدرین ، ۹٦ ب ) .

به شخصیت اسرار آمیز دیگری نیز بنـام ماشیح فرزند یوسف اشاره شده است . آن عبارت چنین است : « ماشیح فرزندیوسف کشته شده‌است. چنانکه مرقوم است : « برمن خواهند نگـریست بخاطر آنکس که ( جسمش را ) سوراخ کرده‌اند . و برای‌وی سوگواری‌خواهندکرد ، مانندکسی‌که برای

---

۱ ــ دانشمندان یهود کلمهٔ « بلاکشیده » را بمعنی مبروص‌تفسیر کرده‌اند . بنابراین آیهٔ مذکور دربارهٔ ماشیحی پیشگوئی میکند که از بیماری برص رنج خواهد برد . دربارهٔ ربی‌یهودا هناسی‌گفته اند ، که هرچند که مدت سیزده سال بشدت از بیماری رنج میبرد ، معذالك عادت داشت که بگوید : رنجها عزیز هستند ، چونکه‌نشانهٔ رحمت الهی میباشند » . ( باوا مصیعا ، ۸٥ الف ) . بنابراین چنین نتیجه گرفته شده است ، که ماشیح ، طبق نبوت اشعیاء بایداز طبقه‌ای از رنجدیدگان باشد، که‌ربی‌یهوداهناسی نمونهٔ آن است.

فرزند یگانه خود سوگواری کند ». ( زکریا ، ۱۲ : ۱۰ ، سوکا ، ۵۲ الف ). « فرزند یوسف ، و «فرزند داود » ، اشاره‌به کسانی میکندکه نسب آنها به‌یوسف فرزند یعقوب و داود پادشاه اسرائیل میرسد ، و مبنای این اعتقاد ، گفتار زیر است : « یعقوب جد ما پیش بینی کرد که نسل عیسو فقط بدست نسل یوسف تسلیم خواهد شد . چنانکه گفته شده است: « خاندان یعقوب آتش ، خاندان یوسف شعله ، و خاندان عیسو کاه خواهند بود ، و در میان آنها مشتعل شده ، وایشان را خواهند سوزانیـد ... » ( عوودیا ، ۱۸ ،با وابترا ، ۱۲۳ ب ) (۱) .

امید به‌ظهور ماشیح بالطبع هنگام بدبختی های ملی شدت می‌یافته است . وقتی که ظلم وتعدی یك دولت فاتح که ملت اسرائیل را زیر سلطهٔ خود داشت غیر قابل تحمل میشد ، یهودیان از روی غریزه به پیشگوئی هائی که در کتاب مقدس دربارهٔ ظهور ماشیح شده است توجه میکردند . یوسفوس مورخ مشهور یهود در تاریخ خود شرح داده است که‌چگونه در سالهای قبل از خرابی معبد بیت همیقـداش دوم ، افـرادی ادعـا میکرده‌اند کـه همـان نجات دهنده‌ای هستند که انبیاء ظهور اورا از پیش خبر داده‌اند . یك نمونهٔ قابل توجه از این‌گونه افراد ، برکوخوا.Bar' Kokhva. است ، که بعضی اورا بر کوزیوا . Bar, Koziva نامیده‌اند ، و یك قرن بعد ، رهبر شورش یهودیان علیه رومیان بود ، وربی عقیوا اورا ماشیح میخواند .

چنین خوانده‌ایم کـه : ربی عقیوا این آیـه را : « ستاره‌ای ( در عبری :کوخاو ) ازیعقوب طلوع خواهد کرد » ( سفر اعداد ، ۲٤ : ۱۷ ) . این طور تفسیر مینمود : « کوزیوا از یعقوب طلوع خواهد کرد » . هروقت که ربی عقیوا بر کوزیوا را میدید، میگفت : « این همان پادشاه ماشیح است » . ولی ربی یوحانان بن تورتا به وی می‌گفت : « عقیوا ، از گونه‌های تو ( در قبر ) علفها خواهند روييد ، وهنوز ( ماشیح) فرزند داود نیامده است » . ( یروشلمی تعنیت ، ٦ دال ) .

برای دلداری افراد در روز هـای پـر از رنج ومشقت ، و برای تشویق و تشجیع آنها باینکه در برابر شدیدترین سختی‌ها تاب مـقاومت بیاورنـد و نگذارند یأس‌وحرمان برآنها چیره گردد. دانشمندان یهود این حقیقت را گوشزد میکردند که « دردهای زایمان دوره ماشیح » سخت و شدید خواهند بود . یعنی همانطور که قبل از تولد طفل ، مادر باید درد ورنج زیادی را تحمل کند، بهمان گونه، ظهورماشیح نیز با سختی‌ها و مشقات طاقت فرسا همراه خواهد بود . با توجه باین اصل که تاریکی و سیاهی شب ، قبل از دمیدن سپیده فزونی می‌یابد ، دانشمندان یهود این نکته را بمردم یادآور میشدند که پیش از ظهور ماشیح آشفتگی و فساد در جهان بحد اعلی خواهـد رسید ، و مشکلات و سختی‌های زندگی تقریباً غیر قابل تحمل خواهند شد .

دراین‌باره چنین مطالبی در تلمود آمده است: « در دوره‌ای که ( ماشیح ) فرزند داود ظهورمیکند. جوانان به پیران بی‌احترامی کرده و آنها را خجالت خواهند داد و پیران در جـلوی جوانان بپا خواهند ایستاد . دختر با مادر خود و عروس با مادر شوهر مخالفت خواهد کرد . روی مردم دوره چون روی سگ خواهد بود ( از بی‌حیائی ) ، وفرزند از پدرخود خجالت نخواهد کشید». ( سنهدرین، ۹۷الف).

---

۱ ــ شخصیت ماشیح فرزند یوسف در روایات یهود مقام برجسته‌ای دارد . یکی از این روایات وی را همان پسری میداند که توسط‌ایلیای نبی ( الیاس ) زنده شد . ( سدر الیاهو ربا فصل ۱۸ چاپ فریدمان صفحه ۹۷ ).

« محل تحصیل و مطالعه به اما کن فساد مبدل شده ، دانش دبیران فاسد خواهد گشت ، و کسانی که از خطا کردن بترسند منفور خواهند بود » . (مأخذ فوق) . ( ماشیح ) فرزند داود فقط در دوره‌ای ظهور خواهد کرد ، که همهٔ مردم آن یا معصوم باشند یا مجرم . همه معصوم باشند، چنانکه نوشته شده‌است: « و قوم تو همگی عادل و نیکوکار خواهند بود و برای همیشه زمین‌را بمیراث خواهند برد .» . ( اشعیاء ، ۶۰ : ۲۱) . همه مجرم باشند ، چنانکـه مرقوم است : « واو دیدکه کسی نیست ، و حیران ماند ازاین که شفاعت کننده‌ای وجود ندارد وازاینرو بازویش اورا نجات داد » . ( اشعیاء ، ۵۹ : ۱۶ ) . و در جای‌دیگر نوشته‌شده‌است: « برای خاطر خودم و برای خاطر خودم (۱) این کار را خواهم کرد » . ( اشعیاء ، ۴۸ : ۱۱ ، سنهدرین ، ۹۸ الف ) .

یك روایت چنین نقل میکند : « طی دوران هفت ساله‌ای که ( ماشیح ) فرزند داود در آن ظهور خواهد کرد ، در سال اول آن ، مفاد این آیه بوقوع خواهد پیوست : « بریك شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم » . (عاموس ، ٤ : ۷ ) . در سال‌دوم، تیر های قحطی رها خواهند شد . در سال سوم ، قحطی شدیدی حکمفرما خواهد شد ، مردان و زنان و کودکان و اشخاص متقی وپارسا و قدیسی خواهند مرد ، و آموزندگان تورات آنرا فراموش خواهند کرد . در سال چهارم سیری و وفور نعمت خواهد بود ، ولی نه بطور کامل ( ۲) . در سال پنجم سیری و فراوانی عظیمی حکمفرما خواهد شد . ومـردم خواهند خورد و خواهند نوشید و شاد خواهندبود، و تورات بسوی آموزندگانش باز خواهد گشت .در سال ششم ، صداهائی ( از آسمان ) بگوش خواهد رسید . در سال هفتم جنگها در خواهند گرفت ، و درپایان این دوران هفت ساله ، فرزند داود ظهور خواهد کرد » . (سنهدرین ، ۹۷ الف ) .

زمان ظهور ماشیح بواسطه بروز ناراحتی های سیاسی که به جنگهـای سخت منجـر خواهد گردید ، مشخص خواهد شد . هر وقت ببینی کـه دولت‌ها باهم بجنگ میپردازند ، منتظر قدوم ماشیح باش . بدان که همینطور است چون در دورهٔ ابراهیم نیز چنین شد ، و هنگامی که دولت‌ها باهم بجنگ پرداختند . ( سفر پیدایش ، ١٤ ) ، برای ابراهیـم نجات حاصل گردید » . ( برشیت‌ربا ، ۴۲ : ٤ ) .

این کشمکش‌ها و جنگهای میان دولت های جهان ، «جنگ‌های گوگ وماگوگ » یـأجوج و مأجوج ) نام دارد . ( حزقیال فصلهای ۳۸ ، ۲۹ ) . « برخیز ای خداوند ، پیش روی او درآ ، واورا بزانو درآور » . ( مزامیر داود ، ۱۷ : ۱۳ ). «داود در کتاب مزامیر خود پنج‌بار از ذات قدوس متبارك خواسته است‌که برخیزد . ( مزامیر داود ، ۳ : ۸ ، ۷ ، ۷ ، ۹ ، ۲۰ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۱۳ ) . چهار از آنها مربوط به چهار دولتی است که داود بوسیله روح القدس پیش‌بینی کرد که اسرائیل را زیر دست وبردهٔ خود خواهند کرد ، واز خداوند خواست که علیـه هریك‌ازآنان قیام‌کند ، وپنجمی‌مربوط به‌دولت‌گوگ و ماگوگ است ، که طبق پیش‌بینی داود ، با قدرتی‌عظیم علیه اسرائیل به جنگ خواهد آمد . از این رو داود بحضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کرد : « برخیز ای خداوند ، ای پروردگار ، دستت را بلند کن (قدرتت را نشان بده ) . (مزامیرداود ، ۱۰:۱۲)، زیرا ما حامی و فرمانروائی جز تو نداریم که باوی ( با گوگ و ماگوگ) مجادله و مبارزه کند » . (میدراش مربوط به آیه فوق ، صفحه ٦٦ ب ) . چهار دولتی که فوقاً به آنها اشاره شد . در گفتار زیـر مشخص شده‌است : « و باوجود این همه نیز ، موقعی

---

۱ ـ و نه بخاطر عادلان و نیکو کاران ، زیرا که چنین کسانی یافت نخواهند شد.

۲ ـ هرچند که وفور نعمت است ، معذالك باز مردم ناراضی خواهند بود .

که آنها در سرزمین دشمنان خود باشند ، من ایشان‌را رد و طرد نخواهم کرد ، و آنان را مکروه نخواهم داشت که فنایشان‌سازم و عهد خودرا با ایشان‌بشکنم. زیرا من خداوند خدای ایشان هستم» . (سفر لاویان، ۲۶ : ٤٤ ) . « ایشان را رد و طرد نخواهم کرد » ،در زمان ( سلطهٔ ) یونانیان ، « و آنان را مکروه نخواهم داشت » ، در ایام نبوخد نصر ( بخت‌النصر)،« که فنایشان سازم » ، در ایام هامان ( صدر اعظم خشایارشا ) ، « و عهد خود را با ایشان بشکنم » ،در ایام رومیان ، « زیرا من خداوند خدای ایشان هستم » ، در ایام گوگ و ماگوگ . ( مگیلا ، ۱۱ الف ) .

نکتهٔ قابل توجه مربوط به موضوع ظهورماشیح ، در روایت زیر آمده است : ربی حانان بر تحلیفا این‌پیام‌را برای راویوسف فرستاد: من بمردی برخورد کردم که طوماری که بخط اشوریت(حروف عبری مربع ) و بزبان مقدس عبری نوشته شده بود،در دست داشت ، از او پرسیدم : این‌را ازکجا بدست آورده‌ای ؟ بمن گفت : من یك سرباز چریك درارتش رومی ها بودم ، و این طومار را در بایگانی آن‌دولت یافتم . در آن طومار نوشته شده بود : « در سال چهار هزار ودویست ونودویك از آفرینش ( درسال ۵۳۱ میلادی ) ، جهان ویران خواهد شد . بخشی بواسطه جنگ بین نهنگهای عظیم دریائی ، و بخشی بواسطهٔ جنگهای گوگ و ماگوگ ، وآنوقت ایام‌ماشیح پیش خواهد آمد . و ذات قدوس متبارك‌جهان خود را از نو نخواهد ساخت ، مگر بعداز گذشت‌هفت هزار سال » . ( سنهدرین ، ۹۷ ب ) .

محاسبات‌دیگری مربوط‌به‌تاریخ‌ظهورماشیح در تلمود یافت میشود ، که اغلب آنان تاریخی در حدود پایان قرن پنجم میلادی را نشان میدهند . مثلا ،ایلیای نبی به‌یکی از دانشمندان گفت : « دنیا دست‌کم هشتاد و پنج یوول ( ۴۲۵۰ سال ، هریوول ۵۰ سال‌است ) دوام خواهد داشت . و در یوول آخرین ( ماشیح ) فرزند داود خواهد آمد » . آن دانشمند‌از ایلیا پرسید : آیا ماشیح در آغاز آن یوول ظهور خواهد کرد ، یا در پایان آن ؟ ایلیا جواب داد : نمیدانم . ( مأخذ فوق ) . پیشگوئی فوق سالهای بین ٤٤٠ و ٤٩٠ میلادی را در بر میگیرد . ربی‌حنینا گفت : اگر در سال چهار صد پس از ویرانی معبد بیت همیقداش دوم ( که در سال هفتاد میلادی‌خراب شد ) کسی بتو پیشنهاد کند که زمینی را که یك هزار دینار ارزش دارد به یك دینار خریداری کن ، نپذیر . گفتاری از دانشمندان هست‌که مضمون آن چنین است : در سال چهار هزار و دویست و سی‌ویك از آفرینش ( سال ٤٧١ میلادی ) . اگرکسی بتو پیشنهاد کند زمینی را که یك هزار دینار ارزش دارد‌برای خود به یك دینار بخر ، تو آنرا نپذیر . ( عوودازارا ، ۹ ب ) . زیرا در آن وقت ماشیح‌ظهورخواهد کرد وارزش زمین از بین خواهد رفت راو آشه که از علمای متأخر تلمود بود گفته است ، که‌مقصود دانشمندان از ذکر تاریخهای مذکور برای ظهور ماشیح این بوده ، که تا آن تاریخ نباید منتظر آمدن ماشیح بود. لکن از آن ببعد باید انتظار ظهور اورا داشت . ( سنهدرین ، ۹۷ ب ) .

کوشش برای محاسبه ویافتن تاریخ پایان ذلت قوم اسرائیل و ظهور ماشیح ، از طرف اکثریت دانشمندان یهود بشدت تقبیح شده است . زیرا این‌محاسبات و پیشگوئی‌ها امیدهائی در دل مردم پدید می‌آوردکه بعداً بحقیقت نپیوسته وباعث یأس وحرمان‌میشود . ازاین رو چنین اخطار شدیدی داریم : « لعنت برکسانی بادکه تاریخ پایان ذلت اسرائیل وظهور ماشیح را محاسبه میکنند . زیرا ایشان چنین استدلال مینمایند ، که اگر تاریخ پایان ذلت فرارسیدوماشیح نیامد ، هرگز دیگر نخواهد آمد ..... لکن

همواره منتظر ظهور او باش. چنانکه گفته شده است: «اگرچه (فرا رسیدن پایان ذلت) تأخیر نماید، معذالك در انتظارش باش». (حبقوق، ۲: ۳، سنهدرین، ۹۷ ب). بنا بریك نظر، «اسرائیل در ماه تیشری نجات خواهد یافت». نظر دیگرچنین است: «(اسرائیل) درماه نیسان (از مصر) نجات یافت، ودر آینده نیز، در ماه نیسان نجات خواهد یافت». (۱) (روش هشانا، ۱۱ الف).

در مقابل این نظریه که خداوند زمان مشخصی را بـرای آغاز دوران ماشیح در نظر گرفته است. نظریه دیگری نیز هست که ضمن آن این زمان قبلا معین نشده بلکه بنا برکردار مردم تغییر خواهد یافت. نظر اخیر ازاین آیه استنباط شده است: «من خداوند در وقت خودش آنرا تسریع خواهم کرد». (اشعیاء. ۶۰ : ۲۲)، که آن‌را بدین طریق تفسیر کرده‌اند. اگر (ملت اسرائیل) استحقاق آنرا داشته باشد، نجات ایشان را تسریع خواهم کرد. واگر استحقاق نداشته باشد، در وقت خودش (آنها را نجات خواهم‌داد.)» (سنهدرین، ۹۸الف).

چنین سخنانی نیز در تلمود داریم: «توبه، کاری عظیم است، زیرا که نجات را نزدیك میکند». (یوما، ۸۶ب). «زمان‌هائی که برای پایان ذلت معین شده بود سپری گشت (و ماشیح هنوز نیامده است)، و ظهور او فقط بسته به توبه مردم واعمال نیکی‌است که انجام دهند» (سنهدرین، ۹۷ ب). «اگر ملت اسرائیل فقط یك روز توبه کند، بلافاصله (ماشیح) فرزند داود خواهد آمد. اگر ملت اسرائیل فقط یك (شبانه روز) شنبه را بطور صحیح وکامل نگه دارد، بیدرنگ فرزند داود خواهد آمد». (یروشلمی تعنیت، ۲ الف). «اگر ملت اسرائیل دو (شبانه روز) شنبه را طبق قوانین آن نگه‌دارد. بلافاصلـه نجات خواهد یافت». (شبات، ۱۱۸ ب).

وضعی که جهان زیردست دگرگون کنندهٔ ماشیح خواهد داشت، به بهترین وجه توصیف شده است. نیروی باروری طبیعت تابسیزانی شگفت‌انگیز و معجزآسا فزونی خواهد یافت. «اوضاع جهـان آینده (۲)، مانند اوضاع جهان کنونی نخواهد بود. در جهان کنونی، باید برای چیدن انگور و پایمـال کردن و گرفتن آب آن زحمت کشید اما در دوران ماشیح، انسان یك حبه انگور را با گاری یا با قایق میآورد، وآن را گوشهٔ خانهٔ خود میگذارد، و از آن بقدر یك خم بزرگ آب انگور میگیرد، و بقایای آنرا در آشپزخانه میسوزاند( و با آن‌خوراك میپزد)، و یك حبه انگور که سی پیمانه شراب ندهد یافت نخواهد شد». (کتوبوت، ۱۱۱ ب). «در جهان کنونی، غلات ظرف شش ماه بعمل می‌آیند، ودرختان دوازده ماه میوه میدهند. ولی در جهان آینده، غلات در مدت یك ماه رشد میکنند، ودرختان ظرف دو ماه میوه خواهند داد. ربی یوسه گفت: در زمان ماشیح غلات ظرف پانزده روز بعمل خواهند آمد، و درختان در مدت یك ماه میوه خواهنـد داد». (یروشلمی تعنیت، ۲ الف) این سخنان شگفت‌انگیز تر بنظر میرسد: «در جهان ماشیح در سرزمـین اسرائیل، گرده‌هائی از عالیترین آرد، وپارچه هائی ازنفیس‌ترین‌پشم از زمین خواهد روئید... درآینده، یك دانه گندم باندازهٔ دوقلوه یك گاو بزرگ خواهد بود». (کتوبوت، ۱۱۱ ب). «در جهان آینده، زنان هرروز خواهند زائید، ودرختان در هر روز

---

۱ ــ تیشری هفتمین ماه تقویم عبری است که عید روش‌هشانا (اول سال نو) در آن‌واقع میشود. نیسان ماه اول است، که عید فطیر (پسح) در پانزدهم آن میباشد.

۲ ــ در اینجا و در اغلب موارد دیگر، مقصود از «جهان آینده»، دوران ماشیح است.

میوه خواهند داد » . ( شبات ، ۳۰ ب ) .

وصفی استادانه و زیبا از اثری که دوران ماشیح بر وضع دنیای آینده خواهد گذاشت در گفتار زیر آمده است : « ذات قدوس متبارك ده چیز را دوران ماشیح تازه خواهد کرد :

۱ ـ او خود جهان را بنور خویش روشـن خواهد کرد . چنانکه مکتوب است . بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود ، وماه بادرخشندگی‌برای تو نخواهد تابید ، زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبائی تو خواهد بود » . ( اشعیاء ، ۶۰ : ۱۹ ) . آیا مگر انسان میتواند به ذات قدوس متبارك بنگرد ؟ وگذشته ازاین ، خداوند با خورشید چه خواهد کرد ؟ او آنرا با چهل و نه بخش نور روشن خواهد کرد (۱) . چنانکه آمده است : روشنائی ماه مثل روشنائی آفتاب وروشنائی آفتاب هفت چندان مثل روشنائی هفت روز ( هفته ، یا هفت روز خلقت) خواهد بود » . ( اشعیاء ۳۰ : ۲۶ ) . حتی اگرکسی بیمار باشد ذات قدوس متبارك به خورشید فرمـان خواهد داد تاویرا شفا دهد. چنانکه گفته شده است: « ولی برای شما که از نام من میترسید ، آفتاب‌عدالت خواهد تابید ، ودر بالهای وی شفا و درمان خواهد بود » . ( ملاکی ، ٤ : ۲ یا ۳ : ۱۹ ) .

۲ ـ خداوند از اورشلیم آب روان جاری خواهد ساخت ، وهرکسی را که بیماری داشته باشد ، بواسطه آن شفا خواهد داد . « و واقع خواهد شدکه هر ذیحیات جنبنده‌ای در هر جائی که آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت . ( شفا خواهد یافت ) » . ( حزقیال ، ٤۷ : ۹ ) .

۳ ـ درختان را وادار میکند تا هر ماه میوه آورند ، وانسان‌از آن میوه‌ها میخورد و شفامی‌یابد. و بر لب آن نهر در این طرف و آنطرف هر نوع درخت خوراکی خواهد روئید ، که برگ آن پژمرده نخواهد شد . و میوه‌اش تمام نخواهد گشت ، وهر ماه میوهٔ تازه خواهد آورد . زیرا که آبش از مقدس جاری میشود ، ومیوهٔ آن برای خوراك ، و برگ آن بجهت علاج و شفا خواهد بود . ( حزقیال : ٤۷:۱۲ ).

٤ ـ تمام شهرهای ویران شده را از نوآباد خواهند کرد ، و در جهان جائی ویرانه یافت نخواهد شد . حتی شهرهای سدوم و عمورا نیز در زمـان ماشیح آباد خواهند شد . « و خواهرانت شهر سدوم و دخترانش ( دهات اطرافش ) بحالت‌نخستین خود باز خواهند گشت » . ( حزقیال ، ١٦ : ٥٥ ) .

٥ ـ خداوند اورشلیم را با سنگ های‌یاقوت کبود از نو بنا خواهد کرد . چنانکه آمده است : «اینك من سنگهای تورا از سنگ سرمه نصب خواهم کرد ، و بنیاد تورا باسنگهای یاقوت کبود خواهم نهاد. شیشه های پنجره هایت را ازلعل ، دروازه‌هایت را از سنگ‌های یاقوت آتشی ، وتمامی حدودت را از سنگهای گرانقیمت خواهم ساخت » . ( اشعیاء ، ٥٤ : ١١ ، ١٢ ) . و آن سنگها همچون خورشید نور خواهند داد ، وبت پرستان آمده و عزت وجلال اسرائیل را خواهند دید . و « ملت‌ها بسوی روشنائی تو خواهند آمد » . ( اشعیاء ، ٦۰ : ۳) .

٦ ـ صلح جاویدان در سراسر طبیعت حکمفرما خواهد شد . « گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و گاو پروار باهم ( خواهند زیست ) ، و طفل‌کوچك آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید ، و بچه های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد ، وکودك‌از شیر باز داشته‌شده

---

۱ ـ یعنی نور خورشید را چهل و نه برابر خواهد کرد.

دست خودرا برلانهٔ افعی خواهدگذاشت» . (اشعیاء، ۱۱ : ۶ ، ۷ ، ۸ ) .

۷- خداوند تمامی‌حیوانات‌وخزندگان‌را فرا خوانده و با آنها وباتمام اسرائیل عهد خواهد بست. چنانکه گفته شده است : « در آن روز بجهت ایشان با حیوانات صحرا و پرندگان آسمان و خزندگان زمین عهد بسته ، وکمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست ، وایشان را به امنیت خواهم خوابانید » . ( هوشع ، ۲ : ۲۰ ) .

۸ - گریه وشیون و زاری در جهان نخواهد بود . و آواز گریه و فغان صدای ناله و فریاد دیگر در آن شنیده نخواهد شد » . ( اشعیاء ۶۵ : ۱۹) .

۹ - مرگ دیگر دردنیا وجود نخواهدداشت. چنانکه گفته شده است : « مرگ را تا باید نابود خواهد ساخت ، و خداوند خدا اشك را از روی هر چهره‌ای پاك میکند ، و عار وننگ قوم خود را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد ، زیرا خداوند چنین گفته‌است » . ( اشعیاء ، ۲۵ : ۸ ) .

۱۰ - دیگر نه آه و ناله‌ای بگوش خواهد رسید ، و نه فریاد و فغانی ، نه غم و اندوهی وجود خواهد داشت ، و نه حزن وماتمی. بلکه همه شادمان و خوشحال خواهند بود . چنانکه آمده است : «و فدیه شدگان خداوند باز گشته ، وبا ترنم به صهیون خواهند آمد ، و خوشی جاودانی برسر ایشان‌خواهد بود . و شادمان و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد» . ( اشعیاء ، ۳۵ : ۱۰ ، شموت ربا ، ۱۵ : ۲۱ ) .

این نکته که ماشیح دورانی از صلح پایدار و بی‌زوال و شادمانی و خرسندی را در سراسر جهان پدید خواهد آورد ، بالطبع تأکید شده است . «جهان آینده مانند جهان کنونی نخواهد بود . در جهان کنونی ، انسان هنگام شنیدن خبر های خوش چنین میگوید : « متبارك است خدائی‌که نیك است ونیکی میکند» . و هنگام استماع خبرهای بد باید بگوید : « متبارك است داور حقیقی » . لکن در جهان آینده ، فقط این را خواهد گفت : « متبارك است خدائی که نیك است و نیکی می‌کند » ( زیرا دیگر کسی خبر بد نخواهد شنید. ) (پساحیم، ۵۰ الف ) . « درجهان کنونی، انسان بنائی‌را میسازد، ودیگری آن را فرسوده میکند . کسی نهالی را می‌نشاند ، ودیگری میوهٔ آنرا میخورد . اما درباره جهان آینده مکتوب است : « آنها بنا نخواهند کرد تا دیگری در آن ساکن شود ، و ( درخت ) غرس نخواهند کرد تا دیگری ( میوهٔ آن را ) بخورد .... زحمت بیهوده نخواهند کشید، واولاد بجهت‌وحشت و اضطراب بدنیا نخواهند آورد » . ( اشعیاء ، ۶۵ : ۲۲ ، ۲۳ ، ویقرا ربا ، ۲۵ : ۸ ) . هر کس را که ذات قدوس متبارك در جهان کنونی ضربتی زده است ، خود ویرا در جهان آینده شفا خواهد داد . کوران شفا خواهند یافت ( وبینا خواهند شد ) . « آنگاه چشمان کوران باز و بینا خواهند شد » . ( اشعیاء ، ۳۵ : ۵) . لنگان شفا خواهند یافت . « آنگاه شخص لنگ مثل غزال جست وخیز خواهد کرد ، وزبان گنگ خواهد سرائید » ( اشعیاء ۳۵: ۶، برشیت‌ربا، ۹۵:۱). « ذات قدوس متبارك چنین فرمود : در این جهان، بندگان من بواسطهٔ انگیزهٔ بدی و شرارت بایکدیگر اختلاف پیدا کردند و به هفتاد زبان ( یاهفتاد ملت) تقسیم شدند . اما در زمان ماشیح ، همگی همدوش و متحد خواهند شد تا نام مرا بخوانند، ومرا پرستش کنند ودراین مورد آمده است » زیرا که در آنزمان به ملت ها زبان پاك وروشنی خواهم داد ، تا جمیع ایشان اسم خدا را بخوانند ، و یك دل و یك دوش اورا عبادت نمایند » . ( صفنیا ، ۳ : ۹ ، تنحوما

نوح ، ۱۹) .

بیش از همه ملتها ، ملت اسرائیل با ظهور ماشیح خوشبخت خواهد شد . ظلم و جوری که از جهانیـان متعدی تحمل کرده است پایان خواهـد یافت ، و به مقام عالی که خداوند برایش مقدر کرده است خواهد رسید .

دگرگونی بخت ملت اسرائیل از بدی‌به‌خوبی،و ترقی و سعادت ایشان بحدی قابل توجه و شگفت‌انگیز خواهدبود ، که بسیاری‌از غیر یهودیان‌کوشش خواهند کرد تا بجامعه ایشان بپیوندند . ولی چون محرك اصلی آنان سهم بردن از سعادت اسرائیل است و نه گرویدن بدین موسی ، ازاین جهت آنهارا در جامعهٔ یهود نخواهند پذیرفت ، « درجهان آینده ، بت‌پرستان می‌آیند تا بدین یهود بگروند ، لکن آنها را قبول نخواهند کرد . زیرا دانشمندان گفته‌اند : در دوران ماشیح، اگرکسی‌بخواهد بدین‌یهود درآید،او را نمی‌پذیرند » . ( عوودازارا ، ۳ب ) .

یك اعتقاد پا برجای دیگر این است ، کـه ماشیح جمع‌آوری و اتحاد اسباط اسرائیل را عملی خواهد کرد . هرچند که چنین گفتاری هست : « ده سبطاسرائیل سهمی ازجهان آینده ندارند» (توسیفتا سنهدرین ، ۱۳ : ۱۲ ) . اما تلمود نظری مخالف باآن دارد . با توجه بمطالبی که در اشعیاء ، ۳۷ : ۱۳ و ارمیاء ، ۳ : ۱۲ آمده است ، علمای یهود این عقیده را که ده سبط گم شده بار دیگر بسرزمین اسرائیل مراجعت خواهند کرد ، صریحاً اظهـار داشته‌انـد . ( سنهدرین ، ۱۱۰ ب ) . « عظیم خواهد بود روز جمع‌آوری پراکندگان اسرائیل ( که در نقاط مختلف جهان زندگی میکنند ) ، مانند روزی که آسمان و زمین در روز آفریده شد » . ( پساحیم ، ۸۸ الف ) .حتی یکی از قوانین‌طبیعت نیز بطور معجزه‌آسا تغییر خواهد کرد ، تا شاهد این رجعت و اجتماع عظیـم و شگـرف باشد . در جهـان کنونی ، وقتی بـاد از شمال میوزد ، دیگر از جنوب نمیوزد ، و بالعکس . ولی ذات قدوس متبارك فرموده است ، که در جهان آینده ، برای جمع‌آوری پراکندگان اسرائیل مـن بادی را بجهان خواهم آورد ، که از هردو جهت بوزد . چنانکه نوشته شده است : « بشمال خواهم گفت که بده ، و بجنوب ( خواهم فرمود ) که ممانعت مکن . پسران مرا از جاهای دور ، ودخترانم را از کرانهای زمین بیاور» . ( اشعیاء ، ۴۳ : ۶ )(میدراش استر ، ۱ : ۸ ) .

پیش از گرد آمدن مجدد اسباط پراکندهٔ اسرائیل ، واقعهٔ شگفت‌انگیز دیگری رخ خواهد داد ، و آن تجدید بنای شهر مقدس اورشلیم است .، اگر کسی بگوید که پراکندگان ملت اسرائیل گرد آمده‌اند ، و هنوز اورشلیم‌آباد نگشته است، سخنش را باور مکن . چرا ؟ زیرا که نخست مکتوب است : « خداوند اورشلیم را بنا میکند » و سپس گفته شده است : « و پراکندگان اسرائیـل را جمـع آوری می‌نماید » . ( مزامیر داود ، ۱۴۷ : ۲ ) . فرزندان اسرائیل بحضور ذات قدوس متبارك چنین عرض کردند : ای پروردگار عالم مگر نه اینکه اورشلیم قبلا آباد بود و سپس ویران گشت ؟ « او تعالی » فرمود : بخاطر گناهان شما بود که اورشلیم خـراب شد و از آن پراکنده گشتید و به غربت رفتید . ولی در جهان آینده آن را از نو آباد میکنم ، ودیگر هرگز ویرانش نخواهم کرد . چنانکه آمده است : زیرا «خداوندصهیون‌را بنانموده ودرجلال‌خودظهور فرموده است » . ( مزامیر داود ، ۱۰۲ : ۱۷ ، تنحوما نوح ، ۱۱ ) .

تجدید بنای شهر اورشلیم ، شامل برقراری مجدد معبد بیت همیقداش نیز خواهد بود. این اعتقاد و ایمان از آیه های چندی استنتاج شده است . این آیه : « محبوب خداوند نزد وی ایمن ساکن خواهد شد » ( سفر تثنیه ، ۳۳ : ۱۲ ) ، اشاره به‌بنای اولین معبد بیت همیقداش میکند. «تمامی روزاورا مستور میسازد » ، دربارهٔ بنای معبد بیت همیقداش دوم گفته شده‌است . « و در میان کتفهایش ساکن میشود » ، اشاره به بیت همیقداش سوم است که در جهان آینده تجدید بنا و تکمیل خواهد شد . ( سیفره دواریم ، ۳۵۲ : صفحه ۱۴۵ ب ) . « تا آنچه را که در ایام آخر برای شما واقع خواهد شد بشما اطلاع دهم » (سفر پیدایش ، ۴۹ : ۱ ) ؛ این جمله می‌فهماند که یعقوب تجدید بنای بیت همیقداش سوم را بفرزندان خود نشان داد . ( برشیت ربا ، ۹۸ : ۲ ) . چنین گفتاری را نیز داریم : « ذات قدوس متبارك فرمود : من بودم که بیت همیقداش را در جهان کنونی به تل خرابه‌ای مبدل کردم ، ومن هستم که آنرا در جهان آینده بسیار زیبا خواهم ساخت... خداوند در آینده بیت‌همیقداش را از نو بنا خواهد کرد و شخینای ( نورجلال ) خود را در آن متجلی خواهد نمود » . ( میدراش شیر هشیریم ربا بند ۶ مربوط به آیه ششم از فصل چهارم غزل غزلهای سلیمان ) .

بیت همیقداش سوم ، نقش دو بیت‌همیقداش قبلی را در زندگی ملت اسرائیل عیناً بازی نخواهد کرد . چون که در جهان آینده دیگر گناهی نیست ، واز این رو احتیاجی بگذرانیدن قربانیها بمنظور کفاره گناهان نخواهد بود . معـذالك احساس حقشناسی و سپاسگزاری کـه همه قلب‌ها را آکنده خواهد ساخت ، گذرانیدن یك نوع قربانی را ایجاب خواهد نمود . « در جهان آینده ، گذرانیدن همهٔ قربانیها موقوف خواهد شد. بجز تقدیم قربانی شکرانه که هرگز ترك نخواهد گشت » . ( پسیقتا ، ۷۹ الف ).

از آنجاکه دوران ماشیح چنین خوشی‌ها و چنین سعادت عظیمی را باخود خواهد آورد . پس حق آن است که به نیکوکارانی که از جهان گذشته‌اند اجازه داده شود تا در آن شرکت جسته ، وشریران و بدکاران از آن محروم گردند . در نتیجه اعتقاد به‌ظهور ماشیح ، با ایمان به حقیقت رستاخیز مردگان، در صورتی که شایسته چنین پاداش و موهبتی باشند، همراه است . موضوع رستاخیز مردگان در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت . دربارهٔ کسانی که‌زندگی ناشایسته و پراز فساد دارند ، چنین گفته شده است : « نزدیك ایام ماشیح ، طاعون عظیمی بجهان خواهد آمد ، و شریران با آن نابود خواهند شد » . ( شیر هشیریم ربا ، مربوط به آیه سیزدهم از فصل دوم غزل غزلهای سلیمان ) .

یکی از دانشمندان این نظریه را اظهار کرده است که دوران ماشیح تنها یك مزیت خواهد داشت، و آن نجات ملت اسرائیل از ستمگران است . لکن برای رهائی از بدبختی های گوناگونی که آدمی گرفتار آن است باید صبر کند تا زمانی کـه رخت از این جهان بر بندد .« بین جهان کنونی ودوران ماشیح تفاوتی نیست ، مگر خدمت و بندگی دولتها (۱) » . چنانکه آمده است : « چونکه فقیر از روی زمین نایاب نخواهد شد » ( سفر تثنیه ، ۱۵ : ۱۱ ، براخوت ــ ۳۴ ب ) . یعنی حتی در دوران ماشیح .

بعضی‌از علمای یهود اعتقادداشتندکه دوران ماشیح فقط یك مرحلهٔ انتقالی میان دنیای کنونی و جهان‌آینده خواهد بود، ودربارهٔ طول مدت‌آن‌نظریه‌های گوناگونی اظهار شده است . « دوران ماشیح

---

۱ ــ بدین معنی که در دوران ماشیح ملت اسرائیل استقلال‌سیاسی داشته و زیر دست هیچ دولت بیگانه‌ای نخواهد بود .

چقدر بطول خواهد انجامید؟ ربی عقیوا گفت: چهل سال، یعنی باندازهٔ مدتی که ملت اسرائیل در بیابان بسر برد (پس از خروج از کشور مصر). ربی‌الیعزر (فرزند ربی یوسه) گفت: یکصد سال. ربی برخیا از قول ربی دوسا گفت: ششصد سال. ربی یهودا هناسی گفت: چهار صد سال، باندازهٔ مدت غربت مصر. ربی‌الیعزر (فرزند هور قانوس) گفت: یك هزار سال. ربی ابا هو گفت: هفت هزار سال. و دانشمندان دیگر گفته‌اند: دو هزار سال». (تنحوماعقو، ۷). گفتار های دیگری نیز دراین باره آمده است از این قرار: «ربی‌الیعزر گفت: دوران ماشیح چهل سال طول خواهد کشید. ربی‌العازار بن عزریا گفت: هفتاد سال. ربی یهودا هناسی گفت: سه نسل». (سنهدرین، ۹۹ الف). ربی‌الیعزر گفت: «دوران ماشیح چهل‌سال‌خواهد بود. ربی‌دوسا گفت: چهارصدسال. ربی‌یهودا هناسی گفت: سیصدوشصت‌و پنج سال. ربی اویمی .Avimi فرزند ربی اباهو گفت: هفت هزار سال، راو یهودا از قول شموئل گفت: باندازهٔ مدتی که از آفرینش جهان تاکنون‌است. راو نعمان بر اسحق گفت: باندازهٔ زمانی که از طوفان نوح تاکنون سپری شده است». (ماخذفوق) در مکتب الیاهو این گفتار اظهار شد: عمر این دنیا شش هزار سال معین شده است. دو هزارسال اول آن دوره آشفتگی بود، دو هزار سال دوم دوران حکومت تورات بود، ودو هزار سال آخر میبایستی دوران ماشیح باشد. ولی بخاطر گناهان زیاد ما، سالهای بسیاری از دوران ماشیح بیهوده‌سپری شد». (سنهدرین، ۹۷ الف).

## ۲- رستاخیز مردگان

در تعلیمات دینی دانشمندان یهود، هیچیك از موضوعات مربوط به جهان آینده، مانند اعتقاد به رستاخیز مردگان دارای اهمیت نیست. اعتقاد به‌رستاخیز یکی از اصول دین وایمان یهود است، و انکار آن، گناهی بزرگ محسوب میشود. درتلمودچنین‌آمده‌است: «کسی که به‌رستاخیز مردگان‌معتقد نباشد و آنرا انکار کند، از رستاخیز سهمی نخواهدداشت (و زنده‌نخواهدشد)» (سنهدرین، ۹۰الف).

اهمیتی که این اعتقاد دینی بخود گرفت، مباحثات و مجادلات بسیاری را پدید آورد و یکی از نکات مورد اختلاف میان فریسیان و صادوقیـان، همین ایمان به رستاخیز بود. بطوری که از منابع دیگر اطلاع داریم. صادوقیان چنین تعلیم میدادند، که با مردن جسم، روح نیز معدوم میشود، ومرگ پایان موجودیت‌انسان است. انکار وجود جهان‌آینده، با انکار اصل پاداش و مجازات که فریسیان برای‌آن اهمیت بسیاری قائل بودند توأم بود، و از این‌رو فریسیان با این بی‌ایمانی بشدت مبارزه میکردند. علمای یهود، اعتقاد به رستاخیز را موضوع یکی ازدعاهای «برکات هجده گانه» که بخش مهمی از نماز های روزانه است قرار دادند، وآن دعا چنین‌است: «تو تا به ابد جبار هستی، ای خدا توزنده کنندهٔ مردگان هستی. برای نجات دادن، بزرگ‌و عظیمی، شبنم را فرود می‌آوری، باد را میفرستی و باران را نازل میکنی زندگان را با احسان روزی میدهی، مردگان را برحمانیت و شفقت بسیار زنده میسازی، افتادگان را تکیه‌گاه هستی، بیماران راشفا میدهی، زندانیان و بندیان را آزاد و از بندرها میفرمائی و به‌عهد خود که با خفتگان در خاك بسته‌ای وفامیکنی. چه کسی‌مانند توصاحب توانائی وجبروت است، و کی شبیه تو است ای پـادشاهی کـه مرگ‌و زندگی بدست تواست و نجات را میرویانی. و تو

امین هستی که مردگان را زنده کنی . متبارك هستی تو ای خدائی که مردگان را زنده میکنی ». (۱)

مباحثه برسر این موضوع باعث شد که در کلمات یکی از دعاهائی که در بیت همیقداش خوانده میشد ، تغییری داده شود . « در آخر تمام دعاهائی که در معبد بیت همیقداش خوانده میشد ، می گفتند: « از ( اول ) عالم » ( خداوند متبارك و ممدوح است ) و چون مرتدان خرابکاری کردند ( و حقیقت رستاخیز مردگان را انکار نمودند ) و گفتند که یك جهان بیشتر وجود ندارد ، چنین مقرر شد که درپایان دعاها بگویند : « از این جهان ( کنونی ) تا آن جهان ( آینده ) » . ( میشنا براخوت ، ۹ : ۵ ) .

علت ظاهری این امر ، که چرا صادوقیان اعتقاد به رستاخیز مردگان را رد میکردند این بود، که بنا به عقیدهٔ ایشان ، ذکری از این موضوع در اسفار پنجگانه تورات نیامده است ، و فقطدر تورات شفاهی که مورد قبول آنها نبود سخن بمیان آمده است این نظر صادوقیان را دانشمندان یهود بشدت رد کرده‌اند. در تلمود چنین اظهار شده است : « هیچ قسمتی از تورات ( کتبی ) نیست که به اعتقاد رستاخیز مردگان دلالت نکند . لکن ما صلاحیت ! نداریم که آن را بدین معنی تفسیر کنیم » . ( سیفره دواریم ، ۳۰۶ ، صفحه ۱۳۲ الف ) . در نتیجه ، زیرکی واستادی بسیاری بکار رفته است تا نشان داده شود که تورات به موضوع رستاخیز مردگان اشاره کرده و دلائل آن را ارائه داده است . و چند نمونه از آن ذیلا یادآور میشود .

« از کجا بدانیم که تورات به موضوع رستاخیز مردگان اشاره کرده است؟ ازآنجا که مکتوب است : « واز آنها ، هدیهٔ افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید » . ( سفر اعداد ، ۱۸ : ۲۸ ) . ولی آیا هارون تا به ابد زنده خواهد ماند ؟ مگر نه اینکه او داخل سرزمین اسرائیل نشد تا باو هدیهٔ افراشتنی بدهند ؟ این آیه می‌آموزد که هارون در (جهان ) آینده زنده خواهد شد، وافراد ملت اسرائیل هدیه‌های افراشتنی خودرا باو خواهند داد . ازاین جا مدلل است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات ذکر شده است » . ( سنهدرین ، ۹۰ ب ) .

« صادوقیان از ربان گملیئل پرسیدند : از کجا بدانیم که ذات قدوس متبارك مردگان را بار دیگر زنده خواهد کرد ؟ او به آنها پاسخ داد : از تورات ، از کتاب های پیغمبران واز کتوبیم . لکن آنها دلائل وی را نپذیرفتند ، ومباحثه‌ایکه برسراین موضوع میان ایشان درگرفت بدینقرار آمده است. ربان گملیئل گفت از تورات چنانکه نوشته شده است : « خداوند به موسی فرمود : اینك تو نزد پدران خود میخوابی و برمیخیزی » . ( سفر تثنیه ، ۳۱ : ۱۶ ) . آنها جواب دادند : بهتر است که ( کلمهٔ « برمیخیزی » را بخوانیم « برمی‌خیزد » ( ۲ ) وجمله را این طور بخوانیم : « این قوم بر می‌خیزد و در پی خدایان بیگانهٔ آنسر زمین زنا میکند » گملیئل گفت از کتابهای پیغمبران ، چنانکه مکتوب است : «مردگان تو زنده خواهندشد ، جسدهای اموات من بر خواهند خاست . ای شما که‌در خاك ساکنید بیدار شوید و ترنم نمائید ، زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است ، وزمین ، مردگان را بیرون خواهد افکند ». ( اشعیاء ، ۲۶ : ۱۹ ) . آنها به وی پاسخ دادند: شاید این آیه مربوط به مردگانی است که حزقیال نبی زنده

---

۱ ــ به‌این دعا در بند ۲ از فصل ٥ میشنا براخوت اشاره‌شده است . دعای دیگری که در صبح باید خوانده شود ، و موضوع زنده شدن مردگان در آن ذکر شده ، در همین کتاب در آخر فصل‌سوم از قسمت « انسان » آمده است .

۲ ــ در این آیه کلمهٔ « وقام » آمده است که در زبان عبری،بسته به ضمیری که همراه آن باشد یکی از این سه معنی را می‌دهد: برمی‌خیزم ، برمی‌خیزی ، برمی‌خیزد .

کرد . ( حزقیال ، باب ۳۷ ) (۱) گفت از کتوبیم ،چنانکه نوشته شده است : « وکام تو مانند بهترین شراب است که برای محبوبم به نرمی فرو می‌رود ولبهای خفتگان (۲) را به سخن می‌آورد » . ( غزل غزلها ، ۷ : ۱۰ ) . آنهادر جواب گفتند: شاید مقصودآن است که لبان یك مرده ( در قبر ) به حرکت در می‌آید . همان طور که ربی یوحانان از قول ربی‌شیمعون بن یهو صاداق گفته است : « هردانشمندی (که از جهان رخت بربسته و ) یك هلاخا ( فتوی وقانون مذهبی ) از گفتهٔ او در این جهان نقل شود ، لب های وی در گور بحرکت درمی‌آیند . چنانکـه گفته شده است : « لب های خفتگان را به سخـن می‌آورد » . تا بالاخره ربان گملیئل ازاین آیه برای‌صادوقیان‌دلیل آورد: « تادر آن‌سرزمینی که‌خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را بایشان وذریت‌ایشان بدهد عمری دراز داشته باشید ؟ ( سفر تثنیه ، ۱۱ : ۹) . در این آیه نگفته است « بشما و ذریت‌شما بدهد » ، بلکه « بایشان و ذریت ایشان بدهد » . از این‌جا مدلل است که موضوع رستاخیز مردگان درتورات آمده است (۳) . برخی گویند که ربان گملیئل ازاین آیه برای صادوقیان دلیل آورد : « و شما که به خداوند خدای خود ملحق شده‌اید . همگیـتان امروز زنده هستید » . ( سفر تثنیه ، ٤ : ٤ ) این‌کـه‌واضح‌است که « همگی شما امروز زنده هستید » ، و احتیاج بگفتن ندارد بلکه باید گفت ، که حتـی‌در روزی که همهٔ اهل جهان مرده‌اند ، شما زنـده خواهید بود . یعنی همانطور که امروز همگی شمازنده و برپا هستید ، همانگونه در جهان آینده نیـز همگی شمازنده وبرپا خواهید بود ». (سنهدرین۹۰،ب ) .

« در تورات مرقوم است : « من می‌میرانم و زنده میکنم ». ( سفر تثنیه ، ۳۲ : ۳۹ ) . آیا میتوان گفت که مردن برای یکی گفته شده است وزنده‌شدن برای‌دیگری همانطور که رسم معمول دنیاست (که یکی می‌میرد و دیگری بدنیا می‌آید )؟ از این جهت‌در تورات در دنبالهٔ جملهٔ فوق گفته شده است : «من مجروح کرده ام و خودم شفا خواهم‌داد» . همانطور که مجروح شدن و شفا یافتن هردو برای یك تن‌گفته شده است ، همان گونه مردن و زنده شدن نیز هردو دربارهٔ یك تن گفته شده است . پس این آیه ادعای کسانی را که میگویند موضوع رستاخیز مردگان در تورات نیامده‌است ، تکذیب‌میکند. ربی مئیرپرسید: از کجا معلوم که موضوع رستاخیز مردگان درتورات آمده است ؟ از آنجا که گفته شده است : « آنوقت موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداونـدخواهند سرائید . » (٤) . (سفر خروج ، ۱۵ : ۱ ) . گفته نشده است « سرائیدند » ، بلکه « خواهند سرائید » . از اینجا معلوم است‌که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده است . ربی‌یهوشوع‌بن‌لوی پرسید : ازکجا بدانیم‌که موضوع رستاخیز مردگان در کتاب مقدس‌آمده است ؟ از آنجاکه‌مکتوب است : « خوشا بحال آنانی‌که در خانهٔ تو ساکنند ، بار دیگر برای تو تسبیح خواهند خواند . سلاه » . ( مزامیر داود ، ۸٤ : ٥ ) . گفته نشده است : « برای تو تسبیح خوانده‌اند یا میخوانند » ، بلکه : « برای تو تسبیح‌خواهند خواند » ( در جهان آینده ) . از اینجا معلوم

۱ ـ و بنابراین ، نمیتوان گفت که این آیه بطور قطع دربارهٔ رستاخیز مردگان درجهان آینده است.

۲ ـ ربان گملیئل چنین تفسیر میکرد که « خفتگان » همان‌مردگان هستند.

۳ ـ از آنجا که « پدران » از جهان درگذشته‌اند ، پس لازم‌است که بار دیگر زنده شوند ، تا قول خداوند دربارهٔ ایشان عملی گردد.

هرگاه کلمهٔ « آز » ( آنوقت ) جلوی فعلی که بزمان آینده است قرارمیشود ، و « یاشیر » زمان آیندهٔ فعل سرائیدن ( « شیر » ) است. کلمهٔ « یاشیر » را بدون در نظرگرفتن عمل واژگون کنندهٔ کلمهٔ «آز»گیرد ، زمان آینده مبدل بزمان گذشته میشود : ربی‌مئیر در این‌جا

٤ ـ این آیه در زبان عبری با کلمات « آزیاشیر » شروع‌و بمعنی لغوی آن تفسیر کرده است .

میشود که موضوع رستاخیز مردگان در کتاب مقدس ذکر شده است. راوا پرسید: از کجا مسلم است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده‌است؟ از آنجا که گفته شده است: « رئوون زنده بماند و نمیرد ». (سفر تثنیه، ۳۳: ۶). « رئوون زنده بماند »، در این جهان، « و نمیرد »، در جهان آینده. راوینا Ravina. گفت: از این آیه « و بسیاری از آنانی که در زمین خاکی خفته‌اند بیدار خواهندشد، اینان برای زندگی جاودانی، و آنان برای (تحمل) رسوائی‌ها و ننگ ابدی ». (دانیال، ۱۲: ۲). راو آشه گفت: دلیل ما از این آیه است: « و اما تو به‌آخرت برو و (بدان که) استراحت خواهی‌کرد، و در آخر ایام برای (سهم بردن) نصیب خود بپا خواهی خاست ». (دانیال، ۱۲: ۱۳، سنهدرین، ۹۱ ب و ۹۲ الف).

علاوه برصادوقیان، فرقهٔ دیگری نیز اعتقاد به‌رستاخیز مردگان را انکار میکردند، و آنها، شومرونی‌ها یا سامره‌ای‌ها بودند. نتیجهٔ مباحثه‌ای که با آنها بعمل آمده، در این گفتار نقل شده است: « ربی‌الیعزربن ربی‌یوسه گفت: در این مورد، من کذب متن کتاب‌های شومرونی‌ها (۱) را که گفته‌اند دلیل رستاخیز مردگان در تورات نیست، ثابت‌کردم. من بایشان گفتم: شما متن تورات را تحریف کرده‌اید، ولی از این‌کار سودی نبرده‌اید، چون شما میگوئید که موضوع رستاخیز مردگان در تورات ذکر نشده است. درصورتیکه در تورات‌مرقوم است: « آن جان البته منقطع خواهد شد، و گناهش بر وی خواهد بود ». (سفر اعداد، ۱۵: ۳۱). « البته منقطع خواهد شد »، یعنی در این جهان (۲). پس « و گناهش بر وی خواهد بود »، برای چه وقت گفته شده است؟ آیا نه برای جهان آینده؟ » (سنهدرین، ۹۰ ب).

« مقصود این آیه چیست که میگوید: « سه چیز هستند که سیر نمیشوند.... هاویه (گور) و رحم نازا »؟ (امثال سلیمان، ۳۰: ۱۵، ۱۶). میان گور و رحم نازا چه رابطه‌ای وجود دارد؟ بلکه میخواهد بگوید: همانطورکه زهدان دریافت میدارد و سپس از خود بیرون میدهد، همانگونه قبر دریافت میکند و سپس از خود بیرون میدهد. در این مورد تناسبی‌وجود دارد. چگونه، زهدان‌که نطفه را در خفا و بی سروصدا دریافت داشته، کودك را با سر و صدای زیاد از خود بیرون میدهد، پس گورکه مرده را با سروصدا وشیون‌فراوان‌تشیع کنندگان دریافت‌میدارد، بطریق اولی‌که آن را با سر و صدای فراوان از خود بیرون خواهد داد. این نکته دلیل و پاسخی است برای‌کسانی‌که میگویند، موضوع رستاخیز مردگان در کتاب‌مقدس ذکر نشده است ». (براخوت، ۱۵ ب).

بغیر از مطالبی‌که از تفسیر آیات کتاب مقدس استنباط میشود، از دلایل دیگری نیز برای اثبات حقیقت رستاخیز مردگان استفاده شده است. « اگر کسی بگوید‌که مردگان بار دیگر زنده نخواهند شد، داستان (الیاس) ایلیا را (که مرده‌ای را زنده کرد) برای او نقل کن ». (بمیدبار ربا، ۱۴: ۱). «کافری به‌ربان گملیئل گفت: شما براین قائلید‌که مردگان بار دیگر زنده خواهند شد. ولی آنها خاك شده‌اند، و آیا خاك میتواند زنده شود؟ دختر ربان گملیئل به‌پدر خود گفت: او را بمن واگذار، تا جوابش را بدهم. در شهر ما دو کوزه‌گر هست. یکی از آب کوزه می‌سازد، و دیگری از گل. کدام یك از ایشان بیشتر قابل ستایش است؟ کافر پاسخ داد: البته آن‌که از آب کوزه میسازد. دختر گفت: در این صورت،

---

۱ ــ در تلمود آمده است « صادوقیان ». ولی صحیح آن‌همان « شومرونی‌ها » است.

۲ ــ علمای یهود چنین تفسیر کرده‌اند، که مقصود از« منقطع شدن جان » شخص گناهکار، مرگ نابهنگام اوست.

خداوندکه انسان را از یك قطره‌مایع بوجود می‌آورد، بطریق اولی‌که میتواند او را بار دیگر از خاك و گل بوجود آورد ». ( سنهدرین ، ۹۰ ب ، ۹۱ الف ).

« یکی از صادوقیان به‌گویها‌بن‌پسیسا Geviha Ben , Pesisa . گفت : وای برشما ای گناهکاران(۱) که میگویید مردگان بار دیگر زنده خواهند شد . زندگان البته می‌میرند . ولی آیا مردگان‌زنده خواهند شد ؟ گویها درپاسخ گفت : وای‌برشما ای‌گناهکاران ( صادوقیان ) که میگوئید مردگان بار دیگر زنده نخواهند شد آنهاکه وجود نداشتند ، بوجود آمدند و زنده شدند ، پس مردگانی که قبلا زنده بودند ، بطریق‌اولی‌که بار دیگرزنده خواهندشد » (سنهدرین، ۹۱ الف ).

« چنین روایت کرده‌اندکه مردی از اهالی شهر سپفوریس فرزندش را از دست داد . ربی یوسه بن حلفتا بخانهٔ او رفت ، تا وی را تسلی دهد . مرتدی نیز در آنجا حضور داشت . ربی‌یوسه را دیدند که نشسته و خندان است . پدر از او پرسید : چرا خندان هستی ؟ ربی‌یوسه گفت : ما بخدای آسمانها توکل داریم ، و اطمینان داریم که تو در جهان آینده بار دیگر فرزندت را خواهی دید . مرتد به‌ربی یوسه گفت : آیا غم و درد این مرد برایش بس نیست ، که تو آمده‌ای برآن بیافزائی ؟ آیا ممکن است قطعات یك‌کوزهٔ شکسته بار دیگر بهم بچسبند وآن‌کوزه از نو سالم شود ، مگرنه‌اینکه مکتوب است : « مثل کوزهٔ کوزه‌گر آنها را خردکن » ؟ (۱) ( مزامیر داود ، ۲ : ۹ ) . ربی‌یوسه جواب داد : ظرف سفالین از آب ( و خاك ) ساخته میشود و بواسطه آتش در کوره کامل میشود . ظرف بلورین با آتش ساخته میشود (۳) و با آتش کامل میگردد اگر ظرف سفالین بشکنند ، آیا میتوان آنرا مرمت نمود ؟ (٤) اما اگرظرف‌بلورین شکسته شود ، آیا نمیتوان دوباره آن را مرمت‌کرد ؟، مرتد پاسخ داد : ظرف بلورین را از این جهت میتوان مرمت نمود ، که بواسطه دمیدن ساخته شده است . ربی‌یوسه گفت : گوش تو بشنود آنچه راکه دهانت میگوید . اگر ظرفی‌که توسط یك‌انسان بواسطه‌دمیدن ساخته شده ، قابل مرمت است ، پس انسان که توسط ذات قدوس متبارك بواسطه دمیدن ساخته شده است(۵) ، بطریق اولی‌که قابل مرمت می‌باشد » ( برشیت ربا ، ١٤ : ٧ ) .

این مسأله ، که آیا چه‌کسانی پس از مرگ زنده خواهند شد ، مورد بحث دانشمندان یهود قرار گرفته است و نظریات ایشان در فصل‌های « جهان آینده » و « داوری نهائی » بطور مفصلترنقل خواهد گردید عبارت‌هائی که بطورکلی دربارهٔ رستاخیز مردگان است ، بحسب ظاهر فاقد هماهنگی است . از یك‌سو بچنین سخنانی برمیخوریم : « آنها که متولد میشوند ، سرانجام خواهند مرد ، و مردگان عاقبت زنده خواهند شد » . ( میشنا آووت ، ٤ : ۲۹ ) . و این گفتار نیز هست : « آنها ( رحمت‌های الهی ) هر بامداد تازه میشوند ، و امانت تو بسیار است » . ( مراثی ارمیاء ، ۳ : ۲۳ ) . ربی‌آلکساندرای گفت : پروردگارا ، از آنجا که تو زندگی ما را هر بامداد تجدید میکنی ، میدانیم که « امانت تو بسیار است

---

۱ ـ مقصود او از فریسی ها و علمای یهود بود .

۲ ـ میخواست از روی این آیه ثابت کند که یك کوزهٔ سفالین‌شکسته را نمیتوان مرمت کرد ، و بنابراین مردگان نیز بار دیگر زنده نخواهند شد.

۳ ـ بواسطه ذوب کردن سنگ ریزه و تبدیل آن به شیشه‌و بلور.

٤ ـ زیرا ساختمان آن با دو عنصر متفاوت انجام میگیرد ،آن را نمیتوان مرمت کرد . ولی ظرف بلورین شکسته را میتوان ذوب کرد ، و از آن ظرف بلورین دیگری ساخت.

۵ ـ چون دربارهٔ خلقت آدم مکتوب است . « و در بینی‌وی روح حیات دمید » . ( سفر پیدایش ، ۲ : ۷ ).

برای زنده کردن مردگان » . ( میدراش ربا مربوط به‌آیه فوق ) . چنین بنظر میرسد که مضمون این‌سخنان شامل همه جهانیان میشود (۱) . از سوی دیگر گروهی از علمای یهود معتقدند زندگی آینده پاداشی است‌که تنها به‌کسانی که لایق آن‌باشند داده خواهدشد . «یك روز بارانی از رستاخیز مردگان مهمتر است . زیرا که رستاخیز مردگان فقط شامل حال‌عادلان و نیکوکاران‌خواهد شد ، در صورتیکه باران هم برای نیکوکاران می‌بارد ، و هم برای شریران » . ( تعنیت ، ۷ الف ) . از تشبیه فوق چنین برمیآید ، که مقصود گویندهٔ از « عادلان ونیکوکاران » ، تنها افراد ملت یهود نیست . زیرا باران برای همه جهانیان ، بدون در نظر گرفتن نژاد وملیت آنان می‌بارد . از این گفتار چنین‌استنباط میشود ، که حتی یهودیانی‌که لیاقت و امتیازات لازم را کسب نکرده باشند ، از پاداش زندگی بعد از مرگ محروم خواهند ماند . « بیسوادان و کسانی‌که ازعلم تورات بهره‌ای ندارند ، بار دیگر زنده نخواهند شد. چنانکه آمده است : « مردگان زنده نخواهند شد ». ( اشعیاء، ۲۶ : ۱٤ ) . آیا میتوان گفت‌که این‌پیشگوئی شامل حال همه خواهد بود ؟ نه . زیرا در همان آیـه داریم : « وفات یافتگان بر نخواهند خاست . کلمات « وفات‌یافتگان » اشاره‌به‌کسانی میکندکه‌در آموختن مطالب تورات سستی و کاهلی میکنند (۲) . هرکس که از نور دانش تورات استفاده میکند ، نور دانش تورات او را ( پس از مرگ ) زنده خواهدکرد . وهرکس‌که از نور دانش تورات استفاده نمی‌کند ، نـور دانش تورات او را زنده نخواهدکرد » ( کتوبوت ،۱۱۱ ب ) .

تلمود ، عقاید و نظریاتی را که دربارهٔ مطالب گوناگون مربوط به‌رستاخیز مردگان اظهارشده ، ثبت کرده است . این اعتقاد رایج و راسخ است‌که واقعـهٔ‌عظیم و شگرف رستاخیز مردگان ، در ارض مقـدس فلسطین روی خواهد داد . برخی از دانشمندان یهود حتی این نظریه را اظهارکرده‌اند که فقط مردگانی که در خاك سرزمین اسرائیل خفته‌اند ، از تجدید حیات بهره‌مند خواهند شد . « مردگانی‌که در سرزمین‌های خارج از اسرائیل خفته‌اند ، زنده نخواهند شد .چنانکه گفته شده است : « من در سرزمین زندگان جلال و شادمانی را برقرار خواهم نمود » . (حزقیال ،۲۶ : ۲۰ ) . سرزمینی‌که مایهٔ رضایت خاطر و شادمانی من است ، مردگانش بار دیگر زنده خواهندشد . لکن سرزمینی‌که مایهٔ رضایت خاطر و شادمانی من نیست ، مردگانش بار دیگر زنده نخواهند شد » . (کتوبوت، ۱۱۱ الف ) . « حتی یك‌کنیز کنعانی‌که در سرزمین اسرائیل بسرمیبرد ، مطمئن باشدکه اهل عالم باقی وجهان آینده است » . ( مأخذ فوق ) .

علمای‌دیگر ، درعین حال‌که موافقندرستاخیزمردگان در ارض مقدس روی خواهد داد ، معذالك تا این حد پیش نمیروندکه بگویند ، مردگانی‌که درسرزمین‌های خارج از ارض مقدس خفته‌اند ، زنـده نخواهند شد ، به اعتقاد آنها ، اجساد ایـن مردگان‌قبل از رستاخیز به‌ارض مقدس منتقل میشود ، و در آنجا بار دیگر زنده خواهند شد . « مردگان تو زنده‌خواهند شد ، و جسدهای من برخواهند خاست » . ( اشعیاء ، ۲٦ : ۱۹ ) . قسمت اول این آیه مربوط بـه‌کسانی است‌که در سرزمین اسرائیل‌میمیرند ، و قسمت دوم آن دربارهٔ افرادی گفته شده است‌که در خارج‌از کشور اسرائیل فوت میکنند . ( کتوبوت ، ۱۱۱ الف ) . مؤید این نظر ، گفتار جالب زیـر است : « بحضور خداوند سالك خواهم بود ، در زمین‌هـای

---

۱ ــ این نظر مورد قبول‌همگان است که برای حیوانات‌رستاخیزی وجود ندارد ( رجوع شود بمیدراش تهلیم مربوط به آیه یکم از فصل ۱۹ مزامیر داود ).

۲ ــ کلمهٔ عبری « وفات یافتگان » « رفائیم » است ، که ریشه‌آن به ریشهٔ فعل « رافه » بمعنی « سست شدن و کاهلی کردن » شباهت لغوی دارد.

زندگان » . ( مزامیر داود ، ۱۱۶ : ۹ ) . این همان زمینی است ، که مردگان آن در زمان ماشیح قبل از همه زنده خواهند شد . برای‌چه ؟ زیرا مکتوب است: « او روح و نفس‌را بقومی که درآن‌باشند(۱) میدهد». ( اشعیاء ، ۴۲ : ۵ ) . پس اگر چنین باشد ، دانشمندان ما که در بابل سکونت دارند محروم خواهند ماند ( زیراکه زنده نخواهند ) شد ، نه . برای اینکه ذات‌قدوس متبارك پیش روی آنان زیرزمین نقب خواهد زد ، و اجساد آنان در این نقب مانند مشك‌ها خواهد غلتید ، و هنگامی‌که بسرزمین اسرائیل برسند ، ارواحشان به‌آنها خواهند پیوست ( و زنده خواهند شد . ) ( یروشلمی کتوبوت ، ۱۲ ب ) .

یکی از نکات مورد بحث‌میان پیروان مکتب هیلل و شمای ، مربوط به‌ترتیبی است‌که بر طبق آن اجساد مردگان باردیگر شکل خواهد گرفت و زنده‌خواهند شد . پیروان مکتب شمای میگویند : شکل یافتن انسان در جهان آینده ، مانند شکل یافتن او در این جهان نخواهد بود . در این جهان ، شکل یافتن بدن از پوست و گوشت شروع شده ، و با رگها و پی‌ها و استخوانها خاتمه می‌یابد . ولی درجهان آینده، از رگها و پی‌ها و استخوانها آغاز شده ، و با پوست‌و گوشت پایان می‌پذیرد . چنانکه دربارهٔ زنده شدن مردگانی‌که حزقیال شاهد تجدید حیاتشان بود ، گفته‌شده است : « و دیدم اینك رگها و پی‌ها وگوشت بر آنها برآمد ، و پوست آنها را از بالا پوشانید » . ( حزقیال ، ۳۷ : ۸ ) . ربی یوناتان گفت : ما از سرگذشت مردگانی‌که حزقیال شاهد زنده شدن آنها بود ، چیزی استنتاج نمیکنیم . زنده شدن‌آن مردگان به‌چه شباهت داشت ؟ به‌کسی‌که وارد گرمابه میشود . او ملبوسی راکه هنگام ورود بحمام نخست از تن بدر میکند ، وقت خروج از گرمابه آخر میپوشد . پیروان مکتب هیلل میگویند : شکل پذیرفتن بدن انسان در جهان آینده ، مانند شکل یافتنش در این جهان‌خواهد بود . در این جهان ، شکل پذیرفتن بدن از پوست و گوشت شروع شده و با رگها و پی‌ها و استخوانها خاتمه می‌یابد . در جهان آینده نیز ، از پوست و گوشت آغاز شده ، و با رگها و پی‌ها و استخوانها پایان می‌پذیرد . برای همین است‌که ایوب میگوید : « مگرنه اینکه مرا مثل شیر می‌ریزی ، و مانند پنیر منجمد میسازی » ؟ ( ایوب ، ۱۰ : ۱۰ ) . ننوشته است : « مرا مثل شیرریختی » ، بلکه : « مرا مثل‌شیر میریزی » . نگفته‌است : « مانندپنیر منجمدساختی »، بلکه : « مانند پنیر منجمد می‌سازی » . ننوشته‌است : « مرا با پوست و گوشت پوشانیدی » ، بلکه : « مرا با پوست وگوشت می‌پوشانی » . همین‌طور نگفته‌است : « و با استخوانها و رگها و پی‌ها مرا بهم پیوستی » ، بلکه : « و با استخوانها و رگها و پی‌ها مرا بهم می‌پیوندی » . این شباهت به یك کاسه پراز شیر دارد . تا وقتی‌که مایهٔ پنیر به‌آن نزده‌اند ، شیر بحالت مایع باقی می‌ماند . اما هنگامی‌که مایهٔ پنیر به آن بزنند ، می‌بندد و سفت میشود ( برشیت ربا ، ۱۴ : ۱۴ : ۵ ) .

هنگامی‌که مردگان زنده‌میشوندوقیام میکنند، آیا جامه برتن دارند ، یا برهنه‌اند ؟ جواب چنین است: « همانطورکه انسان با جامه ( کفن ، بدرون‌گور ) میرود،همانگونه‌باجامه(ازگوربیرون)خواهدآمد. این موضوع رامیتوان از واقعهٔ سموئیل‌که‌شائول اورادید دریافت.شائول ازساحرهٔعین دور پرسید : « شکل او چگونه است ؟ آن زن‌گفت : مردی پیر برمیآید و بردائی ملبس است » ( کتاب اول‌سموئیل ، ۲۸ : ۱۴).

---

۱ ــ در سرزمین اسرائیل .

( برشیت‌ربا ، ۹۵ : ۱ ) . دلیلی برله این نظر در روایت زیر آمده است : « ملکه‌کلئوپاترا (۱) از ربی مئیر پرسید : من میدانم که مردگان بار دیگرزنده میشوند. زیراکه مکتوب است : « و اهل شهرها مثل‌علف زمین نشو و نما خواهند کرد » . ( مزامیرداود ، ۷۲ : ۱۶ ). لکن‌وقتی‌که‌آنها ( ازگور ) برمیخیزند، برهنه هستند، یا اینکه با جامه‌های خود بپا می‌ایستند؟ ربی‌مئیرپاسخ داد : با در نظر گرفتن وضع‌گندم ، میتوان تناسبی را بکار بست : دانهٔ گندم برهنه در خاك میرود ، و بـا چندین پوشش از خاك سربر می‌آورد . عـادلان و نیکوکاران‌که با جامه‌های خود دفن میشوند ، بطریق اولی ( که با جامه سر از خاك‌بیرون خواهندآورد . ) » ( سنهدرین ، ۹۰ ب ) . در این‌جا برسم تدفین مردگان باکفن اشاره شده است .

و در این روایت درباره مسأله دیگری بحث شده است : « آدرین (امپراطور روم) از ربی‌یهوشوع بن‌حننیا پرسید : در جهان آینده ذات قدوس متبارك انسان را از چه برپاخواهد نمود ؟ (۲) ربی‌یهوشوع گفت : از فقره‌ای‌که در ستون فقرات است و لوز نام دارد . آدرین پرسید : تو این را ازکجا میدانی ؟ ربی یهوشوع گفت : چنین فقره‌ای را برای من بیاور ، تا بتو نشان دهم . آن استخوان را آوردند ، و زیرسنگ آسیا گذاشتند تا سائیده شود ، ولی سائیده نشد . خواستند آنرا در آتش بسوزانند ، سوخته نشد . آنرا در آب گذاشتند ، حل نشد . آنرا روی سندان‌گذاشته و با پتك‌کوبیدند . سندان شکاف برداشت ، و پتك متلاشی‌گردید ، اما چیزی از آن استخوان کم نشد » . ( برشیت‌ربا ، ۲۸ : ۳ ) .

آخرین سئوال دربارهٔ موضوع رستاخیز این است ، که وقتی مردگان بپا میخیزند ، آیـا نقائص جسمانی‌که قبل از مردن در آنها بوده است ، دوباره ظاهر خواهد شد یا نه . « نسلی میرود و نسل دیگری می‌آید » . ( جامعه سلیمـان ، ۱ : ٤ ) . یك نسل ، همانطورکه میرود ، همانگونه نیز باز می‌گردد . اگر کسی با پای لنگ از جهان رفته باشد ، با پای لنگ نیز برمیگردد . اگرکسی با چشم‌کور رفته باشد ، بـا چشم کور نیز باز میگردد . تا معاندان نگویند ، کـه خداوند در عوض و بجای افرادی که مرده‌اند ، افراد دیگریرا زنده‌کرده است . چنانکه مکتـوب است : « من می‌میرانم و زنده میگردانم » . ( سفر تثنیه ، ۳۲ : ۳۹ ) . همان خدائی‌که میگوید ، قدرت داردکار سخت را انجام دهد ، هم او میگوید که‌کار آسان را انجام خواهد داد . « من‌می‌میرانم و زنده‌میگردانم » ، این‌کار سختی است . پس بطریق اولی ، « من مجروح کردم و خودم شفا خواهم داد » ( آیه فوق ) که‌کار آسانتری است ، خداوند آنرا انجام خواهد داد بلکه میخواهد بگوید : من مردگان را با نقائص بدنی آنان دوباره زنده میکنم ، تا مردم نگویند : خداوند در عوض و بجای افرادی‌که مرده‌اند ، افراد دیگریـرا زنده کرده است . این است کـه میگوید : « مـن می‌میرانم و زنده می‌گردانم ، من مجروح کردم ( در این جهان ) و خودم برمیگردم و آنان را شفا میدهم ( پس از اینکه دوباره زنده شدند ) » . ( قوهلت‌ربا مربوط به‌آیه چهارم از فصل یکم جامعه سلیمان ) .

کسی‌که از سوی خداوند مأمور واقعهٔ عظیم رستاخیز خواهد بود ، ایلیای ( الیاس ) نبی است . « رستاخیز مردگان توسط ایلیا عملی خواهد شد » . ( میشنا سوطا ، ۹ : ۱۵ ) . و هم اوست که بعنوان

---

۱ ـ نظربااینکه ملکه کلئوپاترا در حدود دو قرن قبل از ربی مئیر میزیسته است ، لذا ذکر نام وی در اینجا یك اشتباه تاریخی است . شك نیست که هنگام استنساخ مطالب ، اشتباه قلمی روی داده ، و متن صحیح آن چنین است: « رئیس قوم شومرونی ها ( سامریان ) ».

۲ ـ از آنجائی که بدن درگور مبدل بخاك میشود ، پس چه‌چیز مشخصی ازآن‌باقی می‌ماند ، تا کسی که میرود زنده‌گرددوباره از آن ساخته میشود و تن و پیکر دوباره یابد .

منادی ، بشارت ظهور ماشیح را خواهدداد . ( رجوع شود به‌آیهٔ پنجم از فصل ملاکی ، در متن عبری : آیه ۲۳ از فصل ۳ ) . زندگی دوباره پس از رستاخیز بی‌پایان خواهد بود « عادلان و نیکوکارانی که ذات قدوس متبارك آنها را در آینده دوباره زنده خواهد کرد ، هرگز دیگر به‌خاك خود برنخواهندگشت » . ( سنهدرین ، ۹۲ الف ) .

## ۳ـ جهان آینده

بین نظرات علمای یهود دربارهٔ مرگ وآخرت اختلافات بارزی را میتوان مشاهده‌کرد . دانشمندان یهود دوران‌های اولیه ، دورهٔ ماشیح را با جهان آینده یکی میدانستند . طبق نظر آنان، منجی موعود به‌وضع و نظام فعلی در این جهان پایان داده ، نظامی جاودان برقرار خواهد ساخت ، که در آن ، افراد عـادل و نیکوکار یك زندگی روحانی فارغ از قید و بندهای جسم را طی خواهندکرد . در حالی‌که معلمان دوران های بعدی ، دورهٔ ماشیح را یك مرحلهٔ زودگذر واقع در میان دنیای فعلی و جهان آینده میدانستند .

این اعتقاد که زندگی‌کنونی انسان در ایـن‌جهان ، مقدمه‌ای است برای حیات جاودانی دیگری که از زندگی فعلی او بسی عالیتر خواهد بود ، موردقبول‌کلیه دانشمندان یهود است و همگی‌آنان این نظر راکه میگوید : « این جهان‌مانند دالانی‌است درجلوی جهان آینده . خود را در این دالان آماده‌کن ، تا آنکه بتوانی داخل طالار شوی » ( میشنا آووت ، ٤ : ۲۱ )، تأیید میکنند . لکن این راز ، که افرادی‌کـه امتیاز ورود به « طالار » را خواهند داشت در آن چـه‌خواهند دید ، برهیچکس ، و حتی برپیامبران اسرائیل فاش نشده است . « تمام پیامبران فقط دربارهٔ ایـام‌دوران ماشیح نبوت‌کرده‌اند . ولی دربارهٔ جهان آینده گفته شده است : خداوندا ، هیچ چشمی بغیر از تو ندیده است آنچه‌راکه تو برای امیدواران‌خود درست میکنی » . ( اشعیاء ، ٤٤ : ٤ ) ( براخوت ، ۳٤ ب ). « تمام افراد ملت اسرائیل نزد موسی جمع شده به‌وی گفتند : ای سرور ما موسی ، بما بگو ،که ذات‌قدوس متبارك چه خوبیها و نعمت‌هائی را در جهان آینده نصیب ما خواهد کرد ؟ او به‌آنها پاسخ داد : مـن نمیدانم بشما چه بگویم . لکن بواسطهٔ آنچه‌که برای شما آماده شده است شما خوشبخت خواهید بود » . ( سیفره دواریم ، ۳٥٦ ، صفحه ۱٤۸ ب ) .

علی‌رغم این سکوت ، دانشمندان اسرائیل از تجسم تصویری برای‌خوداز‌وضع‌جهان آینده‌خودداری نکرده‌اند . تفکرات آنها دربارهٔ مسائل زنـدگی ،ایشان را مجبورکردکه جهان تازه‌ای را در نظر خـود مجسم‌کنند ، که در آن ، عدم مساوات و بیعدالتی‌های جهان‌کنونی از میان رفته ، و عدالت الهی آشکارشده است . این راه حل معمای وجودبدیها و شرارت‌هائی که در جهان کنونی حکمفرما است ، به‌تصویری کـه علمای یهود از جهان آینده دارند ، زیبائی و لطف‌خاصی بخشیده است .

بنا به‌یك روایت ، اعتقاد دانشمندان اسرائیل دربارهٔ جهان آینده ، از روی تجربه به تأیید و ثابت شده است . « راو یوسف پسر ربی‌یهوشوع‌بن لوی بیمارشد و به‌حالت اغماء افتاد . وقتی‌که بهوش آمد ، پدرش از وی پرسید : چه دیدی ؟ او پاسخ داد : من‌دنیائی دیدم‌که بعکس این دنیا بود . آنهائی که دراین دنیا عالیمقام بودند ، در آن دنیا مقـام و منـزلتی‌نداشتند ، و بالعکس . ربی‌یهوشوع باوگفت : فرزند تو دنیای روشن و صحیحی را دیدی . ولی بگو ببینم‌وضع و موقعیت ما دانشمندان تورات در آنجا چگونه

است؟ راو یوسف جواب داد: ما هرطورکه در اینجا هستیم، در آنجا نیز خواهیم بود. و من شنیدم که می‌گویند: خوشا بحال کسی‌که باینجا می‌آید، ومعلوماتش همراه او است. و نیز شنیدم که میگویند: شهیدان راه دین (چنان مقامی دارندکه) هیچکس نمیتواند بمقام ایشان برسد». (پساحیم، ۵۰ الف).

در نتیجه چنین استنباط میگردد، رنجهائی‌که انسان معصومانه در این جهان متحمل می‌شود، و محرومیت‌هائی‌که از روی میل و رضا بر خود قبول میکند، باو کمك می‌کند تا بجهان آینده راه یابد. «ربی یهودا هناسی میگوید: هرکس‌که لذت و خوشی‌های این جهان را برخود قبول می‌کند و از آن بهره می‌برد، از لذات و خوشی‌های آن جهان محروم خواهد ماند. و هرکس‌که لذات و خوشی‌های این جهان را برخود قبول نمی‌کند و از آن بهره نمی‌برد، لذات و خوشی‌های آن جهان را نصیب وی میکنند». (آووت ربی‌ناتان، ۲۸). حتی چنین اشاره‌ای نیز شده است: «ذات قدوس متبارك سه هدیهٔ گرانبها نصیب اسرائیل کرده است. لکن هیچیك از آنها را بایشان نمیدهد، مگر پس از آنکه‌رنجها و سختی‌های فراوانی را تحمل نمایند. و آن سه هدیه عبارتند از تورات، سرزمین اسرائیل، و جهان آینده». (براخوت، ۵ الف). و این گفتار زبانزد مردم بود: «نه‌هرکس از نعمات دو سفره بهره‌مند خواهد شد». (براخوت، ۵ ب). یعنی هیچکس در عین حال، هم از نعمات و لذتهای این دنیا، و هم‌از خوشیها وسعادت جهان آینده فیض نخواهد برد.

علامت خاصی‌که دو جهان کنونی و آینده را ازیکدیگر متمایزمیکند، ارزیابی‌مجدد ارزش‌هاست. وقتی‌که انسان از پل رابط میان این دو جهان میگذردو به‌آن عالم قدم می‌نهد، آنچه‌که در این دنیا بنظر او بسیار مهم و با ارزش جلوه میکرد، و تمام‌کوشش هایش صرف بدست آوردن آن میشد، در آن جهان دیگر برای او وجود ندارد. این مطلب در کلمات‌قصار یکی از دانشمندان چنین خلاصه شده است: «جهان آینده، مانند جهان کنونی نیست. در جهان آینده، نه خوردن هست و نه آشامیدن. نه‌زاد و ولد هست و نه دادوستد، نه حسدهست و نه‌کینه و نه‌رقابت. بلکه عادلان و نیکوکاران (برتخت) نشسته، و تاجهای خود را بر سردارند، و از فروغ و شکوه‌شخینا (نور جلال الهی) لذت می‌برند». (براخوت، ۱۷ الف). زندگی در آن جهان، در سطحی کاملا متفاوت با آنچه در این جهان وجود دارد، طی خواهد شد. امیال و هوسهای جسمانی دیگر مزاحم انسان نخواهند شد، و نفوذ و قدرت طبیعت عقلانی و روحانی شخص براو مسلط خواهند بود. همانطورکه در این جهان روز مقدس شنبه با روزهای دیگرهفته تفاوت دارد، و برای انسان روز آسایش و خوشی‌است، همان‌گونه جهان آینده نیز با جهان‌کنونی تفاوت دارد، و البته به نسبتی بسیار افزونتر. (لذت و خوشی) روز شنبه یك‌شصتم (لذت و خوشی) جهان آینده است». (براخوت، ۵۷ ب).

سخنی‌که معنی و مفهوم آن مبهم بنظر میرسد چنین است: «یك‌ساعت از زندگی توأم با توبه و کارهای نیك در این جهان، بهتر و خوشتر است از تمام زندگی جهان آینده. و یك ساعت‌از آرامش‌خاطر و سعادت روحانی در جهان‌آینده، شیرین‌تر وخوش‌تر است ازتمام‌زندگی این‌دنیا». (میشناآووت، ۴:۲۲). رضایتبخش‌ترین توضیح دربارهٔ گفتار فوق، تفسیر ر. ت. هرفورد است. به‌اعتقاد وی، مقصود این تعلیم نشان دادن تفاوت و تباین میان بی‌ثباتی زندگی‌کنونی و ثبات زندگی آینده است. در این جهان، انسان قادر است توبه‌کند و اعمال نیکی انجام‌دهد، و این‌ها برای وی لذت و خوشی خاصی‌حاصل میکنند

که حتی از « سعادت پایدار و ابدی » که مخصوص جهان آینده است عالیتر است . از طرف دیگر ، در جهانی که در آن تغییر وتبدیلی وجودندارد ، عالیترین و بهترین صورت زندگی ، صلح و صفای کامل توأم با لذت حاصله از مشاهدهٔ جلال الهی است . یك ساعت از چنین سعادتی ، و در شرایط چنان جهانی ، از تمام دگرگونی‌ها و فرصت‌های این زندگی فانی بهتر و خوشتر است (۱) .

با مطالعه و آموزش تورات و بجا آوردن فرامین الهی در « دالان » (جهان‌کنونی) ، انسان‌خود را به‌بهترین وجه برای ورود به‌محیط پاك و روحانی « طالار » ( جهان آینده ) آماده و شایسته میکند . « آنکس‌که مطالب و دانش تورات راکسب کند ، زندگی جهان آینده را برای خود بدست آورده است » . ( میشنا آووت ، ۲ : ۸ ) ، دربارهٔ تورات چنین‌گفته شده است : « هنگامی‌که خوابیده‌ای ، ( تورات ) از تو نگهبانی خواهدکرد » . یعنی در تمام مدت‌که انسان مرده و درگور خفته است . « و وقتی که بیدار میشوی ، « یعنی در ایام ماشیح . » (تورات) با تو صحبت خواهدکرد » ، در جهان آینده . ( امثال سلیمان ، ۶ : ۲۲ ) ( سیفره دواریم ، ۳۴ ، صفحه ۷۴ ب ) . صریح‌تر از مطلب فوق ، این گفتار است : « لحظه‌ای‌که انسان از این جهان رحلت میکند ، نه سیم و زرش همراه وی میرود ، و نه سنگهای گرانبها و مرواریدهایش . بلکه فقط دانش تورات و اعمال نیکش او را همراهی خواهند کرد . چنانکه آمده است: « هنگامیکه‌راه‌میروی ، ( تورات‌تورا راهنمائی خواهدکرد . وقتی که خوابیده‌ای ، از تو نگهبانی خواهد نمود ، و وقتی هم که بیدار میشوی ، با تو صحبت خواهد کرد ) . « هنگامی که راه میروی ( تورات ) تو را راهنمائی‌خواهدکرد »، دراین جهان. « وقتی‌که خوابیده‌ای از تو نگهبانی خواهد نمود »، درگور . و « وقتی هم‌که بیدار میشوی ، با تو صحبت خواهد کرد ، در جهان آینده » . ( میشنا آووت ، ۶ : ۹) .

عبارات دیگری‌که همین فکر را بیان میکند از این قرار است : « مقصود این آیه چیست : « و چون بیدار شوم از (دیدن ) صورت تو سیر خواهم شد » ؟ ( مزامیر داود ، ۱۷ : ۱۵ ) ، این آیه اشاره بدانشمندانی میکندکه در این‌جهان‌خواب را ازچشمان خود میگریزانند، و ذات‌قدوس متبارك درجهان آینده آنانرا از فروغ و شکوه شخینا سیر خواهد کرد » . ( باوابترا ، ۱۰ الف ). ربی‌نحونیابن‌هقانا ، . Rabbi Nehunya . Ben.Haghanah. که یك دانشمند قدیس قرن اول میلادی بود ، هر وقت که از دارالعلم خارج میشد ، این دعا را میخواند : پروردگارا ، بحضور تو سپاسگزارم ، که نصیب و قسمت مرا با کسانی مقدرفرموده‌ای‌که در دارالعلم بسر میبرند ، و با کسانی که در رهگذرها (۲) می‌نشینند . زیرا هم من بامدادان زود از خواب برمیخیزم ، و هم آنها . من برای تحصیل مطالب و دانش تورات برمیخیزم ، و آنها برای اشتغال بکارهای پوچ وبیهوده سحرخیزی میکنند . من زحمت میکشم ، وآنها هم زحمت می‌کشند . من زحمت میکشم، ودر مقابل‌آن مزد وپاداش دریافت میدارم، درصورتی‌که ایشان زحمت میکشند، ولی مزد وپاداش دریافت نمیکنند . من میشتابم و میدوم ، وآنها نیز می‌شتابند ومیدوند . من میشتابم ومیدوم بسوی زندگی جاویدان جهان‌آینده، ولی‌آنها می شتابند و میدوند بسوی چاه فنا و درك اسفل؛ (براخوت ، ۹۸ ب) .

---

۱ ــ از سخنان ر. ت. هرفورد در کتاب « پیرقه آووت » صفحه ۱۱۶ .

۲ ــ در تلمود یروشلمی چنین آمده است : « و نه با کسانی‌که به تماشاخانه ها و سیرکها میروند ».

«هنگامی‌که ربی‌الیعزر بیمارشد، شاگردانش بعیادت او رفتند . و باو گفتند : ای استاد شیوه‌های زندگانی را بما بیاموز . تا بدان وسیله به زندگانی جهان آینده نائل شویم . به ایشان گفت : همواره مواظب آن باشید که عزت واحترام دوستان و همکاران خود را نگه دارید . فرزندان خود را از فرا گرفتن مطالب سطحی (۱) باز دارید ، و آن‌ها را پیش روی دانشمندان بنشانید . و هنگامی‌که نماز میگزارید بدانید در برابر چه کسی ایستاده‌اید . با انجام این دستورات ، بزندگانی جهان آینده نائل خواهید شد . (ماخذ فوق) .

از آنجا که همواره درجات عالیتری در روحانیت وجود دارد تا انسان بواسطه آن بمقامات بالاتری برسد ، لذا چنین سخنی را می‌یابیم : « دانشمندان ، نه دراین دنیا آسایش دارند ، ونه درآن جهان . »چنانکه گفته شده است : « از قوت به‌قوت میخرامند ، وهریك از ایشان در پیشگاه خداوند در صهیون ظاهر خواهد شد ». (مزامیر داود ، ۸۴ : ۸، براخوت ــ ٦٤ الف) .

دانشمندان یهود توجه زیادی به این، مسأله داشتند ، که چه کسانی از لذات و خوشیهای جهان آینده بهره‌مند میشوند و چه کسانی از آن محروم خواهند شد . در تلمود ، ضمن تفسیر مطالب کتاب مقدس گفتار های فراوانی هست مبنی بر اینکه اگر کسی فلان کار را انجام دهد ، از جهان آینده سهمی خواهد داشت یا ازآن محروم خواهد ماند وتعدادی از این گفتارها را بطور نمونه ذکر میکنیم : دربارهٔ کسی‌که از حاصل دسترنج خود امرار معاش می‌کند، چنین‌آمده‌است: «اگراز(حاصل)دسترنج‌خود بخوری. خوشا بحال تو ، و سعادت با تو خواهد بود : » (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۳) . «خوشا بحال تو» ، دراین جهان ، « و سعادت با تو خواهد بود ، در جهان آینده . ( براخوت ، ۸ الف ) . « چه کسی اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود ؟ آنکس که دعای « متبارك‌هستی‌توای‌خدائی‌که اسرائیل‌را نجات‌داده‌ای» را به ابتدای نماز هجده برکتی پیوست می‌کند » . ( براخوت ، ٤ ب ) (۲) . « هرکسی‌که مزمور یکصدو چهل و پنجم کتاب مزامیر داود را سه بار در روز بخواند . اطمینان داشته باشد که اهل جهان آینده و عالم‌باقی است وسبب این‌امرآن است‌که دراین مزمور چنین‌آیه‌ای وجود دارد: » دست خویش را بازمیکنی و هر موجود زنده‌ای را با رضا و میل سیر مینمائی ». ( آیه شانزدهم ، براخوت ، ٤ ب ) (۳) . « هرکس‌که دعای بعد از غذا را با پیمانه‌ای پراز شراب دردست بخواند، میراثی نا محدود وبی پایان باوعطا میکنند، و استحقاق آنرا پیدا میکند که از دو جهان نصیب برد ، از این جهان و از جهان آینده » . ( براخوت ، ٥١ الف) (۳) .

« در میان کسانی که از جهان آینده نصیب می‌برند ، این افراد هستند : کسی که در سرزمین اسرائیل سکونت دارد ، و کسی که فرزندان خودرا علاقه‌مند به‌آموختن توراتبارمی‌آورد» .(پساحیم،

---

۱ ــ جمله‌ایست مبهم و نامفهوم که آنرا بطرق گوناگون شرح داده‌اند ، و از جمله آنرا چنین معنی کرده‌اند : یادگرفتن مطالب کتاب مقدس بطور سطحی بوسیله از حفظ کردن آن ، تفکرات فلسفی ( کلمهٔ عبری آن « هیگایون » Higayan است که در زبان جدید معنی تفکر و منطق را میدهد ) ، یا مطالعه کتابهای ضد مذهب .

۲ ــ مقصود آن است که میان آنها هیچ فاصله‌ای نباشد . این مطلب را شاید بدان سبب گفته‌اندتا این رسم که معمول شده بود در خواستهای شخصی در این بخش از نماز اضافه شود منسوخ‌گرددو سبب آن نشود که نماز جماعت برهم خورد و نماز بصورت استغاثه شخصی‌درآید .

۳ ــ با قرائت این مزمور ، نمازگزار روزانه سه‌بار تصدیق میکند که متکی به رحمت الهی است.

٤ ــ این نشانه سپاسگزاری از الطاف و نعمت های الهی‌است.

۱۱۳ الف) .

« هر آنکس که چهار ذراع در سرزمین اسرائیل راه برود ، مطمئن باشد که اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود » . (کتوبوت ، ۱۱۱ الف). «هرکس که قوانین مذهبی را تحصیل میکند و فرا میگیرد ، اطمینان داشته باشد که اهل جهان آینده و عالم باقی است ». (مگیلا ، ۲۸ ب) . « دانشمندان ساکن سرزمین اسرائیل ، از علمای مقیم بابل چنین سئوالی کردند : چه کسی اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود ؟ ایشان پاسخ دادند : آن کسی که فرو تن و افتاده است ، با رفتاری متواضعانه می‌آید و میرود . پیوسته مشغول مطالعه و آموختن تورات است ، وبرای خود اهمیت و مقامی قائل نیست » . (سنهدرین ، ۸۸ ب) .

دربارهٔ اینکه چه کسانی از جهان آینده سهمی نخواهند داشت ، این سخنان را داریم : « هر کس که بدنبال یك زن از رودخانه میگذرد ، سهمی ازجهان آینده و عالم باقی نخواهد داشت » . (۱) ( براخوت، ۶۱ الف) . « آنکس که همنوع خود را در میان جمع شرمگین میسازد و سبب میشود که از خجلت رنگ باخته گردد سهمی ازجهان آینده وعالم باقی نخواهد داشت» . (باوامصیعا ، ۵۹ الف) .

بدیهی است که‌ما نمیتوانیم‌با استناد به‌سخنان فوق رای قاطع دربارهٔ سرنوشت ابدی کسان مورد بحث صادر کنیم . چون این سخنان ، عباراتی مبالغه آمیز در مدح و یا ذم اعمال آن کسان است . بنابر اعتقاد دانشمندان یهود ، انسان هرقدر هم گناهش سنگین و دفتر اعمالش سیاه باشد ، باز میتواند بواسطه توبه و انجام اعمال نیك ، سیاهی اوراق‌نامه اعمالش را بشوید وخویشتن را ازجهان آینده و عالم باقی سازد و اهمیت زیادی باید برای گفتار زیرقائل شویم ،کلیهٔ افراد ملت اسرائیل از جهان آینده وعالم باقی سهمی دارند . چنانکه آمده است : « و جمیع افراد قوم تو عادل خواهند بود ، وزمین را تا به‌ابد بمیراث خواهند برد» . (اشعیاء ، ۶۰ : ۲۱) . واینها از جهان آینده و عالم باقی نصیبی نخواهند داشت: آنکس که میگوید دلیل رستاخیز مردگان از مطالب تورات استنباط نمیشود و که تورات کتاب آسمانی نیست ، وکسی‌که پیرو عقیدهٔ ، اپیکوریان ، است ودر نتیجه کافر و لامذهب بشمار میاید ربی عقیوا میگوید : ونیز آنکس‌که کتابهای کفرآمیز وگمراه‌کننده را مطالعه میکند ، و آنکس‌که روی زخم افسونی خوانده واین آیه را تلاوت می‌کند : «هیچ‌یك از امراضی راکه در مصر (برمصریان) واردآوردم بر تو نخواهم آورد ، زیرا که من خداوند شفادهندهٔ تو هستم » . ( سفر خروج ، ۱۵ : ۲۶ ) . اباشائول میگوید: « ونیزآنکسی‌که‌حروف‌اسم اعظم‌را همانطور که نوشته شده‌اند تلفظ کند » . (میشنا سنهدرین ، ۱۱ : ۱ ) .

این اشتباه است اگــر ما بخواهیم در جملهٔ‌اول گفتار فوق ، نشانه‌ای از لطف بخصوص‌خداوند نسبت بملت اسرائیل بجوئیم واگر این جمله را با درنظر گرفتن زمینه تاریخی آن تجزیه و تحلیل کنیم ، می بینیم که مقصود علمای یهود آن بوده است که‌یهودیان را تشویق و تشجیع کنند ، تا در مبارزه‌ایکه برای حفظ شخصیت و موجودیت خویش در مقابل‌فشار های شدید بیگانگان دارند ، استقامت بخرج دهند . در آن روزگار دو نیرو درصدد برانداختن‌جامعه یهود خودنمائی میکرد. یکی ظلم وستم قدرت

۱ ـ و این درصورتی است‌که تعقیب زن از روی هوسرانی وشهوترانی باشد که در نتیجه سبب فساد اخلاق میشود ، و سرانجام زناکاری و محرومیت از جهان آینده به‌بار خواهد آورد

های غیر یهود و بت‌پرست ، ودیگری نفوذ و تأثیر افکار جدید ، چه یونانی وچه مسیحی وتنها بوسیلهٔ کوشش مصمم و هشیارانه‌ای که معمولا با دادن قربانیهای سنگین توأم است یهودیان را برآن داشت تا استقامت موفقیت‌آمیز خود را ادامه دهند ، و دانشمندان یهود نیز، با این تعلیم که آنها مزد وپاداش خود را در جهان آینده دریافت خواهند داشت در این مورد بایشان کمك کردند . یهودیان این اطمینان را داشتند که افرادی که از این مبارزه وکشمکش جان سالم بدر برند و باقی بمانند ، تشکیل جامعه‌ای را خواهند داد که « همگی عادل و نیکوکار» خواهند بود ، وخداوند نیز آنها را با همین عنوان شناخته ، و سهمی از جهان آینده بدانها عطا خواهد فرمود.

باین سئوال که آیا غیر یهودیان نیز سهمی از جهان آینده خواهند داشت یا نه ، چنین پاسخی داده شده است: « درمیان افراد سایر ملت‌ها، عادلان ونیکوکارانی یافت میشوند که از جهان آینده وعالم باقی سهم خواهند داشت » : (توسیفتا سنهدرین ،۱۳ : ۲) . ربی‌مشه برمایمون (هارامبام) نیز، درکتاب قوانین معروف خود بنام « میشنه تورا » یا « هیادهحزاقا »، در بند پنجم از فصل سوم قسمت «هیلخوت تشووا» چنین نوشته است : «صالحان و نیکوکاران غیر یهود نیز ازجهان‌آینده و عالم باقی نصیب‌خواهند داشت» .

دربارهٔ اینکه کودك یهودی از چه هنگام شایستهٔ ورود به جهان آینده و عالم باقی میشود ، بحث شده است . « از چه وقت کودك شایستگی ورود به‌جهان‌آینده وعالم باقی‌را خواهد داشت؟ یکی از دانشمندان گفته است : از لحظه تولد . چنانکه مکتوب است : « ایشان خواهند آمد و عدالت او را به قومی که متولد میشود اطلاع خواهند داد که او چنین کرده است » . ( مزامیر داود ، ۲۲ : ۳۱ ) . دیگری گفته است : از ساعتی که طفل میتواند سخن بگوید . چنانکه مرقوم است : « نسلی که او را عبادت میکنند دربارهٔ (معجزات)خداوندبرای دورهٔ (بعدی) تعریف خواهندکرد » . (مزمور فوق آیه ۳۰) . بنابر نظریه دیگر ، از زمانی که نطفهٔ طفل بسته میشود . چنانکه آمده است : « نسلی (ذریتی یا نطفه‌ای) که او را عبادت میکنند » . دیگری گفته است : «از وقتی که کودك ختنه میشود . چنانکه مرقوم است : « من مستمندم ، و از طفولیت مشرف بموت بوده‌ام، ترسهای تورا متحمل شده ، متحیر گردیده‌ام » . (مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۶) . دیگری گفته است : از هنگامی که طفل‌آمین میگوید. چنانکه مکتوب است: «دروازه‌ها را بگشائید تا امت عادل‌که امانت را نگه‌میدارد ( امین‌است) داخل شود » . ( اشعیاء، ۲۶ : ۲). مخوان « که امانت را نگه میدارد ( امین است ) » . بلکه چنین بخوان : « که آمین میگوید » . (۱) (سنهدرین ، ۱۱۰ ب ) .

## ۴ـ آخرین داوری

همانطور که ملاحظه شد موضوع پاداش وکیفر یکی از معتقدات اصلی دانشمندان یهود است ، در ضمن تنها راه حل مسأله ایست‌که وضع اسف‌انگیز ملت آنان پدید آورده است . ملل دیگر نمی‌توانند قوم برگزیدهٔ خداوند را برای همیشه مورد ظلم وستم قرار دهند واز تنبیه و مکافات ایمن بمانند ، و

---

۱ ــ در اینجا از شباهت کلمات استفاده شده است .« که امانت را نگاه میدارد » درعبری چنین است : « شومر امونیم » Shomer . Emunim . و « که آمین میگوید » شه اومر آمن. Shé _ Omer . Amen .

روز حساب و جزا سرانجام فرا خواهد رسید. «و با کثرت بزرگی و جلال خود، آنهائی را که علیه تو قیام میکنند منهدم میسازی». (سفر خروج، ۱۵ : ۷). چه کسانی هستند که علیه «تو» قیام می‌کنند؟ همانهائی که علیه فرزندان تو قیام می‌کنند. نوشته نشده است: «آنهائی را که علیه ما قیام می‌کنند منهدم میسازی». بلکه: «آنهائی را که علیه «تو» قیام می‌کنند منهدم می‌سازی». «حاصل آنکه هرکس علیه ملت اسرائیل بنا حق واز روی ظلم وستم قیام کند، چنان است که گوئی علیه ذات قدوس متبارك قیام کرده است». (مخیلتا مربوط به آیه فوق، صفحه ۳۹ الف). اکنون که چنین است، پس خداوند باید ملل ستمگر را بخاطر رفتار ظالمانه‌ای که نسبت به ملت اسرائیل داشته‌اند، بمحاکمه احضار کند.

بنا براین، علاوه بردادگاهی که روح هرفرد انسانی پس از مرگ در آن حضور می‌یابد ودراین دادگاه باعمالش رسیدگی میشود، یك دادگاه نیز تعیین خواهد شد تا ملتهای ستمگر در آن محاکمه شوند. این حادثه در آغاز دوران ماشیح، هنگامی که عدالت و نیکوکاری ودرستی در جهان حکمفرما می‌شود روی خواهد داد. و «خداوند لشکر ها بقضاوت و انصاف متعال خواهد شد». (اشعیاء، ۵ : ۱٦). چه وقت ذات قدوس متبارك در جهان خود متعال خواهد شد؟ هنگامی که ملل بت‌پرست و ستمگر را داوری و محاکمه کند. چنانکه آمده است: «خداوند برای محاجه برخاسته، وبجهت داوری قومها ایستاده است». (اشعیاء ۳ : ۱۳). و نیز گفته شده است: «من نظر می‌کردم تا که کرسی‌ها برقرار شدند». (دانیال، ۷ : ۹). آیا در آسمان کرسی های بسیاری هست؟ مگر نه اینکه مکتوب است: «خداوند را دیدم که بر کرسی‌بلند وعالی نشسته بود»، (اشعیاء، ٦ : ۱). و نیزنوشته شده‌است: «پادشاهی که‌برکرسی داوری می‌نشیند»؟ (امثال سلیمان، ۲۰ : ۸). پس «کرسی‌ها» چه‌معنی میدهد؟ ربی یوسه هگالیلی گفت: این اشاره به اورنگ (جلال الهی) و کرسی زیر پای آن است. ربی عقیوا گفت: این اشاره به تخت های سلطنت ملل ظالم وستمگر است که خداوند در آینده آنهارا واژگون خواهد کرد. چنانکه گفته شده است: و «کرسی کشور ها را واژگون خواهم نمود». (حجی، ۲ : ۲۲). دانشمندان گفته‌اند: در جهان آینده، ذات قدوس متبارك نزول اجلال خواهد فرمود، وفرشتگان کرسی هائی برای بزرگان اسرائیل برقرار خواهند کرد تا بر آنها بنشینند. ذات قدوس متبارك مانند رئیس دادگاه با پیران اسرائیل جلوس خواهد فرمود، ومتفقاً ملت های ستمگر را داوری خواهند کرد. چنانکه آمده است: «خداوند همراه پیران قوم‌خود برای‌قضاوت خواهد آمد». (اشعیاء، ۳ : ۱٤). نگفته است: «علیه پیران قوم خود»، بلکه: «همراه پیران قوم خود». این نشان میدهد که ذات قدوس متبارك همراه آنان خواهد نشست، و ملتهای ستمگررا داوری خواهد کرد. معنی این‌آیه چیست که میگوید: «و موی سرش مانند پشم پاك بود»؟ (دانیال، ۷ : ۹). این اشاره به آن است که ذات قدوس متبارك حساب خود را با ملتهای ستمگر پاك خواهد کرد. بدین طریق که پاداش کارهای نیك سبکی را که دراین جهان انجام داده‌اند به آنها خواهد داد، تا در جهان آینده ایشان را داوری و محکوم کند. و نیز تاآنکه دیگر عذر و بهانه‌ای نداشته باشند، و حق وشایستگی برای آنها یافت نشود». (تنحوما قدوشیم، ۱).

ودراین گفتار توصیفی از صحنه داوری ملتهای ستمگر بعمل آمده است: «در جهان آینده، ذات قدوس متبارك یك طومار از تورات را گرفته و آنرا پیش خود می‌گذارد و میفرماید: هر کس که

به‌آموختن این تورات و انجام دادن فرامیـن آن مشغول بوده است ، بیاید وپاداش خود را دریافت دارد . بیدرنگ ملت های جهان گرد آمده وبابی‌نظمی پیش می‌روند . ذات قدوس متبارك به‌آنها میفرماید : با بی‌نظمی بدرگاه من میایید ، بلکه هر ملت به‌همراه معلمان و رهبران‌خود بحضور آید. نخست ملت‌روم، چون از همه مهمتر ومعظم‌تر است بحضور می‌آید . ذات قدوس متبارك میفرماید : شما خودرا بچه‌کاری مشغول میداشتید ؟ میگویند : ای پروردگار عالم ، ما بازار های بسیاری ساخته‌ایم ، گرمابه‌های فراوانی بنا کرده‌ایم ، سیم و زر بیشماری گرد آورده‌ایم . و همهٔ این کارها را فقط بخاطر ملت اسرائیل انجام داده‌ایم تا آنها ( آسوده خاطر ) سرگرم آموختـن تورات باشند . ذات قدوس متبارك به آنها میفرماید: ای نادان ترین مردم جهان ، تمام اعمالی که انجـام داده‌اید ، برای لهو ولعب و بخاطر منافع شخصی خودتان بوده است . بازارها ساختید ، تا زنان روسپی را در آن بنشانید . گرمابه‌ها پدید آوردید ، تا درآن تفریح‌کنید و لذت ببرید . سیم وزرهم که متعلق به من است . ملت روم بیدرنگ‌با نومیدی‌باز میگردند، وپس از ایشان ملت دیگری بحضور می‌آید . ذات قدوس متبارك از آنها می‌پرسد : شما خود را بچه کاری مشغول میداشتید ؟ آنها جواب میدهند : ای سلطان عالم ، ما پلهای بیشماری ساخته‌ایم ، شهرهای بسیاری را فتح کرده‌ایم ، جنگهای فراوانی کرده‌ایم. و همهٔ این کارها فقط بخاطر ملت اسرائیل بوده‌است، تا آنها با فراغ خاطر مشغول آموختن تورات باشند. ذات‌قدوس متبارك به آنها میفرماید : هرچه کرده‌اید، به سود خودتان بوده است . پلها ساخته‌اید ، تا از آن ( عابران از پل ) باج بگیرید . شهرها را گشوده‌اید، تا ساکنان آنرا به بیگاری بگیرید . جنگ هارا نیـز من کرده‌ام . و بدنبال این سئوال و جواب آن ملت نیز با نومیدی باز میگردد ، و بهمین نحو ملت های دیگر بترتیب می‌آیند ، وپس از سئوال و جـواب نومیدانه باز میگردند . سپس همهٔ ملت‌ها بحضـور خداوند چنین ادعا خواهند کرد : ای پروردگارعالم آیاتوتورات‌را بمادادی وما آنرا قبول نکردیم؟ ولی آنها چگونه می‌توانند چنین ادعائی را داشته باشند؟ مگر نه اینکه ذات قدوس متبارك تورات را بهمـهٔ ملت‌ها پیشنهاد کرد ، اما ایشان آنرا نپذیرفتند ، تا اینکه این پیشنهاد را به ملت اسرائیل فرمـود ، و اسرائیل پذیرفت ؟ عاقبت این محاکمه با محکومیت ملت‌های کافر و ستمگر وتجلیل و سرافرازی قـوم اسرائیل پایان می‌یابد . ( عوودازارا ، ۲ الف ، ب و ۳ الف ، ب ) .

برای مردم عادی، خداوند « روزی داوری بزرگ » را تعیین فرموده است ( مخیلتا مربوط به آیهٔ ۲۵ از فصل ۱۶ سفر خروج ، صفحه ۵۰ ب ) ، که پس از مرگ واقع میشود . قانون تلمود چنین مقرر داشته است : « کسی که قبرهای یهودیان را می‌بیند، این دعارا میخواند : « متبارك است خدائی که شمارا بعدالت آفرید ، شمارا بعدالت روزی داد ، شما را بعدالت پرورش داد ، شمارا بعدالت ازاین جهان برد و در جهان آینده شمارا بعدالت ( از گور ) بر می انگیزد » . ( براخوت ، ۵۸ ب ) . نه فقط یهودیان ، بلکه همگی انسانها پس از مرگ برای روز حساب فرا خوانده می‌شوند . گفتار زیر جنبه‌ای کامـلا عمومی دارد : « آنها که متولد میشوند ، عـاقبت خواهند مرد ، مردگان باردیگر زنده خواهند شد ، وآنها که زنده هستند عاقبت داوری خواهند شد ، تا دانسته شود ، تا اطلاع داده شود ، وتا معلوم‌گردد که او خداست ، او بوجود آورنده‌است ، او آفریننده است ، او مطلع است ، او داور است ، او شاهداست، او مدعی است ، واو در جهان آینده همه را داوری خواهد کرد . متبارك است او ، که بحضورش نـه

بی‌انصافی وجود دارد ونه فراموشی ، نه ملاحظه ونه رشوه خواری . وبدان که همه چیز از روی حساب است . نفس اماره تورا مطمئن نسازد که‌گور برای‌تو گریزگاه و پناهگاهی است . زیرا بدون آنکه خود خواسته باشی بوجود آمده‌ای ، بدون آنکه اراده کرده باشی از مادر متولد شده‌ای ، بدون دخالت و ارادهٔ تو اعمال زیستی وجودت انجام می‌پذیرد ، بدون آنکه خود بخواهی مرگ تو فرا میرسد ، و خواهی نخواهی مجبورهستی پاسخگوی کلیه‌اعمالت در جهان آینده بحضور پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارك باشی » . ( میشنا آووت ، ٤ : ٢٩ ) .

در بسیاری از عبارات دیگر ، کلمات « عادلان و نیکوکاران » و « شریران و بدکاران » بدون‌ذکر مذهب و یا ملیت آنان آمده است . « آنانی که از وادی گریه میگذرند آن‌را بچشمه مبدل می‌سازند و باران نیز آنرا با برکات می‌پوشاند » . ( مزامیرداود، ٨٤ : ٧ ) . « آنانی که ..... میگذرند ، اینها افرادی هستندکه ازمیل و رضایت ذات‌قدوس‌متبارك میگذرندو تخطی میکنند . « وادی » اشاره به آن است‌که آنان دوزخ را برای خود عمیق می‌سازند . « گریه» اشاره به آن است که آنها خواهند گریست ، ومانند چشمهٔ کنار قربانگاه بیت همیقداش اشك خواهند ریخت . « و باران نیز آن را با برکات می‌پوشاند »، مقصود آن است که آنها حکم محکمهٔ الهی را برخودقبول کرده و میگویند : ای پروردگار عالم ، بعدالت داوری کردی، بعدالت تبرئه نمودی، بعدالت‌محکوم ساختی ، وبعدالت دوزخ را برای شریران و بدکاران و بهشت را برای عادلان ونیکوکاران مهیا کرده‌ای». ( عرووین ، ١٩ الف ) .

« این موضوع بچه می‌ماند ؟ بپادشاهی که‌ضیافتی ترتیب داد و میهمانانی را به ضیافت دعوت کرد ، پادشاه فرمانی صادر کرد که مضمون آن‌چنین بود : هر میهمان باید آنچه را که میخواهد روی آن بنشیند و به آن تکیه زند با خود بیاورد . بعضی‌قالی، برخی تشك و گروهی نیز متکا یا بالش یا کرسی ، یا کندهٔ درخت و یا سنگ آوردند . پادشاه آنها را دیدو گفت : هرکسی روی آنچه که آورده است بنشیند و تکیه زند . آنها که روی کنده‌های درخت وسنگها نشستند زمزمه کردند و گفتند : آیا شایسته مقام و عزت پادشاه چنین است ، که ما میهمانان وی، برکندهٔ درخت و سنگ بنشینیم ؟ وقتی پادشاه این را شنید، بدیشان گفت : آیا این بس نیست که شما کاخ مجلل‌مرا که با هزینه گزاف بنا شده است ، با کنده های چوب و سنگها بی‌حرمت وخوار کرده‌اید ، واکنون‌جسارت را بحدی میرسانید که از من بدگوئی نیز میکنید ؟ شما خود باعث شده‌اید که احترامی نداشته‌باشید . به همین گونه ، در جهان آینده شریران و بدکاران محکوم به دوزخ خواهند شد ، و علیه ذات‌قدوس متبارك نالیده خواهند گفت : ما منتظر نجات ذات قدوس متبارك بودیم . واکنون آیا رواست که‌چنین سرنوشتی نصیب ما گردد ؟ آنگاه ذات قدوس متبارك بدیشان خواهد فرمود : مگر نه اینکه وقتی‌شما در جهان روی زمین بودید ، با همنوعان خود اختلاف و مشاجره داشتید ، سخن چینی میکردید ، بیکدیگر تهمت میزدید ، وهمه نوع شرارت وبدی از دست شما برمی‌آمد ؟ مگر نه‌اینکه شما اهل نزاع بودید وبیکدیگر ظلم وستم میکردید ؟ برای همین است که مکتوب است : « اینك جملگی شما آتش‌می‌افروزید و کمر خودرا با جرقه ها و شعله های آتش می‌بندید » . ( اشعیاء ، ٥٠ : ١١ ) . بنابراین : « در روشنائی آتش خود ودر جرقه‌ها و شعله‌هائی‌که خود افروخته‌اید راه بروید » . ( آیه فوق ) . واگر بگویید : « این ( وضع ) از دست‌من برای‌شما حاصل شده‌است » . چنین نیست . بلکه شما خود این کاررا کرده واین بلا را برای خود آورده‌اید . وبهمین

جهت : « در غم و اندوه خواهید خوابید » . ( آیهٔ فوق ) ( قوهلت ربا مربوط به آیهٔ نهم از فصل سوم جامعه سلیمان ) .

عبارات دیگری صریحاً به موضوع داوری شدن یهودیان در جهان دیگر اشاره میکند . چون ایشان تورات را قبول کرده‌اند. بهمین جهت مسئولیت سنگین‌تری را برعهده دارند. اطاعت از فرامین تورات و انجام دادن دستورات آن پاداش عظیمی را برای آنان در پی دارد . وبهمان نسبت، نافرمانی از اوامر الهی مجازات و عقوبت سختی را برای ایشان خواهد آورد . » در جهان آینده ، ذات قدوس متبارك ، نیکوکاران و بدکاران اسرائیل را داوری خواهد کرد. به نیکوکاران اجازه خواهد داد که داخل بهشت شوند، و بدکاران را بدوزخ خواهد فرستاد . سپس بدکاران را ازدوزخ بیرون کشیده و در بهشت کنار نیکوکاران خواهد نشاند ، وبایشان خواهد گفت : « ببینید ، این مقام نیکوکاران است ، وهنوز مکان خالی در آن یافت میشود ، تا آنکه شما نگوئید که اگر توبه میکردیم ، برایمان جائی در بهشت در میان نیکوکاران نبود » . آنگاه نیکوکاران را از بهشت بیرون آورده و آنها را به دوزخ خواهد برد ، وبایشان خواهد گفت : « ببینید ، این جای بدکاران است ، و هنوز مکان خالی در آن یافت میشود ، تا آنکه شما نگوئید اگر ما گناه می‌کردیم ، برایمان جائی در دوزخ نبود . ولی بدکاران سهم خود و سهم شما را در دوزخ وارث خواهند شد » . و همین است معنی و مقصود این آیه : « در عوض خجالت خود نصیب مضاعف خواهید یافت ... بنابراین ایشان در زمین خود میراث مضاعف خواهند برد » ( اشعیاء ، ۶۱ : ۷ ) . آنگاه « او » نیکوکاران را به بهشت ، و بدکاران را بدوزخ بازخواهد گردانید » . ( میدراش تهیلیم مربوط به فصل ۳۱ از مزامیر داود ، صفحه ۱۲۰ الف ) .

مقصود جملهٔ فوق : « بدکاران سهم خود و سهم شمارا در دوزخ وارث خواهند شد » دراین روایت روشن شده است : « پس از آنکه الیشاع بن ابویا مرتد واز دین بدر شد ، روزی از ربی مئیر پرسید : غرض از این آیه چیست که میگوید : « خداوند این را نیز در مقابل این قرارداده است »؟ ( جامعه سلیمان ، ۷ : ۱۴ ) . ربی مئیر در پاسخ وی گفت : هرچه را که ذات قدوس متبارك آفریده ، چیزی را در مقابل آن بوجود آورده است. فی‌المثل، تپه‌ها را در مقابل کوهها ، ورودخانه‌ها را در مقابل دریاها . الیشاع بن ابویا به‌او گفت : ولی ربی عقیوا معلم واستاد تو چنین نگفته است . بلکه او چنین شرح داده است : خداوند ، بدکاران را در مقابل نیکوکاران ، ودوزخ را در مقابل بهشت آفریده است. هر انسانی دو سهم در جهان آینده دارد ، یکی در بهشت ، و یکی در دوزخ . آنکس که شایسته و نیکوکار است ، سهم خویش وسهم همنوع بدکار خود را در بهشت وارث میشود . و آنکس که مجرم و بدکار است ، قسمت خویش و قسمت همنوع نیکوکار خود را در دوزخ بمیراث میبرد ) . (حگیگا ، ۱۵ الف ).

از کلیهٔ اعمالی که انسان در روزهای زندگی انجام میدهد ، گزارشی ثبت میشود تا هنگام داوری از آن استفاده کنند . « و تمام اعمال تو در کتاب نوشته و ثبت میشوند » . ( میشنا آووت ، ۲ : ۱ ) . « در لحظه مرگ آدمی ، کلیهٔ اعمالش پیش روی او جزء بجزء ظاهر میشود و بوی میگویند : تو درفلان مکان ودر فلان روز چنین و چنان کرده‌ای . واو تصدیق میکند و میگوید: آری . سپس باو میگویند: زیر ثبت دفتر را امضاء کن ، واو امضاء میکند . نه همین وبس . بلکه او عادلانه بودن حکم را گواهی میکند و میگوید : مرا از روی عدالت و انصاف کامل داوری کرده‌اید » . ( تعنیت ، ۱۱ الف ) . « حتی

سخنان اضافی که میان انسان و همسرش رد وبدل میگردد ، ( ثبت میشود و ) در ساعت مرگ آنرا برای وی بازگو میکنند » . ( حگیگا ، ۵ ب ) . « ذات قدوس متبارك برای‌داوری کردن نیکوکاران و بدکاران جلوس خواهد فرمود . او نیکوکاران را داوری میفرماید وآنهارا به‌بهشت خواهدبرد، بدکاران را نیز داوری فرموده و آنها را به‌دوزخ خواهد فرستاد . بدکاران خواهند گفت : « او مارا ازروی عدالت و انصاف داوری نکرده است . او هرکه را بخواهد تبرئه‌میکند ، وهرکه راکه مایل‌باشد محکوم می‌سازد » . آنگاه ذات قدوس متبارك بایشان میفرماید : « من نمی‌خواستم از روی اعمال شما پرده بردارم » . سپس گزارش اعمال آنها را از روی آنچه که ثبت شده است میخواند وسپس همگی بدوزخ مخلد میشوند » . میدراش تهیلیم به مزمور اول مزامیر داود ، صفحه ۱۲ ب ) .

زمانی که انسان را ( پس از مرگ ) داوری میکنند ، از او درباره بسیاری از خلافکاریهائیکه هنگام ارتکاب آن تصور میکرده است ، کاری ناچیز است بازخواست خواهند کرد . معنی این آیه چیست « گناه پاشنه هایم مرا احاطه میکند» ؟ ( مزامیر داود ۴۹ : ۵ ) . گناهانی که انسان آنها را در این جهان زیرپاشنه‌هایش لگدکوب‌میکند (وبابی‌اعتنائی آنهارا مرتکب‌میشود) ، در روزداوری اورااحاطه میکنند». ( عوودازارا ، ۱۸ الف ) .

« در روز داوری ، ورستاخیز این سئوالات را از آدمی میکنند : آیا داد وستد وکار و کسبت از روی درستی و امانت بود ؟ آیا اوقاتی را بـرای آموختن تورات تخصیص میدادی ؟ آیا وظیفهٔ خود را در امر تشکیل خانواده و زاد و ولد بخوبی انجام دادی ؟ آیا منتظر ظهور و نجات ماشیح بودی ؟ آیا برای افزودن دانش خود مطالعه و بحث و تلاش میکردی ؟ آیا کوشش و جد و جهد مینمودی که از هر مطلب حکمت‌آمیز ، مطلب تازه‌ای را درك و استنباط کنی واز آن‌نتیجه بگیری؟ حتی‌اگرهم بتواند بتمام‌این پرسش‌ها پاسخ مثبت‌بدهد ، معذالك ، اگر « ترس‌ازخداوندگنجینه‌او باشد » ( اشعیاء ، ۳۳:۶)، برای او سودمند است ، ودر غیر این صورت ، سودی عایداو نخواهد شد » . ( شبات ، ۳۱ الف ) .

این مسأله که آیا مکافات گناهانی که انسان در دوران زندگی خود مرتکب میشود ، شامل حال جسم و جان هردو میشود یا نه ، موضوع تمثیلی بود که در قسمت اول از فصل هشتم این کتاب نقل شده است . نتیجهٔ اخلاقی این بود ، که چون جسم و جان هردو باهم در ارتکاب گناهان شریك بوده‌اند ، ازاین رو باهم نیز تنبیه خواهند شد ، لکن تمثیل دیگری داریم که به نتیجه‌ای عکس نتیجهٔ تمثیل مذکور میرسد . « مردی کاهن دو زن داشت ، که یکی از آنها دختر کاهن بود ، ودیگری دختریك یهودی(غیر کاهن ) .روزی‌به آنها مقداری‌خمیر از آرد تروما(۱) داد ، و ایشان آنرا پلید کردند . مرد از آنها پرسید : این‌خمیررا چه کسی‌پلید کرده است؟ هرکدام دیگری را به پلید کردن خمیر متهم نمود . آن کاهن چه کرد ؟ او دختر یهودی را رها ساخت : ، و شروع بسرزنش کردن دختر کاهن نمود . دختر کاهن بوی گفت : سرور من چرا تو دختر یهودی را رها کردی و مرا سرزنش میکنی ؟ مگر نه اینکه تو خمیر را بدست هردوی ما سپردی ؟ شوهر گفت : او دختریك یهودی غیر کاهن است ، ودر خانهٔ پدر به او نیاموخته‌اند ( که باید در پاك نگاهداشتن تروما دقت نماید ) . لکن تو دختر کاهن هستی ، ودرخانهٔ پدرت

---

۱ ــ تروما قسمتی از محصول است که بایستی آنرا بعنوان هدیه بکاهنان داد ، و ایشان نیز موظفند که در طاهر نگاهداشتن آن بکوشند.

اهمیت حرمت تروما را بتو آموخته‌اند . بهمین‌جهت من دختر یهودی را رها کردم و تو را توبیخ میکنم. بهمین‌گونه ، در آخرت روح وجسم هردو در محکمهٔ عدل الهی داوری میشوند . ذات قدوس متبارك چه میکند ؟ او جسم را رها نموده ، وروح را مورد سرزنش و توبیخ قرار میدهد . روح بحضور وی عرض می‌نماید : ای پروردگار عالمها ، ما هردو باهم خطا کردیم . پس بچه جهت تو جسم را رها نموده و مرا سرزنش و توبیخ میکنی ؟ خداوند به روح میفرماید : جسم در دنیا بوجود آمده است ، ودرآنجا موجودات خطا میکنند . ولی تواهل جهان بالاهستی، ودر آنجا کسی مرتکب خطا نمیشود . بهمین جهت من جسم را رها کرده واز تو مؤاخذه میکنم » . ( ویقرا ربا ، ٤ : ٥ ) .

عقیده‌ای که بطور کلی پذیرفته شده این‌است که‌روح باردیگربجسم می‌پیوندد وهردو باهم داوری میشوند ، « طی دوازده ماه پس از مرگ، جسم وجود دارد ، و روح به بالا رفته و پائین می‌آید . پس از دوازده ماه ، جسم از میان رفته وروح به بالا صعود میکند و دیگر پائین نمی‌آید » . ( شبات ، ١٥٢ب).

زمان مجازاتی که برای روح گناهکار تعیین میشود چقدر است ، آیا تلمود مجازات گناهکاران را ابدی میداند ؟ لااقل یك گفتار در تلمود هست‌که چنین نظری را میتوان‌از آن استنباط‌کرد . «هنگامی که ربان یوحانان بن زکای در بستر بیماری افتاد ( و مشرف بموت بود ) ، شاگردانش بعیادت وی آمدند . واو همینکه ایشان را دید ، شروع بگریستن کرد . آنها از او پرسیدند : ای چراغ روشن اسرائیل ای ستون سمت راست بیت همیقداش ، وای پتك نیرومند بچه سبب گریه میکنی ؟ وی در پاسخ ایشان گفت : اگر مرا بحضور داور و فرمانروائی که امروز در این جهان است و فردا در گور خواهد خفت میبردند ، فرمانروائی‌که اگر بر من خشم گیرد خشمش همیشگی نیست . واگر مرا زندانی کند ، حبس او حبس‌ابدنیست، واگرمرامحکوم بمرگ‌کند، این‌مرگ مرگ‌دائمی‌نیست، ومن‌میتوانم باسخنانی دلاویزخشم اورا فرو نشانم ، وباهدایا و پیشکش رضای اورا فراهم آورم باز ( از ترس او ) می‌گریستم . و حال که مرا بحضور اعلی پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارك میبرند ، همان پادشاهی که تا ابد الاباد زنده وجاوید است ، واگر برمن خشم گیرد ، خشمش لایتناهی است ، واگر مرا زندانی کند ، حبس او حبس ابد است ، واگر مرا بمرگ محکوم کند ، این مرگ مرگی دائمی است ، و من نمیتوانم نه با سخنان خود خشم اورا فرو نشانم ، ونه بارشوه اورا ازخود راضی کنم ، ونه همین و بس ، بلکه در پیش پای من دو راه وجود دارد ، یکی بسوی بهشت ، ودیگری دوزخ ، و من نمیدانم در کدام یك از این دو راه مرا خواهند برد ، آیا گریه نکنم »؟ ( بر اخوت ، ٢٨ ب ) .

البته کار معقولی نخواهد بود اگر ما از گفتار بدیع فوق چنین استنتاج کنیم‌که ربان یوحانان واقعاً به مجازات ابدی معتقد بوده است . در این گفتار ، تباین میان یك فرمانروای انسانی وسلطان سلاطین یعنی خداوند جهان ، بحد اعلای خود نشان داده شده است و اعتقاد اصلی علمای یهود توسطربی عقیوا در جملات زیر بیان شده است : « مدت زمان داوری و مجازات مردم دوران طوفان نوح دوازده ماه بود . داوری‌ایوب دوازده‌ماه طول کشید. داوری و مجازات مصریان مدت دوازده ماه ادامه داشت . داوری ومجازات گوگ وماگوگ ( یأجوج ومأجوج) در جهان آینده دوازده ماه بطول خواهد انجامید ، و مدت محاکمه و مجازات ارواح بدکاران در دوزخ دوازده ماه است . ربی یوحانان بن نوری گفت : طول مدت این مجازاتها فقط هفت هفته است ، یعنی باندازهٔ مدت زمانی که از عید پسح ( فطیر ) تا عید

شاووعوت طول میکشد » . ( میشنا عدویوت ، ۲ : ۱۰ ) .

هر چند که بطور وضوح گفته شده است که: « مردم دوران طوفان نوح سهمی از جهان آینده ندارند » ، و دربارهٔ اینکه آیا آنان در روز رستاخیز مردگان از گور بر خواهند خاست یا نه ، میان دانشمندان یهود اختلاف نظر وجود دارد ، ( میشنا سنهدرین ، ۱۰ : ۳ ) ، معذالك ما چنین اظهار نظری را نیز می‌یابیم : « مدت محاکمه و مجازات مردم دوران طوفان نوح دوازده ماه است . پس از اینکه ایشان مجازات و کیفر اعمال خود را متحمل شدند ، از جهان آینده بهره‌ای خواهند داشت » . ( برشیت ربا ، ۲۸ : ۹ ) . این نشانهٔ آنست که علمای یهود اکراه دارند از اینکه به یك مجازات بی پایان معتقد باشند . یکی از دانشمندان گفته است : « تمام آنانی که بدوزخ میافتند ، از آن بالا می‌آیند ، بجز سه گروه که در جهنم باقی می‌مانند ، و هرگز از آن آزاد نمیشوند . یکی آنان که با زنی شوهردار زنا میکنند، دوم کسانیکه همنوع خودرا در میان جمع خجلت میدهند وسوم آنان که نام و عنوان زشت برروی دیگران میگذارند ( و او را به‌آن نام میخوانند . ) » ( باوامصیعا ، ۵۸ ب ) .

و گفتاری جالب دربارهٔ موضوع فوق چنین است : « پیروان مکتب شمای میگویند : در روز داوری نهائی ورستاخیز مردگان، مردم بسه گروه تقسیم میشوند : نیکوکاران کامل ، بدکاران کامل و اشخاص متوسط الحال. نام نیکوکاران کامل بلادرنگ دردفتر حیات ابدی می‌آید و حکم زندگی جاویدان برای آنان مهر میشود . نام بدکاران کامل بلافاصله برای افتادن به دوزخ ثبت میگردد وحکم مجازات آنان مهیاست . چنانکه مکتوب است : « و بسیاری از آنانی که در خاك زمین خفته‌اند بیدار خواهند شد . اما اینان برای زیستن زندگی جاودانی ، و آنان برای تحمل رسوائی‌ها وننگ ابدی » . ( دانیال ، ۱۲ : ۲ ) و افراد متوسطالحال بدوزخ میروند ، ( واز تحمل عذابهای آن ) فریاد ها میزنند ، و سپس از دوزخ برآمده و آزاد می‌شوند . **چنانکه گفته شده است** : « ودستهٔ سوم را بمیان آتش خواهم برد ، وایشان‌را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت ، ومانند مصفا ساختن طلا ایشان را مصفا خواهم نمود . آنان نام مرا خواهند خواند ، ومن دعای ایشان را اجابت خواهم کرد » . ( زکریا ، ۱۳ : ۹ ) . وحنا ( مادر شموئل ) دربارهٔ آنان گفته است : « خداوند می‌میراند و زنده میگرداند ، بقبر فرود می‌آورد و از آن بالا میکشد » . ( کتاب اول سموئیل ، ۲ : ۶ ). پیروان مکتب هیلل میگویند : « ( خداوند ) کثیر احسان است . » ( سفر خروج ، ۳۴ : ۶ ) ، یعنی آنکه حکم گناهکاران را بسوی احسان متمایل میکند . و داود راجع بایشان گفته است : « من خداوند رادوست دارم زیرا که او آواز من و استغاثه های مرا می‌شنود » . ( مزامیر داود ، ۱۱۶ : ۱ ) . وتمام این مزمور را داود دربارهٔ آنان سروده است . « ذلیل شده‌ام و ( خداوند ) مرا نجات میدهد » . ( مزمور فوق آیه ۶ ) . یهودیانی که با بدن خود خطا میکنند، وافراد ملل غیر یهودی که با جسم خود مرتکب گناه می‌شوند ، بدوزخ فرو میروندو در آنجا مدت دوازده ماه محاکمه و مجازات میگردند و بعد از دوازده ماه، جسم آنها نابود و روحشان سوخته می‌شود، وبوسیلهٔ باد زیر کف پاهای نیکوکاران پراکنده میگردد . چنانکه آمده است : « شما شریران و بدکاران را پایمال خواهید نمود ، زیرا ایشان زیر کف پاهای شما بسان خاکستر خواهند بود » . ( ملاکی ، ۳ : ۲۱ یا ۴ : ۳ ) . لکن مرتدان ، سخن چینان ، ولامذهبانی که به ( آسمانی بودن ) تورات و رستاخیز مردگان اعتقاد ندارند و آن را انکار میکنند ، وافرادی که خودرا از همراهی با جامعه کنار میکشند ، وکسانی

که ترس و وحشت را بر سرزمین زندگان حکمفرما میسازند (۱) ، و آنانی که مانند یربعام بن نواط و همگنانش هم خود خطا میکنند و هم دیگـران را بخطا کردن وامیدارند ، بجهنم فرو میشوند و درآن طی دورانهای بسیار داوری ومجازات می‌گردند . چنانکه گفته شده است : « وایشان بیرون رفته ولاشه های اشخاص را کـه بر من عاصی شده‌اند خواهند دید . زیرا کرم ایشان نخواهد مرد ، وآتش ایشان خاموش نخواهد شد . وایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود » . (اشعیاء ٦٦ :٢٤). جهنم تمام خواهد شد ، ولی ( درد ورنج ) ایشان تمام نخواهد گشت . چنانکه مکتوب است : « وجمال ایشان‌در درك اسفل پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد » . ( مزامیر داود ، ٤٩ : ١٥ ) . وحنا درباره ایشان‌گفته است : « آنانی که با خداوند مخاصمه کنند ، شکسته خواهند شد » . ( کتاب اول سموئیل ، ۲ : ١٠ ) . ربی اسحق براوین گفت : « چهره‌های ایشان مانند پشت دیگ سیاه خواهد شد » . ( روش هشانا ، ١٦ و ١٧ الف ) .

از مطلب فوق چنین استنباط میکنیم ، کـه پیروان یکی از مکتب های مهم علمای یهود در قرن اول ، که تحت تأثیر آیه‌ای از کتاب دانیال قرارگرفته بودند ، عقیده‌داشتند ، که‌شخص شریر وبدکارکامل، بمجازات و مکافات ابدی محکوم خواهد شد ، لکن‌پیروان مکتب دیگر چنین اعتقادی را با رحمت الهی ناسازگار میدانستند . البته گناهکاران باید مجازات‌شوند . ایشان دوازده ماه رنج میکشند و سپس نابود می‌شوند ، زیرا شایستگی ورود به بهشت را ندارند. ارواح افرادی که زیاده ازحد شریر وبدکار بوده‌اند، « طی دورانهای بسیار » در دوزخ بسر خواهند برد. این نکته که « طی دورانهای بسیار» بمعنی ابدیت نیست ، از جملهٔ « جهنم تمام خواهد شد » مفهوم میگردد . این ارواح پس‌از رنج‌بردن در دوزخ معدوم نخواهند شد . بلکه بعنوان موجوداتی صاحب عقل‌و شعور در حالت پشیمانی دائمی به هستی خود ادامه خواهند داد . اما چطور و کجا ؟ توضیح داده نشده‌است .

## ۵- جهنم

همانطورکه خوانندگان عزیز تاکنون دریافته‌اند، سرنوشت‌ارواح‌بدکاران‌آن‌است‌که به‌جایگاه‌خاص مجازات و تصفیه که بزبان عبری « گه هی‌نوم ( ۲ )Gehinnom خوانده میشود ، فرود آینـد . » یك بانوی اشرافی رومی از ربی یوسه بن حلفتا پرسید :مقصود از این آیه چیست : « کیست روح انسان هارا بداند که ببالا صعود میکند » ؟ ( جامعه سلیمان ، ۳: ۲۱) . ربی یوسه در پاسخ گفت : این اشاره به‌ارواح نیکوکاران است که در خزانهٔ‌نعمات الهی بسر میبرندو از آن متلذذ میشوند . همانطور کـه اوی گئیل Avigail . با استفاده از روح‌القدس به داود گفت: « جان آقای من در دستهٔ حیات نزد خداوند خدای توبسته خواهد شد » . ( کتاب اول سموئیل ، ۲۵ :۲۹ ) . آیا میتوان گفت که چنین سرنوشتی در انتظار بدکاران نیز میباشد ؟ نه . زیرا کتاب مقدس ادامه داده‌و میگوید : « اما جان دشمنانترا گویا از میان کفهٔ فلاخن پرتاب خواهد کرد » . بانوی رومی سپس‌پرسید : پس معنی این آیه چیست : « وروح بهائم را

---

۱ – این جمله در تلمود چنین تفسیر شده است : « یك‌رئیس و فرمانروا که در جامعه‌ای که برآن حکمرانی میکند ترس و وحشتی فوق‌العاده برقرار میسازد . لکن نه محض رضای خدا ، بلکه‌بخاطر منافع شخص خود ».

۲ – گه‌هی‌نوم ، همانست که در زبان عرب تغییر یافته آن ،جهنم ، شده‌است.

که پائین‌بسوی زمین نزول‌می‌نماید» (جامعه سلیمان، ۳ : ۲۱ ) . ربی یوسه گفت : این عبارت اشاره به ارواح شریران و بدکاران میکند که پائین به‌جهنم فرو می‌شوند » . ( قوهلت ربا مربوط به آیهٔ فوق از کتاب جامعه سلیمان ) .

در کتاب مقدس ، اسامی متعددی برای نامیدن این جایگاه مجازات بکار رفته است . «جهنم به‌هفت اسم خوانده‌شده است : ۱ ـ شئول .Shéol ( یونس ، ۲ : ۲ ) . ۲ ـ اودون .Avaddon ( فنائی و نابودی ) ( مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۲) . ۳ ـ شحت Shahat . ( فساد و هلاکت ) ( مزامیر داود ، ۱٦ : ۱۰ ) . ٤ ـ بورشائون . Bor Shaon. ( چاه هلاکت)( مزامیر داود ، ٤۰ : ۲ ) . ۵ ـ طیط هیاوون . Tit . Hayaven . ( گل لجن ) ( ماخذ فوق ) . ٦ـ صلماوت . Tzal Mavet .( سایهٔ مرگ ) ( مزامیر داود ، ۱۰۷ : ۱۰ ) ۷ ـ ارص هتحتیت . Eretz . Hatahtit بمعنی زمین یا جهان زیرین که ازاین نام در کتاب مقدس یاد نشده ، بلکه فقط در تورات منقول آمده است . دوزخ به نامهای زیر نیز نامیده شده است : گه‌هینوم .Guéhinnom بمعنی دره‌ای .Gué عمیق که همه بخاطر فساد اخلاق وشهوت‌رانی .Hinnom به آن فرو میافتند ، توفت. Tophet . ( اشعیاء ، ۳۰ : ۳۳ ) که بچنین اسمی نامیده شده است بمناسبت آنکه هرکس فریب غریزه حیوانی‌خود را بخورد میتپته . Mithpatteh ، در آن می‌افتد » . ( عرووین ، ۱۹ الف ) .

جهنم دارای هفت طبقه است و هرچه انسان شریرتر و بدکارتر باشد ، بهمان نسبت جان او درطبقهٔ پائین‌تری خواهد بود . « هرکدام از ارواح هفت گروه مردمی که در ، باغ بهشت ، هستند . برای‌خود محل و مسکنی جداگانه دارند . در مقابل ، درجهنم نیز هفت اشکوب برای ارواح شریران و بدکاران وجود دارد ، که نام آنها از این قرار است : شئول، اودون ، گهی‌نوم . Gehinnom ، دوما . Dumah. (سر زمین سکوت‌و خاموشی ) ( مزامیرداود ، ۱۱۵: ۱۷ ) . صلماوت ( سایهٔ مرگ ) ارص تحتیت ( زمین زیرین ) . ارص‌نشیا . Eretz . Neshiah (سرزمین نسیان و فراموشی) » . ( مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۳ ، میدراش تهیلیم مربوط به آیهٔ ۷ از مزمور ۱۱ مزامیر داود ، صفحه ۵۱ الف ) « هنگامی که گیسوان ابشالوم پسر داود بشاخه های درخت بلوط گیرکرده‌و او در هوا معلق ماند ، شئول زیر پای او دهان باز کرد . پس از مرگ وی ، داود پدرش بشدت در سوگ‌فرزند میگریست‌ومیگفت: «ای‌پسرم ابشالوم، ای کاش من بجای تو می‌مردم ، ای ابشالوم پسرم ، ای پسرم » . ( کتاب دوم سموئیل ، ۱۹ : ۱ ) . وبعداً آمده است : « و پادشاه روی خود را پوشانید ، و پادشاه به آواز بلند فریاد میزد و میگفت : ای پسرم ابشالوم ، ای ابشالوم پسرم ، ای پسرم » . ( کتاب‌دوم سموئیل ، ۱۹ : ۵ ) . چرا هنگام نوحه سرائی بر مرگ فرزند ، داود هشت بار گفت « پسرم » ؟هفت بار برای آن بود که وی را از هفت طبقهٔ‌جهنم ببالا آورد ، ویك بار هم بجهت آنکه سرش که از تن‌جدا شده بود بجسد ملحق شود . بعضی‌ها میگویند: برای آنکه اوراوارد عالم باقی وجهان آینده نماید». ( سوطا ، ۱۰ ب ) .

مهمترین عنصر و عاملی که در جهنم برای تصفیهٔ ارواح گناهکاران و شریران یافت میشود ، آتش است ، آتشی با حرارت و حدتی خارق‌العاده . «( حرارت ) آتش ( معمولی ) یك‌شصتم (حرارت‌آتش ) جهنم است » . ( براخوت ، ۵۷ ب ) . « نهری از آتش‌جاری بودکه از پیش روی او بیرون می‌آمد » . ( دانیال ، ۷ : ۱۰ ) . این نهر ازکجا سرچشمه میگیرد؟ از عرق حیوت . Hayyoth . مقدس ( دسته‌ای از

فرشتگان آسمانی) . و بکجافرومیریزد ؟ برسر ارواح شریران و بدکارانی‌که در جهنم هستند . چنانکه گفته شده است : « اینك تندباد غضب خداوند صادر شده ،و گردبادی چرخ میزند و بر سر شریران و بدکاران فرود خواهد آمد » . ( ارمیاء ، ۲۳ ، ۱۹ ، حگیگا ،۱۳ ب ) . یکی از دانشمندان روایت میکندکه یك اعرابی او را در بیابان دید و به‌وی گفت : « بیا تـا بتو نشان دهم‌که قورح ( قارون ) در کجا بزمین فرو رفت » . من دو شکاف در زمین دیدم‌که از آنها دود برمیخاست . آن عرب یك گلوله پشم گرفته ، آن را در آب خیس‌کرد ، و سپس برنوك نیزه خود نهاده ودرون یکی از آن شکافها کرد . هنگامی‌که گلولهٔ پشم را بیرون‌کشید ، پشم کاملا سوخته بود » . ( باوابترا ، ۷٤ الف ) .

نظریه‌ای داریم این چنین : « آتش‌جهنم هرگز خاموش نخواهد شد » . ( توسیفتا براخوت ، ٦ : ۷ ). لکن این نظریه با اعتقاد پیروان مکتب هیلل کـه گفته‌اند « جهنم تمام خواهد شد » ، منافات دارد . همچنین گفته شده است : « ذات قـدوس متبارك‌ارواح شریران و بدکاران را مدت دوازده مـاه در جهنم محاکمه و مجازات میکند . ابتدا ایشان را مبتلا به‌جرب و خارش میکند ( و با آن رنجشان میدهد ) . بعد از آن ایشان را بدرون آتش می‌فرستد ( و با آن آزارشان میرساند ) و آنها فریادها میزنند و سپس آنها را در برف فرو می‌برد ( و با سرمای شدید عذابشان‌میدهد ) و آنها نعره‌هـا میکشند » ( یروشلمـی ، سنهدرین ، ۱۳ ب ) .

تاریکی و ظلمت نیز در دوزخ حکمفرماست. « شریران و بدکاران ( عامل ) تاریکی هستند ، جهنم ( محل ) تاریکی ، و لجه نیز ( پوشیده از ) تاریکی‌است . من شریران و بدکاران را بجهنم می‌فرستم ، و آنها را بوسیلهٔ لجه می‌پوشانم . ( برشیت ربا ، ۳۳ : ۱ ) . « جهنم مانند شب ( سیاه و تاریك ) است ». ( یواموت ، ۱۰۹ ب ) . « کسانی‌که بجهنم فـرومیروند ، با هیچ چیز دیگر بجز تاریکی محاکمه و مجازات نمیشوند . چنانکه مکتوب است : « پیش ازآنکه بروم بجائی‌که از آن برنخواهم گشت ، به زمین تاریکی و سایهٔ مرگ ، به‌زمین تـاریکی غلیظ مثل‌ظلمات ، زمین سایهٔ مرگ و بی‌ترتیب ، که روشنائی آن مثـل ظلمـات است » . ( ایـوب ، ۱۰ : ۲۱ ،۲۲ ) . ( میدراش تنحوما ، نوح ، فصل ۱ ) .

بوسائل گوناگون میتوان رنجها و عذابهای جهنم را کاهش داد ، و حتی میشودبکلی از آن رهائی یافت . فی‌المثل کسی‌که ختنه شده باشد ، ممکن است‌رنج او در جهنم کمتر شود ، مگرآنکه شرارت و بدکاری او از حد گذشته باشد . « در جهان آینده ، ابراهیم خلیل در مدخل جهنم می‌نشیند ، و نمی‌گذارد که هیچ فرد یهودی ختنه شده‌ای بدانجا فرود آید . دربارهٔ اشخاصی‌که ( مختون هستند ولی ) زیاده از حد خطاکرده‌اند چه میکند ؟ اوقلفه (پوست ختنه‌گاه) کودکانی را که قبل از ختنه شدن مرده‌اند گرفته و آن‌را روی افراد فوق‌الذکر میگذارد وایشان را بجهنم سرازیر میکند » . ( برشیت‌ربا ، ٤۸ : ۷ یا ۸ ) .

ابراهیم خلیل ، جداعلی و سرور قوم یهود ، برای رهائی ارواحی‌که محکوم به‌عقوبت‌کشیدن در جهنم شده‌اند کوشش میکند « آنانی‌که در وادی گریه عبور میکنند » ، ( مـزامیر داود ، ۸٤ : ۷ ) ، اشاره به‌ارواحی است‌که برای مدت معینی محکوم به‌عقوبت کشیدن در جهنم شده‌اند . ابراهیم آنها را از آن مکان بیرون می‌آورد ، و از ایشان‌پذیرائی میکند، بغیر از یهودیانی‌که با زنان غیریهودی همبستر شده ، ویا آنکه‌پوست‌ختنه‌گاه خودراکشیده‌اندتاکه نامختون بنظر آیند و شناخته نشوندکه یهودی هستند » . ( عروین ، ۱۹ الف ) .

خواندن بعضی دعاها نیزوسیلهٔ دیگری است برای ایمن‌ماندن از عقوبت جهنم. « هرکس که ( شمع ایسرائل ) را بخواند، و در صحیح تلفظ کردن حروف آن دقت نماید، جهنم را برای او سرد میکنند » . ( براخوت، ۱۵ ب ) . این کار راسابقاً قربانگاه (مذبح) معبد بیت‌همیقداش‌انجام میداد، و باعث کفاره گناهان اسرائیل میشد . « قربانگاه چرا مذبح ( بعبری مزبح ) خوانده شده است ؟ برای آنکه هریك از چهار حرف این کلمه اشاره به‌یك موضوع میکند . م اشاره بـه کلمهٔ محیلا ، (. Mehilah . عفو و آمرزش ) میکند، زیرا قربانگاه سبب بخشوده شدن گناهان یهودیـان میشود . ز، اولین حرف کلمهٔ ( زخوت . Zekhuth . شایستگی ) است، بدین معنی‌که قربانگاه آنان راشایسته بهره‌مند شدن از جهان آینده‌میکند. ب اولین حرف کلمهٔ ( براخاه .Berakhah . برکت ) و اشاره به‌آن است‌که ذات قدوس متبارك بعمل دستان‌یهودیان برکت میدهد . ح حرف اول کلمهٔ ( حییم . Hayyim .زندگی ) ، و بدین معنی است‌که آنان نائل به‌زندگی کردن در جهان آینده خواهند شد . کسی‌که به این‌چهار نعمت، یعنی آمرزش، شایستگی، بـرکت و زندگی پشت‌پا زده و مرتکب بت‌پرستی شود، درآتش عظیم سوخته خواهد شد . چنانکه گفته شده است : « زیراکه خداوند خدای تو آتش سوزنده وخدای غیور است » . (سفر تثنیه، ٤ : ٢٤) .... لکن اگر توبه‌کند و براه راست بازگردد، آتشی‌که روی‌قربانگاه میسوزد گناهان او را کفاره میکند، و آتش جهنم را خنثی خواهد کرد » . ( تنحوما، صو Tzav ، فصل ١٤ ) .

مهمترین وسیله‌رهائی انسان‌از عقوبت دوزخ، آموختن و مطالعه تورات است . « آتش جهنم بـر دانشمندان تورات اثری ندارد . ما با توجه به وضع سمندر باین حقیقت پی میبریم . چگونه ؟ اگرکسی خون سمندر را که از آتش پدید آمده است بر بـدن‌خودبمالد، آتش باوآزاری نمیرساند. پس دانشمندان تورات که سراسر وجودشان آتش است، بطریــق‌اولی که آتش جهنم برآنها کارگر نیست . چنانکه‌گفته شده است : « خداوند می‌فرماید : مگرنه اینکه کلام من مثل آتش است ؟ » ( ارمیاء، ۲۳ : ۲۹ ) . آتش جهنم تسلطی بر ارواح گناهکاران اسرائیل‌ندارد . این نکته را میتوان از وضع قربانگاه زرین درك نمود . اگر قربانگاه زرین که روکشی از طلا بضخامت یك‌دینار داشت از آتشی‌که سالهـای بسیار روی آن میسوخت آسیبی نمیدید، پس گناهکاران اسرائیل‌که‌علی‌رغم گناهکاریشان هنوزباندازهٔ دانه‌های انار پر از نیکوکاری هستند، بطریق اولی‌که آتش جهنم بـرارواح آنها مسلط نمی‌شود » ( حگیگا، ۲۷ الف ) .

ارواحی‌که در دوزخ رنج می‌برند، شب و روز شنبه از آرامش و استراحت برخوردار هستند . این مطلب از مکالمه‌ای‌که میان تی‌نیوس روفـوس Tineius - Rufus . حاکم رومی و ربی‌عقیوا بعمل آمده است استنباط میگردد . « تی‌نیوس روفوس ظالم از ربی‌عقیوا پرسید : چرا روز شنبه با سایـر روزهای هفته تفاوت دارد ؟ ربی عقیوا در مقابل ازوی سئوال کرد : چرا تو ( بعنوان یك حاکم رومی )، با مردم معمولی تفاوت داری ؟ تی‌نیوس روفـوس گفت : بجهت آنکه امپراطور اراده‌کرده است‌مرا مقام و منزلت بخشد . ربی‌عقیوا گفت : بهمانگونه، ذات‌قدوس متبارك نیز اراده کرده است‌که روز شنبه را مرتبت و عزت بخشد . تی‌نیوس روفوس پرسید : توچگونه میتوانی این موضوع را ثابت‌کنی ؟ ربی‌عقیوا گفت : رودخانهٔ سبتیون . Sabbatyon . گواه بر این امر است . چون این رودخانه در سراسر روزهای هفته سنگهائی را همراه جریان خود می‌برد، ولـی‌شنبه این‌کار را نمیکند . حاکم رومی‌گفت : تو برای من شاهدی را گواه ادعای خود می‌آوری که دستم به‌آن نمیرسد . ربی عقیوا گفت : یك احضار کنندهٔ

ارواح میتواند این ادعای مرا ثابت‌کند . زیرا ارواح مردگان در تمام روزهای‌هفته حاضرمیشوند ، بجزروز شنبه ، و تو میتوانی بوسیلهٔ احضار روح پدرت این موضوع را آزمایش‌کنی . زمانی تی‌نیوس روفوس احتیاج پیدا کرد که روح پدرش را احضار کند . آن روح در تمام روزهای هفته حاضر میشد بجز روز شنبه . روز یکشنبه تی‌نیوس روفوس روح پدر را احضار کرد و از او پرسید : آیا تو پس‌از مرگ‌یهودی شده‌ای ؟ چرا در تمام روزهای هفته حاضر میشدی ، ولی روز شنبه خبری از تو نمیرسید ؟ روح گفت : هر کس که شنبه را نزد شما ( روی زمین ) بمیل خود نگاه ندارد ، در اینجا این‌کار را از روی اجبار خواهد کرد . پسر پرسید : مگر در آن جهان کار و زحمتی‌وجود داردکه شما در تمام روزهای هفته کار میکنید و زحمت می‌کشید ، و در روز شنبه باستراحت می‌پردازید ؟ روح گفت : ما گناهکاران‌در تمام روزهای هفته مجازات شده و عقوبت میکشیم ، ولی شنبه‌ها استراحت داریم » ( برشیت ربا ، ۱۱ : ۵ ) .

این نکته قابل توجه است‌که بعقیدهٔ یکی از علمای یهوداحتیاجی به‌آن نیست‌که شریران وبدکاران در مکان مشخص و بخصوصی مکافات اعمال خود را تحمل نمایند ، بلکه هرکجا باشند ، بکیفر اعمال زشت خودخواهندرسید. ربی‌شیمعون‌بن‌لقیش Shimeon . Ben Laghish. که در قرن سوم میلادی میزیست ، چنین‌گفته است : « در جهان‌آینده (در دوران‌ماشیح)، جهنمی وجود نخواهد داشت ( احتیاجی به‌آن نخواهد بود . ) بلکه‌ذات‌قدوس متبارك‌خورشید را از غلافش بیرون آورده و ( جهان را با اشعهٔ سوزان آن ) سیاه خواهدکرد . شریران وبدکاران بوسیلهٔ اشعهٔ‌خورشید مجازات خواهند شد ، و عادلان و نیکوکاران بتوسط آن از دردها و بیماری‌های خود شفا خواهند یافت». ( عوودازارا ، ۳ ب ) .

## ۶ـ گن عدن ( باغ عدن یا بهشت )

جایگاه لذت و شادمانی ابدی و کانون سعادت و خوشبختی جاویدان که برای نیکوکاران تعیین‌شده است ، گن‌عدن . Gan.Eden . یا باغ عدن نام دارد که همان بهشت معروف است . این بهشت با بهشتی‌که آدم ابوالبشر و حوا در ابتدای زندگی خود ، در آن بسر میبردند تفاوت دارد . غرض از این آیه چیست : « ای خداوند ، بغیر از تو چشمی ندیده است آنچه راکه ( خداوند ) برای‌کسی که‌منتظر ( نجات ورحمت ) اوست انجام خواهد داد » ( اشعیاء ، ٦٤ : ٤ ) . این اشاره به‌عدن است‌که چشم هیچ مخلوقی تاکنون بر آن نیافتاده است . شاید بگوئید اگر این چنین است، پس آدم ابوالبشر کجا زندگی میکرد ؟ او در باغی میزیست که آن باغ همان عدن است . از این جهت تورات‌میگوید: « نهری‌ازعدن‌بیرون‌می‌آمد تا باغ را آبیاری‌کند » . (سفر پیدایش ، ۲ : ۱۰) . از این آیه‌چنین استنباط میگردد که باغ جائی دیگر است وعدن مکانی دیگر . ( براخوت ، ٣٤ ب ) .

مانند جهنم ، گن‌عدن یا بهشت دارای هفت‌طبقه است ، که هفت‌دسته از نیکوکاران درآن سکنی دارند . هفت طبقه از عادلان ونیکوکاران در گن‌عدن یافت میشوند که به‌ترتیب از طبقه اول ببالا مقام و منزلت آنان ، عالیتر میشود و به‌طبقه اول در این آیـه اشاره شده است : « هر آینه عادلان و نیکوکاران نام تو را شکر خواهند گفت ، و درستکاران در حضور تو خواهند نشست » . ( مزامیر داود ، ١٤٠ : ١٣ ) و از طبقه دوم در این آیه سخن رفته است : « خـوشا بحال کسی‌که تو او را برگزینی و مقرب خود سازی ، و در دربارهای تو ساکن‌شود » . (مزامیر داود، ٦٥ : ٥ ) . و از طبقه سوم در این آیه یـاد شده است :

« خوشا بحال آنانی‌که در خانهٔ تو ساکنند » . (مزامیر داود، ۸٤: ٥ ) . از طبقهٔ چهارم دراین آیه : «خداوندا، چه‌کسی در خیمهٔ تو منزل خواهد کرد ؟ » ( مزامیر داود ، ١٥ : ١ ) از پنجمین طبقه در این آیه : « چه کسی در کوه مقدس تو ساکن خواهد شد ؟ » ( مأخذ فوق ) . از طبقهٔ ششم این آیه : « چه‌کسی بکوه خداوند برخواهد آمد ؟ » ( مزامیر داود ، ٢٤ : ٣ ) . و از طبقه هفتم در این آیه سخن آمده است : « وچه کسی در مقام مقدس او خواهد ایستاد ؟ » ( مأخذ فوق ) ( سیفره دواریم ، ١٠ ، صفحه ٦٧ الف ) . بنابراین ، اگر هفت طبقهٔ گن‌عدن را از بالا به پائین بشماریم ، اسامی آنها چنین است : حضور ، دربار ، خانه ، خیمه ، کوه مقدس ، کوه خداوند ، مقام مقدس.

روایت دیگر چنین است : « هفت طبقه از مردم در جهان آینده بحضور ذات قدوس متبارك خواهند ایستاد . کدام از سایر طبقات ممتازتر و عالیمقام‌تر است‌که از حضور شخینا مستفیض خواهد شد ؟ طبقهٔ درستکاران . چنانکه گفته شده است : « درستکاران چهرهٔ آنها را خواهند دید » . ( مزامیر داود، ١١ : ٧ ) نوشته نشده است « چهرهٔ او » ، بلکه « چهرهٔ آنها » . یعنی حضور شخینا و ملتزمین او . ارواح افراد طبقهٔ اول بحضور سلطان عالم‌ها نشسته و نور جلال او را خواهند دید . چنانکه گفته شده است: « درستکاران در حضور تو خواهند نشست » . افراد طبقهٔ دوم در خانهٔ سلطان عالم‌ها منزل خواهند کرد . چنانکه مکتوب است : « خوشا بحال آنانی‌که درخانهٔ تو ساکنند » . افراد طبقهٔ سوم ازکوه بالا رفته ، سلطان عالم‌ها را ملاقات خواهند کرد . چنانکه آمده‌است : « چه‌کسی بکوه خداوند برخواهد آمد ؟ » افراد طبقهٔ چهارم‌در دربار سلطان‌عالم‌ها ساکن‌خواهند‌شد . چنانکه داریم : خوشا بحال‌کسی‌که تو او را برگزینی و مقرب خود سازی و در دربارهای تو ساکن شود » . افراد طبقهٔ پنجم در خیمهٔ‌سلطان عالم‌ها منزل خواهند داشت . چنانکه گفته شده است : « خداوندا چه‌کسی در خیمهٔ تو منزل خواهدکرد » ؟ افراد طبقهٔ ششم در کوه مقدس سلطان عالم‌ها ساکن خواهند شد . چنانکه مکتوب است : « چه‌کسی درکوه مقدس تو ساکن خواهد شد » ؟ افراد طبقهٔ هفتم در مقام‌مقدس سلطان عالم‌ها خواهند ایستاد . چنانکه نوشته شده است : « چه‌کسی در مقام مقدس او خواهد‌ایستاد » ؟ ( میدراش تهیلیم مربوط به آیه ٧ از مزمور ١١ مزامیر داود ، صفحه ٥١ الف ) .

ارواح کسانی‌که به‌گن عدن پذیرفته میشوند‌طبقه‌بندی شده و هریك به‌بخشی‌که‌شایستهٔ مقام اوست وارد میگردد . « به هر فرد عادل و نیکوکار منزلی‌در گن عدن میدهند‌که متناسب با شأن و منزلت اوست . مانند پادشاهی‌که با خدمتکاران و ملتزمین رکاب خودوارد شهری میشود . هنگام ورود بشهر ، همگی از یك دروازه داخل میشوند . لکن وقتی‌که میخواهند‌در شهر بیتوته کنند ، بهرکدام از آنها منزلی میدهند که درخور شأن و مقامش باشد » . ( شبات ، ١٥٢ الف ) .

صفت ممیزهٔ اصلی این مسکن آسمانی آن‌است ، که ارواح افراد متدین و پرهیزگاری که در این جهان سختی و محرومیت‌کشیده‌اند ، در آنجا به‌آسایش و خوشی میرسند . « در این جهان برخی از شریران و بدکاران ثروتمند هستند و در آسایش و رفاه بسر میبرند ، در حالی‌که عادلان و نیکوکاران از مال دنیا بهرهٔ وافری ندارند . اما در جهان آینده ،هنگامی‌که ذات قدوس متبارك خزانه‌های گن عدن را بر روی عادلان و نیکوکاران میگشاید ، ظالمان و بدکارانی‌که رباخواری میکرده‌اند ، گوشت تن خود را با دندانهایشان خواهند گرفت . چنانکه‌آمده است: « شخص احمق دستهای خود را بر هم نهاده و گوشت

تن خویش را می‌خورد » . ( جامعه سلیمان ، ٤ : ٥ ). و ایشان خواهند گفت : ایکاش هنگام زندگی برروی زمین کارگر یا باربر یا غلام می‌بودیم ، و در عوض اکنون سرنوشتی مانند این نیکوکاران داشتیم. چنانکه گفته شده است : « یك مشت پر ( از خوراکی ) با راحتی و آسایش ، از دو مشت پر ( از غذا ) که با مشقت و کوشش بیهوده همراه باشد بهتر است » . ( جامعه سلیمان ، ٤ : ٦ ، شموت ربا ، ۳۱ – ٥ ) .

خوشی و سعادت و لذات روحانی‌که برای افراد شایستهٔ‌ورود به گن‌عدن‌ذخیره شده‌است، معمولا به‌ضیافتی عالی و بی‌نظیر تشبیه میشود . کتاب مقدس از موجودی بنام ، لویاتان ، صحبت‌میکند که خداوند اورا ذبح‌کرد و « بعنوان‌غذا بقوم‌ساکن‌در بیابان‌داد».( مزامیر داود ، ٧٤ : ١٤ ) (١) . گوشت لویاتان ، غذای اصلی ضیافتی راکه در آینده برای عادلان و نیکوکاران ترتیب داده میشود ، تشکیل خواهد داد . « در جهان آینده ، ذات قدوس متبارك ضیافتی از گوشت لویاتان برای عادلان و نیکوکاران ترتیب خواهد داد . و ایشان بقیهٔ گوشت آن را قسمت کرده‌و بعنوان کالائی گرانبهادر بازارهای اورشلیم‌خواهند فروخت (٢) . در جهان آینده ، ذات قدوس متبارك سایبانی از پوست لویاتان جهت عادلان و نیکوکاران خواهد ساخت » . ( باوابترا ، ٧٥ الف ) . نوشابهٔ ایشان در این ضیافت « شرابی خواهد بود که از شش روز خلقت در انگور محفوظ باقی مانده است » . ( براخوت ، ٣٤ ب ) .

عالیترین لذتی‌که ارواح عادلان و نیکوکاران‌در گن‌عدن از آن بهره‌مند خواهند شد ، بودن آنها در حضور خداوند است . « در جهان آینده ، ذات‌قدوس متبارك ضیافتی برای عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن ترتیب خواهد داد ، ودراین ضیافت احتیاجی به ، بلسان، وسایرعطریات نخواهدبود . زیرا بادشمال‌و بادجنوب خواهد وزید ، و کلیهٔ بوهای‌خوش‌بهشت را همراه‌به‌آن مجلس‌ضیافت خواهد آورد . در آن‌هنگام فرزندان اسرائیل بحضور ذات قدوس متبارك چنین‌عرض خواهند کرد : آیا ممکن است میزبانی برای مهمانان خویش ضیافتی ترتیب دهد ، و خود نزد آنها ننشیند ؟ آیا شایسته است‌که دامادی برای مدعوین خویش مجلس جشنی برپاکند ، و خود نزدآنان جلوس ننماید ؟ اگر رضایتت بر این تعلق‌گیرد : « محبوب من بباغ خود آید و از میوه‌های لذیذ و گرانبهای آن بخورد » . ( غزل غزلها ، ٤ : ١٦ ) . آنگاه ذات‌قدوس متبارك‌بایشان خواهدگفت: « من طبق‌میل‌ودرخواست‌شما رفتار خواهم کرد » ، و در آن لحظه « او » به گن عدن نزول اجلال خواهد فرمود . چنانکه گفته‌شده است : « ای خواهر من عروس ، من بباغ خود آمدم » . ( غزل‌غزلها ، ٥ : ١ ) ( بمیدبار ربا ، ١٣:٢ ).

در گفتار زیر ، با بیان متهورانه‌تری دربارهٔ گن‌عدن سخن بمیان آمده است : « در جهان آینده ، پروردگار عالم مجلس‌جشنی برای‌عادلان ونیکوکاران‌در گن عدن ترتیب میدهد و ذات مقدسش در میان ایشان جلوس خواهد فرمود و هریك از ایشان با انگشت خود باو اشاره کرده خواهد گفت : « اینك این خدای ماست‌که منتظر او بوده‌ایم ، و او ما را نجات خواهد داد . این خداوند است‌که منتظر او بوده‌ایم ، و ما از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد » . ( اشعیاء ، ٢٥ : ٩ ، تعنیت ، ٣١ الف ) . در تورات آمده‌است : « من‌درمیان شماخواهم خرامید».( سفر لاویان ، ٢٦ : ١٢ ) . این موضوع بچه شباهت

---

١ – رجوع شود به مزامیر داود ، ١٠٤ : ٢٦ ،اشعیاء ، ٢٧ : ١ ، ایوب ، ٤٠ : ٢٥ .

٢ –مقصود از « گوشت‌لویاتان و ضیافت جهان آینده » هم‌اشاره‌ای است به خوشی ها و نعمات مادی دوران ماشیح ، و هم کنایه‌ای است از سعادت و لذات روحانی جهان بعداز مرگ .

دارد ؟ به‌یك پادشاه که با مشاور خود برای گردش به‌باغ میوه رفت ، و آن مشاور خود را از وی پنهان می‌ساخت . پادشاه باو گفت : برای چه تو خود را از من پنهان میکنی ؟ بنگر ، من همانند تو هستم . بهمین گونه ، در جهان آینده ، ذات قدوس متبارك با عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن گردش خواهدکرد . لکن آن نیکوکاران از دیدن او هراسان شده ، از ترس خواهند لرزید . آنگاه او بایشان خواهد فرمود : ببینید ، من همانند شما هستم . در این صورت ، آیا میتوان گفت‌که ترس من دیگر در دل شما نخواهد بود ؟ نه . زیرا در تورات می‌گوید : « من خدای شما خواهم بود ، و شما قوم من محسوب خواهید شد » . ( مأخذ فوق ) ( سیفرا ، بند مربوط به‌آیه فوق ) (۱) .

از آنجاکه آموزش و مطالعهٔ تورات انسان را بسوی تقوی و نیکوکاری سوق میدهد ، بهمین جهت تورات راه بهشت عدن را بروی اومیگشاید ، و ارواح کسانی‌که در طی زندگی در این جهان وقت و نیروی خود را صرف و وقف‌کسب دانش تورات کرده‌اند ، در بهشت عدن مقام و منزلتی شامخ خواهند داشت . « ربان یوحانان‌بن زکای به‌ربی‌یوسه کاهن گفت : در خواب دیدم‌که من و تو بالای‌کوه سینا نشسته و تکیه کرده‌ایم ، و یك بت‌قول ( منادی آسمانی ) از آسمان ندا در داد و بما‌گفت : باینجا صعودکنید ، باینجا صعودکنید . بسترهای عالی و زیبا برای شما آماده و گسترده‌است . شما وشاگردان‌شما و شاگردان شاگردان شما دعوت داریدکه در جزو دستهٔ سوم ( از مردم اهل بهشت ) باشید » . (۲) ( حگیگا ، ۱٤ ب ) . پاداش ممتاز بهشتیان ، حل مشکلات علمی است‌که هنگام زندگیشان روی زمین ، از آن عاجز بوده‌اند ، و خاطر آنها بجهت آن آزرده می‌شده است. « درجهان‌آینده،ذات قدوس‌متبارك‌اسرارشگفت‌انگیز تورات را جهت دانشمندانی‌که پیشانی خود را در این‌جهان برای درك و فهم مطالب آن پرچین میکنند فاش خواهد ساخت » . ( حگیگا ، ۱٤ الف ) .

در تلمود و میدراش‌های کهن‌تر ، بیش از آنچه‌که در فوق ذکر شد ، راجع به‌وضع داخلی بهشت عدن و زندگی بهشتیان در آن شرحی داده نشده‌است. لکن در نوشته‌های دانشمندان متأخر ، توضیحات بیشتری در این‌باره بچشم‌می‌خورد. درکتاب «یلقوط شیمعونی» ( گلچینی از میدراش‌های مختلف و آثار علمای یهود که در حدود قرن سیزدهم میلادی تدوین‌شده است ) ، در فصل ۲۰ از قسمت مربوط به سفر پیدایش شرحی بسیار جالب دربارهٔ بهشت عدن یافت میشود . این شرح را به‌ربی‌یهوشوع‌بن‌لوی که یکی از دانشمندان قرن سوم میلادی بود و تمایل شدیدی به‌عرفان و تصوف و کشف اسرار تورات داشته است، نسبت میدهند ، و ما قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم : « ارواح هفت طبقه از عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن از نعیم جاودانی مستفیض میشوند . طبقهٔ اول کسانی که در راه حفظ دین و ایمان خود شهید شده‌اند (۳) ، مانند ربی‌عقیوا و همکنانش . طبقهٔ دوم، غرق‌شدگان‌دریا (٤) . در طبقهٔ‌سوم ربان‌یوحانان

---

۱ ــ از گفتار فوق باین نکته پی می‌بریم که علمای یهودکوشش و اصرار داشتند این موضوع را گوشزد کنند که همواره مابین خداوند و انسان ، حتی در عالیترین درجات روحانیتش ، فاصله‌ای از بین نرفتنی وجود دارد. انسان هرگز بطور کامل شبیه خداوند نخواهد شد . حتی در جهان آینده ، که در آن موجودات انسانی نزدیکترین ارتباط را با خدای خود خواهند داشت ، هنوز او خداوند بوده و ایشان نیز « قوم‌او » یعنی موجودات انسانی خواهند بود .

۲ ــ طبقهٔ سوم‌ازهفت‌طبقهٔ بهشت‌ویژه‌دانشمندان بزرگ‌است.

۳ ــ این مطلب را که ارواح شهداء مقامی بس عالی درگن عدن‌دارند ، پسر ربی یهوشوع بن‌لوی پس از بهوش آمدن از یك حالت اغماء برای پدر خود نقل کرده است . ( پساحیم ، ۵۰ الف ).

٤ ــ مقصود از آن عده جوانان ودختران یهود است کـه برای‌حفظ عفت و ناموس خویش ،خودرا در دریا غرق کرده‌اند .(ایخاربا، ۱ ، ٤۵ ) .

بن‌زکای و شاگردانش (۱) . طبقهٔ چهارم کسانی‌که ابر جلال و عزت برآنهافرودآمده و ایشان‌را پوشانید(۲). طبقهٔ پنجم ، توبه‌کاران . و جایی‌که توبه‌کاران به‌سر می‌برند ، حتی نیکوکاران کامل نمی‌توانند حضـور یابند . (۳) . طبقهٔ ششم جوانان مجرد که هرگز طعم خطا و شهوترانی را نچشیده‌اند (و پاك ومعصوم چشم از جهان بربسته‌اند) . طبقهٔ هفتم افرادی‌که در دوران زندگی خود در این جهان فقیر و مستمند بودند و در عین حال از علم تورات و میشنابهره‌ور شده‌اند ، و نیز دارا ی‌کسب‌وکاری بوده‌اند ، و از دسترنج خودامرار معاش میکرده‌اند . دربارهٔ آنها نوشته شده است : « و همهٔ کسانی‌که بتو توکل میکنند شادی خواهند کرد ، و تا به‌ابد ترنم خواهند نمود » . (مزامیرداود ، ۵ : ۱۲) . ذات قدوس متبارك در میان آنها جلوس می‌نماید و مطالب تورات را برای ایشان شرح‌میدهد. چنانکه مکتوب است : « چشمان من بر امنای زمین است تا با من همنشین شوند » . (مزامیر داود ، ۱۰۱ : ۶) .

به نیکی پایان یافت
مهرماه ۱۳۵۰ شمسی



۱ ـ غرض از دانشمندانی است که عمر خود را صرف‌آموختن‌تورات و علم و دانش و تعلیم آن به دیگران کرده‌اند.

۲ ـ درست معلوم نیست که این گفتار بچه کسانی اشاره‌میکند . ممکن است که مقصود از افراد عالیمقامی باشد که خداوند ایشان را هنگام زندگی و یا وقت مردنشان برجسته و ممتاز نموده‌است ، بدینطریق که آنها را با ابر جلال و عزت پوشانیده است . هنگامی که موسی برای دریافت تورات بکوه سینا صعود نمود ،خداوند با گستردن یك پرده ابر بالای سر وی ، او را از حسد فرشتگان و آسیب ایشان محافظت فرمود (شبات ، ۸۸ ب) . وقتی‌که موسی پیش از وفات هارون برادرش ، جامه های مجلل کهانت را از تن او بیرون آورد ، ابر جلال و عزت نازل شد و او راپوشانید . (یلقوط شیمعونی بمیدباربند ۷۸۷). یوسفوس مورخ مشهور یهود نیز چنین می‌گوید : « هنگامی که موسی قبل از چشم‌پوشیدن از این جهان ، العازار پسر هارون و یهوشوع را در آغوش گرفته و با آنها سخن میگفت ، ناگهان ابری بالای‌سر او پدیدار گشت‌و او در دره‌ای ناپدید شد » . (قدمت یهودیان ، قسمت چهارم ، فصل ۸ بند ۴۸).

۳ ـ بدین معنی است که مقام توبه‌کاران از مقام نیکوکاران‌کامل که هرگز خطا نکرده‌اند عالی‌تر است . زیرا توبه‌کاران طعم گناه را چشیده‌اند و معذالك با نفس اماره جنگیده و برآن غالب شده وبراه راست بازگشته‌اند . درصورتی که نیکوکاران کامل چنین نبردی را درپیش نداشته‌اند.

آنها که متولد میشوند ، عاقبت خواهند مرد . مردگان بار دیگر زنده خواهند شد و آنها که زنده هستند عاقبت داوری خواهند شد . تا دانسته شود ، تا اطلاع داده شود و تا معلوم گردد . که او خداست ، او بوجود آورنده است ، او آفریننده است ، او مطلع است ، او داور است ، او شاهد است ، او مدعی است و او در جهان آینده همه را داوری خواهد کرد ، متبارك است او ، که بحضورش نه‌بی‌انصافی وجود دارد و نه فراموشی ، نه‌ملاحظه و نه رشوه‌خواری ، و بدان که همه‌چیز از روی حساب است ، نفس اماره ترا مطمئن نسازد که گور برای تو گریزگاه و پناهگاهی است زیرا بدون آنکه خود خواسته‌باشی بوجود آمده‌ای ، بدون آنکه اراده کرده باشی از مادر متولد شده‌ای . بدون دخالت و اراده تو اعمال زیستی وجودت انجام می‌پذیرد . بدون آنکه خود بخواهی مرگ تو فرا میرسد . و خواهی نخواهی مجبور هستی پاسخگوی کلیه اعمالت در جهان آینده بحضور پادشاه پادشاهان ، ذات قدوس متبارك باشی .

« میشنا آووت ، ٤ : ۲۹ »

شماره ثبت کتابخانه ملی ۷۸۴ — ۱۳۵۰/۷/۱۸
تهران — ایران